

سایت تخصصی تاریخ اسلام

کتابخانه آنلاین تاریخ اسلام

شناسنامه کتاب :

• اصول کافی	نام کتاب
• مرحوم ثقه الاسلام کلینی	مؤلف
	ناشر
• در ۴ مجلد	توضیحات

نام فایل دانلود: کتاب اصول کافی جلد 2

منتظر نقطه نظرات و پیشنهادات شما هستیم.

تماس:

Tarikheslam.com@gmail.com

admin@Tatikheslam.com

info@tarikheslam.com

اصول کافی جلد 2 تالیف : ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی (ره)
 کتاب حجت
 کتاب الحجة

واگذاری امر دین به پیغمبر و ائمه علیهم السلام
 بَابُ التَّفْوِیْضِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ إِلَى الْأَئِمَّةِ عَ فِي أَمْرِ الدِّينِ
 1- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زَاهِرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ
 یَحْیَى عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ النَّخْوِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
 عَ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ جَلَّ أَدَبَ نَبِيِّهِ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ وَ إِنَّكَ لَعَلَى
 خَلْقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ قَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا أَنَا كُمْ الرَّسُولُ فَخَذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ
 فَانْتَهَوْا وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ قَالَ ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ
 قَوَّضَ إِلَيَّ وَ ائْتَمَنَهُ فَسَلِّمْتُمْ وَ جَدَدَ النَّاسِ قَوَّ اللَّهُ لِنُحْبِكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا وَ
 أَنْ تَصْمُتُوا إِذَا صَمْتْنَا وَ نَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْرًا
 فِي خِلَافِ أَمْرِنَا
 عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ
 عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَ يَقُولُ ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوَهُ
 اصول کافی جلد 2 صفحه 2 روایة 1

ترجمه روایت شریفه:

ابواسحاق نحوی گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و شنیدم می فرمود:
 خدای عزوجل پیغمبرش را به محبت خود تربیت کرد و سپس فرمود (((تو دارای
 خلق عظیمی هستی 4 سوره 68))) و آنگاه باو واگذار کرد و فرمود (((هر چه را
 پیغمبر برای شما آورد بگیرید؛ و از هر چه منعان کند باز ایستید - 7 سوره 59
))) و باز فرمود (((هر کس از رسول خدا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است - 80
 سوره 4 -))) سپس امام فرمود: پیغمبر خدا کار را بعلی واگذار کرد و او را امین
 شمرد، شما (شیعیان) تسلیم شدید و آن مردم (اهل سنت) انکار کردند، بخدا
 ما شما را دوست داریم که هرگاه بگوئیم بگوئید، و هرگاه سکوت کنیم ،
 سکوت کنید، و ما واسطه میان شما و خدای عزوجل هستیم ، خدا برای
 هیچکس در مخالفت امر ما خیری قرار نداده است.

شرح:

در اینجا چند مطلب نیاز بتوضیح دارد:

- 1- جمله اول حدیث از عبارات پر مغز عربی است ، خصوصا باعتبار صدور آن از خاندان وحی ، و بطور خلاصه پنج معنی را متحمل است : 1 - خدای عزوجل پیغمبرش را طوری که میخواست و دوست داشت تربیت کرد 2 - چون پیغمبر، خدا را دوست داشت ، خدا هم او را تربیت کرد 3 - خدا پیغمبرش را تربیت کرد تا دوست او باشد 4 - خدا طریق محبتش را بیپیغمبرش آموخت 5 - خدا در حالیکه پیغمبرش را دوست داشت او را تربیت کرد.
- 2- درباره خلق عظیم پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدایتعالی آنرا میستاید، مرحوم طبرسی گوید: خلق آنستکه انسان خود را بر حفظ آداب وادار کند، و این قوه

مانند خلقت در وجود او پا بر جا شده و مرحوم مجلسی گوید: مراد از خلق عظیم پیغمبر صلی الله علیه و آله این است که : علم و عمل بدرجه کاملش در وجود آنحضرت گرد آمده بود.

3- آیه شریفه (((ما آتاکم الرسول فخذوه))) در سیاق آیات مربوط بفیء و غنیمت در جنگ است و راجع باموال منقول و غیر منقول از طایفه بنی قریظه و بنی نضیر از یهود است که نصیب مسلمین شده بود خدایتعالی در این آیه شریفه پیغمبر اکرم اختیار میدهد و مسلمین را آگاه میسازد که در تقسیم و صرف این اموال بدآوری آنحضرت رضا دهند و تسلیم شوند، ولی از لحاظ عموم و شمول آیات شریفه قرآنی اینستکه : پیغمبر صلی الله علیه و آله هر امری بشما کرد و هر دستوری که فرمود، بپذیرید و عمل کنید، و از هر چه شما را نهی کرد و بازداشت آنرا ترك کنید و باز ایستید، زیرا امر و نهی او عین امر و نهی خدایتعالی است و او از پیش خود چیزی نمیگوید. لذا در آیه بعد که امام علیه السلام بان استشهاد می کند می فرماید: (((هر کس از رسول خدا صلی الله علیه و آله اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است))) یعنی پیغمبر فقط نماینده و پیغام رسان و مأمور است ، و نیز بهمین جهت در آخر روایت فرمود: ما واسطه میان شما و خدای عزوجل هستیم.

4- راجع بتفویض و واگذاری امر دین بپیغمبر و امامان علیه السلام که مقصود اصلی این حدیث و احادیث بعد است ، علامه مجلسی (ره) توضیحی بیان کرده که خلاصه اش اینست : تفویض بچند معنی استعمال میشود:

الف : تفویض در امر آفرینش و روزی دادن مخلوق و زنده کردن و تربیت و میراندن آنها، چنانچه جماعتی عقیده دارند که خدایتعالی ابتدا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر اولیاء اشرا خلق کرد سپس خلقت و تربیت سایر موجودات را با اختیار ایشان گذاشت ، پس آنها بیافرینند و روزی دهند و بمیرانند و این طایفه بنام غلات (جمع غالی : متجاوز از حد) یا مفوضه نامیده میشوند. شکی نیست که این عقیده کفر است و معتقدین بان از زمره مسلمین خارجند مگر اینکه مقصودشان این باشد که ائمه علت غائی ایجادند و خدا آنها را در آسمان و زمین و نسبت بهر چیز فرمانده و مطاع قرار داده و حتی جمادات از ایشان فرمان برند و هر چه خواهند خدا انجام دهد ولی آنها جز آنچه خدا خواهد نخواهند، این عقیده درست است و اخباری هم بر آن دلالت دارد.

شیخ صدوق (ره) در رساله عقایدش گوید: اعتقاد ما شیعیان درباره غلات و مفوضه این است که ایشان کافرند و بدتر از یهود و نصاری و مجوس و همه بدعت گزاران و گمراهان ، زیرا هیچکس مانند ایشان خدا را کوچک نکرده است - تا آنجا که گوید: امام رضا علیه السلام در دعایش میفرمود:

خدایا من از هر توان و نیروئی بیزاری جویم و بسوی تو گرایم ، توان و نیروئی جز از جانب تو نیست ، خدایا من بسوی تو بیزاری میجویم از کسانی که برای ما آنچه را سزاوار نیست ادعا می کنند، خدایا من به سوی تو بیزاری می جویم از کسانی که درباره ما آنچه را خود نگوئیم میگویند، خدایا آفرینش مخصوص تو و روزی از جانب تو است ، ترا می پرستم و از تو یاری می جویم ، خدایا تو خالق

ما و خالق پدران پیشینیان و پدران آیندگانی ، ربوبیت جز برای تو سزاوار نیست و خدائی جز ترا نشاید...

شیخ مفید (قده) فرماید: غلات مسلمان نما همان کسانی که امیرالمؤمنین و امامان از فرزندانش را بخدائی و پیغمبری نسبت دهند و ایشانرا در فضیلت دین و دنیا، بیشتر از مقدار واقعهش ستایند، ایشان گمراه و کافرند و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان کشتن و سوختن آنها را داده است.

ب - تفویض در امر دین و آن معانی و تفاسیر مختلفی دارد (که خود مجلسی ره توضیح می دهد) و می فرماید: معنائی که صحیح است و حکم عقل هم بر آن دلالت دارد و مقصود از این روایاتست اینست که : خدا امر سیاست و تادیب و تکمیل و تعلیم مردم را بآنها واگذار فرموده است و نیز امر کردن مردم را به اطاعت از خودشان نسبت بآنچه خواهند و نخواهند و در آنچه صلاح دانند و صلاح ندانند بایشان واگذار نموده است ، و در روایات بعد این مطلب توضیح بیشتری داده می شود.

2-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي عِمْرَانَ عَنِ يُونُسَ عَنِ بَكَّارِ بْنِ بَكْرِ عَنْ مُوسَى بْنِ أَشِيْمٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ آيَةِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَخْبَرَهُ بِهَا ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ دَاخِلٌ فَسَأَلَهُ عَنِ تِلْكَ الْآيَةِ فَأَخْبَرَهُ بِخِلَافِ مَا أَخْبَرَ بِهِ الْأَوَّلَ فَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى كَانَتْ قَلْبِي يُشْرَحُ بِالسَّكَاكِينِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي تَرَكْتُ أَبَا قَتَادَةَ بِالشَّامِ لَا يُخْطِئُ فِي الْوَاوِ وَ شِبْهَهُ وَ جِئْتُ إِلَى هَذَا يُخْطِئُ هَذَا الْخَطَأُ كُلَّهُ فَبَيَّنَّا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ آخِرٌ فَسَأَلَهُ عَنِ تِلْكَ الْآيَةِ فَأَخْبَرَهُ بِخِلَافِ مَا أَخْبَرَنِي وَ أَخْبَرَ صَاحِبِي فَسَكَتَتْ نَفْسِي فَعَلِمْتُ أَنَّ ذَلِكَ مِنْهُ تَقِيَّةٌ قَالَ ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي يَا ابْنَ أَشِيْمِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَيَّ سَلِيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ فَقَالَ هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَ فَوَّضَ إِلَيَّ نَبِيَّهُ ص فَقَالَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا فَمَا فَوَّضَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 4 روایة 2

ترجمه روایت شریفه:

موسی بن اشیم گوید: خدمت امام صادق علیه السلام که مردی راجع به آیه ای از قرآن پرسید حضرت جوابش فرمود، سپس مردی وارد شد و همان آیه را پرسید، حضرت بر خلاف آنچه باولی فرموده بود، به او جواب گفت ، از اختلاف گوئی آن حضرت آنچه خدا خواهد، در دلم وارد شد، بطوری که گویا دلم را با کاردها میبرند. با خود گفتم من ابو قتاده را که در يك ((واو)) اشتباه نمیکرد، در شام رها کردم و نزد این مرد آمدم که چنین اشتباه بزرگی میکند، در آن میان که من آن افکار داشتم ، مرد دیگری وارد شد و از همان آیه سؤال کرد، حضرت بر خلاف آنچه بمن و (دو) رفیقم گفته بود، باو جواب داد، من دلم آرام گرفت ، زیرا دانستم اختلاف گوئی حضرت بخاطر تقیه است.

سپس آنحضرت بمن توجه کرد و فرمود: پسر اشیم ! خدای عزوجل امر را بسلیمان بن داود واگذار کرد و فرمود (((اینست عطاء ما خواهی ببخیش یا نگهدار، حسابی بر تو نیست - 40 سوره 38 -))) و پیغمبرش صلی الله علیه و

آله واگذار کرد و فرمود: (((آنچه را رسول برای شما آورده بگیری و از آنچه منعان کرده بازایستید - 7 سوره 59 -))) و آنچه برسول خدا صلی الله علیه و آله واگذار نموده ، بما واگذار کرده است.

شرح:

علامه مجلس (ره) در اینجا روایت دیگری هم ذکر میکند که خود موسی بن اشیم هم ابتدا همان سؤال را از امام کرده است و جوابی مخالف دو جواب دیگر شنیده است ، از اینجهت در آخر گفت (((برخلاف آنچه بمن و دو رفیقم گفته بود))) ولی مطابق این روایت باید بگوئیم شنیدن خودش را هم بحساب آورده است .
(برای توضیح بیشتر بحديث 540 مراجعه شود.)

3-عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَنِ ثَعْلَبَةَ عَنِ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولَانِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَوَّضَ إِلَيَّ نَبِيَّهُ ص أَمَرَ خَلْقَهُ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتُهُمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ مَا أَنَاكُمْ الرَّسُولُ فَخَذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا

اصول کافی جلد 2 صفحه 5 روایة 3

ترجمه روایت شریفه:

زراره گوید: من از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که میفرمودند: خدای عزوجل امر خلقشرا پیغمبرش واگذار فرمود، تا ببیند چگونه اطاعت میکنند (پیغمبرش را و چون اطاعت پیغمبر بر نفوس مردم دشوارتر از اطاعت خدا است اجرش بیشتر است - مرآت -) سپس این آیه را تلاوت فرمود: (((آنچه را رسول برای شما آورده بگیری و از آنچه منعان کرده باز ایستید - 7 سوره 59 -)))

4-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ عَنِ فُضَيْلِ بْنِ يَسَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لِبَعْضِ أَصْحَابِ قَيْسِ الْمَاصِرِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ آدِبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ قَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَ الْأُمَّةِ لِيَسْئُوسَ عِبَادَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ مَا أَنَاكُمْ الرَّسُولُ فَخَذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ مُسَدِّدًا مُوَفِّقًا مُؤَيِّدًا يَرْوِحُ الْفُقْدُسَ لَا يَزُكُّ وَ لَا يُخْطِئُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَسْئُوسُ بِهِ الْخَلْقَ فَتَادَبَ بِأَدَابِ اللَّهِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الصَّلَاةَ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ عَشْرَ رَكْعَاتٍ فَأَصَافَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَيَّ الرَّكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ وَ إِلَى الْمَغْرِبِ رَكْعَةً فَصَارَتْ عَدِيلَ الْفَرِيضَةِ لَا يَجُوزُ تَرْكُهَا إِلَّا فِي سَفَرٍ وَ أَفْرَدَ الرَّكْعَةَ فِي الْمَغْرِبِ فَتَرَكَهَا قَائِمَةً فِي السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذَلِكَ كُلَّهُ فَصَارَتْ الْفَرِيضَةُ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً ثُمَّ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ص النَّوَافِلَ أَرْبَعًا وَ ثَلَاثِينَ رَكْعَةً مِثْلِي الْفَرِيضَةَ فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذَلِكَ وَ الْفَرِيضَةَ وَ النَّافِلَةَ إِحْدَى وَ خَمْسُونَ رَكْعَةً مِنْهَا رَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَتَمَةِ جَالِسًا تُعَدُّ بِرَكْعَةٍ مَكَانَ الْوُتْرِ وَ فَرَضَ اللَّهُ فِي السَّنَةِ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ص صَوْمَ شَعْبَانَ وَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ مِثْلِي الْفَرِيضَةَ فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذَلِكَ وَ حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَمْرَ بَعَيْنِهَا وَ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمُسْكِرَ مِنْ كُلِّ شَرَابٍ فَأَجَازَ

اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ كُلُّهُ وَ عَافَ رَسُولُ اللَّهِ صَ أَشْيَاءَ وَ كَرِهَهَا وَ لَمْ يَنْهَ عَنْهَا نَهْيَ حَرَامٍ
 إِنَّمَا نَهَى عَنْهَا نَهْيَ إِعَافَةٍ وَ كَرَاهَةٍ ثُمَّ رَخَّصَ فِيهَا فَصَارَ الْأَخْذُ بِرُخْصِهِ وَاجِبًا عَلَى
 الْعِبَادِ كَوْجُوبِ مَا يَأْخُذُونَ بِنَهْيِهِ وَ عَزَائِمِهِ وَ لَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَ فِيمَا نَهَاهُمْ
 عَنْهُ نَهْيَ حَرَامٍ وَ لَا فِيمَا أَمَرَ بِهِ أَمْرٌ فَرَضَ لِأَزْمٍ فَكَثِيرُ الْمُسْكِرِ مِنَ الْأَشْرِبَةِ
 نَهَاهُمْ عَنْهُ نَهْيَ حَرَامٍ لَمْ يُرَخِّصْ فِيهِ لِأَخْذٍ وَ لَمْ يُرَخِّصْ رَسُولُ اللَّهِ صَ لِأَخْذٍ
 تَقْصِيرَ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ ضَمَّهُمَا إِلَى مَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَلْ الزَّمَهُمْ ذَلِكَ إِزْمًا
 وَاجِبًا لَمْ يُرَخِّصْ لِأَخْذٍ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا لِلْمُسَافِرِ وَ لَيْسَ لِأَخْذٍ أَنْ يُرَخِّصَ
 شَيْئًا مَا لَمْ يُرَخِّصْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَ فَوَاقِقَ أَمْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَهْيَهُ
 نَهْيَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَجَبَ عَلَى الْعِبَادِ التَّسْلِيمُ لَهُ كَالْتَّسْلِيمِ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى
 اصول کافی جلد 2 صفحه 5 روایه 4

ترجمه روایت شریفه:

فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام بعضی از اصحاب قیس
 ماصر میفرمود: همانا خدای عزوجل پیغمبرش را تربیت کرد و نیکو تربیت کرد، چون
 تربیت او را تکمیل نمود، فرمود: (((تو بر خلق عظیمی استواری - 4 سوره 68 -)))
 سپس امر دین و امت را با او واگذار فرمود تا سیاست بندگانش را بعهدہ گیرد،
 سپس فرمود: (((آنچه را رسول برای شما آورده بگیری و از آنچه شما را نهی کرده
 باز ایستد - 7 سوره 59 -)))

همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله استوار و موفق و مؤید بروح القدس بود،
 نسبت بسیاست و تدبیر خلق هیچگونه لغزش و خطائی نداشت ، بآداب خدا
 تربیت شد. خدای عزوجل نمازهای پنجگانه را دو رکعت دو رکعت واجب ساخت
 تا ده رکعت شد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو رکعت (ظهر و عصر و
 عشا) دو رکعت و بمغرب يك رکعت افزود، و این اضافات با واجب خدای تعالی
 همدوش گشت ، به طوری که ترك آنها جز در سفر جایز نیست و چون در نماز
 مغرب يك رکعت افزود، آن را در سفر و حضر بر جا گذاشت . خدای عزوجل تمام این
 اضافات پیغمبر را اجازه کرد و نمازهای یومیه واجب هفده رکعت گشت.
 سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازهای نافله را که سی و چهار رکعت دو
 برابر نمازهای واجب است مستحب قرار داد. خدای عزوجل هم آنها اجازه کرد، و
 نمازهای نافله را که سی و چهار رکعت دو برابر نمازهای واجب است
 مستحب قرار داد. خدای عزوجل هم آنها اجازه کرد، و نمازهای واجب و
 مستحب پنجاه و يك رکعت گشت دو رکعت نماز نشسته بعد از عشا بجای نماز وتر
 است و يك رکعت بحساب می آید.

و خدا در میان سال ، تنها روزه ماه رمضان واجب ساخت و رسول خدا صلی الله
 علیه و آله روزه ماه شعبان و سه روزه از هر ماه را سنت کرد تا دو برابر مقدار واجب
 شد (زیرا چون در ده ماه غیر از رمضان و شعبان ماهی سه روز روزه ندارد، سی
 روز میشود و باضافه ماه شعبان ، دو برابر سی روز رمضان میگردد) خدای
 عزوجل این را هم برای او اجازه کرد.

و باز خدای عزوجل خصوص شراب انگور را حرام ساخت و رسول خدا صلی الله علیه
 و آله هر نوشابه مست کننده ای را حرام کرد، خدا هم برای او اجازه کرد، و

رسول خدا صلی الله علیه و آله از چیزهایی خودداری کرد و آنها را بد دانست ولی بطور حرمت از آنها نهی نکرد، و تنها نهی خودداری و کراهت نمود و در ارتکاب آنها رخصت داد، اخذ برخصت او هم بر بندگان واجب گشت، مانند واجب بودن اخذ بنهی و غدقنهای او، رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت بآنچه نهی حرام نمود و امر واجب فرمود، بمردم رخصت تخلف نداد، از اینجهت بیشتر نوشابه های مست کننده را که از آن نهی حرام فرمود، رخصت ارتکاب آن نداد و نیز نسبت بدو رکعت نمازی که بواجب خدای عزوجل اضافه فرموده بود، بهیچکس رخصت تفسیر نداد، بلکه آنرا بطور واجب بر ایشان ملزم ساخت، برای هیچکس جز مسافر رخصت تقصیر نداد، و هیچکس را نرسد که نسبت بآنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله رخصت داده رخصت دهد، پس امر رسول خدا صلی الله علیه و آله با امر خدای عزوجل و نهی او با نهیش موافق و برابر است، بر بندگان لازمیت تسلیم او باشند همچنانکه تسلیم خدای تبارک و تعالی هستند.

- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ زُرَّارَةَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولَانِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَوَّضَ إِلَيَّ نَبِيَّهُ ص أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتْهُمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ زُرَّارَةَ مِثْلَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 7 روایة 5

ترجمه روایت شریفه:

زراره گوید شنیدم که امام باقر و امام صادق علیهما السلام میفرمودند: خدای تبارک و تعالی امر خلقش را پیغمبرش صلی الله علیه و آله واگذار فرمود تا به بیند چگونه اطاعت میکنند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: (((آنچه را رسول برای شما آورده بگیرد و از آنچه منعتان کرده باز ایستید))) (بحديث 688 رجوع شود).

6- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَدَبَ نَبِيَّهُ ص فَلَمَّا أَنْتَهَى بِهِ إِلَيَّ مَا أَرَادَ قَالَ لَهُ إِنَّكَ لَعَلِي خُلِقِي عَظِيمٍ فَفَوَّضَ إِلَيْهِ دِينَهُ فَقَالَ وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الْفَرَائِضَ وَ لَمْ يَفْسِمِ لِلْجِدِّ شَيْئًا وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَطْعَمَهُ السُّدُسَ فَأَجَازَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ لَهُ ذَلِكَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتَنُ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 7 روایة 6

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی پیغمبرش را تربیت نمود و چون بانجا که خدا میخواست رسید، درباره او فرمود (((تو بر خلق بزرگی استواری - 4 سوره 68 -))) سپس امر دینش را با او واگذاشت و فرمود (((آنچه را رسول برای شما آورده بگیرد و از آنچه منعتان کرده باز ایستید - 7 سوره 59 -))).

خدای عزوجل سهام ارث را معین کرد و برای جد میت چیزی قرار نداد، رسول خدا صلی الله علیه و آله شش يك مال میت را طعمه و بهره او ساخت . خدای - جل ذکرة - هم این را برای او اجازه کرد برای همین است که خدای عزوجل فرماید: (((اینست بخشش بیحساب ما، خواهی بده و خواهی نگهدار 40 سوره 47 -)))

7- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص دِيَةَ الْعَيْنِ وَ دِيَةَ النَّفْسِ وَ حَرَّمَ التَّبِيدَ وَ كُلَّ مُسْكِرٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ جَاءَ فِيهِ شَيْءٌ قَالَ نَعَمْ لِيَعْلَمَ مَنْ يُطِيعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَعْصِيهِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 8 روایة 7
ترجمه روایت شریفه:

حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود: قانون خونبهای چشم و خونبهای جان را پیغمبر صلی الله علیه و آله وضع فرمود و نبید (شراب خرما) و هر مست کننده ئی را او حرام کرد، مردی عرض کرد: پیغمبر صلی الله علیه و آله وضع قانون کرد بدون آنکه دستوری نسبت بانها آمده باشد؟! فرمود: آری تا کسانیکه اطاعت رسول میکنند از نافرمانان او مشخص شوند.

8- مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ وَجَدْتُ فِي تَوَادِرِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَا وَاللَّهِ مَا فَوَّضَ اللَّهُ إِلَيَّ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ إِلَّا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ إِلَى الْأَيْمَةِ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ هِيَ جَارِيَةٌ فِي الْأَوْصِيَاءِ ع
اصول کافی جلد 2 صفحه 8 روایة 8
ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: نه ، بخدا سوگند که خدا امری را بخلقش واگذار نفرموده است ، مگر بیپیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه عليهم السلام . خدای عزوجل فرموده است (((ما این کتاب را بحق و درستی بر تو نازل کردیم تا بانچه خدایت اراده داده حکم کنی - 106 سوره 4 -))) و این آیه درباره اوصیاء پیغمبر هم جاریست.

9- مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ رَسُولَهُ حَتَّى قَوْمَهُ عَلَيَّ مَا أَرَادَ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ ذِكْرُهُ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فَمَا فَوَّضَ اللَّهُ إِلَيَّ رَسُولِهِ ص فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا
اصول کافی جلد 2 صفحه 8 روایة 9
ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام میفرمود: خدای عزوجل رسولش را تربیت کرد تا چنانکه میخواست او را استوار ساخت ، سپس باو واگذار کرد و فرمود (((آنچه را

رسول برای شما آورد بگیریید و از آنچه نهیتان کرد باز ایستید))) و آنچه را خدا بپیغمبرش واگذار کرده ، بما واگذار فرموده است.

10- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ صَنْدَلِ الْخِطَّابِ عَنِ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى هَذَا عَطَاؤُنَا قَامُنٌ أَوْ أَمْسِيكَ يَغْيِرُ حِسَابٍ قَالَ أَعْطَى سُلَيْمَانَ مَلِكًا عَظِيمًا ثُمَّ جَرَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي رَسُولِ اللَّهِ ص فَكَانَ لَهُ أَنْ يُعْطِيَ مَا شَاءَ مِنْ شَاءٍ وَ يَمْنَعُ مَنْ شَاءَ وَ أَعْطَاهُ اللَّهُ أَفْضَلَ مِمَّا أَعْطَى سُلَيْمَانَ لِقَوْلِهِ مَا أَنَاكُمْ الرَّسُولُ فَخَذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهَوْا
اصول کافی جلد 2 صفحه 9 روایة 10

ترجمه روایت شریفه:

زید شحام گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدایتعالی
(((اینست عطاء ما، خواهی ببخش و خواهی نگهدار، حسابی نیست)))
پرسیدم . فرمود: خدا بسلیمان سلطنت بزرگی داد (و این آیه درباره اوست)
سپس این آیه درباره رسولخدا صلی الله علیه و آله جاری گشت ، پس برای او
رواست که هر چه خواهد، بهر که خواهد ببخشد و از هر که خواهد باز گیرد،
و خدا باو بهتر از آنچه بسلیمان داد عطا فرمود، زیرا فرموده است (((آنچه
را رسول برای شما آورده بگیریید و از آنچه منعتان کرده باز ایستید 7 سوره 59 -)))
(پس اختیارات جناب سلیمان نسبت به مال دنیا و اختیارات رسول خدا
صلی الله علیه و آله نسبت بامر و نهی بندگانست در امور دینی.)

شرح:

از تامل و دقت در این روایات استفاده میشود که چون خدایتعالی پیغمبرش را
تربیت کرد و پرورش داد و حقایق را باو فهمانید، آنحضرت بدرجه ای رسید که جز
حق و صواب اختیار نمیکرد و در هیچ موضوعی بر خلاف خواست خدا چیزی
بخاطرش نمی آمد، از اینجهت خدایتعالی وضع و تعیین بعضی از امور دین را باو
تفویض کرد، مانند افزایش رکعتهای نماز و وضع نماز و روزه مستحب و تعیین
ارث جد و خونبهای انسان و چشم او، بعلاوه خدایتعالی تعیین و وضع او را
بوسیله وحی تاءکید و امضا می فرموده است و اعطاء چنین اختیاری بپیغمبر
صلی الله علیه و آله مانع عقلی ندارد و روایات بسیاری هم شاهد آنست (مضمون
کلام علامه مجلسی (ره) مرآت ص 192).

در اینکه ائمه بکدام دسته از گذشتگان میمانند و کراهت قول نبوت ایشان

بَابُ فِي أَنَّ الْأُمَّةَ بِيَمَنِ يُشْبِهُونَ مِمَّنْ مَضَى وَ كَرَاهِيَةَ الْقَوْلِ فِيهِمْ بِالنُّبُوَّةِ
 1- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ حُمْرَانَ بْنِ
 أَعْيَنَ قَالَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع مَا مَوْضِعُ الْعُلَمَاءِ قَالَ مِثْلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ وَ صَاحِبِ
 سُلَيْمَانَ وَ صَاحِبِ مُوسَى ع
 اصول کافی جلد 2 صفحه 9 روایة 1

ترجمه روایت شریفه:

حمران بن اعین گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم: علماء (امامان) چه موقعیتی دارند؟ فرمود: مانند ذوالقرونین و همدم سلیمان (آصف بن برخیا) و همدم موسی علیهم السلام (یوشع بن نون یا جناتب خضر) میباشند.

2- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ
 قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّمَا الْوُقُوفُ عَلَيْنَا فِي الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَأَمَّا النُّبُوَّةُ فَلَا
 اصول کافی جلد 2 صفحه 10 روایة 2

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: درباره ما بدانستن حلال و حرام باید توقف کرد، اما نبوت، نه (ما تنها حلال و حرام می دانیم و پیغمبر نیستیم).

3- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَشْعَرِيُّ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ
 عَنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ عَنِ أَيُّوبَ بْنِ الْحَرِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ
 اللَّهَ عَزَّ ذِكْرَهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ خَتَمَ بَكِتَابِكُمْ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ
 بَعْدَهُ أَبَدًا وَ أَنْزَلَ فِيهِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ وَ خَلَقَكُمْ وَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ نَبَأَ مَا
 قَبْلَكُمْ وَ فَصَّلَ مَا بَيْنَكُمْ وَ خَبَرَ مَا بَعْدَكُمْ وَ أَمَرَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ مَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ
 اصول کافی جلد 2 صفحه 10 روایة 3

ترجمه روایت شریفه:

ایوب بن حر گوید شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: خدای - عز ذکره - با پیغمبر شما پیکمبران خاتمه داد، پس از او هرگز پیغمبری نباشد و با کتاب شما (قرآن) بکتب آسمانی خاتمه داد، پس بعد از آن هرگز کتابی نباشد، و بیان همه چیز را در آن نازل فرمود، و آفرینش شما و آسمانها و زمین و خبر پیش از شما و داورى میان شما و خبر بعد از شما و موضوع بهشت و دوزخ و پایان کار شما در قرآن هست.

4- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ حَمَادِ بْنِ
 عَيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع إِنَّ
 عَلِيًّا ع كَانَ مُحَدِّثًا فَقُلْتُ فَتَقُولُ نَبِيٌّ قَالَ فَحَرَّكَ يَدَهُ هَكَذَا ثُمَّ قَالَ أَوْ كَصَاحِبِ
 سُلَيْمَانَ أَوْ كَصَاحِبِ مُوسَى أَوْ كَذِي الْقَرْنَيْنِ أَوْ مَا بَلَّغَكُمْ أَنَّهُ قَالَ وَ فِيكُمْ مِثْلُهُ
 اصول کافی جلد 2 صفحه 10 روایة 4

ترجمه روایت شریفه:

حارث بن مغیره گوید امام باقر علیه السّلام فرمود: علی علیه السّلام محدث بود، عرض کردم: میفرمائید پیغمبر بود؟ (چون او این سوال در بین سخن آنحضرت بود، برای جواب نفی) امام علیه السّلام دست خود را اینچنین (ببالا) حرکت داد. سپس فرمود: بلکه مانند همدم سلیمان یا همدم موسی یا مانند ذوالقرنین بود، مگر بشما خبر نرسیده است که خود علی فرمود: در میان شما هم مانند ذوالقرنین هست (و او خود علی علیه السّلام است).

شرح:

محدث (مانند مقدم بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل) در لغت بمعنی کسی است که باو حدیث و خبر تازه گویند و در لسان اخبار امام علیه السّلام را محدث گویند، زیرا خدایتعالی علوم و اخبار آسمانی را بوسیله الهام یا صدای فرشته باو می رساند ولی امام شخص فرشته را نمی بیند، اما پیغمبر صلی الله علیه و آله او را می دید، چون راوی معنی محدث را نمی دانست و خیال می کرد که محدث شامل پیغمبر هم می شود، از آن سو ال کرد، امام علیه السّلام با اشاره دست فرمود: نه، علی علیه السّلام محدث بود و پیغمبر نبود و محدث مانند آصف و خضر و ذوالقرنین است، و چون در روایتی که علی بن ابراهیم در تفسیرش نقل می کند، امیر المؤمنین علیه السّلام مقام و موقعیت ذوالقرنین را بیان می کند و سپس می فرماید: در میان شما هم مانند او هست یعنی خود علی علیه السّلام لذا امام باقر علیه السّلام در اینجا بان روایت هم اشاره می کند.

5- عَالِي بْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ اُذَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا مَنَزَلَتِكُمْ وَ مَنْ تُشَبِّهُونَ مِمَّنْ مَضَى قَالَ صَاحِبُ مُوسَى وَ ذُو الْقَرْنَيْنِ كَانَا عَالِمَيْنِ وَ لَمْ يَكُونَا نَبِيَّيْنِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 10 روایة 5

ترجمه روایت شریفه:

بریدن بن معاویة گوید: از امام باقر و امام صادق علیه السّلام پرسیدم که مقام و منزلت شما چیست؟ و بکدام کس از گذشتگان میمانید؟ فرمود: مانند همدم موسی (جناب خضر یا یوشع) و ذوالقرنین که هر دو عالم بودند ولی پیغمبر نبودند.

6- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ أَبِي طَالِبٍ عَنِ سَدِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنْ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ آلُ اللَّهِ يَتْلُونَ بِذَلِكَ عَلَيْنَا قُرْآنًا وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ فَقَالَ يَا سَدِيرُ سَمِعِي وَ بَصْرِي وَ بَشْرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ شَعْرِي مِنْ هَؤُلَاءِ بَرَاءٌ وَ بَرِيَّ اللَّهُ مِنْهُمْ مَا هَؤُلَاءِ عَلَيَّ دِينِي وَ لَا عَلَيَّ دِينِ آبَائِي وَ اللَّهُ لَا يَجْمَعُنِي اللَّهُ وَ آبَاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَ هُوَ سَاخِطٌ عَلَيْهِمْ قَالَ قُلْتُ وَ عِنْدَنَا قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ رُسُلٌ يَقْرَأُونَ عَلَيْنَا بِذَلِكَ قُرْآنًا يَا أَيُّهَا الرَّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ فَقَالَ يَا سَدِيرُ سَمِعِي وَ بَصْرِي وَ شَعْرِي وَ بَشْرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي مِنْ هَؤُلَاءِ بَرَاءٌ وَ بَرِيَّ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ رَسُولُهُ

مَا هَؤُلَاءِ عَلَى دِينِي وَ لَا عَلَى دِينِ آبَائِي وَ اللَّهُ لَا يَجْمَعُنِي اللَّهُ وَ إِيَّاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 إِلَّا وَ هُوَ سَاخِطٌ عَلَيْهِمْ قَالَ قُلْتُ فَمَا أَنْتُمْ قَالَ نَحْنُ خُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ نَحْنُ تَرَاجِمُهُ
 أَمْرَ اللَّهِ نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِطَاعَتِنَا وَ نَهَى عَنِ مَعْصِيَتِنَا نَحْنُ
 الْحَجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَ قَوْفَ الْأَرْضِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 11 روایه 6

ترجمه روایت شریفه:

سدیر گوید، بامام صادق علیه السلام عرض کردم: مردمی عقیده دارند که شما خدا و معبودید و برای دلیل عقیده خود این آیه قرآن را می خوانند: ((اوست که در آسمان معبود است و در زمین معبود است - 84 سوره 43، (اینها گمان می کنند که معبود زمین امامانند) امام فرمود: ای سدیر! شنوایی و بینائیم ، پوست و گوشتم ، خون و مویم از اینان بیزار است و خدا از ایشان بیزار باشد، اینان دین من و دین پدران مرا ندارند. خدا در روز قیامت ، مرا با آنها گرد هم نیاورد، جز آنکه بر آنها خشمگین باشد. عرض کردم: مردمی نزد ما هستند که عقیده دارند شما پیغمبرید! و این آیه قرآن را برای دلیل سخن خود قرائت می کنند: ((ای رسولان از چیزهایی پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید که من بکردار شما دانایم - سوره 23 -)) امام فرمود: ای سدیر! شنوایی و بینائیم ، مو و پوستم ، گوشت و خونم از اینها بیزار است و خدا و رسولش از اینان بیزار باشد، اینها بدین من و دین پدرانم نیستند، خدا در قیامت مرا با ایشان گرد هم نیاورد جز اینکه بر آنها خشمگین باشد. عرض کردم: پس شما چه موقعیتی دارید؟ فرمود: ما خزانه دار علم خدائیم ، ما مترجم امر خدائیم ، ما مردمی معصوم هستیم ، خدای تبارک و تعالی مردمرا بفرمانبری ما امر فرموده و از نافرمانی ما نهی نموده است ، ما حجت رسائیم بر هر که زیر آسمان و روی زمین است.

شرح:

راجع به آیه اول بحديث 330 رجوع شود و اما راجع به آیه دوم گویا طریق استدلال غلط آنها اینستکه: با لفظ جمع برسولان خطاب شده است و مخاطب باید حاضر باشد، پس ممکن نیست که مقصود از رسولان پیغمبران گذشته باشند، زیرا آنها در زمان نزول قرآن حاضر نبودند پس مقصود از رسولان پیغمبر و امامان علیه السلام می باشند، ولی جوابش اینستکه علاوه بر اینکه خود امام از این مردم بیزاری می جوید خطاب در آیه حکایت از خطابهای متعدد می کند، یعنی به هر رسولی در زمان نزول قرآن حاضر نبودند پس مقصود از رسولان پیغمبر و امامان علیه السلام می باشند، ولی جوابش اینست که علاوه بر اینکه خود امام از این مردم بیزاری می جوید خطاب در آیه حکایت از خطابهای متعدد می کند، یعنی بهر رسولی در زمان حیاتش چنین دستوری داده شده ، نه آنکه این خطاب در زمان واحد متوجه همگی باشد و بتعبیر دیگر می توان گفت این خطاب بالاصاله متوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله و بالتبع متوجه پیغمبران گذشته است و بعضی گفته اند خطاب توجه شخص پیغمبر و صیغه جمع از نظر احترام و تشریف آنحضرتست ، و مقصود از چیزهای پاکیزه ، لذائذ حلالست که خدا برای همه

بندگانش جایز و مباح قرار داده است و این آیه رد بر ریاضت کشانی ست که ترک دنیا و لذائذ آن کنند.

7- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحْرِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ الْأَيُّمَةُ بِمَنْزِلَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَّا أَنَّهُمْ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا يَجِلُّ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَا يَجِلُّ لِلنَّبِيِّ ص فَأَمَّا مَا خَلَا ذَلِكَ فَهُمْ فِيهِ بِمَنْزِلَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص

اصول کافی جلد 2 صفحه 12 روایة 7

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام می فرمود: ائمه مقام و منزلت پیغمبر را دارند ولی پیغمبر نیستند و آنچه از زنها برای پیغمبر صلی الله علیه و آله حلالست (زیادتر از چهار زن دائم و زن موهوبه) برای ایشان حلال نیست و اما نسبت بغیر آن ایشان بمنزلت رسول خداوند صلی الله علیه و آله.

ائمه عليه السلام محدث و مفهمند

بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عِ مَحَدِّثُونَ مُفَهَّمُونَ

شرح:

کلمه محدث در روایت 699 توضیح داده شد و توضیح کلمه مفهم در روایت 705 می آید.

ترجمه روایت شریفه:

عبیده بن زراره گوید: امام باقر علیه السلام نزد زراره فرستاد تا بحکم بن عتیبه گوید که: اوصیاء محمد علیه و علیهم السلام محدثند.

1- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ أَرْسَلَ أَبُو جَعْفَرٍ ع إِلَيَّ زُرَّارَةَ أَنْ يُعَلِّمَ الْحَكَمَ بْنَ عَتِيبَةَ أَنَّ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَدِّثُونَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 13 روایه 1

شرح:

حکم بن عتیبه زیدی مذهب و استاد زراره بود پیش از شیعه شدنش و مقصود امام از سفارش باو اینست که بدانند زید امام نیست، زیرا خود حکم می دانست که زید با عالم غیب ارتباط ندارد.

ترجمه روایت شریفه:

حکم بن عتیبه گوید: روزی خدمت علی بن الحسین علیه السلام رفتم. حضرت فرمود: ای حکم آیا تو میدانی آن آیه ای را که علی بن ابیطالب علیه السلام قاتل خود را بدان می شناخت و امور بزرگ (غیبی) را بمردم خبر می داد؟ حکم گوید: من با خود گفتم: رشته ای از علم علی بن الحسین بدستم آمد که من هم بوسیله آن امور بزرگ را بدانم، بحضرت عرض کردم: نه. بخدا، نمی دانم و گفتم: پسر پیغمبر! ممکن است آن آیه را بمن بفرمائید؟ فرمود: بخدا آن آیه قول خدای - عزذکره - است، (که می فرماید) (((: پیش از تو هیچ رسول و پیغمبر و محدثی نفرستادیم - 52 سوره 22 - در قرآن کلمه محدث نیست بحدیث 437 رجوع شود))) و علی بن ابیطالب علیه السلام محدث بود، مردیکه نامش عبدالله بن زید و برادر مادری علی بن الحسین بود، (زیرا امام چهارم از مادر او شیر خورده بود) مثل اینکه انکار کند، گفت: سبحان الله! او محدث بود؟! امام باقر علیه السلام (که در آن مجلس حاضر بود) بما توجه کرد و فرمود: هان بخدا، پسر مادر تو این را می داند، چون چنین فرمود: آن مرد خاموش شد، امام فرمود: همین است آنچه ابوالخطاب نسبت بان هلاک و گمراه شد و معنی محدث نبی (پیغمبر) را نفهمید.

2- مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَخْبُوبٍ عَنِ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ سَوْقَةَ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عَتِيبَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع يَوْمًا فَقَالَ يَا حَكَمُ هَلْ تَدْرِي الْآيَةَ الَّتِي كَانَتْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع يَعْرِفُ قَاتِلَهُ بِهَا وَيَعْرِفُ بِهَا الْأُمُورَ الْعِظَامَ الَّتِي كَانَتْ يُحَدِّثُ بِهَا النَّاسَ قَالَ الْحَكَمُ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي قَدْ وَقَعَتْ عَلَيَّ مِنْ عِلْمِ مَنْ عَلَّمَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَعْلَمُ بِذَلِكَ تِلْكَ الْأُمُورَ الْعِظَامَ قَالَ فَقُلْتُ لَا وَاللَّهِ لَا أَعْلَمُ قَالَ ثُمَّ قُلْتُ الْآيَةَ تَخْبِرُنِي بِهَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ هُوَ وَاللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرَهُ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدِّثٍ وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع مُحَدِّثًا فَتَقَاتَلَ لَهُ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ كَانَ أَحَا عَلِيٍّ لِأُمِّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ مُحَدِّثًا كَأَنَّهُ يُنْكِرُ ذَلِكَ فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا أَبُو جَعْفَرٍ ع فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ إِنَّ ابْنَ أُمَّكَ بَعْدَ قَدْ كَانَ يَعْرِفُ ذَلِكَ قَالَ فَلَمَّا قَالَ ذَلِكَ سَكَتَ الرَّجُلُ فَقَالَ هِيَ الَّتِي هَلَكَ فِيهَا أَبُو الْخَطَّابِ فَلَمْ يَذَرِ مَا تَأْوِيلَ الْمُحَدِّثِ وَالنَّبِيِّ
اصول کافی جلد 2 صفحه 13 روایه 2

شرح:

ابوالخطاب ، کنیه محمد بن مقلاص است که عقیده داشت : ائمه علیهم السلام پیغمبرند زیرا شنیده بود که ایشان محدثند و خیال می کرد هر محدثی پیغمبر است (فرق میان آنها در حدیث 36 گذشت) ابوالخطاب سپس غلو بیشتری کرد و گفت ائمه معبودند.
علامه مجلسی (ره) گوید: بعقیده من نویسندگان در این حدیث اشتباه کرده و صدريك حدیث را بذیل حدیث دیگر چسبانیده اند و آن دو حدیث را در مرآت ص 196 نقل می کند.

3-أحمدُ بنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بنِ الْحَسَنِ عَنْ يَعْقُوبَ بنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بنِ إِسْمَاعِيلَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع يَقُولُ الْأَئِمَّةُ عُلَمَاءُ صَادِقُونَ مَفْهُومُونَ مُحَدَّثُونَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 14 روایة 3

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن اسماعیل گوید: شنیدم : حضرت ابوالحسن علیه السلام می فرمود: ائمه دانشمندان ، راستگویان ، فهمیدگان ، محدثانند.

شرح:

علماء (دانشمندان) اشاره بآیه شریفه (((هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون))) دارد و صادقون (راستگویان) اشاره بآیه شریفه (((و كونوا مع الصادقين))) دارد که در حدیث 531 و 547 بایمه علیهم السلام تاءویل شد و مفهوم بر وزن مقدم بمعنی فهمیده است و ائمه علیهم السلام را مفهوم گویند، زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله تفسیر و تاءویل قرآن را بایشان فهمانیده است و محدث چنانکه گفتیم برای این است که از غیب بامام حدیث و الهام میرسد.

4-عليُّ بنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بنِ مُسْلِمٍ قَالَ ذَكَرَ الْمُحَدَّثُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ إِنَّهُ يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ لَا يَرَى الشَّخْصَ فَقُلْتُ لَهُ جِئْتَهُ فَمَا كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَلَامُ الْمَلِكِ قَالَ إِنَّهُ يُعْطَى السَّكِينَةَ وَ الْوَقَارَ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّهُ كَلَامُ مَلِكٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 14 روایة 4

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن مسلم گوید: کلمه محدث نزد امام صادق علیه السلام ذکر شد، حضرت فرمود، محدث کسی است که صدا را بشنود و شخص را نبیند، حضرت عرضکردم : قربانت کردم . امام از کجا میفهمد که آن کلام فرشته است ؟ فرمود آرامش و وقاری باو عطا می شود که میفهمد آن کلام از فرشته است.

5-مُحَمَّدُ بنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بنِ عِيسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بنِ الْمُخْتَارِ عَنْ الْحَارِثِ بنِ الْمُغِيرَةَ عَنْ حُمْرَانَ بنِ أَغَيْنَةَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع إِنَّ عَلِيَّ ع كَانَ مُحَدَّثًا فَخَرَجْتُ إِلَى أَصْحَابِي فَقُلْتُ جِئْتُكُمْ بِعَجِيبَةٍ فَقَالُوا وَ مَا هِيَ فَقُلْتُ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ كَانَ عَلِيٌّ ع مُحَدَّثًا فَقَالُوا مَا صَنَعْتَ شَيْئًا إِلَّا سَأَلْتَهُ مِنْ كَانَ يُحَدِّثُهُ فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ إِنِّي حَدَّثْتُ أَصْحَابِي بِمَا حَدَّثْتَنِي فَقَالُوا مَا صَنَعْتَ شَيْئًا إِلَّا سَأَلْتَهُ مِنْ كَانَ يُحَدِّثُهُ فَقَالَ لِي يُحَدِّثُهُ مَلَكٌ قُلْتُ تَقُولُ إِنَّهُ نَبِيٌّ قَالَ فَحَرَكَ يَدَهُ هَكَذَا أَوْ كَصَاحِبِ سُلَيْمَانَ أَوْ كَصَاحِبِ مُوسَى أَوْ كَذِي الْقُرْنَيْنِ أَوْ مَا بَلَغَكُمْ أَنَّهُ قَالَ وَ فِيكُمْ مِثْلُهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 14 روایة 5

ترجمه روایت شریفه:

حمران بن اعین گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: همانا علی علیه السلام محدث بود، حمران گوید: من نزد رفقایم رفتم و گفتم : خبر شگفتی برای شما آورده ام ، گفتند: چه خبر؟ گفتم از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود، همانا علی علیه السلام محدث بود. گفتند: تا از او نپرسی کی به او حدیث می گوید، کاری نکرده ای ، بمن فرمود :فرشته ای با او حدیث می گوید، عرضکردم : می فرمائید: علی پیغمبر است ، امام با دست این چنین اشاره کرد (یعنی نه) و فرمود: بلکه مانند همدم سلیمان یا همدم موسی یا ذوالقرنین

است ، مگر بشما خبر نرسیده که خودش
فرمود: در میان شما هم مانند او هست .
(بحديث 699 رجوع شود.)

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى
عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍو الْيَمَانِيِّ عَنْ جَابِرِ
الْجَعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا جَابِرُ إِنَّ
اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلَاثَةَ
أَصْنَافٍ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكُنْتُمْ
أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ
الْمَيْمَنَةِ وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ
الْمَشْأَمَةِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ
الْمُقَرَّبُونَ فَالسَّابِقُونَ هُم رُسُلُ اللَّهِ ع وَ
خَاصَّةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ
أَرْوَاحٍ أَيَدُهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ فِيهِ عَرَفُوا
الْأَشْيَاءَ وَ أَيَدُهُمْ بِرُوحِ الْإِيمَانِ فِيهِ
خَافُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَيَدُهُمْ بِرُوحِ الْقُوَّةِ
فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ أَيَدُهُمْ بِرُوحِ
الشَّهْوَةِ فِيهِ اسْتَهْوُوا طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ
كَرَهُوا مَعْصِيَتَهُ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ
الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِئُونَ وَ جَعَلَ
فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ رُوحَ
الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ
الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ جَعَلَ
فِيهِمْ رُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ اسْتَهْوُوا طَاعَةَ
اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ
النَّاسُ وَ يَجِئُونَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 15 روایة 1

بیان ارواحیکه در ائمه علیهم السلام موجود است

بَابُ فِيهِ ذِكْرُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِي الْأَئِمَّةِ ع

ترجمه روایت شریفه:

1- جابر جعفی گوید: امام صادق علیه
السلام فرمود: ای جابر! همانا خدای -

تبارك و تعالی - مخلوق را سه دسته
 آفرید؛ چنانچه فرماید: ((و شما سه دسته
 جفت هم باشید: دست راستیها و چه
 دست راستیها؟!)) (چگونه در نعمتهای
 بهشت می خرامند) و دست چپها، چه
 دست چپها؟!)) (چگونه در عقوبات
 دوزخ گرفتارند) و پیشی گرفتگان که
 پیشی گرفته اند تنها ایشان مقررانند
 - 6 تا 11 - سوره 56 -)) پیشی گرفتگان
 همان رسولان خدا و مخصوصین درگاه
 او از میان مخلوق می باشند. که خدا در
 ایشان پنج روح قرار داده است : 1-
 ایشان را بروح القدس مؤید ساخت و
 بوسیله آن همه چیز را بدانند و
 بشناسند. 2- ایشان را با روح ایمان
 مؤید ساخت و با آن از خدای
 عزوجل بترسند 3- آنها را بروح قوه مؤ
 ید ساخت و با آن بر اطاعت خدا توانائی
 یافتند 4- آنها را بروح شهوت (میل و
 اشتها) مؤید ساخت و با آن اطاعت خدا
 را خواستند و از نافرمانیش کراهت یافتند
 5- در ایشان روح حرکت نهاد که همه
 مردم با آن رفت و آمد کنند.
 و در مؤمنین دست راستی ها روح
 ایمان نهاد که با آن از خدا بترسند و در
 ایشان روح قوه نهاد و با آن بر اطاعت
 خدا توانائی یافتند، و در ایشان روح
 شهوت نهاد و یا آن خواهان اطاعت خدا
 گشتند و در ایشان روح حرکت نهاد که
 مردم با آن روح رفت و آمد کنند.

شرح:

کلمه روح در این حدیث شریف بمعنی قوه و نیروئی است باطنی و معنوی که منشاء و مبدا آثاریست که امام
 علیه السلام بیان می کند، زیرا رفت و آمد انسان و ترس او از خدا و شناختن و دانستن چیزها آثار و اعمالی است
 که از انسان بروز میکند و این آثار ناچار باید مبداء و علت و موجب و محرکی داشته باشند که هستی و قیامشان
 بآن باشد.

کلمه روح در این روایت همان مبداء و علتی است که سبب پیدایش این آثار گشته است ، چه آنکه این ارواح

پنج روح جدا و مستقل باشند یا آنکه درجات و مراتب يك روح باشند که همان روح ناطقه انسان و فصل ممیز او از حیوان باشد، ولی ظاهر اینست که هر يك روحی جدا هستند و روح القدس و روح ایمان از خارج بکمک انسان می رسد و سه روح دیگر از درون و داخل او را کمک می دهد و هم از این حدیث استفاده میشود که روح حرکت ، عمومیت دارد و در هر انسانی هست روح القدس مختص برسولان و پیغمبر آنست و حتی در مؤمنین دست راستیها هم نیست و تعبیر بدست راستیها از اینجهت است که روز قیامت نامه اعمالشان بدست راستشان داده شود و یا بجهت اینست که اهل میمنت و برکنند، بر خلاف دست چپها.

ترجمه روایت شریفه:

جابر گوید: از امام باقر علیه السلام درباره علم عالم (یعنی پیغمبر و امام ص) پرسیدم ، فرمود: ای جابر! همانا در پیغمبران و اوصیاء پنج رحست : 1- روح القدس 2- روح ایمان 3- روح زندگی (حرکت) 4- روح شهوت ، ای جابر، ایشان بوسیله روح القدس امور و مطالب زیر عرش را تا زیر خاک بدانند. سپس فرمودای جابر این چهار روح اخیر را پیش آمد و آفت میرسد، ولی روح القدس بازی و یاوه گری نکند.

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْمُنْخَلِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْعَالِمِ فَقَالَ لِي يَا جَابِرُ إِنَّ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ خُمْسَةَ أَرْوَاحِ رُوحِ الْقُدُسِ وَ رُوحِ الْإِيمَانِ وَ رُوحِ الْحَيَاةِ وَ رُوحِ الْقُوَّةِ وَ رُوحِ الشَّهْوَةِ فَبِروحِ الْقُدُسِ يَا جَابِرُ عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مَا تَحْتَ الثَّرَى ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ هَذِهِ الْأَرْبَعَةَ أَرْوَاحٍ يُصِيبُهَا الْحَدَثَانُ إِلَّا رُوحَ الْقُدُسِ فَإِنَّهَا لَا تَلْهُوُ وَلَا تَلْعَبُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 16 روایة 2

شرح:

مراد بافت و پیش آمدی که به آن چهار روح میرسد اینست که : گاهی آنها را مانعی عارض می شود که از تأثیر باز می مانند و بازی و یاوه گری می کنند، مانند روح شهوت و حرکت در زمان پیری و مرض و اما روح القدس که مبداء و سبب علم و فهم امام است ، آفت و یاوه گری ندارد و همیشه حقایق را بدون زیاده و نقصان با آنها می فهماند.

3- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنِ الْمُنْضَلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْإِمَامِ بِمَا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَ هُوَ فِي بَيْتِهِ مُرَخًى عَلَيْهِ سِتْرُهُ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ فِي النَّبِيِّ ص خُمْسَةَ أَرْوَاحِ رُوحِ الْحَيَاةِ فِيهِ دَبٌّ وَ دَرَجٌ وَ رُوحِ الْقُوَّةِ فِيهِ نَهْضٌ وَ جَاهِدٌ وَ رُوحِ الشَّهْوَةِ فِيهِ أَكْلٌ وَ شَرْبٌ وَ أَتَى النَّسَاءَ مِنَ الْحَلَالِ وَ رُوحِ الْإِيمَانِ فِيهِ أَمْنٌ وَ عَدَلٌ وَ رُوحِ الْقُدُسِ فِيهِ حَمَلُ النَّبُوَّةِ فَإِذَا فُيِّضَ النَّبِيُّ ص انْتَقَلَ رُوحُ

الْقُدْسِ فَصَارَ إِلَى الْإِمَامِ وَ رُوحِ الْقُدْسِ لَا
يَنَامُ وَ لَا يَغْفُلُ وَ لَا يَلْهُو وَ لَا يَزْهُو وَ
الْأَرْبَعَةَ الْأَرْوَاحِ تَنَامُ وَ تَغْفُلُ وَ تَزْهُو وَ تَلْهُو
وَ رُوحِ الْقُدْسِ كَانَ يَرَى بِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 17 روایه 3

ترجمه روایت شریفه:

مفصل بن عمر گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم راجع بدانستن امام علیه السلام آنچه را در اطراف زمین است ، با اینکه خودش در میان اتاقی است که پرده اش انداخته است فرمود: ای مفضل ! خدای تبارک و تعالی در پیغمبر صلی الله علیه و آله پنج روح قرار داد: 1- روح زندگی که با آن بجنبید و راه رود 2- روح قوه که با آن قیام و کوشش کند 3- روح شهوت که با آن بخورد و بیاشامد و با زنان حلال خود نزدیکی کند 4- روح ایمان که با آن ایمان آورد و عدالت ورزد 5- روح القدس که با آن بار نبوت کشد. چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کند، روح القدس از او به امام (جانشین) منتقل شود و روح القدس خواب و غفلت و یاوه گری و تکبر ندارد و چهار روح دیگر خواب و غفلت و تکبر و یاوه گری دارند و بوسیله روح القدس همه چیز درك می شود.

1- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ
عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ
عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ
قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ
رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ
لَا الْإِيمَانُ قَالَ خَلَقَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
أَعْظَمَ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ
اللَّهِ ص يُخْبِرُهُ وَيُسَدِّدُهُ وَهُوَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ
بَعْدِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 17 روایه 1

روحیکه خدا ائمه را به آن استوار می سازد

بَابُ الرُّوحِ الَّتِي يُسَدِّدُ اللَّهُ بِهَا الْأَنْبِيَاءَ ع

ترجمه روایت شریفه:

ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السلام قول خدایتعالی (((و همچنان روحی از امر خود را بسویت وحی کردیم ، تو نمیدانستی کتاب و ایمام چیست ؟ - 52 سوره 42 -))) را پرسیدم . فرمود: آن مخلوقیست از مخلوقات خدای عزوجل ، بزرگتر از جبرئیل و میکائیل ، که همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله است ، به او خبر میدهد و رهبریش می کند و همراه امامان پس از وی هم می باشد.

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ
سَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هَيْتٍ وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنْ
قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا

مَنْ أَمَرْنَا فَقَالَ مُنْذُ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ
الرُّوحَ عَلَى مُحَمَّدٍ ص مَا صَعِدَ إِلَى السَّمَاءِ
وَإِنَّهُ لَفِينَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 18 روایه 2

ترجمه روایت شریفه:
اسباط بن سالم گوید: من حاضر
بودم که مردی از اهل بیت (شهری
در کنار فرات بوده) از امام علیه
السلام درباره قول خدای - عزوجل - ((و))
همچنین روحی از امر خود را بسوی تو
وحی کردیم (((پرسید امام فرمود: از
زمانیکه خدای عزوجل آن روح را بر
محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاد، به
آسمان بالا نرفته است و آن روح در ما
هست.

ترجمه روایت شریفه:
ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه
السلام راجع به قول خدای عزوجل (((از))
تو درباره روح می پرسند بگو روح از
امر پروردگار من است 87 سوره 17
-)) پرسیدم فرمود: آن مخلوقی
است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که
همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و
همراه ائمه است و آن از عالم ملکوت
است (یعنی آسمانی و روحانی است).

ترجمه روایت شریفه:
ابوبصیر گوید: شنیدم از امام
صادق علیه السلام درباره یساعلونک
عن الروح قل الروح من امر ربي (((
می فرمود: مخلوقی است بزرگتر از
جبرئیل و میکائیل که همراه هیچ یک
از پیغمبران گذشته جز محمد صلی الله
علیه و آله نبوده است، و آن همراه ائمه
می باشد و ایشان را رهبری می کند،

3- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى
عَنْ يُونُسَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ
قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ
وَ جَلَّ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ
أَمْرِ رَبِّي قَالَ خَلَقَ أَكْبَرُ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَ
مِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ مَعَ
الْأَنْمَةِ وَ هُوَ مِنَ الْمَلَكُوتِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 18 روایه 3

4- عَلِيُّ عَنِ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ
أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِ عَنِ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ
قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي قَالَ خَلَقَ أَكْبَرُ مِنْ
جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ
مَضَى غَيْرَ مُحَمَّدٍ ص وَ هُوَ مَعَ الْأَنْمَةِ
يُسَدُّهُمْ وَ لَيْسَ كُلُّ مَا طَلِبَ وَجِدَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 18 روایه 4

چنان نیست که هر چه طلب شود، بدست آید (پس همراهی این روح با پیغمبر و امامان فضلی است از خدای تعالی که به هر کس خواهد عطا کند، و با طلب و کوشش بدست نیاید).

شرح:

درباره روحی که در این آیه، مورد سؤال واقع شده است اختلاف است يك قول اینست که بیهود در کتاب تورات خود دیده بوده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره هر چه بپرسند جواب گوید، ولی درباره روح که سؤال کنند، جواب نگوید، لذا آنها بقریش گفتند: شما از محمد درباره روح بپرسید، اگر جواب صریح داد، بدانید که پیغمبر نیست و اگر بخدا واگذار کرد، او پیغمبر است.

ترجمه روایت شریفه:

ابو حمزه گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به علم امام پرسیدم، که آیا امام آن علم را از دهان رجال علم فرا می گیرد یا آنکه نزد شما کتابیست که آنرا می خوانید و فرا می گیرید؟ فرمود: این مطلب از آنچه تو گفتی بزرگتر و استوارتر است، مگر نشنیده ای قول خدای عزوجل را: ((و همچنین روحی از امر خود به تو وحی کردیم، و تو نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست - 52 سوره 42-)). سپس فرمود: اصحاب شما درباره این آیه چه می گویند؟ آیا اقرار دارند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالی بود که کتاب و ایمان نمی دانست؟ عرض کردم: قربانت گردم، نمی دانم چه می گویند فرمود: آری در حالی بسر می برد که نمی دانست کتاب و ایمان چیست، تا آنکه خدای تعالی روحی را که در کتابش ذکر می کند مبعوث کرد، و چون آنرا بسوی او وحی فرمود: بسبب آن علم و فهم آموخت، و آن همان روحست که خدای تعالی به هر که خواهد

5- مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْعِلْمِ أَ هُوَ عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ أَمْ فِي الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقْرَؤْنَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ قَالَ الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَوْجِبُ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ يَقُولُ أَصْحَابُكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ أَيْفَرُونَ أَنَّهُ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ فَقُلْتُ لَا أَدْرِي جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا يَقُولُونَ فَقَالَ لِي بَلَى قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى الرُّوحَ الَّتِي ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ فَلَمَّا أَوْحَاهَا إِلَيْهِ عَلَّمَ بِهَا الْعِلْمَ وَ الْفَهْمَ وَ هِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللَّهُ تَعَالَى مَنْ شَاءَ فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْدًا عَلَّمَهُ الْفَهْمَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 19 روایة 5

عطا کند، و چون آنرا به بنده نسی عطا فرماید، به او فهم آموزد.

ترجمه روایت شریفه:

سعد اسکاف (کفاش) گوید: مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و درباره روح پرسید که آیا او همان جبرئیل است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: جبرئیل علیه السلام از ملائکه است و روح غیر جبرئیل است - و این سخن را تکرار فرمود - او عرض کرد: سخن بزرگی گفתי!! هیچکس عقیده ندارد که روح غیر از جبرئیل است. امیرالمؤمنین به او فرمود: تو خود گمراهی و از اهل گمراهی روایت می کنی خدای تعالی به پیغمبرش صلی الله علیه و آله می فرماید: ((فرمان خدا آمد نیست، آن را بشتاب مخواهید، خدا منزّه است و از آنچه مشرکان باوی انباز می کنند برتر است، ملائکه روح را فرو می آورند - 1 - 16 -، پس روح غیر از ملائکه صلوات الله علیهم می باشد.

6- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ سَعْدِ الْإِسْكَافِ قَالَ أَتَى رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ يَسْأَلُهُ عَنِ الرُّوحِ أَ لَيْسَ هُوَ جِبْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ جِبْرَائِيلُ ع مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ غَيْرُ جِبْرَائِيلَ فَكَرَّرَ ذَلِكَ عَلَى الرَّجُلِ فَقَالَ لَهُ لَقَدْ قُلْتَ عَظِيمًا مِنَ الْقَوْلِ مَا أَحَدٌ يَزْعُمُ أَنَّ الرُّوحَ غَيْرُ جِبْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ إِنَّكَ ضَالٌّ تَرَوَى عَنِ أَهْلِ الضَّلَالِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَ أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَاتَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَ أَنَّهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ وَ الرُّوحُ غَيْرُ الْمَلَائِكَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 19 روایة 6

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ
عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مَسْكِينٍ عَنْ بَعْضِ
أَصْحَابِنَا قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَتَى
يَعْرِفُ الْأَخِيرُ مَا عِنْدَ الْأَوَّلِ قَالَ فِي آخِرِ
دَقِيقَةٍ تَبْقَى مِنْ رُوحِهِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 20 روایه 1

زمانیکه امام بتمام علوم امام پیش از خود آگاه می شود

بَابُ وَفَّتِ مَا يَعْلَمُ الْإِمَامُ جَمِيعَ عِلْمِ الْإِمَامِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ ع

ترجمه روایت شریفه:

یکی از اصحاب گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه زمانی امام پسین به آنچه نزد امام پیش است آگاه می شود؟ فرمود: در آخرین دقیقه ای که از روح او باقی مانده است.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام می فرمود: جانشین امام، بعلم امام پیش از خود را در آخرین دقیقه ای که از روح او باقی مانده آگاه می شود.

2- مُحَمَّدٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مَسْكِينٍ عَنْ عَبْدِ بْنِ زُرَّارَةَ وَجَمَاعَةٍ مَعَهُ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ يَعْرِفُ الَّذِي بَعْدَ الْإِمَامِ عِلْمٌ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ فِي آخِرِ دَقِيقَةٍ تَبْقَى مِنْ رُوحِهِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 20 روایه 2

ترجمه روایت شریفه:

یکی از اصحاب گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه زمانی امام، امامت و رسیدن امر را بخود می فهمد؟ فرمود: در آخرین دقیقه زندگی امام پیشین

3- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ الْإِمَامُ مَتَى يَعْرِفُ إِمَامَتَهُ وَ يَنْتَهِي الْأَمْرُ إِلَيْهِ قَالَ فِي آخِرِ دَقِيقَةٍ مِنْ حَيَاةِ الْأَوَّلِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 21 روایه 3

•

- [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي
زَاهِرٍ عَنِ الْخَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ
عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع
قَالَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ
ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا
أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا
النَّبِيُّ ص وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ ذُرِّيَّتُهُ
الْأَنْمَةَ وَ الْأَوْصِيَاءُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَلْحَقْنَا
بِهِمْ وَ لَمْ نَنْقُصْ ذُرِّيَّتَهُمْ الْحُجَّةَ الَّتِي جَاءَ
بِهَا مُحَمَّدٌ ص فِي عَلِيِّ ع وَ حُجَّتُهُمْ وَاحِدَةٌ
وَ طَاعَتُهُمْ وَاحِدَةٌ
اصول کافی جلد 2 صفحه 21 روایة 1

نامه صلوات الله عليهم در علم و شجاعت و اطاعت برابرند

بَابُ فِي أَنَّ الْأَنْمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فِي الْعِلْمِ وَ الشَّجَاعَةِ وَ الطَّاعَةِ سَوَاءً

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام درباره آیه
(((کسانیکه ایمان آوردند و فرزندانشان
هم در ایمان از آنها پیروی کردند،
فرزندانشان را به ایشان ملحق کنیم و از
عملشان چیزی کمشان ندهیم (یعنی
بحساب فرزندانشان نگذاریم) (21 -
سوره 52 -))) فرمود: کسانیکه ایمان
آوردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله و
امیر المؤمنین، و فرزندان او، نامه و
اوصیاء صلوات الله عليهم باشند که خدا
فرماید: به آنها ملحق میکنیم و حتی را
که محمد صلی الله علیه و آله درباره علی
آورده ، نسبت به اولادش کاهش ندهیم و
حجت همه یکی است و طاعتشان هم یکی
است.

2- عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ دَاوُدَ النَّهْدِيِّ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ
قَالَ لِي نَحْنُ فِي الْعِلْمِ وَالشَّجَاعَةِ سَوَاءٌ وَ
فِي الْعَطَايَا عَلَى قَدْرِ مَا نُؤْمَرُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 21 روایة 2

ترجمه روایت شریفه:
حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: ما
خانواده در علم و شجاعت برابریم و در
بخشیدن (علم و مال به مردم) بهر اندازه
که دستور داریم، می بخشیم.

3- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى
عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ
اللَّهِ ص نَحْنُ فِي الْأَمْرِ وَالْفَهْمِ وَالْحَلَالِ وَالْأَحْرَامِ
نَجْرِي مَجْرَى وَاحِدًا فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ
ص وَ عَلِيٌّ ع فَلَهُمَا فَضْلُهُمَا
اصول کافی جلد 2 صفحه 21 روایة 3

ترجمه روایت شریفه:
حارث بن مغیره گوید: شنیدم امام
صادق علیه السلام می فرمود رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ابن
مسکان، عن الحارث بن المغیره، عن
اعبی عبدالله علیه السلام قال:
سمعتہ یقول: قال رسول الله صلی
الله علیه و آله فرمود: ما نسبت به
امر و فهم و حلال و حرام در یک روش
هستیم و اما پیغمبر صلی الله علیه و آله
و علی فضیلت خود را دارند.

شرح:

مقصود از امر یا امر امامت و خلافتست و یا فرمانیست که به مردم می دهند و اطاعتش واجب است و نسبت
بفضیلت علی علیه السلام بر امامان دیگر روایاتی وارد شده که از جمله آنها همین روایت است و روایت
دیگریست که لقب امیر المؤمنین را منحصر و مختص به آنحضرت بیان می کند و نیز از روایاتی استفاده می
شود که بعد از آن حسنین و پس از آنها امام دوازدهم علیهم السلام فضیلت دارد، و بقیه هشت امام دیگر برابرنند.

1- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
عَائِدٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ
سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ
اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى
أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا
بِالْعَدْلِ قَالَ إِيَّانَا عَنِّي أَنْ يُؤَدِّيَ الْأَوَّلُ إِلَى
الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ الْكُتُبَ وَالْعِلْمَ وَالسَّلَاحَ وَ
إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ
الَّذِي فِي أَيْدِيكُمْ ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ
أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ إِيَّانَا عَنِّي خَاصَّةً أَمْرَ جَمِيعِ
الْمُؤْمِنِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِطَاعَتِنَا فَإِنْ خِفْتُمْ
تَنَازَعًا فِي أَمْرٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ
وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ كَذَا نَزَلَتْ وَ
كَيْفَ يَأْمُرُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِطَاعَةِ وَلاةِ
الْأَمْرِ وَ يَرْخِصُ فِي مَنَازَعَتِهِمْ إِنَّمَا قِيلَ
ذَلِكَ لِلْمَأْمُورِينَ الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ
أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ
اصول کافی جلد 2 صفحه 22 روایة 1

***امام علیه السلام امام پس از خود را می شناسد و آیه ((خدا به شما فرمان می دهد که امانات را به اهلسش بپردازید درباره آنها نازل شده است*)**

بَابُ أَنَّ الْإِمَامَ ع يَعْرِفُ الْإِمَامَ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا
الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا فِيهِمْ ع نَزَلَتْ

ترجمه روایت شریفه:

برید عجلی گوید: از امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ((خدا بشما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش برسانید و چون میان مردم داور شدید بعدالت حکم کنید - 62 سوره 4)) پرسیدم فرمود: خدا ما را قصد کرده است ، که باید امام پیشین کتابها و علم و سلاح را به امام بعد از خود برساند ((و چون میان مردم داور شدید به عدالت حکم کنید)) یعنی به آنچه دست شماست (از احکام و قوانین خدا حکم کنید) سپس خدای تعالی به مردم فرماید: ((کسانیکه ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و رسول و والیان امر از خودتان را اطاعت کنید - 63 سوره 4 - خدا خصوص ما را قصد کرده ، (مائیم والیان امر) خدا همه مؤمنین را تا روز قیامت به اطاعت از ما امر فرموده)) (و چون از نزاع و اختلاف درباره امری ترسیدید، آن را به خدا و رسول و والیان امر از خود ارجاع دهید - آیه 59 سوره 4)) این گونه نازل شده است - چگونه ممکن است خدای عزوجل به اطاعت والیان امر فرمان دهد و نزاع و اختلاف با ایشان را رخصت فرماید؟! همانا امر با رجاع نسبت به مأمورینی است که به آنها گفته شده ((اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و والیان امر از خود را.))

شرح:

راجع به رسانیدن امانتها بصاحبانش چند قول است : 1- شامل هرگونه امانتی است ، امانات خدا امر و نهی دستورات اوست ، و امانات مردم سپرده های آنهاست بیکدیگر 2- رعیت امانت خداست در دست پیشوایان و زما که باید رد تعلیم و تربیت آنها رعایت کنند و استدلال در آخر روایت برای رد کسانی است که می گویند معنی آیه این است : اگر شما با والیان امر در امر دین اختلاف کردید به کتاب و سنت مراجعه کنید و دلیل ردش اینست که چگونه ممکن است خدا در يك جا بگوید: از والیان امر اطاعت کنید و در جای دیگر می فرماید: اگر با آنها اختلاف و نزاع پیدا کردید...؟! پس معلوم می شود که والیان امر همان ائمه هستند که مردم باید در اختلافات خود بقول آنها رجوع کنند و داوری ایشان را بدون چون و چرا بپذیرند، نه آنکه نسبت به قول

امام هم رد و انکار داشته باشند تا آنجا هم نزاع و اختلاف پیدا شود. و اما راجع به آنچه فرمود: اینگونه نازل شده است، اصل آیه در قرآن اینست: فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و الی الرسول و کلمه (((اولی الامر))) در قرآن نیست، پس ممکن است عثمان آنرا انداخته باشد و ممکن است قول امام تفسیر ارجاع به خدا و رسول باشد، زیرا ارجاع به ائمه هم ارجاع به رسول است و (((این چنین نازل شده))) از نظر معنی است.

2- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
عَمَرَ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَاعَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ
جَلَّ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى
أَهْلِهَا قَالُوا هُمُ الْأَنْمَاءُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَ أَنْ
يُؤَدِّيَ الْإِمَامُ الْأَمَانَةَ إِلَى مَنْ بَعْدَهُ وَلَا يَخْصُ
بِهَا غَيْرَهُ وَلَا يَزْوِيهَا عَنْهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 23 روایه 2

ترجمه روایت شریفه:

احمد بن عمر گوید: از امام رضا
علیه السلام درباره قول خدای عزوجل
(((خدا شما را امر می کند که امانتها را
بصاحبانش رد کنید 52 سوره 4-)))
پرسیدم، فرمود: ایشان ائمه از آل
محمد صلی الله علیه و آله می باشند که
باید هر امامی امانت را به امام بعد از خود
بسپارد، به دیگری ندهد و از امام هم
دریغ ندارد.

3- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ
أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَاعِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا
قَالَ هُمُ الْأَنْمَاءُ يُؤَدِّي الْإِمَامُ إِلَى الْإِمَامِ مِنْ
بَعْدِهِ وَلَا يَخْصُ بِهَا غَيْرَهُ وَلَا يَزْوِيهَا عَنْهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 24 روایه 3

ترجمه روایت شریفه:

امام رضا علیه السلام درباره قول خدای
عزوجل (((خدا به شما امر می کند امانتها
را بصاحبانش رد کنید))) فرمود: ایشان
ائمه هستند. هر امامی باید آنرا به امام
بعد از خود بسپارد، به دیگری ندهد و از
او هم دریغ ندارد.

4- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ
ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ
قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ
جَلَّ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى
أَهْلِهَا قَالَ أَمَرَ اللَّهُ الْإِمَامَ الْأَوَّلَ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى
الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ كُلَّ شَيْءٍ عِنْدَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 24 روایه 4

ترجمه روایت شریفه:

معلی بن خنیس گوید: از امام
صادق علیه السلام درباره قول خدای
عزوجل، خدا شما را امر می کند که
امانتها را بصاحبانش رد کنید، پرسیدم
فرمود: خدا امام پیشین را دستور می
دهد که هرچه (از علانم امانت) نزد
اوست به امام بعد از خود رد کند.

5- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ
عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع
قَالَ لَا يَمُوتُ الْإِمَامُ حَتَّى يَعْلَمَ مَنْ يَكُونُ مِنْ
بَعْدِهِ فَيُوصِي إِلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 24 روایة 5

6- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ
الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ أَبِي
عُثْمَانَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ الْإِمَامَ يَعْرِفُ الْإِمَامَ الَّذِي
مِنْ بَعْدِهِ فَيُوصِي إِلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 24 روایة 6

7- أَحْمَدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ فَضَّالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ
سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ
مَا مَاتَ عَالِمٌ حَتَّى يُعَلِّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى
مَنْ يُوصِي

اصول کافی جلد 2 صفحه 24 روایة 7

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: امام
نمی میرد تا امام بعد از خود را بشناسد و
به او وصیت کند.

ترجمه روایت شریفه:

و فرمود: امام ، امام بعد از خود را می
شناسد و به او وصیت می کند.

ترجمه روایت شریفه:

عالمی (امامی) نمیرد تا خدای عزوجل به
او بیاموزد که بچه کس وصیت کند.

1- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ حَدَّثَنِي
عُمَرُ بْنُ أَبَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فذَكَرُوا الْأَوْصِيَاءَ وَذَكَرْتُ
اسْمَاعِيلَ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا
ذَلِكَ إِلَيْنَا وَمَا هُوَ إِلَّا إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يُنَزِّلُ
وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ
اصول کافی جلد 2 صفحه 25 روایة 1

امانت عهدیست از جانب خدا که برای هر یک از ائمه بسته شده

بَابُ أَنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْهُودٌ مِنْ وَاحِدٍ إِلَى وَاحِدٍ ع

ترجمه روایت شریفه:

ابو بصیر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که نام اوصیاء را بردند و من هم اسماعیل را نام بردم. حضرت فرمود: نه به خدا، ای ابا محمد، تعیین امام با اختیار ما نیست، اینکار تنها بدست خداست که درباره هر یک پس از دیگری فرو می فرستد.

شرح:

اسماعیل فرزند ارشد امام صادق علیه السلام است که در زمان حیات امام وفات یافت، با وجود این طایفه اسماعیلیه او را امام می دانند، در این مجلس هم ابو بصیر امامت را برای او نام برد و حضرت صادق رد فرمود.

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ
حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَمْرٍو بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ أَ تَرَوْنَ الْمُوصِيَّ
مِنَّا يُوصِي إِلَيَّ مَنْ يَرِيدُ لَا وَاللَّهِ وَ لَكِنِ
عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ص لِرَجُلٍ فَرَجُلٍ
حَتَّى يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَى صَاحِبِهِ
الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ

مُحَمَّدُ بْنُ جُمْهُورٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ
مَنْهَالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ عِ مِثْلَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 25 روایة 2

ترجمه روایت شریفه:
عمر بن اشعث گوید: شنیدم امام صادق
علیه السلام می فرمود: شما گمان می
کنید هر کس از ما امامان که وصیت
می کند، به هر کس می خواهد وصیت می
کند؟! نه بخدا، چنین نیست ، بلکه امر
امامت عهد و فرمائی است از جانب خدا
و رسولش صلی الله علیه و آله برای
مردی پس از مردی (از ما خانواده) تا
بصاحبش برسد (یعنی تا برسد به امام
دوازدهم و یا اینکه امر امامت بدست
خدا و رسول است تا به اهل و
مستحقش برسد.)

3- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَيْثِمِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ
مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ
الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْهُودٌ
لِرِجَالٍ مُسَمَّيْنَ لَيْسَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَزْوِيَهَا عَنْ
الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ إِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ ع أَنْ اتَّخِذَ وَصِيًّا مِنْ أَهْلِكَ
فَأَنَّهُ قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِي أَنْ لَا أَبْعَثَ نَبِيًّا إِلَّا وَ
لَهُ وَصِيٌّ مِنْ أَهْلِهِ وَكَانَ لِدَاوُدَ ع أَوْلَادٌ عِدَّةٌ
وَ فِيهِمْ غُلَامٌ كَانَتْ أُمُّهُ عِنْدَ دَاوُدَ وَكَانَ لَهَا
مُحِبًّا فَدَخَلَ دَاوُدَ ع عَلَيْهَا حِينَ أَتَاهُ الْوَحْيُ
فَقَالَ لَهَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ
بِأَمْرِنِي أَنْ اتَّخِذَ وَصِيًّا مِنْ أَهْلِي فَقَالَتْ لَهُ
امْرَأَتُهُ فَلْيَكُنْ ابْنِي قَالَ ذَلِكَ أُرِيدُ وَكَانَ
السَّابِقُ فِي عِلْمِ اللَّهِ الْمَحْتَمُونَ عِنْدَهُ أَنَّهُ
سُلَيْمَانُ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى
دَاوُدَ أَنْ لَا تَعْجَلْ دُونَ أَنْ يَأْتِيكَ أَمْرِي فَلَمْ
يَلْبَثْ دَاوُدَ ع أَنْ وَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ يَخْتَصِمَانِ
فِي الْغَنَمِ وَالْكَرْمِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى
دَاوُدَ أَنْ اجْمَعْ وَلَدَكَ فَمَنْ قَضَى بِهِدِهِ

ترجمه روایت شریفه:

معاویة بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: امامت عهد و پیمانست از جانب خدای عزوجل که برای مردانی نامبرده بسته شده است ، امام حق ندارد آنرا از امام بعد از خود دور دارد و بگرداند، همانا خدای تبارک و تعالی به داود علیه السلام وحی کرد که از خاندان خود وصیتی انتخاب کن ، زیرا در علم من پیشی گرفته که هیچ پیغمبری را مبعوث نسازم جز اینکه برای او وصی از خاندانش باشد.

داود فرزندان بسیاری داشت و در میان آنها جوان نوری بود که مادرش نزد داود بود و داود آن زن را دوست می داشت ، چو این وحی به داود رسید، نزد آن زن آمد و به او گفت خدای عزوجل بمن وحی فرستاد و امر کرده است که از خاندان خودم وصی انتخاب کنم ،

همسرش به او گفت : خوب است پسر من باشد، داود گفت : من هم همین را خواستارم ، ولی در علم پیشین و حتمی خدا گذشته بود که وصی او سلیمان باشد، خدای تبارک و تعالی به داود وحی کرد، تا فرمان من به تو نرسد، در اینکار شتاب مکن ، دیری نگذشت که دو مرد نزد داود آمدند و درباره گوسفندان و باغ انگور مرافعه کردند، (زیرا گوسفندان یکی باغ انگور دیگری را خورده بود) خدای عزوجل به داود وحی کرد که پسرانت را جمع کن ، هر که در این قضیه حکم درست دهد، او وصی بعد از تو است . داود پسرانش را جمع کرد، چون دو طرف نزاع قصه خود گفتند سلیمان علیه السلام گفت : ای صاحب

الْقَضِيَّةِ فَاصَابَ فَهُوَ وَصِيكَ مِنْ بَعْدِكَ فَجَمَعَ دَاوُدُ عَ وَوَدَّهٗ فَلَمَّا اُنْ قَصَّ الْخَصْمَانِ قَالَ سُلَيْمَانُ ع يَا صَاحِبَ الْكُرْمِ مَتَى دَخَلْتَ عَنَّمْ هَذَا الرَّجُلُ كَرْمَكَ قَالَ دَخَلْتَهُ لَيْلًا قَالَ فَضَيْتَ عَلَيَّ يَا صَاحِبَ الْغَنَمِ بِأَوْلَادِ عَنَمِكَ وَ أَصَوَافِهَا فِي عَامِكَ هَذَا ثُمَّ قَالَ لَهُ دَاوُدُ فَكَيْفَ لَمْ تَقْضِ بِرِقَابِ الْغَنَمِ وَ قَدْ قَوْمَ ذَلِكَ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَانَ ثَمَنُ الْكُرْمِ قِيَمَةَ الْغَنَمِ فَقَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّ الْكُرْمَ لَمْ يُجْتَثَّ مِنْ أَصْلِهِ وَ إِنَّمَا أَكَلَ حِمْلُهُ وَ هُوَ عَانِدٌ فِي قَابِلٍ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ إِنَّ الْقَضَاءَ فِي هَذِهِ الْقَضِيَّةِ مَا قَضَى سُلَيْمَانُ بِهِ يَا دَاوُدُ أَرَدْتَ أَمْرًا وَ أَرَدْنَا أَمْرًا غَيْرَهُ فَدَخَلَ دَاوُدُ عَلَى امْرَأَتِهِ فَقَالَ أَرَدْنَا أَمْرًا وَ أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمْرًا غَيْرَهُ وَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا مَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ رَضِينَا بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَلَّمْنَا وَ كَذَلِكَ الْأَوْصِيَاءُ ع لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَتَّعَدُوا بِهَذَا الْأَمْرِ فَيَجَاوِزُونَ صَاحِبَهُ إِلَى غَيْرِهِ

قَالَ الْكَلْبِيُّ مَعْنَى الْحَدِيثِ الْأَوَّلِ أَنَّ الْغَنَمَ لَوْ دَخَلْتَ الْكُرْمَ نَهَارًا لَمْ يَكُنْ عَلَى صَاحِبِ الْغَنَمِ شَيْءٌ لِأَنَّ لِصَاحِبِ الْغَنَمِ أَنْ يُسْرِحَ غَنَمَهُ بِالنَّهَارِ تَرْعَى وَ عَلَى صَاحِبِ الْكُرْمِ حَفْظُهُ وَ عَلَى صَاحِبِ الْغَنَمِ أَنْ يَرْبِطَ غَنَمَهُ لَيْلًا وَ لِصَاحِبِ الْكُرْمِ أَنْ يَنَامَ فِي بَيْتِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 25 روایة 3

باغ ؛ گوسفندان این مرد، کی بباغ
 تو ریختهاند؟ گفت : شب در آمده اند،
 سلیمان گفت : ای صاحب گوسفند!
 من حکم دادم که بچه و پشم امسال
 گوسفندان تو مال صاحب باغ باشد،
 داود به او گفت : چرا حکم نکردی که خود
 گوسفندان را بدهد، با اینکه علماء بنی
 اسرائیل آنرا قیمت کرده اند و بهای انگور
 با قیمت گوسفندان برابر است ؟ سلیمان
 گفت : تاکها از ریشه کنده نشده و
 تنها بار آن خورده شده است و سال
 آینده بار می دهد.

خدای عزوجل بداد وحی فرستاد: حکم در
 این قضیه همانست که سلیمان صادر کرد،
 ای داود تو چیزی را خواستی و ما چیز
 دیگری را (تو آن پسر را برای جانشینی
 خواستی و ما سلیمان را) داود نزد
 همسرش آمد و گفت : ما چیزی را
 خواستیم و خدای عزوجل چیز
 دیگری را خواست و جز آنچه خدا
 خواهد نشود، ما نسبت به امر
 خدای عزوجل راضی و تسلیم (پس از نقل
 این داستان امام فرمود.):
 و همچنین است امر اوصیاء و امامان ،
 ایشان هم حق ندارند از امر خدا تجاوز
 کنند و امامت را از صاحبش به دیگری
 دهند.

مرحوم کلینی گوید: معنی حدیث
 اول (راجع به حکم سلیمان) این است
 که : اگر گوسفندان در روز داخل باغ می
 شدند بر صاحب گوسفندان جریمه نمی
 نبود، زیرا صاحب گوسفند حق دارد که
 در روز آنها را رها کند و بچراند و بر
 صاحب باغ است که باغش را حفظ کند
 ولی در شب صاحب گوسفند باید آنها را

در بند کند و صاحب باغ باید در خانه اش
بخوابد.

ترجمه روایت شریفه:

عمر و بن مصعب گوید: شنیدم امام
صادق علیه السلام می فرمود: شما گمان
می کنید هر کس از ما امامان که وصیت
می کند به هرکس می خواهد وصیت می
کند؟ نه به خدا، چنین نیست ، بلکه امر
وصیت عهد و فرمانیست از رسول خدا
صلی الله علیه و آله به مردی پس از
مردی - تا بخودش (امام ششم) رسید -
(یعنی شش مرتبه فرمود: بمردی پس از
مردی - مرآت -).

4- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ وَ جَمِيلٍ عَنِ
عَمْرِو بْنِ مُصْعَبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
ع يَقُولُ أ تَرَوْنَ أَنَّ الْمُوصِيَّ مَنَّا يُوصِي إِلَيَّ
مَنْ يُرِيدُ لَا وَاللَّهِ وَ لَكِنَّهُ عَهْدٌ مِنْ
رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَيَّ رَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّى
أَنْتَهَى إِلَيَّ نَفْسِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 27 روایة 4

***ائمه عليهم السلام جز بعهد و فرمان خدا کاری را انجام نداده و
نمی دهند و از آن تجاوز نمی کنند***

بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ ع لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئاً وَ لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا بِعَهْدٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمْرٍ مِنْهُ لَا يَتَجَاوَزُونَهُ

ترجمه روایت شریفه:

معاذبن کثیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: امر وصیت از آسمان در مکتوبی بر محمد نازل شد، و مکتوب سر به مهر جز راجع به وصیت بر محمد صلی الله علیه و آله نازل نگشت. جبرئیل علیه السلام عرض کرد: یا محمد؛ این است وصیت تو درباره امت نزد اهل بیتت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای جبرئیل کدام اهل بیتم؟ گفت: برگزیده خدا از میان ایشان و ذریه او (علی و اولادش علیهم السلام) و این وصیت برای اینست که علی علم نبوت را از تو ارث ببرد، چنانکه ابراهیم بارث داد و میراث این علم برای علی علیه السلام و ذریه تو از پشت او است.

آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: آن مکتوب چند مهر داشت، علی علیه السلام مهر اول را گشود و به آنچه در آن بود عمل کرد، سپس حسن علیه السلام مهر دوم را گشود و به آنچه در آن ماعمور شده بود عمل کرد، چون حسن وفات کرد و درگذشت، حسین علیه السلام مهر سوم را گشود، دید در آن نوشته است: (((جنگ کن و بکش و کشته میشوی و مردمی را برای شهادت با خود ببر، برای ایشان شهادتی جز همراه تو نیست))) او هم عمل کرد و چون خواست در گذرد، پیش از آن، مکتوب را بعلی بن الحسین علیه السلام داد، او مهر چهارم را گشود و دید در آن نوشته است: سکوت کن و چون علم در پرده شده سر بزیر انداز (نسبت بعلمی که پوشیده شده سر بزیر انداز) چون او خواست وفات کند و در گذرد، آنرا بمحمد

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ الْوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى مُحَمَّدٍ كِتَابًا لَمْ يُنَزَلْ عَلَى مُحَمَّدٍ ص كِتَابٍ مَخْتُومٌ إِلَّا الْوَصِيَّةَ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ فِي أُمَّتِكَ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَيُّ أَهْلِ بَيْتِي يَا جَبْرَائِيلُ قَالَ نَجِيبُ اللَّهِ مِنْهُمْ وَ ذُرِّيَّتُهُ لِيَرِثَكَ عِلْمَ النَّبُوَّةِ كَمَا وَرَّثَهُ إِبْرَاهِيمُ ع وَ مِيرَاثَهُ لِعَلِيٍّ ع وَ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ صَلْبِهِ قَالَ وَ كَانَ عَلَيْهَا خَوَاتِيمٌ قَالَ فَفَتَحَ عَلِيٌّ ع الْخَاتِمَ الْأَوَّلَ وَ مَضَى لِمَا فِيهَا ثُمَّ فَتَحَ الْحَسَنُ ع الْخَاتِمَ الثَّانِيَّ وَ مَضَى لِمَا أَمَرَ بِهِ فِيهَا فَلَمَّا تَوَفَّى الْحَسَنُ وَ مَضَى فَتَحَ الْحُسَيْنُ ع الْخَاتِمَ الثَّلَاثَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ قَاتَلَ فَاقْتُلَ وَ تُقْتَلَ وَ أَخْرَجَ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ قَالَ فَفَعَلَ ع فَلَمَّا مَضَى دَفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَبْلَ ذَلِكَ فَفَتَحَ الْخَاتِمَ الرَّابِعَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ اصْمُتْ وَ أَطْرُقْ لِمَا حُجِبَ الْعِلْمُ فَلَمَّا تَوَفَّى وَ مَضَى دَفَعَهَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَفَتَحَ الْخَاتِمَ الْخَامِسَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ فَسَّرْ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَ صَدِّقْ أَبَاكَ وَ وَرِّثْ ابْنَكَ وَ اصْطَنِعْ الْأُمَّةَ وَ قُمْ بِحَقِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قُلِ الْحَقَّ فِي الْخَوْفِ وَ الْأَمْنِ وَ لَا تَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَأَنْتَ هُوَ قَالَ فَقَالَ مَا بِي إِلَّا أَنْ تَذْهَبَ يَا مُعَاذُ فَتَرَوِي عَلِيًّا قَالَ فَجَعَلْتُ أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي رَزَقَكَ مِنْ آبَائِكَ هَذِهِ الْمُنْزَلَةَ أَنْ يَرِزُقَكَ مِنْ عَقْبِكَ مِثْلَهَا قَبْلَ الْمَمَاتِ قَالَ قَدْ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ يَا مُعَاذُ قَالَ فَقُلْتُ فَمَنْ هُوَ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ هَذَا الرَّاقِدُ وَ أَسَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ هُوَ رَاقِدٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 28 روایه 1

بن علی داد، او مهر پنجم را گشود، دید در آن نوشته است : (((کتاب خدای تعالی را تفسیر کن و پدرت را تصدیق نما) مثل او خاموشی گزین) و ارث امامت را به پسرت بده ، و امت را نیکو تربیت کن ، و بحق خدای عزوجل قیام کن ، و در حال ترس و امنیت حق را بگو و جز از خدا مترس))) او هم عمل کرد و سپس آنرا بشخص بعد از خود داد، معاذ گوید: من عرض کردم : قربانت کردم ، آنشخص شماست؟ فرمود: ای معاذ؛ من از چیزی باک ندارم جز اینکه بروی و علیه من روایت کنی (یعنی آری منم ، اما این خبر را به مخالفین و دشمنان ما مگو) عرض کردم : من از خدائی که این مقام را از پدران تو رسانیده است ، خواستارم که تا پیش از وفات شما، مانند آنرا به اولادت عطا کند، فرمود: ای معاذ چنین کرده است ، عرض کردم او کیست قربانت کردم ؟ فرمود این این شخص خوابیده و با دست خود اشاره بعبد الصالح (موسی بن جعفر علیه السلام) کرد که خوابیده بود.

2- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْكِنَانِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ نَجِيحٍ
الْكِنْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
الْعُمَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ ص
كِتَابًا قَبْلَ وَفَاتِهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ
وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجْبَةِ مِنْ أَهْلِكَ قَالَ وَ مَا
النَّجْبَةُ يَا جَبْرَيْلُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي
طَالِبٍ وَ وُلْدُهُ ع وَ كَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمُ
مِنْ ذَهَبٍ فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ ص إِلَى أَمِيرِ

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل پیش از وفات پیغمبر، مکتوبی بر او نازل کرد و فرمود: ای محمد! این است وصیت من به سوی نجیبان و برگزیدگان از خاندان تو، پیغمبر گفت: این جبرئیل نجیبان کیانند؟ فرمود: علی بن ابیطالب و اولادش علیهم السلام، و بر آن مکتوب چند مهر از طلا بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا به امیرالمؤمنین علیه السلام داد و دستور فرمود که يك مهر آنرا بگشاید و آنچه در آنست عمل کند، امیرالمؤمنین علیه السلام يك مهر را گشود و به آن عمل کرد، سپس آن را به پسرش حسن علیه السلام داد، او هم يك مهر را گشود و به آن عمل کرد، سپس او آن را به حسین علیه السلام داد، او يك مهر را گشود و در آن دید نوشته است: با مردمی بطرف شهادت برو، برای آنها شهادتی جز با تو نیست، و خود را به خدای عزوجل بفروش، او هم انجام داد، سپس آن را به علی بن الحسین علیه السلام داد. او نیز يك مهر گشو و دید در آن نوشته است: سر بزیر انداز و خاموشی گزین و در خانه ات بنشین، و پروردگارت را عبادت کن تا مرگ فرا رسد، او هم انجام داد سپس آن را به پسرش محمد بن علی علیه السلام داد، او يك مهر را گشود، دید نوشته است: مردم را حدیث گو و فتوی ده و جز از خدای عزوجل مترس: هیچکس علیه تو راهی نیابد، او هم عمل کرد و سپس آن را به پسرش جعفر علیه السلام داد، او هم يك مهر گشود، دید در

الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ أَمْرَهُ أَنْ يَفْكَ خَاتَمًا مِنْهُ وَ يَعْمَلَ بِمَا فِيهِ فَفَكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ خَاتَمًا وَ عَمَلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عَ فَفَكَ خَاتَمًا وَ عَمَلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أُخْرِجَ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ وَ أَشْرَ نَفْسِكَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أُطْرَقَ وَ اصْمُتَ وَ الزَّمَ مَنْزِلَكَ وَ اعْبُدَ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيكَ الْيَقِينُ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ حَدِيثَ النَّاسِ وَ أَفْتَهُمْ وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ حَدِيثَ النَّاسِ وَ أَفْتَهُمْ وَ انشُرْ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ صَدِّقْ آبَاءَكَ الصَّالِحِينَ وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتَ فِي حِرْزٍ وَ أَمَانٍ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى عَ وَ كَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَى قِيَامِ الْمَهْدِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 29 روایه 2

آن نوشته است ، مردم را حدیث گو و فتوی ده و علوم اهل بیت خود را منتشر کن و پدران نیکو کارت را تصدیق نما و جز از خدای عزوجل مترس که تو در پناه و امانی ، او هم عمل کرد و سپس آن را به پسرش موسی علیه السلام داد (یعنی من هم عمل کردم و سپس آنرا بیسرم موسی علیه السلام خواهم داد، راوی عبارت را تغییر داده است) و همچنین موسی به امام بعد از خود می دهد و تا قیام حضرت مهدی صلی الله علیه و آله اینچنین است

ترجمه روایت شریفه:

حمران به امام باقر علیه السلام عرض کرد: قربانت گردم بمن خبر دهید که موضوع نهضت علی و حسن و حسین علیهم السلام و قیام ایشان برای دین خدای عزوجل و مصیبت‌هایی که دیدند، از کشته شدن بدست طغیانگران و پیروزی آنها بر ایشان تا آنجا که کشته شدند و مغلوب گشتند چگونه بود؟ امام باقر علیه السلام فرمود: ای حمران : خدای تبارک و تعالی آن مصیبات را بر ایشان مقدر کرد و حکم فرمود و امضاء نمود و حتمی ساخت ، و سپس اجرا کرد (پس همه آن مصیبات با علم و اجازه خدا بوده) و علی و حسن و حسین از روی بصیرت و دانشی که قبلا از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافته بودند قیام کردند، و هرکس از ما خانواده هم که خاموشی گزیند از روی علم است.

3- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رَبَاحٍ عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَّاسِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ لَهُ حُمْرَانُ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَرَأَيْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع وَ خُرُوجِهِمْ وَ قِيَامِهِمْ بِدِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا أَصِيبُوا مِنْ قَتْلِ الطَّوَاغِيتِ إِيَّاهُمْ وَ الظَّفَرِ بِهِمْ حَتَّى قُتِلُوا وَ غَلِبُوا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع يَا حُمْرَانُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ قَضَاهُ وَ أَمْضَاهُ وَ حَتَمَهُ ثُمَّ أَجْرَاهُ فَبِتَقَدُّمِ عِلْمِ ذَلِكَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ قَامَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ بَعِلِمَ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا

اصول کافی جلد 2 صفحه 30 روایة 3

4- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ
 مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ
 الْحَارِثِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ
 إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَقْنُطِينَ عَنْ عَيْسَى بْنِ
 الْمُسْتَفَادِ أَبِي مُوسَى الضَّرِيرِ قَالَ حَدَّثَنِي
 مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أ
 لَيْسَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع كَاتِبَ
 الْوَصِيَّةِ وَ رَسُولَ اللَّهِ ص الْمُمَلَّى عَلَيْهِ وَ
 جِبْرِيْلُ وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقْرَبُونَ ع شُهُودٌ قَالَ
 فَأَطْرَقَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ قَدْ كَانَ مَا
 قُلْتُ وَ لَكِنْ حِينَ نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص
 الْأَمْرُ نَزَلَتْ الْوَصِيَّةُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كِتَابًا
 مُسَجَّلًا نَزَلَ بِهِ جِبْرِيْلُ مَعَ أَمْنَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ
 وَ تَعَالَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ جِبْرِيْلُ يَا مُحَمَّدُ
 مَرُّ بِإِخْرَاجِ مَنْ عِنْدَكَ إِلَّا وَصِيكَ
 لِيَقْبِضَهَا مِنَّا وَ تَشْهَدْنَا بِدَفْعِكَ إِيَّاهَا إِلَيْهِ
 ضَامِنًا لَهَا يَعْنِي عَلِيًّا ع فَأَمَرَ النَّبِيُّ ص
 بِإِخْرَاجِ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ مَا خَلَا عَلِيًّا ع
 وَ فَاطِمَةَ فِيمَا بَيْنَ السُّرِّ وَ الْبَابِ فَقَالَ
 جِبْرِيْلُ يَا مُحَمَّدُ رَبُّكَ يُقْرِنُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ
 هَذَا كِتَابُ مَا كُنْتَ عَاهَدْتَ إِلَيْكَ وَ شَرَطْتَ
 عَلَيْكَ وَ شَهَدْتَ بِهِ عَلَيْكَ وَ أَشْهَدْتُ بِهِ عَلَيْكَ
 مَلَائِكَتِي وَ كَفَى بِي يَا مُحَمَّدُ شَهِيدًا قَالَ
 فَأَرْتَعَدَتْ مَفَاصِلُ النَّبِيِّ ص فَقَالَ يَا جِبْرِيْلُ
 رَبِّي هُوَ السَّلَامُ وَ مِنْهُ السَّلَامُ وَ إِلَيْهِ يَعُودُ
 السَّلَامُ صَدَقَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بَرَّ هَاتِ الْكِتَابَ
 فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ وَ أَمَرَهُ بِدَفْعِهِ إِلَى أَمِيرِ
 الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ لَهُ أَقْرَأْهُ فَقْرَأَهُ حَرْفًا حَرْفًا
 فَقَالَ يَا عَلِيُّ هَذَا عَهْدُ رَبِّي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى
 إِلَيَّ وَ شَرَطُهُ عَلَيَّ وَ أَمَانَتُهُ وَ قَدْ بَلَّغْتُ وَ
 نَصَحْتُ وَ أَدَيْتُ فَقَالَ عَلِيُّ ع وَ أَنَا أَشْهَدُ
 لَكَ بِأَبِي وَ أُمِّي أَنْتَ بِالْبَلَاغِ وَ النَّصِيحَةِ
 وَ التَّصَدِيقِ عَلَيَّ مَا قُلْتَ وَ يَشْهَدُ لَكَ بِهِ
 سَمْعِي وَ بَصْرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي فَقَالَ
 جِبْرِيْلُ ع وَ أَنَا لَكُمْ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ
 فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

يَا عَلِيَّ أَخَذْتَ وَصِيَّتِي وَ عَرَفْتَهَا وَ ضَمَنْتَ
لِلَّهِ وَ لِي الْوَفَاءَ بِمَا فِيهَا فَقَالَ عَلِيٌّ ع نَعَمْ
بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي عَلِيٌّ ضَمَانُهَا وَ عَلِيُّ اللَّهِ
عُونِي وَ تَوْفِيقِي عَلِيُّ أَدَانِيهَا فَقَالَ رَسُولُ
اللَّهِ ص يَا عَلِيُّ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَشْهَدَ عَلَيْكَ
بِمُؤَافَاتِي بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقَالَ عَلِيٌّ ع نَعَمْ
أَشْهَدُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ
فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ الْآنَ وَ هُمَا حَاضِرَانِ
مَعَهُمَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقْرَبُونَ لِأَشْهَدَهُمْ عَلَيْكَ
فَقَالَ نَعَمْ لِيَشْهَدُوا وَ أَنَا بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي
أَشْهَدُهُمْ فَأَشْهَدَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ كَانَ
فِيمَا اشْتَرَطَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ بِأَمْرِ جِبْرَائِيلَ ع فِيمَا
أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ قَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ تَفِي بِمَا
فِيهَا مِنْ مَوَالَاةٍ مَنْ وَ أَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ
الْبِرَاءَةِ وَ الْعَدَاوَةِ لِمَنْ عَادَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ
وَ الْبِرَاءَةِ مِنْهُمْ عَلِيُّ الصَّبْرُ مِنْكَ وَ عَلِيُّ
كَظْمُ الْعَيْظِ وَ عَلِيُّ ذَهَابُ حَقِّي وَ غَضَبُ
خُمْسِكَ وَ انْتِهَاكَ حُرْمَتِكَ فَقَالَ نَعَمْ يَا
رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ الَّذِي
فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ سَمِعْتُ
جِبْرَائِيلَ ع يَقُولُ لِلنَّبِيِّ يَا مُحَمَّدُ عَرَفُهُ
أَنَّهُ يَنْتَهِكُ الْحُرْمَةَ وَ هِيَ حُرْمَةُ اللَّهِ وَ حُرْمَةُ
رَسُولِ اللَّهِ ص وَ عَلِيُّ أَنْ تَخْضَبَ لِحَيْثُهُ
مِنْ رَأْسِهِ بِدَمِ عَبِيطٍ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع
فَصَعَفْتُ حِينَ فَهَمْتُ الْكَلِمَةَ مِنَ الْأَمِينِ
جِبْرَائِيلَ حَتَّى سَقَطَتْ عَلِيُّ وَجْهِي وَ قُلْتُ نَعَمْ
قَبِلْتُ وَ رَضِيْتُ وَ إِنْ انْتَهَكْتَ الْحُرْمَةَ وَ
عَطَلْتَ السُّنْنَ وَ مَزَّقَ الْكِتَابَ وَ هَدَمْتَ
الْكُعْبَةَ وَ خَضَبْتَ لِحَيْتِي مِنْ رَأْسِي بِدَمِ عَبِيطٍ
صَابِرًا مُحْتَسِبًا أَبَدًا حَتَّى أَقْدَمَ عَلَيْكَ ثُمَّ دَعَا
رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ
وَ أَعْلَمَهُمْ مِثْلَ مَا أَعْلَمَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالُوا
مِثْلَ قَوْلِهِ فَخَتَمْتَ الْوَصِيَّةَ بِخَوَاتِيمٍ مِنْ
ذَهَبٍ لَمْ تَمَسَّهُ النَّارُ وَ دُفِعَتْ إِلَى أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ ع فَقُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع بِأَبِي
أَنْتَ وَ أُمِّي أَلَا تَذْكُرُ مَا كَانَ فِي الْوَصِيَّةِ

ترجمه روایت شریفه:

ابو موسیٰ ضریح (نابینا) گوید: موسیٰ بن جعفر علیهما السلام به من فرمود که: من به امام صادق علیه السلام گفتم: مگر امیرالمؤمنین علیه السلام کتاب وصیت و پیغمبر دیکته گو و جبرئیل و ملائکه مقربون شهود آن نبودند؟! حضرت مدتی سر بزیر انداخت و سپس فرمود: چنان بود که گفتم، ای ابوالحسن؛ ولی زمانیکه وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در رسید، امر وصیت از جانب خدا در مکتوبی سر به مهر فرود آمد، آن مکتوب را جبرئیل همراه ملائکه امین خدای تبارک و تعالی فرود آورد. جبرئیل گفت: ای محمد! دستور ده هر که نزدت هست، جز وصیت یعنی علی بیرون روند، تا او مکتوب وصیت را از ما بگیرد و ما را گواه گیرد که تو آن را به او دادی و خودش ضامن و معتهد آن شود، پیغمبر صلی الله علیه و آله به اخراج هر که در خانه بود، جز علی علیه السلام دستور داد)) و فاطمه در میان در و پرده بود.

آنگاه جبرئیل گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: این همان مکتوب است که (در شب معراج) با تو پیمان کردم و بر تو شرط نمودم و خودم نسبت به آن بر تو شاهد بودم و فرشتگان خود را هم گواه گرفتم، در صورتی که شهادت خودم تنها کافی است ای محمد؛، بندهای استخوان پیغمبر به لرزه در آمد و گفت: ای جبرئیل! پروردگار من خودش سلام است (یعنی سلامتی از هر عیب) و سلام از جانب اوست و سلام به سوی او باز می

فَقَالَ سُنُّنُ اللَّهِ وَ سُنُّنُ رَسُولِهِ فَقُلْتُ أ كَانُ فِي الْوَصِيَّةِ تَوَثُّبُهُمْ وَ خِلَافُهُمْ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ نَعَمْ وَ اللَّهُ شَيْئاً شَيْئاً وَ حَرْفاً حَرْفاً أ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ وَ اللَّهُ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةَ ع أ لَيْسَ قَدْ فَهَمْتُمَا مَا تَقَدَّمْتُ بِهِ إِلَيْكُمَا وَ قَبِلْتُمَاهُ فَقَالَا بَلَى وَ صَبَرْنَا عَلَى مَا سَاءَنَا وَ عَاطَنَّا وَ فِي نَسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ زِيَادَةٌ عَلَيَّ بِنُ إِبرَاهِيمَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَزَّازِ عَنِ حَرِيْزٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا أَقَلَّ بَقَاءَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَقْرَبَ أَجَالَكُمْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ مَعَ حَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْكُمْ فَقَالَ إِنْ لَكُلِّ وَاحِدٍ مِنَّا صَحِيفَةٌ فِيهَا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ فِي مَدَنَتِهِ فَإِذَا انْقَضَى مَا فِيهَا مِمَّا أَمَرَ بِهِ عَرَفَ أَنْ أَجَلَهُ قَدْ حَضَرَ فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ص يَنْعَى إِلَيْهِ نَفْسَهُ وَ أَخْبَرَهُ بِمَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَنَّ الْحُسَيْنَ ع قَرَأَ صَحِيفَتَهُ الَّتِي أُعْطِيَهَا وَ فَسَّرَ لَهُ مَا يَأْتِي بِنَعْنِي وَ بَقِي فِيهَا أَشْيَاءٌ لَمْ تُفْضَ فَخَرَجَ لِلْقِتَالِ وَ كَانَتْ تِلْكَ الْأُمُورُ الَّتِي بَقِيَتْ أَنْ الْمَلَائِكَةَ سَأَلَتْ اللَّهَ فِي نُصْرَتِهِ فَأَذِنَ لَهَا وَ مَكَثَتْ تَسْتَعِدُّ لِلْقِتَالِ وَ تَتَأَهَّبُ لِذَلِكَ حَتَّى قَتَلَ فَنَزَلَتْ وَ قَدْ انْقَطَعَتْ مَدَنُهُ وَ قَتَلَ ع فَقَالَتْ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبِّ أَذْنَتُ لَنَا فِي الْإِنْحِدَارِ وَ أَذْنَتُ لَنَا فِي نُصْرَتِهِ فَأَنْحَدَرْنَا وَ قَدْ قَبِضْتَهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ أَنْ الزُّمُوا قَبْرَهُ حَتَّى تَرَوْهُ وَ قَدْ خَرَجَ فَأَنْصُرُوهُ وَ ابْكُوا عَلَيْهِ وَ عَلَى مَا فَاتَكُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ فَاتَكُمْ قَدْ خُصِّصْتُمْ بِنُصْرَتِهِ وَ بِالْبُكَاءِ عَلَيْهِ فَبَكَتِ الْمَلَائِكَةُ تَعْزِيّاً وَ حُزْناً عَلَى مَا فَاتَهُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُونَ أَنْصَارَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 31 روایة 4

گردد. خدای عزوجل راست فرموده و احسان کرده است ، مکتوب را بده ، جبرئیل آن را به او داد و دستور داد که به امیرالمؤمنین تسلیم کند و به او گفت : آن را بخوان ، حضرت آن را کلمه به کلمه قرائت کرد.

سپس پیغمبر فرمود: ای علی ! این پیمانی است که پروردگار - تبارک و تعالی - با من کرده و امانت او شرط او بر من است ، من رسانیدم و خیر خواهی کردم و ادا نمودم . علی علیه السلام گفت (پدر و مادرم بفدایت) من در این رسانیدن و خیر خواهی و تصدیق آنچه گفתי گواه توأم و گوش و چشم و گوشت و خونم برای تو گواهی می دهد، جبرئیل علیه السلام گفت : من هم در این موضوع گواه شما هستم ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود، ای علی ! وصیت مرا گرفتی و آن را فهمیدی و وفاء بمضامینش را برای خدا و من ضمانت کردی ؟ علی علیه السلام گفت : آری پدر و مادرم بقربانت ، ضمانت آن بر من ، و یاری من و توفیق دادن مرا بر انجام آن بر خداست ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی ؛ من می خواهم بر تو گواه گیرم که عمل کردن به این وصیت را روز قیامت به من خبر دهی ، علی علیه السلام گفت : آری ، گواه بگیر، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: الان جبرئیل و میکائیل میان من و تو حاضرند و ملانکه مقربین همراه ایشانند، آنها را بر تو گواه میگیرم ، علی علیه السلام گفت : آری گواه باشند، من هم پدر و مادرم به قربانت ایشان را گواه می گیرم.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت . و از جمله آنچه پیغمبر بر علی به دستور جبرئیل و فرمان خدای عزوجل شرط کرد، این بود که به او گفت : ای علی ! وفا می کنی به آنچه در این وصیت است . از دوست داشتن کسانی که خدا و رسولش را دوست دارند و ، بیزاری و دشمنی نسبت بکسانی که با خدا و رسولش دشمنی کنند، با شکیبایی و فرو خوردن خشم ، در صورت از میان رفتن حقت و غصب کردن خمست و دریدن پرده احترام ؛ گفت : آری حاضرم ، ای رسول خدا! سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : سوگند به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید که من از جبرئیل علیه السلام شنیدم که به پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت ای محمد! به علی بفهمان که پرده احترام او که همان احترام خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله است دریده می شود، و این وصیت با این شرط است که ریشش از خون تازه سرش رنگین شود، امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: چون این جمله را از جبرئیل امین فهمیدم ، فریادی زدم و به رو بر زمین افتادم و گفتم : آری قبول دارم و راضی هستم ، اگر چه پرده احترام دریده شود و سنتها تعطیل شود و قرآن پاره شود و خانه کعبه خراب گردد و ریشم از خون تازه سرم رنگین شود: همواره شکیبایی کنم و بحساب خدا گذارم تا بر تو وارد شوم.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه و حسن و حسین را بخواند و چنانچه بامیرالمؤمنین اعلام فرمود،

بآنها نیز اعلام کرد، ایشان هم مانند او
 جواب بدادند، سپس آن وصیت با چند مهر
 از طلا که آتش بآن نرسیده بود (ساخته
 دست بشر نبود) مهر شد و بامیرالمؤ
 منین علیه السلام تحویل داده شد.
 ابو موسی گوید: من بموسی بن جعفر
 عرض کردم: پدر و مادرم بقریانت، نمی
 فرمائی در آن وصیت نامه چه نوشته
 بود؟ فرمود: سنت های خدا و
 سنتهای رسولش بود، عرض کردم:
 طغیان جستن و مخالفت آنها (که بعد از
 پیغمبر صلی الله علیه و آله طغیان کردند)
 بر امیرالمؤ منین علیه السلام در آن
 وصیتنامه نوشته بود؟ فرمود: آری،
 بخدا، يك بیک و حرف بحرف، مگر
 نشنیده ای قول خدای عزوجل را (((ما
 خود هستیم که مردگانرا زنده کنیم و
 اعمالی را که از پیش انجام داده اند با آثار
 ایشان بنویسم و همه چیز را در کتابی
 روشن آمارگیری کرده ایم - 12 - یس -)))
 (پس نوشته شدن همه چیز در
 وصیتنامه استبعادی ندارد) بخدا که پیغمبر
 صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین و
 فاطمه علیهماالسلام فرمود: مگر چنین
 نیست که آنچه را بشما وصیت کردم و
 دستور دادم فهمیدید و پذیرفتید؟
 گفتند: چرا، و بر آنچه ما را ناراحت کند و
 بخشم آورد صبر کنیم و در نسخه صفوانی
 زیاده بر این است:
 این جمله سخن یکی از روات مرحوم
 کلینی است، زیرا کتاب کافی چند نسخه
 داشته و روایتش مختلفند، یکی همین
 صفوانی است که نامش محمد بن احمد بن
 عبدالله بن قضاة بن صفوانست که
 مردی مورد اعتماد و فقیه و فاضل بوده

است . و دیگر از روایت کافی محمد بن ابراهیم نعمانی و هارون بن موسی تلعبیری است.

و میان نسخه های کافی اختلافی بوده و شیخ صدوق و شیخ مفید و اعمثال اینها رحمة الله عليهم نسخه های کافی را جمع کرده و مورد اختلاف را در کتابهای خود ذکر نموده اند و چون این خبر شریف در نسخه صفوانی اضافه ای را که اکنون ذکر میشود داشته و در نسخ دیگر نبوده ، با این جمله به آن اشاره شد. و آن اضافه اینست:

حریر گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم : قربانت گردم ، با وجود احتیاجی که مردم بشما دارند چقدر عمر شما اهل بیت کوتاه و اجل شما خانواده بیکدیگر نزدیکست؟! فرمود: برای هر يك از ما صحیفه و مکتوبی است که آنچه در مدت عمرش راجع به برنامه کارش احتیاج دارد در آن نوشته است ، چون او امر و دستوراتیکه در آنست پایان یابد، امام می فهمد که اجل او رسیده است . سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد او آید و خبر مرگش را باو گوید، و آنچه نزد خدا دارد، باو گزارش دهد، و امام حسین علیه السلام مکتوبی را که باو دادند، قرائت کرد، و خبر مرگش که در پیش داشت برایش تفسیر شد، ولی چیزهایی در آن مکتوب باقی بود که هنوز انجام نشده ، او برای جنگ بیرون رفت ، و چیزهاییکه باقی بود، این بود که ملائکه یاری کردن او را از خدا خواسته اند و خدا اجازه فرموده است ملائکه مهیا و آماده جنگ گشته و در انتظار بودند تا آنحضرت شهید شد،

ملانکه فرود آمدند، در زمانیکه عمر آن
حضرت تمام شده و شهید گشته بود.
ملانکه گفتند: پروردگارا! تو بما
اجازه فرود آمدن و اجازه یاریش را دادی
، ولی ما فرود آمیم و تو قبض روحش
نمودی !! خدا بایشان وحی کرد: شما بر
سر قبر او باشید تا او را ببینید که
بیرون آمده است آنگاه یاریش کنید،
اکنون گریه کنید بر او و بر از دست رفتن
یاری او از شما، زیرا شما برای او و
گریه بر او اختصاص یافته اید، پس آن
ملانکه برای عزا داری اما حسین و برای
افسوس از دست رفتن یاریش گریستند و
چون بیرون آید یاور او باشند.

شرح:

جمله اخیر اشاره بموضوع رجعت دارد و آن یکی از مسائل مذهبی است که در کتب اعتقادیه ذکر می شود و مقصود از رجعت بازگشت بعضی از ائمه و جمعی از مؤمنین و کافران است بدنیا پیش از قیامت ، تا مؤمنین از آنها انتقام گیرند و بدولت حقه شادمان باشند.

موضوع رجعت از عقاید مخصوص به امامیه است که بر آن اتفاق دارند، اخبار در این باره متواتر است و برخی از آیات قرآن هم بر آن دلالت دارد، علامه مجلسی (ره) در جلد 13 بحار الانوار بیش از دویست حدیث از چهل و چند اصل معتبر در اثبات رجعت ذکر می کند، مجلسی (ره) می گوید: اصل موضوع رجعت مورد اتفاق علماء شیعه است ، ولی درباره خصوصیات آن ، اخبارش اختلاف دارد، مثل اینکه : آیا رجعت همزمان باظهور امام قائم علیه السلام است یا جلوتر و یا عقب تر است و نیز در مدت رجعت هر يك اختلافی ولی تحقیق این خصوصیات لزومی ندارد و ایمان اجمالی به آن کافی - انتهی - .
روایتی که در موضوع رجعت ما را با استدلالی متین و دندان شکن مواجه می کند این است : ابوبصیر (الصباح) گوید: امام باقر علیه السلام بمن فرمود: (((درباره بازگشتنها از من سؤال می کنی ؟ گفتم آری ، فرمود: آن از قدرتست و جز قدریه منکر آن نباشند، چنین قدرتی را انکار مکن))) چنانچه در موضوع معاد و زنده شدن روز قیامت آیات شریفه آخر سوره یس قدرت خدا را دلیل آن می داند، در این روایت هم دلیل رجعت را همان قدرت خدا ذکر می کند، یعنی خداوندی که آن قدرت و توانائی داشت که انسان را در ابتدا بدون هیچ سابقه و نمونه ای خلق کند، می تواند او را رجعت دهد و یا در قیامت دوباره زنده کند.

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا ع
إِذَا مَاتَ الْإِمَامُ بِمَنْ يُعْرَفُ الَّذِي بَعْدَهُ فَقَالَ
لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ مِنْهَا أَنْ يَكُونَ أَكْبَرَ وُلْدِ أَبِيهِ
وَ يَكُونَ فِيهِ الْفَضْلُ وَ الْوَصِيَّةُ وَ يَقْدَمَ الرَّكْبُ
فَيَقُولُ إِلَى مَنْ أَوْصَى فَلَانَ فَيَقَالَ إِلَى فُلَانٍ
وَ السَّلَاحُ فَيُنَا بِمَنْزِلَةِ التَّابُوتِ فِي بَنِي
إِسْرَائِيلَ تَكُونُ الْإِمَامَةُ مَعَ السَّلَاحِ حَيْثُمَا
كَانَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 36 روایة 1

اموریکه امامت امام علیه السلام را ثابت می کند

بَابُ الْأُمُورِ الَّتِي تُوجِبُ حُجَّةَ الْإِمَامِ ع

ترجمه روایت شریفه:

ابن ابی نصر گوید: به اما رضا علیه السلام عرض کردم ، چون امام بمیرد، امام پس از وی بچه دلیل شناخته می شود؟ فرمود: امام را علامت‌یست : از جمله آنها اینستکه بزرگترین فرزند پدرش می باشد و دارای فضیلت و وصیت است ، بطوریکه جماعت مسافرین می آیند و می پرسند: فلان امام (که وفات کرد) بچه شخصی وصیت کرد؟ همه می گویند بفلان کس ، و سلاح در میان ما، مانند تابوتست در بنی اسرائیل ، امامت همراه سلاحست هر گجا که باشد (باحادیث 625 - 628 رجوع شود.)

شرح:

موضوع بزرگترین فرزند دو استثنا دارد: 1- درباره امام حسن و امام حسین 2- در صورتیکه فرزند بزرگتر را عیبی باشد چنانکه در حدیث 743 بیاید و مقصود از فضیلت ، کمال علم و شجاعت و سخاوت و سایر صفات کمالیه است که امام باید از همه مردم در آن صفات کاملتر باشد.

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 الْحُسَيْنِ عَنْ يَزِيدَ شَعْرٍ عَنْ هَارُونَ بْنِ
 حَمْرَةَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ
 اللَّهِ عِ الْمُتَوَتَّبِ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ الْمُدْعَى لَهُ مَا
 الْحُجَّةُ عَلَيْهِ قَالَ يُسْأَلُ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ
 قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْحُجَّةِ لَمْ
 تَجْتَمِعْ فِي أَحَدٍ إِلَّا كَانَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ
 أَنْ يَكُونَ أَوْلَى النَّاسِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَ يَكُونَ
 عِنْدَهُ السَّلَاحُ وَ يَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ
 الظَّاهِرَةِ الَّتِي إِذَا قَدِمَتِ الْمَدِينَةَ سَأَلَتْ عَنْهَا
 الْعَامَّةُ وَ الصَّبِيَّانِ إِلَى مَنْ أَوْصَى فَلَانَ
 فَيَقُولُونَ إِلَى فَلَانَ بْنِ فَلَانَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 36 روایه 2

ترجمه روایت شریفه:
 عبدالاعلی گوید. بامام صادق علیه السلام
 عرض کردم : کسیکه منصب امام ترا
 غصب کرده و بنا حق ادعا می کند،
 چه دلیلی بر رد اوست ؟ فرمود: راجع
 بحلال و حرام از او بپرسند (درست
 پاسخ نگفتنش دلیل بر ادعای
 دروغش می باشد) سپس بمن رو
 کرد و فرمود: سه دلیل هست که جز در
 صاحب امر امامت فراهم نیاید: 1-
 سزاوارترین مردمست نسبت به امام پیش
 از خود (از لحاظ خویشاوندی ، صفات
 کمالیه ، و اخلاق و رفتار) 2- و سلاح نزد
 اوست 3- و وصیت امام سابق درباره او
 مشهور است بطوری که چون در شهر
 امام وارد شوی و از عموم مردم و
 کودکان هم که بپرسی : فلان امام بچه
 شخصی وصیت کرده می گویند بفلان پسر
 فلان.

3- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ
 أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ حَفْصِ بْنِ
 الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ قَالَ قِيلَ لَهُ
 بِأَيِّ شَيْءٍ يُعْرَفُ الْإِمَامُ قَالَ بِالْوَصِيَّةِ
 الظَّاهِرَةِ وَ بِالْفَضْلِ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَسْتَطِيعُ
 أَحَدٌ أَنْ يَطْعَنَ عَلَيْهِ فِي فَمٍ وَ لَا بَطْنٍ وَ لَا
 فَرْجٍ فَيَقَالُ كَذَابٌ وَ يَأْكُلُ أَمْوَالَ النَّاسِ وَ مَا
 أَشْبَهَ هَذَا
اصول کافی جلد 2 صفحه 37 روایه 3

ترجمه روایت شریفه:
 بامام صادق علیه السلام عرض شد:
 امام بچه دلیل شناخته شود؟ فرمود:
 بوصیت معروف و فضیلت ، همانا
 هیچکس نمی تواند نسبت به امام درباره
 دهان و شکم و عورت طعنی زند،
 باینکه بگویند: او دروغگوست و
 مال مردم را می خورد و مانند اینها.

4- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ
 وَهَبٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عِ مَا عَلَامَةُ
 الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَ الْإِمَامِ فَقَالَ طَهَارَةُ الْوِلَادَةِ وَ

حُسْنُ الْمَنْشَأِ وَلَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 37 روایه 4

ترجمه روایت شریفه:
 معاویه بن وهب گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: علامت جانشین امام چیست؟ فرمود: پاکیزگی ولادت (حلال زادگی، ختنه شده، بخون آلوده نبودن) و تربیت خوب (رشد و نموش به کمال و سعادت مقرون باشد) و یاوه گری و بازی نکند.

5-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَمْرٍَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّلَالَةِ عَلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ الدَّلَالَةُ عَلَيْهِ الْكِبَرُ وَالْفَضْلُ وَالْوَصِيَّةُ إِذَا قَدِمَ الرَّكْبُ الْمَدِينَةَ فَقَالُوا إِلَيَّ مَنْ أَوْصَى فَلَانَ قِيلَ إِلَيَّ فَلَانَ بْنِ فَلَانَ وَدُورُوا مَعَ السَّلَاحِ حَيْثُمَا دَارَ فَأَمَّا الْمَسَائِلُ فَلَيْسَ فِيهَا حُجَّةٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 37 روایه 5

ترجمه روایت شریفه:
 احمدبن عمر گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره دلیل امامت صاحب الامر پرسیدم فرمود، دلالت بزرگی سن و فضیلت و وصیت است، زمانیکه کاروان بشهر در آید و بگوید: فلانی بکه وصیت کرد؟ جواب دهند: فلان پسر فلان و هر کجا سلاح گردید، شما هم (برای یافتن امام) بگردید، اما جواب گفتن مسائل دلیل نیست (یعنی نسبت بعوام و نوع مردم، بلکه تنها دلیل برای دانشمندان و خواص از مردم است).

6-مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ فِيهِ عَاهَةٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 37 روایه 6

ترجمه روایت شریفه:
 امام صادق علیه السلام فرمود: امر امامت بفرزند بزرگ می رسد، در صورتیکه عیبی نداشته باشد.

شرح:

پسر بزرگتر امامست در صورتی که در خلقت و اخلاق او نقصی نباشد که در نظر مردم زشت و منفور آید. مانند عبدالله افطح که بعد از اسمعیل بزرگترین فرزند امام صادق علیه السلام بود ولی دو عیب داشت: 1- پاهایش بی اندازه پهن و درشت بود. 2- نادان و فاسد العقیده بود و بقول شیخ مفید نزد پدر خود ابرویی نداشت و با طایفه حشویه رفت و آمد می کرد و بمذهب مرجئه می گرائید.

7- أَحْمَدُ بْنُ مَهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمِ يَعْرِفُ الْإِمَامَ قَالَ فَقَالَ بِخِصَالٍ أَمَّا أَوْلَاهَا فَإِنَّهُ بِشَيْءٍ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ بِإِشَارَةٍ إِلَيْهِ لَتَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ وَ يُسْأَلُ فَيُجِيبُ وَ إِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَأَ وَ يُخْبِرُ بِمَا فِي غَدِّ وَ يَكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أُعْطِيكَ عَلَامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ دَخَلْتُ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ فَكَلَّمَهُ الْخُرَاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ ع بِالْفَارِسِيَّةِ فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِيُّ وَ اللَّهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَنَعَنِي أَنْ أَكَلِّمَكَ بِالْخُرَاسَانِيَّةِ غَيْرَ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحْسِنُهَا فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا كُنْتُ لَا أَحْسِنُ أُجِيبُكَ فَمَا فَضَّلْتَنِي عَلَيْكَ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ كَلَامٌ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَ لَا طَيْرٍ وَ لَا بَهِيمَةٍ وَ لَا شَيْءٍ فِيهِ الرُّوحُ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ هَذِهِ الْخِصَالَ فِيهِ فَلَيْسَ هُوَ بِإِمَامٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 38 روایه 7

ترجمه روایت شریفه:

ابو بصیر گوید: به حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم، امام بچه دلیل شناخته شود؟ فرمود: بچند خصلت: اولش اینکه: چیزی از پدرش که با او اشاره داشته باشد در باره اش پیشی گرفته باشد (مانند تصریح بر امامت و وصیت درباره او و سپردن علم و سلاح و سایر نشانه های امامت باو) تا برای حجت باشد و از هر چه بپرسند فوراً جوابگوید و اگر در محضرش سکوت کنید. او شروع کند و از فردا خبر دهد و بهر لغتی با مردم سخن گوید، سپس بمن فرمود: ای ابا محمد! پیش از آنکه از این مجلس برخیزی نشانه دیگری بتو می نمایانم. طولی نکشید که مردی از اهل خراسان وارد شد و بلغت عربی با حضرت سخن گفت و امام علیه السلام بفارسی جوابش داد، مرد خراسانی گفت: قربانت کردم، بخدا من از سخن گفتن بلغت خراسانی با شما مانعی نداشتم جز اینکه گمان می کردم شما آن لغت را خوب نمی دانید، فرمود: سبحان الله! اگر من نتوانم خوب جوابت گویم چه فظیلتی بر تو دارم!! سپس بمن فرمود: ای ابا محمد: همانا سخن هیچیک از مردم بر امام پوشیده نیست و نه سخن پرندگان و نه سخن چارپایان و نه سخن هیچ جانداري، پس هر که این صفات را نداشته باشد، امام نیست.

1- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى
عَنْ يُونُسَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ثَوِيرِ بْنِ أَبِي
فَاخْتَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَا تَعُوذُ
الْإِمَامَةَ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ
أَبَدًا إِنَّمَا جَرَّتْ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَا تَكُونُ
بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع إِلَّا فِي الْأَعْقَابِ وَ
أَعْقَابِ الْأَعْقَابِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 38 روایة 1

ثبوت امامت در اعقاب و عدم رجوعش به برادر و عمو و خویشان دیگر

*

باب ثبوت الإمامة في الأعقاب و أنها لا تعود في أخ و لا عم و لا غيرهما من القرابات

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: بعد از امام حسن و امام حسین ، امامت هرگز بدو برادر نمیرسد، و از دوران علی بن الحسین ، چنانکه خدای تبارک و تعالی فرماید جاری گشت))): خویشاوندان در کتاب خدا بیکدیگر سزاوارترند (-75- انفال و 6- اعزاب -)) پس از دوران علی بن ابی الحسین علیه السلام امامت جز در میان فرزندان و فرزندان آنها نباشد (یعنی پشت پشت از پدر پیسر رسد).

شرح:

علامه مجلسی (ره) گوید: آیه شریفه در دو مورد از قرآن ذکر شده است : 1- آیه 75- سوره انفال 2- آیه 6- سوره احزاب و گویا در اینجا مقصود همان آیه سوره اعزابست و آن چنین است (((النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین))) پیغمبر

بمؤ منان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران مؤ منانند و خویشاوندان در کتاب خدا بهمدیگر از مؤ منان و مهاجران سزاوارترند)) و این آیه دو وجه دارد: 1- آنکه ((من المؤمنین)) بیان ((اولوالارحام)) باشد، بنابراین معنی آیه اینستکه: خویشان نزدیک از خویشان دور سزاوارترند، چنانچه در مقام ارث تا زمانیکه اولاد و پدر و مادر باشند به برادر و خواهر ارث نمی دهند 2- اینکه ((من المؤمنین)) صله ((اولوالارحام)) باشد، پس معنی آیه اینستکه خویشاوندان از بیگانگان سزاوارترند و ظاهر اینستکه همین معنی در اینجا مقصود است، زیرا در صدر آیه حق پیغمبر و همسرانش ذکر شده و مناسب اینستکه سپس حق خویشاوندان و نزدیکانش ذکر شود و آنها را بر بیگانگان مقدم دارد.

ترجمه روایت شریفه:

یونس بن یعقوب گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: خدا ابا و امتناع فرموده از اینکه امام ترا بعد از حسن و حسین علیهما السلام برای دو برادر قرار دهد.

2- عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ أَبِي اللَّهِ أَنْ يَجْعَلَهَا لِأَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ع
اصول کافی جلد 2 صفحه 39 روایة 2

ترجمه روایت شریفه:

ابن بزيع از امام رضا عليه السلام سؤال کرد: آیا امامت به عمو و دایی (امام سابق) می رسد؟ فرمود: نه گوید: عرض کردم: به برادر؟ فرمود: نه؛ عرض کردم: پس به کی می رسد؟ فرمود: به پسر من - و در آن روز امام رضا عليه السلام پسری نداشت.

3- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا ع أَنَّهُ سُئِلَ أ تَكُونُ الْإِمَامَةُ فِي عَمِّ أَوْ خَالَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ ففِي أَخٍ قَالَ لَا قُلْتُ ففِي مَنْ قَالَ فِي وُلْدِي وَ هُوَ يَوْمِنَا لَا وُلْدَ لَهُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 39 روایة 3

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: بعد از امام حسن و امام حسین، امامت در دو برادر جمع نشود، بلکه فقط در فرزندان و فرزندان آنها باشد.

4- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ لَا تَجْتَمِعُ الْإِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِنَّمَا هِيَ فِي الْأَعْقَابِ وَالْأَعْقَابِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 39 روایة 4

5- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍ وَ بِنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنْ كَانَ كَوْنٌ وَ لَا

أَرَانِي اللَّهَ فَبِمَنْ أَنْتُمْ فَأَوْمَأَ إِلَيَّ ابْنَهُ
مُوسَى قَالَ قُلْتُ فَإِنْ حَدَّثَ بِمُوسَى حَدَّثَ
فَبِمَنْ أَنْتُمْ قَالَ بَوْلَدِهِ قُلْتُ فَإِنْ حَدَّثَ بَوْلَدِهِ
حَدَّثَ وَ تَرَكَ أَخًا كَبِيرًا وَ ابْنًا صَغِيرًا فَبِمَنْ
أَنْتُمْ قَالَ بَوْلَدِهِ ثُمَّ وَاحِدًا فَوَاحِدًا
وَ فِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِي ثُمَّ هَكَذَا أَبَدًا
اصول کافی جلد 2 صفحه 40 روایة 5

ترجمه روایت شریفه:

عیسی بن عبدالله گوید: به امام صادق
علیه السلام عرض کردم: اگر حادثه ای
رخ دهد (یعنی اگر شما وفات کنید) که
خدا به من نشان ندهد، از کی پیروی کنم
؟ حضرت به پرسش موسی علیه السلام
اشاره کرد، عرض کردم: اگر برای
موسی حادثه ای پیش آمد، از کی پیروی
کنم؟ فرمود: از پرسش، عرض کردم:
اگر برای پرسش حادثه ای رخ دهد و
برادر بزرگ و پسر کوچکی داشته
باشد، از کی پیروی کنم؟ فرمود: از
پرسش، بعد هم یکی پس از دیگری - و در
نخسه صفوانیست: سپس همیشه همین
طور.

***مواردی که خدای عزوجل و رسولش بر ائمه علیهم
السلام یکی پس از دیگری تصریح کرده اند***

بَابُ مَا نَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ عَلَى الْأَئِمَّةِ عَ وَاحِدًا فَوْاحِدًا

1- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى
عَنْ يُونُسَ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ
زِيَادٍ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ
يُونُسَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ
أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ
مِنْكُمْ فَقَالَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ النَّاسَ
يَقُولُونَ فَمَا لَهُ لَمْ يُسَمَّ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ع
فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فَقَالَ قُولُوا لَهُمْ
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَزَلَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ لَمْ
يُسَمَّ اللَّهُ لَهُمْ ثَلَاثًا وَ لَا أَرْبَعًا حَتَّى كَانَ
رَسُولُ اللَّهِ ص هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَ
نَزَلَتْ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ وَ لَمْ يُسَمَّ لَهُمْ مِنْ كُلِّ
أَرْبَعِينَ دَرَاهِمًا دَرَاهِمًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ
ص هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَ نَزَلَ الْحَجُّ فَلَمْ
يَقْتُلْ لَهُمْ طُوفُوا أُسْبُوعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ
اللَّهِ ص هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَ نَزَلَتْ
أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى
الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ
وَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي عَلِيٍّ
مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ قَالَ ص
أَوْصِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِي فَإِنِّي
سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ لَا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى
يُورِدَهُمَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَعْطَانِي ذَلِكَ وَ قَالَ
لَا تَعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ وَ قَالَ إِنَّهُمْ لَنْ
يُخْرِجُوكُمْ مِنْ بَابِ هُدَى وَ لَنْ يَدْخُلُوكُمْ فِي
بَابِ ضَلَالَةٍ فَلَوْ سَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَلَمْ
يُبَيِّنْ مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ لَادَّعَاهَا آلُ فُلَانٍ وَ آلُ
فُلَانٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ
تَصَدِّيقًا لِنَبِيِّهِ ص إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
فَكَانَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فَاطِمَةُ ع
فَادْخَلَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص تَحْتَ الْكِسَاءِ فِي
بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلًا
وَ ثَقَلًا وَ هَوَلَاءَ أَهْلَ بَيْتِي وَ ثَقَلِي فَقَالَتْ

أَمْ سَلَمَةَ أَلَسْتُ مِنْ أَهْلِكَ فَقَالَ إِنَّكَ إِلَى
خَيْرٍ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي وَ ثِقَلِي فَلَمَّا
قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص كَانَ عَلِيٌّ أَوْلَى
النَّاسِ بِالنَّاسِ لِكَثْرَةِ مَا بَلَغَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ
ص وَ إِقَامَتِهِ لِلنَّاسِ وَ أَخْذِهِ بِيَدِهِ فَلَمَّا
مَضَى عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ يَسْتَطِيعُ عَلِيٌّ وَ لَمْ
يَكُنْ لِيَفْعَلْ أَنْ يَدْخُلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ لَا
الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ وَ لَا وَاحِدًا مِنْ وُلْدِهِ إِذَا
لَقِيَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى أَنْزَلَ فِيْنَا كَمَا أَنْزَلَ فِيكَ فَأَمَرَ
بِطَاعَتِنَا كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَ بَلَغَ فِيْنَا رَسُولُ
اللَّهِ ص كَمَا بَلَغَ فِيكَ وَ أَذْهَبَ عَنَّا الرَّجْسَ
كَمَا أَذْهَبَهُ عَنكَ فَلَمَّا مَضَى عَلِيٌّ ع كَانَ
الْحُسَيْنُ ع أَوْلَى بِهَا لِكِبَرِهِ فَلَمَّا تُوُفِّيَ لَمْ
يَسْتَطِعْ أَنْ يَدْخُلَ وُلْدُهُ وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلْ ذَلِكَ وَ
اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامَ
بِعِضَّتِهِمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ
فَيَجْعَلُهَا فِي وُلْدِهِ إِذَا لَقِيَ الْحُسَيْنَ أَمَرَ اللَّهُ
بِطَاعَتِي كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَ طَاعَةَ أَبِيكَ وَ
بَلَغَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ص كَمَا بَلَغَ فِيكَ وَ فِي
أَبِيكَ وَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي الرَّجْسَ كَمَا أَذْهَبَ
عَنكَ وَ عَن أَبِيكَ فَلَمَّا صَارَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ
ع لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يَسْتَطِيعُ أَنْ
يَدْعِيَ عَلَيْهِ كَمَا كَانَ هُوَ يَدْعِي عَلِيَّ أَخِيهِ
وَ عَلِيَّ أَبِيهِ لَوْ أَرَادَا أَنْ يَصْرِفَا الْأَمْرَ عَنْهُ وَ
لَمْ يَكُونَا لِيَفْعَلَا ثُمَّ صَارَتْ حِينَ أَفْضَتْ
إِلَى الْحُسَيْنِ ع فَجَرَى تَأْوِيلَ هَذِهِ الْآيَةِ وَ
أَوْلُوا الْأَرْحَامَ بِعِضَّتِهِمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي
كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ صَارَتْ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ لِعَلِيٍّ
بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ صَارَتْ مِنْ بَعْدِ عَلِيٍّ بِنِ
الْحُسَيْنِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع وَ قَالَ الرَّجْسُ
هُوَ الشُّكُّ وَ اللَّهُ لَا نَشُكُّ فِي رَبِّنَا أَبَدًا
مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ
سَعِيدٍ عَنْ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ
عِمْرَانَ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ وَ عِمْرَانَ

بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ عَمِلْنَا ذَلِكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 40 روایة 1

ترجمه روایت شریفه:

ابو بصیر گوید: از امام صادق درباره قول خدای عزوجل ((خدا را فرمان برید و پیغمبر و کارداران خود را فرمان برید - 59 نساء)) (پرسیدم ، فرمود: درباره علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است (زیرا در آن زمان همان سه نفر از ائمه حاضر بودند)، به حضرت عرض کردم : مردم می گویند: چرا علی و خانواده اش در کتاب خدای عزوجل برده نشده ؟ فرمود: به آنها بگو: آیه نماز، بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده و سه رکعتی و چهار رکعتی آن نام برده نشده تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خود برای مردم بیان کرد و آیه زکوة بر آن حضرت نازل شد و نامبرده نشد که زکوة از هر چهل درهم يك درهم است ، تا اینکه خود پیغمبر آن را برای مردم شرح داد و امر بحج نازل شد و به مردم نگفت هفت دور طواف کنید تا اینکه خود پیغمبر صلی الله علیه و آله برای آنها توضیح داد.

و آیه ((اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم)) (نازل شد و درباره علی و حسن و حسن نازل شد، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود: ((هر که من مولا و آقايم علی مولا و آقااست)) و باز فرمود: در کتاب خدا و اهل بیت به شما سفارش می کنم . من از خدای عزوجل خواسته ام که میان آنها جدائی نیندازد تا آنها را در سر حوض به من رساند، خدا خواسته مرا عطا کرد، و نیز فرمود: شما چیزی به آنها

نیاموزید که آنها از شما داناترند، و باز فرمود: آنها شما را از در هدایت بیرون نکنند و بدر گمراهی وارد نسازند. اگر پیغمبر خاموشی می‌گزید و درباره اهل بیتش بیان نمی‌کرد، آل فلان و آل فلان آن را برای خود ادعا می‌کردند، ولی خدای عزوجل برای تصدیق پیغمبرش بیان آن حضرت را (که مقصود آل پیغمبر است نه آل فلان و فلان) در کتابش نازل فرمود (((همانا خدا می‌خواهد ناپاکی را از شما اهل این خانه ببرد و پاکیزه تان کند، پاکیزه کامل - 33 سوره احزاب) در خانه ام سلمه و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم - السلام بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را زیر عبا گرد آورد و سپس فرمود: خدایا هر پیغمبری اهل و حشمتی داشت، و اهل و حشم من اینها هستند، ام سلمه گفت: من از اهل شما نیستم؟ فرمود: تو به خوبی می‌گرائی، ولی اینها اهل و حشم من هستند.

بنابراین چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، برای پیشوایی مردم، علی از همه مردم سزاوارتر بود، بجهت تبلیغات بسیاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به او فرموده بود، و دست او را گرفته و در میان مردم پیاداشته بود، و چون علی درگذشت، نمی‌توانست و اقدام هم نمی‌کرد که محمد بن علی و نه عباس بن علی و نه هیچیک از پسران دیگرش را (غیر از حسنین علیهما السلام) در اهل پیغمبر داخل کند، زیرا در آنصورت

حسن و حسین می گفتند: خدای تبارک و تعالی آیه اهل بیت را درباره ما نازل فرمود، چنانکه درباره تو نازل کرد و مردم را باطاعت ما امر کرد، چنانکه باطاعت تو امر فرمود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به ما تبلیغ کرد، چنانکه نسبت به تو، تبلیغ فرمود و خدا ناپاکی را از ما برد چنانکه از تو برد، و چون علی درگذشت، حسن علیه السلام بامامت سزاوارتر بود برای بزرگسالی و چون وفات نمود، نمی توانست و اقدام هم نمی کرد که فرزندان خودش را در امر امانت داخل کند و در میان آنها قرار دهد، در صورتی که خدای عزوجل می فرماید: (((خویشاوندان در کتاب خدا به یکدیگر سزاوارترند))) زیرا در آن صورت حسین علیه السلام می گفت: خدا مردم را به اطاعت من امر نمود، چنانکه به اطاعت تو و اطاعت پدرت امر فرموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره من هم تبلیغ کرده، چنانکه درباره تو و پدرت تبلیغ فرموده و خدا ناپاکی را از من برده، چنانکه از تو و پدرت برده است، پس چون امامت به حسین رسید، هیچ يك از اهل بیت او نمی توانست بر او ادعا کند، همچنانکه او بر برادر و پدرش ادعا می کرد، اگر آن دو می خواستند امر امامت را از او به دیگری بگردانند، ولی آنها چنین کاری نمی کردند، سپس زمانی که امامت به حسین علیه السلام رسید، معنی و تاویل آیه (((و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله))) جاری گشت، و بعد از حسین به علی بن الحسین

رسید، و بعد از علی بن الحسین به محمد بن علی رسید، آنگاه امام فرمود: مقصود از ناپاکی همان شك است، به خدا که ما درباره پروردگار خود هرگز شك نکنیم.

شرح:

جمله ((من كنت مولاه فعلي مولاه)) که در این روایت از قول پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شد، سخن روز غدیر آن حضرت است که از بزرگترین ادله امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بشمار می آید.

علامه مجلسی (ره) در اینجا توضیح مفصلی در این باره می دهد که ما خلاصه و عصاره آن را ذکر می کنیم: استدلال به خبر غدیر برای امامت آن حضرت به دو مطلب توقف دارد. 1- اثبات اصل خبر و صدور آن کلمات از پیغمبر صلی الله علیه و آله 2- اثبات دلالت آن بر امامت و خلافت آن حضرت: در قسمت اول گمان ندارم هیچ خردمندی در ثبوت و تواتر این خبر شك و تردید کند، تا آنجا که این جزئی شافعی در رساله ((اسنی المطالب)) خود متواتر بودن این حدیث را ثابت کرده و منکرش را جاهل و متعصب نامیده است، و دانشمندان بزرگ عامه مانند ابن اثیر در جامع الاصول و بغوی در مصابیح و ابن حجر در فتح الباری، از صحیح ترمذی بسندهای خود از زیدبن ارقم نقل کرده اند. سید مرتضی در کتاب شافی گوید: صدور اصل خبر غدیر ظاهر و معلومست مانند غزوات پیغمبر اصل قضیه حجة الوداع و احوال معروف آن حضرت و دلیل دیگر بر صحت این خبر اجماع شیعه و سنی است بر نقل آن، چه آنکه اعتراض و اشکال عامه بر دلالت این خبر دلیل تصدیق به صدور آن است و دلیل دیگرش اخبار متظافری است که احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام را در شوری بیان می کند، که آن حضرت در شوری فرمود: شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله دست او را گرفته و گفته باشد: من كنت مولاه فهذا مولاه، اللهم و ال من و الة و عاد من عاداه. همه گفتند: نه، به خدا، و چون آن مردم مشهور و معروف شوری اعتراف کردند و دیگرانی هم که بعدا آن خبر را شنیدند، انکار نکردند با وجود اینکه می دانیم بسیار می خواستند اگر آن سخن دروغ باشد، انکار کنند، موجب یقین به صحت آن خبر می گردد.

و اما در مقام دوم که مقام اثبات دلالت این خبر است بر امامت، چون بعضی از متعصبین عامه که نتوانسته اند اصل خبر را انکار کنند گفته اند: کلمه ((مولی)) در سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله معنی امامت و ولایت را نمی فهماند، بدین جهت علماء ما رضوان الله علیهم اجمعین از چند راه شبهه را حل کرده و توضیح داده اند.

اول - طریقه این است که گویا شیخ صدوق علیه الرحمه مبتکر آن بوده و در معانی الاخبار و خصالش بیان کرده است، و آن طریقه این است که: کلمه ((مولی)) در لغت عربی علاوه بر اینکه در معنی صاحب اختیار و سرپرست و اعلوی به تصرف استعمال می شود، به معانی دیگری هم بکار می رود: 2- بنده، 3- آزاد شده 4- هم سوگند 5- آزاد کنند 6- مالک 7- همسایه 8- داماد 9- جلو 10- دنبال 11- پسر عمو 12-

نعمت پرورده 13- دوست 14- ناصر و یاور. اما مسلم است که قرائن حال و مقام اقضا می کند که هیچیک از آن معانی جز معنی اول مقصود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده است، زیرا نسبت به معنی دوم و سوم و چهارم پیداست که پیغمبر صلی الله علیه و آله بنده و آزاد شده و هم قسم کسی نبوده است تا در آن موقع حساس بفرماید: هر کس من هم قسم او بوده ام، علی هم قسم اوست. و اما 8 معنی دیگر (آزاد کننده، مالک، همسایه، داماد، جلو، دنبال، پسر عمو، نعمت پرورده) بسیار واضح است که اراده آنها توضیح و اضحاف و بلکه سخنی است بیهوده و خنده آور که از هیچ عاقلی صادر نمی شود، مگر ممکن است انسان عاقل مردم را در شدت گرما وسط بیابان گرد آورد و بگوید: هر کس من همسایه او هستم علی همسایه اوست یا آنکه هر کس را که من پسر عمو هستم، علی هم پسر عمویش هست، باقی می ماند معنی دوست و یاور که بیشتر عامه به آن تمسک کرده اند. ولی بر هیچ خردمندی پوشیده نیست که برای بیان این معنی پیغمبر صلی الله علیه و آله باید به علی علیه السلام سفارش کند که هر کس را من دوست می داشتم و یاری می کردم تو هم دوست داشته باش و یاری کن، نه آنکه مردم را گرد آورد و با آنها چنین سخنی بگوید و اگر بگویند مقصود یآوری امراء است از رعایا و جلب دوستی رعایا نسبت به امراء، در این صورت دلیل بر گفته ما و امامت

و خلافت آن حضرت است و نیز می گوئید: هر گاه سلطانی رعیت خود را نزدیک وفاتش جمع کند و دست یکی از خویشان و نزدیکانش را بگیرد و بگوید: هر که را من دوست و یاورش بوده ام، این شخص دوست و یاور اوست، با توجه به اینکه چنین سخنی را درباره دیگری نگفته و برای جانشینی خودش هم هنوز کسی را انتخاب نکرده است، هر کسی از این بیان معنی جانشینی و خلافت و ترغیب رعیت را به امتثال فرمان و دوستی او می فهمد.

دوم - در روایات بسیاری که عامه و خاصه نقل کرده اند چنانست که: پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از آنکه آن جمله را درباره علی بفرماید، فرمود: اعلست اولی بکم من انفسکم؟ ((من نسبت به شما از خود شما اولی نیستم؟)) همه گفتند: چرا، سپس فرمود: هر که را من مولای او هستم علی مولای اوست و بسیار روشن است که آن اولویتی را که ابتداء از مردم، برای خود اقرار گرفته است، همان اولویت و سرپرستی و صاحب اختیاری است که در جمله بعد برای علی علیه السلام ثابت می کند.

سوم - کلمه مولی در معنی اولی بتصرف حقیقت است و معانی دیگر از فروع این معنی است و محتاج به اضافه قیدی دیگر است و نیز محتاج به عنایت و قرینه است، زیرا مالک را مولی گویند، چون نسبت به مملوک اولویت دارد و مملوک را مولی گویند. چون به اطاعت مالک اولی است و همچنین همسایه و هم قسم را مولی گویند چون آنها به یاری هم قسم و همسایه خویش اولویت دارند و همچنین نسبت به معانی دیگر پس چون لفظ مولی در معنی اول حقیقت است و قرینه ئی برای معانی دیگر نیست باید بر آن معنی حمل شود، و اگر معنی دوست و یاور را ادعا کنند می گوئیم: اگر معنی مولی سرپرست و اولی بتصرف باشد، مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله اینست که مردم او را دوست بدارند و متابعت کنند و یاری نمایند و اگر معنی مولی دوست و یاور باشد، مقصود اینست که: علی علیه السلام یاور و دوست مردم است و پیداست که دعائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به لفظ ((الهم و ال من والاه و عاد من عاده)) می فرماید با معنی اول مناسب است نه با معنی دوم.

چهارم - اخباریکه از طریق عامه و خاصه رسیده است به اینکه آیه شریفه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی 3- سوره مائده - ((امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم، در روز عید غدیر نازل شده است دلالت دارد بر اینکه کلمه ((مولی)) در سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله در معنی امامت و خلافت به کار رفته است و مقصود آن حضرت از آن عمل در آن خطبه تعیین جانشین خود و حجت خداست بر مخلوق، زیرا امری که کامل کننده دین و نعمت خدا باشد، جز نصب امام و پیشوای روحانی برای مردم نتواند بود.

پنجم - یکی از آیات دیگری که در آن روز نازل شد، این آیه شریفه است یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ای پیغمبر آنچه از پروردگارت بتو نازل شده به مردم برسان، اگر انجام ندهی، پیام وی را نرسانیده ئی، خدا ترا از شر مردم حفظ می کند مفسرین گویند: تهدیدی که خدایتعالی پیغمبرش را می فرماید، با وعده حفظ و نگهداری او بزرگتر دلیل بر این است که: امر مهمی که خدا در این آیه پیغمبرش را می فرماید، با وعده حفظ و نگهداری او، بزرگتر دلیل بر این است که: امر مهمی که خدا در این آیه به پیغمبرش تذکر می دهد، موضوع تعیین امام و جانشین است که اگر انجام نشود، زحمات بیست و سه ساله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، پس از مرگش به هدر می رود، و مردم یکباره به جاهلیت خود بر می گردند، و مثل اینست که پیغمبر رسالت و پیام خدا را نرسانیده است، و نیز چون امیر المؤمنین علیه السلام به واسطه جنگهای معروف و مشهورش که پایه اسلام را محکم کرده بود. در دل منافقین کینه و خشمی ایجاد نموده بود. که در اواخر عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله گاه و بیگاه اظهار می کردند و آن حضرت هم آگاه بود که نصب علی علیه السلام به مقام پیشوائی بر آنها گران و سنگین خواهد آمد و کار شکنی و فتنه انگیزی خواهند کرد، از این جهت خدای تعالی ضمانت نگهداری پیغمبرش را در آیه شریفه تذکر می دهد.

ششم - جمعیتی که در آن روز حاضر بودند و سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را می شنیدند، همگی مقصود آن حضرت را فهمیدند و علی علیه السلام را به مقام امامت و خلافت تبریک گفتند، نخستین آنها عمر بن الخطاب بود که گفت بخ بخ لك يا ابالحسن لقد اعصبت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة ((خوشا به حال تو ای ابوالحسن! که امروز آقای من و آقای هر مرد و زن با ایمان گشتی، و حسان بن ثابت نیز در آن روز اشعاری در تبریک و تهنیت آن حضرت به مقام امامت سروده که بتواتر از او نقل شده است و همچنین شعراء دیگر صحابه و تابعین این موضوع را به تفصیل بیان کرده و همه معنی امامت و خلافت را از سخن پیغمبر فهمیده اند. علامه مجلسی (ره) در اینجا راجع به جمله ((اوصیکم بکتاب الله و اهل بیته و نیز درباره آیه شریفه

((انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس ((توضیحات مفیدی بیان می کند که ما از ترس ملال خاطر خوانندگان آن را بفصول بعد حواله می دهیم.

ترجمه روایت شریفه:

عبدالرحیم بن روح قصیر گوید: از امام باقر علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل (((پیغمبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران مؤمنانند و خویشاوندان بعضی نسبت به بعضی در کتاب خدا سزاوارترند - 6 سوره 33- (((پرسیدم درباره کی نازل شده است؟ فرمود درباره امر ولایت و امامت نازل شده است، این آیه پس از حسین علیه السلام در میان اولادش جاری شد، پس ما نسبت به پیغمبر و امر امامت از مؤمنین و مهاجرین و انصار سزاوارتریم، گفتیم اولاد جعفر از امامت بهره نمی دارند؟ فرمود: نه، گفتیم: برای اولاد عباس بهره نمی هست فرمود: نه، پس من تمام شعبه های فرزندان عبدالمطلب را برای آن حضرت بر شمردم، نسبت به همه می فرمود: نه، ولی اولاد حسن علیه السلام را در آن مجلس فراموش کردم، بعدا خدمتش رسیدم و عرض کردم: برای اولاد حسن از امامت بهره نمی هست؟ فرمود نه: به خدا ای عبدالرحیم برای هیچ فردی که به محمد منسوبست جز ما از آن بهره نمی ندارد (بحدیث 754 رجوع شود).

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ رُوْحِ الْقَصِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِيمَنْ نَزَلَتْ فَقَالَ نَزَلَتْ فِي الْأَمْرَةِ إِنَّ هَذِهِ الْآيَةُ جَرَتْ فِي وَوُلْدِ الْحُسَيْنِ ع مِنْ بَعْدِهِ فَتَحَنُّ أَوْلَىٰ بِالْأَمْرِ وَبِرَسُولِ اللَّهِ ص مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ قُلْتُ فَوُلْدُ جَعْفَرٍ لَهُمْ فِيهَا نَصِيبٌ قَالَ لَا قُلْتُ فَوُلْدُ الْعَبَّاسِ فِيهَا نَصِيبٌ فَقَالَ لَا فَعَدَدْتُ عَلَيْهِ بَطُونَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ كُلَّ ذَلِكَ يَقُولُ لَا قَالَ وَ نَسِيتُ وَوُلْدَ الْحَسَنِ ع فَدَخَلْتُ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ هَلْ لَوْلَادِ الْحَسَنِ ع فِيهَا نَصِيبٌ فَقَالَ لَا وَ اللَّهُ يَا عَبْدَ الرَّحِيمِ مَا لِمُحَمَّدِي فِيهَا نَصِيبٌ غَيْرَنَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 46 روایه 2

3- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا

قَالَ إِنَّمَا يَعْنِي أَوْلَىٰ بِكُمْ أَيُّ أَحَقِّ بِكُمْ
 وَ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ اللَّهُ وَ
 رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي عَلِيًّا وَ أَوْلَادَهُ
 الْأَيْمَةَ عِ الْيَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللَّهُ
 عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ
 يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ كَانَ أَمِيرُ
 الْمُؤْمِنِينَ ع فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَ قَدْ صَلَّى
 رَكَعَتَيْنِ وَ هُوَ رَاكِعٌ وَ عَلَيْهِ حُلَّةٌ قِيمَتُهَا
 أَلْفُ دِينَارٍ وَ كَانَ النَّبِيُّ ص كَسَاهُ إِيَّاهَا وَ
 كَانَ النَّجَاشِيُّ أَهْدَاهَا لَهُ فَجَاءَ سَائِلًا فَقَالَ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ
 مِنْ أَنْفُسِهِمْ تَصَدَّقْ عَلَيَّ مَسْكِينٍ فَطَرِحَ
 الْحُلَّةَ إِلَيْهِ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ أَنْ أَحْمِلَهَا فَأَنْزَلَ
 اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ هَذِهِ الْآيَةُ وَ صَبَّرَ نِعْمَةً
 أَوْلَادَهُ بِنِعْمَتِهِ فَكُلُّ مَنْ بَلَغَ مِنْ أَوْلَادِهِ مَبْلَغُ
 الْإِمَامَةِ يَكُونُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ مِثْلَهُ
 فَيَتَصَدَّقُونَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ السَّائِلُ الَّذِي
 سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الَّذِينَ
 يَسْأَلُونَ الْأَيْمَةَ مِنْ أَوْلَادِهِ يَكُونُونَ مِنَ
 الْمَلَائِكَةِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 46 روایه 3

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام راجع به قول
 خدای عزوجل (((همانا ولی شما
 خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده
 اند))) فرمود: یعنی اولی به شما و
 سزاوارتر به شما و کارهای شما و
 جان و مال شما خداست و رسولش و
 کسانی که ایمان آورده اند، یعنی علی و
 اولادش که ائمه علیهم السلام هستند تا
 روز قیامت ، سپس خدای عزوجل ایشان
 را وصف کرد و فرمود: (((کسانی که نماز
 می خوانند و در حال رکوع زکوة می
 دهند.)))

امیرالمؤمنین مشغول نماز ظهر بود،
 بعد از آنکه دو رکعت را خوانده و در
 رکوع بود، در حالیکه حله ای که هزار
 دینار قیمت داشت ، در برش بود و آن
 حله را نجاشی به پیغمبر (ص) هدیه
 کرده و او به امیرالمؤمنین پوشانیده
 بود، مرد سائلی آمد و گفت : سلام بر
 توای ولی خدا و ای کسی که نسبت بمؤمنین
 از خودشان سزاوارتری ! بفقر
 صدقه ای ده ، علی علیه السلام آن حله
 را به جانب او انداخت و با دست اشاره
 کرد که بردار، سپس خدای عزوجل آن
 آیه را در شاعن او نازل فرمود. و
 تصدق اولادشرا بتصدیق او متصل
 ساخت (و نعمت بر اولادش را بوسیله
 نعمت به او قرار داد) پس هر یک از اولاد
 او که بدرجه امامت رسد، مانند خود
 او همین صفت را دارد که در حال
 رکوع تصدق می دهد، و آن سائلیکه از
 امیرالمؤمنین تقاضا کرد از ملائکه بود، و
 آنها که از ائمه اولادش سؤل کنند، از
 ملائکه می باشند.

شرح:

راجع به آیه شریفه در حدیث 480 توضیح داده شد، در آنجا بیان کردیم که بیشتر مفسرین این آیه را در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام و راجع بختام بخشی آنحضرت در حال رکوع می دانند ولی در این حدیث بجای انگشتر حله ذکر شده است و آن نوعی از عبا و رولباسی مرسوم آن زمان است ، علامه مجلسی (ره) درباره آن روایت می فرماید: ((حسن کالصحیح)) درباره این روایت می فرماید ((ضعیف علی المشهور)) بنابراین آن روایت از لحاظ اعتبار و وثوق بیشتر مورد اعتماد است ، علاوه بر اینکه مانعی ندارد که هر دو قضیه واقع شده باشد و حضرت انگشتر و حله را در يك نماز یاد و نماز تصدق داده باشد.

4-عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ وَ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَّارٍ وَ بَكْرِ بْنِ أَعْيَنَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ أَبِي الْجَارُودِ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ فَرَضَ وَ لَايَةَ أَوْلَى الْأَمْرِ فَلَمْ يَذَرُوا مَا هِيَ فَأَمَرَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ص أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ فَلَمَّا أَتَاهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ ضَاقَ بِذَلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ تَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَ أَنْ يُكَذِّبُوهُ فَضَاقَ صَدْرُهُ وَ رَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ فَقَامَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ ع يَوْمَ غَدِيرِ حَمٍّ فَتَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبُ قَالَ عُمَرُ بْنُ أُذَيْنَةَ قَالُوا جَمِيعاً غَيْرَ أَبِي الْجَارُودِ وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ كَانَتْ الْفَرِيضَةُ تَنْزِلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ الْأُخْرَى وَ كَانَتْ الْوَلَايَةُ آخِرَ الْفَرَائِضِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا أُنزِلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذِهِ فَرِيضَةً قَدْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ الْفَرَائِضَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 47 روایة 4

ترجمه روایت شریفه:

عمر بن اذینه از زراره و فضیل و بکیر و ابن مسلم و برید و ابی الجارود، همگی از امام باقر علیه السلام روایت کنند که فرمود: خدای عزوجل رسولش را بولایت علی علیه السلام امر کرد و آیه ((سرپرست شما تنها خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده ، نماز بپادارند و زکوة دهند - 55 سوره مائده -)) را بر او نازل فرمود و ولایت اولوالامر (کارداران) را واجب ساخت ، مردم ندانستند مقصود از ولایت چیست ، خدا بمحمد صلی الله علیه و آله امر فرمود تا ولایت را برای آنها توضیح دهد، چنانکه نماز و زکوة و روزه و حج را توضیح داد، و چون امر بولایت از جانب خدا به پیغمبر رسید حضرتش دلنتگ شد و ترسید مردم از دین برگردند و او را تکذیب کنند، از اینجهت دلنتگ شد و پیروردگارش مراجعه کرد، خدای عزوجل با وحی فرستاد ((ای پیغمبر آنچه از پیروردگارت به تو نازل شده برسان ، و اگر نکنی پیام او را نرسانیده ای ، خدا ترا از گزند مردم حفظ میکند - 67 سوره مائده -)) او هم امر خدای - تعالی ذکره - را اعلان کرد و بامر ولایت علی علیه السلام در روز غدیر خم قیام نمود و مردم را برای نماز جماعت بانگ زد و فرمان داد که

حاضرین و بغائبین برسانند.
 عمر بن اذینه (که از آن شش نفر
 روایت میکند) گوید: همگی جز ابی
 الجارود گفتند: امام باقر علیه السلام
 فرمود: واجبات خدا یکی پس از
 دیگری نازل می شد و امر ولایت
 آخرین آنها بود، که خدای عزوجل
 این آیه را نازل فرمود: (((امروز دین
 شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما
 تمام نمودم - 3 سوره مائده - امام باقر
 علیه السلام فرمود: خدای عزوجل می
 فرماید: بعد از این واجبی بر شما
 نازل نکنم ، واجبات را برای شما کامل
 کردم.

ترجمه روایت شریفه:

ابو بصیر گوید: خدمت امام باقر علیه
 السلام نشسته بودم که مردی با آن
 حضرت عرضکرد: مرا از ولایت علی
 خبر ده ، که آن از جانب خدا هست یا از
 جانب پیغمبر؟ حضرت خشمگین شد و
 فرمود: وای بر تو! پیغمبر از خدا
 بیمناکتر از آنستکه چیزی را که خدا
 دستورش نداده بگوید، بلکه ولایت علی
 را خدا واجب ساخت . چنانکه نماز و زکوة
 و روزه و حج را واجب ساخت.

-عَلِيَّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ
 عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ
 عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ
 هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ
 أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
 ع قَالَ كُنْتُ عِنْدَهُ جَالِسًا
 فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ حَدَّثَنِي عَنْ
 وَلايَةِ عَلِيٍّ أَمْ مِنَ اللَّهِ أَوْ
 مِنْ رَسُولِهِ فَعَضِبَ ثُمَّ قَالَ
 وَيْحَكَ كَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص
 أَخَوْفَ لِلَّهِ مِنْ أَنْ يَقُولَ
 مَا لَمْ يَأْمُرْهُ بِهِ اللَّهُ بَلِ
 افْتَرَضَهُ كَمَا افْتَرَضَ اللَّهُ

الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَ
 مُحَمَّدَ بْنَ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ
 الصُّوْمَ وَالْحَجَّ
 مُحَمَّدَ بْنَ الْحُسَيْنِ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 أَصُولِ جَافِي جلد 2
 اسما عیل بن بزیرع عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ
 صَفحه 48 روایت 5
 عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ ع قَالَ
 سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرِ ع يَقُولُ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ
 جَلَّ عَلَى الْعِبَادِ خَمْسًا أَخَذُوا أَرْبَعًا وَ
 تَرَكُوا وَاحِدًا قُلْتُ أَسْمِيَهُنَّ لِي جَعَلْتُ فِدَاكَ

فَقَالَ الصَّلَاةَ وَكَانَ النَّاسُ لَا يَدْرُونَ كَيْفَ
يُصَلُّونَ فَنَزَلَ جِبْرَائِيلُ ع فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ
أَخْبِرْهُمْ بِمَوَاقِيتِ صَلَاتِهِمْ ثُمَّ نَزَلَتِ الرَّكَاعَةُ
فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْهُمْ مِنْ رَكَاتِهِمْ مَا
أَخْبَرْتَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ ثُمَّ نَزَلَ الصَّوْمُ فَكَانَ
رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ بَعَثَ
إِلَى مَا حَوْلَهُ مِنَ الْفُرَى فَصَامُوا ذَلِكَ الْيَوْمَ
فَنَزَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ بَيْنَ شَعْبَانَ وَشَوَّالٍ
ثُمَّ نَزَلَ الْحَجُّ فَنَزَلَ جِبْرَائِيلُ ع فَقَالَ
أَخْبِرْهُمْ مِنْ حَجِّهِمْ مَا أَخْبَرْتَهُمْ مِنْ
صَلَاتِهِمْ وَرَكَاتِهِمْ وَصَوْمِهِمْ ثُمَّ نَزَلَتِ
الْوَلَايَةُ وَ إِنَّمَا أَنَا ذَلِكَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ
بِعَرْفَةَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ
دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ كَانَ كَمَا
الَّذِينَ بَوَلَايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ
عِنْدَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمَتِي حَدِيثُوا عَهْدِي
بِالْجَاهِلِيَّةِ وَ مَتَى أَخْبَرْتَهُمْ بِهَذَا فِي ابْنِ عَمِّي
يَقُولُ قَائِلٌ وَ يَقُولُ قَائِلٌ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي
مَنْ غَيْرِ أَنْ يَنْطِقَ بِهِ لِسَانِي فَأَتَنَنْتِي عَزِيمَةً
مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِنْتَلَةً أَوْ عَدَنِي إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ أَنْ
يُعَذِّبَنِي فَنَزَلَتْ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ
رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنْ اللَّهُ لَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص
بِيَدِ عَلِيٍّ ع فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا
مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مِمَّنْ كَانَ قَبْلِي إِلَّا وَ قَدْ عَمَّرَهُ
اللَّهُ ثُمَّ دَعَاهُ فَأَجَابَهُ فَأَوْشَكَ أَنْ أَدْعِي فَأَجِيبَ
وَ أَنَا مَسْئُولٌ وَ أَنْتُمْ مَسْئُولُونَ فَمَا دَا
أَنْتُمْ قَائِلُونَ فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ
نَصَحْتَ وَ أَدَيْتَ مَا عَلَيْكَ فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ
جَزَاءِ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثَلَاثَ
مَرَّاتٍ ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ هَذَا وَلِيُّكُمْ
مَنْ بَعْدِي فَلْيُبَلِّغُوا الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْعَنَابَ قَالَ
أَبُو جَعْفَرٍ ع كَانَ وَ اللَّهُ عَلِيٌّ ع أَمِينِ اللَّهِ عَلِيٌّ
خَلَقَهُ وَ عَيْبَهُ وَ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ
ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَ

فَدَعَا عَلِيًّا فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْتَمِنَكَ
عَلَى مَا أَنْتَمِنِي اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ غَيْبِهِ وَ
عَلْمِهِ وَ مِنْ خَلْقِهِ وَ مِنْ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ
لِنَفْسِهِ فَلَمْ يُشْرِكْ وَ اللَّهُ فِيهَا يَا زِيَادُ أَحَدًا مِنْ
الْخَلْقِ ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا عَ حَضْرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ
فَدَعَا وَوَلَدَهُ وَ كَانُوا اثْنِي عَشَرَ ذَكَرًا فَقَالَ لَهُمْ
يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَبَى إِلَّا أَنْ
يَجْعَلَ فِي سُنَّةٍ مِنْ يَعْقُوبَ وَ إِنَّ يَعْقُوبَ دَعَا
وَوَلَدَهُ وَ كَانُوا اثْنِي عَشَرَ ذَكَرًا فَأَخْبَرَهُمْ
بِصَاحِبِهِمْ إِلَّا وَ إِنِّي أَخْبَرُكُمْ بِصَاحِبِكُمْ إِلَّا إِنَّ
هَذَيْنِ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ صِ الْحَسَنِ وَ
الْحُسَيْنِ عَ فَاسْمَعُوا لَهُمَا وَ أَطِيعُوا وَ
وَازِرُوهُمَا فَإِنِّي قَدْ أَنْتَمَنْتُهُمَا عَلَى مَا
أَنْتَمِنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صِ مِمَّا أَنْتَمَنَهُ
اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ وَ مِنْ غَيْبِهِ وَ مِنْ دِينِهِ
الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمَا مِنْ
عَلِيٍّ عَ مَا أَوْجَبَ لِعَلِيٍّ عَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صِ
فَلَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمَا فَضْلٌ عَلَى صَاحِبِهِ
إِلَّا بِكِبَرِهِ وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ كَانَ إِذَا حَضَرَ
الْحَسَنُ لَمْ يَنْطِقْ فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ حَتَّى
يَقُومَ ثُمَّ إِنَّ الْحَسَنَ عَ حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ
فَسَلَّمَ ذَلِكَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَ ثُمَّ إِنَّ حُسَيْنًا
حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ فَدَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرَى
فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ عَ فَدَفَعَ إِلَيْهَا كِتَابًا
مَلْفُوفًا وَ وَصِيَّةَ ظَاهِرَةً وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ
الْحُسَيْنِ عَ مَبْطُونًا لَا يَرُونَ إِلَّا أَنَّهُ لِمَا
بِهِ فَدَفَعَتْ فَاطِمَةُ الْكِتَابَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ
الْحُسَيْنِ ثُمَّ صَارَ وَ اللَّهُ ذَلِكَ الْكِتَابَ إِلَيْنَا
الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
إِسْمَاعِيلِ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ
عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ مِثْلَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 49 روایة 6

ترجمه روایت شریفه:

ابی الجارود گوید: شنیدم امام باقر
علیه السلام می فرمود: خدای
عزوجل پنج چیز بر بندگان واجب
ساخت و آنها چهار چیزش را گرفتند و
یکی از رها کردند، عرض کردم:
قربانت کردم: آنها را برای من نام می
بری؟ فرمود: 1- نماز، و مردم نمی
دانستند چگونه نماز گزارند تا جبرئیل
علیه السلام فرود آمد و گفت: ای محمد!
وقتهای نماز را به مردم خبر ده 2-
زکوة پس از نماز نازل شد، جبرئیل
گفت: ای محمد راجع به زکوة آنها را
خبر ده چنانکه راجع به نماز خبر دادی.
3- روزه بعد از زکوة نازل شد، چون روز
عاشورا می آمد، پیغمبر صلی الله علیه و
آله به دهات اطراف خود کس می فرستاد
تا آن روز را روزه بدارند، سپس روزه
ماه رمضان، میان شعبان و شوال
نازل شد. 4- سپس امر به حج
رسید، و جبرئیل علیه السلام فرود
آمد و گفت: چنانکه درباره نماز و زکوة و
روزه به مردم خبر دادی، درباره حج
هم خبر ده: 5- سپس امر بولایت
رسید، و آن امر روز جمعه در عرفه
رسید، و خدای عزوجل آیه (((امروز
دینتان را برای شما کامل کردم و
نعمتم را بر شما تمام نمودم))) را
نازل کرد، و کمال دین به سبب ولایت
علی بن ابیطالب علیه السلام بود، پیغمبر
صلی الله علیه و آله در آنجا فرمود:
امت من هنوز به دوران جاهلیت نزدیکند
(تازه از جاهلیت به اسلام گرانیده اند) اگر
من نسبت به پسر عمویم به آنها خبری
دهم، هر کسی نقی میزند - من این

مطلب را بدون اینکه به زبان آورم در دلم می گفتم - تا آنکه فرمان حتمی خدای عزوجل به من رسید و مرا تهدید کرد که اگر ابلاغ نکنم ، عذابم خواهد کرد، و این آیه نازل شد (((ای پیغمبر آنچه از پروردگارت به تو نازل شده برسان ، و اگر نکنی رسالت خدا را نرسانیده ئی . خدا تو را از شر مردم ننگه دارد و خدا مردم کافر را هدایت نمی کند - 67 سوره 5 -))) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم : خدا همه پیغمبران پیش از مرا عمری معین داد و سپس به جانب خود خواند و آنها هم اجابتش کردند) از دارفانی به عالم باقی رهسپار گشتند) و نزدیک است که مرا هم بخواند و اجابت کنم ، من مسؤ لیت دارم و شما هم مسؤ لیت دارید، اکنون شما چه می گوئید؟ آنها گفتند: گواهی دهیم که تو ابلاغ کردی و خیر خواهی نمودی و آنچه بر تو بود رسانیدی ، خدا بهترین پاداش پیغمبران را بتو دهد. پیغمبر سه مرتبه فرمود: خدایا شاهد باش ، سپس فرمود : ای گروه مسلمین : این (شخصی که روی دست من و نامش علی بن ابیطالب علیه السلام است) ولی شماست پس از من ، شما که حاضرید به غائبین برسانید. امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا که علی علیه السلام امین خدا بود بر خلقش و راز پنهانش و دینی که برای خود پسندیده بود، سپس وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا رسید، آن حضرت علی علیه السلام را طلبید و به او فرمود: ای علی من می خواهم آنچه را که خدا مرا بر آن امین ساخته و به من سپرده .

ترا بر آن امین سازم و به تو سپارم و آن راز پنهان خدا و علم خدا و مخلوق خدا و دینی است که برای خود پسندیده - امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا ای زیاد هیچکس را در اینها شریک علی ساخت - سپس وفات علی علیه السلام فرا رسید، آن حضرت فرزندان را که دوازده پسر بودند، نزد خود خواند و به آنها فرمود: فرزندان عزیزم! خدای عزوجل اراده حتمی فرمود که سنتی از یعقوب در من قرار دهد. یعقوب دوازده پسر داشت، آنها را نزد خود خواند و صاحب آنها (و جانشین خود را) به آنها معرفی کرد، آگاه باشید که من هم صاحب شما را معرفی می کنم، همانا این دو، پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسینند علیهما السلام، از آنها بشنوید و فرمان برید و پشتیبانی نمائید که من آنچه را رسول خدا به من سپرده و خدا به او سپرده بود به آنها می سپارم، و آن چیز مخلوق خدا و راز پنهان خدا و دینی است که او برای خود پسندیده است. پس خدا برای آنها از جانب علی واجب ساخت، آنچه را علی از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب ساخت (و آن شنیدن و فرمانبری و پشتیبانی امت است از ایشان) و هیچ یک از آن دو بر دیگری برتری نداشت، جز به واسطه بزرگ سالیس (که مخصوص امام حسن علیه السلام بود) و چون حسین به محضر حسن علیهما السلام می آمد، در آن مجلس سخن نمی گفت تا بر می خاست. سپس وفات حسن علیه السلام فرا رسید و او آن سپرده را به حسین تسلیم

نمود، سپس وفات حسین علیه السلام فرا رسید، آن حضرت دختر بزرگترش فاطمه بنت الحسین علیه السلام را طلبید و مکتوبی پیچیده و وصیتی آشکار به او سپرد و علی بن الحسین علیه السلام بیماری از نظر معده داشت که در حال احتضارش می دیدند، پس فاطمه آن مکتوب را به علی بن الحسین داد، سپس به خدا آن مکتوب به ما رسید.

ترجمه روایت شریفه:

ابو بصیر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم مردی از طایفه مختاریه مرا دید و عقیده داشت که محمد بن حنفیه امامست ، امام باقر علیه السلام در خشم شد و فرمود: چیزی به او نگفتی؟ عرض کردم نه، به خدا، ندانستم چه بگویم، فرمود، چرا به او نگفتی. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و حسن و حسین وصیت کرد و چون علی علیه السلام خوست در گذرد، به حسن و حسین وصیت کرد، و اگر وصیتش را از آنها باز می داشت - در صورتیکه او چنین کاری نمی کرد - آنها می گفتند: ما هم مانند تو وصی هستیم ، و امام حسن به امام حسین وصیت نمود و اگر از او باز می داشت - در صورتیکه او چنین کاری نمی کرد - حسین علیه السلام به او می گفت: من هم مانند تو از طرف پیغمبر و پدرم وصی هستم ، خدای عزوجل فرماید: ((خویشاوندان بعضی از بعضی دیگر سزاوارترند)) این آیه درباره ما و پدران ماست.

7- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ صَبَّاحِ الْأَزْرَقِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُخْتَارِيَّةِ لَقِينَنِي فَرَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ إِمَامٌ فَعَضِبَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ ثُمَّ قَالَ أَ فَلَا قُلْتَ لَهُ قَالَ قُلْتُ لَا وَاللَّهِ مَا دَرَيْتُ مَا أَقُولُ قَالَ أَ فَلَا قُلْتَ لَهُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ أَوْصَى إِلَيَّ عَلِيٍّ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَلَمَّا مَضَى عَلِيٌّ عَ أَوْصَى إِلَيَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَ لَوْ ذَهَبَ يَزُويهَا عَنْهُمَا لَقَالَ لَهُ نَحْنُ وَصِيَّانُ مِثْلِكَ وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلْ ذَلِكَ وَ أَوْصَى الْحَسَنَ إِلَيَّ الْحُسَيْنَ وَ لَوْ ذَهَبَ يَزُويهَا عَنْهُ لَقَالَ أَنَا وَصِيٌّ مِثْلَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ مِنْ أَبِي وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلْ ذَلِكَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ هِيَ فِينَا وَ فِي أَبْنَانِنَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 51 روایة 7

*** اشاره و نص بر امیرالمؤمنین علیه السلام ***

بَابُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع

شرح:

از اینجا مرحوم کلینی (قده) دوازده باب منعقد می کند که در آنها احادیث و روایاتی را که متضمن اشاره یا تصریح بر امامت ائمه دوازده گانه است بترتیب ذکر می کند.

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ زَيْدِ
بْنِ الْجَهْمِ الْهَلَالِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ
يَقُولُ لَمَّا نَزَلَتْ وَلَا يَهُ عَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَكَانَ
مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ص سَلَّمُوا عَلَيَّ بِأَمْرَةٍ
الْمُؤْمِنِينَ فَكَانَ مِمَّا أَكَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ
يَا زَيْدُ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ ص لَهُمَا قَوْمًا فَسَلَّمَا عَلَيْهِ
بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَا أَمِنَ اللَّهُ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ يَا
رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ص مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ
رَسُولِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ
بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ يَعْنِي بِهِ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ ص لَهُمَا وَ
قَوْلُهُمَا أَمِنَ اللَّهُ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِي
نَقَضَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ
أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أَيْمَةً هِيَ أَرْكَى مِنْ
أَيْمَتِكُمْ قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَيْمَةً قَالَ إِي وَ
اللَّهُ أَيْمَةً قُلْتُ فَإِنَّا نَقْرَأُ أَرْبِي فَقَالَ مَا أَرْبِي وَ أَوْمَأَ
بِيَدِهِ فَطَرَحَهَا إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ يَعْنِي بِعَلِيٍّ ع وَ
لَيَبِينَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَ لَوْ
شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلْتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ
وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَتَسْتَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ. وَ لَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَّ

قَدَمَ بَعْدَ ثَبُوتِهَا يَعْنِي بَعْدَ مَقَالَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي
عَلِيٍّ ع وَ تَذَوُّقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
يَعْنِي بِهِ عَلِيًّا ع وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 52 روایة 1

ترجمه روایت شریفه:

زید بن جهم هلالی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: چون امر ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود، بلقب))) امیرالمؤمنین (((بعلی سلام کنید ای زید: از جمله تاءکیداتی که خدا در آنروز بر آندو نفر (ابوبکر و عمر) نمود، این بود که رسولخدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: برخیزید و بعنوان (((امیرالمؤمنین))) به علی سلام کنید، آندو نفر گفتند: ای رسول خدا این امر از جانب خدا است یا از جانب رسولش؟ رسولخدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: از جانب خدا و رسولش، پس خدای عزوجل این آیه نازل فرمود: (((و سوگندها را پس از محکم کردنش که خدا را ضامن آن کرده اید مشکنید، زیرا خدا میدانند چه می کنید. 91 سوره 16.))) مقصود فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است بآنها و گفته آنها که: این امر از جانب خداست یا رسولش؟ (((و چون آن زن مباشید که رشته خود را پس از تابیدن، پنبه میکرد و پراکنده می ساخت، شما هم سوگندهایتان را میان خودتان برای آنکه (ائمه ئی پاکتر از ائمه شما هستند) وسیله نیرنگ مسازید، زید گوید: عرضکردم: ائمه فرمودید؟ فرمود: آری بخدا ائمه است، عرضکردم: ما (((اعربی))) قرائت

میکنیم ، فرمود: اعرابی چیست ؟ و با دست اشاره کرد و آن را افکند . (((فقط خدا شما را بوسیله آن آزمایش میکند))) یعنی بوسیله علی علیه السلام (((و برای اینکه در روز قیامت آنچه را در آن اختلاف دارید، برای شما واضح سازد. اگر خدا می خواست شما را يك امت کرده بود، ولی هر که را خواهد گمراه کند، و هر که را خواهد هدایت کند، و از آنچه میکرده اید، باز خواست می شوید . سوگندهایتان را میان خود دستاویز نیرنگ مکنید، مبدا قدمی پس از استواریش بلغزد . 92 و 93 سوره 16 .)) یعنی بعد از گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی (((و بسزای بازداشتن از راه خدا بشما بدی برسد))) مقصود از راه خدا علی علیه السلام است))) و برای شما غذایی بزرگ باشد 94 سوره 16 ..)))

شرح:

علامه مجلسی (ره) راجع بزنیکه رشته هایش را پنبه میکرد، از مجمع البیان نقل میکند که : زنی بود در قریش بنام (((ریطه))) که بحماقت و خرافت مشهور بود، خودش با کنیزانش از صبح تا ظهر پنبه ها را میریسیدند و بعد از ظهر بکنیزانش دستور میداد همه را واتابند و پنبه کنند . انتهى . و اما راجع بجمله (((اِنَّ تَكُونُ اِثْمَةً هِيَ اِزْ كِي مِنْ اِثْمَتِكُمْ))) که امام فرمود، این جمله در قرآن کریم باین صورتست : (((اِنَّ تَكُونُ اِثْمَةً هِيَ اِرْبِي مِنْ اِثْمَةٍ))) مجلسی (ره) گوید: شاید بنابراین تاویل جمله (((ان تکون ..))) مفعول له برای تتخذون باشد، باین معنی که : پیمان شکنی را در دل میگیرند تا پیشوایان گمراهی بهتر و پاکتر از پیشوایان شما که پیشوایان هدایتند بوده باشند و یا مقصود اینستکه : پیمان شکنی را در دل میگیرند، زیرا نمی خواهند که پیشوایان حق بهتر و پاکتر از پیشوایان گمراه شما باشند. و ظاهر اینستکه قرائت ائمه بهمین صورتست که امام فرمود: و ممکن است توجیه شود که (((اعربی))) بمعنی (((ازکی))) است و (((اِثْمَةٍ))) بمعنی (((اِثْمَةٍ))) است ، ولی این توجیه بعید است . پایان کلام مجلسی

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ
أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع

قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَمَّا أَنْ قَضَى مُحَمَّدٌ نُبُوتَهُ وَ
 اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ يَا مُحَمَّدُ قَدْ
 قَضَيْتَ نُبُوتَكَ وَ اسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ
 الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ
 الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ فِي أَهْلِ بَيْتِكَ عِنْدَ عَلِيِّ
 بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنِّي لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ وَ
 الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ مِنْ
 الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ كَمَا لَمْ أَقْطَعْهَا مِنْ ذُرِّيَّاتِ الْأَنْبِيَاءِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 54 روایة 2

ترجمه روایت شریفه:
 ابو حمزه ثمالی گوید: شنیدم امام باقر علیه
 السلام میفرمود: چون محمد وظیفه نبوت خود را
 انجام داد و عمرش پایان رسید، خدایتعالی
 باو وحی کرد: ای محمد! نبوت را گذرانیدی و
 عمرت به آخر رسید اکنون آن دانشی که نزد تو
 است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار
 علم نبوت خاندان خود را بعلی بن ابیطالب
 بسپار، زیرا من هرگز علم و ایمان و اسم اکبر و
 میراث علم و آثار علم نبوت را از نسل و ذریه
 تو قطع نکنم، چنانکه از ذریه های پیغمبران قطع
 نکردم.

شرح:

مجلسی (ره) گوید: مقصود از علم عمومی است که خدایتعالی بانحضرت وحی نموده بود و ایمان تصدیق بآنها و اطاعت و انقیاد است و اشاره دارد بآیه شریفه)) وقال الذين اوتوا العلم و الايمان (((و مراد به اسم اکبر، اسم اعظم است یا قرآنی و سائر کتب آسمانی و مقصود از میراث علم جفر ایض است؛ یا خلافت کبری الهیه و یا اخلاق خدایی را دارا بودن مراد به آثار علم نبوت تمام علوم پیغمبر است تا تأکید سابق باشد - و مرحوم مجلسی وجوه دیگری هم بیان میکند.

3- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ غَيْرُهُ عَنْ سَهْلِ عَنِ
 مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ
 الْحُسَيْنِ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلِ
 بْنِ جَابِرٍ وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ
 بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ أَوْصَى
 مُوسَى ع إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَ أَوْصَى يُوشَعَ بْنَ نُونٍ
 إِلَى وَلَدِ هَارُونَ وَ لَمْ يُوصِ إِلَى وَلَدِهِ وَ لَا إِلَى وَلَدِ
 مُوسَى إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَهُ الْخَيْرَةُ يَخْتَارُ مَنْ يَشَاءُ
 مِمَّنْ يَشَاءُ وَ بَشَّرَ مُوسَى وَ يُوشَعَ بِالْمَسِيحِ ع

فَلَمَّا أَنْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمَسِيحَ ع قَالَ
 الْمَسِيحُ لَهُمْ إِنَّهُ سَوْفَ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي نَبِيٌّ اسْمُهُ
 أَحْمَدُ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ عِ يَجِيءُ بِتَصْدِيقِي وَ
 تَصْدِيقِكُمْ وَ عُدْرِي وَ عُدْرِكُمْ وَ جَرَّتْ مِنْ بَعْدِهِ
 فِي الْخَوَارِيزِيِّينَ فِي الْمُسْتَحْفَظِينَ وَ إِنَّمَا سَمَّاهُمُ اللَّهُ
 تَعَالَى الْمُسْتَحْفَظِينَ لِأَنَّهُمْ اسْتَحْفَظُوا الْإِسْمَ
 الْأَكْبَرَ وَ هُوَ الْكِتَابُ الَّذِي يُعَلِّمُ بِهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ
 الَّذِي كَانَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ ص يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى وَ لَقَدْ
 أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ
 الْمِيزَانَ الْكِتَابُ الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ وَ إِنَّمَا عُرِفَ مِمَّا
 يُدْعَى الْكِتَابَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الْفُرْقَانَ فِيهَا
 كِتَابُ نُوحٍ وَ فِيهَا كِتَابُ صَالِحٍ وَ شُعَيْبٍ وَ إِبْرَاهِيمَ
 ع فَأَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ
 الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى فَأَيُّنَ صُحُفِ
 إِبْرَاهِيمَ إِنَّمَا صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ وَ
 صُحُفِ مُوسَى الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ فَلَمَّ تَزَلِ الْوَصِيَّةُ فِي
 عَالِمٍ بَعْدَ عَالِمٍ حَتَّى دَفَعُوهَا إِلَى مُحَمَّدٍ ص فَلَمَّا
 بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُحَمَّدًا ص أَسْلَمَ لَهُ الْعَقَبُ
 مِنَ الْمُسْتَحْفَظِينَ وَ كَذَّبَهُ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ دَعَا إِلَى
 اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ
 جَلَّ ذِكْرُهُ عَلَيْهِ أَنْ أَعْلِنَ فَضْلَ وَصِيكَ فَقَالَ رَبِّ إِنْ
 الْعَرَبَ قَوْمٌ جُفَاءً لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ كِتَابٌ وَ لَمْ يُبْعَثْ
 إِلَيْهِمْ نَبِيٌّ وَ لَا يَعْرِفُونَ فَضْلَ نُبُوتِ الْأَنْبِيَاءِ ع وَ
 لَا شَرَفَهُمْ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِي إِنْ أَنَا أَخْبَرْتُهُمْ بِفَضْلِ
 أَهْلِ بَيْتِي فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ
 قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ فَذَكَرَ مِنْ فَضْلِ وَصِيهِ
 ذِكْرًا فَوْقَ النَّفَاقِ فِي قُلُوبِهِمْ فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص

ذَلِكَ وَ مَا يَقُولُونَ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ يَا مُحَمَّدُ وَ
لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَصِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ
لَا يُكْذِبُونَكَ وَ لَ كِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ
وَ لَكِنَّهُمْ يَجْحَدُونَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَهُمْ وَ كَانَ رَسُولُ
اللَّهِ ص يَتَأَلَّفُهُمْ وَ يَسْتَعِينُ بِبَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ وَ
لَا يَزَالُ يُخْرِجُ لَهُمْ شَيْئاً فِي فَضْلِ وَصِيهِ حَتَّى
نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ فَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ حِينَ أُعْلِمَ بِمَوْتِهِ
وَ نُعِيَتْ إِلَيْهِ نَفْسُهُ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ فَإِذَا
فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ وَ إِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ يَقُولُ إِذَا
فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ عَلَمَكَ وَ أَعْلِنِ وَصِيكَ فَأَعْلِمَهُمْ
فَضْلَهُ عَلَانِيَةً فَقَالَ ص مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ
اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ
ثُمَّ قَالَ لَا بُعْتَنَنَّ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ
اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لَيْسَ بِفَرَارٍ يُعْرَضُ بِمَنْ رَجَعَ يُجِبُّ
أَصْحَابَهُ وَ يُجِبُّونَهُ وَ قَالَ ص عَلِيٌّ سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ وَ
قَالَ عَلِيٌّ عَمُودُ الدِّينِ وَ قَالَ هَذَا هُوَ الَّذِي
يَضْرِبُ النَّاسَ بِالسَّيْفِ عَلَى الْحَقِّ بَعْدِي وَ قَالَ
الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ أَيْنَمَا مَالَ وَ قَالَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ
أَمْرَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ
جَلَّ وَ أَهْلُ بَيْتِي عِزَّتِي أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا وَ قَدْ
بَلَغْتُ مِنْكُمْ سَتْرِدُونَ عَلِيَّ الْحَوْضَ فَاسْأَلْكُمْ عَمَّا
فَعَلْتُمْ فِي الثَّقَلَيْنِ وَ الثَّقَلَانِ كِتَابَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ
أَهْلُ بَيْتِي فَلا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا وَ لا تُعَلِّمُوهُمْ
فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ فَوَقَّعَتِ الْحُجَّةُ بِقَوْلِ النَّبِيِّ ص
وَ بِالْكِتَابِ الَّذِي يَقْرَأُهُ النَّاسُ فَلَمْ يَزَلْ يُلْقَى فَضْلُ
أَهْلِ بَيْتِهِ بِالْكَلامِ وَ بَيَّنَّ لَهُمْ بِالْقُرْآنِ إِنَّمَا يُرِيدُ
اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ

تَطْهِيراً وَ قَالَ عَزَّ ذِكْرُهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى ثُمَّ قَالَ وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ فَكَانَ عَلِيٌّ ع وَ كَانَ حَقُّهُ الْوَصِيَّةَ الَّتِي جُعِلَتْ لَهُ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النَّبُوَّةِ

فَقَالَ قَتْلٌ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ثُمَّ قَالَ وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ يَقُولُ أَسْأَلُكُمْ عَنِ الْمَوَدَّةِ الَّتِي أَنْزَلْتُ عَلَيْكُمْ فَضَلَّهَا مَوَدَّةُ الْقُرْبَى بِأَيِّ ذَنْبٍ قَتَلْتُمُوهُمْ وَ قَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ قَالَ الْكِتَابُ هُوَ الذِّكْرُ وَ أَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ ع أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِسُؤَالِهِمْ وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِسُؤَالِ الْجَهَالِ وَ سَمَّى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْقُرْآنَ ذِكْرًا فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ أَنْزَلَ إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ فَرَدَّ الْأَمْرَ إِلَى النَّاسِ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ الَّذِينَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ وَ بِالرَّدِّ إِلَيْهِمْ فَلَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ نَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرئيلُ ع فَقَالَ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ فَنادى النَّاسَ فَاجْتَمَعُوا وَ أَمَرَ بِسَمَرَاتٍ فَقُمَّ شَوْكُهُنَّ ثُمَّ قَالَ ص يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ وَلِيَّكُمْ وَ أُولَى

بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَقَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ فَقَالَ مَنْ
كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ
مَنْ عَادَاهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَوَقَعَتْ حَسَكَةُ التَّفَاقِي فِي
قُلُوبِ الْقَوْمِ وَ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ هَذَا
عَلَى مُحَمَّدٍ قَطُّ وَ مَا يُرِيدُ إِلَّا أَنْ يَرْفَعَ بِضَيْعِ ابْنِ
عَمِّهِ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ أَتَتْهُ الْأَنْصَارُ فَقَالُوا يَا رَسُولَ
اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ قَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنَا وَ شَرَّفَنَا بِكَ
وَ بِنُزُولِكَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْنَا فَقَدْ فَرِحَ اللَّهُ صَدِيقَنَا وَ
كَتَبَتْ عَدُوَّنَا وَ قَدْ يَا تُبَيْكَ وَ فُودٌ فَلَا تَجِدُ مَا تُعْطِيهِمْ
فَيَشْتُمُ بِكَ الْعَدُوَّ فَنَحِبُ أَنْ تَأْخُذَ ثُلُثَ أَمْوَالِنَا
حَتَّى إِذَا قَدِمَ عَلَيْكَ وَفُدَّ مَكَّةَ وَجَدْتَ مَا تُعْطِيهِمْ
فَلَمْ يَرُدَّ رَسُولُ اللَّهِ صَ عَلَيْهِمْ شَيْئاً وَ كَانَ يَنْتَظِرُ مَا
يَأْتِيهِ مِنْ رَبِّهِ فَتَنَزَلَ جَبْرِيْلُ عَ وَ قَالَ قُلْ لَا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ لَمْ يَقْبَلْ
أَمْوَالَهُمْ فَقَالَ الْمَتَأَفُّونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا عَلَى
مُحَمَّدٍ وَ مَا يُرِيدُ إِلَّا أَنْ يَرْفَعَ بِضَيْعِ ابْنِ عَمِّهِ وَ
يَحْمِلَ عَلَيْنَا أَهْلَ بَيْتِهِ يَقُولُ أَمْسِ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلَيْ مَوْلَاهُ وَ الْيَوْمَ قَتَلَ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا
الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ آيَةُ الْخُمْسِ فَقَالُوا
يُرِيدُ أَنْ يُعْطِيَهُمْ أَمْوَالَنَا وَ فَيَسْتَأْذِنُ ثُمَّ أَتَاهُ جَبْرِيْلُ
فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدْ قَضَيْتَ نُبُوتَكَ وَ
اسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَكَ فَاجْعَلِ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ
الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ عِنْدَ عَلِيِّ عَ فَإِنِّي لَمْ أَتْرُكْ
الْأَرْضَ إِلَّا وَ لِي فِيهَا عَالِمٌ تُعْرَفُ بِهِ طَاعَتِي وَ
تُعْرَفُ بِهِ وَ لَا يَتِي وَ يَكُونُ حُجَّةً لِمَنْ يُوَلَّدُ بَيْنَ
قَبْضِ النَّبِيِّ إِلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ الْآخِرِ قَالَ فَأَوْصَى إِلَيْهِ
بِالْإِسْمِ الْأَكْبَرِ وَ مِيرَاثِ الْعِلْمِ وَ آثَارِ عِلْمِ النُّبُوَّةِ وَ

أَوْصَى إِلَيْهِ بِالْأَلْفِ كَلِمَةً وَ الْأَلْفِ بَابٍ يَفْتَحُ كُلَّ كَلِمَةٍ
وَ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ كَلِمَةٍ وَ الْأَلْفِ بَابٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 54 روایة 3

ترجمه روایت شریفه:

3 امام صادق (ع) فرمود: موسی (ع) بیوشع بن نون وصیت کرد و یوشع بن نون بفرزندان هارون وصیت کرد و بفرزندان خودش و فرزندان موسی وصیت نکرد، همانا خدایتعالی صاحب اختیار است، هر که را خواهد و از هر خاندانی که خواهد اختیار کند، و موسی و یوشع مردم را بوجود مسیح (ع) مژده دادند و چون خدای عزوجل مسیح را مبعوث ساخت، مسیح بمردم گفت، همانا پس از من پیغمبری که نامش احمد و اولاد اسماعیل است خواهد آمد که مرا و شما را تصدیق میکند (به نبوت من و پیروی شما باور دارد) و حجت و عذر مرا و شما را می آورد مانند من و شما احتیاج میکند) قول بالوهیت مرا از من و شما نفی میکند) و امر وصیت پس از عیسی در حواریین مستحفظ جاری گشت و از اینجهت خدا ایشان را مستحفظ نامید که نگهداری اسم اکبر بایشان واگذار شد و آن کتابیست که علم هر چند از آن دانسته شود و همراه پیغمبران صلوات الله علیهم بوده است. خدایتعالی فرماید:

((بتحقیق که ما رسولانی پیش از تو فرستادیم و بهمراه ایشان کتاب و میزان (قانون عدالت) نازل کردیم. 25 سوره حدید.)) (در قرآن صدر آیه چنین است:

(لقد ارسلنا رسلنا بالبینات) کتاب همان اسم

اکبر است ، و از آنچه بنام کتاب معروفست :

تورات و انجیل و فرقان (قرآن) است ، ولی در آن کتاب ، (که همراه اوصیاء است) کتاب نوح علیه السلام و کتاب صالح و شعیب و ابراهیم علیه السلام است که خدای عزوجل خیر می دهد (((همانا این در صحف نخستین است ، یعنی صحف ابراهیم و موسی . 18 و 19 سوره 87.))) پس (اگر کتاب منحصر بتورات و انجیل و قرآنست ،) صحف ابراهیم کجاست ! همانا صحف ابراهیم ، اسم اکبر است و صحف موسی هم اسم اکبر است : (که باید پیغمبر به علی صلی الله علیه و آله سپارد) پس همیشه وصیت نسبت بعالمی پس از عالم دیگر جریان داشت ، تا آن را بمحمد صلی الله علیه و آله رسانیدند ، و چون خدای عزوجل محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد ، مستحفظین پسین باو اسلام آوردند و بنی اسرائیل تکذیبش نمودند ، او بسوی خدای عزوجل دعوت کرد و در راهش جهاد نمود تا آنکه خدای . جل ذکره . باو امر فرستاد که فضیلت وصیت را آشکار کن ، پیغمبر عرض کرد : پرودگارا! عرب مردمی خشنند ، در میان ایشان کتابی نبوده و برای آنها پیغمبری مبعوث نگشته و بفضیلت و شرف پیغمبران آگاه نیستند ، اگر من فضیلت اهل بیتم را بآنها بگویم ، ایمان نمی آورند ، پس خدای جل ذکره . فرمود: (((غم آنها را

مخور . 127 سوره 16 و بگو سلام شما در آینده می دانید 89 سوره 43.)) پیغمبر اندکی از فضیلت وصیش تذکر داد، و در دلها نفاق افتاد :رسولخدا صلی الله علیه و آله آن نفاق و گفتار ایشان بدانست ، خدای . جل ذکره . فرمود: ای محمد! ((محققا ما می دانیم که تو سینه ات از آنچه می گویند تنگ می شود . 97 سوره 15.)) ایشان ترا تکذیب نمی کنند بلکه ستمگران آیات خدا را انکار می کنند . 33 سوره 6)) یعنی بلکه بدون اینکه دلیلی داشته باشند انکار می کنند .رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را الفت می داد و بعضی را یاور بعضی دیگر می ساخت و همیشه چیزی از فضیلت وصیش را بآنها گوشزد می کرد، تا آنکه این سوره(انشراح) نازل شد و پیغمبر زمانیکه از مرگ خود آگاه شد و گزارش آنرا شنید، بر آنها احتجاج کرد، و خدای . جل ذکره . فرمود: ((چون فراغ یافتی در عبادت کوش (نصب کن) و بسوی پروردگارت راغب شو . 7 . 8 سوره انشراح.)) می فرماید: چون (از تبلیغ رسالت) فراغ یافتی پرچم و نشانه ات (یعنی علی علیه السلام) را نصب کن و وصیتت را آشکار نما پیغمبر هم (در روز غدیر) فضیلت علی علیه السلام را آشکارا اعلام کرد . فرمود: هر کس من مولای او هستم علی مولای او است ، خدایا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن .

تا سه مرتبه ..

و باز (در جنگ خیبر بعد از آنکه چند تن را پرچمدار کرد و نتوانستند فتح کنند) فرمود: همانا مردی را اعزام کنم که او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را، او فرار کننده نیست. با این جمله پیغمبر صلی الله علیه و آله گوشه میزند بکسیکه (از در قلعه خیبر) برگشت، او اصحابش را ترسو می شمرد و اصحابش او را. و باز پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی آقای مؤ منین است و فرمود: علی ستون دین است و فرمود: اینست همان کسیکه پس از من از روی حق با شمشیر گردن مردم را می زند، و فرمود: بهر جانب که علی رود، حق همراه اوست، و فرمود: همانا من دو امر در میان شما میگذارم، اگر آنها را بپذیرید، هرگز گمراه نشوید: 1. کتاب خدای عزوجل (قرآن) 2. اهل بیت و عترت من، ای مردم گوش کنید که من تبلیغ کردم، شما در قیامت سر حوض بر من وارد می شوید و من از آنچه نسبت بتقلین انجام داده اید از شما بازخواست میکنم، و تقلین، کتاب خدا. جل ذکره. و اهل بیت منند، بر ایشان پیشی نگیرید که هلاک شوید، و بایشان چیزی نیاموزید که آنها از شما داناترند. بنابراین حجت (خدا برای مردم) با قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرآنیکه خود مردم آنرا میخوانند ثابت شد، زیرا پیغمبر همواره

فضیلت اهل بیتش را بوسیله بیان القا میفرمود و بوسیله قرآن برای مردم روشن میساخت. آیاتی که متضمن فضیلت اهل بیت است از اینقرار است:

1. ((خدا میخواهد ناپاکی را از شما اهل اینخانه ببرد و پاکیزتان کند، پاکیزه کامل. 33 سوره 33..)))
2. خدای عز ذکرة. فرمود: ((بدانید که هر چه غنیمت بدست آرید، پنج يك آن از آن خدا و پیغمبر او و خویشان او... است. 41 سوره 8 سوره 8))..
3. و سپس فرمود: ((حق خویشاوندان را بده. 26 سوره 17.)) مقصود از خویشاوندان علی علیه السلام است و حق او وصیتی است که برای او قرار داده و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوتست.
4. و فرمود: بگو من از شما برای پیغمبری مزدی جز دوستی خویشاوندان نمی خواهم. 23 سوره 42..)))
5. سپس فرمود: ((و زمانیکه درباره دختر زنده بگور رفته بازخواست شود که بچه گناهی کشته شد؟. 8 و 9 سوره 82.)) خدا می فرماید درباره مودت و دوستی که فضیلت آنرا بر شما نازل کردم از شما باز خواست میکنم و آن مودت خویشاوندان پیغمبر است که ایشان را بچه گناه کشتید؟

6. و باز خدا . جل ذکره . فرمود: (((اگر
نمیدانید از اهل ذکر بپرسید، . 43 سوره 16
(((فرماید قرآن ذکر است و اهل قرآن آل
محمدند علیه السلام که خدای عزوجل مردم
را بسؤال از ایشان امر کرده است ، و مردم
بسؤال از جهال و نادانان دستور ندارند، و
خدای عزوجل قرآنرا ذکر نامیده ، در آنجا که
فرماید: (((ما ذکر را بتو نازل کردیم تا برای
مردم آنچه نازل شده بیان کنی شاید اندیشه کنند
43 سوره 43..)))
7. و خدای . عزوجل . فرمود: خدا را فرمان برید
و پیغمبر و صاحبان امر از خودتان را فرمان برید .
59 سوره 4 ..)))
8. و فرمود: (((و اگر آنرا (بخدا و) رسول و
صاحبان امر از خود ارجاع دهند، کسانی که از
آنها اهل استنباطند، بدانند، پس مقصود از
ارجاع امر، ارجاع امر مردم است بصاحبان امر از
آنها که خدا مردم را باطاعت از ایشان و رجوع
بایشان دستور داده است .
و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از
حجة الوداع بازگشت ، جبرئیل علیه السلام بر
او نازل شد و گفت : (((ای پیغمبر؟ آنچه از
پروردگارت بتو نازل شده ابلاغ کن ، و اگر
رسالت او را نرسانیده ئی ، خدا ترا از شر مردم
نگه می دارد، همانا خدا کافران را هدایت
نمیکند . 69 سوره 5 .))) پیغمبر مردم را فریاد

زد، تا گرد آمدند و دستور داد تا خارهای بوته های خار را تراشیدند (تا بتوان روی آنها نشست و ایستاد).

سپس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم ولی شما و سزاوارتر از خودم بشما کیست؟ گفتند: خدا و رسولش، پس فرمود: هر که من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن. تا سه بار..

پس خار نفاق در دل آنمردم افتاد و گفتند: خدا. جل ذکره هرگز. چنین امری بر محمد نازل نکرده بلکه او میخواهد بازوی پسر عمویش را بلند کند (او را بر ما رئیس کند) چون پیغمبر بمدینه وارد شد، انصار نزد او آمدند و گفتند: ای رسولخدا: خدای. جل ذکره. بما احسان فرمود و از برکت تشریف فرمائی شما در میان ما، بما شرافت بخشید، و دوست ما را شاد و دشمن ما را سرکوب کرد، اکنون وارد دین نزد شما می آیند و بسا چیزی نداری که بآنها عطا کنی و موجب شماتت دشمن میشود، ما دوست داریم که شما يك سوم اموال ما را قبول فرمائی تا اگر از مکه اشخاصی بر شما وارد شدند، برای عطاء بآنها چیزی داشته باشی، رسولخدا(ص) جوابی بایشان نداد و منتظر بود که از پروردگارش چه دستور برسد. تا آنکه جبرئیل علیه السلام این آیه آورد: ((بگو من برای

پیغمبری از شما مزدی جز دوستی خویشاوندان
نمیخواهم . 23 سوره 42.)) و پیغمبر اموال
ایشان را نپذیرفت : باز منافقان گفتند: خدا
این را بر محمد نازل نکرده و او مقصودی جز
بلند کردن بازوی پسر عمویش و تحمیل
خاندان خود را بر ما ندارد، دیروز میگفت : هر
کس من مولای او هستم ، علی مولای اوست ،
و امروز میگوید: (((بگو من برای پیغمبری از
شما مزدی جز دوستی خویشان نمیخواهم .
سپس آیه خمس بر پیغمبر نازل گشت و باز
آنها گفتند: می خواهد اموال و غنیمت ما را
بآنها دهد.

سپس جبرئیل علیه السلام نزد آنحضرت آمد و
گفت : ای محمد! وظیفه پیغمبر را انجام
دادی و عمرت بآخر رسید اکنون اسم اکبر و
میراث علم و آثار علم نبوت را بعلی علیه السلام
بسپار، زیرا من هرگز زمین را خالی نگذارم ، از
دانشمندی که اطاعت و ولایت من بوسیله او
شناخته شود و او برای کسانی که در میان وفات
پیغمبر گذشته تا آمدن پیغمبر آینده متولد میشوند
حجت باشد، پس پیغمبر اسم اکبر و میراث علم
و آثار علم نبوت را بعنوان وصیت بعلی سپرد و
او را بهزار کلمه و هزار باب وصیت فرمود که از
هر کلمه و بابی هزار کلمه و باب گشوده میشد.

شرح:

کلمه ((حواریین)) که لقب اءصحاب مخصوص حضرت عیسی است از ماده ((تحویر)) مشتق است که بمعنی سفید کردنست ، بعضی گفته اند: ایشان لباسشویی می کردند و بعضی گفته اند، چونکه با پند و اندرزهای حکیمانه خود، آلودگی گناه را از دلها می شستند، ایشانرا ((حواریین)) نامیدند.

آیه شریفه فاذا فرغت فانصب در قرائت مشهور بفتح صاد و از ((نصب)) بمعنی کوشش کردن و رنج بردن مشتق است ، یعنی چون از عبادتی فارغ شدی ، در عبادت دیگر کوش و چون از جنگ فارغ شدی بعبادت پرداز و چون از نماز فارغ شدی دعا پرداز ولی مطابق این حدیث شریف بکسر ((ص)) و از نصب به معنی گماشتن و پیاداشتن مشفق : یعنی چون از تبلیغ رسالت فارغ شدی جانشتینت را برای رهبری مردم نصب کن تا رشته ارتباط بین خدا و بندگانش بریده نشود، و بنابراین معنی هم ممکن است کلمه فانصب به فتح صاد باشد و تفسیر امام علیه السلام بیان یکی از مصادیق کوشش و رنج در عبادت و انجام وظیفه الهی باشد.

در این جا علامه مجلس (ره) از زحشری نقل می کند که او در تفسیر کشاف خود گفته است : از جمله بدعتهای روافض این است که گویند: فانصب به کسر صاد هم قرائت شده و معنی اش این است که علی را بامامت نصب کن ، ولی اگر این توجیه برای رافضی درست باشد، ناصبی را هم می رسد که بگوید: فانصب به کسر صاد بمعنی امر به کینه و دشمنی علی است.

مجلسی گوید: باین متعصب بد خواه بنگر که چگونه خدا بصیرتش را با پرده عصیت کور کرد تا آنکه چنین سخت پست و زشتی را اظهار کرده است ، از زیرا اولاً مناسبتی نیست بین فراغت از انجام وظیفه و امر بدشمنی علی ولی بین فراق تبلیغ رسالت و نصب جانشتین کمال مناصبت است و ثانیاً احتمالی که تو دادی هیچ مسلمانی نگفته ولی احتمال که ما گفتیم ، بیشتر مؤ منین پرهیزگار می گویند و ثالثاً آنچه شیعه میگوید :دل بخواهی و اختراعی آنها نیست ، بلکه آنان را از پیشوایان خود نقل می کنند که تمام مسلمین فضیلت آنها را اعتراف دارند و خود این ناصبی (زحشری) هم در بسیاری موارد، قرآات و تفاسیر را از ایشان نقل میکند، آنچه از ائمه خدا نقل میکند که کمتر از قول قناده و کعب و ابن مسعود و دیگران نیست . انتهى ..

بعقیده ما تنها باعث زحشری بر نوشتن چنین جمله ئی همان بغض و عدالت مکنونی است که نسبت بعلی بن ابیطالب علیه السلام در نهاد هر سنی نرفته است و گاه و بیگاه از گوشه و کنار قلم و زبان آنها بی اختیار بیرون میجهد تا باطن و سریره آنها بناچار ظاهر گردد و حقایق برای مردم کنجکاو و حق جو آشکار شود، چنانچه خود مولای متقیان امیرالمؤ منین علی علیه السلام می فرماید: ما اءضمراء احد شیئا الا و قد یظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه ((هیچکس چیزی در دل پنهان نکند، جز اینکه گاهی در سخنانیکه از دهانش می پرد یا در تابلو رخسارش هویدا میگردد)) درست است که زحشری از لحاظ عقیده با شیعه و روافض مخالفست و برای اظهار عقیده خود باید با ایشان مخالفت کند، اما چرا نسبت بعلی بن ابیطالب که خودش او را خلیفه و امام می داند چنین جسارتی اگر چه بنحو قضیه شرطیه است می کند، آیا او در تمام نوشتجاتش نسبت

ب خلفاء دیگر چنین گفته است !!؟

4-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ
عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ مُعَمَّرِ الْعَطَّارِ عَنْ
بَشِيرِ الدَّهَّانِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ
اللَّهِ ص فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ اَدْعُوا لِي خَلِيلِي
فَارْسَلْنَا اِلَى اَبَوَيْهِمَا فَلَمَّا نَظَرَ اِلَيْهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ص
اَعْرَضَ عَنْهُمَا ثُمَّ قَالَ اَدْعُوا لِي خَلِيلِي فَاُرْسِلْ اِلَى
عَلِيٍّ فَلَمَّا نَظَرَ اِلَيْهِ اَكْبَّ عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ فَلَمَّا حَرَجَ
لَقِيَاهُ فَقَالَ لَهُ مَا حَدَّثَكَ خَلِيلُكَ فَقَالَ حَدَّثَنِي اَلْفَ

بَابُ يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 61 روایة 4

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرماید: رسولخدا صلی الله علیه و آله در مرض وفات خود فرمود: دوستم را نزد من حاضر کنید، آن دو زن (حفصه و عایشه) بدنبال پدران خود فرستادند، چون نظر رسولخدا صلی الله علیه و آله بر آنها افتاد، رو بگردانید و فرمود: دوستم را نزد من حاضر کنید پس بدنبال علی فرستادند، چون دیدارش بعلی افتاد، باو متوجه شد و حدیثش گفت. و چون علی بیرون آمد، آندو نفر (ابوبکر) و عمر را ملاقات کرد، باو گفتند: دوستت بتو چه حدیث کرد؟ فرمود: هزار باب بمن حدیث کرد که هر بابی مفتاح هزار بابست.

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: رسولخدا صلی الله علیه و آله بعلی هزار حرف آموخت که از هر حرفی هزار حرف گشوده گشت.

5- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيًّا ص أَلْفَ حَرْفٍ كُلُّ حَرْفٍ يَفْتَحُ أَلْفَ حَرْفٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 61 روایة 5

6- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ فِي دُؤَابَةِ سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ ص صَحِيفَةٌ صَغِيرَةٌ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَيُّ شَيْءٍ كَانَ فِي تِلْكَ الصَّحِيفَةِ قَالَ

هِيَ الْأَحْرَفُ الَّتِي يَفْتَحُ كُلُّ حَرْفٍ أَلْفَ حَرْفٍ قَالَ
أَبُو بَصِيرٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ فَمَا خَرَجَ مِنْهَا
حَرْفَانِ حَتَّى السَّاعَةِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 61 روایة 6

ترجمه روایت شریفه:

ابوبصیر گوید امام صادق علیه السلام فرمود: در گوشه دسته شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله دفترچه نئی بود، بامام صادق علیه السلام عرضکردم: در آن دفترچه، چه نوشته بود؟ فرمود حروف بود که حرف آن مفتاح هزار حرف بود، ابوبصیر گوید، امام صادق علیه السلام فرمود: تا اکنون دو حرف از آنها خارج نشده است (برای مردم ظاهر نگشته است).

شرح:

ذوابة در لغت بمعنی پیشانی و گیسو و بلندی هر چیز است، گاهی برای دسته شمشیر دو گوشه مانند دو گیسو می ساختند، تا دست نلغزد و هم محفظه بعضی از اشیاء کوچک باشد.

ترجمه روایت شریفه:

فضیل گوید: بامام صادق علیه السلام عرضکردم: قربانت گردم، آیا آبیکه میت را با آن غسل می دهند، اندازه معینی دارد؟ فرمود: همانا رسولخدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود: چون من مردم شش مشک از آب چاه غرس بکش و مرا غسل بده و کفن پوش و حنوطنما، و چون از غسل و کفنم فارغ شدى، اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان و سپس هر چه خواهی از من بپرس، بخدا که از هر چه پرسى پاسخت گویم.

7-عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ
ابْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ فَضِيلِ بْنِ سُكْرَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَلْ لِلْمَاءِ الَّذِي يُغَسَّلُ بِهِ
الْمَيِّتُ حَدٌّ مَحْدُودٌ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ
لِعَلِيِّ عَ إِذَا مِتُّ فَاسْتَقِ سِتًّا قَرِيبٍ مِنْ مَاءٍ بِئْرٍ
غَرَسٍ فَعَسِّلْنِي وَ كَفِّنِّي وَ حَنِّطْنِي فَإِذَا فَرَعْتَ مِنْ
غُسْلِي وَ كَفِنِي فَخُذْ بِجَوَامِعِ كَفْنِي وَ اجْلِسْنِي ثُمَّ
سَلِّبْنِي عَمَّا شِئْتَ فَوَ اللَّهُ لَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا
أَجَبْتُكَ فِيهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 61 روایة 7

8-مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: چون وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد، علی علیه السلام نزدش آمد و سر درون برد (پیغمبر سر زیر روپوش کرد. سر علی را در بر گرفت) و فرمود: ای علی! چون من مردم غسلم بده و کفنم پوش، سپس مرا بنشان و بپرس و بنویس.

ترجمه روایت شریفه:

یونس بن رباط گوید: من و کامل به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم کامل به حضرت عرض کردم: قربانت کردم، فلان شخص حدیثی روایت کند، فرمود: آنرا باز گو، عرضکرد: او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز وفاتش بعلی علیه السلام هزار باب حدیث کرد و هر بابی مفتاح هزار حدیث بود، که جمعا يك ميليون باب می شد، فرمود: آری چنین بود، عرضکردم: قربانت، آن بابها برای شیعیان و دوستان شما هم ظاهر شد؟ (از آن علوم آگاه گشتند؟) فرمود: ای کامل يك باب یا دو باب آن (از یکباب بیشتر و بدو باب نرسیده) ظاهر گشت. عرضکردم: قربانت، بنابراین، از يك ميليون باب از فضل شما جز يك یا دو باب روایت نشده است؟ فرمود: توقع دارید که شما از فضل ما چه اندازه

الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنِ ابْنِ أَبِي سَعِيدٍ عَنِ ابَانَ بْنِ تَغْلِبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمَوْتُ دَخَلَ عَلَيْهِ عَلِيُّ ع فَأَدَخَلَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ إِذَا مِتُّ فَغَسِّلْنِي وَ كَفِّنِي ثُمَّ أَقْعِدْنِي وَ سَلِّنِي وَ اَكْتُبْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 61 روایة 8

9- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبَابِ الصَّيْرَفِيِّ عَنِ يُونُسَ بْنِ رِبَاطٍ قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَ كَامِلٌ التَّمَارُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَهُ كَامِلٌ جُعِلْتُ فِدَاكَ حَدِيثٌ رَوَاهُ فَلَانٌ فَقَالَ اذْكُرْهُ فَقَالَ حَدَّثَنِي أَنَّ النَّبِيَّ ص حَدَّثَ عَلِيًّا ع بِالْفِ بَابٍ يَوْمَ تُوْفِّي رَسُولُ اللَّهِ ص كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ فَذَلِكَ أَلْفُ بَابٍ فَقَالَ لَقَدْ كَانَ ذَلِكَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَظَهَرَ ذَلِكَ لِشِيعَتِكُمْ وَ مَوَالِيكُمْ فَقَالَ يَا كَامِلُ بَابٌ أَوْ بَابَانِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا يُرَوَى مِنْ فَضْلِكُمْ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ بَابٍ إِلَّا بَابٌ أَوْ بَابَانِ قَالَ فَقَالَ وَ مَا عَسَيْتُمْ أَنْ تَرَوْوَا مِنْ فَضْلِنَا مَا تَرَوْوَنَ مِنْ فَضْلِنَا إِلَّا أَلْفًا غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 61 روایة 9

روایت کنید؟ شما از فضل ما جز يك اءلف غير متصل روایت نکنید.

شرح:

گویا کامل از سخن امام صادق علیه السلام چنین فهمید که گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام درباره فضایل اهل بیت بوده است ، آنحضرت هم طبق همین معنی جواب داد که فضائل اهل بیت بواسطه نقصان عقول بیشتر مردم از درك و فهم آن ، نسبت به علوم دیگر کمتر منتشر شده است و آنچه منتشر شده و مردم میدانند، نسبت ، يك واند است بيك ميليون يا مانند نسبت يك اءلف ناقص است بتمام حروف و كلمات . زیرا که حرف الف در میان حروف الفبا ساده و بسیطترین آنهاست مخصوصاً وقتی که به چیزی مانند نقطه یا حرف یا شکل دیگر متصل نشود. و ممکن است گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام علومی باشد که این مورد احتیاج بشر است و از آن سؤال می کنند و پاسخ میخواهند و معنی گشوده شدن هزار باب از هر باب این است که آن علوم قواعد کلی و قوانین جامعی بود که هزارها مصادیق و جزئیات دارد چنانکه قواعد کلی هر علمی این امتیاز را دارد:

1- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ وَعُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ شَهِدْتُ وَصِيَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع حِينَ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ ع وَ أَشْهَدَ عَلِيَّ وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنَ ع وَ مُحَمَّدًا وَ جَمِيعَ وُلْدِهِ وَ رُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَ السَّلَاحَ وَ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ ع يَا بَنِيَّ أَمْرِي رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ أَوْصِيَ إِلَيْكَ وَ أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَ سِلَاحِي كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَمْرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ ع ثُمَّ أَقْبَلَ عَلِيَّ ابْنَهُ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ وَ أَمْرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ هَذَا ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ أَمْرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَقْرَنُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ مِنِّي السَّلَامُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 63 روایة 1

باب اشاره و نص بر حسن بن علی علیه السلام

بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع

ترجمه روایت شریفه:

سلیم بن قیس گوید: زمانیکه امیرالمؤمنین علیه السلام پیسرش حسن علیه السلام وصیت می فرمود، حاضر بودم ، علی علیه السلام حسین و محمد (بن حنیفه) علیهما السلام و سایر فرزندان را با رؤساء شیعه و اهل بینش گواه گرفت ، سپس کتاب و سلاح امامت را باو

تحويل داد و فرمود: پسر عزیزم! رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود که بتو وصیت کنم و کتب و سلاحم را بتو سپارم ، چنانکه پیغمبر بمن وصیت فرمود و کتب و سلاحش را بمن سپرد و باز مرا امر کرد که بتو امر کنم ، چون مرگت فرا رسد، آنها را ببرادرت حسین علیه السلام بسپاری ، سپس پیسرش حسین علیه السلام متوجه شد و فرمود: و رسول خدا صلی الله علیه و آله بتو امر فرموده که آنها را باین پسرت بسپاری ، سپس دست علی بن الحسین علیه السلام را گرفت و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بتو امر فرموده است که آنها را پیسرت محمد بن علی بسپاری و از جانب پیغمبر و من باو سلام رسانی.

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: چون وفات امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرا رسید، پیسرش حسن فرمود: نزدیک من بیا تا آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و آله با من براز گفت ، با تو براز گویم ، و آنچه را بمن سپرد بتو سپارم ، سپس همین کار را کرد.

2- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ص لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ قَالَ لِابْنِهِ أَحْسَنَ إِذْ مِنْ مَنِيَّ حَتَّى أُسِرَّ إِلَيْكَ مَا أُسِرَّ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَيَّ وَ أَنْتَمِنَكَ عَلَيَّ مَا أَنْتَمِنِي عَلَيْهِ فَفَعَلَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 64 روایة 2

3- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْأَجْلَحُ وَ سَلْمَةُ بْنُ كَهَيْلٍ وَ دَاوُدُ بْنُ أَبِي يَزِيدَ وَ زَيْدُ الْيَمَامِيِّ قَالُوا حَدَّثَنَا شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ أَنَّ عَلِيًّا ع حِينَ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ اسْتَوْدَعَ أُمَّ

سَلَمَةَ كُتِبَهُ وَ الْوَصِيَّةَ فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ ع
دَفَعْتُهَا إِلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 64 روایه 3

ترجمه روایت شریفه:

شهر بن حوشب گوید: چون علی علیه السلام (از مدینه) بکوفه رفت، کتابها و وصیتش را به ام سلمه سپرد و چون امام حسن علیه السلام بمدینه بازگشت، آنها را باو تحویل داد. و در نسخه صفوانی است.

4- وَ فِي نُسْخَةِ الصَّفَوَانِيِّ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ عَلِيًّا صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ حِينَ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ اسْتَوْدَعَ أُمَّ
سَلَمَةَ كُتِبَهُ وَ الْوَصِيَّةَ فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ
دَفَعْتُهَا إِلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 65 روایه 4

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: چون علی صلوات الله علیه (از مدینه) بکوفه رفت، کتابها و وصیتش را به ام سلمه سپرد، و چون امام حسن علیه السلام بمدینه بازگشت، آنها را باو تحویل داد.

شرح:

راجع بنسخه صفوانی در حدیث 737 توضیح دادیم و در اینجا مقصود اینستکه: این روایت که عین روایت سابق است و فقط در سلسله سند اختلاف دارد، در نسخه صفوانی هست و در نسخه نعمی و دیگران نیست.

5- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى
عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي
جَعْفَرٍ ع قَالَ أَوْصَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِلَى
الْحَسَنِ وَ أَشْهَدَ عَلِيَّ وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنِ ع وَ
مُحَمَّدًا وَ جَمِيعَ وُلْدِهِ وَ رُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ وَ أَهْلَ
بَيْتِهِ ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَ السَّلَاحَ ثُمَّ قَالَ
لِابْنَتِهِ الْحَسَنِ يَا بِنْتِي أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَنْ
أُوصِيَ إِلَيْكَ وَ أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَ سِلَاحِي
كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ وَ دَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ
وَ سِلَاحَهُ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَمْرَكَ إِذَا حَضَرَكَ
الْمَوْتُ أَنْ تُدْفِعَهُ إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ ثُمَّ أَقْبَلَ
عَلِيَّ ابْنَهُ الْحُسَيْنِ وَ قَالَ أَمْرَكَ رَسُولُ اللَّهِ
ص أَنْ تُدْفِعَهُ إِلَى ابْنِكَ هَذَا ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ ابْنِ
ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ
الْحُسَيْنِ يَا بِنْتِي وَ أَمْرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ

تَدْفَعَهُ إِلَى ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَقْرَبُهُ مِنْ
رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ مِنِّي السَّلَامُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ
ابْنَهُ الْحَسَنَ فَقَالَ يَا بَنِيَّ أَنْتَ وَلِيُّ الْأَمْرِ وَ
وَلِيُّ الدِّمِّ فَإِنْ عَفَوْتَ فَلَكَ وَ إِنْ قَتَلْتَ فَضْرَبَةٌ
مَكَانَ ضْرِبَةٍ وَ لَا تَأْتُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 65 روایه 5

ترجمه روایت شریفه:

جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:
امیرالمؤمنین علیه السلام بحسن وصیت
کرد و حسین و محمد (بن حنیفه) علیه
السلام را با همه فرزندان و رؤسای
شیعیان و خانواده اش بر آن وصیت گواه
گرفت، سپس کتاب و سلاح را تحویلش
داد و باو فرمود: پسر جانم! رسول
خدا صلی الله علیه و آله بمن امر کرد و
کتابها و سلاحش را بمن سپرد و بمن امر
فرمود که بتو امر کنم، چون مرگت فرا
رسد، آنرا ببرادرت حسین سپاری، سپس
متوجه پسرش حسین شد و گفت:
رسول خدا صلی الله علیه و آله ترا امر کرد
که آنرا باین پسرت سپاری، سپس دست
پسرش علی بن الحسین را گرفت و
فرمود: پسر عزیزم از رسول خدا صلی
الله علیه و آله بتو هم امر فرمود که
آنرا بپسرت محمد بن علی سپاری و او را
از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و
من سلام رسائی، باز بپسرش حسن
متوجه شد و فرمود: پسر جانم، تو
صاحب امر (امامت) و صاحب خونی،
اگر (ابن ملجم را) ببخشی حق داری و
اگر بکشی، بجای یک ضربت فقط یک
ضربت بزن و کار ناروا مکن.

6- الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ رَفَعَهُ وَ
مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ
الْأَحْمَرِيِّ رَفَعَهُ قَالَ لَمَّا ضُرِبَ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ عَ حَفَّ بِهِ الْعَوَادُ وَ قِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ أَوْصِ فَقَالَ انْتُوا لِي وَ سَادَةٌ ثُمَّ قَالَ
الْحَمْدُ لِلَّهِ حَقَّ قَدْرِهِ مُتَّبِعِينَ أَمْرَهُ وَ أَحْمَدُهُ
كَمَا أَحَبَّ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ
الصَّمَدُ كَمَا انْتَسَبَ أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ أَمْرِي لَاقٍ

فِي فِرَارِهِ مَا مِنْهُ يَفِرُّ وَ الْأَجَلَ مَسَاقِ النَّفْسِ
 إِلَيْهِ وَ الْهَرَبَ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ
 أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللَّهُ عَزَّ
 ذِكْرُهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ هَيْهَاتَ عِلْمٍ مَكْنُونٍ أَمَا
 وَصِيَّتِي فَإِنَّ لَا تَتَشَرِكُوا بِاللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ
 شَيْئًا وَ مُحَمَّدًا ص فَلا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ
 أَقِيمُوا هُدْيَ الْعَمُودِينَ وَ أَوْقِدُوا هُدْيَ
 الْمُصْبَاحِينَ وَ خَلَاكُمْ دَمٌ مَا لَمْ تَشْرُدُوا حَمَلٌ
 كُلُّ امْرِئٍ مَجْهُودُهُ وَ خَفَّفَ عَنِ الْجَهْلَةِ
 رَبِّ رَحِيمٍ وَ إِمَامٌ عَلِيمٌ وَ دِينٌ قَوِيمٌ أَنَا
 بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ وَ أَنَا الْيَوْمَ عَبْرَةٌ لَكُمْ وَ
 غَدًا مُفَارِقُكُمْ إِنْ تَثَبَّتِ الْوَطْأَةُ فِي هَذِهِ
 الْمَرْزَلَةِ فَذَاكَ الْمُرَادُ وَ إِنْ تَدَحَّضَ الْقَدَمُ فَإِنَّا
 كُنَّا فِي أَفْيَاءِ أَغْصَانٍ وَ ذَرَى رِيحٍ وَ
 تَحْتَ ظِلِّ عِمَامَةٍ اضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ مَتَلَفَّفُهَا
 وَ عَفَا فِي الْأَرْضِ مَحَطُّهَا وَ إِنَّمَا كُنْتُ جَارًا
 جَاوِرَكُمْ بَدَنِي أَيَّامًا وَ سَتَعْفُونَ مِنِّي جَنَّةً
 خَلَاءً سَاكِنَةً بَعْدَ حَرَكَةٍ وَ كَاظِمَةً بَعْدَ نَطْقٍ
 لِيُعْظَمَ هُدُوءِي وَ خَفُوتُ إِطْرَاقِي وَ سَكُونُ
 أَطْرَاقِي فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لَكُمْ مِنَ النَّاطِقِ الْبَلِيغِ
 وَ دَعَّعْتُكُمْ وَ دَاعٍ مُرْصِدٍ لِلتَّلَاقِي غَدًا تَرُونَ
 أَيَّامِي وَ يَكْشِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ سَرَائِرِي
 وَ تَعْرِفُونِي بَعْدَ خُلُوءِ مَكَانِي وَ قِيَامِ غَيْرِي
 مَقَامِي إِنْ أَبَقَ فَإِنَّا وَلِيُّ دَمِي وَ إِنْ أَفَنَ
 فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي وَ إِنْ أَعْفَ فَالْعَفْوُ لِي قَرِيبَةٌ
 وَ لَكُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ
 أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ فَيَا لَهَا حَسْرَةٌ عَلَيَّ كُلِّ ذِي
 غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عَمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةٌ أَوْ
 تَوَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى شَقْوَةٍ جَعَلْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ
 مِمَّنْ لَا يَقْضِرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ رَغْبَةً أَوْ
 تَحَلُّ بِه بَعْدَ الْمَوْتِ نَقْمَةً فَإِنَّمَا نَحْنُ لَهُ وَ بِهِ
 ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ ع فَقَالَ يَا بَنِي صَرْبَةَ
 مَكَانَ صَرْبَةَ وَ لَا تَأْتُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 66 روایه 6

ترجمه روایت شریفه:

یکی از اصحاب گوید: چون امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت خورد، عیادت کنندگان گردش را گرفتند، بحضرت عرض شد: ای امیرالمؤمنین! وصیت نما، فرمود: برای من متکائی گذارید (تا بتوانم بنشینم و با شما سخن گویم) سپس فرمود: سپاس خدا را باندازه شایستگیش، همه از فرمایش پیروی کننده ایم، چنانکه دوست دارد، او را میستایم، و شایسته پرستشی جز خدای یگانه یکتای بی نیاز نیست، چنانکه خود را (در سوره توحید) نسبت داده است. ای مردم هر شخصی از آنچه می گریزد، در حالت گریزش بآن میخورد، (انسان میخواهد از مرگ بگریزد و معالجات پزشکان حاذق بر عکس نتیجه میدهد. از قضا سر کنگبین صفر افزود — روغن بادام خشکی مینمود) مدت زندگی میدان راندن جانست بسوی اعجل (مانند مرکبی که مسافت معینی را بدون توقف میپیماید، مرکب جان انسان هم در میدان مدت عمرش بدون توقف حرکت میکند و بمقصدی که مرگست میرسد) گریز از مرگ، در آمدن و رسیدن بمرگست، چقدر از روزها را گذراندم و از نهان این امر کنجاوی نمودم، و خدا جز پنهان داشتن آنرا نخواست، هیئات؟ علمی است نهان و پوشیده. اما وصیت من اینست که چیزی را برای خدای - جل ثناؤه - شریک نگیرید و سنت محمد (ص) را ضایع نکنید (احکام و دستورهای پیغمبر را ترك نکنید) این دو ستون را (که یکتا دانستن خدا و عمل

بدستورهای پیغمبر است) بپا دارید، و
 این دو چراغ را روشن نگهدارید، تا
 زمانی که پراکنده نشوید از سرزنش بر
 کنار باشید، خدا هر کس را باندازه
 توانایش تکلیف کرده و بر نادانان سبک
 گرفته (زیرا توبه کسانی را که از روی
 نادانی مرتکب گناه شوند، قبول
 دانسته) شما پروردگاری مهربان ،
 پیشوایی دانا و دینی محکم دارید، من
 دیروز همدم شما بودم و امروز برای
 شما درس پند و عبرتم (تا بدانید این
 بستر مرگ برای همه شما گسترده
 میشود) و فردا از شما جدا میشوم . اگر
 جای پا در این لغزشگاه دنیا استوار ماند،
 همانست مراد و مطلوب ، (اگر زنده بمانم
 مطابق مقصود شماست و من هم بقضاء
 و قدر خدا خرسندم) و اگر قدم بلغزد،
 بدانید که ما در سایه شاخه های درختان
 و پراکنده های بادهای و زیر سایه ابری
 که ، متراکمش در فضا از هم بپاشد و
 اثرش در زمین نابود گردد، زندگی
 میکنیم (پس اگر من مردم تعجب نکنید و
 بدانید که من هم یکی از اجزاء
 جهان بی ثبات و زودگذری بوده ام مکه
 سایه و باد و ابر آنرا توضیح دادم ، بدانید
 که دنیا لغزشگاهست و آخرت پا برجا.)
 همانا من برای شما همسایه ای بودم که
 تنها پیکرم چند روزی در کنار شما بود
 (اما روح من از روح شما اوج
 بسیاری گرفته بود) و بزودی پیکر بی
 روح مرا تشییع میکنید، که بعد از
 حرکت آرامش یافته و پس از
 سخنگویی دم فرو بسته باشد، باید همان
 آرامش پیکرم و دیده فرو بستنم و سکون
 اعضايم شما را موعظه میکند، زیرا

همانها برای شما از سخنور شیوا پند
 دهنده تر است ، بامید دیدار (در روز
 قیامت) با شما خداحافظی میکنم) . تا
 زنده بودم قدر مرا ندانستید، ولی (
 فردا روزگار حکومت مرا میفهمید و
 خدای - عزوجل - از اسرار کار من
 برای شما پرده برمیدارد و پس از آنکه
 مسند من خالی شد و دیگری بجایم
 نشست (و شما را بچنگال ستم خود گرفت
) مرا می شناسید (و قدرم را می دانید و
 آرزوی یکساعت دیدار و حکومت مرا
 میبیرید ولی افسوس که جز آه و اندوه
 بهره ئی ندارید.
 اگر زنده ماندم ، خودم صاحب اختیار
 خون و جانم هستم (یا ابن ملجم را
 میبخشم و یا قصاصش میکنم) و اگر
 مردم ، مردن وعده گاه من است ، (اگر
 گذشت کنم) آن گذشت برای من موجب
 قربت و برای شما حسنه و ثوابست ،
 پس در گذرید و چشم پوشید، مگر شما
 نمیخواهید که خدا از شما در گذرد
 (مقصود حضرت اظهار در گذشت از
 اصحاب و حلیت خواستن از آنهاست با
 آنکه کوچکترین تجاوزی نسبت بآنها
 ننموده ، چنانکه پیغمبر اکرم صلی الله
 علیه و آله هم از امتش حلیت طلبید و یا
 مقصود در گذشتن نسبت بضررت خوردن
 خود او است ، یعنی اگر من مردم ، بجان
 مردم نیفتید و بخاطر من عده ئی را نکشید
 و یا اگر کسی نسبت بشما چنین کرد تا
 ممکن است از او در گذرید) ای وای !
 دریغا بر آن غافل که عمرش علیه خود
 او حجت شود، یا روزگار زندگیش او را
 ببدبختی کشاند، خدا ما و شما را از
 کسانی قرار دهد که هیچ خواهش و تمایلی

او را از اطاعت خدا باز ندارد و پس از
مرگ عقوبتی باو نرسد، همانا ما
مملوك خدائيم و باو زنده ايم ، سپس
متوجه امام حسن عليه السلام شد و
فرمود: پسر جاتم ، بجای يك ضربت ، يك
ضربت بزن و كار ناروا مكن.

شرح:

این روایت با اندکی اختلاف در نهج البلاغه (خطبه 147) مذکور است و شارحین دانشمند نهج البلاغه و اصول کافی در بیان جملات عالی و پر مغز آنحضرت ، کم و بیش توضیحاتی داده اند که ما خلاصه و لباب آنها را در اینجا ذکر نمودیم ، موضوعی که از همه بیشتر مورد توجه دانشمندان گشته این است که آیا آنحضرت کیفیت و زمان قتل خود را میدانست یا نه ؟ درباره جمله کم اطردت الایام ابحتها... از کلمات ابن ابی الحدید و ابن میثم بر میآید که اگر چه آنحضرت کشته شدنش را با شمشیر ابن ملجم و با ضربت بسر و خون آلود شدن محاسن و در ماه رمضان میدانست ، زیرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باو خبر داده بود، و خود او بارها باصحابش فرموده بود، ولی ساعت وفات و بعضی از خصوصیات دیگر را نمیدانست و معنی این جمله حضرت اینستکه : هر روز که می آمد، گمان میکردم مرگم در آنروز است و چون میگذشت و اجلم نمی رسید، روز دیگر را در آن انتظار بسر میبرد و بهمین ترتیب هر روز را پشت سر میگذاشتم تا امروز رسید، و دلیل سخن ما اینستکه سپس بطور تردید می فرماید: اگر قدم بلغزد... اگر زنده ماندم ... و نیز آیه شریفه و ما تدری نفس بای ارض تموت (((هیچکس نمیداند در چه زمینی می میرد))) شاهد قول ماست.

از طرف دیگر صاحب منهاج البراعة این عقیده را فاسد و باطل می داند و از آن دو فاضل اظهار تعجب می کند که چگونه خود آنها در یکجا می گویند، امام عالم بگذشته و آینده است و خود علی علیه السلام می فرماید: (((پیش از آنکه مرا نبینید، هر چه می خواهید از من پرسید))) و ابن میثم که عقیده دارد، امام علم نایاب و بلایا دارد، چگونه در اینجا چنین می گوید، و نیز روایت شده است که آنحضرت بحارث اعور فرمود: هر مؤمن و منافقی که بمیرد مرا می بیند، پس کسیکه زمان مردن مردم را می داند، چگونه از زمان وفات خود خبر ندارد.

سپس حدیث 667 - اصول کافی را با توضیح علامه مجلسی (ره) نقل می کند و در آخر می گوید: معنی آنجمله حضرت اینستکه : من درباره پنهان بودن حق و مظلومیت اهل آن و ظهور باطل و پیروزی اصحابش کنجاوی و تحقیق می کردم ، زیرا آنحضرت در ابتدای کار، بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله نهایت کوشش و سعی را در گرفتن حق خود نمود ولی بدستش نیامد و پیش آمدهائی شد که هیچکس گمان نمی برد، سپس هم که بعد از سالها خانه نشینی خلافت باو رسید، و یاران و انصاری پیدا کرد، و در راه خدا در صفین بخوبی جهاد کرد و بر دشمن پیروز شد، فتنه و بلائی حکمین پیش آمد که از عجائب امور است ، سپس چون لشکری جمع کرد و می خواست بر آنها بتازد، این فاجعه عظمی پیش آمد کرد، پس مقصود حضرت از علم نهان ، سر و سبب این امور است که برای آن حضرت معلومست ولی برای مردم خدا نمی خواهد آشکار شود، زیرا عقول آنها ناقص است و این موضوع از مشکلات مسائل قضا و قدر است . و از اشکال دو جمله تردیدی حضرت جواب می دهد که گاهی برای بعضی از مصالح ، شخص عالم خود را بصورت شاك در می آورد، چنانچه خدای تعالی فرماید: اءفان مات او قتل انقلبتم (((اگر پیغمبر بمیرد یا کشته شود...))) - انتهى - . آنچه بنظر ما می رسد، این ادله برای پاسخ قول اول کافی نیست ، زیرا چه مانعی دارد که امام علیه السلام ، آن علوم را داشته باشد ولی بجهت مصالحی ساعت وفات خود را نداند، چنانچه از قول شیخ مفید (قده) در بیان حدیث 660 و 667 بیان کردیم ، علاوه بر اینکه قول آنها طبق سیاق صدر و ذیل روایت است ولی قول ایشان از نظر سبک و سیاق عبارت بیگانه و اجنبی می نماید، علامه مجلسی (ره) هم همین قول را تحسین می کند و قول سومی هم نقل می کند که حاصلش اینست . امام علیه السلام می فرماید: من سر و علت این را نمی فهمیدم که چرا هر کس عمر و اجل معینی دارد.

7- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْعَقِيلِيِّ يَرْفَعُهُ قَالَ قَالَ لَمَّا
ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ
لِلْحَسَنِ يَا بُنَيَّ إِذَا أَنَا مِتُّ فَأَقْتُلْ ابْنَ مُلْجَمٍ وَ
أَحْفِرْ لَهُ فِي الْكُنَاسَةِ وَ وَصَفَ الْعَقِيلِيُّ
الْمَوْضِعَ عَلَى بَابِ طَاقِ الْمَحَامِلِ مَوْضِعَ
الشُّوَاءِ وَ الرَّؤَاسِ ثُمَّ أَرَمَ بِهِ فِيهِ فَإِنَّهُ وَادٍ
مِنْ أَوْدِيَةِ جَهَنَّمَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 69 روایه 7

ترجمه روایت شریفه:

عقیلی از اشخاص نقل کند، تا آنکه
گوید: چون ابن ملجم بامیرالمؤمنین علیه
السلام ضربت زد، آن حضرت بامام
حسن فرمود: پسر جانم! چون من مردم،
ابن ملجم را بکش و برای او در کناسه
گودال گوری بکن و او را در آنجا انداز
که آنجا یکی از وادیهای دوزخست -
عقیلی گوید کناسه موضعی است
در باب طاق محامل در محل کبابی ها و
کله پزها -

(اشاره و نص بر حسین بن علی علیهما السلام)*)

بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع
 1-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَكْرِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ الْكَلْبِيُّ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ
 ابْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْلَمٍ
 قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ لَمَّا حَضَرَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع الْوَفَاةَ قَالَ لِلْحُسَيْنِ ع يَا
 أَخِي إِنِّي أَوْصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا إِذَا آتَا مِتَّ فَهَيِّنِي ثُمَّ وَجَّهْنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ
 ص لِأَحَدِثَ بِهِ عَهْدًا ثُمَّ اصْرَفْنِي إِلَى أُمِّي ع ثُمَّ رَدَّنِي فَادْفِنِي بِالْبَقِيعِ وَ اعْلَمْ
 أَنَّهُ سَيُصِيبُنِي مِنْ عَائِشَةَ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ وَ النَّاسُ صَنِيعَهَا وَ عَدَاوَتَهَا لِلَّهِ وَ
 لِرَسُولِهِ وَ عَدَاوَتَهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَمَّا فُيِّضَ الْحَسَنُ ع وَ وُضِعَ عَلَيَّ السَّرِيرُ ثُمَّ
 انْطَلَقُوا بِهِ إِلَيَّ مُصَلِّي رَسُولِ اللَّهِ ص الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ عَلَيَّ الْجَنَائِزِ
 فَصَلَّى عَلَيَّ الْحُسَيْنُ ع وَ حَمَلَ وَ أَدْخَلَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَلَمَّا أَوْقَفَ عَلَيَّ قَبْرَ رَسُولِ
 اللَّهِ ص ذَهَبَ دُو الْعَوَيْنَيْنِ إِلَيَّ عَائِشَةَ فَقَالَ لَهَا إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ لِيَدْفِنُوا
 مَعَ النَّبِيِّ ص فَخَرَجَتْ مُبَادِرَةً عَلَيَّ بَعْلٍ بِسَرِّجٍ فَكَانَتْ أَوْلَ امْرَأَةٍ رَكِبَتْ فِي الْإِسْلَامِ
 سَرَجًا فَقَالَتْ نَحُوا ابْنَكُمْ عَنْ بَيْتِي فَإِنَّهُ لَا يَدْفَنُ فِي بَيْتِي وَ يَهْتِكُ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ
 حِجَابَهُ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ ع قَدِيمًا هَتَكَتِ أَنْتِ وَ أَبُوكَ حِجَابَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ
 أَدْخَلْتَ عَلَيَّ بَيْتَهُ مَنْ لَا يُحِبُّ قُرْبَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ سَأَلْتُكَ عَنْ ذَلِكَ يَا عَائِشَةَ
 اصول کافی جلد 2 صفحه 69 روایه 1

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن مسلم گوید شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: چون وفات
 حسن بن علی علیهما السلام نزدیک شد، بحسین علیه السلام فرمود: برادرم!
 بتو وصیتی می کنم، آنرا حفظ کن، چون من مردم، جنازه امر را (با غسل و کفن
 و حنوط) آماده دفن کن، سپس مرا بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا
 با او تجدید عهد کنم، آنگاه مرا بطرف قبر مادرم علیها السلام بر گردان، سپس
 مرا در بقیع دفن کن. و بدانکه از عایشه بمن مصیبتی رسد و منشاءش آنستکه
 خدا و مردم زشتکاری و دشمنی او را با خدا و پیغمبر و ما خانواده می دانند.
 چون امام حسن علیه السلام وفات یافت (و) در همانجا روی تابوتش
 گذاشتند، او را بمحل مصلاهی پیغمبر صلی الله علیه و آله که بر جنازه ها نماز
 می خواند بردند، امام حسین علیه السلام بر جنازه نماز خواند و سپس برداشتند و
 بمسجد بردند، چون بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهداشتند،
 جاسوسی نزد عایشه رفت و گفت: بنی هاشم جنازه حسن را آورده اند تا نزد
 پیغمبر دفن کنند، او روی استری زین کرده ئی نشست و بشتاب بیرون شد - و او
 نخستین زنی بود که در اسلام بر زین نشست - آمد و گفت فرزند خود را از خانه
 من بیرون برید، او نباید در خانه من دفن شود و حجاب رسول خدا صلی الله علیه و
 آله دریده شود، امام حسین علیه السلام باو فرمود: تو و پدرت در سابق حجاب
 رسول خدا را پاره کردید و در خانه او کسی را در آوردی که دوست نداشت نزدیک او
 باشد (مقصود ابوبکر و عمر است) ای عایشه خدا از این کارت از تو بازخواست می
 کند.

شرح:

دلالت این روایت بر امامت امام حسین علیه السلام از این جهت است که امام حسن علیه السلام باو وصیت کرد و هم از این جهت که او بر جنازه امام حسن علیه السلام نماز خواند و این هر دو از علائم امامت است.

2- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّبَلَمِيِّ عَنِ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع الْوَفَاةُ قَالَ يَا قَبِيرُ أَنْظِرْ هَلْ تَرَى مِنْ وِرَاءِ بَابِكَ مُؤْمِنًا مِنْ غَيْرِ آلِ مُحَمَّدٍ ع فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي قَالَ إِذْ عَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَتَيْتُهُ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ هَلْ حَدَّثَ إِلَّا خَيْرٍ قُلْتُ أَجِبْ أَبَا مُحَمَّدٍ فَعَجَلَ عَلِيٌّ شِسْعَ نَعْلِهِ فَلَمْ يُسَوِّهِ وَ خَرَجَ مَعِيَ يَعْذُو فَلَمَّا قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ سَلَّمَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع اجْلِسْ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِثْلَكَ يَغِيبُ عَن سَمَاعِ كَلَامِ يَحْيَا بِهِ الْأَمْوَاتُ وَ يَمُوتُ بِهِ الْأَحْيَاءُ كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ وَ مَصَابِيحَ الْهُدَى فَإِنَّ ضَوْءَ النَّهَارِ بَعْضُهُ أَضْوَاءٌ مِنْ بَعْضِ مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلَدَ إِبْرَاهِيمَ ع أُمَّةً وَ فَضَّلَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ أَتَى دَاوُدَ ع زُبُورًا وَ قَدْ عَلِمْتَ بِمَا اسْتَأْثَرَ بِهِ مُحَمَّدًا ص يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْحَسَدَ وَ إِنَّمَا وَصَفَ اللَّهُ بِهِ الْكَافِرِينَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلشَّيْطَانِ عَلَيْكَ سُلْطَانًا يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أ لَا أَخْبِرُكَ بِمَا سَمِعْتَ مِنْ أَبِيكَ فِيكَ قَالَ بَلَى قَالَ سَمِعْتَ أَبَاكَ ع يَقُولُ يَوْمَ الْبَصْرَةِ مِنْ أَحَبِّ أَنْ يَبْرِيئِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَلْيَبْرِّ مُحَمَّدًا وَ لَدَى يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَخْبِرُكَ وَ أَنْتَ تُطْفَعُ فِي ظَهْرِ أَبِيكَ لِأَخْبَرْتُكَ يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ع بَعْدَ وَفَاةِ نَفْسِي وَ مُفَارَقَةِ رُوحِي جِسْمِي إِمَامٌ مِنْ بَعْدِي وَ عِنْدَ اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ فِي الْكِتَابِ وَرَأْتَهُ مِنْ النَّبِيِّ ص أَصَافَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ فِي وَرَاةِ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ فَعَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ خَيْرَةٌ خَلَقَهُ فَاصْطَفَى مِنْكُمْ مُحَمَّدًا ص وَ اخْتَارَ مُحَمَّدَ عَلِيًّا ع وَ اخْتَارَنِي عَلِيٌّ ع بِالْإِمَامَةِ وَ اخْتَرْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَنْتَ إِمَامٌ وَ أَنْتَ وَسَيْلَتِي إِلَيَّ مُحَمَّدٌ ص وَ اللَّهُ لَوَدِدْتُ أَنْ نَفْسِي ذَهَبَتْ قَبْلَ أَنْ أَسْمَعَ مِنْكَ هَذَا الْكَلَامَ أَلَا وَ إِن فِي رَأْسِي كَلَامًا لَا يَنْزِفُهُ الدَّلَاءُ وَ لَا تُغَيِّرُهُ نَعْمَةُ الرِّيَّاحِ كَالْكِتَابِ الْمُعْجَمِ فِي الرَّقِّ الْمُتَمْتَمِ أَهْمُ بِأَبْدَائِهِ فَاجِدْنِي سَبِقَتْ إِلَيْهِ سَبِقَ الْكِتَابِ الْمُنْزَلُ أَوْ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَ إِنَّهُ لِكَلَامٌ يَكُلُّ بِهِ لِسَانَ النَّاطِقِ وَ يَدُ الْكَاتِبِ حَتَّى لَا يَجِدَ قَلَمًا وَ يُوتُوا بِالْقُرْطَاسِ جُمَمًا فَلَا يَبْلُغُ إِلَيَّ فَضْلُكَ وَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُحْسِنِينَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْحُسَيْنِ أَعْلَمْنَا عَلَمًا وَ أَنْقَلْنَا جَلَمًا وَ أَقْرَبْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص رَحْمًا كَانَ فَعِيهَا قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ وَ قَرَأَ الْوَحْيَ قَبْلَ أَنْ يَنْطِقَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِي أَحَدٍ خَيْرًا مَا اصْطَفَى مُحَمَّدًا ص فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ مُحَمَّدًا وَ اخْتَارَ مُحَمَّدٌ عَلِيًّا وَ اخْتَارَتِ الْحُسَيْنِ سَلَمْنَا وَ رَضِينَا مَنْ هُوَ بَغَيْرِهِ يَرْضَى وَ مَنْ غَيْرُهُ كُنَّا نَسْلُمُ بِهِ مِنْ مُشْكِلَاتِ أَمْرِنَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 71 روایة 2

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: چون وفات حسن بن علی علیهما السلام فرا رسید به قنبر فرمود: ای قنبر! بین پشنت در، مؤ منی از غیر آل محمد علیهم السلام هست ؟ عرضکرد: خدایتعالی و پیغمبر و پسر پیغمبرش آنرا بهتر از

من می دانند. فرمود: محمد بن علی را (که مادرش حنفیه است) نزد من آور (پس مقصود از سؤال کردن حضرت این بود که بقنبر بفرماید: من میدانم کسی جز محمد بن حنفیه آنجا نیست او را بیاور و گفته اند مقصودش از مؤمن ازرائیل است زیرا او بر در خانه ائمه اجازه می گرفت) قنبر گوید: من نزدش رفتم ، چون وارد شدم ، گفتم : امیدوارم جز خیر پیش نیامده باشد. عرض کردم : ابا محمد را اجابت کن (که ترا می خوانند) او با شتاب بدون اینکه بند کفش خود را ببندد با من دوید، چون مقابل امام رسید سلام کرد. حسن بن علی علیهما السلام باو فرمود: بنشین که مانند تو شخصی نباید از شنیدن سخنی که سبب زنده شدن مردگان و مردن زنده ها می شود، غایب باشد (آن سخن وصیت آخر عمر من است که دل‌های مرده را زنده می کند و هر زنده ای که آن را نپذیرد، در شما مردگان آید).

شما باید گنجینه علم و چراغ هدایت باشید، زیرا برخی از نور خورشید از برخ دیگرش تابان تر است (پس اگر چه تو هم برادر من و حسینی ، اما بدان که من و او نور تابنده تر خورشید وجود پدریم ، یا آنکه اگر چه همه بشر از یک اصلند ولی تو بواسطه انتسابت بعلی علیه السلام باید علم و کمالت از مردم دیگر تابنده تر باشی) مگر نمی دانی که خدا فرزندان ابراهیم را امام قرار داد ولی بعضی را بر بعض دیگر فضیلت بخشید و بدو علیه السلام زبور را داد، در صورتی که میدانی محمد صلی الله علیه و آله را بچه امتیازی برگزید (قرآن را به او فرستاد و او را باستواری بر خلق عظیم شود).

ای محمد بن علی ! من از حسد تو می ترسم (من از حسد تو نمی ترسم - به نسخه اعلام الوری -) زیرا خدا کافران را بآن وصف کرده و فرموده است : (بسیاری از اهل کتاب می خواهند) با وجود اینکه حق بر آنها روشن شده بسبب حسدی که در دل خود دارند، شما را بکفر برگردانند - 109 سوره 2 -، در صورتی که خدای عزوجل شیطان را بر تو مسلط نساخته است ای محمد بن علی ! نمی خواهی آنچه را از پدرت درباره تو شنیده ام بتو بگویم ؟ گفت : چرا، فرمود: شنیدم پدرت علیه السلام روز جنگ بصره (جنگ جمل) می فرمود: کسی که می خواهد در دنیا و آخرت به من نیکی کند، باید به پسر من محمد نیکی کند. ای محمد بن علی اگر بخواهیم بتو خیر دهم از زمانی که نطفه ای بودی در پشت پدرت خبر می دهم . ای محمد بن علی ! نمی دانی که حسین بن علی علیهما السلام بعد از وفات من و بعد از جدائی روحم از پیکرم ، امام پس از من است و نزد خدای - جل اسمه - امامت بنام او در کتاب (لوح محفوظ یا قرآن یا وصیت نامه ثبت است ، امامت او از راه وراثت پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای عزوجل آن وراثت را بوراثت از پدر و مادرش هم افزوده می باشد، خدا دانست که شما خانواده بهترین خلق او هستید، لذا محمد صلی الله علیه و آله را از میان شما برگزیده و محمد علی علیه السلام را انتخاب کرد و علی علیه السلام مرا به امامت برگزید و من حسین علیه السلام را برگزیدم.

محمد بن علی علیه السلام عرض کرد: تو امامی و تو واسطه میان من و محمدی صلی الله علیه و آله ، بخدا من دوست داشتم که پیش از آن که این سخن را از تو

بشنوم مرده باشم ، همانا در سرم سخنی است که دلوها نتوانند همه آنرا بکشند (آنقدر از فضیلت شما در خاطر دارم که بوصف در نیاید) و ترانه و آهنگ بادها دگرگونش نسازد (یاوه گوئیهای دشمنان عقیده مرا نسبت بشما سست نکند) آنها مانند نوشته سر به مهری است که ورقش مزین و منقوش است ، می خواهم اظهارش کنم ولی می بینم کتاب منزل خدا (قرآن) و کتب دیگری که پیغمبران آورده اند، بر من پیشی گرفته اند، و آن سخنی است که زبان هر گوینده و دست هر نویسنده از ادای آن عاجز است تا آنجا که قلمها تمام شود و کاغذها سیاه شود و باز هم فضیلت شما بآخر نرسد، خدا نیکوکاران را چنین جزا می دهد و هیچ نیروئی جز از خدا نیست.

حسین از همه ما داناتر و از لحاظ خویشتن داری سنگین تر و از جهت قرابت به رسولخدا صلی الله علیه و آله نزدیکتر است او پیش از خلقش فقیه بوده (یعنی خدا روحش را پیش از تعلق بدن عالم و بلکه معلم ملائکه ساخت) و پیش از آنکه زبان باز کند وحی خدا را خوانده است و اگر خدا در شخص دیگری خیری میدانست ، محمد(ص) را بر نمی گزید، پس چون خدا محمد صلی الله علیه و آله را برگزید؛ و محمد علی را انتخاب کرد و علی شما را بامامت برگزید و شما حسین را، ما تسلیم شدیم و رضا دادیم ، کیست که بغیر آن رضا دهد؟ و کیست جز او که در کارهای مشکل خویش تسلیمش شویم؟!!!

و بِهِذَا الْإِسْنَادِ عَنْ سَهْلِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ لَمَّا اخْتَصَرَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع قَالَ لِلْحَسَنِ يَا أَخِي إِنِّي أَوْصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاخْطُطْهَا فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّنِي ثُمَّ وَجِّهْنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص لِأَخِيهِ عَهْدًا ثُمَّ اصْرِفْنِي إِلَى أُمِّي فَاطِمَةَ ع ثُمَّ رَدِّي فَادْفِنِي بِالْبَقِيعِ وَاعْلَمْ أَنَّهُ سَيَصِيبُنِي مِنَ الْحَمِيرَاءِ مَا يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْ صَنِيعِهَا وَعَدَاوَتِهَا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ ص وَعَدَاوَتِهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَمَّا قُبِضَ الْحَسَنُ ع وَوُضِعَ عَلَى سَرِيرِهِ فَانْطَلَقُوا بِهِ إِلَيَّ مُصَلِّي رَسُولِ اللَّهِ ص الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ عَلَيَّ الْجَنَائِزَ فَصَلَّى عَلَيَّ الْحَسَنُ ع فَلَمَّا أَنْ صَلَّى عَلَيْهِ حُمِلَ فَأَدْخَلَ الْمَسْجِدَ فَلَمَّا أَوْقَفَ عَلَيَّ قَبْرَ رَسُولِ اللَّهِ ص بَلَغَ عَائِشَةَ الْخَبْرَ وَ قِيلَ لَهَا إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لِيُدْفَنَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فَخَرَجَتْ مُبَادِرَةً عَلَيَّ بَغْلٍ بِسَرِّجٍ فَكَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ رَكِبَتْ فِي الْإِسْلَامِ سَرَّجًا فَوَقَفَتْ وَ قَالَتْ نَحْنُ أَبْنَاكُمْ عَنْ بَيْتِي فَإِنَّهُ لَا يُدْفَنُ فِيهِ شَيْءٌ وَ لَا يَهْتَكُ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ حِجَابُهُ فَقَالَ لَهَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا قَدِيمًا هَتَكَتِ أَنْتِ وَ أَبُوكَ حِجَابَ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِدْخَلْتِ بَيْتَهُ مِنْ لَوْ لَا يُحِبُّ رَسُولُ اللَّهِ قُرْبَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ سَأَلْتُكَ عَنْ ذَلِكَ يَا عَائِشَةُ إِنَّ أَخِي أَمَرَنِي أَنْ أَقْرِبَهُ مِنْ أَبِيهِ رَسُولِ اللَّهِ ص لِأَخِيهِ عَهْدًا وَ اعْلَمِي أَنْ أَخِي أَعْلَمُ النَّاسَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اعْلَمْ بِتَأْوِيلِ كِتَابِهِ مِنْ أَنْ يَهْتَكُ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ سِتْرَهُ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ قَدْ إِدْخَلْتِ أَنْتِ بَيْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص الرِّجَالَ بِغَيْرِ إِذْنِهِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَعَمْرِي لَقَدْ ضَرَبْتِ أَنْتِ لِأَبِيكَ وَ فَارُوقِهِ عِنْدَ أَذْنِ رَسُولِ اللَّهِ ص الْمَعَاوِلَ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى وَ لَعَمْرِي لَقَدْ إِدْخَلَ أَبُوكَ وَ

فَارَوْفُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص بِقُرْبِهِمَا مِنْهُ الْأَذَى وَ مَا رَعِيَا مِنْ حَقِّهِ مَا أَمَرَهُمَا اللَّهُ بِهِ
 عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَانًا مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءً وَ
 تَاللَّهِ يَا عَائِشَةُ لَوْ كَانَ هَذَا الَّذِي كَرِهْتِيهِ مِنْ دَفْنِ الْحَسَنِ عِنْدَ أَبِيهِ رَسُولِ اللَّهِ ص
 جَائِزًا فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ اللَّهِ لَعَلِمْتُ أَنَّهُ سَيُذْفَنُ وَ إِنْ رَغِمَ مَعْطُسُكَ قَالَ ثُمَّ تَكَلَّمَ مُحَمَّدُ
 بْنُ الْحَنَفِيَّةِ وَ قَالَ يَا عَائِشَةُ يَوْمًا عَلَى بَغْلٍ وَ يَوْمًا عَلَى جَمَلٍ فَمَا تَمْلِكِينَ نَفْسِكَ وَ لَا
 تَمْلِكِينَ الْأَرْضَ عِدَاوَةَ لِبَنِي هَاشِمٍ قَالَ فَاقْبَلْتِ عَلَيْهِ فَقَالَتْ يَا ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ هَؤُلَاءِ
 الْفَوَاطِمُ يَتَكَلَّمُونَ فَمَا كَلَامُكَ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ ع وَ أَنَّى تُبْعِدِينَ مُحَمَّدًا مِنَ
 الْفَوَاطِمِ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ وُلِدَتْهُ ثَلَاثُ فَوَاطِمٍ فَاطِمَةُ بِنْتُ عِمْرَانَ بْنِ عَائِذِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ
 مَخْرُومٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ زَائِدَةَ بْنِ الْأَصَمِ ابْنِ رَوَاحَةَ بْنِ
 حَجْرِ بْنِ عَبْدِ مَعِيصِ بْنِ عَامِرٍ قَالَ فَقَالَتْ عَائِشَةُ لِلْحُسَيْنِ ع نَحْوَا ابْنَكُمْ وَ اذْهَبُوا بِهِ
 فَإِنَّكُمْ قَوْمٌ خَصْمُونَ قَالَ فَمَضَى الْحُسَيْنُ ع إِلَى قَبْرِ أُمِّهِ ثُمَّ أَخْرَجَهُ فَدَفَنَهُ بِالْبَقِيعِ
 اصول کافی جلد 2 صفحه 73 روایه 3

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن مسلم گوید شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: چون حسن بن علی علیه السلام بحالت احتضار در آمد، بحسین فرمود، برادرم! بتو وصیتی میکنم، آنرا حفظ کن، چون من مردم، جنازه ام را آماده دفن کن سپس مرا بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تا با او تجدید عهدی کنم، آنگاه مرا بجانب مادرم فاطمه علیها السلام بر گردان، سپس مرا ببر و در بقیع دفن کن و بدانکه از طرف حمیرا، (عایشه) که مردم از زشتکاری و دشمنی او با خدا و پیغمبر و ما خاندان آگاهند، مصیبتی بمن میرسد، پس چون امام حسن علیه السلام وفات کرد و روی تابوتش گذاردند، او را بمحلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جنازه ها نماز میخواند بردند، امام حسین بر جنازه نماز گذارد و چون نمازش تمام شد داخل مسجدش بردند، چون بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نگهش داشتند، بعایشه خبر بردند و باو گفتند، بنی هاشم جنازه حسن بن علی علیهما السلام را آورده اند تا در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند، عایشه بر استری زین کرده نشست و شتافت - او نخستین زنی بود که از دوران اسلام بر زین نشست - آمد و ایستاد و گفت: فرزند خود را از خانه من بیرون برید، که نباید در اینجا چیزی دفن شود و حجاب پیغمبر صلی الله علیه و آله دریده شود. حسین بن علی صلوات الله علیهما فرمود: تو و پدرت از پیش حجاب پیغمبر صلی الله علیه و آله را دریدید و تو در خانه پیغمبر کسی را در آوردی که دوست نداشت نزدیک او باشد (مقصود ابوبکر و عمر است) و خدا از این کار، از تو بازخواست میکند. همانا برادرم بمن امر کرد که جنازه اش را نزدیک پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله برم تا با او تجدید عهد کند، و بدانکه برادر من از همه مردم بخدا و رسولش و معنی قرآن داناتر بود و نیز او داناتر از این بود که پرده رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره کند، زیرا خدای تبارک و تعالی می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید، تا بشما اجازه نداده اند بخانه پیغمبر وارد نشوید - 58 سوره 33 -)) و تو بدون اجازه پیغمبر، مردانی را بخانه او راه دادی. خدای عزوجل فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید، آواز خود را از آواز پیغمبر بلندتر نکنید - 3

سوره 49 -)) در صورتیکه بجان خودم سوگند که تو بخاطر پدرت و فاروقش (عمر) بغل گوش پیغمبر صلی الله علیه و آله کلنگ ها زدی با آنکه خدای عزوجل فرماید: ((کسانیکه نزد رسول خدا صدای خود را فرو میکشند، آنها را خدا دلهایشانرا بتقوی آزمایش کرده است - 4 سوره 49 -)) بجان خودم که پدرت و فاروقش بسبب نزدیک کردن خودشان را پیغمبر صلی الله علیه و آله او را آزار دادند و آن حقی را که خدا با زبان پیغمبرش بآنها امر کرده بود، رعایت نکردند، زیرا خدا مقرر فرموده که آنچه نسبت بمؤمنین در حال زنده بودنشان حرام است در حال مرده بودن آنها هم حرامست ، بخدا ای عایشه ! اگر دفن کردن حسن نزد پدرش رسول خدا(ص) که تو آنها نیمخواهی ، از نظر ما خدا آنها جایز کرده بود، میفهمیدی که او برغم آنف تو در آنجا دفن میشد (ولی افسوس که کلنگ زدن نزد گوش پیغمبر از نظر ما جایز نیست) سپس محمد بن حنفیه رشته سخن بدست گرفت و فرمود: ای عایشه ! یکرز بر استر مینشینی و یکرز (در جنگ جمل) بر شتر مینشینی؟! تو بعلت دشمنی و عداوتی که با بنی هاشم داری ، نه مالک نفس خودت هستی و نه در زمین قرار میگیری ، (در صورتیکه خدا می فرماید: نفس بیدی فرمان میدهد - 53 یوسف)) و بزنان پیغمبر می فرماید: در خانه خود بنشینید 33 - اخاب.)

عایشه رو باو کرد و گفت : پسر حنفیه ! اینها فرزندان فاطمه اند که سخن میگویند، دیگر تو چه میگوئی؟! حسین علیه السلام باو فرمود: محمد را از بنی فاطمه بکجا دور میکنی ، بخدا که او زاده سه فاطمه است : 1- فاطمه دختر عمران بن عائد بن عمرو بن مخزوم (مادر ابوطالب) 2- فاطمه بنت اسد بن هاشم (مادر امیرالمؤمنین علیه السلام) 3- فاطمه دختر زائده بن اصم بن رواحه بن حجر بن عبد معیص بن عامر (مادر عبدالمطلب) عایشه بامام حسین علیه السلام گفت : پسر خود را دور کنید و ببریدش که شما مردمی دشمنی خواهید، پس حسین علیه السلام بجانب قبر مادرش رفت و جنازه او را بیرون آورد و در بقیع دفن کرد.

باب (اشاره و نص بر علی بن الحسین صلوات الله علیهما) (بابُ الإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَی عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا
 1- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَ لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ دَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ عَ فَدَفَعَهَا إِلَيْهَا كِتَابًا مَلْفُوفًا وَ وَصِيَّةً ظَاهِرَةً وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ مَبْطُونًا مَعَهُمْ لَا يَرَوْنَ إِلَّا أَنَّهُ لَمَّا بِهِ فَدَفَعَتْ فَاطِمَةُ الْكِتَابَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَ ثُمَّ صَارَ وَ اللَّهُ ذَلِكَ الْكِتَابُ إِلَيْنَا يَا زِيَادُ قَالَ قُلْتُ مَا فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ فِيهِ وَ اللَّهُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ لَدُ آدَمَ مِنْدُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ إِلَى أَنْ تَفْنَى الدُّنْيَا وَ اللَّهُ إِنَّ فِيهِ الْحُدُودَ حَتَّى أَنْ فِيهِ أَرْشَ الْخَدَشِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 75 روایه 1

ترجمه روایت شریفه:

ابی جارود (که نامش زیاد است) گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: چون هنگام شهادت حسین بن علی علیهما السلام فرا رسید، دختر بزرگترش فاطمه بنت الحسین علیه السلام را طلبید و کتابی پیچیده و وصیتی آشکارا باو داد، زیرا علی بن الحسین علیهما السلام مرضی از لحاظ معده داشت که در حال احتضارش میدیدند، سپس فاطمه آن کتاب را با علی بن الحسین علیه السلام داد، ای زیاد! سپس بخدا آن کتاب بما رسید، زیاد گوید عرض کردم: خدا مرا قربانت گرداند، در آن کتاب چه نوشته است؟ فرمود: بخدا آنچه از زمان خلقت آدم تا باخر رسیدن دنیا مورد احتیاج اولاد آدمست در آن است، بخدا که احکام حدود حتی جریمه خراش در آن ثبت است.

2- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَ لَمَّا حَضَرَ الْحُسَيْنِ عَ مَا حَضَرَهُ دَفَعَهَا وَصِيَّتَهُ إِلَى ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ ظَاهِرَةً فِي كِتَابٍ مُدْرَجٍ فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَ مَا كَانَ دَفَعَتْ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَ قُلْتُ لَهُ فَمَا فِيهِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَقَالَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ لَدُ آدَمَ مِنْدُ كَانَتْ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ تَفْنَى

اصول کافی جلد 2 صفحه 76 روایه 2

ترجمه روایت شریفه:

ابی جارود گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: چون هنگام شهادت امام حسین علیه السلام فرا رسید، وصیتش را که در کتابی پیچیده بود، در حضور مردم، بفاطمه داد، پس چون امر شهادت حسین علیه السلام بدانجا که مقدر بود رسید، فاطمه آن وصیت را با علی بن الحسین علیهما السلام داد، عرض کردم: خدایت رحمت کند، در آن وصیت چه بود؟ فرمود: آنچه فرزندان آدم از ابتدای دنیا تا باخر رسیدن آن احتیاج دارند.

3- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ سَيِّفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ إِنَّ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا

صَارَ إِلَى الْعِرَاقِ اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا الْكُتُبَ وَالْوَصِيَّةَ فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ دَفَعَهَا إِلَيْهِ
 اصول کافی جلد 2 صفحه 76 روایه 3

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: چون امام حسین صلوات الله علیه بجانب عراق رهسپار گشت ، کتب و وصیت را بام سلمه - رضی الله عنها - سپرد و چون علی بن الحسین علیه السلام بمدینه برگشت باو تحویل داد.

شرح:

آنچه امام حسین علیه السلام بام سلمه داد غیر از آنها بود که بفاطمه داد و شاید آنچه بام سلمه داده همان وصیت سر بمهری باشد که از آسمان نازل شده است - مرات ص 227..

و در نسخه صفوانی است:

4- وَ فِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ فُلَيْحِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ وَاللَّهِ إِنِّي لَجَالِسٌ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عِنْدَهُ وَوَلَدُهُ إِذْ جَاءَهُ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَيَسَلِمُ عَلَيْهِ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ أَبِي جَعْفَرٍ عَ فَخَلَا بِهِ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ أَخْبَرَنِي أَنَّكَ سَادَرْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يَكْنَى أَبُو جَعْفَرٍ فَإِذَا أَدْرَكَتَهُ فَأَقْرَبْتَهُ مِنِّي السَّلَامَ قَالَ وَ مَضَى جَابِرٌ وَ رَجَعَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ فَجَلَسَ مَعَ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَ وَ إِخْوَتِهِ فَلَمَّا صَلَّى الْمَغْرِبَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَ أَيُّ شَيْءٍ قَالَ لَكَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ قَالَ إِنَّكَ سَتَدْرِكُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يَكْنَى أَبُو جَعْفَرٍ فَأَقْرَبْتَهُ مِنِّي السَّلَامَ فَقَالَ لَهُ أَبُوهُ هَنَيْئًا لَكَ يَا بَنِي مَا خَصَّكَ اللَّهُ بِهِ مِنْ رَسُولِهِ مِنْ بَيْنِ أَهْلِ بَيْتِكَ لَا تُطْلِعُ إِخْوَتَكَ عَلَى هَذَا فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا كَمَا كَادُوا إِخْوَةَ يُوسُفَ لِيُوسُفَ عَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 77 روایه 4

ترجمه روایت شریفه:

شیبانی گوید: بخدا که من در خدمت علی بن الحسین بودم و فرزندانم هم حضور داشتند که جابر ابن عبدالله انصاری خدمت آنحضرت رسید و سلام کرد، سپس دست ابی جعفر (امام باقر) علیه السلام را گرفت و با او خلوت کرد و عرضکرد: همانا رسولخدا صلی الله علیه و آله بمن خبر داد که من مردی از اهل بیت او را که نامش محمد بن علی و کنیه اش ابا جعفر است درک میکنم ، و فرمود: چون خدمتش رسیدی ، او را از جانب من سلام برسان ، شیبانی گوید: جابر برفت و ابو جعفر علیه السلام آمد و نزد پدرش علی بن الحسین علیه السلام با برادرانش نشست ، و چون نماز مغرب را گزارد، علی بن الحسین به ابی جعفر علیهم السلام فرمود: جابر بن عبدالله انصاری بتو چه گفت ؟ جواب داد: او گفت : رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو مردی از اهل بیت مرا که نامش محمد بن علی و کنیه اش ابا جعفر است درک می کنی ، سلام مرا به او برسان . پدرش به او فرمود: پسر جانم ! امتیاز و خصوصیتی را که خدا توسط

پیغمبرش از میان اهلبیتش تنها بتو داده بر تو گوارا باد. برادرانت را از این مطلب آگاه مکن ، مبادا درباره تو مکرری اندیشند، چنانکه برادران یوسف برای یوسف اندیشیدند. (این حدیث چنانکه گفتیم تنها در نسخه صفوانی است و مناسب است که در باب بعد ذکر شود.)

باب (اشاره و نص بر ابیجعفر (امام باقر) علیه السلام)*)

بَابُ الْإِشَارَةِ وَالتَّصِّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع
 1- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ لَمَّا حَضَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع الْوَفَاةَ قَبْلَ ذَلِكَ أَخْرَجَ سَقَطًا أَوْ صُنْدُوقًا عِنْدَهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ احْمِلْ هَذَا الصُّنْدُوقَ قَالَ فَحَمَلَ بَيْنَ أَرْبَعَةٍ فَلَمَّا تَوَفِّيَ جَاءَ إِخْوَتُهُ يَدْعُونَ مَا فِي الصُّنْدُوقِ فَقَالُوا أَعْطِنَا نَصِيبَنَا فِي الصُّنْدُوقِ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانَ لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ مَا دَفَعَهُ إِلَيَّ وَ كَانَ فِي الصُّنْدُوقِ سِلَاحٌ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ كُتُبُهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 77 روایه 1

ترجمه روایت شریفه:

اسماعیل بن محمد گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: پیش از آنکه وفات علی بن الحسین علیهما السلام فرا رسد، زنبیلی یا صندوقی را که نزد او بود، بیرون آورد و فرمود: ای محمد! این صندوق را ببر، پس آنرا در میان چهار تن (که چهار طرفش را گرفته بودند) بردند، چون آنحضرت وفات کرد، برادران امام باقر آمدند و ادعا کردند که از آنچه در میان صندوق بود، بهره ما را بده. فرمود: بخدا که از بهره شما چیزی در آن نبود، اگر از بهره شما چیزی در آن می بود، پدرم آنرا بمن میداد، در آن صندوق سلاح و کتب رسولخدا صلی الله علیه و آله بود (که از علائم و مختصات امام علیه السلام است).

2- مُحَمَّدُ بْنُ بَحْيٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ اتَّفَتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع إِلَيَّ وَوَلَدِهِ وَهُوَ فِي الْمَوْتِ وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ ثُمَّ اتَّفَتَ إِلَيَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذَا الصُّنْدُوقُ إِذْهَبْ بِهِ إِلَى بَيْتِكَ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِيهِ دِينَارٌ وَ لَا دِرْهَمٌ وَ لَكِنْ كَانَ مَمْلُوءًا عِلْمًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 78 روایه 2

ترجمه روایت شریفه:

عیسی بن عبدالله از جدش نقل کند که علی بن الحسین علیهما السلام در حال احتضار که تمام اولادش گردش بودند، بآنها متوجه شد، آنگاه بمحمد بن علی رو کرد و فرمود: ای محمد! این صندوق را بخانه خود بر، سپس گوید: ولی در آنصندوق درهم و دینار نبود، بلکه پر از علم و دانش بود.

3- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ فَصَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَيَّ ابْنِ حَزْمٍ أَنْ يُرْسِلَ إِلَيْهِ بِصَدَقَةِ عَلِيٍّ وَ عُمَرَ وَ عَثْمَانَ وَ ابْنَ حَزْمٍ بَعَثَ إِلَيَّ زَيْدَ بْنَ الْحَسَنِ وَ كَانَ أَكْبَرَهُمْ فَسَأَلَهُ الصَّدَقَةَ فَقَالَ زَيْدٌ إِنَّ الْوَالِيَّ كَانَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنِ وَ بَعْدَ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِ وَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَبَعْتُ إِلَيْهِ فَبَعَثَ ابْنَ حَزْمٍ إِلَيَّ أَبِي فَأَرْسَلَنِي أَبِي

بِالْكِتَابِ إِلَيْهِ حَتَّى دَفَعْتُهُ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ فَقَالَ لَهُ بَعْضُنَا يَعْرِفُ هَذَا وُلْدُ الْحَسَنِ
 قَالَ نَعَمْ كَمَا يَعْرِفُونَ أَنَّ هَذَا كَيْلٌ وَ لَكِنَّهُمْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ وَ لَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ بِالْحَقِّ
 لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ لَكِنَّهُمْ يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا
 اصول کافی جلد 2 صفحه 78 روایة 3

ترجمه روایت شریفه:

ابن ابی العلاء گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: عمر بن عبدالعزیز به ابن حزم (که گویا والی او در مدینه بوده) نوشت که صدقه (یعنی دفتر موقوفات و صدقات - مجلس (ره) -) علی و عمر و عثمان را برای او بفرستد، ابن حزم هم شخصی را نزد زید بن حسن که بزرگترین اولاد علی بود فرستاد تا آنرا مطالبه کند. زید گفت: حاکم (متولی) بعد از علی حسن بود و پس از حسن حسین و بعد از حسین علی بن الحسین و پس از علی بن الحسین محمد بن علی است، از او مطالبه کن، ابن حزم نزد پدرم فرستاد، پدرم مرا فرستاد تا آن دفتر را باین حزم تحویل دادم (و دفتر صدقات عمر و عثمان را هم از اولاد خود آنجا مطالبه کرد).

ابن ابی العلاء گوید: یکی از ما بامام عرض کرد: اولاد حسن این موضوع را میدانند؟ فرمود: آری چنانکه میدانند اکنون شب است، ولی حسد آنها را تحریک میکند، و اگر ایشان حق را از راه حق مطالبه کنند، برای خود آنها بهتر است، اما ایشان دنیا را میطلبند.

4- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَّاءِ عَنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ بَعَثَ ابْنُ حَزْمٍ إِلَى زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ وَ كَانَ أَكْبَرَ مِنْ أَبِي ع عِدَّةً مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ مِثْلَهُ
 اصول کافی جلد 2 صفحه 79 روایة 4

ترجمه روایت شریفه:

ابن ابی یعفور گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: عمر بن عبد العزیز باین حزم نوشت - سپس مانند روایت سابق نقل میکند - جز اینکه میگوید: ابن حزم نزد زید بن حسن فرستاد و او از پدرم بزرگتر بود.

*باب (اشاره و نص بر ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام)
*)

بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا
1- الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَثْمَانَ
عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ نَظَرَ أَبُو جَعْفَرٍ ع إِلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع يَمْشِي فَقَالَ تَرَى
هَذَا هَذَا مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي
الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 79 روایه 1

ترجمه روایت شریفه:

ابی الصباح گوید: امام باقر علیه السلام بحضرت صادق نگاه کرد که راه میرفت ،
فرمود: این را میبینی ؟ این از کسانی است که خدای عزوجل فرماید:
(((ما میخواستیم بر آنکسان که در زمین ناتوان شمرده شده اند منت نهیم و
پیشوایشان سازیم و وارث زمینشان کنیم - 5 سوره 28 -)))

شرح:

این آیه درباره حضرت مهدی قائم علیه السلام و امامانی که در آن زمان
رجعت میکنند تاءویل شده است و مراد بناتوان شمردن در زمین اینستکه : در
دنیا بایشان ستم میکنند و حقشانرا غصب مینمایند ولی نزد خدا عزیز و بزرگوار و در
آسمان صاحب قدرت و اختیارند و موضوع رجعت را در ص 35 توضیح دادیم.

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي ع الْوَفَاةُ قَالَ يَا جَعْفَرُ أَوْصِيكَ بِأَصْحَابِي خَيْرًا
فَلْتَجْعَلْ فِدَاكَ وَ اللَّهُ لَأَدْعَنَّهُمْ وَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَكُونُ فِي الْمِصْرِ فَلَا يَسْأَلُ أَحَدًا
اصول کافی جلد 2 صفحه 80 روایه 2

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: چون وفات پدرم نزدیک شد، فرمود: ای جعفر!
خیرخواهی اصحابم را بتو سفارش میکنم . گفتم : قربانت گردم : بخدا آنها را
بمقامی از علم رسانم که هر مردی از آنها در هر شهری که باشد،
محتاج بسؤال از هیچکس نباشد.

3- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ هِشَامِ بْنِ الْمُثَنَّبِيِّ عَنِ
سَدِيرِ الصَّرْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ
الْوَلَدُ يَعْرِفُ فِيهِ شِبْهَ خَلْقِهِ وَ خُلُقِهِ وَ شِمَائِلِهِ وَ إِنِّي لَأَعْرِفُ مِنْ أُمَّتِي هَذَا شِبْهَ
خَلْقِي وَ خُلُقِي وَ شِمَائِلِي يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع
اصول کافی جلد 2 صفحه 80 روایه 3

ترجمه روایت شریفه:

سدیر صیرفی گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: از جمله
سعادت مرد اینستکه او را فرزندی باشد که شباهتی از خلقت و اخلاق و

شمائلش در او درك شود و من شباهت خلقت و اخلاق و شمائلم را از این پسرم یعنی امام صادق درك میکنم.

4-عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ طَاهِرٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَ فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ هَذَا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ أَوْ أَحْيَرُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 80 روایة 4
ترجمه روایت شریفه:

طاهر گوید: خدمت امام باقر علیه السلام بودم که جعفر علیه السلام آمد، آنحضرت فرمود: این بهترین مردمست (پیداست که در این جمله خود آنحضرت از کلمه ((مردم))) مستثنی است.

5-أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنِ طَاهِرٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَ فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ هَذَا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 80 روایة 5
ترجمه روایت شریفه:

در این دو روایت هم طاهر عین آنچه را در روایت سابق نقل کرد، نقل میکند و فقط وسائط میان طاهر و کلینی فرق میکنند.

6-أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ طَاهِرٍ قَالَ كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَ فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ هَذَا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 80 روایة 6
ترجمه روایت شریفه:

در این دو روایت هم طاهر عین آنچه را در روایت سابق نقل کرد، نقل میکند و فقط وسائط میان طاهر و کلینی فرق میکنند.

7-مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَ سَأَلْتُ عَنِ الْقَائِمِ عَ فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فَقَالَ هَذَا وَ اللَّهُ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ صَ قَالَ عَنبَسَةَ فَلَمَّا فَبِضَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ فَقَالَ صَدَقَ جَابِرٌ ثُمَّ قَالَ لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنَّ لَيْسَ كُلُّ إِمَامٍ هُوَ الْقَائِمَ بَعْدَ الْإِمَامِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 80 روایة 7
ترجمه روایت شریفه:

جابر بن یزید جعفری گوید: از امام باقر علیه السلام راجع بقائم (بامر خدا یعنی امام) سؤال شد، حضرت دست خود را بامام صادق علیه السلام زد و فرمود: بخدا که این قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است ، عنبسه گوید: چون امام باقر علیه السلام وفات کرد، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و این خبر را باو دادم ، فرمود: جابر راست گفته است ، سپس فرمود: شاید عقیده ندارید که هر امامی بعد از امام پیشینش قائم (بامر خدا) است ؟.

8-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنْ أَبِي ع اسْتَوْدَعَنِي مَا هُنَاكَ فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ ادْعُ لِي شَهُودًا فَدَعَوْتُ لَهُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ فِيهِمْ نَافِعٌ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ فَقَالَ اكْتُبْ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ يَا بَنِيَّ إِنْ اللَّهُ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَ أَوْصَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ أَمْرَهُ أَنْ يُكْفَنَهُ فِي بُرْدِهِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ الْجُمُعَةَ وَ أَنْ يَعْمَمَهُ بِعِمَامَتِهِ وَ أَنْ يُرْبِعَ قَبْرَهُ وَ يُرْفِعَهُ أَرْبَعَ أَصَابِعَ وَ أَنْ يَحُلَّ عَنْهُ أَطْمَارَهُ عِنْدَ دَفْنِهِ ثُمَّ قَالَ لِلشَّهُودِ أَنْصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَتَ بَعْدَ مَا أَنْصَرَفُوا مَا كَانَ فِي هَذَا بَأْسٌ تُشْهَدُ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا بَنِيَّ كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ وَ أَنْ يُقَالَ إِنَّهُ لَمْ يُوصَ إِلَيْهِ فَأَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ الْحُجَّةُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 81 روایه 8

ترجمه روایت شریفه:

عبدالاعلی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم آنچه در آنجا بود (از کتب و نشانه های امامت) بمن سپرد و چون وفاتش نزدیک شد، فرمود: گواهانی نزد من آور، من چهار تن از قریش را که نافع - غلام عبدالله بن عمر - در میان آنها بود حاضر کردم، پس فرمود: بنویس: اینست آنچه یعقوب پسرانش وصیت کرد. (((پسرانم! خدا برای شما این دین را برگزید، پس نمیرید جز اینکه مسلمان باشید - 132 سوره 2-))) و محمد بن علی بجعفر بن محمد وصیت کرد و باو امر فرمود که او را در بردیکه نماز جمعه را با آن میخواند کفن پوشد، و با عمامه خودش او را عمامه پوشد و قبرش را چهار گوش سازد و بمقدار چهار انگشت بالا آورد و هنگام دفن بندهای کفن او را بگشاید: سپس بگواهان فرمود برگردید خدا شما را رحمت کند - بعد از آنکه رفتند - گفتم: ای پدر! در این وصیت چه احتیاجی بگواه گرفتن بود؟ فرمود: پسر جانم! نخواستم که تو (در امر امامت یا کارهای وصیت) مغلوب باشی و مردم بگویند باو وصیت نکرده است، خواستم که تو حجت و دلیل داشته باشی.

1- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْقَلَاءِ عَنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع خُذْ بِيَدِي مِنَ النَّارِ مَنْ لَنَا بَعْدَكَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ع وَهُوَ يَوْمِنْدٍ غُلَامٌ فَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ فَتَمَسَّكَ بِهِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 81 روایة 1

***باب (اشاره ونص بر ابی الحسن موسی علیه السلام)* (**

بَابُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع

ترجمه روایت شریفه:

1- فیض بن مختار گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از آتش دوزخ دستگیر، ما بعد از شما که را داریم؟ پس ابو ابراهیم بر آنحضرت وارد شد و او در آن روز کودک بود، امام فرمود: اینست صاحب شما، دامنش را بگیر.

ترجمه روایت شریفه:

معاذ بن کثیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از خدائی که این مقام را به شما روزی کرده می خواهم که تا پیش از وفات شما مانند آنرا به نسل شما هم روزی کند. فرمود: خدا اینکار را کرده است عرض کردم: قربانت گردم، او کیست؟ اشاره بعبد الصالح کرد که خوابیده بود و فرمود این خوابیده و او در آنزمان کودک بود:

2- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ ثَبِيْتٍ عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي رَزَقَ أَبَاكَ مِنْكَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ أَنْ يَرْزُقَكَ مِنْ عَقِبِكَ قَبْلَ الْمَمَاتِ مِثْلَهَا فَقَالَ قَدْ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ قَالَ قُلْتُ مَنْ هُوَ جَعَلْتُ فِدَاكَ فَأَشَارَ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَهُوَ رَافِدٌ فَقَالَ هَذَا الرَّافِدُ وَهُوَ غُلَامٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 82 روایة 2

3- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْأَرَجَانِيُّ الْفَارِسِيُّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَأَلْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ فِي السَّنَةِ الَّتِي أُخِذَ فِيهَا أَبُو الْحَسَنِ

الْمَاضِي ع فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ
صَارَ فِي يَدِ هَذَا وَ مَا نَدْرِي إِلَيَّ مَا يَصِيرُ
فَهَلْ بَلَغَكَ عَنْهُ فِي أَحَدٍ مِنْ وُلْدِهِ شَيْءٌ
فَقَالَ لِي مَا ظَنَنْتُ أَنْ أَحَدًا يَسْأَلُنِي عَنْ هَذِهِ
الْمَسْأَلَةِ دَخَلْتُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فِي
مَنْزِلِهِ فَأَدَا هُوَ فِي بَيْتِ كَذَا فِي دَارِهِ فِي
مَسْجِدٍ لَهُ وَ هُوَ يَدْعُو وَ عَلَى يَمِينِهِ
مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع يُؤَمِّنُ عَلَى دُعَائِهِ فَقُلْتُ
لَهُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِي
إِلَيْكَ وَ خِدْمَتِي لَكَ فَمَنْ وَلِي النَّاسَ بَعْدَكَ
فَقَالَ إِنَّ مُوسَى قَدْ لَبَسَ الدَّرْعَ وَ سَاوَى
عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ لَا أَحْتَاجُ بَعْدَ هَذَا إِلَيَّ شَيْءٌ
اصول کافی جلد 2 صفحه 82 روایه 3

ترجمه روایت شریفه:

ابن حجاج گوید: در سالی که
ابوالحسن ماضی (امام هفتم) علیه السلام
را گرفتند، بعبدالرحمن گفتیم: این مرد
(امام هفتم علیه السلام) بدست این مرد
(هارون) افتاد و نمی دانم عاقبت کارش
به کجا انجامد آیا نسبت به یکی از اولادش
به تو خبری رسیده است؟ به من گفت
: من گمان نمی کردم کسی این
مسئله را از من بپرسد، من بمنزل
جعفر بن محمد رفتم، او در فلان
اتاق خانه در محل نمازش بود و دعا
میکرد و موسی بن جعفر طرف راستش
بود و آمین میگفت، بحضرت عرض کردم
: خدا مرا قربانت کند: میدانید که من تنها
بشما گرویده ام و در خدمت شما بوده ام،
بفرمائید صاحب اختیار مردم بعد از
شما کیست؟ فرمود: موسی آن زره را
پوشید و بقامتش راست آمد، بحضرت
عرض کردم: بعد از این دیگر چیزی
احتیاج ندارم (همین سخن مرا کافیت).

شرح:

بعقد ما از جمله و ماندی الی یصیر که ابن حجاج در سؤ الش میآورد، معلوم میشود که او فهمیده بود که
موسی بن جعفر علیه السلام از این زندان بیرون خواهد آمد و خیال میکرد از هم اکنون باید امام بعد
از او تعیین شود و پیشوای مردم باشد، از اینجهت عبدالرحمن با اظهار تعجب از سؤ ال او میگوید: زره امامت
بقامت او راست آمده و تا زمانیکه زنده است امام و پیشوای مردم است. و علامه مجلسی (ره) در اینجا
بیانات دیگری دارد بمرآت ص 229 رجوع شود.

ترجمه روایت شریفه:

مفضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق
علیه السلام بودم که ابوابراهیم (موسی
بن جعفر) علیه السلام وارد شد و او
جوانی بود. امام فرمود وصیت مرا درباره
این بپذیر (و بدانکه او امام است) و امر
امامت را با هر کدام از اصحاب که مورد
اطمینانست در میان گذار.

4-أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
عَنْ مُوسَى الصَّقَلِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرٍ
قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَدَخَلَ أَبُو
إِبْرَاهِيمَ ع وَ هُوَ غَلَامٌ فَقَالَ اسْتَوْصِ بِهِ وَ
ضَعْ أَمْرَهُ عِنْدَ مَنْ تَثِقُ بِهِ مِنْ أَصْحَابِكَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 83 روایه 4

5- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي يَوْمًا فَسَأَلَهُ عَلِيُّ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِلَيَّ مَنْ نَفَرَ عَنِّي وَ يَفْرَعُ النَّاسُ بِعَدَاكَ فَقَالَ إِلَيَّ صَاحِبُ الثَّوْبَيْنِ الْأَصْفَرَيْنِ وَ الْعُدَيْرَتَيْنِ يَعْنِي الدَّوَابَتَيْنِ وَ هُوَ الطَّالِعُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْبَابِ يَفْتَحُ الْبَابَيْنِ بِيَدِهِ جَمِيعًا فَمَا لَبِثْنَا أَنْ طَلَعَتْ عَلَيْنَا كَفَانٌ آخِذَةٌ بِالْبَابَيْنِ فَفَتَحَهُمَا ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 83 روایة 5

ترجمه روایت شریفه:
 اسحاق بن جعفر (بن محمد علیه السلام) گوید: روزی خدمت پدرم بودم که علی بن عمر بن علی (پسر امام چهارم علیه السلام) از پدرم پرسید و گفت: قربانت کردم ما و مردم، بعد از شما بکه پناه بریم؟ فرمود: بکسیکه دو جامه زرد پوشیده و دو گیسو دارد و اکنون از این در بر تو در آید و هر دو لنگه در را با دو دست خود باز کند، چیزی نگذشت که دیدم دو دست که دو لنگه در را گرفته و آنها را گشود، ظاهر گشت، سپس ابوالبراهیم علیه السلام بر ما وارد شد.

6- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ لَهُ مَنْصُورُ بْنُ حَازِمٍ يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي إِنَّ الْأَنْفُسَ يُغْدَى عَلَيْهَا وَ يَرَاخُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَمَنْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَهُوَ صَاحِبُكُمْ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلِيَّ مَتَكِبَ أَبِي الْحَسَنِ ع الْأَيْمَنَ فِي مَا أَعْلَمُ وَ هُوَ يَوْمُنَا خُمَاسِيٌّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَالِسٌ مَعَنَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 83 روایة 6

ترجمه روایت شریفه:
 صفوان جمال گوید: منصور بن حازم بامام صادق علیه السلام عرض کرد: پدر و مادرم بقربانت مرگ در هر صبح و شام بسراغ جانها می آید، اگر چنین شد، امام کیست؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر چنین شد اینست امام شما و با دست بشانه ابوالحسن علیه السلام زد - که فکر میکنم شانه راست بود - و او در آنوقت پنج ساله بود (قدش پنج و جب بود) و عبدالله بن جعفر (افطح امام طایفه فطحیه) با مادر آن مجلس نشسته بود (با وجود آنکه از پدرش چنین سخنی شنید، بعد از وفات پدر مخالفت کرد و دعوی امامت نمود)

- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ
 مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ
 عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي
 نَجْرَانَ عَنْ عِيسَى بْنِ
 عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
 عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي
 طَالِبٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع

قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنْ كَانَ كَوْنٌ
وَلَا أَرَانِي اللَّهَ ذَلِكَ فَبِمَنْ
أَنْتُمْ قَالَ فَأَوْمَأَ إِلَى ابْنِهِ
مُوسَى ع قُلْتُ فَإِنْ حَدَّثَ
بِمُوسَى حَدَّثَ فَبِمَنْ
أَنْتُمْ قَالَ بَوْلَدِهِ قُلْتُ فَإِنْ
حَدَّثَ بَوْلَدِهِ حَدَّثَ وَتَرَكَ
أَخًا كَبِيرًا وَابْنًا صَغِيرًا
فَبِمَنْ أَنْتُمْ قَالَ بَوْلَدِهِ ثُمَّ
قَالَ هَكَذَا أَبَدًا قُلْتُ فَإِنْ لَمْ
أَعْرِفْهُ وَ لَا أَعْرِفْ
مَوْضِعَهُ قَالَ تَقُولُ اللَّهُمَّ
إِنِّي أَتَوَلَّى مِنْ بَقِيَّةِ مَنْ
حُجَّجَكَ مِنْ وُلْدِ الْإِمَامِ
الْمَاضِي فَإِنَّ ذَلِكَ يُجْزِيكَ
إِنْ شَاءَ اللَّهُ

اصول کافی جلد 2

صفحه 84 روایة 7

ترجمه روایت شریفه:

عیسی بن عبدالله گوید: به امام صادق
علیه السلام عرض کردم: اگر پیش آمدی
کند - که خدا آن را به من ننماید - (یعنی
اگر خدای نا خواسته شما وفات کنید) من
به که اقتدا کنم؟ فرمود: به فرزندش،
عرض کردم: اگر برای فرزندش پیش
آمدی کند و برادر بزرگتر و پسر
کوچکتری از خود باقی گذارد، بلکه اقتدا
کنم؟ فرمود: به فرزندش، سپس
فرمود: همچنین همیشه (پسر کوچک امام
، بر برادر بزرگتر امام مقدم است)
عرض کردم: اگر امام را نشناختم و
جای او را ندانستم چه کنم؟ فرمود: می
گویی خدایا! من پیرو و دوستدار آن حجت
زنده تو هستم که از فرزندان امام گذشته
است، همین ترا کافیت - انشاء الله -

8-أَحْمَدُ بْنُ مَهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ
عَبْدِ اللَّهِ الْقَلَاءِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ
ذَكَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ أَبَا الْحَسَنِ ع وَهُوَ
يَوْمَئِذٍ غَلَامٌ فَقَالَ هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُولَدْ
فِينَا مَوْلُودٌ أَعْظَمَ بَرَكَهَةً عَلَى شِيعَتِنَا مِنْهُ ثُمَّ
قَالَ لِي لَا تَجْفُوا إِسْمَاعِيلَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 84 روایة 8

ترجمه روایت شریفه:

مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه
السلام از ابوالحسن موسی علیه السلام
یاد کرد- و او در آن روز کودکی بود - و
فرمود: این است همان مولودی که در
خاندان ما، مولودی پر برکت تر از او
برای شیعیان ما بدنیا نیامده است
، سپس به من فرمود: به اسماعیل
جفا مکن (زیرا اگر چه او امام نیست، اما
برادر بزرگتر امامست و یا مقصود این
است که: مبادا او را به ادای امامت وادار
کنی).

9-مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ
الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ
عَنْ فَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ فِي حَدِيثِ طَوِيلٍ فِي
أَمْرِ أَبِي الْحَسَنِ ع حَتَّى قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
ع هُوَ صَاحِبُكَ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ فَقُمَّ إِلَيْهِ فَأَقِرَّ

لَهُ بِحَقِّهِ فَفَمِتْ حَتَّى قَبَلْتِ رَأْسَهُ وَ يَدَهُ وَ
 دَعَوْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع
 أَمَا إِنَّهُ لَمْ يُوَدِّنْ لَنَا فِي أَوَّلِ مِنْكَ قَالَ قُلْتُ
 جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَخْبِرْ بِهِ أَحَدًا فَقَالَ نَعَمْ أَهْلَكَ وَ
 وُلْدَكَ وَ كَانَ مَعِيَ أَهْلِي وَ وُلْدِي وَ رُفَقَائِي وَ
 كَانَ يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ مِنْ رُفَقَائِي فَلَمَّا
 أَخْبَرْتَهُمْ حَمِدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ يُونُسُ
 لَا وَاللَّهِ حَتَّى أَسْمَعَ ذَلِكَ مِنْهُ وَ كَانَتْ بِهِ
 عَجَلَةٌ فَخَرَجَ فَاتَّبَعْتُهُ فَلَمَّا أَنْتَهَيْتِ إِلَى الْبَابِ
 سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَهُ وَ قَدْ سَبَقْتِي
 إِلَيْهِ يَا يُونُسُ الْأَمْرُ كَمَا قَالَ لَكَ فَيُضُّ قَالَ
 فَقَالَ سَمِعْتُ وَ أَطَعْتُ فَقَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع
 خُذْهُ إِلَيْكَ يَا فَيضُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 84 روایه 9

ترجمه روایت شریفه:
 فیض بن مختار در ضمن حدیثی
 طولانی که راجع به امر امامت ابوالحسن
 (ع) است به اینجا میرسد که : امام
 صادق علیه السلام به او فرمود: این است
 صاحب اختیار تو که درباره او پرسیدی ،
 نزد او برو و بحقش اعتراف کن ، من
 برخاستم و سر و دستش بوسه دادم و
 بدرگاه خدای عزوجل برای او دعا کردم.
 امام صادق علیه السلام فرمود: آگاه باش
 که خدا اظهار این مطلب را به کسی پیش
 از تو بما اجازه نفرموده است ،
 عرض کردم : قربانت گردم ، من به
 دیگری این خبر را باز گویم ؟ فرمود:
 آری ، به اهل و اولادت ، و در آنجا اهل
 و اولاد و رفقایم همراه من بودند و یونس
 بن ظبیان از جمله رفقایم بود، چون من به
 آنها این خبر گفتم ، ایشان خدای عزوجل
 را شکر گزاری کردند ولی یونس گفت : نه
 . به خدا، نمی پذیرم تا از خود امام
 بشنوم - و عجله هم داشت - از نزد ما
 بیرون رفت و من هم پشت سرش رفتم ،
 وقتی به درخانه حضرت صادق علیه
 السلام رسیدم ، چون یونس پیش از من
 آنجا رسیده بود، شنیدم حضرت به او می
 فرماید: ای یونس ! مطلب چنان است که
 فیض به تو گفت ، یونس گفت : شنیدم و
 اطاعت کردم ، و امام صادق علیه السلام
 به من فرمود : ای فیض ! یونس را همراه
 خود داشته باشد. (زیرا چندان اعتمادی به
 او نیست.)

10- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ
 عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ فَضِيلٍ عَنْ طَاهِرِ
 عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع
 يُلَوِّمُ عَبْدَ اللَّهِ وَ يُعَاتِبُهُ وَ يَعِظُهُ وَ يَقُولُ مَا
 مَنَعَكَ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ أَخِيكَ فَوَ اللَّهُ إِنِّي
 لَأَعْرِفُ النُّورَ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ لَمْ أ
 لَيْسَ أَبِي وَ أَبُوهُ وَاحِدًا وَ أُمِّي وَ أُمَّهُ

وَاحِدَةً فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِنَّهُ مِنْ نَفْسِي وَ
أَنْتَ ابْنِي

اصول کافی جلد 2 صفحه 85 روایه 10

ترجمه روایت شریفه:

ظاهر گوید: امام صادق علیه السلام (پسر خود) عبدالله را سرزنش و نکوهش و اندرز می نمود و می فرمود: چرا تو مانند برادرت (موسی) نیستی؟ به خدا که من در چهره او نور می بینم، عبدالله عرض کرد: چرا؟ مگر پدر و مادر من و او یکی نیست؟ حضرت به او فرمود: او جان من است و تو پسر من هستی.

ترجمه روایت شریفه:

يعقوب سراج گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، آن حضرت بالای سر ابی الحسن موسی که در گهواره بود، ایستاده و مدتی با او راز می گفت، من نشستم تا فارغ شد. نزدیکش رفتم، به من فرمود: نزد مولایت برو و سلام کن، من نزدیک رفتم و سلام کردم، او با زبانی شیوا به من جواب سلام گفت: سپس به من فرمود: برو و نام دخترت را که دیروز گذاشتی تغییر ده، زیرا خدا آن اسم را مبعوض دارد، - یعقوب گوید، برای من دختری متولد شده بود که نامش را حمیراء گذاشته بودم، امام صادق علیه السلام فرمود: به دستور او رفتار کن تا هدایت شوی. پس من اسمش را تغییر دادم.

ترجمه روایت شریفه:

سليمان بن خالد گوید: روزی امام صادق علیه السلام ابالحسن علیه السلام را نزد خود خواند و ما هم نزد آن حضرت بودیم، به ما فرمود: ملازم این آقا باشید که او به خدا پس از من صاحب شماست.

11- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَهُوَ وَقَفَ عَلَى رَأْسِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى وَهُوَ فِي الْمَهْدِ فَجَعَلَ يُسَارُهُ طَوِيلًا فَجَلَسْتُ حَتَّى فَرَغَ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ لِي اذْنُ مِنْ مَوْلَاكَ فَسَلَّمْتُ فَدَنَوْتُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ ثُمَّ قَالَ لِي اذْهَبْ فَغَيَّرَ اسْمَ ابْنَتِكَ الَّتِي سَمَّيْتَهَا أُمِّسَ فَإِنَّهُ اسْمٌ بِيغْضُهُ اللَّهُ وَكَانَ وُلِدَتْ لِي ابْنَةٌ سَمَّيْتُهَا بِالْحَمِيرَاءِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّهُ إِلَى أَمْرِهِ تُرْسِدُ فَغَيَّرْتُ اسْمَهَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 85 روایه 11

12- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ دَعَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَبَا الْحَسَنِ ع يَوْمًا وَنَحْنُ عِنْدَهُ فَقَالَ لَنَا عَلَيْكُمْ بِهَذَا فَهُوَ وَ اللَّهُ صَاحِبِكُمْ بَعْدِي

اصول کافی جلد 2 صفحه 86 روایه 12

13- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلٍ أَوْ غَيْرِهِ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ يُونُسَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ
رُزْبِيٍّ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ النَّخْوِيِّ قَالَ بَعَثَ إِلَيَّ
أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ فَأَتَيْتُهُ
فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيِّ وَ
بَيْنَ يَدَيْهِ شَمْعَةٌ وَ فِي يَدِهِ كِتَابٌ قَالَ فَلَمَّا
سَلَّمْتُ عَلَيْهِ رَمَى بِالْكِتَابِ إِلَيَّ وَ هُوَ
يَبْكِي فَقَالَ لِي هَذَا كِتَابُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ
يُخْبِرُنَا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَدْ مَاتَ فَإِنَّا
لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ثَلَاثًا وَ أَيْنَ مِثْلُ
جَعْفَرٍ ثُمَّ قَالَ لِي اكْتُبْ قَالَ فَكَتَبْتُ صَدْرَ
الْكِتَابِ ثُمَّ قَالَ اكْتُبْ إِنْ كَانَ أَوْصَى إِلَيَّ رَجُلٌ
وَاحِدٌ بِعَيْنِهِ فَقَدَّمَهُ وَ اضْرِبْ عُنُقَهُ قَالَ فَرَجَعَ
إِلَيْهِ الْجَوَابُ أَنَّهُ قَدْ أَوْصَى إِلَيَّ خَمْسَةَ
وَاحِدُهُمْ أَبُو جَعْفَرِ الْمَنْصُورِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ
سُلَيْمَانَ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ مُوسَى وَ حَمِيدَةُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 86 روایه 13

ترجمه روایت شریفه:
ابو ایوب نحوی گوید: نیمه شبی
ابوجعفر منصور دنبال من فرستاد،
من نزدش رفتم ، او روی کرسی نشسته
بود و شمعی در برابر و نامه ای در دست
داشت ، چون سلامش گفتم ، نامه را به
طرف من انداخت و می گریست ، سپس
گفت : این نامه از محمد بن سلیمان است
که گزارش می دهد، جعفر بن محمد وفات
یافته است ، - و سه مرتبه گفت :- انالله
و انالله راجعون ، کجا مانند جعفر یافت
شود؟. سپس به من گفت بنویس ، من
مقدمه نامه را نوشتم ، آنگاه گفت :
بنویس ، اگر او به شخص معینی وصیت
کرده است او را پیش آر و گردنش را بزن
، جواب آمد که او به پنج نفر وصیت کرده
است که یکی از آنها ابوجعفر منصور
است و دیگران محمد بن سلیمان و عبدالله
و موسی و حمید مانند.

شرح:

محمد بن سلیمان از جانب منصور ، والی مدینه بود و عبدالله پسر آن حضرت است که در دو روایت قبل ذکر شد و
حمیده مادر حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام است و اضافه کردن آن حضرت این چهار نفر را وصیت خود
از باب تقیه است ، زیرا عدم لیاقت آنها برای مسند امامت
نزد شیعه واضح و روشن بوده است.

14- عَلِيُّ بْنُ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ
النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدِ بْنِ حَوْثَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ
أَنَّهُ أَوْصَى إِلَيَّ أَبِي جَعْفَرِ الْمَنْصُورِ وَ عَبْدُ
اللَّهِ وَ مُوسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَ مَوْلَى لِأَبِي
عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ لَيْسَ إِلَيَّ قَتْلُ
هُوَ لِأَبِي سَبِيلٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 87 روایه 14

ترجمه روایت شریفه:
نضر بن سوید مانند روایت سابق را
نقل کرده ، جز این که می گوید: او به ابی
جعفر منصور و عبدالله و موسی و محمد
بن جعفر و غلامی از خود وصیت کرده
است ، ابو جعفر گفت : راهی بکشتن اینها
نیست.

15- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ الْوَشَاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ
صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع
عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا
الْأَمْرِ لَا يَلَهُوْا وَلَا يَلْعَبُوْا وَأَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ

مُوسَى وَ هُوَ صَغِيرٌ وَ مَعَهُ عَنَاقٌ مَكِيَّةٌ وَ
هُوَ يَقُولُ لَهَا اسْجُدِي لِرَبِّكَ فَأَخَذَهُ أَبُو عَبْدِ
اللَّهِ ع وَ ضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ يَا بِي وَ أُمِّي مَنْ لَا
يَلَهُو وَ لَا يَلْعَبُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 87 روایه 15

ترجمه روایت شریفه:

صفوان جمال گوید: از امام صادق علیه السلام درباره صاحب امر امامت پرسیدم ، فرمود :صاحب این امر بازی و بیهوده گری نکند، آنگاه ابوالحسن موسی که کودک بود و بزغاله ای مکی همراه داشت و به او می گفت (((پروردگارت را سجده کن))) آمد امام صادق علیه السلام او را در آغوش کشید و فرمود: پدر و مادرم فدای کسی که بازی و بیهوده گری نکند (پس امام علیه السلام اگر چه کودک باشد، از بزغاله ای هم که وسیله بازی کودکان است ، استفاده ذکر خدا و یاد ربوبیت او و خضوع در پیشگاه مقدسش می کند.)

ترجمه روایت شریفه:

فیض بن مختار گوید: من نزد امام صادق علیه السلام بودم که ابوالحسن موسی علیه السلام در آمد و او کودک بود، من او را در بر گرفتم و بوسیدم ، امام صادق علیه السلام فرمود: شما کشتی هستید و این ناخدای آن است (زیرا جهان با تمام وسائل مادی و افکار معنویش مانند اقیانوسی متلاطم است که در هر لحظه فرزندان آدم را در کام نهنگان کفر و بدعت و حرص و شهوت فرو می کشد، و تنها وسیله نجات در این اقیانوس پر خطر، دین قویم و شریعت مستقیم اسلامست که جمعیتی به نام شیعه به صورت کشتی در آمده و ناخدای آنها ائمه هدی علیهم السلامند.)
فیض گوید: سال آینده به حج رفتم و دو هزار دینار داشتم که هزار دینار آن را برای امام صادق علیه السلام و هزار دیگر را برای ابوالحسن موسی علیه السلام فرستادم ، چون خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم ، فرمود او را با من

16-عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ
عَبِيسِ بْنِ هِشَامٍ قَالَ حَدَّثَنِي عُمَرُ الرَّمَازِيُّ
عَنْ فَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ إِنِّي لَعِنْدَ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ ع إِذْ أَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى ع وَ هُوَ
غُلَامٌ فَانْتَرَمْتُهُ وَ قَبَلْتُهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع
أَنْتُمْ السَّفِينَةُ وَ هَذَا مَلَأُهَا قَالَ فَحَجَجْتُ مِنْ
قَابِلٍ وَ مَعِيَ أَلْفَا دِينَارٍ فَبَعَثْتُ بِالْفِ إِلَى أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَلْفٍ إِلَيْهِ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ يَا فَيْضُ عَدَلْتَهُ بِي قُلْتُ
إِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِقَوْلِكَ فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهُ مَا أَنَا
فَعَلْتُ ذَلِكَ بَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَعَلَهُ بِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 87 روایه 16

برابر داشتی؟ عرض کردم: من اینکار را به فرموده شما کردم، فرمود: به خدا من این کار نکردم، بلکه خدای عزوجل نسبت به او انجام داده (و او را امام و ناخدای کشتی شما قرار داده است).

-[مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ الصَّخَّافِ
قَالَ كُنْتُ أَنَا وَهَشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَعَلِيُّ
بْنُ يَقْطِينٍ بِبَغْدَادَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ كُنْتُ
عِنْدَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ جَالِسًا فَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُهُ
عَلِيُّ فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينِ هَذَا عَلِيُّ
سَيِّدِ وُلْدِي أَمَا إِنِّي قَدْ نَحَلْتَهُ كُنْيَتِي
فَضْرَبَ هَشَامُ بْنُ الْحَكَمِ بِرَأْسِهِ جَبْهَتَهُ ثُمَّ
قَالَ وَيْحَكَ كَيْفَ قُلْتَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ
سَمِعْتُ وَاللَّهِ مِنْهُ كَمَا قُلْتَ فَقَالَ هَشَامٌ
أَخْبَرَكَ أَنَّ الْأَمْرَ فِيهِ مِنْ بَعْدِهِ
أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمِ الصَّخَّافِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ
الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَفِي نُسخَةِ الصَّفْوَانِيِّ قَالَ
كُنْتُ أَنَا ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 88 روایه 1

اشاره و نص بر حضرت ابوالحسن الرضا عليه السلام

بَابُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع

ترجمه روایت شریفه:

صحاف گوید: من و هشام بن حکم و علی بن یقطین در بغداد بودیم ، علی بن یقطین گفت : خدمت موسی بن جعفر علیه السلام نشسته بودم که پسرش علی وارد شد ، امام فرمود: علی بن یقطین ! همین علی سرور اولاد من است ، همانا من کنیه خودم را (که ابوالحسن است) به او بخشیده ام . هشام کف دست خو را به پیشانیش زد و گفت : وای بر تو چه گفتی؟! ابن یقطین گفت : به خدا همین طور که گفتم از او شنیدم . هشام گفت : با این

سخن به تو خبر داده که امر امامت پس از وی به او متعلق است.

ترجمه روایت شریفه:

نعیم قابوسی گوید: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: همانا علی بزرگترین اولاد من است و خوش رفتارترین و محبوب ترین آنهاست نزد من ، و او با من در جفر می نگیرد، در صورتیکه جز پیغمبر با وصی پیغمبر در آن نمی نگیرد.

ترجمه روایت شریفه:

داود رقی گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم ، من پیر شده ام مرا از دوزخ رهائی بخش (امام را به من بنما) حضرت با دست اشاره به پسرش ابوالحسن علیه السلام نمود و فرمود: این پس از من صاحب شماست.

2- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ نُعَيْمِ الْقَابُوسِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع أَنَّهُ قَالَ إِنَّ ابْنِي عَلِيًّا أَكْبَرُ وُلْدِي وَ أَبْرَهُمْ عِنْدِي وَ أَحَبُّهُمْ إِلَيَّ وَ هُوَ يَنْظُرُ مَعِيَ فِي الْجَفْرِ وَ لَمْ يَنْظُرْ فِيهِ إِلَّا نَبِيًّا أَوْ وَصِيًّا نَبِيًّا

اصول کافی جلد 2 صفحه 88 روایه 2

3- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ وَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبَّادٍ الْقَصْرِيِّ جَمِيعًا عَنْ دَاوُدَ الرَّقِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ ع جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنِّي قَدْ كَبِرَ سِنِّي فَخُذْ بِيَدِي مِنَ النَّارِ قَالَ فَأَشَارَ إِلَى ابْنِهِ أَبِي الْحَسَنِ ع فَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي

اصول کافی جلد 2 صفحه 89 روایه 3

-الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ع أَلَا تَتَلَّنِي إِلَى مَنْ أَخَذَ عَنْهُ دِينِي فَقَالَ هَذَا ابْنِي عَلِيٌّ إِنَّ أَبِي أَخَذَ بِيَدِي فَأَدْخَلَنِي إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّ

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ إِنِّي
جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً
وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا
قَالَ قَوْلًا وَفَى بِهِ
اصول کافی جلد 2
صفحه 89 روایه 4

ترجمه روایت شریفه:
اسحاق بن عمار گوید: به موسی بن
جعفر علیه السلام عرض کردم: مرا به
کسی که دینم را از او به دست آورم
رهنمائی فرما، فرمود: همین پسرم علی
است، همانا پدرم دست مرا گرفتم و به
سوی قبر سول خدا صلی الله علیه و آله
برد و فرمود: پسر عزیزم خدای عزوجل
فرمود: (((همانا من در زمین خلیفه
گزارم - 30 بقره))) و چون خدا چیزی
فرماید به آن وفا کند. (پس هیچگاه روی
زمین خالی از خلیفه و حجت نباشد.)

ترجمه روایت شریفه:
داود رقی گوید: به موسی بن جعفر
علیه السلام عرض کردم سن من بالا
رفته و استخوانم به نرمی گرانیده (به
مرگ نزدیک شده ام من از پدر شما
پرسیدم، مرا به شما ارجاع داد، شما هم
مرا از جانشین خود آگاه سازید؛ فرمود:
همین ابوالحسن الرضاست.

ترجمه روایت شریفه:
زیاد بن مروان قندی که از واقفیه
بوده گوید: خدمت موسی بن جعفر رسیدم
، پسرش ابوالحسن علیهما السلام نزد او
بود، به من فرمود: ای زیاد: این پسرم
فلانیست، نامه او نامه منست، سخن او
سخن منست، فرستاده او فرستاده من
است و هر چه گوید درست است.

5- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ
عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مَهْرَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ عَلِيِّ
ابْنِ أَبِي يَاسَدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْفَتْحِ وَ كَانَ يَتَوَدَّ
الْوَقْفَةَ قَالَ قَالَ خَلِيفَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ وَ ابْنُهُ
فَدَا كَابِتُ الْحَسَنِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ زِيَادٍ هَذَا
أَبْلَاكٌ كَمَا أَنَّ كِتَابِي وَ كَلَامِي كَلَامِي مَرَّةً بِسُؤَالِهِ
فَكَانَ لَهَا وَأَبْوَاهَا فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 89 روایه 6

7- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ

ترجمه روایت شریفه:

مخزومی که مادرش از اولاد جعفر بن ابیطالب علیه السلام گوید: موسی بن جعفر علیه السلام (پیش از زندان رفتنش) دنبال ما فرستاد و ما را جمع کرد و فرمود: می دانید شما را برای چه دعوت کردم؟ گفتم: نه، فرمود: گواه باشید که این پسرم وصی من است و پس از من خلیفه و کاردار من است. هر کس از من طلبی دارد، از این پسرم بگیرد، و به هر کس وعده ای داده ام، باید وفای آن را از او خواهد، و هر کس از ملاقات من ناگزیر است، جز به وسیله نامه او مرا ملاقات نکند.

ترجمه روایت شریفه:

حسین بن مختار گوید، زمانیکه موسی بن جعفر علیه السلام در زندان بود، الواح نوشته ای بما می رسید که دستور من به پسر بزرگترم (علی بن موسی الرضا علیه السلام) این است که چنین و چنان کن و به فلانی چیزی مده تا ترا ببینم یا آنکه خدا به مرگ من حکم کند.

ترجمه روایت شریفه:

حسین بن مختار گوید: زمانی که موسی بن جعفر علیه السلام در بصره بود، الواحی که از طرف عرض نوشته شده بود، از آن حضرت به ما می رسد که: دستور من پسر بزرگترم این است که به فلانی این مقدار بده و به فلانی آن مقدار و به دیگری آن مقدار و به

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ قَالَ حَدَّثَنِي الْمَخْزُومِيُّ وَكَانَتْ أُمُّهُ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ بَعَثَ إِلَيْنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى ع فَجَمَعَنَا ثُمَّ قَالَ لَنَا أَ تَدْرُونَ لِمَ دَعَوْتُكُمْ فَقُلْنَا لَا فَقَالَ اشْهَدُوا أَنَّ ابْنِي هَذَا وَصِيٌّ وَالْفَيْمُ بِأَمْرِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي دَيْنٌ فَلْيَأْخُذْهُ مِنْ ابْنِي هَذَا وَمَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدِي عِدَّةٌ فَلْيُنْجِزْهَا مِنْهُ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ بُدٌّ مِنْ لِقَائِي فَلَا يَلْقُنِي إِلَّا بِكِتَابِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 89 روایة 7

8-أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ جَمِيعاً عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ خَرَجَتْ إِلَيْنَا الْوَاخِ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ ع وَ هُوَ فِي الْحَبْسِ عَهْدِي إِلَيَّ أَكْبَرَ وُلْدِي أَنْ يَفْعَلَ كَذَا وَ أَنْ يَفْعَلَ كَذَا وَ فَلَانٌ لَا تُنْلَهُ شَيْئاً حَتَّى أَلْقَاكَ أَوْ يَقْضِيَ اللَّهُ عَلَيَّ الْمَوْتَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 90 روایة 8

9-عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ خَرَجَ إِلَيْنَا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ ع بِالْبَصْرَةِ الْوَاخِ مَكْتُوبٌ فِيهَا بِالْعَرَضِ عَهْدِي إِلَيَّ أَكْبَرَ وُلْدِي يُعْطَى فَلَانٌ كَذَا وَ فَلَانٌ كَذَا وَ فَلَانٌ كَذَا وَ فَلَانٌ لَا يُعْطَى حَتَّى أَجِيءَ أَوْ يَقْضِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيَّ الْمَوْتَ إِنْ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 90 روایة 9

فلانی چیزی ندهد تا خودم بیایم یا خدای عزوجل مرگ مرا برساند همانا خدا هر چه می خواهد می کند.

ترجمه روایت شریفه:

علی بن یقظین گوید، موسی بن جعفر علیه السلام از زندان به من نوشت که: فلانی پسر من است، آقا و سرور فرزندان من است، من کنیه خودم را به او بخشیده ام.

10-أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ مُخْرَزٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْظِينَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ كَتَبَ إِلَيَّ مِنَ الْحَبْسِ أَنَّ فَلَانًا ابْنِي سَيِّدٌ وُلِدِي وَ قَدْ نَحَلْتُهُ كُنْيَتِي
اصول کافی جلد 2 صفحه 90 روایه 10

11-أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سَلِيمَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ ع إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَحْدُثَ حَدَثٌ وَ لَا أَلْقَاكَ فَأَخْبِرْنِي مِنَ الْإِمَامِ بَعْدَكَ فَقَالَ ابْنِي فَلَانٌ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ ع
اصول کافی جلد 2 صفحه 91 روایه 11

ترجمه روایت شریفه:

داود بن سلیمان گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: می ترسم پیش آمدی کند و من شما را نبینم بفرمائید: امام بعد از شما کیست؟ فرمود فلان پسر من، یعنی ابوالحسن علیه السلام.

12-أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْجَهْمِ عَنِ النَّصْرِ بْنِ قَابُوسَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ ع إِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ ع مِنَ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ فَأَخْبِرْنِي أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ فَلَمَّا تَوَقَّيْتُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع دَهَبَ النَّاسُ يَمِينًا وَ شِمَالًا وَ قُلْتُ فِيكَ أَنَا وَ أَصْحَابِي فَأَخْبِرْنِي مِنَ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ مِنْ وُلْدِكَ فَقَالَ ابْنِي فَلَانٌ
اصول کافی جلد 2 صفحه 91 روایه 12

13- أَحْمَدُ بْنُ مَهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
عَنِ الصَّحَّاحِ بْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ زُرَيْبٍ
قَالَ جِئْتُ إِلَى أَبِي إِبْرَاهِيمَ ع بِمَالٍ فَأَخَذَ
بَعْضَهُ وَتَرَكَ بَعْضَهُ فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ لِأَيِّ
شَيْءٍ تَرَكَتَهُ عِنْدِي قَالَ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا
الْأَمْرِ يَطْلُبُهُ مِنْكَ فَلَمَّا جَاءَنَا نَعِيَهُ بَعَثَ إِلَيَّ
أَبُو الْحَسَنِ ع ابْنَهُ فَسَأَلَنِي ذَلِكَ الْمَالَ فَدَفَعْتُهُ
إِلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 91 روایه 13

ترجمه روایت شریفه:
داود بن زریبی گوید: مالی خدمت موسی
بن جعفر علیه السلام آوردم، قدری را
برداشت و قدری را گذاشت عرض کردم:
اصلحک الله چرا نزد من گذاشتی؟ فرمود:
آن را صاحب امر از تو مطالبه خواهد
کرد، چون خبر وفات آن حضرت رسید،
پسرش ابوالحسن علیه السلام نزد من
فرستاد و آن مال را مطالبه کرد، من
هم به او تحویل دادم

- أَحْمَدُ بْنُ مَهْرَانَ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِي
الْحَكَمِ الْأَرْمَنِ قَالَ حَدَّثَنِي
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ
يَزِيدِ بْنِ سَلَيْطِ الرَّيْدِيِّ
قَالَ أَبُو الْحَكَمِ وَ
أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ
بْنِ عَمَارَةَ الْجَرَمِيِّ عَنْ
يَزِيدِ بْنِ سَلَيْطٍ قَالَ لَقِيتُ
أَبَا إِبْرَاهِيمَ ع وَنَحْنُ
نُرِيدُ الْعُمْرَةَ فِي بَعْضِ
الطَّرِيقِ فَقُلْتُ جُعِلَتْ
فِدَاكَ هَلْ تَتَنَبَّأُ هَذَا
الْمَوْضِعَ الَّذِي نَحْنُ فِيهِ
قَالَ نَعَمْ فَهَلْ تَنَبَّأْتُ أَنْتَ
قُلْتُ نَعَمْ إِنِّي أَنَا وَ أَبِي
لَقِينَاكَ هَاهُنَا وَ أَنْتَ
مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ مَعَهُ
إِخْوَتُكَ فَقَالَ لَهُ أَبِي بِأَبِي
أَنْتَ وَ أُمِّي أَنْتُمْ كَلَّكُمْ أَنْمَةٌ
مُطَهَّرُونَ وَ الْمَوْتُ لَا
يَعْرِى مِنْهُ أَحَدٌ فَأَحَدْتُ

إِلَيَّ شَيْئًا أَحَدْتُ بِهِ مَنْ
 يَخْلِفُنِي مِنْ بَعْدِي فَلَا
 يَضِلُّ قَالَ نَعَمْ يَا أَبَا عَبْدِ
 اللَّهِ هَؤُلَاءِ وُلْدِي وَ هَذَا
 سَيِّدُهُمْ وَ أَشَارَ إِلَيْكَ وَ
 قَدْ عَلَّمَ الْحُكْمَ وَ الْفَهْمَ وَ
 السَّخَاءَ وَ الْمَعْرِفَةَ بِمَا
 يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ وَ مَا
 اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ أَمْرٍ
 دِينِهِمْ وَ دُنْيَاهُمْ وَ فِيهِ
 حُسْنُ الْخُلُقِ وَ حُسْنُ
 الْجَوَابِ وَ هُوَ بَابٌ مِنْ
 أَبْوَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ
 فِيهِ أُخْرَى خَيْرٌ مِنْ هَذَا
 كُلُّهُ فَقَالَ لَهُ أَبِي وَ مَا هِيَ
 بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي قَالَ ع
 يُخْرِجُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ
 عَوْتُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ غِيَاثَهَا
 وَ عِلْمَهَا وَ نُورَهَا وَ
 فَضْلَهَا وَ حِكْمَتَهَا خَيْرٌ
 مَوْلُودٍ وَ خَيْرُ نَاشِئٍ
 يَحْفَنُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ
 الدَّمَاءَ وَ يُصْلِحُ بِهِ ذَاتِ
 الْبَيْنِ وَ يُلِّمُ بِهِ الشَّعْثَ وَ
 يَشْعَبُ بِهِ الصَّدْعَ وَ يَكْسُو
 بِهِ الْعَارِيَّ وَ يُشْبِعُ بِهِ
 الْجَائِعَ وَ يُؤْمِنُ بِهِ
 الْخَائِفَ وَ يُنْزِلُ اللَّهُ بِهِ
 الْقَطْرَ وَ يَرْحَمُ بِهِ الْعِبَادَ
 خَيْرُ كَهْلٍ وَ خَيْرُ نَاشِئٍ
 قَوْلُهُ حُكْمٌ وَ صَمْتُهُ
 عِلْمٌ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ مَا
 يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ يَسْوُدُ
 عَشِيرَتَهُ مِنْ قَبْلِ أَوَانٍ
 حُلْمُهُ فَقَالَ لَهُ أَبِي بِأَبِي
 أَنْتَ وَ أُمِّي وَ هَلْ وُلْدٌ قَالَ

نَعَمْ وَ مَرَّتْ بِهِ سُنُونَ قَالَ
يَزِيدُ فَجَاءَنَا مَنْ لَمْ
نَسْتَطِعْ مَعَهُ كَلَامًا قَالَ
يَزِيدُ فَقُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ
ع فَأَخْبِرْنِي أَنْتَ بِمِثْلِ مَا
أَخْبِرْنِي بِهِ أَبُوكَ ع فَقَالَ
لِي نَعَمْ إِنْ أَبِي ع كَانَ فِي
زَمَانٍ لَيْسَ هَذَا زَمَانَهُ
فَقُلْتُ لَهُ فَمَنْ يَرْضَى مِنْكَ
بِهَذَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ قَالَ
فَضْحِكَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ
ضَحْكًا شَدِيدًا ثُمَّ قَالَ
أَخْبِرْكَ يَا أَبَا عَمْرَةَ إِنِّي
خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي
فَأَوْصَيْتُ إِلَى ابْنِي فَلَانَ
وَ أَشْرَكْتُ مَعَهُ بَنِي فِي
الظَّاهِرِ وَ أَوْصَيْتُهُ فِي
الْبَاطِنِ فَأَفْرَدْتُهُ وَحْدَهُ وَ
لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ لَجَعَلْتُهُ
فِي الْقَاسِمِ ابْنِي لِحُبِّي إِيَّاهُ
وَ رَأَيْتِي عَلَيْهِ وَ لَكِنْ ذَلِكَ
إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ
يَجْعَلُهُ حَيْثُ يَشَاءُ وَ
لَقَدْ جَاءَنِي بِخَبْرِهِ رَسُولُ
اللَّهِ ص ثُمَّ أَرَانِيهِ وَ أَرَانِي
مَنْ يَكُونُ مَعَهُ وَ كَذَلِكَ لَا
يُوصَى إِلَى أَحَدٍ مِنَّا حَتَّى
يَأْتِيَ بِخَبْرِهِ رَسُولُ اللَّهِ
ص وَ جَدِّي عَلِيٌّ
صَلَّوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ
رَأَيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص
خَاتِمًا وَ سَيْفًا وَ عَصًا وَ
كِتَابًا وَ عِمَامَةً فَقُلْتُ مَا
هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لِي
أَمَّا الْعِمَامَةُ فَسُلْطَانُ اللَّهِ
عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا السَّيْفُ

فَعَزَّ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ
أَمَّا الْكِتَابُ فَنُورُ اللهِ
تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ أَمَّا
الْعَصَا فَفِقْوَةُ اللهِ وَ أَمَّا
الْخَاتَمُ فَجَامِعُ هَذِهِ
الْأُمُورِ ثُمَّ قَالَ لِي وَ الْأَمْرُ
قَدْ خَرَجَ مِنْكَ إِلَيَّ
غَيْرِكَ فَتَقَلَّتْ يَا رَسُولَ
اللهِ أَرْنِيهِ أَيُّهُمْ هُوَ فَقَالَ
رَسُولُ اللهِ ص مَا رَأَيْتُ
مِنَ الْأَئِمَّةِ أَحَدًا أَجْزَعَ
عَلَيَّ فِرَاقِ هَذَا الْأَمْرِ
مِنْكَ وَ لَوْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ
بِالْمَحَبَّةِ لَكَانَ إِسْمَاعِيلُ
أَحَبَّ إِلَيَّ أَبِيكَ مِنْكَ وَ لَكِنْ
ذَلِكَ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ
ثُمَّ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ وَ
رَأَيْتُ وَ لَدَى جَمِيعاً
الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ
فَقَالَ لِي أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ ع هَذَا
سَيِّدُهُمْ وَ أَشَارَ إِلَيَّ
ابْنِي عَلِيٌّ فَهُوَ مِنِّي وَ
أَنَا مِنْهُ وَ اللهُ مَعَ
الْمُحْسِنِينَ قَالَ يَزِيدُ ثُمَّ
قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ع يَا يَزِيدُ
إِنَّهَا وَدِيعَةٌ عِنْدَكَ فَلَا
تُخْبِرُ بِهَا إِلَّا عَاقِلًا أَوْ
عَبْدًا تَعْرِفُهُ صَادِقًا وَ إِنْ
سُئِلْتَ عَنِ الشَّهَادَةِ
فَاشْهَدْ بِهَا وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ
عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللهَ
يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّقُوا
الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَ قَالَ
لَنَا أَيْضاً وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ
كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللهِ

قَالَ فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ع
 فَأَقْبَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ
 ص فَقُلْتُ قَدْ جَمَعْتَهُمْ
 لِي بِأَبِي وَ أُمِّي فَأَيُّهُمْ
 هُوَ فَقَالَ هُوَ الَّذِي يَنْظُرُ
 بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ
 يَسْمَعُ بِفِهْمِهِ وَ يَنْطِقُ
 بِحُكْمَتِهِ يُصِيبُ فَلَا يُخْطِئُ
 وَ يَعْلَمُ فَلَا يَجْهَلُ مُعَلِّمًا
 حُكْمًا وَ عِلْمًا هُوَ هَذَا وَ
 أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ ابْنِي ثُمَّ
 قَالَ مَا أَقَلَّ مَقَامَكَ مَعَهُ
 فَإِذَا رَجَعْتَ مِنْ سَفَرِكَ
 فَأَوْصِ وَ أَصْلِحْ أَمْرَكَ
 وَ افْرُغْ مِمَّا أَرَدْتَ فَإِنَّكَ
 مُنْتَقِلٌ عَنْهُمْ وَ مُجَاوِرٌ
 غَيْرَهُمْ فَإِذَا أَرَدْتَ فَادْعُ
 عَلِيًّا فَلْيُعَسِّلِكَ وَ لْيُكَفِّنِكَ
 فَإِنَّهُ طَهْرٌ لَكَ وَ لَا يَسْتَقِيمُ
 إِلَّا ذَلِكَ وَ ذَلِكَ سُنَّةٌ قَدْ
 مَضَتْ فَاضْطَجِعْ بَيْنَ
 يَدَيْهِ وَ صَفِّ إِخْوَتَهُ خَلْفَهُ
 وَ عُمُومَتَهُ وَ مَرَّهُ فَلْيُكَبِّرْ
 عَلَيْكَ تَسْعًا فَإِنَّهُ قَدْ
 اسْتَقَامَتْ وَصِيَّتُهُ وَ
 وَلِيكَ وَ أَنْتَ حَيٌّ ثُمَّ اجْمَعْ
 لَهُ وَ لِدَكَ مِنْ بَعْدِهِمْ
 فَأَشْهَدْ عَلَيْهِمْ وَ أَشْهَدِ
 اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَفَى بِاللَّهِ
 شَهِيدًا قَالَ يَزِيدُ ثُمَّ قَالَ
 لِي أَبُو إِبْرَاهِيمَ ع إِنِّي
 أُؤْخِذُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ وَ
 الْأَمْرُ هُوَ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ
 سَمِيَّ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ فَأَمَّا
 عَلِيُّ الْأَوَّلُ فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي
 طَالِبٍ وَ أَمَّا الْآخِرُ فَعَلِيُّ

بِنِ الْحُسَيْنِ عِ اعْطِي فَهَمَّ
 الْأَوَّلِ وَ حَلْمَهُ وَ نَصْرَهُ
 وَ وَدَّهُ وَ دِينَهُ وَ مَحَنَّتَهُ وَ
 مَحَنَّةَ الْأَخْرِ وَ صَبْرَهُ
 عَلَى مَا يَكْرَهُ وَ لَيْسَ لَهُ
 أَنْ يَتَكَلَّمَ إِلَّا بَعْدَ مَوْتِ
 هَارُونَ بِأَرْبَعِ سِنِينَ
 ثُمَّ قَالَ لِي يَا يَزِيدُ وَإِذَا
 مَرَرْتَ بِهَذَا الْمَوْضِعِ وَ
 لَقَيْتَهُ وَ سَتَلِقَاهُ فَبَشِّرْهُ أَنَّهُ
 سَيُولَدُ لَهُ غُلَامٌ أَمِينٌ
 مَأْمُونٌ مُبَارَكٌ وَ سَيُعَلِّمُكَ
 أَنَّكَ قَدْ لَقَيْتَنِي فَأُخْبِرُهُ
 عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ الْجَارِيَةَ الَّتِي
 يَكُونُ مِنْهَا هَذَا الْغُلَامُ
 جَارِيَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ
 مَارِيَةَ جَارِيَةَ رَسُولِ
 اللَّهِ ص أُمَّ إِبْرَاهِيمَ فَإِنَّ
 قَدَرْتُ أَنْ تَبْلُغَهَا مِنِّي
 السَّلَامَ فَافْعَلْ قَالَ يَزِيدُ
 فَلَقَيْتُ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي
 إِبْرَاهِيمَ ع عَلِيًّا ع فَبَدَأَنِي
 فَقَالَ لِي يَا يَزِيدُ مَا تَقُولُ
 فِي الْعُمْرَةِ فَقُلْتُ بِأَبِي أَنْتَ
 وَ أُمِّي ذَلِكَ إِلَيْكَ وَ مَا
 عِنْدِي نَفَقَةٌ فَقَالَ
 سُبْحَانَ اللَّهِ مَا كُنَّا
 نُكَلِّفُكَ وَ لَا نَكْفِيكَ فَخَرَجْنَا
 حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى ذَلِكَ
 الْمَوْضِعِ فَابْتَدَأَنِي
 فَقَالَ يَا يَزِيدُ إِنَّ هَذَا
 الْمَوْضِعَ كَثِيرًا مَا لَقَيْتُ
 فِيهِ جِيرَتَكَ وَ عُمُومَتَكَ
 قُلْتُ نَعَمْ ثُمَّ قَصَصْتُ
 عَلَيْهِ الْخَبَرَ فَقَالَ لِي أَمَا
 الْجَارِيَةُ فَلَمْ تَجِيْ بَعْدُ فَإِذَا

جَاءَتْ بَلَّغَتْهَا مِنْهُ السَّلَامَ
فَانْطَلَقْنَا إِلَى مَكَّةَ
فَاشْتَرَاهَا فِي تِلْكَ السَّنَةِ
فَلَمْ تَلْبَثْ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى
حَمَلْتُ فَوَلَدْتُ ذَلِكَ
الْغُلَامَ قَالَ يَزِيدُ وَكَانَ
إِخْوَةٌ عَلَيَّ يَرْجُونَ أَنْ
يَرْتُوهُ فَعَادُونِي إِخْوَتَهُ
مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ فَقَالَ لَهُمْ
إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ وَاللَّهِ
لَقَدْ رَأَيْتُهُ وَ إِنَّهُ لَيَقْعُدُ مِنْ
أَبِي إِبْرَاهِيمَ بِالْمَجْلِسِ
الَّذِي لَا أَجْلِسُ فِيهِ أَنَا
اصول کافی جلد 2
صفحه 91 روایة 14

ترجمه روایت شریفه:

یزید بن سلیط زیدی (که کنیه اش ابا
عمارہ است) گوید: در بین راهی که به
عمره می رفتیم به موسی بن جعفر
علیه السلام برخوردیم و عرض کردم:
قربانت کردم، این مکان را که ما در آن
هستیم بیاد می آورید؟ فرمود: آری، تو
هم یادت می آید؟ عرض کردم: آری، من
و پدرم شما را در اینجا ملاقات کردیم و
امام صادق علیه السلام و برادران شما هم
بودند. پدرم به امام صادق علیه السلام
عرض کردم: پدر و مادرم به قربانت،
شما همه امامان پاک هستید، ولی کسی
از مرگ بر کنار نمی ماند. به من مطلبی
بفرمائید که به جانشین (1) خود باز
گویم تا گمراه نشود.

فرمود آری ای ابا عبدالله؛ (کنیه پدر زید
است) اینان پسران منند و این سرور
آنهاست و به شما اشاره کرد. اوست
که حکم (قضاوت یا حکمت) و فهم و
سخاوت و شناسائی احتیاجات و اختلافات
مردم را در امر دین و دنیایشان میداند و
اخلاق و پاسخ دادنش نیکوست، و او
دری از درهای خدای عزوجل است و
امتیاز دیگری دارد که از همه این ها بهتر
است، پدرم عرض کرد: آن چیست؟
پدر و مادرم به قربانت. حضرت
فرمود: خدای عزوجل فریاد رس و پناه
و علم و نور و فضیلت و حکمت این امت
را از صلب او بیرون آورد) یعنی امام
هشتم علیه السلام را) او بهترین مولود و
بهترین کودک (زمان خود) است، خدای
عزوجل بوسیله او از خونریزی جلوگیری
کند))) و میان مردم آشتی دهد و پراکنده
را گرد آورد و رخنه را اصلاح کند،

(بدعت و ضلالت را از میان ببرد)
 برهنه را بپوشاند و گرسنه را سیر
 کند و هراسان را ایمن سازد: خدا به
 برکت او باران فرستد و بر بندگان
 ترحم کند، او (در سن جوانی و پیری)
 بهترین پیران و بهترین جوانانست .
 گفتارش حکمت و خاموشیش علم
 است : آنچه مردم در آن اختلافی
 دارند، فیصل دهد و پیش از بلوغش بر
 فامیلش سروری کند.

پدرم عرض کرد: پدر و مادرم به
 قربانت او متولد شده است ؟ فرمود:
 آری ، چند سال هم از سنش گذشته است
 ، یزید گوید: در آن هنگام شخصی وارد
 شد که با بودن او نمی توانستیم
 سخنی گوئیم . یزید گوید به موسی بن
 جعفر علیه السلام عرض کردم : مانند
 خبری که پدرت علیه السلام به من
 فرمود، شما هم بفرمائید. امام فرمود آری
 ، پدرم در زمانی بود که مانند این زمان
 نبود (یعنی در این زمان باید تقیه کرد) به
 حضرت عرض کردم : هر که به این
 جواب قناعت کند، لعنت خدا بر او باشد،
 حضرت را خنده سختی گرفت ، سپس
 فرمود: ای ابا عماره به تو خبر دهم که
 من از منزل بیرون رفتم و به فلان
 پسر و وصیت کردم و در ظاهر پسران
 دیگرم را هم با او شریک کردم ولی در
 باطن تنها به او وصیت کردم ، اگر کار
 دست من می بود، امامت را به پسر قاسم
 می دادم که او را دوست دارم و نسبت
 به او مهربانم ، ولی این اختیار با
 خدای عزوجل است ، هر کجا خواهد قرار
 دهد.

خبر امامت او (در خواب - مرآت -) از

رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن
 رسیده و خود او و معاصرینش را به
 من نشان داده است ، و او نیز تا از
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و جدم علی
 صلوات الله علیه خبر نرسد به کسی از ما
 وصیت نکند و من در خواب دیدم که همراه
 پیغمبر صلی الله علیه و آله انگشتر و
 شمشیر و عصا و کتاب و عمامه ای بود:
 عرض کردم : یا رسول الله ! اینها
 چیست ؟ فرمود: عمامه رمز
 سلطنت خدای عزوجل است و شمشیر
 رمز عزت خدای تبارک و تعالی است و
 کتاب رمز نور خدای تبارک و تعالی و
 عصا رمز نیروی خدسا و انگشتر
 رمز جامع همه این امور است .
 سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به
 من فرمود: امر امامت از تو بیرون رفته
 و به دیگری رسیده است (یعنی
 نزدیک است بیرون رود و به دیگری
 رسد یا تعیین امام از دست تو بیرونست -
 مرآت -) عرض کردم : یا رسول الله به من
 بنما که او کیست ! فرمود، من هیچیک از
 امامان را ندیدم که از مفارقت امر امامت
 مانند تو بیتابی کند (گویا بیتابی حضرت
 به واسطه این بود که میدانست
 فرزندانش پس از وی اختلاف کنند و
 شیعیانش دسته دسته شوند) اگر امر
 امامت از روی محبت و دوستی می
 بود که اسماعیل از تو نزد پدرت
 محبوبتر بود، ولی امام از جانب
 خدای عزوجل تعیین می شود، سپس
 موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: من
 تمام فرزندان زنده و مرده ام را به نظر
 آوردم ، آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام
 به پسر من علی اشاره کرد و فرمود: این

سرور آنهاست : او از من و من از اویم و خدا با نیکو کارانست.

سپس موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: ای یزید این مطالب نزد تو امانت باشد، جز به آدم عاقل یا بنده خدائی که او را راستگو تشخیص داده نی مگو، و اگر از تو گواهی خواستند، گواهی بده که خدای عزوجل می فرماید: (((خدا به شما فرمان می دهد که امانتها را بصاحبانش بپردازید - 59 سوره 4-))) و نیز بما فرموده است (((ستمگرتراز آنکه شهادت خدا را نزد خویش پنهان کند کیست ؟ 150 - بقره -)))

موسی بن جعفر گوید: من (در خواب) متوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم و گفتم : پدر و مادرم به قربانت ، شما همه فرزندانم را يك جا گفتید، بفرمائید کداميك امام است ؟ فرمود: آنکه با نور خدای عزوجل بنگرد و با فهمش بشنود و با حکمتش سخن گوید، درست می رود و لذا اشتباه نکند، علم دارد و لذا نادانی نکند، حکمت و علم به او آموخته شده آنگاه دست پسر م علی را گرفت و فرمود: او این است . سپس فرمود: چه کم همراه او هستی؟! (یعنی وفاتت نزدیک شده) چون از سفر (مکه) باز گشتی وصیت کن و کارهایت را سامان ده و از هرچه خواهی فراغت جو، زیرا تو از ایشان جدا می شوی و همسایه دیگران و چون خواستی (وصیت کنی) علی را به طلب تا تو را (در حال زنده بودن) غسل دهد و کفن پوشد، زیرا غسل دادن او ترا پاک کند و جز آن درست نباشد و این سنتی است که از پیش ثابت شده . و باید (هنگام نماز

میت (تو را برابرش بخوابی و برادران و
 عموهایش را پشت سر او به صف کن و
 به او دستور ده که 9 تکبیر بر تو بگوید
 (یعنی برای احترام و امتیاز تو چهار
 تکبیر بیشتر از نماز بر میت‌های دیگر
 بگوید) زیرا وصیت او پا برجا شده و در
 حال زنده بودن متصدی کارهای تو
 باشد. سپس فرزندان را که بعد او
 هستند گرد آور و به نفع او از ایشان
 گواهی بگیر و خدا را هم گواه گیر و
 همان خدا برای گواهی کافیست.

یزید گوید: سپس موسی بن جعفر
 علیه السلام بمن فرمود: مرا امسال
 می گیرند و امر امامت با پسر من علی است
 که همنام دو علی (از امامان گذشته)
 است: علی اول علی بن ابیطالب و علی
 دوم علی بن الحسین علیهم السلام است.
 فهم و خویشتن داری و نصرت و
 دوستی و دین و محنت علی اول و محنت
 و شکیبایی بر ناملایمات علی دوم به او
 عطا شده است، و تا چهار سال بعد از
 مرگ هارون آزادی زبان ندارد.

سپس به من فرمود: ای یزید! چون
 به اینجا عبورت افتاد و او را ملاقات
 کردی - که ملاقات هم خواهی کرد - به او
 مژده بده که خدا پسری به او خواهد داد،
 امین، مورد اعتماد و مبارك. و او به تو
 خبر دهد که مرا در اینجا ملاقات کرده‌ی
 آن هنگام تو به او خبر ده که آن کنیزك
 مادر آن پسر کنیزیست از خاندان
 ماریه کنیز رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و مادر ابراهیم، و اگر توانستی
 سلام مرا به آن کنیز هم برسانی، برسان

یزید گوید: بعد از وفات موسی بن

جعفر، علی علیه السلام را ملاقات کردم
 حضرت ابتدا کرد و فرمود: ای یزید:
 برای رفتن به عمره چه نظر داری؟
 عرض کردم: پدر و مادرم به قربانت،
 اختیار با شماست من خرجی ندارم،
 فرمود: سبحان الله!! ما تا متعهد خرجت
 نشویم تکلیف نمی کنیم، پس به راه
 افتادیم تا به آن مکان رسیدیم. حضرت
 ابتدا کرد و فرمود: در اینجا بارها
 همسایگان و عموهایت را ملاقات کرده
 ای (یزید از فرزندان زید بن علی بوده که
 با امام ششم و هفتم پسر عمو می شود و
 پسر عمو در حکم عموست عرض کردم
 : آری، سپس داستان را برای او شرح
 دادم. به من فرمود: اما آن کنیز هنوز
 نیامده اگر آمد سلام آن حضرت را به او
 می رسانم (میرسانی) سپس به مکه رفتیم
 و در همان سال آن کنیز را خریداری
 فرمود و مدتی نگذشت که حامله گشت و
 آن پسر را زانید.
 یزید گوید: برادران علی (بن موسی
 علیه السلام) امید داشتند که (در امامت)
 وارث موسی بن جعفر باشند و
 بیگناه با من دشمن شدند. (شاید
 خیال می کردند خریدن آن کنیز به
 واسطه او بوده است) اسحاق ابن جعفر
 به ایشان می گفت: من دیدم که یزید
 در مجلس موسی بن جعفر در جایی می
 نشست که من در آنجا نمی نشستم.

شرح:

این روایت در عیون اخبار الرضا با اختلافاتی در بعضی از الفاظ نقل شده است که پاره ئی از آنها
 واضحتر و روشنتر از این نسخه به نظر می رسد.

-أَحْمَدُ بْنُ مَهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ
 أَبِي الْحَكَمِ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

الْجَعْفَرِيُّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
 عُمَارَةَ عَنْ يَزِيدِ بْنِ سَلَيْطٍ قَالَ لَمَّا أَوْصَى
 أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَ أَشْهَدُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ مُحَمَّدٍ
 الْجَعْفَرِيَّ وَ إِسْحَاقَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيَّ وَ
 إِسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ جَعْفَرَ بْنَ
 صَالِحٍ وَ مُعَاوِيَةَ الْجَعْفَرِيَّ وَ يَحْيَى بْنَ
 الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ سَعْدَ بْنَ
 عَمْرَانَ الْأَنْصَارِيَّ وَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَارِثِ
 الْأَنْصَارِيَّ وَ يَزِيدَ بْنَ سَلَيْطِ الْأَنْصَارِيَّ وَ
 مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ سَعْدِ الْأَسْلَمِيِّ وَ هُوَ
 كَاتِبُ الْوَصِيَّةِ الْأُولَى أَشْهَدُهُمْ أَنَّهُ يَشْهَدُ
 أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ
 مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا
 رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ
 أَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ وَ أَنَّ الْوَعْدَ حَقٌّ وَ
 أَنَّ الْحِسَابَ حَقٌّ وَ الْقَضَاءَ حَقٌّ وَ أَنَّ
 الْوُفُوفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ مَا جَاءَ بِهِ
 مُحَمَّدٌ صَ حَقٌّ وَ أَنَّ مَا نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ
 الْأَمِينُ حَقٌّ عَلَى ذَلِكَ أَحْيَا وَ عَلَيْهِ أُمُوتُ وَ
 عَلَيْهِ أُبْعَثُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ أَشْهَدُهُمْ أَنَّ
 هَذِهِ وَصِيَّتِي بِخَطِّي وَ قَدْ نَسَخْتُ وَصِيَّةَ
 جَدِّي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ وَ
 وَصِيَّةَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَبْلَ ذَلِكَ نَسَخْتُهَا حَرْفًا
 بِحَرْفٍ وَ وَصِيَّةَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ عَلِيٍّ
 مِثْلَ ذَلِكَ وَ إِنِّي قَدْ أَوْصَيْتُ إِلَى عَلِيٍّ وَ بَنِيِّ
 بَعْدَ مَعَهُ إِنْ شَاءَ وَ أَنَسَ مِنْهُمْ رُشْدًا وَ أَحَبَّ
 أَنْ يُقَرَّهُمْ فَذَلِكَ لَهُ وَ إِنْ كَرِهَهُمْ وَ أَحَبَّ أَنْ
 يُخْرِجَهُمْ فَذَلِكَ لَهُ وَ لَا أَمْرَ لَهُمْ مَعَهُ وَ
 أَوْصَيْتُ إِلَيْهِ بِصَدَقَاتِي وَ أَمْوَالِي وَ مَوَالِيَّ وَ
 صَبِيَّانِي الَّذِينَ خَلَفْتُ وَ وُلْدِي إِلَى إِبْرَاهِيمَ
 وَ الْعَبَّاسِ وَ قَاسِمِ وَ إِسْمَاعِيلِ وَ أَحْمَدَ وَ أُمَّ
 أَحْمَدَ وَ إِلَى عَلِيٍّ أَمْرَ نِسَائِي دُونَهُمْ وَ ثَلْثُ
 صَدَقَةِ أَبِي وَ ثَلْثِي يَضَعُهُ حَيْثُ يَرَى وَ يَجْعَلُ
 فِيهِ مَا يَجْعَلُ ذُو الْمَالِ فِي مَالِهِ فَإِنْ أَحَبَّ
 أَنْ يَبِيعَ أَوْ يَهَبَ أَوْ يَنْحَلَ أَوْ يَتَصَدَّقَ بِهَا
 عَلَى مَنْ سَمَّيْتُ لَهُ وَ عَلَى غَيْرِ مَنْ سَمَّيْتُ

فَذَاكَ لَهُ

وَ هُوَ أَنَا فِي وَصِيَّتِي فِي مَالِي وَ فِي
 أَهْلِي وَ وُلْدِي وَ إِنْ يَرَى أَنْ يُقَرَّ إِخْوَتَهُ
 الَّذِينَ سَمَّيْتَهُمْ فِي كِتَابِي هَذَا أَقْرَهُمْ وَ إِنْ
 كَرِهَ فَلَهُ أَنْ يُخْرِجَهُمْ غَيْرَ مُثْرَبٍ عَلَيْهِ وَ لَا
 مَرْدُودٍ فَإِنْ أَنَسَ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي فَارَقْتُهُمْ
 عَلَيْهِ فَأَحَبُّ أَنْ يَرُدَّهُمْ فِي وَلايَةِ فَذَاكَ لَهُ وَ
 إِنْ أَرَادَ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنْ يُزَوِّجَ أُخْتَهُ فَلَيْسَ لَهُ
 أَنْ يُزَوِّجَهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ أَمْرِهِ فَإِنَّهُ أَعْرَفُ
 بِمَنَاحِكِ قَوْمِهِ وَ أَيُّ سُلْطَانٍ أَوْ أَحَدٍ مِنَ
 النَّاسِ كَفَّهُ عَنِ شَيْءٍ أَوْ حَالَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ
 شَيْءٍ مِمَّا ذَكَرْتُ فِي كِتَابِي هَذَا أَوْ أَحَدٍ مِمَّنْ
 ذَكَرْتُ فَهُوَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ بَرِيءٌ وَ
 اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْهُ بُرَاءٌ وَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ
 غَضَبُهُ وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ وَ الْمَلَانِكَةِ
 الْمُقْرَبِينَ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ جَمَاعَةِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ السُّلَاطِينِ أَنْ
 يَكْفَهُ عَنِ شَيْءٍ وَ لَيْسَ لِي عِنْدَهُ تَبِعَةٌ وَ
 لَا تَبَاعَةٌ وَ لَا لِأَحَدٍ مِنْ وُلْدِي لَهُ قَبْلِي مَالٌ
 فَهُوَ مُصَدِّقٌ فِيمَا ذَكَرَ فَإِنْ أَقْلَ فَهُوَ أَعْلَمُ وَ
 إِنْ أَكْثَرَ فَهُوَ الصَّادِقُ كَذَلِكَ وَ إِنَّمَا أَرَدْتُ
 بِإِدْخَالِ الَّذِينَ أَدْخَلْتُهُمْ مَعَهُ مِنْ وُلْدِي التَّنْوِيَةَ
 بِأَسْمَائِهِمْ وَ التَّنْشِيرَةَ لَهُمْ وَ أُمَّهَاتِ أَوْلَادِي
 مَنْ أَقَامَتْ مِنْهُنَّ فِي مَنْزِلِهَا وَ حِجَابِهَا
 فَلَهَا مَا كَانَ يَجْرِي عَلَيْهَا فِي حَيَاتِي إِنْ رَأَى
 ذَلِكَ وَ مَنْ خَرَجَتْ مِنْهُنَّ إِلَيَّ زَوْجٌ فَلَيْسَ
 لَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيَّ مَجْوَئِي إِلَّا أَنْ يَرَى عَلَيَّ
 غَيْرَ ذَلِكَ وَ بِنَاتِي بِمِثْلِ ذَلِكَ وَ لَا يُزَوِّجُ بِنَاتِي
 أَحَدٌ مِنْ إِخْوَتِهِنَّ مِنْ أُمَّهَاتِهِنَّ وَ لَا سُلْطَانٌ وَ
 لَا عَمٌّ إِلَّا بِرَأْيِهِ وَ مَشُورَتِهِ فَإِنْ فَعَلُوا غَيْرَ
 ذَلِكَ فَقَدْ خَالَفُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ جَاهَدُوهُ فِي
 مُلْكِهِ وَ هُوَ أَعْرَفُ بِمَنَاحِكِ قَوْمِهِ فَإِنْ أَرَادَ
 أَنْ يُزَوِّجَ زَوْجًا وَ إِنْ أَرَادَ أَنْ يَتْرُكَ تَرَكَ وَ
 قَدْ أَوْصَيْتُهُنَّ بِمِثْلِ مَا ذَكَرْتُ فِي كِتَابِي هَذَا
 وَ جَعَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِنَّ شَهِيداً وَ هُوَ
 وَ أُمُّ أَحْمَدَ شَاهِدَانِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَكْشِفَ

وَصَيَّتِي وَ لَا يَنْتَشِرَهَا وَ هُوَ مِنْهَا عَلَيَّ
 غَيْرَ مَا ذَكَرْتُ وَ سَمَّيْتُ فَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهِ وَ
 مَنْ أَحْسَنَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ وَ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ عَلَيَّ آلِهِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ
 مِنْ سُلْطَانٍ وَ لَا غَيْرِهِ أَنْ يَفْضَلَ كِتَابِي هَذَا
 الَّذِي خَتَمْتُ عَلَيْهِ الْأَسْفَلَ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ
 فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ عَضْبُهُ وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ وَ
 الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبِينَ وَ جَمَاعَةُ الْمُرْسَلِينَ وَ
 الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ عَلَيَّ مَنْ فَضَّلَ
 كِتَابِي هَذَا وَ كَتَبَ وَ خَتَمَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ وَ
 الشَّهْرُودُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ عَلَيَّ آلِهِ
 قَالَ أَبُو الْحَكَمِ فَحَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ آدَمَ
 الْجَعْفَرِيُّ عَنْ يَزِيدِ بْنِ سَلَيْطٍ قَالَ كَانَ أَبُو
 عَمْرَانَ الطَّلْحِيُّ قَاضِي الْمَدِينَةِ فَلَمَّا مَضَى
 مُوسَى قَدَمَهُ إِخْوَتُهُ إِلَى الطَّلْحِيِّ الْقَاضِي
 فَقَالَ الْعَبَّاسُ بْنُ مُوسَى أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَ أَمْتَعَ
 بِكَ إِنْ فِي أَسْفَلَ هَذَا الْكِتَابِ كَنْزاً وَ جَوْهَراً وَ
 يُرِيدُ أَنْ يَحْتَجِبَهُ

وَ يَأْخُذُهُ دُونَنَا وَ لَمْ يَدَعْ أَبُونَا رَحِمَةَ اللَّهِ
 شَيْئاً إِلَّا أَلْجَأَهُ إِلَيْهِ وَ تَرَكَنَا عَالَةً وَ لَوْ لَا أَنِي
 أَكْفُ نَفْسِي لِأَخْبَرْتُكَ بِشَيْءٍ عَلَيَّ رُغُوسٍ
 الْمَلَأَ قَوْلَهُ إِلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ فَقَالَ إِذَا وَ
 اللَّهُ تَخْخِيرُ بِمَا لَا نَقْبَلُهُ مِنْكَ وَ لَا نَصَدِّقُكَ
 عَلَيْهِ ثُمَّ تَكُونُ عِنْدَنَا مَلُوماً مَذْخُوراً نَعْرِفُكَ
 بِالْكَذِبِ صَغِيراً وَ كَبِيراً وَ كَانَ أَبُوكَ أَعْرَفَ
 بِكَ لَوْ كَانَ فِيكَ خَيْرٌ وَ إِنْ كَانَ أَبُوكَ لَعَارِفاً
 بِكَ فِي الظَّاهِرِ وَ البَاطِنِ وَ مَا كَانَ لِيَأْمَنَكَ
 عَلَيَّ تَمَرَّتَيْنِ ثُمَّ وَثَبَ إِلَيْهِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ
 عَمَّهُ فَأَخَذَ بِتَلْبِيهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّكَ لَسَفِيهٌ ضَعِيفٌ
 أَحْمَقُ أَجْمَعُ هَذَا مَعَ مَا كَانَ بِالْأَمْسِ مِنْكَ
 وَ أَعَانَهُ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ فَقَالَ أَبُو عَمْرَانَ
 الْقَاضِي لِعَلِيٍّ قُمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ حَسْبِي مَا
 لَعَنَنِي أَبُوكَ الْيَوْمَ وَ قَدْ وَسَّعَ لَكَ أَبُوكَ وَ لَا
 وَ اللَّهُ مَا أَحَدٌ أَعْرَفَ بِالْوَالِدِ مِنَ وَالِدِهِ وَ لَا وَ
 اللَّهُ مَا كَانَ أَبُوكَ عِنْدَنَا بِمُسْتَخَفٍّ فِي عَقْلِهِ
 وَ لَا ضَعِيفٍ فِي رَأْيِهِ فَقَالَ الْعَبَّاسُ

لِلْقَاضِي أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَضَّ الْخَاتَمَ وَ أَقْرَأَ مَا
تَحْتَهُ فَقَالَ أَبُو عَمْرٍانَ لَا أَفْضُهُ حَسْبِي مَا
لِعَنْبِي أَبُوكَ الْيَوْمَ فَقَالَ الْعَبَّاسُ فَأَنَا أَفْضُهُ
فَقَالَ ذَلِكَ إِلَيْكَ فَفَضَّ الْعَبَّاسُ الْخَاتَمَ فَإِذَا
فِيهِ إِخْرَاجُهُمْ وَ إِفْرَارُ عَلِيٍّ لَهَا وَحَدَهُ وَ
إِدْخَالُهُ إِيَّاهُمْ فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ إِنْ أَحَبُّوا أَوْ
كُرِّهُوا وَ إِخْرَاجُهُمْ مِنْ حَدِّ الصَّدَقَةِ وَ غَيْرِهَا
وَ كَانَ فَتْحُهُ عَلَيْهِمْ بَلَاءً وَ فَضِيحَةً وَ ذَلَّةً وَ
لِعَلِيٍّ عَ خَيْرَةً وَ كَانَ فِي الْوَصِيَّةِ الَّتِي فَضَّ
الْعَبَّاسُ تَحْتَ الْخَاتَمِ هَوْلًا الشُّهُودُ
إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ وَ
جَعْفَرُ بْنُ صَالِحٍ وَ سَعِيدُ بْنُ عَمْرٍانَ وَ
أَبِرَزْوَا وَجْهَ أُمِّ أَحْمَدَ فِي مَجْلِسِ الْقَاضِي وَ
ادَّعَوْا أَنَّهَا لَيْسَتْ إِيَّاهَا حَتَّى كَشَفُوا عَنْهَا وَ
عَرَفُوهَا فَقَالَتْ عِنْدَ ذَلِكَ قَدْ وَ اللَّهُ قَالَ سَيِّدِي
هَذَا إِنَّكَ سَتُؤَخِّدِينَ جَبْرًا وَ تُخْرِجِينَ إِلَيَّ
الْمَجَالِسَ فَزَجَرَهَا إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ وَ قَالَ
اسْكُتِي فَإِنَّ النِّسَاءَ إِلَى الضَّعْفِ مَا أَظْنُهُ
قَالَ مِنْ هَذَا شَيْئًا ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا عَ التَّفَتَّ إِلَى
الْعَبَّاسِ فَقَالَ يَا أَخِي إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ إِنَّمَا
حَمَلَكُمْ عَلَيَّ هَذِهِ الْغَرَائِمُ وَ الدُّيُونُ الَّتِي
عَلَيْكُمْ فَأَنْطَلِقُ يَا سَعِيدُ فَتَعَيَّنْ لِي مَا
عَلَيْهِمْ ثُمَّ أَفْضُ عَنْهُمْ وَ لَا وَ اللَّهُ لَا أَدْعُ
مُؤَاسَاتِكُمْ وَ بَرِّكُمْ مَا مَشَيْتُ عَلَى الْأَرْضِ
فَقُولُوا مَا سَنَنْتُمْ فَقَالَ الْعَبَّاسُ مَا تُعْطِينَا إِلَّا
مِنْ فَضُولِ أَمْوَالِنَا وَ مَا لَنَا عِنْدَكَ أَكْثَرُ فَقَالَ
قُولُوا مَا سَنَنْتُمْ فَأَلْعَرِضُ عَرِضَكُمْ فَإِنْ
تُحْسِنُوا فَذَلِكَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنْ تَشِينُوا فَإِنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ اللَّهُ إِنَّكُمْ لَتَعْرِفُونَ أَنَّهُ مَا
لِي يَوْمِي هَذَا وَ لَدَّ وَ لَا وَارِثَ غَيْرِكُمْ وَ لَئِنْ
حَبَسْتُمْ شَيْئًا مِمَّا تَظُنُّونَ أَوْ ادَّخَرْتُمْ فَأِنَّمَا هُوَ
لَكُمْ وَ مَرْجِعُهُ إِلَيْكُمْ وَ اللَّهُ مَا مَلَكْتُ مِنْذُ
مَضَى أَبُوكُمْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ شَيْئًا إِلَّا وَ قَدْ
سَيِّبْتُهُ حَيْثُ رَأَيْتُمْ فَوَثَبَ الْعَبَّاسُ فَقَالَ وَ اللَّهُ
مَا هُوَ كَذَلِكَ وَ مَا جَعَلَ اللَّهُ لَكَ مِنْ رَأْيِ عَلَيْنَا
وَ لَكِنْ حَسَدُ أَبِينَا لَنَا وَ إِرَادَتُهُ مَا أَرَادَ

مَمَّا لَا يُسَوِّغُهُ اللَّهُ إِيَّاهُ وَلَا إِيَّاكَ وَ إِنَّا
لَتَعْرِفُ أُنِّي أَعْرَفُ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى بِيَّاعِ
السَّابِرِيِّ بِالْكُوفَةِ وَ لَنْ سَلَّمْتُ لِأَعْصَنَهُ
بِرِيقِهِ وَ أَنْتَ مَعَهُ فَقَالَ عَلِيٌّ ع لَا حَوْلَ وَ
لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ أَمَا أَنِي يَا
إِخْوَتِي فَحَرِيصٌ عَلَى مَسَرَّتِكُمْ اللَّهُ يَعْلَمُ
اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي أَحْبُّ صَلَاحَهُمْ وَ أَنِّي
بَارٌّ بِهِمْ وَاصِلٌ لَهُمْ رَفِيقٌ عَلَيْهِمْ أُعْنِي
بِأُمُورِهِمْ لَيْلًا وَ نَهَارًا فَاجْزِنِي بِهِ خَيْرًا وَ إِنْ
كُنْتُ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ فَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ
فَاجْزِنِي بِهِ مَا أَنَا أَهْلُهُ إِنْ كَانَ شَرًّا فَشَرًّا وَ
إِنْ كَانَ خَيْرًا فَخَيْرًا اللَّهُمَّ أَصْلِحْهُمْ وَ
أَصْلِحْ لَهُمْ وَ أَحْسَأْ عَنَّا وَ عَنَّهُمُ الشَّيْطَانَ وَ
أَعْنِهِمْ عَلَى طَاعَتِكَ وَ وَفَّقْهُمْ لِرُشْدِكَ أَمَا
أَنَا يَا أَخِي فَحَرِيصٌ عَلَى مَسَرَّتِكُمْ جَاهِدْ عَلَى
صَلَاحِكُمْ وَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ فَقَالَ
الْعَبَّاسُ مَا أَعْرَفَنِي بِلِسَانِكَ وَ لَيْسَ لِمَسْحَاتِكَ
عِنْدِي طِينٌ فَافْتَرَقَ الْقَوْمُ عَلَى هَذَا وَ صَلَّى
اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 96 روایة 15

ترجمه روایت شریفه:

یزید بن سلیط گوید: هنگامیکه موسی بن
جعفر علیه السلام وصیت می فرمود (ده
تن را (گواه گرفت : 1- ابراهیم بن محمد
جعفری 2- اسحاق بن محمد جعفری 3-
اسحاق بن جعفر بن محمد 4- جعفر بن
صالح 5- معاویه جعفری 6- یحیی بن
حسین بن زیدی بن علی 7- سعد بن
عمران انصاری 8- محمد بن حارث
انصاری 9- یزید بن سلیط انصاری 10-
محمد بن جعفر بن سعد اسلمی که
نویسنده وصیت نامه اول بود. ایشان
را گواه گرفت بر اینکه:

او گواهی می دهد که شایسته پرستشی
جز خدای یکتای بی انباز نیست و اینکه
محمد بنده و فرستاده اوست و اینکه
روز قیامت بدون شك آمدنی است و اینکه
خدا هر که را در گور است زنده میکند و
اینکه زنده شدن پس از مردن حق است و
وعدۀ خدا حق است و حساب حق است و
داوری حق است و ایستادن در برابر
خدا حق است و آنچه روح الامین
(جبرئیل) نازل کرده حق است. بر این
عقیده زندگی کردم و بر این می میرم و بر
این از گور بر می خیزم انشاء الله.

و نیز ایشانرا گواه گرفت که این
وصیتنامه بخط خود من است که وصیت
جدم امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب
علیه السلام و محمد بن علی (امام
باقر علیه السلام را حرف بحرف
استنساخ کرده ام ، و وصیت جعفر
بن محمد هم مانند اینست . همانا من بعلی
وصیت میکنم و پسران دیگرم را همراه او
میسازم بشرط اینکه او بخواهد و آنها را
شایسته تشخیص دهد و دوست داشته

باشد که تثبیتشان کند و اگر نخواست و دوست داشت که خارجشان کند، اختیار با اوست ، و با وجود ایشان اختیاری ندارند. و نیز وصیت نمودم باو و به پسرانم : ابراهیم و عباس و قاسم و اسماعیل و احمد، سرپرستی موقوفات و اموال و بردگان و کودکانم را که بازماندگان منند و نیز ام احمد را، ولی سرپرستی زنانم با علی است نه با آنها و تولیت ثلث موقوفه پدرم و ثلث خودم نیز تنها با او است که در هر راه خواهد بمصرف رساند و نسبت بآنها حق صاحب مال را نسبت بمالش دارد، اگر خواهد بفروشد یا ببخشد یا واگذار کند یا بکسانی که نام بردم یا دیگر اینکه نام نبردم صدقه دهد، اختیار با او است . او بجای من است در این وصیت نسبت بمال و اهل و فرزندانم ، و اگر بخواهد برادرانش را که در نوشته ام نام بردم ثابت بدارد، و اگر نخواهد اختیار دارد که خارجشان کند، بر او سرزنشی نیست و کسی حق رد کردن او را ندارد. و اگر دریافت که حال آنها نسبت به زمانیکه من از ایشان جدا می شوم تغییر کرد (مانند عروض جنون و سفه و خیانت) حق دارد ایشان را تحت سرپرستی خود در آورد. و اگر یکی از آنها بخواهد خواهر خود را بشوهر دهد، جز با اجازه و فرمان او حق ندارد. زیرا او بامر ازدواج فامیلش آشناتر است.

و هر سلطان یا هر شخصی از مردم که از او جلوگیری کند، یا او را نسبت بآنچه در این مکتوب ذکر نمودم ، یا نسبت به اشخاصی که نام بردم (از زنان و کودکان) مانع شود، از خدا و رسولش بیزارى

جسته و خدا و رسولش نیز از او بیزار باشند، و لعنت و خشم خدا و لعنت لاعنان و ملائکه مقربین و پیغمبران و مرسلین و تمام مؤمنین بر او باد. و هیچیک از سلاطین حق ندارد او را از کاری باز دارد، من از او داد خواهی و بستانکاری ندارم و برای هیچیک از فرزندانم نزد او مالی نیست و هر چه گوید درست است. اگر کم کند او خود بهتر داند و اگر زیاد کند، او همچنان راستگوست و مقصود من از وارد کردن فرزندان را که در وصیت وارد کردم، تنها از نظر احترام بنام و تکریم آنها بود. و کنیزانی که از من اولاد دارند، آنهائیکه در منزل خود بمانند و با حجاب باشند، اگر او بخواهد آنچه در زندگی من داشتند بآنها بدهد، و هر کدام از آنها که شوهر کند، دیگر حق ندارد بحرمسرای من باز گردد، مگر در صورتیکه علی راعی دیگری دهد، و دخترانم نیز همچنانند، و جز براء و مشورت او نه هیچ برادر و نه مادری و نه هیچ سلطان و نه هیچ عمویی حق دارد دخترانم را شوهر دهد، اگر این کار را بکنند با خدا و رسولش مخالفت کرده و با سلطنت خدائی جنگیده اند، علی بازدواج فامیل خویش بیناتر است، اگر خواهد بشوهر دهد میدهد، و اگر خواهد ترك کند، ترك میکند، من بآن زنها همچنانکه در مکتوبم نوشته ام، وصیت کرده ام و خدا را بر آنها گواه گرفته ام و علی و ام احمد هم گواهند.

و هیچ کس را نرسد که وصیت مرا بر خلاف آنچه ذکر کردم و نام بردم ظاهر سازد و منتشر کند، هر که بدی کند بر

خود کرده و هر که نیکی کند بخود کرده است ، پروردگارت ببندگان ستمگر نیست و درود خدا بر محمد و خاندانش باد، هیچ سلطان و شخص دیگری حق ندارد، این وصیتنامه را که پائینش را مهر کرده ام پاره کند، کسیکه چنین کند، لعنت و خشم خدا و لعنت لاعنان و ملائکه مقربین و جمعیت پیغمبران و مؤمنان از مسلمین بر او باد و تنها علی حق دارد وصیت مرا بگشاید. (سپس در جای امضا نوشت) نوشت و مهر کرد ابو ابراهیم) موسی بن جعفر علیه السلام) و گواهان و صلی الله علیه و آله.

ابوالحکم گوید: عبدالله بن آدم جعفری از یزید بن سلیط چنین روایت کند که : ابو عمران طلحی قاضی مدینه بود، چون موسی بن جعفر علیه السلام درگذشت ، برادران امام هشتم ، او را بدادگاه طلحی کشانیدند. عباس بن موسی (بن جعفر) گفت : خدا اصلاحت کند و خیر رسالت سازد، همانا در پائین این وصیتنامه گنج و گوهریست (یعنی جمله ایست که برای ما سود بسیاری دارد) و این برادر میخواهد از ما پنهان کند و خودش تنها از آن استفاده کند و پدر ما هم - خدایش رحمت کند - همه چیز را باو واگذار کرده و ما را بی چیز گذاشته است و اگر من خودداری نمیکردم ، در برابر همه مردم بتو خبر مهمی میگفتم (شاید مقصودش موضوع امامت و جانشینی آنحضرت بوده است).

چون او چنین گفت : ابراهیم بن محمد بر او حمله کرد و گفت : اگر آن را بگویی ما از تو نپذیریم و تصدقت نکنیم و تو نزد ما سرزنش شده و منفور خواهی بود، ما

ترا در کودکی و بزرگیت بدروغ شناخته
ایم و پدرت ترا بهتر میشناخت ، ای کاش
تو خیری میداشتی ، همانا پدرت
بظاهر و باطن تو شناساتر بود، او ترا
بر نگهداری دو دانه خرما امین نمی
دانست . سپس عمویش اسحاق بن جعفر
به او حمله کرد و دو طرف جامه اش را
گرفت و گفت : تو هم کم خرد و هم ناتوان
و هم نادانی ، این هم روی کاری که
دیروز کردی باشد) معلوم می شود که
قبلا هم کار زشتی از او صادر شده است)
و حضار دیگر هم اسحاق را کمک کردند.
قاضی بعلی (بن موسی الرضا علیه السلام
) گفت : بر خیز ای ابوالحسن : همان
لعنتی که امروز از جانب پدرت بمن
رسید، مرا بس است . (یعنی لعنتی که در
وصیتنامه نوشته بود یا بجرم احضار
من شما را) پدرت بتو اختیارات وسیعی
داده ، نه بخدا، پسر را هیچکس بهتر از
پدر شناسد، بخدا که پدر تو نزد ما نه
سبک مغز بود و نه سست راعی.
عباس بقاضی گفت : خدایت اصلاح
کند، آن مهر را بردار و نوشته زیرش را
بخوان ، ابو عمران قاضی گفت : نه ، من
بر نمیدارم ، همان لعنتی که امروز از
پدرت بمن رسید، مرا بس است . عباس
گفت : من آن مهر را بر میگیرم ، قاضی
گفت : تو خوددانی ، عباس مهر را
برداشت . دیدند در آن نوشته است ،
خارج کردن برادران از وصیت و پا برجا
گذاشتن علی بتنهایی و داخل ساختن آنها
را تحت سرپرستی علی چه بخواهند و یا
نخواهند و خارج نمودن ایشانرا از
تصرف در موقوفه و غیر موقوفه . پس
باز کردن عباس وصیت نامه را موجب بلا

و رسوائی و خواری برادران و خیر و فضیلت علی (بن موسی علیه السلام) گشت.

و هم در آن وصیتنامه که عباس مهرش را بر گرفت نام این گواهان در زیرش نوشته بود: 1- ابراهیم بن محمد 2- اسحاق بن جعفر 3- جعفر بن صالح 4- سعید بن عمران . و چون در مجلس قاضی ادعا کردند که این زن ، ام احمد نیست ، روی او را گشودند و پرده اش را برداشتند و شناختند که خود اوست . آنهنگام ام احمد گفت : بخدا که آقا (موسی بن جعفر علیه السلام) بمن فرمود: در آینده ترا بزور میگیرند و بمجالس میکشند، اسحاق بن جعفر باو پرخاش کرد و گفت : ساکت کن که زنان بسستی و ناتوانی منسوبند، گمان ندارم آن حضرت در این باره چیزی فرموده باشد.

سپس علی (امام هشتم) علیه السلام بعباس رو کرد و فرمود: برادرم! من میدانم که غرامتها و بدهکاریهائیکه دارید، شما را باین کار وا داشته است ، سعید (بن عمران)! برو و هر چه بدهکاری دارند تعیین کن و از طرف آنها از مال من بپرداز. نه بخدا که من تا زمانیکه روی زمین راه روم از همراهی و احسان بشما دست برنمیدارم . شما هر سخنی دارید بگوئید. عباس گفت : هر چه بما دهی از زیادی اموال خود ماست و آنچه ما از تو طلبکاریم ، بیشتر از اینهاست . حضرت فرمود: هر چه خواهید بگوئید، آبروی من آبروی شماست (هدف من هدف شماست) اگر خوشرفتاری کنید بنفع خود شما نزد خدا

محفوظست.

و اگر بدرفتاری کنید، خدا آمرزنده و مهربانست ، بخدا که شما میدانید من این زمان فرزند و وارثی جز شما ندارم و اگر از اموالیکه شما گمان میکنید، چیزی نگهدارم و ذخیره کنم ، از آن شماست و بشما باز میگردد، بخدا از وقتیکه پدر شما - رضی الله عنه ((2)) - وفات کرده است ، مالی بدست نیاورده ام ، جز اینکه در مواردیکه خبر دارید ، بمصرف رسانیده ام . عباس بر جست و گفت : بخدا که چنین نیست ، خدا برای تو مزیت و اختیاری بر ما قرار نداده است ، ولی حقیقت اینستکه پدر ما بر ما حسد برد و چیزی را خواست که خدا نه برای او و نه برای تو روا دانسته بود و خودت هم میدانی ، من صفوان بن یحیی فروشنده پارچه های صابری را در کوفه میشناسم (صابری پارچه نازکی بوده که در سابور فارس میبافته اند و صفوان وکیل امام هشتم و امام نهم علیه السلام بوده است و گویا وکیل امام هفتم هم بوده است) اگر زنده ماندم گلوی او را میگیرم و ترا هم با او.

علی (بن موسی) علیه السلام فرمود: لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم ، همانا ای برادرانم ! خدا میداند که من مشتاق دلخوشی شمایم ، خدایا! اگر تو میدانی که من صلاح ایشانرا میخواهم و نسبت بانها خوشرفتار و پیوند ساز و مهربانم ، در هر شب و روز مرا برای کارهای ایشان یاری کن و جزای خیرم بده و اگر قصد دیگری دارم ، تو هر پنهانی را میدانی ، مرا چنانچه سزاوارم جزا بده ، اگر قصد بدی دارم جزای بد و اگر قصد خیری

دارم جزای خیرم ده ، خدایا ایشانرا
اصلاح کن و کارهایشانرا اصلاح کن ، و
شیطانرا از ما و آنها دور کن ، و آنها
را بر اطاعتت یاری و بهدایتت موفق دار،
همانا ای برادر! من خوشحالی شما را
شانقم و بصلاح شما کوشایم ، و خدا
نسبت بآنچه میگویم مورد اعتماد است.
عباس گفت : من زبان ترا خوب
میشناسم ، برای بیل تو نزد ما گلی
نیست (یعنی حنای تو نزد ما رنگی ندارد)
و با این سخن از یکدیگر جدا شدند و
صلی الله علیه و آله.

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن سنان گوید: یکسال پیش از آنکه
موسی بن جعفر علیه السلام بعراق آید
خدمتش رسیدم پسرش علی برابرش
نشسته بود، حضرت بمن نگریست و
فرمود: ای محمد! در اینسال جنبشی
(مسافرتی) پیش آید، بخاطر آن بیتابی
مکن ، عرضکردم: قربانت کردم ، چه
پیش آمدی میکند؟ سخن شما مرا،
پریشان کرد، فرمود: من بسوی آن
طیغانگر (مهدی عباسی) میروم ، ولی
آگاه باش که از خود او و از کسیکه بعد از
اوست (هادی) بدی بمن نمیرسد.
عرضکردم قربانت کردم ، سپس چه
میشود؟ فرمود: خدا ستمگرانرا گمراه کند
و خدا آنچه خواهد میکند (اشاره
بمسموم شدن آنحضرت بدست هارون
است) عرضکردم: قربانت ، مطلب
چیست ، فرمود: هر که در حق این پسر
ستم کند و امامتش را پس از من انکار
نماید (چون طایفه واقفیه)، مانند کسی

16- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنِ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْمَرْزَبَانِ
عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي الْحَسَنِ
مُوسَى ع مِنْ قَبْلِ أَنْ يَفْدِمَ الْعِرَاقَ بَسَنَةَ وَ
عَلِيَّ ابْنَهُ جَالِسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ فَنَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ
يَا مُحَمَّدُ أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ
حَرَكَةٌ فَلَا تَجْرَعُ لِدَلِّكَ قَالَ قُلْتُ وَ مَا يَكُونُ
جُعَلْتُ فِدَاكَ فَقَدْ أَقْلَقَنِي مَا ذَكَرْتَ فَقَالَ
أَصِيرُ إِلَى الطَّاعِيَةِ أَمَا إِنَّهُ لَا يَبْدَأُنِي مِنْهُ
سُوءٌ وَ مِنَ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَهُ قَالَ قُلْتُ وَ مَا
يَكُونُ جُعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ
يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ قَالَ قُلْتُ وَ مَا ذَاكَ جُعَلْتُ
فِدَاكَ قَالَ مَنْ ظَلَمَ ابْنِي هَذَا حَقَّهُ وَ جَحَدَ
إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِي كَانَ كَمَنْ ظَلَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي
طَالِبٍ حَقَّهُ وَ جَحَدَهُ إِمَامَتَهُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ
ص قَالَ قُلْتُ وَ اللَّهُ لَنُبْنَ مَدَّ اللَّهُ لِي فِي الْعُمُرِ
لَأُسَلِّمَنَّ لَهُ حَقَّهُ وَ لِأَقْرَنَّ لَهُ بِإِمَامَتِهِ قَالَ
صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ يَمُدُّ اللَّهُ فِي عُمُرِكَ وَ تَسَلِّمُ
لَهُ حَقَّهُ وَ تُفَرُّ لَهُ بِإِمَامَتِهِ وَ إِمَامَةٌ مَنْ يَكُونُ
مَنْ بَعْدَهُ قَالَ قُلْتُ وَ مَنْ ذَاكَ قَالَ مُحَمَّدُ ابْنُهُ
قَالَ قُلْتُ لَهُ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 102 روایة 16

است که در حق علی بن ابیطالب ستم کرده و امانت او را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله انکار نموده است ، عرضکردم : بخدا که اگر خدا بمن عمری دهد حق او را تسلیمش کنم و بامامتش اقرار ورزم ، فرمود: راست گفتی ، ای محمد! خدا بتو عمر میدهد و تو هم حق او را تسلیمش میکنی و بامامت او و آنکه بعد از اوست اقرار میکنی ، عرضکردم ، بعد از او کیست ؟ فرمود: پسرش محمد. عرضکردم : نسبت باو هم راضی و تسلیم

1- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ يَحْيَى بْنِ حَبِيبِ الزِّيَّاتِ
قَالَ أَخْبَرَنِي مَنْ كَانَ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا
ع جَالِسًا فَلَمَّا نَهَضُوا قَالَ لَهُمُ الْقَوْمُ أَبَا
جَعْفَرَ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَ أَحَدَثُوا بِهِ عَهْدًا
فَلَمَّا نَهَضَ الْقَوْمُ التَّتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ يَرْحَمُ اللَّهُ
الْمُفْضَلُ إِنَّهُ كَانَ لَيَقْتَعُ بِدُونِ هَذَا
اصول کافی جلد 2 صفحه 103 روایة 1

(اشاره و نص بر ابی جعفر دوم (امام نهم) علیه السلام)*

بَابُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى أَبِي جَعْفَرَ الثَّانِي ع

ترجمه روایت شریفه:

یحیی بن حبیب گوید: کسی که (همراه
رفقاییش) خدمت امام رضا نشسته بود،
بمن خبر داد که چون همه از مجلس
برخاستند حضرت بآنها فرمود: ابا
جعفر (امام محمد تقی) را ملاقات کنید و
باو سلام دهید و با او تجدید عهد کنید،
چون آنها برخاستند، بمن متوجه شد و
فرمود: خدا رحمت کند مفضل را که بکمر
از این هم قناعت میکرد.

شرح:

از جمله ای که حضرت در آخر روایت فرمود، ممکن است مقصود این باشد که مفضل درباره شناختن
امام و تسلیم باو بعبارت و دستوری کمتر از این هم قناعت مینمود یعنی مقصود را میفهمید و اطاعت میکرد
و این جمله تعریض و ملامت است نسبت ببعضی از حضار آنمجلس که مقصود آنحضرت را نفهمیدند و هنوز
مردد بودند.

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ مَعْمَرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا ع وَ
ذَكَرَ شَيْبًا فَقَالَ مَا حَاجَّتْكُمْ إِلَيَّ ذَلِكَ هَذَا أَبُو
جَعْفَرَ قَدْ أَجْلَسْتُهُ مَجْلِسِي وَ صَيَّرْتُهُ مَكَانِي وَ

قَالَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ بَتَوَارِثِ أَصَاغِرْنَا عَنْ
أَكْبَرِنَا الْفِدَّةَ بِالْفِدَّةِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 104 روایه 2

ترجمه روایت شریفه:

معمر بن خلاد گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که مطلبی (راجع بامر امامت) گفت و سپس فرمود: شما چه احتیاجی باین موضوع دارید؟ این ابوجعفر است که او را بجای خود نشانیده و قائم مقام خود ساخته ام، ما خاندانی هستیم که خردسالانمان موبمو از بزرگسالان ارث میبرند.

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن عیسی گوید: خدمت حضرت ابیجعفر ثانی (امام نهم) علیه السلام رسیدم و درباره موضوعاتی با من مناظره کرد، سپس فرمود: ای ابا علی! شك و تردید از میان برفت. پدرم جز من فرزندی ندارد (اگر پدر من هم مانند امامان سابق پسران متعدد میداشت ممکن بود، نسبت بتعیین امام از میان آنها شکی پدید آید).

ترجمه روایت شریفه:

حسین بن بشار گوید: ابن قیاما (واقفی مذهب) در نامه ای که به امام رضا علیه السلام نوشته میگوید: شما چگونه امامی هستید که فرزند ندارید؟! حضرت رضا - مانند شخص خشمگین - باو جواب داد، تو از کجا میدانی که من فرزند نخواهم داشت؟! بخدا که شب و روز نگذرد جز اینکه خدا بمن پسری عنایت کند که بسبب او میان حق و باطل را فیصل دهد.

3- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي ع فَنَظَرَنِي فِي أَشْيَاءَ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا عَلِيٍّ ارْتَفَعَ الشُّكُّ مَا لِأَبِي غَيْرِي

اصول کافی جلد 2 صفحه 104 روایه 3

4- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَالِكِ بْنِ أَشِيمٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَشَّارٍ قَالَ كَتَبَ ابْنُ قِيَامًا إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ع كِتَابًا يَقُولُ فِيهِ كَيْفَ تَكُونُ إِمَامًا وَ لَيْسَ لَكَ وَ لَدَّ فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا ع شِبْهَ الْمُغْضَبِ وَ مَا عَلَّمَكَ أَنَّهُ لَا يَكُونُ لِي وَ لَدَّ وَ اللَّهُ لَا تَمْضِي الْأَيَّامُ وَ اللَّيَالِي حَتَّى يَرْزُقَنِي اللَّهُ وَ لَدَّ ذَكَرًا يَفْرُقُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 104 روایه 4

5-بُعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ
مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ قَالَ
لِي ابْنُ النَّجَّاشِيِّ مِنَ الْإِمَامِ بَعْدَ صَاحِبِكَ
فَأَسْتَهَى أَنْ تَسْأَلَهُ حَتَّى أَعْلَمَ فَدَخَلْتُ عَلَى
الرِّضَا ع فَأَخْبَرْتُهُ قَالَ فَقَالَ لِي الْإِمَامُ ابْنِي
ثُمَّ قَالَ هَلْ يَتَجَرَّأُ أَحَدٌ أَنْ يَقُولَ ابْنِي وَ لَيْسَ
لَهُ وَلَدٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 104 روایه 5

ترجمه روایت شریفه:
ابن ابی نصر گوید: ابن نجاشی بمن گفت
: امام بعد از امام تو کیست ؟ من دلم
میخواهد از خود او بپرسی تا بفهمم ، من
خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و
گزارش دادم . حضرت فرمود: امام
پسر من است سپس فرمود: آیا
کسی جرات دارد که بگوید: پسر من در
صورتیکه اولادی نداشته باشد.

6-أَحْمَدُ بْنُ مَهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ دَكَّرْنَا عِنْدَ أَبِي
الْحَسَنِ ع شَيْئاً بَعْدَ مَا وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ ع
فَقَالَ مَا حَاجَتُكُمْ إِلَيَّ ذَلِكَ هَذَا أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ
أَجْلَسْتُهُ مَجْلِسِي وَ صَيَّرْتُهُ فِي مَكَانِي

اصول کافی جلد 2 صفحه 105 روایه 6

ترجمه روایت شریفه:
معمر بن خلاد گوید: پس از ولادت
ابیعجفر علیه السلام خدمت حضرت امام
رضا علیه السلام موضوعی مذاکره شد.
حضرت فرمود: شما چه احتیاجی باین
مطلب دارید، این ابو جعفر است که او را
در جای خود نشانیده و قائم مقام خود
کرده ام.

7-أَحْمَدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ
قِيَامَا الْوَأَسْطِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ
مُوسَى ع فَقُلْتُ لَهُ أَيْكُونُ إِمَامَانِ قَالَ لَا إِلَّا
وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ فَقُلْتُ لَهُ هُوَ ذَا أَنْتَ لَيْسَ
لَكَ صَامِتٌ وَ لَمْ يَكُنْ وُلْدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ ع
بَعْدُ فَقَالَ لِي وَ اللَّهُ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ مِنِّي مَا يَنْبُتُ
بِهِ الْحَقُّ وَ أَهْلُهُ وَ يَمَحِقُ بِهِ الْبَاطِلَ وَ أَهْلُهُ
فَوُلْدَ لَهُ بَعْدَ سَنَةٍ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ كَانَ ابْنُ
قِيَامَا وَاقِفِيًّا

اصول کافی جلد 2 صفحه 105 روایه 7

ترجمه روایت شریفه:
ابن قیامای واسطی ، گوید: خدمت علی
بن موسی علیه السلام رسیدم و
عرض کردم : ممکن است (در یکزمان)
دو امام وجود داشته باشد؟ فرمود: نه ،
مگر اینکه یکی از آنها ساکت باشد
(مانند امام حسین علیه السلام که در
زمان حیات امام حسن علیه السلام ساکت
نشسته بود) عرض کردم : اینک شما امام
ساکتی همراه ندارید (تا جانشین و امام
بعد از شما باشد) - و در آنزمان هنوز
ابو جعفر علیه السلام برای او متولد نشده

بود - حضرت بمن فرمود: بخدا سوگند که خدا از من فرزندی بوجود میآورد که بوسیله او حق و اهل حق را ثابت کند و باطل و اهل باطل را از میان ببرد، پس بعد از یکسال ابو جعفر علیه السلام متولد شد و ابن قیاما (راوی این حدیث) واقفی مذهب بوده است.

ترجمه روایت شریفه:

حسن بن جهم گوید: خدمت امام رضا علیه السلام نشسته بودم که پسر کودکش را طلبید و روی دامنش نشانید و بمن فرمود: او را برهنه کن و پیراهنش را بکن ، من پیراهنش بیرون آوردم ، بمن فرمود: میان دو شانه اش را نگاه کن ، من نگاه کردم ، دیدم در يك شانه اش مانند مهریستکه در گوشت فرو رفته ، بمن فرمود: این را میبینی ؟ پدرم مانند همین علامت را در همین جا داشت.

ترجمه روایت شریفه:

صنعانی گوید: خدمت امام رضا علیه السلام بودم که پسر کودکش ابی جعفر علیه السلام را آوردند فرمود: این همان مولودی است که مولودی پر برکت تر از او نسبت بشیعیان ما متولد نشده است.

8-أَحْمَدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ ع جَالِسًا فَدَعَا بَابْنَهُ وَ هُوَ صَغِيرٌ فَأَجْلَسَهُ فِي حَجْرِي فَقَالَ لِي جَرِّدْهُ وَ انزِعْ قَمِيصَهُ فَنَزَعْتُهُ فَقَالَ لِي انظُرْ بَيْنَ كَتْفَيْهِ فَنَظَرْتُ فَأَدَا فِي أَحَدِ كَتْفَيْهِ شَبِيهًا بِالْخَاتَمِ دَاخِلًا فِي اللَّحْمِ ثُمَّ قَالَ أَ تَرَى هَذَا كَانَ مِثْلَهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ مِنْ أَبِي

ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 105 روایة 8

9-عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِي يَحْيَى الصَّنَعَانِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا ع فَجِيءَ بَابْنَهُ أَبِي جَعْفَرِ ع وَ هُوَ صَغِيرٌ فَقَالَ هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُولَدْ مَوْلُودًا أَكْبَرَ بَرَكَهَ عَلَى شِيعَتِنَا مِنْهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 106 روایة 9

10-مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا ع قَدْ كُنَّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللَّهُ لَكَ أَبَا جَعْفَرِ ع

فَكُنْتُ تَقُولُ يَهَبُ اللَّهُ لِي غَلَامًا فَقَدْ وَهَبَهُ اللَّهُ
لَكَ فَأَقْرَرْتُ عِيُونَنَا فَلَا أَرَانَا اللَّهُ يَوْمَكَ فَإِنْ كَانَ
كَوْنُ قَالِي مَنْ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ
عَ وَهُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ
هَذَا ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ فَقَالَ وَ مَا يَضُرُّهُ مِنْ
ذَلِكَ فَقَدْ قَامَ عِيسَى ع بِالْحَجَّةِ وَ هُوَ ابْنُ
ثَلَاثِ سِنِينَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 106 روایه 10

ترجمه روایت شریفه:
صفوان بن یحیی گوید: بامام رضا علیه السلام عرض کردم: پیش از آنکه خدا ابی جعفر علیه السلام را بشما ببخشد (درباره جانشینتان) از شما میپرسیدیم، و شما می فرمودید: خدا بمن پسری عنایت میکند اکنون او را بشما عنایت کرد و چشم ما را روشن کرد، اگر خدای ناخواسته برای شما پیش آمدی کند، به که بگرویم؟ حضرت با دست اشاره بابی جعفر علیه السلام فرمود که در برابرش ایستاده بود، عرض کردم: قربانت این پسری سه ساله است!! فرمود: چه مانعی دارد؟ عیسی علیه السلام سه ساله بود (سه سال کمتر داشت) که به حجت قیام کرد.

شرح:

ظاهر این روایت اینستکه: عیسی علیه السلام در سه سالگی بر رسالت مبعوث شده است، چنانچه سخن گفتن او پس از ولایت و زمانیکه در گهواره بوده صریح آیه قرآن کریمست و در روایتیکه بعد از این بیان میشود، نبوت او را در هفت سالگی بیان میکند، و ممکن است مقصود این باشد که در هفت سالگی قیام بدعوت نموده ولی آثار و علائم نبوت قبلا در او ظاهر شده است.

11- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ
خَلَادٍ قَالَ سَمِعْتُ إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبرَاهِيمَ
يَقُولُ لِلرِّضَا ع إِنَّ ابْنِي فِي لِسَانِهِ ثَقْلٌ فَأَنَا
أَبْعَثُ بِهِ إِلَيْكَ عِدًّا تَمْسُخُ عَلَيَّ رَأْسِهِ وَ
تَدْعُو لَهُ فَإِنَّهُ مَوْلَاكَ فَقَالَ هُوَ مَوْلَى أَبِي
جَعْفَرٍ فَأَبْعَثْ بِهِ عِدًّا إِلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 106 روایه 11

ترجمه روایت شریفه:
معمر بن خلاد گوید: شنیدم اسماعیل بن ابراهیم بامام رضا علیه السلام میگفت: زبان پسر من لکنت و سنگینی دارد، فردا او را خدمت شما می فرستم تا دست به سرش بفرستید و برای او دعا کنی که او غلام شماست، فرمود: او غلام ابی جعفر است، او را فردا نزد وی فرست.

12- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
أَحْمَدِ النَّهْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَلَادِ الصَّقَلِيِّ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ كُنْتُ

عَنْدَ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَالِسًا بِالْمَدِينَةِ
 وَ كُنْتُ أَقَمْتُ عِنْدَهُ سَنَتَيْنِ أَكْتُبُ عَنْهُ مَا
 يَسْمَعُ مِنْ أَخِيهِ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ ع إِذْ دَخَلَ
 عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضَا ع
 الْمَسْجِدَ مَسْجِدَ الرَّسُولِ ص فَوَثَبَ عَلِيٌّ بِنُ
 جَعْفَرٍ بِلَا حِذَاءٍ وَ لَا رِدَاءٍ فَقَبَّلَ يَدَهُ وَ
 عَظَمَهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ ع يَا عَمَّ اجْلِسْ
 رَحِمَكَ اللَّهُ فَقَالَ يَا سَيِّدِي كَيْفَ اجْلِسُ وَ
 أَنْتَ قَائِمٌ فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيٌّ بِنُ جَعْفَرٍ إِلَى
 مَجْلِسِهِ جَعَلَ أَصْحَابَهُ يُؤَبِّخُونَهُ وَ
 يَقُولُونَ أَنْتَ عَمُّ أَبِيهِ وَ أَنْتَ تَفْعَلُ بِهِ هَذَا
 الْفِعْلَ فَقَالَ اسْكُتُوا إِذَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ
 وَ قَبِضَ عَلِيٌّ لِحِيَّتِهِ لَمْ يُوَهَّلْ هَذِهِ الشَّيْبَةَ وَ
 أَهْلَ هَذَا الْفَتَى وَ وَضَعَهُ حَيْثُ وَضَعَهُ أَنْكَرُ
 فَضْلُهُ نَعُودُ بِاللَّهِ مِمَّا تَقُولُونَ بَلْ أَنَا لَهُ عَبْدٌ
اصول کافی جلد 2 صفحه 106 روایة 12

ترجمه روایت شریفه:
 محمد بن حسن بن عمار گوید: من دو
 سال نزد علی بن جعفر بن محمد
 (عموی امام رضا علیه السلام) بودم و
 هر خبریکه او از برادرش موسی بن
 جعفر علیه السلام شنیده بود، مینوشتم
 ، روزی در مدینه خدمتش نشسته
 بودم که ابو جعفر محمد بن علی
 الرضا علیه السلام در مسجد رسول
 خدا صلی الله علیه و آله بر او وارد شد
 علی بن جعفر برجست و بدون کفش و
 عبا نزد او رفت و دستشرا بوسید و
 احترامش کرد، ابو جعفر باو فرمود: ای
 عمو! بنشین ، خدایت رحمت کند، او
 گفت : آقای من ! چگونه من بنشینم و تو
 ایستاده باشی؟! چون علی بن جعفر
 بمسند خود برگشت ، اصحابش او را
 سرزنش کرده ، می گفتند: شما عموی
 پدر او هستید و با او اینگونه رفتار می
 کنید؟! او دست بریش خود گرفت و گفت
 : خاموش باشید، اگر خدای عزوجل این
 ریش سفید را سزاوار (امامت) ندانست
 و این کودک را سزاوار دانست و باو چنان
 مقامی داد، من فضیلت او را انکار کنم!!?
 پناه بخدا از سخن شما، من بنده او هستم
 .

13- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْخَيْرَانِيِّ عَنِ
 أَبِيهِ قَالَ كُنْتُ وَاقِفًا بَيْنَ يَدَيْ أَبِي الْحَسَنِ ع
 بِخَرَّاسَانَ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ يَا سَيِّدِي إِنْ كَانَ
 كَوْنٌ فَأَلِيٌّ مَنْ قَالَ إِلَيَّ أَبِي جَعْفَرُ ابْنِي فَكَأَنَّ
 الْقَائِلَ اسْتَصْغَرَ سِنَّ أَبِي جَعْفَرٍ ع فَقَالَ
 أَبُو الْحَسَنِ ع إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ
 عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولًا نَبِيًّا صَاحِبَ
 شَرِيعَةٍ مُبْتَدَأَةٍ فِي أَصْغَرِ مِنَ السَّنِّ الَّذِي فِيهِ

أبو جَعْفَرِ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 107 روایة 13

ترجمه روایت شریفه:

پدر خیرانی گوید: من در خراسان خدمت امام رضا علیه السلام بودم ، که مردی باحضرت گفت : آقای من ! اگر پیش آمدی کند، بکه بگرویم ، فرمود: بپسرم ابیجعفر - مثل اینکه گوینده سن ابیجعفر علیه السلام را برای امامت کم شمرد - امام رضا علیه السلام فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم را برسالت و نبوت برگزید و صاحب شریعت تازه اش ساخت (یعنی کتاب بر او نازل کرد و اولوالعزمش قرار داد) در سنی کمتر از سن ابیجعفر علیه السلام.

14- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ جَمِيعاً عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى بْنِ النُّعْمَانِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ جَعْفَرٍ يُحَدِّثُ الْحَسَنَ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ وَاللَّهِ لَقَدْ نَصَرَ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ إِي وَاللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ بَغَى عَلَيْهِ إِخْوَتُهُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ إِي وَاللَّهِ وَ نَحْنُ عُمُومَتُهُ بَعِينًا عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ صَنَعْتُمْ فَإِنِّي لَمْ أَخْضُرْكُمْ قَالَ قَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَ نَحْنُ أَيْضاً مَا كَانَ فِينَا إِمَامٌ قَطُّ حَائِلَ اللَّوْنِ فَقَالَ لَهُمُ الرَّضَا عَ هُوَ ابْنِي قَالُوا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ قَدْ قَضَى بِالْقَافَةِ فَبَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ الْقَافَةُ قَالَ ابْعَثُوا أَنْتُمْ إِلَيْهِمْ فَأَمَّا أَنَا فَلَا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ لَمَّا دَعَوْتُمُوهُمْ وَ لَتَكُونُوا فِي بِيوتِكُمْ فَلَمَّا جَاءُوا أَقْعَدُونَا فِي الْبُسْتَانِ وَ اصْطَفَى عُمُومَتُهُ وَ إِخْوَتُهُ وَ أَخَوَاتُهُ وَ أَخَذُوا الرَّضَا عَ وَ الْبَسُوهُ جُبَّةً صَوْفَ وَ قَلْنَسُوهُ مِنْهَا وَ وَضَعُوا عَلَيَّ عُنُقَهُ مَسْحَاةً وَ قَالُوا لَهُ ادْخُلِ الْبُسْتَانَ كَأَنَّكَ تَعْمَلُ

فِيهِ ثُمَّ جَاءُوا بِأَبِي جَعْفَرٍ ع فَقَالُوا أَلْحَقُوا
 هَذَا الْعُلَامَ بِأَبِيهِ فَقَالُوا لَيْسَ لَهُ هَاهُنَا أَبٌ وَ
 لَكِنَّ هَذَا عَمُّ أَبِيهِ وَ هَذَا عَمُّ أَبِيهِ وَ هَذَا عَمُّهُ
 وَ هَذِهِ عَمَّتُهُ وَ إِنْ يَكُنْ لَهُ هَاهُنَا أَبٌ فَهُوَ
 صَاحِبُ الْبُسْتَانِ فَإِنَّ قَدَمَيْهِ وَ قَدَمِيهِ وَاحِدَةٌ
 فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ ع قَالُوا هَذَا أَبُوهُ قَالَ
 عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فَقُمْتُ فَمَصَّصْتُ رِيقَ أَبِي
 جَعْفَرٍ ع ثُمَّ قُلْتُ لَهُ أَشْهَدُ أَنَّكَ إِمَامِي عِنْدَ اللَّهِ
 فَبَكَى الرَّضَاعُ ثُمَّ قَالَ يَا عَمُّ أَلَمْ تَسْمَعْ أَبِي
 وَ هُوَ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِأَبِي ابْنِ
 خَيْرَةِ الْإِمَاءِ ابْنِ النُّوبِيَّةِ الطَّيِّبَةِ الْفَمِ
 الْمُنْتَجِبَةِ الرَّحِمِ وَيَلْتَهُمْ لَعْنُ اللَّهِ
 الْأَعْيَسِ وَ ذُرِّيَّتَهُ صَاحِبِ الْفِتْنَةِ وَ يَقْتُلُهُمْ
 سِنِينَ وَ شُهُورًا وَ أَيَّامًا يَسُومُهُمْ خَسْفًا وَ
 يَسْقِيهِمْ كَأْسًا مُضْبِرَةً وَ هُوَ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ
 الْمُؤْتَوِّرُ بِأَبِيهِ وَ جَدِّهِ صَاحِبِ الْعَيْبَةِ يُقَالُ
 مَاتَ أَوْ هَلَكَ أَيَّ وَادٍ سَلَكَ أَوْ فَيَكُونُ هَذَا يَا عَمُّ
 إِلَا مَنِي فَقُلْتُ صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 107 روایة 14

ترجمه روایت شریفه:

زکریا بن یحیی گوید: شنیدم علی بن جعفر، حسن بن حسین بن علی را حدیث میکرد و میگفت: بخدا سوگند که خدا ابوالحسن الرضا علیه السلام را یاری کرد، حسن گفت: آری بخدا قربانت کردم، همانا برادرانش نسبت باو ستم کردند، علی بن جعفر گفت: آری بخدا ما عموهایش هم باو ستم کردیم، حسن گفت: قربانت کردم، مگر شما چه کردید؟ زیرا من نزد شما نبودم، گفت: ما و برادرانش باو گفتیم: هرگز در میان ما خاندان، امامی که رنگش دگرگون باشد نبوده (مقصودشان این بود که امام محمد تقی علیه السلام بشما شباهت ندارد) حضرت رضا فرمود: او پسر منست، آنها گفتند: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله بحکم قیافه شناس داوری فرموده، میان تو و میان ما هم قیافه شناس داور باشد، حضرت فرمود: من دنبال آنها نمیفرستم. شما بفرستید و بآنها اطلاع دهید که برای چه دعوتشان میکنید و شما در خانه خود باشید.

چون ایشان آمدند، ما را در باغ نشانیدند (یعنی قیافه شناسان یا عموها و برادران امام رضا علیه السلام) و عموها و برادران و خواهران امام رضا علیه السلام صف کشیدند و آنحضرت را گرفته خرقة و کلاه پشمین باو پوشانیدند و بیلی بر دوشش گذاشتند و گفتند بصورت باغبانی وارد باغ شو، سپس ابیجعفر علیه السلام را آوردند و بقیافه شناسان گفتند: این پسر را بپدرش منسوب کنید، آنها گفتند: او را در اینجا پدری داشته باشد، همین صاحب

باغست که قدمهای او با قدمهای این پسر یکسان است و چون حضرت رضا علیه السلام برگشت ، گفتند: همین شخص پدر اوست (گویا ابتدا از آثار قدم حضرت که روی زمین نقش بسته بود، احتمالی دادند و سپس که خود حضرت را دیدند یقین کردند).

علی بن جعفر گوید: من برخاستم و لب ابیجعفر علیه السلام را چنان بوسیدم که آب دهانشرا مکیدم و باو عرضکردم : گواهی دهم که تو نزد خدا امام منی ، پس حضرت رضا علیه السلام گریه کرد فرمود: ای عمو! مگر نشنیدی که پدرم می فرمود: رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود: فدای (میآید) پسر بهترین کینزان ، پسر کنیز نوییه) نویه بلاد بزرگیست در سودان که بلال حبشی هم از آنجا بوده است) که دهانش خوشبو و زهدانش نجیب زای است ، وای بر آنها و خدا لعنت کند اعییس و نژادشرا (یعنی بنی عباس را) همان که فتنه انگیز است و آنها را چند سال و چند ماه و چند روز میکشد و بانها ذلت میرساند و از جام تلخ و ناگوار بانها میآشاماند، و اوست در بدر و دور افتاده ، پدر و جد کشته شده و صاحب غیبت ، مردم درباره او گویند: معلوم نیست مرده یا هلاک شده و بکدام دره رفته ، ای عمو! چنین پسری جز از نسل من تواند بود؟؟ عرضکردم : راست گوئی ، قربانت کردم.

شرح:

علم قیافه شناسی آنستکه : شخص قائف از روی آثار و علائم صورت و دست و پا و سایر اعضاء شباهت دو نفر را بیکدیگر میفهمد و نسبت و قرابت میان آنها را تشخیص میدهد، این علم در شرع مقدس اسلام اعتباری ندارد و هیچگونه نسبتی با آن ثابت نمیشود، بلکه برای تعیین انتساب در شرع اسلام موازین و مقررات دیگریست ، ولی در صورتیکه بمسلمانی تهمتی زنند، او میتواند برای دفع تهمت از خود بقیافه شناس رجوع کند، چنانچه راجع بانتساب اسامه ، پسر زیدبن حارثه را بپدرش چنین روایت کنند که : اسامه سیاه رنگ بود و پدرش زید سفیدتر از پنبه ، از اینجهت مردم جاهلیت در نسب او طعن میزدند، تا آنکه قیافه شناس حکم کرد

که او پسر زید است و ملت عرب هم سخن قیافه شناسرا میپذیرفتند، از اینجهت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مسرور گشت زیرا طعن آنها بآنحضرت هم مربوط بود - مرآت ص 237 -
و حضرت رضا علیه السلام چون درباره پسرش مورد تهمت واقع گشت ، بحکم قیافه شناس تن داد، بشرحیکه در این روایت ذکر شد و پس از آنکه حق روشن گشت ، امام رضا علیه السلام از قول رسولخدا صلی الله علیه و آله خبر غیبی ظلم و فتنه انگیزی بنی عباس را نسبت بفرزندانش که منتهی بغیبت و پنهان شدن حضرت مهدی ، امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف میگردد، بیان میکند.

1- عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ
 إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ لَمَّا خَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ
 عَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى بَغْدَادَ فِي الدَّفْعَةِ الْأُولَى
 مِنْ خَرَجَتِيهِ قُلْتُ لَهُ عِنْدَ خُرُوجِهِ جُعِلْتُ
 فِدَاكَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ فِي هَذَا الْوَجْهِ فَأَلِي
 مِنَ الْأَمْرِ بَعْدَكَ فَكَّرَ بِوَجْهِهِ إِلَيَّ ضَاحِكًا وَ
 قَالَ لَيْسَ الْغَيْبَةُ حَيْثُ ظَنَنْتَ فِي هَذِهِ السَّنَةِ
 فَلَمَّا أُخْرِجَ بِهِ الثَّانِيَةَ إِلَى الْمُعْتَصِمِ صَرْتُ
 إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْتَ خَارِجٌ فَأَلِي
 مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِكَ فَبَكَى حَتَّى اخْضَلَّتْ
 لَحْيَتُهُ ثُمَّ التَفَّتْ إِلَيَّ فَقَالَ عِنْدَ هَذِهِ يَخَافُ
 عَلَيَّ الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِي إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ
 اصول کافی جلد 2 صفحه 110 روایه 1

(اشاره و نص بر حضرت ابی الحسن ثالث (امام دهم) علیه السلام)*

بَابُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّلَاثِ ع

ترجمه روایت شریفه:

اسماعیل بن مهران گوید: حضرت
 ابیجعفر (امام محمدتقی) علیه السلام،
 دو مرتبه از مدینه بیغداد رفت، هنگام
 رفتن نخستین، بحضرت عرضکردم:
 قربانت گردم، من در این راه بر شما
 نگرانم، امر امامت پس از شما کیست؟
 حضرت با لبی خندان بمن متوجه شد و
 فرمود: آن غیبتی که گمان می کنی در
 اینسال نیست، چون نوبت دوم آنحضرترا
 بسوی معتصم می بردند، نزدش رفتم و
 عرض کردم: قربانت گردم: شما بیرون
 میروید، امر امامت پس از شما با
 کیست؟ حضرت بقدری گریست که
 ریشش تر شد، سپس بمن متوجه شد و

فرمود: در این سفر باید بر من نگران بود، امر امامت پس از من با پسر من علی است.

شرح:

نوبت اول مأمون عباسی امام جواد علیه السلام را از مدینه ببغداد طلبید و دخترش ام الفضل را به او تزویج کرد، حضرت همراه ام الفضل بمدینه بازگشت و پس از چندی مأمون درگذشت و برادرش محمد معتصم جانشینش شد، او حضرت را از مدینه طلب کرد و به دست زوجه اش ام الفضل مسمومش نمود.

2- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْخَيْرَانِيِّ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ كَانَ يُلْزَمُ بِأَبِي جَعْفَرٍ ع لِلْخُدْمَةِ الَّتِي كَانَ وَكَّلَ بِهَا وَكَانَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَيْسَى يَجِيءُ فِي السَّحْرِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ لِيَعْرِفَ خَيْرَ عِلَّةِ أَبِي جَعْفَرٍ ع وَكَانَ الرَّسُولُ الَّذِي يَخْتَلِفُ بَيْنَ أَبِي جَعْفَرٍ ع وَبَيْنَ أَبِي إِذَا حَضَرَ قَامَ أَحْمَدُ وَخَلَا بِهِ أَبِي فَخَرَجَتْ دَاتُ لَيْلَةٍ وَقَامَ أَحْمَدُ عَنِ الْمَجْلِسِ وَخَلَا أَبِي بِالرَّسُولِ وَاسْتَدَارَ أَحْمَدُ فَوْقَ حَيْثُ يَسْمَعُ الْكَلَامَ فَقَالَ الرَّسُولُ لِأَبِي إِنَّ مَوْلَاكَ يَفْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ إِنِّي مَاضٍ وَ الْأَمْرُ صَانِرٌ إِلَيَّ ابْنِي عَلِيٌّ وَ لَهُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ بَعْدَ أَبِي ثُمَّ مَضَى الرَّسُولُ وَ رَجَعَ أَحْمَدُ إِلَى مَوْضِعِهِ وَ قَالَ لِأَبِي مَا الَّذِي قَدْ قَالَ لَكَ قَالَ خَيْرًا قَالَ قَدْ سَمِعْتُ مَا قَالَ فَلَمْ تَكْتُمْنَاهُ وَ أَعَادَ مَا سَمِعَ فَقَالَ لَهُ أَبِي قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ مَا فَعَلْتَ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَ لَا تَجَسَّسُوا فَاحْفَظِ الشَّهَادَةَ لَعَلَّنَا نَحْتَايَ إِلَيْهَا يَوْمًا مَا وَ إِيَّاكَ أَنْ تَظْهَرَهَا إِلَيَّ وَ قَتَيْهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبِي كَتَبَ نُسْخَةَ الرَّسَالَةِ فِي عَشْرِ رِقَاعٍ وَ خَتَمَهَا وَ دَفَعَهَا إِلَى عَشْرَةِ مِنْ وَجُوهِ الْعِصَابَةِ وَ قَالَ إِنْ حَدَّثَ بِي حَدَّثَ الْمَوْتِ قَبْلَ أَنْ أَطَالِبُكُمْ بِهَا فَافْتَحُوهَا وَ أَعْلَمُوا بِمَا فِيهَا فَلَمَّا مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ ع ذَكَرَ أَبِي أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ مَنْزِلِهِ حَتَّى قَطَعَ عَلَى يَدَيْهِ نَحْوًا مِنْ أَرْبَعِمِائَةِ إِنْسَانٍ وَ اجْتَمَعَ رُؤَسَاءُ الْعِصَابَةِ

ترجمه روایت شریفه:

خیرانی از پدرش روایت کند که او گوید: بر در خانه امام جواد علیه السلام گماشته خدمتی بوده و احمد بن محمد بن عیسی ، هر شب هنگام سحر می آمد تا از وضع بیماری امام علیه السلام خبر گیرد، شخص دیگری هم بود که بعنوان رسول و فرستاده میان امام و پدرم رفت و آمد میکرد، چون او میآمد احمد میرفت و پدرم با او خلوت میکرد، شبی من بیرون رفتم و احمد از آن مجلس برخاست ، پدرم با فرستاده خلوت کرد، احمد هم در اطراف مجلس گشت تا در گوشه ای که سخن آنها را میشنید بایستاد؟ فرستاده بپدرم گفت : آقایت بتو سلام میرساند و می فرماید من در میگذرم و امر امامت بپسر علی میرسد و او بعد از من بر گردن شما همان حق دارد که من بعد از پدرم بر شما داشتم ، سپس فرستاده برفت و احمد بجای خود بازگشت و بپدرم گفت : او بتو چه گفت ؟ پدرم گفت : سخن خیری گفت ، احمد گفت : من سخن او را شنیدم پنهان مکن و آنچه شنیده بود باز گفت.

پدرم باو گفت : این عمل که تو کردی ، خدا بر تو حرام ساخته بود، زیرا خدایتعالی می فرماید: (((تجسس نکنید - 12 حجات -))) اینک این گواهی را داشته باش ، شاید روزی محتاجش شوی ، مبادا تا وقتش رسد آنرا اظهار کنی.

چون صبح شد، پدرم موضوع گفته فرستاده را در ده ورقه نوشت و مهر کرد و به ده نفر از بزرگان قوم داد و گفت اگر من پیش از آنکه این را از شما مطالبه کنم مردم ، آنرا باز کنید و مضمونش را بمردم

عَنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ يَتَفَاوَضُونَ هَذَا الْأَمْرَ فَكَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَى أَبِي يُعْلَمَةَ بِاجْتِمَاعِهِمْ عِنْدَهُ وَ أَنَّهُ لَوْ لَا مَخَافَةُ الشُّهْرَةِ لَصَارَ مَعَهُمْ إِلَيْهِ وَ يَسْأَلُهُ أَنْ يَأْتِيَهُ فَرَكِبَ أَبِي وَ صَارَ إِلَيْهِ فَوَجَدَ الْقَوْمَ مُجْتَمِعِينَ عِنْدَهُ فَقَالُوا لِأَبِي مَا تَقُولُ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ أَبِي لِمَنْ عِنْدَهُ الرَّقَاعُ أَحْضَرُوا الرَّقَاعَ فَأَحْضَرُوهَا فَقَالَ لَهُمْ هَذَا مَا أَمَرْتُ بِهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ قَدْ كُنَّا نَحِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعَكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ شَاهِدٌ آخَرَ فَقَالَ لَهُمْ قَدْ أَتَاكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ هَذَا أَبُو جَعْفَرٍ الْأَشْعَرِيُّ يَشْهَدُ لِي بِسَمَاعِ هَذِهِ الرَّسَالَةِ وَ سَأَلَهُ أَنْ يَشْهَدَ بِمَا عِنْدَهُ فَأَنْكَرَ أَحْمَدُ أَنْ يَكُونَ سَمِعَ مِنْ هَذَا شَيْئاً فَدَعَاهُ أَبِي إِلَى الْمُبَاهَلَةِ فَقَالَ لِمَا حَقَّقَ عَلَيْهِ قَالَ قَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ وَ هَذَا مَكْرَمَةٌ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ تَكُونَ لِرَجُلٍ مِنَ الْعَرَبِ لَا لِرَجُلٍ مِنَ الْعَجَمِ فَلَمْ يَبْرَحِ الْقَوْمُ حَتَّى قَالُوا بِالْحَقِّ جَمِيعاً

اصول کافی جلد 2 صفحه 110 روایة 2

اطلاع دهید.

چون حضرت ابی جعفر علیه السلام درگذشت ، پدرم گوید: من هنوز از منزل بیرون نرفته بودم که قریب چهار صد نفر بامامت حضرت علی النقی علیه السلام یقین کرده بودند و رؤساء شیعه نزد محمد بن فرج (که از موثقین اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و امام دهم علیهم السلام بود) انجمن کرده ، راجع باین امر گفتگو میکردند .محمد بن فرج پدرم نامه ای نوشت و او را از انجمن آنها نزد خود آگاه ساخت و نیز نوشت اگر بیم شهرت نبود، خودش هم با ایشان نزد او میآمد و از وی میخواست که به منزلش رود، پدرم سوار شد و نزد او رفت ، دید مردم نزد او گرد آمده اند. آنها بپدرم گفتند: درباره این امر چه میگوئی؟ پدرم بکسانیکه نامه ها نزدشان بود گفت: نامه ها را بیاورید، ایشان آوردند، پدرم گفت: اینست همان مطلبی که بآن مأمور بودم ، بعضی از آنها گفتند: ما دوست داشتیم که تو در اینموضوع گواه دیگری هم میداشتی پدرم گفت: آنرا هم خدای عزوجل درست کرده است ، این ابو جعفر اشعری است که به شنیدن این پیام گواهی میدهد و از او خواست که گواهی خود را بگوید:

احمد انکار کرد که در این باره چیزی شنیده باشد پدرم او را بمباهله طلبید و ملزمش ساخت ، آنگاه احمد گفت: من این پیام را شنیدم و این شرافتی بود که میخواستم بمردی از عرب برسد نه به عجم ، پس همه آن جمعیت بحق معتقد شدند.

و در نسخه صفوانی است.

3- وَ فِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ

مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ
الْوَاسِطِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ أَحْمَدَ بْنَ أَبِي خَالِدٍ
مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ يَحْكِي أَنَّهُ أَشْهَدَهُ عَلَى
هَذِهِ الْوَصِيَّةِ الْمُنْسُوخَةِ شَهِدَ أَحْمَدُ بْنُ
أَبِي خَالِدٍ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ
بْنَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع
أَشْهَدَهُ أَنَّهُ أَوْصَى إِلَى عَلِيِّ ابْنِهِ بِنَفْسِهِ
وَ أَخَوَاتِهِ وَ جَعَلَ أَمْرَ مُوسَى إِذَا بَلَغَ إِلَيْهِ وَ
جَعَلَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمَسَاوِرِ قَائِمًا عَلَى
تَرْكَتِهِ مِنَ الضِّيَاعِ وَ الْأَمْوَالِ وَ النَّفَقَاتِ وَ
الرَّقِيقِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ عَلِيُّ بْنُ
مُحَمَّدٍ صَبِيرَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمَسَاوِرِ ذَلِكَ الْيَوْمَ
إِلَيْهِ يَقُومُ بِأَمْرِ نَفْسِهِ وَ أَخَوَاتِهِ وَ يُصَيِّرُ أَمْرَ
مُوسَى إِلَيْهِ يَقُومُ لِنَفْسِهِ بَعْدَهُمَا عَلَى شَرْطِ
أَبِيهِمَا فِي صَدَقَاتِهِ الَّتِي تَصَدَّقَ بِهَا وَ
ذَلِكَ يَوْمَ الْأَحَدِ لثَلَاثَ لَيَالٍ خَلُونَ مِنْ ذِي
الْحِجَّةِ سَنَةَ عَشْرِينَ وَ مَائَتَيْنِ وَ كَتَبَ أَحْمَدُ
بْنَ أَبِي خَالِدٍ شَهَادَتَهُ بِخَطِّهِ وَ شَهِدَ الْحَسَنُ
بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَ هُوَ
الْجَوَانِيُّ عَلَى مِثْلِ شَهَادَةِ أَحْمَدَ بْنَ أَبِي خَالِدٍ
فِي صَدْرِ هَذَا الْكِتَابِ وَ كَتَبَ شَهَادَتَهُ بِيَدِهِ وَ
شَهِدَ نَصْرَ الْخَادِمِ وَ كَتَبَ شَهَادَتَهُ بِيَدِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 112 روایه 3

ترجمه روایت شریفه:

واسطی گوید: از احمد بن خالد خادم ابی جعفر علیه السلام شنیدم که آنحضرت او را بر این وصیت نوشته شده گواه گرفته است:

گواهی دهد احمد بن ابی خالد خادم ابیجعفر بر اینکه : ابی جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام ، او را گواه گرفت که او پیسرش علی وصیت کرد درباره امور خودش و خواهرانش و نیز امر موسی را زمانیکه باو برسد. (امام نهم علیه السلام سه دختر و یک پسر بنام موسی مبرقع داشت که امر آنها را بامام دهم وصیت فرمود) و عبدالله بن مساور را سرپرست املاک و اموال و مخارج و بردگان و سایر ترکه خود نمود. تا زمانیکه علی بن محمد بالغ شود) این عمل از نظر تقیه بود و مقصود این است که بعد امامت برسد - مرآت -، و آنگاه عبدالله بن مساور آنها را باو تحویل دهد تا او بکار خود و خواهرانش قیام کند و کار موسی را بخود او واگذارد تا او هم بعد از فوت علی النقی علیه السلام و ابن مساور، در کار خود مستقل شود و طبق شرط پدرشان راجع بصدقاتیکه میدهد قیام کند، بتاريخ روز یکشنبه سوم ذی الحجه سنه 220.

احمد بن ابی خالد گواهی را با دست خود نوشت و حسن بن محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام معروف به جوانی گواهی خود را مثل گواهی احمد بن ابی خالد در بالای این مکتوب نوشت و

آنرا با دست خود هم نوشت ، و نصر خادم
هم گواهی داد و گواهییش را با دست خود
نوشت.

1- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ
النَّهْدِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ يَسَارٍ الْقَنْبَرِيِّ قَالَ
أَوْصَى أَبُو الْحَسَنِ ع إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ
قَبْلَ مُضِيِّهِ بِأَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ وَ أَشْهَدَنِي عَلَى
ذَلِكَ وَ جَمَاعَةً مِنَ الْمَوَالِي
اصول کافی جلد 2 صفحه 113 روایه 1

(اشاره و نص بر حضرت ابی محمد (امام حسن عسکری) علیه السلام*)

بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ع

ترجمه روایت شریفه:

1- یحیی بن یسار قنبری گوید: حضرت
ابوالحسن (امام علی النقی) علیه السلام
چهار ماه قبل از وفاتش پیسرش حسن
وصیت کرد و مرا با جماعتی از دوستان
گواه گرفت.

ترجمه روایت شریفه:

علی بن عمر نوفلی گوید: در صحن منزل
امام هادی علیه السلام خدمتش بودم که
پسرش محمد از نزد ما گذشت. بحضرت
عرض کردم: قربانت گردم، بعد از شما
این صاحب ماست؟ فرمود: نه صاحب
شما بعد از من حسن است.

2- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ
الْكُوفِيِّ عَنْ بَشَّارِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَصْرِيِّ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ النُّوفَلِيِّ قَالَ كُنْتُ مَعَ أَبِي
الْحَسَنِ ع فِي صَحْنِ دَارِهِ فَمَرَّ بِنَا مُحَمَّدُ ابْنُهُ
فَقُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ هَذَا صَاحِبُنَا بَعْدَكَ فَقَالَ
لَا صَاحِبِيكُمْ بَعْدِي الْحَسَنُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 113 روایه 2

3- عَنْهُ عَنْ بَشَّارِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ
بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْفَهَانِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع
صَاحِبِيكُمْ بَعْدِي الَّذِي يُصَلِّي عَلَيَّ قَالَ وَ لَمْ
نَعْرِفْ أَبَا مُحَمَّدٍ قَبْلَ ذَلِكَ قَالَ فَخَرَجَ أَبُو
مُحَمَّدٍ فَصَلَّى عَلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 113 روایه 3

ترجمه روایت شریفه:

عبد الله بن محمد اصفهانی گوید: امام هادی علیه السلام فرمود: ((صاحب شما بعد از من کسی است که بر من نماز خواند)) و ما تا آنروز ابا محمد (امام حسن عسگری) علیه السلام را نمی شناختیم، (پس از وفات امام هادی علیه السلام) ابا محمد علیه السلام بیرون آمد و بر جنازه آنحضرت نماز خواند.

ترجمه روایت شریفه:

علی بن جعفر گوید: من در زمان وفات محمد پسر امام هادی علیه السلام نزد آنحضرت حاضر بودم حضرت بامام حسن عسگری علیه السلام فرمود: پسر جان! خدا را شکر کن که درباره تو امری پدید آورد. (یعنی چون برادر بزرگترت وفات کرد، امامت برای تو مسلم و قطعی گشت و شیعه از تردید و اختلاف نجات یافتند).

ترجمه روایت شریفه:

انباری گوید: هنگام وفات ابیجعفر محمد پسر امام علی النقی علیه السلام حاضر بودم که ابوالحسن (امام دهم) علیه السلام وارد شد، برای حضرت تختی گذاشتند و بر آن نشست و اهل بیتش گردش بودند و ابو محمد (امام حسن عسگری) علیه السلام در گوشه ای ایستاده بود، امام هادی علیه السلام چون از تجهیز ابیجعفر فارغ شد، متوجه ابو محمد علیه السلام شد و فرمود:

4- وَ عَنْهُ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ وَهَبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ كُنْتُ حَاضِرًا أَبِي الْحَسَنِ عَ لَمَّا تُوُفِّيَ ابْنَهُ مُحَمَّدًا فَقَالَ لِلْحَسَنِ يَا بُنَيَّ أَحَدْتُ لَكَ شُكْرًا فَقَدْ أَحَدْتُ فِيكَ أَمْرًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 114 روایه 4

5- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْوَانَ الْأَنْبَارِيِّ قَالَ كُنْتُ حَاضِرًا عِنْدَ مُضِيِّ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَ فَجَاءَ أَبُو الْحَسَنِ عَ فَوُضِعَ لَهُ كُرْسِيٌّ فَجَلَسَ عَلَيْهِ وَ حَوْلَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ قَائِمٌ فِي نَاحِيَةِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ أَمْرِ أَبِي جَعْفَرَ التَّفَتَّ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَ فَقَالَ يَا بُنَيَّ أَحَدْتُ لَكَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى شُكْرًا فَقَدْ أَحَدْتُ فِيكَ أَمْرًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 114 روایه 5

پسر جان ! خدای تبارک و تعالی را شکر
کن که نسبت بتو امری پدید آورد.

ترجمه روایت شریفه:

علی بن مهزیار گوید: بحضرت ابی الحسن
علیه السلام عرض کردم: اگر پیش آمدی
کند - و پناه میبرم بخدا - مرجع کیست؟
فرمود: عهد امامت من متعلق بپسر
بزرگترم میباشد.

6- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ
الْقَلَانِسِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرٍو
عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ
عَ إِذَا كَانَ كَوْنٌ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ فَإِلَى مَنْ قَالَ
عَهْدِي إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وَلَدِي
اصول کافی جلد 2 صفحه 114 روایة 6

- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْإِسْبَارِقِينِيِّ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَمْرٍو الْعَطَارِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي
الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَ وَ أَبُو جَعْفَرِ ابْنُهُ فِي
الْأَحْيَاءِ وَ أَنَا أَظُنُّ أَنَّهُ هُوَ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ
مَنْ أَخْصُ مِنْ وَ لَدِكَ فَقَالَ لَا تَخْصُوا أَحَدًا
حَتَّى يَخْرُجَ إِلَيْكُمْ أَمْرِي قَالَ فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ بَعْدَ
فِيْمَنْ يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ قَالَ فَكَتَبَ إِلَيَّ فِي الْكَبِيرِ
مِنْ وَلَدِي قَالَ وَ كَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ أَكْبَرَ مِنْ أَبِي
جَعْفَرٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 114 روایة 7

ترجمه روایت شریفه:

علی بن عمر و عطار گوید: خدمت حضرت
ابوالحسن عسکری (امام دهم) علیه السلام
رسیدم، و هنوز پسرش ابو جعفر
(محمد) زنده بود و من گمان میکردم او
امامت، عرض کردم (قربانت) کدامیک از
پسرانت را امام بدانم؟ فرمود: تا امر من
بشما نرسد، هیچیک را بامامت مخصوص
ندانید، عطار گوید: بعد (از وفات محمد -
مرآت -) بحضرت نوشتم: امر امامت
متعلق بکیست؟ حضرت برایم نوشت
(((متعلق بپسر بزرگترم))) و ابو محمد

(امام حسن عسکری) بزرگتر از ابی جعفر بود.

8- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ عَيْرُهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ مِنْهُمْ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْأَفْطُسُ أَنَّهُمْ حَضَرُوا يَوْمَ تُوْفِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بَابَ أَبِي الْحَسَنِ يُعَزُّونَهُ وَ قَدْ بَسَطَ لَهُ فِي صَحْنِ دَارِهِ وَ النَّاسُ جُلُوسٌ حَوْلَهُ فَقَالُوا قَدَرْنَا أَنْ يَكُونَ حَوْلَهُ مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ وَ بَنِي هَاشِمٍ وَ فُرَيْشٍ مِائَةٌ وَ خَمْسُونَ رَجُلًا سِوَى مَوَالِيهِ وَ سَائِرِ النَّاسِ إِذْ نَظَرَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَدْ جَاءَ مَشْفُوقَ الْجَيْبِ حَتَّى قَامَ عَنْ يَمِينِهِ وَ نَحْنُ لَا نَعْرِفُهُ فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ ع بَعْدَ سَاعَةٍ فَقَالَ يَا بَنِيَّ أَحَدَّثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ شُكْرًا فَقَدْ أَحَدَّثَ فِيكَ أَمْرًا فَبَكَى الْفَتَى وَ حَمِدَ اللَّهَ وَ اسْتَرْجَعَ وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ تَمَامَ نِعْمِهِ لَنَا فِيكَ وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَسَأَلْنَا عَنْهُ فَقِيلَ هَذَا الْحَسَنُ ابْنُهُ وَ قَدَرْنَا لَهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ عَشْرِينَ سَنَةً أَوْ أَرْجَحَ فَيَوْمَئِذٍ عَرَفْنَاهُ وَ عَلِمْنَا أَنَّهُ قَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ وَ أَقَامَهُ مَقَامَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 115 روایة 8

ترجمه روایت شریفه:

سعد بن عبدالله از جماعتی از بنی هاشم که یکی از آنها حسن بن حسن افطس است روایت میکند که گویند: روز وفات محمد بن علی بن محمد (پسر بزرگتر امام هادی علیه السلام) در منزل حضرت ابوالحسن بودند و او را تعزیت میگفتند، در صحن منزل برای حضرت فراشی

گسترده و مردم گردش نشسته بودند،
 که غیر از خادمان و مردم متفرقه ، در
 حدود یکصد و پنجاه تن از خاندان
 ابوطالب و بنی هاشم و قریش بودند
 ناگاه حضرت پسرش حسن بن علی را
 که با گریبان چاک زده آمد و در دست
 راستش ایستاد و ما او را نمیشناختیم
 ، بعد از مدتی امام هادی علیه السلام
 باو متوجه شد و فرمود: پسر جان !
 خدای عزوجل را شکر کن که درباره تو
 امری پدید آورد. جوان گریست و خدا
 را شکر کرد و انا لله و انا الیه
 راجعون گفت و فرمود: (((ستایش
 خدای را که پروردگار جهانیانست و
 من از خدا تمامیت نعمت‌شرا نسبت به
 خود از ناحیه شما می‌خواهم و انا لله و
 انا الیه راجعون))) ما پرسیدیم او
 کیست؟ گفتند او حسن پسر امام هادی
 علیهما السلام است و او در آنوقت
 بنظر ما 20 سال یا اندکی زیادتر
 داشت ، در آنروز ما او را شناختیم و
 فهمیدیم که امام هادی علیه السلام
 بامامت و جانشینی او اشاره فرمود.

9-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ اسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ
 عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ دَرِيَابٍ قَالَ دَخَلْتُ
 عَلَيَّ أَبِي الْحَسَنِ عَ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي جَعْفَرٍ
 فَعَزَيْتُهُ عَنْهُ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَ جَالِسٌ فَبَكَى أَبُو
 مُحَمَّدٍ عَ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عَ فَقَالَ
 لَهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ فِيكَ خَلْفًا
 مِنْهُ فَأَحْمَدِ اللَّهَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 115 روایة 9

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن یحیی گوید: بعد از وفات ابیجعفر محمد، خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم و او را تسلیت گفتم، ابو محمد (امام حسن عسکری) هم نشسته بود و گریه می کرد، امام هادی علیه السلام با او متوجه شد و فرمود: خدای تبارک و تعالی را حمد کن که بجای او از تو جانشینی گذاشته (یعنی امامت از او بتو منتقل گشت یا ترا برای من جانشین او قرار داد یا عوض او امام زمان را بتو میدهد).

10- عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عَ بَعْدَ مَا مَضَى ابْنُهُ أَبُو جَعْفَرٍ وَ أَنِي لَأُفَكِّرُ فِي نَفْسِي أُرِيدُ أَنْ أَقُولَ كَأَنَّهُمَا أَغْنَىٰ أَبَا جَعْفَرَ وَ أَبَا مُحَمَّدٍ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَأَبِي الْحَسَنِ مُوسَىٰ وَ إِسْمَاعِيلَ ابْنَيْ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَ وَ إِنَّ قِصَّتَهُمَا كَقِصَّتِهِمَا إِذْ كَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْمُرْجِي بَعْدَ أَبِي جَعْفَرَ عَ فَأَقْبَلَ عَلِيَّ أَبُو الْحَسَنِ قَبْلَ أَنْ أَنْطِقَ فَقَالَ نَعَمْ يَا أَبَا هَاشِمٍ بَدَأَ اللَّهُ فِي أَبِي مُحَمَّدٍ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرَ عَ مَا لَمْ يَكُنْ يُعْرِفُ لَهُ كَمَا بَدَأَ لَهُ فِي مُوسَىٰ بَعْدَ مُضِيِّ إِسْمَاعِيلَ مَا كَشَفَ بِهِ عَنْ حَالِهِ وَ هُوَ كَمَا حَدَّثْتِكَ نَفْسِكَ وَ إِنَّ كَرَهُ الْمُبْطِلُونَ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ مَعَهُ آلَةُ الْإِمَامَةِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 116 روایة 10

ترجمه روایت شریفه:

ابو هاشم جعفری گوید: بعد از مردن ابوجعفر، پسر امام هادی علیه السلام، خدمت آنحضرت بودم، و با

خود فکر میکردم و میخواستم بزبان
 آورم که : قصه ابو جعفر و ابو محمد
 (پسران امام هادی علیه السلام)
 مانند قصه ابوالحسن موسی بن جعفر
 و اسماعیل پسران جعفر بن محمد
 علیهم السلام است ، زیرا بعد از
 ابوجعفر ، امامت ابو محمد علیه
 السلام انتظار میرفت ، (چنانچه
 بعد از وفات اسماعیل هم موسی بن
 جعفر علیه السلام امام شد) ولی پیش
 از آنکه من چیزی بزبان آورم امام
 هادی علیه السلام بمن متوجه شد و
 فرمود: آری ، ای اباهاشم ! خدا را
 درباره ابو محمد علیه السلام بعد از
 ابوجعفر بدا حاصل شد نسبت بامری که
 برای او شناخته نبود، چنانچه برای
 او بدا حاصل شد درباره موسی
 علیه السلام بعد از وفات اسماعیل
 نسبت بامری که بسبب آن حال او
 مکشوف گشت ، و این مطلب چنانستکه
 در خاطر تو گذشت ، اگر چه اهل باطل
 بدشان آید، پسرم ابو محمد پس از من
 جانشین منست ، هر چه مردم احتیاج
 دارند، علمش نزد او و ابزار امامت
 همراه اوست.

شرح:

از جمله ما کشف به عن حاله پیداست که مقصود از بدا برای خدا اینستکه : مردم از نظر ظاهر گمان نمیکردند
 با وجود ابی جعفر پسر بزرگتر امام هادی ، امامت بحضرت عسکری علیهما السلام رسد که برادر کوچکتر است
 ، ولی خدا در علم مخصوص خود، امامت را برای او قرار داده بود و پس از وفات ابی جعفر مکشوف شد و همه
 فهمیدند که جانشین امام هادی ، امام حسن عسکری علیهما السلامست.

11- عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ
 مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ دَرِيَابٍ عَنْ
 أَبِي بَكْرِ الْفَهْرَفَكِيِّ قَالَ كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو
 الْحَسَنِ ع أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي أَنْصَحَ آلَ مُحَمَّدٍ
 غَرِيزَةً وَ أَوْفَقَهُمْ حُجَّةً وَ هُوَ الْأَكْبَرُ مِنْ

وَلَدِي وَ هُوَ الْخَلْفُ وَ إِلَيْهِ يَنْتَهِي عَرِي
الْإِمَامَةُ وَ أَحْكَامُهَا فَمَا كُنْتُ سَأَلِي فَسَلْتُهُ
عَنْهُ فَعِنْدَهُ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 116 روایه 11

ترجمه روایت شریفه:

ابوبکر فهفکی گوید: امام هادی علیه السلام بمن نوشت که: پسر من ابو محمد، از نظر غریزه خیر خواهرترین افراد آل محمد و از نظر حجت و برهان معتبرترین ایشانست، او پسر بزرگتر و جانشین منست رسته ها و احکام امامت باو میرسد، پس هر چه میخواهی از من بپرسی از او بپرس که تمام احتیاجات شما نزد اوست (نه نزد پسر دیگرم جعفر)،

12- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ شَاهُوِيَه بِنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَلَّابِ قَالَ كَتَبَ
إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ فِي كِتَابٍ أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ
الْخَلْفِ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ وَ قَلَّوْتُ لَذَلِكَ فَلَا
تَعْتَمِدْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَضِلُّ قَوْمًا
بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ وَ
صَاحِبِكَ بَعْدِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي وَ عِنْدَهُ مَا
تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ وَ يُؤَخَّرُ مَا
يَشَاءُ اللَّهُ مَا نُنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ
بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا قَدْ كَتَبْتُ بِمَا فِيهِ بَيَانٌ وَ
قِنَاعٌ لِدِي عَقْلٍ يَقْظَانُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 117 روایه 12

ترجمه روایت شریفه:

شاهویه بن عبدالله گوید: امام هادی علیه السلام بمن نوشت: تو میخواستی بعد از وفات ابی جعفر راجع بجانشین

امام پیرسی ، و از آنجهت در اضطراب بودی ، غم مخور، زیرا خدای عزوجل (((هیچ مردمی را پس از آنکه هدایتشان کرده گمراه نکند تا چیزهائی را که باید از آن بپرهیزند، برایشان بیان کند - 114 سوره 9 -))) صاحب تو بعد از من پسر من ابو محمد است ، هر چه احتیاج دارید نزد اوست (هر چه میخواهید از او بپرسید) خدا آنچه را خواهد مقدم دارد و آنچه را خواهد مؤخر گذارد (و خودش فرماید) (((هر آیه ای را که نسخ کنیم یا بتأخیر اندازیم ، بهتر از آن یا مانند آنرا بیاوریم - 106 سوره 2 -))) آنچه برای صاحب خرد بیدار مطلب را روشن کند و بس باشد نوشتیم.

13- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع يَقُولُ الْخَلْفُ مِنَ بَعْدِي الْحَسَنُ فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ فَقُلْتُ وَ لِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَقَالَ إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ فَقُلْتُ فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ فَقَالَ قُولُوا الْحُجَّةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 117 روایة 13

ترجمه روایت شریفه:

داود بن قاسم گوید: شنیدم امام هادی علیه السلام می فرمود: جانشین بعد از من حسن است چگونه خواهد بود حال شما نسبت بجانشین بعد از این جانشین؟ عرض کردم برای چه ، خدایم قربانت گرداند؟ فرمود: زیرا شما

خودش را نمی بیند و برای شما روا
نیست نامش را ببرید، عرض کردم:
پس چگونه از او یاد کنیم!
فرمود: بگوئید: حجت از آل محمد
علیه السلام.

اشاره و نص بر صاحب خانه (امام زمان عجل الله تعالی فرجه و) علیه السلام*

بَابُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ إِلَى صَاحِبِ الدَّارِ ع

شرح:

مقصود از خانه ، خانه پدر و حد آن حضرت است که در آنجا غایب گشته است و چون تصریح به اسم آن حضرت حایز نبوده با کلمه (صاحب الدار - صاحب خانه) به آن حضرت اشاره می کرده اند.

1- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ
بِلَالٍ قَالَ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ قَبْلَ مُضِيِّهِ
بِسَنَّتَيْنِ يُخْبِرُنِي بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ
خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ قَبْلِ مُضِيِّهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يُخْبِرُنِي
بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 117 روایة 1

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن علی بن محمد بن علی بن بلال گوید: از جانب امام حسن عسکری ، دو سال پیش از وفاتش پیامی به من رسید که از جانشین بعد از خود به من خبر داد، بار دیگر سه روز پیش از وفاتش ، پیامی رسید و از جانشین بعد از خود به من خبر داد.

ترجمه روایت شریفه:

ابوهاشم جعفری گوید: به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم : جلالت و بزرگی شما مرا از پرسش از شما باز می دارد، اجازه می فرمائید از شما سوئالی کنم ؟ فرمود، بپرس ، عرض کردم : آقای من ! شما فرزندی دارید؟ فرمود: آری ، عرض کردم : اگر برای شما پیش آمدی کند، در کجا از او بپرسم ؟ فرمود: در مدینه از آنجا بشنود و ممکن است مقصود از مدینه همان شهر سامره باشد.

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ
عَنْ أَبِي هَاشِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي مُحَمَّدٍ
عَ جَلَالَتِكَ تَمْنَعُنِي مِنْ مَسْأَلَتِكَ فَتَأْتُنِي لِي أَنْ
أَسْأَلَكَ فَقَالَ سَلْ قُلْتُ يَا سَيِّدِي هَلْ لَكَ وَلَدٌ
فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ فَأَنْ حَدَّثَ بِكَ حَدَّثَ فَأَيَّنَ
أَسْأَلُ عَنْهُ قَالَ بِالْمَدِينَةِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 118 روایة 2

3- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ
الْكُوفِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمَكْفُوفِ عَنْ
عَمْرِو الْأَهْوَازِيِّ قَالَ أَرَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنَهُ وَ

قَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي

اصول کافی جلد 2 صفحه 118 روایة 3

ترجمه روایت شریفه:

عمر و اءهوازی گوید: امام حسن
عسکری پسرش را به من نشان داد و
فرمود، این است صاحب شما بعد از من.

4-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِيِّ قَالَ
قُلْتُ لِلْعَمْرِيِّ قَدْ مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ فَقَالَ لِي قَدْ
مَضَى وَ لَكِنْ قَدْ خَلَفَ فِيكُمْ مَنْ رَقِبْتُهُ مِثْلُ
هَذِهِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 118 روایة 4

ترجمه روایت شریفه:

حمدان قلانسی گوید: به عمری (به فتح
عین نامش عثمان بن سعید است و او
اولین کس از نواب اعرابه امام زمان
علیه السلام است) گفتم: امام حسن
عسکری در گذشت، به من گفت: او در
گذشت ولی جانشینی در میان شما گذاشت
که گردنش به این حجم است - و با دست
اشاره کرد.

شرح:

علامه مجلسی (ره) گوید: یعنی انگشت ابهام و سبابه از هر دو دست را گشود و میان آنها را باز کرد تا اشاره
به اندازه حجم گردن آن حضرت کند، چنانچه در میان عرب و عجم مرسومست و مقصودش این است که
گردن آن حضرت قوی و زیباست (و ممکن است با همین
اشاره سن آن حضرت را هم تا حدی معین کرده باشد).

5-الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مَعْلَى
بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
قَالَ خَرَجَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَ حِينَ قُتِلَ
الرُّبَيْرِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ هَذَا جَزَاءُ مَنْ اجْتَرَأَ عَلَى
اللَّهِ فِي أَوْلِيَائِهِ يَزْعُمُ أَنَّهُ يَقْتُلُنِي وَ لَيْسَ لِي
عَقَبٌ فَكَيْفَ رَأَى قُدْرَةَ اللَّهِ فِيهِ وَ وُلِدَ لَهُ وَ لِدٌ
سَمَّاهُ مُحَمَّدٌ فِي سَنَةِ سِتِّ وَ خَمْسِينَ وَ
مِائَتَيْنِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 118 روایة 5

ترجمه روایت شریفه:

احمد بن عبدالله گوید: چون زبیری
ملعون کشته شد، از طرف امام حسن
عسکری علیه السلام چنین جملاتی
صادر شد: (((این است کیفر کسیکه بر
خدا نسبت به اولیانش گستاخی کند،
گمان می کرد مرا خواهد کشت و
بدون نسل می مانم، چگونه
نیروی حق را درباره خود مشاهده
کرد؟! و برای آن حضرت در سال 256
پسری متولد شد که نامش را (((م ح م
د))) گذاشت.

شرح:

زبیری لقب یکی از اشیاء زمان آن حضرت و از اولاد زبیر بوده است که آن حضرت را تهدید به قتل می کرده و خدا او را به دست خلیفه وقت یا دیگری کشته است ، بعضی آن را به فتح ((ز)) و کسر ((ب)) قرائت کرده اند که بدون یاء نسبت ، به معنی مرد زیرک و مکار است و گفته اند: مقصود خود مهندی عباسی است که به دست ترکان درباری کشته شد و تقطیع حروف اسم مبارک امام زمان علیه السلام که همنام جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله است ، به جهت این است که نام او را بردن جایز نیست . و اما راجع به سال ولادت آن حضرت که در این روایت 256 ذکر شده است ، خود مرحوم کلینی در باب مولد امام علیه السلام در سال 255 ذکر می کند، ولی این يك سال اختلاف به جهت این است که چون هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الاول بوده بعضی همان سال را سال اول هجری دانسته و بعضی هجرت را از محرم سال بعد به حساب آورده اند، چنانچه هجرت شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام را هم بعضی به سال 60 و بعضی به سال 61 گفته اند

ترجمه روایت شریفه:

ضوء بن علی از مردی از اهل فارس که نامش را برده نقل ، می کند که : به سامرا آمدم و بدر خانه امام حسن عسکری علیه السلام چسبیدم ، حضرت مرا طلبید، من وارد شدم و سلام کردم فرمود: پس دربان ما باش ، من همراه خادمان در خانه حضرت بودم ، گاهی می رفتم ، هر چه احتیاج داشتند از بازار می خریدم ، و زمانیکه در خانه ، مردها بودند، بدون اجازه وارد می گشتم. روزی (بدون اجازه) بر حضرت وارد شدم و او در اتاق مردها بود، ناگاه در اتاق حرکت و صدائی شنیدم ، سپس به من فریاد زد: بآهسته ، حرکت مکن : من جرات در آمدن و بیرون رفتن نداشتم ، سپس کنیزی که چیز سرپوشیدنی همراه داشت ، از نزد من گذشت : آنگاه مرا صدا زد که درآی ، من وارد شدم و کنیز را هم صدا زد، کنیز نزد حضرت بازگشت ، حضرت به کنیز فرمود: از آنچه همراه داری ، روپوش بردار، کنیز از روی کودکی سفید و نیکو روی پرده برداشت ، و خود حضرت روی شکم کودک را باز کرد، دیدم موی سبزی که بسیاهی آمیخته نبود از زیر گلو تا

-عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ ابْنِي عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَبْدِيِّ مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَجَلِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسٍ سَمَّاهُ قَالَ أَتَيْتُ سَامِرَاءَ وَ لَزِمْتُ بَابَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَ فَدَعَانِي فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْتُ فَقَالَ مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ قَالَ قَتَلْتُ رَغَبَةً فِي خِدْمَتِكَ قَالَ فَقَالَ لِي فَأَلْزِمِ الْبَابَ قَالَ فَكُنْتُ فِي الدَّارِ مَعَ الْخَدَمِ ثُمَّ صرْتُ أَشْتَرِي لَهُمُ الْحَوَائِجَ مِنَ السُّوقِ وَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ إِذِنْ إِذَا كَانَ فِي الدَّارِ رَجُلًا قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْمًا وَ هُوَ فِي دَارِ الرِّجَالِ فَسَمِعْتُ حَرَكَةً فِي الْبَيْتِ فَنَادَانِي مَكَانَكَ لَا تَبْرَحْ فَلَمْ أَجْسُرْ أَنْ أَدْخُلَ وَ لَا أَخْرَجَ فَخَرَجْتُ عَلَيَّ جَارِيَةً مَعَهَا شَيْءٌ مُعْطَى ثُمَّ نَادَانِي ادْخُلْ فَدَخَلْتُ وَ نَادَى الْجَارِيَةَ فَرَجَعَتْ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهَا اكشفي عَمَّا مَعَكَ فَكَشَفْتُ عَنْ غَلَامٍ أبيضَ حَسَنِ الْوَجْهِ وَ كَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ فَأَذَا شَعْرٌ نَابِتٌ مِنْ لَبْتِهِ إِلَى سُرَّتِهِ أَخْضَرَ لَيْسَ بِأَسْوَدَ فَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلْتُهُ فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 119 روایة 6

نافش روئیده است ، پس فرمود: این است
صاحب شما و بکنیز امر فرمود که او
را ببرد، سپس من آن کودک را ندیدم ، تا
امام حسن علیه السلام وفات کرد

ذکر نام کسانی که آن حضرت علیه السلام را دیده اند*

بَابُ فِي تَسْمِيَةِ مَنْ رَأَاهُ ع

1- مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى
 جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالَ
 اجْتَمَعْتُ أَنَا وَالشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو رَحِمَهُ اللَّهُ
 عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَعَمَّرَنِي أَحْمَدُ بْنُ
 إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَا
 عَمْرٍو إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ وَ مَا أَنَا
 بِشَاكَ فِيمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ فَإِنَّ
 اعْتِقَادِي وَ دِينِي أَنْ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ
 حُجَّةٍ إِلَّا إِذَا كَانَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ
 يَوْماً فَأَذَا كَانَ ذَلِكَ رُفِعَتِ الْحُجَّةُ وَ أُغْلِقَ بَابُ
 التَّوْبَةِ فَلَمْ يَكُنْ يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ
 آمَنْتُ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبْتُ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً
 فَأَوْلَيْكَ أَشْرَارٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمْ
 الَّذِينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ الْقِيَامَةُ وَ لَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ
 أَرْدَادَ يَقِيناً وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ ع سَأَلَ رَبَّهُ
 عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُرِيَهُ كَيْفَ يُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أ
 وَ لَمْ تَتُومِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي
 وَ قَدْ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ
 أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ وَ قُلْتُ مَنْ أَعْمَلُ
 أَوْ عَمَّنْ أَخُذُ وَ قَوْلٌ مَنْ أَقْبَلُ فَقَالَ لَهُ
 الْعَمْرِيُّ ثَقْتِي فَمَا آدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي
 يُودَى وَ مَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ فَاسْمَعْ
 لَهُ وَ أَطِعْ فَإِنَّهُ التَّقِيُّ الْمَأْمُونُ وَ أَخْبَرَنِي أَبُو
 عَلِيٍّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ ع عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ فَقَالَ
 لَهُ الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثَقَّتَانِ فَمَا آدَى إِلَيْكَ عَنِّي
 فَعَنِّي يُودَيَانِ وَ مَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ
 فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ
 الْمَأْمُونَانِ فَهَذَا قَوْلُ إِمَامَيْنِ قَدْ مَضَى فِيكَ
 قَالَ فَخَرَّ أَبُو عَمْرٍو سَاجِداً وَ بَكَى ثُمَّ قَالَ سَلْ
 حَاجَتَكَ فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِ
 أَبِي مُحَمَّدٍ ع فَقَالَ إِي وَ اللَّهُ وَ رَقَبَتُهُ مِثْلُ
 ذَا وَ أَوْماً بِيَدِهِ فَقُلْتُ لَهُ فَبَقِيَتْ وَاحِدَةٌ فَقَالَ
 لِي هَاتِ قُلْتُ فَالِاسْمُ قَالَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ
 تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ وَ لَا أَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِي
 فَلَيْسَ لِي أَنْ أَحَلَّلَ وَ لَا أَحَرَّمَ وَ لَكِنْ عَنْهُ ع
 فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ مَضَى

و لَمْ يَخْلَفْ وَلِدًا وَ قَسَمَ مِيرَاثَهُ وَ أَخَذَهُ مَنْ
لَا حَقَّ لَهُ فِيهِ وَ هُوَ ذَا عِيَالِهِ يَجُولُونَ لَيْسَ
أَحَدٌ يَجْسُرُ أَنْ يَتَعَرَّفَ إِلَيْهِمْ أَوْ يَنْبِيْلَهُمْ
شَيْئًا وَ إِذَا وَقَعَ الْإِسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ فَاتَّقُوا اللَّهَ
وَ أَمْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ
قَالَ الْكَلْبِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ
أَصْحَابِنَا دَهَبَ عَنِّي اسْمُهُ أَنَّ أَبَا عَمْرٍو سَأَلَ
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مِثْلِ هَذَا فَأَجَابَ
بِمِثْلِ هَذَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 120 روایه 1

ترجمه روایت شریفه:

حمیری گوید: من و شیخ ابو عمرو (عثمان بن سعید عمری نایب اول) - رحمة الله - نزد احمد ابن اسحاق گرد آمدم ، احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که راجع به جانشین (امام حسن عسکری) از شیخ بپرسم ، من به او گفتم ، ای با عمرو! من می خواهم از شما چیزی بپرسم که نسبت به آن شك ندارم ، زیرا اعتقاد و دین من این است که زمین هیچگاه از حجت خالی نمی ماند، مگر چهل روز پیش از قیامت (یعنی ایامی که مقدمات قیامت مانند خروج دابه و مانند آن به ظهور می رسد) و چون آن روز برسد، حجت برداشته و راه توبه بسته شود آنگاه کسی که از پیش ایمان نیاورده و یا در دوران ایمانش کار خیری نکرده ، ایمان آوردنش سودش ندهد (158 سوره 7-)) و ایشان بدترین مخلوق خدای عزوجل باشند و قیامت علیه ایشان برپا می شود، ولی من دوست دارم که یقینم افزوده گردد، همانا حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگار عزوجل درخواست کرد که به او نشان دهد چگونه مردگان را زنده می کند ((فرمود: مگر ایمان نداری؟ عرض کرد: چرا ولی برای اینکه دلم مطمئن شود - 260 سوره 2-)) و ابو علی احمد بن اسحاق به من خبر داد که از حضرت هادی علیه السلام سؤال کردم ، با که معامله کنم؟ یا (پرسید احکام دینم را) از که بدست آورم؟ و سخن که را بپذیرم؟ به او فرمود: عمری مورد اعتماد من است آنچه از جانب من به تو رساند: حقیقه از من

است و هر چه از جانب من به تو گوید، قول منست ، از او بشنو و اطاعت کن که او مورد اعتماد و امین است . و نیز ابو علی به من خبر داد که او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همین سؤال را کرده و او فرموده است : عمری و پسرش (محمد بن عثمان ، نایب دوم) مورد اعتماد هستند، هر چه از جانب من به تو رسانند، حقیقه از جانب من رسانیده اند و هر چه به تو گویند، از من گفته اند، از آنها بشنو و اطاعت کن که هر دو مورد اعتماد و امینند، این سخن دو امامست که درباره شما صادر شده. ابو عمرو به سجده افتاد و گریه کرد، آنگاه گفت : حاجتت را بپرس ، گفتم : شما جانشین بعد از امام حسن عسکری علیه السلام را دیده ئی ؟ گفت : آری به خدا، گردن او این چنین بود و با دست اشاره کرد. (به حدیث 857 رجوع شود) گفتم : يك مساعله دیگر باقی مانده ، گفت : بگو، گفتم : نامش چیست ؟ گفت : بر شما حرام است که نا او را بپرسید، و من این سخن از پیش خود نمی گویم ، زیرا برای من روا نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم ، بلکه این سخن خود آن حضرت علیه السلام است ، زیرا مطلب نزد سلطان (معتد عباسی که در 12 رجب 256 خلیفه شد) چنین وانمود شده که امام حسن عسکری وفات نموده و فرزندی از خود بجا نگذاشته و میراثش قسمت شده و کسی که حق نداشته) جعفر کذاب) آن را برده و خورده است و عیالش در به در شده اند و کسی جرات ندارد با آنها آشنا شود یا چیزی به آنها برساند. و چون اسمش در زبانها افتاد،

تعقیبش می کنند، از خدا بپرهیزید و از این موضوع دست نگهدارید.
کلینی - رحمه الله - گوید: شیخی از اصحاب ما (شیعیان) که نامش از یادم رفته به من گفت: ابو عمرو از احمد بن اسحاق همین پرسش را کرد و او هم همین جواب را گفت.

ترجمه روایت شریفه:

2- محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر که پیر مردترین اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله در عراق بود، گفت آن حضرت را میان دو مسجد (مکه و مدینه یا مسجد کوفه و سهله یا مسجد سهله و صعصعه) دیدم و او هنوز کودکی نابالغ بود.

ترجمه روایت شریفه:

موسی بن محمد گوید: حکیمه دختر محمد بن علی (امام جواد) علیها السلام که عمه پدر آن حضرت است به من گفت که خود او آن حضرت را در شب ولادتش و هم بعد از آن دیده است.

2- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ كَانَ أَسَنَ شَيْخٍ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص بِالْعِرَاقِ فَقَالَ رَأَيْتُهُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ وَ هُوَ غَلَامٌ ع
اصول کافی جلد 2 صفحه 122 روایة 2

3- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رِزْقِ اللَّهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَمْرَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي حَكِيمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ هِيَ عَمَّةُ أَبِيهِ أَنَّهَا رَأَتْهُ لَيْلَةَ مَوْلِدِهِ وَ بَعْدَ ذَلِكَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 122 روایة 3

شرح:

علامه مجلسی در ص 240 مرات العقول کیفیت ولادت آن حضرت و دیدن حکیمه آن مولود مسعود را به تفصیل بیان می کند.

ترجمه روایت شریفه:

قلانسی گوید، به عمری گفتم: امام حسن عسکری علیه السلام در گذشت، گفت او در گذشت، ولی در میان شما

4- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِيِّ قَالَ قُلْتُ لِلْعَمْرِيِّ قَدْ مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ ع فَقَالَ قَدْ مَضَى وَ لَكِنْ قَدْ خَلَفَ فِيكُمْ مَنْ رَقَبْتُهُ مِثْلُ هَذَا وَ أَشَارَ بِيَدِهِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 122 روایة 4

کسی را که گردنش این چنین است
جانشین گذاشت - و با دست خود اشاره
کرد- (به حدیث 857 رجوع شود)

ترجمه روایت شریفه:
فتح گوید: از ابا علی بن مطهر شنیدم
نقل می کرد که خود او آن حضرت را دیده
و قامتش را برای او وصف کرده است.

ترجمه روایت شریفه:
کنیز ابراهیم بن عبده نیشابوری گوید:
من با ابراهیم روی کوه صفا ایستاده بودم
، آن حضرت علیه السلام آمد و بالای
سر ابراهیم ایستاد و کتاب مناسکش را
بدست گرفت و با او مطالبی گفت.

ترجمه روایت شریفه:
عبدالله بن صالح گوید که خود او آن
حضرت را نزد حجر الاسود دید و مردم
(برای بوسیدن حجر) نزاع و کشمکش
داشتند، و آن حضرت می فرمود: به این
موضع ماعمور نشده اند (بلکه اگر
بوسیدن بدون مزاحمت ممکن شد باید
ببوسند، وگرنه به اشاره با دست اکتفا
کنند).

5- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ فَتْحِ مَوْلَى
الزُّرَّارِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَلِيٍّ بِنَ مُطَهَّرٍ يَذْكُرُ
أَنَّهُ قَدْ رَأَاهُ وَوَصَفَ لَهُ قَدَّهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 122 روایه 5

6- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
شَادَانَ بْنِ نَعِيمٍ عَنْ خَادِمِ لِابْرَاهِيمِ بْنِ
عَبْدَةَ النَّيْسَابُورِيِّ أَنَّهَا قَالَتْ كُنْتُ وَاقِفَةً
مَعَ اِبْرَاهِيمَ عَلَيَّ الصَّفَا فَجَاءَ عَ حَتَّى وَقَفَ
عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ وَ قَبَضَ عَلَيَّ كِتَابِ مَنَاسِكِهِ وَ
حَدَّثَهُ بِأَشْيَاءَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 123 روایه 6

7- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بِنِ
اِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ أَنَّهُ رَأَاهُ
عِنْدَ الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ وَ النَّاسُ يَتَجَادَبُونَ عَلَيْهِ
وَ هُوَ يَقُولُ مَا بِهِذَا أَمْرُوا

اصول کافی جلد 2 صفحه 123 روایه 7

8- عَلِيُّ بْنُ أَبِي أَحْمَدَ بِنِ
اِبْرَاهِيمَ بِنِ اِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ رَأَيْتُهُ
عَ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ حِينَ ائْفَعُ وَ قَبَّلْتُ
يَدَيْهِ وَ رَأْسَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 123 روایه 8

ترجمه روایت شریفه:

احمد بن ابراهیم بن ادريس گوید: پدرم می گفت: من آن حضرت را بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام در سن نزدیک بلوغ دیدم و دست و سرش را بوسیدم.

ترجمه روایت شریفه:

احمد بن نصر گوید: نزد قنبری خادم حضرت رضا علیه السلام که از اولاد قنبر بزرگ (غلام امیرالمؤمنین علیه السلام) است، سخن از جعفر بن علی (جعفر کذاب) به میان آمد، او وی را نکوهش کرد، من گفتم غیر او کسی از نسل امام نیست، مگر تو کسی را دیده ای؟! گفت: من ندیده ام ولی غیر من دیده است، گفتم: که او را دیده است؟ گفت: جعفر دو مرتبه او را دیده و او را داستانی است.

9- عَلِيٌّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنِ الْقَنْبَرِيِّ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ قَنْبَرِ الْكَبِيرِ مَوْلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا ع قَالَ جَرَى حَدِيثُ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ فَدَمَهُ فَقُلْتُ لَهُ فَلَيْسَ غَيْرُهُ فَهَلْ رَأَيْتَهُ فَقَالَ لَمْ أَرَهُ وَ لَكِنْ رَأَهُ غَيْرِي قُلْتُ وَ مَنْ رَأَهُ قَالَ قَدْ رَأَهُ جَعْفَرٌ مَرَّتَيْنِ وَ لَهُ حَدِيثٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 123 روایه 9

شرح:

آن داستان اینست که: قنبری گوید، هنگامیکه جعفر کذاب برای گرفتن میراث امام عسکری علیه السلام نزاع و جدال می کرد، امام عصر - ع - از جای نامعلومی ظاهر شد و فرمود: ای جعفر! چرا متعرض حقوق من می شوی؟ او متحیر و مبهوت گشت و آن حضرت هم غایب شد. سپس جعفر هر چند میان مردم گشت او را ندید و بار دیگر چون جده آن حضرت، مادر امام حسن عسکری وفات کرد، خودش دستو داده بود که او را در همانخانه دفن کنند، ولی جعفر با ایشان ستیزه می کرد و می گفت؟ این خانه منست و نباید دیگری در آن دفن شود، ناگاه حضرت ظاهر شد و به او فرمود: ای جعفر: این خانه از تو است؟! سپس غایب شد و دیگر او را ندیدند - مرآت ص 241-.

ترجمه روایت شریفه:

ابی محمد و جنانی گوید: کسی که آن حضرت را دیده بود به من خبر داد که آن حضرت ده روز پیش از حادثه (وفات امام یازدهم علیه السلام) از خانه بیرون آمد می فرمود: بار خدایا تو میدانی که اینجا (سامره که وطن پدر و جد من است

10- عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْوَجَنَانِيِّ أَنَّهُ أَخْبَرَنِي عَمَّنْ رَأَهُ أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الدَّارِ قَبْلَ الْحَادِثِ بَعْشَرَةَ أَيَّامٍ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهَا مِنْ أَحَبِّ الْبِقَاعِ لَوْ لَا الطَّرْدُ أَوْ كَلَامٌ هَذَا نَحْوُهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 124 روایه 10

(دوست ترین بلاد است نزد من ، اگر مرا نمی راندند - یا سخنی به این مضمون - .

ترجمه روایت شریفه:

علی بن قیص از قول یکی از پاسبانهای عراق نقل می کند که به همین تازگی (بعد از وفات امام عسکری علیه السلام) سیماء را در سامرا دیدم که در خانه امام عسکری علیه السلام را شکسته بود، امام دوازدهم علیه السلام با طبرزینی که در دست داشت ، جلو او در آمد و فرمود: در خانه من چه می کنی ؟ سیماء گفت : جعفر عقیده دارد که پدر شما مرده و فرزند ندارد، اگر خانه شماست ، من پر می گردم و سپس از خانه بیرون رفت.

علی بن قیص گوید: سپس یکی از خادمان خانه بیرون آمد و من راجع به این خبر از او پرسیدم ، به من گفت : کی به تو این خبر را گفته است ؟ گفتم : یکی از پاسبانهای عراق ، گفت : چیزی از مردم پنهان نمی ماند.

11- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ قَيْسٍ عَنْ بَعْضِ جَلَاوِزَةِ السَّوَادِ قَالَ شَاهَدْتُ سَيْمَاءَ أَنْفَاءً بَسْرًا مَنْ رَأَى وَقَدْ كَسَرَ بَابَ الدَّارِ فَخَرَجَ عَلَيْهِ وَبِيَدِهِ طَبْرَزِينَ فَقَالَ لَهُ مَا تَصْنَعُ فِي دَارِي فَقَالَ سَيْمَاءُ إِنَّ جَعْفَرَ زَعَمَ أَنَّ أَبَاكَ مَضَى وَلَا وَلَدَ لَهُ فَإِنْ كَانَتْ دَارُكَ فَقَدْ انْصَرَفَتْ عَنْكَ فَخَرَجَ عَنِ الدَّارِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ قَيْسٍ فَخَرَجَ عَلَيْنَا خَادِمٌ مِنْ خَدَمِ الدَّارِ فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذَا الْخَبَرِ فَقَالَ لِي مَنْ حَدَّثَكَ بِهَذَا فَقُلْتُ لَهُ حَدَّثَنِي بَعْضُ جَلَاوِزَةِ السَّوَادِ فَقَالَ لِي لَا يَكَادُ يَخْفَى عَلَى النَّاسِ شَيْءٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 124 روایة 11

شرح:

سیماء نام مأمور خلیفه بوده است که برای تحقیق از حال فرزند امام عسکری علیه السلام یا برای ضبط اموال آن حضرت برای جعفر فرستاده شده بود، و ممکنست از طرف خود جعفر مأمور شده باشد.

ترجمه روایت شریفه:

عمرو اهوازی گوید: امام حسن عسکری علیه السلام آن حضرت را به من نشان داد و فرمود: این است صاحب شما.

12- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمَكْفُوفِ عَنْ عَمْرِو الْأَهْوَازِيِّ قَالَ أَرَانِيهِ أَبُو مُحَمَّدٍ ع وَ قَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 124 روایة 12

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ
اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي نَصْرِ
ظَرِيفِ الْخَادِمِ أَنَّهُ رَأَاهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 125 روایه 13

ترجمه روایت شریفه:

ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن
موسی بن جعفر، از ظریف خادم
نقل می کند که او آن حضرت را دیده
است.

14- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ وَ
الْحَسَنِ ابْنَيْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُمَا حَدَّثَاهُ
فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مَائَتَيْنِ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ ضَوْءِ
بْنِ عَلِيٍّ الْعَجَلِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ
سَمَّاهُ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ أَرَاهُ أَيَّاهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 125 روایه 14

ترجمه روایت شریفه:

ضوء بن علی عجلی از قول مردی
از اهل فارس که نامش را برده نقل
می کند که امام عسکری علیه السلام آن
حضرت را به او نشان داده است.

15- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ بْنِ
رَاشِدٍ عَنْ بَعْضِ أَهْلِ الْمَدَائِنِ قَالَ كُنْتُ حَاجِجًا
مَعَ رَفِيقٍ لِي فَوَافَيْنَا إِلَى الْمَوْقِفِ فَإِذَا
شَابٌّ قَاعِدٌ عَلَيْهِ إِزَارٌ وَ رِدَاءٌ وَ فِي رِجْلَيْهِ
نَعْلٌ صَفْرَاءُ قَوْمَتْ الْإِزَارَ وَ الرِّدَاءَ بِمَانَةٍ
وَ خَمْسِينَ دِينَارًا وَ لَيْسَ عَلَيْهِ أَثَرُ السَّفَرِ
فَدَنَا مِنَّا سَائِلٌ فَرَدَدْنَاهُ فَدَنَا مِنَ الشَّابِّ

فَسَأَلَهُ فَحَمَلَ شَيْئًا مِنَ الْأَرْضِ وَ نَاوَلَهُ فِدْعَا
 لَهُ السَّائِلِ وَ اجْتَهَدَ فِي الدَّعَاءِ وَ أَطَالَ فَقَامَ
 الشَّابُّ وَ غَابَ عَنَّا فَدَنُونَا مِنَ السَّائِلِ فَقُلْنَا
 لَهُ وَيْحَكَ مَا أَعْطَاكَ فَأَرَانَا حَصَاةَ ذَهَبٍ
 مُضْرَسَةً فَدَرْنَاهَا عَشْرِينَ مِثْقَالًا فَقُلْتُ
 لِصَاحِبِي مَوْلَانَا عِنْدَنَا وَ نَحْنُ لَا نَدْرِي ثُمَّ
 دَهَبْنَا فِي طَلْبِهِ فَدَرْنَا الْمُوقِفَ كُلَّهُ فَلَمْ نَقْدِرْ
 عَلَيْهِ فَسَأَلْنَا كُلَّ مَنْ كَانَ حَوْلَهُ مِنْ أَهْلِ
 مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ فَقَالُوا شَابُّ عَلَوِيٍّ يَحُجُّ فِي
 كُلِّ سَنَةٍ مَاشِيًّا

اصول کافی جلد 2 صفحه 125 روایه 15

ترجمه روایت شریفه:

شخصی از اهل مدائن گوید: من با رفیقم به حج رفته بودیم ، چون به موقف عرفات رسیدیم ، جوانی را دیدیم نشسته و لنگ و روپوشی در بر کرده و نعلین زردی در پا دارد، لنگ و روپوش او بنظر من صد و پنجاه دینار ارزش داشت ، و علامت و اثر سفر در او نبود، گدائی نزد ما آمد، او را رد کردیم ، سپس نزد آن جوان رفت و سؤال کرد، جوان رفت و سؤال کرد، جوان چیزی از زمین بر داشت و به او داد، گدا او را دعا کرد و زیاد و جدی هم دعا کرد، سپس جوان برخاست و از نظر ما پنهان شد ما نزد آن سائل رفتیم و به او گفتیم عجباً!! به تو چه عطا کرد؟ او به ما ریگ طلای دندانه داری نشان داد که قریب 20 مثقال بود من به رفیقم گفتم : مولای ما نزد بوده و ما ندانستیم و آنگاه به جستجویش برخاستیم و تمام موقف را گردش کردیم و او را به دست نیاوردیم سپس از جمعیتی که اطرافش

بودند از اهل مکه و مدینه راجع به او
پرسیدیم گفتند: جوانی است علوی که
هر سال پیاده به حج می آید.

شرح:

از ظهور معجزه به دست آن حضرت که سنگ را طلا کرد فهمیدند که او امام عصر (عج) ولی پیداست که دلالت این روایت بر دیدن آن حضرت از روایات سابق کمتر و خفی تر است و چنانچه در مقدمه جلد اول گفتیم روش مرحوم کلینی این است که در هر بابی روایات روشن تر و واضحتر را جلوتر ذکر می کند و هر چه دلالت خفی تر باشد، آنرا دنبال تر می آورد.

(*نهی از نام بردن آن حضرت*)

بَابُ فِي النَّهْيِ عَنِ الْإِسْمِ

ترجمه روایت شریفه:

داود بن قاسم جعفری گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن عسکری (امام هادی) علیه السلام می فرمود: جانشین پس از من حسن است، حال شما چگونه خواهد بود، نسبت به جانشین بعد از آن جانشین؟ عرض کردم: برای چه، خدایم قربانت کند؟ فرمود: زیرا شما خود او را نمی بینید و برای شما روانیست که او را بنامش یاد کنید، عرض کردم: پس چگونه یادش کنیم؟ فرمود: بگوئید حجت از آل محمد صلوات الله علیه و سلامه (بشماره 853 رجوع شود).

ترجمه روایت شریفه:

ابو عبدالله صالحی گوید: یکی از اصحاب ما (شیعیان) بعد از وفات ابومحمد (امام حسن عسکری) علیه السلام از من خواست که راجع به اسم و مکان آن حضرت بپرسم، جواب آمد که: اگر اسم را به آنها بگوئی، فاش می کنند، و اگر مکان را بدانند، نشان می دهند.

1- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ ع يَقُولُ الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مَنْ بَعْدَ الْخَلْفِ فَقُلْتُ وَ لِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَةً وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ فَقُلْتُ فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ فَقَالَ قُولُوا الْحُجَّةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ سَلَامُهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 126 روایة 1

2- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّالِحِيِّ قَالَ سَأَلَنِي أَصْحَابُنَا بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ ع أَنْ أَسْأَلَ عَنِ الْإِسْمِ وَ الْمَكَانِ فَخَرَجَ الْجَوَابُ إِنْ دَلَلْتَهُمْ عَلَى الْإِسْمِ أَدَاؤُهُ وَ إِنْ عَرَفُوا الْمَكَانَ دَلُّوا عَلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 126 روایة 2

شرح:

ابو عبدالله صالحی از جمله نواب اربعه معروف نیست، پس ممکن است که سؤال او بتوسط یکی از نواب اربعه بوده و یا خود او هم سفارت و نیابتی داشته است.

3- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا ع يَقُولُ وَ سُنِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ لَا يَرَى جِسْمَهُ وَ لَا يُسْمَى

اسْمُهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 126 روایة 3

ترجمه روایت شریفه:

ریان بن صلت گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که چون راجع به قائم سؤال شد، فرمود: شخصش دیده نشود و نامش برده نشود.

4- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ
عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِثَابٍ عَنِ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا
يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ إِلَّا كَافِرٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 127 روایة 4

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: نام صاحب الامر را جز کافر نبرد.

شرح:

از علتی که در روایت دوم ذکر شد، پیداست که نهی از بردن نام آن حضرت مخصوص به زمان غیبت صغری بوده و برای این است که نامش در افواه نباشد و دشمنان در جستجوی او بر نیایند ولی علامه مجلسی (ره) اخبار دیگری هم نقل می کند که تا زمانیکه ظهور نکند و زمین را پر از عدل و داد نفرماید، ذکر نامش روا نیست و خود مجلسی در ص 240 مرات می گوید: و لاریب ان الا حوط ترك التسمية مطلقا ((شکی نیست که احتیاط اینست که تا آن حضرت غایب است نامش را نبرند)) (ولی به نظر ما جز تعبد دلیل محکمی بر این قول نمی توان یافت ، زیرا نامیدن آن حضرت را به القابی مانند، حجت ، ولی عصر، امام زمان و ده ها لقبی که در دعای ندبه و امثال آن وارد شده مانعی ندارد و از نظر استدلال فرقی میان این القاب و کله ((م ح م د)) (دیده نمی شود و نامیدن پدر آن حضرت را به کنیه ((ابو محمد)) در این روایات ذکر شده بود و نیز از لحاظ علتی که در روایت دوم ذکر شد، فرقی میان القاب و نام نیست بلکه آن القاب بیشتر دشمنان را تحریک می کند و به فکر جستجو می اندازد).

باب نادرست درباره غیبت

بَابُ نَادِرٍ فِي حَالِ الْغَيْبَةِ

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود:
 زمانیکه بندگان به خدای - عزوجل -
 ذکر نزدیکترند و خدا از ایشان بیشتر
 راضی است ، زمانست که حجت خدای -
 عزوجل - از میان آنها مفقود شود و
 آشکار نگردد و جای او را هم ندانند و از
 طرفی هم بدانند که حجت و میثاق خدای
 جل ذکره باطل نگشته و از میان نرفته
 است (فضیلت این زمان برای بندگان ، از
 این جهت است که شخص امام و معجزات
 او را به چشم نمی بینند و تنها از روی
 تفکر و تامل در آثار و براهین به وجود او
 معتقد می شوند و شبهات و وسوس
 شیاطین جن و انس هم در آن زمان بسیار
 است) در آن حال در هر صبح و هر شام
 به انتظار فرج باشید (و با این عمل غم
 و اندوه را از خود بزدانید و چون
 وقت ظهور معلوم نیست . همیشه
 احتمال آن می رود، و امید و نشاط شما
 را زنده نگه می دارد، از رحمت خدا
 مایوس نباشد (زیرا سخت ترین
 موقع خشم خدا بر دشمنانش زمانی است
 که ، حجت او از میان بندگانش مفقود
 باشد و آشکار نشود، و خدا می داند که
 اولیانش (در زمان غیبت امام هم) شك
 نمی کنند و اگر میدانست شك می کنند،
 چشم به هم زدنی حجت خود را از ایشان
 نهان نمی داشت ، و ظهور امام جز بز
 سر بدترین مردم نباشد (یعنی برای از بین
 بردن آنها و جایگزینی عدل و داد است .
 یا آنکه غضب خدا در زمان غیبت تفتت

1- عَلِيُّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 خَالِدٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ وَ
 مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
 عَيْسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنِ
 الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ
 أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعِبَادُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ
 أَرْضَى مَا يَكُونُ عَنْهُمْ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّةَ اللَّهِ
 جَلَّ وَ عَزَّ وَ لَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَ لَمْ يَعْلَمُوا مَكَانَهُ
 وَ هُمْ فِي ذَلِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ تَبْطُلْ حُجَّةُ
 اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ لَا مِيثَاقُهُ فَعِنْدَهَا فَتَوَقَّعُوا
 الْفَرَجَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً فَإِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ
 غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّتَهُ وَ
 لَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ لَا
 يَرْتَابُونَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَرْتَابُونَ مَا غَيَّبَ
 حُجَّتَهُ عَنْهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا
 عَلَى رَأْسِ شِرَارِ النَّاسِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 127 روایة 1

مخصوص مردم بداست ولی نسبت به مؤمنین رحمت و ثواب است.)

2- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَرْدَاسٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَارِ السَّابِطِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَيُّمَا أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ فِي السِّرِّ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الْمُسْتَتِرُ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ أَوْ الْعِبَادَةُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ وَ دَوْلَتِهِ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الظَّاهِرُ فَقَالَ يَا عَمَارُ الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَ اللَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ وَ كَذَلِكَ وَ اللَّهُ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرُ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ تَخَوُّفُكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ حَالِ الْهُدْنَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ذَكَرَهُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَ لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ مَعَ الْخَوْفِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ مِثْلَ الْعِبَادَةِ وَ الْأَمْنِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ الْيَوْمَ صَلَاةً فَرِيضَةً فِي جَمَاعَةٍ مُسْتَتِرٍ بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا فَأَتَمَّهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ خَمْسِينَ صَلَاةً فَرِيضَةً فِي جَمَاعَةٍ وَ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلَاةً فَرِيضَةً وَ حُدَانِيَّةً وَ حُدَّه مُسْتَتِرًا بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا فَأَتَمَّهَا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا لَهُ خَمْسًا وَ عِشْرِينَ صَلَاةً فَرِيضَةً وَ حُدَانِيَّةً وَ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلَاةً نَافِلَةً لَوْ قَتَلَهَا فَأَتَمَّهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا عَشْرَ صَلَوَاتٍ نَوَافِلٍ وَ مَنْ عَمَلَ مِنْكُمْ حَسَنَةً كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِهَا عِشْرِينَ حَسَنَةً وَ يُضَاعَفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَسَنَاتِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ إِذَا أَحْسَنَ أَعْمَالَهُ وَ دَانَ بِالتَّقِيَّةِ عَلَى دِينِهِ وَ إِمَامِهِ وَ نَفْسِهِ وَ أَمْسَكَ مِنْ لِسَانِهِ أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَرِيمٌ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ وَ اللَّهُ رَغَبْتِي فِي الْعَمَلِ وَ حَثَّتْنِي

عَلَيْهِ وَ لَكِنْ أَحَبُّ أَنْ أَعْلَمَ كَيْفَ صَرْنَا نَحْنُ
 الْيَوْمَ أَفْضَلَ أَعْمَالًا مِنْ أَصْحَابِ الْإِمَامِ
 الظَّاهِرِ مِنْكُمْ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَ نَحْنُ عَلَى
 دِينٍ وَاحِدٍ فَقَالَ إِنَّكُمْ سَبَقْتُمُوهُمْ إِلَى الدُّخُولِ
 فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى الصَّلَاةِ وَ
 الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَ فِقْهِ وَ إِلَى
 عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرَهُ سِرًّا مِنْ عَدُوِّكُمْ مَعَ
 إِمَامِكُمْ الْمُسْتَتِرِ مُطِيعِينَ لَهُ صَابِرِينَ مَعَهُ
 مُنْتَظِرِينَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ خَائِفِينَ عَلَى إِمَامِكُمْ وَ
 أَنْفُسِكُمْ مِنَ الْمُلُوكِ الظُّلْمَةِ تَنْتَظِرُونَ إِلَى
 حَقِّ إِمَامِكُمْ وَ حُقُوقِكُمْ فِي أَيْدِي الظُّلْمَةِ قَدْ
 مَنَعُوكُمْ ذَلِكَ وَ اضْطَرُّوكُمْ إِلَى حَرْثِ
 الدُّنْيَا وَ طَلَبِ الْمَعَاشِ مَعَ الصَّبْرِ عَلَى
 دِينِكُمْ وَ عِبَادَتِكُمْ وَ طَاعَةِ إِمَامِكُمْ وَ الْخَوْفِ
 مَعَ عَدُوِّكُمْ فَبِذَلِكَ ضَاعَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَكُمْ
 الْأَعْمَالَ فَهَنِيئًا لَكُمْ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَمَا تَرَى
 إِذَا أَنْ نَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ وَ يَظْهَرُ
 الْحَقُّ وَ نَحْنُ الْيَوْمَ فِي إِمَامَتِكَ وَ طَاعَتِكَ
 أَفْضَلَ أَعْمَالًا مِنْ أَصْحَابِ دَوْلَةِ الْحَقِّ وَ
 الْعَدْلِ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ
 يُظْهَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْحَقُّ وَ الْعَدْلُ فِي
 الْبِلَادِ وَ يَجْمَعَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ وَ يُؤَلِّفَ اللَّهُ
 بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ لَا يَعْنُونَ اللَّهُ عَزَّ
 وَ جَلَّ فِي أَرْضِهِ وَ تَقَامَ حُدُودُهُ فِي خَلْفِهِ وَ
 يَرُدُّ اللَّهُ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ فَيَظْهَرُ حَتَّى لَا
 يُسْتَخْفَى بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ
 الْخَلْقِ أَمَا وَ اللَّهُ يَا عَمَارُ لَا يَمُوتُ مِنْكُمْ
 مَيِّتٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي أَنْتُمْ عَلَيْهَا إِلَّا كَانَ
 أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ كَثِيرٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَ
 أُحُدٍ فَأَبْشِرُوا

اصول کافی جلد 2 صفحه 128 روایة 2

ترجمه روایت شریفه:

عمار ساباطی گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: کدامیک از ایندو بهتر است؟ : عبادت پنهانی با امام پنهان از شما خانواده در زمان دولت باطل یا عبادت در زمان ظهور و دولت حق با امام آشکار از شما؟ فرمود: ای عمار! بخدا که صدقه دادن آشکارا بهتر است، و همچنین بخدا عبادت شما در پنهانی با امام پنهانتان در زمان دولت باطل و ترس شما از دشمن و در حال صلح با دشمن (و تقیه از او مانند دوران ائمه بعد از امام حسین علیهم السلام) بهتر است از کسیکه عبادت کند خدای - عزوجل ذکره - را در زمان ظهور حق با امام بر حق آشکار و در زمان دولت حق . عبادت با ترس و در زمان دولت باطل مانند عبادت در زمان امنیت و دولت حق نیست (مانند زمان پیغمبر و زمان ظهور امام عصر صلی الله علیه و آله زیرا عبادت پنهانی علاوه بر مشقت و صعوبتش از ریا و سمعه دورتر و با خلاص و تقرب نزدیکتر است).

و بدانید هر کس از شما که در این زمان نماز واجبش را در وقتش بجماعت گزارد و از دشمنش پنهان کند و آنرا تمام و کامل بجا آورد، خدا برای او ثواب پنجاه نماز واجب بجماعت گزارده بنویسد و کسیکه از شما نماز واجبش را فردی و در وقتش بخواند و درست و کامل بجا آورد، و از دشمنش پنهان کند، خدای عزوجل ثواب بیست و پنج نماز واجب فردی برایش بنویسد، و هر کس از شما که يك نماز نافله را در وقتش

بخواند و کامل ادا کند، خدا برای او ثواب ده نماز نافله نویسد. و آنکه از شما کار نیکی انجام دهد، خدای عزوجل برای او بجای آن بیست حسنه نویسد و حسنات مؤمن از شما را خدای عزوجل چند برابر کند، اگر حسن عمل داشته باشد و نسبت بدین و امام و جان خود بتقیه معتقد باشد و زیان خود را نگه دارد، همانا خدای عزوجل کریمست.

من عرض کردم قربانت کردم ، به خدا که شما مرا بعمل تشویق فرمودی و برانگیختی ، ولی من دوست دارم بدانم دلیلش چیست که اعمال ما از اعمال اصحاب امامیکه آشکار باشد، در زمان دولت حق بهتر است ، با وجود اینکه همه يك دین داریم ؟ فرمود:

زیرا شما در وارد شدن بدین خدای عزوجل و انجام دادن نماز و روزه و حج و هر کار خیر و دانشی بر ایشان سبقت دارید، و نیز نسبت بعبادت خدای - عز ذکره - در پنهانی از دشمن با امام پنهان سبقت دارید، در حالیکه مطیع او هستید و مثل او صبر می کنید، و در انتظار دولت حق می باشید، و دربارہ امام و جان خود از سلاطین ستمگر ترس دارید، حق امام (چون منصب امامت و خمس) و حقوق خود را (مانند زکوة و خراج) در دست ستمگران می بینید که از شما باز می گیرند و شما را بکسب و زراعت در دنیا و طلب روزی ناچار می کنند، علاوه بر موضوع صبر شما نسبت بدین و عبادتتان و اطاعت از امام و ترس از دشمنان ، بدینجهاتست که خدای عزوجل ثواب اعمال شما را چند برابر فرموده است ، گوارا باد بر شما.

عرضکردم : قربانت گردم ، پس در صورتیکه ما در زمان امامت شما و فرمانبرداری از شما نیکوکارتر و با ثواب بیشتر از اصحاب دولت حق و عدالت باشیم ، شما عقیده ندارید (آرزو نکنیم) که ما از اصحاب حضرت قائم باشیم و حق ظاهر شود؟ فرمود: سبحان الله !! شما دوست ندارید که خدای - تبارک و تعالی - حق و عدالت را در بلاد ظاهر کند؟ و وحدت کلمه پدید آورد؟ و میان دلهای پراکنده الفت دهد؟ و مردم خدا را در روی زمینش نافرمانی نکنند؟ و حدود خدا در میان خلقش اجرا شود و خدا حق را باهش برگرداند تا حق آشکار شود و از ترس هیچیک از مردم حق پوشیده نگردد، (اینها نتایجی است بسیار بزرگ و سودمند برای همگان که از ظهور امام زمان و برقراری دولت حق بدست می آید و چگونه می شود که مسلمان این آرزو را نداشته باشد) هان بخدا، ای عمار! هر کدام از شما (شیعیان) بر این حالیکه اکنون دارید (عبادت با خوف و تقیه) بمیرد از بسیاری از شهداء بدر واحد بهتر و برتر است ، پس مژده باد شما را (از بسیاری از شهدا فرمود، تا مانند حمزه سیدالشهدا را خارج کند)

- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ
 سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ
 مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَسَامَةَ
 عَنْ هِشَامِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ
 يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
 مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ
 عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ
 أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي

اسْحَاقَ قَتَالَ حَدَّثَنِي
الثَّقَةَ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ عَ أَنَّهُمْ سَمِعُوا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ يَقُولُ
فِي خُطْبَةٍ لَهُ اللَّهُمَّ وَ إِنِّي
لَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرُزُ
كُلَّهُ وَ لَا يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ وَ
أَنَّكَ لَا تَخْلِي أَرْضَكَ مِنْ
حُجَّةٍ لَكَ عَلَي خَلْقِكَ
ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمَطَاعِ أَوْ
خَائِفٍ مَغْمُورٍ كَيْلًا تَبْطُلَ
حُجَجَكَ وَ لَا يَضِلَّ
أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بَلْ
أَيُّنَ هُمْ وَ كَمْ أَوْلِيَاؤُكَ
الْأَقْلُونَ عَدْدًا وَ
الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ
جَلَّ ذِكْرُهُ قَدْرًا
الْمُتَّبِعُونَ لِقَادَةَ الدِّينِ
الْأَنْمَةَ الْهَادِينَ الَّذِينَ
يَتَأَدَّبُونَ بِأَدَابِهِمْ وَ
يَنْهَجُونَ نَهَجَهُمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ
يَهْجُمُ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى
حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ
فَتَسْتَجِيبُ أَرْوَاحَهُمْ
لِقَادَةَ الْعِلْمِ وَ يَسْتَلِينُونَ
مِنْ حَدِيثِهِمْ مَا اسْتَوْعَرَ
عَلَى غَيْرِهِمْ وَ يَأْنَسُونَ
بِمَا اسْتَوْحِشَ مِنْهُ
الْمُكْذِبُونَ وَ أَبَاهُ
الْمُسْرِفُونَ أَوْلِيَاؤُكَ أَتْبَاعُ
الْعُلَمَاءِ صَحْبُوا أَهْلَ
الدُّنْيَا بِطَاعَةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى وَ أَوْلِيَانِهِ وَ دَانُوا
بِالتَّقِيَّةِ عَنْ دِينِهِمْ وَ
الْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّهِمْ
فَارَوَاهُمْ مُعَلَّقَةً بِالْمَحَلِّ

الأعلى فَعَلَمَ أَوْهُمْ وَ
 اتَّبَعَهُمْ خُرُسٌ صُمْتُ فِي
 دَوْلَةَ الْبَاطِلِ مُنْتَظِرُونَ
 لِدَوْلَةِ الْحَقِّ وَ سَيَحِقُّ اللَّهُ
 الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَمْحَقُ
 الْبَاطِلَ هَا هَا طُوبَى لَهُمْ
 عَلَى صَبْرِهِمْ عَلَى دِينِهِمْ
 فِي حَالِ هُدْنَتِهِمْ وَ يَا
 شَوْقَاهُ إِلَى رُؤْيَيْتِهِمْ فِي
 حَالِ ظُهُورِ دَوْلَتِهِمْ وَ
 سَيَجْمَعُنَا اللَّهُ وَ آيَاهُمْ
 فِي جَنَاتِ عَدْنٍ وَ مَنْ
 صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ
 أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ
اصول کافی جلد 2
صفحه 130 روایة 3

ترجمه روایت شریفه:

ابی اسحاق گوید: جمعی از موثقین اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردند که شنیدیم امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه هایش چنین می فرمود: بار خدایا من میدانم که بساط علم و دانش برچیده نمیشود و مایه هایش از میان نمیرود (یعنی هیچگاه روی زمین را کفر و ضلالت محض فرا نمیگیرد و همیشه کم و بیش آثاری از توحید و هدایت یافت میشود) و میدانم که تو روی زمینت را از حجتی بر خلق خالی نسازی که او یا آشکار باشد و فرمانش نبرند (مانند امیرالمؤمنین و امام حسن علیه السلام در دوران خلافت خود) و یا ترسان و پنهان (مانند امام زمان علیه السلام) تا حجت تو باطل نگردد (و مردم بر تو حجت نداشته باشند) و دوستان بعد از آنکه هدایتشان فرمودی گمراه نشوند، ولی آنها کجایند و چقدر؟ ایشان از لحاظ شماره بسیار اندک و از لحاظ ارزش نزد خدای - جل ذکره - بسیار بزرگند، ایشان پیرو پیشوایان دین و امامان رهبرند. همان امامانی که به آدابشان پرورش یافته و براه آنها رفته اند.

اینجاست که علم و دانش ایشانرا بحقیقت ایمان آگاه ساخته و روحشان ندای پیشوایان دانش را لبیک گوید و همان احادیثی که بر دیگران مشکل آید برای ایشان دلنشین باشد و آنچه تکذیب کنندگان، از آن وحشت دارند و متجاوزان سرباز میزنند انس و الفت دارند. آنها پیرو دانشمندانند، برای

اطاعت خدای تبارک و اولیانش با اهل دنیا معاشرت کنند و نسبت بدین و برای ترس از دشمن خویش تقیه را آئین خود سازند، روحهای ایشان بمقام بالا مربوط است و دانشمندان و پیروانشان در زمان دولت باطل لال و خاموشند و همیشه بانتظار دولت حق نشسته اند، خدا هم با کلمات خود (ائمه یا آیات قرآن و یا تقدیر خود) حق را ثابت کند و باطل را از میان ببرد.

های : های ، خوشا بحالشان که در زمان صلح و آرامش بر دینشان شکیبائی ورزیدند، هان از اشتیاق بدیدارشان در زمان ظهور دولتشان ، خدا ما و ایشان و پدران و همسران و فرزندان نیکوکارشان را در بهشت برین جمع خواهد کرد.

شرح:

از جمله اول خطبه شریفه پیداست که خدای قادر و مهربان هیچگاه روی زمین را از وجود حجت و رهبر آثار علم و هدایت خالی نمیگذارد، منتهی علم و هدایت شدت و ضعف دارد و امام و رهبر ظاهر و غایب میشود، مخالفین شیعه میگویند، امام غائب که ممکن نباشد از او اخذ مسائل دینی کرد، چه ثمری دارد ولی جوابش اینستکه : همان اعتقاد بوجود امام و حجت خدا امریست مطلوب و رکنی از ارکان دین است ، مانند اشخاصی که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند و آنحضرت را ندیدند ولی بوجودش اعتقاد داشتند مانند نجاشی و اویس قرنی از اینجاست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی که مورد اتفاق شیعه و سنی است فرموده است : من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة ((کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، مرگش مرگ جاهلیت است)) شیعه میگوید، مراد بامام زمان در این دوران ، حجة بن الحسن حضرت مهدی علیه السلام است ، عامه میگویند: مراد بامام زمان هر سلطان و زمامداریست که بر مردم حکومت کند، چه عادل باشد یا فاسق ولی سخافت و زشتی سخن ایشان بر هیچ خردمندی پوشیده نیست ، زیرا شناختن سلطان ظالم چه تاءثیری در ایمان و عقاید دارد تا کسی که او را شناخت و مرد، چون ، مردم زمان جاهلیت باشد، بعضی دیگر گفته اند، مراد بامام زمان قرآنست ولی جوابش اینستکه قرآن که در هر زمانی فرق نمیکند تا هر قرآنی امام مردم زمان خود باشد، علاوه بر اینکه اگر مقصود از معرفت قرآن شناختن و یاد گرفتن کلمات و آیات آن باشد، بسیاری از مسلمین که سواد ندارند جزء کفار محسوب خواهند شد و اگر مقصود تصدیق و عقیده بقرآن باشد، ما با شما هم عقیده ایم یعنی قرآن را قبول داریم و نباید بر ما طعنه زنید، اما پیداست که همان جواب اول بقدری محکم و متین است که نوبت را باین جواب نمیدهد.

(*در امر غیبت*)

بَاب فِي الْغَيْبَةِ

ترجمه روایت شریفه:

یمان تمار گوید: خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودیم ، به ما فرمود: همانا صاحب الامر را غیبتی است ، هر که در آنزمان دینش را نگه دارد مانند کسی است که درخت خارقتاد را با دست بتراشد (3) سپس فرمود: اینچنین و با اشاره دست مجسم فرمود - کدامیک از شما میتواند خار آن درخت را بدستش نگهدارد، سپس لختی سربزیر انداخت و باز فرمود: همانا صاحب الامر را غیبتی است ، هر بنده نی باید از خدا پروا کند، و بدین خود بچسبد.

ترجمه روایت شریفه:

علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام نقل کند که فرمود: هرگاه پنجمین فرزند هفتمین ناپدید شود (4) خدا را، خدا را، نسبت بدینتان مواظب باشید، مبادا کسی شما را از دینتان جدا کند، پسر جان (5) ناچار صاحب الامر غیبتی کند که معتقدین بامامت هم از آن برگردند، همانا امر غیبت یک آزمایشی است از جانب خدای عزوجل که خلقش را بوسیله آن بیازماید، اگر پدران و اجداد شما (امامان و پیغمبران پیشین) دینی درست تر از این دین سراغ داشتند، از آن پیروی میکردند (پس اگر دیگران بواسطه طول غیبت امام از دین برگشتند شما ثابت و پا برجا باشید) من عرض کردم :

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ يَمَانَ النَّمَارِ قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُلُوساً فَقَالَ لَنَا إِنَّ لَصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً الْمَتَمَسِّكَ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقَتَادِ ثُمَّ قَالَ هَكَذَا بِيَدِهِ فَأَيْكُمُ يُمْسِكُ شَوْكَ الْقَتَادِ بِيَدِهِ ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيّاً ثُمَّ قَالَ إِنَّ لَصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً فَلْيَتَّقِ اللَّهُ عَبْدٌ وَ لِيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 132 روایه 1

2- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ ع قَالَ إِذَا فَقَدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَإِنَّ اللَّهَ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يُرِيكُمُ عَنْهَا أَحَدٌ يَا بَنِيَّ إِنَّهُ لَا بَدَّ لَصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اْمْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَ أَجْدَادُكُمْ دِيناً أَصَحَّ مِنْ هَذَا لَا تَتَّبِعُوهُ قَالَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي مِنَ الْخَامِسِ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَقَالَ يَا بَنِيَّ عَفْوُكُمْ تَصْغُرُ عَنْ هَذَا وَ أَحْلَامُكُمْ تَضِيقُ عَنْ حَمَلِهِ وَ لَكِنْ إِنْ تَعِيشُوا فَسَوْفَ تُدْرِكُونَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 132 روایت 2

آقای من ! پنجمین فرزند هفتمین کیست ؟ فرمود. پسر جان ! عقل شما از درك آن كوچكتر و مغز شما از گنجایش آن تنگتر است ولی اگر زنده باشید بدان خواهید رسید.

ترجمه روایت شریفه:

مفضل بن عمر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: بپرهیزید از شهرت دادن و فاش کردن (خصوصیات امر امام دوازدهم علیه السلام) همانا بخدا که امام شما سالهای سال از روزگار این جهان غایب شود و هر آینه شما در فشار آزمایش قرار گیرید تا آنجا که بگویند: امام مرد، کشته شد، بکدام دره افتاد ولی دیده اهل ایمان بر او اشک بارد، و شما مانند کشتیهای گرفتار امواج دریا متزلزل و سرنگون شوید، و نجات و خلاصی نیست، جز برای کسی که خدا از او پیمان گرفته و ایمان را در دلش ثبت کرده و بوسیله روحی از جانب خود تقویتش نموده، همانا دوازده پرچم مشتبه برافراشته گردد که هیچ يك از دیگری تشخیص داده نشود (حق از باطل شناخته نشود).

مفضل گوید: من گریستم و عرض کردم: پس ما چکنیم؟ حضرت بشعاعی از خورشید که در ایوان تابیده بود اشاره کرد و فرمود: ای ابا عبدالله: این آفتابرا میبینی؟ عرض کردم: آری، فرمود: بخدا امر ما از این آفتاب روشنتر است (یعنی علوم و معجزات و اخلاق و کمالات امام زمان علیه السلام برای راهنمایی مردم بحق از آفتاب روشن تر

3- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُسَاوِرِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِيَّاكُمْ وَ التَّنْوِيَةَ أَمَا وَاللَّهِ لَيُعَيِّنَنَّ إِمَامَكُمْ سَنِينًا مِنْ دَهْرِكُمْ وَ لَتَمَحَّصَنَّ حَتَّى يُقَالَ مَاتَ قَتْلَ هَلْكَ بَأَيِّ وَادٍ سَلَكَ وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَتُكْفَوْنَ كَمَا تُكْفَى السُّفُنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرَى أَيُّ مِنْ أَيٍّ قَالَ فَبَكَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ فَكَيْفَ نَصْنَعُ قَالَ فَنَظَرَ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصُّفَّةِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ وَاللَّهِ لَأَمْرُنَا أَبِينُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 133 روایت 3

است.)

ترجمه روایت شریفه:

سدیر صیرفی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا صاحب الامر علیه السلام شباهتهای بجناب یوسف علیه السلام دارد، بحضرت عرض کردم: گویا امر زندگی یا امر غیبت آنحضرت را یاد میکنید، فرمود: خوک و شان این امت چه چیز را انکار میکنند؟! همانا برادران یوسف نوادگان و فرزندان پیغمبران بودند و با او (در مصر) تجارت و معامله کردند و سخن گفتند، بعلاوه ایشان برادر او و او برادر ایشان بود، با وجود این همه او را نشناختند تا آنکه خودش گفت: ((من یوسفم و این برادر منست)) پس چرا لعنت شدگان این امت انکار میکنند که خدای عزوجل در یکزمانی با حجت خود همان کند که با یوسف کرد. (یعنی او را تا مدتی غایب کند که چون او را ببینند نشناسند).

همانا یوسف سلطان (مشهور و مقتدر) مصر بود و فاصله میان او و پدرش 18 روز راه بود، اگر میخواست پدرش را بیآگاهاند میتوانست، ولی یعقوب و فرزندانش پس از دریافت مژده یوسف، فاصله میان ده خود و شهر مصر را در مدت نه روز پیمودند. پس این امت چرا انکار میکنند که خدای - جل و عز - با حجت خود همان کند که با یوسف کرد، بطوریکه او در بازارهای ایشان راه رود و پای روی فرش آنها گذارد (با وجود این او را نشناسند) تا خدا درباره او اجازه

4- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ شَبَهًا مِنْ يُوسُفَ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ كَأَنَّكَ تَذْكُرُهُ حَيَاتَهُ أَوْ غَيْبَتَهُ قَالَ فَقَالَ لِي وَ مَا يُنْكَرُ مِنْ ذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ ع كَانُوا أَسْبَاطًا أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ تَاجِرُوا يُوسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ حَاطَبُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ أَنَا يُوسُفَ وَ هَذَا أَخِي فَمَا تَنْتَكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ إِنَّ يُوسُفَ ع كَانَ إِلَيْهِ مُلْكُ مِصْرَ وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةَ ثَمَانِيَةِ عَشْرَ يَوْمًا فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُعْلِمَهُ لَقَدَرَ عَلَى ذَلِكَ لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ ع وَ وُلْدُهُ عِنْدَ الْبَشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ فَمَا تَنْكُرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ يَطَّأُ بِسُطُحِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَهُ كَمَا أَتَى لِيُوسُفَ قَالُوا أ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفَ قَالَ أَنَا يُوسُفَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 134 روایت 4

دهد، چنانکه بیوسف اجازه فرمود و آنها
گفتند همین تو خود یوسف هستی؟!
گفت: من یوسفم.

- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ
الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى
الْخَشَّابِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
مُوسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
بِكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع
يَقُولُ إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ
أَنْ يَقُومَ قَالَ قُلْتُ وَ لِمَ
قَالَ يَخَافُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ
إِلَى بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ
وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ وَ هُوَ
الَّذِي يَنْشُكُّ فِي وِلَادَتِهِ
مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَاتَ أَبُوهُ
بِلاَ خَلْفٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ
يَقُولُ حَمَلٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ
يَقُولُ إِنَّهُ وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ
أَبِيهِ بِسِتِّينَ وَ هُوَ
الْمُنْتَظَرُ غَيْرَ أَنْ اللَّهَ عَزَّ
وَ جَلَّ يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ
الشَّيْئَةَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَزْتَابُ
الْمُبْطِلُونَ يَا زُرَّارَةُ قَالَ
قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنْ
أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ أَيَّ
شَيْءٍ أَعْمَلُ قَالَ يَا زُرَّارَةُ
إِذَا أَدْرَكْتَ هَذَا الزَّمَانَ
فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ
عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ
لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ
أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي
رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ
تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ

حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي
حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ
تَعْرِفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ
عَنْ دِينِي ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ
لَا بُدَّ مِنْ قَتْلِ غُلَامٍ
بِالْمَدِينَةِ قُلْتُ جُعِلْتُ
فِدَاكَ أَلَيْسَ يَقْتُلُهُ جَيْشُ
السُّفْيَانِيِّ قَالَ لَا وَ لَكِنْ
يَقْتُلُهُ جَيْشُ آلِ بَنِي
فُلَانٍ يَجِيءُ حَتَّى
يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ فَيَأْخُذُ
الْغُلَامَ فَيَقْتُلُهُ فَاذَا قَتَلَهُ
بَغِيًّا وَ عَدْوَانًا وَ ظُلْمًا لَا
يُمَهِّلُونَ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعُ
الْفَرَجَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ

اصول کافی جلد 2

صفحه 134 روایت 5

ترجمه روایت شریفه:

زراره گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: برای آن جوان پیش از آنکه قیام کند، غیبتی است، عرض کردم: چرا؟ فرمود: میترسد - و با دست اشاره بشکم خود کرد - یعنی می ترسد شکمش را پاره کنند) سپس فرمود: ای زراره! اوست که چشم براهش باشند، و اوست که در ولادتش تردید شود: برخی گویند: پدرش بدون فرزند مرد، و برخی گویند: در شکم مادر بود (که پدرش وفات یافت و سپس هم بدینا آمد) و برخی گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولد شد و اوست که در انتظارش باشند ولی خدای عزوجل دوست دارد شیعه را بیازماید))) در زمان (غیبت) است ای زراره که اهل باطل شك می کنند، زراره گوید: من عرض کردم، قربانت، اگر من به آن زمان رسیدم چکار کنم؟ فرمود: ای زراره: اگر به آن زمان رسیدی، با این دعا از خدا بخواه))) : خدایا خودت را به من بشناسان، زیرا اگر تو خودت را به من بشناسانی، من رسالت را نشناسم (برای اینکه هر کس خدا را شناخت، بر او لازم می داند، که از راه لطف بندگانش را هدایت کند و کسی که خدا را شناخت، فرستاده او را هم نمی شناسد) خدایا تو پیغمبرت را بمن بشناسان، زیرا اگر تو پیغمبرت را بمن بشناسانی، من حجت ترا نشناسم (برای اینکه امام جانشین پیغمبر و دست نشانده او به دستور خداست و مقام و ارزش جانشین مربوط بمقام و ارزش جانشین گذار است از این جهت شیعه می گوید:

امام باید از لحاظ علم و عمل و اخلاق و عصمت مانند پیغمبر باشد) خدایا حجت خود را بمن بشناسان ، زیرا اگر تو حجت را بمن بسناسانی ، از طریق دینم گمراه میشوم.

سپس فرمود: ای زراره ! بناچار جوانی در مدینه کشته می شود، عرض کردم : قربانت ، مگر لشکر سفیانی او را نمی کشند؟ فرمود: نه ، بلکه او را لشکر آل بنی فلان بکشند، آن لشکر می آید تا وارد مدینه می شود و آن جوان را می گیرد و می کشد، پس چون او را از روی سرکشی و جور و ستم بکشد، مهلتشان بسر آید، در آن هنگام امید فرج داشته باش انشاء الله (مقصود از این جوان گویا همان نفس زکیه است که در علانم ظهور روایت شده است).

ترجمه روایت شریفه:

عبیدبن زراره گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: مردم امام خود را نیابند (گمشده و ناپیدا دانند) امام در موسم حج حاضر شود و مردم را ببینند ولی آنها او را نبینند.

6- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُنْتَنِي عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَكَيْرٍ عَنْ عَبْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ يَفْقَدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 136 روایت 6

7- عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسَ عَنْ مَنصُورِ بْنِ السُّنْدِيِّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَالِكِ الْجَهَنِيِّ عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّرًا يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ

مَتَفَكِّرًا تَنْكَبْتُ فِي الْأَرْضِ أَرْغَبَةَ مِنْكَ
فِيهَا فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَلَا فِي
الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ وَ لَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ
يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي
هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ
قِسْطًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا وَ ظُلْمًا تَكُونُ لَهُ
غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي
فِيهَا آخَرُونَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَمْ
تَكُونُ الْحَيْرَةُ وَ الْغَيْبَةُ قَالَ سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ
سِتَّةَ أَشْهُرٍ أَوْ سِتَّ سِنِينَ فَقُلْتُ وَ إِنَّ هَذَا
لَكَائِنٌ فَقَالَ نَعَمْ كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ وَ أَنِّي لَأَكُ
بِهَذَا الْأَمْرِ يَا أَصْبَغُ أَوْلَيْكَ خِيَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ
مَعَ خِيَارِ أَبْرَارِ هَذِهِ الْعَثْرَةِ فَقُلْتُ ثُمَّ مَا يَكُونُ
بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَإِنَّ لَهُ
بِدَاعَاتٍ وَ إِرَادَاتٍ وَ غَايَاتٍ وَ نَهَايَاتٍ
اصول کافی جلد 2 صفحه 136 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:
اصبغ بن نباته گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم و دیدم آنحضرت متفکر است و زمین را خط میکشد، عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! چرا شما را متفکر می بینم و بزمین خط میکشی، مگر بآن (خلافت در روی زمین) رغبت کرده ای؟ فرمود: نه، بخدا، هرگز روزی نبوده که بخلافت یا بدنیا رغبت کنم، ولی فکر می کردم درباره مولودیکه فرزند یازدهم من است، او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد پر کند، چنانکه از جور و ستم پر شده باشد. برای او غیبت و سرگردانی است) هر زمانی در شهری بسر می برد) که مردمی در آن زمان گمراه گردند و دیگران هدایت شوند، عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، آن سرگردانی و غیبت تا چه اندازه است؟ فرمود: شش روز یا شش ماه یا شش سال، عرض کردم: این امر (غیبت و سرگردانی) شدنی است؟! فرمود: آری چنانکه خود او خلق شدنی است (غیبتش هم قطعی و مسلم است) ولی ای اصبغ تو کجا و این امر؟ آنها (که زمان غیبت را درک میکنند) نیکان این امت با نیکان این عترت) خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله) اند، عرض کردم: پس از آن چه میشود؟ فرمود: پس از آن هر چه خدا خواهد می شود، همانا خدا را، بداهای و اراده ها و غایات و پایانهاست.

شرح:

راجع بمدت غیبت که در این روایت بطور تردید بیان شده است، علامه مجلسی (ره) میگوید: ممکن است مقصود این باشد که در مقدار غیبت امام پیدا حاصل شده است، چنانچه در آخر روایت می فرماید، فان لله بداعات و ممکن است بیان مقدار سرگردانی و عدم تعیین تکلیف باشد و استقرار غیبت پس از آن مدت باشد و از محدث استرآبادی (ره) نقل میکند که مراد این است که آحاد مدت غیبت شش است و ظهور آنحضرت در هفتمین است و کلمه (((نیکان این عترت))) اشاره بر جعت ائمه دیگر دارد و بداهای خدایتعالی مربوط بامتداد

غیبت و زمان ظهور آنحضرت که بواسطه مصالح بزرگی که برخی از آنها بعدا ذکر میشود، از خلق پنهان شده است، و اراده های او از لحاظ اظهار و پنهان داشتن از خلق و غیبت و ظهور آنحضرتست، و غایات منافع و مصالحی است که در این امور است و نهایات از نظر پایان غیبت آنحضرتست از لحاظ آنچه از نظر بدا برای مردم ظاهر می شود.

ترجمه روایت شریفه:

معروف بن خربوذ گوید امام باقر علیه السلام فرمود: ما ائمه مانند اختران آسمانیم که هرگاه اختری غروب کند، اختر دیگری طالع شود، (هرگاه امامی بمیرد، امامی دیگر جانشین شود) تا زمانی که با انگشت اشاره کنید و گردن بسویش کج کنید (یعنی تقیه را ترک کنید و امر امامتش را شهرت دهید) خدا اخترش را از شما پنهان کند و فرزندان عبد المطلب مساوی شوند و امام از غیر امام شناخته نشود، پس چون اختر شما طالع شد، (امامتان ظاهر شد) پروردگارتانرا سپاس گویند.

8- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرْبُوذٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ إِنَّمَا نَحْنُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ حَتَّى إِذَا أَشْرَثُمْ بِأَصَابِعِكُمْ وَ مِلْتُمْ بِأَعْنَاقِكُمْ غَيَّبَ اللَّهُ عَنْكُمْ نَجْمَكُمْ فَاسْتَوَتْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَلِّبِ فَلَمْ يُعْرِفْ أَيُّ مِنْ أَيِّ قَادًا طَلَعَ نَجْمَكُمْ فَأَحْمَدُوا رَبَّكُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 137 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:

زراره گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا برای حضرت قائم علیه السلام پیش از آنکه ظهور کند غیبتی است، عرض کردم: برای چه؟ فرمود: زیرا او میترسد - و با دست اشاره به شکمش فرمود - یعنی از کشته شدن می ترسد.

9- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ لِلْقَائِمِ ع غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَفُومَ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ إِنَّهُ يَخَافُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ يَعْنِي الْقَتْلَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 137 روایت 9

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: اگر خبر غیبت صاحب الامر بشما رسید منکر آن نشوید.

10- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ بَلَّغَكُمْ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً فَلَا تُنْكِرُوهَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 137 روایت 10

11- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى
عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِيَةَ
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ خَلْفِ
بْنِ عَبَّادِ الْأَنْمَاطِيِّ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ
كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ عِنْدَهُ فِي الْبَيْتِ
أُنَاسٌ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ إِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ غَيْرِي فَقَالَ
أَمَا وَاللَّهِ لَيُعَيِّنَنَّ عَنْكُمْ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَ
لَيُخَمِّلَنَّ هَذَا حَتَّى يُقَالَ مَاتَ هَلْكَ فِي أَيِّ وَادٍ
سَلَكَ وَ لَتُكْفَوْنَ كَمَا تُكْفَأُ السَّفِينَةُ فِي أَمْوَاجِ
الْبَحْرِ لَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَ
كَتَبَ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِهِ وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ
لَتُرْفَعَنَّ اثْنَا عَشْرَةَ رَأْيَةً مُشْتَبِهَةً لَا
يُدْرِي أَيُّ مِنْ أَيِّ قَالَ فَبَيَّكَيْتُ فَقَالَ مَا يُبَيِّكُ
يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقُلْتُ جُعَلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ لَا
أُبْكِى وَ أَنْتَ تَقُولُ اثْنَا عَشْرَةَ رَأْيَةً مُشْتَبِهَةً
لَا يُدْرِي أَيُّ مِنْ أَيِّ قَالَ وَ فِي مَجْلِسِهِ كَوَّةٌ
تَدْخُلُ فِيهَا الشَّمْسُ فَقَالَ أَبَيْتُهُ هَذِهِ فَقُلْتُ
نَعَمْ قَالَ أَمَرْنَا أَبِينُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 137 روایت 11

ترجمه روایت شریفه:
مفضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق
علیه السلام بودم ، و در اتاق مردم
دیگری هم نزدش بودند، که من گمان
کردم روی سخنش با دیگری است ، امام
فرمود، همانا بخدا که صاحب الامر از
میان شما پنهان شود و گمنام گردد، تا
آنجا که گویند، او مرد، هلاک شد، در کدام
دره افتاد، و شما مانند کشتی
گرفتار امواج دریا، متزلزل و
واژگون شوید، و نجات نیابید جز کسی
که خدا از او پیمان گرفته و ایمان را در
دلش ثبت کرده و او را با روحی از
جانب خود تقویت نموده ، و همانا
دوازده پرچم مشتبه برافراشته گردد
که هیچیک از دیگری شناخته
نشود (حق از باطل مشخص نگردد)
زراره گوید: من گریه کردم ، امام فرمود:
چه تو را به گریه آورد، ای اباعبدالله؟!
عرض کردم ، قربانت چگونه نگریم که
شما می فرمائید: دوازده پرچم مشتبه
است و هیچیک از دیگری شناخته
نشود، زراره گوید: در مجلس آنحضرت
سوراخی بود که از آنجا آفتاب میتابید،
حضرت فرمود: این آفتاب آشکار است ؟
گفتم : آری ، فرمود: امر ما از این آفتاب
روشنتر است.

12- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلِ الْأَنْبَارِيِّ عَنْ يَحْيَى
بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ
عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ
لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوَاسِمُ
يَرَى النَّاسَ وَ لَا يَرَوْنَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 138 روایت 12

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت
قائم علیه السلام را دو غیبت است (غیبت
صغری و غیبت کبری) در یکی از آن دو
غیبت (کبری) در مواقع حج حاضر
شود، و مردم را ببیند ولی مردم او را

نبینند (اما در غیبت صغری ، خواص اصحاب او را میدیدند و میشناختند).

ترجمه روایت شریفه:

یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که مورد اطمینانست گوید: این سخن را امیرالمؤمنین علیه السلام روی منبر مسجد کوفه فرموده و از او بیاد مانده است : بار خدایا! همانا ناچار حجت‌هایی از جانب تو روی زمینت لازمست ، که یکی پس از دیگری برای (راهنمایی) خلقت بیایند و ایشانرا بدینت رهبری کنند و علم ترا بآنها بیاموزند، تا پیروان اولیاء تو پراکنده نشوند. آن حجت یا ظاهر است و فرمانروائی نمی کند (فرمانش نمی برند) و یا پنهانست و انتظارش را می کشند، اگر در حال صلح (متارکه جنگ میان مسلمین و کفار (پیکر و شخص آن حجج از مردم نماند باشد، دانش دیرین و ثابت (منتشر) ایشان از مردم نماند نیست ، و آدابشان در دل‌های مؤمنین پابرجاست و طبق آن عمل کنند.

و در جای دیگر از همین خطبه می فرماید: ولی این (عمل به آداب ایشان) در چه کسانست (یعنی چقدر عده آنها کم است) از اینجهت است که بساط علم برچیده شود، زمانیکه دانشمندانیکه دانش را نگهداری میکنند و آن را چنانکه از علما شنیده ، روایت مینمایند و ایشان را در آن باره تصدیق می کنند یافت نشود. بار خدایا من میدانم که بساط علم برچیده نمی شود و مایه هایش از میان نمی رود و تو زمینت را از حجتی برای

13- عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ غَيْرِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبَّيْعِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ مِمَّنْ يُوثَقُ بِهِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ تَكَلَّمَ بِهَذَا الْكَلَامِ وَ حَفِظَ عَنْهُ وَ خَطَبَ بِهِ عَلِيٌّ مِنْ مَنبَرِ الْكُوفَةِ اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا بَدَّ لَكَ مِنْ حُجَجٍ فِي أَرْضِكَ حُجَّةٌ بَعْدَ حُجَّةٍ عَلَيَّ خَلَقَكَ يَهْدُونَهُمْ إِلَى دِينِكَ وَ يَعْلَمُونَهُمْ عِلْمَكَ كَيْلًا يَتَفَرَّقُ أَتْبَاعُ أَوْلِيَانِكَ ظَاهِرٍ غَيْرِ مَطَاعٍ أَوْ مَكْتَنَّمٍ يَتَرَقَّبُ إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُمْ فِي حَالِ هُدْيَتِهِمْ فَلَمْ يَغِبْ عَنْهُمْ قَدِيمٌ مَثْبُوثٌ عِلْمِهِمْ وَ آدَابُهُمْ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُثَبَّتَةٌ فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ وَ يَقُولُ عَ فِي هَذِهِ الْخُطْبَةِ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ فَيَمُنُّ هَذَا وَ لِهَذَا يَأْرُزُ الْعِلْمُ إِذَا لَمْ يَوْجَدْ لَهُ حِمْلَةٌ يَحْفَظُونَهُ وَ يَرُؤُونَهُ كَمَا سَمِعُوهُ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ يَصْنَدُقُونَ عَلَيْهِمْ فِيهِ اللَّهُمَّ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرُزُ كُلَّهُ وَ لَا يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ وَ إِنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَيَّ خَلَقَكَ ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمَطَاعِ أَوْ خَائِفِ مَعْمُورٍ كَيْلًا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَ لَا يَضِلَّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بَلْ أَيْنَ هُمْ وَ كَمْ هُمْ أَوْلِيَاؤُكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 138 روایت 13

خلقت خالی نمیگذاری ، چه آشکار و غیر مطاع یا ترسان و پنهان باشد، تا حجت تو باطل نشود و دوستانت بعد از آنکه هدایتشان کردی گمراه نگردند، ولی کجایند ایشان و چقدرند ایشان؟، آنها کمترین شماره و بالاترین مقام را نزد خدا دارند. (بحدیت 881 رجوع شود).

ترجمه روایت شریفه:

موسی بن جعفر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل : (((بگو بمن بگویند اگر آب شما بزمین فرو رود کی برای شما آب روان می آورد - 30 سوره 67 -))) فرمود: زمانی که امام شما غایب شود، کیست (غیر خدا) که برای شما امام تازه ای آورد؟ (امام غایب شما را ظاهر کند تا از علومش که چون چشمه صاف جاریست استفاده کنید).

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام میفرمود: اگر خبر غیبت صاحبتان بشما رسید منکر آن نشوید.

14- عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْبَجَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ قَالَ إِذَا غَابَ عَنْكُمْ إِمَامُكُمْ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ جَدِيدٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 139 روایت 14

15- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صَاحِبِكُمْ غَيْبَةً فَلَا تُنْكِرُوهَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 140 روایت 15

- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَ لَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ

مَنْ عَزَلَهُ وَ نَعَمَ الْمَنْزِلَ
طَيْبَةً وَ مَا بِثَلَاثِينَ مِنْ
وَ حَشَّةً

اصول کافی جلد 2

صفحه 140 روایت 16

ترجمه روایت شریفه:

بناچار صاحب الامر غیبت کند و بناچار در زمان غیبتش گوشه گیری کند، چه خوب منزلیست مدینه (گویا آنحضرت در ایام غیبت غالباً در مدینه و اطراف آن باشد) و در سی وحشتی نیست (یعنی آن حضرت همراه 30 یا 29 نفر از اصحاب و موالیان خود می باشد و این عده اگر چه گوشه گیرند ولی وحشت و ترسی ندارند).

ترجمه روایت شریفه:

ابان بن تغلب گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: چگونه باشی (عقیده تو چیست نسبت به) زمانی که حمله سختی میان دو مسجد واقع شود (اشاره ب جنگ و پیش آمد مهمی دارد که میان مسجد کوفه و سهله یا مکه و مدینه واقع میشود) و علم و دانش مانند ماریکه بسوراخ خود میرود، نور دیده شود، و میان شیعیان اختلاف افتد و یکدیگر را دروغگو خوانند و بصورت هم تف اندازند، عرض کردم: قربانت، در چنان وضعی خیری نیست، حضرت سه مرتبه فرمود: تمام خیر در آن وضع است (زیرا مردم امتحان میشوند و امام زمان علیه السلام ظهور میکند).

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام میفرمود: حضرت قائم پیش از آنکه قیام کند غایب شود، زیرا او می ترسد - و با دست اشاره بشکمش فرمود - یعنی از کشته شدن

17- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كَيْفَ أَنْتَ إِذَا وَقَعَتِ الْبَطْشَةُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ فَيَأْرِزُ الْعِلْمُ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا وَ اخْتَلَفَتِ الشَّيْعَةُ وَ سَمَى بَعْضُهُمْ بَعْضاً كَذَّابِينَ وَ تَقَلَّ بَعْضُهُمْ فِي وَجْهِهِ بَعْضٌ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ فَقَالَ لِي الْخَيْرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذَلِكَ ثَلَاثًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 140 روایت 17

18- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ إِنَّهُ يَخَافُ وَ أَوْماً بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ يَعْنِي الْقَتْلَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 140 روایت 18

میترسد.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: برای حضرت قائم علیه السلام دو غیبت است: یکی کوتاه و دیگری دراز، در غیبت اول جز شیعیان مخصوص از جای آن حضرت خبر ندارند، و در غیبت دیگر جز دوستان مخصوصش از جای او خبر ندارند (مقصود از دوستان مخصوص خادمان و اهل بیت آنحضرت و یا همان 30 نفری است که در سه روایت پیش ذکر شد).

19- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِيعَتِهِ وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 140 روایت 19

ترجمه روایت شریفه:

مفضل بن عمر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود برای صاحب الامر دو غیبت است، در نخستین آنها بسوی خانواده اش مراجعه می کند. و در دیگری مردم می گویند: هلاک شد و در کدام وادی افتاد: عرض کردم: اگر چنان شد. ما چه کنیم؟ فرمود: هرگاه کسی مدعی امامت شد، مسائلی از او بپرسید که مثل امام جواب دهد (اگر پاسخ درست نگفت، او امام نیست).

20- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا يَرْجِعُ مِنْهَا إِلَى أَهْلِهِ وَ الْأُخْرَى يُقَالُ هَلَكَ فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ قُلْتَ كَيْفَ نَصْنَعُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ قَالَ إِذَا ادَّعَاهَا مُدَّعٍ فَاسْأَلُوهُ عَنْ أَشْيَاءٍ يُجِيبُ فِيهَا مِثْلَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 141 روایت 20

21- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ الْخَزَّازِ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ عَقْبَةَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ هُوَ قَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُ

وَلَدٍ وَلَدِكَ فَقَالَ لَا قَلْتُ مَنْ هُوَ قَالَ الَّذِي
يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِنْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا عَلَى
فِتْرَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص بَعَثَ
عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 141 روایت 21

ترجمه روایت شریفه:

ابو حمزه گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: صاحب الامر شماست؟ فرمود: نه، گفتم: پسر شماست؟ فرمود: نه، گفتم: پسر پسر شماست؟ فرمود: نه، گفتم: پسر پسر پسر شماست؟ فرمود: نه، گفتم: پسر او کیست؟ فرمود: همان کسی است که زمین را پر از عدالت کند، چنانکه پر از ستم و جور شده باشد، او در زمان پیدا نبودن امامان بیاید، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان پیدا نبودن رسولان مبعوث شد.

ترجمه روایت شریفه:

ام هانی گوید: از حضرت ابا جعفر محمد بن علی علیهما السلام راجع بقول خدایتعالی (((سوگند به ستارگان غروب کننده، همان سیارات نهان شونده (15 و 16 سوره 81-))) پرسیدم، فرمود: آن امامی است که در سال 260 غایب شود، سپس مانند شعله ای در شب تاریک فروزان شود، اگر زمان او را درک کنی چشمت روشن شود.

22-عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ وَهَبِ بْنِ شَادَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الرَّبِيعِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أُمِّ هَانِيٍّ قَالَتْ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى فَلَا أُفْسِمُ بِالْخُنُسِ الْجَوَارِ الْكُنُسِ قَالَتْ فَقَالَ إِمَامٌ يَخْنُسُ سَنَةَ سِتِّيْنَ وَ مَائَتَيْنِ ثُمَّ يَظْهَرُ كَالشَّهَابِ يَتَوَقَّدُ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلَمَاءِ فَإِنْ أَدْرَكْتَ زَمَانَهُ قَرَّتْ عَيْنُكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 141 روایت 22

23-عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الرَّبِيعِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ أَسِيدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ عَنْ أُمِّ هَانِيٍّ قَالَتْ لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ع فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَلَا أُفْسِمُ بِالْخُنُسِ الْجَوَارِ الْكُنُسِ قَالَ الْخُنُسُ إِمَامٌ يَخْنُسُ فِي زَمَانِهِ عِنْدَ انْقِطَاعِ مِنْ عِلْمِهِ عِنْدَ النَّاسِ

سَنَةَ سِتِّينَ وَ مَائَتَيْنِ ثُمَّ يَبْدُو كَالشَّهَابِ
الْوَاقِدِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ فَإِنْ أَدْرَكَتِ ذَلِكَ قَرَّتْ
عَيْنُكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 142 روایت 23

ترجمه روایت شریفه:
ام هانی گوید: ابا جعفر محمد بن علی
علیه السلام را ملاقات کردم و راجع بآیه
((15 و 16 سوره 81))) از آنحضرت
سؤال کردم ، فرمود: خنس (ستارگان
غروب کننده) امامی است که در زمان
خود هنگامیکه مردم از وجود او خبر
ندارند (برخی از عملش از مردم گرفته
شود) پنهان میشود، در سال 260 سپس
مانند شعله درخشان در شب تار ظاهر
میشود، اگر آن زمانرا را درک کنی چشمت
روشن شود.

شرح:

غیبت و ظهور امام زمان علیه السلام در این دو روایت تشبیه بغروب و طلوع ستاره شده است که در روز نهران
و در شب آشکار میشود، و شب تار کنایه از فرا گرفتن ستم و جهالت است جهان بشریت را و سال
260 سال وفات امام حسن عسگری و غیبت امام دوازدهم
علیهماالسلامست.

24-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا
عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ ع
قَالَ إِذَا رُفِعَ عِلْمُكُمْ مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِكُمْ فَتَوَقَّعُوا
الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 142 روایت 24

ترجمه روایت شریفه:
ابوالحسن سوم (امام هادی) علیه
السلام فرمود: هرگاه پیشوای شما (دانش
شما) از میان شما برداشته شود، از زیر
پای خود منتظر فرج باشید.

شرح:

این روایت سه گونه معنی میشود: 1- هرگاه امام شما غایب شد، همیشه و در هر حال مثل اینکه
چیزی را باسانی از زیر پای خود برمیگیرید. انتظار فرج داشته باشید، اگر چه فرج و ظهور امام نزد خدا دور
باشد، 2 - هرگاه علوم و معارف دینی از میان شما برخیزد و جهان را جهالت و بی خبری فراگیرد بدانید که فرج
نزدیکست 3 - هرگاه امام شما غایب شود سر بزیر اندازید و گوشه گیری و شکیبائی ورزید که شکیبائی کلید فرج و
گشایش است.

25-عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ
الرِّضَا ع إِنِّي أَرْجُو أَنْ تَكُونَ صَاحِبَ
هَذَا الْأَمْرِ وَ أَنْ يَسُوقَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ بِغَيْرِ سَيْفٍ
فَقَدْ بَوَّعَ لَكَ وَ ضَرَبْتَ الدَّرَاهِمَ بِاسْمِكَ

فَقَالَ مَا مَنَا أَحَدٌ اخْتَلَفَتْ إِلَيْهِ الْكُتُبُ وَ أَشِيرَ
إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ وَ سئِلَ عَنِ الْمَسَائِلِ وَ
حُمِلَتْ إِلَيْهِ الْأَمْوَالُ إِلَّا اغْتِيلَ أَوْ مَاتَ عَلَيَّ
فِرَاشَهُ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ لِهَذَا الْأَمْرِ غُلَامًا مَنَا
خَفِيَ الْوَلَادَةَ وَ الْمَنْشَأَ غَيْرَ خَفِيَ فِي نَسَبِهِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 142 روایت 25

ترجمه روایت شریفه:
ایوب بن نوح گوید به حضرت رضا
علیه السلام عرض کردم: من امیدوارم که
شما صاحب الامر باشید، و خدا امر
امامت را بدون شمشیر و خونریزی به
شما رساند، زیرا برای شما (بولایت
عهدی ماعمون) بیعت گرفته شده و بنام
شما سکه زده اند، حضرت فرمود: هیچ
کس از ما خاندان نیست که مکاتبات
داشته باشد و با انگشت بسویش اشاره
کند و از مسئله پپرسند و اموال برایش
برند، جز اینکه یا ترور شود و یا در بستر
خود بمیرد (یا با شمشیر کشته شود و یا
با زهر) تا زمانی که برای این امر (امامت)
(کودکی را از ما خاندان مبعوث کند و
ولادت و وطن او نهانست ولی نسبت و
دودمانش نهان نیست.

26- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ عَنْ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ
عَامِرٍ عَنْ مُوسَى بْنِ هَلَالِ الْكِنْدِيِّ عَنْ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ
قُلْتُ لَهُ إِنَّ شِيعَتَكَ بِالْعِرَاقِ كَثِيرَةٌ وَ اللَّهُ مَا
فِي أَهْلِ بَيْتِكَ مِثْلَكَ فَكَيْفَ لَا تَخْرُجُ قَالَ فَقَالَ
يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَطَاءٍ قَدْ أَخَذَتْ تَفْرِشُ أَدْنِيكَ
لِلنُّوْكَى إِي وَ اللَّهُ مَا أَنَا بِصَاحِبِكُمْ قَالَ قُلْتُ
لَهُ فَمَنْ صَاحِبُنَا قَالَ أَنْظِرُوا مَنْ عَمِيَ
عَلَى النَّاسِ وَ لَادَتْهُ فَذَلِكَ صَاحِبِكُمْ إِنَّهُ لَيْسَ
مَنَا أَحَدٌ يُشَارُ إِلَيْهِ بِالْأَصْبَعِ وَ يَمْضَعُ
بِالْأَلْسُنِ إِلَّا مَاتَ غَيْظًا أَوْ رَغَمَ أَنْفَهُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 143 روایت 26

ترجمه روایت شریفه:
عبدالله بن عطا گوید: بامام باقر
علیه السلام عرض کردم: شیعیان شما در
عراق بسیارند و بخدا مانند شما در
خاندانت کسی نیست، پس چرا خروج
نمی کنی؟ فرمود: ای عبدالله بن عطا! تو
گوشه‌ای را برای بیخردان می گستری
(هر سخنی را از هر نادانی باور میکنی)
بخدا من صاحب شما نیستم، گوید
عرض کردم: پس صاحب ما کیست؟
فرمود: بنگرید هر که ولادتش از مردم
نهان گشت او صاحب شماست، همانا
کسی از ما خاندان نیست که انگشت نما
شود و میان دهان مردم افتد (مشهور و
معروف گردد)، جز اینکه مرگش یا از
خون دل خوردن و یا از بینش بخاک

مالیده شدن باشد.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: قائم ما قیام می کند و در گردن او برای هیچکس پیمان و قرارداد و بیعتی نیست.

27- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ
عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ
يَقُومُ الْقَائِمُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ عَهْدٌ وَ لَا
عَقْدٌ وَ لَا بَيْعَةٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 143 روایت 27

ترجمه روایت شریفه:

منصور از مردی نقل می کند و بامام صادق علیه السلام عرض کرد: هرگاه روز را صبح و شام کنم و امامی را که از او پیروی کنم نبینم چکنم؟ فرمود: آنکه را باید دوست داشته باشی دوست بدار و آنکه را باید دشمن بداری دشمن بدار (تولی و تبری را از دست مده (تا خدای عزوجل او را ظاهر کند.

28- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَطَّارِ
عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَنْصُورٍ عَمَّنْ
ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ إِذَا
أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ لَا أَرَى إِمَامًا أَنْتُمْ بِهِ
مَا أَصْنَعُ قَالَ فَأَحَبُّ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ وَ أَبْغَضُ
مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ حَتَّى يُظْهَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ

اصول کافی جلد 2 صفحه 143 روایت 28

29- الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
هَلَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَثْمَانُ بْنُ عِيسَى عَنْ خَالِدِ
بْنِ نَجِيحٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ قَالَ أَبُو
عَبْدِ اللَّهِ ع لَا بُدَّ لِلْعَلَامِ مِنْ غَيْبَةٍ قُلْتُ وَ لِمَ
قَالَ يَخَافُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ وَ هُوَ
الْمُنْتَظَرُ وَ هُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ
فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ حَمَلٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ
مَاتَ أَبُوهُ وَ لَمْ يَخْلَفْ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ وُلِدَ
قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسِتِّينَ قَالَ زُرَّارَةَ فَقُلْتُ
وَ مَا تَأْمُرُنِي لَوْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ قَالَ ادْعُ
اللَّهَ بِهَذَا الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ
لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي
نَبِيَّكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْهُ
قَطُّ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي

حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي قَالَ أَحْمَدُ بْنُ الْهَلَالِ
سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ مُنْذُ سِتِّ وَ خَمْسِينَ سَنَةً
اصول کافی جلد 2 صفحه 144 روایت 29

ترجمه روایت شریفه:

زراره بن اعین گوید، امام صادق علیه السلام فرمود: آن جوان ناچار غیبت می کند عرض کردم : چرا؟ فرمود: میترسد - و با دست اشاره بشکمش کرد - (یعنی می ترسد او را بکشند) و اوست که چشم براهش باشند و او است که مردم در ولادتش تردید می کنند. برخی گویند در شکم مادرش بود (که پدرش مرد) بعضی گویند: پدرش مرد و فرزندی نداشت و بعضی گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولد شد. زراره گوید: من عرض کردم : چه دستور می فرمائی اگر من به آن زمان رسیدم ، فرمود :خدا را با این دعا بخوان : خدایا خودت را به من بشناسان ، زیرا اگر تو خودت را به من نشناسائی ، من ترا نخواهم شناخت ، خدایا پیغمبرت را به من بشناسان ، زیرا اگر تو پیغمبرت را به من نشناسائی من هرگز او را نشناسم . خدایا تو حجت را به من بشناسان ، زیرا اگر تو حجتت را به من نشناسائی از طریقه دینم گمراه می شوم احمد بن هلال (که با دو واسطه از زراره نقل می کند) گوید، من این حدیث را 56 سال پیش شنیده ام.

شرح:

مقصود احمد بن هلال این است که من این حدیث را پنجاه سال پیش از ولادت امام عصر علیه السلام شنیده ام پس احتمال جعل و دروغ در آن راه ندارد و نیز اخبار مربوط به غیبت آنحضرت و اوصاف و شمائلش پیش از ولادت آنحضرت در زمان پدر و جدش و بلکه از زمان پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما شیوع داشته و طبق آن بوقوع پیوسته است ، شیوع این اخبار به حدی بوده که طایفه کیسانیه گفتند: ابن الحنیفه همان امام زمان است که غایب شده است و طایفه ناوسیه و مبطوره نسبت بامام صادق و امام کاظم علیهما السلام این عقیده را ابداع کردند. و محدثین شیعه اخبار مربوط بامام زمان علیه السلام از پیغمبر اکرم و ائمه هدی به ترتیب نقل کرده و در کتب خود آورده اند. یکی از محدثین موثق شیعه حسن بن محبوب زراد است که کتاب مشهور و معروف مشیخه را بیش از صد سال جلوتر از غیبت نوشته است و اخبار او پس از سالها بدون اختلاف بوقوع پیوسته است و نیز از غیبت صغری و کبری خبر داده و چنانکه خبر داده اتفاق افتاده است (بصفحه 250 - 251 مرآت العقول مراجعه شود).

30- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا نُقِرَ فِي التَّاقُورِ قَالَ إِنَّ مِنَّا إِمَامًا مُظْفَرًا مُسْتَتِرًا فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرَهُ إِظْهَارَ أَمْرِهِ نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً فَظَهَرَ فَقَامَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

اصول کافی جلد 2 صفحه 145 روایت 30

ترجمه روایت شریفه:
مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ((زمانیکه در صور دمیده شود 8 سوره 74-)) فرمود: همانا امام پیروز و پنهان از ما خاندان است و چون خدای عز ذکره اراده کند که امر او را ظاهر سازد، در دلش نکته ای گذارد، سپس ظاهر شود و به امر خدای تبارک و تعالی قیام کند.

شرح:

آیه شریفه راجع به دمیدن در صور پیش از قیامت است که در این روایت الهام امر ظهور را در دل امام عصر علیه السلام به آن تشبیه و تاءویل فرموده است.

31- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ قَالَ كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ ع إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحْنًا عَنْ جِوَارِهِمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 145 روایت 31

ترجمه روایت شریفه:
محمد بن فرج گوید: امام باقر علیه السلام به من نوشت: زمانیکه خدای تبارک و تعالی بر خلقش خشم کند، ما را از مجاورت آنها دور کند. (پس غیبت امام علیه السلام زمان دلیل خشم خداست و بندگان).

(* آنچه ادعای امامت راستگو را از دروغگو معلوم میکند*)

بَابُ مَا يُفْصَلُ بِهِ بَيْنَ دَعْوَى الْمُحِقِّ وَ الْمُبْطِلِ فِي أَمْرِ الْإِمَامَةِ

شرح:

در این باب مرحوم کلینی قده روایاتی را ذکر می کند که شامل امتیازات و خصائص امام علیه السلام است و از غیر امام ساخته نیست ، قسمتی از این روایات مربوط به معجزه و خرق عادت است که متکلمین شیعه راجع به این موضوع کتابها نوشته و فرق معجزه را با سحر و شعبده و راه استدلال به آن را برای اثبات نبوت و امامت توضیح داده اند، برخی دیگر مشتمل بر جواب مسائل علمی و مطالب غامض و مشکلی است که حل آنها و پاسخ دادن درست و صحیحش از عهده افراد معمولی خارج است ، زیرا آن علوم به کلی در مکتبهای بشری تدریس نمی شود و شخص امام و پیغمبر هم برای فرا گرفتن آنها نزد هیچ استادی زانو نزده و تعلم نکرده است ، و علم و دانش او تنها از سرچشمه لدنی و افاضات الهامی منشعب گشته است . ما این موضوع را در جلد اول ص 303300 توضیح بیشتری داد .
برخی دیگر از این روایات متضمن پیشگوئیا و علوم غیبی است که حدس و نظر افراد بشر هر چند تیز و دوربین باشد بآن نمیرسد و از طرفی هم بسر حد علوم غیبی که مختص خدای تعالی است نمیرسد. این موضوع را هم ما ذیل حدیث 659 و 668 جلد اول تا حدی تشریح کردیم.

1- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ
ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ سَلَامِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدِ
بْنِ الْحَسَنِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ
زِيَادٍ وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
حَسَّانٍ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ
بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ سَلَامِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ
قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ بَعَثَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِنْ
عَبْدِ الْقَيْسِ يُقَالُ لَهُ خَدَّاشٌ إِلَى أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ ص وَ قَالَ لَهُ إِنَّا نَبْعَثُكَ إِلَى رَجُلٍ
طَالَ مَا كُنَّا نَعْرِفُهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ بِالسَّحْرِ وَ
الْكُهَانَةِ وَ أَنْتَ أَوْثَقُ مَنْ بَحْضَرْتَنَا مَنْ
أَنْفَسْنَا مِنْ أَنْ تَمْتَنَعَ مِنْ ذَلِكَ وَ أَنْ تُحَاجَّهَ
لَنَا حَتَّى تَقْفَهُ عَلَيَّ أَمْرٌ مَعْلُومٌ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ
أَعْظَمُ النَّاسِ دَعْوَى فَلَا يَكْسِرُنَكَ ذَلِكَ عَنْهُ وَ
مِنَ الْأَبْوَابِ الَّتِي يَخْدَعُ النَّاسَ بِهَا الطَّعَامُ وَ
الشَّرَابُ وَ الْعَيْسَلُ وَ الدَّهْنُ وَ أَنْ يَخَالِيَ
الرَّجُلُ فَلَا تَأْكُلُ لَهُ طَعَاماً وَ لَا تَشْرَبُ لَهُ
شَرَاباً وَ لَا تَمَسُّ لَهُ عَسَلًا وَ لَا دُهْنًا وَ لَا
تَخْلُ مَعَهُ وَ اخْذِرْ هَذَا كُلَّهُ مِنْهُ وَ انْطَلِقْ عَلَيَّ
بِرَكَّةِ اللَّهِ فَإِذَا رَأَيْتَهُ فَاقْرَأْ آيَةَ السَّحْرَةِ وَ
تَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ كَيْدِهِ وَ كَيْدِ الشَّيْطَانِ فَإِذَا
جَلَسْتَ إِلَيْهِ فَلَا تُمَكِّنُهُ مِنْ بَصْرِكَ كُلَّهُ وَ لَا

تَسْتَأْنِسُ بِهِ ثُمَّ قُلْ لَهُ إِنَّ أَحْوَيْكَ فِي الدِّينِ وَ
 ابْنِي عَمَّكَ فِي الْقَرَابَةِ يُنَاشِدَانِكَ الْقَطِيعَةَ وَ
 يَقُولَانِ لَكَ أَمَا تَعْلَمُ أَنَا تَرَكْنَا النَّاسَ لَكَ وَ
 خَالَفْنَا عَشَائِرَنَا فِيكَ مِنْذُ قَبِضَ اللَّهُ
 عِزَّ وَ جَلَّ مُحَمَّدًا ص فَلَمَّا نَلْتِ أَدْنَى مَنَالِ
 ضَيَّعْتَ حُرْمَتَنَا وَ قَطَعْتَ رَجَاءَنَا ثُمَّ قَدْ رَأَيْتِ
 أَفْعَالَنَا فِيكَ وَ قُدْرَتَنَا عَلَى النَّأْيِ عَنْكَ وَ
 سَعَةَ الْبِلَادِ دُونِكَ وَ أَنَّ مَنْ كَانَ
 يَصْرِفُكَ عَنَّا وَ عَن صَلَاتِنَا كَانَ أَقَلَّ لَكَ نَفْعًا
 وَ أَضْعَفَ عَنْكَ دَفْعًا مِنَّا وَ قَدْ وَضَحَ الصُّبْحُ
 لِدَى عَيْنَيْنِ وَ قَدْ بَلَغْنَا عَنْكَ انْتِهَاكَ لَنَا وَ
 دُعَاءَ عَلَيْنَا فَمَا الَّذِي يَحْمِلُكَ عَلَى ذَلِكَ
 فَقَدْ كُنَّا نَرَى أَنَّكَ أَشْجَعُ فُرْسَانَ الْعَرَبِ أ
 تَتَّخِذُ اللَّعْنَ لَنَا دِينًا وَ تَرَى أَنَّ ذَلِكَ يَكْسِرُنَا
 عَنْكَ فَلَمَّا أَتَى خِدَاشٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع
 صَنَعَ مَا أَمَرَاهُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ ع وَ هُوَ
 يُبَاجِي نَفْسَهُ ضَحِكَ وَ قَالَ هَاهُنَا يَا أَحَا عَبْدِ
 قَيْسٍ وَ أَشَارَ لَهُ إِلَى مَجْلِسٍ قَرِيبٍ مِنْهُ
 فَقَالَ مَا أَوْسَعَ الْمَكَانَ أُرِيدُ أَنْ أُودِيَ إِلَيْكَ
 رِسَالَةً قَالَ بَلْ تَطْنَعُمُ وَ تَشْرَبُ وَ تَحُلُّ
 ثِيَابَكَ وَ تَدَهْنُ ثُمَّ تُوَدِّي رِسَالَتَكَ فَمَّا يَا قَنْبِرُ
 فَأَنْزَلَهُ قَالَ مَا بِي إِلَى شَيْءٍ مِمَّا ذَكَرْتَ
 حَاجَةٌ قَالَ فَأَخْلُو بِكَ قَالَ كُلُّ سِرِّ لِي عِلَانِيَّةٌ
 قَالَ فَأَنْشُدْكَ بِاللَّهِ الَّذِي هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْكَ
 مِنْ نَفْسِكَ الْحَانِلِ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ قَلْبِكَ الَّذِي
 يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تَخْفِي
 الصُّدُورُ أَ تَقْدَمُ إِلَيْكَ الرَّبِيرُ بِمَا عَرَضَتْ
 عَلَيْكَ قَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ لَوْ كَتَمْتَ بَعْدَ مَا
 سَأَلْتُكَ مَا ارْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَأَنْشُدْكَ اللَّهُ هَلْ
 عَلِمَكَ كَلَامًا تَقُولُهُ إِذَا أَتَيْتَنِي قَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ
 قَالَ عَلِيٌّ ع آيَةُ السُّخْرَةِ قَالَ نَعَمْ قَالَ
 فَاقْرَأْهَا فَقَرَأَهَا وَ جَعَلَ عَلِيٌّ ع يُكْرِرُهَا وَ
 يُرَدِّدُهَا وَ يَفْتَحُ عَلَيْهِ إِذَا أَخْطَأَ حَتَّى إِذَا قَرَأَهَا
 سَبْعِينَ مَرَّةً قَالَ الرَّجُلُ مَا يَرَى أَمِيرُ
 الْمُؤْمِنِينَ ع أَمْرَهُ بِتَرَدِّدِهَا سَبْعِينَ مَرَّةً ثُمَّ
 قَالَ لَهُ أَ تَجِدُ قَلْبَكَ اطمأنَّ قَالَ إِي وَ الَّذِي

نَفْسِي بِيَدِهِ قَالَ فَمَا قَالَا لَكَ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ قُلْ
لَهُمَا كَفَى بَمَنْطِقِكُمَا حُجَّةً عَلَيْكُمَا وَ لَكِنَّ
اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ زَعَمْتُمَا أَنَّكُمَا
أَخَوَايَ فِي الدِّينِ وَ ابْنَا عَمِّي فِي النَّسَبِ
فَأَمَّا النَّسَبُ فَلَا أَنْكَرُهُ وَ إِنْ كَانَ النَّسَبُ
مَقْطُوعاً إِلَّا مَا وَصَلَهُ اللَّهُ بِالإِسْلَامِ وَ أَمَّا
قَوْلُكُمَا إِنَّكُمَا أَخَوَايَ فِي الدِّينِ فَإِنْ كُنْتُمَا
صَادِقَيْنِ فَقَدْ فَارَقْتُمَا كِتَابَ اللَّهِ عِزًّا وَ جَلًّا وَ
عَصَيْتُمَا أَمْرَهُ بِأَفْعَالِكُمَا فِي أَخِيكُمَا فِي
الدِّينِ وَ إِلَّا فَقَدْ كَذَبْتُمَا وَ افْتَرَيْتُمَا
بِأَدْعَائِكُمَا أَنَّكُمَا أَخَوَايَ فِي الدِّينِ وَ أَمَّا
مُفَارَقَتُكُمَا النَّاسَ مِنْذُ قَبْضِ اللَّهِ
مُحَمَّدًا ص فَإِنْ كُنْتُمَا فَارَقْتُمَاهُمْ بِحَقٍّ فَقَدْ
نَقَضْتُمَا ذَلِكَ الْحَقَّ بِفِرَاقِكُمَا إِيَّايَ أَحَبُّ وَأَنْ
فَارَقْتُمَاهُمْ بِبَاطِلٍ فَقَدْ وَقَعَ إِثْمٌ ذَلِكَ الْبَاطِلِ
عَلَيْكُمَا مَعَ الْحَدِيثِ الَّذِي أَحَدْتُمَا مَعَ أَنْ
صَفَقْتُمَا بِمُفَارَقَتِكُمَا النَّاسَ لَمْ تَكُنْ
إِلَّا لَطْمَعَ الدُّنْيَا زَعَمْتُمَا وَ ذَلِكَ قَوْلُكُمَا
فَقَطَعْتَ رَجَاعَنَا لَا تَعْيِينَ بِحَمْدِ اللَّهِ مِنْ دِينِي
شَيْئاً وَ أَمَّا الَّذِي صَرَفَنِي عَنْ صَلَاتِكُمَا
فَالَّذِي صَرَفَكُمَا عَنِ الْحَقِّ وَ حَمَلَكُمَا عَلَى
خُلْعِهِ مِنْ رِقَابِكُمَا كَمَا يَخْلَعُ الْحُرُونَ
لِحَامَةً وَ هُوَ اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً فَلَا
تَقُولَا أَقَلَّ نَفْعاً وَ أَضْعَفَ دَفْعاً فَتَسْتَحَقَّا اسْمَ
الشَّرْكِ مَعَ النِّفَاقِ وَ أَمَّا قَوْلُكُمَا إِنِّي أَشْجَعُ
فَرَسَانَ الْعَرَبِ وَ هَرَبُكُمَا مِنْ لَعْنِي وَ دُعَائِي
فَإِنَّ لِكُلِّ مَوْقِفٍ عَمَلًا إِذَا اخْتَلَفَتِ الأَسِنَّةُ وَ
مَاجَتْ أَلْبُودُ الأَخْيَالِ وَ مَلَأَ سَحَرَاكُمَا
أَجْوَافَكُمَا فَتَمَّ يَكْفِينِي اللَّهُ بِكَمَالِ القَلْبِ وَ أَمَّا
إِذَا أَبَيْتُمَا بَأَنِي أَدْعُو اللَّهَ فَلَا تَجْرَعَا مِنْ أَنْ
يَدْعُو عَلَيْكُمَا رَجُلٌ سَاحِرٌ مِنْ قَوْمِ سَحَرَةٍ
زَعَمْتُمَا اللَّهُمَّ أَفْعَصِ الزَّبِيرِ بِشَرِّ قَتْلَةٍ وَ
اسْفُكِ دَمَهُ عَلَى ضَلَالَةٍ وَ عَرِّفِ طَلْحَةَ
الْمَدْلَةَ وَ الدَّخِرَ لَهُمَا فِي الأَخْرَةِ شَرًّا مِنْ ذَلِكَ
إِنْ كَانَا ظَلَمَانِي وَ افْتَرِيَا عَلَيَّ وَ كَتَمَا
شَهَادَتَهُمَا وَ عَصِيَاكَ وَ عَصِيَا

رَسُولِكَ فِي قَلْبِ امِينٍ قَالَ خَدَّاشٌ امِينٌ ثُمَّ
 قَالَ خَدَّاشٌ لِنَفْسِهِ وَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ لِحَيَّةٍ قَطُّ
 اَبْيَنَ خَطَاً مِنْكَ حَامِلٌ حُجَّةً يَنْفُضُ بَعْضُهَا
 بَعْضاً لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهَا مَسَاكاً اَنَا اَبْرَأُ اِلَى اللَّهِ
 مِنْهُمَا قَالَ عَلِيٌّ ع اَرْجِعْ اِلَيْهِمَا وَ اَعْلَمْهُمَا
 مَا قُلْتُ قَالَ لَا وَ اللَّهُ حَتَّى تَسْأَلَ اللَّهَ اَنْ
 يَرُدَّنِي اِلَيْكَ عَاجِلاً وَ اَنْ يُوَفَّقَنِي لِرِضَاهُ
 فِيكَ فَفَعَلَ فَلَمْ يَلْبَثْ اَنْ اَنْصَرَفَ وَ قُتِلَ مَعَهُ
 يَوْمَ الْجَمَلِ رَحِمَهُ اللَّهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 145 روایت 1

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: طلحه و زبیر مردی از طایفه عبدالقیس را که خدش (در وزن کتاب) نام داشت خدمت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرستادند و به او گفتند: ما ترا بسوی مردی می فرستیم که خود او و خاندانش را از دیر زمان به جادوگری و غیب گویی می شناسیم و در میان اطرافیان ما، تو از خود ما هم بیشتر مورد اعتمادی که آن را از او نپذیری و با او مخاصمه کنی تا حقیقت امر بر تو معلوم گردد (تا حق را به او بفهمانی) و بدان که ادعای او از همه مردم بیشتر است مبدا ادعای او به تو شکستی وارد کند. و از جمله راهبانی که مردم را با آن گول می زند، آوردن خوردنی و نوشیدنی و غسل و روغن و خلوت کردن با مردم است، پس طعامش را نخور و شرابش را میاشام و به غسل و روغنش دست نزن و با او در خلوت منشین، از همه اینها بر حذر باش و به یاری خدا حرکت کن و چون چشمت به او افتاد آیه سخره (54 سوره 7) را بخوان و از نیرنگ او و نیرنگ شیطان به خدا پناه بر، و چون حضورش نشستی، تمام نگاهت را به او متوجه کن و با او انس مگیر.

آنگاه به او بگو: همانا دو برادر دینی و دو پسر عموی نسبت ترا سوگند می دهند که قطع رحم نکنی (ترا به قطع رحم سوگند می دهند) و به تو می گویند: مگر تو نمی دانی که ما از روزیکه خدا محمد صلی الله علیه و آله را قبض روح کرد، به خاطر تو مردم را رها کردیم و با فامیل خود مخالفت نمودیم (یعنی به خاطر

تو با آن سه خلیفه بیعت نکردیم (اکنون که تو به کمترین مقامی رسیدی ، احترام ما را تباه کردی و امید ما را بریدی ، سپس با وجود دوری ما از تو و وسعت شهرهای نزد تو، کردار و قدرت ما را نسبت به خود مشاهده کردی . کسیکه ترا از ما و پیوند با ما منصرف می کند سودش برای تو از ما کمتر و دفاعش از تو نسبت به دفاع ما سست تر است (ما برای تو از عمار و مانند او مفیدتریم) صبح روشن برای صاحب دو چشم بینا آشکار شده است (مطلب مانند آفتاب روشن است) به ما خبر رسیده که تو هتک احترام ما کرده و ما را نفرین کرده ای ، چه ترا بر این وا داشت ؟ ما ترا شجاعترین پهلوانان عرب می دانستیم (و نفرین کار مردم ترسو است) تو نفرین بر ما را کیش و عادت خود قرار داده ای و گمان می کنی این کارها را در برابر تو شکست می دهد.

چون خداهش نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، آنچه دستورش داده بودند به کار بست ، چون علی علیه السلام او را دید که با خود سخنی آهسته می گوید، (آیه سخره را می خواند) او را خنده گرفت و فرمود: بیا اینجا ای برادر عبدقیس ! و اشاره به مکانی نزدیک خود کرد -

خداهش گفت : جا وسیع است (همین جا می نشینم) می خواهم پیغامی به شما برسانم.

علی علیه السلام فرمود: چیزی بخورید و بیاشامید و لباسها را بکنید و روغنی بمالید، سپس پیغام خود را برسانید، قنبر! برخیز و او را منزل

بده . خداهش گفت : مرا به آنچه گفתי
نیازی نیست.
علی علیه السلام فرمود: می خواهی
با تو در خلوت رویم ؟ (تا اگر سخنی
محرمانه داری خجالت نکشی.)
خداهش گفت : هر رازی نزد من آشکار
است (سخن محرمانه ئی ندارم:)
علی علیه السلام فرمود: ترا سوگند می
دهم به آن خدائیکه از خودت به تو نزدیک
تر است و میان تو و دلت حائل می
شود، همان خدائیکه خیانت چشمها و راز
سینه ها را می داند: آیا زبیر آنچه را من
به تو پیشنهاد کردم (از خوردن و
آشامیدن و روغن مالیدن و خلوت) به تو
سفارش نکرد؟
خداهش گفت : بار خدایا، آری ، چنین است

علی علیه السلام فرمود: اگر بعد از
آنچه از تو خواستم (و ترا به آن خدای
عالم سوگند دادم) کتمان می کردی
چشم بر هم نمی گذاشتی (هلاک می شدی
) ترا به خدا سوگند می دهم آیا او به
تو سخنی آموخت که چون نزد من آمدی
آن را بخوانی ؟ خداهش گفت : به خدا آری
، علی علیه السلام فرمود آیه سخره بود؟
خداهش آری.

علی علیه السلام ، آن را بخوان سپس او
خواند و علی علیه السلام تکرار و
تقریرش می کرد و هر جا غلط می خواند:
تصحیحش می فرمود تا هفتاد بار آن را
خواند. خداهش (با خود)گفت : شگفتا:
چرا امیرالمؤمنین دستور می دهد این آیه
هفتاد بار تکرار شود؟ علی علیه السلام
احساس می کنی که دلت مطمئن شد؟
خداهش آری به خدائی که جانم به دست

اوست (پس هفتاد بار خواندن آیه سخره موجب رفع شیاطین جن و انس و اطمینان دل بر اسلام و ایمان می گردد) علی علیه السلام آن دو نفر به تو چه گفتند؟ خدای گزارش خبر را نقل کرد. علی علیه السلام به آنها بگو: سخن خود شما برای استدلال علیه شما کافیهست ، ولی خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. شما گمان می کنید که برادر دینی و پسر عموی نسبی من هستید، نسب را منکر نیستم (زیرا مره جد اعلای هر سه نفر ماست) اگر چه غیرنسبی را که خدا بوسیله اسلام پیوست داد قطع شده است) و نسبت شما با من از زمان جاهلیت می پیوندد) و اما اینکه گفتید: برادر دینی من هستید، اگر راست گوئید، شما با کارهائیکه نسبت به برادر دینی خود کردید، با کتاب خدای عزوجل مخالفت نموده و نافرمانیش کردید و اگر راستگو نیستید، با ادعای برادر دینی من بودن افترائی بسته و دروغی گفته اید.

و اما مخالفت شما با مردم از روزی که خدا محمد صلی الله علیه و آله را قبض روح نمود، اگر از روی حق با مردم مخالفت کردید (و با من بیعت نمودید) سپس با مخالفت با من آن حق را شکستید و باطل کردید و اگر از روی باطل با مردم مخالفت کردید، گناه آن باطل با گناه کار تازه ئی که کردید (و با من هم مخالفت ورزیدید) بگردن شماست ، علاوه بر اینکه بیعت شما با من در مخالفت با مردم (اینکه خود را مخالف مردم وصف کردید) جز برای طمع دنیا نبوده است ، شما می گوئید:

من امیدتان را قطع کردم و چنین عقیده دارید، خدا را شکر که عیب دینی بر من نگرفتید.

و اما آنچه مرا از پیوند شما باز داشت همان (سوء عقیده و خبث باطنی شما) است که شما را از حق برگردانید و وادار کرد که طوق بیعت را از گردن خود بیفکنید چنانکه چارپای سرکش افسار خود را پاره می کند، تنها خداست پروردگار من که چیزی را با او انباز نسازم، شما نگوئید او سودش کمتر و دفاعش سست تر است که سزاوار نام شرك و نفاق می گردید.

و اما اینکه گفتند: من شجاعترین پهلوانان عربم و شما از لعنت و نفرینم گریزانید، بدانید که هر مقامی مناسب کاری است، آنگاه که نیزه ها از هر سو به جنبش آید و یالهای اسبان پریشان شود، و ششهای شما (از ترس) و درونتان باد کند، آنجاست که خدا مرا با دلی قوی کار گزاری کند، و اما اگر همین را ناخوش دارید که من شما را نفرین کرده ام، نباید بیتابی کنید از اینکه به عقیده شما مردی جادوگر و از طایفه جادوگران بر شما نفرین کند.

بار خدایا! اگر طلحه و زبیر به من ستم کرده اند و افترا بسته اند (و نسبت جادوگری و قتل عثمان به من داده اند) و شهادت خود را (نسبت به آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره من شنیدند) کتمان کردند و نسبت به من از تو و پیغمبرت نافرمانی کردند، زبیر را به بدترین وضعی بکش و خونس را در گمراهیش بریز و طلحه را خوار گردان و در آخرت بدتر از این را برای آنها ذخیره

کن ، آمین بگو.
 خداهش گفت : آمین (خدایا مستجاب کن)
 سپس خداهش با خود می گفت : به خدا من
 هرگز صاحب ریشی ندیدم که خطایش
 از تو (خودش) روشنتر باشد، حامل
 پیام و دلیلی باشد که بعضی بعض
 دیگرش را نقض کند و خدا جای درستی
 برای آن نگذاشته باشد، من به سوی خدا
 می گرایم و از آن دو نفر بیزارم.
 علی علیه السلام فرمود: نزد آنها باز گرد
 و گفتار مرا به آنها برسان ، خداهش گفت
 :نه به خدا سوگند، نخواهم رفت ، جز
 اینکه از خدا بخواهی که مرا هر چه زودتر
 به سوی شما برگرداند و مرا به رضایت
 خود نسبت به شما موفق دارد، آن
 حضرت دعا کرد .دیری نگذشت که
 خداهش برگشت و در جنگ جمل در رکاب
 آن حضرت کشته شد، خدایش رحمت کند
 (و هم چنین نفرین آن حضرت درباره آن
 دو نفر مستجاب شد، زیرا زبیر در آغاز
 جنگ از معرکه بیرون رفت ، مردی
 تمیمی خود را به او رسانید و مقتولش
 ساخت و طلحه هم در همان آغاز جنگ
 کشته شد.)

-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ
 مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ
 سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَبِي عَلِيٍّ
 الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 حَسَّانَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ
 بْنِ عَلِيٍّ عَنْ نَصْرِ بْنِ
 مُزَاحِمٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ
 سَعِيدٍ عَنْ جَرَّاحِ بْنِ عَبْدِ
 اللَّهِ عَنْ رَافِعِ بْنِ سَلْمَةَ
 قَالَ كُنْتُ مَعَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي

طالِبِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ
يَوْمَ النَّهْرَوَانِ فَبَيْنَا
عَلِيٌّ عَ جَالِسٌ إِذْ جَاءَ
فَارِسٌ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ
يَا عَلِيُّ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ع
وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ مَا لَكَ
ثُكَلْتُكَ أُمَّكَ لَمْ تُسَلِّمْ عَلَيَّ
بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ بَلَى
سَأخْبِرُكَ عَنْ ذَلِكَ كُنْتُ إِذْ
كُنْتُ عَلَى الْحَقِّ بِصَفِيٍّ
فَلَمَّا حَكَمْتَ الْحَكَمِينَ
بَرِئْتُ مِنْكَ وَ سَمَيْتُكَ
مُشْرِكاً فَأَصْبَحْتُ لَا أَدْرِي
إِلَى أَيِّ أَصْرَفُ وَلَا يَتِي وَ
اللَّهُ لَأَنْ أَعْرِفَ هَذَاكَ مِنْ
ضَلَالَتِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ
الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا فَقَالَ لَهُ
عَلِيُّ ع ثُكَلْتُكَ أُمَّكَ قَفْ
مِنِّي قَرِيباً أُرِيكَ
عَلَامَاتِ الْهُدَى مِنْ
عَلَامَاتِ الضَّلَالَةِ فَوَقَّفَ
الرَّجُلُ قَرِيباً مِنْهُ فَبَيْنَمَا
هُوَ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ
فَارِسٌ يَرْكُضُ حَتَّى
أَتَى عَلِيّاً ع فَقَالَ يَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَبْشِرْ
بِالْفَتْحِ أَقَرَّ اللَّهُ عَيْنَكَ
قَدْ وَ اللَّهُ قَتَلَ الْقَوْمَ
أَجْمَعُونَ فَقَالَ لَهُ مِنْ دُونِ
النَّهْرِ أَوْ مِنْ خَلْفِهِ قَالَ
بَلْ مِنْ دُونِهِ فَقَالَ كَذَبْتَ
وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ
النَّسَمَةَ لَا يَعْبُرُونَ أَبَداً
حَتَّى يُقْتَلُوا فَقَالَ الرَّجُلُ
فَازِدْتُ فِيهِ بِصِيرَةً فَجَاءَ
آخَرَ يَرْكُضُ عَلَى فَرَسٍ

لَهُ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ فَرَدَّ
عَلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع
مِثْلَ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ
صَاحِبِهِ قَالَ الرَّجُلُ الشَّاكُّ
وَ هَمَمْتُ أَنْ أُحْمَلَ عَلَيَّ
عَلَيَّ ع فَأَفْلَقَ هَامَتَهُ
بِالسَّيْفِ ثُمَّ جَاءَ فَارِسَانَ
يَرْكُضَانِ قَدْ أَعْرَقَا
فَرَسَيْهِمَا فَقَالَ أَقْرَأَ اللَّهُ
عَيْنَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
أَبْشِرْ بِالْفَتْحِ قَدْ وَ اللَّهُ قَتَلَ
الْقَوْمَ أَجْمَعُونَ فَقَالَ عَلِيٌّ
ع أَمْ مِنْ خَلْفِ النَّهْرِ أَوْ
مِنْ دُونِهِ قَالَا لَا بَلْ مِنْ
خَلْفِهِ إِنَّهُمْ لَمَّا اقْتَحَمُوا
حَيْلَهُمُ النَّهْرَ وَانْزَلُوا
الْمَاءَ لَبَّاتِ حَيْوَلَهُمْ
رَجَعُوا فَأَصَابُوا فَقَالَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع
صَدَقْتُمَا فَنَزَلَ الرَّجُلُ
عَنْ فَرَسِهِ فَأَخَذَ بِيَدِ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ ع وَ بَرَجَلِهِ
فَقَبَّلَهُمَا فَقَالَ عَلِيٌّ ع هَذِهِ
لَكَ آيَةٌ

اصول کافی جلد 2

صفحه 150 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:

رافع بن سلمه گوید: روز جنگ نهروان همراه علی بن ابیطالب صلوات الله علیه بودم ، هنگامی که علی علیه السلام نشسته بود، سواری آمد و گفت : السلام عليك يا علي علي عليه السلام فرمود: عليك السلام مادرت مرگت بیند چرا به عنوان امیرالمؤمنین بر من سلام نکردی ؟ گفت ! آری ، اکنون علتش را به تو می گویم : در جنگ صفین تو بر حق بودی ولی چون حکومت حکمین را پذیرفتی از تو بیزاری جستم و ترا مشرک دانستم ، اکنون نمی دانم از کی پیروی کنم ، به خدا اگر هدایت ترا از گمراهیت باز شناسم) بدانم بر حقی یا بر باطل (برای من از تمام دنیا بهتر است. علی علیه السلام به او فرمود: مادرت مرگت ببیند، نزدیک من بیا تا نشانه های هدایت را از نشانه های گمراهی برای تو باز نمایم ، آن مرد نزدیک حضرت ایستاد، در آن میان سواری شتابان آمد تا نزد علی علیه السلام رسید و گفت : یا امیرالمؤمنین ! مژده باد ترا بر فتح ، خدا چشمت را روشن کند، به خدا تمام لشکر دشمن کشته شد حضرت به او فرمود: زیر نهر یا پشت آن ؟ گفت آری زیر نهر، فرمود: دروغ گفتی ، سوگند به آنکه دانه را شکافد و جاندار آفریند، آنها هرگز از نهر عبور نکنند تا کشته شوند.

آن مرد گوید: بصیرتم در (باره بیزاری و مشرک بودن) بکلی زیاده گشت (زیرا آن مرد را تکذیب کرد) اسب سوار دیگری دوان آمد و همان مطلب را به او گفت ، امیرالمؤمنین علیه السلام به او همان جواب را گفت که به رفیقش گفت ، مرد

شاک گوید: من می خواستم به علی علیه السلام حمله کنم و با شمشیر فرقه را بشکافم ، سپس دو سوار دیگر دوان آمدند که اسبان آنها عرق کرده بود. گفتند: خدا چشمت را روشن کند ای امیرالمؤمنین ، مژده باد ترا به فتح ، به خدا که همه آن مردم کشته شدند، علی علیه السلام فرمود: پشت نهر یا زیر آن ؟ گفتند: نه ، بلکه پشت نهر، چون ایشان اسبهای خود را به طرف نهر روان راندند، و آب زیر گردن اسبشان رسید، برگشتند و کشته شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: راست گفتید، آن مرد از اسبش به زیر آمد و دست و پای امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و بوسه داد، سپس علی علیه السلام فرمود، این است نشانه و معجزه نی برای تو.

شرح:

علی علیه السلام در این روایت دو مرتبه به آن مرد فرمود: مادرت مرگت ببند. علامه مجلسی (ره) گوید نفرین حضرت از آن جهت بود که هر کسی بالاخره می میرد و یا از این جهت است که مرگ برای او از آن عقیده فاسد بهتر است و یا این جمله از الفاظی است که در لغت عرب مرسومست ، و گوینده قصد نفرین ندارد مانند جمله تبت يدالك قاتلك الله مرات ص 254 و اما موضوع جنگ نهروان در کتب تاریخ به تفصیل مذکور است و این مقام مناسب ذکرش نیست.

3-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ
مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَحْمَدَ
بْنَ يَحْيَى الْمَعْرُوفِ بَكْرَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
خُذَاهِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ
اللَّهِ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ
عَمْرٍو الْخُثَمِيِّ عَنْ حَبَابَةَ الْوَالِيَّةِ قَالَتْ
رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي شَرْطَةِ
الْخَمِيسِ وَمَعَهُ دِرَّةٌ لَهَا سَبَابَتَانِ يَضْرِبُ
بِهَا بِيَاعِيَ الْجَرِيِّ وَالْمَارْمَاهِيَّ وَ

الزَّمَارِ وَ يَقُولُ لَهُمْ يَا بِيَّاعِي مُسُوخِ بَنِي
 إِسْرَائِيلَ وَ جُنْدِ بَنِي مَرْوَانَ فَقَامَ إِلَيْهِ
 فَرَاتُ بْنُ أَحْنَفَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ
 مَا جُنْدُ بَنِي مَرْوَانَ قَالَ فَقَالَ لَهُ أَقْوَامٌ
 حَلَقُوا اللَّحَى وَ قَتَلُوا الشَّوَارِبَ فَمَسَحُوا
 فَلَمْ أَرَ نَاطِقًا أَحْسَنَ نَاطِقًا مِنْهُ ثُمَّ اتَّبَعْتُهُ
 فَلَمْ أَرَنَّ أَفْوَ أَثَرَهُ حَتَّى قَعَدَ فِي رَحْبَةٍ
 الْمَسْجِدِ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا
 دَلَالَةُ الْإِمَامَةِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ قَالَتْ فَقَالَ
 اثْنَيْنِ بِتِلْكَ الْحِصَاةِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى
 حِصَاةٍ فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَطَبَعَ لِي فِيهَا بِخَاتَمِهِ ثُمَّ
 قَالَ لِي يَا حَبَابَةُ إِذَا ادَّعَى مُدَّعِ الْإِمَامَةَ
 فَقَدَّرَ أَنْ يَطْبَعَ كَمَا رَأَيْتَ فاعْلَمْ أَنَّهُ إِمَامٌ
 مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ وَ الْإِمَامُ لَا يَعْرُبُ
 عَنْهُ شَيْءٌ يُرِيدُهُ قَالَتْ ثُمَّ انصرفتُ
 حَتَّى قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ فَجِئْتُ إِلَى
 الْحُسَيْنِ عَ وَ هُوَ فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ
 الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ فَقَالَ يَا
 حَبَابَةُ الْوَالِيَّةُ فَقُلْتُ نَعَمْ يَا مَوْلَايَ فَقَالَ
 هَاتِي مَا مَعَكَ قَالَ فَأَعْطَيْتُهُ فَطَبَعَ فِيهَا
 كَمَا طَبَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ قَالَتْ ثُمَّ أَتَيْتُ
 الْحُسَيْنِ عَ وَ هُوَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ
 صَ فَقَرَّبَ وَ رَحَّبَ ثُمَّ قَالَ لِي إِنَّ فِي
 الدَّلَالَةِ دَلِيلًا عَلَى مَا تُرِيدِينَ أَ تُرِيدِينَ
 دَلَالَةَ الْإِمَامَةِ فَقُلْتُ نَعَمْ يَا سَيِّدِي فَقَالَ
 هَاتِي مَا مَعَكَ فَنَاوَلْتُهُ الْحِصَاةَ فَطَبَعَ لِي
 فِيهَا قَالَتْ ثُمَّ أَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَ
 وَ قَدْ بَلَغَ بِي الْكِبَرُ إِلَى أَنْ أُرْعَشْتُ وَ أَنَا
 أَعْدُ يَوْمًا مِائَةً وَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً
 فَرَأَيْتُهُ رَاكِعًا وَ سَاجِدًا وَ مَشْغُولًا بِالْعِبَادَةِ
 فَيَسْتُ مِنَ الدَّلَالَةِ فَأَوْمَأَ إِلَيَّ بِالسَّبَابَةِ
 فَعَادَ إِلَيَّ شَبَابِي قَالَتْ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي كَمْ
 مَضَى مِنَ الدُّنْيَا وَ كَمْ بَقِيَ فَقَالَ أَمَّا مَا
 مَضَى فَنَعَمْ وَ أَمَّا مَا بَقِيَ فَلَا قَالَتْ ثُمَّ قَالَ

لِي هَاتِي مَا مَعَكَ فَأَعْطَيْتُهُ الْحَصَاةَ
 فَطَبَعَ لِي فِيهَا ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع فَطَبَعَ
 لِي فِيهَا ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَطَبَعَ لِي
 فِيهَا ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى ع فَطَبَعَ
 لِي فِيهَا ثُمَّ أَتَيْتُ الرَّضَا ع فَطَبَعَ لِي
 فِيهَا وَعَاشَتْ حَبَابَةُ بَعْدَ ذَلِكَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ
 عَلَى مَا ذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 151 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

حبابه والبيه (نام زنی است از والبه
 یمن) گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام را
 در محل پیش قراولان لشکر دیدم که با
 تازیانه دو سری که همراه داشت
 فروشندگان ماهی جری (بی فلس) و مار
 ماهی و ماهی زمار را (که فروش آنها
 حرامست) می زد و می فرمود: ای
 فروشندگان مسخ شده های بنی
 اسرائیل و لشکر بنی مروان! فرات بن
 احنف نزد حضرت ایستاد و گفت: یا
 امیرالمؤمنین لشکر بنی مروان کیانند
 فرمود: مردمی که ریشها را می تراشیدند
 و سبیلها را تاب می دادند سپس مسخ
 شدند.

(فرات گوید) من گوینده ای را خوش
 بیان تر از او ندیده بودم. از دنبالش می
 رفتم تا در جلو خان مسجد نشست،
 و به او عرض کردم: دلیل بر امامت
 چیست خدایت رحمت کند؟ فرمود: آن
 سنگریزه را بیاور و با دست اشاره به
 سنگریزه ای کرد آن را نزدش آوردم،
 پس با خاتمش آن را مهر کرد و سپس به
 من فرمود: ای حبابه: هر گاه کسی
 ادعای امامت کرد و توانست چنانکه دیدی
 مهر کند، بدانکه او امامیت که اطاعتش
 واجب است و نیز امام هر چه را بخواهد،
 از او پنهان نگردد.

حبابه گوید: من رفتم تا زمانی که
 امیرالمؤمنین علیه السلام وفات کرد، نزد
 امام حسن علیه السلام آمدم، زمانیکه
 آنحضرت در مسند امیرالمؤمنین علیه
 السلام نشسته و مردم از او سؤال می
 کردند. فرمود: ای حبابه و البیه عرض
 کردم: آری، مولای من؛ فرمود: آنچه

همراه داری بیاور، من آن سنگریزه را
 باو دادم ، حضرت برای من بر آن مهر
 نهاد چنانکه امیرالمؤمنین (ع) مهر نهاد.
 سپس نزد حسین علیه السلام آمدم ،
 زمانیکه در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و
 آله بود، مرا پیش خواند و خوش آمد گفت
 ، سپس فرمود: در میان نشانه امامت
 آنچه را هم تو می خواهی هست ، دلیل
 امامت را می خواهی ؟ گفتم : آری ،
 آقای من ! فرمود: آنچه همراه داری
 بیاور، سنگریزه را به آن حضرت دادم ،
 او هم برای من بر آن مهر نهاد.
 سپس نزد علی بن الحسین علیه السلام
 آمدم و از پیری به آنجا رسیده بودم که
 مرا رعشه گرفته بود و من آن زمان
 113 سال برای خود می شمردم . آن
 حضرت را دیدم رکوع و سجود می کند
 مشغول عبادتست . من از دریافت نشانه
 امامت مایوس شدم حضرت با انگشت
 سبابه به من اشاره کرد، جوانی من بر
 گشت ، گفتم : آقای من از دنیا چقدر
 گذشته و چقدر باقی مانده ؟ فرمود: اما
 نسبت به گذشته آری و اما نسبت
 بباقیمانده ، نه (گذشته را می توان معلوم
 کرد و لی باقیمانده را کسی را نمیداند)
 سپس فرمود: آنچه همراه داری بیاور . من
 سنگریزه را به او دادم ، حضرت بر آن
 مهر نهاد.
 سپس آن را به امام باقر علیه السلام دادم
 او هم برایم مهر کرد سپس نزد امام
 صادق علیه السلام آمدم او هم برایم مهر
 کرد: سپس خدمت ابوالحسن موسی بن
 جعفر علیه السلام آمدم ، او هم برایم
 مهر کرد، سپس خدمت حضرت رضا علیه
 السلام آمدم ، او هم برایم مهر کرد و

چنانچه محمد بن هشام نقل کرده ، لیابه
بعد از آن نه ماه دیگر هم زنده بود.

شرح:

عبدالله بن هاشم که این روایت را از عبدالکریم نقل می کند اسم او را در کتب رجال ذکر ننموده اند و از او نام و نشانی موجود نیست ، از این جهت علماء در آیه این روایت را مجهول نامیده اند.

4- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ
عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدِ النَّخَعِيِّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ
دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ
أَبِي مُحَمَّدٍ ع فَاسْتَوْدِنَ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ
عَلَيْهِ فَدَخَلَ رَجُلٌ عَيْلًا طَوِيلًا جَسِيمًا فَسَلَّمَ
عَلَيْهِ بِالْوَلَايَةِ فَرَدَّ عَلَيْهِ بِالْقَبُولِ وَ أَمَرَهُ
بِالْجُلُوسِ فَجَلَسَ مُلَاصِقًا لِي فَقُلْتُ فِي
نَفْسِي لَيْتَ شِعْرِي مَنْ هَذَا فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ
ع هَذَا مِنْ وُلْدِ الْأَعْرَابِيَّةِ صَاحِبَةِ الْحَصَاةِ
الَّتِي طَبَعَ آبَائِي ع فِيهَا بِخَوَاتِيمِهِمْ
فَانطَبَعَتْ وَ قَدْ جَاءَ بِهَا مَعَهُ يُرِيدُ أَنْ أَطْبَعَ
فِيهَا ثُمَّ قَالَ هَاتَهَا فَأَخْرَجَ حَصَاةً وَ فِي
جَانِبِ مِنْهَا مَوْضِعَ أَمْنَسُ فَأَخَذَهَا أَبُو
مُحَمَّدٍ ع ثُمَّ أَخْرَجَ خَاتِمَهُ فَطَبَعَ فِيهَا فَانطَبَعَ
فَكَأَنِّي أَرَى نَقْشَ خَاتِمِهِ السَّاعَةِ الْحَسَنِ بْنِ
عَلِيٍّ فَقُلْتُ لِلْيَمَانِيِّ رَأَيْتَهُ قَبْلَ هَذَا قَطُّ قَالَ لَا
وَ اللَّهُ وَ إِنِّي لَمُنْدٌ دَهْرَ حَرِيصٍ عَلَيَّ رُؤْيِيهِ
حَتَّى كَانِ السَّاعَةُ أَتَانِي شَابًّا لَسْتُ أَرَاهُ
فَقَالَ لِي قُمْ فَادْخُلْ فَدَخَلْتُ ثُمَّ نَهَضَ
الْيَمَانِيُّ وَ هُوَ يَقُولُ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ
عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ
أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّ حَقَّكَ لَوَاجِبٌ كَوُجُوبِ حَقِّ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ الْأَنْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ثُمَّ مَضَى فَلَمْ أَرَهُ
بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ إِسْحَاقُ قَالَ أَبُو هَاشِمٍ
الْجَعْفَرِيُّ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ اسْمِهِ فَقَالَ اسْمِي
مَهْجَعُ بْنُ الصَّلْتِ بْنِ عَقْبَةَ بْنِ سَمْعَانَ بْنِ
غَانِمِ ابْنِ أُمِّ غَانِمٍ وَ هِيَ الْأَعْرَابِيَّةُ الْيَمَانِيَّةُ
صَاحِبَةُ الْحَصَاةِ الَّتِي طَبَعَ فِيهَا أَمِيرُ

المؤمنين ع وَ السَّبْطِ إِلَى وَقْتِ أَبِي الْحَسَنِ
ع
اصول کافی جلد 2 صفحه 153 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:

ابوهاشم جعفری گوید: من خدمت ابی محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) بودم که برای مردی یمنی اجازه تشریف خواستند، سپس وارد شد. مردی بود فربه، بلند، تنومند، بعنوان ولایت به اما علیه السلام سلام کرد (یعنی گفت السلام عليك يا ولي الله) و حضرت با پذیرش جواب گفت و فرمان نشستن داد، او پهلوی من نشست، من با خود گفتم: کاش میدانستم این کیست، امام علیه السلام فرمود: این از فرزندان آن زن عربی است که سنگریزه ئی را دارد که پدرام با خاتم خویش آن را مهر کرده اند، و اکنون آن را آورده و می خواهد من مهر کنم سپس فرمود: آنرا بده، او سنگریزه ئی را بیرون کرد که در يك طرفش جای صافی بود، امام عسکری علیه السلام آن را گرفت. سپس خاتمش را در آورد و آن را چنان مهر کرد که نقش بر داشته شد، گویا الان نقش خاتم آن حضرت که (((الحسن بن علی))) بود پیش چشم منست.

ابوهاشم گوید: من بیمانی گفتم: هرگز پیش از این آن حضرت را دیده بودی؟ گفت: نه به خدا، سالهاست که من اشتیاق دیدن او را داشتم تا آنکه همین ساعت جوانی که او را ندیده بودم نزد من آمد و گفت: برخیز و داخل شو، من هم در آمدم، سپس مرد یمانی برخاست و می گفت: رحمت و برکات خدا بر شما خاندان باد، ذریه ئی هستید که بعضی پاره تن بعضی دیگرید، بخدا سوگند که رعایت حق شما واجبست مانند حق امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان بعد

از او صلوات الله عليهم اجمعين ، سپس
 او رفت و من دیگر ندیدمش.
 اسحاق گوید: ابوهاشم جعفری گفت :
 من اسم یمانی را پرسیدم ، گفت اسم من
 مهجع بن صلت بن عقبه بن سمعان
 بن غانم ام غانم است ، و ام غانم همان
 زن عرب یمانی است که امیرالمؤمنین و
 نوادگانش تا حضرت رضا علیه السلام
 سنگریزه او را مهر کرده بودند.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ
 أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ
 مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ
 رَبَائِبٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ وَ
 زُرَّارَةَ جَمِيعاً عَنْ أَبِي
 جَعْفَرٍ ع قَالَ لَمَّا قُتِلَ
 الْحُسَيْنُ ع أُرْسِلَ مُحَمَّدُ
 بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ
 الْحُسَيْنِ ع فَخَلَا بِهِ فَقَالَ
 لَهُ يَا ابْنَ أَخِي قَدْ عَلِمْتُ
 أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص دَفَعَ
 الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ مِنْ
 بَعْدِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 ع ثُمَّ إِلَى الْحَسَنِ ع ثُمَّ
 إِلَى الْحُسَيْنِ ع وَقَدْ قُتِلَ
 أَبُوكَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ
 صَلَّى عَلَيَّ رُوحَهُ وَ أَمَّ
 يُوصِ وَ أَنَا عَمُّكَ وَ صِنُؤُ
 أَبِيكَ وَ وِلَادَتِي مِنْ عَلِيٍّ
 ع فِي سِنِي وَ قَدِيمِي أَحَقُّ
 بِهَا مِنْكَ فِي حَدَاثَتِكَ فَلَا
 تُنَازِعْنِي فِي الْوَصِيَّةِ وَ
 الْإِمَامَةِ وَ لَا تُحَاجِّنِي فَقَالَ
 لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يَا
 عَمُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَدَّعِ مَا

لَيْسَ لَكَ بِحَقِّ اِنِّي
اَعْظَمُكَ اَنْ تَكُونَ مِنْ
الْجَاهِلِيْنَ اِنَّ اَبِيْ يَآ عَمَّ
صَلَّوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ اَوْصَى
اِلَيَّ قَبْلَ اَنْ يَتَّوَجَّهَ اِلَيَّ
الْعِرَاقِ وَ عَهْدَ اِلَيَّ فِي
ذَلِكَ قَبْلَ اَنْ يُسْتَشْهَدَ
بِسَاعَةِ وَ هَذَا سِلَاحُ
رَسُوْلِ اللّٰهِ صِ عِنْدِي فَلَا
تَتَّعَرَّضْ لِهَذَا فَاِنِّي اَخَافُ
عَلَيْكَ نَقْصَ الْعُمْرِ وَ
تَشْتَتِ الْحَالِ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ
جَلَّ جَعَلَ الْوَصِيَّةَ وَ
الْاِمَامَةَ فِي عَقْبِ الْحُسَيْنِ
عَ فَاِذَا اَرَدْتَ اَنْ تَعْلَمَ
ذَلِكَ فَاَنْطِقْ بِنَا اِلَيَّ
الْحَجَرَ الْاَسْوَدَ حَتَّى
تَتَحَاكَمَ اِلَيْهِ وَ سَأَلَهُ عَنْ
ذَلِكَ قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ ع وَ
كَانَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا بِمَكَّةَ
فَاَنْطَلَقَا حَتَّى اَتَيَا الْحَجَرَ
الْاَسْوَدَ فَقَالَ عَلِيُّ بِنُ
الْحُسَيْنِ لِمُحَمَّدِ بِنِ
الْحَنَفِيَّةِ اَبْدَا اَنْتَ فَاَبْتَهَلْ
اِلَيَّ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَأَلَهُ
اَنْ يَنْطِقَ لَكَ الْحَجَرَ
ثُمَّ سَلَّ فَاَبْتَهَلْ مُحَمَّدًا فِي
الدُّعَاءِ وَ سَأَلَ اللّٰهَ ثُمَّ دَعَا
الْحَجَرَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَقَالَ
عَلِيُّ بِنُ الْحُسَيْنِ ع يَآ
عَمَّ لَوْ كُنْتُ وَصِيًّا وَ اِمَامًا
لَّاجَابِكَ قَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ
فَادْعُ اللّٰهَ اَنْتَ يَآ ابْنَ
اَخِي وَ سَأَلَهُ فَدَعَا اللّٰهَ
عَلِيُّ بِنُ الْحُسَيْنِ ع بِمَا
اَرَادَ ثُمَّ قَالَ اَسْأَلُكَ بِاَلَدِي

جَعَلَ فِيكَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ
 وَ مِيثَاقَ الْأَوْصِيَاءِ وَ
 مِيثَاقَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ لَمَّا
 أَخْبَرْتَنَا مِنَ الْوَصِيِّ وَ
 الْإِمَامِ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ
 عَلِيٍّ قَالَ فَتَحَرَّكَ
 الْحَجْرُ حَتَّى كَادَ أَنْ يَزُولَ
 عَنْ مَوْضِعِهِ ثُمَّ
 أَنْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ
 بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ فَقَالَ
 اللَّهُمَّ إِنَّ الْوَصِيَّةَ وَ
 الْإِمَامَةَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ
 عَلِيٍّ عِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ
 الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي
 طَالِبٍ وَ ابْنِ فَاطِمَةَ
 بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ
 فَأَنْصَرَفَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ
 وَ هُوَ يَتَوَلَّى عَلِيَّ بْنَ
 الْحُسَيْنِ ع
 عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ
 أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى
 عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ
 أَبِي جَعْفَرٍ ع مِثْلَهُ
اصول کافی جلد 2
صفحه 154 روایت 5

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: چون امام حسین علیه السلام کشته شد، محمد بن حنفیه، شخصی را نزد علی ابن الحسین فرستاد که تقاضا کند با او در خلوت سخن گوید سپس (در خلوت) به آن حضرت چنین گفت: پسر برادرم! میدانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت و امامت را پس از خود به امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از او به امام حسن علیه السلام و بعد از او به امام حسین علیه السلام وا گذاشت. و پدر شما رضی الله عنه و صلی علی روحه کشته شد و وصیت هم نکرد، و من عموی شما و با پدر شما از یک ریشه ام و زاده علی علیه السلام هستم. من با این سن و سبقتی که بر شما دارم از شما که جوایز به امامت سزاوارترم، پس با من در امر وصیت و امامت منازعه و مجادله مکن. علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: ای عمو از خدا پروا کن و چیزی را که حق نداری ادعا مکن. من ترا موعظه می کنم که مبادا از جاهلان باشی، ای عمو! همانا پدرم صلوات الله علیه پیش از آنکه رهسپار عراق شود به من وصیت فرمود و ساعتی پیش از شهادتش نسبت به آن با من عهد کرد. و این سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله است نزد من، متعرض این امر مشو که می ترسم عمرت کوتاه و حالت پریشان شود.

همانا خدای عزوجل امر وصیت و امامت را در نسل حسین علیه السلام مقرر داشته است، اگر میخواهی این مطلب را بفهمی بیا نزد حجرالاسود رویم

و محاکمه کنیم و این موضوع را از او پرسیم ، امام باقر علیه السلام فرماید، این گفتگو میان آنها در مکه بود، پس رهسپار شدند تا بحجر الاسود رسیدند، علی بن الحسین به محمد بن حنیفه فرمود تو اول بدرگاه خدای عزوجل تضرع کن و از او بخواه که حجر را برای تو به سخن آورد و سپس پیرس محمد با تضرع و زاری دعا کرد و از خدا خواست و سپس از حجر خواست (که به امامت او سخن گوید) ولی حجر جوابش نگفت . علی بن الحسین علیه السلام فرمود: ای عمو اگر تو وصی و امام می بودی جواب می داد. محمد گفت : پسر برادر تو دعا کن و از خدا بخواه ، علی بن الحسین علیه السلام به آنچه خواست دعا کرد، سپس فرمود: از تو می خواهم به آن خدائیکه میثاق پیغمبران و اوصیاء و همه مردم را در تو قرار داده است (همه باید نزد تو آیند و به پیمان خدا وفا کنند) که وصی و امام بعد از حسین علیه السلام را به ما خبر ده . حجر جنبشی کرد که نزدیک بود از جای خود کنده شود، سپس خدای عزوجل او را به سخن آورد و به زبان عربی فصیح گفت : بار خدایا همانا وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیه السلام به علی بن حسین بن علی بن ابیطالب پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است. پس محمد بن علی (محمد حنیفه) برگشت و پیرو علی بن الحسین علیه السلام گردید.

شرح:

علامه مجلسی (ره) فرماید: راجع به محمد بن حنیفه اخبار مختلفی وارد شده است ، برخی از اخبار دلالت دارد

بر جلالت قدر او، چنانکه میان شیعه مشهور است و برخی دلالت دارد بر صدور بعضی از لغزشها از وی، مانند همین روایت... ولی ممکن اسن این منازعه و مخاصمه او با امام چهارم علیه السلام صوری و ظاهری و به جهت بعضی از مصالح باشد که مبدا ضعفاء شیعه بگویند محمد بن حنفیه از علی بن الحسین علیه السلام بزرگتر و به امامت سزاوارتر است و نیز موضوع عقب نشینی او از همراهی با برادرش امام حسین علیه السلام مکن است به دستور خود امام و به جهت بعضی از مصالح بوده و اما موضوع ادعاء مختار و طایفه کیسانیه امامت و مهدویت و غیبت او را ظاهرا بدون رضایت او و بلکه بدون خبر و اطلاع او بوده است، و خلاصه نسبت به اولاد ائمه به نیکوئی سخن گفتن و یا سکوت کردن از نکوهش و طعن بهتر است و خدا داناست

6- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ أَخْبَرَنِي سَمَاعَةُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ أَخْبَرَنِي الْكَلْبِيُّ النَّسَابَةُ قَالَ دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ وَ لَسْتُ أَعْرِفُ شَيْئاً مِنْ هَذَا الْأَمْرِ فَاتَيْتُ الْمَسْجِدَ فَأَدَا جَمَاعَةً مِنْ فُرَيْشٍ فَقُلْتُ أَخْبِرُونِي عَنْ عَالِمِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ فَقَالُوا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ فَاتَيْتُ مَنْزِلَهُ فَاسْتَأْذَنْتُ فَخَرَجَ إِلَيَّ رَجُلٌ ظَنَنْتُ أَنَّهُ عَلَامٌ لَهُ فَقُلْتُ لَهُ اسْتَأْذِنْ لِي عَلِيٌّ مَوْلَاكَ فَدَخَلَ ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ لِي ادْخُلْ فَدَخَلْتُ فَأَدَا أَنَا بِشَيْخٍ مُعْتَكِفٍ شَدِيدِ الْاجْتِهَادِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي مَنْ أَنْتَ فَقُلْتُ أَنَا الْكَلْبِيُّ النَّسَابَةُ فَقَالَ مَا حَاجَتُكَ فَقُلْتُ حِثُّ أَسْأَلُكَ فَقَالَ أَمَرْتُ يَا بَنِي مُحَمَّدٍ قُلْتُ بَدَأْتُ بِكَ فَقَالَ سَلْ فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِامْرَأَتِهِ أَنْتِ طَالِقٌ عَدَدَ نَجُومِ السَّمَاءِ فَقَالَ تَبِينِ بِرَأْسِ الْجُوزَاءِ وَ الْبَاقِي وَزُرْ عَلَيْهِ وَ عَفُوبَةٌ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَاحِدَةٌ فَقُلْتُ مَا يَقُولُ الشَّيْخُ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَيْنِ فَقَالَ قَدْ مَسَحَ قَوْمٌ صَالِحُونَ وَ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ لَا نَمَسَحُ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي ثِنْتَانِ فَقُلْتُ مَا تَقُولُ فِي أَكْلِ الْجَرِيِّ أَمْ حَلَالٌ هُوَ أَمْ حَرَامٌ فَقَالَ حَلَالٌ إِلَّا أَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ نَعَافُهُ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي ثَلَاثٌ فَقُلْتُ فَمَا تَقُولُ فِي شُرْبِ النَّبِيذِ فَقَالَ حَلَالٌ إِلَّا أَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ لَا نَشْرِبُهُ فَقَمْتُ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنَا أَقُولُ هَذِهِ الْعِصَابَةُ تَكْذِبُ عَلَيَّ أَهْلُ هَذَا الْبَيْتِ فَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَظَنَنْتُ إِلَيَّ جَمَاعَةً مِنْ فُرَيْشٍ وَ غَيْرِهِمْ مِنَ النَّاسِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ مَنْ أَعْلَمُ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ فَقَالُوا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ فَقُلْتُ قَدْ أَتَيْتُهُ فَلَمْ أَجِدْ عِنْدَهُ شَيْئاً

فَرَفَعَ رَجُلٌ مِّنَ الْقَوْمِ رَأْسَهُ فَقَالَ أَنْتَ
 جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ فَهُوَ أَعْلَمُ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ
 فَلَامَهُ بَعْضُ مَنْ كَانَ بِالْحَضْرَةِ فَقُلْتُ إِنَّ
 الْقَوْمَ إِنَّمَا مَنَعَهُمْ مِنْ إِرْشَادِي إِلَيْهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ
 الْحَسَدُ فَقُلْتُ لَهُ وَيْحَكَ إِيَّاهُ أَرَدْتُ
 فَمَضَيْتُ حَتَّى صِرْتُ إِلَى مَنْزِلِهِ فَفَرَعْتُ
 الْبَابَ فَخَرَجَ غُلَامٌ لَهُ فَقَالَ ادْخُلْ يَا أَخَا
 كَلْبٍ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ أَدْهَشَنِي فَدَخَلْتُ وَ أَنَا
 مُضْطَرِبٌ وَ نَظَرْتُ فَإِذَا شَيْخٌ عَلَى مُصَلًّى
 بِلَا مَرْفَاقَةٍ وَ لَا بَرْدَعَةٍ فَأَبْتَدَأَنِي بَعْدَ أَنْ
 سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي مَنْ أَنْتَ فَقُلْتُ فِي
 نَفْسِي يَا سُبْحَانَ اللَّهِ غُلَامُهُ يَقُولُ لِي بِالْبَابِ
 ادْخُلْ يَا أَخَا كَلْبٍ وَ يَسْأَلُنِي الْمَوْلَى مَنْ أَنْتَ
 فَقُلْتُ لَهُ أَنَا الْكَلْبِيُّ

النَّسَابَةُ فَضْرَبَ بِيَدِهِ عَلَى جَبْهَتِهِ وَ قَالَ
 كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا وَ
 خَسِرُوا خُسْرَانًا مُّبِينًا يَا أَخَا كَلْبٍ إِنَّ اللَّهَ
 عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ أَصْحَابَ
 الرِّسِّ وَ قَرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا أَ فَتَنْسِبُهَا
 أَنْتَ فَقُلْتُ لَا جُعَلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ لِي أَ فَتَنْسِبُ
 نَفْسَكَ قُلْتُ نَعَمْ أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ
 حَتَّى ارْتَفَعْتُ فَقَالَ لِي قِفْ لَيْسَ حَيْثُ
 تَذْهَبُ وَيْحَكَ أَ تَدْرِي مَنْ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ قُلْتُ
 نَعَمْ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ قَالَ إِنَّ فُلَانًا بِنَ فُلَانٍ
 ابْنِ فُلَانِ الرَّاعِي الْكُرْدِيِّ إِنَّمَا كَانَ فُلَانُ
 الرَّاعِي الْكُرْدِيُّ عَلَى جَبَلِ آلِ فُلَانٍ فَتَنَزَّلَ
 إِلَى فُلَانَةَ امْرَأَةِ فُلَانٍ مِنْ جَبَلِهِ الَّذِي كَانَ
 يَرْعَى غَنَمَهُ عَلَيْهِ فَأَطْعَمَهَا شَيْئًا وَ
 غَشِيَهَا فَوَلَدَتْ فُلَانًا وَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ مِنْ
 فُلَانَةَ وَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ ثُمَّ قَالَ أَ تَعْرِفُ هَذِهِ
 الْأَسَامِيَ قُلْتُ لَا وَ اللَّهُ جُعَلْتُ فِدَاكَ فَإِنِ رَأَيْتَ
 أَنْ تَكْفَ عَنْ هَذَا فَعَلْتُ فَقَالَ إِنَّمَا قُلْتُ فَقُلْتُ
 فَقُلْتُ إِنِّي لَا أَعُودُ قَالَ لَا نَعُودُ إِذَا وَ اسْأَلْ
 عَمَّا جِئْتَ لَهُ فَقُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ قَالَ
 لِامْرَأَتِهِ أَنْتَ طَالِقٌ عَدَدَ نَجُومِ السَّمَاءِ فَقَالَ
 وَيْحَكَ أَمَا تَقْرَأُ سُورَةَ الطَّلَاقِ قُلْتُ بَلَى

قَالَ فَاقْرَأْ فَقَرَأَتْ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا
 الْعِدَّةَ قَالَ أ تَرَى هَاهُنَا نُجُومَ السَّمَاءِ قُلْتُ لَا
 قُلْتُ فَرَجُلٌ قَالَ لِامْرَأَتِهِ أَنْتَ طَالِقٌ ثَلَاثًا قَالَ
 تَرَدُّدٌ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةُ نَبِيِّهِ ص ثُمَّ قَالَ
 لَا طَلَاقَ إِلَّا عَلَى طَهْرٍ مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ
 بِشَاهِدَيْنِ مَقْبُولَيْنِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَاحِدَةٌ ثُمَّ
 قَالَ سَلْ قُلْتُ مَا تَقُولُ فِي الْمَسْحِ عَلَى
 الْخُفَيْنِ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ
 رَدَّ اللَّهُ كُلَّ شَيْءٍ إِلَى شَيْئِهِ وَ رَدَّ الْجِلْدَ إِلَى
 الْغَنَمِ فَتَرَى أَصْحَابَ الْمَسْحِ أَيَّنَ يَذْهَبُ
 وَضُورُهُمْ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي ثِنْتَانِ ثُمَّ التَفَتَ
 إِلَيَّ فَقَالَ سَلْ فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي عَنْ أَكْلِ الْجَرِيِّ
 فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَسَحَ طَائِفَةً مِنْ
 بَنِي إِسْرَائِيلَ فَمَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَحْرًا فَهُوَ
 الْجَرِيُّ وَ الْمَارْمَاهِي وَ الزَّمَارُ وَ مَا
 سِوَى ذَلِكَ وَ مَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَرًّا فَالْقَرْدَةُ وَ
 الْخَنَازِيرُ وَ الْوَبْرُ وَ الْوَرَكُ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ
 فَقُلْتُ فِي نَفْسِي ثَلَاثٌ ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ
 سَلْ وَ قُمْ فَقُلْتُ مَا تَقُولُ فِي النَّبِيذِ فَقَالَ
 حَلَالٌ فَقُلْتُ إِنَّا نَبِيذٌ فَتَطْرَحُ فِيهِ الْعَكَرَ وَ مَا
 سِوَى ذَلِكَ وَ نَشْرَبُهُ فَقَالَ شَهْ شَهْ تَلَكُ
 الْخَمْرَةُ الْمُنتَنَةُ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ فَأَيَّ نَبِيذٍ
 تَعْنِي فَقَالَ إِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ شَكُّوا إِلَى
 رَسُولِ اللَّهِ ص تَغْيِيرَ الْمَاءِ وَ فَسَادَ
 طَبَائِعِهِمْ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْبُدُوا فَكَانَ الرَّجُلُ
 يَأْمُرُ خَادِمَهُ أَنْ يَنْبُدَ لَهُ فَيَعْمِدُ إِلَى كَفٍّ مِنْ
 التَّمْرِ فَيَقْدِفُ بِهِ فِي الشَّنِّ فَمِنْهُ شُرْبُهُ وَ
 مِنْهُ طَهُورُهُ فَقُلْتُ وَ كَمْ كَانَ عَدَدُ التَّمْرِ الَّذِي
 كَانَ فِي الْكَفِّ فَقَالَ مَا حَمَلَ الْكَفُّ فَقُلْتُ
 وَاحِدَةً وَ ثِنْتَانِ فَقَالَ رَبِّمَا كَانَتْ وَاحِدَةً وَ
 رَبِّمَا كَانَتْ ثِنْتَيْنِ فَقُلْتُ وَ كَمْ كَانَ يَسَعُ
 الشَّنُّ فَقَالَ مَا بَيْنَ الْأَرْبَعِينَ إِلَى الثَّمَانِينَ
 إِلَى مَا فَوْقَ ذَلِكَ فَقُلْتُ بِالْأَرْطَالِ فَقَالَ نَعَمْ
 أَرْطَالٌ بِمَكِّيَالِ الْعِرَاقِ قَالَ سَمَاعَةُ قَالَ الْكَلْبِيُّ
 ثُمَّ نَهَضَ عَ وَ قُمْتُ فَخَرَجْتُ وَ أَنَا أَضْرِبُ
 بِيَدِي عَلَى الْأُخْرَى وَ أَنَا أَقُولُ إِنَّ كَانَ شَيْءٌ

فَهَذَا فَلَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يَدِينُ اللَّهَ بِحُبِّ آلِ هَذَا
الْبَيْتِ حَتَّى مَاتَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 156 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:

کلبی نسابه گوید: من وارد مدینه شدم و از امر امامت اطلاعی نداشتیم ، بمسجد آمدم و جماعتی از قریش را دیدم ، بآنها گفتم : بمن بگوئید عالم (امام) اهل بیت (پیغمبر صلی الله علیه و آله) کیست ؟ گفتند: عبدالله بن حسن است . من بمنزلش رفتم و اجازه خواستم ، مردی بیرون آمد که من گمان کردم نوکر آقااست ، باو گفتم از آقایت برایم اجازه بگیر ، او رفت و بیرون آمد و گفت : در آی ، من داخل شدم ، پیرمردی را دیدم با جدیت بسیار بعبادت چسبیده است ، من سلامش کردم ، بمن گفت : کیستی ؟ گفتم : من کلبی نسابه هستم . گفت : چه میخواهی ؟ گفتم : آمده ام از شما مسأله بپرسم ، گفت : بپسرم محمد برخوردی ؟ گفتم : اول نزد شما آمدم . گفت : بپرس گفت : بفرمائید: مردیکه بزنش بگوید (((انت طالق عدد نجوم السماء))) تو طلاق داده ئی بشماره ستاره های آسمان ، حکمش چیست ؟ گفت : بشماره سرجوزا طلاق واقع میشود (یعنی سه طلاق واقع میشود، زیرا جوزا برج سوم سالست) و باقی (تا به عدد ستاره های آسمان برسد) و بال و کيفر بر اوست . کلبی گوید: با خود گفتم : این يك مسأله (که ندانست). سپس گفتم : جناب شیخ درباره مسخ کردن روی موزه چه می فرمایند؟ گفت : مردم صالح مسخ کرده اند ولی ما اهل بیت نمی کنیم . با خود گفتم : این مسأله ، باز پرسیدم ، درباره خوردن ماهی جری (بی فلس) چه میفرمائید: آیا حلالست یا حرام ؟ گفت : حلال است

جز اینکه ما اهل بیت ما اهل بیت از آن
 کراحت داریم من با خود گفتم این سه
 مساله ، سپس گفتم : راجع به
 نوشیدن نبیذ (شراب خرما) چه می
 فرمائید؟ گفت حلالست ، جز اینکه ما
 اهل بیت نمی آشامیم.

من برخاستم و بیرون آمدم و با خود
 میگفتم : این جمعیت به اهل بیت دروغ
 بسته اند، وارد مسجد شدم و جماعتی از
 قریش و سایر مردم را دیدم ، به آنها سلام
 کردم و گفتم : (علم اهل بیت) پیغمبر صلی
 الله علیه و آله (کیست ؟ گفتند: عبدالله بن
 حسن است گفتم : من نزدش رفتم و
 چیزی (از علم و دانش) در او نیافتم
 . مردی سر بلند کرد و گفت : نزد جعفر بن
 محمد علیهما السلام برو که او علم
 اهل بیت است ، یکی از حضار او را
 نکوهش نمود، من فهمیدم که تنها حسد
 آن مردم را از راهنمایی من در مرتبه اول
 باز داشت پس باو گفتم : وای بر تو، من
 همان او را می خواستم پس براه
 افتادم تا بمنزل آنحضرت رسیدم و در
 زدم ، غلامی بیرون آمد و گفت : اخاکلب !
 بفرما، بخدا مرا هیبت و هراسی گرفت
 (که غلام مرا ندیده شناخت) وارد
 شدم ولی مضطرب بودم ، دیدم
 پیرمردی بدون تکیه گاه و زیر انداز
 در جای نماز خود نشسته ، بعد از آنکه
 سلامش کردم ، او شروع بسخن کرد و
 گفت : تو کیستی ؟ من با خود گفتم :
 سبحان الله ! غلامش در خانه بمن گفت
 : اخاکلب ! بفرما و آقا از من می پرسد تو
 کیستی ؟ پس گفتم : من کلبی نسابه ام ،
 با دستش پیشانیش زد و فرمود:
 دروغ گفتند کسانی که برای خدا همدوش و

شریکی گرفتند و بگمراهی دوری
افتادند و زیان آشکاری نمودند، ای
اخاکلب! همانا خدای عزوجل می
فرماید: ((و مردم عاد و ثمود و اهل
چاه رس و ملت‌های بسیاری در آن میان
38 سوره 25 -)) تو (که خود را نسابه
یعنی عالم با‌انساب می خوانی) نسبت
اینها را میدانی؟ عرض کردم: نه قربانت
گردم. پس فرمود: نسب خودت را میدانی
؟ عرض کردم: آری، من فلان بن فلان بن
فلانم و تا چندین پشت بالا رفتم، بمن
فرمود آرام باش، اینطور که می‌شماری
نیست وای بر تو، میدانی فلان بن فلان
(که یکی از اجداد تو هست) کیست؟ گفتم
: آری، فلان بن فلان، فرمود فلان پسر
فلان چوپان کرد است (نه آنکه تو گفتی)
همانا آن چوپان کرد بر سر کوه فلان
قبیله بود، از آنجا پائین آمد و نزد
فلانه زن فلان مرد از اهل آن کوه که
گوسفندان او را در آنجا می‌چراند آمد،
چیزی خوراکی باو داد و با او نزدیکی
کرد و آن فلان زائیده شد و فلان بن فلان
(که تو می‌گویی جد منست) از همان زن
و همان مرد پسر فلان (چوپان کرد) است
، سپس فرمود: این نامها را می‌شناسی؟
گفتم: نه بخدا قربانت گردم، اگر صلاح
میدانید از این موضوع درگذریم، فرمود:
تو سر سخن را باز کردی من هم دنبالش
را گفتم، عرض کردم: من صرف نظر
کردم. فرمود: ما هم صرف نظر کردم
پیرس از آنچه برای آن اینجا آمده‌ئی.
عرض کردم: مردیکه بزنش بگوید:
((تو طلاق داده‌ئی بشماره ستاره‌های
آسمان)) (حکمش چیست؟ فرمود: وای
بر تو، مگر سوره طلاق را نخوانده‌ئی؟

گفتم : چرا، فرمود : بخوان ، من خواندم : (((زنان را وقتی که عده توانند داشت طلاق دهید 1 سوره 65 -))) فرمود: در این آیه ستاره های آسمان می بینی ؟ عرض کردم نه ، بفرمایید حکم مردی که به زنش بگوید، (((تو طلاق داده ئی سه بار))) فرمود: به کتاب خدا و سنت پیغمبرش بر می گردد (یعنی يك طلاق به حساب می آید) سپس فرمود: هیچ طلاقی درست نیست ، مگر در حال پاکي زن که با او نزدیکی نشده و دو شاهد عادل حاضر باشند، من با خود گفتم : این یکی (که درست فرمود) سپس فرمود: بپرس.

عرض کردم : درباره مسح کشیدن روی موزه چه میفرمائید؟ حضرت لبخندی زد و فرمود: چون روز قیامت شود و خدا هر چیزی را باصلش برگرداند و پوست (روی موزه) را بگوسفندانش برگرداند، عقیده داری کسانی که روی موزه مسح کنند، وضویشان بکجا میرود؟ (یعنی کسانی که روی پوست پا مسح کنند وضوء آنها باقی میماند و پاداشش را میگیرند ولی آنها که روی موزه مسح کرده اند، اثری از عملشان در آنروز باقی نمیماند، زیرا پوستی که موزه را از آن ساخته اند بخود گوسفند برگشته است) من با خود گفتم این دو، سپس متوجه من شد و فرمود بپرس.

عرض کردم : راجع بخوردن ماهی جری بمن بفرمائید، فرمود: همانا خدای عزوجل جماعتی از بنی اسرائیل را مسح فرمود، آنها که راه دریا گرفتند، جری و زمار) نوعی ماهی بی

فلس (و مار ماهی و غیر از اینهاست ، و آنها که راه خشکی گرفتند، میمون و خوک و وبر (حیوانی است کوچکتر از گربه) و ورك (خزنده ایست مثل سوسمار) و غیر از اینهاست ، با خود گفتم : این سه ، سپس متوجه من شد، و فرمود : بپرس و برخیز.

عرض کردم : درباره نبیذ چه میفرمائید؟
فرمود: حلالست : گفتم ما در میان آن درده زیت و غیر آن میریزیم و می آشامیم ، فرمود: اءه ، اءه ، آن که شراب بد بو است ، عرض کردم : پس شما چه نبیذی را میفرمائید (حلالست)؟
فرمود: همانا اهل مدینه از دگرگونی آب و خرابی مزاج خود به پیغمبر صلی الله علیه و آله شکایت کردند، حضرت امر فرمود: نبیذ بسازند، پس هر مردی بخادمش دستور میداد برای او نبیذ بسازد او يك مشت خرماى خشك برمیداشت و در مشك آب میریخت ، پس آن مرد از آن مشك آب میآشامید و وضو میگرفت ، عرض کردم : چند دانه خرما در مشت میگرفت ؟ فرمود: باندازه گنجایش مشت ، عرض کردم : يك مشت میریخت یا دو مشت ؟ فرمود: گاهی يك مشت و گاهی دو مشت . عرض کردم : آن مشك چه اندازه گنجایش داشت فرمود: بین چهل تا هشتاد و بیشتر، عرض کردم : بواحد اعرطال ؟ فرمود : بارطال پیمانۀ عراقی ، (هر رطل عراقی سیصد و چند گرم است.)
سماعه گوید: کلبی گفت : سپس حضرت علیه السلام برخاست و من هم برخاستم و بیرون آمد و دستم را روی دست دیگر میزد و میگفتم : اگر چیزی

باشد اینست ، و کلبی همیشه با محبت اهل
بیت پیغمبر خدا را پرستش میکرد تا وفات
یافت.

-مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ
أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى
عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ
عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ
كُنَّا بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ
وَفَاةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَنَا
وَ صَاحِبِ الطَّاقِ وَ النَّاسِ
مُجْتَمِعُونَ عَلَى عَبْدِ
اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ
الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فَدَخَلْنَا
عَلَيْهِ أَنَا وَ صَاحِبِ
الطَّاقِ وَ النَّاسِ عِنْدَهُ وَ
ذَلِكَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ
الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ
تَكُنْ بِهِ عَاهَةٌ فَدَخَلْنَا
عَلَيْهِ نَسْأَلُهُ عَمَّا كُنَّا نَسْأَلُ
عَنْهُ أَبَاهُ فَسَأَلْنَاهُ عَنْ
الرِّكَاتِ فِي كَمْ تَجِبُ
فَقَالَ فِي مَائَتَيْنِ
خَمْسَةً فَقُلْنَا فَمَا مِائَةٌ
فَقَالَ دَرَاهِمَانِ وَ نَصْفُ
فَقُلْنَا وَ اللَّهُ مَا تَقُولُ
الْمُرْجِنَةُ هَذَا قَالَ فَرَفَعَ
يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ وَ
اللَّهُ مَا أَدْرِي مَا تَقُولُ
الْمُرْجِنَةُ قَالَ فَخَرَجْنَا مِنْ
عِنْدِهِ ضَلَالًا لَا نَدْرِي إِلَى
أَيِّ نَنُوجِهِ أَنَا وَ أَبُو
جَعْفَرِ الْأَحْوَلِ فَقَعَدْنَا فِي
بَعْضِ أَرْقَةِ الْمَدِينَةِ بَاكِينَ

حَيَارَى لَا نَذْرَى إِلَىٰ أَيْنَ
 نَتَوَجَّهُ وَ لَا مَنْ نَقْصِدُ
 وَ نَقْتُولُ إِلَى الْمَرْجِنَةِ
 إِلَى الْقَدْرِيَّةِ إِلَى الرِّيدِيَّةِ
 إِلَى الْمُعْتَزَلَةِ إِلَى
 الْخَوَارِجِ فَنَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ
 رَأَيْتُ رَجُلًا شَيْخًا لَا
 أَعْرِفُهُ يَوْمِي إِلَىٰ بِيَدِهِ
 فَخَفْتُ أَنْ يَكُونَ عَيْنًا مِنْ
 عُيُونِ أَبِي جَعْفَرٍ
 الْمَنْصُورِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ
 لَهُ بِالْمَدِينَةِ جَوَاسِيسُ
 يَنْظُرُونَ إِلَىٰ مَنْ اتَّفَقْتُ
 شِيعَةَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ
 فَيَضْرِبُونَ عُنُقَهُ فَخَفْتُ
 أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ فَقُلْتُ
 لِلْأَحْوَالِ تَنَحَّ فَإِنِّي
 خَائِفٌ عَلَىٰ نَفْسِي وَ
 عَلَيْكَ وَ إِنَّمَا يُرِيدُنِي لَا
 يُرِيدُكَ فَتَنَحَّ عَنِّي لَا تَهْلِكُ
 وَ تُعِينِ عَلَىٰ نَفْسِكَ
 فَتَنَحَّى عَنِّي بَعِيدٌ وَ تَبِعْتُ
 الشَّيْخَ وَ ذَلِكَ أَنِّي ظَنَنْتُ
 أَنِّي لَا أَقْدِرُ عَلَى التَّخَلُّصِ
 مِنْهُ فَمَا زِلْتُ أَتَّبِعُهُ وَ قَدْ
 عَزَمْتُ عَلَى الْمَوْتِ حَتَّىٰ
 وَرَدَ بِي عَلَىٰ بَابِ أَبِي
 الْحَسَنِ عَ ثُمَّ خَلَانِي وَ
 مَضَىٰ فَإِذَا خَادِمٌ بِالْبَابِ
 فَقَالَ لِي ادْخُلْ رَحِمَكَ اللَّهُ
 فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ
 مُوسَىٰ عَ فَقَالَ لِي ابْتِدَاءً
 مِنْهُ لَا إِلَى الْمَرْجِنَةِ وَ لَا
 إِلَى الْقَدْرِيَّةِ وَ لَا إِلَى
 الرِّيدِيَّةِ وَ لَا إِلَى
 الْمُعْتَزَلَةِ وَ لَا إِلَى

الْخَوَارِجِ إِلَيَّ فَقُلْتُ
 جُعِلْتُ فِدَاكَ مَضَى أَبُوكَ
 قَالَ نَعَمْ قُلْتُ مَضَى مَوْتًا
 قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمَنْ لَنَا مِنْ
 بَعْدِهِ فَقَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ
 يَهْدِيكَ هَذَا قُلْتُ جُعِلْتُ
 فِدَاكَ إِنْ عَبْدَ اللَّهِ يَزْعُمُ
 أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ قَالَ
 يَرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ لَا يُعْبَدَ
 اللَّهُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ
 فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ قَالَ إِنْ
 شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ
 هَذَا قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ
 فِدَاكَ فَأَنْتَ هُوَ قَالَ لَا مَا
 أَقُولُ ذَلِكَ قَالَ فَقُلْتُ فِي
 نَفْسِي لَمْ أَصِبْ طَرِيقَ
 الْمَسْأَلَةِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ
 فِدَاكَ عَلَيْكَ إِمَامٌ قَالَ لَا
 فَدَاخِلْنِي شَيْءٌ لَا يَعْلَمُ
 إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اعْظَامًا
 لَهُ وَهَيْبَةً أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ
 يَحُلُّ بِي مِنْ أَبِيهِ إِذَا
 دَخَلْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ
 جُعِلْتُ فِدَاكَ أَسْأَلُكَ عَمَّا
 كُنْتُ أَسْأَلُ أَبَاكَ فَقَالَ
 سَلْ تَخْبِرُ وَلَا تُدْعُ فَإِنْ
 أَدْعَتْ فَهُوَ الذَّبْحُ فَسَأَلْتُهُ
 فَأَدَا هُوَ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ
 قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ
 شِيعَتِكَ وَشِيعَةَ أَبِيكَ
 ضَلَّالٌ فَأَلْقَى إِلَيْهِمْ وَ
 أَدْعُوهُمْ إِلَيْكَ وَقَدْ أَخَذْتُ
 عَلَيَّ الْكُتْمَانَ قَالَ مَنْ
 أَنْسَتَ مِنْهُ رُشْدًا فَأَلْقِ
 إِلَيْهِ وَخُذْ عَلَيْهِ الْكُتْمَانَ
 فَإِنْ أَدَاعُوا فَهُوَ الذَّبْحُ

وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ
 قَالَ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ
 فَلَقِيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْأَحْوَلَ
 فَقَالَ لِي مَا وَرَاعَكَ قُلْتُ
 الْهُدَى فَحَدَّثَنِي بِالْقِصَّةِ
 قَالَ ثُمَّ لَقِينَا الْفَضِيلَ وَ أَبَا
 بصير فدخلنا عليه و
 سمعنا كلامه و ساءلناه و
 قطعنا عليه بالإمامة ثم
 لقينا الناس أفواجاً فكل
 من دخل عليه قطع إلا
 طائفة عمار و أصحابه و
 بقي عبد الله لا يدخل إليه
 إلا قليل من الناس فلما
 رأى ذلك قال ما حال
 الناس فأخبر أن هشاماً
 صد عنك الناس قال
 هشام فاقعد لي بالمدينة
 غير واحد ليضربوني
اصول کافی جلد 2
صفحه 161 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:

هشام بن سالم گوید: بعد از وفات امام صادق علیه السلام من و صاحب الطاق (محمد بن نعمان که در طاق محامل کوفه صرافی داشته و بمؤ من الطاق نیز معروفست) در مدینه بودیم و مردم گرد عبدالله بن جعفر (عبدالله افطح) را گرفته و او را صاحب الامر بعد از پدرش میدانستند (بحديث 743 رجوع شود)، من با صاحب الطاق نزدش رفتم و مردم در محضرش بودند، توجه مردم با او از اینجهت بود که از امام صادق علیه السلام روایت میکردند که آنحضرت فرموده است: امر امامت پیسر بزرگتر میرسد بشرط اینکه عیبی در او نباشد. ما هم نزدش رفتم تا مسائلی را که از پدرش می پرسیدیم، از او بپرسیم، لذا پرسیدیم زکاة در چند درهم واجب میشود؟ گفت: در دویست درهم که باید پنج درهم آنرا داد، گفتیم: در صد درهم چطور؟ گفت: دو درهم و نیم، گفتیم: عامه هم چنین چیزی نمی گویند، او دستش را سوی آسمان بلند کرد و گفت: بخدا من میدانم عامه چه میگویند، هشام گوید: ما از نزد او گمراه و حیران بیرون آمدیم، نمیدانستیم بکجا برویم و بکه رو آوریم، من بودم و ابو جعفر احول، گریان و سرگردان در یکی از کوچه های مدینه نشستیم نمیدانستیم کجا برویم و بکه رو آوریم و با خود میگفتیم: بسوی مرجئه رویم؟ بسوی قدریه؟ بسوی زیدیه؟ بسوی معتزله، بسوی خوارج، در همین حال بودیم پیرمردی را که نمیشناختیم دیدیم با دست اشاره کرد بسوی من بیائید، من ترسیدم که او از

جاسوسهای ابوجعفر منصور باشد،
 زیرا او در مدینه جاسوسهایی داشت که
 به بیند شیعیان امام جعفر صادق علیه
 السلام بامامت چه کسی اتفاق میکنند تا
 گردن او را بزنند، لذا من ترسیدم که
 این پیرمرد از آنها باشد، به احوال
 گفتم: از من دور بایست، زیرا من بر
 خودم و بر تو ترس دارم و این پیرمرد
 مرا میخواهد نه تو را، از من دور
 بایست تا بهلاکت نیفتی و بدست خود
 بزبان خویش کمک نکنی، پس اندکی از
 من دور شد و من بدنبال پیرمرد براه
 افتادم، زیرا معتقد بودم که از او نتوانم
 خلاص شد پیوسته دنبالش میرفتم و تن
 بمرگ داده بودم تا مرا بدر خانه
 ابوالحسن (موسی بن جعفر علیهما السلام
) برد. سپس مرا تنها گذاشت و رفت.
 ناگاه خادمی دم در آمد و گفت:
 بفرما، خدایت رحمت کند، من وارد شدم،
 ابوالحسین موسی علیه السلام را دیدم،
 بی آنکه من چیزی بگویم، فرمود: نه
 بسوی مرجئه و نه بسوی قدریه و نه
 بسوی زیدیه و نه بسوی معتزله،
 بسوی من، بسوی من، عرض کردم:
 قربانت، پدرت در گذشت؟ فرمود: آری،
 عرض کردم: وفات کرد؟ (یا او را با
 شمشیر کشتند) فرمود: آری (وفات کرد)
 عرض کردم: پس از او امام ما کیست؟
 فرمود: اگر خدا خواهد ترا هدایت کند،
 هدایت میکند، عرض کردم: قربانت،
 عبدالله عقیده دارد که او امام بعد از
 پدرش میباشد، فرمود: عبدالله میخواهد،
 خدا عبادت نشود، عرض کردم، قربانت
 امام ما بعد از تو کیست؟ فرمود: اگر
 خدا بخواهد ترا هدایت کند، میکند

عرضکردم ، قربانت او شمائید؟
 فرمود: (((نه ، من این سخن نمیگویم
))) با خود گفتم : من راه پرسش را
 درست نرفتم ، سپس عرضکردم :
 قربانت ، شما امامی دارید؟ فرمود: نه ،
 (فهمیدم که خود او امامست) آنگاه از
 بزرگداشت و هیبت آنحضرت
 عظمتی در دلم افتاد که جز خدای
 عزوجل ندانم ، بیشتر از آنچه هنگام
 رسیدن خدمت پدرش در دلم میافتاد.
 سپس عرضکردم : قربانت ، از شما
 بپرسم آنچه از پدرت میپرسیدم ؟ فرمود:
 بپرس تا با خبر شوی ولی فاش مکن ، اگر
 فاش کنی نتیجه اش سر بریدنست سپس
 از آنحضرت سؤال کردم و فهمیدم
 دریای بیکرانیست . عرضکردم : قربانت
 شیعیان تو و پدرت در گمراهی
 سرگردانند ، با تعهد کتمانیکه از من گرفته
 اید ، ایشانرا به بینم و بسوی شما دعوت
 کنم ؟ فرمود: هر کس از آنها که رشد و
 استقامتش را در راه راست دریافتی ،
 مطلب را باو بگو ، و شرط کن که کتمان
 کند ، اگر فاش کند ، نتیجه اش سر بریدن
 است و با دست اشاره بگلویش
 فرمود من از نزد آنحضرت خارج
 شدم و بابی جعفر احول برخوردارم ،
 بمن گفت : چه خبر بود؟ گفتم : هدایت
 بود ، آنگاه داستان را برایش گزارش دادم
 ، سپس فضیل و ابو بصیر را دیدم ،
 ایشان هم خدمتش رسیدند و از حضرتش
 سؤال کردند و سخنش را شنیدند و
 بامامتش قاطع گشتند . سپس جماعتی از
 مردم را ملاقات کردیم ، هر کس خدمتش
 رسید ، امامتش را باور کرد ، مگر طایفه
 عمار (بن موسی سبابی) و اصحاب او ،

ولی عبدالله جز چند نفری نزدش نمیرفتند، چون چنین دید، گفت: مردم چگونه شدند؟ باو خبر دادند که هشام مردم را از دور تو پراکند. هشام گوید: او چند نفر را در مدینه گماشته بود که مرا بزنند.

8- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَلَانَ الْوَاقِفِيِّ قَالَ كَانَ لِي ابْنٌ عَمٌّ يُقَالُ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ كَانَ زَاهِدًا وَكَانَ مِنْ أَعْبَادِ أَهْلِ زَمَانِهِ وَكَانَ يَتَّقِيهِ السُّلْطَانُ لِجِدِّهِ فِي الدِّينِ وَاجْتِهَادِهِ وَرُبَّمَا اسْتَقْبَلَ السُّلْطَانُ بِكَلَامٍ صَعْبٍ يَعِظُهُ وَيَأْمُرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَكَانَ السُّلْطَانُ يَحْتَمِلُهُ لِصَلَاحِهِ وَ لَمْ تَزَلْ هَذِهِ حَالَتُهُ حَتَّى كَانَ يَوْمٌ مِنَ الْأَيَّامِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى ع وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَرَأَهُ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَلِيٍّ مَا أَحَبَّ إِلَيَّ مَا أَنْتَ فِيهِ وَ أَسْرَنِي إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَتْ لَكَ مَعْرِفَةٌ فَاطْلُبِ الْمَعْرِفَةَ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الْمَعْرِفَةُ قَالَ أَذْهَبُ فَتَفَقَّهُ وَ اطْلُبِ الْحَدِيثَ قَالَ عَمَّنْ قَالَ عَنْ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ثُمَّ اعْرَضَ عَلَيَّ الْحَدِيثَ قَالَ فَذَهَبَ فَكَتَبَ ثُمَّ جَاءَهُ فَتَقَرَّاهُ عَلَيْهِ فَاسْقَطَهُ كُلَّهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَذْهَبُ فَاعْرِفِ الْمَعْرِفَةَ وَ كَانَ الرَّجُلُ مَعْنِيًا بِدِينِهِ فَلَمْ يَزَلْ يَتَرَصَّدُ أَبَا الْحَسَنِ ع حَتَّى خَرَجَ إِلَى ضَيْعَةٍ لَهُ فَلَقِيَهُ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَحْتَجُّ عَلَيْكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَدَلَّنِي عَلَى الْمَعْرِفَةِ قَالَ فَأَخْبَرَهُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ مَا كَانَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَخْبَرَهُ بِأَمْرِ الرَّجُلَيْنِ فَتَقَبَّلَ مِنْهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ فَمَنْ كَانَ بَعْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ الْحَسَنُ ع ثُمَّ الْحُسَيْنُ ع حَتَّى انْتَهَى إِلَى نَفْسِهِ ثُمَّ سَكَتَ قَالَ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَنْ هُوَ الْيَوْمَ قَالَ إِنَّ أَخْبَرْتُكَ تَقَبَّلُ قَالَ بَلَى جُعِلْتُ

فَدَاكَ قَالَ أَنَا هُوَ قَالَ فَشَيْءٌ أَسْتَدِلُّ بِهِ قَالَ
 أَذْهَبُ إِلَى تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أُمِّ
 غَيْلَانَ فَقُلْنَا لَهَا يَقُولُ لَكَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ
 أَقْبَلِي قَالَ فَأَتَيْتُهَا فَرَأَيْتُهَا وَاللَّهِ تَخَذُ الْأَرْضَ
 خَدًّا حَتَّى وَفَقَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ أَشَارَ إِلَيْهَا
 فَرَجَعَتْ قَالَ فَأَقْرَبَ بِهِ ثُمَّ لَزِمَ الصَّمْتَ وَ
 الْعِبَادَةَ فَكَانَ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ بَعْدَ ذَلِكَ
 مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ
 بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ مِثْلَهُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 163 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن فلان واقفی گوید: من پسر عموی داشتم که نامش حسن بن عبدالله بود، مردی بود زاهد و عابدترین مردم زمان خود. و بواسطه جدی بودن و کوشش او در امر دین سلطان از او پروا میکرد و بسا در پیش روی سلطان سخن درشت و دشواری بعنوان موعظه میگفت و او را امر بمعروف و نهی از منکر مینمود سلطان هم بواسطه شایستگی و نیکوکاریش از او تحمل میکرد، حال او پیوسته چنین بود تا آنکه روزی در مسجد حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام بر او وارد شد. چون او را دید، اشاره کرد، او هم نزد حضرت آمد، امام باو فرمود: ای اباعلی! من روش ترا بسیار دوست دارم و خوشم میآید ولی تو معرفت نداری، برو و معرفت بجو، عرضکرد: قربانت، معرفت چیست؟ فرمود: برو بفهم و کسب حدیث کن. عرضکرد: از که کسب کنم؟ فرمود: از فقهاء اهل مدینه، سپس آن احادیث را بر من عرضه کن. او رفت و احادیثی را نوشته خدمت حضرت باز آمد و برایش قرائت کرد، امام همه را باطل دانست، و باو فرمود، برو معرفت یاد بگیر، آن مرد بدین خود عنایت داشت و پیوسته در انتظار استفاده از حضرت ابوالحسن علیه السلام بود تا زمانی که آنحضرت بکشتزار خود میرفت، در بین راه بحضرت برخورد و عرضکرد: قربانت، من در برابر خدا با شما احتجاج و خصومت می کنم، مرا به معرفت راهنمایی کن، حضرت گزارش حال

امیرالمؤمنین علیه السلام و آنچه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شد و نیز گزارش امر آن دو مرد (ابوبکر و عمر) را بیان فرمود، او هم پذیرفت سپس به حضرت عرض کرد: امام بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام کیست؟ فرمود: اگر بتو خبر دهم می پذیری؟ گفت: آری قربانت گردم، فرمود، منم امام، عرض کرد: چیزی می خواهم که بآن استدلال کنم، (یعنی معجزه شما چیست؟) فرمود: برو نزد آن درخت آنگاه با دست اشاره بدرخت ام غیلان کرد و باو بگو: موسی بن جعفر بتو میگوید: بیا، گوید من نزد درخت رفتم و دیدم زمین را میشکافد و میآید تا در برابر حضرت ایستاد، سپس حضرت باو اشاره کرد، تا برگشت. او بامامتش اقرار کرد و خاموشی گزید و بعبارت پرداخت و کسی پس از آن او را ندید که سخن گوید.

-مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ
أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ
بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
الطَّيِّبِ عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ
بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ مُحَمَّدِ
بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ سَمِعْتُ
يَحْيَى بْنَ أَكْثَمٍ قَاضِي
سَامِرَاءَ بَعْدَ مَا جَهَدْتُ بِهِ
وَ نَاطَرْتُهُ وَ حَاوَرْتُهُ وَ
وَاصَلْتُهُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ
عُلُومِ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ بَيْنَا
أَنَا ذَاتَ يَوْمٍ دَخَلْتُ أَطُوفَ
بِقَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص
فَرَأَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ

الرِّضَا ع يَطُوفُ بِهِ
فَنَاطِرْتُهُ فِي مَسَائِلَ
عِنْدِي فَأَخْرَجَهَا إِلَيَّ فَقُلْتُ
لَهُ وَاللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ
أَسْأَلَكَ مَسْأَلَةً وَإِنِّي وَ
اللَّهِ لَأَسْتَحْيِي مِنْ ذَلِكَ
فَقَالَ لِي أَنَا أَخْبِرُكَ قَبْلَ
أَنْ تَسْأَلَنِي تَسْأَلَنِي عَنِ
الْإِمَامِ فَقُلْتُ هُوَ وَاللَّهِ هَذَا
فَقَالَ أَنَا هُوَ فَقُلْتُ عَلَامَةً
فَكَانَ فِي يَدِهِ عَصَا
فَنَطَقْتُ وَ قَالَتْ إِنَّ مَوْلَايَ
إِمَامٌ هَذَا الزَّمَانِ وَ هُوَ
الْحُجَّةُ

اصول کافی جلد 2

صفحه 165 روایت 9

ترجمه روایت شریفه:
محمد بن ابی العلاء گوید: بعد از آنکه
یحیی بن اکثم قاضی سامرا را آزمایش
کردم و با او مباحثه و گفتگو
نمودم و رفت و آمد کردم و راجع به
علوم آل محمد پرسیدم شنیدم که می گفت
: روزی داخل (مسجد مدینه) شدم و قبر
رسول خدا صلی الله علیه و آله را طواف
میکردم ، در آن میان محمد بن علی
الرضا علیه السلام را دیدم مشغول
طواف است ، درباره مسائلی که در
نظرم بود، با او مناظره کردم ، همه را
بمن جواب داد، من به او عرضکردم
بخدا که من میخواهم از شما يك
مسأله ئی بپرسم ، عرضکردم : بخدا
سؤال من همین است ، پس فرمود: منم
امام ، عرضکردم : علامتش چیست ؟ در
دست حضرت عصائی بود که بسخن در
آمد و گفت : همانا مولای من امام این
زمانست و اوست حجت خدا.

10- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ
غَيْرِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ
عَمْرِ بْنِ يَزِيدٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا ع
وَ أَنَا يَوْمَئِذٍ وَاقِفٌ وَ قَدْ كَانَ أَبِي سَأَلَ أَبَاهُ
عَنْ سَبْعِ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُ فِي سِتِّ وَ أَمْسَكَ
عَنِ السَّابِعَةِ فَقُلْتُ وَاللَّهِ لَأَسْأَلُنَّهُ عَمَّا سَأَلَ
أَبِي أَبَاهُ فَإِنْ أَجَابَ بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ كَانَتْ
دَلَالَةً فَسَأَلْتُهُ فَأَجَابَ بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ أَبِي فِي
الْمَسَائِلِ السَّتِّ فَلَمْ يَزِدْ فِي الْجَوَابِ وَ أَوْ وَ لَا
يَاءً وَ أَمْسَكَ عَنِ السَّابِعَةِ وَ قَدْ كَانَ أَبِي قَالَ
لَأَبِيهِ إِنِّي أَحْتَجُّ عَلَيْكَ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
أَنَّكَ زَعَمْتَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ لَمْ يَكُنْ إِمَامًا
فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى عُنُقِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ نَعَمْ أَحْتَجُّ
عَلَيَّ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَا كَانَ فِيهِ

مِنْ اِنَّهُ فَهُوَ فِي رَقَبَتِي فَلَمَّا وَدَعْتُهُ قَالَ اِنَّهُ
 لَيْسَ اَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَبْتَلِي بِبِطْلِيَّةٍ اَوْ
 يَشْتَكِي فَيَصْبِرُ عَلٰى ذَلِكَ اِلَّا كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ اَجْرَ
 اَلْفِ شَهِيْدٍ فَقُلْتُ فِيْ نَفْسِيْ وَ اللّٰهُ مَا كَانَ
 لِهٰذَا ذِكْرٌ فَلَمَّا مَضَيْتُ وَ كُنْتُ فِيْ بَعْضِ
 الطَّرِيْقِ خَرَجَ بِيْ عِرْقُ الْمَدِيْنَةِ فَلَقِيْتُ مِنْهُ
 شِدَّةً فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ حَجَجْتُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ
 وَ قَدْ بَقِيَ مِنْ وَجْعِيْ بَقِيَّةٌ فَشَكَوْتُ اِلَيْهِ وَ
 قُلْتُ لَهُ جُعَلْتُ فِدَاكَ عَوْدُ رِجْلِيْ وَ بَسَطْتُهَا
 بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لِيْ لَيْسَ عَلٰى رِجْلِكَ
 هٰذِهِ بَأْسٌ وَ لَكِنْ اَرِنِيْ رِجْلَكَ الصَّحِيْحَةَ
 فَبَسَطْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَعَوَّذَهَا فَلَمَّا خَرَجْتُ لَمْ
 اَلْبَثْ اِلَّا يَسِيْرًا حَتّٰى خَرَجَ بِيْ الْعِرْقُ وَ كَانَ
 وَجْعُهُ يَسِيْرًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 165 روایت 10

ترجمه روایت شریفه:

حسین بن عمر بن یزید گوید: خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم و در آنزمان واقفی مذهب بودم (امامت آنحضرت را قبول نداشتیم) و همانا پدر من از پدر او هفت مساعله پرسیده بود که شش تای آن را جواب گفته و هفتمینش را پاسخ نگفته بود، من گفتم: بخدا که آنچه را پدرم از پدرش پرسیده، من از او می پرسم اگر مانند پدرش جواب گفت، دلیل بر امامت اوست، پس من پرسیدم و او هم آن شش مساعله را مانند جواب پدرش پیدم پاسخ گفت، و در مقام جواب حتی حرف (((واو))) و (((یائی))) هم زیاد نکرد و از هفتمینش خود داری کرد، و پدرم پیدر او گفته بود: من روز قیامت نزد خدا علیه شما احتجاج میکنم، برای اینکه عقیده داری عبدالله (برادر بزرگترت) امام نیست حضرت دست بگردنش نهاد و فرمود: آری نزد خدای عزوجل بر این مطلب علیه من احتجاج کن، هر گناهی داشت بگردن من باشد.

چون من با آنحضرت خداحافظی کردم فرمود: هیچیک از شیعیان ما نیست که ببلائی گرفتار شود و یا بیمار گردد و بر آن بلا و مرض شکیبائی ورزد، جز اینکه خدا اجر هزار شهید برایش نویسد، من با خود گفتم: بخدا راجع به این موضوع که سخنی در میان نبود!! چون رهسپار شدم در بین راه عرق المدینة در آوردم (و آن ریشه ای است که در پای انسان پیدا میشود و دردش شدت میکند) و من از این مرض سختی کشیدم، چون سال آینده شد

بحج رفتم و خدمتش رسیدم ، هنوز اندکی از درد باقیمانده بود، من بحضرت شکایت کردم و عرض نمودم : قربانت ، به پایم دعای دفع بلائی بخوانید و پایم را در برابرش دراز کردم بمن فرمود این پایت را باکی نیست ، پای سلامت را بمن نشان ده ، من آن پایم را در برابرش دراز کردم . حضرت دعای تعویذ خواند، چون بیرون رفتم ، طولی نکشید که آن ریشه بیرون آمد و دردش اندک بود.

ترجمه روایت شریفه:

ابن قیامای واسطی که از واقفیه بوده گوید: خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدم و عرضکردم ممکن است دو امام (در یکزمان) بوده باشد؟ فرمود: نه ، مگر اینکه یکی از آن دو ساکت باشد، عرضکردم اینک شما هستید که امام ساکت همراه ندارید و در آنزمان هنوز ابو جعفر (محمد تقی علیه السلام) برایش متولد نشده بود بمن فرمود: بخدا: که خدا از من فرزندی بوجود آورد که حق را با اهلش بوسیله او پابرجا کند و باطل را با اهلش بوسیله او از میان ببرد، بعد از یکسال دیگر ابو جعفر علیه السلام متولد شد، پس به ابن قیاما گفتند: آیا این آیت و معجزه تو را کافی نیست؟ او گفت: بخدا که این آیت بزرگی است ولی چکنم با آنچه امام صادق علیه السلام درباره پسرش فرموده است؟.

11- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ قِيَامَا الْوَاسِطِيِّ وَكَانَ مِنَ الْوَاقِفَةِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَاعِ فَقُلْتُ لَهُ يَكُونُ إِمَامًا قَالَ لَا إِلَّا وَ أَحَدَهُمَا صَامَتْ فَقُلْتُ لَهُ هُوَ ذَا أَنْتَ لَيْسَ لَكَ صَامَتْ وَ لَمْ يَكُنْ وُلْدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ بَعْدُ فَقَالَ لِي وَ اللَّهُ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ مِنِّي مَا يُثَبِّتُ بِهِ الْحَقَّ وَ أَهْلَهُ وَ يَمْحَقُ بِهِ الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ فَوُلْدَ لَهُ بَعْدَ سَنَةِ أَبُو جَعْفَرٍ عَ فَقِيلَ لِابْنِ قِيَامَا أَلَا تُفْتَعِكُ هَذِهِ الْآيَةُ فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهُ إِنَّهَا لَآيَةٌ عَظِيمَةٌ وَ لَكِنْ كَيْفَ أَصْنَعُ بِمَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ فِي ابْنِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 166 روایت 11

شرح:

علامه مجلسی (((ره))) (از محدث استرآبادی نقل میکند که گویا مقصودش از آنچه امام صادق علیه السلام درباره پسرش فرموده روایتی است که واقفیه آنرا جعل کرده اند که : امام صادق علیه السلام فرمود: (((ما خانواده هشت محدث داریم که هفتم آنان قائمست))) شیخ لوسی (((ره))) اخباری که طایفه

واقفیه جعل کرده اند در کتاب غیبت خود ذکر نموده و همه را رد کرده است و نیز در این خبر که ائمه را هشت تن دانسته و قائم را هفتم آنها شمرده تشویشی است ظاهر و توجیه کردن هشت محتاج بنکلف سختی است.

12- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ أَتَيْتُ خُرَاسَانَ وَ أَنَا وَاقِفٌ فَحَمَلْتُ مَعِيَ مَتَاعًا وَ كَانَ مَعِيَ ثَوْبٌ وَ شَيْءٌ فِي بَعْضِ الرَّزْمِ وَ لَمْ أَشْعُرْ بِهِ وَ لَمْ أَعْرِفْ مَكَانَهُ فَلَمَّا قَدِمْتُ مَرَوَ وَ نَزَلْتُ فِي بَعْضِ مَنَازِلِهَا لَمْ أَشْعُرْ إِلَّا وَ رَجُلٌ مَدَنِيٌّ مِنْ بَعْضِ مُوَلِّدِيهَا فَقَالَ لِي إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَاعَ يَقُولُ لَكَ ابْعَثْ إِلَيَّ الثَّوْبَ الْوَشِيَّ الَّذِي عِنْدَكَ قَالَ فَكَلَّمْتُ وَ مَنْ أَخْبَرَ أَبَا الْحَسَنِ بِقُدُومِي وَ أَنَا قَدِمْتُ أَنْفَاءً وَ مَا عِنْدِي ثَوْبٌ وَ شَيْءٌ فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ وَ عَادَ إِلَيَّ فَقَالَ يَقُولُ لَكَ بَلَى هُوَ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا وَ رَزْمَتُهُ كَذَا وَ كَذَا فَطَلَبْتُهُ حَيْثُ قَالَ فَوَجَدْتُهُ فِي أَسْفَلِ الرَّزْمَةِ فَبَعَثْتُ بِهِ إِلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 167 روایت 12

ترجمه روایت شریفه:
 وشاء گوید: من بخراسان رفتم و از طایفه واقفیه بودم و متاعی را همراه خود برده بودم در میان آنها جامه گلدارى در یکی از بغچه ها بود که من نفهمیده بودم و جایش را هم نمیدانستم. چون بر او وارد شدم و در منزلی فرود آمدم، بدون سابقه مردی مدنی که فقط در مدینه متولد شده بود آمد و بمن گفت: همانا ابوالحسن الرضا علیه السلام بتو میگوید: آن جامه گلداریکه نزد تو هست، برای من بفرست، من گفتم: کی ورود مرا بابوالحسن خبر داده؟ من اکنون وارد میشوم، و جامه گلدارى نزد من نیست، او رفت و برگشت و گفت: میگوید: چرا آن جامه در فلان جا و سارغش چنین و جنانست، من آن سارغ را گشتم و آن جامه را در زیر بغچه پیدا کردم و نزدش فرستادم.

شرح:

وشاء همان حسن بن علی بن زیاد است که پارچه های رنگ کرده و گلدار میفروخته. مدت کوتاهی واقفی مذهب بود، سپس بواسطه مشاهده این معجزه و معجزات دیگر از آن عقیده برگشت و از بزرگان و اصحاب خاص حضرت رضا علیه السلام گشت.

13- ابْنُ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ قَالَ كُنْتُ وَاقِفًا وَ حَجَجْتُ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ فَلَمَّا صَرَيْتُ بِمَكَّةَ خَلَجْتُ فِي صَدْرِي شَيْءًا فَتَعَلَّقْتُ بِالْمُلْتَزِمِ ثُمَّ قُلْتُ اللَّهُمَّ قَدْ عَلِمْتُ طَلِبَتِي وَ إِرَادَتِي فَأَرْشِدْنِي إِلَى خَيْرِ الْأَدْيَانِ فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنْ آتِيَ الرِّضَاعَ فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَوَقَفْتُ بِبَابِهِ وَ قُلْتُ لِلْعَلَامِ قُلْ لِمَوْلَاكَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِالْبَابِ قَالَ فَسَمِعْتُ نِدَاءَهُ وَ هُوَ يَقُولُ ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ

بْنِ الْمُغِيرَةِ الدُّخْلِ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُغِيرَةِ
فَدَخَلْتُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ لِي قَدْ أَجَابَ اللَّهُ
دُعَاكَ وَ هَذَاكَ لَدَيْهِ فَقُلْتُ أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ
اللَّهِ وَ أَمِينُهُ عَلَى خَلْقِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 167 روایت 13

ترجمه روایت شریفه:

عبدالله بن مغیره گوید: من واقفی مذهب بودم که بحج رفتم ، چون بمکه رسیدم ، شکی در دلم (راجع بمذهبم) خلجان کرد، خودم را بملتزم (دیوار مقابل در خانه کعبه که مستحب است سینه و شکم را بانجا چسبانیده و دعا کنند) چسبانیدم و گفتم : بار خدایا تو خواست و اراده مرا میدانی ، مرا ببهترین دینها هدایت کن ، پس در دلم افتاد که خدمت حضرت رضا علیه السلام بروم . بمدینه آمدم و در خانه حضرت ایستادم و بغلامش گفتم : به آقایت بگو، مردی از اهل عراق بر در خانه است ، آنگاه صدای حضرترا شنیدم که میفرمود: بفرما ای عبدالله بن مغیره ! بفرما ای عبدالله بن مغیره ، چون مرا دید فرمود: خدا دعایت را اجابت کرد و بدین خودش هدایتت فرمود: من عرض کردم : گواهی دهم که تویی حجت خدا و امین او بر خلقش.

ترجمه روایت شریفه:

احمد بن محمد بن عبدالله گوید، عبدالله بن هلیل معتقد بامامت عبدالله (افطح پسر بزرگتر امام صادق علیه السلام) بود، مسافرتی بسامرا کرد و از آن عقیده برگشت . من از او علت برگشتنش را پرسیدم گفت : من بفکر افتادم که این مطلب را از حضرت ابی الحسن علیه السلام بپرسم ، اتفاقا در کوچه تنگی بحضرت برخوردیم ، خود را بطرف من کج کرد تا برابرم رسید، چیزی از دهانش بجانب من انداخت که روی سینه ام افتاد، من آنرا برداشتم ، ورقه ای

14-الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ
بِئْنَ هَلِيلٍ يَقُولُ بِعَبْدِ اللَّهِ فَصَارَ إِلَى
الْعَسْكَرِ فَرَجَعَ عَنْ ذَلِكَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ سَبَبِ
رُجُوعِهِ فَقَالَ إِنِّي عَرَضْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع
أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَوَافَقَنِي فِي طَرِيقِ
ضَيْقٍ فَمَالَ نَحْوِي حَتَّى إِذَا حَادَانِي أَقْبَلَ
نَحْوِي بِشَيْءٍ مِنْ فِيهِ فَوَقَعَ عَلَى صَدْرِي
فَأَخَذْتُهُ فَأَذَا هُوَ رَقٌّ فِيهِ مَكْتُوبٌ مَا كَانَ
هُنَالِكَ وَ لَا كَذَلِكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 168 روایت 14

بود که در آن نوشته بود: او در آن مقام نبود و چنان استحقاقی نداشت (یعنی عبدالله ادعای امامت نکرد و سزاوار آن هم نبود مرات ص 259 -).

15- عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا
ذَكَرَ اسْمَهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ
أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ
عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ زَيْدِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ
عَنْ آبَائِهِ ع قَالُوا جَاءَتْ أُمُّ أَسْلَمَ يَوْمًا إِلَى
النَّبِيِّ ص وَهُوَ فِي مَنْزِلٍ أُمَّ سَلَمَةَ فَسَأَلَتْهَا
عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَتْ خَرَجَ فِي بَعْضِ
الْحَوَائِجِ وَ السَّاعَةَ يَجِيءُ فَاَنْتَظِرْتُهُ عِنْدَ أُمَّ
سَلَمَةَ حَتَّى جَاءَ ص فَقَالَتْ أُمَّ أَسْلَمَ يَا أَبِي أَنْتَ
وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي قَدْ قَرَأْتُ الْكِتَابَ وَ
عَلِمْتُ كُلَّ نَبِيٍّ وَ وَصِيٍّ فَمُوسَى كَانَ لَهُ
وَصِيٌّ فِي حَيَاتِهِ وَ وَصِيٌّ بَعْدَ مَوْتِهِ وَ كَذَلِكَ
عِيسَى فَمَنْ وَصِيُّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا يَا
أُمَّ أَسْلَمَ وَصِيٌّ فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَمَاتِي
وَاحِدٌ ثُمَّ قَالَ لَهَا يَا أُمَّ أَسْلَمَ مَنْ فَعَلَ فِعْلِي
هَذَا فَهُوَ وَصِيٌّ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى
حَصَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ فَفَرَكَهَا بِإِصْبَعِهِ فَجَعَلَهَا
شِبْهَ الدَّقِيقِ ثُمَّ عَجَنَهَا ثُمَّ طَبَعَهَا بِخَاتَمِهِ ثُمَّ
قَالَ مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هَذَا فَهُوَ وَصِيٌّ فِي
حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَمَاتِي فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ
فَأَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقُلْتُ يَا أَبِي أَنْتَ وَ
أُمِّي أَنْتَ وَصِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ نَعَمْ يَا أُمَّ
أَسْلَمَ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى حَصَاةٍ فَفَرَكَهَا
فَجَعَلَهَا كَهَيْئَةِ الدَّقِيقِ ثُمَّ عَجَنَهَا وَ خَتَمَهَا
بِخَاتَمِهِ ثُمَّ قَالَ يَا أُمَّ أَسْلَمَ مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هَذَا
فَهُوَ وَصِيٌّ فَأَتَيْتُ الْحَسَنَ ع وَ هُوَ غُلَامٌ
فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي أَنْتَ وَصِيٌّ أَبِيكَ فَقَالَ
نَعَمْ يَا أُمَّ أَسْلَمَ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ وَ أَخَذَ حَصَاةً
فَفَعَلَ بِهَا كَفِعْلِهِمَا فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَأَتَيْتُ

الْحُسَيْنِ ع وَ اِنِّي لَمُسْتَضْعِرَةٌ لِسِنِّهِ فَقُلْتُ لَه
 يَا اُمَّ اسْلَمِ اَنْتِي بِحَصَاةٍ ثُمَّ فَعَلْ كَفَعْلِهِمْ
 فَعَمَرْتُ اُمَّ اسْلَمَ حَتَّى لَحِقْتُ بِعَلِيِّ بْنِ
 الْحُسَيْنِ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ ع فِي مُنْصَرَفِهِ
 فَسَأَلْتُهُ اَنْتَ وَصِيَّ اَبِيكَ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ فَعَلْ
 كَفَعْلِهِمْ صَلَّوْاْتُ اللّٰهَ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 168 روایت 15

ترجمه روایت شریفه:

جعفر بن زید بن موسی از پدرش و
 او از پدراننش ائمه معصومین علیهم
 السلام چنین نقل کند: روزیکه
 پیغمبر صلی الله علیه و آله در منزل
 ام سلمه بوده ام ام سلمه خدمت
 آنحضرت آمد، از ام سلمه پرسید: پیغمبر
 صلی الله علیه و آله کجاست؟ گفت
 دنبال کاری رفته و الساعه میآید، او نزد
 ام سلمه در انتظار نشست تا آن
 حضرت آمد، ام اسلم عرضکرد: پدر
 و مادرم قربانت یا رسول الله! من
 کتابها را خوانده ام و پیغمبران و اوصیاء
 را میشناسم موسی در زمان حیات خود
 وصی داشت (هارون) و پس از وفاتش
 وصی دیگری داشت (یوشع) و همچنین
 عیسی) وصی زمان حیاتش کالب بن
 یوفنا و وصی پس از وفاتش شمعون بود
 وصی شما کیست ای رسولخدا؟
 فرمود: ای ام سلمه وصی من در حیاتم و
 بعد از وفاتم یکی است، سپس فرمود:
 ای ام اسلم، هر که این کار مرا کند،
 او وصی منست، سپس با دست مبارک
 بسنگریزه نی که در روی زمین بود،
 زد و آنرا با انگشتش مالید تا مانند آردش
 کرد، آنگاه خمیرش نمود و با خاتمش
 آنرا مهر کرد و فرمود: هر که این کار من
 کند، او وصی منست، در زمان حیات و
 پس از وفاتم.
 من از نزد حضرت بیرون شدم و خدمت
 امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم و
 عرضکردم: پدر و مادرم بقریانت شما نید
 وصی رسولخدا صلی الله علیه و آله؟
 فرمود: آری، ای ام اسلم، سپس با
 دستش بسیگریزه نی زد و آنرا مالید تا

مانند آردش کرد، آنگاه آنرا خمیر کرد و با خاتمش مهر نمود و فرمود: ای ام اسلم : هر که این کار من کند، او وصی منست

من نزد حسن علیه السلام آمدم و او هنوز کودکی نابالغ بود، عرض کردم : آقای من تو وصی پدرت هستی ؟ فرمود: آری ، ای ام اسلم و با دست سنگریزه ئی را برداشت و مانند کار آندو حضرت انجام داد، من از نزدش بیرون آمدم و نزد حسین علیه السلام رسیدم و سنش بنظرم کوچک میرسید باو عرض کردم : پدر و مارم بقربانت تو وصی برادرت هستی ؟ فرمود، آری ، ای ام اسلم ! سنگریزه ئی بمن ده ، آنگاه مانند کار آنها انجام داد. ام اسلم زنده بود تا بعد از شهادت حسین علیه السلام و برگشتن علی بن الحسین بمدینه ، خدمت حضرت رسید و پرسید: شما وصی پدرت هستی ؟ فرمود: آری ، سپس مانند کار آنها انجام داد صلوات الله عليهم اجمعين.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ
أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ
الْحُسَيْنِ بْنِ الْجَارُودِ عَنْ
مُوسَى بْنِ بَكْرِ بْنِ دَابِ
عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
ع أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ
الْحُسَيْنِ ع دَخَلَ عَلَى
أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ
عَلِيٍّ وَ مَعَهُ كُتُبٌ مِنْ أَهْلِ
الْكُوفَةِ يَدْعُونَ فِيهَا إِلَى
أَنْفُسِهِمْ وَ يُخْبِرُونَ
بِاجْتِمَاعِهِمْ وَ يَأْمُرُونَ

بِالْخُرُوجِ فَقَالَ لَهُ أَبُو
جَعْفَرٍ ع هَذِهِ الْكُتُبُ
ابْتِدَاءٌ مِنْهُمْ أَوْ جَوَابُ
مَا كَتَبْتَ بِهِ إِلَيْهِمْ وَ
دَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ فَقَالَ بَلِ
ابْتِدَاءٌ مِنَ الْقَوْمِ
لِمَعْرِفَتِهِمْ بِحَقِّنَا وَ
بِقَرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ
ص وَ لِمَا يَجِدُونَ فِي
كِتَابِ اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ مِنْ
وَجُوبِ مَوَدَّتِنَا وَ فَرَضِ
طَاعَتِنَا وَ لِمَا نَحْنُ فِيهِ
مِنَ الضِّيقِ وَ الضَّنْكِ وَ
الْبَلَاءِ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ
ع إِنَّ الطَّاعَةَ مَفْرُوضَةٌ
مِنَ اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ وَ سُنَّةٌ
أَمْضَاهَا فِي الْأَوَّلِينَ وَ
كَذَلِكَ يُجْرِيهَا فِي
الْآخِرِينَ وَ الطَّاعَةَ
لِوَاحِدٍ مِنَّا وَ الْمَوَدَّةَ
لِلْجَمِيعِ وَ أَمْرُ اللَّهِ يَجْرِي
لِأَوْلِيَائِهِ بِحُكْمِ
مَوْصُولٍ وَ قَضَاءِ
مَفْصُولٍ وَ حَتْمِ مَقْضِيٍّ وَ
قَدَرِ مَقْدُورٍ وَ أَجَلِ مُسَمًّى
لِوَقْتِ مَعْلُومٍ فَلَا
يَسْتَخْفَنُكَ الَّذِينَ لَا
يُوقِنُونَ إِنَّهُمْ لَنْ يُعْنُوا
عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً فَلَا
تَعْجَلْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ
لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ وَ لَا تَسْبِقَنَّ
اللَّهُ فَتُعْجِزَكَ الْبَلِيَّةُ
فَتَصْرَعَكَ قَالَ فَغَضِبَ
رَيْدٌ عِنْدَ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ لَيْسَ
الْإِمَامُ مِنَّا مَنْ جَلَسَ فِي
بَيْتِهِ وَ أَرَخَى سِتْرَهُ وَ

ثَبَّتَ عَنِ الْجِهَادِ وَ لَكِنَّ
الْإِمَامَ مَنْ مَنَعَ حَوْرَتَهُ
وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
حَقَّ جِهَادِهِ وَ دَفَعَ عَنْ
رَعِيَّتِهِ وَ ذَبَّ عَنْ
حَرِيمِهِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع
هَلْ تَعْرِفُ يَا أَخِي مِنْ
نَفْسِكَ شَيْئًا مِمَّا
نَسَبْتَهَا إِلَيْهِ فَتَجِيءُ
عَلَيْهِ بِشَاهِدٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ
أَوْ حُجَّةٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ
ص أَوْ تَضْرِبُ بِهِ مَثَلًا
فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَلَّ
حَلَالًا وَ حَرَّمَ حَرَامًا وَ
فَرَضَ فَرَائِضَ وَ ضَرَبَ
أَمْثَالًا وَ سَنَّ سُنَنًا وَ
لَمْ يَجْعَلِ الْإِمَامَ الْقَائِمَ
بِأَمْرِهِ شُبُهَةً فِيمَا فَرَضَ
لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ أَنْ
يَسْبِقَهُ بِأَمْرٍ قَبْلَ مَحَلِّهِ أَوْ
يُجَاهِدَ فِيهِ قَبْلَ حُلُولِهِ وَ
قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي
الصَّيْدِ لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ
وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ أَ قَتَلْتُمُ الصَّيْدَ
أَعْظَمُ أَمْ قَتَلْتُمُ النَّفْسَ
الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَ جَعَلَ لِكُلِّ
شَيْءٍ مَحَلًّا وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ
وَ جَلَّ وَ إِذَا حَلَلْتُمْ
فَاصْطَادُوا وَ قَالَ عَزَّ وَ
جَلَّ لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ
لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ فَجَعَلَ
الشُّهُورَ عِدَّةً مَعْلُومَةً
فَجَعَلَ مِنْهَا أَرْبَعَةَ حُرْمًا وَ
قَالَ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ
أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوا
أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ

ثُمَّ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى
 فَأَذَا أَسْلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ
 فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ
 حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ فَجَعَلَ
 لِدَلِّكَ مَحَلًّا وَ قَالَ وَ
 لَا تَعْرِمُوا عُقْدَةَ النَّكَاحِ
 حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ
 فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَجَلًا وَ
 لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا فَإِنْ كُنْتَ
 عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ
 يَقِينٍ مِنْ أَمْرِكَ وَ
 تَبَيَّنَ مِنْ شَأْنِكَ فَشَأْنُكَ وَ
 إِلَّا فَلَا تَرَوْمَنْ أَمْرًا أَنْتَ
 مِنْهُ فِي شَكٍّ وَ شُبْهَةٍ وَ
 لَا تَتَعَاطَى زَوَالَ مُلْكٍ لَمْ
 تَنْقُضْ أَكْلَهُ وَ لَمْ يَنْقَطِعْ
 مَدَاهُ وَ لَمْ يَبْلُغِ الْكِتَابُ
 أَجَلَهُ فَلَوْ قَدْ بَلَغَ مَدَاهُ وَ
 انْقَطَعَ أَكْلُهُ وَ بَلَغَ الْكِتَابُ
 أَجَلَهُ لَانْقَطَعَ الْفَصْلُ وَ
 تَتَابَعَ النَّظَامُ وَ لَأَعْقَبَ
 اللَّهُ فِي التَّابِعِ وَ الْمَتَّبِعِ
 الدَّلَّ وَ الصَّغَارَ أَعُوذُ بِاللَّهِ
 مِنْ إِمَامٍ ضَلَّ عَنْ وَفْتِهِ
 فَكَانَ التَّابِعُ فِيهِ أَعْلَمَ مِنَ
 الْمَتَّبِعِ أَوْ تُرِيدُ يَا أُخِي أَنْ
 تُخَيِّبَ مِلَّةَ قَوْمٍ قَدْ كَفَرُوا
 بِآيَاتِ اللَّهِ وَ عَصَوْا
 رِسُولَهُ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ
 بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ
 ادَّعَوْا الْخِلَافَةَ بِلَا
 بَرَاهَانَ مِنَ اللَّهِ وَ لَا
 عَهْدَ مِنْ رِسُولِهِ أُعِيدُكَ
 بِاللَّهِ يَا أُخِي أَنْ تَكُونَ عَدَا
 الْمَصْلُوبِ بِالْكَنَاسَةِ ثُمَّ
 ارْفَضْتَ عَيْنَاهُ وَ سَأَلْتَ

دُمُوعُهُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ
بَيْنَ مَنْ هَتَكَ سِرَّنَا وَ
جَدَّنَا حَقًّا وَ أَفْشَى
سِرَّنَا وَ نَسَبَنَا إِلَى غَيْرِ
جَدَّنَا وَ قَالَ فِينَا مَا لَمْ
نَقُلْهُ فِي أَنْفُسِنَا

اصول کافی جلد 2

صفحه 170 روایت 16

ترجمه روایت شریفه:

زید بن علی بن الحسن ، خدمت امام باقر علیه السلام رسید و نامه هائی از اهل کوفه همراه داشت که او را بطرف خود خوانده و از اجتماع خود آگاهش نموده و دستور نهضت داده بودند، امام باقر علیه السلام باو فرمود: این نامه ها از خود آنها شروع شده یا جواب نامه ایستکه بآنها نوشته ئی و ایشانرا دعوت کرده ئی؟ گفت: ایشان شروع کرده اند، زیرا حق ما را میشناسند و قرابت ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانند و در کتاب خدای عزوجل و جوب دوستی و اطاعت ما را می بینند و فشار و گرفتاری و بلا کشیدن ما را مشاهده میکنند. امام باقر علیه السلام فرمود: اطاعت (مردم از پیشوا) از طرف خدای عزوجل واجب گشته و روشی است که خدا آنرا در پیشینیان امضاء کرده و در آخرین همچنان اجرا میکنند، و اطاعت نسبت بیک نفر از ماست و دوستی نسبت بهمه ما و امر خدا (امامت و جوب اطاعت یا خروج و نهضت یا صبر بر اذیت) نسبت باولیانش جاری میشود طبق حکمی متصل از امامی بامام دیگر) و فرمانی قطعی و آشکار و حتمی بودنی انجام شدنی و اندازه ئی بی کم و زیاد و موعدی معین در وقتی معلوم) حاصل اینکه امور مربوط بامام از طرف خدا اندازه و مدتش معین میشود و حتمی و قطعی و لایتغیر است (مبادا کسانیکه ایمان ثابتی ندارند، ترا سبک کنند، ایشان ترا در برابر خواست خدا هیچگونه بی نیازی ندهند، شتاب مکن که

خدا بواسطه شتاب بندگان شتاب
 نمیکند (زمان رسیدن دولت حق را
 پیش نمیاندازد) تو بر خدا سبقت مگیر که
 گرفتاری ناتوانت کند و بخاکت اندازد.
 زید در اینجا خشمگین شد و گفت : امام
 از ما خاندان آنکس نیست که در خانه
 نشیند و پرده را بیندازد و از جهاد
 جلوگیری کند. امام از ما خاندان کسی
 است که از حوزه خود، دفاع کند و
 چنانکه سزاوارست در راه خدا جهاد
 کند و نیز از رعیتش دفاع کند و دشمن را
 از حریم و پیرامونش براند.
 امام باقر علیه السلام فرمود: ای برادر،
 تو آنچه را بخود نسبت دادی ، حقیقه هم
 در خود می بینی بطوری که بتوانی
 برای آن دلیلی از کتاب خدا یا
 برهانی از قول پیغمبر صلی الله
 علیه و آله بیاوری و یا نمونه و مانندی
 برای آن ذکر کنی ؟ (یعنی تو که خود را
 برای جهاد و زمامداری مسلمین آماده
 کرده ئی چنین شایستگی را در خود
 سراغ داری ؟) همانا خدای عزوجل حلال
 و حرامی وضع فرموده و چیزهایی را
 واجب ساخته و مثلهایی زده و سنتهایی
 را مقرر داشته و برای امامی که بامر او
 قیام میکند نسبت باطاعتیکه برای او
 واجب ساخته ، شبهه و تردیدی باقی
 نگذاشته تا امام بتواند امری را پیش از
 رسیدن وقتش انجام دهد یا در راه خدا
 پیش از فرا رسیدن موقعش جهاد کند. در
 صورتیکه خدای عزوجل درباره شکار
 می فرماید: (((وقتی که محرم هستید
 شکار را نکشید 95 سوره))) (5 آیا کشتن
 شکار مهمتر است یا کشتن انسانیکه
 خدایش محترم شمرده ، خدا برای هرچیز

موعدی معین کرده ، چنانچه می فرماید:
 (((چون از احرام در آمدید شکار کنید 3
 سوره 5 -))) (و فرموده است))) (شعائر
 خدا و ماههای حرام را حلال نکنید 2
 سوره 5 -))) و ماهها را شماره معلومی
 قرار داد (12 ماه) و چهار ماه از آن
 را حرام ساخت و فرمود: (((چهار ماه
 در زمین گردش کنید و بدانید که شما خدا
 را ناتوان نسازید 2 سوره 9 -))) سپس
 فرمود: (((چون ماههای حرام سپری شد،
 مشرکین را در هر کجا یافتید بکشید 5
 سوره 9 -))) پس برای کشتن موعدی
 قرار داد و باز فرموده است : (((قصد
 بستن عقد زناشویی نکنید تا مدت مقرر
 بسر رسد))) (عده زن سپری شود) پس
 خدا برای هر چیزی موعدی و برای هر
 موعدی نوشته ای مقرر داشته است.
 اکنون اگر تو از پروردگارت گواهی
 داری و نسبت بامر خود یقین داری و
 کارت پیشت روشن است خود دانی وگرنه
 امری را که نسبت بآن شك و تردید داری
 پیرامونش نکرد، و برای از میان رفتن
 سلطنتی که روزیش را تمام نکرده و
 پایان خود نرسیده و موعد مقررش
 نیامده قیام مکن ، که اگر پایانش برسد و
 روزیش بریده شود و موعد مقررش
 برسد، حکم قطعی بریده شود (فاصله
 ایکه برای دولت حق رخ داده بود بریده
 شود) و نظام حق پیوسته گردد و خدا
 برای فرمانده و فرمانبر (دولت
 باطل) خواری و زبونی در پی آرد،
 بخدا پناه میبرم از امامیکه از وقت
 شناسی گمراه گردد، (وقت قیام و
 خروج خود را نشناسد) و فرمانبران
 نسبت بآن داناتر از فرمانده باشند

(یعنی امام بر حقیکه بحکم خدا سکوت و گوشه گیری اختیار کرده از پیشوای باطلیکه بیجا و بیموقع قیام کرده داناتر باشد.)

برادرم ! تو می خواهی ملت و آیین مردمی را زنده کنی که به آیات خدا کافر شدند و نافرمانی پیغمبرش کردند و بدون رهبری خدا پیرو هوای نفس خود شدند و بدون دلیلی از جانب خدا و فرماتی از پیغمبرش ادعای خلافت کردند؟

برادرم ! ترا در پناه خدا می برم از اینکه فردا در کناسه بدار آویخته شوی آنگاه چشمان حضرت جوشید و اشکش جاری شد و فرمود: میان ما و آنکه پرده ما را درید و حق ما را انکار کرد و راز ما را فاش ساخت و ما را به غیر جدمان نسبت داد و درباره ما چیزی گفت که خود نگفتیم ، خدا داور باشد.

شرح:

اخبار و روایات جلالت مقام و تقدیس و تکریم از جناب زید بن علی بن الحسین و دعا و ترحم و گریستن امام باقر و صادق علیهما السلام نسبت بوی بسیار است . و این روایت چنانچه پیداست يك مصاحبه و مشاوره دوستانه و صمیمی است میان امام باقر علیه السلام و جناب زید برای چاره جوئی درباره بررسی اوضاع مسلمین و تحقیق از مقتضیات وقت و کسب وظیفه دینی و خشمگین شدن جناب زید از نظر مشاهده اوضاع رقت بار مسلمین و طغیانگری و لجام گسیختگی خلفاء وقت بوده و از فرمایشات امام باقر علیه السلام هم جز نصیحت و خیر خواهی جناب زید مطلب دیگری استفاده نمی شود.

بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ رَنْجَوِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَكَمِ
الْأَرْمَنِِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ
الْجَعْفَرِيِّ قَالَ أَتَيْنَا خَدِيجَةَ بِنْتَ عُمَرَ بْنِ
عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
ع نَعْرِيهَا يَا بِنْتَ فَوَجَدْنَا عِنْدَهَا مُوسَى
بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ فَأَدَا هِيَ فِي نَاحِيَةٍ
قَرِيبًا مِنَ النِّسَاءِ فَعَرَيْنَاهُمْ ثُمَّ أَقْبَلْنَا عَلَيْهِ
فَأَدَا هُوَ يَقُولُ لِابْنَةِ أَبِي يَشْكُرُ الرَّائِيَةَ قَوْلِي

فَقَالَتْ

اعْتَدُ رَسُولَ اللَّهِ وَاعْتَدُ بَعْدَهُ أَسَدَ الْأَلْبَةِ وَ
ثَالِثًا عَبَّاسًا وَاعْتَدُ عَلِيَّ الْخَيْرَ وَاعْتَدُ جَعْفَرًا
وَاعْتَدُ عَقِيلًا بَعْدَهُ الرَّوَّاسَا
فَقَالَ أَحْسَنْتِ وَأَطْرَبْتِنِي زَيْدِيْنِي فَأَنْدَفَعْتِ
تَقُولُ

وَ مِنْ أَمَامِ الْمُتَّقِيْنَ مُحَمَّدًا وَ حَمْرَةَ مِنَّا وَ
الْمُهَذَّبَ جَعْفَرًا وَ مِنَّا عَلِيَّ صَهْرَهُ وَ ابْنَ عَمِّهِ
وَ فَارِسَهُ ذَاكَ الْإِمَامَ الْمُطَهَّرَ
فَأَقَمْنَا عِنْدَهَا حَتَّى كَادَ اللَّيْلُ أَنْ يَجِيءَ
ثُمَّ قَالَتْ خَدِيجَةُ سَمِعْتُ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَقُولُ إِنَّمَا
تَحْتَسَاجُ الْمَرْأَةُ فِي الْمَأْتَمِ إِلَى النَّوْحِ لِتَسِيلَ
دَمْعَتَيْهَا وَ لَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَقُولَ هُجْرًا فَإِذَا
جَاءَ اللَّيْلُ فَلَا تُؤْذِي الْمَلَائِكَةَ بِالنَّوْحِ ثُمَّ
خَرَجْنَا فَعَدَوْنَا إِلَيْهَا عُذْوَةً فَتَدَاكَّرْنَا عِنْدَهَا
اخْتِرَالِ مَنْزِلِهَا مِنْ دَارِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ
مُحَمَّدٍ فَقَالَ هَذِهِ دَارٌ تَسْمَى دَارَ السَّرْقَةِ
فَقَالَتْ هَذَا مَا اصْطَفَى مَهْدِيْنَا تَعْنِي مُحَمَّدًا
بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ تَمَازِحُهُ بِذَلِكَ
فَقَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ لِأَخْبِرَنَّكُمْ
بِالْعَجَبِ رَأَيْتُ أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ لَمَّا أَخَذَ فِي
أَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ أَجْمَعَ عَلَيَّ لِقَاءَ
أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَا أَجِدُ هَذَا الْأَمْرَ يَسْتَقِيمُ إِلَّا
أَنْ أَلْقَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ فَأَنْطَلِقَ
وَ هُوَ مَعَكَ عَلَيَّ فَأَنْطَلَقْتُ مَعَهُ حَتَّى أَتَيْنَا أَبَا
عَبْدِ اللَّهِ عَ فَلَقِينَاهُ خَارِجًا يُرِيدُ الْمَسْجِدَ
فَاسْتَوْقَفَهُ أَبِي وَ كَلَّمَهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عَ لَيْسَ هَذَا مَوْضِعَ ذَلِكَ نَلْتَقِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ
فَرَجَعَ أَبِي مَسْرُورًا ثُمَّ أَقَامَ حَتَّى إِذَا كَانَ الْعَدُوُّ
أَوْ بَعْدَهُ بِيَوْمٍ انْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَاهُ فَدَخَلَ
عَلَيْهِ أَبِي وَ أَنَا مَعَهُ فَأَبْتَدَأَ الْكَلَامَ ثُمَّ قَالَ لَهُ
فِيمَا يَقُولُ قَدْ عَلِمْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْ السَّنَّ لِي
عَلَيْكَ وَ أَنْ فِي قَوْمِكَ مَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْكَ وَ
لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ قَدَّمَ لَكَ فَضْلًا لَيْسَ
هُوَ لِأَحَدٍ مِنْ قَوْمِكَ وَ قَدْ جِئْتُكَ مُعْتَمِدًا لِمَا

أَعْلَمُ مِنْ بَرِّكَ وَ أَعْلَمُ فَدَيْتُكَ أَنْكَ إِذَا أَجَبْتَنِي
 لَمْ يَتَخَلَّفْ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِكَ وَ لَمْ
 يَخْتَلَفْ عَلَيَّ اثْنَانِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ لَا غَيْرِهِمْ
 فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّكَ تَجِدُ غَيْرِي
 أَطْوَعَ لَكَ مِنِّي وَ لَا حَاجَةَ لَكَ فِي قَوْلِ اللَّهِ
 إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنِّي أُرِيدُ الْبَايِعَةَ أَوْ أَهْمُ بِهَا
 فَأَتَقَلُّ عَنْهَا وَ أُرِيدُ الْحَجَّ فَمَا أَدْرِكُهُ إِلَّا بَعْدَ
 كَدٍّ وَ تَعَبٍ وَ مَشَقَّةٍ عَلَيَّ نَفْسِي فَأَطْلُبُ
 غَيْرِي وَ سَأَلَهُ ذَلِكَ وَ لَا تَعْلَمُهُمْ أَنْكَ جِئْتَنِي
 فَقَالَ لَهُ النَّاسُ مَا دُونَ أَعْنَاقِهِمُ إِلَيْكَ وَ إِنْ
 أَجَبْتَنِي لَمْ يَتَخَلَّفْ عَلَيَّ أَحَدٌ وَ لَكَ أَنْ لَا
 تُكَلِّفَ قِتَالًا وَ لَا مَكْرُوهًا قَالَ وَ هَجَمَ عَلَيْنَا
 نَاسٌ فَدَخَلُوا وَ قَطَعُوا كَلَامَنَا فَقَالَ أَبِي
 جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فَقَالَ نَلْتَقِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ
 فَقَالَ أَلَيْسَ عَلَيَّ مَا أَحَبُّ فَقَالَ عَلَيَّ مَا
 تَحِبُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ إِصْلَاحِكَ ثُمَّ
 انصَرَفَ حَتَّى جَاءَ الْبَيْتَ فَبَعَثَ رَسُولًا
 إِلَى مُحَمَّدٍ فِي جَبَلِ بَجْهَيْنَةَ يُقَالُ لَهُ الْأَشْفَرُ
 عَلَيَّ لِيَلْتَمِسَنَّ مِنَ الْمَدِينَةِ فَبَشَّرَهُ وَ أَعْلَمَهُ
 أَنَّهُ قَدْ ظَفَرَ لَهُ بِوَجْهِ حَاجَتِهِ وَ مَا طَلَبَ ثُمَّ
 عَادَ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَوَقَّفْنَا بِالْبَابِ وَ لَمْ
 نَكُنْ نَحْبِبُ إِذَا جِئْنَا فَأَبْطَأَ الرَّسُولُ ثُمَّ أَدْنَى
 لَنَا فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ فَجَلَسْتُ فِي نَاحِيَةِ الْحُجْرَةِ وَ
 دَنَا أَبِي إِلَيْهِ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ
 قَدْ عُدْتُ إِلَيْكَ رَاجِعًا مُؤَمَّلًا قَدْ انبَسَطَ رَجَائِي
 وَ أَمَلِي وَ رَجَوْتُ الدَّرَكَ لِحَاجَتِي فَقَالَ لَهُ
 أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا ابْنَ عَمِّ إِنِّي أُعِيدُكَ بِاللَّهِ
 مِنَ التَّعَرُّضِ لِهَذَا الْأَمْرِ الَّذِي أَمْسَيْتَ
 فِيهِ وَ إِنِّي لَخَائِفٌ عَلَيْكَ أَنْ يُكْسِبَكَ شَرًّا
 فَجَرَى الْكَلَامَ بَيْنَهُمَا حَتَّى أَفْضَى إِلَى مَا لَمْ
 يَكُنْ يُرِيدُ وَ كَانَ مِنْ قَوْلِهِ بَأَيِّ شَيْءٍ كَانَ
 الْحُسَيْنُ أَحَقَّ بِهَا مِنَ الْحَسَنِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ
 اللَّهِ ع رَحِمَ اللَّهُ الْحَسَنَ وَ رَحِمَ الْحُسَيْنَ وَ
 كَيْفَ ذَكَرْتَ هَذَا قَالَ لِأَنَّ الْحُسَيْنَ ع كَانَ
 يَنْبَغِي لَهُ إِذَا عَدَلَ أَنْ يَجْعَلَهَا فِي الْأَسَنِ مِنْ
 وُلْدِ الْحَسَنِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ اللَّهَ

تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَنْ أُوْحِيَ إِلَى مُحَمَّدٍ ص
أُوْحِيَ إِلَيْهِ بِمَا شَاءَ وَ لَمْ يُؤَامِرْ أَحَدًا مِنْ
خَلْقِهِ وَ أَمَرَ مُحَمَّدٌ ص عَلِيًّا ع بِمَا شَاءَ فَفَعَلَ
مَا أَمَرَ بِهِ وَ لَسْنَا نَقُولُ فِيهِ إِلَّا مَا قَال
رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ تَبْجِيلِهِ وَ تَصَدِيقِهِ فَلَوْ
كَانَ أَمَرَ الْحُسَيْنَ أَنْ يُصَيِّرَهَا فِي الْأَسَنِ
أَوْ يُنْقَلَهَا فِي وُلْدِهِمَا يَعْنِي الْوَصِيَّةَ لَفَعَلَ ذَلِكَ
الْحُسَيْنُ وَ مَا هُوَ بِالْمَتَّهِمِ عِنْدَنَا فِي
الدَّخِيرَةِ لِنَفْسِهِ وَ لَقَدْ وُلِيَ وَ تَرَكَ ذَلِكَ وَ
لَكِنَّهُ مَضَى لِمَا أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ جَدُّكَ وَ عَمُّكَ
فَإِنْ قُلْتَ خَيْرًا فَمَا أَوْلَاكَ بِهِ وَ إِنْ قُلْتَ هُجْرًا
فَيَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ أَطْعِنِي يَا ابْنَ عَمٍّ وَ اسْمَعْ
كَلَامِي فَوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا أُلُوكَ
نُصْحًا وَ حِرْصًا فَكَيْفَ وَ لَا أَرَاكَ تَفْعَلُ وَ مَا
لَأَمْرِ اللَّهِ مِنْ مَرَدٍّ فَسِرَّ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّهُ الْأَحْوَلُ
الْأَكْثَفُ الْأَخْضَرُ الْمُقْتُولُ بِسُدَّةٍ أَشْجَعُ عِنْدَ
بَطْنِ مَسِيلِهَا فَقَالَ أَبِي لَيْسَ هُوَ ذَلِكَ وَ اللَّهُ
لِيُحَارِبَنَّ بِالْيَوْمِ يَوْمًا وَ بِالسَّاعَةِ سَاعَةً وَ
بِالسَّنَةِ سَنَةً وَ لِيَقْتُومَنَّ بِثَارِ بَنِي أَبِي
طَالِبٍ جَمِيعًا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَغْفِرُ
اللَّهُ لَكَ مَا أَخَوْفَنِي أَنْ يَكُونَ هَذَا الْبَيْتُ
يَلْحَقُ صَاحِبِنَا مَنَّكَ نَفْسُكَ فِي الْخَلَاءِ
ضَلَالًا لَا وَ اللَّهُ لَا يَمْلِكُ أَكْثَرَ مِنْ حَيْطَانِ
الْمَدِينَةِ وَ لَا يَبْلُغُ عَمَلُ الطَّائِفِ إِذَا أَحْفَلَ
يَعْنِي إِذَا أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَ مَا لِلْأَمْرِ مِنْ بَدٍّ أَنْ
يَقَعَ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ ارْحَمْ نَفْسَكَ وَ بَنِي أَبِيكَ فَوَ
اللَّهُ إِنِّي لَأَرَاهُ أَشْنَامَ سَلْحَةٍ أَخْرَجَتْهَا أَصْلَابُ
الرِّجَالِ إِلَى أَرْحَامِ النِّسَاءِ وَ اللَّهُ إِنَّهُ
الْمُقْتُولُ بِسُدَّةٍ أَشْجَعُ بَيْنَ دُورِهَا وَ اللَّهُ
لَكَأَنِّي بِهِ صَرِيحًا مَسْلُوبًا بَرْتُهُ بَيْنَ رَجُلَيْهِ
لَبِنَةٌ وَ لَا يَنْفَعُ هَذَا الْعَلَامُ مَا يَسْمَعُ قَالَ
مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَغْنِينِي وَ لِيُخْرِجَنَّ
مَعَهُ فَيُهْزَمُ وَ يُقْتَلُ صَاحِبُهُ ثُمَّ يَمْضِي
فَيَخْرُجُ مَعَهُ رَايَةٌ أُخْرَى فَيُقْتَلُ كَبَشْهَانًا وَ
يَتَفَرَّقُ جَيْشُهَا فَإِنْ أَطَاعَنِي فَلْيَطْلُبِ الْأَمَانَ

عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ حَتَّى يَأْتِيَهُ اللَّهُ
بِالْفَرَجِ وَ لَقَدْ عَلِمْتَ بِأَنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَتِمُّ وَ
أَنَّكَ لَتَعْلَمُ وَ نَعْلَمُ أَنَّ ابْنَكَ الْأَحْوَلَ الْأَخْضَرَ
الْأَكْشَفُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّةٍ أَشْجَعَ بَيْنَ دُورِهَا
عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلِهَا فَقَامَ أَبِي وَ هُوَ يَقُولُ بَلْ
يُعْنِي اللَّهُ عَنْكَ وَ لَتَعُودَنَّ أَوْ لِيَقِي اللَّهُ بِكَ وَ
بَعِيرِكَ وَ مَا أَرَدْتُ بِهِذَا إِلَّا امْتِنَاعَ غَيْرِكَ وَ
أَنْ تَكُونَ دَرِيْعَتَهُمْ إِلَيَّ ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا أُرِيدُ إِلَّا نَصْحَكَ وَ رُشْدَكَ
وَ مَا عَلَيَّ إِلَّا الْجُهْدُ فَقَامَ أَبِي يَجْرُ ثُوبَهُ
مُغْضِبًا فَلَحِقَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْكَ
أَنِّي سَمِعْتُ عَمَّكَ وَ هُوَ خَالَكَ يَذْكُرُ أَنَّكَ وَ
بَنِي أَبِيكَ سَتَفْتُلُونَ فَإِنْ أَطَعْتَنِي وَ رَأَيْتَ أَنْ
تَدْفَعَ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ فَاْفْعَلْ فَوَ اللَّهُ الَّذِي لَا
إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ
الرَّحِيمُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي
فَدَيْتُكَ بِوَلَدِي وَ بِأَحْبَبِهِمْ إِلَيَّ وَ بِأَحَبِّ أَهْلِ
بَيْتِي إِلَيَّ وَ مَا يَعْدِلُكَ عِنْدِي شَيْءٌ فَلَا تَرَى
أَنِّي غَشَشْتُكَ فَخَرَجَ أَبِي مِنْ عِنْدِهِ مُغْضِبًا
أَسْفًا قَالَ فَمَا أَقْمَنَا بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا قَلِيلًا
عَشْرِينَ لَيْلَةً أَوْ نَحْوَهَا حَتَّى قَدِمْتُ
رَسُولُ أَبِي جَعْفَرٍ فَأَخَذُوا أَبِي وَ عُمُومَتِي
سُلَيْمَانَ بْنَ حَسَنِ وَ حَسَنَ بْنَ حَسَنِ وَ
إِبْرَاهِيمَ بْنَ حَسَنِ وَ دَاوُدَ بْنَ حَسَنِ وَ عَلِيَّ
بْنَ حَسَنِ وَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ بْنَ حَسَنِ وَ
عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ حَسَنِ وَ حَسَنَ بْنَ
جَعْفَرِ بْنِ حَسَنِ وَ طَبَاطِبَا إِبْرَاهِيمَ بْنَ
إِسْمَاعِيلَ بْنَ حَسَنِ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ دَاوُدَ قَالَ
فَصَفُّدُوا فِي الْحَدِيدِ ثُمَّ حَمَلُوا فِي مَحَامِلِ
أَعْرَاءَ لَا وَطَاءَ فِيهَا وَ وَقَفُوا بِالْمُصَلَّى لَكِي
يُسْمِتُهُمُ النَّاسُ قَالَ فَكَفَّ النَّاسُ عَنْهُمْ وَ
رَفَعُوا لَهُمُ لِلْحَالِ الَّتِي هُمْ فِيهَا ثُمَّ انْطَلَقُوا
بِهِمْ حَتَّى وَقَفُوا عِنْدَ بَابِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ
صَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيُّ
فَحَدَّثْتَنَا خَدِيجَةَ بِنْتُ عَمْرِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُمْ
لَمَّا وَقَفُوا عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ الْبَابِ الَّذِي

يُقَالُ لَهُ بِأَبِ جَبْرَيْلٍ اِطَّلَعَ عَلَيْهِمْ أَبُو عَبْدِ
 اللَّهِ عَ وَ عَامَةً رَدَانَهُ مَطْرُوحٌ بِالْأَرْضِ ثُمَّ
 اِطَّلَعَ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ فَقَالَ لَعَنَكُمْ اللَّهُ يَا
 مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ ثَلَاثًا مَا عَلَيَّ هَذَا عَاهِدْتُمْ
 رَسُولَ اللَّهِ صَ وَ لَا بَايَعْتُمُوهُ أَمَا وَ اللَّهُ إِنْ
 كُنْتُ حَرِيصًا وَ لَكِنِّي غَلِبْتُ وَ لَيْسَ لِلْقَضَاءِ
 مَدْفَعٌ ثُمَّ قَامَ وَ أَخَذَ إِحْدَى نَعْلَيْهِ فَأَدْخَلَهَا
 رِجْلَهُ وَ الْأُخْرَى فِي يَدِهِ وَ عَامَةً رَدَانَهُ
 يَجْرُهُ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ دَخَلَ بَيْتَهُ فَحَمَّ
 عَشْرِينَ لَيْلَةً لَمْ يَزَلْ يَبْكِي فِيهِ اللَّيْلَ وَ
 النَّهَارَ حَتَّى خَفِنَا عَلَيْهِ فَهَذَا حَدِيثُ
 خَدِيجَةَ

ترجمه روایت شریفه:

عبدالله بن ابراهیم گوید: (باجماعتی) نزد خدیجه دختر عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام رفتیم تا او را به وفات پسر دخترش تسلیت گوئیم ، در حضور او موسی بن عبدالله بن حسن را دیدیم که در گوشه ای نزدیک زنان نشسته بود، ما به آنها تسلیت گفتیم و متوجه موسی شدیم ، موسی به دختر ابی یشکر که نوحه خوان بود گفت : بخوان ، او چنین خواند: بشمار رسول خدا را و پس از وی شیر خدا حمزه و در مرتبه سوم عباس (برادر حمزه) را و بشمار علی نیکوکار و بشمار جعفر و عقیل را بعد از او که همه رئیس بودند.

موسی به او گفت : احسنت : مرا به طرف آوردی ، بیشتر بخوان ، او هم دنبال کرد و گفت:

پیشوای پرهیزگاران محمد از خاندان ماست و حمزه و جعفر پاك از خاندان ماست

علی پسر عم و داماد پیغمبر از خاندان ماست او پهلوان پیغمبر و امام مطهر است

ما نزد خدیجه بودیم تا شب نزدیک شد، سپس خدیجه گفت : من از عموم محمد بن علی صلوات الله علیه شنیدم که می فرمود: (((همانا زن در ماتم و مصیبت نوحه گر می خواهد که اشکش جاری شود، و برای زن شایسته نیست که سخن زشت و بیهوده (دروغی نسبت به میت یا شکایتی از قضا خدا) گوید، پس چون شب فرا رسید ملانکه را با نوحه خود آزار می دهد))) ما از نزدش بیرون

آمدیم و باز فردا صبح رفتیم و مذاکره جدا کردن منزلش را از خانه امام جعفر صادق علیه السلام به میان آوردیم. راوی گوید: آن خانه دارالسرقه (خانه دزدی) نامیده می شد، خدیجه گفت: این موضوع و مهدی ما اختیار کرد مقصودش از مهدی محمد بن عبدالله بن حسن (نوه امام مجتبی علیه السلام) بود و با این کلمه با او شوخی می کرد زیرا محمد بن عبدالله ادعاء مهدویت می نمود، و ممکن است موسی گفته باشد این خانه سرقت است، زیرا که محمد بن عبدالله در آنجا غصب خلافت و ادعاء مهدویت کرد) موسی ابن عبدالله گفت: به خدا من اکنون خبری شگفت برای شما نقل می کنم. چون پدرم رحمه الله شروع کرد که برای محمد بن عبدالله بن حسن (نوه امام حسن علیه السلام) بیعت گیرد و تصمیم گرفت که دوستانش را به بیند، گفت: من فکر میکنم تا جعفر بن محمد (امام ششم) علیهما السلام را نه بینم این کار درست نشود، پس براه و (از کثرت ضعف و سالخوردگی) بمن تکیه داشت، من هم همراه او رفتم تا بامام صادق علیه السلام رسیدیم و در خارج منزل باو برخوردیم که آهنگ مسجد داشت، پدرم او را نگه داشت و با او بسخن پرداخت، امام صادق علیه السلام فرمود: میان راه جای این سخن نیست، یکدیگر را ملاقات می کنیم انشاءالله، پدرم شادمان برگشت (زیرا گمان کرد، آن حضرت مخالف نیست) پدرم صبر کرد تا فردا یا روز بعد شد، باز هم نزد آنحضرت رفتیم، پدرم شروع بسخن کرد، و از جمله سخنانش این بود: قربانت

، تو میدانی که من سنم از شما زیادتر است و در میان فامیلت هم از شما بزرگسال تر هست ولی خدای عزوجل بشما فضیلتی ارزانی داشته که برای هیچیک از فامیلت نیست و من بواسطه اعتمادی که بنیکو کاری شما دارم خدمتت رسیدم ، و بدان قربانت کردم اگر شما از من بپذیری ، هیچیک از اصحابت از من عقب نشینی نکنند و حتی دو نفر قرشی یا غیر قرشی با من مخالفت نورزند.

امام صادق علیه السلام فرمود: تو مطیع تر از مرا می توانی پیدا کنی و به من نیازی نداری . به خدا که تو میدانی من آهنگ رفتن بیابان می کنم و یا تصمیم آن را می گیرم) ولی به واسطه ضعف و ناتوانی (سنگینی می کنم و به تاخیر می اندازم و نیز قصد رفتن حج می کنم و جز با خستگی و رنج و سختی به آن نمی رسم . به فکر دیگران باش و از آنها بخواه و به ایشان مگو که نزد من آمده ئی ، پدرم گفت ، گردن مردم به سوی شما دراز است ، اگر شما از من بپذیری هیچکس عقب نشینی نمی کند، و شما هم از جنگ کردن و ناراحت شدن معافی. موسی گوید: ناگهان جماعتی از مردم وارد شدند و سخن ما را قطع کردند، پدرم گفت : قربانت چه می فرمائی ؟ امام فرمود: یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد انشاء الله ، پدرم گفت : همانطور است که من می خواهم ؟ فرمود: همانطور است که تو می خواهی انشاء الله با در نظر گرفتن اصلاح و خیر خواهی برای تو. پدرم به خانه برگشت و کس نزد محمد (نوه امام حسن علیه السلام) فرستاد که

در کوه اشقر جهینه (6) بود و از مدینه تا آنجا دو شب راه بود و او را مژده داد که بحاجت و مطلوبش رسیده است ، و پس از سه روز باز گشت من و پدرم رفتیم و در خانه حضرت ایستادیم ، در صورتیکه هر گاه می آمدیم از ما جلوگیری نمی شد و فرستاده (نیکه رفت برای ما اجازه ورود بگیرد) دیر آمد، سپس به ما اجازه داد، ما خدمتش رسیدیم ، من گوشه اطاق نشستم . و پدرم نزدیک حضرت رفت و سرش را بوسید و گفت: قربانت کردم بار دیگر امیدوار و آرزومند خدمتت رسیدم ، امید و آرزویم گسترده و بسیار است ، امیدوارم بحاجت خود نائل آیم ، امام صادق علیه السلام به او فرمود: من ترا به خدا پناه می دهم از اینکه متعرض این کار شوی که صبح و شام در فکر آن هستی ، و می ترسم که این اقدام ، شری به تو رساند، گفتگوی آنها ادامه پیدا کرد و سخن به جایی رسید که پدرم نمی خواست ، و از جمله سخنان پدرم این بود که بچه جهت حسین به امامت سزاوارتر از حسن شد؟ (چرا امامت به فرزندان حسین رسید و به فرزندان حسن نرسید؟) (امام صادق علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند حسن را و رحمت کند حسین را، برای چه این سخن به میان آوردی ؟ پدرم گفت زیرا اگر حسین علیه السلام عدالت می ورزید، سزاوار بود امامت را در بزرگترین فرزند امام حسن علیه السلام قرار دهد. امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی که به محمد صلی الله علیه و آله وحی فرستاد، بخواست خود وحی فرستاد و

با هیچکس از مخلوقش مشورت نکرد، و محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به آنچه خواست دستور داد و او هم چنانچه دستور داشت عمل کرد، ما درباره علی نگوئیم، جز همان بزرگداشت و تصدیقی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است، اگر حسین دستور می داشت که به بزرگسال تر وصیت کند یا آنکه امامت را میان فرزندان خود و امام حسن نقل و انتقال دهد عمل می کرد، او نزد ما متهم نیست که امامت را برای خود ذخیره کرده باشد، در صورتیکه او می رفت و امامت را می گذاشت او به آنچه مأمور بود، رفتار کرد، و او (از طرف مادرت) جد تو (7) و (از طرف پدرت) عموی تست اگر نسبت به او خوب گویی، چقدر برای تو شایسته است، و اگر زشت گویی خدا ترا بیامرزد، پس عمو! سخن مرا بشنو و اطاعت کن، به خدائیکه جز او شایسته پرستشی نیست، من نصیحت و خیر خواهی را از تو باز نداشتم، چگونه (باز دارم در صورتیکه تو پسر عمو و بزرگتر فامیل منی؟!) ولی ترا نمی بینم که عمل کنی (حال تو چگونه باشد، در صورتیکه ترا عمل کننده نبینم)، و امر خدا هم برگشت ندارد.

پدرم در اینجا خوشحال شد (زیرا از جمله اخیر حضرت فهمید که خدا به آنها پیشرفتی می دهد، اگر چه به عقیده امام صادق نایجا و باطل شد) امام صادق علیه السلام (چون خوشحالی نایجای او را دید) به او فرمود: به خدا تو میدانی که او (یعنی محمد پسر تو که

مدعی امامت و در مقام خروج است)
همان لوچ چشم موی پیشانی برگشته ،
سیاه رنگی است که در ته سلیگاه سده
اعشجع (8) کشته می شود (گویا خبری
غیبی باین مضمون از پیغمبر یا امامان
سابق صادر شده بود که خود عبدالله
هم آنرا می دانست) پدرم گفت : او آن
نیست . به خدا سوگند که او در برابر يك
روز (ظلم بنی امیه و بنی عباس) يك روز
می جنگد و در برابر یکساعت ، يك
ساعت و در برابر يك سال ، یکسال ، و
به خونخواهی تمام فرزندان ابیطالب قیام
می کند.

امام صادق علیه السلام به او فرمود: خدا
ترا بیامرزد، چقدر می ترسم که این
(مصراع) بیت بر رفیق ما (پسر تو)
منطبق شود.

منتك نفسك فی الخلاء ضلالا
(((نفسست در خلوت به تو وعده های
دروغ و محال داده)))
نه به خدا، او بیشتر از چهار دیوار مدینه
را به دست نمی آورد، و هر چه تلاش کند
و خود را به مشقت افکند، دامنه فعالیتش
بطائف نرسد، این مطلب ناچار واقع شود،
از خدا بترس و بر خود و برادرانت رحم
کن ، به خدا من او را نامبارکترین نطفه
نی می دانم که صلب مردان بزهدان زنان
ریخته است (زیرا به ناحق ادعاء امامت
کرد و موجب کشته شدن و حبس و ذلت
فامیل و امام زمانش گردید) به خدا که او
در میان خانه های سده اشجع کشته می
شود، گویا اکنون او را برهنه و روی
خاک افتاده می بینم که خشتی میان دو
پایش هست ، و این جوان هم هرچه
بشنود سودش ندهد موسی بن عبدالله

گوید: مقصودش من بودم او هم همراهش
خروج کند و شکست خورد و رفیقش
(محمد) کشته شود، سپس موسی برود و
با پرچم دیگری خروج کند و سپهد آن
(ابراهیم که به خون خواهی برادرش
محمد قیام کند) کشته شود و لشکرش
پراکنده شود، اگر (این پسر یعنی موسی)
از من بپذیرد، باید در آنجا از بنی عباس
امان خواهد، تا خدا فرج دهد و به تحقیق
من می دانم که این امر عاقبت ندارد و تو
هم می دانی و ما هم می دانیم که پسر
چشم لوچ سیاه رنگ موی پیشانی بر
گشته تو، در ته رودخانه سده اعشجع در
میان خانه ها کشته خواهد شد.
پدرم برخاست و می گفت: بلکه خدا ما را
از تو بی نیاز می کند و تو هم (چون دولت
ما را ببینی). خودت از این عقیده بر می
گردی یا آنکه خدا ترا بر می گرداند با
دیگران، و از این سخنان مقصودی
نداری جز اینکه دیگران را از ما
بگردانی و تو وسیله سرپیچی آنها
شوی، امام صادق علیه السلام فرمود:
خدا میداند که من جز خیر خواهی و
هدایت ترا نمی خواهم و من جز کوشش
در این راه تکلیفی ندارم.
پدرم برخاست و از شدت خشم جامه
اش بزمین می کشید، امام صادق علیه
السلام خود را به او رسانید و فرمود
به تو خبر دهم که من از عمویت که دانی
تو هم هست (یعنی امام چهارم علیه
السلام که هم دانی عبدالله است به واسطه
اینکه فاطمه دختر امام حسین علیه السلام
مادر اوست و هم پسر عموی او، که به
واسطه احترامش او را عمو خوانده است
) شنیدم می فرمود: تو و پسران پدرت

کشته می شوید، اگر از من می پذیری و عقیده داری که بنحو احسن دفاع کنی، بکن، به خدائیکه جز او شایان پرستشی نیست و او به پنهان و آشکار داناست و رحمان و رحیم است و بزرگوار و برتر از خلق خود است، من دوست دارم همه فرزندان و عزیزترین آنها و عزیزترین خانواده ام را قربانت کنم، و نزد من چیزی با تو برابر نیست، خیال مکن که من با تو دورویی کردم.

پدرم متاعسف و خشمگین از نزدش خارج شد، سپس حدود بیست شب گذشت که ماعمورین ابی جعفر (منصور خلیفه عباسی) آمدند و پدر و عموهایم: سلیمان بن حسن و حسن بن حسن و ابراهیم بن حسن، و داود بن حسن و علی بن حسن و سلیمان بن داود بن حسن و علی بن ابراهیم بن حسن بن جعفر بن حسن و طباطبای ابراهیم بن اسماعیل بن حسن و عبدالله بن داود را گرفتند و به زنجیر بستند و بر محملهای بی فرش و روپوش نشانیدند و ایشانرا در نمازگاه عمومی نگه داشتند تا مردم سرزنششان کنند، ولی مردم بحال آنها رقت کرده و از سرزنش خودداری کردند، سپس آنها را بردند و جلو در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نگه داشتند.

عبدالله بن ابراهیم جعفری گوید: خدیجه دختر عمر بن علی به ما گفت: چون آنها را جلو در مسجد که باب جبرئیلش گویند نگه داشتند، امام صادق علیه السلام پیدا شد و (از شدت غضب) همه عبایش روی زمین بود، آنگاه از در مسجد بیرون آمد و سه مرتبه فرمود:

خدا شما را لعنت کند، ای گروه انصار. شما برای چنین کاری با پیغمبر معاهده و بیعت نکردید، (چرا با اولادش چنین رفتار می کنید؟) همانا به خدا من آژمند بودم (و از نصیحت کوتاهی نکردم) ولی مغلوب شدم، قضای خدا بازگشت ندارد، سپس حرکت کرد و یکتای نعلینش را پیا کرد و دیگری در دستش بود و تمام دنباله عبایش را به زمین می کشید و به خانه خود رفت و بیست شب تب کرد و شب و روز گریه می کرد که ما نسبت به او نگران شدیم (که مبادا جان سپارد) این بود گفتار خدیجه -.

قَالَ الْجَعْفَرِيُّ وَ
 حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
 بْنُ الْحَسَنِ أَنَّهُ لَمَّا طَلَعَ
 بِالْقَوْمِ فِي الْمَحَامِلِ قَامَ
 أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مِنْ
 الْمَسْجِدِ ثُمَّ أَهْوَى إِلَى
 الْمَحْمَلِ الَّذِي فِيهِ عَبْدُ اللَّهِ
 بْنُ الْحَسَنِ يَرِيدُ كَلَامَهُ
 فَمَنْعَ أَشَدَّ الْمَنْعِ وَ
 أَهْوَى إِلَيْهِ الْحَرَسِيُّ
 فَدَفَعَهُ وَقَالَ تَنَحَّ عَنْ هَذَا
 فَإِنَّ اللَّهَ سَيَكْفِيكَ وَ يَكْفِي
 عَيْرَكَ ثُمَّ دَخَلَ بِهِمُ الرِّقَاقَ
 وَ رَجَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع
 إِلَى مَنْزِلِهِ فَلَمْ يَبْلُغْ بِهِمُ
 الْبَقِيْعَ حَتَّى ابْتَلَى
 الْحَرَسِيُّ بَلَاءً شَدِيداً
 رَمَحَتْهُ نَاقَتُهُ فَدَقَّتْ وَرِكَهَ
 فَمَاتَ فِيهَا وَ مَضَى
 بِالْقَوْمِ فَأَقَمْنَا بَعْدَ ذَلِكَ
 حِيناً ثُمَّ أَنَّى مُحَمَّدُ بْنُ

عَبْدُ اللَّهِ بْنِ حَسَنٍ فَأَخْبِرَ
 أَنَّ أَبَاهُ وَ عُمُومَتَهُ قَتَلُوا
 قَتَلَهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ إِلَّا حَسَنَ
 بْنَ جَعْفَرٍ وَ طَبَاطِبَا وَ
 عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ وَ
 سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ وَ دَاوُدَ
 بْنَ حَسَنٍ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ
 دَاوُدَ قَالَ فَظَهَرَ مُحَمَّدُ بْنُ
 عَبْدِ اللَّهِ عِنْدَ ذَلِكَ وَ دَعَا
 النَّاسَ لِبَيْعَتِهِ قَالَ فَكَانَتْ
 ثَالِثَ ثَلَاثَةِ بَايَعُوهُ وَ
 اسْتَوْسَقَ النَّاسَ لِبَيْعَتِهِ وَ
 لَمْ يَخْتَلَفْ عَلَيْهِ قُرَشِيٌّ
 وَ لَا أَنْصَارِيٌّ وَ لَا
 عَرَبِيٌّ قَالَ وَ شَاوَرَ
 عِيسَى بْنَ زَيْدٍ وَ كَانَ مِنْ
 ثِقَاتِهِ وَ كَانَ عَلَى
 شَرْطِهِ فَشَاوَرَهُ فِي
 الْبُعْثَةِ إِلَى وُجُوهِ قَوْمِهِ
 فَقَالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ إِنْ
 دَعَوْتَهُمْ دُعَاءَ يَسِيرٍ
 لَمْ يُحِبُّوكَ أَوْ تَغْلُظَ عَلَيْهِمْ
 فَخَلْتِي وَ إِيَّاهُمْ فَقَالَ لَهُ
 مُحَمَّدٌ امْضِ إِلَى مَنْ
 أَرَدْتَ مِنْهُمْ فَقَالَ ابْعَثْ
 إِلَيَّ رِئِيسَهُمْ وَ كَبِيرَهُمْ
 يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ
 بْنَ مُحَمَّدٍ ع فَاتَكَ إِذَا
 أَغْلَظْتَ عَلَيْهِ عُلَمَا
 جَمِيعاً أَنْتَ سَتَمُرُّهُمْ عَلَى
 الطَّرِيقِ الَّتِي أَمَرْتِ
 عَلَيْهَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ
 فَوَ اللَّهُ مَا لَبِثْنَا أَنْ أَتَى
 بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع حَتَّى
 أَوْقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ
 عِيسَى بْنُ زَيْدٍ أَسْلِمَ تَسْلِمٌ

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع
حَدَّثْتُ نُبُوَّةَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ
ص فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ لَا وَ
لَكِنْ بَايَعُ تَأْمَنَ عَلِيَّ
نَفْسِكَ وَ مَالِكَ وَ وُلْدِكَ وَ
لَا تُكَلِّفَنَّ حَرْبًا فَقَالَ لَهُ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا فِيَّ
حَرْبٌ وَ لَا قِتَالٌ وَ لَقَدْ
تَقَدَّمْتُ إِلَى أَبِيكَ وَ حَدَرْتُهُ
الَّذِي حَاقَ بِهِ وَ لَكِنْ لَا
يَنْفَعُ حَذْرٌ مِنْ قَدْرِ يَا
ابْنَ أَخِي عَلَيْكَ بِالسُّبَابِ
وَ دَعُ عَنْكَ الشُّيُوخَ فَقَالَ
لَهُ مُحَمَّدٌ مَا أَقْرَبَ مَا
بَيْنِي وَ بَيْنَكَ فِي السَّنِّ
فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع
إِنِّي لَمْ أَعَارَكَ وَ لَمْ أَجِئْ
لِاتِقَدَّمَ عَلَيْكَ فِي الَّذِي
أَنْتَ فِيهِ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ لَا
وَ اللَّهُ لَا بَدَّ مِنْ أَنْ
تَبَايَعَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ
اللَّهِ ع مَا فِيَّ يَا ابْنَ أَخِي
طَلَبٌ وَ لَا حَرْبٌ وَ إِنِّي
لَأُرِيدُ الْخُرُوجَ إِلَى
الْبَادِيَةِ فَيَصُدُّنِي ذَلِكَ وَ
يُنْقَلُ عَلَيَّ حَتَّى تُكَلِّمَنِي
فِي ذَلِكَ الْأَهْلِ غَيْرَ مَرَّةٍ وَ
لَا يَمْنَعُنِي مِنْهُ إِلَّا الضَّعْفُ
وَ اللَّهُ وَ الرَّحِمُ أَنْ تُدْبِرَ
عَنَّا وَ نَشْفَى بِكَ فَقَالَ لَهُ
يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ وَ اللَّهُ
مَاتَ أَبُو الدَّوَانِيقِ يَعْنِي
أَبَا جَعْفَرَ فَقَالَ لَهُ أَبُو
عَبْدِ اللَّهِ ع وَ مَا تَصْنَعُ
بِي وَ قَدْ مَاتَ قَالَ أُرِيدُ
الْجَمَالَ بِكَ قَالَ مَا إِلَيَّ مَا

تُرِيدُ سَبِيلَ لَا وَ اللَّهِ مَا
مَاتَ أَبُو الدَّوَانِيقِ إِلَّا أَنْ
يَكُونَ مَاتَ مَوْتَ النُّومِ
قَالَ وَ اللَّهُ لَتُبَايَعُنِي طَائِعاً
أَوْ مُكْرَهاً وَ لَا تُحْمَدُ فِي
بَيْعَتِكَ فَأَبَى عَلَيْهِ إِبَاءً
شَدِيداً وَ أَمَرَ بِهِ إِلَى
الْحَبْسِ فَقَالَ لَهُ عِيسَى
بْنُ زَيْدٍ أَمَا إِنَّ طَرَحْنَاهُ
فِي السَّجْنِ وَ قَدْ حَرَبَ
السَّجْنَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ
الْيَوْمَ غَلَقٌ خَفْنَا أَنْ يَهْرَبَ
مِنْهُ فَضَحَكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عَ ثُمَّ قَالَ لَا حَوْلَ وَ لَا
قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ
الْعَظِيمِ أ وَ تَرَكَ
تَسَجَّنْتَنِي قَالَ نَعَمْ وَ
الَّذِي أَكْرَمَ مُحَمَّدًا ص
بِالنَّبِوَةِ لِأَسْجِنَنَّكَ وَ
لَأَشَدِّدَنَّ عَلَيْكَ فَقَالَ
عِيسَى بِنُ زَيْدٍ أَحْسِبُوهُ
فِي الْمَخْبِأِ وَ ذَلِكَ دَارُ
رَيْطَةَ الْيَوْمِ فَقَالَ لَهُ أَبُو
عَبْدِ اللَّهِ عَ أَمَا وَ اللَّهُ إِنِّي
سَأَقُولُ ثُمَّ أَصْدَقُ
فَقَالَ لَهُ عِيسَى بِنُ زَيْدٍ
لَوْ تَعَلَّمْتَ لَكَسَرْتُ فَمَكَ
فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ أَمَا
وَ اللَّهُ يَا أَكْشَفُ يَا أَرْقُ
لَكَأَنِّي بِكَ تَطْنُبُ
لِنَفْسِكَ جُحْرًا تَدْخُلُ
فِيهِ وَ مَا أَنْتَ فِي
الْمَذْكَورِينَ عِنْدَ اللِّقَاءِ وَ
إِنِّي لِأَطْنُكَ إِذَا صُفِقَ
خَلْفَكَ طَرْتِ مِثْلَ الْهَيْقِ
النَّافِرِ فَنَفَرَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ

بانتهار اخبسه و شدد
عليه و اغظ عليه فقال
له ابو عبد الله ع اما و
الله لكائي بك خارجا من
سدة اشجع الى بطن
الوادي و قد حمل عليك
فارس معلّم في يده
طراة نصفها ابيض و
نصفها اسود على
فارس كميّ أفرح فطعنك
فلم يصنع فيك شيئا و
ضربت خيشوم فرسه
فطرحته و حمل عليك
آخر خارج من زقاق آل
أبي عمّار الدؤليين عليه
غديرتان مضافورتان و
قد خرجتا من تحت بيضة
كثير شعر الشاربين فهو
و الله صاحبك فلا رحم
الله رمته فقال له محمد يا
أبا عبد الله حسبت
فأخطأت و قام إليه
السراقي بن سلخ الخوت
فدفع في ظهره حتى
أدخل السجّ و اضطفي
ما كان له من مال و ما
كان لقومه ممن لم يخرج
مع محمد قال فطلع
باسماعيل بن عبد الله بن
جعفر بن أبي طالب و هو
شيخ كبير ضعيف قد
ذهبت إحدى عينيّه و
ذهبت رجلاه و هو
يحمل حملا فدعاه إلى
البيعة فقال له يا ابن أخي
إني شيخ كبير ضعيف و

أَنَا إِلَى بَرِّكَ وَ عَوْنِكَ
أَحْوَجُ فَقَالَ لَهُ لَا بُدَّ مِنْ
أَنْ تُبَايِعَ فَقَالَ لَهُ وَ أَيَّ
شَيْءٍ تَنْتَفِعُ بِبَيْعَتِي وَ
اللَّهُ إِنِّي لِأَضِيقُ عَلَيْكَ
مَكَانَ اسْمِ رَجُلٍ إِنْ كَتَبْتَهُ
قَالَ لَا بُدَّ لَكَ أَنْ تَفْعَلَ وَ
أَغْلَظَ لَهُ فِي الْقَوْلِ
فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ ادْعُ
لِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ فَاعْلَمْنَا
نُبَايِعُ جَمِيعاً قَالَ فَدَعَا
جَعْفراً عَ فَقَالَ لَهُ
إِسْمَاعِيلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ
رَأَيْتَ أَنْ تُبَيِّنَ لَهُ فَاذْعَنَ
لَعَلَّ اللَّهَ يَكْفُهُ عَنَّا قَالَ
قَدْ أَجْمَعْتُ أَلَا أُكَلِّمُهُ أ
فَلِيرَ فِي بَرَأِيهِ فَقَالَ
إِسْمَاعِيلُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَ أَنَشُدُكَ اللَّهَ هَلْ تَذْكُرُ
يَوْمًا أَتَيْتَ أَبَاكَ مُحَمَّدَ بْنَ
عَلِيٍّ عَ وَ عَلِيٌّ حَلَّتَانِ
صَفْرًا وَ إِنْ فِدَاكَ النَّظَرَ
إِلَيَّ فَبَكَى فَعُلْتُ لَهُ مَا
يُبْكِيكَ فَقَالَ لِي يَبْكِينِي
أَنَّكَ تَقْتُلُ عِنْدَ كَبِيرِ سِنِّكَ
ضِياعاً لَا يَنْتَطِحُ فِي دَمِكَ
عَنْزَانَ قَالَ قُلْتُ فَمَتَى
ذَاكَ قَالَ إِذَا دُعِيتَ إِلَى
الْبَاطِلِ فَأَبَيْتَهُ وَ إِذَا
نَظَرْتَ إِلَى الْأَحْوَالِ مَشُومِ
قَوْمِهِ يَنْتَمِي مِنْ آلِ
الْحَسَنِ عَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ
اللَّهِ صَ يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ
قَدْ تَسَمَّى بِغَيْرِ اسْمِهِ
فَأَحَدَثَ عَهْدَكَ وَ اِكْتَبَ
وَ صَيَّبَكَ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ فِي

يَوْمِكَ أَوْ مِنْ عَدِّ فَقَالَ لَهُ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع نَعَمْ وَ هَذَا
و رَبِّ الْكَعْبَةِ لَا يَصُومُ
مَنْ شَهْرَ رَمَضَانَ إِلَّا أَقَلَّهُ
فَأَسْتَوِدِعُكَ اللَّهُ يَا أَبَا
الْحَسَنِ وَ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَنَا
فِيكَ وَ أَحْسَنَ الْخُلَافَةَ
عَلَى مَنْ خَلَفْتَ وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ
إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ قَالَ ثُمَّ
أَحْتَمَلَ اسْمَاعِيلُ وَ رُدَّ
جَعْفَرٌ إِلَى الْحَبْسِ قَالَ فَوَ
اللَّهُ مَا أُمْسَيْنَا حَتَّى دَخَلَ
عَلَيْهِ بَنُو أَخِيهِ بَنُو
مُعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
جَعْفَرٍ فَتَوَطَّؤُهُ حَتَّى
قَتَلُوهُ وَ بَعَثَ مُحَمَّدٌ
بْنَ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى جَعْفَرٍ
فَخَلَّى سَبِيلَهُ قَالَ وَ أَقَمْنَا
بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى اسْتَهْلَأْنَا
شَهْرَ رَمَضَانَ فَبَلَّغْنَا
خُرُوجَ عَيْسَى بْنِ مُوسَى
يُرِيدُ الْمَدِينَةَ قَالَ فَتَقَدَّمَ
مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيَّ
مُقَدِّمَتَهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ
بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ
كَانَ عَلَيَّ مُقَدِّمَةَ عَيْسَى
بْنَ مُوسَى وَ لُدَّ الْحَسَنُ بْنَ
زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ
الْحَسَنِ وَ قَاسِمٍ وَ مُحَمَّدُ
بْنَ زَيْدٍ وَ عَلِيٍّ وَ
إِبْرَاهِيمَ بَنُو الْحَسَنِ بْنِ
زَيْدٍ فَهَزَمَ يَزِيدُ بْنُ
مُعَاوِيَةَ وَ قَدِمَ عَيْسَى
بْنَ مُوسَى الْمَدِينَةَ وَ
صَارَ الْقِتَالُ بِالْمَدِينَةِ فَنَزَلَ
بِذُبَابٍ وَ دَخَلَتْ عَلَيْنَا

الْمُسَوَّدَةَ مِنْ خَلْفِنَا وَ
 خَرَجَ مُحَمَّدٌ فِي أَصْحَابِهِ
 حَتَّى بَلَغَ السُّوقَ
 فَأَوْصَلَهُمْ وَ مَضَى ثُمَّ
 تَبِعَهُمْ حَتَّى انْتَهَى إِلَى
 مَسْجِدِ الْخَوَامِينِ فَنَظَرَ
 إِلَى مَا هُنَاكَ فُضَاءٌ لَيْسَ
 فِيهِ مُسَوَّدٌ وَ لَا مُبَيِّضٌ
 فَاسْتَقَدَّمَ حَتَّى انْتَهَى
 إِلَى شِعْبِ فَرَارَةَ ثُمَّ دَخَلَ
 هُدَيْلٌ ثُمَّ مَضَى إِلَى
 أَشْجَعٍ فَخَرَجَ إِلَيْهِ
 الْفَارِسُ الَّذِي قَالَ أَبُو
 عَبْدِ اللَّهِ مِنْ خَلْفِهِ مِنْ
 سَكَّةٍ هُدَيْلٌ فَطَعَنَهُ فَلَمْ
 يَصْنَعْ فِيهِ شَيْئاً وَ
 حَمَلَ عَلَى الْفَارِسِ
 فَضْرَبَ خَيْشُومَ فَرَسِهِ
 بِالسَّيْفِ فَطَعَنَهُ
 الْفَارِسُ فَأَنْفَذَهُ فِي
 الدَّرْعِ وَ انْتَهَى عَلَيْهِ
 مُحَمَّدٌ فَضْرَبَهُ فَأَثَخَنَهُ وَ
 خَرَجَ عَلَيْهِ حَمِيدُ بْنُ
 قَحْطَبَةَ وَ هُوَ مُدْبِرٌ عَلَى
 الْفَارِسِ يَضْرِبُهُ مِنْ رُفَاقِ
 الْعَمَارِيِّينَ فَطَعَنَهُ طَعْنَةً
 أَنْفَذَ السِّنَانَ فِيهِ فَكَسَرَ
 الرُّمْحَ وَ حَمَلَ عَلَى حَمِيدِ
 فَطَعَنَهُ حَمِيدٌ بِرُجِّ الرُّمْحِ
 فَصَرَعهَ ثُمَّ نَزَلَ إِلَيْهِ
 فَضْرَبَهُ حَتَّى أَثَخَنَهُ وَ
 قَتَلَهُ وَ أَخَذَ رَأْسَهُ وَ دَخَلَ
 الْجُنْدُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَ
 أَخَذَتِ الْمَدِينَةَ وَ أَجْلِينَا
 هَرَبًا فِي الْبِلَادِ قَالَ
 مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ

فَاتَّطَلَّقْتُ حَتَّى لَحَقْتُ
بِابِرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
فَوَجَدْتُ عَيْسَى بْنَ زَيْدٍ
مُكَمَّنًا عِنْدَهُ فَأَخْبَرْتُهُ
بِسُوءِ تَدْبِيرِهِ وَخَرَجْنَا
مَعَهُ حَتَّى أَصِيبَ رَحْمَةَ
اللَّهِ ثُمَّ مَضَيْتُ مَعَ ابْنِ
أَخِي الْأَشْتَرِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
حَسَنِ حَتَّى أَصِيبَ بِالسُّنْدِ
ثُمَّ رَجَعْتُ شَرِيدًا طَرِيدًا
تَضَيَّقُ عَلَيَّ الْبِلَادُ فَلَمَّا
ضَافَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ وَ
اشْتَدَّ بِي الْخَوْفُ ذَكَرْتُ
مَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع
فَجِئْتُ إِلَى الْمَهْدِيِّ وَ قَدْ
حَجَّ وَ هُوَ يَخْطُبُ النَّاسَ
فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ فَمَا شَعَرَ
إِلَّا وَ أَنِّي قَدْ قُمْتُ مِنْ
تَحْتِ الْمَنْبَرِ فَقُلْتُ لِي
الْأَمَانُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
وَ أَدُلُّكَ عَلَى نَصِيحَةِ لَكَ
عِنْدِي فَقَالَ نَعَمْ مَا هِيَ
قُلْتُ أَدُلُّكَ عَلَى مُوسَى بْنِ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنِ فَقَالَ
لِي نَعَمْ لَكَ الْأَمَانُ
فَقُلْتُ لَهُ أَعْطِنِي مَا أَتَقَى
بِهِ فَأَخَذْتُ مِنْهُ عَهْدًا وَ
مَوَاطِئَ وَ وَتَّقْتُ
لِنَفْسِي ثُمَّ قُلْتُ أَنَا
مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
فَقَالَ لِي إِذَا تَكْرَمَ وَ تُحِبِّي
فَقُلْتُ لَهُ أَقْطَعْنِي إِلَى
بَعْضِ أَهْلِ بَيْتِكَ يَقُومُ
بِأَمْرِي عِنْدَكَ فَقَالَ لِي
أَنْظُرْ إِلَيَّ مِنْ أَرَدْتَ فَقُلْتُ

عَمَّكَ الْعَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ
فَقَالَ الْعَبَّاسُ لَا حَاجَةَ لِي
فِيكَ فَقُلْتُ وَ لَكُنْ لِي فِيكَ
الْحَاجَةُ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا قَبِلْتَنِي
فَقَبِلْتَنِي شَاءَ أَوْ أَبِي وَ قَالَ
لِي الْمَهْدِيُّ مَنْ يَعْرِفُكَ وَ
حَوْلَهُ أَصْحَابُنَا أَوْ أَكْثَرُهُمْ
فَقُلْتُ هَذَا الْحَسَنُ بْنُ زَيْدٍ
يَعْرِفُنِي وَ هَذَا مُوسَى
بْنُ جَعْفَرٍ يَعْرِفُنِي وَ
هَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
بْنِ الْعَبَّاسِ يَعْرِفُنِي فَقَالُوا
نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
كَأَنَّهُ لَمْ يَغِبْ عَنَّا ثُمَّ قُلْتُ
لِلْمَهْدِيِّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
لَقَدْ أَخْبَرَنِي بِهَذَا الْمَقَامِ
أَبُو هَذَا الرَّجُلِ وَ أَشْرَتْ
إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ
مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ
كَذَّبْتَ عَلَيَّ جَعْفَرٌ كَذِبَةً
فَقُلْتُ لَهُ وَ أَمْرُنِي أَنْ
أُفْرِكَ السَّلَامَ وَ قَالَ إِنَّهُ
إِمَامٌ عَدْلٌ وَ سَخَاءٌ قَالَ
فَأَمَرَ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ
بِخَمْسَةِ آلَافِ دِينَارٍ فَأَمَرَ
لِي مِنْهَا مُوسَى بِالْأَفْي
دِينَارٍ وَ وَصَلَ عَامَّةً
أَصْحَابِهِ وَ وَصَلَنِي
فَأَحْسَنَ صَلَاتِي فَحَيْثُ مَا
ذُكِرَ وَ لِدُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
بَنِي الْحُسَيْنِ فَقُولُوا
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ
مَلَائِكَتُهُ وَ حَمَلَةُ عَرْشِهِ
وَ الْكِرَامُ الْكَاتِبُونَ وَ
خُصُّوا أبا عبد الله

بِأَطْيَبِ ذَلِكَ وَ جَزَى
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنِّي
خَيْرًا فَأَنَا وَاللَّهِ مَوْلَاهُمْ
بَعْدَ اللَّهِ

اصول کافی جلد 2
صفحه 173 روایت 17

ترجمه روایت شریفه:

جعفری گوید: موسی بن عبدالله بن حسن نقل کرد که چون محملهای ایشان پیدا شد امام صادق علیه السلام از مسجد برخاست و به جانب محملی که عبدالله بن حسن در آن بود، برفت تا با او سخن گوید، ولی به شدت از او جلوگیری کرد و پاسبانی به او حمله کرد و او را کنار زد و گفت: از این مرد دور شو، همانا خدا ترا و دیگران را کارگزاری کند، سپس ایشان را به کوچه ها بردند و امام صادق علیه السلام به منزلش برگشت و هنوز به بقیع نرسیده بودند که آن پاسبان ببلای سختی گرفتار شد، یعنی شترش به او لگدی زد که رانش خرد شد و همانجا در گذشت. آنها را بردند و ما مدتی بودیم تا محمد بن عبدالله بن حسن آمد و خبر داد که ابو جعفر پدر و عموهای او را کشت، غیر از حسن بن جعفر و طباطبا و علی بن ابراهیم و سلیمان بن داود و داوود بن حسن و عبدالله بن داود.

در این هنگام محمد بن عبدالله ظهور کرد و مردم را به بیعت خود دعوت نمود و من سومین کسی از بیعت کنندگانش بودم، مردم اجتماع کردند (مردم را گرد آورد، مردم عهد و پیمان بستند) و هیچ يك از قریش و انصار و عرب با او مخالفت نکرد.

موسی گوید: محمد با عیسی بن زید (بن علی بن الحسین) که مورد اعتماد و رئیس لشکرش بود مشورت کرد که برای بیعت دنبال بزرگان قومش فرستد. عیسی بن زید گفت: آنها را با نرمی خواندن سود ندارد، زیرا نمی

پذیرند، جز اینکه بر ایشان سخت گیری .
 آنها را به من واگذار. محمد گفت : تو
 هر کس از آنها را که خواهی متوجهش
 شو. عیسی گفت : نزد رئیس و بزرگ
 آنها یعنی جعفر بن محمد علیه السلام
 فرست زیرا اگر تو با او سخت گیری کنی
 ، همه می فهمند که با آنها همان رفتار
 خواهی کرد که با امام صادق علیه السلام
 کردی.

موسی گوید: چیزی نگذشت که امام
 صادق علیه السلام را آوردند و در
 برابرش نگه داشتند، عیسی بن زید به
 او گفت : اءسلم تسلّم (((تسلیم شو تا
 سالم بمانی))) امام صادق علیه السلام
 فرمود: مگر تو بعد از محمد صلی الله
 علیه و آله پیغمبری تازه نی آورده ای ؟
 (محمد صلی الله علیه و آله در نامه
 های خود بسلاطین کفار می نوشت
 اءسلم تسلّم) محمد گفت : نه ،
 بلکه مقصود این است که : بیعت
 کن تا جان و مال و فرزندان در امان
 باشد و به جنگ کردن هم تکلیف نداری ،
 امام صادق علیه السلام فرمود: من
 توانائی جنگ و کشتار ندارم و به پدرت
 دستور دادم و او را از بلانیکه به او
 احاطه کرده بر حذر داشتتم ولی حذر در
 برابر قدر سودی نبخشید، پسر برادرم !
 بفکر استفاده از جوانها باش و پیروان
 را واگذار. محمد گفت : سن و من و تو
 خیلی نزدیک بهم است.

امام صادق علیه السلام فرمود، من
 در مقام مبارزه با تو نیستم و نیامده ام تا
 نسبت به کاریکه در آن مشغولی بر تو
 پیشی گیرم . محمد گفت : نه به خدا،
 ناچار باید بیعت کنی ، امام صادق

علیه السلام فرمود برادر زاده ! من
 حال باز خواست و جنگ ندارم ، همانا من
 می خواهم به بیابان روم ، ناتوانی مرا باز
 میدارد و بر من سنگینی می کند تا آنکه
 بارها خانواده ام در آن باره به من تذکر
 می دهند ولی تنها ناتوانی مرا از رفتن
 باز می دارد، ترا به خدا و خویشاوندی
 میان ما که مبادا از ما رو بگردانی و ما
 بدست تو بدبخت و گرفتار شویم . محمد
 گفت : ای ابا عبدالله ! به خدا
 ابوالدوانیق یعنی ابو جعفر منصور
 در گذشت . امام صادق علیه السلام السلام
 فرمود: از مردن او با من چکار داری
 ؟ گفت می خواهم بسبب تو زینت و آبرو
 پیدا کنم ، فرمود: بدانچه می خواهی
 راهی نیست ، نه به خدا الودوانیق نمرده
 است ، مگر اینکه مقصودت از مردن
 بخواب رفتن باشد. محمد گفت : به خدا که
 خواه یا نا خواه باید بیعت کنی و در
 بیعتت ستوده نباشی ، حضرت بشدت
 امتناع ورزید، و محمد دستور داد امام را
 به زندان برند. عیسی بن زید گفت : اگر
 امروز که زندان خرابست و قفلی ندارد،
 او را به زندان اندازیم ، می ترسیم از آنجا
 فرار کند، امام صادق علیه السلام خندید و
 فرمود: لا حول و لا قوة الا بالله العلی
 العظیم عقیده داری مرا زندان کنی ؟ گفت
 : آری ، به حق آن خدائیکه محمد صلی
 الله علیه و آله را به نبوت گرامی داشت
 بزندان افکنم و بر تو سخت گیرم . سپس
 عیسی بن زید گفت : او را در پستو خانه
 زندان کنید، همانجائیکه اکنون طویله
 اسبان است (خانه ریطه دختر عبدالله است
).
 امام صادق علیه السلام فرمود:

همانا به خدا من می گویم و تصدیق
خواهند کرد (من عواقب وخیم این
تصمیم شما را تذکر می دهم و چون مردم
صدق گفتار مرا دیدند، ناچار تصدیق می
کنند) عیسی بن زید گفت اگر بگویی دهن
را خرد می کنم . امام صادق علیه السلام
فرمود: همانا بخدا ای موی پیشانی
برگشته ! ای چشم سبز! گویا من می بینم
که تو برای خود سوراخی میجوئی
که در آن در آئی ، و تو در روز جنگ
قابل ذکر نیستی ، (لیاقت سربازی هم
نداری) من نسبت بتو عقیده دارم که هر
گاه از پشت سرت صدائی بلند شود،
مانند شتر مرغ رنده پرواز می کنی ،
محمد با شدت و خشونت به عیسی دستور
داد: او را زندان کن و بر او سخت بگیر و
خشونت کن ،

امام صادق علیه السلام فرمود: همانا به
خدا گویا می بینم ترا که از سده اشجع
خارج شده و بسوی رودخانه میروی و
سواری نشان دار که نیزه کوچکی نیمه
سفید و نیمه سیاه در دست دارد و بر
اسب قرمز پیشانی سفیدی سوار است بر
تو حمله کرده و با نیزه به تو زده ولی
کارگر نشده است و تو بینی اسب او را
ضربت زده و بخاکش انداخته ای ، و مرد
دیگری که گیسوان بافته اش از زیر
خودش بیرون آمده و سبیلش کلفت است
از کوچه های آل ابی عمار دنلیان بر
تو حمله کرده و او قاتل تو باشد: خدا
استخوان پوسیده او را هم نیامرزد (یعنی
او را هرگز نیامرزد).

محمد گفت : ای ابا عبدالله ! حساب کردی
ولی بخطا رفتی ، سپس سراقی بن سلخ
حوت بطرف امام حمله برد و بیشت

حضرت کوبید تا بزندانش انداخت و اموال او و اموال خویشانش را که با محمد همکاری نکرده بودند، به غارت بردند. سپس اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب که پیرمردی سالخورده و ناتوان بود و یک چشم و دو پایش را از دست داده بود و او را بدوش می کشیدند حاضر کردند، و محمد از او بیعت خواست ، اسماعیل گفت : برادر زاده ! من پیری سالخورده و ناتوانم و به احسان و یاری شما نیازمندترم ، محمد گفت : ناچار باید بیعت کنی ، اسماعیل گفت : از بیعت من چه سود میبری ؟ بخدا که اگر نام مرا در بیعت کنندگانت بنویسی جای نام یک مرد را تنگ میکنم ، گفت : ناچاری که بیعت کنی و نسبت باو سخنان درشت گفت . اسماعیل باو گفت : جعفر بن محمد را نزد من دعوت کن ، شاید با یکدیگر بیعت کنیم ، محمد امام صادق علیه السلام را طلب کرد، اسماعیل بحضرت عرضکرد: قربانت گردم ، اگر صلاح میدانی که حقیقت را برای او بیان کنی بیان کن ، شاید خدا شر او را از ما باز گیرد. فرمود: تصمیم گرفته ام با او سخن نگویم ، درباره من هر نظری دارد اجرا کند.

اسماعیل به امام صادق علیه السلام عرضکرد: ترا بخدا آیا یادت می آید روزیکه من خدمت پدرت محمد ابن علی علیه السلام آمدم و دو حله زرد پوشیده بودم ، پدرت بمن نگاهی طولانی کرد و گریست ، من عرضکردم : چرا گریه کردی ؟ فرمود: گریه ام برای اینستکه ترا در پیری بیهوده می کشند، و

دو بز هم در خون تو شاخ نمی زنند
 (کسی از تو خونخواهی نمی کند یا خون
 تو بواسطه سالخوردگیت بسیار کم است)
 عرض کردم : کی چنین میشود؟ فرمود:
 زمانیکه ترا به باطلی دعوت کنند و تو
 سرباز زنی ، همان زمان که ببینی چشم
 لوچ نامبارك فامیش را که گردن فرازی
 کند و از خاندان امام حسن علیه السلام
 باشد، بر منبر پیغمبر صلی الله علیه
 و آله بالا رود و مردم را بجانب خود
 خواند، و نامی را که از او نیست (مانند
 مهدی ، صاحب نفس زکیه) بخود بندد.
 پس تو در آن هنگام هر پیمانی داری
 انجام ده (با ایمان و میثاقت تجدید عهد کن
) و وصیت را بنویس ، زیرا همان روز یا
 فردایش کشته میشوی (این تردید اگر از
 امام باشد جهتش اینستکه مردم نسبت باو
 غلو نکنند و بدانستن علم غیبش معتقد
 نشوند).

امام صادق علیه السلام باو فرمود:
 آری ، (یادم می آید) به پروردگار کعبه .
 این مرد (محمد بن عبدالله) جز
 اندکی از ماه رمضان را روزه نگیرد،
 ترا بخدا می سپارم ، ای ابوالحسن ،
 خدا در مصیبت بما اعجز بزرگ دهد
 و از بازماندگانت نیکو نیابد و
 سرپرستی کند و انالله و انا الیه راجعون
))) (ما از آن خدانیم و بسوی او باز
 میگردیم))) (سپس اسماعیل را بدوش
 کشیدند و امام صادق علیه السلام را
 بزدان باز گشت دادند . بخدا هنوز شب
 نیامده بود که پسران برادرش یعنی
 پسران معاویة بن عبدالله بن جعفر بر او
 در آمدند و او را لگد مال کردند تا
 کشتند و محمد بن عبدالله کس فرستاد و

امام جعفر علیه السلام را رها کرد، سپس بودیم تا ماه رمضان فرا رسید، بما خبر دادند که عیسی بن موسی (برادر زاده منصور) خروج کرده و رهسپار مدینه است.

محمد بن عبدالله (بجنگ عیسی) پیش آمد و یزید بن معاویه بن عبدالله بن جعفر سر لشکرش بود و سرلشکر عیسی بن موسی، اولاد حسن بن زید بن حسن بن حسن و قاسم و محمد بن زید و علی و ابراهیم فرزندان حسن بن زید بودند، یزید بن معاویه شکست خورد و عیسی بن موسی وارد مدینه گشت و جنگ در مدینه در گرفت، سپس عیسی به کوه ذباب فرود آمد و لشکر سیاه پوشان از پشت سر بر ما در آمدند، محمد هم با اصحابش بیرون آمد تا آنها را به بازار رسانید و خودش رفت، سپس بدنبال آنها برگشت تا بمسجد خوامین (پوست خام فروشان) رسید، آنجا را میدانی خالی از سیاه پوش (لشکر بنی عباس) و سفید پوش (لشکر محمد) دید، جلوتر رفت تا به شعب فزاره رسید، سپس وارد قبیله هذیل شد و از آنجا بجانب اءشجع رفت. در آنجا همان سواریکه امام صادق علیه السلام فرموده بود، از کوچه هذیل در آمد و از پشت سر بر او حمله کرد، او را نیزه زد ولی کارگر نیفتاد، محمد باو حمله کرد و بینی اسبش را با شمشیر بزد، سوار دیگر باره باو نیزه زد و در زرهش فرو برد، محمد بجانب او برگشت و او را ضربت زد و مجروحش ساخت محمد از آن سوار تعقیب میکرد و او را ضربت میزد که حمید بن قحطیه از کوچه عماریین بر او حمله کرد و نیزه

اش را در تن او فرو برد، ولی چون نیزه اش شکست ، محمد بر حمید حمله کرد، حمید هم با آهن ته نیزه شکسته اش بر او زد و روی خاکش انداخت ، سپس از اسب فرود آمد و او را ضربت میزد تا مجروحش کرد و بکشت و سرش را بر گرفت ، و لشکر عیسی از هر سو بمدینه در آمد و آنرا تصرف کرد، و ما جلای وطن کردیم و در شهر ما پراکنده شدیم. موسی بن عبدالله گوید: من رهسپار شدم تا بایراهم بن عبدالله رسیدم ، دیدم عیسی بن زید نزد او پنهان شده است ، من او را از تدبیر بدش خبر دادم و همراه او بیرون آمدم تا او هم کشته شد خدایش رحمت کندسپس با برادر زاده ام اعشتر، عبدالله بن محمد بن عبدالله بن حسن براه افتادم تا او هم در سند کشته شد و من آواره و گریزان برگشتم ، در حالیکه به هیچ شهری جا نداشتم ، چون روی زمین بر من تنگ آمد و ترس بر من غلبه کرد، بیاد فرمایش امام صادق علیه السلام افتادم.

نزد مهدی عباسی (که در ذیحجه سال 158 خلیفه شد) رفتم ، زمانیکه او بحج رفته و در سایه دیوار کعبه برای مردم خطبه می خواند، بدون اینکه مرا بشناسد، از پای منبر برخاستم و گفتم : یا امیرالمؤمنین ، اگر ترا بخیر خواهی که می دانم رهنمائی کنم ، بمن امان میدهی ؟ گفت : آری . آن خیرخواهی چیست ؟ گفتم : موسی بن عبدالله بن حسن را بتو نشان می دهم ، گفت : آری تو در امائی ، گفتم : بمن مدرکی بده که خاطر جمع باشد، از او عهد و پیمانها (مانند امضا و شاهد و قسم) گرفتم و از

خود اطمینان یافتم ، سپس گفتم : خود من
 موسی بن عبدالله ام ، گفتم : بنابراین
 گرامی هستی و بتو عطا میشود ، گفتم :
 مرا بیکی از خویشان و فامیلت بسیار تا
 نزد خودت عهده دار زندگی من باشد ،
 گفتم : هر که را خواهی انتخاب کن ، گفتم
 : عمویت عباس بن محمد باشد ، عباس
 گفتم : من بتو احتیاجی ندارم ، گفتم
 ولی من بتو احتیاج دارم ، از تو میخواهم
 بحق امیرالمؤمنین که مرا بپذیری ، او
 خواه ناخواه مرا بپذیرفت .

مهدی بمن گفت : کی ترا میشناسد؟ در
 آنجا بیشتر رفقای ما اطرافش بودند من
 گفتم : این حسن بن زید است که مرا
 می شناسد و این موسی بن جعفر است که
 مرا می شناسد ، و این حسن بن عبدالله
 بن عباس است که مرا می شناسد ، همه
 گفتند: آری یا امیرالمؤمنین ، (با آنکه
 مدتی است او را ندیده ایم) گویا هیچ از
 نظر ما پنهان نگشته است ، سپس من
 بمهدی گفتم : یا امیرالمؤمنین همانا
 این پیش آمد را پدر این مرد بمن خبر داد
 و بموسی بن جعفر اشاره کردم .

موسی بن عبدالله گوید: در آنجا دروغی
 هم بامام جعفر صادق علیه السلام بستم و
 گفتم : و بمن امر کرد که بتو سلام
 برسانم و فرمود: او پیشوای عدالت و
 سخاوتست ، مهدی دستور داد پنجهزار
 دینار بموسی بن جعفر تقدیم کنند ،
 آنحضرت دو هزار دینارش را بمن داد و
 به تمام اصحابش صله بخشید و با من
 (با آنکه نصایح پدرش را نشنیده بودم)
 خوب صله رحم کرد . (نتیجه نقل این
 داستان مفصل اینک) هر گاه نام فرزندان
 محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام

برده شد: بگویند: درود خدا و فرشتگان و حاملین عرش و کاتبین کرام بر آنها باد و امام صادق علیه السلام را از میان آنها بپاکیزه ترین درود اختصاص دهید، و خدا موسی ابن جعفر را از جانب من جزای خیر دهد، زیرا بخدا که من بعد از خدا بنده ایشانم.

و بِهِذَا الْإِسْنَادِ عَنْ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ
إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ
حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ
الْمُفَضَّلِ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ
بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
قَالَ لَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ
عَلِيٍّ الْمَقْتُولِ بِفِخٍّ وَ
اِحْتَوَى عَلَى الْمَدِينَةِ دَعَا
مُوسَى بْنَ جَعْفَرِ إِلَى
الْبَيْعَةِ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ يَا
ابْنَ عَمٍّ لَا تُكَلِّفْنِي مَا كَلَّفَ
ابْنَ عَمِّكَ أَمَا عَبْدُ
اللَّهِ فَيُخْرِجُ مِنِّي مَا لَا
أُرِيدُ كَمَا خَرَجَ مِنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُنْ
يُرِيدُ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ إِنَّمَا
عَرَضْتُ عَلَيْكَ أَمْرًا
فَإِنْ أَرَدْتَهُ دَخَلْتُ فِيهِ
وَإِنْ كَرِهْتَهُ لَمْ أَحْمَلْكَ
عَلَيْهِ وَاللَّهِ
الْمُسْتَعَانُ ثُمَّ وَدَّعَهُ
فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ
مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ حِينَ
وَدَّعَهُ يَا ابْنَ عَمِّ إِنَّكَ
مَقْتُولٌ فَأَجِدْ الصَّرَابَ فَإِنَّ
الْقَوْمَ فَسَاقٌ يُظْهِرُونَ

إِيمَانًا وَ يَسْتُرُونَ شِرْكَاً وَ
 إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ
 رَاجِعُونَ أَحْتَسِبُكُمْ عِنْدَ
 اللَّهِ مِنْ عَصَبَةٍ ثُمَّ خَرَجَ
 الْحُسَيْنُ وَ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ
 مَا كَانَ فُتِلُوا كُلُّهُمْ كَمَا
 قَالَ

اصول کافی جلد 2
 صفحه 187 روایت 18

ترجمه روایت شریفه:

عبدالله بن مفضل گوید: چون حسین بن علی، کشته شده در فخ خروج کرد و مدینه را بتصرف در آورد، موسی بن جعفر را برای بیعت طلب کرد، حضرت تشریف آورد و باو فرمود: پسر عمو! بمن تکلیفی مکن که پسر عمویت (محمد بن عبدالله) به عمویت امام صادق کرد، تا از من چیزیکه نمیخواهم سرزند؟ چنانکه از امام صادق علیه السلام چیزی سر زد که نمی خواست (مقصود سخنان درشتی است که میان آنها رد و بدل شد و اخباریکه امام علیه السلام باو گفت: که در حدیث سابق بیان گردید). حسین بحضرت عرضکرد: مطلبی بود که من بشما عرضکردم: اگر خواهی در آن خارج شو و اگر نخواهی شما را در آن مجبور نمی کنم خدا یاور است و سپس خداحافظی کرد.

ابو الحسن موسی بن جعفر هنگام خداحافظی به او فرمود: پسر عمو! تو کشته خواهی شد، پس نیکو جنگ کن (ضربت را جدی بزن) زیرا این مردم فاسقند، اظهار ایمان می کنند و در دل مشرکند و انالله و انا علیه راجعون من مصیبت شما جماعت را (خویشانم را) بحساب خدا میگذارم، سپس حسین خروج کرد و کارش بدانجا رسید که رسید، یعنی همگی کشته شدند، چنانچه آنحضرت علیه السلام فرمود.

شرح:

این حسین پسر علی بن حسین بن حسن بن امام حسن مجتبی علیه السلام است و مادرش زینب دختر عبدالله بن حسن است که در زمان موسی الهادی نوه منصور خروج کرد و فخ نام چاهیست در يك فرسخی مکه، داستان جنگ و کشته شدن او در تواریخ مذکور است و علامه مجلسی (ره) هم در صفحه 268 مرآت العقول ذکر کرده است.

19- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
 إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ كَتَبَ يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
 بْنِ الْحَسَنِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَ أَمَا بَعْدُ
 فَإِنِّي أَوْصِي نَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَبِهَا
 أَوْصِيكَ فَإِنَّهَا وَصِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَوَّلِينَ وَ
 وَصِيَّتُهُ فِي الْآخِرِينَ خَبَرَنِي مَنْ وَرَدَ عَلَيَّ
 مِنْ أَعْوَانِ اللَّهِ عَلَيَّ دِينَهُ وَنَشَرِ طَاعَتِهِ بِمَا
 كَانَ مِنْ تَحَنُّنِكَ مَعَ خِدْلَانِكَ وَقَدْ شَاوَرْتُ فِي
 الدَّعْوَةِ لِلرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ص وَ قَدْ
 اخْتَجَبْتَهَا وَ اخْتَجَبَهَا أَبُوكَ مِنْ قَبْلِكَ وَ قَدِيمًا
 ادَّعَيْتُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ وَ بَسَطْتُمْ أَمَالَكُمْ إِلَى مَا
 لَمْ يُعْطِكُمْ اللَّهُ فَاسْتَهْوَيْتُمْ وَ أَضَلَلْتُمْ وَ أَنَا
 مُحذَّرُكَ مَا حَذَّرَكَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ فَكُتِبَ إِلَيْهِ
 أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع مِنْ مُوسَى
 بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ مُشْتَرِكِينَ
 فِي التَّذَلُّلِ لِلَّهِ وَ طَاعَتِهِ إِلَيَّ يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
 بْنِ حَسَنِ أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي أَحذَّرُكَ اللَّهُ وَ نَفْسِي وَ
 أَعْلَمُكَ أَلِيمَ عَذَابِهِ وَ شَدِيدَ عِقَابِهِ وَ تَكَامُلَ
 نِقَمَاتِهِ وَ أَوْصِيكَ وَ نَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا
 زَيْنُ الْكَلَامِ وَ تَثْبِيْتُ النِّعَمِ أَتَانِي كِتَابُكَ تَذَكَّرُ
 فِيهِ أَنِّي مُدْعٍ وَ أَبِي مِنْ قَبْلُ وَ مَا سَمِعْتُ ذَلِكَ
 مِنِّي وَ سَتَكُتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْأَلُونَ وَ
 لَمْ يَدْعُ حِرْصُ الدُّنْيَا وَ مَطْلَبُهَا لِأَهْلِهَا
 مَطْلَبًا لِآخِرَتِهِمْ حَتَّى يَفْسِدَ عَلَيْهِمْ مَطْلَبُ
 آخِرَتِهِمْ فِي دُنْيَاهُمْ وَ ذَكَرْتُ أَنِّي تَبَطُّتُ
 النَّاسَ عَنْكَ لِرَغْبَتِي فِيمَا فِي يَدَيْكَ وَ مَا
 مَنَعَنِي مِنْ مَدْخَلِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ لَوْ كُنْتُ
 رَاغِبًا ضَعْفَ عَنْ سُنَّةٍ وَ لَا قَلَّةَ بَصِيرَةٍ
 بِحُجَّةٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ النَّاسَ
 أَمْشَاجًا وَ عَرَانِبَ وَ عَرَانِزَ فَأَخْبِرَنِي عَنْ
 حَرْفَيْنِ أَسْأَلُكَ عَنْهُمَا مَا الْعَتْرَفُ فِي بَدَنِكَ وَ
 مَا الصَّهْلُجُ فِي الْإِنْسَانِ ثُمَّ اكْتُبْ إِلَيَّ بِخَبَرِ
 ذَلِكَ وَ أَنَا مُتَقَدِّمٌ إِلَيْكَ أَحذَّرُكَ مَعْصِيَةَ الْخَلِيفَةِ
 وَ أَحْتَكُ عَلَيَّ بَرَّهُ وَ طَاعَتَهُ وَ أَنْ تَطْلُبَ
 لِنَفْسِكَ أَمَانًا قَبْلَ أَنْ تَأْخُذَكَ الْأَطْفَارُ وَ
 يَلْزَمَكَ الْخِنَاقُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَتَرْوَحَ إِلَى

النَّفْسِ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ لَا تَجِدُهُ حَتَّى يَمُنَّ اللَّهُ
عَلَيْكَ بِمَنِّهِ وَ فَضْلِهِ وَ رِقَّةَ الْخَلِيفَةِ أَبَقَاهُ اللَّهُ
فَيُؤْمِنُكَ وَ يَرْحَمَكَ وَ يَحْفَظُ فَيْكَ أَرْحَامَ
رَسُولِ اللَّهِ وَ السَّلَامَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى إِنَّا
قَدْ أَوْحَيْنَا أَنْ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَبَ وَ
تَوَلَّى قَالَ الْجَعْفَرِيُّ فَبَلَّغَنِي أَنْ كِتَابَ
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع وَقَعَ فِي يَدَيَّ هَارُونَ
فَلَمَّا قَرَأَهُ قَالَ النَّاسُ يَحْمِلُونِي عَلَى مُوسَى
بْنِ جَعْفَرٍ وَ هُوَ بَرِيٌّ مِمَّا يُرْمَى بِهِ
تَمَّ الْجُزْءُ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ الْكَافِي وَ يَتْلُوهُ
بِمَشِيئَةِ اللَّهِ وَ عَوْنِهِ الْجُزْءُ الثَّلَاثُ وَ هُوَ بَابُ
كِرَاهِيَةِ التَّوَقُّيْتِ وَ الْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ
الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 188 روایت 19

ترجمه روایت شریفه:

یحیی بن عبدالله بن حسن بموسی بن جعفر علیهما السلام نوشت : اما بعد من خودم را بتقوای خدا سفارش میکنم ، و ترا هم به آن سفارش می کنم زیرا تقوی سفارش خداست نسبت به پیشینیان و پسینیان ، یکی از یاوران دین خدا و ناشرین اطاعتش بر من وارد شد و خبر داد که بر من ترحم کرده ای (که کشته میشوم) و ما را کمک نخواهی کرد؟ من دعوت بسوی آن کس از آل محمد صلی الله علیه و آله را که مردم بیسندند (با تو) مشورت کردم و تو حاضر نشدی و پیش از تو هم پدرت حاضر نشد، شما از زمان قدیم چیزی را ادعا می کنید که در خورتان نیست و آرزوی خود را بجائی کشانیده اید که خدا بشما عطا نکرده است ، پس هواپرست شدید و گمراه گردید، و من ترا برحذر میدارم از آنچه خدا ترا نسبت بخود برحذر داشته است.

حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام باو نوشت : از جانب موسی پسر (ابی) عبدالله جعفر و هم پسر علی (بن ابیطالب) که هر دو در بندگی و اطاعت خدا شریکند بسوی یحیی بن عبدالله بن حسن . اما بعد همانا من ترا و خودم را از خدا بیم می دهم و تو را از عذاب دردناک و عقاب سخت و کیفر کاملش آگاه می سازم و تو و خودم را به تقوای خدا سفارش میکنم ، زیرا تقوی موجب زینت سخن و پابرجائی نعمتهاست ، نامه ات بمن رسید، در آنجا نوشته بودی که من و پدرم از زمان پیش مدعی (مقام و منصب) بوده ایم ، در صورتیکه تو چنین ادعائی از من

نشنیده نی و (خدایتعالی در سوره زخرف فرماید)) (گواهی آنها نوشته شود و مورد بازخواست قرار گیرند))
 حرصیکه اهل دنیا دنیا و خواستنیهای آن دارند، تمام خواسته های آخرت آنها را هم در دنیا تباه کرده است (از اینجهت عبادات و اعمال آخرت خود را هم باغراض دنیوی مشوب میسازند چنانکه تو امر بمعروف را بافتراء بر من و انکار حق مشوب ساختی) و نوشته بودی که من بواسطه آرزو داشتن آنچه نزد توست (یعنی ادعاء امامت) مردم را از تو میرانم. در صورتیکه اگر راهی را که تو پیش گرفته ای مایل باشم، ناتوانی از دانستن روش و کم بصیرتی بدلیل جلوگیری من نباشد (معرفت و بصیرت من از تو خیلی بیشتر است ولی میدانم اکنون وقتش نیست) اما خدای تبارک و تعالی مردم را معجونی مرکب آفریده و قوائی شگفت آور غرائزی گوناگون باو عطا کرده است، من دو کلمه درباره انسان از تو می پرسم، (تا بدانی که تو بناحق ادعا میکنی، بمن بگو).

عترف در بدن تو چیست؟ و صهلج در انسان کدامست؟ جوابش را بمن بنویس، من بتو سفارش میکنم و از نافرمانی خلیفه بر حذرت میدارم، و بفرمانبرداری و اطاعتش تشویقت میکنم و دستور میدهم که برای خود امانی بگیری پیش از آنکه در چنگال افتی و از هر طرف گلوگیر شوی و از هر سو بخواهی نفس کشی، راهی نیابی، تا خدا باحسان و فضل خود و دلسوزی خلیفه ابقاه الله بر تو منت نهد

و خلیفه امانت دهد و بر تو مهربانی کند
و خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله را
نسبت بتو (بواسطه تو) حفظ کند، درود
بر کسیکه از هدایت پیروی کند (((بما
وحی رسیده که عذاب برای کسی است که
تکذیب کند و رو بگرداند- 47 سوره
20-)))

جعفری می گوید: بمن خبر رسید که
نامه موسی بن جعفر علیه السلام بدست
هارون افتاد، چون آنرا قرائت کرد گفت:
مردم مرا بر موسی بن جعفر می آغالند،
در صورتیکه او از آنچه متهمش میکنند
منزه است.

شرح:

علامه مجلسی (ره) گوید: عترف و صهلج دو عضو است در انسان که نزد اطباء بدین نام شناخته نشده
سپس از کتاب عمدة الطالب و مقاتل ابوالفرج تاریخ خروج یحیی بن عبدالله را که بصاحب الدیلم معروفست
ذکر می کند و گریختن و پناهندگی او را ببلاد دیلم تا مردنش را در زندان هارون الرشید با اختلافاتی که
مورخین بیان می کنند نقل کرده است مرآت ص 270 -
پایان جزء دوم از کتاب کافی! دنبالش جزء سوم است که (((باب کراهیة توقیف))) می باشد و الحمد لله رب
العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الجمعین.

1-عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ
عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ
أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى جَمِيعاً عَنْ
الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ
قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ يَا ثَابِتُ
إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ وَقَّتْ هَذَا
الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى
عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ
مِائَةً فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَدْعَتُمُ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ
السِّتْرِ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتاً عِنْدَنَا
وَ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ
الْكِتَابِ قَالَ أَبُو حَمْرَةَ فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ أَبَا عَبْدِ
اللَّهِ ع فَقَالَ قَدْ كَانَ كَذَلِكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 190 روایت 1

(*کراهیت تعیین وقت ظهور امام علیه السلام*)

بَابُ كَرَاهِيَةِ التَّوَقُّيْتِ

ترجمه روایت شریفه:

ابو حمزه ثمالی گوید: شنیدم امام
باقر علیه السلام میفرمود: ای ثابت همانا
خدای تبارک و تعالی این امر را هفتاد وقت
گذاشت ، چون حسین صلوات الله علیه
کشته شد، خشم خدای تعالی بر اهل
زمین سخت گشت ، آنرا تا صد و
چهل بتأخیر انداخت . سپس که ما به
شما خبر دادیم ، آن خبر را فاش کردید و
از روی پوشیده پرده برداشتید، بعد از
آن خدا برای آن وقتی نزد ما قرار نداد.
خدا هر چه را خواهد محو کند و ثابت
گذارد اصل کتاب نزد اوست.

ابو حمزه گوید: من این حدیث را بامام صادق علیه السلام عرض کردم ، فرمود: چنین بوده است.

شرح:

این روایت از چند نظر اجمال و ابهام دارد که شارحین دانشمند اصول کافی هم فقط با ذکر احتمالات آنرا توضیح داده اند: اول از نظر هفتاد و صد و چهل که معلوم نیست و احدش روز با ماه یا سال یا چیز دیگر است و ثانيا مبداءش معلوم نیست که آیا هجرتست یا بعثت و یا زمان دیگر و ثالثا کلمه هذا الامر اجمال دارد از این نظر که آیا مقصود ظهور امام زمانست یا ظهور دولت حق بدست امامی از ائمه یا چیز دیگر است ، اگر چه در این مورد، چنانچه مرحوم مجلسی هم گوید وجه دوم واضح و روشن بنظر میرسد و رابعا در اثر اجمال کلمه هذا الامر خبر دادن ائمه علیهم السلام و فاش کردن مردم هم مجمل می شود و خلاصه این روایت یا از جمله اخبار متشابه و مستصعبی است که درک و فهم آن منحصر بخواص است و یا آنکه در زمان صدورش قرائن و شواهد معلوم و روشنی نزد امام و مخاطب وجود داشته که معنی آن برای عموم روشن بوده است و سپس بمرور زمان آن قرائن از میان رفته و لذا فهمیدنش برای زمان ما دشوار و متعسر گشته است.

ترجمه روایت شریفه:

عبدالرحمن بن کثیر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم که مهزم وارد شد و عرض کرد: قربانت : بمن خبر دهید: این امری که در انتظارش هستیم کی واقع میشود؟ فرمود: ای مهزم ! دروغ گفتند وقت گزاران و هلاک شدند شتاب کنندگان و نجات یافتند تسلیم شوندگان.

**2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلْمَةَ بْنِ
الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ
الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
ع إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَهْزَمٌ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ
أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَنْتَظِرُ مَتَى هُوَ
فَقَالَ يَا مَهْزَمُ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ وَ هَلَكَ
الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَا الْمُسْلِمُونَ**

اصول کافی جلد 2 صفحه 191 روایت 2

شرح:

ظهور امام زمان علیه السلام از جمله اموریست که وقتش معلوم نیست لذا در این روایت تصریح شده است که کسانی که برای آن وقت معین کنند دروغگویند. و کسانی که درباره ظهور آنحضرت شتاب زده شوند یعنی بخدا اعتراض و اشکال کنند که چرا آنحضرت را ظاهر نمیکند، خدا را نشناخته و بقضاء و قدر او راضی نگشته و در نتیجه بشقاوت و هلاکت رسیده اند. و اما انتظار فرج و دعا کردن برای ظهور آنحضرت و در عین حال راضی بودن بخواست و قضاء خدا و تسلیم در برابر فرمانش مقتضای عبودیت و بندگی و محبوب خدای متعال و موجب نجاتست.

**3- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَائِمِ ع فَقَالَ
كَذَبَ الْوَقَاتُونَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقَتُ**

اصول کافی جلد 2 صفحه 191 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقاءم علیه السلام پرسیدم ، فرمود: وقت گزاران دروغگویند، ما خانواده نی هستیم که تعیین وقت نکنیم.

ترجمه روایت شریفه:

احمد باسناد خود گوید: آنحضرت فرمود: خدا نخواهد جز آنکه با وقتیکه وقت گزاران تعیین کنند مخالفت کند (پس هر که برای ظهور آنحضرت وقتی معین کند، واقع و حقیقت و زمانیکه خدا آنحضرترا ظاهر کند بر خلاف آنست).

ترجمه روایت شریفه:

فضیل بن یسار گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم: برای این امر وقتی هست؟ فرمود وقت گزاران دروغ گویند، وقت گزاران دروغ گویند، وقت گزاران دروغ گویند. همانا موسی علیه السلام چون (در طور سینا) پیروردگار خود برای پیغام بردن وارد شد، قومش را وعده سی روز دارد، و چون خدا ده روز بر سی روز افزود قومش گفتند: موسی با ما خلف وعده کرد، و کردند آنچه کردند (یعنی گوساله پرست شدند) پس اگر ما خبری بشما گفتیم و طبق گفته ما واقع شد، بگوئید: خدا راست فرموده است تا دو پاداش گیرید.

4- أَحْمَدُ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ أَبِي اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُخَالَفَ وَقْتُ الْمُؤَقَّتِينَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 191 روایت 4

5- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخُثَعَمِيِّ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قُلْتُ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتُ فَقَالَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ إِنَّ مُوسَى ع لَمَّا خَرَجَ وَأَفْدَأَ إِلَى رَبِّهِ وَاَعَدَّهُمْ ثَلَاثِينَ يَوْمًا فَلَمَّا زَادَهُ اللَّهُ عَلَى الثَّلَاثِينَ عَشْرًا قَالَ قَوْمُهُ قَدْ أَخْلَفْنَا مُوسَى فَصَنَعُوا مَا صَنَعُوا فَأِذَا حَدَّثْنَاكُمْ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلِيٌّ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا صَدَقَ اللَّهُ وَ إِذَا حَدَّثْنَاكُمْ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلِيٌّ خِلَافَ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا صَدَقَ اللَّهُ تَوَجَّرُوا مَرَّتَيْنِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 191 روایت 5

شرح:

راجع بوعده ایکه خدایتعالی با موسی کرد: در سوره بقره می فرماید. ((زمانیکه با موسی چهل شب وعده گذاشتیم آیه 51-)) و در سوره اعراف فرماید ((و با موسی سی شب وعده کردیم و آنرا بده (شب دیگر) کامل

کردیم آیه 142 -)) بعضی از مفسرین گفته اند: وعده خدایتعالی با موسی علیه السلام همان چهل شب بوده که باید سی روزش را روزه بگیرد و عبادت کند و ده روز دیگر هم صبر کند تا وقت مناجات رسد و بعضی گفته اند در آن ده روز تورات بر او نازل شد. و بعضی دیگر از مفسرین گفته اند این موضوع مربوط ببداء است و برای امتحان قوم موسی بوده است، یعنی مدت میعاد در حقیقت همان چهل شب بود ولی موسی مأمور بود که سی شب آنرا بقومش بگوید و ده شب در آمدن تاخیر کند تا میعاد حقیقی کامل شود و هم بدینوسیله امتش آزمایش شوند و مؤمنین راسخ و ثابت آنها از منافقین و متزلزلین ممتاز و مشخص گردند، تا اگر در روز قیامت یکدسته از آنها در عالیترین درجات بهشت و دسته دیگر در نازلترین درجات و یا گرفتار کيفر و عقاب بودند انتقاد نکنند و عدالت و واقع بینی خدا برای آنها روشن گردد، همچنین است موضوع ظهور امام زمان علیه السلام و تعیین وقت برای آن، که اگر ائمه علیهم السلام درباره آن وقتی معین کنند و در آنوقت ظهور نکنند مربوط بموضوع بداء و امتحان خدایتعالی از بندگان است تا مؤمنین واقعی و حقیقی آنها از منافقین و ریاکاران ظاهری مشخص و ممتاز گردند و کسی که اخبار بدائیه را تصدیق کند بواسطه صعوبت آن بر نفس انسان، خدا اجر و پاداش او را مضاعف و دو برابر میدهد.

ترجمه روایت شریفه:

علی بن یقطین گوید: موسی بن جعفر علیه السلام بمن فرمود: دویست سالست که شیعه با رزوها تربیت میشود: (چون علی این خبر را برای پدرش نقل کرد) یقطین که در دستگاه سفاح و منصور خدمت میکرد) به پسرش علی بن یقطین گفت: چرا آنچه درباره ما گویند (از پیشرفت دولت بنی عباس) واقع شود و آنچه درباره شما گویند (از ظهور دولت حق) واقع نشود؟ علی به پدرش گفت: آنچه درباره ما و شما گفته شده از يك منبع است، (و آن منبع وحی است که به توسط جبرئیل و پیغمبر و ائمه علیهم السلام به مردم می رسد) جز اینکه امر شما چون وقتش رسیده بود خالص و واقعهش به شما عطا شد، و مطابق آنچه به شما گفته بودند واقع گشت، ولی امر ما وقتش نرسیده است، لذا به رزوها دلگرم گشته ایم. اگر به ما بگویند: این امر (ظهور دولت حق) تا دویست یا سیصد سال دیگر واقع نمی شود، دلها سخت شود بیشتر مردم از اسلام برگردند، ولی می گویند: چقدر زود می آید، چقدر به شتاب

6- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ
مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ
عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنِ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَنِ
أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ
عَ الشَّيْخَةَ تُرْبِي بِالْأَمَانِيِّ مُنْذُ مَائَتِي سَنَةٍ قَالَ
وَ قَالَ يَقْطِينٌ لِأَبْنِهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ مَا بَأَلْنَا
قَبِيلَ لَنَا فَكَانَ وَ قَبِيلَ لَكُمْ فَلَمْ يَكُنْ قَالَ فَقَالَ لَهُ
عَلِيٌّ إِنَّ الَّذِي قَبِيلَ لَنَا وَ لَكُمْ كَانَ مِنْ مَخْرَجٍ
وَاحِدٍ غَيْرَ أَنْ أَمْرَكُمْ حَضَرَ فَأَعْطَيْتُمْ مَحْضَةً
فَكَانَ كَمَا قَبِيلَ لَكُمْ وَ إِنَّ أَمْرَنَا لَمْ يَحْضُرْ
فَعَلَلْنَا بِالْأَمَانِيِّ فَلَوْ قَبِيلَ لَنَا إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا
يَكُونُ إِلَّا إِلَى مَائَتِي سَنَةٍ أَوْ ثَلَاثِمِائَةٍ سَنَةٍ
لَقَسَتِ الْقُلُوبُ وَ لَرَجَعَ عَامَهُ النَّاسُ عَنِ
الْإِسْلَامِ وَ لَكِنْ قَالُوا مَا أَسْرَعَهُ وَ مَا أَقْرَبَهُ
تَأَلَّفَا لِقُلُوبِ النَّاسِ وَ تَقْرِيْبًا لِلْفَرَجِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 192 روایت 6

می آید، برای اینکه دلها گرم شود و گشایش نزدیک گردد.

شرح:

علی بن یقطین در سال 182 یعنی يك سال پیش از وفات موسی بن جعفر علیه السلام وفات یافته است. و هر وقت امام علیه السلام این حدیث را به او فرموده باشد، از دویست سال کمتر است ولی پیداست که در هر لغتی رؤس اعداد مانند ده، صد، دویست، سیصد، هزار در اعلسنه و افواه معروف است و به کسور آن توجهی نمی شود، در اینجا هم امام علیه السلام طبق همین اصطلاح و معمول لغت تکلم فرموده است.

و امام آنچه علی بن یقطین به پدرش گفت مطلبی است صحیح و متین که مضمون آن را هم مرحوم صدوق در علل الشرایع خود از حدیثی نقل می کند، و توضیحش این است که: موضوع امید و آرمان در اخبار و روایت و هم در علم روانشناسی امروز از مؤثرترین موجبات پیشرفت و ترقی انسان به شمار آمده است، و بر عکس یأس و نومیدی از بزرگترین بلاها و موجبات سقوط و انحطاط معرفی شده است تا آنجا که یأس از رحمت خدا در ردیف گناهان کبیره قرار گرفته است. امر ظهور و فرج امام زمان علیه السلام و پیشرفت دولت حق و عزت مؤمنین، امریست قطعی و مسلم و ضروری نزد شیعه، ولی مصلحت و واقع بینی خدای تعالی چنین اقتضاء کرده است که به آن سرعتی که اصحاب ائمه علیهم السلام، انتظارش را داشتند واقع نشود، بلکه برای مدت مدید و نامعلومی به طول انجامید، تا مؤمنین راسخ از منافقان ظاهری مشخص گردند و نیز همه شیعیان با آرزو و امیدی که نسبت به ظهور آن حضرت دارند، چون وقتش را نمی دانند و احتمال می دهند در زندگی آنها آن حضرت ظهور فرماید، از این جهت با روحی زنده و با نشاط و وظایف دینی و اجتماعی خود را انجام می دهند و نزدیک بودن علاوه بر آن که امریست نسبی، از نظر علم شامل و محیط خدای تعالی، هر دوری نزدیک است چنانچه راجع به روز قیامت هم می فرماید (((اقتربت الساعة))) به خلاف آنکه اگر به آنها بگویند ظهور دولت حق تا دویست یا سیصد یا هزار و بیشتر به طول می انجامد که در آن صورت ملال و افسردگی همه را فرا گیرد و بلکه از آن جهت که انسان طبعاً به آرزو و امید راغب تر و شایق تر است، دینی که او را ملول و افسرده کند، رها می کند و در پی کسی می رود که به او وعده های زود و خوش ظاهر دهد. اگر چه پوشالی و توخالی باشد.

ترجمه روایت شریفه:

مهرزم پدر ابراهیم می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام از سلاطین آل فلان (بنی عباس) سخن به میان آوردیم حضرت فرمود: مردم به واسطه شتابشان برای این امر هلاک گشتند. همانا خدا برای شتاب بندگان، شتاب نمی کند، برای این امر پایانی است که باید به آن برسند، و اگر مردم به آن پایان رسیدند ساعتی پیش و پس نیفتند.

7- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنْ
الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرَمٍ عَنْ
أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ ذَكَرْنَا عِنْدَهُ
مُلُوكَ آلِ فُلَانٍ فَقَالَ إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ مِنْ
اسْتَعْجَالِهِمْ لِهَذَا الْأَمْرِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ
الْعِبَادِ إِنَّ لِهَذَا الْأَمْرِ غَايَةَ يَنْتَهِي إِلَيْهَا فُلُوْا قَدْ
بَلَّغُوا لَمْ يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً وَ لَمْ يَسْتَأْخِرُوا
اصول کافی جلد 2 صفحه 194 روایت 7

بررسی و آزمایش

بَابُ التَّمْحِیصِ وَ الْإِمْتِحَانِ

شرح:

تمحیص در لغت بمعنی گذاختن طلا و جدا کردن غش آنست و در اینجا مقصود از آن آزمایش انسان است بواسطه تکالیف سخت و دشوار تا خوبان از بدان جدا شوند.

1- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ وَ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع لَمَّا بُوِيَ عَ بَعْدَ مَقْتَلِ عُثْمَانَ صَعِدَ الْمَنْبَرَ وَ خَطَبَ بِخُطْبَةٍ ذَكَرَهَا يَقُولُ فِيهَا أَلَا إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ص وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلَيْنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُغْرِبَنَّ غَرْبَةً حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَ لَيْسَبَقَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا وَ اللَّهُ مَا كَتَمْتُ وَ سَمَّهَ وَ لَا كَذَبْتُ كَذِبَةً وَ لَقَدْ نُبِنْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْيَوْمِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 194 روایت 1

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: چون از بعد از کشتن عثمان با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت شد، آنحضرت بر منبر برآمد و سخنرانی و خطبه ای القاء کرد که امام صادق علیه السلام آن را ذکر کرد و در ضمن آن چنین فرمود: همانا بلیه و گرفتاری شما (که خدا برای امتحان و آزمایشتان مقدر کرده است) مانند روزی که خدا پیغمبرش صلی الله علیه و آله را مبعوث ساخت رجوع کرده است، سوگند بآنکه او را بحق برانگیخت که شما وسوس و آراء مختلف پیدا کنید و غربال شوید، تا آنجا که افراد پایین از شما فراز گیرند و بالاینها بزیر گرایند، و پیشی گیرندگانی که کوتاهی می کردند، پیش تازند، و پیشی گیرندگانی که پیش می تاختند کوتاهی کنند، بخدا که هیچ نشانه ای (از نشانه های حق) از من پوشیده نگشته و دروغی بمن گفته نشده، و بتحقیق که این مقام و این روز را بمن آگاهی داده اند.

شرح:

پیغمبر صلی الله علیه و آله در اوائل بعثت با محیط مردمی روبرو شد که جهل و باطل دامنگیر آنها شده بود، از پیشوای دلسوز و رهبر دانای خود روگردان شده و بعبادت بتها و عادات زشت جاهلیت سرگرم بودند، پیغمبر اسلام که خدای تعالی او را مایه امتحان مردم قرار داد و مبعوثش ساخت با مجاهدت و مساعی بی نظیر خود و غزوات و جنگهای متعدد، بت پرستان را خداپرست کرد و آدمکشان خونخوار را، مانند برادر مهربان در یک صف و تعقیب از یک هدف قرار داد و قوانین عادلانه اجتماعی را در میان آنها مجری ساخت و بیت المال را طبق حق و عدالت تقسیم می فرمود، ولی متأسفانه پس از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمین آن عادات و اخلاق حسنه اسلامی را رفته رفته کنار گذاشتند تا آنجا که می توان گفت: در زمان خلافت عثمان یکمرتبه بفقرا برگشتند و زمان جاهلیت را تجدید کردند.

اکنون پس از قتل عثمان امیرالمؤمنین علیه السلام، با محیط و مردمی روبرو شده است که نمونه زمان جاهلیت است و برای ارجاع قوانین حق و عدالت و سرکوبی طغیانگران باید جهاد کند و از خود گذشتگی نشان دهد، پس قهرا مردمی بپذیرد و اطاعت نمایند و دسته ای تمرد نافرمانی کنند، و از میان آنها برخی از مسلمین که نسبت بحق آنحضرت کوتاهی کرده و با دیگران بیعت کردند بپیش تازند و اطاعت آنحضرت را گردن نهند و در رکابش جهاد کنند و بعضی دیگر مانند طلحه و زبیر که با وجود آنکه در زمان پیغمبر اسلام سوابق درخشانی کسب کرده بودند از اطاعت و انقیاد آنحضرت سرپیچی کرده، طغیان و سرکشی آغاز کنند.

ترجمه روایت شریفه:

ابن ابی یعفور گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: وای بر سرکشان عرب از امریکه نزدیک است، (وای بر آنها در زمان ظهور امام قائم (علیه السلام) که نزدیکست چنانچه در حدیث 938 بیان شد) عرض کردم: قربانت کردم، چند نفر از عرب همراه حضرت قائم خواهند بود؟ فرمود: چند نفر اندک، عرض کردم بخدا کسانیکه از ایشان از این امر سخن می گویند (اظهار عقیده به امام زمان می کنند) بسیارند، فرمود مردم ناچار باید بررسی شوند و جدا گردند و غربال شوند و مردم بسیاری از غربال بیرون ریزند.

ترجمه روایت شریفه:

منصور گوید: امام صادق علیه السلام: به من فرمود: ای منصور: این امر (ظهور امام دوازدهم) به شما نمی رسد جز بعد از ناامیدی و نه به خدا (به شما نمی رسد) تا خوب از بد جدا شود و نه به خدا تا بررسی شود و نه به خدا تا شقاوت به شقی رسد و سعادت به سعید.

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلِ الْأَنْبَارِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ وَيْلٌ لَطُغَاةِ الْعَرَبِ مِنْ أَمْرِ قَدْ أَقْتَرَبَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ كَمْ مَعَ الْقَائِمِ مِنَ الْعَرَبِ قَالَ نَفَرٌ يَسِيرٌ قُلْتُ وَ اللَّهُ إِنْ مَنْ يَصِفُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْهُمْ لَكَثِيرٌ قَالَ لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُمَحَّصُوا وَ يَمَيَّرُوا وَ يُعْرَبَلُوا وَ يُسْتَخْرَجَ فِي الْغُرْبَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 195 روایت 2

3- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْقَلِيِّ عَنِ أَبِيهِ عَنِ مَنْصُورٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا مَنْصُورُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ وَ لَا وَ اللَّهُ حَتَّى تُمَيَّرُوا وَ لَا وَ اللَّهُ حَتَّى تُمَحَّصُوا وَ لَا وَ اللَّهُ حَتَّى يَشْتَقِيَ مَنْ يَشْتَقِي وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 195 روایت 3

4- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع

يَقُولُ الْم أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ
يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ ثُمَّ قَالَ لِي مَا
الْفِتْنَةُ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ الَّذِي عِنْدَنَا الْفِتْنَةُ
فِي الدِّينِ فَقَالَ يُفْتَنُونَ كَمَا يُفْتَنُ الذَّهَبُ ثُمَّ
قَالَ يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 196 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:

معمر بن خلاد گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن علیه السلام می فرمود: (((الم))) مگر مردم پنداشته اند بصرف اینکه گویند ایمان داریم رها شوند و امتحان نشوند! :اول سوره عنكبوت (-) (((سپس به من فرمود فتنه (امتحان) چیست؟ عرض کردم: قربانت کردم: آنچه ما می دانیم امتحان در دین است، حضرت فرمود: امتحان می شوند، چنانکه طلا امتحان می شود، و باز فرمود: خالص و پاک می شوند، چنانکه طلا پاک می شود.

ترجمه روایت شریفه:

مردی از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل می کند که فرمود: دلهای مردم از حدیث شما (شیعه که معتقد به غیبت امام عصر می باشید) می رمد و تنفر دارد، پس هر که به آن اقرار کرد بیشترش گویند و هر که منکر شد از او دست بردارید. همانا ناچار باید آزمایشی پیش آید که هر فرد خصوصی و محرم رازی در آن سقوط کند، تا آنجا که که آنکس (از کمال باریک بینی و دقت) مو را دو نیمه می کند سقوط کند تا آنجا که جز ما و شیعیان ما باقی نماند.

5-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى
عَنْ يُونُسَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صَالِحٍ رَفَعَهُ عَنْ
أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ إِنْ حَدِيثُكُمْ هَذَا لَتَشْمَنْزُ
مِنْهُ قُلُوبُ الرِّجَالِ فَمَنْ أَقْرَبَ بِهِ فَرِيدُوهُ وَ مَنْ
أَنْكَرَهُ فَدْرُوهُ إِنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِتْنَةً
يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَ وَليجّةٍ حَتَّى يَسْقُطَ
فِيهَا مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَيْنِ حَتَّى لَا يَبْقَى
إِلَّا نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 196 روایت 5

6-مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ
سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورِ الصَّنِيقِلِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ
كُنْتُ أَنَا وَ الْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ
أَصْحَابِنَا جُلُوسًا وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَسْمَعُ

كَلَامَنَا فَقَالَ لَنَا فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْتُمْ هِيَهِاتَ
هِيَهِاتَ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ
أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تَعْرَبُوا لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا
تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تَمَحَّصُوا لَا وَاللَّهِ
لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى
تُمَيِّزُوا لَا وَاللَّهِ مَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ
أَعْيُنَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا
تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى يَشْفَى مَنْ يَشْفَى وَ
يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 196 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:

منصور صیقل گوید: من و حارث بن مغیره با جماعتی از اصحابمان (شیعیان) خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودیم (و از ظهور دولت حق سخن می گفتیم) آن حضرت سخن ما را می شنید، سپس فرمود کجائید شما؟ هیهات ، هیهات ، نه به خدا آنچه به سوی چشم می کشید واقع نشود، تا غربال شوید، نه بخدا آنچه بسوی چشم می کشید واقع نشود، تا بررسی شوید، نه بخدا آنچه چشم می کشید واقع نشود. تا جدا شوید. نه بخدا آنچه بسوی چشم می کشید واقع نشود، جز بعد از نومی . نه بخدا، آنچه بسوی چشم می کشید واقع نشود، تا شقاوت بشقی برسد و سعادت بسعید.

1- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ اعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 197 روایت 1

آنکه امامش را شناسد تقدم و تاخر اين امر زيانش نرساند

بَابُ أَنَّهُ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ

ترجمه روایت شریفه:

زراره گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: امامت را بشناس ، زیرا هرگاه امامت را شناختی تقدم یا تاخر این امر زیانت ندهد (یعنی چه آنکه دولت حق زود ظاهر شود و یا دیر، برای تو مساویست و زیانی نکرده نی ، همانا زیان برای کسی است که امامش را نشناسد.)

2- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَقَالَ يَا فَضِيلُ اعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ إِمَامَكَ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا فِي عَسْكَرِهِ لَا بَلَّ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لَوَانِهِ قَالَ وَ قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ بِمَنْزِلَةِ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ

ص

اصول کافی جلد 2 صفحه 197 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:

فضیل بن یسار گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خدایتعالی (((روزیکه هر دسته از مردم را بامامشان می خوانیم 71 سوره 17 -))) پرسیدم. فرمود: ای فضیل! تو امامت را بشناس، زیرا هرگاه امامت را شناختی تقدم یا تاخر این امر زیانت ندهد، کسیکه امامش را بشناسد و پیش از قیام صاحب الامر بمیرد، مانند کسی است که در لشکر آنحضرت بوده است، نه بلکه مانند کسیکه زیر پرچم آنحضرت نشسته باشد. در اینجا یکی از اصحابش گفت: مانند کسی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه وآله شهید شده باشد.

ترجمه روایت شریفه:

ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام عرضکردم: قربانت کردم، کی فرج و گشایش باشد؟ فرمود ای ابا بصیر! تو هم از جمله دنیا خواهانی؟ کسی که این امر را بشناسد، برای او بواسطه انتظارش فرج حاصل شده.

3- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ مَتَى الْفَرَجُ فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ وَ أَنْتَ مِمَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فَرَّجَ عَنْهُ لِأَنْتَظَرَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 198 روایت 3

4- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْخَزَاعِيِّ قَالَ سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ تَرَانِي أَدْرِكُ الْقَائِمَ ع فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ أَلَسْتَ تَعْرِفُ إِمَامَكَ فَقَالَ إِي وَ اللَّهِ وَ أَنْتَ هُوَ وَ تَنَاولَ يَدَهُ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا تُبَالِي يَا أَبَا بَصِيرٍ أَلَا تَكُونُ مُحْتَبِبًا بِسَيْفِكَ فِي ظِلِّ رِوَاقِ الْقَائِمِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 198 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:

اسماعیل بن محمد خزاعی گوید: من شنیدم که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام می پرسید: شما عقیده دارید که من حضرت قائم علیه السلام را درک می کنم؟ فرمود: ای ابابصیر! مگر نه این است که امامت را می شناسی عرض کرد: چرا بخدا، شما نید امام من و دست حضرت را گرفت حضرت فرمود: ای ابابصیر! بخدا از اینکه در سایه خیمه قائم صلوات الله علیه بشمشیرت تکیه نکرده نی باک نداشته باش (یعنی ثواب چنان کسی برای تو هست).

ترجمه روایت شریفه:

فضیل بن یسار گوید، شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: کسیکه بمیرد و امامی نداشته باشد، مانند مردم جاهلیت مرده و هر که بمیرد و به امامش شناسا باشد، تقدم یا تاخر این امر او را زیان ندهد، هر که بمیرد و به امامش شناسا باشد: مانند کسی است که در زیر خیمه امام قائم همراه او باشد.

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: برای کسیکه در انتظار امر (فرج و ظهور) ما مرده است زیانی نیست (چه زیانی است) که در میان خیمه حضرت مهدی و در میان قشون او نمرده باشد.

5- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدُّمٌ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فَسْطَاطِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 198 روایت 5

6- الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعُلَوِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعُرْنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ مَا ضُرَّ مَنْ مَاتَ مُنْتَظِرًا لِأَمْرِنَا إِلَّا يَمُوتُ فِي وَسْطِ فَسْطَاطِ الْمَهْدِيِّ وَ عَسْكَرِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 198 روایت 6

7- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ

الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ
عُمَرَ بْنِ أَبَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع
يَقُولُ اعْرِفِ الْعَلَامَةَ فَإِذَا عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرَّكَ
تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
يَقُولُ يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ
عَرَفَ إِمَامَهُ كَانَ كَمَنْ كَانَ فِي فُسْطَاطِ
الْمُنْتَظَرِ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 199 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:

عمر بن ابان گوید: شنیدم امام صادق
علیه السلام می فرمود: علامت را بشناس
(یعنی امامت را بشناس به حدیث 527
رجوع شود) چون او را شناختی تقدم یا
تاخر این امر به تو زیانی نرساند،
همانا خدای عزوجل می فرماید:
(((روزی که هر دسته از مردم را
بامامشان (همراه امامشان) می
خوانیم 71 سوره 17-))) پس هر که
امامش را شناسد مانند کسی است که در
خیمه امام منتظر باشد.

-1 مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي سَلَامٍ عَنْ
سُورَةَ بْنِ كَلَيْبٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ
قُلْتُ لَهُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ
مُسْوَدَّةٌ قَالَ مَنْ قَالَ إِنِّي إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ
قَالَ قُلْتُ وَ إِنْ كَانَ عَلَوِيًّا قَالَ وَ إِنْ كَانَ
عَلَوِيًّا قُلْتُ وَ إِنْ كَانَ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي
طَالِبٍ ع قَالَ وَ إِنْ كَانَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 199 روایت 1

***درباره ناهلیکه ادعای امامت کند و کسیکه همه انمه یا بعضی از
ایشان را انکار کند و آنکه امامت را برای ناهل اثبات کند***

بَابُ مَنْ ادَّعى الإمامةَ وَ لَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ وَ مَنْ جَدَدَ الأئمةَ أَوْ بَعْضَهُمْ وَ مَنْ أثبتَ الإمامةَ لِمَنْ لَيْسَ لَهَا
بِأَهْلٍ

ترجمه روایت شریفه:

سورة بن كليب گوید: امام باقر
علیه السلام راجع به قول خدای
عزوجل ((و روز قیامت کسانی را که
درباره خدا دروغ گفته اند روسیاه بینی
60سوره 39-)) پرسیدم ، فرمود:
کسی است که بگوید من امامم و امام
نیباشد، عرض کردم : اگر چه علوی باشد؟
فرمود: اگر چه علوی باشد، عرض کردم
؟ اگر چه از اولاد علی بن ابیطالب باشد؟
فرمود: اگر چه باشد.

شرح:

سؤال سوم یا تأکید سؤال دو مست و یا به جهت دفع احتمالی که ممکن است مراد بعروی ، شیعه علی علیه السلام
یا سایر خویشان آن حضرت باشد.

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا فَهُوَ كَافِرٌ
اصول کافی جلد 2 صفحه 199 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:
 امام صادق علیه السلام فرمود: هر که ادعاء امامت کند و اهلش نباشد، کافر است.

3- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلَتْ فِدَاكَ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ قَالَ كُلُّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ قُلْتُ وَ إِنْ كَانَ فَاطِمِيًّا عَلَوِيًّا قَالَ وَ إِنْ كَانَ فَاطِمِيًّا عَلَوِيًّا
اصول کافی جلد 2 صفحه 200 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:
 حسین بن مختار گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت (((روز قیامت کسانی را که بخدا دروغ بستند می بینی 60 سوره 39))) (تفسیرش چیست؟) فرمود: درباره کسی است که خود را امام داند و امام نباشد، عرض کردم: اگر چه از فرزندان فاطمه و علی باشد؟ فرمود: اگر چه از فرزندان فاطمه و علی باشد.

- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ دَاوُدَ الْحَمَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْقُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ ثَلَاثَةً لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يَرْكَبُهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مَنْ ادَّعَى إِمَامَةً مِنْ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ وَ مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنْ اللَّهِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنْ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ
 5- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ يَحْيَى أَخِي أُدَيْمٍ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدْعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا بَتَرَ اللَّهُ عُمُرَهُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 200 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:
 ابن ابی یعفرور گوید: شنیدم ، امام صادق علیه السلام می فرمود: سه کسند که در روز قیامت خدا با آنها سخن نگوید و پاکشان نکند و عذابی دردناک دارند: 1- هر که ادعاء امامت از طرف خدا کند و حق نداشته باشد. 2- کسیکه امام از طرف خدا را انکار کند. 3- آنکه معتقد باشد که این دو از اسلام بهره نمی دارند.

ترجمه روایت شریفه:
 امام صادق علیه السلام می فرمود: این امر (امامت) را غیر صاحبش ادعا نکند، جز اینکه خدا عمرش را قطع کند.

اصول کافی جلد 2 صفحه 200 روایت 5

6- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَنْ أَشْرَكَ مَعَ إِمَامٍ إِمَامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَنْ لَيْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنْ اللَّهِ كَانَ مُشْرِكًا بِاللَّهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 200 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:

و فرمود: کسیکه با امامیکه امامتش از جانب خدا است کسی را شریک کند که امامتش از جانب خدا نیست: بخدا مشرک گشته است.

7- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع رَجُلٌ قَالَ لِي أَعْرِفِ الْآخِرَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَا يَضُرُّكَ أَنْ لَا تَعْرِفَ الْأَوَّلَ قَالَ فَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ هَذَا فَإِنِّي أَبْغَضُهُ وَ لَا أَعْرِفُهُ وَ هَلْ عَرَفَ الْآخِرَ إِلَّا بِالْأَوَّلِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 200 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن مسلم گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی بمن گفت: امام آخر را بشناس، نشناختن امام اول زیانت ندهد، حضرت فرمود: خدا او را لعنت کند، من او را نمی شناسم و دشمن دارم، مگر امام آخر جز بوسیله امام اول شناخته شود؟

8- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ قَالَ سَأَلْتُ الشَّيْخَ عَنِ الْأَنْبِيَاءِ ع قَالَ مَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنَ الْأَحْيَاءِ فَقَدْ أَنْكَرَ الْأَمْوَاتِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 201 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:

ابن مسکان گوید: از شیخ درباره انمه علیهم السلام پرسید: هر که یکی از زنده ها را منکر شود امامان را منکر شده است

شرح:

گویا مرادش امام کاظم علیه السلام است، ولی ابن مسکان از آنحضرت پیش از چند روایت نقل نکرده و بعضی گفته اند: تنها يك روایت مشعر را نقل کرده است، اما شیخ صدوق در کمال الدین همین روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است و در هر حال تعبیر بشیخ از نظر تقيه می باشد و انکار امام زنده از آنجهت مستلزم انکار امامان مرده است که امامت زنده از قول آنها ثابت شده و دلیل امامت میان همگی مشترك است، پس وقتی امام زنده را نشناسد، دلیل امامت را شناخته، و اعتقاد بی دلیل ثمری ندارد، و نیز کسیکه زنده را نشناسد، امام دیگری را که اهلیت ندارد، برای خود انتخاب می کند، و این خود دلیلی است که امامان سابق را آنگونه که باید شناخته است.

9- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي وَهَبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا

وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قَتْلَ
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى
 اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قَالَ فَقَالَ هَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا
 رَعِمَ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِالزُّنَا وَ شَرِبَ الْخَمْرَ أَوْ
 شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْمَحَارِمِ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ مَا هَذِهِ
 الْفَاحِشَةُ الَّتِي يَدَّعُونَ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُمْ بِهَا قُلْتُ
 اللَّهُ أَعْلَمُ وَ وَلِيُّهُ قَالَ فَإِنَّ هَذَا فِي أُمَّةٍ
 الْجَوْرِ ادَّعَوْا أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُمْ بِالْإِنْتِمَامِ بِقَوْمٍ لَمْ
 يَأْمُرَهُمُ اللَّهُ بِالْإِنْتِمَامِ بِهِمْ فَرَدَّ اللَّهُ ذَلِكَ
 عَلَيْهِمْ فَأَخْبَرَ أَنَّهُمْ قَدْ قَالُوا عَلَيْهِ الْكُذِبَ وَ
 سَمَى ذَلِكَ مِنْهُمْ فَاحِشَةً

اصول کافی جلد 2 صفحه 201 روایت 9

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن منصور گوید: از آن حضرت راجع به قول خدای عزوجل ((و چون کار بدی کنند، گویند پدران خود را مرتکب آن دیده ایم و خدا ما را بدان فرمان داده است ، بگو خدا بکار زشت فرمان نمی دهد چرا درباره خدا چیزی که نمی دانید می گویند؟ 28 سوره 7-)) پرسیدم . فرمود: آیا کسی را دیده ای که معتقد باشد خدا بزنا کردن و شراب نوشیدن و مانند این محرمات فرمان داده است ؟ عرض کردم : نه ، فرمود: پس این کار زشتی که ادعا می کنند خدا آنها را بدان فرمان داده است چیست ؟ عرض کردم : خدا داناتر است و ولیش ، فرمود: این مطلب درباره امامان جور (غاصب امامت) است که مردم ادعا کردند خدا ایشان را به پیروی از مردمی فرمان داده است که خدا پیروی از آنان دستور نداده پس خدا ادعای ایشان را رد کرده و خبر داده که درباره خدا دروغ گفته اند و این عملشان را فاحشه (کار زشت) نامیده است.

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن منصور گوید: از عبد صالح (حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) درباره قول خدای عزوجل ((بگو پروردگار من همه کارهای زشت را، آنچه عیانست و آنچه نهانست حرام کرده 31 سوره 7-)) پرسیدم ، فرمود: برای قرآن ظاهری است و باطنی ، همه آنچه را خدا در قرآن حرام کرده ظاهر قرآن است و باطن آن پیشوایان جورند و همه آنچه

10-عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي وَهَبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطُنَ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَجَمِيعٌ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أُمَّةٌ الْجَوْرِ وَ جَمِيعٌ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أُمَّةٌ الْحَقُّ

اصول کافی جلد 2 صفحه 202 روایت 10

را خدایتعالی در قرآن حلال فرموده ظاهر قرآنست و باطن آن پیشوایان حق (ائمہ معصومین علیہم السلام) هستند.

شرح:

قرآن کریم در آیات مبارکاتش بایمان و اسلام و یقین و تقوی و نماز و زکوة و حج و روزه و سایر طاعات و عبادات فرمان می دهد و این امور از نظر ظاهر کالبد و پیکرهایی هستند که هر يك از لحاظ اجرا شرایط و اجزاء مخصوصی دارند، ولی از نظر اینکه این امور در وجود ائمه علیهم السلام مجسم و ممثل گشته و ایشان آینه تمام نمای همین طاعات و عبادات می باشند، زیرا ایشان باین امور امر می کنند و آموزگار آن می باشند و خود بطور کامل آنها را انجام می دهند، بدین جهت تمام اوامر با آنها متحد شده و ایشان روح و باطن اوامر قرآن گشته اند و بوجود آنها تاویل می شود، لذا آیه شریفه ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر بوجود امیرالمؤمنین علیه السلام تاویل شده است یعنی ظاهر نماز همین رکعات مخصوصی است که هر مسلمان در اوقات معین انجام دهد، و باطن و حقیقت و روح و معنی نماز مطابق بیانیکه ذکر شد امیرالمؤمنین علیه السلام است همچنین کفر و نفاق و شرک و زنا و قتل و شرب خمر و امثال آن امور یستکه قرآن از آنها نهی و جلوگیری فرموده و آن ظاهر قرآنست ، ولی باطن و واقعه پیشوایان جور و ستم و مدعیان بنا حق امامتند که مجسمه این امور و وادار کننده مردم را بآنها می باشند.

11- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ
عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا
جَعْفَرٍ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنَ النَّاسِ
مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ
اللَّهِ قَالَ هُمْ وَ اللَّهُ أَوْلِيَاءُ فَلَانَ وَ فَلَانَ
اتَّخَذُوهُمْ أُمَّةً دُونَ الْإِمَامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ
لِلنَّاسِ إِمَاماً فَذَلِكَ قَالَ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ
جَمِيعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ. إِذْ تَبَرَّأَ
الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا
الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ. وَ قَالَ
الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا
تَبَرَّأْنَا مِنْكَ يَرْبِهِمْ اللَّهُ أَعْمَالُهُمْ حَسَرَاتٍ
عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ثُمَّ قَالَ
أَبُو جَعْفَرٍ عَ هُمْ وَ اللَّهُ يَا جَابِرُ أُمَّةَ الظَّلْمَةِ وَ
أَشْيَاءَهُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 202 روایت 11

ترجمه روایت شریفه:
جابر گوید: از امام باقر علیه السلام
راجع بقول خدای عزوجل (((بعضی از
مردم سوای خدا همتها (مانند بت و گاو و
سایر معبودهای باطل) گیرند و آنها را
چون خدا دوست دارند (سوره 2-164)
پرسیدم ، فرمود: ایشان به خدا اولیاء
فلان و فلانند که آنها را پیشوای
خود گرفتند، نه آن امامی را که خدا
پیشوای مردم قرار داده . بدین جهت خدا
فرموده است : (((کاش آن کسان که ستم
می کنند می دانستند که وقتی عذاب را
مشاهده کنند، توانائی یکسره برای
خداست و عذاب خدا بسیار سخت است ،
زمانی که پیشوایان از پیروان بیزاری
جویند و عذاب را ببینند و روابطشان
قطع شود # و پیروان گویند: ای کاش
برای ما بازگشتی بود تا از آنها بیزاری
شدیم ، چنانکه از ما بیزار شدند،

این چنین خدا اعمالشان را به آنها مایه افسوس و پشیمانیها نشان می دهد، و ایشان از آتش بیرون نشوند 165 تا 167 سوره 2)) امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر! ایشان به خدا پیشوایان و پیروان ایشانند.

ترجمه روایت شریفه:

ابن ابی یعفور گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: سه کسند که در روز قیامت بآنها نظر نکند و پاکشان نسازد و عذابی دردناک دارند: کسیکه امامتی را که از جانب خدا ندارد ادعا کند و هر که امام از جانب خدا را انکار کند و آنکه معتقد باشد ایندو از اسلام بهره نمی دارند.

12- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرْقِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَيْمُونٍ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مَنْ ادَّعَى إِمَامَةً مِنَ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ وَ مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 203 روایت 12

1- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع فِي
قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ
هُوَهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ قَالَ يَعْنِي مَنْ اتَّخَذَ
دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أئِمَّةِ الْهُدَى
اصول کافی جلد 2 صفحه 203 روایت 1

کسیکه خدای عزوجل را بدون امامی از جانب او دینداری کند

بَابُ فِيمَنْ دَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنَ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ

ترجمه روایت شریفه:

ابن ابی نصر گوید: حضرت
ابوالحسن علیه السلام درباره خدای
عزوجل (((گمراه تر از آنکه هوس
خویش را بدون هدایت خدا پیروی کند
کیست؟! - 50 سوره 28 -))) فرمود: یعنی
کسیکه راعیش دینش باشد بدون امامی از
ائمه هدی . (یعنی امامی را که خدا رهبر
و هادی او قرار داده رها کند و طبق
راعی سلیقه خویش برای خود امامی
بتراشد و در اصول و فروع دین بقیاس و
استحسان و نظرات شخصی خویش اکتفا
کند.)

2- مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ
عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينِ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ
ع يَقُولُ كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهُ بِعِبَادَةٍ يُجْهَدُ فِيهَا
نَفْسَهُ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعِيَهُ غَيْرُ
مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَ اللَّهُ شَانِيٌّ
لَأَعْمَالِهِ وَ مِثْلُهُ كَمِثْلِ شَاةٍ ضَلَّتْ عَنْ

رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا فَهَجَمَتْ ذَاهِبَةً وَ جَانِيَةً
يَوْمَهَا فَلَمَّا جَنَّتْهَا اللَّيْلُ بَصُرَتْ بِقَطِيعٍ مَعَ
غَيْرِ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا فَبَاتَتْ
مَعَهَا فِي رِبْضَتِهَا فَلَمَّا أَنْ سَاقَ الرَّاعِي
قَطِيعَهُ انْكَرَتْ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا فَهَجَمَتْ
مُتَحَيِّرَةً تَطْلُبُ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا
فَبَصُرَتْ بِعَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ
اغْتَرَّتْ بِهَا فَصَاحَ بِهَا الرَّاعِي الْحَقِي
بِرَاعِيكَ وَ قَطِيعِكَ فَإِنَّكَ تَأْتِيهِ مُتَحَيِّرَةً عَنِ
رَاعِيكَ وَ قَطِيعِكَ فَهَجَمَتْ ذِعْرَةً مُتَحَيِّرَةً نَادَةً
لَا رَاعِي لَهَا يَرْشُدُهَا إِلَى مَرْعَاهَا أَوْ يَرُدُّهَا
فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا اغْتَنَمَ الذَّنْبُ ضَيْعَتَهَا
فَأَكَلَهَا وَ كَذَلِكَ وَ اللَّهُ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَصْبَحَ مِنْ
هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ
ظَاهراً عَادِلاً أَصْبَحَ ضَالاً تَائِهاً وَ إِنْ مَاتَ
عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مَيْتَةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ
اعْتَمَ بِأَيِّ مُحَمَّدٍ إِنْ أَنْمَتِ الْجُورُ وَ اتَّبَاعَهُمْ
لَمَعْرُولُونَ عَنِ دِينِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا
فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ
الرِّيْحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا
عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 203 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:
محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام باقر
علیه السلام می فرمود: هر که دینداری
خدا کند با عبادتی که خود را در آن
بزحمت افکند ولی پیشوائی از جانب خدا
برای خود نگرفته باشد، کوشش او
پذیرفته نیست و او گمراهست و
سرگردان و خدا کردار او را ناپسند دارد و
حکایت او حکایت گوسفندی است که از
چوپان و گله خویش گم شود و تمام روز
را با تلاش در رفت و آمد باشد و
چون شب بر او پرده افکند، گله نی را که
از چوپان خودش نیست ببیند، بسوی
آن گراید و بآن فریب خورد و در خوابگاه
آن گله بخوابد. هنگامیکه چوپان گله
خود را حرکت دهد، آن چوپان و گله
ناشناس بیند، باز با شتاب و سرگردانی در
جستجوی چوپان و گله خود برآید،
گوسفندانی را با چوپانش به بیند، بسوی
آن گراید و بدان فریفته شود، چوپان هم
او را فریاد زند که بیا و بچوپان و گله
خود پیوند که تو از چوپان و گله خود
گم گشته و سرگردانی، آن گوسفند
هراسان و سرگردان و تنها باین سو و
آن سو زند و چوپانی هم ندارد که
بچراگاهش رهبری کند یا بمنزلش رساند.
در همین هنگام گرگ گمشدن او را
مغتم شمارد و او را بخورد، چنین است
بخدا ای محمد! حال کسیکه از جمله
این امت باشد و او را امامی آشکار
(یعنی امامتش با دلیل متقن ثابت
شده) و عادل از طرف خدای عزوجل
نباشد، او گم شده و گمراهست اگر بر این
حال بمیرد، با کفر و نفاق مرده است.
بدان ای محمد! که پیشوایان ستمگری

و پیروانشان از دین خدا برکنارند، خود
گمراه گشته و مردم را گمراه کرده اند،
اعمالیکه بجا می آورند، مانند خاکستری
باشد که تند بادی در روز طوفانی بدو زند
چیزی از آنچه کسب کرده اند بدستشان
نیاید، اینست همان گمراهی دور.

- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
عِيسَى عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ
عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي
يَعْفُورٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ
اللَّهِ ع إِنِّي أَخَالِطُ النَّاسَ
فَيَكْثُرُ عَجْبِي مِنْ أَقْوَامٍ
لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ وَ يَتَوَلَّوْنَ
فُلَانًا وَ فُلَانًا لَهُمْ أَمَانَةٌ وَ
صَدَقٌ وَ وِفَاءٌ وَ أَقْوَامٌ
يَتَوَلَّوْنَكُمْ لَيْسَ لَهُمْ تِلْكَ
الْأَمَانَةُ وَ لَا الْوِفَاءُ وَ
الصِّدْقُ قَالَ فَاسْتَوَى أَبُو
عَبْدِ اللَّهِ ع جَالِسًا فَأَقْبَلَ
عَلِيَّ كَالْغَضْبَانِ ثُمَّ قَالَ لَا
دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهُ بِوَلَايَةِ
إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ
وَ لَا عَتَبَ عَلِيٌّ مَنْ دَانَ
بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ
قُلْتُ لَا دِينَ لِأَوْلِيكَ وَ لَا
عَتَبَ عَلِيٌّ هُوَ لَاءِ قَالَ
نَعَمْ لَا دِينَ لِأَوْلِيكَ وَ لَا
عَتَبَ عَلِيٌّ هُوَ لَاءِ ثُمَّ قَالَ أ
لَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ
وَ جَلَّ اللَّهُ وَلِيُّ الدِّينِ
أَمِنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ
الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ يَعْنِي

مَنْ ظَلَمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى
 نُورِ التَّوْبَةِ وَالْمَغْفِرَةِ
 لَوْلَايَتِهِمْ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ
 مِنَ اللَّهِ وَقَالَ وَالَّذِينَ
 كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ
 يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى
 الظُّلُمَاتِ إِنَّمَا عَنَى بِهَذَا
 أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ
 الْإِسْلَامِ فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ
 إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ
 عَزَّ وَجَلَّ خَرَجُوا
 بِوَلَايَتِهِمْ آيَاهُ مِنْ نُورِ
 الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ
 فَأَوْجِبَ اللَّهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ
 الْكُفَّارِ فَ أَوْلِيَاؤُهُمْ أَصْحَابُ
 النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
اصول کافی جلد 2
صفحه 205 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:
 عبدالله بن ابی یغفور گوید: به امام
 صادق علیه السلام عرض کردم: من که
 با مردم آمیزش دارم بسیار تعجب
 می کنم از مردمی که از شما پیروی
 نمی کنند و بدنبال فلان و فلان می
 روند ولی امین و راستگو و باوفایند،
 و مردمی هستند که بدنبال شمایند، ولی
 امانت و وفاء و راستگویی آنها را ندارند.
 امام صادق علیه السلام راست نشست
 و مانند خشمناکی به من متوجه شد،
 سپس فرمود: هر که خدا را با پیروی از
 امام ستمگریکه از جانب خدا نیست
 دینداری کند، دین ندارد و سرزنش
 نیست بر کسیکه با پیروی از امام
 عادل از جانب خدا دینداری کند، عرض
 کردم: آنها دین ندارند و براینها
 سرزنشی نیست؟! فرمود: آری آنها دین
 ندارند و بر اینها سرزنشی نیست،
 سپس فرمود: مگر قول خدای عزوجل را
 نمی شنوی؟ ((خدا کار ساز کسانیت
 که ایمان آورده اند و از ظلمات
 بنورشان می برد 257 سوره 2 -)) یعنی
 از ظلمات گناهان بنور توبه و آمرزششان
 می برد، بواسطه پیرویشان از هر امام
 عادلیکه از جانب خداست. و باز فرموده
 است: ((و کسانی که کافر شده اند
 کارسازشان طغیانگران سرکشند که نور
 بظلمتشان می برند)) مقصود از این آیه
 اینست که آنها نور اسلام داشتند، ولی
 چون از هر امام ستمگری که از جانب
 خدا نبود پیروی کردند، بواسطه پیروی او
 از نور اسلام بظلمات کفر گرانیدند، سپس
 خدا برای ایشان همراه بودن با کفار را در
 دوزخ واجب ساخت آنها دوزخیانند و در

آن جاودان باشند).
 شرح در آیه شریفه نور را بلفظ مفرد و
 ظلمات را بلفظ جمع ذکر فرمود، برای
 اینکه نور که دین اسلام و راه حق و
 صوابست یکی است و انحراف که موجب
 اختلاف و تعدد است در آن راه ندارد ولی
 دینهای باطل و بدعتها و وساوس
 شیطانی که در آیه شریفه از آن تعبیر به
 ظلمات شده است و در اطراف راه مستقیم
 حق قرار دارد متعدد و بی شمار است.

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: خدای تبارک
 و تعالی فرموده است: هر آینه عذاب
 میکنم هر رعیتی را که در اسلام با
 پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا
 نیست دینداری کند، اگر چه آن رعیت
 نیست باعمال خود نیکوکار و پرهیزگار
 باشد و هر آینه در می گذرم از هر رعیتی
 که در اسلام با پیروی از امام عادل از
 جانب خدا دینداری کند، اگر چه آن رعیت
 نیست بخود ستمگر و بدکردار باشد.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: خدا شرم
 نمی کند که عذاب کند هر امتی را که با
 امامیکه از جانب خدا نیست دینداری
 کند اگر چه نسبت؟ باعمالش نیکوکار و
 پرهیزگار باشد، همانا خدا شرم می کند
 امتی را عذاب کند که با امام از جانب خدا
 دینداری کند، اگر چه نسبت به اعمالش
 ستمگر و بدکردار باشد.

4- وَ عَنْهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ حَبِيبِ
 السَّجِسْتَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ اللَّهُ
 تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِأَعْدَبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي
 الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنْ
 اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً
 تَقِيَّةً وَ لَأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ
 دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ
 كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً

اصول کافی جلد 2 صفحه 206 روایت 4

5- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَبِيهِ
 عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
 سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ لَا
 يَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ لَيْسَ مِنْ
 اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَ إِنْ
 اللَّهُ لَيْسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ مِنْ
 اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً

اصول کافی جلد 2 صفحه 206 روایت 5

شرح:

این چند روایت دو اصل تولی و تبری را در اسلام استوار و تثبیت می کند، ما تحت عنوان توضیح ذیل حدیث 537 (ج 1 ص 300) مستدل و میرهن ثابت نمودیم که خدایتعالی بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای رهبری و پیشوائی خلق دوازده نفر معین و مشخص را انتخاب نموده و منصوب ساخته است، علم رهبری و مقررات و قوانین دین خود را تنها به آنها عنایت فرموده و استعداد و قابلیت دعوت و تبلیغ دین خویش را در وجود ایشان از نظر فطرت و اکتساب تکمیل نموده است، بنابراین هر فردی غیر ایشان که دعوی پیشوائی و امامت کند دروغگو نیرنگ باز است، خود گمراه است و دیگران را گمراه می کند و نسبت به خود و پیروانش ستمی بزرگ مرتکب می شود، بدینجهت در این دو روایت از ایشان به کلمه جائز ((ستمگر و منحرف)) تعبیر شده است.

در تاریخ اسلام پس از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین افرادی با دعا برخاسته و پس از اندکی حکمفرمائی با زور و سرنیزه، خویشتن و پیروان خویش را مفتضح و رسوا نموده و لعنت و نفرین را از بازماندگان برای خود بیادگار گذاشته اند. مردمیکه در حزب چنین افراد نام نویسی کنند و در شمار آنها درآیند و بر عده آنها بیفزایند و موجب مزید شوکت و قدرتشان گردند، اگر چه از نظر وظیفه شخصی، مردمی نیکوکار و با تقوی باشند، باین معنی که فقط اسم خود را در لیست آنها نوشته و بمرام نامه و اساسنامه و مقررات حزبی آنها رفتار نمیکنند، بلکه در وظایف شخصی و اجتماعی پیرو مقررات اسلامند، اینگونه افراد بحکم این چند روایت در نظر خدا منفور و مبعوض و محکوم بعذاب و عقوبت می باشند، زیرا همان يك عمل بظاهر کوچک وسیله ترویج باطل و مسلط ساختن شخص غاصب و ستمگر را بر افراد مسلمان و پایمال نمودن حقوق و حدود خدا و مسلمین و در نتیجه موجب ضعف و اضمحلال مقررات دین اسلام و خانه نشستن پیشوای بر حق میگردد، پیداست که معاویه و یزید و هشام و منصور اگر تنها می بودند، هیچگاه آن همه جنایت و ستم مرتکب نمی شدند، بلکه اگر اطرفیان و حواشی آنها منحصر بیک عده کارگردان و مأمور هم می بود جرات چنان هتاکیها را نمیداشتند، بطور مسلم آن ستمگران از ثبت نام افراد بسیار در حزب خود استفاده می کردند و غرور و نخوت بیشتری بکار می بردند و در ظلم و تعدی خویش گامهای فراتری میگذاشتند. تا اینجا بیان و توضیح قسمت اول از این روایت شریف بود.

و اما راجع بقسمت دوم یعنی کسیکه از امام بحق پیروی کند و در اعمال شخصی خود مرتکب گناه و آلودگی شود، پیداست که او بواسطه اینکه در مقدمه و سرلوحه اعمالش سطر درخشانی بنام ولایت و تعهد پیروی از امامان عادل و منصوب از جانب خدا را ثبت کرده، و از پیشوای گمراه کننده و منحرف روگردان شده است، در نتیجه بر عده مؤمنین افزوده و از اهل باطل کاسته و باندازه يك تن نیروی اسلام و عفو و بخشش را تقویت نموده، و نیروی نفاق و باطل را تضعیف و تخریب کرده است، و شایسته و سزاوار است که عفو و بخشش الهی آلودگیهای کوچکش را فرا گیرد، و خداوند حکیم و مهربان بواسطه يك عمل مهم و با ارزش او از چندین خطا و لغزش دیگرش در گذرد. برای این دو فرد در تشکیلات اجتماعی می توانم بدو بنده و نوکری مثال بزنیم که یکی از آنها در خانه آقا ولینعمت خویش را انتخاب کرده و در آنجا سر سپرده و بیعت کرده است، ولی گاهی هم از او خطا و لغزش و سرپیچی و تمرد مشاهده میشود. و دیگری از آقا ولینعمت خود رو گردان شده و در خانه دشمن او سر سپرده و ثبت نام کرده ولی کردار و رفتار او را آنجا با دستورات ولینعمتش مطابق و موافق است، شما خود بیندیشید و قضاوت کنید.

1- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
عَائِدٍ عَنْ ابْنِ أُدَيْنَةَ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ
قَالَ ابْتَدَأْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَوْمًا وَقَالَ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ
فَمِيتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ فَقُلْتُ قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ
اللَّهِ ص فَقَالَ إِي وَ اللَّهِ قَدْ قَالَ قُلْتُ فَكُلُّ مَنْ
مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ قَالَ
نَعَمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 207 روایت 1

***کسیکه بمیرد و پیشوائی از ائمه هدی نداشته باشد و این باب جزء
باب سابق است***

بَابُ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْ أئِمَّةِ الْهُدَى وَ هُوَ مِنَ الْبَابِ الْأَوَّلِ

ترجمه روایت شریفه:

فضیل بن یسار گوید: روزی امام صادق
علیه السلام خود برای ما شروع سخن
کرد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه
وآله فرموده است: هر که بمیرد و
پیشوائی نداشته باشد، بمردن جاهلیت
مرده است. عرض کردم این سخن پیغمبر
است؟! فرمود: آری بخدا او فرموده
است، عرض کردم: پس هر که بمیرد
و پیشوائی نداشته باشد، مرگش مرگ
جاهلیت است؟! فرمود: آری.

شرح:

مقصود از نداشتن پیشوا اینستکه: پیغمبر یا امامی را که خدا در زمان او تعیین فرموده نپذیرد و اطاعت
او را بر خود واجب نداند و مراد به جاهلیت حالتی است که اعراب پیش از آمدن اسلام داشتند، که خدا و پیغمبر را
نمیشناختند و دین و شریعت را کنار گذاشته و بنژاد و تبار خویش می بالیدند و خود خواهی و گردنکشی و کارهای
زشت دیگر در میان آنها رواج داشت.

2- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ
عَمْرٍو عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ
اللَّهِ عَ عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَ مَنْ مَاتَ وَ
لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ قَالَ قُلْتُ
مِيتَةٌ كُفْرٌ قَالَ مِيتَةٌ ضَلَالٌ قُلْتُ فَمَنْ مَاتَ
الْيَوْمَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ
فَقَالَ نَعَمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 208 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:
ابن ابی یعفور گوید: از امام صادق
علیه السلام راجع بقول رسول خدا
صلی الله علیه وآله (((هر که بمیرد و او
را پیشوائی نباشد مرگش مرگ جاهلیت
است))) پرسیدم و گفتم: مقصود مردن
در حالت کفر است؟ فرمود: مردن در
حالت گمراهی است. عرض کردم: هر
که در این زمان هم بمیرد و او را
پیشوائی نباشد، مرگش مرگ جاهلیت
است؟ فرمود: آری.

3- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ
الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْفَضِيلِ عَنِ الْحَارِثِ
بْنِ الْمُغْبِرَةِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَ مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ
مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ نَعَمْ قُلْتُ جَاهِلِيَّةٌ جَهْلَاءٌ أَوْ
جَاهِلِيَّةٌ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ قَالَ جَاهِلِيَّةٌ كُفْرٌ وَ
نِفَاقٌ وَ ضَلَالٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 208 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:
حارث بن مغیره گوید: بامام صادق علیه
السلام عرض کردم: پیغمبر فرموده است:
هر که بمیرد و پیشوائش را نشناسد
بمرگ جاهلیت مرده است؟ فرمود: آری.
عرض کردم: جاهلیت کامل یا جاهلیتی که
امامش را نشناسد فرمود: کفر و نفاق و
گمراهی.

شرح:

مراد بجاهلیت چنانچه در دو روایت پیش توضیح دادیم عقاید باطل و عادات زشتی است که عرب قبل
از اسلام دچارش بودند، و چون در حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، مردن کسی که امامش را نشناسد
بمردن بر حالت جاهلیت تشبیه و تنظیر شده است، راوی سؤال می کند که آیا مقصود از جاهلیت تمام عقاید
فاسد و اخلاق زشت آنهاست یا تنها از نظر نشناختن امام است؟ حضرت می فرماید: از نظر کفر و نفاق و
گمراهی است. یعنی اگر نشناختن امام از آنجهت باشد که او را منکر شود و در مقام مخالفت و ستیزه با او بر
آید، از لحاظ کفر با مردم جاهلیت شریکست، همچون ضلالت و گمراهی که از کفر و نفاق پائین تر و وبال و
کیفرش سبکتر است، و درجاتش نسبت بقاصر و مقصر
و مستضعف مختلف و متفاوتست.

4- بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ
عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنِ مَالِكِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ
الْمُفَضَّلِ بْنِ زَائِدَةَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ
قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ مَنْ دَانَ اللَّهُ بِغَيْرِ
سَمَاعٍ عَنْ صَادِقِ الزَّمَةِ اللَّهُ الْبَيْتَةُ إِلَى
الْعَنَاءِ وَ مَنْ ادَّعَى سَمَاعاً مِنْ غَيْرِ الْبَابِ

الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ ذَلِكَ الْبَابُ
الْمَأْمُونُ عَلَى سِرِّ اللَّهِ الْمَكْنُونِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 209 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام فرماید: هر که
بدون شنیدن و فرا گرفتن از امامی صادق
خدا را پرستش کند قطعاً خدا ملازم
رنج و مشقتش سازد (خدا ملازم
سرگردانی و رنج و مشقتش نماید) و
کسی که ادعای مردن کند از غیر دری که
خدا آنرا گشوده ، مشرک است و آن دری
است ایمن (و نهاده) بر حصار راز پنهان
خدا.

1- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سُلَيْمَانَ
بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَاءَ يَقُولُ إِنَّ
عَلِيَّ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ وَامْرَأَتَهُ
وَ بَنِيهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ قَالَ مَنْ عَرَفَ هَذَا
الْأَمْرَ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عَ لَمْ يَكُنْ
كَالنَّاسِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 209 روایت 1

درباره سادات حقشناس و منکر حق

بَابُ فِيمَنْ عَرَفَ الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ مَنْ أَنْكَرَ

ترجمه روایت شریفه:

سلیمان بن جعفر گوید: شنیدم حضرت
رضا می فرمود: همانا علی بن عبدالله بن
حسین بن علی بن حسین بن علی بن
ابیطالب علیهم السلام و همسر و
پسرانش اهل بهشتند. سپس فرمود: هر
کس از اولاد علی و فاطمه علیهما السلام
عارف باین امر (امامت) باشد، مانند
مردم دیگر نیست.

شرح:

علامه مجلسی (ره) گوید: ظاهراً بجای عبدالله، عبیدالله صحیح است چنانچه گفته صاحب عمده الطالب و
مقاتل الطالبین و مورخین دیگر بر آن دلالت دارد، سپس از عمده الطالب نقل میکند که اولاد حضرت علی
بن الحسین علیهما السلام از شش پسر باقی ماندند: 1- امام محمد باقر علیه السلام 2- عبد الله باهر 3- زید شهید 4-
عمر اشرف 5- حسین اصغر 6- علی اصغر.

یکی از پسران حسین اصغر عبید الله اعرج است که این علی بنام علی صالح است پسر اوست، او را زنی
صالحه بنام ام سلمه بود که از شدت اخلاص و ارادتی که بحضرت رضا علیه السلام داشت، روزی که
آنحضرت بعیادت شوهرش تشریف آورده بود، او از پشت پرده به آنحضرت می نگریست و چون از
مجلس برخاست، محل جلوس امام علیه السلام را می بوسید و بعنوان تبرک بر آن دست میمالید. حضرت
رضا علیه السلام از خانواده علی صالح تجلیل فرموده و بهشت را برای آنها وعده داده و در آخر فرموده است:
ساداتی که به امامت عارف باشند مانند دیگر مردم نیستند، یعنی ثواب آنها از سایر مردم بیشتر است بواسطه
شرافت نسب ایشان، چنانچه خدا درباره همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله این امتیاز را قائل شده

است ، یا بجهت اینکه ایمان و اطاعت ایشان از امامی که از خویشان و فامیل خود آنهاست دشوار و مشکل تر است نسبت به سایر مردم ، زیرا اسباب حسد و کینه در آنجا قویتر و خضوع و کوچکی کردن در برابر فامیل سخت تر و گرانتر است و لذا شیطان ایشانرا بادعاء امامت بیشتر وسوسه می کند، بعضی گفته اند: علتش این است که طاعت و عبادت سادات ، ثوابش دو برابر مردم دیگر است ، چنانکه عقوبت گناه و نافرمانی ایشان هم دو برابر است.

ترجمه روایت شریفه:

احمد بن عمر گوید: بحضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم : بمن بفرمائید کسیکه فرزند فاطمه باشد و با شما دشمنی کند و حق شما را نشناسد از لحاظ مجازات با سایر مردم برابر است ؟ فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود: عقاب ایشان دو چندانست.

2- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْوَشَاءُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَمْرٍو الْحَلَّالُ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع أَخْبِرْنِي عَنْ عَائِدِكَ وَ لَمْ يَعْرِفْ حَقَّكَ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ هُوَ وَ سَائِرِ النَّاسِ سِوَاءِ فِي الْعِقَابِ فَقَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يَقُولُ عَلَيْهِمْ ضِعْفًا الْعِقَابِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 210 روایت 2

شرح:

مجلسی (ره) درباره معنی کلمه ضعف اقوالی از اهل لغت ذکر میکند که طبق یکی از آنها معنی ضعفا در این روایت سه برابر میشود، چنانچه راجع به آیه شریفه (((يضاعف لها العذاب ضعفين))) هم بعضی از مفسرین همین قول را گفته اند، ولی از هری منکر این معنی شده و دو برابر را تقویت کرده است.

ترجمه روایت شریفه:

عبد الرحمن بن ابی عبدالله گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم : منکر امر امامت از خاندان بنی هاشم و دیگران برابرنده؟ فرمود: مگو منکر، بلکه بگو جاحد از خاندان بنی هاشم و دیگران . ابوالحسن (علی بن اسمعیل میثمی) گوید: من در این باره فکر کردم ، و قول خدای عزوجل درباره برادران یوسف بیادم افتاد (((فعرفهم و هم له منكرون 58 سوره 12))) یوسف آنها را شناخت و آنها یوسف را منکر بودند (نشناختند).

- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمِيثَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا رَبِيعُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ لِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الْمُنْكَرُ لِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ غَيْرِهِمْ سِوَاءِ فَقَالَ لِي لَا تَقُلِ الْمُنْكَرَ وَ لَكِنْ قُلِ الْجَاهِدُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ غَيْرِهِمْ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ فَتَفَكَّرْتُ فِيهِ فَذَكَرْتُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي إِخْوَةِ يُوسُفَ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 210 روایت 3

شرح:

فرق منکر و جاحد این است که : منکر در برابر عارف و عالم بکار می رود یعنی کسیکه چیزی را نشناخته و ندانسته است چنانچه آیه سوره یوسف که بیاد ابوالحسن افتاد، شاهد آن است . اما جاحد کسی است که مطالبی را فهمیده و دانسته رد کند و نپذیرد، ((9)) از اینجهت امام علیه السلام فرمود: نسبت به بنی هاشم که امام را نمی پذیرند، باید جاحد گفت نه منکر، زیرا امام از خاندان خود آنهاست و او را خوب می

شناسند اگر کسی از آنها امام را نپذیرد، بواسطه حسد و اغراض دنیوی دیگر است و عذاب و عقاب او از دیگران بیشتر باشد، زیرا خدا حجت را برای او کاملتر و تمامتر کرده که از آن خاندانش قرار داده است و نیز ناسپاسی ایشان از این نعمت و منت بزرگ خداوند زشت تر و شدیدتر است و یا بجهت این است که گناه و خطا از اشراف زشت تر و ناپسند تر است و لذا خدا لغزشهایی را بر پیغمبران می گیرد و از آنها مؤاخذه می کند که از دیگران در گذشته و بخشیده می دارد.

ترجمه روایت شریفه:

ابن ابی نصر گوید: بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم: آنکه جاحد (امر امامت) باشد از خاندان شما با دیگران برابر است؟ فرمود: برای جاحد از خاندان ما دو گناه و برای نیکوکار دو ثوابست.

4- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَا عَ قُلْتُ
لَهُ الْجَاهِدُ مِنْكُمْ وَمِنْ غَيْرِكُمْ سَوَاءٌ فَقَالَ
الْجَاهِدُ مِنَّا لَهُ دُنْبَانِ وَالْمُحْسِنُ لَهُ حَسَنَتَانِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 211 روایت 4

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ
عَنْ صَفْوَانَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ قُلْتُ
لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا حَدَّثَ عَلَيَّ الْإِمَامَ حَدَّثَ
كَيْفَ يَصْنَعُ النَّاسُ قَالَ أَيْنَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ
جَلَّ فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ
لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا
رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ قَالَ هُمْ
فِي عَذْرِ مَا دَامُوا فِي الطَّلَبِ وَ هَوْلَاءِ
الَّذِينَ يَنْتَظِرُونَهُمْ فِي عَذْرِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ
أَصْحَابُهُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 211 روایت 1

* آنچه هنگام درگذشت امام بر مردم واجبست *

بَابُ مَا يَجِبُ عَلَى النَّاسِ عِنْدَ مُضِيِّ الْإِمَامِ

ترجمه روایت شریفه:

يعقوب بن شعيب گوید: بامام صادق
عليه السلام عرض کردم: چون برای امام
پیش آمدی کند (وفات نماید) مردم
چه کنند؟ فرمود: قول خدای عزوجل
کجاست که می فرماید. (((چرا از هر
گروه از مؤمنین دسته ای سفر نکنند تا
درباره دین، دانش آموزند و چون
بازگشتند، قوم خویش را بیم دهند، شاید
آنها بترسند 122 سوره 9 -))) سفر
کنندگان تا زمانیکه دنبال طلب دانشند
معدورند و آنها که در انتظارند، تا زمان
بازگشت رفقای خود معدورند.

شرح:

راجع به آیه شریفه در ج 1 ص 307 توضیحی بیان کردیم و در اینجا میگوئیم بقرینه سؤ ال و جواب، مراد این است که چون امام وفات کند، بر مؤمنینی که در بلد امام نیستند، لازمست از میان خود عده ای را انتخاب کرده

برای تعیین امام به آن شهر بفرستند و تا زمانیکه به آنجا نرسیده و در بلا تکلیفی بسر می برند، از نداشتن امام و پیشوا معذورند و همچنین کسانی که ایشانرا فرستاده اند تا زمان رسیدن خیر به آنها معذورند.

2- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى
عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادٌ
عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع
عَنْ قَوْلِ الْعَامَّةِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَنْ
مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ
الْحَقُّ وَ اللَّهُ قُلْتُ فَإِنَّ إِمَامًا هَلَكَ وَ رَجُلٌ
بِخِرَاسَانَ لَا يَعْلَمُ مَنْ وَصِيُّهُ لَمْ يَسْعُهُ ذَلِكَ
قَالَ لَا يَسْعُهُ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا هَلَكَ وَقَعَتْ حُجَّةٌ
وَ وصِيَّهُ عَلِيٌّ مَنْ هُوَ مَعَهُ فِي الْبَلَدِ وَ حَقُّ
النَّفَرِ عَلَيَّ مَنْ لَيْسَ بِحَضْرَتِهِ إِذَا بَلَغَهُمْ إِنَّ
اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ قُلُوبًا لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ
مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا
قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ
قُلْتُ فَتَنَفَرُ قَوْمٌ فَهَلْكَ بَعْضُهُمْ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ
فَيَعْلَمَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ يَقُولُ وَ مَنْ
يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ
يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَيَّ اللَّهُ
قُلْتُ فَبَلَّغَ الْبَلَدَ بَعْضُهُمْ فَوَجَدَكَ مُغْلَقًا عَلَيْكَ
بَابُكَ وَ مَرَّخِي عَلَيْكَ سَتْرَكَ لَا تَدْعُوهُمْ إِلَى
نَفْسِكَ وَ لَا يَكُونُ مَنْ يَدُلُّهُمْ عَلَيْكَ فِيمَا
يَعْرِفُونَ ذَلِكَ قَالَ بَكَّتَابِ اللَّهِ الْمُنَزَّلِ قُلْتُ
فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ كَيْفَ قَالَ أَرَأَيْكَ قَدْ
تَكَلَّمْتَ فِي هَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ قُلْتُ أَجَلٌ قَالَ
فَذَكَرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيِّ ع وَ مَا قَالَ لَهُ
رَسُولُ اللَّهِ ص فِي حَسَنِ وَ حُسَيْنِ ع وَ
مَا خَصَّ اللَّهُ بِهِ عَلِيًّا ع وَ مَا قَالَ فِيهِ رَسُولُ
اللَّهِ ص مِنْ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِ وَ نَصْبِهِ إِيَّاهُ وَ مَا
يُصِيبُهُمْ وَ إِفْرَارِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ بِذَلِكَ وَ
وَصِيَّتِهِ إِلَى الْحَسَنِ وَ تَسْلِيمِ الْحُسَيْنِ لَهُ
بِقَوْلِ اللَّهِ النَّبِيِّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ
وَ أَرْوَاجِهِ أُمَّهَاتِهِمْ وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ
أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ قُلْتُ فَإِنَّ النَّاسَ
تَكَلَّمُوا فِي أَبِي جَعْفَرٍ ع وَ يَقُولُونَ كَيْفَ
تَخَطَّتْ مِنْ وُلْدِ أَبِيهِ مَنْ لَهُ مِثْلُ قَرَابَتِهِ وَ

مَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْهُ وَ قَصْرَتْ عَمَّنْ هُوَ أَصْعَرُ مِنْهُ فَقَالَ يُعْرَفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ بِثَلَاثِ خِصَالٍ لَا تَكُونُ فِي غَيْرِهِ هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِالَّذِي قَبْلَهُ وَ هُوَ وَصِيُّهُ وَ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ وَصِيَّتُهُ وَ ذَلِكَ عِنْدِي لَا أَنْزَعُ فِيهِ قُلْتُ إِنَّ ذَلِكَ مَسْتُورٌ مَخَافَةَ السُّلْطَانِ قَالَ لَا يَكُونُ فِي سِتْرٍ إِلَّا وَ لَهُ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ إِنَّ أَبِي اسْتَوْدَعَنِي مَا هُنَاكَ فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ ادْعُ لِي شُهُودًا فَدَعَوْتُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ فِيهِمْ نَافِعٌ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ أَكْتُبْ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُوا إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَ أَوْصَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ أَمْرَهُ أَنْ يُكْفَنَهُ فِي بُرْدِهِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ الْجَمْعَ وَ أَنْ يُعَمَّمَهُ بِعِمَامَتِهِ وَ أَنْ يَرْبَعَ قَبْرَهُ وَ يَرْفَعَهُ أَرْبَعَ أَصَابِعَ ثُمَّ يَخْلِي عَنْهُ فَقَالَ اطُؤُوهُ ثُمَّ قَالَ لِلشُّهُودِ انصرفوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقُلْتُ بَعْدَ مَا انصرفوا مَا كَانَ فِي هَذَا يَا أَبْتَ أَنْ تُشْهَدَ عَلَيْهِ فَقَالَ إِنِّي كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ وَ أَنْ يُقَالَ إِنَّهُ لَمْ يُوصَ فَأَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ حُجَّةٌ فَهُوَ الَّذِي إِذَا قَدِمَ الرَّجُلُ الْبَلَدَ قَالَ مَنْ وَصِيَّ فَلَانَ قِيلَ فَلَانَ قُلْتُ فَإِنْ أَشْرَكَ فِي الْوَصِيَّةِ قَالَ تَسْأَلُونَهُ فَإِنَّهُ سَيَبِينُ لَكُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 212 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:
 عبدالاعلی گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول عامه پرسیدم که گویند: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده: (((هر که بمیرد و امامی نداشته باشد، بمرگ جاهلیت مرده است))) فرمود: درست است بخدا. عرض کردم: امامی (در مدینه) وفات کرده و مردی در خراسانست و نمیداند وصی او کیست، همین دوری از امام برای او عذر نیست؟ فرمود: برای او عذر نیست. همانا چون امام بمیرد. برهان وصیش بر کسانی است که در بلد او هستند (پس آنها باید وصی امام را با برهان امامت تعیین کنند) و بر کسانی که در بلد امام نیستند، چون خبر وفات او را شنیدند، لازمست کوچ کنند، همانا خدای عزوجل می فرماید: (((چرا از هر گروه از مؤمنان، دسته ای کوچ نکنند تا درباره دین، دانش آموزشند و چون باز گشتند قوم خویش را بیم دهند، شاید آنها بترسند.)))
 عرض کردم: اگر دسته ای کوچ کردند و بعضی از آنها پیش از آنکه (بشهر امام) برسد و بدانند بمیرد؟ فرمود: خدای جل و عز می فرماید: (((و هر که برای مهاجرت بسوی خدا و رسولش از خانه خویش در آید، آنگاه مرگ وی فرا رسد، پاداش او بعهده خدا باشد 99 سوره 4

)))
 عرض کردم: اگر بعضی از آنها ببلد امام رسیدند شما در خانه خود را بسته و بروی خود پرده انداخته اید، نه خود شما مردم را بسوی خود خوانید و نه دیگری ایشانرا بشما راهنمایی کند،

بچه وسیله امام را بشناسند؟
 فرمود: بوسیله کتاب منزل خدا.
 عرض کردم: خدا جل و عز (در قرآن)
 چگونه می فرماید؟ امام فرمود: بنظرم
 پیش از این هم در این باره سخن گفته ای
 ؟ (از من پرسیده ای؟) عرض کردم: آری
 . آنگاه حضرت آیاتی را که خدا درباره
 علی نازل فرموده و آنچه را خدا به علی
 علیه السلام اختصاص داده و وصیتی را
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله راجع
 به او نموده و نصیبش فرموده و
 مصیباتیکه بآنها میرسد و اعتراف
 حسن و حسین را به آن و وصیتش را به
 حسن و تسلیم کردن حسین امر امامت
 را طبق قول خدا (((پیغمبر بمؤمنان از
 خودشان سزاوارتر است و همسران وی
 مادران ایشانند و خویشاوندان در
 کتاب خدا، بعضی نسبت به بعضی
 سزاوارترند 6 سوره 33 -))) همه را یاد
 آور شد. (فرمود بیادآور.)
 (تا معلوم شود امامت علی و حسن
 و حسین علیهم السلام بدلیل آیات
 قرآن و احادیث پیغمبر صلی الله
 علیه و آله بوده و از آن پس بدلیل آیه
 شریفه اولوالارحام.)
 عرض کردم: مردم درباره امام باقر
 علیه السلام اعتراض کرده و میگفتند:
 چگونه شد که امامت از میان تمام
 فرزندان پدرش بدر شد و بوی رسید، با
 آنکه در میان آنها کسانی بودند که از نظر
 قرابت مثل او و از نظر سن بزرگتر از او
 (مانند زید بن علی) بودند. در
 صورتیکه امامت به کوچکتران از او
 (بواسطه کوچکتر بودنشان) نرسید؟
 فرمود: صاحب امر امامت به سه خصلت

شناخته می شود که مختص به اوست و در غیر او نیست : 1 او نسبت به امام پیشین سزاوارتر (نزدیکتر و منسوب تر) از سایر مردمست . 2 وصی او است 3 . سلاح و وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد اوست.

و اینها نزد من است ، کسی با من در این باره نزاع نکند (بحديث 617 رجوع شود (عرض کردم اینها از ترس سلطان پنهانست ؟ فرمود: پنهان نیست بلکه دلیلی روشن دارد، همانا پدرم هر چه آنجا (مخزن و دایع امامت) بود بمن سپرد و چون وفاتش نزدیک شد، فرمود: گواهانی را نزد من حاضر کن ، من چهار تن از قریش را که نافع غلام عبدالله بن عمر یکی از آنها بود، حاضر کردم . فرمود: بنویس:

این است آنچه یعقوب پسرانش را بدان وصیت می کند (((پسرانم همانا خدا این دین را برای شما برگزید نمیرید جز اینکه مسلمان باشید 122 سوره 2 -))) و محمد بن علی بیسرش جعفر بن محمد وصیت کرد و دستورش داد که او را با بردیکه در آن نماز جمعه میخواند، کفن پوشد و با عمامه خودش او را عمامه بندد و قبرش را چهار گوش ساخته ، چهار انگشت از زمین بلند کند و سپس آنرا واگذارد (از چهار انگشت بلندتر نکند).

آنگاه فرمود: وصیت نامه را درهم پیچید و بگواهان فرمود: بروید خدا شما را رحمت کند . پس از رفتن ایشان من گفتم : پدرم ! در این وصیت نامه چه احتیاجی بگواه گرفتن بود؟ فرمود: من نخواستم که تو (پس از مرگ من) مغلوب باشی و مردم بگویند: او وصیت

نکرده است و خواستم تو دلیلی داشته باشی که هرگاه مردی به این بلد آید و گوید وصی فلانی کیست! بگویند فلانی. من گفتم: اگر در وصیت شریک داشته باشد امام چگونه تعیین میشود؟ فرمود: از او سؤال می کنید (مسائل مشکل علمی و امور غیبی را از او می پرسید) مطلب برای شما روشن می شود.

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن مسلم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اصلحک الله خبر بیماری شما بما رسید و ما را نگران کرد، ای کاش ما را آگاه می ساختی (یا فرمود بما می آموختی) وصی شما کیست؟ فرمود: همانا علی (بن ابیطالب) علیه السلام عالم (امام) بود و علم به ارث میرسد، و هیچ عالمی نمیرد جز اینکه پس از وی کسی باشد که مانند علم او یا آنچه خدا خواهد (کمتر یا زیادت) بداند، عرض کردم برای مردم رواست که چون امامی بمیرد، امام بعد از او را نشناسد؟ فرمود: اما برای اهل این شهر یعنی مدینه روا نیست (زیرا باید فوراً سؤال کنند و وصی امام را بشناسند) و نسبت به شهرهای دیگر معذوریت آنها به اندازه رسیدنشان تا مدینه است، همانا خدا می فرماید: ((همه مؤمنین نتوانند کوچ کنند، پس چرا از هر گروه ایشان دسته ای سفر نکنند تا در امر دین دانش اندوزند و چون باز گشتند، قوم خویش را بیم دهند شاید آنها بترسند 122 سوره 9-)) عرض کردم: بفرمائید اگر کسی در این راه بمیرد،

3- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ یَحْیَى الْحَلْبِيِّ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ بَلَّغْنَا شُكْرَكَ وَ أَشْفَقْنَا فَلَوْ أَعْلَمْتَنَا أَوْ عَلَّمْتَنَا مَنْ قَالَ إِنَّ عَلِيًّا ع كَانَ عَالِمًا وَ الْعِلْمُ يَتَوَارَثُ فَلَا يَهْلِكُ عَالِمٌ إِلَّا بَقِيَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ قُلْتُ أ فَيَسَعُ النَّاسَ إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ إِلَّا يَعْرِفُوا الَّذِي بَعْدَهُ فَقَالَ أَمَا أَهْلُ هَذِهِ الْبُلْدَةِ فَلَا يَعْنِي الْمَدِينَةَ وَ أَمَا غَيْرُهَا مِنَ الْبُلْدَانِ فَيَقْدِرُ مَسِيرُهُمْ إِنْ اللَّهُ يَقُولُ وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لَيَنْفَرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ قَالَ قُلْتُ أ رَأَيْتَ مَنْ مَاتَ فِي ذَلِكَ فَقَالَ هُوَ بِمَنْزِلَةٍ مِنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ قَالَ قُلْتُ فَإِذَا قَدِمُوا بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْرِفُونَ صَاحِبَهُمْ قَالَ يُعْطَى السَّكِينَةَ وَ الْوَقَارَ وَ الْهَيْبَةَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 214 روایت 3

چه می شود؟ فرمود: او به منزله کسی
است که برای مهاجرت بسوی خدا و
رسولش از منزکش بیرون شده ، سپس
مرگش فرا رسد که پاداش او پر خداست .
عرض کردم : وقتی وارد مدینه شدند،
بچه دلیل امام خود را می شناسند؟ فرمود:
به امام آرامش و وقار و هیبت عطا
شود (یعنی امام را می بینند که
اطمینان قلب و عدم شك و تزلزل در گفتار
و رفتار و وجناتش هویدا است).

- [أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ
الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي جَرِيرٍ
الْقُمِّيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ
قَدْ عَرَفْتُ انْقِطَاعِي إِلَى أَبِيكَ ثُمَّ إِلَيْكَ ثُمَّ
حَلَفْتُ لَهُ وَحَقَّ رَسُولَ اللَّهِ ص وَحَقَّ
فُلَانٍ وَفُلَانٍ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ بِأَنَّهُ لَا يَخْرُجُ
مَنْيَ مَا تُخْبِرُنِي بِهِ إِلَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَ
سَأَلْتُهُ عَنْ أَبِيهِ أَمْ هُوَ أَوْ مَيِّتٌ فَقَالَ قَدْ وَ
اللَّهُ مَاتَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ شِيعَتَكَ يَرَوْنَ
أَنَّ فِيهِ سُنَّةَ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ قَالَ قَدْ وَ اللَّهُ الَّذِي
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هَلَاكَ قُلْتُ هَلَاكَ غَيْبَةً أَوْ
هَلَاكَ مَوْتٍ قَالَ هَلَاكَ مَوْتٍ فَقُلْتُ لَعَلَّكَ مَنِي
فِي تَقِيَّةٍ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ قُلْتُ فَأَوْصَى إِلَيْكَ
قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَأَشْرَكَ مَعَكَ فِيهَا أَحَدًا قَالَ لَا
قُلْتُ فَعَلَيْكَ مِنْ إِخْوَتِكَ إِمَامٌ قَالَ لَا قُلْتُ فَأَنْتَ
الإِمَامُ قَالَ نَعَمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 215 روایت 1

زمانی که امام میفهمد امر امامت باو رسیده است

بَابُ فِي أَنَّ الْإِمَامَ مَتَى يَعْلَمُ أَنَّ الْأَمْرَ قَدْ صَارَ إِلَيْهِ

ترجمه روایت شریفه:

ابو جریر قمی گوید: بحضرت
ابوالحسن (امام رضا) علیه السلام عرض
کردم: قربانت: شما دانسته اید که من
از همه بریده و تنها بیدرت و سپس
بخودت گرویده ایم، آنگاه برایش سوگند
یاد کردم و گفتم: بحق رسول خدا صلی الله
علیه و آله و حق فلان و فلان (علی و
حسن و حسین) تا بخودش رسیدم که
آنچه بمن خبر دهی با حدی از مردم نمی
گویم و از او درباره پدرش پرسیدم که آیا

زنده است یا وفات کرده؟ فرمود: بخدا وفات کرده است، عرض کردم: قربانت، شیعیان شما روایت می کنند که سنت چهار پیغمبر درباره اوست. فرمود: سوگند بخدائیکه جز او شایسته پرستشی نیست، پدرم هلاک یافت، عرض کردم: هلاک غیبت یا هلاک مرگ؟ فرمود: هلاک مرگ، عرض کردم: شاید از من تقیه میکنی؟ فرمود: سبحان الله! عرض کردم: بشما وصیت کرده است؟ فرمود: آری، عرض کردم: کسی را با شما در وصیت شریک کرد؟ فرمود: نه، عرض کردم: هیچیک از برادرانت امام شما هست؟ فرمود: نه، عرض کردم: پس شما امامید؟ فرمود: آری.

شرح:

گویا مراد به سنت چهار پیغمبر روایتی است که شیخ صدوق در اکمال الدین از امام باقر علیه السلام نقل کرده و حاصلش اینست: صاحب الامر را چهار سنت از چهار پیغمبر است: 1 ترس و انتظار از موسی علیه السلام. 2 زندان و غیبت از یوسف علیه السلام. 3 گفته مردم که او مرده است و نمرده باشد از عیسی علیه السلام. 4 قیام بشمشیر از محمد صلی الله علیه و آله. و چون واقفیه گمان کرده بودند که موسی بن جعفر همان صاحب الامر قائمست، راوی سخن آنها را برای حضرت نقل می کند و چون در کلام حضرت احتمال تقیه و توریه می دهد، مقصود خود را چند مرتبه بعبارات مختلفه سؤال می کند، تا بالاخره با صراحت تمام مطلب برایش روشن می شود. ولی مناسبت این روایت با عنوان باب خالی از تکلیف نیست.

2- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا ع إِنَّ رَجُلًا عَنَى أَخَاكَ إِبْرَاهِيمَ فَذَكَرَ لَهُ أَنَّ أَبَاكَ فِي الْحَيَاةِ وَ أَنَّكَ تَعْلَمُ مِنْ ذَلِكَ مَا يَعْلَمُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ يَمُوتُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ لَا يَمُوتُ مُوسَى ع قَدْ وَ اللَّهُ مَضَى كَمَا مَضَى رَسُولُ اللَّهِ ص وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُنْذُ قَبْضِ نَبِيِّهِ ص هَلُمَّ جَرًّا يَمُنُّ بِهَذَا الدِّينِ عَلَى أَوْلَادِ الْأَعَاجِمِ وَ يَصْرِفُهُ عَنْ قَرَابَةِ نَبِيِّهِ ص هَلُمَّ جَرًّا فَيُعْطَى هَوْلَاءَ وَ يَمْنَعُ هَوْلَاءَ لَقَدْ قَضَيْتُ عَنْهُ فِي هِلَالِ ذِي الْحِجَّةِ أَلْفَ دِينَارٍ بَعْدَ أَنْ أَشْفَى

عَلَى طَلَقِ نِسَانِهِ وَ عَتَقَ مَمَالِيكِهِ وَ لَكِنْ قَدْ
 سَمِعْتُ مَا لَقِيَ يُوسُفُ مِنْ إِخْوَتِهِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 216 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:

علی بن اسباط گوید: بامام رضا علیه السلام عرض کردم ، مردی بسوی برادرت ابراهیم متوجه شده (او را گول زده) و باو گفته پدرت زنده است و شما هم آنچه را او میداند، میدانید (شما هم پدر خود را زنده میدانید) فرمود: سبحان الله!! رسول خدا صلی الله علیه وآله میمیرد و موسی نمی میرد؟! بخدا محققا موسی در گذشت ، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت ، ولكن خدای تبارک و تعالی از زمانیکه پیغمبرش صلی الله علیه وآله را قبض روح فرموده بیا و بکش تا همیشه ، این دین را بعجم زادگان می بخشد و منت میگذارد و از خویشان پیغمبرش صلی الله علیه و آله باز می دارد، همواره بعجم زادگان عطا میکنند و از خویشان پیغمبرش باز می دارد. من در اول ماه ذی الحجة بعد از آنکه ابراهیم (بواسطه نداشتن مخارج) حاضر شده بود زنان شرا طلاق دهد و بندگانش را آزاد کند، هزار دینار بدهی او را پرداختم (با وجود این او چنین ادعائی می کند) ولی حتما تو شنیده ای آنچه را که یوسف از برادرانش کشید (ابراهیم هم برادر منست و با من چنین رفتار می کند).

شرح:

مجلسی علیه الرحمه گوید: این روایت دلالت دارد که عجم از لحاظ ایمان بر عرب شرافت دارد و من اخبار راجع باین موضوع را در کتاب کبیر خود (بحار) نقل کرده ام ، سپس از تفسیر علی بن ابراهیم نقل میکند که او ضمن تفسیر آیه شریفه و لو لوزلناه علی بعض الاعجمین فقراءه علیهم ما كانوا به مؤمنین روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کند که فرمود: اگر قرآن بر عجم نازل میشد، عرب بآن ایمان نمآورد ولی بر عرب نازل شد و عجم بدان ایمان آورد... و پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: اگر دین از دسترس بشر اوج گرفته و نزد ستاره ثریا باشد، مردانی از عجم بآن دست پیدا کنند. مترجم گوید: ممکن است پذیرش این روایات برای بعضی از افراد عرب گران و سنگین آید و برای تضعیف یا

توجیه آنها دست و پائی کنند، اما بنظر ما مطالعه سیر اسلام در نژاد عرب و عجم در طول چهارده قرن تاریخ و مقایسه دانشمندان و فداکارانیکه از این دو نژاد بحماییت اسلام برخاسته اند و نیز ملاحظه شدت تعصب نژادی آنها و تواضع و تسلیم و صفای اینها، بزرگتر دلیل بر صدق این روایات و صدور آنها از منابع وحی میباشد.

ترجمه روایت شریفه:

و شاء گوید: بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم: مردم (واقفیه) از شما روایت کنند که وفات حضرت ابوالحسن (موسی بن جعفر) علیه السلام را مردی بشما گفته و شما آن را از گفته سعید دانسته اید (و بقول يك نفر که مرگ امام ثابت نمی شود) فرمود: سعید آمد ولی من پیش از آمدن او می دانستم .
و شاء گوید: و شنیدم که می فرمود: من ام فروه دختر اسحاق را در ماه رجب بکروز بعد از وفات حضرت ابوالحسن (پدرم) علیه السلام طلاق دادم ، عرض کردم: وقتی طلاق دادید که می دانستید ابوالحسن وفات کرده است ؟ فرمود: آری ، عرض کردم: پیش از این که سعید نزد شما آید؟ فرمود: آری.

3- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع إِنَّهُمْ رَوَوْا عَنْكَ فِي مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ ع أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَكَ عَلِمْتَ ذَلِكَ بِقَوْلِ سَعِيدٍ فَقَالَ جَاءَ سَعِيدٌ بَعْدَ مَا عَلِمْتُ بِهِ قَبْلَ مَجِيئِهِ قَالَ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ طَلَّقْتُ أُمَّ فَرْوَةَ بِنْتَ إِسْحَاقَ فِي رَجَبٍ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ بِيَوْمٍ قُلْتُ طَلَّقْتَهَا وَ قَدْ عَلِمْتُ بِمَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ قَبْلَ أَنْ يَقْدَمَ عَلَيْكَ سَعِيدٌ قَالَ نَعَمْ
اصول کافی جلد 2 صفحه 217 روایت 3

شرح:

بعضی از علما احتمال داده اند که ام فروه همان همسر امام کاظم علیه السلام بوده و برای طلاق او بعد از وفات شوهرش وجوهی نقل کرده اند که بهترین آنها این است که طلاق در این روایت در معنی لغویش بکار رفته است یعنی او را رها کرد و از خانه بیرون نمود، تا حق سکنی نداشته باشد، زیرا این اختیار را پدرش در وصیت نامه خود باو داده بود. و بعضی هم گفته اند این عمل از مختصات پیغمبر و امامست که وصی او می تواند همسرش را طلاق دهد، چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام می توانست عایشه را طلاق دهد و از ام المؤمنین بودن خارجش کند.

4- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا ع أَخْبِرْنِي عَنْ الْإِمَامِ مَتَى يَعْلَمُ أَنَّهُ إِمَامٌ حِينَ يَبْلُغُهُ أَنَّ صَاحِبَهُ قَدْ مَضَى أَوْ حِينَ يَمُضِي مِثْلَ أَبِي الْحَسَنِ قَبِيضَ بِيَعْنَدَادٍ وَ أَنْتَ هَاهُنَا قَالَ يَعْلَمُ ذَلِكَ حِينَ يَمُضِي صَاحِبَهُ قُلْتُ بِأَيِّ شَيْءٍ قَالَ يُلْهِمُهُ اللَّهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 218 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:

صفوان گوید بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم: بمن بفرما امام چه زمانی می داند او امام است: زمانیکه باو خبر رسد صاحبش (امام سابق) وفات کرده یا همان زمانیکه وفات می کند، مثل این که حضرت ابوالحسن (پدرت) در بغداد وفات کرد و شما اینجا (در مدینه) بودید؟ فرمود: همان زمانی که صاحبش می میرد، آگاه می شود: عرض کردم: بچه وسیله؟ فرمود: خدا به او الهام میکند.

ترجمه روایت شریفه:

هارون بن فضیل گوید: روز وفات حضرت ابوجعفر (امام جواد) علیه السلام ابوالحسن علی بن محمد (النقی) را دیدم ، فرمود: انالله و انالیه راجعون ابی جعفر علیه السلام در گذشت ، بحضرت عرض شد: از کجا دانستید؟ فرمود: زیرا فروتنی و خضوع نسبت بخدا در دلم افتاد که برایم سابقه نداشت.

5- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي الْفَضْلِ الشَّهْبَانِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تُوْفِّي فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ عَ فَقِيلَ لَهُ وَ كَيْفَ عَرَفْتَ قَالَ لِأَنَّهُ تَدَاخَلَنِي ذَلَّةُ اللَّهِ لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 218 روایت 5

6- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُسَافِرٍ قَالَ أَمَرَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَ حِينَ أُخْرِجَ بِهِ أَبَا الْحَسَنِ عَ أَنْ يَنَامَ عَلَيَّ بِأَبِي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَوَّلًا مَا كَانَ حَيًّا إِلَيَّ أَنْ يَأْتِيَهُ خَبْرُهُ قَالَ فَكُنَّا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ نَفْرُشُ لِأَبِي الْحَسَنِ فِي الدَّهْلِيْزِ ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ الْعِشَاءِ فَيَنَامُ فَإِذَا أَصْبَحَ انْصَرَفَ إِلَيَّ مِنْزِلَهُ قَالَ فَمَكَثَ عَلَيَّ هَذِهِ الْحَالُ أَرْبَعَ سَنِينَ فَلَمَّا كَانَ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي أَبْطَأَ عَنَّا وَ فَرِشَ لَهُ فَلَمْ يَأْتِ كَمَا كَانَ يَأْتِي فَاسْتَوْحَشَ الْعِيَالُ وَ دَعَرُوا وَ دَخَلْنَا أَمْرًا عَظِيمًا مِنْ إِبْطَائِهِ فَلَمَّا كَانَ مِنْ

الْغَدِ أَتَى الدَّارَ وَ دَخَلَ إِلَى الْعِيَالِ وَ قَصَدَ
إِلَى أُمِّ أَحْمَدَ فَقَالَ لَهَا هَاتِ التِّي أُوَدِّعُكَ أَبِي
فُصِرْخَتْ وَ لَطَمَتْ وَجْهَهَا وَ شَقَّتْ جَيْبَهَا
وَ قَالَتْ مَاتَ وَ اللَّهُ سَيِّدِي فَكَفَّهَا وَ قَالَ لَهَا
لَا تَكَلِّمِي بِشَيْءٍ وَ لَا تُظْهِرِيهِ حَتَّى يَجِيءَ
الْخَبْرُ إِلَى الْوَالِي فَأَخْرَجَتْ إِلَيْهِ سَقَطًا وَ
أَلْفِي دِينَارٍ أَوْ أَرْبَعَةَ آلَافِ دِينَارٍ فَدَفَعَتْ ذَلِكَ
أَجْمَعُ إِلَيْهِ دُونَ غَيْرِهِ وَ قَالَتْ إِنَّهُ قَالَ لِي
فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ كَانَتْ أَثِيرَةً عِنْدَهُ
اِحْتَفَظِي بِهِذِهِ الْوَدِيعَةَ عِنْدَكَ لَا تُطْلَعِي عَلَيْهَا
أَحَدًا حَتَّى أَمُوتَ فَإِذَا مَضَيْتِ فَمَنْ أَتَاكَ مِنْ
وُلْدِي فَطَلِبْهَا مِنْكَ فَادْفَعِيهَا إِلَيْهِ وَ اعْلَمِي
أَنِّي قَدْ مِتُّ وَ قَدْ جَاءَنِي وَ اللَّهُ عَلامَةُ
سَيِّدِي فَاقْبِضِي ذَلِكَ مِنْهَا وَ أَمْرَهُمْ
بِالْإِمْسَاكِ جَمِيعًا إِلَى أَنْ وَرَدَ الْخَبْرُ وَ
انْصَرَفَ فَلَمْ يَعُدْ لِشَيْءٍ مِنَ الْمَيِّتِ كَمَا
كَانَ يَفْعَلُ فَمَا لَبِئْنَا إِلَّا أَيَّامًا يَسِيرَةً حَتَّى
جَاءَتِ الْحَرِيطَةُ بِنَعْيِهِ فَعَدَدْنَا الْأَيَّامَ وَ تَفَقَدْنَا
الْوَقْتَ فَإِذَا هُوَ قَدْ مَاتَ فِي الْوَقْتِ الَّذِي
فَعَلَ أَبُو الْحَسَنِ ع مَا فَعَلَ مِنْ تَخَلُّفِهِ عَنِ
الْمَيِّتِ وَ قَبْضِهِ لِمَا قَبِضَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 218 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:

مسافر گوید: هنگامیکه ابوابراهیم (موسی بن جعفر) علیه السلام را (بسوی بغداد) میبردند بامام رضا علیه السلام دستور داد که همیشه تا وقتی که خودش زنده است، هر شب در منزل آنحضرت بخوابد تا خبرش باو برسد، مسافر گوید: ما هر شب بستر امام رضا را در دهلیز خانه می انداختیم، و آن حضرت بعد از شام می آمد و می خوابید، و صبح بمنزل خویش می رفت، تا چهار سال بدین منوال گذشت، شبی از شبها بستر حضرت را انداختند ولی او دیر کرد و بالاخره هم نیامد، اهل خانه نگران و هراسان شدند و ما را از نیامدنش دهشتی گرفت.

چون فردا شد، آنحضرت بمنزل آمد و نزد اهل خانه رفت و متوجه ام احمد شد و باو فرمود: آنچه را پدرم بتو سپرده بیاور، ناگاه ام احمد فریاد کشید و سیلی برخسارش زد و گریباناش را درید و گفت: بخدا آقايم مرد، حضرت او را جلو گرفت و فرمود: (((مبادا سخنی بگوئی و آنرا اظهار کنی تا خبر بحاکم برسد))) سپس ام احمد زنیلی را با دو هزار دینار یا چهار هزار دینار نزد او آورد و همه را به امام رضا داد، نه به دیگران (زیرا از اموال شخصی آن حضرت نبود تا میان همه وراثت تقسیم شود).

و ام احمد که برگزیده و محرم راز امام هفتم علیه السلام بود گفت آن حضرت روزی محرمانه به من فرمود: این امانت را نزد خود حفظ کن، کسی را از آن آگاه نساز تا من بمیرم، چون من در گذشتم هر کس از فرزندانم نزد تو آمد

و آن را از تو خواست تحویلش ده و بدان
که من مرده ام . اکنون به خدا نشانه ای
که آقام فرموده بود ظاهر شد (و دانستم
که او در گذشته است) امام رضا علیه
السلام آنها را از او گرفت و همه را
دستور خود داری داد تا زمانیکه خبر
رسید ، سپس باز گشت و برای خوابیدن
شب هم چنانکه می آمد ، نیامد ، تا چند
روزی بیش نگذشت که پاکت نامه خبر
وفات امام هفتم رسید . ما روزها را
شمردیم و حساب کردیم ، معلوم شد همان
وقتیکه امام رضا برای خوابیدن نیامد و
امانت را گرفت ، آن حضرت در گذشته
است .

حالات ائمه عليهم السلام از نظر سن

بَابُ حَالَاتِ الْأَئِمَّةِ ع فِي السَّنِّ

1- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
 عِيسَى عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ
 عَنْ يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَ أَ
 كَانَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَ حِينَ تَكَلَّمَ فِي الْمَهْدِ
 حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ زَمَانِهِ فَقَالَ كَانَ يَوْمَئِذٍ
 نَبِيًّا حُجَّةَ اللَّهِ غَيْرَ مُرْسَلٍ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ
 حِينَ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي
 نَبِيًّا. وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ
 أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا قُلْتُ
 فَكَانَ يَوْمَئِذٍ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى زَكْرِيَّا فِي تِلْكَ
 الْحَالِ وَ هُوَ فِي الْمَهْدِ فَقَالَ كَانَ عِيسَى فِي
 تِلْكَ الْحَالِ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لِمَرْيَمَ
 حِينَ تَكَلَّمَ فَعَبَّرَ عَنْهَا وَ كَانَ نَبِيًّا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى
 مَنْ سَمِعَ كَلَامَهُ فِي تِلْكَ الْحَالِ ثُمَّ صَمَتَ
 فَلَمْ يَتَكَلَّمْ حَتَّى مَضَتْ لَهُ سِنَتَانِ وَ كَانَ
 زَكْرِيَّا الْحُجَّةَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ
 صَمَتِ عِيسَى بِسِنَتَيْنِ ثُمَّ مَاتَ زَكْرِيَّا
 فَوَرِثَهُ ابْنُهُ يَحْيَى الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ هُوَ
 صَبِيٌّ صَغِيرٌ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَا
 يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ
 صَبِيًّا فَلَمَّا بَلَغَ عِيسَى عَ سَبْعَ سِنِينَ تَكَلَّمَ
 بِالنُّبُوَّةِ وَ الرِّسَالَةِ حِينَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى
 إِلَيْهِ فَكَانَ عِيسَى الْحُجَّةَ عَلَى يَحْيَى وَ عَلَى
 النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ لَيْسَ تَبْقَى الْأَرْضُ يَا أَبَا
 خَالِدٍ يَوْمًا وَاحِدًا بَعْدَ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ
 مُنْذُ يَوْمِ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَ وَ أَسْكَنَهُ الْأَرْضَ
 فَتَقَلَّتْ جُعِلَتْ فِدَاكَ أ كَانَ عَلِيٌّ عَ حُجَّةَ مِنَ
 اللَّهِ وَ رَسُولِهِ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي حَيَاةِ
 رَسُولِ اللَّهِ صَ فَقَالَ نَعَمْ يَوْمَ أَقَامَهُ لِلنَّاسِ وَ
 نَصَبَهُ عَلِمًا وَ دَعَاهُمْ إِلَى وَلايَتِهِ وَ أَمَرَهُمْ
 بِطَاعَتِهِ قُلْتُ وَ كَانَتْ طَاعَةُ عَلِيٍّ عَ وَاجِبَةً
 عَلَى النَّاسِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ
 بَعْدَ وَفَاتِهِ فَقَالَ نَعَمْ وَ لَكِنَّهُ صَمَتَ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ
 مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ كَانَتْ الطَّاعَةُ لِرَسُولِ
 اللَّهِ صَ عَلَى أُمَّتِهِ وَ عَلَى عَلِيٍّ عَ فِي حَيَاةِ
 رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ كَانَتْ الطَّاعَةُ مِنَ اللَّهِ وَ

مَنْ رَسُوْلِهِ عَلَي النَّاسِ كُلِّهِمْ لِعَلِّيَّ ع بَعْدَ
وَفَاةِ رَسُوْلِ اللهِ ص وَكَانَ عَلِيٌّ ع حَكِيْمًا
عَالِمًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 220 روایت 1

ترجمه روایت شریفه:

یزید کناسی گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم که آیا عیسی بن مریم زمانی که در گهواره سخن گفت ، حجت خدا بود بر اهل زمانش؟ فرمود: او آن زمان پیغمبر و حجت غیر مرسل خدا بود (یعنی در آن زمان مأمور بتبلیغ و دعوت نبود) مگر نمی شنوی گفته خود او را که می گوید (((من بنده خدایم (تا مردم نگویند عیسی خداست) خدا به من کتاب داده و پیغمبرم ساخته و هر جا باشم (اگر چه در گهواره) پر بر کنم قرار داده و تا زنده باشم مرا به نماز و زکاة سفارش کرده 31 سوره 19-،)))

عرض کردم: در آن زمان و در همان حالیکه در گهواره بود، حجت خدا بود بر زکریا؟ فرمود: عیسی در همان حال برای مردم آیت بود و رحمت خدا بود برای مریم ، زمانیکه سخن گفت و از جانب او دفاع کرد و پیغمبر بود و حجت بر هر که سخنش را در آن حال شنید. سپس سکوت نمود و تا دو ساله شد، سخن نگفت ، و حجت خدای عزوجل بر مردم بعد از سکوت عیسی تا دو سال زکریا بود، سپس زکریا در گذشت و پسرش یحیی ، کتاب و حکمت را از او ارث برد، در حالیکه کودکی خرد سال بود. مگر نمی شنوی گفته خدای عزوجل را؟ (((ای یحیی کتاب (تورات) را با قوت بگیر و ما حکم نبوت را در کودکی به او دادیم 12 سوره 19-))) (یعنی ما که ترا در کودکی حکم نبوت دهیم ، نیرو و استعداد آن را هم به تو می بخشیم.)))
چون عیسی هفت ساله شد و خدا يتعالی

به او وحی فرستاد، از نبوت و رسالت خود سخن گفت، و بر یحیی و همه مردم حجت گشت. ای ابا خالد! از روزیکه خدا آدم علیه السلام را آفرید و در زمینش ساکن ساخت يك روز زمین، بدون حجت خدا بر مردم. نباشد عرض کردم: قربانت. آیا علی علیه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این امت از طرف خدا و رسولش حجت بود؟ فرمود. آری، روزی که پیغمبر او را برای مردم پیا داشت و برای پیشوائی منصوبش ساخت و ایشان را بولایتش دعوت کرد و باطاعتش دستور داد.

عرض کردم: اطاعت علی علیه السلام در زمان حیات و بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله بر مردم واجب بود؟ فرمود: آری، ولی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خاموش بود و سخن نمی گفت. و در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله اطاعت از پیغمبر صلی الله علیه و آله بر امت و بر علی علیه السلام واجب بود و بعد از وفات آن حضرت اطاعت از علی علیه السلام از جانب خدا و رسولش بر همه مردم واجب بود، و علی علیه السلام حکیم و عالم بود (اشاره به آیه شریفه ((و انه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم))) دارد.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
بْنِ عِيْسَى عَنْ صَفْوَانَ
بْنِ يَحْيَى قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا
ع قَدْ كُنَّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ

يَهَبُ اللَّهُ لَكَ أَبَا جَعْفَرٍ ع
فَكُنْتَ تَقُولُ يَهَبُ اللَّهُ لِي
غُلَامًا فَقَدْ وَهَبَ اللَّهُ لَكَ
فَقَرَّ عِيُونُنَا فَلَا أَرَانَا اللَّهَ
يَوْمَكَ فَإِنْ كَانَ كَوْنُ قَالِي
مَنْ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى
أَبِي جَعْفَرٍ ع وَهُوَ قَائِمٌ
بَيْنَ يَدَيْهِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ
فِدَاكَ هَذَا ابْنُ ثَلَاثِ
سِنِينَ قَالَ وَ مَا يَضُرُّهُ
مِنْ ذَلِكَ شَيْءٍ قَدْ قَامَ
عِيسَى ع بِالْحُجَّةِ وَ هُوَ
ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ

اصول کافی جلد 2

صفحه 221 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:
صفوان بن يحيى گوید: به امام رضا
علیه السلام عرض کردم: پیش از آنکه
خدا ابا جعفر را بشما ببخشد، از شما
(درباره جانشینت) می پرسیدم، می
فرمودید: خدا به من پسری عطا می
کند. اکنون خدا او را به شما عطا کرد و
چشم ما روشن گشت خدا آن روز را به
ما نشان ندهد اگر پیش آمدی کند بسوی
که برویم؟ حضرت با دست اشاره به ابی
جعفر علیه السلام کرد که در برابرش
ایستاده بود، من عرض کردم: قربانت
این پسر سه ساله است!! فرمود: هیچ
زیانی به امامت او ندارد، همانا عیسی بن
مریم علیه السلام قیام بحجت کرد، زمانیکه
کمتر از سه سال داشت (به حدیث 833
رجوع شود).

3- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ
أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ع قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّهُمْ
يَقُولُونَ فِي حَدِيثِهِ سَنَكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ أَنْ يَسْتَخْلِفَ سُلَيْمَانَ وَ هُوَ
صَبِيٌّ يَرَعَى الْغَنَمَ فَأَنْكَرَ ذَلِكَ عَبَادُ بَنِي
إِسْرَائِيلَ وَ عَلِمُوا هُمْ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ
ع أَنْ خُذْ عَصَا الْمُتَكَلِّمِينَ وَ عَصَا سُلَيْمَانَ وَ
اجْعَلْهَا فِي بَيْتٍ وَ اخْتُمْ عَلَيْهَا بِخَوَاتِيمِ الْقَوْمِ
فَإِذَا كَانَ مِنَ الْعُدِّ فَمَنْ كَانَتْ عَصَاهُ قَدْ
أُورِقَتْ وَ أَثْمَرَتْ فَهُوَ الْخَلِيفَةُ فَأَخْبَرَهُمْ دَاوُدُ
فَقَالُوا قَدْ رَضِينَا وَ سَلَّمْنَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 222 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:
مردی گوید: به امام محمد تقی علیه
السلام عرض کردم: مردم درباره
خردسالی شما سخن می گویند: (نق
می زنند) فرمود: همانا خدایتعالی بداود
وحی کرد که سلیمان را جانشین کند و
او کودکی بود که گوسفند می
چرانید، عابدان و دانشمندان بنی
اسرائیل او را نپذیرفتند، خدا بداود علیه
السلام وحی کرد که عصاهای معترضین و
عصای سلیمان را بگیر و در خانه ای
بگذار و با خاتمهای مردم مهرش کن فردا
عصای هر کس (مانند درخت سبزی) بر
گذار و میوه دار شد، او جانشین است.
داود علیه السلام این خبر را به آنها
گفت (و چون فردا عصای سلیمان را

سبز دیدند) گفتند: راضی شدیم و پذیرفتیم.

ترجمه روایت شریفه:

ابو بصیر (نابینا) گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و کودک پنجساله نا بالغی عصاکش من بود: حضرت بمن فرمود: حال شما چگونه باشد زمانی که حجت بر شما همسال، این کودک باشد؟ (یا فرمود: همسال این کودک بر شما ولایت داشته باشد) (مقصود امام جواد علیه السلام است که در ابتدای امامتش بقول مشهور 8 سال و چند ماه داشت.

ترجمه روایت شریفه:

اسماعیل بن بزيع گوید: از حضرت ابیجعفر علیه السلام راجع بامر امامت پرسیدم و گفتم: ممکن است امام از هفت سال کمتر داشته باشد؟ فرمود: آری کمتر از پنج سال هم می شود (اشاره به امام دوازدهم علیه السلام دارد) سهل گوید علی بن مهزیار این حدیث را در سال 221 بمن گفت.

4- عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُصْعَبِ بْنِ مَسْعَدَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ أَبُو بَصِيرٍ دَخَلْتُ إِلَيْهِ وَ مَعِيَ غُلَامٌ يَقُودُنِي خُمَاسِي لَمْ يَبْلُغْ فَقَالَ لِي كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا اخْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ سِنِّهِ أَوْ قَالَ سَيْلِي عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ سِنِّهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 222 روایت 4

5- سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ قَالَ سَأَلْتُهُ يَعْني أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْإِمَامِ فَقُلْتُ يَكُونُ الْإِمَامُ ابْنُ أَقَلِّ مِنْ سَبْعِ سِنِينَ فَقَالَ نَعَمْ وَ أَقَلُّ مِنْ خَمْسِ سِنِينَ فَقَالَ سَهْلٌ فَقَدْتَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارٍ بِهَذَا فِي سَنَةِ إِحْدَى وَ عَشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 222 روایت 5

6- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْخَيْرَانِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ كُنْتُ وَاقِفًا بَيْنَ يَدَيْ أَبِي الْحَسَنِ ع بِخَرَّاسَانَ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ يَا سَيِّدِي إِنْ كَانَ كَوْنُ فَالِي مَنْ قَالَ إِلَيَّ أَبِي جَعْفَرِ ابْنِي فَكَأَنَّ الْقَائِلَ اسْتَصْغَرَ سِنَّ أَبِي جَعْفَرِ ع فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ع رَسُولًا نَبِيًّا صَاحِبَ

شَرِيعَةٌ مُبْتَدَأَةٌ فِي أَصْغَرَ مِنَ السَّنِّ الَّذِي فِيهِ
أَبُو جَعْفَرٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 222 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:

پدر خیرانی گوید: در خراسان برابر حضرت رضا علیه السلام ایستاده بودم که مردی به او عرض کرد اگر پیش آمدی کند، بسوی که رویم؟ فرمود بسوی پسر م ابی جعفر مثل اینکه گوینده سن ابی جعفر علیه السلام را کوچک شمرد امام رضا علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم علیه السلام را بنبوت و رسالت و شریعت تازه مبعوث ساخت در سنی کوچکتر از سن ابی جعفر.

ترجمه روایت شریفه:

علی بن اسباط گوید: امام محمد تقی علیه السلام را دیدم که بطرف من می آید، من نگاهم را به او تیز کردم (با دقت باو نگریستم، شروع بنگریستنش کردم) و بسر و پایش نگاه می کردم تا اندازه قامتش را برای اصحاب اهل مصر خود (شیعیان) وصف کنم، در آن میان که من و رانداز می کردم، حضرت بنشست و فرمود: ای علی، خدا حجت درباره امامت را بمانند حجت درباره نبوت آورده و فرموده است(((حکم نبوت را در کودکی به او دادیم 13 سوره 19 -))) (و چون برشد رسید - 22 سوره 12 -))) (((و به چهل سالگی رسید 15 سوره 46 -))) پس رواست که بشخصی در کودکی حکمت داده شود (چنانچه بیحیی داده شد) و رواست که در چهل سالگی داده شود (چنانچه بیوسف داده شد).

7- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَ وَ
قَدْ خَرَجَ عَلَيَّ فَأَخَذْتُ النَّظَرَ إِلَيْهِ وَ
جَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى رَأْسِهِ وَ رَجُلِيهِ لِأَصْفِ
قَامَتِهِ لِأَصْحَابِنَا بِمِصْرَ فَبَيَّنَّا أَنَا كَذَلِكَ حَتَّى
قَعَدَ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ أَحْتَجُّ فِي الْإِمَامَةِ
بِمِثْلِ مَا أَحْتَجُّ بِهِ فِي النَّبُوَّةِ فَقَالَ وَ أَتَيْنَاهُ
الْحُكْمَ صَبِيًّا وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ
سَنَةً فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحُكْمَةَ وَ هُوَ
صَبِيٌّ وَ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَاهَا وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ
سَنَةً

اصول کافی جلد 2 صفحه 223 روایت 7

8- عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ بْنُ حَسَّانَ لِأَبِي جَعْفَرٍ يَا سَيِّدِي إِنَّ النَّاسَ يَنْكُرُونَ عَلَيْكَ حَدَاثَةَ سِنِّكَ فَقَالَ وَمَا يُنْكُرُونَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ ص قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي فَقُو اللَّهُ مَا تَبِعَهُ إِلَّا عَلِيٌّ ع وَ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ وَ أَنَا ابْنُ تِسْعِ سِنِينَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 223 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:
 علی بن حسان به امام جواد علیه السلام عرض کرد: آقای من! مردم بخرد سالی شما اعتراض دارند، فرمود: چه اعتراضی دارند، در صورتی که خدای عزوجل به پیغمبرش صلی الله علیه و آله فرموده است (((بگو راه من اینست، من از روی بصیرت بسوی خدا میخوانم، با آنکه از من پیروی کرده 108 سوره 12 -))) بخدا کسی جز علی علیه السلام از او پیروی نکرده و او نه سال داشت و من هم نه ساله ام.

شرح:

میان خاصه و عامه مورد اتفاق است که اولین مردی که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و اسلام پذیرفت علی بن ابیطالب علیه السلام بود و خود آنحضرت هم همیشه بدان افتخار می کرد و آن را دلیل افضلیت خود می دانست و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به فاطمه می فرمود: تو خرسند نیستی که شوهرت دادم به کسی که در ایمان بر همه مقدم است و باز فرمود: اولین کسی که از این امت بر سر حوض وارد شود، اولین کسی است که اسلام آورده و آن علی بن ابیطالب علیه السلام است.

اما راجع بسن آنحضرت در زمان پذیرفتن اسلامش اختلافست و میان هفت سال تا پانزده سال گفته اند علامه مجلسی (ره) گوید: سازگارتر با تاریخ همان قول ده سالست که از نظر عدم توجه به ماههای میان سال با این روایت که سن آنحضرت را هنگام اسلامش نه سال می داند، موافق است و نیز شکی نیست که آنحضرت از زمانیکه ایمان آورد تا آخر عمر بر ایمانش ثابت و مستقر بود. اگر بعضی از عثمانیهایی متعصب گفته اند: ایمانی که پیش از بلوغ باشد از روی یقین و معرفت نیست، جوابش این است که: شما که ایمان آنحضرت را از اول بلوغ تا پایان عمر قبول دارید و همان مقدار را هم لازم می دانید، علی علیه السلام چند سال هم اضافه پیش از بلوغش که به عقیده شما اثری نداشته ایمان داشته است. اما بعقیده شیعه حقیقت مطلب خیلی بالاتر از اینها است، شیعه می گوید: گذشته از الطاف معنوی و توفیقات مخصوصی سبحانی، علی بن ابیطالبی که از چهار سالگی در خانه پیغمبر و زیر دست پیغمبر با عنایت و توجه خاص تربیت شده است، در ده سالگی بخوبی می تواند، مانند مردی در کمال رشد و عقل فکر کند و بفهمد خداپرستی از بت پرستی بهتر است: اما.

در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید و السلام

1- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
عَمْرِ الْحَلَّالِ أَوْ غَيْرِهِ عَنِ الرَّضَا ع قَالَ قُلْتُ
لَهُ إِنَّهُمْ يُحَاجُّونَا يَقُولُونَ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ
إِلَّا الْإِمَامُ قَالَ فَقَالَ مَا يُدْرِيهِمْ مَنْ غَسَلَهُ فَمَا
قُلْتُ لَهُمْ قَالَ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ قُلْتُ لَهُمْ إِنْ
قَالَ مَوْلَايَ إِنَّهُ غَسَلَهُ تَحْتَ عَرْشِ رَبِّي
فَقَدْ صَدَقَ وَإِنْ قَالَ غَسَلَهُ فِي تُخُومِ الْأَرْضِ
فَقَدْ صَدَقَ قَالَ لَا هَكَذَا قَالَ فَقُلْتُ فَمَا أَقُولُ
لَهُمْ قَالَ قُلْ لَهُمْ إِنِّي غَسَلْتُهُ فَقُلْتُ أَقُولُ لَهُمْ
إِنَّكَ غَسَلْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 224 روایت 1

امام را جز یکی از ائمه غسل نمی دهد

بَابُ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ إِلَّا إِمَامٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ ع

ترجمه روایت شریفه:

و شاء گوید: احمد بن عمر بود یا
دیگری که گفت: به حضرت رضا علیه
السلام عرض کردم: آنها (واقفیه که
منکر امامت امام رضا علیه السلام و نیز
منکر وفات پدرش هستند) با ما
مشاجره می کنند و می گویند: امام
را جز امام غسل نمی دهد (پس چگونه
میگویند موسی بن جعفر در بغداد وفات
یافته، در صورتیکه شما در مدینه
بودید) فرمود: آنها چه میدانند کی
او را غسل داده است؟ تو به آنها چه
جواب دادی؟ عرض کردم: قربانت، من
به آنها گفتم: اگر مولایم بگوید، خودم
او را در زیر عرش پروردگار غسل
داده ام راست گفته است و اگر

بگویند در دل زمین غسل داده ام راست گفته ، فرمود: اینچنین نیست ، عرض کردم پس چه بگویم ؟ فرمود : به آنها بگو ، من غسلش داده ام . عرض کردم : شما غسلش داده اید؟ فرمود: آری.

ترجمه روایت شریفه:

ابو معمر گویند: از امام رضا علیه السلام پرسیدم که امام را امام غسل میدهد؟ فرمود: سنتی است از موسی بن عمران علیه السلام.

2- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهَورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَا عَ عَنِ الْإِمَامِ يَغْسِلُهُ الْإِمَامُ قَالَ سَنَّهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ ع
اصول کافی جلد 2 صفحه 225 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:

طلحه گویند: به امام رضا علیه السلام عرض کردم : امام را جز امام غسل نمیدهد؟ فرمود: آیا نمی دانید چه کسی برای غسلش حاضر میشود؟ کسی حاضر شود که بهتر است از آنکه از او غایب است همان کسانی که در چاه نزد یوسف حاضر شدند زمانیکه ابوبین و خانواده اش از او غایب بودند.

3- وَ عَنْهُ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهَورٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ طَلْحَةَ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا عَ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ فَقَالَ أَمَا تَدْرُونَ مَنْ حَضَرَ لِيغْسِلَهُ قَدْ حَضَرَهُ خَيْرٌ مِمَّنْ غَابَ عَنْهُ الَّذِينَ حَضَرُوا يُوسُفَ فِي الْجُبِّ حِينَ غَابَ عَنْهُ أَبَوَاهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 225 روایت 3

شرح:

از این روایت استفاده می شود که جبرئیل و ملائکه برای غسل امام حاضر شوند، زیرا آنها بودند که در چاه بیاری یوسف رسیدند، ولی این روایت غسل دادن امام را هم نفی نمی کند و شاید از نظر تقیه صادر شده باشد. در هر حال علامه مجلسی (ره) اخباری نقل میکند که حضرت رضا برای غسل پدرش موسی بن جعفر علیهما السلام از مدینه به بغداد حاضر شد و همچنین امام جواد برای غسل دادن پدرش علیهما السلام از مدینه به طوس آمد، که در صورت صحت و ثبوت این اخبار ممکن است این روایات را هم مؤید همان معنی دانست . چنانچه مجلسی (ره) استفاده کرده است ، در صورت خدشه و ضعف آن اخبار پیداست که این روایات صراحت و ظهوری در آن معنی ندارد، بعلاوه پیداست که تحقیق درباره این موضوع در این زمان نتیجه عملی و بلکه اعتقادی هم ندارد و از ضروریاتی نیست که بر اقرار و انکار آن ، اثر مهمی ثابت شود، چنانچه از جملات : ما یدرهم عن غسله سنة موسی بن عمران اما تدرؤن من حضر لغسله این معنی ظاهر می شود.

كيفية ولادت ائمه عليهم السلام

باب مواليد الأئمة ع

1- علي بن محمد عن عبد الله بن إسحاق العلوبي عن محمد بن زيد الرزاعي عن محمد بن سليمان الديلمي عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير قال حججنا مع أبي عبد الله ع في السنة التي ولد فيها ابنه موسى ع فلما نزلنا الأبواء وضع لنا الغداء وكان إذا وضع الطعام لأصحابه أكثر وأطاب قال فبينما نحن نأكل إذ أتاه رسول حميدة فقال له إن حميدة تقول قد أنكرت نفسي وقد جدت ما كنت أجد إذا حضرت ولادتي وقد أمرتني أن لا أستبقيك بابنك هذا فقام أبو عبد الله ع فانطلق مع الرسول فلما انصرف قال له أصحابه سرّك الله وجعلنا فذاك فما أنت صنعت من حميدة قال سلّمها الله وقد وهب لي غلاماً وهو خير من برأ الله في خلقه ولقد أخبرتني حميدة عنه بأمر ظننت أنّي لا أعرفه ولقد كنت أعلم به منها فقلت جعلت فداك وما الذي أخبرتك به حميدة عنه قال ذكرت أنه سقط من بطنها حين سقط واضعاً يديه على الأرض رافعاً رأسه إلى السماء فأخبرتها أنّ ذلك أمارّة رسول الله ص و أمارّة الوصي من بعده فقلت جعلت فداك وما هذا من أمارّة رسول الله ص و أمارّة الوصي من بعده فقال لي إنه لما كانت الليلة التي علق فيها بجدي أتى أت جدّ أبي بكأس فيه شربة أرق من الماء والين من الرّبذ وأحلى من الشهد وأبرد من الثلج وأبيض من اللبن فسقاه إياه وأمره بالجماع فقام فجامع فعلق بجدي ولما أنّ كانت الليلة التي علق فيها بأبي أتى جدّ أبي فسقاه كما سقى جدّ أبي وأمره بمثل الذي أمره فقام فجامع فعلق بأبي

وَ لَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِي
 أَتَى آتِ أَبِي فَسَقَاهُ بِمَا سَقَاهُمْ وَ أَمَرَهُ بِالذِّي
 أَمَرَهُمْ بِهِ فَقَامَ فَجَامَعَ فَعُلِقَ بِي وَ لَمَّا أَنْ
 كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِابْنِي أَتَانِي آتِ
 كَمَا أَتَاهُمْ فَفَعَلَ بِي كَمَا فَعَلَ بِهِمْ فَقَمِئْتُ
 بِعِلْمِ اللَّهِ وَ إِنِّي مَسْرُورٌ بِمَا يَهَبُ اللَّهُ لِي
 فَجَامَعْتُ فَعُلِقَ بِابْنِي هَذَا الْمُؤَلُودِ
 فَدُونَكُمْ فَهَوَ وَ اللَّهُ صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي
 إِنَّ نُطْفَةَ الْإِمَامِ مِمَّا أَخْبَرْتُكَ وَ إِذَا سَكَتَ
 النَّطْفَةُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ أَنْشَى فِيهَا
 الرُّوحَ بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلَكًا يُقَالُ
 لَهُ حَيَوَانٌ فَكَتَبَ عَلَى عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ وَ تَمَّتْ
 كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ
 هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَ إِذَا وَقَعَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ
 وَقَعَ وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ رَافِعًا رَأْسَهُ
 إِلَى السَّمَاءِ فَأَمَّا وَضَعُهُ يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ
 فَأَنَّهُ يَقْبِضُ كُلَّ عِلْمٍ اللَّهُ أَنْزَلَهُ مِنَ السَّمَاءِ
 إِلَى الْأَرْضِ وَ أَمَّا رَفَعُهُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ
 فَإِنَّ مُنَادِيًا يُنَادِي بِهِ مِنْ بَطْنِ الْعَرْشِ
 مِنْ قَبْلِ رَبِّ الْعِزَّةِ مِنَ الْأَفْقِ الْأَعْلَى بِاسْمِهِ
 وَ اسْمِ أَبِيهِ يَقُولُ يَا فُلَانُ بِنُ فُلَانٍ اثْبَتْ
 تَثَبْتُ فَلِعَظِيمِ مَا خَلَقْتُكَ أَنْتَ صَفْوَتِي مِنْ
 خَلْقِي وَ مَوْضِعِ سِرِّي وَ عَيْبَةُ عِلْمِي وَ
 أَمِينِي عَلَى وَحْيِي وَ خَلِيفَتِي فِي أَرْضِي لَكَ وَ
 لِمَنْ تَوَلَّكَ أَوْجِبْتُ رَحْمَتِي وَ مَنَحْتُ
 جَنَانِي وَ أَحَلَلْتُ جَوَارِي تُمْ وَ عَزَّتِي وَ
 جَلَالِي لِأَصْلِيئِنَّ مَنْ عَادَاكَ أَشَدَّ عَذَابِي وَ
 إِنَّ وَسَعَتْ عَلَيْهِ فِي دُنْيَايَ مِنْ سَعَةٍ
 رِزْقِي فَإِذَا انْقَضَى الصَّوْتُ صَوْتُ الْمُنَادِي
 أَجَابَهُ هُوَ وَاضِعًا يَدَيْهِ رَافِعًا رَأْسَهُ إِلَى
 السَّمَاءِ يَقُولُ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ
 الْمَلَائِكَةُ وَ أَوْلُوا الْعِلْمَ قَانِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ
 إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ قَالَ فَإِذَا قَالَ ذَلِكَ أَعْطَاهُ
 اللَّهُ الْعِلْمَ الْأَوَّلَ وَ الْعِلْمَ الْآخِرَ وَ اسْتَحَقَّ
 زِيَارَةَ الرُّوحِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ قُلْتُ جُعِلْتُ
 فِدَاكَ الرُّوحُ لَيْسَ هُوَ جِبْرَائِيلُ قَالَ الرُّوحُ

هُوَ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرَائِيلَ إِنَّ جِبْرَائِيلَ مِنَ
 الْمَلَائِكَةِ وَإِنَّ الرُّوحَ هُوَ خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنَ
 الْمَلَائِكَةِ أَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
 تَنْزَلَ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ
 مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ
 مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ
 الْمُخْتَارِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ
 أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ مِثْلَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 225 روایت 1

ترجمه روایت شریفه:

ابو بصیر گوید: همراه امام صادق علیه السلام حج گزاردیم در سالیکه پسرش موسی متولد شد. چون در اعبواء (منزلی در میان مکه و مدینه) فرود آمدیم، برای ما صبحانه آوردند، و چون آن حضرت به اصحابش غذا می داد، زیاد و خوب تهیه می کرد، ما مشغول خوردن بودیم که فرستاده حمیده (همسر امام صادق علیه السلام) آمد و گفت: حمیده می گوید من خود را از دست داده ام و درد زائیدن در خود احساس می کنم و شما به من دستور داده اید که نسبت به این پسرت پیش از شما اقدامی نکنم. حضرت صادق علیه السلام بر خاست و با فرستاده به رفت. چون برگشت، اصحابش عرض کردند: خدایت مسرور کند و ما را قربانت نماید، با حمیده چه کردی؟ فرمود: خدا سلامتش داشت و به من پسری عطا فرمود که در میان مخلوقش از همه بهتر است و حمیده از آن مولود به من مطلبی گفت که گمان کرد من آن را نمی دانم، در صورتیکه من به آن داناتم. عرض کردم: قربانت، حمیده نسبت به آن مولود به شما چه خبری داد؟ فرمود: گفت چون از شکمش فرود آمد، دستها به زمین نهاده، سر به آسمان بلند کرد، من به او خبر دادم که این عمل نشانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشانه وصی بعد از اوست، عرض کردم: قربانت: این چگونه نشانه ای است برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی بعد از او؟ فرمود: در آن شبی که نطفه جدم (زین العابدین علیه السلام)

بسته شد شخصی (فرشته نی) جامی نزد پدرش آورد که در آن شربتتی بود، رقیق تر از آب و نرمتر از کره و شیرین تر از عسل و خنک تر از برف و سفیدتر از شیر، و به او آشامانید و دستور نزدیکی داد، او برخاست و نزدیکی کرد و نطفه جدم بسته شد، و چون شبی که نطفه پدرم بسته شد، فرا رسید شخصی نزد جدم آمد و آن را به جدم آشاماند، چنانکه به پدر جدم آشامانید و بوی دستور داد چنانکه به او دستور داد، جدم برخاست و نزدیکی کرد و نطفه پدرم بسته شد، و چون شبی که نطفه من بسته شد فرا رسید، شخصی نزد پدرم آمد و به او آشامانید آنچه را به آنها آشامانید و دستورش داد آنچه به آنها دستور داد، پدرم برخاست و نزدیکی کرد، و نطفه من بسته شد، و چون شبی که نطفه پسرم بسته شد فرا رسید، شخصی نزد من آمد چنانکه نزد آنها آمد و با من همان رفتار کرد که با آنها کرد، پس من بسم خدا برخاستم و از آنچه خدایم می بخشد شادمان بودم، و نزدیکی کردم و نطفه پسرم همین مولود بسته شد، متوجهش باشید که او به خدا پس از من صاحب شماس است.

همانا نطفه امام از نوشابه ای است که به تو خبر دادم و چون آن نطفه چهار ماه در زهدان جایگزین باشد و روح در آن ایجاد شود، خدای تبارک و تعالی فرشته نی که نامش حیوان است برانگیزد تا بر بازوی راستش نویسد (((کلمه پرودگارت با راستی و عدالت پایان یافت، کلمات خدا را دگرگون

کننده نی نیست و او شنوا و داناست)))
 (مقصود از کلمه همان امام است.)
 و چون از شکم مادرش فرود آید،
 دستهایش را بر زمین گذارد و سرش را
 به آسمان بلند کند، اما دست بزمین
 گذاردنش، رمز این است که: هر علمی
 را که خدا از آسمان به زمین فرستد، او
 دریافت کند و اما سر به آسمان برداشتن
 برای این است که: ندا دهنده نی از درون
 عرش، از جانب پروردگار عزت و از افق
 اعلی او را بنام خود و نام پدرش صدا زند
 و بگوید: ای فلان بن فلان ثابت باش
 تا برجا بمانی (در تمام گفتار و کردارت از
 روی علم و بصیرت بر حق ثابت باش تا
 امامتت ثابت شود.)
 برای عظمت خلقتت تو برگزیده از
 میان خلق منی و محل راز و
 صندوق علم و امین وحی و خلیفه روی
 زمین من هستی، برای تو و هر که از تو
 پیروی کند، رحمتم را واجب کردم و
 بهشتم را بخشیدم و در جوار خود در
 آوردم، به عزت و جلالم هر که با تو
 دشمنی کند با عذاب سختم او را بسوزانم
 ، اگر چه در دنیا از رحمت واسعه ام به او
 هم توسعه دهم.
 و چون آواز منادی پایان یابد، امام
 با دست بزمین و سر بسوی آسمان
 جوابش دهد و بگوید (((خدا و
 فرشتگان و دانشمندان گواهی دهند که
 شایسته پرستشی جز او نیست، به
 عدالت قیام کرده، معبودی جز خدای
 توانای حکیم نیست 18 سوره 3-)) و
 چون چنین گوید، خدایش علم اول و
 علم آخر به او عطا کند و مستحق ملاقات
 روح در شب قدر گردد. عرض کردم:

قربانت ، روح همان جبرئیل نیست ؟ فرمود روح از جبرئیل بزرگتر است ، جبرئیل از جنس فرشتگان است و روح مخلوقی است بزرگتر از فرشتگان علیهم السلام . مگر نه این است که خدای تبارک و تعالی فرماید :
 (((فرشتگان و روح فرود آیند 5 سوره قدر))) (پس روح غیر از فرشته است).

ترجمه روایت شریفه:

حسن بن راشد گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: زمانی که خدای تبارک و تعالی بخواهد امام را خلق کند به فرشته‌ی دستور دهد که شربتی از آب زیر عرش گرفته به پدر امام بیاشاماند، پس آفرینش امام از آن شربت است ، آنگاه چهل شبانه روز در شکم مادر است و صدا نمی شنود و بعد از آن گوشش برای شنیدن سخن باز می شود، و چون متولد شود همان فرشته مبعوث شود و میان دو چشم امام بنویسد کلمه پرودگارت براستی و عدالت پایان یافت کلمات او را دگرگون کننده‌ی نیست و او شنوا و داناست و چون امام پیش از وی در گذرد، برای او مناره‌ی از نور افراشته شود که به وسیله آن کردار همه مردم را ببیند، و خدا بر خلقش بدان احتجاج کند.

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ أَمَرَ مَلَكًا فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ فَيَسْقِيهَا أَبَاهُ فَمِنْ ذَلِكَ يَخْلُقُ الْإِمَامَ فَيَمُكُّهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً فِي بَطْنِ أُمِّهِ لَا يَسْمَعُ الصَّوْتُ ثُمَّ يَسْمَعُ بَعْدَ ذَلِكَ الْكَلَامَ فَإِذَا وُلِدَ بَعَثَ ذَلِكَ الْمَلَكُ فَيَكْتُبُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَإِذَا مَضَى الْإِمَامَ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ رَفَعَ لِهَذَا مَنَارًا مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْخَلَائِقِ فَبِهَذَا يَحْتَجُّ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 228 روایت 2

شرح:

گویا نوشتن میان دو چشم امام کنایه از این است که نور علم و ولایت از پیشانی امام ظاهر شود و چون پیشانی آئینه‌ای است که شخصیت معنوی انسان را می‌نماید، می‌توان گفت: نور علم و ولایت در سرپای امام و در همه حرکات و سکناتش هویدا گردد، پس میان این روایت با روایتیکه نوشتن آن جمله را بیابوی راست امام نسبت می‌دهد تناقضی نیست ، و احتیاج خدا بر خلقش توسط امامی است که با نور خدا داده کردار را دیده است و راهی برای انکار و تزویر آنها باقی نگذاشته است.

3- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُوسُفَ عَنْ يُوسُفَ بْنِ زَيْنَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ مِنَ الْإِمَامِ بَعَثَ مَلَكًا فَأَخَذَ شَرْبِيَّةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ ثُمَّ أَوْقَعَهَا أَوْ دَفَعَهَا إِلَى الْإِمَامِ فَشَرِبَهَا فَيَمُوتُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا لَا يَسْمَعُ الْكَلَامَ ثُمَّ يَسْمَعُ الْكَلَامَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأَيُّهَا وَضَعَتْهُ أُمُّهُ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ ذَلِكَ الْمَلَكَ الَّذِي أَخَذَ الشَّرْبِيَّةَ فَكَتَبَ عَلَى عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ فَأَيُّهَا قَامَ بِهَذَا الْأَمْرِ رَفَعَ اللَّهُ لَهُ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ مَنَارًا يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْعِبَادِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 229 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:
یونس بن ظبیان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا خدای عزوجل چون خواهد امامی را از امامی دیگر خلق کند، فرشته‌ی نی را مبعوث کند تا شربت‌ی از آب زیر عرش بگیرد و به امامش دهد تا بنوشد، سپس چهل روز در رحم بماند و سخن نشنود و بعد از آن سخن شنود. و چون مادرش او را بزاید، خدا همان فرشته‌ی نی را که نوشابه بر گرفت بفرستد تا بر بازوی راست امام نویسد (((کلمه پروردگارت براستی و عدالت پایان یافت، برای کلمات او دگرگون کننده‌ی نی نیست))) و چون به امر امامت قیام کند خدا در هر شهری برایش مناره‌ی نی برافزارد که به وسیله آن اعمال بندگان را بنگرد.

4- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسَلِّيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ لَيَسْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَأَيُّهَا وَ لَدَ خُطِّ بَيْنَ كَتِفَيْهِ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَأَيُّهَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ عَمُودًا مِنْ نُورٍ يُبْصَرُ بِهَا مَا يَعْمَلُ أَهْلُ كُلِّ بَلَدَةٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 229 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:
محمد بن مروان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا امام در شکم مادرش می شنود، و چون متولد شود میان دو شانه اش نوشته شود: (((کلمه پروردگارت براستی و عدالت پایان یافت، کلمات او را دگرگون کننده‌ی نی نیست و او شنوا و داناست))) و چون امر امامت به او رسد، خدا برایش عمودی از نور مقرر دارد که به وسیله آن آنچه اهل و هر شهر انجام دهند ببیند.

5- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ

ترجمه روایت شریفه:

اسحاق بن جعفر گوید: شنیدم پدرم (امام صادق علیه السلام) می فرمود: هنگامیکه مادران ائمه به آنها باردار شوند، سنتی مانند بیهوشی ایشان را فرا گیرد که اگر در روز باشد یک روز و اگر در شب باشد یک شب در آن حال بسر برد، سپس در خواب بیدار که مردی او را به پسری دانا و بردبار مژده می دهد، او از آن مژده مسرور گردد و از خواب بیدار شود، و از طرف راستش از جانب خانه صدائی شنود که گوید: بخیر آستن شدی و به سوی خیر بگرانی، و با خیر آمدی (خیر آوردی) مژده باد ترا به پسری بردبار و دانا، و در تن خود احساس سبکی کند و پس از آن از پهلوها و شکمش ناراحتی نبیند.

و چون ماه نهم شود در خانه، آواز بلندی (صدای حرکتی) بگوشش رسد و چون شب زائیدنش فرا رسد، در خانه نوری ظاهر شود که جز او و پدرش آن را نبینند (چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرشته را می بیند و دیگران نمی بینند) و چون او را بزاید نشسته باشد (نه آنکه با سر فرود آید) و برایش گشایش شود تا چهار زانو بیرون آید و پس از اینکه روی زمین قرار گیرد، بچرخد تا قبله به هر طرف باشد، از آن منحرف نشود، سپس سه بار عطسه کند و با انگشت به حمد خدا اشاره کند (چنانکه مستحب است پس از عطسه انگشت را سر بینی گذاشته و حمد خدا گویند) و ناف بریده و ختنه شده باشد و دندانهای رباعیش از بالا و پائین و دودندان نیش و دودندان ضاحکه اش بر

مَسْنُودٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ إِسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ الْأَوْصِيَاءُ إِذَا حَمَلَتْ بِهِمْ أُمَّهَاتُهُمْ أَصَابَهَا فَنْرَةٌ شَبَهَ الْعُشْبِيَّةِ فَأَقَامَتْ فِي ذَلِكَ يَوْمَهَا ذَلِكَ إِنْ كَانَ نَهَاراً أَوْ لَيْلَتَهَا إِنْ كَانَ لَيْلاً ثُمَّ تَرَى فِي مَنَامِهَا رَجُلًا يُبَشِّرُهَا بِغُلَامٍ عَظِيمٍ حَلِيمٍ فَتَفْرَحُ لِذَلِكَ ثُمَّ تَنْتَبِهُ مِنْ نَوْمِهَا فَتَسْمَعُ مِنْ جَانِبِهَا الْأَيْمَنِ فِي جَانِبِ الْبَيْتِ صَوْتًا يَقُولُ حَمَلْتَ بِخَيْرٍ وَ تَصِيرِينَ إِلَى خَيْرٍ وَ جَنَّتِ بِخَيْرٍ أَبْشُرِي بِغُلَامٍ حَلِيمٍ عَظِيمٍ وَ تَجِدُ خِفَةً فِي بَدَنِهَا ثُمَّ لَمْ تَجِدْ بَعْدَ ذَلِكَ اِمْتِنَاعًا مِنْ جَنْبِئِهَا وَ بَطْنِهَا فَإِذَا كَانَ لَتَسْعَ مِنْ شَهْرِهَا سَمِعَتْ فِي الْبَيْتِ حَسًّا شَدِيدًا فَإِذَا كَانَتْ اللَّيْلَةَ الَّتِي تَلُو فِيهَا ظَهَرَ لَهَا فِي الْبَيْتِ نُورٌ تَرَاهُ لَا يَرَاهُ غَيْرُهَا إِلَّا أَبُوهُ فَإِذَا وَلَدَتْهُ وَ لَدَتْهُ قَاعِدًا وَ تَفْتَحَتْ لَهُ حَتَّى يَخْرُجَ مُتْرَبَعًا يَسْتَدِيرُ بَعْدَ وَقُوعِهِ إِلَى الْأَرْضِ فَلَا يَخْطِي الْقِبْلَةَ حَيْثُ كَانَتْ بِوَجْهِهِ ثُمَّ يَعْطَسُ ثَلَاثًا يُشِيرُ بِأَصْبَعِهِ بِالْتَّحْمِيدِ وَ يَقَعُ مَسْرُورًا مَخْتُونًا وَ رَبَاعِيَتَاهُ مِنْ فَوْقِ وَ أَسْفَلِ وَ نَابَاهُ وَ ضَاحِكَاهُ وَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مِثْلُ سَبِيكَةِ الذَّهَبِ نُورٌ وَ يَقِيمُ يَوْمَهُ وَ لَيْلَتَهُ تَسِيلُ يَدَاهُ ذَهَبًا وَ كَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ إِذَا وُلِدُوا وَ إِنَّمَا الْأَوْصِيَاءُ أَعْلَاقٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 230 روایت 5

آمده باشد (گویا نبودن دندانهای دیگر برای این است که پستان مادر را آزرده نکند) و در مقابلش نوری مانند شمش طلا بدرخشد و تا یک شبانه روز از دودستش نوری طلایی ساطع است و پیغمبران هم در زمان تولد چنینند (نسبت به تمام حالات) و همانا اوصیاء اویزه (اشرف اولاد) پیغمبرانند.

ترجمه روایت شریفه:

حمیل بن دراج گوید: جماعتی از اصحاب ما نقل کردند که آن حضرت فرمود: درباره امام سخن نگویند، زیرا امام در شکم مادر می شنود، و چون مادرش او را بزاید فرشته نی میان دو چشمش نویسد (((کلمه پرودگارت براستی و عدالت پایان یافت، کلمات او را دگرگون کننده نی نیست و او شنوا و داناست))) و چون به امر امامت قیام کند، در هر شهری برای او عمودی از نور برافراشته گردد که بوسیله آن اعمال مردم را ببیند.

6- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ رَوَى غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ قَالَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي الْإِمَامِ فَإِنَّ الْإِمَامَ يَسْمَعُ الْكَلَامَ وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَإِذَا وَضَعْتَهُ كَتَبَ الْمَلَكُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَإِذَا قَامَ بِالْأَمْرِ رَفَعَ لَهُ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ مَنَارٌ يَنْظُرُ مِنْهُ إِلَى أَعْمَالِ الْعِبَادِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 231 روایت 6

7- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ كُنْتُ أَنَا وَ ابْنُ فَضَّالٍ جُلُوسًا إِذْ أَقْبَلَ يُونُسُ فَقَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ أَكْتَرَ النَّاسُ فِي الْعَمُودِ قَالَ فَقَالَ لِي يَا يُونُسُ مَا تَرَاهُ أَتَرَاهُ عَمُودًا مِنْ حَدِيدٍ يَرْفَعُ لِصَاحِبِكَ قَالَ قُلْتُ مَا أَدْرِي قَالَ لَكِنَّهُ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِكُلِّ بَلَدَةٍ يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَعْمَالَ تِلْكَ الْبَلَدَةِ قَالَ فَقَامَ ابْنُ فَضَّالٍ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَ قَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَا تَزَالُ تَجِيءُ بِالْحَدِيثِ الْحَقِّ

الَّذِي يُفَرِّجُ اللَّهُ بِهِ عَنَّا

اصول کافی جلد 2 صفحه 231 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن عیسی بن عبید گوید: من و ابن فضال نشسته بودیم که یونس وارد شد و گفت: من خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و عرض کردم: قربانت. مردم درباره عمود (از نور که برای امام برافراشته شود) سخن بسیار گویند، بمن فرمود: ای یونس! تو چه عقیده ای داری؟ خیال می کنی عمودی از آهن است که برای امام افراشته می شود؟ عرض کردم: نمی دانم، فرمود: او فرشته ای است گماشته در هر شهر که خدا بوسیله او اعمال مردم آن شهر را بامام رساند، ابن فضال برخاست و سر او را بوسید و گفت: خدایت رحمت کند ای ابا محمد! که همواره برای ما حدیث درستی که خدا بدان مشکل ما را می گشاید می آوری.

- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ
بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ ابْنِ
أَبِي عَمِيرٍ عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ
زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع
قَالَ لِلْإِمَامِ عَشْرُ عِلْمَاتٍ
يُولَدُ مُطَهَّرًا مَخْتُونًا وَإِذَا
وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ وَقَعَ
عَلَى رَاحَتِهِ رَافِعًا
صَوْتَهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَ لَا
يُجْنِبُ وَ تَنَامُ عَيْنَاهُ وَ لَا
يَنَامُ قَلْبُهُ وَ لَا يَتَشَاءَبُ وَ
لَا يَتَمَطَّى وَ يَرَى مِنْ
خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ
أَمَامِهِ وَ نَجْوُهُ كَرَانِحَةِ
الْمِسْكِ وَ الْأَرْضُ مُوَكَّلَةٌ
بِسِتْرِهِ وَ ابْتِلَاعِهِ وَإِذَا

لَبَسَ دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ ص
كَانَتْ عَلَيْهِ وَقْفًا وَإِذَا
لَبَسَهَا غَيْرُهُ مِنَ
النَّاسِ طَوَّلِيهِمْ وَ
قَصَّرِيهِمْ زَادَتْ عَلَيْهِ
شِبْرًا وَهُوَ مُحَدَّثٌ إِلَى أَنْ
تَنْقُضِيَ أَيَّامَهُ

اصول کافی جلد 2

صفحه 231 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: امام را ده علامت است : 1- پاکیزه و ختنه شده متولد شود. 2- چون دنیا آید کف دست بزمین نهاده ، بشهادتین آواز بردارد. 3- محتلم نشود (پلیدی جنابت باو نرسد اگر چه غسل بر او واجبست). 4- چشمش بخوابد ولی قلبش بخواب نرود. 5 دهن دره و بغل باز کردن ندارد. 6 از پشت سر ببیند چنانکه از پیش رو ببیند. 7- مدفوعش بوی مشک دهد. 8- زمین وظیفه دارد آنرا بپوشاند و فرو برد. 9- چون زره رسول خدا صلی الله علیه وآله را پوشد بقامتش رسا باشد و چون مرد دیگری پوشد، کوتاه قد باشد و یا دراز قامت يك و جب بلندتر آید. 10- تا زمان زفاتش محدث باشد) فرشته باو خبر دهد.

1- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا
مِنْ عَلِيِّينَ وَخَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ وَ
خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَخَلَقَ
أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْقَرَابَةُ
بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا
اصول کافی جلد 2 صفحه 232 روایت 1

کیفیت آفرینش بدنها و روحها و دل‌های ائمه علیهم السلام

بَابُ خَلْقِ أَبْدَانِ الْأَئِمَّةِ وَ أَرْوَاحِهِمْ وَ قُلُوبِهِمْ

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: خدا
ما را از علیین آفرید و ارواح ما را از
بالا تر آن آفرید و ارواح شیعیان ما را از
علیین آفرید و پیکرشان را پائین آن آفرید،
پس قرابت میان ما و آنها از این جهت
است و دل‌های ایشان مشتاق ماست.

شرح:

علیین در لسان قرآن و اخبار در مقام بلند و رفیع استعمال شده است و لذا عبارات مفسرین در معنی این
کلمه چنین است: آسمان هفتم، بالاترین مکان، اشرف مراتب، اقرب مقامات به خدا، نامه عمل نیکو
کاران، و شاید این مقام بالاترین درجات ماده باشد که پیکر ائمه و ارواح شیعیان از آنجا آفریده شده ولی روح
ائمه علیهم السلام از مقامی بالاتر آفریده شده که ماده را در آنجا راهی نیست و پیکر شیعیان از پائین تر آن خلق
شده است تا یک درجه از پیکر ائمه پائین تر باشد، پس امام و شیعه در مرحله علیین هم افق و برابرند.

2- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
شُعَيْبٍ عَنْ عَمْرَانَ بْنِ إِسْحَاقَ الزَّعْفَرَانِيِّ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ
سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ
ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْرُوزَةٍ مَكْنُونَةٍ
مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ
فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقًا وَبَشَرًا نُورَانِيِّينَ لَمْ يَجْعَلْ
لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقْنَا مِنْهُ نَصِيبًا وَخَلَقَ
أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا وَأَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ
مَخْرُوزَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينَةِ وَ
لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ
نَصِيبًا إِلَّا لِلنَّبِيِّاءِ وَ لِذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَ هُمْ
النَّاسُ وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَّجٌ لِلنَّارِ وَ إِلَى
النَّارِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 231 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام می فرمود:
خدایمیرالمؤمنین (ارواح) ما را از نور
عظمت خویش آفرید، آنگاه آفرینش ما را
(یعنی پیکر ما را با صورت مثالی ما را)
از گلی در خزانه و پوشیده از زیر عرش
صورتگری کرد و آن نور را در آن ،
جایگزین ساخت ، و ما مخلوق و بشری
نورانی بودیم ، و برای هیچکس از آنچه
در خلقت ما نهاد، بهره ای قرار نداد و
ارواح شیعیان ما را از گل ما آفرید و
بدنشان را از گلی در خزانه و پوشیده
پائین تر از گل ما. و خدا هیچ کس را
جز انبیاء از خلقت ایشان بهره ای نداد،
از این رو ما و آنها آدمی شدیم و مردم
دیگر خرمگسانی که سزاوار دوزخند و
بسوی دوزخ می روند.

3- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ
حَسَّانَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلْمَةَ بْنِ
الْخَطَّابِ وَ غَيْرِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَّابِ
رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ ع إِنَّ لِلَّهِ نَهْرًا دُونَ عَرْشِهِ وَ دُونَ
النَّهْرِ الَّذِي دُونَ عَرْشِهِ نُورٌ نَوْرَهُ وَ إِنَّ فِي
حَافَتِي النَّهْرِ رُوحَيْنِ مَخْلُوقَيْنِ رُوحِ الْقُدْسِ
وَ رُوحٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ إِنَّ لِلَّهِ عَشْرَ طِينَاتٍ
خَمْسَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَ خَمْسَةٌ مِنَ الْأَرْضِ فَفَسَّرَ
الْجَنَانَ وَ فَسَّرَ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ مَا مِنْ نَبِيٍّ وَ
لَا مَلِكٍ مِنْ بَعْدِهِ جَبَلُهُ إِلَّا نَفَخَ فِيهِ مِنْ إِحْدَى
الرُّوحَيْنِ وَ جَعَلَ النَّبِيُّ ص مِنْ إِحْدَى
الطِّينَتَيْنِ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ع مَا
الْجَبَلُ فَقَالَ الْخَلْقُ غَيْرَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّ
اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَنَا مِنَ الْعَشْرِ طِينَاتِ وَ
نَفَخَ فِيْنَا مِنَ الرُّوحَيْنِ جَمِيعًا فَأَطِيبَ بِهَا

طیباً وَ رَوَى غَيْرُهُ عَنْ أَبِي الصَّامِتِ قَالَ
 طِينُ الْجَنَانِ جَنَّةُ عَدْنٍ وَ جَنَّةُ الْمَأْوَى وَ
 جَنَّةُ النَّعِيمِ وَ الْفِرْدَوْسُ وَ الْخُلْدُ وَ طِينُ
 الْأَرْضِ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ وَ الْكُوفَةَ وَ بَيْتَ
 الْمَقْدِسِ وَ الْحَائِرِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 233 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برای
 خدا نهریست نزد عرش و نزد آن نهر
 نوریست که خدایش فروزان ساخته و در
 دو جانب نهر دو روح آفریده شده: روح
 القدس و روح وابسته به امر خدا، و
 برای خدا ده طینت (سرشت، گل) است:
 پنج تای آنها از بهشت است و پنج دیگر
 از زمین، آنگاه بهشتی و زمینی را تفسیر
 نمود سپس فرمود: هر پیغمبر و فرشته
 ای را که خدا از پیغمبر سرشته است،
 یکی از این دو روح را در او دمیده، و
 پیغمبر صلی الله علیه و آله را از یکی
 از آن دو قسم طینت سرشته است بجز
 ما خاندان راوی گوید به موسی بن جعفر
 علیه السلام عرض کردم: سرشتن چیست
 ؟ فرمود: آفریدن است همانا خدای
 عزوجل ما خانه آن را، از آن ده طینت
 آفرید و از هر دو روح در ما دمید، و چه
 طینت پاکیزه نی!! و دیگری از
 ابوالصامت روایت کرده که امام علیه
 السلام (در تفسیر بهشتی و زمینی)
 فرمود: طینت بهشتی، بهشت عدن و
 بهشت ماعوی و بهشت نعیم و فردوس و
 خلد است. و طینت زمینی: مکه و مدینه
 و کوفه و بیت المقدس و حائر (امام
 حسین علیه السلام) است.

شرح:

علامه مجلسی (ره) در تفسیر نهر و نور و طینت مطالبی از بعضی محققین نقل فرموده و سخن شیخ
 بهائی و محدث استرآبادی را هم ذکر می کند، و چون توضیح و تفصیل آنها را از عهده این مختصر
 خارجست، علاقمندان می توانند از مرآت العقول
 ج 1 س 293 استفاده کنند.

4- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
 عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي نَهْشَلٍ قَالَ
 حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ

النَّمَالِيَّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ
خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عَلِيِّينَ وَخَلَقَ قُلُوبَ
شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونَ
ذَلِكَ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوَى إِلَيْنَا لِأَنَّهَا خُلِقَتْ
مِمَّا خَلَقْنَا ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ
الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيِّينَ. وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ.
كِتَابٌ مَرْقُومٌ بِشَهْدَةِ الْمُقَرَّبُونَ وَ خَلَقَ
عَدُوَّنَا مِنْ سَجِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا
خَلَقَهُمْ مِنْهُ وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونَ ذَلِكَ فَقُلُوبُهُمْ
تَهْوَى إِلَيْهِمْ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقُوا مِنْهُ ثُمَّ
تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَّارِ لَفِي
سَجِّينَ. وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ. كِتَابٌ مَرْقُومٌ
اصول کافی جلد 2 صفحه 234 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:
ابوحمزه ثمالی گوید: شنیدم امام باقر
علیه السلام می فرمود: همانا خدا ما را از
اعلی علیین آفرید و دلهای شیعیان ما را
از آنچه ما را آفرید، آفرید. و پیکرهایشان
را از درجه پائینش آفرید، از این رو
دلهای شیعیان به ما متوجه است، زیرا
از آنچه ما آفریده شده ایم، آفریده شده
اند، سپس این آیه را قرانت فرمود:
(((اصلا نامه نیکان در علیین است، تو
چه چه دانی علیین چیست؟ کتابی است
نوشته که مقربان شاهد آند 98 سوره 83
))) (و دشمن ما را از سجين آفرید و
دلهای پیروانشان را از آنچه آنها را
آفریده آفرید و پیکرهایشان را از پائین
تر آن آفرید، از این رو دلهای پیروانشان
به آنها متوجه است زیرا اینها آفریده
شدند از آنچه آنها آفریده شدند سپس این
آیه را تلاوت فرمود))) : اصلا نامه
بدکاران در سجين است، تو چه دانی
سجين چیست؟ کتابیست نوشته 8 سوره
83-)))

شرح:

پیداست که علیین و سجين از مطالبی است که خدای تعالی نخواست است بشر آن را بنحو تفصیل و توضیح بداند، از این رو به پیغمبرش می فرماید: تو چه دانی سجين چیست؟ و سپس هم به کتاب نوشته توضیحش می دهد، دانشمندان و مفسرین اسلامی هم در معنی این دو کلمه اقوال و عقاید مختلف و احتمالی ذکر نموده اند که بعضی از آنها در حدیث اول این باب ذکر شد.

در بیان تسلیم و فضیلت مسلمین

بَابُ التَّسْلِيمِ وَ فَضْلِ الْمُسْلِمِينَ

شرح:

مقصود از مسلمین در این باب تسلیم شوندگانند، نه اهل اسلام در برابر یهود و نصاری ما انشاء الله در آخر این باب توضیحی راجع به تسلیم بیان می کنیم.

ترجمه روایت شریفه:

سدیر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: من دوستان شما را در حالی ترک گفتم (و بسوی شما آمدم) که اختلاف داشتند و از یکدیگر بیزار می جستند، فرمود: ترا با وضع آنها چکار؟ همانا مردم سه تکلیف دارند: شناختن ائمه و تسلیم بودن در برابر آنها و ارجاع اختلافات خود را به ایشان.

1- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ سِنَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ إِنِّي تَرَكْتُ مَوَالِيكَ مُخْتَلِفِينَ بَيِّنَرًا بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ قَالَ فَقَالَ وَ مَا أَنْتَ وَ ذَلِكَ إِنَّمَا كُفَّ النَّاسُ ثَلَاثَةً مَعْرِفَةَ الْأَئِمَّةِ وَ التَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ وَ الرَّدَّ إِلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 235 روایت 1

شرح:

شدت اختلاف شیعیان در مسائل دینی و موضوعات مذهبی سدیر را ناراحت کرده، به امام علیه السلام شکایت می کند، حضرت می فرماید، اختلاف آنها به تو زبانی ندارد و در آن باره فکر مکن و بدانکه تو و هر يك از شیعیان سه تکلیف دارید که باید انجام دهید: 1- ائمه و پیشوایان خود را بشناسید تا بدام شیادان گمراه کننده نیفتید. 2- در برابر پیشوایان خود تسلیم باشید، یعنی آنها را چنانکه هستند بشناسید تا خود به خود تسلیم و منقادشان شوید و او امر و نواهی آنها را بپذیرد و به گفتار و رفتار و قیام یا خانه نشستن و سایر اعمال آنها اگر چه بر خلاف سلیقه شما باشد اعتراض نکنید، زیرا اعمال و رفتار آنها طبق دستور خدا و پیغمبر است. 3- اگر در موضوعی با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کردید، مطلب را به آنها ارجاع دهید چنانکه خدای تعالی فرماید: ((ای مؤمنان از خدا و رسول اطاعت کنید و اگر در موضوعی اختلاف و مشاجره کردید، آن را به خدا و رسول ارجاع دهید)) و معلوم است که ائمه اوصیاء و جانشینان پیغمبرند و در نبودن پیغمبر باید اختلافات به آنها ارجاع شود.

2- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْكَاهِلِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّوُوا الزَّكَاةَ وَ حَجَّوْا الْبَيْتَ وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ قَالُوا لَشَيْءٍ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَلَّا صَنَعَ خِلافَ الَّذِي صَنَعَ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحْكَمُوا لَكَ وَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا

فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيَسْأَلُوكَ
تَسْلِيمًا ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 235 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مردمی خدای یگانه بی شریک را عبادت کنند و نماز گزارند و زکاة دهند و حج خانه خدا بجا آرند و ماه رمضان را روزه دارند، و پس از همه اینها نسبت به چیزی که خدا یا رسولش کرده بگویند: چرا بر خلاف این نکرد؟ یا این معنی را در دل خود احساس کنند (بی آنکه به زبان آورند) به همین سبب مشرک باشند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: (((نه ، به پروردگارت سوگند، ایمان ندارند تا ترا در اختلافات خویش حاکم کنند، سپس در دلهای خویش از آنچه حکم کرده ئی ملال و گرفتگی نیابند و بی چون و چرا گردن نهند65 سوره 4-))) سپس امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد به تسلیم.

ترجمه روایت شریفه:

زید شحام گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در نزد ما مردی است که نامش کلب است او هر دستوری که از شما می رسد، می گوید من تسلیمم ، از این رو ما او را کلب تسلیم نامیده ایم ، حضرت به او رحمت فرستاد و سپس فرمود: می دانید تسلیم چیست ؟ ما سکوت کردیم . خودش فرمود: به خدا تسلیم فروتنی است ، خدای عزوجل فرماید: (((کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و در برابر پروردگارشان فروتنی نمودند 23 سوره 11-)))

3- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى
عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ عِنْدَنَا
رَجُلًا يُقَالُ لَهُ كَلْبٌ فَلَا يَجِيءُ عَنْكُمْ
شَيْءٌ إِلَّا قَالَ أَنَا أَسْلَمْتُ فَسَمَّيْنَاهُ كَلْبًا تَسْلِيمًا
قَالَ فَتَرَحَّمْ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَ تَدْرُونَ مَا
التَّسْلِيمُ فَسَكَتْنَا فَقَالَ هُوَ وَاللَّهِ الْإِخْبَاتُ قَوْلُ
اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الدِّينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ وَ أَحْبَبُوا إِلَى رَبِّهِمْ
اصول کافی جلد 2 صفحه 236 روایت 3

4-الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ الْوَشَاءِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
وَ مَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا قَالَ
الْإِفْتِرَافُ التَّسْلِيمُ لَنَا وَ الصِّدْقُ عَلَيْنَا وَ الْآ
يَكْذِبُ عَلَيْنَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 236 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام درباره قول خدای
تبارک و تعالی (((و هر که کار نیکی انجام
دهد، برای او نسبت به آن نیکی افزائیم
22 سوره 42 -))) فرمود: انجام دادن کار
نیک ، تسلیم بودن نسبت به ما، و راست
بودن به امام است و اینکه بر ما دروغ
نبندد.

شرح:

مجلسی (ره) از مرحوم طبرسی نقل می کند که در تفسیر آیه گفته است : هر که طاعت و عبادتی انجام دهد علاوه
بر دادن ثواب به او، نیکی آن را می فزائیم ، و راست بودن با ائمه مراد این است که : اخبار راست و درست را
از آنها روایت کند: و مراد بدروغ نیستن بر آنها این است
که : اخبار جعلی و دروغ را به آنها نسبت ندهد.

5-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ
بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ
الْحَمِيدِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ بَشِيرِ
الدَّهَّانِ عَنْ كَامِلِ التَّمَّارِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ أَ تَدْرِي مَنْ هُمْ قُلْتَ أَنْتَ
أَعْلَمُ قَالَ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الْمُسْلِمُونَ إِنَّ
الْمُسْلِمِينَ هُمُ النَّجْبَاءُ فَالْمُؤْمِنُ غَرِيبٌ
فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 236 روایت 5

ترجمه روایت شریفه:

کامل تمار گوید: امام باقر علیه السلام
فرمود: (((براستی که مؤ منان رستگارانند
1 سوره 23 -))) میدانی کیانند؟ عرض
کردم : شما بهتر می دانید، فرمود:
براستی که مؤ منان تسلیم شوندگان
رستگارانند تسلیم شوندگان همان نجیبانند،
پس مؤ من غریب است و خوشا حال
غریبان . (یعنی چون مؤ من با تسلیم
کمیاب است پس او غریب است ، زیرا هم
انس ندارد و انس تنها با خداست

6-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ
بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ
الْحَشَّابِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ
عَامِرٍ عَنِ رَبِيعِ الْمُسَلِّيِّ
عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا
الْأَنْصَارِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ
مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَكْمَلَ
الْإِيمَانَ كُلَّهُ فَلْيَقُلِ الْقَوْلَ

مَنْ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ
قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ فِيمَا أَسْرُوا
وَمَا أَعْلَنُوا وَفِيمَا بَلَّغَنِي
عَنْهُمْ وَفِيمَا لَمْ يَبْلُغَنِي
اصول کافی جلد 2
صفحه 237 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام می فرمود:
هر که را خوش آید که تمام مراتب
ایمان را کامل کند، باید بگوید:
گفتار من نسبت به هر موضوعی
گفتار آل محمد است در آنچه
(بواسطه تقیه یا عدم فهم مخاطب) پنهان
کنند و در آنچه آشکار دارند، در آنچه از
ایشان به من برسد و در آنچه به من
نرسد.

ترجمه روایت شریفه:
زراره یا برید گوید: امام باقر علیه
السلام فرمود: به تحقیق که خدا امیرالمؤمنین
علیه السلام را در کتابش
مخاطب ساخته است، عرض کردم:
در کجا؟ فرمود: در این قول: ((اگر
آنها زمانیکه به خویش ستم کردند پیش
تو آمده و از تو آمرزش خواسته بودند و
پیغمبر بر ایشان آمرزش خواسته
بود، خدا را توبه پذیر و مهربان می
یافتند، نه به پروردگارت سوگند ایمان
ندارند تا ترا در مشاجرات خویش حاکم
قرار دهند))) یعنی در پیمانیکه بستند،
که اگر خدا محمد را می رانید، امر خلافت
را به بنی هاشم بر نگردانند
(((سپس در دل خود از آن چه حکم کرده
نی)) (از کشتن یا بخشیدن)) ملائی
نیابند و بی چون و چرا گردن نهند.))

7-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي
عَمِيرٍ عَنِ ابْنِ أَدِينَةَ عَنْ زُرَّارَةَ أَوْ بَرِيدٍ عَنْ
أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ لَقَدْ خَاطَبَ اللَّهُ أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ ع فِي كِتَابِهِ قَالَ قُلْتُ فِي أَيِّ
مَوْضِعٍ قَالَ فِي قَوْلِهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا
أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمْ
الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا. فَلَا وَ
رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ
بَيْنَهُمْ فِيمَا تَعَاقدُوا عَلَيْهِ لِنِ ائِمَاتِ اللَّهِ
مُحَمَّدًا أَلَّا يَرُدُّوا هَذَا الْأَمْرَ فِي بَنِي هَاشِمٍ ثُمَّ
لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ
عَلَيْهِمْ مِنَ الْقَتْلِ أَوْ الْعَفْوِ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا
اصول کافی جلد 2 صفحه 237 روایت 7

شرح:

خطاب در جمله جاؤ وک متوجه امیرالمؤمنین علیه السلام است نه پیغمبر، زیرا سپس می فرماید: و پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ایشان آمرزش خواسته بود و اگر خطاب متوجه پیغمبر بود باید بفرماید و تو بر ایشان آمرزش....

8-أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَبْدِ
الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَبَاطٍ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ عَنْ أَبِي
بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ
أَحْسَنَهُ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ قَالَ هُمْ الْمُسْلِمُونَ لِأَنَّ
مُحَمَّدَ الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا
فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ جَاءُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 237 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:
ابوبصیر گوید: امام صادق علیه
السلام راجع به قول خدای عزوجل
(((کسانیکه سخنان را می شنوند و از
نیکوترش پیروی می کنند، تا آخر آیه 18
سوره 39 -))) فرمود: ایشان تسلیم
شوندگان در برابر آل محمدند،
همان کسانیکه چون حدیثی شنوند، کم
و زیادش نکنند، و چنانکه شنیده اند تحویل
دهند.

شرح:

مقصود از روایاتی که در این باب ذکر شد تسلیم بودن و گردن نهادن شیعیانست در برابر ائمه هدی علیهم
السلام نسبت به او امر و نواهی و حالات مختلف و اوضاع گوناگون ایشان، و عدم اعتراض و انتقاد
در مقام زبان و دل نسبت به آنچه از ایشان صادر می شود.
پیداست که پایه و ریشه عقاید شیعه و نیز اصل واقع و حقیقت اینست که: خدا برای رهبری و هدایت
بشر بعد از پیغمبر اسلام دوازده نفر مشخص و مخصوص را معین فرموده و ایشانرا از خطا و لغزش و گناه
معصوم داشته و عین حقیقت و واقع را بآنها الهام کرده است، غیر از ایشان هر بشری در دنیا جایز الخطاست،
گناه و آلودگی دارد، اشتباه و فراموشی عارضش شود و از گمراهی و پشیمانی مصون نباشد، بعد از
پیغمبر اسلام (ص) تنها 12 نفر بودند که بشهادت تاریخ و حتی دشمنانشان هیچیک از این نقائص دامنگیر
انها نبود پیداست که وقتی انسان باور کرد که چنین، پیشوایانی دارد، از دل و جان تسلیم آنها میشود و رشته
اطاعت و انقیادشانرا بگردن میاندازد، زیرا میداند که عقل و فکر و فراست و تیزبینی و دور اندیشی ایشان از خود
او و از تمام افراد بشر معاصر خود بهتر و برتر است و هر چند عقیده او نسبت بامام و رهبرش سست تر باشد،
فرمانبری و گردن نهادن او در برابر آن رهبر کمتر و ضعیف تر است.
از روایات این باب بدست میآید که در میان شیعه افرادی که خود را بخوبی شناخته و تسلیم و منقاد محض ایشان
گشته اند، وجود دارند، اما بسیار اندک و غریب وارند و نیز در این روایات ذکر لازم و اراده ملزوم است،
یعنی اگر چه منطوق صریح آنها اینستکه: تسلیم امام و پیشوای خود باشید، ولی مقصود اینستکه: امام و
پیشوای خود را بخوبی بشناسید تا طبعاً و ناچار تسلیمش شوید و بدانید که آنگاهست که ایمان شما
کامل شود، نماز و روزه و حج شما سود بخشد، خدا ثواب شما را زیاد کند، رستگار شوید، و، و، پروردگارا
بحق ائمه معصومین علیهم السلام آنها را چنانکه هستند بما معرفی کن تا چنانکه باید مطیع و تسلیمشان باشیم.

1- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي
عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ أُدَيْنَةَ عَنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي
جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَطُوفُونَ
حَوْلَ الْكَعْبَةِ فَقَالَ هَكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي
الْجَاهِلِيَّةِ إِنَّمَا أَمَرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ
يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَّبِعُونَا وَلَا يَتَّبِعُونَ
يَعْرِضُونَ عَلَيْنَا نَصْرَتَهُمْ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ
فَأَجْعَلَ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ
اصول کافی جلد 2 صفحه 238 روایت 1

***در اینکه بر مردم لازمست پس از ادای حج خدمت امام آیند و معالم
دینشان را بپرسند و ولایت و دوستی خود را عرضه دارند***

بَابُ أَنَّ الْوَاجِبَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ مَا يَفْضُونَ مَنَاسِكَهُمْ أَنْ يَأْتُوا الْإِمَامَ فَيَسْأَلُونَهُ عَنِ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَ
يُعَلِّمُونَهُمْ وَلَا يَتَّبِعُونَ لَهُمْ وَلَا يَتَّبِعُونَ لَهُمْ

ترجمه روایت شریفه:

فضیل گوید: امام باقر علیه السلام
بمردمیکه گرد کعبه طواف میکردند، نگاه
کرد و فرمود: در زمان جاهلیت
اینگونه طواف میکردند. همانا مردم
دستور دارند که گرد کعبه طواف کنند و
سپس سوی ما کوچ کنند و ولایت و
دوستی خود را بما اعلام دارند و یاری
خود را نسبت بما عرضه کنند، سپس این
آیه را قرائت فرمود: (((دلهای برخی از
مردم را متوجه ما گردان 36 سوره
)))14.

شرح:

از این روایت فهمیده میشود که حج کامل و درست آنست که حاج پس از پایان مناسک و اعمال حج و در
زمان ائمه علیهم السلام باید خدمت آنها رود و از حلال و حرام و اصول عقاید خود سؤال کند و تجدید

عهد امر ولایت نماید وگر نه تنها بجا آوردن صورت اعمال حج بدون ولایت همان حج گزاردن مردم زمان جاهلیت است.

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام مردم را در مکه دید که چه میکنند، سپس فرمود: کارهایی است مانند کارهای جاهلیت، همانا بخدا سوگند که چنین دستور ندارند، آنچه دستور دارند اینستکه: حج خود را انجام دهند و بنذر خود وفا کنند و نزد ما آیند و ولایت خود را بما خبر دهند و نصرت خویش را بر ما عرضه کنند.

2- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع وَرَأَى النَّاسَ بِمَكَّةَ وَ مَا يَعْمَلُونَ قَالَ فَقَالَ فَعَالٌ كَفَعَالِ الْجَاهِلِيَّةِ أَمَا وَاللَّهِ مَا أَمَرُوا بِهَذَا وَ مَا أَمَرُوا إِلَّا أَنْ يَفْضُوا تَفْتَهُمْ وَ لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ فَيَمُرُوا بِنَا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَ يَعْضُوا عَلَيْنَا نُصْرَتَهُمْ
اصول کافی جلد 2 صفحه 239 روایت 2

شرح:

مقصود از نذر همان کشتن گوسفند و شتر است و یا نذریکه قبلا کرده که فلان عبادت را در اوقات حج بجا آورم و یا نذریکه اگر حج گزاردم چنین کنم.

3- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ ابْنِ فَضَالٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ خَالِدِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع وَ هُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ وَ أَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ اسْتَقْبَلَ النَّبِيْتَ فَقَالَ يَا سَدِيرُ إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعَلِّمُونَا وَ لَا يَتَّبِعُهُمْ لَنَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَ أَنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ أَهْتَدَى ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ إِلَى وَ لَا يَتَّبِعُنَا ثُمَّ قَالَ يَا سَدِيرُ فَأَرَيْكَ الصَّادِقِينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَ سَنَفِيَانَ الثَّوْرِيِّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ هُوَ لَاءِ الصَّادِقُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بِلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ إِنَّ هُوَ لَاءِ الْأَخَابِثِ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَدًا يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنِ رَسُولِهِ ص حَتَّى يَأْتُونَا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنِ رَسُولِهِ ص

اصول کافی جلد 2 صفحه 239 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

سدیر گوید: زمانی که امام باقر علیه السلام وارد مسجدالحرام میشد و من خارج میشدم ، دست مرا گرفت و رو بکعبه ایستاد و فرمود: ای سدیر! همانا مردم مأمور شدند که نزد این سنگها (کعبه) آیند و گرد آن طواف کنند. سپس نزد ما آیند و ولایت خود را نسبت بما اعلام دارند، و همینست گفته خدا (((همانا من آمرزنده ام آنکه را ایمان آورد و کار شایسته کند و سپس رهبری شود 82 سوره 20 -))) آنگاه با دست بسینه اش اشاره کرد و فرمود: بسوی ولایت ما (رهبری شود).

سپس فرمود: ای سدیر: کسانی که مردم را از دین خدا جلوگیری میشوند بتو مینمایم ، آنگاه بابوحنیفه و سفیان ثوری که در آنزمان جلوگیری دین خدا بودند و در مسجد حلقه زده بودند، نگریست و فرمود: اینها ایند که بدون هدایت از جانب خدا و سندی آشکار، از دین خدا جلوگیری می کنند، همانا این پلیدان اگر در خانه های خود نشینند، مردم بگردش افتند و چون کسیرا نیابند که از خدای تبارک و تعالی و رسولش بآنها خبر دهد، نزد ما آیند، تا ما بآنها از خدای تبارک و تعالی و رسولش خبر دهم.

1- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ ابْنِ سِنَانَ عَنْ مِسْمَعِ بْنِ كَرْدِينَ الْبَصْرِيِّ
قَالَ كُنْتُ لَا أَزِيدُ عَلَى أَكْلَةِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
فَرَبَّمَا اسْتَأْذَنْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَجِدُ
الْمَائِدَةَ قَدْ رُفِعَتْ لَعَلِّي لَا أَرَاهَا بَيْنَ
يَدَيْهِ فَإِذَا دَخَلْتُ دَعَا بِهَا فَأَصِيبَ مَعَهُ مِنْ
الطَّعَامِ وَلَا أَتَأَذَى بِذَلِكَ وَإِذَا عَقَبْتُ بِالطَّعَامِ
عِنْدَ غَيْرِهِ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى أَنْ أَقِرَّ وَ لَمْ أَنْمَ مِنْ
النَّفْحَةِ فَتَشْكُوْتُ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَ أَخْبَرْتُهُ بِأَنِّي
إِذَا أَكَلْتُ عِنْدَهُ لَمْ أَتَأَذْ بِهِ فَقَالَ يَا أَبَا سَيَّارِ
إِنَّكَ تَأْكُلُ طَعَامَ قَوْمٍ صَالِحِينَ تُصَافِحُهُمْ
الْمَلَائِكَةُ عَلَى فُرُشِهِمْ قَالَ قُلْتُ وَ يَظْهَرُونَ
لَكُمْ قَالَ فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى بَعْضِ صَبِيَانِهِ فَقَالَ
هُمُ اللَّطْفُ بِصَبِيَانِنَا مِنَّا بِهِمْ
اصول کافی جلد 2 صفحه 240 روایت 1

***فرشتگان بخانه ائمه در آیند و بر فرشتگان گام نهند و بر ایشان
اخبار آورند***

بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بُيُوتَهُمْ وَ تَطَأُ بُسْطَهُمْ وَ تَأْتِيهِمْ بِالْأَخْبَارِ ع

ترجمه روایت شریفه:

مسمع کردین بصری گوید: من در شبانه
روز بیش از یکمرتبه غذا نمی خوردم .
گاهی از امام صادق علیه السلام اجازه
شرفیابی حضورش را میگرفتم که فکر
می کردم سفره برچیده شده و حضرت
را در برابر سفره نخواهم دید (تا مبدا
امر بخوردن کند و مرا زیان دهد) ولی
چون وارد می شدم سفره می طلبید من هم
همراه حضرت غذا می خوردم و از آن
ناراحت نمی شدم ، ولی هرگاه در منزل

دیگری غذا روی غذا می خوردم ، آرام نمیگرفتم و از نفخ شکم خوابم نمی برد: من این مطلب را بحضرت یاد آور شدم و گزارش دادم که هرگاه نزد او غذا می خوردم آزارم نمی دهد فرمود: ای ابا سیار! تو غذای مردم صالحی را می خوری که فرشتگان با آنها روی فرشتشان مصافحه میکنند، عرضکردم: برای شما آشکار هم می شوند؟ حضرت دست خود را بیکی از کودکانش کشید و فرمود آنها نسبت بکودکان ما از خود ما مهربانترند.

شرح:

پیداست که جواب امام صادق علیه السلام اثبات آشکار شدن فرشته را در نظر آنها نمی کند تا این روایت مخالف روایاتی باشد که در سابق ذکر شد که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرشته را می بیند و امام علیه السلام او را نمی بیند، زیرا مهربانی فرشته با کودکان هیچگونه تلازم و یا دلالتی بر رؤیت او ندارد و همچنین روایات دیگری که راجع بپیر فرشتگان در این باب ذکر می شود، دلالت بر دیدن خود آنها ندارد.

ترجمه روایت شریفه:

حسین بن ابی العلاء گوید: امام صادق علیه السلام دستش را بمتکاهائی که در خانه بود زد و فرمود: ای حسین! اینها متکاهائی است که فرشتگان بارها بر آن تکیه داده اند و ما گاهی پرهای کوچکشان را از زمین برچیده ایم.

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ يَا حُسَيْنُ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مَسَاوِرِ فِي الْبَيْتِ مَسَاوِرُ طَالَ مَا اتَّكَتْ عَلَيْهَا الْمَلَائِكَةُ وَ رَبَّمَا التَّقَطْنَا مِنْ زَعْبِهَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 241 روایت 2

3- مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ حَدَّثَنِي مَالِكُ بْنُ عَطِيَّةَ الْأَحْمَسِيُّ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع فَأَحْتَسِبْتُ فِي الدَّارِ سَاعَةً ثُمَّ دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَ هُوَ يَلْتَقِطُ شَيْئًا وَ أَدْخَلَ يَدَهُ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ فَنَاولَهُ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ هَذَا الَّذِي أَرَاكَ

تَلْتَقِطُهُ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ فَقَالَ فَضْلَةُ مِنْ رَغَبِ
 الْمَلَائِكَةِ نَجْمَعُهُ إِذَا خَلَوْنَا نَجْعَلُهُ سَيْحًا
 لِأَوْلَادِنَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ إِنَّهُمْ لَيَأْتُونَكَمُ
 فَقَالَ يَا أَبَا حَمْزَةَ إِنَّهُمْ لَيَزَاحِمُونَا عَلَى ثُكَّاتِنَا
اصول کافی جلد 2 صفحه 241 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:
 ابو حمزه ثمالی گوید. خدمت حضرت
 علی بن الحسین علیهما السلام رسیدم ،
 ساعتی در حیاط توقف کردم و سپس
 وارد اتاق شدم ، حضرت چیزی از زمین
 برمیچید و دستش را پشت پرده می برد
 و بکسی که در آن اطاق بود می داد. من
 عرض کردم : قربانت ، چیست که می بینم
 برمیچینی ؟ فرمود: زیادیهائی از پر
 فرشتگانست که چون از نزد ما میروند،
 (با ما خلوت میکنند) آنها را جمع
 میکنیم ، و تسبیح (بازوبند) فرزندان خود
 میکنیم . عرض کردم : قربانت ،
 فرشتگان نزد شما میآیند؟ فرمود: ای
 اباحمزه ! آنها روی متکاها جا را بر ما
 تنگ میکنند.

شرح:

راجع به پر ملائکه در مقدمه جلد اول بمناسبت توضیحی
 بیان کردیم.

4- مُحَمَّدٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ
 بْنِ أَسْلَمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي
 الْحَسَنِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا مِنْ مَلِكٍ
 يُهْبِطُهُ اللَّهُ فِي أَمْرٍ مَا يُهْبِطُهُ إِلَّا بَدَأَ بِالْإِمَامِ
 فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَيْهِ وَ إِنَّ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ
 عِنْدِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى صَاحِبِ هَذَا
 الْأَمْرِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 242 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:
 موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:
 فرشته نی نیست که خدایش برای امری
 بزمین فرو فرستد جز اینکه ابتدا نزد امام
 آید و آن امر را باو عرض کند: و رفت و
 آمد ملائکه از نزد خدای تبارک و تعالی
 بسوی صاحب الامر است.

1-بعض أصحابنا عن محمد بن علي
عن يحيى بن مساور عن سعد الأسكاف قال
أتيت أبا جعفر ع في بعض ما أتته ف جعل
يقول لا تعجل حتى حميت الشمس علي و
جعلت أتبع الأفياء فما لبث أن خرج
علي قوم كأنهم الجراد الصفر عليهم
النبوت قد انتهكتهم العبادة قال فو الله
لأنساني ما كنت فيه من حسن هيئة القوم
فلما دخلت عليه قال لي أراي قد شفت
عليك قلت أجل و الله لقد أنساني ما كنت
فيه قوم مروا بي لم أر قوما أحسن هيئة
منهم في زي رجل واحد كأن ألوانهم
الجراد الصفر قد انتهكتهم العبادة فقال يا
سعد رأيتهم قلت نعم قال أولئك أخوانك من
الجن قال فقلت يأتونك قال نعم يأتونا
يسألونا عن معالم دينهم و حلالهم و
حرامهم

اصول کافی جلد 2 صفحه 242 روایت 1

***جن نزد ائمه آیند و مسائل دینی خود را بپرسند و در کارهای
خود بآنها روی آورند.***

بَابُ أَنَّ الْجِنَّ يَأْتِيهِمْ فَيَسْأَلُونَهُمْ عَنِ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَ يَتَوَجَّهُونَ فِي أُمُورِهِمْ

ترجمه روایت شریفه:

سعد اسکاف گوید: راجع ببعضی از
کارهای خود بمنزل امام باقر علیه
السلام رفتم (هر چه میخواستم وارد اتاق
شوم) می فرمود، عجله مکن تا آنکه
آفتاب مرا سوخت و هر جا سایه
میرفت میرفتم ناگاه بر خلاف انتظار
اشخاصی از اتاق خارج شده بسوی من

آمدند که مانند ملخهای زرد بودند، و پوستین در بر کرده . از کثرت عبادت لاغر شده بودند، بخدا که از سیمای زیبای آنها وضع خود) انتظار در هوای گرم) را فراموش کردم . چون خدمتش رسیدم ، بمن فرمود: گویا تو را ناراحت کردم ، عرض کردم ، آری ، بخدا من از وضع خود فراموش کردم ، اشخاصی از نزد من نگذشتند همه یکنواخت و من مردی خوش قیافه تر از آنها ندیده بودم ، آنها مانند ملخهای زرد بودند و عبادت لاغرشان کرده بود فرمود: ای سعد! آنها را دیدی ؟ گفتم : آری ! فرمود: ایشان برادران تو از طایفه جن هستند، عرض کردم : خدمت شما میآیند؟ فرمود: آری میآیند و مسائل دینی و حلال و حرام خود را از ما میپرسند.

ترجمه روایت شریفه:

ابن جبل گوید: در خانه امام صادق علیه السلام ایستاده بودیم که مردمی شبیه سیاه پوستان سودانی بیرون آمدند که لنگ و روپوشی در برداشتند، از امام صادق علیه السلام راجع بآنها پرسیدیم ، فرمود: ایشان برادران جن شما هستند.

2-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
إِسْمَاعِيلَ عَنْ ابْنِ جَبَلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع
قَالَ كُنَّا بِبَابِهِ فَخَرَجَ عَلَيْنَا قَوْمٌ أَشْبَاهُ الزُّطِّ
عَلَيْهِمْ أُرْرٌ وَ أَكْسِيَّةٌ فَسَأَلْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع
عَنْهُمْ فَقَالَ هَؤُلَاءِ إِخْوَانُكُمْ مِنَ الْجِنِّ
اصول کافی جلد 2 صفحه 243 روایت 2

3-أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ
الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ
بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ سَعْدِ الْإِسْكَافِ قَالَ أَتَيْتُ
أَبَا جَعْفَرٍ ع أُرِيدُ الْإِدْنَ عَلَيْهِ فَإِذَا رِحَالٌ إِبِلٍ
عَلَى الْبَابِ مَصْفُوفَةٌ وَ إِذَا الْأَصْوَاتُ قَدْ
ارْتَفَعَتْ ثُمَّ خَرَجَ قَوْمٌ مُعْتَمِينَ بِالْعَمَائِمِ

ترجمه روایت شریفه:

سعد اسکاف گوید: خدمت امام باقر علیه السلام رهسپار شدم و می خواستم اجازه ورود بگیرم که دیدم جهازهای شتر در خانه صف کشیده و بردیف است ، ناگاه صداهائی برخاست و سپس مردمی عمامه بسر شبیه سودانیها بیرون آمدند، من خدمت حضرت رسیدم و عرض کردم: قربانت ، امروز بمن دیر اجازه فرمودی ، و من اشخاصی عمامه بسر دیدم بیرون آمدند که آنها را نشناختم ، فرمود: ندانستی آنها کیانند؟ عرض کردم: نه ، فرمود: آنها برادران جن شما هستند که نزد ما میآیند و حلال و حرام و مسائل دینی خود را از ما میپرسند.

يُنشِبُهُونَ الرُّطَّ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ
ع فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَبْطَأَ اِدْنُكَ عَلَيَّ الْيَوْمَ وَ
رَأَيْتُ قَوْمًا خَرَجُوا عَلَيَّ مُعْتَمِينَ بِالْعَمَامِ
فَأَنْكَرْتُهُمْ فَقَالَ أَوْ تَدْرِي مَنْ أَوْلَيْكَ يَا سَعْدُ
قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ فَقَالَ أَوْلَيْكَ إِخْوَانُكُمْ مِنَ الْجَنِّ
يَأْتُونَنَا فَيَسْأَلُونَنَا عَنِ حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ وَ
مَعَالِمِ دِينِهِمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 243 روایت 3

4- مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
الْحُسَيْنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ عَنْ
سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ أَوْصَانِي أَبُو جَعْفَرٍ ع
بِحَوَائِجِ لَهُ بِالْمَدِينَةِ فَخَرَجْتُ فَبَيْنَا أَنَا بَيْنَ
فَجِّ الرُّوحَاءِ عَلَى رَاحِلَتِي إِذَا إِنْسَانٌ يَلْوِي
ثُوبَهُ قَالَ فَمَلْتُ إِلَيْهِ وَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ عَطْشَانٌ
فَنَآوَلْتُهُ الْإِدَاوَةَ فَقَالَ لِي لَا حَاجَةَ لِي
بِهَا وَ نَآوَلْتَنِي كِتَابًا طِينُهُ رَطْبٌ قَالَ فَلَمَّا
نَظَرْتُ إِلَى الْخَاتَمِ إِذَا خَاتَمُ أَبِي جَعْفَرٍ ع
فَقُلْتُ مَتَى عَهْدُكَ بِصَاحِبِ الْكِتَابِ قَالَ
السَّاعَةَ وَ إِذَا فِي الْكِتَابِ أَشْيَاءُ يَأْمُرُنِي بِهَا
ثُمَّ التَّفْتُ فَإِذَا لَيْسَ عِنْدِي أَحَدٌ قَالَ ثُمَّ قَدِمَ
أَبُو جَعْفَرٍ ع فَلَقِيْتُهُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ
رَجُلٌ أَتَانِي بِكِتَابِكَ وَ طِينُهُ رَطْبٌ فَقَالَ يَا
سَدِيرُ إِنَّ لَنَا خَدَمًا مِنَ الْجَنِّ فَإِذَا أَرَدْنَا
السَّرْعَةَ بَعَثْنَاهُمْ
وَ فِي رَوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ إِنَّ لَنَا أَتْبَاعًا مِنَ
الْجَنِّ كَمَا أَنَّ لَنَا أَتْبَاعًا مِنَ الْإِنْسِ فَإِذَا أَرَدْنَا

أَمْرًا بَعَثْنَاهُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 243 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:

سدیر صوفی گوید: امام باقر علیه السلام مرا بحوانجی که در مدینه داشت سفارش فرمود، چون بیرون شدم و در میان دره روحاء بر شتر سوار بودم ، ناگاه انسانی دیدم جامه در نور دیده ، بسویش رفتم ، گمان کردم تشنه است ، ظرف آب را باو دادم ، گفتم : احتیاجی بآن ندارم ، و نامه ای بمن داد که مهرش هنوز تر بود، چون نگاه کردم دیدم مهر امام باقر علیه السلام است ، گفتم کی نزد صاحب این نامه بودی ؟ گفتم : هم اکنون ، و در نامه مطالبی بود که حضرت مرا بآنها دستور داده بود، چون من متوجه شدم کسی را نزد خود ندیدم (آورنده نامه غایب شد) سپس امام باقر علیه السلام وارد مدینه شد، من ملاقاتش کردم و عرض کردم : قربانت ، مردی نامه شما را بمن داد و مهرش تر بود، فرمود. ای سدیر ما خدمتگزارانی از طایفه جن داریم که هرگاه شتاب داریم ، آنها را می فرستیم

و در روایت دیگر فرمود: ما پیروانی از جن داریم چنانکه پیروانی از انس داریم ، چون اراده کاری کنیم ، آنها را میفرستیم.

5- عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَحْرَشٍ قَالَ حَدَّثَتْنِي حَكِيمَةُ بِنْتُ مُوسَى قَالَتْ رَأَيْتُ الرَّضَاعَ وَاقِفًا عَلَى بَابِ بَيْتِ الْحَطَبِ وَ هُوَ يَنْتَاجِي وَ لَسْتُ أَرَى أَحَدًا فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي لِمَنْ تَنْتَاجِي فَقَالَ هَذَا عَامِرُ الزَّهْرَائِيِّ أَتَانِي يَسْأَلُنِي وَ يَشْكُو إِلَيَّ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ كَلَامَهُ فَقَالَ لِي إِنَّكَ

إِنْ سَمِعْتَ بِهِ حُمَمْتَ سَنَةً فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي
أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ فَقَالَ لِي أَسْمَعِي فَاسْتَمَعْتُ
فَسَمِعْتُ شِبْهَ الصَّفِيرِ وَرَكِبْتَنِي الْحُمَى
فَحُمَمْتُ سَنَةً

اصول کافی جلد 2 صفحه 244 روایت 5

ترجمه روایت شریفه:

حکیمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام گوید: امام رضا علیه السلام را دیدم در هیزم خانه ایستاده و آهسته سخن می گوید و من دیگری را نمی دیدم . گفتم : آقای من ! با کی آهسته سخن میگوئی فرمود: این عامر زهرانی است که نزد من آمده ، و چیزی میپرسد و درد دل میکند. عرض کردم : سرورم ! دوست دارم سخنش را بشنوم ، بمن فرمود: اگر تو سخنش را بشنوی یکسال تب میکنی ، عرض کردم : آقایم ! دوست دارم بشنوم . فرمود: بشنو، من گوش دادم صدائی مانند سوت شنیدم و تب مرا گرفت تا یکسال.

6- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ
مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ
عَمْرِو بْنِ عَثْمَانَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَيُّوبَ
عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
ع قَالَ بَيْنَمَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَى الْمُنْبَرِ إِذْ
أَقْبَلَ ثُعْبَانٌ مِنْ نَاحِيَةِ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ
فَهَمَّ النَّاسُ أَنْ يَقْتُلُوهُ فَأَرْسَلَ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ ع أَنْ كَفُّوا فَكَفُّوا وَ أَقْبَلَ الثُّعْبَانُ
يُنْسَابُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْمُنْبَرِ فَتَطَاوَلَ فَسَلَّمَ
عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَأَشَارَ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ ع إِلَيْهِ أَنْ يَقِفَ حَتَّى يَفْرَغَ مِنْ
خُطْبَتِهِ وَ لَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ أَقْبَلَ عَلَيْهِ
فَقَالَ مَنْ أَنْتَ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ عَثْمَانَ
خَلِيفَتِكَ عَلَى الْجَنِّ وَ إِنَّ أَبِي مَاتَ وَ أَوْصَانِي
أَنْ أَتِيكَ فَاسْتَطْلِعَ رَأْيِكَ وَ قَدْ أَتَيْتُكَ يَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا تَأْمُرُنِي بِهِ وَ مَا تَرَى
فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ
وَ أَنْ تَنْصَرِفَ فَتَقُومَ مَقَامَ أَبِيكَ فِي الْجَنِّ
فَاتَّكَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ قَالَ فَوَدَّ عَمْرُو أَمِيرَ

الْمُؤْمِنِينَ وَ انصَرَفَ فَهُوَ خَلِيفَتُهُ عَلَى الْجَنِّ
فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَيَأْتِيكَ عَمْرُو وَ ذَاكَ
الْوَاجِبُ عَلَيْهِ قَالَ نَعَمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 244 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:

جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:
در آنمیان که امیرالمؤمنین علیه السلام
(در مسجد کوفه) بر منبر بود،
اژدهائی از طرف یکی از درهای مسجد
روی آورد، مردم آهنگ کشتنش کردند
امیرالمؤمنین علیه السلام کس فرستاد تا
دست نگه دارند، مردم از کشتنش
خودداری کردند و او سینه کشان میرفت
تا پای منبر رسید، برخاست و روی دمش
ایستاد و بامیرالمؤمنین علیه السلام
سلام کرد، حضرت اشاره فرمود که
بنشینید تا خطبه اش تمام شود، چون از
خطبه فارغ گشت، متوجهش شد و
فرمود: کیستی گفت: من عمر و بن
عثمان خلیفه شما بر طایفه جنم، پدرم
مرد و بمن سفارش کرد خدمت شما آیم و
راعی شما را بدست آورم، اکنون نزد
شما آمدم تا چه دستور و نظر فرمائی.
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ترا
بتقوای خدا سفارش میکنم و اینکه باز
گردی و در میان جنیان بجای پدرت باشی
عمرو با امیرالمؤمنین علیه السلام
خداحافظی کرد و باز گشت. و او خلیفه
آنحضرتست بر جنیان من بحضرت
عرضکردم: قربانت، عمرو خدمت شما
میآید و آمدن بر او واجبست؟ فرمود:
آری.

شرح:

مجلسی (ره) گوید: اگر چه این روایت ضعیف است ولی مضمونش محتواتر است و باب شعبان (در اژدها)
در مسجد کوفه مشهور بوده، و گویند: بنی امیه برای از بین بردن این اسم، فیلی بر آن در میبستند تا
بباب الفیل مشهور گشت.

7-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي

حَمَادٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
 النَّضْرِ عَنِ النَّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ كُنْتُ
 مُرَامِلًا لِجَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ فَلَمَّا أَنْ كُنَّا
 بِالْمَدِينَةِ دَخَلَ عَلِيٌّ أَبِي جَعْفَرٍ ع فَوَدَّعَهُ وَ
 خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَ هُوَ مَسْرُورٌ حَتَّى وَرَدْنَا
 الْأَخِيرَةَ أَوَّلَ مَنْزِلٍ نَعْدُلُ مِنْ فَيْدٍ إِلَى
 الْمَدِينَةِ يَوْمَ جُمُعَةٍ فَصَلَّيْنَا الزَّوَالَ فَلَمَّا نَهَضَ
 بِنَا الْبَعِيرُ إِذَا أَنَا بِرَجُلٍ طَوَالَ أَدَمٍ مَعَهُ كِتَابٌ
 فَتَاوَلَهُ جَابِرٌ أَفْتَاوَلَهُ فَقَبَلَهُ وَ وَضَعَهُ عَلَى
 عَيْنَيْهِ وَ إِذَا هُوَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى جَابِرِ
 بْنِ يَزِيدَ وَ عَلَيْهِ طِينٌ أَسْوَدٌ رَطْبٌ فَقَالَ لَهُ
 مَتَى عَهْدُكَ بِسَيِّدِي فَقَالَ السَّاعَةَ فَقَالَ
 لَهُ قَبْلَ الصَّلَاةِ أَوْ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَقَالَ بَعْدَ
 الصَّلَاةِ فَفَكَ الْخَاتَمَ وَ أَقْبَلَ يَقْرُؤُهُ وَ يَقْبِضُ
 وَجْهَهُ حَتَّى أَتَى عَلِيًّا آخِرَهُ ثُمَّ أَمْسَكَ الْكِتَابَ
 فَمَا رَأَيْتُهُ ضَاحِكًا وَ لَا مَسْرُورًا حَتَّى وَافَى
 الْكُوفَةَ فَلَمَّا وَافَيْنَا الْكُوفَةَ لَيْلًا بَتُّ لَيْلَتِي
 فَلَمَّا أَصْبَحْتُ أَتَيْتُهُ اعْظَامًا لَهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ
 خَرَجَ عَلَيَّ وَ فِي عُنُقِهِ كَعَابٌ قَدْ عُلِقَتْهَا وَ
 قَدْ رَكِبَ قَصَبَةً وَ هُوَ يَقُولُ أَجْدُ مَنْصُورَ بْنِ
 جُمُهورٍ أَمِيرًا غَيْرَ مَأْمُورٍ وَ أَبِياتًا مِنْ نَحْوِ
 هَذَا فَتَنَظَّرَ فِي وَجْهِي وَ نَظَرْتُ فِي وَجْهِهِ
 فَلَمْ يَقُلْ لِي شَيْئًا وَ لَمْ أَقُلْ لَهُ وَ أَقْبَلْتُ
 أَبْكِي لِمَا رَأَيْتُهُ وَ اجْتَمَعَ عَلَيَّ وَ عَلَيْهِ
 الصَّبِيانُ وَ النَّاسُ وَ جَاءَ حَتَّى دَخَلَ الرَّحْبَةَ
 وَ أَقْبَلَ يَدُورُ مَعَ الصَّبِيانِ وَ النَّاسُ يَقُولُونَ
 جَنَّ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ جَنَّ فَوَ اللَّهُ مَا مَضَتْ
 الْأَيَّامُ حَتَّى وَرَدَ كِتَابَ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ
 إِلَيَّ وَالِيهِ أَنْ انْظُرْ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ جَابِرُ بْنُ
 يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ وَ ابْعَثْ إِلَيَّ
 بِرَأْسِهِ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ جُلْسَانَهُ فَقَالَ لَهُمْ مَنْ
 جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالُوا أَصْلَحَكَ اللَّهُ كَانَ
 رَجُلًا لَهُ عِلْمٌ وَ فَضْلٌ وَ حَدِيثٌ وَ حَجٌّ
 فَجَنَّ وَ هُوَ ذَا فِي الرَّحْبَةِ مَعَ الصَّبِيانِ
 عَلَى الْقَصَبِ يَلْعَبُ مَعَهُمْ قَالَ فَاشْرَفَ
 عَلَيْهِ فَاذًا هُوَ مَعَ الصَّبِيانِ يَلْعَبُ عَلَى

الْقَصَبِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِنْ قَتْلِهِ
قَالَ وَ لَمْ تَمْضِ الْأَيَّامُ حَتَّى دَخَلَ مَنْصُورٌ بَنُ
جُمَهُورِ الْكُوفَةِ وَ صَنَعَ مَا كَانَ يَقُولُ جَابِرٌ
اصول کافی جلد 2 صفحه 245 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:

نعمان بن بشیر گوید: با جابر بن یزید جعفی هم کجاوه بودم ، چون بمدینه رسیدیم ، جابر خدمت امام باقر علیه السلام رسید و از او خداحافظی کرد و شادمان از نزدش بیرون شد، تا روز جمعه به چاه اخیرجه رسیدیم و آنجا نخستین منزلی است که از فید بسوی مدینه بر میگردیم ، چون نماز ظهر را گزاریدم و شتر ما حرکت کرد، مرد بلند قامت گندم گونی پیدا شد که نامه نی داشت و آنرا بجابر داد. جابر آن را گرفت و بوسید و بر دیده گذاشت ، در آن نوشته بود: از جانب محمد بن علی بسوی جابر بن یزید، و بر آن نامه مهر سیاه وتری بود.

جابر باو گفت : کی نزد آقايم بودی ؟
گفت : هم اکنون ، جابر گفت : پیش از نماز یا بعد از نماز؟ گفت : بعد از نماز، جابر مهر را برداشت و شروع بخواندن کرد و چهره اش را درهم می کشید تا به آخر نامه رسید، سپس نامه را نگهداشت و تا بکوفه رسید او را خندان و شادان ندیدم . شبانگاه بکوفه رسیدیم من خوابیدم ، چون صبح شد، بخاطر احترام و بزرگداشت او نزدش رفتم ، دیدمش بیرون شده بجانب من می آید. و بجولها را بگردنش آویخته و بر نی سوار شده می گوید: اجد منصور بن جمهور امیراء غیر ماعمور) منصور بن جمهور را فرماندهی می بینم که فرمانبر نیست) و اعشعاری از این قبیل می خواند.
او به من نگریست و من به او، نه او چیزی بمن گفت و نه من باو، من از

وضعی که از او دیدم شروع بگریستن نمودم ، کودکان و مردم گرد ما جمع شدند. و او آمد تا وارد رحبه شد و با کودکان می چرخید مردم می گفتند: دیوانه شد جابر بن یزید، دیوانه شد. بخدا سوگند که چند روز پیش نگذشت که از جانب هشام بن عبدالملک نامه ئی بوالیش رسید که مردی را که نامش جابر بن یزید جعفی است پیدا کن و گردنش را بزن و سرش را برای من بفرست ، والی متوجه اهل مجلس شد و گفت : جابر بن جعفی کیست ؟ گفتند: خدا ترا اصلاح کند. مردی بود دانشمند و فاضل و محدث که حج گزارد و دیوانه شد، و اکنون در ربحه برنی سوار می شود و با کودکان بازی می کند والی آمد و از بلندی نگریست ، او را دید برنی سوار است و با بچه ها بازی می کند، گفت : خدا را شکر که مرا از کشتن او بر کنار داشت ، روزگاری نگذشت که منصور بن جمهور وارد کوفه شد و آنچه جابر می گفت عملی شد.

شرح:

آنچه جابر می گفت همان مصراع اعجد منصور بن جمهور امیرا غیر مأمور است و این خبر غیبی را از امام باقر علیه السلام استفاده کرده بود، زیرا منصور بن جمهور از جانب یزیدبن ولید، بعد از عزل یوسف بن عمر در سنه 126 والی کوفه شد و آن 12 سال بعد از وفات امام باقر علیه السلام بوده.

1- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ فَضْلِ الْأَعْوَرِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَاءِ قَالَ كُنَّا زَمَانَ أَبِي جَعْفَرٍ ع حِينَ قُبِضَ نَتَرَدَّدُ كَالْعَنَمِ لَا رَاعِيَ لَهَا فَلَقِينَا سَالِمَ بْنَ أَبِي حَفْصَةَ فَقَالَ لِي يَا أَبَا عُبَيْدَةَ مَنْ إِمَامُكَ فَقُلْتُ أُمَّتِي آلَ مُحَمَّدٍ فَقَالَ هَلَكْتَ وَ أَهْلُكَتَ أَمَا سَمِعْتَ أَنَا وَ أَنْتَ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ فَقُلْتُ بَلَى لَعَمْرِي وَ لَقَدْ كَانَ قَبْلَ ذَلِكَ بِثَلَاثٍ أَوْ نَحْوَهَا دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَرَزَقَ اللَّهُ الْمَعْرِفَةَ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنْ سَأَلْتَنِي لِي كَذَا وَ كَذَا قَالَ فَقَالَ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِنَّهُ لَا يَمُوتُ مِنَّا مَيِّتٌ حَتَّى يُخْلَفَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْمَلُ بِمِثْلِ عَمَلِهِ وَ يَسِيرُ بِسِيرَتِهِ وَ يَدْعُو إِلَى مَا دَعَا إِلَيْهِ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِنَّهُ لَمْ يُمْنَعْ مَا أُعْطِيَ دَاوُدَ أَنْ أُعْطِيَ سُلَيْمَانَ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ص حَكَمَ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ لَا يَسْأَلُ بَيِّنَةً

اصول کافی جلد 2 صفحه 247 روایت 1

هرگاه امر امامت ائمه عليهم السلام آشکار شود بحکم داود و خاندانش حکم کنند و گواهندخواهند

بَابُ فِي الْأَيْمَةِ ع أَنَّهُمْ إِذَا ظَهَرَ أَمْرُهُمْ حَكَمُوا بِحُكْمِ دَاوُدَ وَ آلِ دَاوُدَ وَ لَا يَسْأَلُونَ الْبَيِّنَةَ عَلَيْهِمْ السَّلَامَ وَ الرَّحْمَةَ وَ الرَّضْوَانَ

ترجمه روایت شریفه:

ابو عبیده حذاء گوید: ما در زمان امام باقر علیه السلام (برای تعیین جانشین او) مانند گله بی چوپان سرگردان بودیم ،

تا سالم بن ابی حفصه را (که بعد از زیدی مذهب شد و امام صادق علیه السلام او را لعن و تکفیر کرد) ملاقات کردیم ، بمن گفت : ای ابا عبیده ! امام تو کیست ؟ گفتم : ائمه من ، آل محمد هستند گفت : هلاک شدی و مردم را هم هلاک کردی ، مگر من و تو از امام باقر علیه السلام نشنیدیم که می فرمود (((هر که بمیرد و بر او امامی نباشد، بمرگ جاهلیت مرده است)))؟ گفتم : چرا بجان خودم چنین است ، سپس حدود سه روز گذشت که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و خدا معرفت او را بمن روزی کرد (او را بجانشینی شناختم) بحضرت عرض کردم : سالم بمن چنین و چنان گفت . فرمود: ای ابا عبیده همانا کسی از ما (ائمه) نمیرد جز اینکه کسی را جانشین خود کند، که کردار و رفتارش مانند خود او باشد و آنچه او دعوت میکرد، دعوت کند. ای ابا عبیده آنچه خدا بداد عطا فرمود، مانع آنچه بسلیمان عطا کرد، نگشت (پس مقام و فضیلتی را که خدا بپدرم عطا فرمود بمن هم عطا می فرماید) سپس فرمود: ای ابا عبیده ! زمانیکه قائم آل محمد علیه السلام قیام کند، بحکم داود و سلیمان حکم دهد و گواه نطلبد.

شرح:

مقصود از حکم داود، حکم دادن پیغمبر و امامست طبق علم و یقینی که خودش دارد و بگواهان و ادله و قرائن احوال طرفین دعوی توجه نمی کند، زیرا جناب داود علیه السلام قضاوتش اینگونه بوده است . و این مسأله در میان فقهاء و متکلمین اسلامی مورد اختلافست.

علامه مجلسی (ره) در کتاب مرآت العقول ج 1 ص 297 گوید: شیخ مفید قدس سره در کتاب المسائل فرموده است : امام می تواند طبق علم و یقین خود حکم کند، چنانکه طبق ظاهر شهادتها حکم می کند و هرگاه بداند حقیقت و واقع بر خلاف شهادت گواهانست ، گواهی آنها را رد می کند و طبق آنچه خدا به او فهمانیده حکم می کند، و بعقیده من ممکن است گاهی حقیقت و باطن امر از امام پنهان شود و طبق ظاهر حکم کند اگر چه برخلاف واقع و حقیقتی باشد که خدا آن را می داند، و ممکن است خدا امام را آگاه کند و گواه راستگو را از دروغگو برایش مشخص سازد و حقیقت حال از امام پوشیده نگردد این امور بسته با لطافت و مصالحی است که کسی جز خدای عزوجل آن را نداند، و طایفه امامیه را در اینجا سه قولست:

1برخی گویند: قضاوت‌های ائمه همواره طبق ظواهر است و هرگز طبق علم خود حکم نمی‌کنند.
2بعضی گویند: قضاوت‌های ایشان طبق باطن و حقیقت است نه طبق ظواهری که ممکن است خلافش آشکار شود.

3دسته ای مانند آنچه من اختیار کردم عقیده دارند (یعنی عقیده دارند، امام علیه السلام گاهی طبق ظاهر و گاهی طبق باطن حکم می‌کنند) پایان نقل مجلسی (ره) ولی از اخبار این باب و از عفوانی که مرحوم کلینی اتخاذ کرده است معلوم می‌شود که ائمه علیهم السلام هرگاه مبسوط الید بوده و در تقیه نباشند طبق واقع و باطن قضاوت می‌کنند.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام می‌فرمود:
دنیا پایان نیابد تا آنکه مردی از فرزندان من بیرون آید که طبق حکومت آل داود حکم کند، گواه نخواهد و حق هر کس را باو عطا کند.

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِيَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَا تَذْهَبِ الدُّنْيَا حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْنِي يَحْكُمُ بِحُكْمِ آلِ دَاوُدَ وَ لَا يَسْأَلُ بَيْنَةً يُعْطَى كُلَّ نَفْسٍ حَقَّهَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 248 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:

عمار ساباطی گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: هرگاه شما حاکم شوید، چگونه حکم کنید؟ فرمود: طبق حکم خدا و حکم داود، و هرگاه موضوعی برای ما پیش آید که آنرا ندانیم. روح القدس آن را بما القا کند و برساند.

3- مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَارِ السَّابَّاطِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع بِمَا تَحْكُمُونَ إِذَا حَكَمْتُمْ قَالَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ حُكْمِ دَاوُدَ فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْنَا الشَّيْءُ الَّذِي لَيْسَ عِنْدَنَا تَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 248 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

جعید همدانی گوید: از علی بن الحسین علیهما السلام پرسیدم: شما طبق چه حکمی حکم می‌دهید؟ فرمود: طبق حکم آل داود و اگر در موضوعی در ماندیم، روح القدس بما القا کند.

4- مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ عَنْ عَمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ جَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ بِأَيِّ حُكْمٍ تَحْكُمُونَ قَالَ حُكْمَ آلِ دَاوُدَ فَإِنْ أَعْيَانَا شَيْءٌ تَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 249 روایت 4

5- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَارِ السَّابَّاطِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا مَنْزِلَةُ الْأَنْمَةِ قَالَ كَمَنْزِلَةِ ذِي الْقَرْنَيْنِ

وَ كَمَنْزِلَةِ يُوشَعَ وَ كَمَنْزِلَةِ آصَفَ صَاحِبِ
سُلَيْمَانَ قَالَ فَبِمَا تَحْكُمُونَ قَالَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ
حُكْمِ آلِ دَاوُدَ وَ حُكْمِ مُحَمَّدٍ ص وَ يَتَلَقَّانَا بِهِ
رُوحُ الْقُدُسِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 249 روایت 5

ترجمه روایت شریفه:

عمار سباطی گوید: به امام صادق
علیه السلام عرض کردم: انمه چه مقامی
دارند؟ فرمود: مانند مقام ذی القرنین و
یوشع و آصف همدم سلیمان، گوید: (گفتم
) بچه حکم می کنید؟ فرمود: بحکم
خدا و حکم آل داود و حکم محمد صلی الله
علیه و آله و آن را روح القدس بما القا
می کند.

1- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبُ الدَّيْلَمِ قَالَ سَمِعْتُ
جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ وَ عِنْدَهُ أَنَسٌ مِنْ
أَهْلِ الْكُوفَةِ عَجَبًا لِلنَّاسِ أَنَّهُمْ أَخَذُوا
عِلْمَهُمْ كُلَّهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَعَمَلُوا بِهِ وَ
اهْتَدَوْا وَ يَرَوْنَ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ لَمْ يَأْخُذُوا
عِلْمَهُ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ ذُرِّيَّتُهُ فِي مَنَازِلِنَا
نَزَلَ الْوَحْيُ وَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ الْعِلْمُ إِلَيْهِمْ أ
فَيَرَوْنَ أَنَّهُمْ عَلِمُوا وَ اهْتَدَوْا وَ جَهِلْنَا نَحْنُ وَ
ضَلَلْنَا إِنَّ هَذَا لَمَحَالٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 249 روایت 1

سرچشمه علم از خانه آل محمد عليهم السلام است

بَابُ أَنَّ مُسْتَقَى الْعِلْمِ مِنْ بَيْتِ آلِ مُحَمَّدٍ ع

ترجمه روایت شریفه:

صاحب دیلم گوید: شنیدم امام
جعفر علیه السلام هنگامیکه
جماعتی از اهل کوفه خدمتش بودند
می فرمود: شگفتا از این مردم که علم را
از رسول خدا صلی الله علیه و آله
گرفتند و به آن عمل کردند و هدایت
شدند، و باز عقیده دارند که اهل
بیتش علم او را فرا نگرفته اند، ما
هستیم اهل بیت و ذریه او که وحی
خدا در منازل ما فرود آمده و علم از ما
پایشان رسیده است، آیا عقیده دارند که
آنها دانستند و هدایت یافتند و ما ندانستیم
و گمراه شدیم؟! چنین چیزی محالست.

شرح:

مجلسی (ره) در اینجا بمناسبت برای دلیل اعلم بودن امیرالمؤمنین علیه السلام از ابوبکر و سایر مشایخه از

قول ابن خطیب اء علم علماء اشعریین چنین گوید: علی از نظر سرشت و فطرت در نهایت هوش و فهم و استعداد بود و بتحصیل علم کمال اشتیاق داشت و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به تعلیم و تربیت او نهایت علاقه و اشتیاق را نشان می داد و علی از کودکی همیشه همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، پیداست که چنین شاگردی در مکتب چنان استادی ببالاترین مقام علمی خواهد رسید و اما ابوبکر در پیری خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و آن هم گاهی ، شبانه روزی یکمرتبه و در مدت کوتاه پایان -
همین دلیل را نسبت به یازده نفر از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام می توان جاری ساخت . زیرا هر يك از آنها علاوه بر جنبه وراثت علم از پیغمبر، در خانه پدر خود و زیر دست او تربیت یافته اند. و از این روایت استفاده می شود که در زمان آن حضرت مردمی بیشعور و یا مغرض بوده اند که علاوه بر اینکه ابوحنیفه و امثالش را بر آنحضرت ترجیح می دادند، نسبت جهالت و گمراهی هم العیاذ بالله به آنحضرت می داده اند.

2- عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ إِبْرَاهِيمَ
بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ
صَبَّاحِ الْمُزَنِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ عَنِ
الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ قَالَ لَقِيَ رَجُلًا الْحُسَيْنِ بْنِ
عَلِيٍّ عِ بِالْمَدِينَةِ وَ هُوَ يُرِيدُ كَرْبَلَاءَ
فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع
مَنْ أَيُّ الْبِلَادِ أَنْتَ قَالَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قَالَ
أَمَا وَاللَّهِ يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ لَوْ لَقَيْتَكَ
بِالْمَدِينَةِ لَأَرَيْتَكَ أَثَرَ جِبْرِئِيلَ عِ مِنْ دَارِنَا وَ
نَزُولِهِ بِالْوَحْيِ عَلَيَّ جَدِّي يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ
أَفْمُسْتَقَى النَّاسَ الْعِلْمَ مِنْ عِنْدِنَا فَعَلِمُوا وَ
جَهَلْنَا هَذَا مَا لَا يَكُونُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 250 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:

حکم بن عتیبه گوید: هنگامی که حسین بن علی علیهما السلام رهسپار کربلا بود، مردی در ثعلبیه با او برخورد و خدمتش رسید و سلام کرد، حسین علیه السلام به او فرمود: از کدام شهری؟ عرض کرد: اهل کوفه هستم، فرمود: هان بخدا ای برادر اهل کوفه! اگر در مدینه بتو بر می خوردم علامت آمدن جبرئیل را در خانه خود و وحی آوردنش را بر جدم بتو نشان میدادم ای برادر اهل کوفه! سرچشمه علم مردم از نزد ما بود سپس آنها عالم شدند و ما جاهل؟! این چیز است نشدنی.

1- عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ
بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع
يَقُولُ لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَلَا
صَوَابٌ وَلَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِقَضَاءِ
حَقٍّ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَإِذَا تَشَعَّبَتْ
بِهِمُ الْأُمُورُ كَانَ الْخَطَأُ مِنْهُمْ وَالصَّوَابُ مِنْ
عَلِيٍّ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 250 روایت 1

*** هر حقی که در دست مردمست از نزد ائمه علیهم السلام آمده و
هر چه از نزد آنها نیامد هباطلست***

بَابُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فِي يَدِ النَّاسِ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ الْأَئِمَّةِ عَ وَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ
عِنْدِهِمْ فَهُوَ بَاطِلٌ

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام باقر
علیه السلام می فرمود: نزد هیچکس از
مردم مطلب حق و درستی نیست و
هیچیک از مردم بحق قضاوت نکند. جز
آنچه از خاندان ما بیرون آید و هنگامی
که امور مردم متشتت و پراکنده گردد،
خطا از آنها و صواب از علی علیه السلام
است) یعنی وقتی گفتار و عقیده مردم بر
خلاف گفتار و عقیده علی علیه السلام
باشد، همه آنها بر باطل و علی بر حق
است و پیداست که فرزندان معصوم علی
علیه السلام هم مو بمو از پدر خود تبعیت
کنند و این حکم درباره آنها هم جاریست).

2- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ مُثَنَّى عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ
كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ
مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَسْأَلُهُ عَنْ قَوْلِ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ عَ سَلَوْنِي عَمَّا سَنَيْتُمْ فَلَا
تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِهِ قَالَ إِنَّهُ
لَيْسَ أَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمٌ شَيْءٍ إِلَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ فَلْيَذْهَبِ النَّاسُ حَيْثُ
شَاءُوا فَوَ اللَّهُ لَيْسَ الْأَمْرُ إِلَّا مِنْ هَاهُنَا وَ
أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى بَيْتِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 251 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:
زراره گوید: خدمت امام باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل کوفه از آنحضرت راجع بقول امیرالمؤمنین علیه السلام: (((هر چه خواهید از من بپرسید هر چه از من بپرسید؛ شما خبر دهم))) سؤال کرد، حضرت فرمود: هیچ کس علمی ندارد جز آنچه از امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده شده، مردم هر کجا خواهند بروند، به خدا علم درست جز اینجا نیست و با دست اشاره به خانه خود کرد (مقصود خانه وحی و نبوت است، نه خصوص خانه ملکی آنحضرت).

شرح:

ابن عبدالبر در کتاب استیعاب خود گوید: هیچکس از صحابه جز علی بن ابیطالب نگفت (((هر چه خواهید از من بپرسید))) و احمد بن حنبل هم در مسندش این سخن را از سعید نقل می کند. علامه مجلسی (ره) در اینجا می گوید: هر کس این ادعا را کرد رسوا شد، چنانکه موافق و مخالف اعتراف دارند.

3- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ الْوَشَّاءِ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي
مَرْيَمَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ لِسَلْمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ وَ
الْحَكَمِ بْنِ عَتِيبَةَ شَرِّقًا وَ غَرَّبًا فَلَا تَجِدَانِ
عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلِ
الْبَيْتِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 251 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:
امام باقر علیه السلام بسلمة بن كهيل و حكم بن عتيبه (كه هر دو زیدی مذهب و ملعون امام بودند) فرمود: بمشرق روید و بمغرب روید، علم درستی جز آنچه از ما خانواده تراوش کند، پیدا نکنید.

4- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ
يَحْيَى الْحَلْبِيِّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ عَثْمَانَ
عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ لِي إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ
عَتِيبَةَ مَمَّنْ قَالَ اللَّهُ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ
أَمَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ
فَلْيُشْرِقِ الْحَكَمَ وَ لْيُغْرِبْ أَمَّا وَ اللَّهُ لَا

يُصِيبُ الْعِلْمَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَزَلَ عَلَيْهِمْ
جِبْرَائِيلُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 251 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:

ابوبصیر گوید: (امام باقر علیه السلام) بمن فرمود: حکم بن عتیبه از کسانی است که خدا فرموده (((بعضی از مردم می گویند: بخدا و روز قیامت ایمان آوردیم، در صورتی که مؤمن نیستند 8 سوره 2-))) حکم بمشرق رود و بمغرب رود، بخدا که علم را جز از خاندانی که جبرئیل علیه السلام بر آنها نازل شده بدست نیاورد.

-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ
عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَ عَنْ شَهَادَةِ
أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَ عَنْ شَهَادَةِ
وَلَدِ الزَّنَانِ تَجُوزُ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ
عُتَيْبَةَ يَزْعُمُ أَنَّهَا تَجُوزُ فَقَالَ اللَّهُمَّ لَا تَغْفِرْ
ذَنْبَهُ مَا قَالَ اللَّهُ لِلْحَكَمِ إِنَّهُ لَذَكَرُكَ وَ
لِقَوْمِكَ فَلْيَذْهَبِ الْحَكَمُ يَمِينًا وَ شِمَالًا فَوَ
اللَّهُ لَا يُوَحِّدُ الْعِلْمَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَزَلَ عَلَيْهِمْ
جِبْرَائِيلُ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 252 روایت 5

ترجمه روایت شریفه:

ابو بصیر گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: شهادت زنزاده نافذ است؟ فرمود: نه، عرض کردم: حکم بن عتیبه عقیده دارد که پذیرفته و نافذ است، فرمود: خدایا گنااهش را نیامرز، خدا به حکم نفرموده (((قرآن برای تو وقومت یادآور است 44 سوره 43-))) (بلکه نسبت بحد ما فرموده است) پس حکم به راست رود و بچپ رود (بهر در بزند) بخدا دانش جز از خاندانی که جبرئیل علیه

السلام بر آنها نازل شده بدست نیاید.

6- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ
 الْحَسَنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ بَدْرِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنِي
 سَلَامٌ أَبُو عَلِيٍّ الْخُرَّاسَانِيُّ عَنْ سَلَامِ بْنِ
 سَعِيدِ الْمَخْرُومِيِّ قَالَ بَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عِنْدَ أَبِي
 عَبْدِ اللَّهِ ع إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عَبَادُ بْنُ كَثِيرٍ عَبْدٌ
 أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَابْنُ شَرِيحٍ فَقِيَهُ أَهْلُ مَكَّةَ وَ
 عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَيْمُونُ الْقَدَّاحِ مَوْلَى
 أَبِي جَعْفَرٍ ع فَسَأَلَهُ عَبَادُ بْنُ كَثِيرٍ فَقَالَ يَا
 أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فِي كَمْ تَوْبٍ كُفِّنَ رَسُولُ اللَّهِ
 ص قَالَ فِي ثَلَاثَةِ أَنْوَابٍ تُؤَبِّينَ صَحَارِيَيْنِ وَ
 تَوْبِ حَبْرَةَ وَكَانَ فِي الْبُرْدِ قَلَّةٌ فَكَأَنَّمَا أَزُورُ
 عَبَادُ بْنُ كَثِيرٍ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ
 اللَّهِ ع إِنَّ نَخْلَةَ مَرِيمَ ع إِنَّمَا كَانَتْ عَجْوَةً وَ
 نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ فَمَا نَبَتَ مِنْ أَصْلِهَا كَانَ
 عَجْوَةً وَ مَا كَانَ مِنْ لُقَاطٍ فَهُوَ لَوْنٌ فَلَمَّا
 خَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ قَالَ عَبَادُ بْنُ كَثِيرٍ لِابْنِ
 شَرِيحٍ وَ اللَّهُ مَا أَدْرِي مَا هَذَا الْمَثَلُ الَّذِي
 ضَرَبَهُ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ ابْنُ شَرِيحٍ هَذَا
 الْغُلَامُ يُخْبِرُكَ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ يَعْنِي مَيْمُونٌ فَسَأَلَهُ
 فَقَالَ مَيْمُونٌ أَمَا تَعْلَمُ مَا قَالَ لَكَ قَالَ لَا وَ
 اللَّهُ قَالَ إِنَّهُ ضَرَبَ لَكَ مَثَلٌ نَفْسِهِ فَأَخْبَرَكَ أَنَّهُ
 وُلِدَ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ عِلْمُ رَسُولِ
 اللَّهِ عِنْدَهُمْ فَمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِهِمْ فَهُوَ صَوَابٌ
 وَ مَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِهِمْ فَهُوَ لُقَاطٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 252 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:

مخزونی گوید: خدمت امام صادق
 علیه السلام نشسته بودیم که عباد بن
 کثیر خداپرست بصریان و ابن شریح
 فقیه اهل مکه وارد شدند، و میمون
 قداح غلام امام باقر علیه السلام هم

خدمتش بود. عبادبن کثیر از امام پرسید و عرضکرد: ای اباعبداللہ! رسولخدا صلی اللہ علیہ وآلہ در چند پارچه کفن شد؟ فرمود: در سه پارچه: دو پارچه صحاری (صحار قریه ای است در یمن) و یک پارچه حبره (که نوعی از برد یمنی است) و برد کمیاب بود (از این جهت دو پارچه دیگر را صحاری کردند)

عبادبن کثیر از این سخن روی در هم کشید (گویا کمیاب بودن برد را انکار داشت) امام صادق علیہ السلام فرمود: درخت خرماي مریم علیهما السلام (که پس از زائیدن عیسی ماعمور بخوردن از آن شد) خرماي عجوه (بهترین نوع خرما) بود و از آسمان فرود آمد، پس از ریشه آن روئید، عجوه شد و آنچه هسته اش از این سو و آن سو گرفته و کاشته شدلون (خرمای پست) گردید.

چون از نزد حضرت بیرون رفتند، عباد بن کثیر به ابن شریح گفت، بخدا من نفهمیدم این چه مثلی بود که امام صادق علیہ السلام برای من بیان کرد، ابن شریح گفت: این غلام یعنی میمون قداح بتو خبر می دهد، زیرا او از آنهاست (چون که در خانه آنها بزرگ شده) میمون گفت: فرمایش او را نفهمیدی؟ گفت نه بخدا، گفت او مثل خودش را برای تو بیان کرد و بتو خبر داد که او فرزند رسولخدا صلی اللہ علیہ وآلہ است و علم پیغمبر نزد آنها است، پس آنچه از نزد آنها آید، درست است (مانند خرماي عجوه) و آنچه از نزد دیگران آید از این سو و آن

سوگرد آمده (و مانند خرمای نون)
است.

در بیان آنچه وارد شده که حدیث ائمه صعب و مستصعب است

بَابُ فِيمَا جَاءَ أَنَّ حَدِيثَهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ

شرح:

صعب به معنی دشوار و مشکل و سرکش است و مستصعب مبالغه آن است یعنی بسیار دشوار و یا آن که (((صعب))) چیزی است که خودش دشوار باشد و (((مستصعب))) آنست که مردم او را دشوار شمرند، در هر حال ما پس از پایان ترجمه احادیث این باب ، در این باره توضیح بیشتری بیان می کنیم انشاءالله تعالی.

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ ائْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ ص فَلَا تَنْتَ لَهُ قُلُوبُكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ فَأَقْبَلُوهُ وَ مَا ائْتَمَرْتُمْ مِنْهُ قُلُوبُكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى الْعَالَمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ إِنَّمَا الْهَالِكُ أَنْ يُحَدِّثَ أَحَدَكُمْ بِشَيْءٍ مِنْهُ لَا يَحْتَمِلُهُ فَيَقُولُ وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا وَ الْإِنْكَارُ هُوَ الْكُفْرُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 253 روایت 1

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود: حدیث آل محمد صعب و مستصعب است ، جز فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده ای که خدا دلش را به ایمان آزموده ، به آن ایمان نیاورد. پس هر حدیثی که از آل محمد صلی الله علیه و آله بشما رسید و در برابر آن آرامش دل یافتید و آنرا آشنا دیدید، بپذیرید. و هر حدیثی را که دلتان از آن رمید و ناآشنا دیدید، آنرا بخدا و پیغمبر و عالم آل محمد صلی الله علیه و آله رد کنید، همانا هلاک شده کسی است که حدیثی را که تحمل ندارد، برایش باز گو کنند، و او بگوید بخدا این چنین نیست ، و انکار مساوی کفر است.

2- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ عَمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ ذَكَرَتِ التَّقِيَّةُ يَوْمًا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ وَ اللَّهُ لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَ لَقَدْ أَخَى رَسُولُ اللَّهِ ص بَيْنَهُمَا فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ إِنْ عَلِمَ الْعُلَمَاءُ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ ائْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ

فَقَالَ وَ إِنَّمَا صَارَ سَلْمَانُ مِنَ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّهُ
أَمْرٌ مِّنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ فَلِذَلِكَ نَسَبْتُهُ إِلَى
الْعُلَمَاءِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 254 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: روزی نزد علی بن الحسین علیهما السلام سخن از تقیه پیش آمد آن حضرت فرمود: بخدا اگر ابوذر می دانست آنچه در دل سلمان بود. او را می کشت ، در صورتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله میان آن دو برادری برقرار کرد، پس درباره مردم دیگر چه گمان دارید؟ همانا علم علماء صعب و مستصعب است ، جز پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده طاقت تحمل آن را ندارد، سپس فرمود: و سلمان از این رو از جمله علماء شد که او مردی است از ما خانواده و از اینجهت او را در ردیف علماء آوردم ،

شرح:

مقصود از آنچه در دل سلمانست ، مراتب معرفت خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسائل غامض قضاء و قدر و امثال آنست که اگر آنها را به ابوذر می گفت ، ابوذر او را بدروغ و ارتداد نسبت می داد و محکوم بقتلش می دانست و یا آن مطالب را بدیگران می گفت و آنها سلمان را می کشتند. چنانچه خود سلمان رضی الله عنه در خطبه خود گوید: علم زیادی بمن عطا شده ، اگر همه آنچه را می دانم بشما بگویم ، دسته ای گویند: سلمان دیوانه شده و دسته ای گویند: خدایا کشنده سلمان را بیمارز و ممکن است فاعل قتله علم باشد و ضمیر مفعول راجع بابی ذریعی : علمی که سلمان به ابی ذر میگفت . او را می کشت ، زیرا تحمل نمی کرد و انکار می ورزید و یا آنکه تحمل کتمانش را نداشت و به مردم می گفت و او را مرتد و کافر می دانستند و می کشتند. و بودن سلمان از اهل البیت از این جهت است که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره او فرموده و ان سلمان منا اهل البیت و مقصود این است که : سلمان بواسطه اختصاصی که بما پیدا کرده و از همه بریده و بسوی ما آمده و بواسطه پرتوی که از نور علم ما گرفته : از ما شده و منسوب بما گشته است . مرآت ص 300 -.

3-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْبَرَقِيِّ
عَنْ ابْنِ سِنَانٍ أَوْ غَيْرِهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ حَدِيثَنَا صَعِبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا
يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صُدُورٌ مُنِيرَةٌ أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ أَوْ
أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِنْ شِيعَتِنَا
الْمِيثَاقَ كَمَا أَخَذَ عَلَى بَنِي آدَمَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ
فَمَنْ وَفَى لَنَا وَفَى اللَّهُ لَهُ بِالْجَنَّةِ وَمَنْ
أَبْغَضَنَا وَ لَمْ يُؤَدِّ إِلَيْنَا حَقَّنَا فِي النَّارِ خَالِدًا

مُخَلَّدًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 255 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: حدیث ما صعب و مستصعب است ، تحمل آنرا ندارد جز سینه های نورانی ، یا دلهای سالم ، یا اخلاق نیکو ، همانا خدا از شیعیان ما پیمان (بولایت ما) گرفت ، چنانکه از بنی آدم (به ربوبیت خود) پیمان گرفت و فرمود: (((ایا من پروردگار شما نیستم؟))) پس هر که نسبت بما (بپیمان خویش) وفا کند، خدا بهشت را باو پاداش دهد، و هر که ما را دشمن دارد و حق ما را بما نرساند، همیشه و جاودان در دوزخ است.

ترجمه روایت شریفه:

یکی از اصحاب گوید: حضرت ابوالحسن العسکری علیه السلام نوشتیم: قربانت ، معنی قول امام صادق علیه السلام چیست که فرماید: (((حدیث ما را هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و مؤمنی که خدا قلبش را به ایمان آزموده تحمل نکند؟))) پاسخ آمد که همانا معنی قول امام صادق علیه السلام که فرماید هیچ فرشته و پیغمبر و مؤمنی آن را تحمل نکند، این است که فرشته آن را تحمل نکند تا آن را به فرشته دیگر برساند و پیغمبر آن را تحمل نکند تا به پیغمبری دیگر برساند و مؤمن تحمل نکند و آن را به مؤمن دیگر برساند، این است معنی قول جدم علیه السلام.

4-مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ غَيْرُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَسْكَرِ ع جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا مَعْنَى قَوْلِ الصَّادِقِ ع حَدِيثِنَا لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَجَاءَ الْجَوَابُ إِنَّمَا مَعْنَى قَوْلِ الصَّادِقِ ع أَيُّ لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ وَ لَا نَبِيٌّ وَ لَا مُؤْمِنٌ إِنَّ الْمَلَكَ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتَّى يُخْرِجَهُ إِلَى مَلَكٍ غَيْرِهِ وَ النَّبِيَّ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتَّى يُخْرِجَهُ إِلَى نَبِيٍّ غَيْرِهِ وَ الْمُؤْمِنَ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتَّى يُخْرِجَهُ إِلَى مُؤْمِنٍ غَيْرِهِ فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِ جَدِّي ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 255 روایت 4

شرح:

تحمل حدیث در این روایت غیر از تحمل در روایات دیگر است ، زیرا در آن روایت تحمل فرشته و پیغمبر و مؤمن اثبات شده بود و در این روایات نفی شده است . پس معنی تحمل در این روایت نگه داشتن و ذخیره کردن

حدیث و مضایقه کردن از نشر و تبلیغ آن است حتی نسبت به اهلش ، ولی معنی تحمل حدیث در سایر روایات این باب پذیرفتن و گردن نهادن در برابر آن است ، که نسبت به فرشته و پیغمبر و مؤمن این معنی اثبات شده و از دیگران نفی گردیده است.

5- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ
عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ
يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ
بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ وَ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ
اللَّهِ ع يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ عِنْدَنَا وَاللَّهِ سِرًّا
مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ عِلْمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَا
يَحْتَمِلُهُ مَلَكَ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا
مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ اللَّهُ مَا كَلَّفَ
اللَّهُ ذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا وَ لَا اسْتَعْبَدَ بِذَلِكَ أَحَدًا
غَيْرَنَا وَ إِنَّ عِنْدَنَا سِرًّا مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ عِلْمًا
مِنْ عِلْمِ اللَّهِ أَمَرْنَا اللَّهَ بِتَبْلِيغِهِ فَبَلَّغْنَا عَنْ اللَّهِ
عَزَّ وَ جَلَّ مَا أَمَرْنَا بِتَبْلِيغِهِ فَلَمْ نَجِدْ لَهُ
مَوْضِعًا وَ لَا أَهْلًا وَ لَا حِمَالَةً يَحْتَمِلُونَهُ حَتَّى
خَلَقَ اللَّهُ لِدَلِكِ أَقْوَامًا خُلِفُوا مِنْ طِينَةِ
خَلْقِ مِنْهَا مُحَمَّدٌ وَ آلُهُ وَ ذُرِّيَّتُهُ ع وَ
مِنْ نُورِ خَلْقِ اللَّهِ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ ذُرِّيَّتَهُ وَ
صَنَعَهُمْ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ الَّتِي صَنَعَ مِنْهَا
مُحَمَّدًا وَ ذُرِّيَّتَهُ فَبَلَّغْنَا عَنْ اللَّهِ مَا أَمَرْنَا
بِتَبْلِيغِهِ فَقَبِلُوهُ وَ احْتَمَلُوا ذَلِكَ فَبَلَّغَهُمْ ذَلِكَ
عَنَا فَقَبِلُوهُ وَ احْتَمَلُوهُ وَ بَلَّغَهُمْ ذِكْرَنَا
فَمَالَتْ قُلُوبُهُمْ إِلَيَّ مَعْرِفَتَنَا وَ حَدِيثَنَا فَلَوْ
لَا أَنَّهُمْ خُلِفُوا مِنْ هَذَا لَمَا كَانُوا كَذَلِكَ لَا وَ
اللَّهُ مَا احْتَمَلُوهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ أَقْوَامًا
لِجَهَنَّمَ وَ النَّارِ فَأَمَرْنَا أَنْ نُبَلِّغَهُمْ كَمَا بَلَّغْنَاهُمْ
وَ اشْمَازُوا مِنْ ذَلِكَ وَ نَفَرَتْ قُلُوبُهُمْ وَ رَدُّوهُ
عَلَيْنَا وَ لَمْ يَحْتَمَلُوهُ وَ كَذَّبُوا بِهِ وَ قَالُوا
سَاحِرٌ كَذَّابٌ فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ أَنَسَاهُمْ
ذَلِكَ ثُمَّ أَطْلَقَ اللَّهُ لِسَانَهُمْ بِبَعْضِ الْحَقِّ فَهُمْ
يَنْطِقُونَ بِهِ وَ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ لِيَكُونَ ذَلِكَ دَفْعًا
عَنْ أَوْلِيَائِهِ وَ أَهْلِ طَاعَتِهِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا
عَبَدَ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ فَأَمَرْنَا بِالْكَفِّ عَنْهُمْ وَ
السُّتْرِ وَ الْكُتْمَانِ فَكَاتَمُوا عَمَّنْ أَمَرَ اللَّهُ
بِالْكَفِّ عَنْهُ وَ اسْتُرُوا عَمَّنْ أَمَرَ اللَّهُ بِالسُّتْرِ
وَ الْكُتْمَانِ عَنْهُ قَالَ ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ وَ بَكَى وَ قَالَ

اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشَرِيذَةٌ قَلِيلُونَ فَاجْعَلْ
مَحْيَانَا مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتَنَا مَمَاتَهُمْ وَ لَا تُسَلِّطْ
عَلَيْهِمْ عَدُوًّا لَكَ فَتُفْجِعَنَا بِهِمْ فَإِنَّكَ إِنْ
أَفْجَعْتَنَا بِهِمْ لَمْ تُعَبِّدْ أَبَدًا فِي أَرْضِكَ وَ صَلَّى
اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 255 روایت 5

ترجمه روایت شریفه:

ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! همانا به خدا که سری از سر خدا و علمی از علم خدا نزد ماست که به خدا هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و مؤمنی که دلش را به ایمان آزموده آن را تحمل نکند، به خدا سوگند که خدا آن را به احدی جز ما تکلیف نفرموده و عبادت با آن را از هیچ کس جز ما نخواسته است (ما وظایف خاصی که پیغمبر صلی الله علیه و آله علیه برای امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام با وصیت تعیین کرد).

و نیز نزد ما سری است از سر خدا و علمی است از علم خدا که ما را به تبلیغش مأمور فرموده و ما آن را از جانب خدای عزوجل تبلیغ کردیم و برایش محلی و اهلی و پذیرنده نی نیافتیم تا آنکه خدا برای پذیرش آن مردی را از همان طینت و نوری که محمد و آل و ذریه او را آفرید، خلق کرد و آنها را از فضل و رحمت خود ساخت چنانکه محمد و ذریه او را ساخت ، پس چون ما آنچه را از جانب خدا به تبلیغش مأمور بودیم ، تبلیغ کردیم آنها پذیرفتند و تحمل کردند (تبلیغ ما به آنها رسید، ایشان هم پذیرفتند و تحمل کردند) و یاد ما به آنها رسید پس دل‌های ایشان به شناسائی و به حدیث ما متوجه گشت ، اگر آنها از آن طینت و نور خلق نمی شدند، این چنین نبود، نه به خدا آن را تحمل نمی کردند.

سپس فرمود: همانا خدا مردمی را برای دوزخ و آتش آفرید (یعنی دانست که

سرکشی و نافرمانی کنند و به دوزخ و آتش گرایند) و به ما دستور داد که به آنها تبلیغ کنیم و ما هم تبلیغ کردیم ولی آنها چهره در هم کشیدند و دلشان نفرت پیدا کرد و آن را به ما برگرداندند و تحمل نکردند و تکذیب نمودند و گفتند: جادوگر است ، دروغ گو است ، خدا هم بر دلشان مهر نهاد، و آن را از یادشان برد، سپس خدا زبانشان را به قسمتی از بیان حق گویا ساخت که به زبان می گویند و به دل باور ندارند (مانند سخنانی که گاهی بعضی از کفار و فساق به نفع خداپرستان و علیه خود گویند) تا همان سخن از دوستان و فرمانبران خدا دفاعی باشد و اگر چنین نبود، کسی در روی زمین خدا را عبادت نمی کرد، و ما مأمور شدیم که از آنها دست برداریم و حقائق را پوشیده و پنهان داریم ، شما هم (ای گروه شیعه) از آنکه خدا به دست برداشتن از او امر فرموده ، پنهان دارید و از آنکه به کتمان و پوشیدگی از او دستور داده پوشیده دارید. راوی گوید: سپس امام دست به دعا برداشت و گریه کرد و فرمود: بار خدایا (ایشان) شیعیان (مردمی اندک و ناچیزند پس زندگی ما را زندگی آنها و مرگ ما را مرگ آنها قرار ده (آنها را با ما در ایمان و عمل صالح و پاداش اخروی شریک گردان) و دشمن خود را بر ایشان مسلط مکن که ما را به آنها مصیبت زده کنی ، زیرا اگر ما را به آنها مصیبت زده کنی ، هرگز در روی زمین پرستش نشوی و صلی الله علی محمد و آله و سلم تسلیمما.

شرح:

احادیث صعب و مستصعب که در این روایات ذکر شده است ، مانند آیات قرآن و هدایت الهی و مواعظ و

عبرت‌هاست که اگر با گوشی شنوا و دلی نرم و روحی مطیع برابر شود، آمادگی و مجذوبیت و پذیرش پیدا می‌شود و اگر با دلی سخت و با روحی سرکش برخورد کند، با انکار و تمرد مواجه می‌شود، و بلکه بر قساوت و طغیان آن می‌افزاید، قرآن کریم می‌فرماید: ((از این قرآن آیه هائی نازل می‌کنیم که ای مؤمنان شفا و رحمت است و ستمگران را جز خسارت نمی‌فزاید 82 سوره 17 -)) بنابر این کلمه صعب و مستصعب در اینجا بسیار مناسب است، زیرا یکی از معانی لغوی آن تاعبی و سرفرازی مرکوب است از پذیرش هر راکبی، مانند اسبی که بلند طبعی و آقا منشی دارد و حاضر نیست جز سلطان و رجال مملکت بر او نشینند احادیث اهل بیت عصمت هم در برابر دل‌های سلیم فرشتگان مقرب و انبیاء مرسل و مؤمنین پاک و با اخلاص و آزموده انس و علفت گرفته، یکدیگر را چون جان شیرین در بغل می‌گیرند و در برابر دل‌های سخت و ناپاک که هیچ‌گونه تناسب و سنخیتی در میان نیست، سازگاری و قبولی حق هم دیده نمی‌شود. باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس و اما موضوع تفاوت و اختلاف افراد بشر از لحاظ این دو جهت در اصل طینت و فطرت چنانچه در روایت اخیر ذکر شده، مطلبی است مربوط به مسأله طینت و موضوع جبر و تفویض که قسمتی از آن در جلد اول گذشت: و قسمت دیگرش در جلد سوم بیان می‌شود انشاء الله تعالی.

1- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
بْنِ عَيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ
عَنْ أَبَانَ بْنِ عِثْمَانَ عَنْ ابْنِ أَبِي يَغْفُورٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص خَطَبَ
النَّاسَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ فَقَالَ نَضَرَ اللَّهُ
عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهَا وَحَفِظَهَا وَبَلَّغَهَا
مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهَ غَيْرِ فِقْهِهِ وَ
رُبَّ حَامِلٍ فِقْهَ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ثَلَاثٌ لَا
يُغْلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ
لِلَّهِ وَالنَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومُ
لِجَمَاعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ
وَرَائِهِمُ الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ
يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ
وَ رَوَاهُ أَيْضًا عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِثْمَانَ عَنْ أَبَانَ
عَنْ ابْنِ أَبِي يَغْفُورٍ مِثْلَهُ وَ زَادَ فِيهِ وَ هُمْ يَدُّ
عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ وَ ذَكَرَ فِي حَدِيثِهِ أَنَّهُ خَطَبَ
فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ بِمِنَى فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 255 روایت 1

*** اوامر پیغمبر صلی الله علیه وآله درباره خیر خواهی ائمه مسلمین
و ملازمت جماعت و معرفی ایشان ***

باب ما أمر النبي ص بالنصيحة لأئمة المسلمين و اللزوم لجماعتهم و من هم

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود:
پیغمبر صلی الله علیه وآله در مسجد
خیف برای مردم سخنرانی کرد و فرمود،
خدا یاری کند (شاد و خرم کند) بنده ئی را
که سخن مرا بشنود و در گوش گیرد و
حفظ کند و به کسانی که نشنیده
اند برساند، چه بسا حامل

(رساننده) علمی که خود دانا نیست و چه بسا حامل علمی که به داناتر از خود رساند (یعنی بسا شنوندگانی پیدا شوند که معنی سخن مرا از رساننده و مبلغ آن سخن بهتر درک کنند). سه خصلت است که دل هیچ فرد مسلمانی به آن خیانت (کینه توزی، بدخواهی) نکند: 1- خالص نمودن عمل برای خدا (عبادت کردن بدون ریا و غرض دنیوی) 2- خیر خواهی پیشوایان مسلمین (به اطاعت و فرمانبری از آنها). 3- همراه بودن با جماعت مسلمین (و جدا نشدن و اختلاف و پراکندگی ایجاد نکردن) زیرا دعوت مسلمین افراد پشت سرشان را هم شامل می شود (پس هر که همراه جماعت باشد در سود آنها شریک است) مسلمین همه برادرند، خونشان برابر است (پس اگر شخص اول آنها کوچکترینشان را به ناحق بکشد باید کشته شود) و پستترین فردشان در برقراری پیمانانشان کوشش می کند (یعنی پست ترین فرد مسلمان میتواند در مواد امان نامه هر قراردادی با کفار، شرکت و دخالت کند و در وفای آن کوشا باشد) و همین حدیث را نیز راوی از حماد بن عثمان تا برسد بآبی یعفور نقل کرده و در آنجا این جمله را افزوده است: مسلمین همه یکدستند بالای سر دیگران.

2- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مَسْكِينٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ فُرَيْشٍ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ قَالَ قَالَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ أَذْهَبُ بِنَا إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ فَذَهَبْتُ مَعَهُ إِلَيْهِ فَوَجَدْنَاهُ قَدْ رَكِبَ دَابَّتَهُ فَقَالَ لَهُ سُفْيَانُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدِّثْنَا

بِحَدِيثِ خُطْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي مَسْجِدِ
 الْخَيْفِ قَالَ دَعْنِي حَتَّى أَذْهَبَ فِي حَاجَتِي
 فَأَنِي قَدْ رَكِبْتُ فَأَذَا جِئْتُ حَدَّثْتُكَ فَقَالَ
 أَسَأَلُكَ بِقَرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص لَمَّا
 حَدَّثْتَنِي قَالَ فَنَزَلَ فَقَالَ لَهُ سَفِيَانُ مَرُّ لِي
 بِدَوَاةٍ وَ قِرْطَاسٍ حَتَّى أَثْبِتَهُ فَدَعَا بِهِ ثُمَّ قَالَ
 اكْتُتِبُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خُطْبَةَ
 رَسُولِ اللَّهِ ص فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ نَضَرَ اللَّهُ
 عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهَا وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ
 تَبْلُغْهُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ
 فَرُبَّ حَامِلٍ فَفَهُ لَيْسَ بِفَقِيهِ وَ رَبُّ حَامِلٍ
 فَفَهُ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ثَلَاثٌ لَا يُعْلَمُ
 عَلَيْهِمْ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ
 النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللُّزُومُ
 لِحِمَاةِهِمْ فَإِنْ دَعَوْتَهُمْ مُحِيطَةً مِنْ وَرَائِهِمْ
 الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ هُمْ يَدُ
 عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِدِمَتِهِمْ أَدْنَاهُمْ
 فَكُتِبَتْهُ سَفِيَانُ ثُمَّ عَرَضَهُ عَلَيْهِ وَ رَكِبَ أَبُو
 عَبْدِ اللَّهِ ع وَ جِئْتُ أَنَا وَ سَفِيَانُ فَلَمَّا كُنَّا فِي
 بَعْضِ الطَّرِيقِ قَالَ لِي كَمَا أَنْتَ حَتَّى أَنْظُرَ
 فِي هَذَا الْحَدِيثِ فَقُلْتُ لَهُ قَدْ وَ اللَّهُ أَلَزَمَ أَبُو
 عَبْدِ اللَّهِ رَقَبَتَكَ شَيْئًا لَا يَذْهَبُ مِنْ رَقَبَتِكَ
 أَبَدًا فَقَالَ وَ أَيُّ شَيْءٍ ذَلِكَ فَقُلْتُ لَهُ ثَلَاثٌ لَا
 يُعْلَمُ عَلَيْهِمْ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ
 لِلَّهِ قَدْ عَرَفْنَاهُ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ
 مَنْ هُوَ لِأَيِّمَةِ الْأَيِّمَةِ الَّذِينَ يَجِبُ عَلَيْنَا
 نَصِيحَتُهُمْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سَفِيَانَ وَ يَزِيدُ
 بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَ كُلُّ مَنْ
 لَا تَجُوزُ شَهَادَتُهُ عِنْدَنَا وَ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ
 خَلْفَهُمْ وَ قَوْلُهُ وَ اللُّزُومُ لِحِمَاةِهِمْ فَأَيُّ
 الْجَمَاعَةِ مُرْجِيٌّ يَقُولُ مَنْ لَمْ يُصَلِّ وَ لَمْ يَصُمْ
 وَ لَمْ يَغْتَسِلْ مِنْ جَنَابَةِ وَ هَدَمَ الْكَعْبَةَ وَ
 نَكَحَ أُمَّهُ فَهُوَ عَلَى إِيْمَانِ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ
 أَوْ قَدْرِيٍّ يَقُولُ لَا يَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ
 جَلَّ وَ يَكُونُ مَا شَاءَ إِبْلِيسُ أَوْ حُرُورِيٍّ يَتَّبِرًا
 مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ شَهِدَ عَلَيْهِ بِالْكَفْرِ

أَوْ جَهْمِي يَقُولُ إِنَّمَا هِيَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَحَدَهُ
 لَيْسَ الْإِيمَانُ شَيْءٌ غَيْرُهَا قَالَ وَيْحَكَ وَ أَيْ
 شَيْءٍ يَقُولُونَ فَقُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي
 طَالِبٍ ع وَ اللَّهِ الْإِمَامُ الَّذِي يَحِبُّ عَلَيْنَا
 نَصِيحَتُهُ وَ لُزُومُ جَمَاعَتِهِمْ أَهْلُ بَيْتِهِ قَالَ
 فَأَخَذَ الْكِتَابَ فَحَرَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَا تُخْبِرُ بِهَا أَحَدًا
اصول کافی جلد 2 صفحه 258 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:

سفیان ثوری بمردی قرشی از اهل مکه گفت : ما را نزد جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) ببر، آن مرد گوید: او را خدمتش بر دم هنگامیکه آن حضرت بر مرکب خویش سوار شده بود. سفیان به او عرض کرد: ای اباعبدالله؟ حدیث سخن رانی پیغمبر صلی الله علیه و آله را در مسجد خیف برای ما باز گو، فرمود: اکنون که سوار شده ام بگذار دنبال کارم بروم، وقتی آمدم برایت می گویم، عرض کرد: تقاضا می کنم به حق قرابتی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله داری، برایم بازگو، حضرت پیاده شد، سفیان عرض کرد: امر بفرمائید برایم دوات و کاغذی بیاورند (کیست که برای من دوات و کاغذی بیاورد؟) تا آن را بنویسم، حضرت دوات و کاغذ خواست و سپس فرمود بنویس.

بسم الله الرحمن الرحيم

(خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خیف) (((خدا خرم و شادان کند (بلند قدر و نیکو مرتبه سازد) بنده نی را که سخن بشنود و در گوش گیرد و به کسانی که نشنیده اند برساند، ای مردم؟ حاضرین به غائبین برسانند، زیرا بسا حامل علمی که دانشمند نباشد و بسا رساننده عملی که به داناتر از خود رساند. سه چیز است که دل هیچ فرد مسلمانی با آن خیانت نکند: خالص نمودن علم برای خدا و خیر خواهی پیشوایان مسلمین و همراه بودن با جماعت ایشان، زیرا دعوت مسلمین افراد دنبال سرشان را فرا گیرد. مؤمنین همه برادرند، خونشان

برابر است و يك دستند بر سر ديگران
 پست ترين آنها به قراردادشان می
 کوشد.)))
 سفیان این حدیث را نوشت و بر امام
 عرض کرد، سپس حضرت سوار شد و
 من و سفیان آمدیم.
 در بین راه سفیان به من گفت : باش تا در
 این حدیث نظری کنم ، به او گفتم ، به خدا
 که امام صادق علیه السلام به گردن
 من گذاشت که هرگز از عهده آن برنیائیم
 گفت : آن چیست ؟ گفتم : اینکه
 فرمود: سه چیز است که دل هیچ
 مرد مسلمانی با آن خیانت نکند:
 خالص نمودن عمل برای خدا، این
 مطلب را می دانیم (ولی سپس فرمود)
 خیر خواهی پیشوایان مسلمین ، آیا این
 پیشوایان که خیر خواهی آنها بر ما واجب
 است کیانند؟ آیا مقصود معاویت ابن ابی
 سفیان و یزید بن معاویه و مروان بن حکم
 و کسانی که شهادتشان نزد ما پذیرفته
 نیست و نماز خواندن پشت سرشان جایز
 نیست می باشند؟ سپس که فرمود و
 همراه بودن با جماعت مسلمین آیا کدام
 جماعت از مسلمین است ؟ آیا مقصود
 مرجی ء است که می گوید: کسی که نماز
 نخوانده و روزه نگیرد و غسل
 جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با
 مادرش نزدیکی کند، ایمان جبرئیل و
 میکائیل را دارد؟ یا قدری است که
 عقیده دارد آنچه خدای عزوجل خواهد
 واقع نشود و آنچه شیطان بخواهد واقع
 شود، یا حروری است که از علی بن ابی
 طالب علیه السلام بی زاری جوید و بر آن
 حضرت گواهی به کفر دهد؟! آیا جهمی
 است که عقیده هرچه هست ، همان

شناختن خدای یکتاست و ایمان چیزی جز این نیست ؟
 سفیان گفت : وای بر تو، مگر (شیعیان) چه عقیده دارند؟ گفتند: آنها می گویند:
 همانا به خدا که علی بن ابی طالب امام و پیشوایی است که خیر خواهیش بر ما لازم است و جماعتی که باید با آنها همراه بود، خاندان او هستند، سفیان نوشته را پاره کرد و گفت : این خبر را به کسی نگو.

شرح:

سفیان ثوری از اهل سنت و رئیس طایفه صوفیه است که عقیده داشت مانند معاویه و یزید و هشام و منصور پیشوایی مسلمینند و گمان می کرد، سفارش پیغمبر صلی الله علیه و آله به خیر خواهی پیشوایان مسلمین ، آنها را شامل می شود، ولی چون حقیقت و واقع را از زبان آن مرد شنید، خیانت باطنی خود را با پاره کردن حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله نشان داد و نیز خیانت دل خود را با برکناری از سه خصلتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اظهار کرد.

و اما راجع به جماعت مسلمین علامه مجلسی (ره) اخباری نقل می کند بدین قرار:

1- از رسول خدا صلی الله علیه و آله راجع به جماعت امتش پرسیدند، فرمود جماعت امت من اهل حقند اگر چه کم باشند.

2- پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض شد: جماعت امت کیانند؟ فرمود: کسانی که به حقند اگر چه ده نفر باشند.

3- مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و عرض کرد: سنت و بدعت و جماعت و فرقت را برایم توضیح دهید: فرمود: سنت روشی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را گذاشته و بدعت چیزی است که بعد از آن حضرت به وجود آمده و جماعت اهل حقند اگر چه کم باشند و فرقت اهل باطلند اگر چه بسیار باشند.

3- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ بَرِيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا نَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى وَلِيٍّ لَهُ يُجَاهِدُ نَفْسَهُ بِالطَّاعَةِ لِإِمَامِهِ وَ النَّصِيْحَةِ إِلَّا كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى

اصول کافی جلد 2 صفحه 261 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است : خدای عزوجل به سوی دوستش که جان خود را در فرمان برداری و خیر خواهی امامش به زحمت افکند، نظر نکند، جز هنگامی که در ردیف رفیق اعلی همراه ما باشد.

شرح رفیق اعلی دسته ای هستند از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران که در بهشت قرین هم باشند و در بالاترین درجات بهشت

منزل گیرند.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: کسیکه به فاصله يك وجب از جماعت مسلمین دوری گزیند) کوچکترین حدود و احکام اسلام را کنار گذارد) رشته اسلام را از گردن خود جدا کرده است.

4- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ
الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَنْ فَارَقَ
جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ قَبْدَ شَبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ
الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 261 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:

و فرمود: هر که از جماعت مسلمین دوری گزیند و بیعت امام را بشکند، دست بریده به سوی خدا رود (زیرا دست آلت بیعت است و جزای شکستن بیعت بریدن آن است).

5- وَ بِهِذَا الْإِسْتِنَادَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ
مَنْ فَارَقَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَ نَكَثَ صَفْقَةَ
الْإِمَامِ جَاءَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَجْدَمَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 261 روایت 5

1- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ
عَنْ أَبِي حَمزَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَ مَا
حَقُّ الْإِمَامِ عَلَى النَّاسِ قَالَ حَقُّهُ عَلَيْهِمْ أَنْ
يَسْمَعُوا لَهُ وَيَطِيعُوا قُلْتُ فَمَا حَقُّهُمْ عَلَيْهِمْ
قَالَ يَفْسِمَ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَيَعْدِلَ فِي الرَّعِيَّةِ
فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فِي النَّاسِ فَلَا يُبَالِي مَنْ أَخَذَ
هَاهُنَا وَ هَاهُنَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 261 روایت 1

حقوق واجب امام بر رعیت و رعیت بر امام علیه السلام

بَابُ مَا يَجِبُ مِنْ حَقِّ الْإِمَامِ عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقِّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْإِمَامِ

ترجمه روایت شریفه:

ابو حمزه گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: حق امام مردم چیست! فرمود: حق او بر آنها اینستکه: سخنش را بشنوند و فرمائش برند. عرض کردم: حق مردم بر امام چیست؟ فرمود: اینکه (بیت المال را) میان آنها برابر تقسیم کند و با رعیت به عدالت رفتار کند، و چون این دو اصل در میان مردم عملی گشت. امام باک ندارد از آنکه کسی این سو و آن سو زند. (چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام این دو اصل را در میان رعیتش جاری نمود و از سرکشی مانند طلحه و زبیر پروا نکرد، زیرا خدا آنها را کیفر بخشید، و بعضی گفته اند: معنی جمله اخیر روایت این است امامی که به وظیفه خود عمل کند، و آن دو اصل را جاری سازد، احتیاجی به موافقت مردم ندارد، هر کسی بهر راه خواهد پرود، امام

در برابر خدا مسؤلیت دیگری ندارد.)

ترجمه روایت شریفه:

(در روایت دیگری که بعضی از روایتش غیر از روایت آن است) ابو حمزه همین گونه از امام باقر نقل کرده است جز اینکه (به جای این سو و آن سو) گفته است: این چنین و این چنین و این چنین و این چنین یعنی پیش رو و پشت سر و طرف راست و سمت چپ، (ولی پیداست که از لحاظ معنی فرق ندارد و مقصود از این اطراف و جوانب، جدا شدن از امام و احداث عقاید مختلف است.)

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيْعٍ عَنْ
مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ
أَبِي جَعْفَرٍ عٍ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ هَكَذَا وَ هَكَذَا وَ
هَكَذَا وَ هَكَذَا يَعْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ خَلْفِهِ وَ
عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 262 روایت 2

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى
الْعَطَّارُ عَنْ بَعْضِ
أَصْحَابِنَا عَنْ هَارُونَ بْنِ
مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ
صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
ع لَا تَخْتَانُوا وَلَا تَكْتُمُوا وَلَا
تَغْتَابُوا هَذَا تَكْتُمُوا وَلَا
تَجْهَلُوا أَيْمَتَكُمْ وَلَا
تَصَدَّعُوا عَنْ حَبْلِكُمْ
فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِبْحُكُمْ
وَ عَلَى هَذَا فَلْيَكُنْ تَأْسِيسُ
أُمُورِكُمْ وَ الزُّمُومَا هَذِهِ
الطَّرِيقَةَ فَإِنَّكُمْ لَوْ عَايَنْتُمْ
مَا عَايَنَ مَنْ قَدْ مَاتَ
مِنْكُمْ مِمَّنْ خَالَفَ مَا
قَدْ تُدْعَوْنَ إِلَيْهِ لِبَدْرَتُمْ وَ
خَرَجْتُمْ وَ لَسَمِعْتُمْ وَ لَكُنْ
مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ
عَايَنُوا وَ قَرِيباً مَا يُطْرَخُ

الْحَجَابُ

اصول کافی جلد 2

صفحه 262 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: با والیان خود خیانت نورزید و با رهبران خود دغلی نکنید و پیشوایان خود را نادان نخوانید و از رشته پیوند خود (جماعت مسلمین) پراکنده مشوید که سست شوید و شوکت و دولت شما برود. پایه کارهای شما باید روی این مبنی باشد، و ملازم این روش باشید، زیرا اگر شما مشاهده می کردید آنچه را مردگان از شما که مخالف دعوت شما بودند، مشاهده کرده اند، شما هم شتاب می کردید و بیرون می آمدید و فرمان می بردید (یعنی مردم پیش از شما را به جهاد و اطاعت دعوت کردند، ولی آنها مخالفت کردند و اکنون عذاب خدا را مشاهده می کنند، شما هم اگر مشاهده کنید، به سوی جهاد می شتابید و فرمان می برید) ولی آنچه را آنها مشاهده کردند، از شما پوشیده شده و به زودی پرده برداشته شود (و شما هم عذاب را مشاهده کنید).

4- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ نُعَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ص نَفْسُهُ وَ هُوَ صَحِيحٌ لَيْسَ بِهِ وَجَعٌ قَالَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ قَالَ فَنَادَى ص الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَ أَمَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ بِالسَّلَاحِ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ فَصَعِدَ النَّبِيُّ ص الْمِنْبَرَ فَنَعَى إِلَيْهِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ قَالَ أَذْكَرُ اللَّهُ الْوَالِيَّ مِنَ بَعْدِي عَلَى أُمَّتِي إِلَّا يَرْحَمَ عَلَى جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ فَأَجَلَ كَبِيرَهُمْ وَ رَحِمَ ضَعِيفَهُمْ وَ وَقَرَ عَالِمَهُمْ وَ لَمْ يُضِرَّ بِهِمْ فَبَدَّلَهُمْ وَ لَمْ يُفْقِرْهُمْ فَيُكْفِرْهُمْ وَ لَمْ يُغْلِقْ بَابَهُ

دُونَهُمْ فَيَأْكُلُ قُوِيَهُمْ ضَعِيفَهُمْ وَ لَمْ يَخْبِرْهُمْ
فِي بُعُوْتِهِمْ فَيَقْطَعُ نَسْلَ أُمَّتِي ثُمَّ قَالَ قَدْ
بَلَغْتُ وَ نَصَحْتُ فَاشْهَدُوا وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
ع هَذَا آخِرُ كَلَامٍ تَكَلَّمَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَيَّ
مَنْبِرِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 263 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:

سدیر صیرفی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: به پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر وفاتش داده شد، در صورتی که تن درست بود و دردی نداشت این خبر را جبرئیل آورد حضرت برای نماز همگانی جار زد و مهاجر و انصار را دستور داد تا سلاح بگیرند، مردم جمع شدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر بر آمد و خبر وفات خود را به آنها داد و سپس فرمود:

((((خدا را بوالی بعد از خود بیاد می آورم ، از اینکه مبادا بر جماعت مسلمین رحم نکند، باید بزرگشان را احترام کند و به ضعیفشان رحم کند و عالمشان را بزرگ شمرد و به آنها زیان نرساند تا خوارشان کند و نیازمندشان نسازد تا از دینشان به در برود و در خانه خود را به روی آنها نبندد (و از حال آنها بی خبر نماند) تا توانایی آنها ناتوانشان را بخورد و در لشگرکشی آنها سختی روا ندارد (همه را در مرزها نگه ندارد) تا نسل امتم را قطع نکند، سپس فرمود: شاهد باشید که من ابلاغ کردم و خیر خواهی نمودم.)))))

امام صادق علیه السلام فرمود: این آخرین سخنی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بالای منبرش فرمود.:

شرح:

علامه مجلسی (ره) فرماید: چنانکه از اخبار دیگر استفاده می شود این خطبه پیغمبر صلی الله علیه و آله مفصل و طولانی بود و آن حضرت فضائل اهل بیتش را در آنجا یاد آور شده است و امام را تعیین فرموده است و چون منافقین پیمان بسته بودند که جانشینی آن حضرت را از خاندانش بگردانند و زمینه فتنه و شورش آماده بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داد مهاجر و انصار سلاح پوشند و به حال آماده باش در آیند.

5- مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ غَيْرُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ

رَجُلٍ عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ قَالَ قَالَ جَاءَ إِلَى
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ عَسَلٌ وَ تَبِينٌ مِنْ هَمْدَانَ وَ
 حُلْوَانَ فَأَمَرَ الْعُرْفَاءَ أَنْ يَأْتُوا بِالْيَتَامَى
 فَأَمَكَنَهُمْ مِنْ رُءُوسِ الْأَزْقَاقِ يَلْعَقُونَهَا وَ هُوَ
 يَقْسُمُهَا لِلنَّاسِ قَدْحًا قَدْحًا فَقِيلَ لَهُ يَا
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لَهُمْ يَلْعَقُونَهَا فَقَالَ إِنَّ
 الْإِمَامَ أَبُو الْيَتَامَى وَ إِنَّمَا أَلْعَقْتُهُمْ هَذَا بِرِعَايَةِ
 الْأَبَاءِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 263 روایت 5

ترجمه روایت شریفه:

حبیب بن ابی ثابت گوید: از همدان و
 حلوان (شهریست نزدیک بغداد) برای
 امیرالمؤمنین علیه السلام عسل و
 انجیر آوردم ، حضرت به نقیبان و رؤ
 ساء اعصابش دستور داد تا یتیمان را
 حاضر کنند، سپس سرمشکهای عسل را
 در اختیار آنها گذاشت تا بلیسند و خود
 عسلها را قح ، قح ، به مردم تسلیم می
 کرد به حضرت عرض شد: ای امیرمؤ
 منان ؟ چرا باید یتیمان سر مشکها را
 بلیسند؟ فرمود: زیرا امام پدر یتیمان است
 و من به حساب پدرها لیسیدن آنها را به
 ایشان وا گذاشتم.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرماید: پیغمبر
 صلی الله علیه وآله فرمود: من از هر مؤ
 منی به خود او سزاوارترم و اولویت دارم
 و پس از من این سزاواری را علی دارد،
 به حضرت عرض شد: معنی این سخن
 چیست ؟ فرمود: فرمایش خود پیغمبر
 است که : هر کسی و بمیرد و از خود یا
 بازماندگانی بی سرپرست بجا گذارد بر
 عهده من است (که دینش را ادا کند و از
 باز ماندگانش سرپرستی نماید) و هر که
 بمیرد و مالی از خود بجا گذارد از آن
 ورثه اوست ، پس هرگاه مردی مالی
 نداشته باشد، بر خود ولایت ندارد و
 چون مخارج عیال خود را نپردازد بر
 آنها حق امر و نهی را ندارد، و پیغمبر و
 امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان بعد
 از ایشان بدان ملزم هستند (که مخارج
 آنها را بپردازند) از این رو ایشان نسبت

6- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
 الْبَرْقِيِّ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا
 عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ
 سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُنْقَرِيِّ عَنْ سَفْيَانَ بْنِ
 عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ النَّبِيَّ ص
 قَالَ أَنَا أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ عَلِيٌّ
 أَوْلَى بِهِ مِنْ بَعْدِي فَقِيلَ لَهُ مَا مَعْنَى ذَلِكَ
 فَقَالَ قَوْلَ النَّبِيِّ ص مَنْ تَرَكَ دِينًا أَوْ ضِيَاعًا
 فَعَلِيٌّ وَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلوَرَثْتَهُ فَالرَّجُلُ
 لَيْسَتْ لَهُ عَلَى نَفْسِهِ وَ لِأَيَّةٍ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ
 وَ لَيْسَ لَهُ عَلَى عِيَالِهِ أَمْرٌ وَ لَا نَهْيٌ إِذَا لَمْ
 يُجْرَ عَلَيْهِمُ النَّفَقَةَ وَ النَّبِيُّ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
 ع وَ مَنْ بَعْدَهُمَا أَلْزَمَهُمْ هَذَا فَمَنْ هُنَاكَ
 صَارُوا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا كَانَ سَبَبٌ
 إِسْلَامٍ عَامَّةٍ الْيَهُودِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ هَذَا الْقَوْلِ
 مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ إِنَّهُمْ آمَنُوا عَلَى
 أَنْفُسِهِمْ وَ عَلَى عِيَالَتِهِمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 264 روایت 6

به خود مردم اولویت دارند. و تنها چیزی که موجب شد همه یهود اسلام آورند، همین سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، زیرا ایشان نسبت به خود و عیالات خود آسوده خاطر شدند. (زیرا دانستند که نگهداری و کفالت خود آنها اگر بی سرپرست باشند، و نیز خانواده آنها پس از مرگشان، اگر مخارج و سرپرستی نداشته باشند، به عهده شخص پیغمبر صلی الله علیه وآله و پس از آن حضرت به عهده جانشین اوست.)

شرح:

چون راوی معنی اولویت پیغمبر صلی الله علیه وآله را نسبت بمردم ندانست، از امام صادق علیه السلام سؤال کرد. حضرت معنی ولایت را در ضمن مثالی بیانی فرمود و توضیح داد. آنچه از مثال حضرت استفاده می شود اینستکه: ولایت داشتن شخصی بر دیگری بمعنی اختیار داری و تصرف در امور و حکومت نسبت به اوست و ثبوت حق ولایت اشخاص بر دیگران (با وجود آنکه در اصل حلقه و مقتضای تساوی و عدالت همه افراد بشر برابرنند) جهات و اسباب مختلفی دارد که یکی از آنها انفاق می کند و خرجی آنها را می پردازد، بر آنها ولایت پیدا می کند که تا حدی ایشان را امر و نهی کند و در برخی از امور مربوط به ایشان تصرف و اختیارداری کند، ولی اگر خودش مالی نداشته باشد که به آنها انفاق کند، قهرا این ولایت از او سبب می شود، تا آنجا که اگر از عهده مخارج خویش هم عاجز باشد، ولایت و اختیاری که بر خود دارد، از لحاظ اینکه در انتخاب غذا و لباس و مسکن و پیشه آزاد است، قهرا از او سبب می شود و بدیگری که باو پرداخت کند، عطا می شود، چنانچه حق ولایت بر صغار، در زمان حیات پدر، برای خود پدر و بعد از وفاتش، برای وصی یا قیم و یا امامیستکه مخارج آنها را عهده دار است.

و خلاصه از مثالی که حضرت صادق علیه السلام از قول خود پیغمبر صلی الله علیه وآله بیان می کند، اولاً معنی ولایت دانسته می شود ثانیاً استفاده می شود که چون سرپرستی افراد تهی دست و بی سرپرست به عهده پیغمبر و امام علیهم السلام است، حق ولایت بر آنها هم برای ایشان است، و البته چنان که گفتیم ممکن است ولایت را اسباب و جهات زیادی باشد که تکفل و مخارج، یکی از آنهاست.

7- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ
صَبَّاحِ بْنِ سَيَّابَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ ص أَيُّمَا مُؤْمِنٍ أَوْ مُسْلِمٍ مَاتَ وَ
تَرَكَ دِينًا لَمْ يَكُنْ فِي فُسَادٍ وَ لَا إِسْرَافٍ
فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَفْضِيَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْضِهِ فَعَلَيْهِ
إِنَّمْ ذَلِكَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ إِنَّمَا
الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ الْآيَةُ فَهُوَ مِنَ
الْغَارِمِينَ وَ لَهُ سَهْمٌ عِنْدَ الْإِمَامِ فَإِنْ حَبَسَهُ

فَاتِمَةُ عَلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 265 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر مؤمن و یا مسلمانی که بمیرد و بدهی داشته باشد که از بابت فساد و اسراف نباشد، بر امامست که آن را بپردازد و اگر نپردازد، گنااهش بگردن اوست ، همانا خدای تبارک و تعالی می فرماید:
 (((صدقات از آن فقیران و بی چیزان است تا آخر 60سوره 9))) و او از قرض داران است و نزد امام سهمی دارد (که بعد از فقیران و بی چیزان در آیه شریفه ذکر شده است) و اگر امام آنرا نگهدارد گنااهش بر اوست.

شرح:

مقصود از فساد گناه است مانند کسیکه بدهیش بابت آشامیدن شراب و برگزاری مجالس فسق و فجور باشد، و اسراف آنستکه : در مخارج زیاده روی کند، اگر چه در راه مباح باشد، پس پرداختن این دیون از بیت المال واجب نیست ، و اما اینکه فرمود: اگر امام نپردازد گنااهش به گردن او است ، مطلبی است که بصورت فرضی محال برای بیان واقع و حقیقت بنحو قضیه شرطیه بیان شده است و هیچ گونه اشاره و دلالتی به وقوع آن ندارد، چنانچه فرموده است : اگر دخترم فاطمه علیهم السلام هم دزدی کند، دستش را میبرم.

ترجمه روایت شریفه:

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود. امامت شایسته ، جز برای مردیکه دارای سه خصلت باشد: 1 تقوی و ورعیکه او را از نافرمانی خدا باز دارد، 2 خویشتن داری که خشمش را آن کنترل کند. 3 نیکو حکومت کردن بر افراد زیر فرمانش ، تا آنجا که نسبت به ایشان مانند پدری مهربان باشد.
 و در روایت دیگر چنین است : تا آنجا که نسبت برعیت مانند پدری مهربان باشد.

8-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ حَنَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةَ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ وَرِعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعْاصِي اللَّهِ وَ حِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ وَ حُسْنُ الْوَلَايَةِ عَلَى مَنْ يَلِي حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ وَ فِي رَوَايَةٍ أُخْرَى حَتَّى يَكُونَ لِلرَّعِيَّةِ كَالْأَبِ الرَّحِيمِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 266 روایت 8

9-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمٍ عَنْ

رَجُلٍ مِنْ طَبْرَسْتَانَ يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدٌ قَالَ قَالَ قَالَ
مُعَاوِيَةَ وَ لَقِيْتُ الطَّبْرِيَّ مُحَمَّدًا بَعْدَ ذَلِكَ
فَأَخْبَرَنِي قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى ع
يَقُولُ الْمُعْرَمُ إِذَا تَدَيَّنَ أَوْ اسْتَدَانَ فِي حَقِّ
الْوَهْمِ مِنْ مُعَاوِيَةَ أَجَلَ سَنَةٍ فَإِنْ اتَّسَعَ وَ إِلَّا
فَقَضَى عَنْهُ الْإِمَامُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 268 روایت 9

ترجمه روایت شریفه:
سهل بن زیاد از معاویة بن حکیم نقل
کند، و او از محمد بن اسلم ، و او از
مردی طبرستانی بنام محمد معاویة گوید:
سپس خودم هم محمد طبری را دیدم و او
بمن خبر داد که شنیدم علی بن موسی
الرضا علیه السلام می فرمود: هرگاه
بدهکاری برای راه حقی قرض کرده
باشد، تا یکسال مهلتش دهند، اگر برایش
گشایشی شد، خودش میپردازد و گرنه
باید امام از جانب او از بیت المال بپردازد.

شرح:

مهلت دادن قرضدار را بمدت یکسال بعضی از علماء مستحب و بعضی واجب دانسته اند، و کلمه تدین یا
استدان که در متن روایت ذکر شده است ، هر دو بمعنی قرض گرفتن است ، ولی چون معاویة بن حکیم یادش
نبوده که امام هشتم علیه السلام کدامیک از آن دو کلمه را فرموده است ، سهل بن زیاد، آن تردید و اشتباه را
از او نقل میکند.

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ ع إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَ الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا فَمَنْ أَحْيَا أَرْضًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْمُرْهَا وَ لِيُؤَدَّ خَرَاஜَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا فَإِنْ تَرَكَهَا أَوْ أَخْرَبَهَا وَ أَخَذَهَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ فَعَمَرَهَا وَ أَحْيَاهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَ الَّذِي تَرَكَهَا يُؤَدِّي خَرَاஜَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا حَتَّى يَظْهَرَ الْقَانِمُ مِنَ أَهْلِ بَيْتِي بِالسَّيْفِ فَيُخَوِّبُهَا وَ يَمْنَعُهَا وَ يُخْرِجُهُمْ مِنْهَا كَمَا حَوَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ مَنَعَهَا إِلَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا فَإِنَّهُ يُقَاطِعُهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ وَ يَتْرُكُ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ
اصول کافی جلد 2 صفحه 268 روایت 1

*** همه زمین متعلق بامام علیه السلام ***

بَابُ أَنَّ الْأَرْضَ كُلُّهَا لِلْإِمَامِ ع

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام (که پیغمبر صلی الله علیه وآله املا کرده و علی علیه السلام نوشته است) دیدیم که: ((زمین متعلق بخداست و بهر کس از بندگان خویش بخواهد و امی گذارد و سرانجام نیک از پرهیزگارانست 128 سوره 7-)) من و خاندانم کسانی هستیم که خدا زمین را بما

واگذار کرده و مانیم پرهیزگاران و همه زمین از آن ماست.
 (گویا سپس خود امام باقر علیه السلام فرمود) هر يك از مسلمين كه زمينی را زنده کند، باید آنرا آباد دارد و خراجش را بامام از خاندان من بپردازد، و هر چه از آن زمین استفاده کند و بخورد، حق اوست و اگر زمین را واگذارد و خراب کند و مرد دیگری از مسلمين پس از آن وی، آن را آباد سازد و زنده کند او نسبت بآن زمین از کسیکه آن را واگذاشته سزاوارتر است، و باید خراجش را بامام از خاندان من بپردازد و هر چه از آن زمین استفاده کند حق اوست، تا زمانی که قائم از خاندان من با شمشیر ظاهر شود، آنگاه او زمین ها را تصرف کند و از متصرفین جلوگیری نماید و آنها را از آنجا اخراج کند همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله زمین ها را تصرف کرد و از متصرفین جلوگیری نمود مگر زمینهایی که در دست شیعیان ما باشد که حضرت قائم علیه السلام نسبت بآنچه دست ایشانست با خود آنها مقاطعه بندد و زمین را در دست ایشان باقی گذارد.

شرح:

روایات این باب از جهتی مربوط بمسائل فرعیه و احکام فقهیه شرعیه است، و از جهتی مربوط باصول مذهب و مناسب کتاب حجت، اما از جهت اول فقهاء شیعه رضوان الله علیهم اجمعین، این موضوع را مبسوطا و مشروحا در مطاوی کتب فقهیه، مانند کتاب احیاء موات، خمس، غصب، جهاد بیان کرده اند و ما را از ذکر آن در این مقام مستغنی داشته اند، و اما از جهت دوم که مناسب کتاب اصول کافی و مبحث حجت است تنها همین مقدار استکه:

1 همه زمین از آن خداست.

2 خدا زمین را بهر که خواهد واگذار میکند.

3 خدا زمین را با حدود و شرایطی بیغمبر و امامان علیهم السلام واگذار کرده است.

4 امامان نسبت بشیعیان خود بشرط آباد ساختن و پرداخت خراج اجازه تصرف داده اند ولی نسبت بدیگران اجازه نداده اند و چون امام قائم علیه السلام ظاهر شود و فرمان روا و مبسوط الید گردد، آن زمینها را از ایشان بگیرد و خود تصرف کند.

در قسمت اول و دوم گمان ندارم هیچ مسلمان بلکه هیچ عاقلی تشکیك و تردید کند و نیاز ببرهان و استدلال

داشته باشد: زیرا خدا خود زمین را آفریده و مالک آنست ، و هر مالکی نسبت بملکش حق هر گونه تصرفی را دارد، و این مطلب از ضروریات و بدیهیات عقلیه است . اما نسبت بموضوع سوم و چهارم ، دلیلش همین روایات و احادیثی است که برخی از آنها در این باب ذکر میشود و با اضافه کردن عصمت و صداقت پیغمبر و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین نتیجه و مدعا را قطعی و ثابت میکند.

تنها مطلبی که در اینجا مورد گفتگو است اینستکه : زمینهای را که امام علیه السلام بشیعیان واگذاشته و بآنها حق احیاء و آبادی داده است ، مالک آنها خود امامست و مسلمین متصرف ، حق اولویتی پیدا می کنند، یا آنکه مسلمین در اثر احیاء و آبادی مالک زمین میشوند؟ البته از ظاهر این روایت چنانکه مرحوم مجلسی گوید :قول اول استنباط میشود، و در روایت اخیر این باب هم از این مطلب بحثی بمیان میآید .

ترجمه روایت شریفه:

احمد بن محمد بن عبدالله از یکی از ائمه علیهم السلام نقل می کند که فرمود: تمام دنیا و آنچه در آنست از آن خدای تبارک و تعالی و پیغمبرش و از آن ماست . پس هر که بر قسمتی از دنیا ظفر یابد، باید از خدا پروا کند و حق خدای تبارک و تعالی را (از زکاة و خمس و خراج) ادا کند و با برادرانش نیکی نماید و اگر چنین نکند، خدا و رسولش و ما از او بیزاریم.

-الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
قَالَ أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَمَّنْ
رَوَاهُ قَالَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
وَ لِرَسُولِهِ وَ لَنَا فَمَنْ غَلَبَ عَلَى شَيْءٍ
مِنْهَا فَلْيَتَّقِ اللَّهَ وَ لِيُؤَدِّ حَقَّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى وَ لِيُبِرَّ إِخْوَانَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَاللَّهُ وَ
رَسُولُهُ وَ نَحْنُ بِرَأْءِ مِنْهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 268 روایت 2

3- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ يَزِيدٍ قَالَ رَأَيْتُ
مَسْمَعًا بِالْمَدِينَةِ وَقَدْ كَانَ حَمَلَ إِلَى أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ ع تِلْكَ السَّنَةَ مَالًا فَرَدَّهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
ع فَقُلْتُ لَهُ لِمَ رَدَّ عَلَيْكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمَالَ
الَّذِي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ قَالَ فَقَالَ لِي إِنِّي قُلْتُ لَهُ
حِينَ حَمَلْتُ إِلَيْهِ الْمَالَ إِنِّي كُنْتُ وَلِيَتْ
الْبَحْرَيْنِ الْغُوصَ فَأَصَبْتُ أَرْبَعَمِائَةَ أَلْفَ
دِرْهَمٍ وَقَدْ جِئْتُكَ بِخُمْسِهَا بِثَمَانِينَ أَلْفَ
دِرْهَمٍ وَ كَرِهْتُ أَنْ أَحْسِبَهَا عَنْكَ وَ أَنْ
أَعْرِضَ لَهَا وَ هِيَ حَقُّكَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ
تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي أَمْوَالِنَا فَقَالَ أَوْ مَا لَنَا مِنَ
الْأَرْضِ وَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمْسُ يَا
أَبَا سَيَّارِ إِنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ
مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا فَقُلْتُ لَهُ وَ أَنَا

أَحْمَلُ إِلَيْكَ الْمَالَ كُلَّهُ فَقَالَ يَا أَبَا سَيَّارٍ قَدْ
 طَيَّبْنَاكَ لَكَ وَ أَحْلَلْنَاكَ مِنْهُ فَضُمَّ إِلَيْكَ
 مَالِكَ وَ كُلُّ مَا فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا مِنْ
 الْأَرْضِ فَهُمْ فِيهِ مُحَلَّلُونَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا
 فَيَجْبِيَهُمْ طَسُقَ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ يَتْرُكُ
 الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ أَمَّا مَا كَانَ فِي
 أَيْدِي غَيْرِهِمْ فَإِنَّ كَسْبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ
 عَلَيْهِمْ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا فَيَأْخُذَ الْأَرْضَ
 مِنْ أَيْدِيهِمْ وَ يُخْرِجَهُمْ صَعْرَةً قَالَ عُمَرُ بْنُ
 يَزِيدٍ فَقَالَ لِي أَبُو سَيَّارٍ مَا أَرَى أَحَدًا مِنْ
 أَصْحَابِ الضِّيَاعِ وَ لَا مَمَّنْ يَلِي الْأَعْمَالَ يَأْكُلُ
 حَلَالًا غَيْرِي إِلَّا مِنْ طَيَّبُوا لَهُ ذَلِكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 268 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

عمر بن یزید گوید: مسمع را در
 مدینه دیدم و او در آنسال وجهی را
 خدمت امام صادق علیه السلام برده و
 آنحضرت نپذیرفته بود، من باو گفتم: چرا
 امام صادق علیه السلام وجهی را که
 برایش بردی، بتو رد کرد؟ گفت، چون
 آن وجه را خدمتش بردم عرض کردم:
 غواصی دریای بحرین بمن واگذار شده و
 من چهار صد هزار درهم استفاده کرده
 ام، و خمس آن را که 80 هزار درهم
 است، برای شما آورده ام. من
 نخواستم این وجه را که حق
 شماست و خدای تبارک و تعالی در
 اموال ما قرار داده از شما باز دارم و
 خود تصرف کنم. حضرت فرمود: مگر ما
 از زمین و آنچه خدا از آن برآورد حقی
 جز خمس نداریم؟ ای ابا سیار! همه
 زمین از آن ماست، پس آنچه خدا از آن
 برآورد متعلق بماست.

من بحضرت عرض کردم: من همه آن
 وجوه را خدمت شما خواهم آورد. فرمود:
 ای ابا سیار! ما آنرا برای تو روا ساختیم
 و حلال نمودیم، مالت را برگیر. و نیز هر
 زمینی که در دست شیعیان ماست، برای
 ایشان حلالست تا زمانیکه قائم ما قیام کند،
 آنحضرت قسط خراج را از ایشان بگیرد و
 زمین را در دستشان باقی گذارد، ولی
 زمینهاییکه در دست غیر شیعیانست،
 استفاده نیکه از آن میکنند، برای ایشان
 حرامست، تا زمانیکه قائم ما قیام کند، و
 زمین را از دست ایشان بگیرد و آنها را
 با خواری بیرون کند.

عمر بن یزید گوید: ابو سیار بمن
 گفت: من از صاحبان ملک و کارمندان آن

، جز خودم کسی را نمی بینم که حلال بخورد، مگر کسانی که انمه آنرا برای او حلال کرده باشند.

ترجمه روایت شریفه:

ابوبصیر گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا بر امام زکاة نیست؟ فرمود: سخن محالی گفتمی، ای ابا محمد! مگر نمیدانی که دنیا و آخرت از آن امامست و او آن را هر کجا خواهد نهد و بهر که خواهد دهد، این حق برای او از جانب خدا رواگشته، ای ابا محمد! همانا امام شعیبی نیست که بخوابد و برای خدا در گردن او حقی باشد که از آن مورد باز خواست گردد.

4- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ أَمَا عَلَى الْإِمَامِ زَكَاةٌ فَقَالَ أَحَلَّتْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ لِلْإِمَامِ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ وَ يَنْفَعُهَا إِلَى مَنْ يَشَاءُ جَائِزٌ لَهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ إِنَّ الْإِمَامَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَا يَبِيتُ لَيْلَةً أَبَدًا وَ لِلَّهِ فِي عُنُقِهِ حَقٌّ يَسْأَلُهُ عَنْهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 269 روایت 4

شرح:

از این روایت پیداست که خدای تعالی دنیا را بامام بخشیده و او را مالک آن ساخته و اختیار آخرت را باو تفویض فرموده است (راجع بدنیا در حدیث 1063 و راجع بآخرت در حدیث 517 گذشت) پس اگر دادن زکاة بر امام واجب باشد، لازم آید مالی که باید بعنوان زکاة پرداخت شود در عین این که ملک امامست، ملک فقرا هم باشد و این امر محالست. ولی چون خدا دنیا را بامام عطا کرد، و باو اختیار داد بهر کس خواهد بدهد، امام علیه السلام هم اصل و سرچشمه منافع دنیا را که زمین است بشیعیانش بخشید، بشرط پرداخت حقوق واجبه، و از اینجا معلوم گردد که شیعیان نسبت بزمین حق اولویت پیدا کنند نه آنکه مالک آن شوند، چنانچه در حدیث 1063 گفته شد، زیرا اگر قائل بملکیت شویم، همان امر محال مذکور پیش آید. و نیز از این حدیث میتوان استنباط کرد که آنچه را ائمه علیهم السلام، از اموال خود بعنوان زکاة بفقرا می پرداخته اند (اگر معلوم شود که باین عنوان می پرداخته اند) بر آنها واجب نبوده است، بلکه برای رعایت حال فقرا و مراعات احسان و اکرام بوده، چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: چگونه من شعیبی سیر بخوابم و در اطرافم شکمهای گرسنه باشند؟!

5- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْرَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ مُصْعَبٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ أَوْ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا لَكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ جِبْرِيْلَ ع وَ أَمَرَهُ أَنْ يَحْرِقَ بِإِبْهَامِهِ ثَمَانِيَةَ أَنْهَارٍ فِي

الأَرْضِ مِنْهَا سَيْحَانٌ وَجَيْحَانٌ وَهُوَ نَهْرٌ
 بَلْحُ وَ الْخُشُوعِ وَ هُوَ نَهْرُ الشَّاشِ وَ مَهْرَانُ
 وَ هُوَ نَهْرُ الْهِنْدِ وَ نَيْلُ مِصْرَ وَ دِجْلَةُ وَ
 الْفُرَاتُ فَمَا سَقَّتْ أَوْ اسْتَقَّتْ فَهُوَ لَنَا وَ
 مَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لِشِيعَتِنَا وَ لَيْسَ لِعَدُوِّنَا
 مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا غَضِبَ عَلَيْهِ وَ إِنْ وَلَيْتَا لَفِي
 أَوْسَعِ فِيمَا بَيْنَ ذَهْ إِلَى ذَهْ يَغْنَى بَيْنَ السَّمَاءِ
 وَ الْأَرْضِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ
 آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا الْمَغْضُوبِينَ عَلَيْهَا
 خَالِصَةٌ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِإِذْنِ غَضِبِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 270 روایت 5

ترجمه روایت شریفه:

یونس بن ظبیان و یامعلی بن خنیس است
 که گوید: بامام صادق علیه السلام
 عرضکردم: شما از این زمین چه
 دارید؟ حضرت لبخندی زد و فرمود:
 همانا خدای تبارک و تعالی جبرئیل علیه
 السلام را فرستاد و باو دستور داد با
 انگشت ابهامش هشت نهر در زمین بکند:
 از جمله آنهاست، سیحان و جیحان
 (جیحون) که همان نهر بلخست و خشوع
 (که نهرشاش) شوش) است و مهران
 که نهر هند است و نیل مصر و دجله و
 فرات، پس آنچه آب دهد و آب گیرد (از
 دریا و خشکی) از آن ماست، و آنچه از
 آن ماست متعلق بشیعیان ماست و دشمن
 ما را از آن بهره نئی نیست، جز
 آنچه بزور و ناحق گیرند. ولی دوست ما
 در گشایشی است فراختر از میان این و
 آن یعنی زمین و آسمان (زیرا تمام خشکی
 و دریا از آن ماست و ما آنرا برای
 شیعه خود مباح ساخته ایم) سپس این
 آیه را تلاوت فرمود: ((بگو این چیزها
 در زندگی دنیا متعلق بکسانی است که
 ایمان آورده (ولی دیگران بزور از آنها
 گرفته اند (و در روز قیامت مخصوص
 (ایشان) است (سوره 7-32) بدون
 غصب و زوری (چنانچه تمام نعمتها و
 مواهب الهی را، در دنیا مؤمن و کافر از
 آن استفاده می کنند، ولی در آخرت
 مخصوص مؤمنانست و چون کافر منع
 و واهب حقیقی خود را نمیشناسد و از او
 فرمان نمیبرد، تصرف او در آن نعم
 غاصبانه باشد.))

شرح:

علامه مجلسی (ره) گوید: کندن و حفر انهار با انگشت جبرئیل از باب استعاره تمثیلیه است و

مقصود اینست که ، این انهار بقدرت خدا خلق شده اند، سپس هفت نهری را که روایت از جمله هشت نهـر شمرده و نام برده با اختلافاتی که لغویین و دیگران در ضبط و معنی آنها دارند ذکر میکند، آنگاه با کمک کلمه استنقت تمام آبهای روی زمین را داخل می کند و مشمول این روایت می داند.

6- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّيَّانِ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى الْعَسْكَرِيِّ ع جُعِلَتْ فَذَاكَ رُوي لَنَا أَنْ لَيْسَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا الخُمْسُ فَجَاءَ الْجَوَابُ إِنَّ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا لِرَسُولِ اللَّهِ ص

اصول کافی جلد 2 صفحه 271 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن ریان گوید: بامام عسکری (حضرت هادی) علیه السلام نوشتم: قربانت. برای ما روایت کرده اند که: پیغمبر صلی الله علیه وآله از دنیا جز خمس حقی ندارد، جواب آمد که، جهان و آنچه روی آنست از پیغمبر صلی الله علیه وآله است.

7- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَ أَقْطَعَهُ الدُّنْيَا فَطِيعَةٌ فَمَا كَانَ لِآدَمَ ع فَلِرَسُولِ اللَّهِ ص وَ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَهُوَ لِلْأَنَمَةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ص

اصول کافی جلد 2 صفحه 271 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرماید: پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: خدا آدم را آفرید و دنیا را با او واگذاشت، پس آنچه از آن آدم علیه السلام بوده، متعلق برسول خدا صلی الله علیه وآله است و آنچه متعلق برسول خدا صلی الله علیه وآله بوده، از آن محمد علیهم السلام است.

8- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبُخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ جِبْرَائِيلَ ع كَرَى بِرَجُلِهِ خَمْسَةَ أَنْهَارٍ وَ لِسَانَ الْمَاءِ يَنْبَعُهُ الْفَرَاتُ وَ دَجْلَةُ وَ نَيْلٌ مِصرَ وَ مَهْرَانُ وَ نَهْرٌ بَلُخٌ فَمَا سَقَّتْ أَوْ سَقِيَتْ مِنْهَا فَلِلْإِمَامِ وَ الْبَحْرِ الْمُطِيفُ بِالدُّنْيَا لِلْإِمَامِ

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ السَّرِيِّ بْنِ الرَّبِيعِ قَالَ لَمْ يَكُنْ ابْنُ أَبِي عَمِيرٍ يَعْدُلُ بِهِشَامَ بْنِ الْحَكَمِ شَيْئاً وَ كَانَ لَا يَغِبُ إِتْيَانَهُ ثُمَّ انْقَطَعَ

عَنْهُ وَ خَالَفَهُ وَ كَانَ سَبَبَ ذَلِكَ أَنَّ أَبَا مَالِكٍ
 الْحَضْرَمِيَّ كَانَ أَحَدَ رِجَالِ هِشَامٍ وَ وَقَعَ بَيْنَهُ
 وَ بَيْنَ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ مَلَا حَاةً فِي شَيْءٍ مِنْ
 الْإِمَامَةِ قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ الدُّنْيَا كُلُّهَا لِلْإِمَامِ
 عَ عَلَى جِهَةِ الْمَلِكِ وَ إِنَّهُ أَوْلَى بِهَا مِنَ الَّذِينَ
 هِيَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ قَالَ أَبُو مَالِكٍ لَيْسَ كَذَلِكَ
 أَمْلَاكُ النَّاسِ لَهُمْ إِلَّا مَا حَكَّمَ اللَّهُ بِهِ لِلْإِمَامِ
 مِنَ الْفَيْءِ وَ الْخُمْسِ وَ الْمَغْنَمِ فَذَلِكَ لَهُ وَ
 ذَلِكَ أَيْضًا قَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ لِلْإِمَامِ أَيْنَ يَضَعُهُ وَ
 كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ فَتَرَضِيََا بِهِ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ
 وَ صَارَا إِلَيْهِ فَحَكَّمَ هِشَامٌ لِأَبِي مَالِكٍ عَلَى ابْنِ
 أَبِي عُمَيْرٍ فَغَضِبَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ وَ هَجَرَ
 هِشَامًا بَعْدَ ذَلِكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 271 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل
 علیه السلام با پای خویش پنج نهر
 حفر کرد که زبانه آب در پی آن میآمد (تا
 نهر کنده شد آب جاری گشت): فرات و
 دجله و نیل مصر و مهران و نهر بلخ،
 پس آنچه آب دهد، و از آنها آب خورد
 (ماده آب جهان و زمینهای آب گیر) از
 آن امام است و دریای فراگیرنده دنیا
 (آبهائی که خشکی را فرا گرفته است) از
 آن امامست.

#سری بن ربیع گوید: ابن ابی
 عمیر کسی را (در علم و فضل)

برابر هشام بن حکم نمی دانست و روزی
 از رفتن نزد او باز نمی ایستاد، تا آنکه با
 او اختلافی پیدا نمود و از او قطع رابطه
 کرد، و علتش این بود که میان ابو مالک
 حضرمی که با هشام رابطه داشت با ابن
 ابی عمیر در موضوعی راجع بامامت
 مشاجره شد ابن ابی عمیر گفت:
 تمام دنیا ملک امامست و او از
 کسانی که دنیا را بتصرف دارند، سزاوارتر
 است و ابو مالک گفت: چنین نیست،
 املاک مردم متعلق بخود آنهاست، مگر
 آنچه را که بحکم خدا از آن امام گشته
 است مانند فیه و خمس و غنیمت که
 متعلق بامامت و آن را نیز خدا دستور
 داد که امام علیه السلام بکی باید بدهد و
 چگونه مصرف کند.

این مشاجره را نزد هشام بن حکم بردند
 و هر دو باو راضی شدند، هشام موافق
 ابو مالک و مخالف ابن ابی عمیر راعی
 داد، لذا ابن ابی عمیر خشمگین شد و پس
 از آن با هشام قطع رابطه کرد.

شرح:

اگر چه تمام دنیا ملك امام است و خدا باو واگذار فرموده ، لیکن امام علیه السلام آنرا برای شیعیان خود مباح فرموده و هیچگاه در املاك تصرفی مردم دخالت نمی کند و جز از فیء و خمس و غنیمت برای استفاده شخصی خود تصرف نمی کند، و از مردم مطالبه نمی نماید، حتی از کفار و غیر شیعیان تا زمان قیام حضرت قائم علیهم السلام چیزی مطالبه نمی کنند و مأمور بسکوت می باشند، بنابراین ممکن است نزاع و مشاجره میان ابن ابی عمیر و ابو مالک لفظی بوده باشد، و راجع بفیء در آخر این کتاب بتفصیل بیان میشود.

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ
بْنِ عَيْسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ
حُمَيْدٍ وَ جَابِرِ الْعَبْدِيِّ قَالَ قَالَ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ ع إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي إِمَامًا لَخُلُقِهِ
فَقَرَضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرَ فِي نَفْسِي وَ مَطْعَمِي
وَ مَشْرَبِي وَ مَلْبَسِي كَضَعَاءِ النَّاسِ كَيْ
يُقْتَدِيَ الْفَقِيرُ بِفَقْرِي وَ لَا يُطْعِيَ الْغَنِيِّ غِنَاهُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 272 روایت 1

***روش امام درباره خود و وضع خوراک و پوشاکش در زمان حکومتش .**

*

بَابُ سِيرَةِ الْإِمَامِ فِي نَفْسِهِ وَ فِي الْمَطْعَمِ وَ الْمَلْبَسِ إِذَا وَلِيَ الْأَمْرَ

ترجمه روایت شریفه:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا
مرا پیشوای خلقش قرار داد، و بر من
واجب ساخت که درباره خود و خوراک
و نوشابه و پوشاکم، مانند مردم
ضعیف و مستمند، بر خود تنگ گیرم،
تا فقیر از فقیر من پیروی کند و ثروتمند
بوسیله ثروتش سرکشی و طغیان ننماید.

شرح:

مقصود از امور مربوط بخود، کارهای شخصی و کسب و مملکت داری امامست که مانند متکبران خود خواه
نباشد که در همه کارها بنوکران و خدمتگزاران دستور میدهند بلکه مانند فقرا و ناتوانان زندگی کند، تا فقرا از او
پیروی کنند، یعنی ب فقر و تنگدستی خود، راضی و خرسند شوند و ثروتمندان با خود بگویند: اگر ثروت مایه
فضیلت بود، خدا آنرا ببیشوای ما عطا می کرد.

2- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي
عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ
خُنَيْسٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع يَوْمًا
جُعِلَتْ فِدَاكَ ذَكَرْتُ آلَ فُلَانٍ وَ مَا هُمْ فِيهِ مِنْ

النَّعِيمِ فَقُلْتُ لَوْ كَانَ هَذَا إِلَيْكُمْ لَعَشْنَا مَعَكُمْ
فَقَالَ هَيْهَاتَ يَا مُعَلَّى أَمَا وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كَانَ
ذَلِكَ مَا كَانَ إِلَّا سِيَاسَةَ اللَّيْلِ وَ سِيَاحَةَ النَّهَارِ
وَ لُبْسَ الْخَشَنِ وَ أَكْلَ الْجَشْبِ فَرُويَ ذَلِكَ
عَنَّا فَهَلْ رَأَيْتَ ظَلَامَةً قَطُّ صَيَّرَهَا اللَّهُ تَعَالَى
نِعْمَةً إِلَّا هَذِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 273 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:
معلی بن خنیس گوید: روزی بامام
صادق علیه السلام عرض کردم: آل
فلان (بنی عباس) و نعمتهائی را که
دارند بیاد آوردم و با خود گفتم: اگر این
نعمت برای شما می بود، ما هم با شما
در عیش و خوشی بودیم، فرمود: هیئات
، ای معلی! اگر چنین می بود (و ما
حکمفرما بودیم) برای ما جز نگهبانی
شبانه و تلاش روزانه و پوشاک زبر و
درشت و خوراک سخت و بی خورش،
چیزی نبود، از این رو آن امر از ما
برکنار شد. آیا تو دیده ای که هرگز
خدایتعالی بردن حقی را جز این نعمت
قرار دهد؟) یعنی تعجب اینجاست که بنی
عباس حق ما را غصب کرده، بر مسند ما
نشسته اند، ولی در حقیقت ظلم آنها نسبت
بما نعمتی است برای ما، زیرا که نگهبانی
شبانه و تلاش روزانه را از گردن ما
ساقط نموده است.)

3- عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ
وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ
غَيْرِهِمَا بِأَسَانِيدٍ مُخْتَلِفَةٍ فِي احْتِجَاجِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلِيٍّ عَاصِمِ بْنِ زِيَادٍ حِينَ
لَيْسَ الْعِبَاءُ وَ تَرَكَ الْمَلَأَ وَ شَكَاهُ أَخُوهُ
الرَّبِيعِ بْنِ زِيَادٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَدْ
عَمَّ أَهْلَهُ وَ أَحْزَنَ وَ لَدَهُ بِذَلِكَ فَقَالَ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ ع عَلِيُّ بَعَاصِمِ بْنِ زِيَادٍ فَجِيءَ بِهِ
فَلَمَّا رَأَهُ عَبَسَ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ لَهُ أَمَا
اسْتَحْيَيْتَ مِنْ أَهْلِكَ أَمَا رَحِمْتَ وَ لَدَكَ أَ تَرَى
اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَخَذَكَ
مِنْهَا أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ أَوْ
لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ وَ الْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ.
فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ أَوْ

لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَأْتِقِيَانِ.
 بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ إِلَى قَوْلِهِ يَخْرُجُ
 مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ فَبِاللَّهِ لَا بُدَّالِ نَعَمِ
 اللَّهُ بِالْفَعَالِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ ابْتِدَالِهَا بِالْمَقَالِ وَ
 قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ
 فَحَدِّثْ فَقَالَ عَاصِمٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
 فَعَلَى مَا اقْتَصَرْتَ فِي مَطْعَمِكَ عَلَى
 الْجُشُوبَةِ وَ فِي مَلْبَسِكَ عَلَى الْخُشُونَةِ فَقَالَ
 وَيْحَكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ عَلَى أُمَّةِ
 الْعَدْلِ أَنْ يَقْتَدِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ
 النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ فَأَلْقَى عَاصِمٌ
 بِنُ زِيَادِ الْعَبَاءِ وَ لَيْسَ الْمَلَأَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 273 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

زمانی که عاصم بن زیاد عبا پوشید و جامه نرم را بیرون کرد و برادرش ربیع بن زیاد. شکایت او را خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آورد که او همسرش را غمگین نموده و فرزندانش را اندوهناک ساخته حضرت فرمود: عاصم را نزد من آورید، او را خدمتش آوردند، چون حضرت او را دید، چهره درهم کشید و فرمود: از همسرت خجالت نکشیدی؟ بفرزندانت رحم نکردی؟ گمان میکنی که خدا چیزهای خوب و پاکیزه را برای تو حلال کرده و نمی خواهد از آنها استفاده کنی، تو نزد خدا پست تر از آنی، مگر خدا نمی فرماید: ((خدا زمین را برای استفاده مردم نهاد که در آن میوه و نخل غلافدار است 11 سوره 55-)) مگر خدا نمی فرماید: ((دو دریا را. گذاشت که بهم برسند، میانشان حائلی است که بهم تجاوز نکنند تا آنجا که فرماید: از آنها لئو و مرجان بیرون میشود 22 سوره 55-)) بخدا سوگند که بکار بردن نعمت های خدا را با عمل، نزد او محبوبتر است از بکار بردن آنها را با گفتار (یعنی شکر عملی بهتر از شکر قولی است و شکر قولی آنستکه نعمت های خدا را بیاد آورد و بزبان شکر کند) در صورتیکه خدای عزوجل می فرماید: ((و اما نعمت پروردگارت را بازگو 11 سوره 93-)) (بنا براین شکر عملی لازم تر و محبوب تر است.)

عاصم گفت: یا امیرالمؤمنین! پس چرا خود شما بخوراک سخت و پوشاک درشت، اکتفا نموده ای؟ فرمود: وای

بر تو!! همانا خدای عزوجل بر پیشوایان عدالت واجب ساخته که خود را در ردیف مردم ضعیف و ناتوان گیرند، تا فقر و تنگدستی، فقیر را از جا بدر نبرد. عاصم بن زیاد عبا را کنار گذاشت و جامه نرم در بر کرد.

ترجمه روایت شریفه:

حماد بن عثمان گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی باحضرت عرض کرد اصلحک الله، شما فرمودی که علی بن ابیطالب علیه السلام لباس زبر و خشن در بر میکرد و پیراهن چهار درهمی میپوشید و مانند اینها، در صورتی که بر تن شما لباس نومی بینیم، حضرت باو فرمود: همانا علی ابن ابیطالب علیه السلام آن لباسها را در زمانی می پوشید که بد نما نبود، و اگر آن لباس را این زمان می پوشید به بدی انگشت نما می شد، پس بهترین لباس هر زمان، لباس مردم آنزمانست، ولی قائم ما اهل بیت علیهم السلام زمانیکه قیام کند، همان جامه علی علیه السلام پوشیده و بروش علی علیه السلام رفتار کند. (زیرا آنحضرت هم حکمفرامانی و زمامداری کند و وظیفه امام علیه السلام در زمان حکومتش اینستکه خود را در ردیف مردم فقیر آورد.)

4- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ
عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَ وَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ أَصْلَحَكَ اللَّهُ ذَكَرْتَ أَنَّ عَلِيَّ
بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَ كَانَ يَلْبَسُ الْخَشْنَ يَلْبَسُ
الْقَمِيصَ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمٍ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَ
نَرَى عَلَيْكَ اللَّبَاسَ الْجَدِيدَ فَقَالَ لَهُ إِنَّ عَلِيَّ
بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَ كَانَ يَلْبَسُ ذَلِكَ فِي زَمَانٍ لَا
يُنْكَرُ عَلَيْهِ وَ لَوْ لَيْسَ مِثْلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ شُهِرَ بِهِ
فَخَيْرُ لِبَاسٍ كُلِّ زَمَانٍ لِبَاسُ أَهْلِهِ غَيْرَ أَنْ
قَاتِمْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عَ إِذَا قَامَ لَيْسَ ثِيَابَ عَلِيَّ
عَ وَ سَارَ بِسِيرَةِ عَلِيَّ عَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 274 روایت 4

شرح:

مرحوم کلینی در هر موردی از کتاب کافی که ((باب نادر)) می فرماید، مقصودش ذکر روایات متفرق و پراکنده ایست که تحت یک عنوان گرد نمی آید.

باب نادر

بَابُ نَادِرٍ

ترجمه روایت شریفه:

1- ایوب بن نوح گوید: روزی خدمت امام علیه السلام بودم که آنحضرت عطسه کرد، من عرض کردم قربانت ، چون امام عطسه کند، چه باید گفت ؟ فرمود: میگویند: صلی الله عليك (رحمت خدا بر تو باد.)

1- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ قَالَ قَالَ عَطَسَ يَوْمًا وَ أَنَا عِنْدَهُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا يُقَالُ لِلْإِمَامِ إِذَا عَطَسَ قَالَ يَقُولُونَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 275 روایت 1

شرح:

ایوب بن نوح ، از اصحاب حضرت رضا و امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام بوده است ، ولی چون بیشتر روایاتش از امام هادی علیه السلام است ظاهر اینستکه این روایت هم از آنحضرت باشد.

ترجمه روایت شریفه:

عمر بن زاهر گوید: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید که بامام قائم بعنوان امیرالمؤمنان سلام می کنند؟ فرمود: نه ، آن نام را خدا مخصوص امیرالمؤمنین (علی بن ابیطالب) علیه السلام نموده ، پیش از او کسی بدان نام ، نامیده نشده و بعد از او هم جز کافر آن نام را بر خود نیندد. عرض کردم : قربانت پس چگونه بر او سلام کنند؟ فرمود: می گویند: السلام عليك يا بقیة الله ! سپس این آیه را قرائت فرمود: (((اگر مؤمن هستید بقیة الله برای شما بهتر است -86 سوره 11-)))

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدِّينَوْرِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ زَاهِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْقَائِمِ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لَا ذَلِكَ اسْمٌ سَمَى اللَّهُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَا يَتَسَمَّى بِهِ بَعْدَهُ إِلَّا كَافِرٌ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ قَالَ يَقُولُونَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ ثُمَّ قَرَأَ بِقِيَّتِ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 275 روایت 2

شرح:

آیه شریفه بعد از آیه ایستکه از کم فروشی و فساد کاری در زمین نهی می کند، لذا مفسرین کلمه بقیة الله را بمقداری از حلال که خدا بدون کم فروشی برای مردم باقی می گذارد، تفسیر کرده اند. و بعضی گفته اند: باقی گذاردن خدا نعمتش را برای شما از کم فروشی بهتر است و برخی گفته اند: اطاعت خدا از گرد آوردن دنیا بهتر است ، ولی از این روایت پیداست که مقصود باقیمانده از حجج خدا و کسی است که دنیا از برکت وجود او

باقیمانده است ، بنابراین تفریح بر فساد در زمین است نه بر کم فروشی . و چنانچه در سابق گفتیم آیات شریفه قرآن از تعدد معانی امتناع و تاءبی ندارد.

ترجمه روایت شریفه:

احمد بن عمر گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام پرسیدم ، چرا آنحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نامیده شد؟ فرمود: زیرا او مؤمنین را طعام علمی می دهد. مگر نشنیده ئی که خدا در کتابش می فرماید: (((و ما خانواده خود را طعام می دهیم 64 سوره 12-)))

و در روایت دیگر است که فرمود: زیرا خوراک مؤمنین از جانب اوست ، او بآنها خوراک دانش میدهد.

3- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ لِأَنَّهُ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمَ أَمَا سَمِعْتَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ لِأَنَّ مِيرَةَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِنْدِهِ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 276 روایت 3

شرح:

مار، یمیر بمعنی طعام دادن و آذوقه خوب برای خانواده تهیه کردندست ، بنابراین کلمه امیر صیغه متکلم وحده از فعل مضارعست که در اثر کثرت استعمال لقب آنحضرت گشته است مانند تابط شرا و ممکن است مقصود از روایت این باشد که حکام و زمامداران دیگر که امیر مردم هستند غذای جسمی و خواربار و آذوقه معاش آنها را منظم می کنند و در دسترس آنها میگذارند تا زندگی حیوانی آنها اداره شود ولی حکومت علی علیه السلام علاوه بر جنبه معاش مردم از نظر غذای روحی و زندگی علمی و معنوی افراد مورد توجه است و اختصاص بمؤمنین هم دارد، زیرا تنها ایشانند که از علوم آن حضرت استفاده می کنند.

ترجمه روایت شریفه:

جابر گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم : وجه تسمیه امیرالمؤمنین چیست ؟ فرمود: خدا باو این لقب را داده و در کتابش چنین فرموده : (((چون پروردگارت از پسران آدم ، از پشتهایشان ، نژادشان را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه کرد که مگر نه اینستکه من پروردگار شما هستم 172 سوره 7-))) و محمد فرستاده من و علی امیرالمؤمنین است ؟

4- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الْقَزَّازِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ اللَّهُ سَمَّاهُ وَ هَكَذَا أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 276 روایت 4

در این باب نکته ها و برگزیده هائیکست از قرآن درباره ولایت**بَابُ فِيهِ نُكْتَةٌ وَ تُنْفَخُ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ**

شرح:

مرحوم کلینی در این باب 92 روایت ذکر میکند که مربوط بآیات قرآن کریم است ، در مورد تاعویل بولایت ائمه علیهم السلام ، آیات مزبور هر يك از نظر تفسیر و معنی ظاهر مفادش غیر از آنچه است که در این روایات تاعویل شده است ، ولی چنانچه بارها تذکر داده ایم مقام تاعویل و معنی باطنی قرآن غیر از تفسیر و معنی ظاهری آنست ، در عین اینکه هر دو معنی و گاهی هفتاد معنی از يك آیه استفاده میشود ولی تفسیر و معنی ظاهری آیات ، برای استفاده عموم مردم است . و تاعویل و باطنش باید از منابع وحی و زبان ائمه معصومین علیهم السلام اخذ شود و کسی را حق تصرف و مداخله در آن ناحیه نیست ، زیرا تاعویل آیات شریفه از مرز نصوص و ظواهر املفاظ مقامی عالیتر دارد و مخصوص کسانیست که قرآن در خانه آنها نازل شده و مأمور بتبلیغ آن گشته اند . و چون روایات این باب از نظر تاعویل آیات شریفه بیان میشود ، ما هم در ترجمه و توضیح از همان نظر پیروی کرده و تفسیر و معنی ظاهری آیات را بکتاب تفاسیر محول می کنیم ، مگر در بعضی از موارد که فهم تاعویل مربوط بتفسیر باشد.

ترجمه روایت شریفه:

سالم حناط گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم: بمن خبر دهید از قول خدای تبارک و تعالی: ((جبرئیل قرآنرا بلغت عربی واضح بر دل تو فرود آورد، تا از بیم دهندگان باشی 194 سوره 26-)) فرمود: آن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

1- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ سَالِمِ الْحَنَاطِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ قَالَ هِيَ الْوَلَايَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 276 روایت 1

شرح:

یعنی قرآن که برای بشارت و انذار مردم نازل شده است ، جز با ولایت علی علیه السلام که بمعنی معرفت و دوستی و پیروی آن حضرتست به نتیجه نرسد، زیرا قرآن کتابیست صامت و آنرا مفسر و مبینی لازمست که معنی واقعی و حقیقتش را باز گوید و گفتار و رفتارش قرین و همدوش قرآن باشد و او همان امیرالمؤمنین علیه السلام است که پیغمبر صلی الله علیه وآله او را با قرآن قرین فرموده.

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مَسْكِينٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَسْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا قَالَ هِيَ وَ لَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 277 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:

مردی گوید: امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل: ((ما امانت را باسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم ، آنها از برداشتنش سرباز زدند و از آن پرسیدند، و انسان آنرا برداشت ، همانا انسان ستم پیشه و نادانست 72 سوره 33-)) فرمود: آن امانت ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است ،

شرح:

راجع بتفسیر آیه شریفه و معنی ظاهری امانت و عرضه و حمل آن ، مرحوم مجلسی هفت قول از مفسرین بیان میکند که چنانکه گفتیم مناسب مقام تفسیر است ، سپس معنای هشتم را مطابق این روایت ذکر می کند که مراد بامانت منصب امامت و خلافت کبرای الهیه است و مراد بحملش ادعای ناحق آنست و مراد بانسان ابوبکر است ، و اخبار بسیاری در این زمینه وارد شده است.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل . ((کسانیکه ایمان آوردند و ایمان خود را بستم نیامیختند 81 سوره 6-)) فرمود: یعنی بولایتی که محمد صلی الله علیه و آله آنرا آورده ایمان آوردند و آنرا بولایت فلان و فلان نیامیختند، که آن ایمان آمیخته بستم است.

3- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْحَشَابِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ قَالَ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ ص مِنْ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يَخْلُطُوهَا بِوَلَايَةِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ فَهُوَ الْمُلْتَبِسُ بِالظُّلْمِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 278 روایت 3

شرح:

مفسرین گفته اند: مقصود از ستم شرك و گناه کبیره است ، ولی از نظر تاعویل در این روایت بدوست داشتن فلان و فلان غیر از امیرالمؤمنین بیان شده است.

ترجمه روایت شریفه:

حسن بن نعیم صحاف گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل: ((برخی از شما مؤمن و برخی کافرند 2 سوره 64-)) پرسیدم ، فرمود:

4- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ الصَّخَّافِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ فَقَالَ عَرَفَ اللَّهُ إِيمَانَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَ كَفَرَهُمْ بِهَا يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي صُلْبِ آدَمَ ع وَ هُمْ ذُرٌّ
اصول کافی جلد 2 صفحه 278 روایت 4

روزیکه مردم بصورت مور در صلب آدم علیه السلام بودند، خدا ایمان و کفر آنها را با ولایت ما شناخت (پس ولایت ما را در هر کس دید مؤمنش دانست و در آنکه ندید کافرش شناخت).

شرح:

آیه شریفه در قرآن چنین است ، هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن و گویا تقدیم و تاخیر در اینجا از اشتباهات نساخ است.

ترجمه روایت شریفه:

حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره قول خدای عزوجل (((بندر وفا می کنند 6 سوره 76 -))) فرمود: بنذریکه از آنها پیمان گرفته شد و آن ولایت ماست ، وفا می کنند.

5- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُوفُونَ بِالَّذِي أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِنْ وَايَاتِنَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 278 روایت 5

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل (((و اگر آنها تورات و انجیل و آنچه را از پروردگارشان بر آنها نازل شده بپا دارند 66 سوره 5 -))) فرمود: آنچه نازل شده ولایت است.

6- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ قَالَ الْوَايَاتِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 278 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام درباره قول خدایتعالی : (((بگو من از شما برای پیغمبری مردی بجز مودت خویشاوندان نمی خواهم 23 سوره 42 -))) فرمود: خویشاوندان ائمه علیهم السلام هستند.

7- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ مِثْنَى عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى قَالَ هُمْ الْأَيْمَّةُ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 279 روایت 7

8- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ وَ وَلايَةِ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً هَكَذَا نَزَلَتْ
اصول کافی جلد 2 صفحه 279 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:
 امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل)) هر که اطاعت خدا و رسولش کند (راجع بولایت علی و ولایت امامان بعد از او) بکامیابی بزرگی رسیده است (71 سوره 33 -)) فرمود: اینگونه نازل شده است . (گویا مراد این است که مقصود از اطاعت خدا و رسول ، ولایت علی و ائمه علیهم السلام است.)

9- أَحْمَدُ بْنُ النَّضْرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ رَفَعَهُ إِلَيْهِمْ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ فِي عَلِيٍّ وَ الْأَئِمَّةِ كَالَّذِينَ آدُوا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا
اصول کافی جلد 2 صفحه 279 روایت 9

ترجمه روایت شریفه:
 یکی از ائمه علیهم السلام درباره قول خدای عزوجل چنین فرموده است : (((و شما حق نداشتید رسول خدا را آزار دهید 53 سوره 33 -)))(نسبت بعلی و ائمه) (((مانند آن کسان که موسی را آزار کردند و خدا او را از آنچه درباره اش گفتند تبرئه نمود 69 سوره 33 -))

10- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَ ا يَشْتَقِي قَالَ مَنْ قَالَ بِالْأَئِمَّةِ وَ اتَّبَعَ أَمْرَهُمْ وَ لَمْ يَجْزُ طَاعَتَهُمْ
اصول کافی جلد 2 صفحه 279 روایت 10

ترجمه روایت شریفه:
 مردی از امام علیه السلام راجع بقول خدای تعالی : (((هر کس از هدایت من پیروی کند گمراه نشود و بدبخت نگردد 123 سوره 20 -)) پرسید، حضرت فرمود: یعنی هر کس بانمه معتقد باشد و از فرمانشان پیروی کند و از اطاعتشان بیرون نرود.

11- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى لَا تُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدٌ قَالَ أَمِيرٌ

المؤمنين و ما ولد من الأنمة ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 279 روایت 11

ترجمه روایت شریفه:

امام علیه السلام راجع بقول خدای تعالی (((سوگند باین شهر، در حالیکه تو در آن جای داری ، و سوگند بپدر و فرزندان که پدید آورد 3 سوره 50-))) فرمود: پدر و فرزندان امیرالمؤمنین و فرزندان او هستند که ائمه علیهم السلام باشند.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی : (((بدانید که هر چه غنیمت گیرید، پنج يك آن از آن خدا و پیغمبر و خویشاوندان و، و، و است 40 سوره 8 -))) فرمود: خویشاوندان امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام اند.

ترجمه روایت شریفه:

ابن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (((از کسانی که آفریده ایم جماعتی هستند که بحق هدایت می یابند و بدان باز میگردند 180 سوره 7 -))) پرسیدم ، فرمود ایشان ائمه هستند.

12-الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَنْمَةِ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 280 روایت 12

13-الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدُّونَ قَالَ هُمُ الْأَنْمَةُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 280 روایت 13

14-الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ الْأَنْمَةُ وَ آخَرُ مُتَّسِبَاتٍ قَالَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ فَأَمَّا الَّذِينَ

فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ أَصْحَابُهُمْ وَ أَهْلٌ وَلَايَتِهِمْ
فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ
ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ
الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ أُمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ
الْأئِمَّةَ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 280 روایت 14

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام درباره قول
خدای تعالی : (((او کسی است که این
کتاب را بر تو نازل کرده از آن جمله
آیه هائی است محکم که اصل کتاب
است))) فرمود: آنها امیرالمؤمنین
علیه السلام و ائمه هستند (((و دیگر آیه
هائیسست متشابهه))) فرمود: اینها فلان و
فلان هستند، (((و اما آنها که در دلشان
انحرافی هست))) یعنی اصحاب و
دوستان فلان و فلان (((از این کتاب آنچه
را متشابه است ، برای فتنه جوئی و
بقصد تاعویل پیروی می کنند، در
صورتیکه تاعویل آن را جز خدا و
ریشه داران در علم نمی دانند 7 سوره 3
-))) ریشه داران در علم ، امیرالمؤمنین
و ائمه علیهم السلام اند.

شرح:

علامه مجلسی (ره) توجیهاتی بطور احتمال برای این روایت بیان می کند و در آخر می گوید این حدیث خود
از متشابهاتست که جز خدا و ریشه داران در علم معنی
انرا ندانند.

15- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ مثنى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
عَجَلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى أَمْ
حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ
جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ
لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْءَ يَعْنى
بِالْمُؤْمِنِينَ الْأئِمَّةَ ع لَمْ يَتَّخِذُوا الْوَلَايَةَ مِنْ
دُونِهِمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 281 روایت 15

ترجمه روایت شریفه:
امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای
تعالی : (((مگر پنداشتید رها می شوید، و
خدا کسانی از شما را که جهاد کرده و
غیر خدا و رسولش و مؤمنین پناهی
نگرفته اند، معلوم نداشته است 17 سوره
9-))) مقصود از مؤمنین (مجاهد) ائمه
علیهم السلام السلام اند که جز خدا و
رسولش و مؤمنین پناهی نگرفته اند.

16- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ صَفْوَانَ

عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ إِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَأَجْنَحْ لَهُ ا قَالَ قُلْتُ مَا السَّلْمُ قَالَ الدُّخُولُ فِي أَمْرِنَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 281 روایت 16

ترجمه روایت شریفه:
حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی : ((و اگر بمسالمت میل کردند تو نیز بدان میل کن -61 سوره 8 -)) پرسیدم مسالمت چیست؟ فرمود: وارد شدن در امر ولایت ماست . (یعنی اگر منافقین پیشنهاد کردند که ولایت ما و امر تشیع را بپذیرند، تو هم از آنها بپذیر، اگر چه بدانی در باطن کینه و نفاق دارند.)

17- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ قَالَ يَا زُرَّارَةُ أَوْ لَمْ تَرَ كَبْ هَذِهِ الْأُمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ فِي أَمْرِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 281 روایت 17

ترجمه روایت شریفه:
امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای تعالی : ((طبقه ای را بعد از طبقه دیگر مرتکب شوید 19 سوره 84 -)) فرمود: ای زراره! مگر این امت بعد از پیغمبر خود طبقه ای را بعد از طبقه دیگر نسبت بامر فلان و فلان و فلان مرتکب نشد؟ (یعنی این امت هم قدم خود را جای قدم امتهای سابق گذاشت و بعد از پیغمبر خویش خلیفه برحق را رها کرد و دنبال گوساله و سامری و فلان و فلان رفت.)

18- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَنْدَبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ قَالَ إِمَامٌ إِلَى إِمَامٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 281 روایت 18

ترجمه روایت شریفه:
عبدالله بن جندب گوید: حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : ((ما این گفتار را برای ایشان پی در پی کردیم ، شاید متذکر شوند. 51 سوره 28 -)) فرمود: امامی را بامامی دیگر پیوستیم (تا زمین از حجت خالی نماند و مردم را عذر و بهانه

نی نباشد.)

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: (((بگوئید بخدا و آنچه بسوی ما نازل شده ایمان آوریم))) فرمود: مقصود از این خطاب علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین است، و پس از ایشان درباره ائمه علیهم السلام جاریست، سپس گفتار خدا متوجه مردم می شود و می فرماید: (((پس اگر ایمان آوردند (یعنی مردم) آنچه شما ایمان آورده اید (مقصود علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام اند) هدایت یافته اند و اگر رو گردان شدند، ایشان در راه خلاف و دشمنی هستند 131 سوره 2-)))

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: (((سزاوارترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که از او پیروی کرده و این پیغمبر و کسانی هستند که ایمان آوردند 67 سوره 3-))) فرمود: ایمان آورندگان ائمه علیهم السلام و پیروان ایشانند.

19- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانَ عَنْ سَلَامٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا قَالَ إِنَّمَا عَنِي بِذَلِكَ عَلِيٌّ ع وَ فَاطِمَةٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ جَرَتْ بَعْدَهُمْ فِي الْأَيْمَةِ ع ثُمَّ يَرْجِعُ الْقَوْلُ مِنَ اللَّهِ فِي النَّاسِ فَقَالَ فَإِنِ آمَنُوا يَعْنِي النَّاسَ بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ يَعْنِي عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَيْمَةَ ع فَقَدْ اهْتَدَوْا وَ إِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 281 روایت 19

20- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ مِثْنَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا قَالَ هُمْ الْأَيْمَةُ ع وَ مَنْ اتَّبَعَهُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 282 روایت 20

- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنِ ابْنِ أُدَيْنَةَ عَنِ مَالِكِ الْجَهَنِيِّ قَالَ قُلْتُ

لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَوْلُهُ
عَزَّ وَجَلَّ وَ أَوْحَى إِلَيَّ
هَذَا الْقُرْآنَ لِأَنْذِرَكُمْ بِهِ
وَ مَنْ بَلَغَ قَالَ مَنْ بَلَغَ
أَنْ يَكُونَ إِمَامًا مِنْ آلِ
مُحَمَّدٍ فَهُوَ يُنذِرُ بِالْقُرْآنِ
كَمَا أَنْذَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ
ص

اصول کافی جلد 2
صفحه 282 روایت 21

ترجمه روایت شریفه:
مالك جهنی گوید: بامام صادق علیه
السلام عرض کردم: خدای عزوجل (از
قول پیغمبر صلی الله علیه وآله) می
فرماید: (((این قرآن بمن وحی شد تا
بوسیله آن شما و هر که را باو می رسد
بیم دهد 20 سوره 6-))) فرمود: یعنی هر
کس از آل محمد که بدرجه امامت برسد
بوسیله قرآن بیم می دهد چنانکه رسول خدا
با آن بیم داد.

شرح:

بیشتر مفسرین کلمه و من بلغ را بضمیر انذركم عطف دانسته و گفته اند مقصود از آن غائبین و معدومین در زمان
پیغمبرند صلی الله علیه وآله، پس مقصود از آیه این است که: پیغمبر صلی الله علیه وآله بوسیله قرآن شما
حاضرین و کسانی را که بعدا می آیند بیم می دهد، یعنی کيفر و عقابی که قهرا بر اعمال آنها مترتب می شود،
بایشان ابلاغ می کند، ولی طبق تاءویلی که امام علیه السلام در این روایت می فرماید، و من بلغ بضمیر
مرفوع انذر معطوفست و مقصود این است که: پیغمبر و هر امامیکه بدرجه امامت رسد بوسیله قرآن مردم
زمان خود را بیم می دهد.

22- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ
صَالِحٍ عَنْ جَابِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِ
اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ أَدَمَ مِنْ قَبْلِ
فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا قَالَ عَاهَدْنَا إِلَيْهِ فِي
مُحَمَّدٍ وَ الْأَنْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ فَتَرَكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ
عَزْمٌ أَنَّهُمْ هَكَذَا وَ إِنَّمَا سُمِّيَ أَوْلُو الْعَزْمِ
أَوْلِي الْعَزْمِ لِأَنَّهُ عَاهَدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَ
الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمَهْدِيِّ وَ سِيرَتِهِ وَ
أَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَىٰ أَنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ الْإِفْرَارِ
بِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 283 روایت 22

ترجمه روایت شریفه:
امام باقر علیه السلام درباره قول خدای
عزوجل (((از پیش به آدم سفارشی کردیم
) او فراموش کرد و برایش آهنگ
پایداری ندیدیم 115 سوره 20-)))
فرمود: یعنی درباره محمد و امامان بعد
از او بوی سفارش کردیم، او ترك نمود
و تصمیم نگرفت که ایشان چنانند و
پیغمبرانی که اولوالعزم نامیده شدند، از
این جهت است که خدا درباره محمد و
اوصیاء بعد از او، خصوصا درباره
حضرت مهدی و روش او بایشان سفارش
فرمود و آنها تصمیم خود را استوار کردند
که مطلب چنین است و اعتراف نمودند.

شرح:

گویا مقصود آیه شریفه نسبت بحضرت آدم این است که: او بدان مطلب اهمیت بسیاری نداد و مانند پیغمبران
اولوالعزم اظهار شادی و مسرت نکرد، با وجود اینکه بدان سزاوار بود، و این خود ترك اولائی بود که از او

صادر شد، وگرنه مقام عصمت و نبوتش مانع از این است که درباره او قائل شویم و حتی خدا را نپذیرفته و بقضاء او راضی نگشته است مرات ص 317 -

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی فرمود: (((از پیش به آدم سفارش کردیم))) (کلماتی را درباره محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از نسل ایشان علیهم السلام) و او فراموش کرد))) بخدا این چنین بر محمد نازل شد.

23- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْقُمِّيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ أَدَمَ مِنْ قَبْلِ كَلِمَاتٍ فِي مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَنْمَةَ ع مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ فَنَسِيَ هَكَذَا وَ اللَّهُ نَزَلَتْ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ ص

اصول کافی جلد 2 صفحه 283 روایت 23

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: خدا به پیغمبرش صلی الله علیه وآله وحی کرد: (((بآنچه بسویت وحی شده چنگ زن ، همانا تو براهی راست هستی 42 (سوره 43 -))) یعنی: تو به ولایت علی هستی و علی همان راه راست است.

24- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنِ خَالِدِ بْنِ مَادٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنِ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَىٰ نَبِيِّهِ ص فَاسْتَمْسَكَ بِالذِّئْبِ أَوْحَى إِلَيْكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ قَالَ إِنَّكَ عَلَىٰ وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 283 روایت 24

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: جبرئیل علیه السلام این آیه را بر محمد صلی الله علیه وآله نازل کرد: (((چه بد است آنچه خود را به آن فروختند، که بدانچه خدا) درباره علی) نازل کرده از روی ستم منکر شدند. 90 (سوره 2 -))) (یعنی کلمه فی علی را که در مصاحف نیست ، جبرئیل بعنوان تنزیل یا تاعویل ، آورده است.

25- عَلِيُّ بْنُ ابْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ مَنْحَلٍ عَنْ جَابِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ ع بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ ص هَكَذَا بِنِسْمَا اسْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيٍّ بَغِيًّا

اصول کافی جلد 2 صفحه 284 روایت 25

26- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ مَنْحَلٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ ع بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ

هَكَذَا وَ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ
عَبْدِنَا فِي عَلِيٍّ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 284 روایت 26

ترجمه روایت شریفه:
جابر گوید: جبرئیل علیه السلام این
آیه را، این چنین بر محمد نازل
کرد: (((و اگر از آنچه بر بنده
خویش (درباره علی علیه السلام)
نازل کرده ایم بشک اندرید، سوره ای
مانندش بیاورید 22 سوره 2 -)))

27- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ
عَمَارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ مُنْخَلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
ع قَالَ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ ص
بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلِيٍّ نُورًا مُّبِينًا
اصول کافی جلد 2 صفحه 284 روایت 27

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل
این آیه را بر محمد صلی الله علیه وآله
اینگونه نازل کرد: (((ای کسانی که
بشما کتاب داده اند، به آنچه
(درباره علی) نازل کرده ایم که نوری
آشکار است ایمان آورید 47 سوره 4
-)))

شرح:

مقصود این است که کلمه فی علی که در قرآن نیست جبرئیل آورده است ولی صدر و ذیل آیه هم در
قرآن به این صورت نیست ، بلکه صدر آن در آیه 47 و ذیلش در آیه 174 است ، و گویا در این خبر چیزی افتاده
و کلمه فی علی در هر دو آیه بوده است.

28- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَنْ يُونُسَ
بْنِ بَكَّارٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
ع وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ فِي عَلِيٍّ
لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ
اصول کافی جلد 2 صفحه 284 روایت 28

ترجمه روایت شریفه:
امام باقر علیه السلام (درباره این آیه
) فرمود: (((اگر آنها آنچه را (درباره علی
(پندشان دادند، بجا آورند، بر ایشان بهتر
است 66 سوره 4 -)))

29- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنِ
مُتَّى الْحَنَاطِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ
أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَ لَا

تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ
قَالَ فِي وَلايَتِنَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 285 روایت 29

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل: (((ای کسانی که ایمان آورده اید، همگی در راه مسالمت وارد شوید، و بدنبال شیطان مروید که او برای شما دشمنی آشکار است (سوره 2 -2))) فرمود: یعنی در ولایت ما (وارد شوید).

ترجمه روایت شریفه:

مفضل بن عمر گوید: این قول خدای جل و عز را بامام صادق علیه السلام عرض کردم: (((بلکه زندگی دنیا را برگزیدند))) فرمود: یعنی ولایت آنها (پیشوایان باطل) را (((ولی آخرت بهتر و پایدارتر است))) فرمود: یعنی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام (((این در کتابهای نخستین، کتابهای ابراهیم و موسی هست آخر سوره 87 -)))

30- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمَرَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَوْلُهُ جَلَّ وَ عَزَّ بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا قَالَ وَلايَتَهُمْ وَ الْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى قَالَ وَلايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى . صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى
اصول کافی جلد 2 صفحه 285 روایت 30

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام (درباره این آیه) فرمود: (((آیا هرگاه بیاورد (محمد) برای شما چیزی را که دلخواه شما نیست (از دوستی علی) شما گردنکشی کنید، پس دسته نی (از آل محمد) را تکذیب کنید و دسته نی را بکشید؟ 87 سوره 2 -)))

31- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ مَنخَلٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ أَ فَكَلَّمَا جَاءَكُمْ مُحَمَّدٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ بِمَوَالِيَةِ عَلِيٍّ فَاسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كَذَبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 285 روایت 31

32- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنِ الرَّضَا ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ بِوِلايَةِ عَلِيٍّ مَا تَدْعُوهُمْ

إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدٌ مِنْ وَلايَةِ عَلِيٍّ هَكَذَا فِي الْكِتَابِ
مَخْطُوطَةً

اصول کافی جلد 2 صفحه 285 روایت 32

ترجمه روایت شریفه:

امام رضا علیه السلام درباره این قول خدای عزوجل فرمود: (((گران آمد بر مشرکین (نسبت بولایت علی) آنچه ایشان را بسویش خوانی 13 سوره 42))) ای محمد! که آن ولایت علی است) حاصل اینکه تو مشرکین را بولایت علی می خوانی و تحمل این مطلب بر ایشان گرانست) در کتاب اینگونه نوشته شده.

شرح:

ممکن است مقصود از کتاب، کتاب کلی و جامعی باشد که نزد خداست، مانند لوح محفوظ یا چیزی نظیر آن، چنانکه در آیه لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین هم چنین تفسیر کرده اند.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام درباره قول خدای جل و عز (((سفارش خدائی را که ما را به این) نعمت) راهنمایی کرد و اگر خدا ما را راهنمایی نمی کرد، ما راه نمی یافتیم 43 سوره 7-)) فرمود: چون روز قیامت شود، پیغمبر صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین و امامان از فرزندان او را بخوانند و آنها برای (رسیدگی بحساب و شفاعت) مردم منصوب شوند، چون شیعیانشان آنها را ببینند، گویند: (((ستایش خدائی را که ما را باین) نعمت) رهبری کرد و اگر خدا ما را رهبری نمی کرد، هدایت نمی شدیم))) یعنی خدا ما را بولایت امیرالمؤمنین و امامان از فرزندانش علیهم السلام رهبری فرمود.

33- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ هِلَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي السَّفَاتِجِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ فَقَالَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ دُعِيَ بِالنَّبِيِّ ص وَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِالْأَنْمَةِ مِنْ وَدَّهِ ع فَيُنْصَبُونَ لِلنَّاسِ فَإِذَا رَأَتْهُمْ شِيعَتُهُمْ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ يَعْنِي هَدَانَا اللَّهُ فِي وَلايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَنْمَةِ مِنْ وَدَّهِ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 286 روایت 33

34- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَى بْنِ

مُحَمَّدٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ قَالَ النَّبَاُ الْعَظِيمُ الْوَلَايَةُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ قَالَ وَ لَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع
اصول کافی جلد 2 صفحه 286 روایت 34

ترجمه روایت شریفه:
 امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: (((از چه می پرسند؟ از آن خبر بزرگ؟ 1 و 2 سوره 78 -))) فرمود: خبر بزرگ ولایت است، و از حضرت پرسیدم این آیه را (((آنجاست ولایت برای خدا بر حق 44 سوره 18 -))) فرمود: ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

35-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا قَالَ هِيَ الْوَلَايَةُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 286 روایت 35

ترجمه روایت شریفه:
 امام باقر علیه السلام درباره قول خدای تعالی: (((توجه خود را با اعتدال بسوی دین بدار 30 سوره 30 -))) فرمود: آن ولایت است.

36-عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْهَمْدَانِيِّ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 287 روایت 36

ترجمه روایت شریفه:
 امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی (((ما در روز قیامت ترازوهای عدالت در میان نهمین 47 سوره 21 -))) فرمود: آن ترازوها پیغمبران و اوصیاء ایشان علیهم السلامند.

37-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى أَنْتَ بِفُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قَالَ قَالُوا أَوْ بَدَّلَ عَلِيًّا ع
اصول کافی جلد 2 صفحه 287 روایت 37

ترجمه روایت شریفه:
 مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: (((قرآن دیگری بیاور یا این را عوض کن 15 سوره 10 -))) فرمود: می گفتند یا علی را عوض کن.

شرح:

طبق این روایت ، مقصود مشرکین و منافقین این بود که اگر می خواهی ما بتو ایمان آوریم آیاتی که راجع بفضیلت علی علیه السلام است عوض کن ، یعنی فضیلت دیگران را بجای او بگذار یا اصلاً قرآنی بیآور غیر این قرآن.

ترجمه روایت شریفه:

ادریس بن عبدالله گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم :
 (((چه چیز شما را بدوزخ کشتانید؟
 گویند: ما نماز گزار نبودیم 42 سوره 74
 -)) فرمود: مقصود این است که :
 پیروی نکردیم از امامانی که خدای تبارک و تعالی درباره ایشان فرموده است .
 (((و پیشوایان پیشرو، آنهایند مقربان 11 سوره 56 -))) مگر نمی بینی که مردم اسبی را که در مسابقه پشت سر سابق است مصلی نامند؟ همین معنی مقصود است در آنجا که فرماید (((ما از مصلین نبودیم))) یعنی پیرو پیشروان نبودیم.

38- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْحَسَنِ الْقَمِيِّ عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ مَا سَلَّكُمْ فِي سَقَرٍ. قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ قَالَ عَنِي بِهَا لَمْ نَكُ مِنَ أَتْبَاعِ الْأَنْمَةِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِمْ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أَوْلَيْكَ الْمُقْرَبُونَ أَمَا تَرَى النَّاسَ يُسَمُّونَ الَّذِي يَلِي السَّابِقَ فِي الْحَلْبَةِ مُصَلًى فَذَلِكَ الَّذِي عَنِي حَيْثُ قَالَ لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ لَمْ نَكُ مِنَ أَتْبَاعِ السَّابِقِينَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 287 روایت 38

شرح:

از جمله مسابقاتی که با شرط بندی در شرع اسلام تعیین می کنند، سپس اسبان همگی در يك آن از ابتداء میدان شروع بویدن می کنند، و هر اسبی که زودتر به آخر میدان رسد، مجلی نام دارد و وجه شرط و گروگان متعلق بصاحب او است ، گاهی ممکن است برای اسبهای دوم و سوم و پائین تر هم وجه کمتری تعیین کنند، ولی در هر حال آن اسبان را در عربی نام مخصوصی است بترتیبی که فراهانی در کتاب نصاب الصبیان خود گفته است:

ده اسبند در تاختن هر یکی را بترتیب نامیست آسان نه مشکل
 مجلی مصلی مسلی و تالی چه مرتاح و عاطف خطی و مؤمل
 لطیم و سکیت ارب حاجت عرق خوی فؤاد است قلب و جنان و حشا دل
 چنانچه از این شعر پیداست اسب اول نامش مجلی و اسب دهم نامش سکیت است و بقیه شعر سوم راجع بمعنی لغات دیگر است ، ولی در نامگذاری و وجه تسمیه بعضی از اسبان اختلافاتی در کتب فقه و لغت ذکر شده است ، چنانچه اسب اول را سابق هم می گویند. امام صادق علیه السلام هم در این روایت اسب اول را سابق و اسب دوم را مصلی بیان نموده و معنی مقصود را طبق این اصطلاح بیان فرموده است ، زیرا سابقون در سوره واقعه بآئمه علیهم السلام تفسیر شده است و مصلی هم طبق اصطلاح این مسابقه ، به معنی پیرو و دنبال و دومین است ، پس معنی آیه این است که ، بهشتیان از دوزخیان پرسند برای چه به دوزخ در آمدید؟ جواب گویند: برای اینکه از امامان خود پیروی نکردیم ، و این تاویل بسیار مناسب است با معنی لغوی و اصطلاحی لفظ مصلی و هم با تفسیری که مفسرین در معنی آیه گفته اند، زیرا نمازگزاردن با پیروی از ائمه به وجود می آید و کامل می شود.

39- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ

بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ
أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنْ
لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ
مَاءً غَدَقًا يَقُولُ لِأَشْرَبْنَا قُلُوبَهُمُ الْإِيمَانَ وَ
الطَّرِيقَةَ هِيَ وَلايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ
الأَوْصِيَاءِ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 288 روایت 39

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام درباره قول
خدای عزوجل: (((اگر آنها بر این طریقه
استقامت ورزند، آبی فراوانشان دهم 16
سوره 72-))) فرمود: خدا می فرماید:
ایمان را در دلشان جایگزین کنیم، و
طریقه همان ولایت علی بن ابیطالب و
اوصیاء او علیهم السلام است.

40-الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ
عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَانَ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع
عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا
اللَّهُ تَمَّ اسْتِقَامُوا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع
اسْتَقَامُوا عَلَى الأَمَّةِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ تَتَنَزَّلُ
عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ
أَبَشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 288 روایت 40

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن مسلم گوید: از امام صادق
علیه السلام راجع بقول خدای
عزوجل: (((کسانی که گفتند:
پروردگار ما خداست و سپس استقامت
کردند))). فرشتگان بر ایشان نازل
شوند که بیم مدارید و غم مخورید و به
بهشتی که وعده یافته اید شادمان
باشید.)))).

41-الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلِيِّ بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنِ الوَشَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الفَضِيلِ
عَنْ أَبِي حَمزَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع
عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُ بِوَاحِدَةٍ
فَقَالَ إِنَّمَا أَعْظَمُ بِوَلايَةِ عَلِيِّ ع هِيَ الوَاحِدَةُ
الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنَّمَا أَعْظَمُ
بِوَاحِدَةٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 288 روایت 41

ترجمه روایت شریفه:

ابوحمزه گوید: از امام باقر علیه السلام
قول خدای تعالی را: (((بگو شما را فقط
يك اندرز می دهم 46 سوره 34)))
پرسیدم، فرمود: یعنی تنها شما را به
ولایت علی علیه السلام اندرز می دهم،
ولایت علی همان يك اندرز است که
خدای تبارک و تعالی می فرماید: (((فقط
يك اندرز به شما می دهم.)))).

42-الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلِيِّ بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرمَةَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ
اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل: (((آنها که مؤمن شده و باز کافر شدند: سپس مؤمن شده و باز کافر شدند و آنگاه بر کفر خود افزودند، هرگز توبه آنها پذیرفته نگردد 137 سوره 4-))) فرمود: این آیه درباره فلان و فلان (خلفاء ثلاثه) نازل شده که در اول امر به پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و چون ولایت (علی علیه السلام) به آنها عرضه شد، انکار کردند، همان زمان که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس من مولای او هستم این علی مولای او است، سپس به وسیله بیعت کردن با امیرالمؤمنین علیه السلام ایمان آوردند، و بعد چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت کافر شدند، و بر بیعت خود پایداری نکردند، سپس بوسیله بیعت گرفتن برای خود از کسانی که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرده بودند، بر کفر خود افزودند، پس در ایشان اثری از ایمان باقی نماند.

كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ قَالَ نَزَلَتْ فِي فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ آمَنُوا بِالنَّبِيِّ ص فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ وَ كَفَرُوا حَيْثُ عَرِضَتْ عَلَيْهِمُ الْوَلَايَةُ حِينَ قَالَ النَّبِيُّ ص مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ ثُمَّ آمَنُوا بِالْبَيْعَةِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع ثُمَّ كَفَرُوا حَيْثُ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ ص فَلَمْ يَقْرُوا بِالْبَيْعَةِ ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا بِأَحَدِهِمْ مَنْ بَايَعَهُ بِالْبَيْعَةِ لَهُمْ فَهُوَ لَاءٍ لَمْ يَبْقَ فِيهِمْ مِنَ الْإِيمَانِ شَيْءٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 289 روایت 42

شرح:

آخر آیه شریفه لم یکن الله لیغفر لهم است که به جای آن جمله لن تقبل توبتهم ذکر شده ، و این جمله در آیه 90 سوره آل عمران است ، ولی از لحاظ معنی فرق ندارد.

43- وَ بِهِذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ فَلَنْ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ ارْتَدُّوا عَنِ الْإِيمَانِ فِي تَرْكِ وَ لَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قُلْتُ قَوْلُهُ تَعَالَى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنَطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ قَالَ نَزَلَتْ وَ اللَّهُ فِيهِمَا وَ فِي أَتْبَاعِهِمَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ

جَلَّ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جِبْرَائِيلُ عَ عَلَى مُحَمَّدٍ ص
 ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ
 فِي عَلِيٍّ ع سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ قَالَ
 دَعُوا بَنِي أُمِّيَّةَ إِلَى مِيثَاقِهِمْ أَلَّا يُصَيِّرُوا
 الْأَمْرَ فِينَا بَعْدَ النَّبِيِّ ص وَ لَا يُعْطُونَا
 مِنَ الْخُمْسِ شَيْئاً وَ قَالُوا إِنْ أَعْطَيْنَاهُمْ
 إِيَّاهُ لَمْ يَحْتَاجُوا إِلَيَّ شَيْءٍ وَ لَمْ يُبَالُوا
 أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ فِيهِمْ فَقَالُوا سَنُطِيعُكُمْ فِي
 بَعْضِ الْأَمْرِ الَّذِي دَعَوْتُمُونَا إِلَيْهِ وَ هُوَ
 الْخُمْسُ أَلَّا نُعْطِيَهُمْ مِنْهُ شَيْئاً وَ قَوْلُهُ
 كَرَهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ وَ الَّذِي نَزَّلَ اللَّهُ مَا
 افْتَرَضَ عَلَى خَلْقِهِ مِنْ وِلَايَةِ أَمِيرِ
 الْمُؤْمِنِينَ ع وَ كَانَ مَعَهُمْ أَبُو عُبَيْدَةَ
 وَ كَانَ كَاتِبَهُمْ فَانزَلَ اللَّهُ أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَاَنَا
 مُبْرَمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ
 نَجْوَاهُمْ الْآيَةَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 289 روایت 43

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام درباره قول
 خدای تعالی : (((کسانیکه پس از آنکه
 هدایت بر ایشان روشن شده بعقب
 برگشتند 25 سوره 47 -))) فرمود: ایشان
 فلان و فلان و فلان هستند که با ترک گفتن
 ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از ایمان
 برگشتند. راوی گوید من عرض کردم :
 خدای تعالی فرماید: (((این بدان جهت بود
 که آنها به کسانی که آنچه را خدا نازل
 کرده ناپسند دارند، گویند در بعضی
 از امور اطاعت شما خواهیم کرد)))
 فرمود: به خدا این آیه درباره آن دو
 نفر (اولی و دومی) و پیروان ایشان
 نازل شده است.

و آن قول خدای عزوجل است که
 جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله
 علیه وآله نازل کرده : (((این بدان
 جهت بود که آنها به کسانی که
 آنچه را خدا نازل کرده (درباره علی
 علیه السلام) ناپسند دارند، گویند در
 بعضی از امور اطاعت شما خواهیم
 کرد.)))

سپس امام فرمود: آنها بنی امیه را به
 پیمان خود دعوت کردند که بعد از پیغمبر
 صلی الله علیه وآله امر امامت را در
 خاندان ما نگذارند، و از خمس چیزی به
 ما ندهند، و گفتند اگر خمس را به آنها
 دهیم به چیزی احتیاج نخواهند داشت و از
 نبودن امر امامت در میان آنها باک
 ندارند، بنی امیه به آنها گفتند: ما شما
 را در بعضی از آنچه دعوتمان می کنید
 اطاعت می کنیم و آن موضوع خمس است
 که به آنها چیزی ندهیم.
 و اینکه خدا فرماید: (((آنچه را خدا

نازل کرده ناپسند دارند))) آنچه را که خدا نازل کرده ، ولایت امیرالمومنین علیه السلام است که برخلقش واجب ساخته و ابو عبیده همراه آنها و کاتب پیمان نامه ایشان بود خدا (درباره پیمان سری آنها این آیه (نازل فرمود:)))) بلکه کاری را استوار کرد، همانا ما استوار کنانیم یا پندارند که ما نهان و رازشان را نمی شنویم - تا آخر 80 سوره 43-)))

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : ((و هر که خواهد در آنجا از روی ستم تجاوزی کند 5 سوره 22-)) فرمود: این آیه درباره کسانی نازل شده که وارد کعبه شدند و بر کفر و انکار خود نسبت به آنچه درباره امیرالمومنین علیه السلام نازل شده ، با یکدیگر پیمان و قرارداد بستند، پس در کعبه به وسیله ستمی که نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و ولیش کردند: تجاوز نمودند. دوری از رحمت خدا ستمگران را باد.

44- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ قَالَ نَزَلَتْ فِيهِمْ حَيْثُ دَخَلُوا الْكَعْبَةَ فَتَعَاهَدُوا وَ تَعَاقَدُوا عَلَي كُفْرِهِمْ وَ جُحُودِهِمْ بِمَا نُزِّلَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَأَلْحَدُوا فِي الْبَيْتِ بِظُلْمِهِمُ الرَّسُولَ وَ وَلِيَّهٖ فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 290 روایت 44

45- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَسْتَغْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ يَا مَعْشَرَ الْمُكْذِبِينَ حَيْثُ أَنْبَأْتُمْ رَسُولَ رَبِّي فِي وِلَايَةِ عَلِيِّ ع وَ الْأَنْمَةَ ع مَنْ بَعْدَهُ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ كَذَا أَنْزَلَتْ وَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنْ تَلَّوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَقَالَ إِنْ

تَلَّوْا الْأَمْرَ وَ تَعَرَّضُوا عَمَّا أَمَرْتُمْ بِهِ فَإِنَّ
اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا وَ فِي قَوْلِهِ
فَلْتَنْذِقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِتَرْكِهِمْ وَ لَآيَةَ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ عِذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَ
لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 291 روایت 45

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام راجع به این
قول خدای عزوجل فرمود: (((و
خواهید دانست کی در گمراهی نمایانست
29 سوره 67 -))) ای گروه تکذیب
کنندگان ، زیرا من پیغام پروردگارم را
درباره ولایت علی علیه السلام و امامان
بعد از او به شما رسانیدم ، کی در
گمراهی نمایانست ، این چنین
نازل شده است . و راجع به قول خدای
تعالی : (((اگر کج کنید یا رو بگردانید
135 سوره 4-))) فرمود: امر امامت
را (از صاحبش) کج کنید و از آنچه
مأمور شده اید، رو بگردانید (((خدا به
آنچه می کنید آگاهست.)))
و درباره این قول خدای تعالی فرمود:
(((هر آینه بچشانیم کسانی را که کافر
شدند) بسبب ترك گفتن ولایت
امیرالمؤمنین علیه السلام) عذاب
سختی (در دنیا) و هر آینه ببدمترین
کرداری که انجام داده اند مجازاتشان کنیم
27 سوره 41 -))).

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام فرمود: (((این به
جهت آن است که چون خوانده شود خدای
یگانه (و اهل ولایت) کافر شوید 17
سوره 40 -))) (یعنی کلمه و اهل
الولایة در تنزیل یا تاویل این آیه وارد
است).

46-الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ
عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْوَلِيدِ
بْنِ صَبِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ ذَلِكَ بِأَنَّهُ إِذَا
دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ وَ أَهْلَ الْوَلَايَةِ كَفَرْتُمْ
اصول کافی جلد 2 صفحه 291 روایت 46

47-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ

سَلِيمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى سَأَلَ سَائِلٌ
بِعَذَابٍ وَقَعَ لِلْكَافِرِينَ بَوْلَايَةَ عَلِيٍّ لَيْسَ لَهُ
دَافِعٌ ثُمَّ قَالَ هَكَذَا وَ اللَّهُ نَزَلَ بِهَا جِبْرَائِيلُ ع
عَلَى مُحَمَّدٍ ص

اصول کافی جلد 2 صفحه 291 روایت 47

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام راجع به این قول
خدای تعالی فرمود: (((خواهنده نی عذابی
را که به کافران (به ولایت علی))
رسید نیست و جلوگیری ندارد در خواست
کرد 2 سوره (((70 سپس فرمود: به
خدا این آیه را جبرئیل علیه السلام همین
گونه بر محمد صلی الله علیه وآله نازل
کرد.

48- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَخِيهِ
عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع
فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلَفٍ فِي أَمْرِ
الْوَلَايَةِ يُوَفِّكُ عَنْهُ مَنْ أَفَكَ قَالَ مَنْ أَفَكَ عَنِ
الْوَلَايَةِ أَفَكَ عَنِ الْجَنَّةِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 292 روایت 48

ترجمه روایت شریفه:
امام باقر علیه السلام راجع به این
قول خدای تعالی: (((شما گفتار مختلفی
دارید فرمود (درباره امر ولایت)
منصرف شود از آن هر که باید منصرف
شود 9 سوره 51 - (((هر کس از ولایت
منصرف شود، از بهشت منصرف گردد.

49- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ يُونُسَ قَالَ
أَخْبَرَنِي مَنْ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي
قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَا اقْتِحَمَ الْعُقْبَةَ. وَ مَا
أَدْرَاكَ مَا الْعُقْبَةُ. فَكَ رَقَبَةٌ يَعْنِي بِقَوْلِهِ
فَكَ رَقَبَةٌ وَ لَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَإِنَّ ذَلِكَ
فَكَ رَقَبَةٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 292 روایت 49

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام درباره قول
خدای عزوجل: (((خود را به گردنه
نینداخته ، تو چه دانی گردنه چیست ؟
آزاد کردن بند است 130 سوره 90)))
فرمود: مقصود خدا از آزاد کردن بنده
ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است ،
زیرا ولایت آزاد کردن بنده است.

شرح:

عقبه به معنی گردنه کوه و اقتحام انجام دادن کار است با سختی و دشواری ، و خود را به گردنه کوه انداختن که
کار مشکل و دشوار است ، تفسیرش آزاد کردن بنده و تاعویلهش ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است و
مناسبت ولایت با آزادی بنده از این نظر است که پذیرفتن ولایت علی علیه السلام و پیروی از آن حضرت روح
حریت و آزادی را در مردم زنده می کند و اسارت و بردگی را که نتیجه کفر و بی ایمانی است از دامن آنها
می زداید، در اینجا باید بگفتار و رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام از نظر تاریخ و اخبار توجه و دقتی بسزا کرد

تا آثار حریت و آزادی را از لابلای جملات و گوشه های تاریخ زندگی آن حضرت که چون اختر فروزان نمایانست استنباط نمود.

و بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي
قَوْلِهِ تَعَالَى بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ
صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ وَوَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع
اصول کافی جلد 2 صفحه 292 روایت 50

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام راجع به قول
خدای تعالی: (((کسانی را که ایمان
آورده اند، مژده بده که نزد پروردگارشان
پایگاه راستی و درستی دارند 2 سوره
9-))) فرمود: آن پایگاه ولایت امیرالمؤمنین
علیه السلام است.

51-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ
الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ
أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى
هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ
كَفَرُوا بَوَلَايَةِ عَلِيٍّ قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ
اصول کافی جلد 2 صفحه 292 روایت 51

ترجمه روایت شریفه:
امام باقر علیه السلام درباره این قول
خدای تعالی فرمود: (((اینها دو دشمن
باشند که درباره پروردگار خود
دشمنی کردند، کسانی که (بولایت علی
علیه السلام) کافر شدند، برایشان جامه
های آتشین بریده شده)))

52-الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ
عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ
اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ
الْحَقِّ قَالَ وَوَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع
اصول کافی جلد 2 صفحه 293 روایت 52

ترجمه روایت شریفه:
عبدالرحمن بن کثیر گوید: از امام
صادق علیه السلام راجع به قول خدای
تعالی: (((آنجاست ولایت برای خدا بر
حق 44 سوره 18-))) پرسیدم، فرمود:
ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.
(به حدیث 1113 رجوع شود).

53-مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلْمَةَ بْنِ
الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ
الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي
قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ
اللَّهِ صِبْغَةً قَالَ صَبَغَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْوَلَايَةِ فِي
الْمِيثَاقِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 293 روایت 53

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل: (((رنگ خدا است و کیست که رنگ او از رنگ خدا بهتر باشد؟! 138 سوره 2-))) فرمود: خدا مؤمنین را در زمان میثاق بولایت رنگ آمیزی کرد.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل: (((پروردگارا! مرا و پدر و مادرم را با هر که بحال ایمان وارد خانه من شود پیامرز 28 سوره 71-))) فرمود: مقصود ولایت است، هر کس وارد ولایت شود، به خانه پیغمبران وارد شده است. و مقصود از قول خدای تعالی: (((خدا می خواهد ناپاکی را از شما خانواده ببرد و شما را به خوبی پاکیزه کند 33 سوره 33-))) ائمه علیهم السلام و ولایت آنهاست، هر کس در ولایت آنها وارد شود در خانه پیغمبر صلی الله علیه وآله وارد شده است.

54- عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا يَعْنِي الْوَلَايَةَ مَنْ دَخَلَ فِي الْوَلَايَةِ دَخَلَ فِي بَيْتِ الْأَنْبِيَاءِ ع وَ قَوْلُهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا يَعْنِي الْأَئِمَّةَ ع وَ وَلَايَتَهُمْ مَنْ دَخَلَ فِيهَا دَخَلَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ ص

اصول کافی جلد 2 صفحه 293 روایت 54

شرح:

آیه اول را خدای تعالی از زبان حضرت نوح علیه السلام بیان می کند و دعائی است که آن جناب بعد از غرق شدن کفار و بسلامت نشستن کشتی خود می کند، و مقصود از ورود در خانه، ورود در ولایت و پیروی اوست، پس هر که در ولایت ائمه علیهم السلام هم وارد شود، مشمول دعای جناب نوح گردد.

55- وَ بِهِذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنِ الرَّضَا ع قَالَ قُلْتُ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ قَالَ بَوْلَايَةَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ع هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُ هُوَ لَاءٍ مِنْ دُنْيَاهُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 294 روایت 55

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن فضیل گوید: از حضرت رضا علیه السلام این آیه را پرسیدم: ((بگو بکرم و رحمت خدا باید شادمان باشند که آن از آنچه جمع می آورند بهتر است 58 سوره 10 فرمود: بولایت محمد و آل محمد (باید شادمان باشند) که آن بهتر است از دنیائی که آنها جمع می کنند.

ترجمه روایت شریفه:

زید شحام گوید: شب جمعه ای بود و ما راه می رفتیم که امام صادق علیه السلام به من فرمود: قرآن بخوان ، زیرا شب جمعه است ، من این آیه را خواندم : ((وعدّه گاه همگی آنها روز فصل قیامت است روزی که هیچ دوستی برای دوست خود کاری نسازد و آنها یاری نشوند، مگر آنکه خدایش ترحم کند- 42 سوره 44 -)) امام صادق علیه السلام فرمود :به خدا ما را خدا ترحم کرده و ما را خدا استثنا فرموده ولی ما از دوستان خود کارسازی کنیم.

56-أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَنَحْنُ فِي الطَّرِيقِ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ أَقْرَأُ فَاِنَّهَا لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ قُرْأْنَا فَقَرَأْتُ إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتَهُمْ أَجْمَعِينَ. يَوْمَ لَايُعْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَ ل ا هُمْ يَنْتَصِرُونَ. إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع نَحْنُ وَ اللَّهُ الَّذِي رَحِمَ اللَّهُ وَ نَحْنُ وَ اللَّهُ الَّذِي اسْتَنْتَى اللَّهُ لَكُنَّا نُعْنِي عَنْهُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 294 روایت 56

شرح:

فصل به معنی تمییز و جدا کردن است ، چون در قیامت اهل حق از اهل باطل جدا شوند آن روز را فصل گویند، یا به جهت این است که هر خویشاوند و دوستی از خویشاوند و دوستش جدا می شود. و لفظ کان در قرآن نیست ، گویا کاتبین در اینجا افزوده اند. و طبق تفسیر امام علیه السلام الا من رحم الله استثناء است از مولی اول نه از هم یمنصرون . و نیز این روایت دلالت دارد بر فضیلت قرائت قرآن در شب جمعه ، مرات ص -328-

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام : چون این آیه نازل شد: ((و گوشه شنوا آن را حفظ کند 12 سوره 69 -))، رسول

57-أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص هِيَ أُذُنُكَ يَا عَلِيُّ

اصول کافی جلد 2 صفحه 294 روایت 57

خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آن گوش تو است ، ای علی.

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: جبرئیل علیه السلام این آیه را این گونه بر محمد صلی الله علیه وآله نازل کرد: (((کسانی که (نسبت به حق آل محمد) ستم کردند، سخنی جز آنچه دستور داشتند، بجای آن آوردند، پس ما بر آنها که) نسبت به حق آل محمد) ستم کردند، بسبب کارهای ناروایی که می کردند، از آسمان عذابی نازل کردیم 59 سوره 2-)))

58-أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَ بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى مُحَمَّدٍ ص هَكَذَا فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 294 روایت 58

ترجمه روایت شریفه:

و فرمود: این آیه را جبرئیل علیه السلام این گونه نازل کرد: (((همانا کسانی که (نسبت به حق آل محمد) ستم کردند، خدا در معرض امرزش ایشان نیست و به راهی هدایتشان نکند، جز راه دوزخ که همیشه در آن جاودانند، و این برای خدا آسانست سپس فرماید :- ای مردم ! پیغمبر از جانب پروردگارتان به حق سوی شما آمده) درباره ولایت علی (ایمان آورید که مایه خیر شماست و اگر کافر شوید (به ولایت علی) آنچه در آسمانها و در زمین است متعلق بخداست (((یعنی به او زبانی نرسد.)))

59-وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَ بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا إِنَّ الَّذِينَ... ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا. إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَ إِنْ تَكْفُرُوا بِوَلايَةِ عَلِيٍّ فَإِنَّ اللَّهَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 295 روایت 59

60-أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنْ بَكَّارٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ هَكَذَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا

يُوعِظُونَ بِهِ فِي عَلِيٍّ لَكَ خَيْرًا لَهُمْ
اصول کافی جلد 2 صفحه 295 روایت 60

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: این آیه این گونه نازل شد: اگر آنها آنچه را (درباره علی) پند داده شدند، انجام دهند، بر ایشان بهتر است. (بحديث 1107 رجوع شود.)

61-أَحْمَدُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنِ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ
 عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ
 أُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ
 قَالَ مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ
 يُنذِرُ بِالْقُرْآنِ كَمَا يُنذِرُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص
اصول کافی جلد 2 صفحه 295 روایت 61

ترجمه روایت شریفه:

مالك جهنی گوید: این آیه را به امام صادق علیه السلام عرض کردم: (((این قرآن به سوی من وحی شد تا شما را و هر که را برسد بوسیله آن بیم دهم 20 سوره 6 -))) (فرمود: یعنی کسی که به درجه امامت برسد از آل محمد با قرآن بیم می دهد: چنانکه رسول خدا صلی الله علیه وآله بیم می داد (به حدیث 1100 رجوع شود.)

62-أَحْمَدُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَيَّاحٍ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ قَالَ قَرَأَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قُلْ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ فَقَالَ لَيْسَ هَكَذَا هِيَ إِنَّمَا هِيَ وَ الْمُؤْمِنُونَ فَخَنَّ الْمُؤْمِنُونَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 296 روایت 62

ترجمه روایت شریفه:

مردی خدمت امام صادق علیه السلام این آیه را قرائت کرد: (((بگو کار کنید که خدا و رسولش و مؤمنان، کردار شما را می بینند 105 سوره 9))) فرمود: این چنین نیست بلکه آن و المؤمنون است و ما هستیم ماعمونون.

شرح:

ماعمون در اینجا به معنی ایمن از خطا و اشتباه و گناه است و گویا مقصود امام علیه السلام این است که: کلمه مؤمنون در آیه به معنی اهل ایمان در برابر کفار نیست، بلکه در اینجا (از نظر تاء و یل) معنی خاصی دارد که تنها شامل معصومین و اهل بیت مخصوص پیغمبر صلی الله علیه وآله می شود، چنانچه در احادیث 574 578 گذشت.

63-أَحْمَدُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ هَذَا صِرَاطُ

عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 296 روایت 63

ترجمه روایت شریفه:
 امام صادق علیه السلام فرمود: (((این
 راه علی است که مستقیم است 41 سوره
 15-)))

شرح:

قرائت مشهور در این آیه علی به فتح لامست (حرمت جز باضافه یاء متکلم) و بنا بر این سه معنی را متحمل است.

(1) راه آنهایی که گول شیطان خوردند، نزد من راست است، یعنی به کیفر کردارشان می رسانم.
 (2) گمراهان و مخلصان که در آیه پیش ذکر شده است، بر من گذر می کنند و هر يك را مطابق کردارشان جزا خواهم داد.

(3) این دین مستقیم است رهبری و بیانش با من است. و قرائت دیگر علی بکسر لامست، و در این صورت بعضی آن را برفع خوانده و صفت صراط گرفته اند یعنی راهیست عالی و بلند و بعضی بجز قرائت کرده اند، یعنی راه و طریقه علی بن ابیطالب علیه السلام مستقیم است.

64- أَحْمَدُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ
 نَزَلَ جِبْرَائِيلُ بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا فَأَبَى أَكْثَرَ
 النَّاسِ بَوْلَايَةِ عَلِيٍّ إِلَّا كُفُورًا قَالَ وَ نَزَلَ
 جِبْرَائِيلُ ع بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ
 رَبِّكُمْ فِي وَّلَايَةِ عَلِيٍّ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ
 شَاءَ فَلْيُكْفِرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ
 نَارًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 296 روایت 64

ترجمه روایت شریفه:
 امام باقر علیه السلام فرمود: این
 آیه را جبرئیل اینگونه نازل کرد:
 (((بیشتر مردم (نسبت به ولایت علی)
 جز ناسپاسی نخواستند 85 سوره 17-)))
 و فرمود: جبرئیل علیه السلام این
 آیه را این گونه نازل کرد: (((و بگو
 این حق از پروردگار شماست (درباره
 ولایت علی) هر که خواهد ایمان آورد و
 هر که خواهد منکر شود، ما برای
 ستمگران (به آل محمد) آتشی آماده
 کرده ایم 29 سوره 18-)))

ترجمه روایت شریفه:

حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره قول
 خدا: (((سجده گاهها برای خداست،
 پس با خدا دیگری را نخوانید 18 سوره
 71 -))) فرمود: آنها اوصیاء هستند.

65- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
 عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع فِي قَوْلِهِ وَ أَنْ
 الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا قَالَ هُمْ
 الْأَوْصِيَاءُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 297 روایت 65

شرح:

مفسرین کلمه مساجد را به معنی مکانهای عبادت و یا هفت عضو مخصوص سجده گفته اند، ولی بنا بر این تاویل، مقصود از مساجد ائمه علیهم السلامند. در این صورت مراد این است که: خانه های ایشان به منزله مسجد است و یا باعتبار اینکه ایشان اهل و صاحب مسجدند و یا آنکه وجودشان بیوت معنوی و محل عبادت خدای تعالی است، چنانچه در حدیث (61) بیان شد.

66- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْأَحْوَلِ عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 297 روایت 66

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام درباره قول خدای تعالی: ((بگو راه من این است ، او روی بصیرت و بینائی من و آنکه پیرویم کند، به سوی خدا می خوانیم - 108 سوره 12)) فرمود: خواننده بسوی خدا پیغمبر و امیرالمؤمنین و اوصیاء بعد از او هستند.

67- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَنَانَ عَنْ سَالِمِ الْحَنَاطِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأُخْرِجْنَا مِنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع آلُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَبْقَ فِيهَا غَيْرُهُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 297 روایت 67

ترجمه روایت شریفه:

سالم حناط گوید: از امام باقر علیه السلام این قول خدای عزوجل را پرسیدم: ((و هر کس از مؤمنین که در آنجا بود، بیرونش بردیم، زیرا در آنجا جز يك خانواده از مطیعان نیافتیم 35 سوره 51-)) امام باقر علیه السلام فرمود: در آن خانواده کسی جز آل محمد باقی نماند.

شرح:

آیه شریفه در بیان داستان قوم لوطست که همگی در کفر و طغیان سرکشی کردند و به عذاب خدا گرفتار شدند، غیر از خانواده جناب لوط علیه السلام. امام باقر علیه السلام در این روایت خانواده آل محمد را هم از نظر ایمان و تقوی مانند خانواده لوط دانسته و از اهل عذاب خارج کرده است، زیرا داستانهای قرآن تنها از نظر یادآوری و عبرت گرفتن امت اسلامی بیان می شود و بسا مواردی که از آن داستان با این امت نطق می شود، زیرا همانطور که خانواده لوط از آن جناب پیروی کرده و بسبب ایمان و تقوای خود از عذاب رستند، خاندان پیغمبر اسلام هم که ائمه معصومینند، از آن حضرت پیروی کرده و ایمان و تقوی را به درجه کامل دارا گشتند.

68- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ سَهْلٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَزْوَةَ عَنْ أَبِي السَّفَاتِجِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي

قَوْلِهِ تَعَالَى فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ
تَدْعُونَ قَالَ هَذِهِ نَزَلَتْ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
وَ أَصْحَابِهِ الَّذِينَ عَمِلُوا مَا عَمِلُوا يَرَوْنَ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي أَغْبِطِ الْأَمَاكِنِ لَهُمْ
فَيْسِيءُ وُجُوهُهُمْ وَ يُقَالُ لَهُمْ هَذَا
الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ الَّذِي انْتَحَلْتُمْ اسْمَهُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 298 روایت 68

ترجمه روایت شریفه:
امام باقر علیه السلام درباره قول خدای
تعالی : (((و چون عذاب را نزدیک بینند،
چهره کافران زشت و بدریخت شود و به
آنها گویند: این همانست که آن را طلب
می کردید 27 سرود 67 -))) فرمود:
این آیه درباره امیرالمؤمنین و آن
اصحابش نازل شده که کردند آنچه
کردند (مانند طلحه و زبیر و خوارج
و امثال آنها) آنها (در قیامت) می بینند
که امیرالمؤمنین در مقامی ست که همه
بحالش غبطه می برند، پس چهره های
ایشان زشت شود و به آنها گفته شود
(((این همانست که آن را می خواستید)))
همان کسی که نامش را بخود می بستید
(یعنی لقب امیرالمؤمنین که مختص به او
بود به خود می بستید).

شرح:

بیشتر تفاسیر مقصود از ضمیر در کلمه راعوه را عذاب دانسته اند چنانکه در ترجمه بیان کردیم ولی طبق تفسیری
که از اعمش نقل شده و در این روایت هم بیان شد،
مقصود از آن مقام قرب علی بن ابیطالب علیه السلام است

69- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلْمَةَ بِنِ
الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ
الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي
قَوْلِهِ تَعَالَى وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ قَالَ النَّبِيُّ ص
وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع
اصول کافی جلد 2 صفحه 298 روایت 69

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام درباره قول
خدای تعالی : (((و شاهد و مشهود 3
سوره 85 - (فرمود: پیغمبر صلی الله علیه
وآله و امیرالمؤمنین است . (یعنی پیغمبر
بامامت علی علیه السلام گواهی داد و
علی علیه السلام مورد گواهی آنحضرت
قرار گرفت.

70- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ

قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى
فَأَذَنَ مُؤَدِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ
قَالَ الْمُؤَدِّنُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع
اصول کافی جلد 2 صفحه 298 روایت 70

ترجمه روایت شریفه:
عمر حلال گوید: از حضرت
ابوالحسن علیه السلام راجع بقول
خدای تعالی: (((پس بانگ زنی میان
آنها بانگ لعنت خدا پرستمگران باد 44
سوره 7 -))) پرسیدم فرمود: بانگ زن
امیرالمؤمنین علیه السلام است.

71-الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ
عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مَنْ
الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ قَالَ ذَلِكَ
حَمْرَةَ وَ جَعْفَرَ وَ عُبَيْدَةَ وَ سَلْمَانَ وَ أَبُو ذَرَّ
وَ الْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ عَمَّارٌ هُدُوا إِلَى
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ قَوْلِهِ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ
وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ
الْأَوَّلَ وَ الثَّانِي وَ الثَّلَاثَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 298 روایت 71

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام راجع بقول
خدای تعالی: (((بگفتار خوب هدایت
شدند و براه ستوده هدایت یافتند 24
سوره 22- فرمود: اینها حمزه و عبیده و
سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار
هستند که بامیرالمؤمنین علیه السلام
هدایت یافتند.
و قول خدای تعالی: (((خدا ایمان را
محبوب شما کرد و آن را در دل شما
بیاراست (مقصود از ایمان امیرالمؤمنین
منین است) و کفر و فسق و نافرمانی را
مکروه شما کرد 7 سوره 49 -))) مقصود
اولی و دومی و سومی است (پس
امیرالمؤمنین علیه السلام بواسطه
قوت و شدت ایمانش، گویا عین ایمان
شده و همچنین غاصبین خلافت عین کفر
و فسق و عصیانند.)

72-مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ
جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ سَأَلْتُ
أَبَا جَعْفَرَ عَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى أَنْتَوْنِي بِكِتَابٍ
مَنْ قَبْلَ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ قَالَ عَنِّي بِالْكِتَابِ النَّوْرَةِ وَ
الْإِنْجِيلِ وَ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ فَأِنَّمَا عَنِّي بِذَلِكَ

عِلْمُ أَوْصِيَاءِ الْأَنْبِيَاءِ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 299 روایت 72

ترجمه روایت شریفه:

ابو عبیده گوید: از امام باقر علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: (((اگر راست گوئید کتابی پیش از این قران یا باقیمانده علمی برای من بیاورید4 سوره 72 -))) (فرمود: مقصود از کتاب تورات و انجیل است و مقصود از باقیمانده علم ، علم اوصیاء پیغمبرانست.

شرح:

ظاهراً ذکر این روایت در این باب مناسب نیست ، زیرا مقصود از این باب ولایت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام است و مراد باوصیاء پیغمبران در این روایت ، اوصیاء پیغمبران گذشته پیش از خاتم الانبیاء است.

ترجمه روایت شریفه:

حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه وآله در خواب دید که تیم و عدی (ابوبکر و عمر) و بنی امیه بر منبر او می نشینند، او را هراس و غم گرفت ، خدای تبارک و تعالی آیه قرآنی نازل فرمود تا مایه دلداریش باشد: (((و چون بفرشتگان گفتیم : بآدم سجده کنید، همه سجده کردند، مگر ابلیس که سرپیچی کرد 116 سوره 20-))) سپس پیغمبر وحی فرستاد که : ای محمد! من امر می کنم و فرمان نمی برند، پس اگر تو هم درباره وصی ات امر کردی و فرماتت نبردند، بیتابی مکن.

73- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع يَقُولُ لَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ص تَيْمًا وَ عَدِيًّا وَ بَنِي أُمِّيَّةَ يَرْكَبُونَ مِنْبَرَهُ أَفْطَعَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قُرْآنًا يَتَنَاسَى بِهِ وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ثُمَّ أَوْحَى إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَمَرْتُ فَلَمْ أَطِعْ فَلَا تَجْزِعْ أَنْتَ إِذَا أَمَرْتُ فَلَمْ تُطِعْ فِي وَصِيَّتِكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 299 روایت 73

74- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ الصَّخَّافِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِهِ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ فَقَالَ عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِيْمَانَهُمْ بِمُؤَالَاتِنَا وَ كُفْرَهُمْ

بِهَا يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَ هُمْ ذُرِّي فِي صَلْبِ آدَمَ وَ سَأَلْتَهُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ مَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ مَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا عِلا فِي تَرْكِ وَ لَائِنَا وَ جُحُودِ حَقَّنَا وَ مَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ الدُّنْيَا حَتَّى أَلَزَمَ رِقَابَ هَذِهِ الْأُمَّةِ حَقَّنَا وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 300 روایت 74

ترجمه روایت شریفه:
 نعیم صحاف گوید: از امام صادق علیه السلام آیه: ((بعضی از شما کافر و بعضی مؤمنند 2 سوره 64-)) را پرسیدم. فرمود: خدای عزوجل ایمان و کفر مردم را با ولایت ما شناخت، روزی که از ایشان پیمان گرفت و آنها بصورت مور در صلب آدم علیه السلام بودند، و نیز از آنحضرت این قول خدای عزوجل را پرسیدم! ((خدا را اطاعت کنید و پیغمبر را اطاعت کنید، و اگر روی بگردانید، بر رسول ما تنها ابلاغ نمایانست 2 سوره 64-)) فرمود: هان بخدا سوگند، پیشینیان شما هلاک نشدند و هیچکس هم تا زمان قیام قائم ما علیه السلام هلاک نشود، جز بسبب ترک نمودن ولایت ما و انکار حق ما، و رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت، تا حق ما را بگردن این امت ثابت و لازم ساخت، و خدا هر که را بخواهد براه راست هدایت کند.

ترجمه روایت شریفه:
 موسی بن جعفر علیه السلام درباره قول خدای تعالی: ((و چاه عاطل مانده و کاخ برافراشته 45 سوره 22-)) فرمود: چاه عاطل مانده، امام ساکت است، و کاخ برافراشته امام گویاست.

75- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ بِنْرِ مَعْظَلَةٍ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ قَالَ الْبِنْرُ الْمَعْظَلَةُ الْإِمَامُ الصَّامِتُ وَ الْقَصْرُ الْمَشِيدُ الْإِمَامُ النَّاطِقُ وَ رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ الْعَمْرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع مِثْلَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 300 روایت 75

شرح:

چاه عاطل مانده آنستکه آب دارد و مردم از آن استفاده نمی کنند و تاویل نمودن امام ساکت را بآن تشبیهی است بسیار مناسب، زیرا آب مایه حیات صوری و ظاهری و علم امام مایه حیات معنوی و روحانی است و همانگونه که بدبختی مردم گاهی سبب می شود که از آب موجود صاف و زلال استفاده می کنند گاهی هم شقاوت آنها سبب می شود که نتوانند از علم امام و رهبر خود استفاده کنند، مانند زمان خانه نشینی امیرالمؤمنین

منین علیه السلام و زمان غیبت امام عصر علیه السلام و تشبیه امام ناطق بکاخ برافراشته نیز روشن و واضح است مانند زمان خلافت و حکومت آنحضرت و زمان ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

76- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَنْ أَنْشُرَكَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ قَالَ يَعْنِي إِنْ أَنْشُرَكَ فِي الْوَلَايَةِ غَيْرَهُ بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ يَعْنِي بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ بِالطَّاعَةِ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ أَنْ عَضَدْتُكَ بِأَخِيكَ وَ ابْنَ عَمِّكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 301 روایت 76

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی : (((بتو و کسانی که پیش از تو بوده اند، وحی شد که : اگر شرک آوری عملت تباه می شود 65 سوره 39-))) فرمود: یعنی اگر در امر ولایت دیگری را شریک گردانی (((بلکه خدا را عبادت کن و از شکر گزاران باش 66 سوره 39-))) یعنی بلکه خدا را با اطاعت عبادت کن و از شکر گزاران باش ، که برادر و پسر عمت را یاور تو ساختم.

77- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَهَاشِمِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع عَنْ جَدِّهِ ع فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يَنْكُرُونَهَا قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ اجْتَمَعَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنْ كَفَرْنَا بِهَذِهِ الْآيَةِ نَكْفُرُ بِسَائِرِهَا وَ إِنْ آمَنَّا فَإِنَّ هَذَا دَلٌّ حِينَ يَسْلُطُ عَلَيْنَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالُوا قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ مُحَمَّدًا صَادِقٌ فِيمَا يَقُولُ وَ لَكِنَّا نَتَوَلَّاهُ وَ لَا نَطِيعُ عَلِيًّا فِيمَا أَمَرْنَا قَالَ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يَنْكُرُونَهَا يَعْرِفُونَ يَعْنِي وَ لَايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ بِالْوَلَايَةِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 301 روایت 77

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق از پدرش و او از جدش
 علیهم السلام نقل میکند که راجع
 بقول خدای عزوجل: (((نعمت خدا را
 میشناسند و انکار میکنند 83 سوره
 16-))) فرمود: چون آیه ((سرپرست
 شما فقط خداست و پیغمبر و کسانی که
 ایمان دارند، همانها که نماز گزارند
 و در حالت رکوع زکاة دهند 55 سوره
 5- (((نازل شد، جمعی از اصحاب
 رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد
 مدینه انجمن کردند، بعضی از آنها بعض
 دیگر گفتند: درباره این آیه چه میگوئید؟
 بعضی گفتند: اگر این آیه را انکار کنیم
 ، آیات دیگر را هم انکار کرده ایم ، و اگر
 باین آیه ایمان آوریم (و آنرا بپذیریم)
 این خود خواری ماست ، زیرا پسر
 ابیطالب بر ما مسلط می شود، پس
 گفتند: ما یقین داریم که محمد در آنچه
 می گوید، راستگوست ، ولی ما از او
 پیروی می کنیم و از علی نسبت
 بآنچه دستورمان می دهد فرمان
 نمی بریم . آنگاه این آیه نازل شد:
 (((نعمت خدا را می شناسند و باز انکار
 می کنند))) یعنی ولایت علی بن ابیطالب
 را می شناسند، ولی بیشترشان نسبت
 بولایت کافرنند.

ترجمه روایت شریفه:

سلام گوید: از امام باقر علیه السلام
 این قول خدای تعالی را پرسیدم :
 (((کسانیکه بر زمین آهسته راه می
 روند 63 سوره 25-))) فرمود: ایشان
 اوصیاء هستند که از بیم دشمنشان

78- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ
 بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 النُّعْمَانِ عَنْ سَلَامٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَ عَنْ
 قَوْلِهِ تَعَالَى الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا
 قَالَ هُمْ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ مَخَافَةِ عَدُوِّهِمْ
 اصول کافی جلد 2 صفحه 302 روایت 78

(آهسته راه می روند.)

ترجمه روایت شریفه:

اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام راجع بقول خدای تعالی :
 (((مرا و پدر و مادرت را سپاسگزاری کن و سرانجام بسوی منست 14 سوره 31-)))
 پرسید، حضرت فرمود: پدر و ماری که خدا سپاسگزاری ایشان را واجب کرده ، آنها را علم از آنها تراوش کند و حکمت را (پس از مرگ خود) به ارث گذارند و مردم به اطاعتشان مأمورند. و خدا پس از آن فرماید:
 (((سرانجام بسوی منست))) سرانجام بندگان بسوی خداست و راهنمایش همان پدر و مادر هستند.

سپس خدا روی سخن را متوجه پسر خنتمه و رفیقش نموده (یعنی عمر و ابوبکر، زیرا خنتمه نام مادر عمر است) و نسبت بخاص و عام (پیغمبر و سایر مردم) فرموده است : (((و اگر با تو ستیزه کنند که بمن شرک آوری ، یعنی از پیش خود درباره وصی ات سخنی گوئی و از آنکه دستور گوئی و از آنکه دستور اطاعتش داری بر گردی از آنها فرمان مبر و سخنشان را مشنوی.

سپس روی سخن را متوجه پدر و مادر نموده و فرموده است : (((در دنیا به نیکی همدمشان باش))) یعنی فضیلت آنها را بمردم بشناسان و بروش آنها دعوت کن ، و همین است معنی قول خدا
 (((و راه کسی را که سوی من بازگشته پیروی کن ، سپس بازگشت شما سوی من است))) پس فرمود: اول بسوی خدا و

79- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَسْطَامِ بْنِ مُرَّةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ حَسَّانَ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَبْدِيِّ عَنِ سَعْدِ الْإِسْكَافِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ أَنَّهُ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ فَقَالَ الْوَالِدَانِ اللَّذَانِ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمَا الشُّكْرَ هُمَا اللَّذَانِ وَ لَدَا الْعِلْمَ وَ وَرِثَا الْحُكْمَ وَ أَمَرَ النَّاسُ بِطَاعَتِهِمَا ثُمَّ قَالَ اللَّهُ إِلَيَّ الْمَصِيرُ فَمَصِيرُ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ الْوَالِدَانِ ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى ابْنِ حَنْتَمَةَ وَ صَاحِبِهِ فَقَالَ فِي الْخَاصِّ وَ الْعَامِّ وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي يَقُولُ فِي الْوَصِيَّةِ وَ تَعْدُلُ عَمَّنْ أَمَرْتُ بِطَاعَتِهِ فَلَا تَطْعَمُهُمَا وَ لَا تَسْمَعُ قَوْلَهُمَا ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى الْوَالِدَيْنِ فَقَالَ وَ صَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا يَقُولُ عَرَفَ النَّاسُ فَضْلَهُمَا وَ ادْعُ إِلَى سَبِيلِهِمَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَقَالَ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْنَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَعْصُوا الْوَالِدِينَ فَإِنْ رَضَاهُمَا رَضَا اللَّهُ وَ سَخَطَهُمَا سَخَطَ اللَّهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 301 روایت 79

سپس بسوی ماست . از خدا پروا کنید و نافرمانی این پدر و مادر نکنید، زیرا خرسندی آنها خرسندی خدا، و خشمشان خشم خداست.

شرح:

تفسیر و ظاهر آیه شریفه درباره سفارش نسبت به پدر و مادر جسمانی و سیاسگزاری از آنها و خوشرفتاری با ایشانست ، ولی تاءویل آیه چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می فرماید، بر پدران روحانی که پیغمبر و اوصیاء آنحضرت باشند، منطبق می شود، لیکن تطبیق می شود، لیکن جزئیاتش چنان که مرحوم مجلسی می گوید: از غریب ترین تاءویلاتست و بر فرض صدورش از امیرالمؤمنین علیه السلام از بطون عمیقه است و از ظاهر معنی لفظ بسیار دور است و کسی آنرا داند که خود فرموده است.

ترجمه روایت شریفه:

عمرو بن حریث گوید: قول خدای تعالی را: (((مانند درخت پاکی که ریشه اش بر جا و شاخه اش سر به آسمان کشیده 24 سوره 14 -))) از امام صادق علیه السلام پرسیدم ، حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله اصل و ریشه آن درخت است و امیرالمؤمنین علیه السلام فرع (و تنه) آن و امامان از نسل آنها شاخه های آن و علم امامان میوه آن و شیعیان مؤمن ایشان برگهای آنست ، آیا در آن درخت چیز زیاد دیگری هست ؟ عرض کردم : نه ، بخدا. فرمود: بخدا که چون مؤمنی متولد شد، برگی در آن درخت پیدا می شود و چون مؤمنی می میرد، برگی از آن درخت میافتد.

80- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ حَرْيِثٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ فَرْعُهَا وَ الْأَنْمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا أَغْصَانُهَا وَ عِلْمُ الْأَنْمَةِ ثَمَرُهَا وَ شَبَعَتُهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ رَقَّةَا هَلْ فِيهَا فَضْلٌ قَالَ قُلْتُ لَا وَ اللَّهُ قَالَ وَ اللَّهُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُولَدُ فَتُورِقُ وَ رَقَّةٌ فِيهَا وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَمُوتُ فَتَسْقُطُ وَ رَقَّةٌ مِنْهَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 303 روایت 80

شرح:

در این سوره مبارکه خدای متعال کلمه طیبه را بچنین درخت طیب و پاکی مثل زده و کلمه خبیثه و ناپاک را بدرخت ناپاکی که ریشه کن شده و ثباتی ندارد تشبیه فرموده : مفسرین گفته اند: مقصود از کلمه طیبه توحید است یا هر کلامی که عبادت خدا باشد و در این روایت امام صادق علیه السلام آن را با پیغمبر و ائمه و علم آنها و شیعیانیشان منطبق فرموده است ، و مقصود از سؤال آن حضرت از عمرو که (((چیز زیاد دیگری در آن درخت هست ؟))) این است که چون درخت غیر از ریشه و تنه و شاخه و میوه و برگ چیز دیگری ندارد و انطباق آنها را هم با افراد مذکور دانستی ، پس مردم دیگر با درخت خبیث و ناپاک منطبق می شوند و در درخت طیب محلی ندارند.

81- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْيَمَانِيِّ عَنْ مَنِيعِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ يُونُسَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ يَغْنَى فِي الْإِيْمَانِ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قَالَ الْإِقْرَارُ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَآمِرِ الْمُؤْمِنِينَ ع خَاصَّةً قَالَ لَا يَنْفَعُ إِيْمَانُهَا لِأَنَّهَا سُلِبَتْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 303 روایت 81

ترجمه روایت شریفه:
 امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (((کسی که از پیش (یعنی هنگام میثاق (ایمان نیاورده و یا در ایمان خویش کار خیری نکرده ، ایمانش سودی ندهد 158 سوره 7 -))) (فرمود: مقصود، اقرار به پیغمبران و اوصیانشان و امیرالمؤمنین بالخصوص است که خدا فرماید: ایمانش او را سود ندهد، زیرا ایمانش را سلب کرده است.

شرح:

مجلسی (ره) گوید: مقصود از ایمان آوردن ، اقرار به پیغمبر صلی الله علیه وآله است و مقصود از کار خیر کردن در ایمان ، اقرار بولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است ، پس کسی که به پیغمبر صلی الله علیه وآله ایمان آورده و بولایت علی ایمان نیاورد، ایمان به پیغمبرش هم سلب شود و سودش ندهد.

82- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ يُونُسَ عَنْ صَبَّاحِ الْمُرْزِيِّ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا ع فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ قَالَ إِذَا جَدَّ إِمَامَةٌ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَأَوْلِيكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 304 روایت 82

ترجمه روایت شریفه:
 امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل : (((بلکه هر کس کار بدی کند و گناهش او را فرا گیرد (81 سوره 2 -))) فرمود: چون امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کند، (((آنها دوزخیانند و در آنجا جاودانند.)))

شرح:

علامه مجلسی (ره) در تفسیر آیه شریفه از بیضاوی نقل می کند که (((هر کس گناهی مرتکب شود و پشیمان نگردد، بار دیگر بسوی آن کشیده شود و کم کم در آن گناه فرو رود و گناهان بزرگتر را هم انجام دهد تا آنجا که گناه از همه طرف او را فرا گیرد و نواحی دلش را احاطه کند، و طبعاً مایل به گناه شود و آن را لذت بیندارد و اگر کسی او را نصیحت کند تکذیبش نماید (سپس مجلسی (ره) گوید: آن انسان را فرا می گیرد تا آنجا که در دوزخ جاودان می گردد.

83- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنِ الْإِسْطِطَاعَةِ وَ قَوْلِ النَّاسِ فَقَالَ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ

رَحِمَ رَبِّكَ وَ لَدَيْكَ خَلَقْتَهُمْ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ
النَّاسُ مُخْتَلِفُونَ فِي إِصَابَةِ الْقَوْلِ وَ
كُلُّهُمْ هَالِكٌ قَالَ قُلْتُ قَوْلُهُ الْإِمَامُ رَحِمَ رَبِّكَ
قَالَ هُمْ شِيعَتُنَا وَ لِرَحْمَتِهِ خَلَقْتَهُمْ وَ هُوَ
قَوْلُهُ وَ لَدَيْكَ خَلَقْتَهُمْ يَقُولُ لَطَاعَةَ الْإِمَامِ
الرَّحْمَةُ الَّتِي يَقُولُ وَ رَحِمْتِي وَسِعَتْ كُلَّ
شَيْءٍ يَقُولُ عِلْمُ الْإِمَامِ وَ وَسِعَ عِلْمُهُ الَّذِي
هُوَ مِنْ عِلْمِهِ كُلُّ شَيْءٍ هُمْ شِيعَتُنَا ثُمَّ قَالَ
فَسَأَلْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ يَعْنِي وَ لِيَاةٍ غَيْرِ
الْإِمَامِ وَ طَاعَتِهِ ثُمَّ قَالَ يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا
عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَعْنِي النَّبِيَّ ص
وَ الْوَصِيَّ وَ الْقَائِمَ بِأَمْرِهِمْ بِالْمَعْرُوفِ إِذَا
قَامَ وَ بَيْنَهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْمُنْكَرُ مَنْ أَنْكَرَ
فَضْلَ الْإِمَامِ وَ جَدَّهُ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ
أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَ يَحْرِمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ
الْخَبَائِثُ قَوْلٌ مِنْ خَالَفَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ
إِصْرَهُمْ وَ هِيَ الذُّنُوبُ الَّتِي كَانُوا فِيهَا قَبْلَ
مَعْرِفَتِهِمْ فَضْلَ الْإِمَامِ وَ الْأَعْلَالَ الَّتِي كَانَتْ
عَلَيْهِمْ وَ الْأَعْلَالُ مَا كَانُوا يَقُولُونَ مِمَّا لَمْ
يَكُونُوا أَمْرًا بِهِ مِنْ تَرْكِ فَضْلِ الْإِمَامِ فَلَمَّا
عَرَفُوا فَضْلَ الْإِمَامِ وَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ
الْإِصْرُ الذُّنْبُ وَ هِيَ الْأَصَارُ ثُمَّ نَسَبَهُمْ
فَقَالَ قَالِدِينَ آمَنُوا بِهِ يَعْنِي بِالْإِمَامِ وَ
عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي
أَنْزَلَ مَعَهُ أَوْلِيكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ يَعْنِي الَّذِينَ
اجْتَنَبُوا الْحَبِثَ وَ الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَ
الْحَبِثُ وَ الطَّاغُوتُ فَلَانٌ وَ فَلَانٌ وَ فَلَانٌ وَ
الْعِبَادَةُ طَاعَةُ النَّاسِ لَهُمْ ثُمَّ قَالَ أَنْيَبُوا
إِلَى رَبِّكُمْ وَ اسْلَمُوا لَهُ ثُمَّ جَرَّاهُمْ فَقَالَ لَهُمْ
الْبَشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ
الْإِمَامُ يُبَشِّرُهُمْ بِقِيَامِ الْقَائِمِ وَ بظُهُورِهِ وَ
بِقَتْلِ أَعْدَانِهِمْ وَ بِالنَّجَاةِ فِي الْآخِرَةِ وَ
الْوُرُودِ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ
آلِهِ الصَّادِقِينَ عَلَى الْحَوْضِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 304 روایت 83

ترجمه روایت شریفه:

ابو عبیده حذاء گوید: از امام باقر علیه السلام راجع باستطاعت (10) گفتار مردم در آن باره پرسیدم حضرت این آیه را تلاوت نمود: ((مردم پیوسته مختلف خواهند بود) از لحاظ عقیده)، جز آنکه را پروردگارت ترحم کند (و براه حق هدایتش فرماید) و ایشانرا برای ترحم آفریده (سوره 119 -12) و فرمود: ای ابا عبیده! مردم در رسیدن بقول حق مختلفند و همگی در هلاکتند (حق را کنار گذاشته از باطلها پیروی می کنند). من عرض کردم: خدا می فرماید ((جز کسی را که پروردگارت ترحم کند؟)) فرمود آنها شیعیان ما هستند و خدا آنها را برای رحمتش آفریده، از این رو فرمود: ((ایشان را برای ترحم آفرید)) یعنی برای اطاعت امام آفرید و امام همان رحمتی است که خدا می فرماید:)) رحمت من همه چیز را فرا گرفته (سوره 7-7)) آن رحمت علم امامست و علم امام که ماعخوذ از علم خداست همه چیز را فرا گرفته آنها شیعیان ما هستند (که علم امام آنها را فرا گرفته و دیگران چون از علم امام بهره نمی نبرند، آنها را فرا نمی گیرد). سپس خدای تعالی فرماید: ((رحمت خدا را برای کسانی که پرهیز کنند مقرر می دارد)) (یعنی از ولایت و طاعت غیر امام پرهیز کنند، سپس فرماید: ((او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند)) مقصود از او پیغمبر صلی الله علیه وآله و وصیش و امام قائم است)) (که ایشان را امر به معروف می کنند (زمانی که قیام فرماید) و از

منکر(11) بازشان می دارد)) و منکر
 (12) کسی است که فضیلت امام را
 نپذیرد و منکر شود ((و چیزهای
 پاکیزه را برای ایشان حلال می کند))
 چیز پاکیزه بدست آوردن علم است از
 اهلش ((و پلیدی ها را بر ایشان حرام
 می کند)) پلیدیها گفتار مخالفین است
 ((و بند و زنجیرهایی که بر دوش
 داشتند)) و زنجیرها همان سخنانی است
 که درباره ترك فضیلت امام می گفتند، در
 صورتی که بآن دستور نداشتند، پس
 چون فضیلت امام را شناختند، بار گران را
 از دوششان بنهد و بار گران همان
 گناهست.

سپس خدای تعالی آنها را معرفی کرده و
 فرموده است : ((کسانی که به او (یعنی
 بامام) ایمان آورده و گرامیش داشته
 و یاری اش کرده اند و از نوری که
 همراه او نازل شده پیروی کرده اند
 ایشان رستگارانند 157 سوره 7 -))
 یعنی کسانی که از پرستش جبت و
 طاغوت دوری گزیدند و جبت و طاغوت .
 فلان و فلان و فلان است و پرستش
 اطاعت مردم است از ایشان.
 باز خدا فرماید: ((بسوی پروردگار خود
 باز گردید و تسلیم او شوید 54 سوره 39
 -)) سپس ایشان را پاداش داده و
 فرموده : ((بشارت در زندگی دنیا و
 آخرت برای آنهاست 64 سوره 10 -))
 و امام ایشان را بقیام و ظهور حضرت
 قائم و به کشته شدن دشمنانشان و نجات
 در آخرت و ورود بر محمد صلی الله علیه
 وآله الصادقین بشارت دهد.

ترجمه روایت شریفه:

عمار ساباطی گوید: از امام صادق علیه السلام این قول خدای عزوجل را پرسیدم: (((ایا کسی که از خشنودی خدا پیروی کرده مانند کسی است که به خشم خدا گرفتار شده و در دوزخ جایگاه دارد؟ چه بد سرانجامیست! ایشان درجات مختلفی نزد خدا دارند 612 سوره 3 -)) حضرت فرمود: کسانی که از خشنودی خدا پیروی کرده انمه هستند. ای عمار! بخدا که ایشان درجات اهل ایمانند، که بوسیله ولایت و معرفت ایشان نسبت بما، خدا اعمال نیکشان را چند برابر کند و درجات عالی آنها را افزایش سازد.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل: (((سخنان پاک بسوی او بالا رود و کار شایسته را بالا برد 10 سوره 35 -)) فرمود: ولایت ما خانواده مقصود است، و با دست اشاره بسینه خود نمود. و فرمود: کسی که ولایت ما را نداشته باشد، خدا هیچ عملی را از او بالا نبرد.

عَنْ ابْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَارِ السَّابِاطِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَمْنَ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطِ مِنَ اللَّهِ وَمَا لَهُ جَهَنَّمَ وَ بَنَسَ الْمَصِيرُ هُمْ دَرَجَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ فَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ هُمُ الْأَنْمَةُ وَ هُمْ وَ اللَّهُ يَا عَمَّارُ دَرَجَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ بَوْلَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ إِيَّانَا يُضَاعَفُ اللَّهُ لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ وَ يَرْفَعُ اللَّهُ لَهُمُ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى

اصول کافی جلد 2 صفحه 306 روایت 84

85-عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدٍ عَنْ زِيَادِ الْقَنْدِيِّ عَنْ عَمَّارِ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَ لَا يَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا لَمْ يَرْفَعْ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 306 روایت 85

86-عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سَلِيمَانَ عَنِ سَمَاعَةَ بْنِ مَهْرَانَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُوْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ قَالَ إِمَامٌ تَأْتَمُّونَ بِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 306 روایت 86

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام درباره خدای عزوجل : (((خدا دو بهره از رحمت خود بشما دهد 28 سوره 57 -))) فرمود: آنها حسن و حسین علیهما السلام اند (((و نوری که با آن راه روید، برای شما قرار می دهد))) فرمود، آن امامی است که پیرویش می کنید.)))

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی (((از تو می پرسند آن حقست ؟ 53 سوره 10 -))) یعنی آنچه درباره علی علیه السلام می گوئی (((بگو آری به پروردگرم که آنچه (درباره علی) می گویم حق است و شما خدا را درمانده نکنید.)))

ترجمه روایت شریفه:

ابان بن تغلب گوید:
بامام صادق علیه السلام عرض کردم :
قربانت ، خدای تعالی فرماید: (((خود را بگردنه نینداخته 11 سوره 90 -))) حضرت فرمود: کسی را که خدا به برکت ولایت ما گرامی اش داشته از گردنه گذشته است و ما هستیم آن گردنه ئی که هر کس وارد شود

87-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أ حَقٌّ هُوَ قَالَ مَا تَقُولُ فِي عَلِيٍّ قُلِّ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لِحَقٌّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 307 روایت 87

88-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ بَن تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَوْلُهُ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ فَقَالَ مَنْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بَوْلَايَتِنَا فَقَدْ جَاَزَ الْعَقَبَةَ وَ نَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ الَّتِي مَنِ اقْتَحَمَهَا نَجَا قَالَ فَسَكَتَ فَقَالَ لِي فَهَلَا أُفِيدُكَ حَرْفًا خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا قُلْتُ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ قَوْلُهُ فَكَ رَقَبَةٌ ثُمَّ قَالَ النَّاسُ كُلُّهُمْ عِبِيدُ النَّارِ غَيْرُكَ وَ أَصْحَابُكَ فَإِنَّ اللَّهَ فَكَ رِقَابِكُمْ مِنَ النَّارِ بَوْلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 307 روایت 88

نجات یابد.
راوی گوید: من
خاموش بودم ، باز
حضرت فرمود: نمی
خواهی بتو حرفی
آموزم و افاده کنم که
از دنیا و آنچه در آنست
برایت بهتر باشد؟
عرض کردم : چرا
قربانت ، فرمود: آن
قول خداست : (((آزاد
کردن بنده 13 سوره
90-))) آنگاه فرمود:
مردم همگی برده
دوزخند، مگر تو و
اصحابت ، زیرا خدا
ببرکت ولایت ما خانواده
گردن شما را از آتش
دوزخ رهایی بخشیده
(بحديث 1128 رجوع
شود.)

شرح:

تفسیر و ظاهر آیه شریفه درباره سفارش نسبت به پدر و مادر جسمانی و سپاسگزاری از آنها و خوشرفتاری با ایشانست ، ولی تاءویل آیه چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می فرماید، بر پدران روحانی که پیغمبر و اوصیاء آنحضرت باشند، منطبق می شود، لیکن تطبیق می شود، لیکن جزئیاتش چنان که مرحوم مجلسی می گوید: از غریب ترین تاءویلاتست و بر فرض صدورش از امیرالمؤمنین علیه السلام از بطون عمیقه است و از ظاهر معنی لفظ بسیار دور است و کسی آنرا داند که خود فرموده است.

-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ
أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ
عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ
عَزَّ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي قَالَ
بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع
أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ أَوْفِ لَكُمْ
بِالْجَنَّةِ

اصول کافی جلد 2

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام درباره قول
 خدای جل و عز: (((بعهد من وفا کنيد 40
 سوره 2 -))) (فرمود: یعنی بولایت
 امیرالمؤمنین علیه السلام تا بعهد شما
 وفا کنم) یعنی بهشت را برای شما وفا
 کنم.

شرح:

علامه مجلسی (ره) از تفسیر بیضاوی درباره این آیه چنین نقل میکند: بعهد من وفا کنید یعنی ایمان آورید و اطاعت کنید تا بعهد شما وفا کنم یعنی تا من هم شما را پاداش نیک دهم، زیرا خدای تعالی بوسیله بر پاداشتن دلائل و فرستادن کتابهای آسمانی با مردم عهد و پیمان کرده است که آنها ایمان آورند و کار شایسته کنند و او هم پاداش دادن بر حسنات را بایشان وعده داده است، و وفا کردن باین عهد دامنه پهنآوری دارد، درجه اول وفا نمودن از طرف ما (بندگان) این است که: کلمه شهادتین را بزبان آوریم و از طرف خدا این است که در دریای توحید مستغرق شویم و غیر از خدا از همه چیز، حتی از خود صرفنظر کنیم و از طرف خدا این است که ما را از دیدار دائم رحمت خود کامیاب فرماید.

سپس مجلسی (ره) می فرماید: آنچه در این روایت ذکر شده که امر ولایت باشد از جهت این است که مهمترین اجزاء آن عهد، اصول دین است و ولایت ائمه جزئی است مستلزم اجزاء دیگر) یعنی کسیکه امر ولایت را پذیرفته باشد، توحید و نبوت و معاد را هم پذیرفته است (بلکه باید گفت، ولایت ائمه مستلزم فروع دین هم میباشد، زیرا عمل بطاعات و ترک محرمات جزء معنی ولایت است و ولایت ائمه بآنها دعوت میکند و ولایت حقیقی بدون طاعت و ترک حرام محقق نمیشود و برای ولایت درجاتی است، همچنان که بهشت را درجاتی است، پس هر درجه از ولایت موجب رسیدن بدرجه ای از بهشت میگردد.

90- مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلْمَةَ بْنِ
 الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ
 عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ
 أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِذَا
 تَتَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
 لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ
 أَحْسَنُ نَدِيًّا قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص دَعَا
 قُرَيْشًا إِلَى وَلايَتِنَا فَتَفَرُّوا وَ أَنْكَرُوا فَقَالَ
 الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قُرَيْشٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا
 الَّذِينَ أَقْرَبُوا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَنَا أَهْلُ
 الْبَيْتِ أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ
 نَدِيًّا تَغْيِيرًا مِنْهُمْ فَقَالَ اللَّهُ رَدًّا عَلَيْهِمْ وَ كَمْ
 أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ مِنَ الْأُمَمِ السَّالِفَةِ
 هُمْ أَحْسَنُ أَثَاتًا وَ رَعِيًّا قُلْتُ قَوْلُهُ مَنْ كَانَ
 فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا قَالَ

كُلُّهُمْ كَانُوا فِي الضَّلَالَةِ لَا يُؤْمِنُونَ بِوَلَايَةِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ لَا بَوْلَايَتِنَا فَكَانُوا
ضَالِّينَ مُضِلِّينَ فِيمُدُّ لَهُمْ فِي ضَلَالَتِهِمْ وَ
طُغْيَانِهِمْ حَتَّى يَمُوتُوا فَيُصِيرُ اللَّهُ شَرًّا
مَكَانًا وَ أضعفُ جُنْدًا قُلْتُ قَوْلُهُ حَتَّى إِذَا رَأَوْا
مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ
فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أضعفُ جُنْدًا
قَالَ أَمَّا قَوْلُهُ حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَهُوَ
خُرُوجُ الْقَائِمِ وَ هُوَ السَّاعَةُ فَسَيَعْلَمُونَ ذَلِكَ
الْيَوْمَ وَ مَا نَزَلَ بِهِمْ مِنَ اللَّهِ عَلَى يَدِي قَائِمَهُ
فَذَلِكَ قَوْلُهُ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا يَعْنِي عِنْدَ الْقَائِمِ
وَ أضعفُ جُنْدًا قُلْتُ قَوْلُهُ وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ
اهْتَدَوْا هُدًى قَالَ يَزِيدُهُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ هُدًى
عَلَى هُدًى بِاتِّبَاعِهِمُ الْقَائِمَ حَيْثُ لَا يَجْحَدُونَهُ
وَ لَا يَنْكُرُونَهُ قُلْتُ قَوْلُهُ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ
إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا قَالَ إِلَّا مَنْ
دَانَ اللَّهُ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَنْمَةِ مِنْ
بَعْدِهِ فَهُوَ الْعَهْدُ عِنْدَ اللَّهِ قُلْتُ قَوْلُهُ إِنَّ
الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ
الرَّحْمَنُ وُدًّا قَالَ وَ لَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
هِيَ الْوُدُّ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْتُ فَأِنَّمَا
يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ نُنذِرَ
بِهِ قَوْمًا لَدَا قَالَ إِنَّمَا يَسْرَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِهِ
حِينَ أَقَامَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ عَلَمًا فَبَشَّرَ
بِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْذَرَ بِهِ الْكَافِرِينَ وَ هُمُ الَّذِينَ
ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ لَدَا أَيُّ كُفَّارًا قَالَ وَ
سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا أَنْذَرَ
أَبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ قَالَ لِنُنذِرَ الْقَوْمَ الَّذِينَ
أَنْتَ فِيهِمْ كَمَا أَنْذَرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ عَنِ
اللَّهِ وَ عَنِ رِسْوَلِهِ وَ عَنِ وَعِيدِهِ لَقَدْ حَقَّ
الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ مِمَّنْ لَا يَقْرُونَ بِوَلَايَةِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ الْأَنْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُمْ لَ
يُؤْمِنُونَ بِإِمَامَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ
مَنْ بَعْدَهُ فَلَمَّا لَمْ يَقْرُوا كَانَتْ عُقُوبَتُهُمْ مَا
ذَكَرَ اللَّهُ أَنَا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ
إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُنْمَحُونَ فِي نَارِ

جَهَنَّمَ ثُمَّ قَالَ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ
 مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا
 يُبْصِرُونَ عَقُوبَةً مِنْهُ لَهُمْ حَيْثُ أَنْكَرُوا وَ لَآيَةً
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ هَذَا فِي
 الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ مُقَمَّحُونَ
 ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ وَ سِوَاءَ عَلَيْهِمْ أ
 أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ
 بِلِوَالِيَةِ عَلِيٍّ وَ مَنْ بَعْدَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا تُنذِرُ
 مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ
 خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ يَا مُحَمَّدُ
 بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 308 روایت 90

ترجمه روایت شریفه:

ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل: ((و چون آیه های روشن ما را بر آنها بخوانند، کسانی که کافرند بکسانی که مؤمنند گویند: کدام يك از دو دسته مقام بهتر و مجلس آراسته تری دارند 73 سوره 19 -)) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله قریش را بولایت ما دعوت کرد، آنها دوری گزیدند و انکار کردند، پس کفار قریش باهل ایمانی که بامیرالمؤمنین و ما خانواده اقرار کرده بودند از راه سرزنش گفتند:)) کدام يك از این دو دسته مقام بهتر و مجلس آراسته تری دارند)) خدا برای رد ایشان فرمود: ((پیش از ایشان چه نسلهائی را (از امتهای گذشته) هلاک کرده ایم که اثاث و جلوه زندگی بهتری داشتند 74 سوره 19 -))

عرض کردم: خدا فرماید: ((هر که در گمراهی باشد، خدای رحمانش همی کشاند)) (فرمود: همه آنها در گمراهی بودند، نه بولایت امیرالمؤمنین ایمان آوردند و نه ولایت ما و گمراه بودند و گمراه کننده خدا ایشان را در گمراهی و طغیان همی کشید تا بمرند، و خدا ایشان را ببدترین جایگاه و ناتوان تر سپاه رسانید.

عرض کردم: خدا فرماید: ((تا چون موعود خویش با عذاب و یا رستاخیز را ببینند، خواهند دانست نیست که دانش بدتر و سپاهش ناتوانتر است)) فرمود: اما اینکه فرماید: ((تا چون موعود خویش را ببینند)) آن خروج قائم و رستاخیز است، در آنروز خواهند دانست

با آنچه را که بدست قائمش بر آنها فرود آورد، این است که می فرماید: **((کیست که مکانش بدتر (یعنی نزد قائم) و سپاهش ناتوانتر است.**

عرض کردم : خدا فرماید: ((خدا هدایت هدایت شدگان را بیفزاید)) فرمود: خدا در آن روز آنهایی را که هدایت شده اند بسبب پیرویشان از قائم هدایت روی هدایت افزایش، زیرا او را رد نکنند و منکر نشوند.

عرض کردم : خدا فرماید: ((کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند خدای رحمان برای آنها محبتی قرار خواهد داد 96 -)) فرمود: آن محبتی که خدای تعالی می فرماید: دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام است.

عرض کردم : ((ما تنها این قرآن را بزبان تو روان کرده ایم تا پرهیزگاران را بشارت دهی و گروه سرسخت را بدان بیم دهی 97 -)) فرمود: خدا قرآن را بزبان او روان کرد، زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام را براهنمائی منصوب کرد، پس مؤمنان را بشارت داد و کافران را به آن بیم داد، و این کافران همان کسانی که خدا در کتابش آنها را سرسخت یعنی کافر نامیده، باز از آنحضرت

درباره این قول خدا پرسیدم: **((تا بیم دهی گروهی که پدرانشان بیم نیافته و خودشان بی خبرند 6 سوره 36 -))** فرمود: یعنی تا بیم دهی گروهی را که تو در میان ایشان هستی چنانکه پدرانشان شدند، **((13))** زیرا اینها از خدا و پیغمبر و تهدیدش بی خبرند، **((گفتار خدا (14))** درباره بیشتر آنها ثابت شده (یعنی درباره کسانی که بولایت

امیرالمؤمنین و امامان بعد از او اقرار
 نیاورند) و آنها ایمان نمی آورند)))
 بامامت امیرالمؤمنین و اوصیاء بعد از
 او، و چون اقرار نیاوردند. کیفرشان
 همانست که خدا فرماید: ((بگردنهای
 ایشان غل و زنجیرها بگذاریم که تا چانه
 آنها برسد و سرشان بی حرکت ماند 8
 سوره 36-)) در میان آتش دوزخ ،
 سپس فرماید: ((و پیش رویشان سدی
 قرار دهیم و پشت سرشان سدی
 دیگر، و آنها را پیوشانیم که جانی
 را نبینند))) این عمل از نظر کیفری
 است از جانب خدا برای ایشان که ولایت
 امیرالمؤمنین و امامان بعد از او را
 انکار کردند، این کیفر دنیای
 آنهاست و در آخرت در آتش دوزخ
 (بوسیله غل و زنجیر) سرشان بی
 حرکت ماند.

سپس خدا فرماید: ای محمد ((بیمشان
 دهی یا بیمشان ندهی برای آنها یکسانست
 ، این مردم ایمان نیاورند -10-)) بخدا و
 بولایت علی و جانشینان او، سپس
 فرماید: ((فقط تو کسی را بیم دهی که از
 ذکر (یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام)
 پیروی کند و از خدای رحمان بنا دید
 ترسد، او را بشارت ده (ای محمد) به
 آمرزش و پاداشی ارجمند.

91-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا
 عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ
 أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ
 اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ
 بِأَفْوَاهِهِمْ قَالَ يَرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلايَةَ أَمِيرِ
 الْمُؤْمِنِينَ ع بِأَفْوَاهِهِمْ قُلْتُ وَ اللَّهُ مُتَمُّ نُورِهِ
 قَالَ وَ اللَّهُ مُتَمُّ الْإِمَامَةِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ

فَأَمَّنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا
فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ قُلْتُ هُوَ الَّذِي أُرْسِلَ
رَسُولُهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ قَالَ هُوَ الَّذِي
أَمَرَ رَسُولُهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيَّتِهِ وَ الْوَلَايَةُ هِيَ
دِينِ الْحَقِّ قُلْتُ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ قَالَ
يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ
الْقَانِمِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَتَمُّ نُورِهِ وَوَلَايَةُ
الْقَانِمِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ
قُلْتُ هَذَا تَنْزِيلٌ قَالَ نَعَمْ أَمَا هَذَا الْحَرْفُ
فَتَنْزِيلٌ وَ أَمَا غَيْرُهُ فَتَأْوِيلٌ قُلْتُ ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ
آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
سَمَّى مَنْ لَمْ يَتَّبِعْ رَسُولَهُ فِي وَوَلَايَةِ وَصِيَّتِهِ
مُنَافِقِينَ وَ جَعَلَ مَنْ جَحَدَ وَصِيَّتَهُ إِمَامَتَهُ
كَمَنْ جَحَدَ مُحَمَّدًا وَ أَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا فَقَالَ
يَا مُحَمَّدُ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ بِوَلَايَةِ وَصِيَّتِكَ
قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ
إِنَّكَ لِرَسُولِهِ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ
بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ لَكَاذِبُونَ. اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ
جُنَّةً فَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ السَّبِيلِ هُوَ
الْوَصِيَّةُ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ذَلِكَ
بِأَنَّهُمْ آمَنُوا بِرِسَالَتِكَ وَ كَفَرُوا بِوَلَايَةِ
وَصِيَّتِكَ فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ
قُلْتُ مَا مَعْنَى لَا يَفْقَهُونَ قَالَ يَقُولُ لَا
يَعْقِلُونَ بِبُيُوتِكَ قُلْتُ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا
يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ
ارْجِعُوا إِلَى وَوَلَايَةِ عَلِيٍّ يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ النَّبِيُّ
مَنْ ذُنُوبِكُمْ لَوْوَا رُؤْسَهُمْ قَالَ اللَّهُ وَ
رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ وَوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ هُمْ
مُسْتَكْبِرُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ مِنَ اللَّهِ
بِمَعْرِفَتِهِ بِهِمْ فَقَالَ سِوَاءَ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفِرْتَ
لَهُمْ أَمْ لَمْ تُسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ
اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ يَقُولُ الظَّالِمِينَ
لِوَصِيَّتِكَ قُلْتُ أ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًا عَلَى وَجْهِهِ
أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
قَالَ إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مَثَلًا مِنْ حَادٍ عَنِ
وَوَلَايَةِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِي عَلَى وَجْهِهِ لَا

يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ وَ جَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيًّا عَلَيَّ
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ قُلْتُ قَوْلُهُ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولِ
كَرِيمٍ قَالَ يَعْنِي جَبْرَائِيلَ عَنِ اللَّهِ فِي وَلايَةِ
عَلِيٍّ ع قَالَ قُلْتُ وَ مَا هُوَ يَقُولُ شَاعِرٌ
قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ قَالَ قَالُوا إِنَّ مُحَمَّدًا كَذَابٌ
عَلَى رَبِّهِ وَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِدَاً فِي عَلِيٍّ فَأَنْزَلَ
اللَّهُ بِذَلِكَ قُرْآنًا فَقَالَ إِنَّ وَلايَةَ عَلِيٍّ تَنْزِيلٌ مِنْ
رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لَوْ تَقَوْلَ عَلَيْنَا مُحَمَّدٌ بَعْضُ
الْأَقْوِيلِ. لِأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ
الْوَتِينَ ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ فَقَالَ إِنَّ وَلايَةَ عَلِيٍّ
لَتَذْكَرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ لِلْعَالَمِينَ وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ
مُكَذِّبِينَ. وَ إِنَّ عَلِيًّا لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ. وَ
إِنَّ وَلايَتَهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ. فَسَبِّحْ يَا مُحَمَّدُ بِاسْمِ
رَبِّكَ الْعَظِيمِ يَقُولُ اشْكُرْ رَبَّكَ الْعَظِيمَ الَّذِي
أَعْطَاكَ هَذَا الْفَضْلَ قُلْتُ قَوْلُهُ لَمَّا سَمِعْنَا
الْهُدَى أَمَّا بِهِ قَالَ الْهُدَى الْوِلايَةُ أَمَّا
بِمَوْلَانَا فَمَنْ أَمِنَ بِوِلايَةِ مَوْلَاهُ فَلَا يَخَافُ
بِخَسَاً وَ لَا رَهَقًا قُلْتُ تَنْزِيلٌ قَالَ لَا تَأْوِيلَ

ترجمه روایت شریفه:
محمد بن فضیل گوید: از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام راجع
بقول خدای عزوجل (((می خواهند با
پف دهانشان نور خدا را خاموش کنند - 8
سوره 61 -))) (پرسیدم ، فرمود:
یعنی می خواهند ولایت امیرالمؤمنین
علیه السلام را با پف دهانشان خاموش
کنند، عرض کردم : (((خدا تمام کننده
نور خود است))) فرمود: خدا تمام کننده
امامت است ، بدلیل قول خدای عزوجل
(((کسانی که بخدا و رسولش و نوری که
فرو فرستاده ایم ایمان آورند 8 سوره 64
-))) پس نور همان امامست.
عرض کردم : (((اوست خدائی که رسول
خود را بهدایت و دین حق فرستاده است
9 سوره 64 -))) فرمود: یعنی اوست که
رسولش را بولایت وصیش امر کرد و
ولایت دین حق است.
عرض کردم : (((تا آن را بر هر دینی
غالب کند))) فرمود: یعنی آن را در زمان
قیام قائم بر همه دینها غلبه دهد، خدا می
فرماید: (((و خدا تمام کننده نور خود
است))) یعنی ولایت قائم (((اگر چه
کافران (بولایت علی علیه السلام)
نخواهند))) عرض کردم : این تنزیل است
؟ فرمود: آری این حرف تنزیل است و اما
غیر آن تاءویلیست.
شرح یعنی جمله و الله متم نوره و
لو كره الكافرون حرفی است که از
طرف خدا نازل شده است ، و اما آنچه
من می گویم یعنی جمله و لایة القائم و
جمله بولایة علی تاءویل است و
مجلسی (ره) گوید: یعنی این دو
جمله هم تنزیل است و ممکن است

، مقصود این باشد که اینها ،
تفسیر در زمان تنزیل است (یعنی
جبرئیل علیه السلام آنچه را در قرآن
موجود است آورده ولی همتاجا برای من
تفسیر کرد که مقصود ولایت قائم و ولایت
علی ست.)

عرض کردم : (تفسیر این آیه چیست ؟)
(((این برای آنست که آنها ایمان آورده ،
سپس کافر شدند 3 سوره 63 -)))
فرمود خدای تبارک و تعالی کسانی را که
از پیغمبرش در امر ولایت وصیش پیروی
نکرده ، منافق نامیده و کسی را که وصیت
و امامت او را منکر شده ، مانند ذکر
محمد قرار داده و برای این مطلب آیه
ای نازل کرده و فرموده است : (((چون
منافقین) بولایت وصیت) نزد تو آیند،
گویند: شهادت می دهم که تو پیغمبر
خدائی ، خدا نیز داند که تو پیغمبر او
هستی و خدا شهادت می دهد که منافقین
(بولایت علی) دروغ گویند .سوگندهای
دروغین خویش را سپر خود ساخته اند و
از راه خدا برگشته اند (راه خدا همان
وصی است) و بد است آنچه انجام می
دهند. این برای آن است که (برسالت تو)
ایمان و) بولایت وصیت (کافر شدند
پس (خدا) بر دلهایشان مهر نهاد و آنها
فهم نمی کنند 3 سوره 63 -)))
عرض کردم : معنی فهم نمی کنند
چیست ؟ فرمود، خدا می فرماید:
نبوت تو را تعقل نمی کنند. عرض
کردم (((و چون بآنها گویند: بیایید تا
رسول خدا برای شما آمرزش طلبد)))
فرمود: یعنی و چون بآنها گویند بولایت
علی برگردید تا پیغمبر برای گناهان
شما آمرزش طلبد (((سرهای خویش به

پیچند)) خدا فرماید: ((و آنها را ببینی که برگردند)) از ولایت علی ((در حالی که متکبرند)) از آن.

سپس گفتار خدا متوجه معرفی آنها شده ، می فرماید: ((برای آنها برابر است ، برایشان آمرزش خواهی یا آمرزش نخواهی ، خدا آنها را هرگز نخواهد آمرزید، که خدا گروه فاسقان را هدایت نکند)) یعنی ستمگران بوسی تو را.

عرض کردم : آیا آنکه نگونسار بر چهره خویش راه رود، هدایت یافته تر است ، یا آنکه باقامت راست براه مستقیم می رود؟ (22 سوره 67 -)) فرمود: خدا کسی را که از ولایت علی برگشته بکسی مثل زده است که برو افتاده ، راه می رود و در کار خود گمراهست . و کسی را که از علی پیروی کند، باقامت راست و بر راه مستقیم قرار داده و راه مستقیم همان امیرالمؤمنین علیه السلام است.

عرض کردم : خدا فرماید: ((آن گفتار رسولی ارجمند است 40 سوره 69-)) فرمود: یعنی گفتار جبرئیل از جانب خدا درباره ولایت علی علیه السلام است. عرض کردم : ((و گفتار خیال پردازی نیست ، شما اندکی ایمان می آورید - 41 سوره 69 -)) فرمود: آنها گفتند: محمد پیرو دگارش دروغ بسته و خدا او را درباره علی چنین دستوری نداده است ، پس خدا آیه ای فرستاد و فرمود: همانا ((ولایت علی) از جانب پیرو دگار جهانیان نازل شده است . اگر (محمد) بعضی از گفته ها را بدروغ بما نسبت دهد، دست راستش را می گیریم (او را بشدت بگیریم) و شاهرگش را

ببریم))) سپس سخن را متوجه این موضوع کرده و فرموده است : ((همانا (ولایت علی) یاد آوری است برای پرهیزگاران (جهانیان) و ما می دانیم که بعضی از شما تکذیب کنندگانید. و همانا (علی) مایه افسوس کفرانست. و همانا (ولایت او) حقیقت یقین است. تسبیح بگو (ای محمد) بنام پروردگار بزرگت آخر سوره 69-)) می فرماید: پروردگار بزرگت را که این فضیلت بتو عطا فرموده سپاسگزاری کن

عرضکردم : خدا فرماید: ((و هنگامی که هدایت را شنیدیم بآن ایمان آوردیم 13 سوره 71-)) فرمود: هدایت همان ولایت است. یعنی بمولای خود ایمان آوردیم. پس هر که بولایت مولای خود ایمان آورد ((از نقصان و ستم نترسد)) عرضکردم : این تنزیل است؟ فرمود: نه، تا عویل است (یعنی آنچه درباره ولایت گفتیم آیه قرآن نیست ولی مقصود و معنی آنست).

قُلْتُ قَوْلُهُ لَا أَمْلِكُ لَكُمْ
ضَرًّا وَلَا رَشْدًا قَالَ إِنَّ
رَسُولَ اللَّهِ ص دَعَا
النَّاسَ إِلَىٰ وَلايَةِ عَلِيٍّ
فاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ
فَقَالُوا يَا مُحَمَّدُ أَغَفْنَا مِنْ
هَذَا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ
ص هَذَا إِلَى اللَّهِ لَيْسَ إِلَيَّ
فَاتَّهَمُوهُ وَخَرَجُوا مِنْ
عِنْدِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ قُلْ إِنْ لَمْ
أَمْلِكْ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشْدًا.
قُلْ إِنْ لَمْ يُجِبْنِي مِنْ

اللّٰهُ اِنْ عَصَيْتُهُ اَحَدٌ وَّلَنْ
اَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِداً اِلَّا
بِلاغاً مِنَ اللّٰهِ وَرِساَلاتِهِ
فِي عَلِيٍّ قُلْتُ هَذَا تَنْزِيلاً
قَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ تَوْكِيدا وَ
مَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرِساُولَهُ
فِي وِلايَةِ عَلِيٍّ فَبِانِّ لَهُ
نَارَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها
اَبداً قُلْتُ حَتَّى اِذا رَأَوْا ما
يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ
اَضْعَفُ ناصِراً وَ اَقْلُ
عَدداً يَعْني بِذَلِكَ الْقائِمَ وَ
اَنْصارَهُ قُلْتُ وَ اصْبِرْ
عَلِي ما يَقُولُونَ قالَ
يَقُولُونَ فِيكَ وَ اهْجُرْهُمْ
هَجْراً جَمِيلاً. وَ ذَرْنِي يا
مُحَمَّدَ وَ الْمُنْكَذِبِينَ
بِوَصِيَّتِكَ اُولى النِّعْمَةِ وَ
مَهْلَهُمْ قَلِيلاً قُلْتُ اِنَّ هَذَا
تَنْزِيلٌ قالَ نَعَمْ قُلْتُ
لِيَسْتَيِقِنَ الدِّينَ اوتُوا
الْكِتابَ قالَ يَسْتَيِقِنُونَ اَنَّ
اللّٰهَ وَرِساُولَهُ وَ وِصِيَّتَهُ
حَقٌّ قُلْتُ وَ يَزِدُّا الدِّينَ
اَمَنوا اِيماناً قالَ وَ
يَزِدُّا دُونَ وِلايَةِ الوَصِيِّ
اِيماناً قُلْتُ وَ لا يَرْتابُ
الدِّينَ اوتُوا الْكِتابَ وَ
المُؤْمِنُونَ قالَ بِوِلايَةِ
عَلِيٍّ ع قُلْتُ ما هَذَا
الارْتِبابُ قالَ يَعْني بِذَلِكَ
اَهْلَ الْكِتابَ وَ الْمُؤْمِنِينَ
الَّذِينَ ذَكَرَ اللّٰهُ فَقَالَ وَ لا
يَرْتابُونَ فِي الوِلايَةِ قُلْتُ
وَ ما هِيَ اِلَّا ذِكْرِي
لِلْبَشَرِ قالَ نَعَمْ وَ وِلايَةِ

عَلِيٍّ عَ قُلْتُ إِنَّهَا لِأَخَذِي
الْكَبِيرِ قَالَ الْوَلَايَةُ قُلْتُ
لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ
أَوْ يَتَأَخَّرَ قَالَ مَنْ تَقَدَّمَ
إِلَيَّ وَلَايْتَنَا أُخِّرَ عَنْ سَقَرٍ
وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنَّا تَقَدَّمَ
إِلَيَّ سَقَرٍ إِلَّا أَصْحَابَ
الْيَمِينِ قَالَ هُمْ وَاللَّهِ
شِيعَتُنَا قُلْتُ لَمْ نَكُ مِنْ
الْمُصَلِّينَ قَالَ إِنَّا لَمْ نَتَوَلَّ
وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَالْأَوْصِيَاءَ
مَنْ بَعْدَهُ وَلَا يُصَلُّونَ
عَلَيْهِمْ قُلْتُ فَمَا لَهُمْ
عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ
قَالَ عَنِ الْوَلَايَةِ مُعْرِضِينَ
قُلْتُ كَلَّا إِنَّهَا تَذْكَرَةٌ قَالَ
الْوَلَايَةُ قُلْتُ قَوْلُهُ
يُوفُونَ بِالنَّذْرِ قَالَ
يُوفُونَ لِلَّهِ بِالنَّذْرِ الَّذِي
أَخَذَ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ
مَنْ وَلَايْتَنَا قُلْتُ إِنَّا نَحْنُ
نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا
قَالَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عَ تَنْزِيلًا
قُلْتُ هَذَا تَنْزِيلٌ قَالَ نَعَمْ دَا
تَأْوِيلٌ قُلْتُ إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ
قَالَ الْوَلَايَةُ قُلْتُ يُدْخِلُ مَنْ
يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ قَالَ فِي
وَلَايْتِنَا قَالَ وَالظَّالِمِينَ
أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا أَلَا
تَرَى أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ مَا
ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ قَالَ إِنَّ
اللَّهَ أَعَزُّ وَ أَمْنَعُ مِنْ أَنْ
يَظْلَمَ أَوْ يَنْسَبَ نَفْسَهُ
إِلَيَّ ظَلَمَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ خَلَطْنَا
بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظَلَمْنَا ظَلَمَهُ

وَ وَايَاتِنَا وَوَايَاتِنَا ثُمَّ
أَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا عَلَى نَبِيِّهِ
فَقَالَ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ
كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
قُلْتُ هَذَا تَنْزِيلٌ قَالَ نَعَمْ
قُلْتُ وَبَيْنَ يَوْمَيْ الْمُكَذِّبِينَ
قَالَ يَقُولُ وَيْلٌ
لِلْمُكَذِّبِينَ يَا مُحَمَّدُ
بِمَا أُوحِيَتْ إِلَيْكَ مِنْ
وَايَاتِنَا عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ
عَ أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ثُمَّ
نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ قَالَ
الْأَوَّلِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا
الرُّسُلَ فِي طَاعَةِ
الْأَوْصِيَاءِ كَذَلِكَ نَفْعَلُ
بِالْمُجْرِمِينَ قَالَ مَنْ
أَجْرَمَ إِلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَ
رَكِبَ مِنْ وَصِيهِ مَا رَكِبَ
قُلْتُ إِنَّ الْمُتَّقِينَ قَالَ
نَحْنُ وَ اللَّهُ وَ شِيعَتُنَا
لَيْسَ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ
غَيْرِنَا وَ سَانِرِ النَّاسِ
مِنْهَا بَرَاءٌ قُلْتُ يَوْمَ
يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ
صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ الْآيَةَ قَالَ
نَحْنُ وَ اللَّهُ الْمَسْأُودُونَ لَهُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ الْقَائِلُونَ
صَوَابًا قُلْتُ مَا تَقُولُونَ إِذَا
تَكَلَّمْتُمْ قَالَ نَمَجِّدُ رَبَّنَا وَ
نُصَلِّي عَلَى نَبِيِّنَا وَ نَشْفَعُ
لشِيعَتِنَا فَلَا يَرُدُّنَا رَبُّنَا
قُلْتُ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ
لَفِي سَجِّينٍ قَالَ هُمُ الَّذِينَ
فَجَرُوا فِي حَقِّ الْأَنْمَةِ وَ
اعْتَدُوا عَلَيْهِمْ قُلْتُ ثُمَّ
يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ

تُكذِّبُونَ قَالِ يَغْنِي أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ تَنْزِيلَ قَالِ
نَعَمْ

اصول کافی جلد 2
صفحه 311 روایت 91

ترجمه روایت شریفه:

عرض کردم : خدا فرماید: (((من اختیار زیان زدن و هدایت کردن شما را ندارم 21 سوره 71 -))) فرمود: رسولخدا صلی الله علیه وآله مردم را بولایت علی دعوت فرمود، قریش نزد آنحضرت انجمن کردند و گفتند: ای محمد ما را از این امر معاف کن ، پیغمبر صلی الله علیه وآله بآنها فرمود: این امر با خداست با من نیست ، آنها حضرت را متهم کردند و از نزدش بیرون آمدند. پس خدا این آیه نازل فرمود: (((بگو من اختیار زیان زدن و هدایت کردن شما را ندارم . بگو هیچکس مرا در برابر خدا پناه ندهد (اگر نافرمانیش کنم) و جز او پناهگاهی نیابم ، مگر اینکه از جانب خدا ابلاغ کنم و پیغامهای او را (درباره علی علیه السلام) برسانم 22 -))). عرض کردم : این تنزیل است ؟ فرمود: آری ، سپس خدا برای تاءکید مطلب فرموده است(((: و هر که نافرمانی خدا و رسولش کند (درباره ولایت علی) آتش دوزخ همیشه و جاودان برای او است (((تا زمانیکه عذاب موعود را ببینند خواهند دانست کیست که یاورش ناتوانتر و سپاس کمتر است 23 -))) فرمود: مقصود از این آیه امام قائم و یاران او است.

عرض کردم : (((بر آنچه می گویند شکبیا باش 9 سوره 72 -))) فرمود: یعنی آنچه درباره تو می گویند (((و از آنها ببر، بریدنی نیکو. و مرا واگذار (ای محمد) با تکذیب کنندگان (نسبت بوصیت) که صاحب نعمتند و اندکی مهلتشان ده 11 -))) عرض کردم : این

تنزیل است؟ فرمود: آری (یعنی کلمه بوصیک نیز نازل شده است). عرض کردم: (((تا به یقین رسند کسانی که به آنها کتاب داده شده؟ 31 سوره 74 - (فرمود: یعنی تا یقین کنند که خدا و پیغمبر و وصیش برحقند.

عرض کردم: (((و آنها که ایمان آورده اند بر ایمانشان می فزاید))) فرمود: یعنی ایمانشان بولایت وصی افزوده گردد.

عرض کردم: (((و اهل کتاب و مؤمنان شك نکنند؟))) فرمود: یعنی بولایت علی علیه السلام.

عرض کردم: مقصود از شك چیست؟ فرمود: مقصود اهل کتابست و مؤمنینی که خدا ذکر نموده، سپس فرمود: و آنها درباره ولایت شك نکنند.

عرض کردم: (((این جز یادآوری برای بشر نیست؟))) فرمود: آری، ولایت علی علیه السلام است.

عرض کردم: (((آن یکی از حوادث بزرگست؟))) فرمود: یعنی ولایت.

عرض کردم: (((برای هرکس از شما که خواهد جلو رود یا عقب افتد؟))) فرمود: یعنی کسی که بولایت ما جلو رود از دوزخ عقب افتد و آنکه از ما عقب کشد، بدوزخ جلو رود.

عرض کردم: (((جز اصحاب یمین؟))) فرمود: آنها بخدا شیعیان ما باشند.

عرض کردم: (((ما از نمازگزاران

نبودیم؟ 42))) فرمود: یعنی ما وصی محمد و اوصیاء بعد از او را دوست نداشتیم و بر آنها درود نمی فرستادند.

عرض کردم: (((آنها را چه شده که از این تذکر روی گردانند؟ 49))) فرمود:

یعنی از ولایت روی گردانند.
 عرض کردم : (((نه ، این یاد آوری است
 ؟))) فرمود: یعنی ولایت.
 عرض کردم ، خدا فرماید: (((بنذر
 وفا می کنند؟ 7 سوره 76 -))) فرمود:
 یعنی به پیمانی که خدا در میثاق راجع
 بولایت ما از آنها گرفته وفا می کنند،
 عرض کردم : (((ما این قرآن را بتو
 نازل کردیم ، نازل کردنی 31 -)))
 فرمود: یعنی نازل کردنی بولایت علی
 علیه السلام.
 عرض کردم : این تنزیل است ؟
 فرمود: آری ، این تاعویل است.
 عرض کردم : (((همانا این یادآوری است
 ؟))) فرمود: یعنی ولایت.
 عرض کردم : (((خدا هر که را
 خواهد در رحمت خود داخل
 کند؟ 31))) فرمود: یعنی در ولایت ما:
 فرمود، (((و خدا برای ستمگران عذابی
 دردناک آماده ساخته))) مگر نبینی که
 خدا فرماید: (((بما ستم نکردند ولی
 بخودشان ستم می کنند؟ 54 سوره 2 -)))
 امام فرمود: همانا خدا گرامی تر و عالی
 تر از آنست که ستم بیند یا خود را بستم
 نسبت دهد، ولی خدا ما را بخود مربوط
 ساخت و ستم بما را ستم بخود قرار داد و
 ولایت خویش ، سپس برای این
 موضوع آیه ئی بر پیغمبرش نازل
 کرد و فرمود: (((ما بآنها ستم نکردیم ،
 ولی آنها بخود ستم نمودند 118 سوره
 16 -))) گفتم : این تنزیل است ؟ فرمود:
 آری.
 عرض کردم : (((در آن روز وای بر
 تکذیب کنندگان ؟ 15 سوره 77 -)))
 فرمود: یعنی ای محمد وای بر تکذیب

کنندگان ولایت علی (بن ابیطالب) علیه السلام که بتو وحی کردیم ((مگر پیشینیان را هلاک نکردیم؟ و دیگران را نیز دنبال آنها بریم؟ 17 -)) فرمود: پیشینیان آنها را که پیغمبران را راجع باطاعت از اوصیاء تکذیب نمودند ((با نافرمانان اینگونه رفتار می کنیم؟)) فرمود: یعنی آنها که نسبت به آل محمد نافرمانی نموده و کردند آنچه کردند.

عرض کردم: ((همانا پرهیزگاران)) فرمود: بخدا ما هستیم و شیعیان ما، جز ما کسی ملت ابراهیم را ندارد، و مردم دیگر از آن برکنارند.

عرض کردم: ((روزی که روح و فرشتگان صف کشیده سخن گویند... تا آخر آیه 38 سوره 78 (که فرماید: مگر کسی که خدا باو اجازه دهد و او درست گوید)) فرمود: بخدا ما هستیم که روز قیامت اجازه داریم (سخن گوئیم) و درست گوئیم.

عرض کردم: آنگاه که گوئید چه خواهید گفت؟ فرمود: بزرگی پروردگار خود گوئیم و بر پیغمبر خود درود فرستیم و از شیعیان خود شفاعت کنیم، و پروردگار ما ما را رد نکند.

عرض کردم: ((نه، اصلاً نامه گنهکاران در سجین است 7 سوره 83 -)) فرمود: آنها کسانی هستند که نسبت بحق ائمه نافرمانی خدا کردند و بر ایشان ستم نمودند.

عرض کردم: ((سپس گفته می شود: اینست آنچه تکذیبش می کردید؟ 16)) فرمود: یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم: تنزیل است؟ فرمود: آری.

92- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ
عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ
أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ
ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً قَالَ يَعْنِي بِهِ
وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قُلْتُ وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ أَعْمَى قَالَ يَعْنِي أَعْمَى الْبَصَرِ فِي
الْآخِرَةِ أَعْمَى الْقَلْبِ فِي الدُّنْيَا عَنْ وَلَايَةِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ وَ هُوَ مُتَّحِرٌّ فِي
الْقِيَامَةِ يَقُولُ لَمْ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ
بَصِيرًا قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا قَالَ
الآيَاتِ الْأَيْمَةَ ع فَنَسِيتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْزَكُ
تَنْسَى يَعْنِي تَرَكْتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْزَكُ
فِي النَّارِ كَمَا تَرَكْتَ الْأَيْمَةَ ع فَلَمْ تَطْعُ
أَمْرَهُمْ وَ لَمْ تَسْمَعْ قَوْلَهُمْ قُلْتُ وَ كَذَلِكَ
نَجَزِي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ
لِعَذَابِ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَى قَالَ يَعْنِي مَنْ
أَشْرَكَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع غَيْرَهُ وَ لَمْ
يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ تَرَكَ الْأَيْمَةَ مُعَانِدَةً فَلَمْ
يَتَّبِعْ آثَارَهُمْ وَ لَمْ يَتَوَلَّهُمْ قُلْتُ اللَّهُ لَطِيفٌ
بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ قَالَ وَ لَايَةَ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ ع قُلْتُ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ
قَالَ مَعْرِفَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ الْأَيْمَةَ
نَزَدَ لَهُ فِي حَرْثِهِ قَالَ نَزِيدُهُ مِنْهَا قَالَ
يَسْتَوْفِي نَصِيبَهُ مِنْ دَوْلَتِهِمْ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ
حَرْثَ الدُّنْيَا نُوتَهُ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ
مَنْ نَصِيبٍ قَالَ لَيْسَ لَهُ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ مَعَ
الْقَانِمِ نَصِيبٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 317 روایت 92

ترجمه روایت شریفه:
ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل :
(((هر که از یاد من رو بگرداند زندگیش تنگ است 124 سوره 20 -))) (فرمود: مقصود از آن (یاد من) امیرالمؤمنین علیه السلام است. عرض کردم : ((او را روز قیامت کور محشور کنیم))) فرمود: یعنی کور دیده در آخرت ، کور دل در دنیا از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و او در قیامت سرگردانست و می گوید))) : چرا مرا که بینا بودم ، کور محشور کردی ؟ گوید آنچنان که آیات ما سوی تو آمد و آنها را فراموش کردی 122 -))) (فرمود: آیات ائمه علیهم السلام اند (((که تو آنها را فراموش کردی ، همچنان امروز فراموش می شوی))) یعنی همچنان که آنها را رها کردی ، امروز در آتش رها می شوی ، چنان که ائمه علیهم السلام را رها کردی و امرشان را اطاعت نکردی و گفتارشان را نشنیدی. عرض کردم : (((و این چنین جزا می دهیم هر کس را که زیاده روی کرده و به آیه های پروردگارش ایمان نیاورده ، همانا عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است 123 -))) (فرمود: یعنی کسی که در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دیگری را شریک کند و آیات پروردگارش ایمان نیاورد و ائمه علیهم السلام را از روی دشمنی رها کند و از آثارشان پیروی نکند و دوستشان ندارد. عرض کردم : (((خدا بکار بندگان خود دقیق تر (مهربانتر) است ، هر که را خواهد روزی دهد؟ 19 سوره 42 -)))

فرمود: یعنی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام.

عرض کردم : (((هر کس کشت آخرت خواهد؟))) فرمود: یعنی معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه (((در کشتش بیفزائیم))) فرمود: یعنی معرفتش را بیفزائیم ، تا بهره خود را از دولت ائمه دریافت کند (((و هر که کشت دنیا خواهد، از دنیا باو دهیم و در آخرت او را بهره نی نیست 20 -))) فرمود: یعنی برای او از دولت حق با امام قائم بهره نی نیست.

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
الْحَسَنِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ
عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رَبَابٍ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ
أَعْيَنَ قَالَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ
مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ وَ هُمْ ذُرِّيَّةُ
أَخِي الْمِيثَاقِ عَلَى الذَّرِّ وَ الْإِقْرَارَ لَهُ
بِالرَّبُوبِيَّةِ وَ لِمُحَمَّدٍ ص بِالنَّبُوءِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 318 روایت 1

در روایات برگزیده و کلی راجع به ولایت

بَابُ فِيهِ نَتْفٌ وَ جَوَامِعُ مِنَ الرَّوَايَةِ فِي الْوَلَايَةِ

ترجمه روایت شریفه:

بکیر بن اعین گوید: امام باقر علیه السلام می فرمود: خدا از شیعیان ما پیمان ولایت گرفت ، در حالی که مانند موران ریز بودند، همان روزی که از ذره ها (روزی که همه بشر مانند ذره یعنی مورچه بودند) پیمان گرفت و نیز بر ربوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه وآله اقرار گرفت . (راجع بعالم ذره در کتاب ایمان و کفر بتفصیل بحث می شود.)

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ
عَنْ صَالِحِ بْنِ عَقْبَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع وَ عَنْ
عُقْبَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ
الْخَلْقَ فَخَلَقَ مَا أَحَبَّ مِمَّا أَحَبَّ وَ كَانَ مَا
أَحَبَّ أَنْ خَلَقَهُ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ وَ خَلَقَ مَا

أَبْغَضَ مِمَّا أَبْغَضَ وَ كَانَ مَا أَبْغَضَ أَنْ خَلَقَهُ
 مِنْ طِينَةِ النَّارِ ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي الظَّلَالِ فَقُلْتُ وَ
 أَيُّ شَيْءِ الظَّلَالِ قَالَ أَلَمْ تَرَ إِلَى ظَلِّكَ فِي
 الشَّمْسِ شَيْءٌ وَ لَيْسَ بِشَيْءٍ ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ
 فِيهِمُ النَّبِيِّينَ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الإِقْرَارِ بِاللَّهِ وَ هُوَ
 قَوْلُهُ وَ لَنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ ثُمَّ
 دَعَاهُمْ إِلَى الإِقْرَارِ بِالنَّبِيِّينَ فَأَقْرَبَ بَعْضُهُمْ وَ
 أَنْكَرَ بَعْضُهُمْ ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى وَ لا يَتَنَا فَأَقْرَبَ بِهَا
 وَ اللَّهُ مِنْ أَحَبِّ وَ أَنْكَرَهَا مَنْ أَبْغَضَ وَ هُوَ
 قَوْلُهُ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ
 ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع كَانَ التَّكْذِيبُ ثُمَّ

اصول کافی جلد 2 صفحه 318 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:

عقبه گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: خدا مخلوق را آفرید، و هر مخلوقی را که دوست می داشت از ماده ای که دوست داشت آفرید، و آنچه را دوست داشت از گل بهشت آفرید. و هر مخلوقی را که دوست نداشت از ماده ای که دوست نداشت آفرید، و آنچه را دوست نداشت از گل دوزخ آفرید، سپس آنها را در سایه ای مبعوث کرد.

من عرض کردم: سایه چیست؟ فرمود:

نمی بینی که سایه خودت را برابر خورشید چیزی هست و چیزی نیست (یعنی چیزیست که از خود شخصیت و استقلال ندارد و این تنظیمیست برای عالم مثال یا عالم ارواح یا عالم ذر) سپس خدا پیغمبران را در میان آنها مبعوث ساخت تا ایشان را به اقرار خدا دعوت کنند، این است که خدا فرماید: ((و اگر از آنها بپرسی کی خلقشان کرده؟ خواهند گفت: خدا 78 (سوره 43-) سپس خدا ایشان را باقرار نسبت به پیغمبران دعوت کرد، برخی اقرار و برخی انکار نمودند، آنگاه به ولایت ما دعوتشان کرد، به خدا کسی بدان اقرار کرد که خدایش دوست داشت و آنکه را دشمن داشت، انکار کرد این است گفتار خدا: ((به آنچه از پیش (در عالم ذر) تکذیب کرده اند، ایمان نخواهند آورد 74 سوره 10-) سپس امام باقر علیه السلام فرمود: تکذیب آنها در آنجا (عالم ذر) بود،

شرح:

علامه مجلسی ره گوید: عقیده محدثین این است که چون خدا نیکی و بدی کردار و عقیده بندگان را می دانست، نیکان را از گل بهشت آفرید و بدان را از گل جهنم تا هر کدام از آن دو دسته به لیاقت و سزاواری خود برسند بنابراین کردار و رفتار آنها سبب شد که آن گونه خلق شوند، نه آنکه بر عکس باشد (تا جبر

لازم آید.)

و از محدث استرآبادی نقل می کند که تشبیه عالم مثال به سایه از این نظر است که آن مرتبه از وجود نسبت بوجود خارجی چیزی نیست ولی نسبت به خود چیزی هست یا کنایه از این است که آنها اجسام لطیفه ای بودند.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: ولایت ما همان ولایت خداست که خدا هیچ پیغمبری را جز به آن مبعوث نساخت شرح ولایت خداست یعنی ولایت از طرف خداست یا به جهت این است که ولایت خدا بدون ولایت ما قبول نشود. و ولایت ما مختص به این شریعت نیست، بلکه در هر شریعتی لازم بوده است.

3- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رَزْقٍ الْغُمَشَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ وَوَلَايَتُنَا وَوَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 319 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام می فرمود: هیچ پیغمبری نیامد، مگر به معرفت حق ما و برتری ما بر دیگران (یعنی این دو مطلب از طرف خدا بر او واجب بود).

4- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مَا مِنْ نَبِيٍّ جَاءَ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقَّنَا وَتَفْضِيلِنَا عَلَى مَنْ سِوَانَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 320 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام می فرمود: به خدا که در آسمان هفتاد صف از ملائکه است، اگر تمام مردم روی زمین انجمن کنند که يك صف آنها را بشمارند، نتوانند، و آن فرشتگان همگی ولایت ما را معتقدند.

5- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَ اللَّهُ إِنَّ فِي السَّمَاءِ لَسَبْعِينَ صَفًّا مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ يُحْصُونَ عَدَدَ كُلِّ صَفٍّ مِنْهُمْ مَا أَحْصَوْهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيُدِينُونَ بِوَلَايَتِنَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 320 روایت 5

6- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ وَوَلَايَةُ عَلِيٍّ ع مَكْتُوبَةٌ فِي جَمِيعِ صُحُفِ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ رَسُولًا

إِلَّا بِبُيُوتِ مُحَمَّدٍ ص وَوَصِيَّهِ عَلِيٍّ ع
اصول کافی جلد 2 صفحه 320 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:

حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: ولایت علی علیه السلام در تمام کتب پیغمبران نوشته شده است و خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نسازد، جز به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و وصیت علی علیه السلام (یعنی اقرار به این دو مطلب از طرف خدا بر او واجب است).

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خدای عزوجل علی علیه السلام را نشانه ای میان خود و مخلوقش گماشت، هر که او را شناسد مؤمن است، و هر که انکارش کند کافر است و هر که او را نشناسد گمراه است و هر که دیگری را همراه او گمارد مشرک است، و هر که با ولایت او آید بیهشت در آید.

7- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَصَبَ عَلِيًّا عَ عَلِمًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَ مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا وَ مَنْ جَهَلَهُ كَانَ ضَالًّا وَ مَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَيْئًا كَانَ مُشْرِكًا وَ مَنْ جَاءَ بِوَلَايَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 320 روایت 7

شرح:

انکار در صورتی است که آن حضرت را بشناسد و مقام امامت و ولایتش را بداند و با وجود آن به واسطه لجاج و عناد نپذیرد ولی نشناختن در صورتی است که به مقام آن حضرت جاهل باشد.

ترجمه روایت شریفه:

ابوحمره گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: همانا علی علیه السلام دریست که خدا آن را (روی بندگانش) گشوده، هر که از آن در وارد شود مؤمن است و هر که از آن خارج شود کافر است، و هر کس نه داخل شود نه خارج شود (بی طرف باشد یا آن حضرت را نشناسد) در زمره کسانی است که خدای تبارک و تعالی درباره

8- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ إِنَّ عَلِيًّا ع بَابٌ فَتَحَهُ اللَّهُ فَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا وَ مَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِي فِيهِمْ الْمَشِيئَةُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 320 روایت 8

ایشان فرموده است : من درباره آنها به خواست خود رفتار کنم . (یا ببهشت و یا به دوزخشان برم).

ترجمه روایت شریفه:

و می فرمود: خدا از شیعیان ما آنگاه که در عالم ذر بود، به ولایت ما پیمان گرفت ، روزی که از همه در عالم ذر پیمان می گرفت ، و نیز بر ربوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله پیمان گرفت ، و خدای جل و عز امتش را که مانند سایه ها بودند (روح بدون پیکر یا با پیکر مثالی بودند) به محمد صلی الله علیه و آله در گل ارانه فرمود، و آنها را از گلی آفرید که آدم را از آن آفرید، و خدا ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدنهایشان آفرید، و ایشان را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت ، حضرت آنها را شناخت و علی هم آنها را شناخت و ما آنها را از سیاق گفتار می شناسیم (یعنی از گوشه و کنار گفتارشان محبت و ولایت آنها نسبت به ما واضح می شود).

9- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رَبَابٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ لَنَا وَ هُمْ ذُرِّيَّةُ يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ بِالْإِفْرَارِ لَهُ بِالرَّبُّوبِيَّةِ وَ لِمُحَمَّدٍ ص بِالنَّبُوءَةِ وَ عَرَضَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَى مُحَمَّدٍ ص أُمَّتَهُ فِي الطَّيْنِ وَ هُمْ أَظْلَةٌ وَ خَلَقَهُمْ مِنَ الطَّيْنَةِ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا آدَمُ وَ خَلَقَ اللَّهُ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا قَبْلَ أَبْدَانِهِمْ بِالْفِي عَامٍ وَ عَرَضَهُمْ عَلَيْهِ وَ عَرَفَهُمْ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ عَرَفَهُمْ عَلِيًّا وَ نَحْنُ نَعْرِفُهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 321 روایت 9

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَ أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عَ وَهُوَ مَعَ أَصْحَابِهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ
أَنَا وَاللَّهِ أَحِبُّكَ وَآتَوَّلَاكَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ عَ كَذَبْتَ قَالَ بَلَى وَاللَّهِ إِنِّي أَحِبُّكَ
وَآتَوَّلَاكَ فَكَرَّرَ ثَلَاثًا فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ عَ كَذَبْتَ مَا أَنْتَ كَمَا قُلْتَ إِنَّ اللَّهَ
خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِالْفِي عَامٍ ثُمَّ
عَرَضَ عَلَيْنَا الْمُحِبَّ لَنَا فَوَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ
رُوحَكَ فِيمَنْ عَرَضَ فَأَيُّنَ كُنْتَ فَسَكَتَ الرَّجُلُ
عِنْدَ ذَلِكَ وَ لَمْ يُرَاجِعْهُ
وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ كَانَ
فِي النَّارِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 321 روایت 1

***در شناسائی ائمه دوستان خود را و واگذاری کارشان به ائمه
علیه السلام***

بَابٌ فِي مَعْرِفَتِهِمْ أَوْلِيَاءَهُمْ وَ التَّفْوِيضَ إِلَيْهِمْ

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: مردی
خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و
آن حضرت همراه اصحابش بود، بر آن
حضرت سلام کرد و گفت: به خدا من
ولایت و محبت تو را دارم، امیرالمؤمنین
منین علیه السلام فرمود دروغ گوئی،
گفت: چرا، به خدا من محبت و دوستی تو
را دارم و تا سه بار تکرار کرد،
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دروغ
گوئی، تو چنان که گوئی نیستی،

همانا خدا روحهای مردم را دو هزار سال پیش از بدنهایشان آفرید و سپس دوستان ما را به ما عرضه کرد، به خدا که من روح تو را در میان آنها ندیدم ، پس تو کجا بودی ؟ آن گاه آن مرد ساکت شد و جوابی نگفت . و در روایت دیگر است که امام صادق علیه السلام فرمود: او در آتش دوزخ بود.

شرح:

راجع به توضیح و تفسیر دو هزار سال و تقدم خلقت روح بر بدن دانشمندان مطالبی گفته اند مبنی بر حدس و تخمین ، پس ارجاع علم آن به خدا و رسول و اوصیانش اولی بنظر می رسد.

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ
عَمَارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع
قَالَ إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ
الْإِيمَانِ وَ حَقِيقَةِ النِّفَاقِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 322 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: ما هرگاه مردی را ببینیم ، ایمان یا نفاق او را بحقیقتش می شناسیم . (یعنی حقیقت و واقع ایمان یا حقیقت و واقع نفاق او را می شناسیم و چیزی از ایمان یا نفاق او بر ما پوشیده نمی ماند).

3- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ
الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عُبَيْسِ بْنِ
هَشَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامِ فَوَضَّ اللَّهُ
إِلَيْهِ كَمَا فَوَضَّ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ
فَقَالَ نَعَمْ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ عَنِ مَسْأَلَةٍ
فَأَجَابَهُ فِيهَا وَ سَأَلَهُ آخَرَ عَنْ تَلْكَ
الْمَسْأَلَةِ فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلِ ثُمَّ سَأَلَهُ
آخَرَ فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلِينَ ثُمَّ قَالَ
هَذَا عَطَاؤُنَا فَاْمُنُّنْ أَوْ أَعْطِ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَ
هَكَذَا هِيَ فِي قِرَاءَةِ عَلِيٍّ ع قَالَ قُلْتُ
أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَحِينَ أَجَابَهُمْ بِهَذَا الْجَوَابِ
يَعْرِفُهُمُ الْإِمَامُ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تَسْمَعُ

اللَّهُ يَقُولُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ وَ هُمُ
 الْأَنَمَةُ وَ إِنهَا لِبَسْبِيلٍ مُّقِيمٍ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا
 أَبَدًا ثُمَّ قَالَ لِي نَعَمْ إِنَّ الْأَمَامَ إِذَا أَبْصَرَ إِلَى
 الرَّجُلِ عَرَفَهُ وَ عَرَفَ لُونَهُ وَ إِنْ سَمِعَ كَلَامَهُ
 مِنْ خَلْفٍ حَانِطَ عَرَفَهُ وَ عَرَفَ مَا هُوَ إِنَّ اللَّهَ
 يَقُولُ وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ
 وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ
 لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ وَ هُمُ الْعُلَمَاءُ فَلَيْسَ
 يَسْمَعُ شَيْئًا مِنَ الْأَمْرِ يَنْطِقُ بِهِ إِلَّا عَرَفَهُ
 تَاجٍ أَوْ هَالِكٍ فَلِذَلِكَ يُجِيبُهُم بِالذِّى يُجِيبُهُمْ
اصول کافی جلد 2 صفحه 322 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

عبدالله بن سلیمان گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به امام پرسیدم که آیا کار به او واگذار شده است چنانکه به سلیمان بن داود واگذار شده بود: فرمود: آری ، و دلیلش این است که : مردی از امام مسأله ای پرسید، آن حضرت جوابش گفت ، سپس دیگری همان مسأله را پرسید و او جوابی بر خلاف جواب اول گفت ، باز دیگری همان مسأله را پرسید و او جوابی بر خلاف آن دو جواب گفت ، سپس فرمود: (((این است که بخشش ما، منت گذار یا ببخش بدون حساب 39 سوره 38 - (((در قرانت علی علیه السلام این گونه است (و در قرانت مشهور به جای اعط، امسک است). من عرض کردم : اصلحك الله امام که این جواب را می گوید، آنها را می شناسد؟ (که هر يك را مطابق فهم و استعدادش پاسخ می گوید) فرمود: سبحان الله !! مگر نمی شنوی که خدا می فرماید: (((در اینجا نشانه هائی است برای باریك بینان 75 سوره 15 -))) و آنها انمه هستند (((و آن در راهی پابرجاست))) که هیچگاه از آن خارج نشود (بحديث 573 رجوع شود).

سپس به من فرمود: آری امام زمانی که مردی را ببیند، او را می شناسد و رنگش را ایمان یا نفاقش را) می شناسد، و اگر سخن او را از پشت دیوار هم بشنود، او را و شخصیتش را می شناسد، همانا خدا می فرماید (((از جمله آیات خدا آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهای شماس است ، همانا در این اختلاف

برای جهانیان نشانه هائی است 21 سوره
30 -))) (و آنها دانشمندان (ائمه علیهم
السلام) هستند، پس امام هر امری را که
بشنود و به زبان آید، می فهمد، چه آنکه
گوینده اهل نجات یا هلاکت باشد، از این
جهت است که به مردم آن گونه پاسخ
می دهد. (یعنی چون امام از طرز گفتار
مردم مقدار فهم و استعداد و ایمان و کفر
آنها را می فهمد و درجه آمادگی و پذیرش
آنها را تشخیص می دهد، از این جهت هر
کس را به نوعی خاص پاسخ می گوید.)

***ابواب تاريخ : زندگى و وفات پيغمبر (ص) ***

أَبْوَابُ التَّارِيخِ بَابُ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ص وَوَفَاتِهِ

ترجمه روایت شریفه:

پیغمبر صلی الله علیه وآله هنگام ظهر و بروایتی هنگام طلوع فجر روز جمعه دوازدهم ربیع الاول عام الفیل (15)) ، چهل سال پیش از بعثت متولد شد، مادرش در ایام تشریق (16)) نزد جمره وسطی به او حامله گشت و مادرش در منزل شوهر خود) عبدالله بن عبدالمطلب بود، و آن حضرت را در شعب ابیطالب در خانه محمد بن یوسف ، در آخرین زوایه دست چپ کسی که وارد خانه می شود، زائیده . خیزران) مادر هادی عباسی (آن خانه را (از کاخ محمد بن یوسف) بیرون کرد و مسجدش نمود، و مردم در آن نماز می خواندند پیغمبر صلی الله علیه وآله ، پس از بعثتش 13 سال در مکه بود آنگاه به مدینه مهاجرت فرمود و 10 سال هم در آنجا بود، سپس در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول که 63 سال داشت وفات کرد. پدرش عبدالله بن عبدالمطلب در مدینه نزد دانیهای آنحضرت وفات کرد و او دو ماهه بود و مادرش آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب و هو ع ابن اربع سنین و مات عبدالمطلب و للنبی ص نحو ثمان سنین و تزوج خدیجه و هو ابن بضع و عشرين سنة فولد له منها قبل مبعثه ع القاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم و ولد له بعد المبعث الطیب و الطاهر و فاطمه ع و روي أيضاً أنه لم یولد بعد المبعث إلا فاطمة ع و أن الطیب و الطاهر ولدا قبل مبعثه و ماتت خدیجه ع حين خرج رسول الله ص من الشعب و كان ذلك قبل الهجرة بسنة و مات أبو طالب بعد موت خدیجه بسنة فلما فقدتهما رسول الله ص شئنا المقام بمكة و دخله حزن شديد و شكنا ذلك إلى جبرئیل ع فأوحى الله تعالى إليه اخرج من القرية الظالم أهلها فليس لك بمكة ناصر بعد أبي طالب و أمره بالهجرة

وُلِدَ النَّبِيُّ ص لِاثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ فِي عَامِ الْفِيلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَعَ الزَّوَالِ وَ رُوِيَ أَيْضاً عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ بِأَرْبَعِينَ سَنَةً وَ حَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ عِنْدَ الْجَمْرَةِ الْوُسْطَى وَ كَانَتْ فِي مَنْزِلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ وَلَدَتْهُ فِي شَعْبِ أَبِي طَالِبٍ فِي دَارِ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ فِي الزَّوَايَةِ الْقُصْوَى عَنِ يَسَارِكَ وَ أَنْتَ دَاخِلُ الدَّارِ وَ قَدْ أُخْرِجْتَ الْخَيْرَانَ ذَلِكَ الْبَيْتَ فَصَيَّرْتَهُ مَسْجِداً يُصَلِّي النَّاسُ فِيهِ وَ بَقِيَ بِمَكَّةَ بَعْدَ مَبْعَثِهِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً ثُمَّ هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ مَكَثَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ ثُمَّ قُبِضَ عَ لِاثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ سَنَةً وَ تُوْفِيَ أَبُوهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ أَخْوَالِهِ وَ هُوَ ابْنُ شَهْرَيْنِ وَ مَاتَتْ أُمُّهُ أَمْنَةُ بِنْتُ وَهَبِ بْنِ عَبْدِ مَنْفٍ بْنِ زُهْرَةَ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ بْنِ غَالِبٍ وَ هُوَ عَ ابْنُ أَرْبَعِ سِنِينَ وَ مَاتَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لِلنَّبِيِّ ص نَحْوُ ثَمَانِ سِنِينَ وَ تَزَوَّجَ خَدِيجَةَ وَ هُوَ ابْنُ بَضْعٍ وَ عَشْرِينَ سَنَةً فَوُلِدَ لَهُ مِنْهَا قَبْلَ مَبْعَثِهِ ع الْقَاسِمُ وَ رَقِيَّةُ وَ زَيْنَبُ وَ أُمُّ كَلْثُومُ وَ وُلِدَ لَهُ بَعْدَ الْمَبْعَثِ الطَّيِّبُ وَ الطَّاهِرُ وَ فَاطِمَةُ ع وَ رُوِيَ أَيْضاً أَنَّهُ لَمْ يُولَدْ بَعْدَ الْمَبْعَثِ إِلَّا فَاطِمَةُ ع وَ أَنَّ الطَّيِّبَ وَ الطَّاهِرَ وُلِدَا قَبْلَ مَبْعَثِهِ وَ مَاتَتْ خَدِيجَةُ ع حِينَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنَ الشَّعْبِ وَ كَانَ ذَلِكَ قَبْلَ الْهَجْرَةِ بِسَنَةٍ وَ مَاتَ أَبُو طَالِبٍ بَعْدَ مَوْتِ خَدِيجَةَ بِسَنَةٍ فَلَمَّا فَقَدَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ص شِئْنَا الْمَقَامَ بِمَكَّةَ وَ دَخَلَهُ حُزْنٌ شَدِيدٌ وَ شَكَا ذَلِكَ إِلَى جِبْرِئِيلَ ع فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ اخْرُجْ مِنَ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا فَلَيْسَ لَكَ بِمَكَّةَ نَاصِرٌ بَعْدَ أَبِي طَالِبٍ وَ أَمْرُهُ بِالْهَجْرَةِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 323 روایت 1

طیب و طاهر پیش از مبعث متولد شدند، خدیجه علیهما السلام یکسال پیش از هجرت زمانی که پیغمبر صلی الله علیه وآله از شعب ابیطالب بیرون آمد وفات کرد، و ابوطالب يك سال بعد از خدیجه وفات کرد، چون پیغمبر صلی الله علیه وآله آن دو نفر را از دست داد، ماندن در مکه برایش ناگوار آمد و او را اندوه سختی گرفت و به جبرئیل علیه السلام شکایت کرد، خدای تعالی به او وحی کرد که از شهری که مردمش ستمگرند بیرون رو، زیرا تو در مکه بعد از ابوطالب یاوری نداری: و آن حضرت را امر به هجرت فرمود.

ترجمه روایت شریفه:

1- حسین بن عبدالله گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه وآله سرور فرزندان آدم بود؟ فرمود به خدا او سرور مخلوق خدا بود، و خدا هیچ مخلوقی را بهتر از محمد صلی الله علیه وآله نیافریده

ترجمه روایت شریفه:

2- امام صادق علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه وآله یاد کرد و فرمود: خدا هیچ نفس کشی را بهتر از محمد صلی الله علیه وآله نیافریده.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ
أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ
فُضَّالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
مُحَمَّدِ بْنِ أَخِي حَمَّادٍ
الْكَاتِبِ عَنِ الْحُسَيْنِ
بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي
عَبْدِ اللَّهِ ع كَانَ رَسُولَ اللَّهِ
ص سَيِّدَ وُلْدِ آدَمَ فَقَالَ
كَانَ وَاللَّهِ سَيِّدَ مَنْ خَلَقَ
اللَّهُ وَ مَا بَرَأَ اللَّهُ بَرِيَّةً

خَيْرًا مِنْ مُحَمَّدٍ ص
2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ
صَفْحَةَ 325 رَوَايَاتُ
عَ مَا بَرَأَ اللَّهُ نَسَمَةَ خَيْرًا مِنْ مُحَمَّدٍ ص
اصول کافی جلد 2 صفحه 325 روایت 2

3- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ
اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ

اللَّهِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ مُرَّازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ عَلِيًّا نُورًا يَعْنِي رُوحًا بِلَا بَدَنٍ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ سَمَاوَاتِي وَ أَرْضِي وَ عَرْشِي وَ بَحْرِي فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِي وَ تُمَجِّدُنِي ثُمَّ جَمَعْتَ رُوحَيْكُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَكَانَتْ تُمَجِّدُنِي وَ تُقَدِّسُنِي وَ تُهَلِّلُنِي ثُمَّ قَسَمْتَهَا ثِنْتَيْنِ وَ قَسَمْتَ الثَّنَتَيْنِ ثِنْتَيْنِ فَصَارَتْ أَرْبَعَةً مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ وَ عَلِيٌّ وَاحِدٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثِنْتَانِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورِ ابْتِدَائِهَا رُوحًا بِلَا بَدَنٍ ثُمَّ مَسَحَنَا بِيَمِينِهِ فَأَفْضَى نُورَهُ فِينَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 325 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:
 3- امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی فرماید: ای محمد! من ترا و علی را به صورت نوری یعنی روحی بدون پیکر آفریدم ، پیش از آنکه آسمان و زمین و عرض و دریا را بیافرینم ، پس تو همواره یکتائی و تمجید مرا می گفتی ، سپس دو روح شما را گرد آوردم و یکی ساختم ، و آن یک روح مرا تمجید و تقدیس و تهلیل (17) می گفت ، آنگاه آن را به دو قسمت کردم و باز هر یک از آن دو قسمت را به دو قسمت نمودم تا چهار روح شد ، محمد یکی ، علی یکی ، حسن و حسین دو تا.

سپس خدا فاطمه را از نوری که در ابتدا روحی بدون پیکر بود آفرید ، آنگاه با دست خود ما را مسح کرد و نورش را بما رسانید.

شرح:

مرحوم مجلسی در توضیح این حدیث اقوالی از خود و دانشمندان دیگر نقل می کند، ولی آنچه جلب توجه ما را می کند، این است که می گوید: والله يعلم حقایق تلك الاسرار و حججه الاخيار عليهم السلام (((خدا و حجج برگزیده او حقایق این اسرار می دانند.)))

4- أَحْمَدُ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ مُحَمَّدٌ ص أَنِّي خَلَقْتُكَ وَ لَمْ تَكْ شَيْئًا وَ نَفَخْتُ فِيكَ مِنْ رُوحِي كَرَامَةً مِنِّي أَكْرَمْتُكَ بِهَا حِينَ أُوجِبْتُ لَكَ الطَّاعَةَ عَلَى خَلْقِي جَمِيعًا فَمَنْ أَطَاعَكَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي وَ أُوجِبْتُ ذَلِكَ فِي عَلِيٍّ وَ فِي نَسْلِهِ مِمَّنْ اخْتَصَصْتُهُ مِنْهُمْ لِنَفْسِي

اصول کافی جلد 2 صفحه 326 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:
 امام باقر علیه السلام می فرماید: خدای تعالی به محمد صلی الله علیه وآله وحی کرد که : ای محمد! من ترا آفریدم ، در حالی که هیچ نبودی و از روح خود در تو دمیدم ، برای شرافتی که از خود نسبت به تو قائل شدم ، زمانی که اطاعت ترا بر همه خلقم واجب ساختم ، پس هر که ترا فرمانبرد ، مرا فرمان برده . و هر که نافرمانی تو کند ، نافرمانی من کرده است . و آن اطاعت را نیز

درباره علی و نسلش ، آنهایی را که بخود مخصوص نمودم (یازده فرزند معصوم او) واجب ساختم.

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن سنان گوید: نزد امام محمد تقی علیه السلام بودم و اختلاف شیعه را مطرح کردم ، حضرت فرمود: ای محمد! همانا خدای تبارک و تعالی همواره بیگانگی خود یکتا بود (یگانه ای غیر او نبود) سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید آنها هزار دوران بماندند، سپس چیزهای دیگر را آفرید. و ایشان را بر آفرینش آنها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان مخلوق جاری ساخت (بر آنها واجب کرد) و کارهای مخلوق را به ایشان واگذاشت. پس ایشان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آنچه خدای تبارک و تعالی خواهد نخواهند. سپس فرمود: ای محمد! این است آن دیانتی که هر که از آن جلو رود (غلو کند، از دایره اسلام) بیرون رفته و هر که عقب بماند (و وارد دایره نشود) نابود گشته (دینش را باطل کرده) و هر که به آن بچسبد، به حق رسیده است ، ای محمد همواره ملازم این دیانت باش.

5- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْفَضْلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي ع فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَّفِرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ فَمَكَّنُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَأَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ وَيُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَلَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مَحَقَّ وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 326 روایت 5

6- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ بَعْضَ قَرِينِشِ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقَتْ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بَعِثْتَ آخِرَهُمْ وَخَاتَمَهُمْ قَالَ إِنِّي

كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّيَ وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ
حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَ أَشْهَدَهُمْ
عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى فَاذْكُرْ
أَنَا أَوَّلَ نَبِيِّ قَالَ بَلَى فَسَبَقْتَهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 327 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از
قریش به رسول خدا صلی الله علیه وآله
گفت: شما که آخرین و پایان پیغمبران
هستی، بچه سبب (در مقام و رتبه) از
همه پیش افتادی؟ فرمود: زیرا من
نخستین کسی بودم که پیرو دگارم ایمان
آوردم و نخستین کسی که پاسخ گفتم،
زمانی که خدا از پیغمبران پیمان گرفت
و آنها را بر خودشان گواه ساخت که
مگر نه این است که من پروردگار شما
هستم؟ گفتند چرا، من نخستین پیغمبری
بودم که چرا گفت: پس سبقت من بر
پیغمبران بواسطه اقرار بخدا بود (که پیش
از همه گفتم)

7- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ
حَمَّادٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَ كَيْفَ كُنْتُمْ حِينَ كُنْتُمْ فِي الْأُظْلَةِ فَقَالَ يَا
مُفَضَّلُ كُنَّا عِنْدَ رَبِّنَا لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ
غَيْرُنَا فِي ظِلَّةِ خَضْرَاءٍ نُسَبِّحُهُ وَ نَقْدِسُهُ وَ
نَهْتَلُّهُ وَ نُمَجِّدُهُ وَ مَا مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ لَا
ذِي رُوحٍ غَيْرُنَا حَتَّى بَدَأَ لَهُ فِي خَلْقِ الْأَشْيَاءِ
فَخَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ
غَيْرِهِمْ ثُمَّ أَنْهَى عِلْمَ ذَلِكَ إِلَيْنَا
اصول کافی جلد 2 صفحه 327 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:
مفضل گوید: بامام صادق علیه السلام
عرض کردم: آنگاه که در اظله (عالم
ارواح یا عالم مثال یا عالم ذر) بودید به
چه کیفیت بودید؟ فرمود: نزد پروردگار
خود بودیم، کسی جز ما نزد او نبود
در سایه سبزی بودیم. و خدا را
تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید
می گفتیم، و هیچ فرشته مقرب و
جانداری غیر ما نبود، تا آنکه خدا آفرینش
چیزها را اراده کرد، پس آنچه خواست.
چنانکه خواست از ملائکه و غیر آنها
آفرید، و سپس علم آن را بما رسانید.

8- سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ
قَالَ سَمِعْتُ يُونُسَ بْنَ يَعْقُوبَ عَنْ سَنَانِ بْنِ
طَرِيفٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ قَالَ إِنَّا أَوَّلُ

أَهْلَ بَيْتِ نُوَّةَ اللَّهِ بِأَسْمَانِنَا إِنَّهُ لَمَّا خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى أَشْهَدُ
أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثَلَاثًا أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ
اللَّهِ ثَلَاثًا أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا
ثَلَاثًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 327 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام می فرمود: ما
نخستین خاندانی هستیم که خدا نام ما را
بلند ساخت ، چون خدا آسمانها و
زمین را آفرید بمنادئی دستور داد تا
فریاد زند: گواهی دهم که شایسته
پرستشی جز خدا نیست سه
بارگواهی دهم که محمد صلی الله علیه
وآله رسول خداست سه بارگواهی دهم که
علی از روی حق امیرالمؤمنانست سه
بار -

9-أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ
اللَّهِ الصَّغِيرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
بِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ إِذْ لَا كَانَ فَخَلَقَ
الْكَانَ وَالْمَكَانَ وَخَلَقَ نُورَ الْأَنْوَارِ الَّذِي
نُورَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ وَاجْرَى فِيهِ مِنْ نُورِهِ
الَّذِي نُورَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ وَهُوَ النُّورُ الَّذِي
خَلَقَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا فَلَمْ يَزَالَا نُورَيْنِ
أَوْلَيْنِ إِذْ لَا شَيْءَ كَوَّنَ قَبْلَهُمَا فَلَمْ يَزَالَا
يَجْرِيَانِ طَاهِرَيْنِ مُطَهَّرَيْنِ فِي الْأَصْلَابِ
الطَّاهِرَةِ حَتَّى افْتَرَقَا فِي أَطْهَرِ طَاهِرَيْنِ فِي
عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِي طَالِبٍ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 328 روایت 9

ترجمه روایت شریفه:
و فرمود: همانا خدا بود و هیچ پدیده نی
نبود، سپس پدیده و مکان را آفرید و نور
الانوار را آفرید که همه نورها از او نور
گرفت و از نور خود که همه نورها از آن
نور یافت در آن (نور الانوار) جاری
ساخت و آن نور است که محمد و علی را
از آن آفرید، پس محمد و علی دو نور
نخستین بودند زیرا پیش از آنها چیزی
پدید نیامده بود، و آن دو همواره پاک و
پاکیزه در صلبهای پاک جاری بودند
تا آنکه در پاکترین آنها یعنی عبدالله و
ابوطالب از یکدیگر جدا گشتند.

10-الْحُسَيْنُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ
مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفْضَلِ عَنِ جَابِرِ بْنِ
يَزِيدٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ ع يَا جَابِرُ إِنَّ
اللَّهَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ خَلَقَ مُحَمَّدًا ص وَ عَثْرَتَهُ
الْهُدَاةَ الْمُهْتَدِينَ فَكَانُوا أَشْبَاحَ نُورٍ بَيْنَ يَدَيِ
اللَّهِ قُلْتُ وَ مَا الْأَشْبَاحُ قَالَ ظَلَّ النُّورُ أَبْدَانُ
نُورَانِيَّةٍ بِلَا أَرْوَاحٍ وَ كَانَ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ

وَاحِدَةً وَ هِيَ رُوحُ الْقُدُسِ فِيهِ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ
وَ عَتَرْتَهُ وَ لَدَلِكَ خَلَقَهُمْ حُلَمَاءَ عُلَمَاءَ
بِرَرَّةً أَصْفِيَاءَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ
وَ السُّجُودِ وَ التَّسْبِيحِ وَ التَّهْلِيلِ وَ يَصَلُّونَ
الصَّلَوَاتِ وَ يَحُجُّونَ وَ يَصُومُونَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 328 روایت 10

ترجمه روایت شریفه:

جابر بن یزید گوید: امام باقر علیه السلام بمن فرمود: ای جابر! همانا خدا در اول آفرینش محمد صلی الله علیه وآله و خاندان رهنما و هدایت شده او را آفرید، و آنها در برابر خدا اشباح نور بودند عرض کردم، اشباح چیست؟ فرمود: یعنی سایه نور، پیکرهای نورانی بدون روح، و محمد صلی الله علیه وآله تنها بیک روح مؤید بود و آن روح القدس بود که او و خاندانش بوسیله آن روح خدا را عبادت می کردند و از این جهت خدا ایشان را خویشتن دار، دانشمند، نیکوکار، برگزیده آفرید، با نماز و روزه و سجود و تسبیح و تهلیل خدا را عبادت می کردند و نمازها را می گزاردند و حج می کردند و روزه می گرفتند.

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: در رسول خدا صلی الله علیه وآله سه چیز بود که در هیچکس جز او نبود. 1- سایه نداشت (زیرا نور او تحت الشعاع خورشید نمی گشت) 2- از راهی نمی گذشت جز آنکه هر کس بعد از دو روز و سه روز از آنجا می گذشت بواسطه بوی خوشش می فهمد پیغمبر از آنجا عبور کرده است. 3- از هیچ سنگ و درختی عبور نمی کرد، جز آنکه برای او سجده می کرد. (و این سجده بعنوان احترام بود نه عبادت و معنوی بود نه ظاهری نظیر تسبیح موجودات خدا را).

11- عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبَابِ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ النَّهْدِيِّ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ حَارِثٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ص ثَلَاثَةٌ لَمْ تَكُنْ فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيَّ وَ كَانَ لَا يَمُرُّ فِي طَرِيقٍ فَيَمُرُّ فِيهِ بَعْدَ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا عَرَفَ أَنَّهُ قَدْ مَرَّ فِيهِ لَطِيبِ عَرَفَهُ وَ كَانَ لَا يَمُرُّ بِحَجْرٍ وَ لَا بِشَجَرٍ إِلَّا سَجَدَ لَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 329 روایت 11

12- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَمَّا عَرَجَ بِرَسُولِ اللَّهِ صِ انْتَهَى بِهِ جِبْرَائِيلُ إِلَى مَكَانٍ فَخَلَّى عَنْهُ فَقَالَ لَهُ يَا جِبْرَائِيلُ تَخْلِينِي عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ فَقَالَ امْضِ فَوَاللَّهِ لَقَدْ وَطَنْتَ مَكَانًا مَا وَطَنَهُ بَشَرٌ وَ مَا مَشَى فِيهِ بَشَرٌ قَبْلَكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 329 روایت 12

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه وآله را بمعراج بردند، جبرئیل او را بجائی رسانید و خود با او نیامد. حضرت فرمود: این جبرئیل! در چنین حالی مرا تنها می گذاری؟! گفت: برو، بخدا در جانی قدم گذاشته ای که هیچ بشری قدم نگذاشته و پیش از تو هم بشری در آنجا راه نرفته.

- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ
الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ
الْجَوْهَرِيِّ عَنِ عَلِيِّ
بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ سَأَلَ
أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع
وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ جُعِلْتُ
فِدَاكَ كَمْ عَرَجَ بِرَسُولِ اللَّهِ
صِ فَقَالَ مَرَّتَيْنِ فَأَوْقَفَهُ
جِبْرَائِيلُ مَوْقِفًا فَقَالَ لَهُ
مَكَانَكَ يَا مُحَمَّدُ فُلَقَدْ
وَقَفْتَ مَوْقِفًا مَا وَقَفَهُ مَلَكٌ
قَطُّ وَ لَا نَبِيٌّ إِذْ رَبَّكَ
يُصَلِّي فَقَالَ يَا جِبْرَائِيلُ وَ
كَيْفَ يُصَلِّي قَالَ يَقُولُ
سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنَا رَبُّ
الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ سَبَقَتْ
رَحْمَتِي غَضَبِي فَقَالَ
اللَّهُمَّ عَفْوِكَ عَفْوِكَ قَالَ وَ
كَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ قَابَ
قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَقَالَ لَهُ
أَبُو بَصِيرٍ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا
قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى قَالَ
مَا بَيْنَ سَبْعَتَيْهَا إِلَى

رَأْسَهَا فَقَالَ كَانَ بَيْنَهُمَا
 حِجَابٌ يَتَلَأَلُ يَخْفِقُ وَ لَا
 أَعْلَمُهُ إِلَّا وَقَدْ قَالَ
 رَبِّ رَجَدْتُ فَنَظَرَ فِي مِثْلِ سَمِّ
 الْإِبْرَةِ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ
 نُورِ الْعِظْمَةِ فَقَالَ اللَّهُ
 تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا مُحَمَّدُ
 قَالَ لَبَّيْكَ رَبِّي قَالَ مَنْ
 لِأُمَّتِكَ مَنْ بَعْدَكَ قَالَ اللَّهُ
 أَعْلَمُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي
 طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 وَ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَ قَائِدِ
 الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ قَالَ ثُمَّ قَالَ
 أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَأَبِي
 بَصِيرٍ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَ اللَّهُ
 مَا جَاءَتْ وَلَايَةُ عَلِيٍّ ع
 مِنَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ جَاءَتْ
 مِنَ السَّمَاءِ مُشَافَهَةً

اصول کافی جلد 2

صفحه 329 روایت 13

ترجمه روایت شریفه:

علی بن ابی حمزه گوید: ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید و من حاضر بودم عرض کردم: قربانت: پیغمبر صلی الله علیه و آله را چند مرتبه بمعراج بردند؟ فرمود: دو مرتبه: و جبریل او را در مقامی نگه داشت و گفت: در جاییت بایست ای محمد! زیرا در جایی ایستاده نی که هرگز هیچ فرشته و پیغمبری در آنجا نایستاده است، همانا پروردگارت در نماز است، فرود: ای جبرئیل! چگونه نمازی؟ گفت: می فرمائید: سبوح، قدوس، منم پروردگار ملائکه و روح که رحمت بر غضبم پیش دارد، پیغمبر (ص) فرمود: بار خدایا در گذشت را خواهم، در گذشت را خواهم، امام فرمود: و همچنان بود که خدا فرماید پیغمبر بمقام ((قاب قوسین او ادنی)) رسید 9 سوره 53 -.

ابوبصیر بحضرت عرضکرد: قربانت ، قاب قوسین او ادنی چیست؟ فرمود: بمقدار فاصله میان هلالی کمان تا سرش ، سپس فرمود: و در میان آن دو حجابی می درخشید و خاموش می شد و بگماتم فرمود: زیر جدی بود، پس پیغمبر نور عظمت را از اندازه سوراخ سوزن تا آنچه خدا خواهد (از کمترین درجه تا بالاترین مرتبه) مشاهده فرمود: و خدای تبارک و تعالی فرمود: ای محمد! عرض کرد: لبیک پروردگام؛ فرمود کیست برای امتت بعد از تو؟ (رهبرشان کیست؟) عرضکرد: خدا داناتر است، فرمود: علی بن ابیطالب است، امیرالمؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای رو سفیدان، دست و پا

درخشاتان ، سپس امام صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمود: ای ابا محمد! بخدا ولایت علی علیه السلام از زمین نیامده ، بلکه شفاها از آسمان رسیده است.

ترجمه روایت شریفه:

جابر گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم : پیغمبر خدا را برایم وصف کن . فرمود: پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله رنگش مایل بسرخ بود، چشمانش سیاه و درشت ، ابروانش بهم پیوسته ، کف دست و پایش پرگوشت و غیره کوتاه بود و از سفیدی گویا در قالب نقره بود، سر استخوانهای شانۀ اش درشت بود، از شدت انس و مهری که با مردم داشت ، هرگاه متوجه کسی می شد، با تمام بدن متوجه می شد (نه آنکه مانند متکبران خود بین بگوشه چشم و ابرو بنگرد (رشته موئی از گودی گلویش تا سر نافش کشیده و مانند خط میان صفحه ای از نقره درخشان بود (زیرا در میان صفحه محدب نقره ، خط سیاهی بنظر می رسد و از این تشبیه معلوم می شود که سایر قسمت‌های شکم بدون مو و براق بوده است) و از گردن تا شانۀ مانند گلاب پاش تره نی بو بینی داشت که هنگام نوشیدن آب ، نزدیک بود آب را پس زند، و چون راه می رفت بجلو متمایل می شد، مثل اینکه بسرازی می رود، مانند پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله دیده نشده ، نه پیش از او و نه بعد از او صلی الله علیه وآله.

14- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَ صِفَ لِي نَبِيِّ اللَّهِ عَ قَالَ كَانَ نَبِيُّ اللَّهِ عَ أَبْيَضَ مُشْرَبَ حُمْرَةَ أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ مَقْرُونِ الْحَاجِبَيْنِ شَتْنِ الْأَطْرَافِ كَانَ الذَّهَبَ أَفْرَعُ عَلِيٍّ بِرَأْسِهِ عَظِيمٍ مُشَاشَةَ الْمُتَكَبِّرِينَ إِذَا التَّفَتُ يَلْتَفَتُ جَمِيعاً مِنْ شِدَّةِ اسْتِرْسَالِهِ سُرْبَتَهُ سَائِلَةً مِنْ لَبَّتِهِ إِلَى سُرَّتِهِ كَأَنَّهَا وَسَطُ الْفِضَّةِ الْمُصَفَّاءِ وَ كَانَ عُنُقَهُ إِلَى كَاهِلِهِ إِهْرِيْقُ فِضَّةٍ يَكَادُ أَنْفُهُ إِذَا شَرِبَ أَنْ يَرِدَ الْمَاءَ وَ إِذَا مَشَى تَكَفَّأَ كَأَنَّهُ يَنْزِلُ فِي صَبَبٍ لَمْ يُرْ مِثْلُ نَبِيِّ اللَّهِ قَبْلَهُ وَ لَا بَعْدَهُ ص

اصول کافی جلد 2 صفحه 330 روایت 14

15- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ
الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ
رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ إِنَّ اللَّهَ مَثَلٌ لِي أُمَّتِي فِي
الطَّيْنِ وَ عَلَّمَنِي أَسْمَاءَهُمْ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ
الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا فَمَرَّ بِي أَصْحَابُ الرَّايَاتِ
فَاسْتَعْفَرْتُ لِعَلِّيَّ وَ شِيعَتِهِ إِنَّ رَبِّي وَ عَدَنِي
فِي شِيعَةِ عَلِيٍّ خَصَلَهُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا
هِيَ قَالَ الْمَغْفِرَةُ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ وَ أَنْ لَا
يُغَادِرَ مِنْهُمْ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً وَ لَهُمْ تُبَدَّلُ
السَّيِّئَاتُ حَسَنَاتٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 331 روایت 15

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خدا امت مرا در عالم طینت برایم مجسم کرد، و نامهای ایشان را بمن آموخت. چنانکه همه نامها را به آدم آموخت. آنگاه پرچمداران (خلفاء و زمامداران) بر من گذشتند. من برای علی و شیعیانش آمرزش خواستم، و پروردگرم يك مطلب را درباره شیعیان علی بمن وعده داد، عرض شد: یا رسول الله، آن مطلب چیست؟ فرمود: آمرزش برای ایمان آوردگانشان، و در گذشت از گناهان، برای کوچک و بزرگشان، و اینکه تبدیل گناه بحسنه و ثواب (که در آیه شریفه بیدل الله سیئاتهم حسنات است) برای آنها باشد.

16- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ص النَّاسَ ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الِیْمَنَى قَابِضًا عَلَيَّ كَفَّهُ ثُمَّ قَالَ أ تَدْرُونَ أَيُّهَا النَّاسُ مَا فِي كَفِّي قَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ فِيهَا أَسْمَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الشَّمَالَ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أ تَدْرُونَ مَا فِي كَفِّي قَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ أَسْمَاءُ أَهْلِ النَّارِ وَ أَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ قَالَ حَكَمَ اللَّهُ وَ عَدَلَ حَكَمَ اللَّهُ وَ عَدَلَ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 331 روایت 16

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله برای مردم خطبه خواند، و سپس دست راست خود را مشت بسته بلند کرد، و فرمود: ای مردم! می دانید در مشت من چیست؟ گفتند: خدا و پیغمبرش داناترند. فرمود: در آنست نامهای اهل بهشت و نامهای پدران و قبایل آنها تا روز قیامت، سپس دست چپش را بلند کرد و فرمود: ای مردم! می دانید در این مشت من چیست؟ گفتند: خدا و پیغمبرش داناترند، فرمود: نامهای دوزخیان و نامهای پدران و قبایل آنهاست تا روز قیامت (یعنی مشخصات بهشتیان و دوزخیان برایم چنان روشن است که گویا در کف دستم موجود است)،

سپس فرمود: خدا حکم فرموده و عدالت نموده، گروهی در بهشت و گروهی در دوزخند.

17- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي خُطْبَةٍ لَهُ خَاصَّةٌ يَذْكَرُ فِيهَا حَالَ النَّبِيِّ وَالْأُمَّةِ ع وَصِفَاتِهِمْ فَلَمْ يَمْنَعْ رَبَّنَا لِحِلْمِهِ وَأَنَاتِهِ وَعَظْفِهِ مَا كَانَ مِنْ عَظِيمِ جُزْمِهِمْ وَقَبِيحِ أَعْمَالِهِمْ أَنْ انْتَجَبَ لَهُمْ أَحَبَّ أَنْبِيَائِهِ إِلَيْهِ وَأَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَوْمَةِ الْعِزِّ مَوْلِدُهُ وَفِي دَوْمَةِ الْكَرَمِ مَحْتَدُهُ غَيْرَ مَشُوبٍ حَسْبُهُ وَلَا مَمْزُوجٍ نَسْبُهُ وَلَا مَجْهُولٍ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ صِفَتُهُ بِشَرَّتْ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ فِي كُتُبِهَا وَنَطَقَتْ بِهِ الْعُلَمَاءُ بِنِعَتِهَا وَتَأَمَّلْتَهُ الْحُكَمَاءُ بِوَصْفِهَا مُهْتَبٌ لَا يَدَانِي هَاشِمِيٌّ لَا يُوَارِي أَبْطَحِيٌّ لَا يُسَامِي شِيمَتُهُ الْحَيَاءُ وَطَبِيعَتُهُ السَّخَاءُ مَجْبُودٌ عَلَى أَوْقَارِ النَّبُوءَةِ وَأَخْلَاقِهَا مَطْبُوعٌ عَلَى أَوْصَافِ الرِّسَالَةِ وَأَحْلَامِهَا إِلَى أَنْ انْتَهَتْ بِهِ أَسْبَابُ مَقَادِيرِ اللَّهِ إِلَى أَوْقَاتِهَا وَجَرَى بِأَمْرِ اللَّهِ الْقَضَاءُ فِيهِ إِلَى نَهَايَاتِهَا أَدَاهُ مَحْتَوْمٌ قَضَاءِ اللَّهِ إِلَى غَايَاتِهَا تُبَشِّرُ بِهِ كُلُّ أُمَّةٍ مَنْ بَعْدَهَا وَيُدْفَعُهُ كُلُّ أَبِي إِلَى أَبِي مَنْ ظَهَرَ إِلَى ظَهْرٍ لَمْ يَخْلُطْهُ فِي عُنْصُرِهِ سَفَاحٌ وَ لَمْ يَنْجَسْهُ فِي وَلَادَتِهِ نِكَاحٌ مَنْ لُدُنْ أَدَمَ إِلَى أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ فِي خَيْرِ فِرْقَةٍ وَأَكْرَمِ سَبْطٍ وَأَمْنَعِ رَهْطٍ وَأَكْلًا حَمَلٍ وَأَوْدَعَ حَجْرٍ اصْطَفَاهُ اللَّهُ وَارْتَضَاهُ وَاجْتَبَاهُ وَآتَاهُ مِنَ الْعِلْمِ مَفَاتِيحَهُ وَمِنَ الْحُكْمِ يَنَابِيعَهُ ابْتَعَثَهُ رَحْمَةً لِلْعِبَادِ وَرَبِيعًا لِلْبِلَادِ وَأَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ الْكِتَابَ فِيهِ الْبَيَانُ وَالتَّيْبَانُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ قَدْ بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ وَنَهَجَهُ بِعِلْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ وَدِينٍ قَدْ

أَوْضَحَهُ وَفَرَانِضَ قَدْ أُوجِبَهَا وَحُدُودَ حَدَّهَا
 لِلنَّاسِ وَبَيَّنَّهَا وَ أُمُورٍ قَدْ كَشَفَهَا لِخَلْقِهِ وَ
 أَغْنَاهَا فِيهَا دَلَالَةً إِلَى النَّجَاةِ وَ مَعَالِمٌ تَدْعُو
 إِلَى هُدَاهُ فَبَلَّغَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا أُرْسِلَ بِهِ وَ
 صَدَعَ بِمَا أَمَرَ وَ آدَى مَا حُمِّلَ مِنْ أَثْقَالِ
 النُّبُوَّةِ وَ صَبَرَ لِرَبِّهِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ وَ
 نَصَحَ لِأُمَّتِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَ حَثَّهُمْ
 عَلَى الذِّكْرِ وَ دَلَّهُمْ عَلَى سَبِيلِ الْهُدَى
 بِمَنَاهِجٍ وَ دَوَاعٍ أَسَّسَ لِلْعِبَادِ أَسَاسَهَا وَ مَنَارَ
 رَفَعَ لَهُمْ أَعْلَامَهَا كَيْلًا يَضِلُّوا مِنْ بَعْدِهِ وَ
 كَانَ بِهِمْ رَعُوفًا رَحِيمًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 332 روایت 17

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام در خطبه ای که بذکر حال و صفات پیغمبر و انمه علیه السلام اختصاص داده می فرماید: آن بردباری و وقار و مهربانی که خدا داشت ، گناهان بزرگ و کارهای زشت مردم ، او را مانع نشد که برای آنها برگزیند دوست ترین و شریفترین پیغمبرانش را، یعنی محمد بن عبدالله (ص) را که در حریم عزت تولد یافته ، و در خاندان شرافت اقامت گزیده ، حسبش ناآمیخته و نسبش آلوده نگشته بود، صفاتش بر دانشمندان نامعلوم نبود، پیغمبران در کتب خود بوجودش مرثه داده ، و صفاتش را دانشمندان بیان کرده و حکیمان در وصفش اندیشیده بودند، پاکیزه اخلاقی بود بی نظیر، هاشمی نسبی بی مانند، مکی وطنی بی همپراز.

حیا صفت او بود و سخاوت طبیعتش ، برمتانت ها و اخلاق نبوت سرشته شده و اوصاف و خویشتن داری های رسالت بر او مهر شده بود. تا آنگاه که وسائل مقدرات خدا او را بوقت خود رسانید، قضا و قدر، بامر خدا او را بپایان کارش کشانید، حکم حتمی خدا او را بسوی سرانجامش برد، هر امتی امت پس از خود را بوجودش مرثه داد، و پشت پشت هر پدری او را بپدر دیگر تحویل داد، از زمان آدم تا برسد پیدرش عبدالله اصل و حسبش بزنا آمیخته نشد و ولادت او با نزدیکی ما مشروعی پلید نگشت ، ولادتش در بهترین طایفه و گرامیترین نواده (بنی هاشم) و شریفترین قبیله (فاطمه

مخزومیه) و محفوظترین شکم بار دار (آمنه بنت وهب) و امانت دارترین دامن بود. خدا او را برگزید و پسندید و انتخاب کرد، و کلیدهای دانش و سرچشمه های حرکت بدو داد. او را مبعوث کرد تا رحمت بندگان و بهار جهان باشد. و خدا کتابی را بر او نازل کرد که بیان و توضیح هر چیز در آنست ، یعنی قرآنی بلغت عربی بدون کجی ، شاید مردم پرهیزگار شوند، آنرا برای مردم بیان کرد و توضیح داد، با دانشی که تفصیلهای داد و دینی که آشکارش ساخت و واجباتی که آنها را لازم نمود و حدودی که برای مردم وضع کرد و بیان نمود و اموری که آنها را برای مخلوقش کشف کرد و آگاهشان ساخت.

در آن امور راهنمایی بسوی نجات است و نشانه هائی که به هدایت خدا دعوت کند .رسول خدا صلی الله علیه وآله رسالتش را تبلیغ کرد و ماعموریتش را آشکار ساخت و بارهای سنگین نبوت را که بگردن گرفته بود، بمنزل رسانید، و بخاطر پروردگارش صبر کرد، و در راهش جهاد نمود و برای امتش خیر خواهی کرد و ایشان را به نجات دعوت کرد، و بیاد خدا تشویق نمود، و براه هدایت دلالت فرمود، بوسیله برنامه ها و انگیزه هائی که پایه های آن را برای بندگان پی ریزی کرد و مناره هائی که نشانه هایش را بر افراشت تا مردم پس از او گمراه نشوند و آنحضرت نسبت بمردم دلسوز و مهربان بود.

18- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ

ترجمه روایت شریفه:

18- درست بن ابی منصور از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسید که : آیا ابوطالب بر پیغمبر صلی الله علیه وآله حجت بود؟ فرمود: نه ، بلکه وصایای (پیغمبران) نزد او بامانت بود و او تحویل پیغمبر داد، راوی گوید: من گفتم : وصایا را با او داد، چون که بر او حجت بود؟ فرمود: اگر بر او حجت می بود، وصیت را تحویل او نمی داد، عرض کردم : پس حال ابوطالب (از نظر عقیده) چگونه بود؟ فرمود : او پیغمبر و آنچه آورده بود، اقرار کرد، و وصایا را به او تحویل داد و همان روز در گذشت.

عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَلَالٍ عَنْ أُمِّيَّةَ بْنِ عَلِيٍّ الْقَيْسِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي دُرُسْتُ بْنُ أَبِي مَنْصُورٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ عَ إِذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَ مَحْجُوجًا بِأَبِي طَالِبٍ فَقَالَ لَا وَ لَكِنَّهُ كَانَ مُسْتَوْدَعًا لِلْوَصَايَا فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ صَ قَالَ قُلْتُ فَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصَايَا عَلَى أَنَّهُ مَحْجُوجٌ بِهِ فَقَالَ لَوْ كَانَ مَحْجُوجًا بِهِ مَا دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصِيَّةَ قَالَ فَقُلْتُ فَمَا كَانَ حَالُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ أَقْرَبَ بِالنَّبِيِّ وَ بِمَا جَاءَ بِهِ وَ دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصَايَا وَ مَاتَ مِنْ يَوْمِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 333 روایت 18

شرح:

علامه مجلسی (ره) پنج توجیه برای این روایت ذکر می کند، ولی آنچه را خودش انتخاب می کند اینست که : درست بن ابی منصور پرسید که : آیا ابوطالب حجت و امام بر پیغمبر بود؟ حضرت پاسخ داد نه ، زیرا اگر اشتباه تو از این جهت است که شنیده ئی ابوطالب پیغمبر وصیت کرد، مقصود این است که وصایا و امانتهای پیغمبران سابق نزد او بود و او پیغمبر تحویل داد، و ابوطالب در اینجا يك امانت نگهدار بیش نبود نه آنکه خودش حجت و امامی باشد و پیغمبر را وصی و جانشین خود کرده باشد، سائل معنی سخن امام را نفهمید و دوباره پرسید: مگر دادن وصایا پیغمبر صلی الله علیه وآله معنیش این نیست که او حجت بر پیغمبر است؟ حضرت جواب داد: چنین نیست ، بلکه این عمل ابوطالب با عقیده تو مخالفت و منافات دارد و مقصود از اقرار ابوطالب در روز مرگش اقرار ظاهری او بود که دیگران هم آگاه باشند (و گر نه او از اول پیغمبر صلی الله علیه وآله ایمان آورده بود، نهایت اینکه بواسطه ثقیه و دستور خود پیغمبر صلی الله علیه وآله ایمانش را اظهار و آشکار نمی کرد).

-الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَ بَاتَ آلُ مُحَمَّدٍ عَ بِأَطْوَلِ لَيْلَةٍ حَتَّى ظَنُّوا أَنْ لَا سَمَاءَ تُظَلُّهُمْ وَ لَا أَرْضَ تُقَلُّهُمْ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ وَ تَرَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْأَبْعَدِينَ فِي اللَّهِ فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَتَاهُمْ آتٌ لَا يَرُونَهُ وَ يَسْمَعُونَ كَلَامَهُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ إِنَّ فِي اللَّهِ

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه وآله در گذشت، آل محمد علیهم السلام (از شدت تاعشیر و اندوه) درازترین شب را می گذرانیدند (چون خواب از چشمشان رفته بود و جهان در نظرشان تیره گشته بود) تا آنجا که از آسمانی که بالای سرشان قرار گرفته و زمینی که آنها را بر دوش کشیده فراموش کردند. زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله خویش و بیگانه را در راه خدا متحد ساخته بود (برای رضای خدا حامی و مدافع خویشان و یگانگان بود و کماتشان را بزه کشیده بود (در آن میان که ایشان چنان حالی داشتند، واردی بر ایشان در آمد، که خودش را نمی دیدند و سخنش را می شنیدند و او می گفت:

درود و رحمت و برکات خدا بر شما خانواده باد، همانا با وجود خدا در سایه او هر معصیبتی را بردباری و دلخوشی و هر هلاکتی را نجات و از دست رفته‌ئی را جبران‌نیست))) هر جانداری مرگ را می چشد و روز قیامت پادشاهی شما را تمام می دهند، هر که را از دوزخ بکنار برند و ببهشت در آورند، کامیاب شده و زندگی دنیا جز کالای فریب نباشد 185 سوره 30-)))

همانا خدا شما را برگزیده و برتری داده و پاک نموده و خانواده پیغمبرش قرار داده و علم خود را بشما سپرده و کتاب خود را بشما بارث داده و شما را صندوق علم و عصای عزت‌ش ساخته، (یعنی خود را در میان مخلوق بشما قائم نموده) و از نور خود برای شما مثل زده

عِزَاءٍ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَ نَجَاةٍ مِنْ كُلِّ هَلَاكَةٍ وَ دَرَكًا لِمَا فَاتَ كُلَّ نَفْسٍ ذَانِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ رُحِزَ عَنِ النَّارِ وَ أَدْخَلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَكُمْ وَ فَضَّلَكُمْ وَ طَهَّرَكُمْ وَ جَعَلَكُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَ اسْتَوَدَّكُمْ عِلْمَهُ وَ أَوْرَثَكُمْ كِتَابَهُ وَ جَعَلَكُمْ تَابُوتَ عِلْمِهِ وَ عَصَا عِزِّهِ وَ ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ نُورِهِ وَ عَصَمَكُمْ مِنَ الزَّلْزَلِ وَ أَمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ فَتَعَزَّوْا بِعِزِّ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَنْزِعْ مِنْكُمْ رَحْمَتَهُ وَ لَنْ يُزِيلَ عَنْكُمْ نِعْمَتَهُ فَأَنْتُمْ أَهْلُ اللَّهِ عِزِّ وَ جَلِّ الدِّينِ بِهِمْ تَمَّتِ النُّعْمَةُ وَ اجْتَمَعَتِ الْفُرْقَةُ وَ انْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَ أَنْتُمْ أَوْلِيَاؤُهُ فَمَنْ تَوَلَّاهُمْ فَازَ وَ مَنْ ظَلَمَ حَقَّهُمْ زَهَقَ مَوَدَّتْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاجِبَةٌ فِي كِتَابِهِ عَلَى عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ اللَّهُ عَلَى نَصْرِكُمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ فَاصْبِرُوا لِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ فَإِنَّهَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ قَدْ قَبَّلَكُمْ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ وَ دِيْعَةً وَ اسْتَوَدَّكُمْ أَوْلِيَاءَهُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ أَدَّى أَمَانَتَهُ آتَاهُ اللَّهُ صَدَقَتَهُ فَأَنْتُمْ الْأَمَانَةُ الْمُسْتَوَدَّعَةُ وَ لَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ وَ الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ وَ قَدْ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَدْ أَكْمَلَ لَكُمْ الدِّينَ وَ بَيَّنَّ لَكُمْ سَبِيلَ الْمَخْرَجِ فَلَمْ يَبْرُكْ لَجَاهِلٍ حُجَّةٌ فَمَنْ جَهَلَ أَوْ تَجَاهَلَ أَوْ أَنْكَرَ أَوْ نَسِيَ أَوْ تَنَاسَى فَعَلَى اللَّهِ حِسَابُهُ وَ اللَّهُ مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِكُمْ وَ اسْتَوَدَّكُمْ اللَّهُ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَسَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع مِمَّنْ آتَاهُمُ التَّعْزِيَةُ فَقَالَ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى

اصول کافی جلد 2 صفحه 334 روایت 19

(بحديث 513 رجوع شود) و شما را از لغزش محفوظ داشته و از فتنه ها ایمن ساخته ، پس شما با دلداری خدا تسلیت یابید، زیرا خدا رحمتش را از شما باز نگرفته و نعمتش را زایل نفرموده است. شما اهل خدای عزوجل هستید، ببرکت شما نعمت کامل گشته ، و پراکنده گی گرد آمده و اتحاد کلمه پیدا شده و شما اولیاء خدائید، هر که از شما پیروی کند کامیاب شده ، و هر که بحق شما ستم روا دارد، هلاکت یافته ، دوستی شما از جانب خدا در قرآن بر بندگان مؤمن واجب گشته ، علاوه بر همه اینها خدا هرگاه بخواهد شما را یاری کند تواناست . پس شما هم برای عاقبت امر شکیبا باشید، زیرا عاقبت کارها بسوی خدا می گراید (و خدا اهل حق را پیدایش صبرشان می رساند).

خدا شما را بعنوان امانت از پیغمبرش پذیرفته ، و باولیاء مؤمنینش که در روی زمین هستند سپرده است . هر که امانت خود را پردازد، خدا پاداش راستی و درستیش را باو دهد . شما هستید آن امانت سپرده شده و دوستی و اطاعت مردم نسبت بشما واجب و لازم است ، رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت ، در حالی که دین را برای شما کامل کرد، و راه نجات را بیان فرمود، و برای هیچ نادانی عذری باقی نگذاشت پس هر که نادان ماند، یا خود را بنادانی زند، یا انکار کند یا فراموش نماید، و یا خود را بفراموشی زند، حسابش با خدا است ، و خدا دنبال حوائج شما است ، شما را بخدا می سپارم ، درود بر شما باد.

من از امام باقر علیه السلام پرسیدم

این تسلیت از جانب که برای آنها آمد؟
فرمود: از جانب خدای تبارک و تعالی.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب تار دیدار می شد نوری مانند پاره ماه از او بچشم می خورد.

20- عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى إِذَا رُئِيَ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ رُئِيَ لَهُ نُورٌ كَأَنَّهُ شِقَّةُ قَمَرٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 335 روایت 20

ترجمه روایت شریفه:

و فرمود: جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر نازل شد و گفت: ای محمد! پروردگارت بتو سلام می رساند و می فرماید: من آتش دوزخ را حرام کردم بر پستی که ترا فرود آورد، و شکمی که بتو آبستن شد، و دامانی که ترا پرورید: آن پست، پست عبدالله بن عبدالمطلب است، و شکمی که بتو آبستن شد، آمنه بنت وهب، و اما دامانی که ترا پرورید، دامان ابیطالب - و طبق روایت این فضال - و فاطمه بنت اسد است.

21- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ الصَّغِيرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ إِنِّي قَدْ حَرَمْتُ النَّارَ عَلَى صَنْبٍ أَنْزَلْتُكَ وَ بَطْنٍ حَمَلْتُكَ وَ حَجْرٍ كَفَّلْتُكَ فَالصَّنْبُ صَنْبُ أَبِيكَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ الْبَطْنُ الَّذِي حَمَلْتُكَ فَآمَنَةُ بِنْتُ وَهَبٍ وَ أَمَا حَجْرٌ كَفَّلْتُكَ فَحَجْرُ أَبِي طَالِبٍ وَ فِي رِوَايَةٍ ابْنِ فَضَالٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 336 روایت 21

ترجمه روایت شریفه:

و فرمود: عبدالمطلب روز قیامت بعنوان يك امت محشور شود و سیمای پیغمبران و هیبت سلاطین داشته باشد.

22- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَّارَةَ بِنْتِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ يُحْشَرُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَاحِدَةً عَلَيْهِ سِيْمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَ هَيْبَةُ الْمُلُوكِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 336 روایت 22

شرح:

مجلسی (ره) از نهاییه ابن اثیر نقل می کند که مردمی را که در میان جماعتی دینی مخصوص بخود داشته باشند امت گویند، چنانکه خدای تعالی درباره ابراهیم فرماید(((:هملنا ابراهیم امتی بود))) بنابراین چون در میان تمام مشرکین مکه تنها عبدالمطلب خدا شناس بود، او را امت نامیدند، چنانکه حضرت ابراهیم هم در زمان خود چنان بود. و از مفردات راغب نقل کند که ابراهیم بتنهائی از لحاظ عبادت بجای يك امت و جماعت بود، از این رو او را امت فرمود: و بعضی گفته اند: مردی که خیر و دیانت در او جمع باشد امتش گویند.

ترجمه روایت شریفه:

و فرمود: عبدالمطلب نخستین کسی است که (از میان فرزندان اسماعیل) به بدا معتقد بود، او روز قیامت بعنوان يك امت مبعوث شود و رونق سلاطین سیمای پیغمبران داشته باشد.

ترجمه روایت شریفه:

و فرمود: عبدالمطلب بتنهائی يك امت مبعوث شود، و رونق سلاطین و هیئت پیغمبران داشته باشد، و این بجهت آنست که او نخستین معتقد به بدا بود. و فرمود: عبدالمطلب رسول خدا صلی الله علیه وآله را بسوی ساربانانش فرستاد تا شتران فرار کرده را گرد آورد. حضرت دیر کرد، عبدالمطلب حلقه در خانه کعبه را گرفت و می گفت :
 (((پروردگارا اهل خود را هلاک می کنی؟! اگر چنین کنی امری از جانب تو ظاهر گشته است) (((زیرا من در کتب و اختیار پیغمبران گذشته خوانده ام که این نوه من پیغمبر خواهد شد، اگر در کودکی بمیرد، معلوم می شود برای خدا بدا حاصل شده است) سپس پیغمبر صلی الله علیه وآله شترها را آورد و عبدالمطلب در هر جاده و دره نی کسی را بجستجوی پیغمبر فرستاد و

23-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَقْدٍ عَنْ مُقَرَّنٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَوَّلَ مَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَحْدَهُ عَلَيْهِ بِهَاءِ الْمُلُوكِ وَ سِيمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 336 روایت 23

24-بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ ابْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رَبَابٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ وَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ جَمِيعاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ يُبْعَثُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أُمَّةً وَحْدَهُ عَلَيْهِ بِهَاءِ الْمُلُوكِ وَ سِيمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ أَوَّلَ مَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ قَالَ وَ كَانَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَرْسَلَ رَسُولَ اللَّهِ ص إِلَى رُعَاتِهِ فِي إِبِلٍ قَدْ نَدَّتْ لَهُ فَجَمَعَهَا فَأَبْطَأَ عَلَيْهِ فَأَخَذَ بِحَلْقَةِ بَابِ الْكَعْبَةِ وَ جَعَلَ يَقُولُ يَا رَبِّ أ تَهْلِكُ أَلَكُ إِنْ تَفَعَّلَ فَأَمْرٌ مَا بَدَأَ لَكَ فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِالْإِبِلِ وَ قَدْ وَجَّهَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِي كُلِّ طَرِيقٍ وَ فِي كُلِّ شَعْبٍ فِي طَلْبِهِ وَ جَعَلَ يَصِيحُ يَا رَبِّ أ تَهْلِكُ أَلَكُ إِنْ تَفَعَّلَ فَأَمْرٌ مَا بَدَأَ لَكَ وَ لَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ص أَخَذَهُ فَقَبَّلَهُ وَ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا وَجْهَ لَكَ بَعْدَ هَذَا فِي شَيْءٍ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ تُغْتَالَ فَتُقْتَلَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 337 روایت 24

فریاد می زد: (((پروردگارا اهل خود را هلاک می کنی؟! اگر چنین کنی برای تو بدا حاصل گشته است))) چون چشمش بپیغمبر صلی الله علیه وآله افتاد، او را در بر گرفت و بوسید و فرمود: پسر جانم: پس از این ترا دنبال کاری نفرستم، زیرا می ترسم، ناگهان گرفتار و کشته شوی.

25- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَمَّا أَنْ وَجَّهَ صَاحِبُ الْحَبَشَةِ بِالْخَيْلِ وَ مَعَهُمُ الْفَيْلُ لِيَهْدِمَ الْبَيْتَ مَرُّوا بِأَبِلٍ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَسَاقَوْهَا فَبَلَغَ ذَلِكَ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ فَأَتَى صَاحِبَ الْحَبَشَةِ فَدَخَلَ الْأَذْنَ فَقَالَ هَذَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ بِنُ هَاشِمٍ قَالَ وَ مَا يَشَاءُ قَالَ التَّرْجُمَانُ جَاءَ فِي إِبِلٍ لَهُ سَاقَوْهَا يَسْأَلُكَ رَدَّهَا فَقَالَ مَلِكُ الْحَبَشَةِ لِأَصْحَابِهِ هَذَا رَنِيْسُ قَوْمٍ وَ رَعِيْمُهُمْ جَنَّتْ إِلَيَّ بَيْتُهُ الَّذِي يَعْبُدُهُ لِأَهْدِمَهُ وَ هُوَ يَسْأَلُنِي إِطْلَاقَ إِبِلِهِ أَمَا لَوْ سَأَلُنِي الْإِمْسَاكَ عَنْ هَدْمِهِ لَفَعَلْتُ رُدُّوْا عَلَيْهِ إِبِلَهُ فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لِتَرْجُمَانِهِ مَا قَالَ لَكَ الْمَلِكُ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَ لِهَذَا الْبَيْتِ رَبُّ يَمْنَعُهُ فَرُدَّتْ إِلَيْهِ إِبِلُهُ وَ أَنْصَرَفَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ نَحْوَ مَنْزِلِهِ فَمَرَّ بِالْفَيْلِ فِي مَنْصَرَفِهِ فَقَالَ لِلْفَيْلِ يَا مَحْمُودُ فَحَرِّكْ الْفَيْلُ رَأْسَهُ فَقَالَ لَهُ أَ تَدْرِي لِمَ جَاءُوا بِكَ فَقَالَ الْفَيْلُ بِرَأْسِهِ لَا فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ جَاءُوا بِكَ لِتَهْدِمَ بَيْتَ رَبِّكَ أَ فَتَرَكَ فَاعِلَ ذَلِكَ فَقَالَ بِرَأْسِهِ لَا فَانصَرَفَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ إِلَى مَنْزِلِهِ فَلَمَّا أَصْبَحُوا عَدُّوا بِهِ لِدُخُولِ الْحَرَمِ فَأَبَى وَ امْتَنَعَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لِبَعْضِ مَوَالِيهِ عِنْدَ ذَلِكَ اَعْلُ الْجَبَلَ فَانظُرْ

تَرَى شَيْئًا فَقَالَ أَرَى سَوَادًا مِنْ قِبَلِ الْبَحْرِ
فَقَالَ لَهُ يُصِيبُهُ بَصْرُكَ أَجْمَعُ فَقَالَ لَهُ لَا وَ
لَأَوْشَكَ أَنْ يُصِيبَ فَلَمَّا أَنْ قَرُبَ قَالَ هُوَ
طَيْرٌ كَثِيرٌ وَلَا أَعْرِفُهُ يَحْمَلُ كُلُّ طَيْرٍ فِي
مَنْقَارِهِ حَصَاةً مِثْلَ حَصَاةِ الْخَذْفِ أَوْ دُونَ
حَصَاةِ الْخَذْفِ فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ رَبِّ
عَبْدُ الْمُطَّلِبِ مَا تَرِيدُ إِلَّا الْقَوْمَ حَتَّى لَمَّا
صَارُوا فَوْقَ رُءُوسِهِمْ أَجْمَعُ أَلْقَتِ الْحَصَاةَ
فَوَقَعَتْ كُلُّ حَصَاةٍ عَلَى هَامَةِ رَجُلٍ
فَخَرَجَتْ مِنْ دُبُرِهِ فَفَتَنَتْهُ فَمَا أَنْقَلَتْ مِنْهُمْ إِلَّا
رَجُلًا وَاحِدًا يُخْبِرُ النَّاسَ فَلَمَّا أَنْ أَخْبَرَهُمْ
أَلْقَتِ عَلَيْهِ حَصَاةً فَفَتَنَتْهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 337 روایت 25

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام فرمود: چون
امیر حبشه لشکر خود را همراه پیلان
بسوی مکه فرستاد تا خانه کعبه را
خراب کند، بشتران عبدالمطلب بر
خوردند و آنها را پیش راندند، این خبر
به عبدالمطلب رسید. او نزد امیر حبشه
آمد. دربان امیر در آمد و گفت: این
عبدالمطلب بن هاشم است، گفت:
چه می خواهد؟ مترجم گفت: آمده است و
تقاضا دارد که شترانی را که لشکر تو
برده اند باو برگردانی، پادشاه حبشه با
صحابش گفت: این مرد رئیس و
پیشوای قومی است که من برای خراب
کردن خانه ای که عبادتش می کنند آمده
ام، و او رها کردن شترانش را از من
می خواهد، اگر او دست بازداشتن از
خراب کردن کعبه را از من می
خواست. می پذیرفتم، شترانش را باو
برگردانید، عبدالمطلب به مترجمش
گفت: سلطان بتو چه گفت؟ مترجم باو
گزارش داد، عبدالمطلب گفت: من صاحب
شتر هستم و خانه صاحبی دارد که
آن را نگه می دارد، شتران را باو پس
دادند و عبدالمطلب بجانب منزلش
برگشت. هنگام مراجعت به فیل
برخورد، باو گفت: ای محمود! فیل
سرش را حرکت داد، باو گفت: می دانی
تو را برای چه آورده اند؟ فیل با سر
اشاره کرد: نه، عبدالمطلب گفت: ترا
آورده اند تا خانه پروردگارت را خراب
کنی، چنین کاری را انجام می دهی؟
با سر اشاره کرد: نه، عبدالمطلب
بمنزلش مراجعت کرد.
چون صبح شد، لشکریان فیل را

بردند تا وارد خانه شود، فیل سرباز زد و امتناع ورزید، آن هنگام عبدالمطلب به یکی از غلامانش گفت: بالای کوه رو و بنگر تا چه بینی، گفت: یک سیاهی از طرف دریا می بینم گفت: چشمت به همه آنها می رسد؟ گفت: نه ولی نزدیک است برسد، چون نزدیک شد، گفت: پرنده بسیاری است که آنها را نمی شناسم، و هر یک از آنها سنگی باندازه سنگی که با پشت ناخن می پرانند یا کوچکتر در منقار دارد: عبدالمطلب گفت: به پروردگار عبدالمطلب، جز این قوم را نخواهند، تا آنگاه که بالای سر همه لشکر قرار گرفتند، سنگ ریزه را انداختند، هر سنگریزه بر سر مردی فرود آمد و از مقعدش خارج شد و او را بکشت، از آن لشکر جز یک مرد جان بدر نبرد که رفت و گزارش را بمردم گفت: چون گزارش را گفت پرنده سنگ ریزه را افکند و او را هم بکشت.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: در آستانه کعبه برای عبدالمطلب فرشی می گستردند که مخصوص او بود و برای دیگری در آنجا فرش گسترده نمی شد، و او فرزندی داشت که بالای سرش می ایستادند و از کسانی که نزدیکش می رفتند جلوگیری می کردند. رسول خدا صلی الله علیه وآله که کودکی بود تازه به راه افتاد بیامد و روی زانوی عبدالمطلب نشست، یکی از آنها خم شد تا رسول خدا را از او دور کند، عبدالمطلب گفت از پسر دست بردار، زیرا

26- عَلِيُّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ رِفَاعَةَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ يُفْرَشُ لَهُ بِفَنَاءِ الْكَعْبَةِ لَا يُفْرَشُ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ وَ كَانَ لَهُ وُلْدٌ يَقُومُونَ عَلَى رَأْسِهِ فَيَمْنَعُونَ مَنْ دَنَا مِنْهُ فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ هُوَ طِفْلٌ يَدْرَجُ حَتَّى جَلَسَ عَلَى فَخْذَيْهِ فَأَهْوَى بَعْضُهُمْ إِلَيْهِ لِيُنْحِيَهُ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ دَعْ ابْنِي فَإِنَّ الْمَلِكَ قَدْ آتَاهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 339 روایت 26

فرشته نزد او آمده) او را آورده ، یا سلطنت باو رسد).

ترجمه روایت شریفه:

و فرمود: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله متولد شد، چند روز بی شیر بود (گویا مادرش بیمار بوده یا شیر نداشته است) ابوطالب آن حضرت را به سینه خود افکند، خدا در سینه او شیر جاری ساخت و تا چند روز پیغمبر از آن شیر می خورد، تا آنگاه که ابوطالب حلیمه سعدیه را پیدا کرد و پیغمبر را باو داد.

27- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّقْفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُعَلَّى عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدٍ عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَمَّا وُلِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ لَهُ لَبَنٌ فَأَلْقَاهُ أَبُو طَالِبٍ عَلَى نَدْيِ نَفْسِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ لَبَنًا فَرَضَعَ مِنْهُ أَيَّامًا حَتَّى وَقَعَ أَبُو طَالِبٍ عَلَى حَلِيمَةَ السَّعْدِيَّةِ فَدَفَعَهُ إِلَيْهَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 339 روایت 27

شرح:

این روایت از لحاظ سند ضعیف و غیر قابل اعتماد است ، بدین جهت توجیه و تاویل آن لزومی ندارد.

ترجمه روایت شریفه:

و فرمود: حکایت ابوطالب حکایت اصحاب کهف است که ایمان را نمان کردند و شرک را اظهار داشتند، پس خدا پاداششان را دو بار بآنها داد. (یک بار بجهت ایمان آوردن و یک بار بجهت تقیه کردن).

-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ مَثَلَ أَبِي طَالِبٍ مَثَلُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ أَسْرُوا الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الشِّرْكَ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 339 روایت 28

29- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قِيلَ لَهُ إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ كَانَ كَافِرًا فَقَالَ كَذَبُوا كَيْفَ يَكُونُ كَافِرًا وَ هُوَ يَقُولُ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا — نَبِيًّا كَمُوسَى خَطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ

وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ كَيْفَ يَكُونُ أَبُو طَالِبٍ كَافِرًا
 وَ هُوَ يَقُولُ
 لَقَدْ عَلَّمُوا أَنْ ابْنَنَا لَا مُكَذَّبٌ — لَدَيْنَا وَ لَا
 يَعْبَأُ بِقِيلِ الْأَبَاطِلِ
 وَ أبيضُ يُسْتَسْقَى الْعَمَامُ بِوَجْهِهِ — ثَمَالِ
 الْيَتَامَى عَصْمَةً لِلرَّامِلِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 340 روایت 29

ترجمه روایت شریفه:

اسحاق بن جعفر از پدرش (امام صادق) علیه السلام نقل کند که به آن حضرت عرض شد: آنها (اهل سنت) گمان کنند که ابوطالب کافر بوده است، فرمود: دروغ گویند، چگونه او کافر است که می گوید:

مگر نمی دانند که ما محمد را مانند موسی پیغمبری یافته ایم که در کتابهای نخست و سلف نامش نوشته است؟ و در حدیث دیگر فرمود:

چگونه می شود که ابوطالب کافر باشد؟ در صورتی که خود او می گوید: مردم دانسته اند که ما فرزند خود را به دروغ نسبت ندهیم و بسخن یاوه سرایان اعتنا نمی شود. او روسفید و آبرومندی است که با احترام آبروی او طلب باران می شود. او فریاد رس یتیمان و پناه بیوه زنانست:

شرح:

ابوطالب این شعر را هنگامی گفت که در مکه خشکسالی پیدا شد، و پدرش عبدالمطلب باو دستور داد تا پیغمبر را که کودکی در قنناق بود بیاورد و در برابر کعبه بسوی آسمان بلند کند و بگوید: پروردگارا بحق این کودک بارانی برای ما بفرست، او چنین کرد و پس از ساعتی ابری پدید شد و بارانی فراوان آمد مرأت ص 369.

30- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ بَيْنَمَا النَّبِيُّ ص فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ لَهُ جُدْدٌ فَأَلْقَى الْمُشْرِكُونَ عَلَيْهِ سَلَى نَاقَةَ فَمَلَنُوا ثِيَابَهُ بِهَا فَدَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ فَذَهَبَ إِلَى أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ لَهُ يَا عَمَّ كَيْفَ تَرَى حَسْبِي فَيُكْمُ فَقَالَ لَهُ وَ مَا ذَاكَ يَا ابْنَ أَخِي فَأَخْبَرَهُ أَخْبَرَ فَدَعَا أَبُو طَالِبٍ حَمْرَةَ وَ أَخَذَ السِّيفَ وَ قَالَ لِحَمْرَةَ خُذِ السَّلَى ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى الْقَوْمِ وَ النَّبِيُّ مَعَهُ فَأَتَى فُرَيْشًا وَ هُمْ حَوْلَ الْكَعْبَةِ

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَرَفُوا الشَّرَّ فِي وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ
لِحَمْزَةَ أَمْرٍ السَّلَىٰ عَلَيَّ سِبَالَهُمْ فَفَعَلَ ذَلِكَ
حَتَّىٰ أَتَىٰ عَلَيَّ أَخْرَهُمْ ثُمَّ التَّفَّتْ أَبُو طَالِبٍ
إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي هَذَا حَسْبُكَ
فِينَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 340 روایت 30

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام فرمود: در آن
میان که پیغمبر صلی الله علیه و
آله در مسجد الحرام بود و لباسهای نو
در برداشت، مشرکین شکمبه شتری را بر
او افکندند و لباسهایش را آلوده کردند،
پیغمبر از این عمل بقدری ناراحت شد که
خدا داند، آنگاه نزد ابوطالب آمد و گفت:
ای عمو! حس! (18)) مرا در میان خود
چگونه می بینی؟ او گفت: مگر چه شده
ای برادر زاده؟! حضرت گزارش داد،
ابوطالب حمزه را طلبید و خودش هم
شمشیر بر گرفت و بحمزه گفت: شکمبه
را بردار، سپس همراه پیغمبری بسوی آن
قوم رفت تا نزد قریش رسید، آنها گرد
کعبه بودند، چون او را دیدند آثار خشم و
بدی را در چهره اش خواندند، آنگاه
به حمزه گفت: شکمبه را بر سبیل
همه بمال، او چنین کرد، تا به نفر
آخرشان هم مالید، سپس ابوطالب متوجه
پیغمبر صلی الله علیه و آله شد و گفت:
برادر زاده؟ اینست حسب تو در میان ما.

ترجمه روایت شریفه:
و فرمود: چون ابوطالب وفات یافت،
جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
نازل شد و عرض کرد: ای محمد! از
مکه بیرون رو، زیرا در اینجا یآوری
نداری و قریش هم بر پیغمبر هجوم
آوردند. حضرت از آنجا فرار کرد تا به
یکی از کوههای مکه که حجوش می
گفتند رسید و در آنجا شد، (گویا مقصود
همان کوهی است که غار مشهور در آن
بوده و هجرت در این زمان واقع شد).

31-عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ بْنِ
زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَمَّا تُوْفِيَ
أَبُو طَالِبٍ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص
فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَخْرُجْ مِنْ مَكَّةَ فَلَيْسَ لَكَ
فِيهَا نَاصِرٌ وَ تَارَتْ قَرِيشٌ بِالنَّبِيِّ ص فَخَرَجَ
هَارِبًا حَتَّىٰ جَاءَ إِلَىٰ جَبَلٍ بِمَكَّةَ يُقَالُ لَهُ
الْحَجُونُ فَصَارَ إِلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 341 روایت 31

32- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ
يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ أَبَا طَالِبٍ أَسْلَمَ بِحِسَابِ
الْجَمَلِ قَالَ بِكُلِّ لِسَانٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 341 روایت 32

ترجمه روایت شریفه:

و فرمود: همانا ابوطالب بحساب جمل
اسلام آورد، یعنی بهر زبان.

33- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ
ابْنِي مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ عَبْدِ
اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ أَبِي
زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ أَسْلَمَ أَبُو طَالِبٍ
بِحِسَابِ الْجَمَلِ وَ عَقَدَ بِيَدِهِ ثَلَاثًا وَ سِتِّينَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 342 روایت 33

ترجمه روایت شریفه:

و فرمود: ابوطالب بحساب جمل
اسلام آورد و با دستش عدد شصت و
سه را متشکل کرد.

شرح:

حساب جمل در اصطلاح امروز همان حساب ابجد است که از دیر زمان نزد منجمین و مؤلفین مرسوم و معمول بوده و در تقاویم و شماره گذاریهای صفحات مقدمه کتاب و مواد تاریخ و رموز دیگر بکار می رفته است و ترتیبش چنان است که: الف را يك و با را دو و جیم را سه و دال را چهار بحساب می آورند و از یا که بده می رسد ده ده بالا می روند و از عدد صد به دویست و سیصد بالا می روند تا آنکه حرف غین را هزار بشمار می آورند، بنابراین در تطبیق این روایت با این حساب چند وجه گفته شده است:

(1) عدد 63 بحساب ابجد مساوی دو کلمه (لا و الا) است که مختصر کلمه لا اله الا الله می باشد و پایه توحید است.

(2) عدد 63 با حروف ابجد کلمه سج را نشان می دهد و آن بمعنی نهان کن و مخفی دار می باشد پس مقصود ابوطالب و هم امام صادق علیه السلام از این روایت بیان تقیه و اسلام پنهانی ابوطالب بوده است.

(3) مقصود این است که ابوطالب به 63 زبان اظهار اسلام کرد.

(4) مقصود این است که ابوطالب هنگام اسلام آوردنش 63 سال داشت.

(5) مقصود این است که ابوطالب 63 قصیده در مدح

پیغمبر (ص) سروده که همگی دلالت بر ایمان او دارد.

34- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ
الْكَلْبِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَرْوَرِ الْعَنْوِيِّ عَنْ
أَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ الْحَنْظَلِيِّ قَالَ رَأَيْتُ أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ ع يَوْمَ افْتَتَحَ الْبَصْرَةَ وَ رَكِبَ بَعْلَةً
رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا
أَخْبَرُكُمْ بِخَيْرِ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ فَقَامَ
إِلَيْهِ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ بَلَى يَا أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ حَدَّثْنَا فَإِنَّكَ كُنْتَ تَشْهَدُ وَ
نَعِيبُ فَقَالَ إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ
سَبْعَةٌ مِنْ وُلْدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا يَنْكُرُ فَضْلَهُمْ
إِلَّا كَافِرٌ وَ لَا يَجْحَدُ بِهِ إِلَّا جَاهِدٌ فَقَامَ عَمَّارُ
بْنُ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ

الْمُؤْمِنِينَ سَمَّيْنَاهُمْ لَنَا لِنَعْرِفَهُمْ فَقَالَ إِنَّ خَيْرَ
 الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ الرَّسُلُ وَإِنَّ أَفْضَلَ
 الرَّسُلِ مُحَمَّدٌ صَ وَإِنَّ أَفْضَلَ كُلِّ أُمَّةٍ بَعْدَ
 نَبِيِّهَا وَصِيِّ نَبِيِّهَا حَتَّى يَذُرَّكَ نَبِيُّ الْأَوَّلِ وَإِنَّ
 أَفْضَلَ الْأَوْصِيَاءِ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 السَّلَامِ الْأَوَّلِ وَإِنَّ أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَ
 الْأَوْصِيَاءِ الشُّهَدَاءِ الْأَوَّلِ وَإِنَّ أَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ
 حَمْزَةَ بَنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَجَعْفَرَ بَنِ أَبِي
 طَالِبٍ لَهُ جَنَاحَانِ خَضِيْبَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي
 الْجَنَّةِ لَمْ يَنْحَلْ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ
 جَنَاحَانَ غَيْرَهُ شَيْءٌ كَرَّمَ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا صَ
 وَشَرَفَهُ وَالسَّبْطَانَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْمَهْدِيَّ عَ
 يَجْعَلُهُ اللَّهُ مَنْ شَاءَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ
 ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ
 فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ
 وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَ
 حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا. ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ
 كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 342 روایت 34

ترجمه روایت شریفه:

اصبح بن نباته حنظلی گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم روزی که بصره را فتح کرد و بر استر رسول خدا صلی الله علیه وآله سوار بود. سپس فرمود: ای مردم! بشما خبر ندهم که بهترین مخلوق در روزی که خدا آنها را گرد آورد (روز قیامت) کیست؟ ابویوب انصاری برخاست و عرض کرد: چرا ای امیرالمؤمنین بما خبر ده، زیرا (نزد پیغمبر و هنگام نزول وحی و دانستن حقایق و واقعیات) تو حاضر بوده ای و ما غایب. فرمود: همانا بهترین مخلوق در روزی که خدا گردشان آورد، هفت تن از فرزندان عبدالمطلبند که جز کافر و جاحد منکر فضیلت ایشان نباشد.

عمار بن یاسر- رحمه الله بر خاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین نام آنها را بما بگو تا بشناسیمشان، فرمود: بهترین مخلوق روزی که خدا گردشان آورد، پیغمبرانند و بهترین پیغمبران محمد صلی الله علیه وآله است و بهترین شخص از هر امتی بعد از پیغمبر آنها وصی او است تا آنکه پیغمبری در زمان او آید (پس آن پیغمبر از وصی پیغمبر سابق افضل است) و همانا بهترین اوصیاء، وصی محمد علیه وآله السلام است، همانا بهترین مخلوق بعد از اوصیاء، شهیدانند، همانا بهترین شهیدان حمزه بن عبدالمطلب و جعفر بن ابیطالب است که دو بال تر و تازه دارد و با آنها در بهشت پرواز می کند و با حدی از این امت جز او دو بال عطا نشده است، خدا آن را برای احترام محمد صلی الله علیه وآله و

تشریف او عطا کرده است . و دیگر دو نوه پیغمبر حسن و حسین و مهدی علیهم السلام اند که خدا هر که را از ما خانواده بخواهد مهدی قرار دهد.

سپس این آیه را تلاوت فرمود: (((انها که اطاعت خدا و پیغمبر کنند، همدم کسانی هستند که خدا به ایشان نعمت داده یعنی پیغمبران و راست پیشگان و شهیدان و نیکوکاران ، و اینان نیکو رفیقانند، این تفضیل از جانب خداست و دانائی خدا بس است 69 سوره 4- .)))

ترجمه روایت شریفه:

ابومریم انصاری گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم: چگونه بر جنازه پیغمبر صلی الله علیه وآله نماز خوانده شد؟ فرمود: چون امیرالمؤمنین علیه السلام غسلش داد و کفنش نمود و روپوشی بر او کشید، بده نفر اجازه ورود داد تا گردش حلقه زدند. امیرالمؤمنین علیه السلام در میان آنها ایستاد و فرمود: (((همانا خدا و فرشتگانش بر پیغمبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود فرستید و سلام کنید، سلام تمام 56 سوره 33 -))) پس مردم هم چنانکه حضرت می فرمود، می گفتند تا آنکه تمام اهل مدینه و اهل عوالی (آبادیهای نزدیک مدینه ، در روی تپه ها) بر آن حضرت نماز گزارند.

35- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ كَيْفَ كَانَتْ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ ص قَالَ لَمَّا غَسَلَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ كَفَّنَهُ سَجَّاهُ ثُمَّ ادْخَلَ عَلَيْهِ عَشْرَةَ فِدَارًا حَوْلَهُ ثُمَّ وَقَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي وَسْطِهِمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا فَيَقُولُ الْقَوْمُ كَمَا يَقُولُ حَتَّى صَلَّى عَلَيْهِ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَ أَهْلُ الْعَوَالِي

اصول کافی جلد 2 صفحه 343 روایت 35

شرح:

ظاهر این است که نماز بر آن حضرت تنها بهمین کیفیت انجام شده و دعاء و تکبیر دیگری نداشته است و ممکن است مقصود این باشد که این آیه را پیش از نماز یا بعد از هر تکبیر می خوانده اند. و ممکن است نماز مخصوص بر آن حضرت را امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب خاص خود در ابتداء خوانده و نمازهای دیگر بهر نحوی که بوده ، پس از انجام اصل فریضه و به منظوری غیر از ادای واجب گزارده شده است.

36- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلْمَةَ بْنِ
الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ
عَنْ عَتَقَبَةَ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ
قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَلِيُّ اذْفَنْ فِي هَذَا
الْمَكَانِ وَارْفَعْ قَبْرِي مِنَ الْأَرْضِ أَرْبَعَ
أَصَابِعَ وَرُشَّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَاءِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 343 روایت 36

ترجمه روایت شریفه:
امام باقر علیه السلام فرمود:
پیغمبر صلی الله علیه وآله به علی علیه
السلام فرمود: یا علی مراد در اینجا
دفن کفن و قبرم را چهار انگشت از زمین
بلند کن و بر آن آب بپاش.

37- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي
عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
ع قَالَ أَتَى الْعَبَّاسُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع
فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا أَنْ
يَذْفِنُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي بَقِيعِ
الْمُصَلَّى وَ أَنْ يَوْمَهُمْ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَخَرَجَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِلَى النَّاسِ فَقَالَ يَا أَيُّهَا
النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَيًّا وَ مَيِّتًا وَ
قَالَ إِنِّي أَدْفِنُ فِي الْبُقْعَةِ الَّتِي أَقْبَضُ فِيهَا ثُمَّ
قَالَ عَلَى الْبَابِ فَصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ
عَشْرَةَ عَشْرَةَ يَوْمًا أَنْ يَصَلُّوا عَلَيْهِ ثُمَّ يَخْرُجُونَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 344 روایت 37

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام فرمود: عباس
نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و
عرضکرد: یا علی مردم گرد آمده اند تا
رسول خدا صلی الله علیه وآله را در بقیع
مصلی دفن کنند و مردی از ایشان پیش
نماز آنها شود. امیرالمؤمنین علیه السلام
بسوی مردم آمد و فرمود: ای مردم همانا
رسول خدا در حال زندگی و مرگش امام و
پیشوا است و خودش فرمود: من در همان
خانه ای که قبض روح شوم بخاک
سپرده شوم ، آنگاه نزد در ایستاده و بر
آن حضرت نماز گزارد، سپس بمردم
دستور داد تا ده نفر بر او نماز خوانند و
خارج شوند.

شرح:

بقیع بمعنی مکانی است که درختهای گوناگون داشته باشد و در شهر مدینه پنج بقیع بوده است : 1- بقیع مصلی که پیغمبر صلی الله علیه وآله در آنجا نماز عید می خوانده 2- بقیع غرقه که مقبره مدینه است 3- بقیع زبیر که پیغمبر آنجا را بقطاع زبیر عوام داد 4- بقیع جنجبه و این نام درختی است که در آنجا روئیده بود. 5- بقیع بطحان که نزدیک رودخانه بوده.

38- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلْمَةَ بْنِ
الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ
شُمَيْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ لَمَّا
قَبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ
الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ فَوُجَا فَوُجَا قَالَ
وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ

ص يَقُولُ فِي صَحَّتِهِ وَ سَلَامَتِهِ إِنَّمَا أَنْزَلْتُ
هَذِهِ الْآيَةَ عَلَيَّ فِي الصَّلَاةِ عَلَيَّ بَعْدَ قَبْضِ
اللَّهِ لِي إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَيَّ
النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ
سَلِّمُوا تَسْلِيمًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 344 روایت 38

ترجمه روایت شریفه:
امام باقر علیه السلام فرمود: چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وفات کرد، ملائکه و مهاجرین و انصار دسته دسته بر آن حضرت نماز گزاردند. و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم که در حال تندرستی و سلامت می فرمود: همانا این آیه درباره نماز بر من پس از آنکه خدا قبض روح فرماید، نازل شده است: (((خدا و فرشتگانش بر پیغمبر نماز می گزارند، آنها که ایمان آورده اید! بر او نماز گزارید و سلام کنید، سلامی کامل 56 سوره 33-)))

شرح:

کلمه صلوة در عربی مانند نماز در فارسی به معنی اعمال و ارکان مخصوصه و هم به معنی درود گفتن و احترام کردنست.

39-بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
سِنَانٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ قُلْتُ
لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْنَى السَّلَامِ عَلَيَّ رَسُولِ
اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ
نَبِيَّهُ وَ وَصِيَّهُ وَ ابْنَتَهُ وَ ابْنَتَيْهِ وَ جَمِيعَ
الْأَنْمَةِ وَ خَلَقَ شِيعَتَهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ
وَ أَنْ يَصْبِرُوا وَ يَصَابِرُوا وَ يُرَابِطُوا وَ أَنْ
يَتَّقُوا اللَّهَ وَ وَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ
الْمُبَارَكَةَ وَ الْحَرَمَ الْأَمِينَ وَ أَنْ يُنَزِّلَ لَهُمُ
الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَ يُظَهِّرَ لَهُمُ السَّقْفَ
الْمَرْفُوعَ وَ يُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ الْأَرْضَ
الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللَّهُ مِنَ السَّلَامِ وَ يُسَلِّمُ مَا فِيهَا
لَهُمْ لَا شَيْءَ فِيهَا قَالَ لَا خُصُومَةَ فِيهَا
لِعَدُوِّهِمْ وَ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِيهَا مَا يُحِبُّونَ وَ
أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَيَّ جَمِيعَ الْأَنْمَةِ وَ
شِيعَتَهُمُ الْمِيثَاقَ بِذَلِكَ وَ إِنَّمَا السَّلَامُ عَلَيْهِ
تَذَكُّرَةٌ لِنَفْسِ الْمِيثَاقِ وَ تَجَدِيدٌ لَهُ عَلَيَّ
اللَّهِ لَعَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ جَلَّ وَ عَزَّ وَ يُعَجِّلَ السَّلَامَ

لَكُمْ بِجَمِيعِ مَا فِيهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 345 روایت 39

ترجمه روایت شریفه:

داود بن کثیر رقی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: معنی سلام بر رسول خدا چیست؟ فرمود: چون خدای تبارک و تعالی (در عالم ارواح) پیغمبرش را و وصی او و دختر و دو پسرش و امامان دیگر و همه شیعیان را خلق فرمود، از آنها پیمان گرفت که (در بلاها) صبر کنند و (در برابر دشمنان خدا و هوای نفس) پایداری کنند و (جان خود و اسبان خویش را) در مرزها و سرحدها به بندند و از خدا پروا کنند. و خدا (در مقابل این امور) بآنها وعده فرمود که زمین مبارک (مدینه یا بیت المقدس) و حرم امن (مکه) را تسلیمشان کند و بیت المعمور (فرشتگان یا خاندان ائمه) را برایشان بیاورد و سقف افراشته (تمام آسمانها و عرش یا پرکات آسمان) را بآنها بنمایاند و ایشان را از دشمنان آسوده کند و هم از آفات زمین که خدا بجهت سلامتی آنها از شرور تبدیل فرمود (و زمینی را که دگرگونش کرده از جمله سلامت است) و آنچه را در زمین است برای آنها سالم دارد و لکه ای در آن نباشد یعنی در زمین ناسازگاری با دشمن وجود نداشته باشد و هر چه دوست داشته باشند، و در زمین برای آنها موجود باشد. و پیغمبر صلی الله علیه و آله از همه امامان و شیعیانشان این پیمان را گرفت و سلام بر آن حضرت یاد آوری این پیمان و تجدید آن است بر خداوند (تا خدا فرستادن سلام را بر آن حضرت تجدید کند) و تا شاید خدای جل و عز در رسیدن

وقت این پیمان تعجیل کند و سلامت و سازش را با تمام آنچه در پیمان بود، برای شما بشتاب آماده کند.

شرح:

خیرات و برکاتی که در این روایت شریف به شیعیان وعده داده شده ، نسبت بزمان ظهور حضرت قائم علیه السلام است مرآت ص 372 -.

ترجمه روایت شریفه:

عبدالله بن سنان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: پروردگارا! درود فرست بر محمد برگزیده و دوست و هم رازت که تدبیر کنند امر توبه است.

40- ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ صَفِيكَ وَ خَلِيكَ وَ نَجِيِّكَ الْمُدْبِرِ لِأَمْرِكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 345 روایت 40

شرح:

اگر چه در این روایت تنها درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر شده و درود بر آل آن حضرت ذکر نشده است ، ولی چون در روایات متعدد دیگر همین صلوات با اضافه کلمه آله ذکر شده ، دلالت دارد بر اینکه مرحوم کلینی در اینجا دنباله روایت را حذف کرده است ، زیرا مقصودش بیان فضائل پیغمبر است ، بنابراین ، این روایت دلالت ندارد که صلوات بر پیغمبر بدون صلوات بر آل او جایز است.

1- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
الْبَرْقِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْمُثَنَّى الْخَطِيبِ قَالَ
كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ وَ سَقْفُ الْمَسْجِدِ الَّذِي
يُشْرَفُ عَلَى الْقَبْرِ قَدْ سَقَطَ وَالْفَعْلَةُ
يَصْعَدُونَ وَ يَنْزِلُونَ وَ نَحْنُ جَمَاعَةٌ فَقُلْتُ
لِأَصْحَابِنَا مَنْ مِنْكُمْ لَهُ مَوْعِدٌ يَدْخُلُ عَلَيَّ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَ اللَّيْلَةَ فَقَالَ مِهْرَانُ بْنُ أَبِي نَصْرِ
أَنَا وَ قَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَمَّارِ الصَّيْرَفِيِّ أَنَا
فَقُلْنَا لَهُمَا سَلَاهُ لَنَا عَنِ الصُّعُودِ لِنُشْرَفَ
عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ ص فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدَى
لَقِينَاهُمَا فَاجْتَمَعْنَا جَمِيعًا فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ
قَدْ سَأَلْنَاهُ لَكُمْ عَمَّا ذَكَرْتُمْ فَقَالَ مَا أَحَبُّ لِأَحَدٍ
مِنْهُمْ أَنْ يَغْلُوَ فَوْقَهُ وَ لَا أَمْنُهُ أَنْ يَرَى شَيْئًا
يَذْهَبُ مِنْهُ بِصَرِّهِ أَوْ يَرَاهُ قَائِمًا يُصَلِّي أَوْ
يَرَاهُ مَعَ بَعْضِ أَرْوَاجِهِ ص

اصول کافی جلد 2 صفحه 346 روایت 1

باب نهی از سر کشیدن بر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله

بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْإِشْرَافِ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ ص

ترجمه روایت شریفه:

جعفر بن مثنی گوید: من در مدینه
بودم زمانی که سقف مسجد، طرف بالای
قبر پیغمبر فرو ریخته بود و کارگرها بالا
می رفتند و پایین می آمدند، من همراه
جماعتی آنجا بودم ، به رفقای خود گفتم :
کدام يك از شما بناست امشب خدمت امام
صادق علیه السلام برسد؟ مهران بن
ابی نصر گفت : من ، و اسماعیل بن
عمار صیرفی هم گفت : من ، ما به آن دو
گفتم : از آنحضرت راجع به بالا رفتن در
اینجا بپرسید تا ما هم بر قبر پیغمبر صلی

اللہ علیہ و آلہ مشرف شویم ، چون
فردا شد، آن دو نفر را دیدیم و همه گرد
آمدیم ، اسماعیل گفت : آنچه را گفتید، ما
از حضرت برای شما پرسیدیم ، فرمود:
من دوست ندارم هیچک از شما بالای
قبر برآید و او را ایمن ندهم از دیدن
چیزی که بینائی چشمش نابود شود، یا آن
حضرت را به نماز ایستاده و یا همراه
بعضی از همسرانش بیند.

شرح:

نزد اهل مدینه معروفست که نظر افکندن به قبر مقدس آنحضرت موجب کوری می شود و هرگاه چیزی در
ضریح بیفتد دستمالی بچشم کودکی می بندند و او را داخل ضریح می کنند تا آن را در آورد. ولی از
علماء شیعه در این باره فتوائی ذکر نشده است و در این روایت هم اگر چه کلمه لا احب (((دوست ندارم)))
دلالت بر کراهت دارد، ولی علتی که سپس بیان فرموده دلیل بر حرمتست . و مقصود از نماز خواندن
آنحضرت ممکن است با پیکر اصلی با پیکر مثالی باشد و اخبار مستفیضه بسیاری وارد شده است که پیغمبران
و ائمه پس از وفات خود احوال عجیب و غریبی دارند که مردم دیگر چنان نیستند، چنانکه گوشت بدن آنها بر زمین
حرامست و پیکرشان به آسمان بالا می رود.

وُلِدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بَعْدَ عَامِ الْفِيلِ
بِثَلَاثِينَ سَنَةً وَ قُتِلَ ع فِي شَهْرِ رَمَضَانَ
لِتِسْعِ بَقِيَّةِ مِنْهُ لَيْلَةَ الْأَحَدِ سَنَةَ أَرْبَعِينَ
مِنَ الْهَجْرَةِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ سَنَةً
بَقِيَ بَعْدَ قُبُضِ النَّبِيِّ ص ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ
أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ
وَ هُوَ أَوَّلُ هَاشِمِيٍّ وَ لَدَّهُ هَاشِمٌ مَرَّتَيْنِ

باب زندگانی امیر المؤمنین صلوات الله علیه

بَابُ مَوْلِدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ

امیر المؤمنین علیه السلام سی سال بعد از عام الفیل متولد شد شب یکشنبه 21 ماه رمضان سال چهل هجری کشته شد و 63 سال عمرش بود، بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله 30 سال زنده بود و مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد منافست و علی نخستین هاشمی نسبی است که از دو طرف بهاشم می رسد (یعنی پدر و مادرش هر دو از اولاد هاشم بودند).

1- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى
الْفَارِسِيِّ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ
الْوَلِيدِ بْنِ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
مُسْكَانَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ
فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ جَاءَتْ إِلَى أَبِي طَالِبٍ
لِتَبَشِّرَهُ بِمَوْلِدِ النَّبِيِّ ص فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ
اصْبِرِي سَبْنَا أَبَشْرَكَ بِمِثْلِهِ إِلَّا النُّبُوَّةَ وَ قَالَ
السَّبْتُ ثَلَاثُونَ سَنَةً وَ كَانَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ
ص وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع ثَلَاثُونَ سَنَةً

اصول کافی جلد 2 صفحه 347 روایت 1

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود:
فاطمه بنت اسد نزد ابوطالب آمد تا او را
بولدات پیغمبر صلی الله علیه و آله
مژده دهد، ابوطالب گفت: يك سبت صبر
كن، من هم تو را به شخصی مانند او
غير از مقام نبوت مژده خواهم داد، امام
صادق علیه السلام فرمود: سبت 30 سال
است و فاصله میان پیغمبر صلی الله
علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام
سی سال بود.

2- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ
السِّيَّارِيِّ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنِ بَعْضِ
أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ فَاطِمَةَ
بِنْتَ أَسَدٍ أُمِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ
هَاجَرَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ مَكَّةَ إِلَى
الْمَدِينَةِ عَلَى قَدَمَيْهَا وَ كَانَتْ مِنْ أَبْرِّ النَّاسِ
بِرَسُولِ اللَّهِ ص فَسَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ وَ هُوَ
يَقُولُ إِنَّ النَّاسَ يُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُرَاهُ
كَمَا وُلِدُوا فَقَالَتْ وَ اسْوَأَتَاهُ فَقَالَ لَهَا
رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَنْبَى أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَبْعَثَكَ
كَاسِيَةً وَ سَمِعْتَهُ يَذْكُرُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ فَقَالَتْ
وَ اسْضَعْفَاهُ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَنْبَى
أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَكْفِيكَ ذَلِكَ وَ قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ
ص يَوْمًا إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْتِقَ جَارِيَتِي هَذِهِ
فَقَالَ لَهَا إِنَّ فَعَلْتَ أَعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عَضْوٍ
مِنْهَا عَضْوًا مِنْكَ مِنَ النَّارِ فَلَمَّا مَرَضَتْ
أَوْصَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَمَرَتْ أَنْ
يُعْتَقَ خَادِمَهَا وَ اعْتَقَلَ لِسَانَهَا فَجَعَلَتْ
تُؤْمِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص إِيمَاءً فَقَبِلَ رَسُولُ
اللَّهِ ص وَصِيَّتَهَا فَبَيْنَمَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ قَاعِدٌ إِذْ
أَتَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ هُوَ يَبْكِي فَقَالَ
لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ مَاتَتْ أُمِّي
فَاطِمَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أُمِّي وَ اللَّهُ وَ قَامَ

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین نخستین زنی بود که پیاده از مکه بمدینه بسوی پیغمبر (ص) مهاجرت کرد و از همه مردم نسبت به پیغمبر مهربانتر بود، از پیغمبر شنید که می فرمود: مردم در روز قیامت برهنه مادر زاد محشور شوند، پس گفت: وای از این رسوائی! پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: من از خدا می خواهم که ترا با لباس محشور کند، و نیز از آن حضرت شنید که فشار قبر را یاد آور می شد. فاطمه گفت: وای از ناتوانی! پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرمود: من از خدا می خواهم که تو را در آنجا آسوده دارد.

روزی برسول خدا صلی الله علیه و آله عرضکرد: من می خواهم این کنیز خود را آزاد کنم، حضرت باو فرمود: اگر چنین کنی، خدا در برابر هر عضوی از او یک عضو ترا از آتش دوزخ آزاد کند، پس چون بیمار شد، به پیغمبر صلی الله علیه و آله وصیت کرد و سفارش نمود خادمش را آزاد کند و زبانش بند آمده بود، لذا به پیغمبرش اشاره کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وصیتش را پذیرفت. پس روزی پیغمبر نشسته بود که امیرالمؤمنین علیه السلام گریان وارد شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفت: مادرم فاطمه وفات کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بخدا مادر من هم بود، پس با شتاب برخاست تا بر او وارد شد و چون باو نگریست گریان شد. آنگاه بزنها دستور داد غسلش دهند.

مُسْرِعاً حَتَّى دَخَلَ فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَ بَكَى ثُمَّ أَمَرَ النِّسَاءَ أَنْ يَغْسِلْنَهَا وَ قَالَ ص إِذَا فَرَغْتُنَّ فَلَا تُحَدِثْنَ شَيْئاً حَتَّى تُغْلَمَنِي فَلَمَّا فَرَغْنَ أَعْلَمَنَهُ بِذَلِكَ فَأَعْطَاهُنَّ أَحَدَ قَمِيصِيهِ الَّذِي يَلِي جَسَدَهُ وَ أَمَرَهُنَّ أَنْ يُكْفِنَهَا فِيهِ وَ قَالَ لِلْمُسْلِمِينَ إِذَا رَأَيْتُمُونِي قَدْ فَعَلْتُ شَيْئاً لَمْ أَفْعَلْهُ قَبْلَ ذَلِكَ فَسَلُونِي لَمْ فَعَلْتُهُ فَلَمَّا فَرَغْنَ مِنْ غُسْلِهَا وَ كَفْنِهَا دَخَلَ ص فَحَمَلُ جَنَازَتِهَا عَلَى عَاتِقِهِ فَلَمْ يَزَلْ تَحْتَ جَنَازَتِهَا حَتَّى أوردَهَا قَبْرِهَا ثُمَّ وَضَعَهَا وَ دَخَلَ الْقَبْرَ فَاضْطَجَعَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ فَأَخَذَهَا عَلَى يَدَيْهِ حَتَّى وَضَعَهَا فِي الْقَبْرِ ثُمَّ انْكَبَّ عَلَيْهَا طَوِيلاً يُنَاجِيهَا وَ يَقُولُ لَهَا ابْنُكَ ابْنُكَ ابْنُكَ [ثُمَّ خَرَجَ وَ سَوَى عَلَيْهَا ثُمَّ انْكَبَّ عَلَى قَبْرِهَا فَسَمِعُوهُ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوِدُّعَهَا إِيَّاكَ ثُمَّ انْصَرَفَ فَقَالَ لَهُ الْمُسْلِمُونَ إِنَّا رَأَيْنَاكَ فَعَلْتَ أَشْيَاءَ لَمْ تَفْعَلْهَا قَبْلَ الْيَوْمِ فَقَالَ الْيَوْمَ فَقَدْتُ بَرَّ أَبِي طَالِبٍ إِنْ كَانَتْ لِيَكُونُ عِنْدَهَا الشَّيْءُ فَنُوَثِّرَنِي بِهِ عَلَى نَفْسِهَا وَ وِلْدَانِهَا وَ إِنِّي ذَكَرْتُ الْقِيَامَةَ وَ أَنَّ النَّاسَ يُحْشَرُونَ عَرَاةً فَقَالَتْ وََا سَوَاتَاهُ فَضَمِنْتُ لَهَا أَنْ يَبْعَثَهَا اللَّهُ كَاسِيَةً وَ ذَكَرْتُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ فَقَالَتْ وََا ضَعْفَاهُ فَضَمِنْتُ لَهَا أَنْ يُكْفِيَهَا اللَّهُ ذَلِكَ فَكَفَّنْتُهَا بِقَمِيصِي وَ اضْطَجَعْتُ فِي قَبْرِهَا لِذَلِكَ وَ انْكَبَبْتُ عَلَيْهَا فَلَقْنْتُهَا مَا تُسْأَلُ عَنْهُ فَآتَاهَا سَأَلْتُ عَنْ رَبِّهَا فَقَالَتْ وَ سَأَلْتُ عَنْ رَسُولِهَا فَأَجَابَتْ وَ سَأَلْتُ عَنْ وِليِّهَا وَ إِمَامِهَا فَأَرْتَجَّ عَلَيْهَا فَقُلْتُ ابْنُكَ ابْنُكَ [ابْنُكَ]

اصول کافی جلد 2 صفحه 347 روایت 2

و فرمود: چون از غسلش فارغ شدید، کاری نکنید تا بمن خبر دهید، آنها چون فارغ شدند، آنحضرت را آگاه ساختند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهنی را که در زیر می پوشید و به بدنش می چسبید به یکی از آنها داد تا در آن کفش کنند، و به مسلمانان فرمود: هرگاه دیدید من کاری کردم که پیش از این نکرده بودم، از من بپرسید چرا این کار کردی؟

چون زنان از غسل و کفش، به پرداختند، پیغمبر صلی الله علیه و آله در آمد و جنازه را روی دوش کشید و همواره زیر جنازه بود تا بقبرش رسانید، سپس جنازه را گذاشت و خود داخل قبر شد و در آن دراز کشید، آنگاه برخاست و جنازه را با دست خود گرفت و داخل قبر کرد، سپس خم شد و مدتی طولانی با او سرگوشی می کرد و می فرمود: پسرت، پسرت (پسرت) پس بر خاست و روی قبر را هموار کرد، و باز خود را به روی قبر انداخت و مردم می شنیدند که می فرمود: ((لا اله الا الله)) بار خدایا! من او را به تو می سپارم ((آنگاه مراجعت فرمود. مسلمین عرض کردند: شما را دیدم کارهانی کردید که پیش از این نکرده بودید؛ فرمود: امروز مهربانی ابوطالب را از دست دادم، فاطمه اگر چیز خوبی نزدش بود، مرا بر خود و فرزنداناش مقدم می داشت، من از روز قیامت یاد کردم و گفتم: مردم برهنه محشور شوند، او گفت: وای از این رسوائی، من ضامن شدم که خدا او را با لباس محشور کند و از فشار قبر یاد آور شدم. او گفت: وای از

ناتوانی ، من ضمانتتس کردم که خدا کار
 گزاریش کند، از این جهت او را در
 پیراهنم کفن کردم و در قبرش خوابیدم و
 سر بگوشش گذاردم و آنچه از او می
 پرسیدند تلقینش کردم . چون او را از
 پروردگارش پرسیدند جواب داد و چون از
 پیغمبرش پرسیدند جواب داد اما چون از
 ولی و امامش پرسیدند، زبانش بلکنت
 افتاد، من گفتم : پسرت ، پسرت (پسرت
).

ترجمه روایت شریفه:

مفضل بن عمر گوید شنیدم : امام صادق
 علیه السلام می فرمود: چون رسولخدا
 صلی الله علیه و آله متولد شد، سفیدی
 مملکت فارس و کاخهای شام برای
 (مادرش) آمنه ، نمایان شد. فاطمه
 بنت اسد مادر امیرالمؤمنین خندان و
 شادان نزد ابوطالب آمد و آنچه را آمنه
 گفته بود به او خیر داد: ابوطالب گفت :
 از این تعجب می کنی همانا تو هم آبستن
 شوی و وصی و وزیر او را بزائی.

3-بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنِ ابْنِ
 مَحْبُوبٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ الْكَلْبِيِّ عَنْ
 الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع
 يَقُولُ لَمَّا وُلِدَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَتُحَّ لَامِنَهُ
 بِيَاضٍ فَارِسَ وَ قَنْصُورَ الشَّامِ فَجَاءَتْ
 فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ أُمِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى
 أَبِي طَالِبٍ ضاحِكَةً مُسْتَبْشِرَةً فَأَعْلَمَتْهُ مَا
 قَالَتْ أَمَنَةً فَقَالَ لَهَا أَبُو طَالِبٍ وَ تَتَعَجَّبِينَ مِنْ
 هَذَا إِنَّكَ تَحْبَلِينَ وَ تَلْدِينَ بِوَصِيِّهِ وَ وَزِيرِهِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 349 روایت 3

-عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا
 عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
 بْنِ عِيْسَى عَنِ الْبَرْقِيِّ
 عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زَيْدٍ
 النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي
 عُمَرُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ
 الْهَاشِمِيُّ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ
 بْنِ عُمَرَ عَنْ أُسَيْدِ بْنِ
 صَفْوَانَ صَاحِبِ
 رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ لَمَّا
 كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي قُبِضَ

فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع
ارْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَ
دَهَشَ النَّاسُ كَيَوْمِ قُبُضِ
النَّبِيِّ ص وَ جَاءَ رَجُلٌ
بَاكِيًا وَ هُوَ مُسْرِعٌ
مُسْتَرْجِعٌ وَ هُوَ يَقُولُ
الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ خِلافَةُ
النُّبُوَّةِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى
بَابِ الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ
رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أبا الْحَسَنِ
كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَامًا
وَ أَخْلَصَهُمْ إِيمَانًا وَ
أَشَدَّهُمْ يَقِينًا وَ أَخَوْفَهُمْ لِلَّهِ
وَ أَعْظَمَهُمْ عَنَاءً وَ
أَحْوَطَهُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ
ص وَ آمَنَهُمْ عَلَى
أَصْحَابِهِ وَ أَفْضَلَهُمْ
مَنَاقِبَ وَ أَكْرَمَهُمْ سِوَابِقَ
وَ أَرْفَعَهُمْ دَرَجَةً وَ
أَقْرَبَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص
وَ أَشَبَّهُهُمْ بِهِ هُدْيًا وَ
خُلُقًا وَ سَمْتًا وَ فِعْلًا وَ
أَشْرَفَهُمْ مَنْزِلَةً وَ
أَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ فَجَزَاكَ اللَّهُ
عَنِ الْإِسْلَامِ وَ عَنِ
رَسُولِهِ وَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ
خَيْرًا قَوِيًّا حِينَ ضَعُفَ
أَصْحَابُهُ وَ بَرَزْتَ حِينَ
اسْتَكْبَرُوا وَ نَهَضْتَ حِينَ
وَهَنُوا وَ لَزِمْتَ مِنْهَا
رَسُولَ اللَّهِ ص إِذْ هُمْ
أَصْحَابُهُ وَ كُنْتَ خَلِيفَتَهُ
حَقًّا لَمْ تَنَازَعْ وَ لَمْ تَضْرَعْ
بِرْغَمِ الْمُتَنَافِقِينَ وَ غِيْظِ
الْكَافِرِينَ وَ كُرْهِ

الْحَاسِدِينَ وَ صَغَرَ
الْفَاسِقِينَ فَفُتِمَتْ بِالْأَمْرِ
حِينَ فَشَلُّوا وَ نَطَقَتْ
حِينَ تَتَعْتَعُوا وَ مَضَيْتِ
بِنُورِ اللَّهِ إِذْ وَقَفُوا
فَاتَّبِعُواكَ فَهَدُوا وَ كُنْتَ
أَخْفَضَهُمْ صَوْتًا وَ أَعْلَاهُمْ
فُتُوتًا وَ أَقْلَهُمْ كَلَامًا وَ
أَصْوَبَهُمْ نُطْقًا وَ أَكْبَرَهُمْ
رَأْيًا وَ أَشْجَعَهُمْ قَلْبًا وَ
أَشَدَّهُمْ يَقِينًا وَ أَحْسَنَهُمْ
عَمَلًا وَ أَعْرَفَهُمْ بِالْأُمُورِ
كُنْتَ وَ اللَّهُ يَعْصُوياً لِلَّذِينَ
أَوَّلًا وَ آخِرًا الْأَوَّلِ حِينَ
تَفَرَّقَ النَّاسُ وَ الْآخِرِ
حِينَ فَشَلُّوا كُنْتَ
لِلْمُؤْمِنِينَ أَبَا رَحِيمًا إِذْ
صَارُوا عَلَيْكَ عِيَالًا
فَحَمَلْتَ أَثْقَالَ مَا عَنْهُ
ضَعُفُوا وَ حَفِظْتَ مَا
أَضَاعُوا وَ رَعَيْتِ مَا
أَهْمَلُوا وَ شَمَّرْتِ إِذَا
اجْتَمَعُوا وَ عَلَوْتَ إِذْ
هَلَعُوا وَ صَبَرْتِ إِذْ
أَسْرَعُوا وَ أَدْرَكْتَ أَوْتَارَ
مَا طَلَبُوا وَ نَالُوا بِكَ مَا لَمْ
يَحْتَسِبُوا كُنْتَ عَلَى
الْكَافِرِينَ عَذَابًا صَبًا وَ
نَهْبًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ عَمْدًا وَ
حَصْنًا فَطَرْتِ وَ اللَّهُ
بِنِعْمَانِهَا وَ فُرَّتِ بِحِبَابِهَا
وَ أَحْرَزْتَ سِوَابِغَهَا وَ
ذَهَبْتَ بِفَضَائِلِهَا لَمْ تُفْلَنْ
حُجَّتِكَ وَ لَمْ يَزِغْ قَلْبُكَ وَ
لَمْ تَضْعَفْ بِصِيرَتِكَ وَ لَمْ
تَجِبْنِ نَفْسُكَ وَ لَمْ تَحِرَّ

كُنْتُ كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ
الْعَوَاصِفُ وَ كُنْتُ كَمَا قَالَ
عَ آمَنَ النَّاسُ فِي
صُحْبَتِكَ وَ ذَاتَ يَدِكَ وَ
كُنْتُ كَمَا قَالَ عَ ضَعِيفاً
فِي بَدَنِكَ قَوِيّاً فِي أَمْرِ اللَّهِ
مُتَوَاضِعاً فِي نَفْسِكَ
عَظِيماً عِنْدَ اللَّهِ كَبِيراً فِي
الْأَرْضِ جَلِيلاً عِنْدَ
الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ
فِيكَ مَهْمَزٌ وَ لَا لِقَائِلَ فِيكَ
مَغْمَزٌ | وَ لَا لِأَحَدٍ فِيكَ
مَطْمَعٌ | وَ لَا لِأَحَدٍ عِنْدَكَ
هُوَادَةٌ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ
عِنْدَكَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ حَتَّى
تَأْخُذَ لَهُ بِحَقِّهِ وَ الْقَوِيُّ
الْعَزِيزُ عِنْدَكَ ضَعِيفٌ
ذَلِيلٌ حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ
الْحَقُّ وَ الْقَرِيبُ وَ
الْبَعِيدُ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ
سِوَاءَ شَأْنِكَ الْحَقُّ وَ
الصِّدْقُ وَ الرَّفْقُ وَ قَوْلُكَ
حُكْمٌ وَ حُكْمٌ وَ حُكْمٌ
وَ حُكْمٌ وَ رَأْيُكَ عِلْمٌ وَ
عَزْمٌ فِيمَا فَعَلْتَ وَ قَدْ
نَهَجَ السَّبِيلَ وَ سَهَّلَ
الْعَسِيرَ وَ أَطْفَنَتِ النَّيْرَانُ
وَ اعْتَدَلَ بِكَ الدِّينُ وَ قَوِيٌّ
بِكَ الْإِسْلَامُ فَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ
وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ وَ
ثَبَّتَ بِكَ الْإِسْلَامُ وَ
الْمُؤْمِنُونَ وَ سَبَقَتْ
سَبَقاً بَعِيداً وَ أُنْعِبَتْ مَنْ
بَعْدَكَ تَعَباً شَدِيداً فَجَلَّتْ
عَنِ الْبُكَاءِ وَ عَظُمَتْ
رَزِيَّتُكَ فِي السَّمَاءِ وَ

هَدَّتْ مُصِيبَتَكَ الْأَنَامَ فَإِنَّا
 لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
 رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءً وَ
 سَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ فَوَ اللَّهُ لَنْ
 يُصَابَ الْمُسْلِمُونَ بِمِثْلِكَ
 أَبَدًا كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفًا
 وَ حَصْنًا وَ قَنَّةً رَاسِيًا وَ
 عَلَى الْكَافِرِينَ غُلْظَةً وَ
 عَيْظًا فَأَلْحَقَكَ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ وَ
 لَا أَحْرَمْنَا أَجْرَكَ وَ لَا
 أَضَلْنَا بَعْدَكَ وَ سَكَتَ
 الْقَوْمُ حَتَّى انْقَضَى كَلَامُهُ
 وَ بَكَى وَ بَكَى أَصْحَابُ
 رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ طَلَبُوهُ
 فَلَمْ يُصَادِفُوهُ

اصول کافی جلد 2

صفحه 350 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:

اسید بن صفوان مصاحب رسول خدا
 صلی الله علیه و آله گوید: روزی که
 امیرالمؤمنین علیه السلام وفات کرد،
 گریه شهر را بلرزه در آورد و مردم مانند
 روز وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله
 دهشت زده شدند، مردی گریان و
 شتابان و انالله و انا الیه راجعون گویان
 پیدا شد و می گفت: امروز خلافت نبوت
 بریده گشت تا به درخانه ای که امیرالمؤمنین
 منین علیه السلام در آن بود ایستاد و گفت
 : خدایت رحمت کند ای ابوالحسن تو در
 گرویدن به اسلام از همه مردم پیشتر و در
 ایمان با اخلاصتر و از نظر یقین محکمتر
 و از خدا ترسانتر و از همه مردم ،
 رنجکش تر و رسول خدا صلی الله علیه و
 آله را حافظتر و نسبت باصحابش
 امین تر بودی ، مناقبت از همه برتر و
 سوابقت از همه شریف تر و درجه ات از
 همه رفیعتر و پیغمبر صلی الله علیه و آله
 از همه نزدیکتر و از نظر روش و اخلاق
 و طریقه و کردار به آن حضرت شبیه تر
 و مقامت شریفتر از همه نزدش گرامیتر
 بودی.

خدا تو را از جانب اسلام و پیغمبر
 و مسلمین پاداش خیر دهد، توانا بودی
 هنگامی که اصحاب پیغمبر ناتوانی
 کردند، و به میدان آمدی زمانی که خواری
 و زبونی از خود نشان دادند و قیام کردی
 موقعی که سستی ورزیدند، و به روش
 رسول خدا چسبیدی ، آنگاه که اصحابش
 آهنگ انحراف کردند، خلیفه بر حق او
 بودی ، بی چون و چرا (و به نزاع
 برنخاستی) و در برابر زبونی منافقان
 و خشم کافران و بد آمدن حسودان و

خواری فاسقان ، ناتوانی نشان
 ندادی . زمانی که همه سست شدند، تو به
 امر خلافت قیام کردی و چون از سخن
 گفتن ناتوان شدند، سخن گفتی ، و چون
 توقیف کردند، در پرتو نور خدا گام
 برداشستی ، آنگاه از تو پیروی کردند و
 هدایت یافتند. و تو از همه نرم گوتر و
 خدا را فرماتبردارتر (عاقبت اندیش تر)
 و کم سخن تر و درست گوی تر و بزرگ
 راعی تر و پردلتر و با یقین بیشتر و
 کردار نیکوتر و به امور آشناتر بودی.
 تو به خدا در ابتدا و انتها رئیس و بزرگ
 دین بودی : ابتدا زمانی بود که مردم
 پراکنده شدند (بعد از وفات پیغمبر صلی
 الله علیه و آله) و انتها زمانی بود که
 سست شدند) بعد از قتل عثمان.
 برای مؤ منان پدر مهربان بودی
 زمانی که تحت سرپرستی تو در آمدند،
 بارهای گرانی که آنها از کشیدنش ناتوان
 شدند، بدوش گرفتی و آنچه (را از امور
 دین) تباه ساختند محافظت نمودی و آنچه
 (را از احکام و شرایع) رها کردند،
 رعایت فرمودی و زمانی که زبونی
 کردند (به گرد آوردن دنیا حریص شدند)
 دامن به کمر زدی بلند گرفتی زمانی که
 بیتابی کردند و صبر نمودی زمانی که
 شتاب کردند و هر خونی را که می
 خواستند تو گرفتی (برای مسلمین از کفار
 خونخواهی کردی) و از برکت تو به
 خیراتی رسیدند که گمانش را نداشتند،
 بر کافران عذابی ریزان و رباینده و برای
 مؤ منان پشتیبان و سنگر بودی ، خدا به
 همراه نعمتهای خلافت (مصیبتهایش)
 پرواز کردی (آفریده شدی) و بعطایش
 (یعنی عطای الهی) کامیاب گشتی و

سوابقش را احراز کردی و فضایلش را بدست آوردی ، شمشیر حجت و دلیلت کند نبود، و دولت منحرف نگشت و بصیرتت ضعیف نشد، هراسان نگشتی و سقوط نکردی.

تو مانند کوه بودی که طوفانش نجبانان و همچنان بودی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ((در رفاقت و دارائی خویش امانت نگهدارترین مردمست ، و باز چنان بودی که فرمود: از لحاظ بدن ضعف و در انجام امر خدای قوی است ، نزد خود فروتن و نزد خدا عظمت داشتی . در روی زمین بزرگ و نزد مؤمنین شریف بودی ، هیچکس را درباره تو راه عیبجویی نبود و هیچ گوینده‌ئی نسبت به تو راه خرده گیری نداشت (و کسی از تو طمع حق پوشی نداشت) و برای هیچکس نرمی و مجامله نداشتی ، هر ناتوان و زبونی نزد تو توانا و عزیز بود تا حقش را برایش بستانی و هر توانای عزیز، نزدت ناتوان و زبون بود تا حق را از او بستانی و در این موضوع ، خویش داری و دور اندیشی و راعیت دانش و تصمیم بود، نسبت بهر چه کردی

و هر آینه راه راست روشن گشت و امر مشکل آسان شد و آتشها خاموش گشت ، و دین بوسیله تو راست شد و اسلام قوت یافت و امر خدا ظاهر شد، اگر چه کافران دوست نداشتند و اسلام و اهل ایمان از برکت تو پابرجا شد، و بسیار بسیار پیشی گرفتی و جانشینان خود را به رنج بسیار افکندی (زیرا هر چه بکوشند تا از تو پیروی کنند نتوانند) تو بزرگتر از آنی که مصیبتت با گریه جبران

شود، مرگ تو در آسمان بزرگ جلوه کرد و مصیبت تو مردم را خرد کرد فانا لله و انا الیه راجعون مابقضاء خدا راضی و نسبت بفرمانش تسلیمیم ، بخدا سوگند مسلمین هرگز کسی را مانند تو از دست ندهند، تو برای مؤمنین پناه و سنگر و مانند کوهی پایرجا و بر کافران خشونت و خشم بودی ، خدا ترا به پیغمبرش برساند و ما را از اجرت محروم نسازد و بعد از تو گمراه نگرداند، مردم همه خاموش بودند تا سخنش تمام شد، او گریست و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله گریستند، سپس هر چه جستند او را نیافتند.

ترجمه روایت شریفه:

صفوان جمال گوید: من و عامر و عبدالله بن حذاعه از دی خدمت امام صادق علیه السلام بودیم عامر بحضرت عرضکرد: قربانت کردم ، مردم گمان می کنند امیرالمؤمنین علیه السلام در رحبه (میدان کوفه یا جلوخان مسجدش) دفن شده است ، فرمود: چنین نیست ، عرضکرد: پس کجا دفن شد؟ فرمود: چون وفات نمود، امام حسن علیه السلام او را برداشت و پشت کوفه نزدیک تپه بلند، دست چپ غری و دست راست حیره آورد و در میان تپه های کوچکی که ریگ سفید داشت بخاک سپرد.

راوی گوید: سپس من به آنجا و محلی را فکر کردم که قبر آن حضرتست ، آنگاه خدمت امام آدم و باو گزارش دادم ، بمن فرمود: درست فهمیدی خدایت رحمت کند تا سه بار.

5- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ كُنْتُ أَنَا وَ عَامِرٌ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جُدَاعَةَ الْأَزْدِيُّ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ فَقَالَ لَهُ عَامِرٌ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع دُفِنَ بِالرَّحْبَةِ قَالَ لَا قَالَ فَأَيُّ دُفْنٍ قَالَ إِنَّهُ لَمَّا مَاتَ احْتَمَلَهُ الْحَسَنُ ع فَأَتَى بِهِ ظَهَرَ الْكُوفَةِ قَرِيباً مِنَ النَّجْفِ يَسْرَةً عَنِ الْعَرِيِّ يَمْنَةً عَنِ الْحِيرَةِ فَدَفَنَهُ بَيْنَ رَكْوَاتِ بَيْضٍ قَالَ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَهَبَتْ إِلَى الْمَوْضِعِ فَتَوَهَّمْتُ مَوْضِعاً مِنْهُ ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ لِي أَصَبْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 352 روایت 5

6-أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ
عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ
قَالَ أَتَانِي عُمَرُ بْنُ يَزِيدٍ فَقَالَ لِي ارْكَبْ
فَرَكِبْتُ مَعَهُ فَمَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا مَنْزِلَ حَفْصِ
الْكَنَاسِيِّ فَاسْتَخْرَجْنَاهُ فَرَكِبَ مَعَنَا ثُمَّ مَضَيْنَا
حَتَّى أَتَيْنَا الْغُرِّيَّ فَأَنْتَهَيْنَا إِلَى قَبْرِ فَقَالَ
انزِلُوا هَذَا قَبْرُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقُلْنَا مَنْ
أَيِّنْ عَلِمْتَ فَقَالَ أَتَيْتُهُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع
حَيْثُ كَانَ بِالْحِيرَةِ عَيْرَ مَرَّةٍ وَخَبَّرَنِي أَنَّهُ
قَبْرُهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 353 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:
عبدالله بن سنان گوید: عمر بن یزید نزد
من آمد و گفت: سوار شو برویم من
سوار شدم و همراه ما گشت، سپس
آمدیم تا بغری رسیدیم و بقبری برخوردیم
، عمر گفت: فرود آیید که این قبر
امیرالمؤمنین است، گفتیم تو از کجا
دانی؟ گفت: زمانی که امام صادق علیه
السلام رد حیره بود، بارها در
خدمتش به اینجا آمدم و بمن فرمود:
این قبر آن حضرتست.

7-مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلْمَةَ بْنِ
الْخَطَّابِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ
بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَيْسَى شَلْقَانَ قَالَ
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ ع لَهُ خُتُولَةٌ فِي بَنِي مَخْرُومٍ وَ
إِنَّ شَابًا مِنْهُمْ أَتَاهُ فَقَالَ يَا خَالِي إِنَّ أَخِي
مَاتَ وَ قَدْ حَزِنْتُ عَلَيْهِ حَزْنًا شَدِيدًا قَالَ
فَقَالَ لَهُ تَشْتَهِي أَنْ تَرَاهُ قَالَ بَلَى قَالَ فَأَرِنِي
قَبْرَهُ قَالَ فَخَرَجَ وَ مَعَهُ بُرْدَةٌ رَسُولِ اللَّهِ
ص مَتْرَرًا بِهَا فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْقَبْرِ
تَلَمَّطَتْ شَفْتَاهُ ثُمَّ رَكَضَهُ بِرِجْلِهِ فَخَرَجَ
مَنْ قَبْرِهِ وَ هُوَ يَقُولُ بِلِسَانِ الْفَرَسِ فَقَالَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أ لَمْ تَمُتْ وَ أَنْتَ رَجُلٌ مِنْ
الْعَرَبِ قَالَ بَلَى وَ لَكِنَّا مِتْنَا عَلَى سَنَةِ فُلَانٍ وَ
فُلَانٍ فَأَنْقَلَبَتْ ألسِنَتُنَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 353 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین
دانی هانی در قبیله بنی
مخزوم داشت جوانی از آنها خدمتش
آمد و عرضکرد: دانی جان! برادرم مرده
و من در مرگش سخت غمگین شده ام،
حضرت باو فرمود: می خواهی او را
ببینی؟ عرضکرد: آری، فرمود قبرش را
بمن نشان ده، پس خارج شد و برد
رسول خدا صلی الله علیه و آله را به
کمر بست، چون نزد قبر رسید،
لبهایش به هم می خورد، سپس با پایش
بقبر او زد، او از قبر بیرون آمد و بزبان
فارسی سخن می گفت، امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود: مگر وقتی تو مردی
از عرب نبودی؟ گفت: چرا ولی ما
به روش فلان و فلان مردیم از این رو
زبان ما دگرگون شد.

8-مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: چون امیرالمؤمنین علیه السلام وفات کرد: حسن بن علی علیه السلام در مسجد کوفه به پاخاست و حمد و ثنای خدا گفت و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد. سپس فرمود: ای مردم در این شب مردی وفات کرد که پیشینیان بر او سبقت نگرفتند و پسینیان باو نرسند. او پرچمدار رسولخدا صلی الله علیه و آله بود که جبرئیل در طرف راست و مکائیل در طرف چپش بودند. از میدان بر نمی گشت جز اینکه خدا به او فتح و پیروزی می داد، بخدا که او از مال سفید و سرخ دنیا جز هفتصد درهم که آن هم از عطایش زیاد آمده بود باقی نگذاشت و می خواست با آن پول خدمتگزاری برای خانواده اش بخرد، بخدا که او در شبی وفات کرد که یوشع بن نون وصی موسی وفات کرد و همان شبی که عیسی بن مریم به آسمان بالا رفت و همان شبی که قرآن فرود آمد.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: چون امیرالمؤمنین علیه السلام را غسل دادند، از جانب خانه صدا آمد که اگر شما جلو تابوت را بگیرید، از گرفتن دنبالش آسوده باشید، و اگر دنبالش را بگیرید از گرفتن جلو آسوده باشید،

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ص ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوْلُونَ وَ لَا يَذُرُّهُ الْآخِرُونَ إِنَّهُ كَانَ لَصَاحِبَ رَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص عَنْ يَمِينِهِ جَبْرَائِيلُ وَ عَنْ يَسَارِهِ مِيكَائِيلُ لَا يَنْتَنِي حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ وَ اللَّهُ مَا تَرَكَ بَيِّضَاءَ وَ لَا حَمْرَاءَ إِلَّا سَبَعَمَاءَةً دَرَاهِمَ فَضَلَّتْ عَنْ عَطَانِهِ أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ وَ اللَّهُ لَقَدْ قُبِضَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي فِيهَا قُبِضَ وَصِيُّ مُوسَى يُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَ اللَّيْلَةَ الَّتِي عُرِجَ فِيهَا بَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ اللَّيْلَةَ الَّتِي نُزِّلَ فِيهَا الْقُرْآنُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 354 روایت 8

9- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَمَّا غَسَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع نُودُوا مِنْ جَانِبِ الْبَيْتِ إِنْ أَخَذْتُمْ مُقَدَّمَ السَّرِيرِ كُفَيْتُمْ مُؤَخَّرَهُ وَ إِنْ أَخَذْتُمْ مُؤَخَّرَهُ كُفَيْتُمْ مُقَدَّمَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 354 روایت 9

- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ

عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ
مَهْزِيَارَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ
مَخْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ
سَالِمٍ عَنْ حَبِيبِ
السَّجِسْتَانِيِّ قَالَ
سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع
يَقُولُ وُلِدَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ
مُحَمَّدٍ ص بَعْدَ مَبْعَثِ
رَسُولِ اللَّهِ بِخَمْسِ سِنِينَ
وَأُتُوِيَتْ وَ لَهَا ثَمَانٌ
عَشْرَةَ سَنَةً وَ خَمْسَةٌ وَ
سَبْعُونَ يَوْمًا

شرح:

گویا این روایت از جمله روایات باب بعد که درباره زندگانی حضرت فاطمه علیهما السلام است و کاتبین اشتباهاً آن را در اینجا درج کرده اند.

اصول کافی جلد 2 صفحه 354 روایت 11
بْنِ عَسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بِكَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ لَمَّا
قَبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَخْرَجَهُ الْحَسَنُ
وَ الْحُسَيْنُ وَ رَجُلَانِ أَخْرَانِ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا
مِنَ الْكُوفَةِ تَرَكَوْهَا عَنْ أَيْمَانِهِمْ ثُمَّ أَخَذُوا فِي
الْجَبَانَةِ حَتَّى مَرُّوا بِهِ إِلَى الْعَرِيِّ فَدَفَنُوهُ وَ
سَوَّوْا قَبْرَهُ فَأَنْصَرَفُوا

اصول کافی جلد 2 صفحه 354 روایت 11

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام می فرمود:
فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و
آله پنج سال بعد از مبعث متولد شد
و چون وفات کرد 18 سال و 75 روز
داشت.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام می فرمود: چون
امیرالمؤمنین علیه السلام وفات کرد، امام
حسن و امام حسین علیهما السلام با دو
مرد دیگر جنازه اش را بیرون بردند،
چون از شهر کوفه خارج شدند، کوفه
را بدست راست خود قرار دادند و راه
جبانه (صحراء، عیدگاه، گورستان) را
پیش گرفتند تا آن را بغری رسانیدند، و در
آنجا دفنش کردند و قبرش را هموار
نموده، مراجعت کردند.

وُلِدَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا وَ عَلِيَّ بَعْلَهَا السَّلَامُ
بَعْدَ مَبْعَثِ رَسُولِ اللَّهِ ص بِخَمْسِ سِنِينَ وَ
تَوَفَّيَتْ ع وَ لَهَا ثَمَانِ عَشْرَةَ سَنَةً وَ
خَمْسَةَ وَ سَبْعُونَ يَوْمًا وَ بَقِيَتْ بَعْدَ أَبِيهَا ص
خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا

زندگانی حضرت زهرا، فاطمه علیهما السلام

بَابُ مَوْلِدِ الزَّهْرَاءِ فَاطِمَةَ ع

ترجمه روایت شریفه:

فاطمه علیهما و علی بعلها السلام پنج سال بعد از مبعث رسول خدا صلی لله علیه و آله متولد شد و زمانی وفات کرد که 18 سال و 75 روز داشت و بعد از پدرش 75 روز زندگی کرد.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه علیهما السلام بعد از پیغمبر صلی لله علیه و آله 75 روز زنده بود و از مرگ پدرش اندوه سختی او را گرفته بود، جبرئیل نزدش می آمد و او را در مرگ پدرش نیکو تعزیت می گفت و خوش دلش می ساخت و از حال پدرش و مقام او و آنچه بعد از وی برای ذریه اش پیش می آید گزارش می داد و علی علیه السلام آنها را می نوشت.

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ فَاطِمَةَ ع
مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ
يَوْمًا وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ
كَانَ يَأْتِيهَا جِبْرَائِيلُ ع فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى
أَبِيهَا وَ يَطِيبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ
مَكَانِهِ وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا
وَ كَانَ عَلِيٌّ ع يَكْتُبُ ذَلِكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 355 روایت 1

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ الْعُمَرِيِّ بْنِ عَلِيٍّ
عَنْ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ ع

قَالَ إِنَّ فَاطِمَةَ عَ صَدِيقَةَ شَهِيدَةٍ وَ إِنَّ بَنَاتِ
الْأَنْبِيَاءِ لَا يَطْمَئِنُّ

اصول کافی جلد 2 صفحه 356 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:
فاطمه علیهما السلام صدیقه (بسیار راست
گو و معصوم) و شهیده بود و دختران
پیغمبران حائض نمی شوند.

3- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ رَفَعَهُ وَ
أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ
الْجَبَّارِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ
مُحَمَّدِ الرَّازِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ
الْهَرَمَزَانِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ
عَلِيٍّ ع قَالَ لَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَةُ ع دَفَنَهَا أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ سِرًّا وَ عَفَا عَلَى مَوْضِعِ
قَبْرِهَا ثُمَّ قَامَ فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ
اللَّهِ ص فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
عَنِّي وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ عَنِ ابْنَتِكَ وَ زَائِرَتِكَ وَ
الْبَائِتَةِ فِي الثَّرَى بِبِقَعَتِكَ وَ الْمُخْتَارِ اللَّهُ
لَهَا سُرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَن
صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ عَفَا عَنِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ
الْعَالَمِينَ تَجَلَّدِي إِلَّا أَنْ لِي فِي النَّاسِي
بِسُنَّتِكَ فِي فِرْقَتِكَ مَوْضِعٌ تَعَزَّ فَلَقَدْ
وَ سَدَّتْكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ وَ فَاضَتْ نَفْسُكَ
بَيْنَ نَحْرِي وَ صَدْرِي بَلَى وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ لِي
أَنْعَمُ الْقَبُولِ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ قَدْ
اسْتَرْجَعْتَ الْوَدِيعَةَ وَ أَخَذْتَ الرَّهْيْنَةَ وَ
أَخْلَسْتَ الزَّهْرَاءَ فَمَا أَفْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَ
الْعَبْرَاءَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا حَزَنِي فَسَرَمَدٌ وَ أَمَا
لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ وَ هَمٌّ لَا يَبْرَحُ مِنْ قَلْبِي أَوْ
يَخْتَارُ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا مُقِيمٌ كَمَا
مُقِيحٌ وَ هَمٌّ مُهَيِّجٌ سَرَّعَانَ مَا فَرَّقَ بَيْنَنَا
وَ إِلَى اللَّهِ أَشْكُو وَ سَتُنْبِئُكَ ابْنَتُكَ بِتَطَافُرِ
أَمْتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَخْفِهَا السُّؤَالَ وَ
اسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلِجٍ
بَصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَى بَيْتِهِ سَبِيلًا وَ سَتَقُولُ
وَ يَحْكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ سَلَامٌ مُودَعٌ

لَا قَالَ وَ لَا سَنِمَ فَإِنْ أَنْصَرَفَ فَلَا عَنْ
 مَلَالَةٍ وَ إِنْ أَقِمَّ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ
 اللَّهُ الصَّابِرِينَ وَاهِأَ وَ الصَّبْرُ أَيْمُنُ وَ
 أَجْمَلُ وَ لَوْ لَا غَلْبَةُ الْمُسْتَوْلِينَ لَجَعَلْتُ الْمَقَامَ
 وَ اللَّبِثُ لِرَامًا مَعْكَوْفًا وَ لَأَعْوَلْتُ إِعْوَالَ
 التَّكْلِى عَلَى جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ فَبِعَيْنِ اللَّهِ
 تُدْفَنُ ابْنَتُكَ سِرًّا وَ تَهْتَضَمُ حَقَّهَا وَ تُمْنَعُ
 إِرْتِهَا وَ لَمْ يَتْبَاعِدِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْكَ
 الذَّكَرُ وَ إِلَى اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ
 فِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحْسَنُ الْعَزَاءِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْكَ وَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ الرِّضْوَانُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 356 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

حسین بن علی علیه السلام فرمود: چون فاطمه علیهما السلام وفات کرد، امیرالمؤمنین او را پنهان بخاک سپرد و جای قبرش را ناپدید کرد، سپس برخاست و رو بجانب قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا از جانب دخترت و دیدار کننده ات و آنکه در خاک رفته و از من جدا شده و در بقعه تو آمده و خدا زود رسیدن او را نزد تو برایش برگزیده.

ای رسول خدا! شکیبائیم از فراق محبوبه ات کم شده و خود داریم از سرور زنان جهان نابود گشته، جز اینکه برای من در پیروی از سنت تو که در فراق کشیدم جای دلداری باقی است، زیرا من سر ترا در لحد آرامگاهت نهادم و جان مقدس تو از میان گلو و سینه من خارج شد (یعنی هنگام جان دادن سرت به سینه من چسبیده بود) آری، در کتاب خدا برای من بهترین پذیرش (و صبر بر این مصیبت) است، انا لله و انا الیه راجعون، همانا امانت پس گرفته شود و گروگان دریافت گشت و زهرا از دستم ربوده شد. ای رسول خدا دیگر چه اندازه این آسمان نیلگون و زمین تیره در نظرم زشت جلوه می کند، اندوهم همیشگی باشد و شبم در بی خوابی گذرد و غم پیوسته در دلمست، تا خدا خانه ای را که تو در آن اقامت داری برایم برگزیند، (بمیرم و بتو ملحق شوم) غصه ای دارم دل خون کن و اندوهی دارم هیجان انگیز، چه زود میان ما جدائی افتاد، تنها بسوی خدا شکوه می برم. به همین زودی دخترت از همدست

شدن امتت بر ربودن حقش بتو گزارش خواهد داد، همه سرگذشت را از او بپرس و گزارش را از او بخواه ، زیرا چه بسا درد دل‌هایی داشت که چون آتش در سینه اش می جوشید و در دنیا راهی برای گفتن و شرح دادن آن نیافت ، ولی اکنون می گوید و خدا هم داوری می فرماید و او بهترین داورانست ،

سلام بر شما سلام وداع کننده ای که نه خشمگین است و نه دلتنگ ، زیرا اگر از اینجا برگردم ، بواسطه دلتنگیم نیست و اگر بمانم بواسطه بدگمانی به آنچه خدا به صابران وعده فرموده نباشد.

وای ، وای باز هم بردباری مبارکتر و خوش نماتر است اگر چیرگی دشمنان زورگو نبود (که مرا سرزنش کنند یا قبر فاطمه را بشناسند و نبش کنند) اقامت و درنگ در اینجا را چون معتکفان ملازم می نمودم و مانند زن بچه مرده بر این مصیبت بزرگ شیون می کردم ، در برابر نظر خدا دخترت پنهان بخاک سپرده شد و حقش پایمال گشت و از ارثش جلوگیری شد، با آنکه دیر زمانی نگذشته و یاد تو کهنه نگشته بود، ای رسولخدا، شکایت من تنها بسوی خداست و بهترین دلداری از جانب تو است ای رسولخدا! (چون در مرگ تو صبر کردم یا برای گفتار تو درباره صبر)، درود خدا بر تو و سلام و رضوانش بر فاطمه باد.

4- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
بْنِ عِيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ
عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الْمُفْضَلِ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع

مَنْ غَسَلَ فَاطِمَةَ قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
وَكَأَنِّي اسْتَعْظَمْتُ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِ فَقَالَ كَأَنَّكَ
ضَقَنْتَ بِمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ قَالَ فَقُلْتُ قَدْ كَانَ
ذَلِكَ جُعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ فَقَالَ لَا تَضِيقَنَّ فَاثِمًا
صَدِيقَةً وَ لَمْ يَكُنْ يَغْسِلُهَا إِلَّا صَدِيقًا أَمَا
عَلِمْتَ أَنَّ مَرْيَمَ لَمْ يَغْسِلُهَا إِلَّا عِيسَى
اصول کافی جلد 2 صفحه 357 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:
مفضل گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کی فاطمه را غسل داد؟ فرمود: امیرالمؤمنین من این مطلب را از گفته آن حضرت بزرگ شمردم و تعجب کردم فرمود: گویا از آنچه به تو خبر دادم دل‌تنگ شدی؟ عرض کردم: چنین است، قربانت گردم. فرمود: دل‌تنگ مباش، زیرا او صدیقه (معصوم) است و جز معصوم نباید او را غسل دهد، مگر نمی‌دانی که مریم را جز عیسی غسل نداد.

5- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي
جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَا إِنَّ فَاطِمَةَ عَ لَمَّا
أَنَّ كَانَ مِنْ أَمْرِهِمْ مَا كَانَ أَخَذْتُ
بِتَلَابِيبِ عَمْرٍ فَجَدَبْتُهُ إِلَيْهَا ثُمَّ قَالَتْ أَمَا وَاللَّهِ
يَا ابْنَ الْخَطَّابِ لَوْ لَا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُصِيبَ
الْبَلَاءُ مِنْ لَا ذَنْبَ لَهُ لَعَلَّمْتُ أَنِّي سَأَفْسِمُ عَلَى
اللَّهِ ثُمَّ أَجَدُهُ سَرِيعَ الْإِجَابَةِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 358 روایت 5

ترجمه روایت شریفه:
امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: چون آن مردم کردند آنچه کردند، (در خانه اش را آتش زدند و علی علیه السلام را بمسجد بردند) فاطمه علیها سلام گریبان عمر را گرفت و او را پیش کشید، و فرمود: همانا بخدا ای پسر خطاب! اگر من از رسیدن بلا به بی گناهان کراهت نداشتم، می فهمیدی که خدا را سوگند می‌دادم و او را زود اجابت کننده می‌یافتی (یعنی من نفرین می‌کردم و بزودی بلا نازل می‌شد و ترا و بی گناهان را شامل می‌گشت ولی نمی‌خواهم بی گناهان به آتش تو بسوزند.)

6- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ
يَزِيدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَ لَمَّا
وُلِدَتْ فَاطِمَةَ عَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مَلِكٍ فَأَنْطَقَ بِهِ
لِسَانَ مُحَمَّدٍ صَ فَسَمَّاها فَاطِمَةَ ثُمَّ قَالَ إِنِّي

فَطَمَّتْكَ بِالْعِلْمِ وَ فَطَمَّتْكَ مِنَ الطَّمْتِ ثُمَّ قَالَ
أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ اللَّهُ لَقَدْ فَطَمَهَا اللَّهُ بِالْعِلْمِ وَ
عَنِ الطَّمْتِ فِي الْمِيثَاقِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 358 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: چون فاطمه
علیها السلام متولد شد، خدا بفرشته ای
وحی کرد تا به زبان محمد صلی الله علیه
و آله داد که او را فاطمه نام گذارد، سپس
فرمود: من ترا (از جهل باز گرفتم و)
بعلم پیوستم (با علم از شیر باز گرفتم) و
از خون حیض باز گرفتم، آنگاه امام
باقر علیه السلام فرمود: بخدا سوگند که
خدا او را با علم از شیر و از خون حیض
در عالم میثاق باز گرفت.

ترجمه روایت شریفه:

پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه
علیهما السلام فرمود: برخیز و آن سینی
را بیرون آر، او برخاست و سینی نئی
را آورد که در آن نان روغن مالیده و
گوشت پخته بود، پیغمبر صلی الله
علیه و آله با علی و فاطمه و حسن و
حسین 13 روز از آن می خوردند،
سپس ام ایمن حسین علیه السلام را دید
چیزی (از آن نان و گوشت) با خود دارد،
باو گفت: این از کجاست؟ فرمود: چند
روز است که ما این غذا را می خوریم، ام
ایمن نزد فاطمه آمد و گفت: ای فاطمه!
هر چه ام ایمن دارد، به فاطمه و
فرزندانش متعلق است، اما فاطمه هر
چه دارد به ام ایمن از آن چیزی نمی
رسد؟ فاطمه قدری از آن را برای او آورد
و ام ایمن از آن بخورد و غذای آن
سینی تمام شد، پیغمبر به او فرمود. اگر
به ام ایمن نمی خورائیدی تا روز قیامت
تو و ذریه تو از آن می خوردند،

7- وَ بِهِذَا الْإِسْنَادِ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ
عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرِ عَنْ جَابِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
ع قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص لِفَاطِمَةَ ع يَا
فَاطِمَةُ قَوْمِي فَأَخْرَجِي تِلْكَ الصَّحْفَةَ
فَقَامَتْ فَأَخْرَجَتْ صَحْفَةً فِيهَا ثَرِيدٌ وَ
عِرَاقٌ يَفُورٌ فَأَكَلَ النَّبِيُّ ص وَ عَلِيٌّ وَ
فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثَلَاثَةَ عَشَرَ
يَوْمًا ثُمَّ إِنَّ أُمَّ أَيْمَنَ رَأَتْ الْحُسَيْنَ مَعَهُ شَيْءٌ
فَقَالَتْ لَهُ مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا قَالَ أَنَا لَنَاكُلُهُ
مُنْذُ أَيَّامٍ فَأَنْتِ أُمَّ أَيْمَنَ فَاطِمَةَ فَقَالَتْ يَا
فَاطِمَةُ إِذَا كَانَ عِنْدَ أُمَّ أَيْمَنَ شَيْءٌ فَأَنْمَا
هُوَ لِفَاطِمَةَ وَ وُلْدِهَا وَ إِذَا كَانَ عِنْدَ فَاطِمَةَ
شَيْءٌ فَلَيْسَ لِأُمَّ أَيْمَنَ مِنْهُ شَيْءٌ فَأَخْرَجَتْ
لَهَا مِنْهُ فَأَكَلَتْ مِنْهُ أُمَّ أَيْمَنَ وَ نَفَدَتِ الصَّحْفَةَ
فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ص أَمَا لَوْ لَا أَنَّكَ أَطْعَمْتِهَا
لَأَكَلْتَ مِنْهَا أَنْتِ وَ ذُرِّيَّتُكَ إِلَى أَنْ تَقُومَ
السَّاعَةُ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ الصَّحْفَةَ
عِنْدَنَا يَخْرُجُ بِهَا قَائِمًا ع فِي زَمَانِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 358 روایت 7

8- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ
جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع يَقُولُ بَيْنَمَا
رَسُولُ اللَّهِ ص جَالِسٌ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ لَهُ
أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ وَجْهًا فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ
ص حَبِيبِي جِبْرَائِيلُ لَمْ أَرَكَ فِي مِثْلِ هَذِهِ
الصُّورَةِ قَالَ الْمَلَكُ لَسْتُ بِجِبْرَائِيلَ يَا
مُحَمَّدُ بَعَثَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أُزَوِّجَ النُّورَ
مِنَ النُّورِ قَالَ مَنْ مِمَّنْ قَالَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ
قَالَ فَلَمَّا وَلِيَ الْمَلَكُ إِذَا بَيْنَ كَتَفَيْهِ مُحَمَّدٌ
رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٍّ وَصِيَّهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ
ص مِنْذُ كَمْ كُتِبَ هَذَا بَيْنَ كَتَفَيْكَ فَقَالَ مِنْ قَبْلِ
أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَتْنَيْنِ وَعِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ
اصول کافی جلد 2 صفحه 359 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:
موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:
رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود
که فرشته ای که 24 چهره داشت
وارد شد، پیغمبر (ص) فرمود:
محبوبم جبرئیل! من تو را
هیچگاه به این صورت ندیده ام،
فرشته گفت: من جبرئیل نیستم،
ای محمد! مرا خدای عزوجل فرستاده تا
نور را جفت نور گردانم، فرمود: که را با
که؟ گفت: فاطمه را با علی، و چون
فرشته پشت گردانید، میان دو شانه اش
نوشته بود: محمد رسول خداست، علی
وصی اوست. پیغمبر فرمود: از کی این
جمله میان دو شانه تو نوشته شده؟
عرضکرد: بیست و دو هزار سال
پیش از خلقت آدم.

- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ
عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ
أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي
نَصْرٍ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَاعَ
عَنْ قَبْرِ فَاطِمَةَ ع فَقَالَ
دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ
بَنُو أُمَيَّةَ فِي الْمَسْجِدِ
صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ
اصول کافی جلد 2

ترجمه روایت شریفه:
احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: از
حضرت رضا علیه السلام راجع به قبر
فاطمه علیها السلام پرسیدم، فرمود: در
خانه خود بخاک سپرده شد، سپس چون
بنی امیه مسجد را توسعه دادند جزء
مسجد شد.

صفحه 359 روایت 9 شرح:

درباره موضع قبر فاطمه علیها السلام سه قولست: 1 در بقیع 2 در روضه (میان
قبر و منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله) 3 در خانه خود فاطمه علیها السلام.
مجلسی (ره) گوید: قول اخیر که از این روایت استفاده می شود صحیح ترین اقوالست، زیرا اخبار بسیاری بدین
مضمون وارد شده و من آنها را در کتاب بحار ذکر نموده
ام.

10- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنِ الْوَشَاءِ عَنِ الْخُبَيْرِيِّ عَنِ يُونُسَ بْنِ
زُبَيْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ
يَقُولُ لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَمِيرَ

المؤمنين ع لِفَاطِمَةَ مَا كَانَ لَهَا كُفُوٌ عَلَى
ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ آدَمَ وَ مِنْ دُونَهُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 360 روایت 10

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام می فرمود: اگر
خدای تبارک و تعالی امیرالمؤمنین علیه
السلام را برای فاطمه نمی آفرید، در روی
زمین ، از آدم گرفته تا هر بشری بعد از
او همسری برای او نبود.

وُلِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع فِي شَهْرِ رَمَضَانَ
فِي سَنَةِ بَدْرٍ سَنَةً اثْنَتَيْنِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَ رُوِيَ
أَنَّهُ وُلِدَ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ مَضَى ع فِي
شَهْرِ صَفَرٍ فِي آخِرِهِ مِنْ سَنَةِ تِسْعٍ وَ
أَرْبَعِينَ وَ مَضَى وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ
سَنَةً وَ أَشْهُرٍ وَ أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ
ص

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ
عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ
عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ لَمَّا حَضَرَتْ
الْحَسَنَ ع الْوَفَاةَ بَكَى فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ
اللَّهِ تَبَكَى وَ مَكَانَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص الَّذِي
أَنْتَ بِهِ وَ قَدْ قَاتَلَ فِيكَ مَا قَالَ وَ قَدْ حَجَّجْتَ
عَشْرِينَ حَجَّةً مَاشِياً وَ قَدْ قَاسَمْتَ مَالَكَ ثَلَاثَ
مَرَّاتٍ حَتَّى النَّعْلَ بِالنَّعْلِ فَقَالَ إِنَّمَا أَبْكَى
لِخَصَلَّتَيْنِ لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَ فِرَاقِ الْأَحِبَّةِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 360 روایت 1

زندگانی حسن بن علی صلوات الله علیهما

بَابُ مَوْلِدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا

ترجمه روایت شریفه:

حسن بن علی علیهما السلام در ماه
رمضان در سال جنگ بدر که 2 سال
بعد از هجرت است متولد گشت و
روایت شده که او در سال سوم
هجری متولد شد و در آخر ماه صفر سال
49 هجری وفات یافت و هنگام وفات 47
سال و چند ماه داشت و مادرش فاطمه
دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.
امام باقر علیه السلام می فرمود: چون

وفات امام حسن علیه السلام در رسید،
گریه کرد، به او عرض شد، پسر
پیغمبر! گریه می کنی : در صورتی که
نزد رسول خدا چنان مقامی داری؟! و
پیغمبر درباره تو چنین و چنان فرموده ،
و بیست بار پیاده به حج رفته ای ، و سه
بار تمام دارائیت را نصف کرده ئی حتی
کفشت را (و در راه خدا بفقرا داده ئی).
فرمود: من تنها برای دو مطلب می
گریم : بیم موقف (حساب روز قیامت یا از
بیم خدا) و از جدائی دوستان.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود:
حسن بن علی علیهما السلام چهل و
هفت ساله بود که وفات کرد و در
سال 50 هجری بود و 40 سال بعد از
پیغمبر زندگی کرد.

ترجمه روایت شریفه:

ابوبکر حضرمی گوید: جعده دختر
اشعث بن قیس کندی بحسن بن علی
علیهما السلام و کنیز آن حضرت زهر داد،
اما کنیزك زهر را قی کرد و اما امام حسن
علیه السلام زهر در شکمش ماند و آماس
کرد و در گذشت.

2- سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ
مَهْزِيَارٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ
بْنِ سَنَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُبِضَ الْحَسَنُ بْنُ
عَلِيٍّ ع وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فِي
عَامِ خَمْسِينَ عَاشَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص
أَرْبَعِينَ سَنَةً

اصول کافی جلد 2 صفحه 361 روایت 2

3- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ
عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ إِنَّ جَعْدَةَ بِنْتَ
أَشْعَثَ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ سَمَّتِ الْحَسَنَ بْنَ
عَلِيٍّ وَ سَمَّتْ مَوْلَاةً لَهُ فَأَمَّا مَوْلَاتُهُ
فَقَتَّاعَتِ السَّمَّ وَ أَمَّا الْحَسَنُ فَاسْتَمْسَكَ فِي
بَطْنِهِ ثُمَّ انْتَفَطَ بِهِ فَمَاتَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 361 روایت 3

4- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الْقَاسِمِ النَّهْدِيِّ عَنْ
إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَهْرَانَ عَنِ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع فِي
بَعْضِ عُمْرِهِ وَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الزُّبَيْرِ

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: حسن بن علی علیهما السلام در یکی از سفره های عمره اش همراه مردی از اولاد زبیر بود که به امامتش معتقد بود، در یکی از آبگاهها، زیر درخت خرماي خشکی که از تشنگی خشک شده بود، فرود آمدند، در زیر آن درخت فرشی برای امام حسن انداختند و در برابرش فرشی برای زبیری، زیر درخت خرماي دیگری، زبیری سر بالا کرد و گفت: اگر این درخت خرماي تازه می داشت از آن می خورديم، امام حسن فرمود: خرما ميل داری؟ زبیری گفت: آری، حضرت دست به سوی آسمان برداشت و دعا کرد به سخنی که من آن را نفهميدم، پس درخت سبز شد و بحال خود برگشت و برگ و خرما برآورد، سارباتی که مرکوب از او کرایه کرده بودند، گفت: بخدا، این جادو است، امام حسن علیه السلام فرمود: وای بر تو، جادو نیست، بلکه دعای مستجاب پسر پیغمبر است، پس به سوی درخت بالا رفتند و هر چه خرما داشت چیدند و آنها را کفایت کرد.

كَانَ يَقُولُ بِإِمَامَتِهِ فَنَزَلُوا فِي مَنْهَلٍ مِنْ تِلْكَ
الْمَنَاهِلِ تَحْتِ نَخْلٍ يَابِسٍ قَدْ يَبَسَ مِنْ
الْعَطَشِ فَفَرَشَ لِلْحَسَنِ عَ تَحْتَ نَخْلَةٍ وَ
فَرَشَ لِلزُّبَيْرِيِّ بِحَدَاهُ تَحْتَ نَخْلَةٍ أُخْرَى قَالَ
فَقَالَ الزُّبَيْرِيُّ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ لَوْ كَانَ فِي هَذَا
النَّخْلِ رُطْبٌ لَأَكَلْنَا مِنْهُ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ وَ
إِنَّكَ لَتَسْتَهِي الرُّطْبَ فَقَالَ الزُّبَيْرِيُّ نَعَمْ قَالَ
فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَدَعَا بِكَلَامٍ لَمْ أَفْهَمْهُ
فَأخْضَرَّتِ النَخْلَةُ ثُمَّ صَارَتْ إِلَى حَالِهَا
فَأَوْرَقَتْ وَ حَمَلَتْ رُطْبًا فَقَالَ الْجَمَالُ
الَّذِي أَكْتَرُوا مِنْهُ سِحْرٌ وَ اللَّهُ قَالَ فَقَالَ
الْحَسَنُ عَ وَيْلَكَ لَيْسَ بِسِحْرٍ وَ لَكِنْ دَعْوَةٌ
ابْنِ نَبِيِّ مُسْتَجَابَةٌ قَالَ فَصَعِدُوا إِلَى النَخْلَةِ
فَصَرَمُوا مَا كَانَ فِيهِ فَكَفَاهُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 361 روایت 4

5-أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ
ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ رَجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَ قَالَ إِنَّ الْحَسَنَ عَ قَالَ إِنَّ لِلَّهِ مَدِينَتَيْنِ
إِحْدَاهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَ الْأُخْرَى بِالْمَغْرِبِ
عَلَيْهِمَا سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ وَ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ
مِنْهُمَا أَلْفُ أَلْفِ مِصْرَاعٍ وَ فِيهَا
سَبْعُونَ أَلْفَ أَلْفِ لُغَةٍ يَتَكَلَّمُ كُلُّ لُغَةٍ بِخِلَافِ
لُغَةٍ صَاحِبِهَا وَ أَنَا أَعْرِفُ جَمِيعَ اللُّغَاتِ وَ مَا
فِيهِمَا وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا عَلَيْهِمَا حُجَّةٌ غَيْرِي

وَ غَيْرُ الْحُسَيْنِ أَخِي

اصول کافی جلد 2 صفحه 362 روایت 5

ترجمه روایت شریفه:

5- امام حسن علیه السلام فرمود: خدا دو شهر دارد که یکی در مشرق و دیگری در مغربست ، گرد آنها دیواری از آهن است و هر يك از آنها يك ميليون در دارد و در آنجا هفتاد ميليون لغت است ، تکلم هر لغتی بر خلاف لغت دیگر است و من همه آن لغات و آنچه در آن دو شهر و میان آنهاست می دانم و بر آنها حجتی جز من و برادرم حسین نیست.

شرح:

این روایت از جمله روایاتی است که اگر از لحاظ سند خدشه و اشکالی نداشته باشد، باید علم آن را به خود امام ارجاع داد و نسبت به آن سکوت کرد و تصدیق اجمالی نمود. شارح مقاصد از قول یکی از قدماء این دو شهر را در عالم مثل و واسطه میان عالم محسوس و معقول دانسته که نه لطافت مجردات را دارند و نه کثافت مادیات را و موجودات آن ، عالم را به عکس در آینه و صورت خیالی و نقش در آب و هوا تنظیر و تشبیه کرده و معاد جسمانی را بر این پایه مبتنی دانسته است . مرحوم مجلسی (ره) پس از آنکه کلام او را به تفضیل بیان می کند می گوید: (((و هذه الكلمات شبيهة بالخرافات و تصحيح النصوص و آلیات لایحتاج الی ارتکاب هذه التکلفات والله يعلم حقایق العوالم و الموجودات .)))

6- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ
النُّعْمَانَ عَنْ صَنْدَلٍ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع
إِلَى مَكَّةَ سَنَةً مَا شَيْبًا فَوَرَمَتْ قَدَمَاهُ فَقَالَ
لَهُ بَعْضُ مَوَالِيهِ لَوْ رَكِبْتَ لَسَكَنْتَ عَنْكَ هَذَا
الْوَرَمُ فَقَالَ كَلَّا إِذَا أَتَيْنَا هَذَا الْمَنْزِلَ فَإِنَّهُ
يَسْتَقْبِلُكَ أَسْوَدٌ وَمَعَهُ دُهْنٌ فَأَشْتَرِ مِنْهُ وَلَا
تَمَاسِكْهُ فَقَالَ لَهُ مَوْلَاهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي
مَا قَدَمْنَا مَنْزِلًا فِيهِ أَحَدٌ يَبِيعُ هَذَا الدَّوَاءَ
فَقَالَ لَهُ بَلَى إِنَّهُ أَمَامَكَ دُونَ الْمَنْزِلِ
فَسَارَا مِيلًا فَأَادَا هُوَ بِالْأَسْوَدِ فَقَالَ الْحَسَنُ ع
لِمَوْلَاهُ دُونَكَ الرَّجُلُ فَخَذَّ مِنْهُ الدَّهْنَ وَ
أَعْطَاهُ الثَّمَنَ فَقَالَ الْأَسْوَدُ يَا غُلَامُ لِمَنْ أَرَدْتَ
هَذَا الدَّهْنَ فَقَالَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ انْطَلِقْ
بِي إِلَيْهِ فَانْطَلِقْ فَأَدْخَلَهُ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ بِأَبِي
أَنْتَ وَ أُمِّي لَمْ أَعْلَمْ أَنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَيَّ هَذَا أَوْ

تَرَى ذَلِكَ وَ لَسْتُ أَخَذُ لَهُ ثَمَنًا إِنَّمَا أَنَا مَوْلَاكَ
 وَ لَكِنِ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي ذِكْرًا سَوِيًّا
 يُحِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنِّي خَلَفْتُ أَهْلِي تَمَحَّضُ
 فَقَالَ انْطَلِقْ إِلَى مَنْزِلِكَ فَقَدْ وَهَبَ اللَّهُ لَكَ ذِكْرًا
 سَوِيًّا وَ هُوَ مِنْ شِيعَتِنَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 362 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: سالی حسن بن علی علیهما السلام پیاده به مکه رفت و پاهایش آماس کرد، یکی از غلامانش عرض کرد: اگر سوار شوی این آماس فرو نشیند، فرمود: نه، وقتی به این منزل رسیدیم، سیاه پوستی پیش تو آید و روغنی همراه دارد، تو از او بخر و چانه نزن، غلام عرض کرد: پدر و مادرم قربانت: ما به هیچ منزلی وارد نشدیم که کسی آنجا باشد و این دوا را بفروشد، فرمود: چرا آن مرد در جلو تو است نزدیک آن منزل، پس یک میل (2 کیلومتر) راه رفتند، آن سیاه پوست پیدا شد.

امام حسن علیه السلام به غلامش فرمود: نزد این مرد برو و آن روغن را از او بگیر و بهایش را باو بده، سیاه پوست گفت: ای غلام این روغن را برای که می خواهی؟ گفت: برای حسن بن علی علیهما السلام گفت: مرا هم نزد او ببر، پس به راه افتاد و او را خدمتش آورد، او به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم قربانت، من نمی دانستم که شما به این روغن احتیاج داری، اجازه بفرمائید بهایش را بگیرم، زیرا من غلام شما هستم، ولی از خدا بخواهید که بمن پسری سالم (بدون نقص) که دوست شما اهل بیت باشد روزی کند. زیرا من وقتی از نزد همسرم آمدم که درد زانیدن داشت، حضرت فرمود: به منزلت برو که خدا پسری بتو عطا فرموده و او از شیعیان ماست.

وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ
قُبِضَ ع فِي شَهْرِ الْمُحَرَّمِ مِنْ سَنَةِ إِحْدَى وَ
سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ وَ لَهُ سَبْعٌ وَ خَمْسُونَ
سَنَةً وَ أَشْهُرُ قَتْلِهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ لَعْنَهُ اللَّهُ
فِي خِلَافَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعْنَهُ اللَّهُ وَ
هُوَ عَلَى الْكُوفَةِ وَ كَانَ عَلَى الْخَيْلِ الَّتِي
حَارَبَتْهُ وَ قَتَلَتْهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعْنَهُ اللَّهُ
بِكَرْبَلَاءَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ لِعَشْرِ خُلُوقِ مِنَ الْمُحَرَّمِ
وَ أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص
- [سَعْدٌ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ
مَهْزِيَارٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ
بْنِ سَنَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُبِضَ الْحُسَيْنُ بْنُ
عَلِيٍّ ع يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ
خَمْسِينَ سَنَةً

اصول کافی جلد 2 صفحه 363 روایت 1

زندگی حسین بن علی علیهما السلام

بَابُ مَوْلِدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع

ترجمه روایت شریفه:

حسین بن علی علیهما السلام در
سال سوم هجری متولد شد و در ماه
محرم سال 61 هجری درگذشت و 57
سال و چند ماه داشت ، عبیدالله بن زیاد
لعنه الله در زمان خلافت یزید بن معاویه
لعنه الله وقتی که حاکم کوفه بود آن
حضرت را شهید کرد، و فرمانده لشکری
که با او جنگید و او را کشت عمر بن سعد
لعنه الله بود و در کربلا در روز دوشنبه
دهم محرم اتفاق افتاد، مادر آن حضرت

فاطمه دختر پیغمبر صلی لله علیه و آله
است:
امام صادق علیه السلام فرمود:
حسین بن علی علیهما السلام در روز
عاشورا بدرود زندگی گفت و 57 سال
داشت.

ترجمه روایت شریفه:
و فرمود: میان حسن و حسین
علیهما السلام يك ظهر فاصله شد و فاصله
میان تولدشان 6 ماه و ده روز بود.

2- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ
الْعَرَزَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ بَيْنَ
الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع ظَهْرٌ وَ كَانَ بَيْنَهُمَا فِي
الْمِيلَادِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا
اصول کافی جلد 2 صفحه 364 روایت 2

شرح:

- علامه مجلسی (ره) راجع به تاریخ ولادت و وفات امام حسین علیه السلام و فاصله میان آن حضرت با برادرش امام حسن علیه السلام اقوالی بدین ترتیب ذکر می کند:
- 1- شیخ در تهذیب: ولادتش در آخر ربیع الاول سال سوم بوده.
 - 2- مرحوم طبرسی در اعلام الوردی: روز سه شنبه یا پنجشنبه سوم شعبان و یا پنجم شعبان سال چهارم ده ماه و 20 روز بعد از تولد برادرش بوده.
 - 3- شیخ مفید در ارشاد: در پنجم شعبان سال چهارم.
 - 4- شیخ در مصباح: روز پنجشنبه سوم شعبان سال چهارم.
 - 5- کشف الغمّه: پنجم شعبان سال چهارم و حضرت فاطمه علیها السلام 50 روز بعد از ولادت امام حسن به او آبیستن شد.
 - 6- ابن خشاب: فاصله میان او و برادرش 7 ماه و ده روز بود.
 - 7- شهید اول در دروس: آخر ربیع الاول سال سوم هجری و بعضی گفته اند: در روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان.
 - 8- شیخ بن نما: در پنجم جمادی الاولی و مدت حملش 6 ماه بوده سپس مجلسی (ره) گوید: شیخ طوسی از آن جهت ولادت آنحضرت را در آخر ربیع الاول دانسته که ولادت امام حسن در نیمه رمضان و فاصله میان او و برادرش به شش ماه و ده روز نزدش ثابت و مسلم بوده است، ولی ولادت امام حسن علیه السلام در ماه رمضان به روایت معتبری مستند نمی باشد.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
الْوَشَاءِ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ
أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَمَّا
حَمَلَتْ فَاطِمَةُ ع بِالْحُسَيْنِ جَاءَ جَبْرَائِيلُ
إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ إِنَّ فَاطِمَةَ ع سَتَلِدُ
عَلَامًا تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ فَلَمَّا حَمَلَتْ

فَاطِمَةَ بِالْحُسَيْنِ عَ كَرِهَتْ حَمْلَهُ وَ حِينَ
وَضَعَتْهُ كَرِهَتْ وَضَعَهُ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع
لَمْ تَرَ فِي الدُّنْيَا أُمَّ تَلِدُ غُلَامًا تَكْرَهُهُ وَ لَكِنَّهَا
كَرِهَتْهُ لِمَا عَلِمَتْ أَنَّهُ سَيُقْتَلُ قَالَ وَ فِيهِ
نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ
حُسْنًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ
حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 364 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: چون فاطمه علیها السلام به حسین آبستن شد، جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: همانا فاطمه علیها السلام پسری خواهد زائید که امتت او را بعد از تو می کشند، چون فاطمه به حسین علیه السلام آبستن شد خوشحال نبود، و چون زانیده از زانیدنش هم خوشحال نبود سپس امام صادق علیه السلام فرمود: در دنیا مادری دیده نشده که پسری به زاید و خوشحال نباشد، ولی فاطمه خوشحال نبود، زیرا دانست که او کشته خواهد شد، و این آیه درباره او نازل شد ((ما انسان را به نیکی نمودن نسبت به پدر و مادرش سفارش نموده ایم، مادرش او را به ناخوشی باردار شد و بناخوشی زانید و بار داشتن و از شیر گرفتنش سی ماه بود 15 سوره 46-)).

4- مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ
إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو الرِّيَّاتِ
عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع
قَالَ إِنَّ جِبْرَائِيلَ ع نَزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ ص فَقَالَ
لَهُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِمَوْلُودٍ يُوَلَّدُ مِنْ
فَاطِمَةَ تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ يَا جِبْرَائِيلَ
وَ عَلَيَّ رَبِّي السَّلَامُ لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ
يُوَلَّدُ مِنْ فَاطِمَةَ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَعَرَجَ
ثُمَّ هَبَطَ ع فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ يَا
جِبْرَائِيلَ وَ عَلَيَّ رَبِّي السَّلَامُ لَا حَاجَةَ لِي فِي
مَوْلُودٍ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَعَرَجَ جِبْرَائِيلَ
ع إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ هَبَطَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ
يُبَشِّرُكَ السَّلَامَ وَ يُبَشِّرُكَ بِأَنَّهُ جَاعِلٌ فِي
دُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَ الْوَلَايَةَ وَ الْوَصِيَّةَ فَقَالَ قَدْ

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود:
 جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله
 علیه و آله نازل شد و گفت: ای محمد!
 خدا ترا مژده می دهد به مولودی که از
 فاطمه متولد شود و امت تو او را بعد از
 تو می کشند فرمود: ای جبرئیل! سلام به
 پروردگارم، مرا به مولودی که از
 فاطمه متولد شود و امتم او را به
 کشند نیازی نیست، جبرئیل به
 آسمان بالا رفت و سپس فرود آمد و
 همان سخن را گفت، پیغمبر فرمود: ای
 جبرئیل! سلام به پروردگارم مرا به
 مولودی که از فاطمه متولد شود و امتم او
 را به کشند نیازی نیست، جبرئیل
 به آسمان بالا رفت و سپس فرود آمد و
 گفت: ای محمد! پروردگارت به تو
 سلام می رساند و ترا مژده می دهد که
 امامت و ولایت و وصیت را در ذریه او
 قرار داده، او هم پیغام داد که من راضی
 گشتم.

((((پس به ناخوشی او را آ بستن شد و
 به ناخوشی زانید و از آ بستن شدن تا از
 شیر گرفتنش سی ماه بود، و چون
 به قوت رسید و چهل ساله شد، گفت:
 پروردگارا! مرا وادار کن تا نعمت ترا که
 به من و به پدر و مادرم انعام کرده نی
 سپاس گزارم و عملی شایسته کنم
 که پسند تو باشد و بعضی از فرزندانم را
 شایسته کن)))) اگر او نمی فرمود: بعضی
 از فرزندانم را شایسته کن، همه
 فرزندان آنحضرت امام می شدند، و
 امام حسین از فاطمه علیهماالسلام و از
 هیچ زن دیگر شیر نخورد، بلکه او را
 خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله می

رَضِيْتُ ثُمَّ أَرْسَلْتُ إِلَى فَاطِمَةَ أَنَّ اللَّهَ
 يُبَشِّرُنِي بِمَوْلُودٍ يُؤَلِّدُ لَكَ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ
 بَعْدِي فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ لَا حَاجَةَ لِي فِي
 مَوْلُودٍ مِنِّي تَقْتُلُهُ أُمَّتِكَ مِنْ بَعْدِكَ فَأَرْسَلْتُ
 إِلَيْهَا أَنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَ
 الْوَلَايَةَ وَالْوَصِيَّةَ فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ أَنِّي قَدْ
 رَضِيْتُ فَحَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا
 وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ
 أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي
 أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى
 وَالِدِيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَنْ
 أَصْلِحَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي فَلَوْ لَا أَنَّهُ قَالَ أَصْلِحْ
 لِي فِي ذُرِّيَّتِي لَكَانَتْ ذُرِّيَّتُهُ كُلُّهُمْ أُمَّةً وَ لَمْ
 يَرْضَعْ الْحُسَيْنُ مِنْ فَاطِمَةَ عَ وَ لَا مِنْ أُنْتَى
 كَانَ يُؤْتَى بِهِ النَّبِيُّ فَيَضَعُ إِيَّاهُمْ فِي فِيهِ
 فَيَمُصُّ مِنْهَا مَا يَكْفِيهَا الْيَوْمَيْنِ وَ الثَّلَاثِ
 فَنَبَتَ لَحْمُ الْحُسَيْنِ عَ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ وَ
 دَمِهِ وَ لَمْ يُؤَلِّدْ لِسَنَةِ أَشْهُرٍ إِلَّا عِيسَى ابْنَ
 مَرْيَمَ عَ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَ
 وَ فِي رِوَايَةِ أُخْرَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ
 الرِّضَا عَ أَنَّ النَّبِيَّ صَ كَانَ يُؤْتَى بِهِ الْحُسَيْنُ
 فَيَلْقَمُهُ لِسَانَهُ فَيَمُصُّهُ فَيَجْتَرِي بِهِ وَ لَمْ
 يَرْضَعْ مِنْ أُنْتَى

اصول کافی جلد 2 صفحه 365 روایت 4

آوردند و آن حضرت انگشت ابهامش را در دهان او می گذارد و او باتدازه ای که دو روز و سه روزش را کفایت کند، از آن می مکید، پس گوشت حسین علیه السلام از گوشت و خون رسول خدا صلی لله علیه و آله روئید. و فرزندش شش ماهه متولد نشد، جز عیسی بن مریم علیه السلام و حسین بن علی علیهما السلام. و در روایت دیگر است که امام رضا علیه السلام فرمود: حسین را نزد پیغمبر صلی لله علیه و آله می آوردند و آن حضرت زبانش را در دهان او می گذاشت تا می مکید و به همان اکتفا می کرد و از هیچ زنی شیر نخورد.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : (((ابراهیم نگاهی به ستارگان کرد و گفت من بیمارم 88 سوره 37 -))) فرمود: ابراهیم حساب کرد و آنچه به حسین علیه السلام وارد می شود (از اوضاع کواکب) فهمید، سپس گفت: من بیمارم، از آنچه به حسین علیه السلام وارد می شود.

5- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ قَالَ حَسَبَ فَرَأَى مَا يَحُلُّ بِالْحُسَيْنِ ع فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ لِمَا يَحُلُّ بِالْحُسَيْنِ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 366 روایت 5

6- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ ع مَا كَانَ صُجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ وَ قَالَتْ يُفْعَلُ هَذَا بِالْحُسَيْنِ صَفِيكَ وَ ابْنِ نَبِيِّكَ قَالَ فَأَقَامَ اللَّهُ لَهُمْ ظِلًّا الْقَائِمِ ع وَ قَالَ بِهِدَا أَنْتَقِمَ لَهُدَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 366 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: چون کار حسین چنان شد که شد (اصحاب و جوانهایش کشته شدند و خودش تنها ماند) فرشتگان به سوی خدا شیون و گریه برداشتند و گفتند: با حسین برگزیده و پسر پیغمبرت چنین رفتار کنند؟ پس خدا شبح و سایه حضرت قائم علیه السلام را به آنها نمود و فرمود: با این انتقام او را می گیرم.

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود، چون نصرت خدا برای حسین بن علی علیه السلام فرود آمد تا آنجا که میان آسمان و زمین قرار گرفت، او را در انتخاب نصرت یا دیدار خدا مخیر ساختند، او دیدار خدا را انتخاب کرد.

7- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ لَمَّا نَزَلَ النَّصْرُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ حَتَّى كَانَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ خَيْرَ النَّصْرَ أَوْ لِقَاءَ اللَّهِ فَأَخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 367 روایت 7

8- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو كُرَيْبٍ وَ أَبُو سَعِيدُ الْأَشْجُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَوْدِيِّ قَالَ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ ع أَرَادَ الْقَوْمُ أَنْ يُوْطِئُوهُ الْخَيْلَ فَقَالَتْ فِضَّةُ لَزَيْتَبِ يَا سَيِّدِي إِنَّ سَفِينَةَ كُسِرَ بِهِ فِي النَّجْرِ فَخَرَجَ إِلَى جَزِيرَةِ فَإِذَا هُوَ بِأَسَدٍ فَقَالَ يَا أَبَا الْخَارِثِ أَنَا مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَهَمَّ بِبَيْنِ يَدَيْهِ حَتَّى وَقَفَهُ عَلَى الطَّرِيقِ وَالْأَسَدُ رَابِضٌ فِي نَاحِيَةِ فَدَعَيْتِي أَمْضِيَ إِلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُ مَا هُمْ صَانِعُونَ غَدًا قَالَ فَمَضَتْ إِلَيْهِ فَقَالَتْ يَا أَبَا الْخَارِثِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَتْ أَ تَدْرِي مَا يُرِيدُونَ أَنْ يَفْعَلُوا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع يُرِيدُونَ أَنْ يُوْطِئُوا الْخَيْلَ ظَهْرَهُ قَالَ فَمَشَى حَتَّى وَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى جَسَدِ الْحُسَيْنِ ع فَأَقْبَلَتْ الْخَيْلُ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ قَالَ لَهُمْ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَنَنَّهُ لَا تُبَيِّرُوهَا أَنْصَرَفُوا فَأَنْصَرَفُوا

اصول کافی جلد 2 صفحه 367 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:

(این روایت از نظر اینکه جنبه تاریخی دارد و سندش بامام علیه السلام نمی رسد از ترجمه آن صرف نظر شد.)

9- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ يُونُسَ عَنْ مَصْقَلَةَ الطَّحَّانِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ ع أَقَامَتِ امْرَأَتُهُ الْكَلْبِيَّةُ عَلَيْهِ مَا تَمَاءُ وَ بَكَتْ وَ بَكَيْنَ النِّسَاءُ وَ الْخَدَمُ حَتَّى جَفَّتْ دُمُوعُهُنَّ

و ذَهَبَتْ فَبَيْنَنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا رَأَتْ جَارِيَةَ
 مِنْ جَوَارِيهَا تَبْكِي وَ دُمُوعُهَا تَسِيلُ فَدَعَتْهَا
 فَقَالَتْ لَهَا مَا لَكَ أَنْتَ مِنْ بَيْنِنَا تَسِيلُ
 دُمُوعَكَ قَالَتْ إِنِّي لَمَّا أَصَابَنِي الْجَهْدُ شَرَبْتُ
 شَرِبَةً سَوِيْقَ قَالَ فَأَمَرْتُ بِالطَّعَامِ وَ الْأَسْوَقَةِ
 فَأَكَلْتُ وَ شَرَبْتُ وَ أَطَعَمْتُ وَ سَقَيْتُ وَ قَالَتْ
 إِنَّمَا نُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ نَتَّقِيَ عَلَى الْبُكَاءِ عَلَى
 الْحُسَيْنِ ع قَالَ وَ أَهْدِي إِلَى الْكَلْبِيَّةِ جُونًا
 لَتَسْتَعِينِ بِهَا عَلَى مَا تَمُّ الْحُسَيْنِ ع فَلَمَّا
 رَأَتْ الْجُونَ قَالَتْ مَا هَذِهِ قَالُوا هَدِيَّةٌ أَهْدَاهَا
 فَلَانٌ لَتَسْتَعِينِي عَلَى مَا تَمُّ الْحُسَيْنِ فَقَالَتْ
 لَسْنَا فِي عَرْسٍ فَمَا نَصْنَعُ بِهَا ثُمَّ أَمَرْتُ
 بِهِنَّ فَأَخْرَجْنَّ مِنَ الدَّارِ فَلَمَّا أَخْرَجْنَّ مِنَ
 الدَّارِ لَمْ يُحَسِّنْ لَهَا حَسًّا كَأَنَّهَا طَرْنُ بَيْنِ
 السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَرِ لَهِنَّ بِهَا بَعْدَ
 خُرُوجِهِنَّ مِنَ الدَّارِ أَثَرٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 367 روایت 9

ترجمه روایت شریفه:

مصقله گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: چون حسین علیه السلام کشته شد، همسر کلبیه آن حضرت (یعنی دختر امرؤ القیس و مادر سکینه) برایش سوگواری بپا کرد و خود گریست و زنان و خدمتگزاران او هم گریستند تا اشک چشمشان خشک شد و تمام گشت، آن هنگام یکی از کنیزانش را دید می گرید و اشک چشمش جاریست، او را طلبید و گفت: چرا در میان ما تنها اشک چشم تو جاریست؟ او گفت: من چون به سختی و مشقت می افتم سویق (شربت مخصوصی) می آشامم، او هم دستور داد غذا و سویق تهیه کنند، و خودش از آن خورد و نوشید و به دیگران هم خوراند و نوشانید و گفت مقصودم از این عمل این است که برای گریستن بر حسین علیه السلام نیرو پیدا کنیم.

شخصی برای زن کلبیه چند پرنده سیاه رنگ هدیه فرستاد تا به وسیله آنها بر سوگواری حسین علیه السلام کمک شود، او چون آنها را دید، گفت: اینها چیست؟ گفتند: هدیه ایست که فلانی فرستاده است تا بر سوگواری حسین علیه السلام کمک شوی. او گفت: ما که عروسی نداریم، اینها را برای چه می خواهیم؟! سپس دستور داد تا آنها را از خانه بیرون کردند، چون از خانه بیرون شدند، اثری از آنها احساس نشد، مثل اینکه میان آسمان و زمین پرواز کردند و بعد از رفتن آنها از خانه اثری در خانه از آنها دیده نشد.

شرح:

این روایت چنانکه مرحوم مجلسی (ره) گوید: از نظر لفظ و معنی دارای تشویش و اضطراب است.

زندگانی علی بن الحسین علیهما السلام

بَابُ مَوْلِدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع

وُلِدَ عَلِيٌّ بِنُ الْحُسَيْنِ ع فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَ
ثَلَاثِينَ وَ قُبِضَ فِي سَنَةِ خَمْسٍ وَ تِسْعِينَ وَ
لَهُ سَبْعٌ وَ خَمْسُونَ سَنَةً وَ أُمُّهُ سَلَامَةٌ
بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ بِنِ شَهْرِيَارِ بِنِ شَيْرَوِيهِ بِنِ
كِسْرَى أَبْرُويزَ وَ كَانَ يَزْدَجَرْدُ آخِرَ مُلُوكِ
الْفُرْسِ

1- [الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ رَحِمَهُ
اللَّهُ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً عَنْ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرَ عَنْ عَبْدِ
الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَزَاعِيِّ عَنْ نَصْرِ بْنِ
مُرَاحِمٍ عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ لَمَّا أَقْدَمَتْ بِنْتُ
يَزْدَجَرْدَ عَلِيَّ عَمَرَ أَشْرَفَ لَهَا عَدَارِي
الْمَدِينَةِ وَ أَشْرَقَ الْمَسْجِدُ بِضَوْنِهَا لَمَّا
دَخَلَتْهُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا عَمَرَ غَطَّتْ وَجْهَهَا وَ
قَالَتْ أَفَ بِيْرُوجٍ بَادَا هُرْمُزُ فَقَالَ عَمْرُ أ
تَشْتَمِنِي هَذِهِ وَ هَمَّ بِهَا فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ ع لَيْسَ ذَلِكَ لَكَ خَيْرَها رَجُلًا مِنَ
الْمُسْلِمِينَ وَ أَحْسَبُهَا بِفَيْئِهِ فَخَيْرَها فَجَاءَتْ
حَتَّى وَضَعَتْ يَدَهَا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع
فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَا اسْمُكَ فَقَالَتْ
جَهَانَ شَاهُ فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِنُ
شَهْرِبَانُوِيهِ ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
لَتَلِدَنَّ لَكَ مِنْهَا خَيْرٌ أَهْلُ الْأَرْضِ فَوَلَدَتْ
عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع وَ كَانَ يُقَالُ لِعَلِيِّ بْنِ
الْحُسَيْنِ ع ابْنُ الْخَيْرَتَيْنِ فَخَيْرَةُ اللَّهِ مِنَ
الْعَرَبِ هَاشِمٌ وَ مِنَ الْعَجَمِ فَارِسٌ
وَ رُوِيَ أَنَّ أَبَا الْأَسْوَدِ الدَّوْلِيَّ قَالَ فِيهِ
وَ إِنَّ غَلَامًا بَيْنَ كِسْرَى وَ هَاشِمٍ لِأَكْرَمَ مَنْ
نَيْطَتْ عَلَيْهِ التَّمَانِمُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 369 روایت 1

ترجمه روایت شریفه:

علی بن الحسین علیهما السلام در
سال 38 متولد شد و در سال 95 در
گذشت و 57 سال داشت و مادرش
سلامه دختر یزدگرد پسر شهریار پسر
شیرویه پسر خسرو پرویز است . و
یزدگرد آخرین سلطان فارس است
(قبل از اسلام).

امام باقر علیه السلام فرمود: چون
دختر یزدگرد نزد عمر آوردند، دوشیزگان
مدینه برای تماشای او سر می کشیدند،
و چون وارد مسجد شد، مسجد از پرتوش
درخشان گشت (کنایه از اینکه اهل
مسجد از قیافه و جمال آن دختر شادمان
و متعجب گشتند) عمر به او نگریست ،
دختر رخسار خود را پوشید و گفت : اق
بیروج یادا هرمز (وای ، روزگار هرمز
سیاه شد) عمر گفت : این دختر مرا ناسزا
می گوید؟! و بدو متوجه شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر
فرمود: تو این حق را نداری ، به او
اختیار ده که خودش مردی از مسلمین
را انتخاب کند و در سهم غنیمتش
حساب کن . (مهرش را از سهم بیت المال
آن مرد حساب کن) عمر به او اختیار داد،
دختر بیامد و دست خود را روی سر
حسین علیه السلام گذاشت امیرالمؤمنین
علیه السلام باو فرمود: نام تو
چیست ؟ گفت : جهانشاه ، حضرت
فرمود، بلکه شهربانویه باشد. (19)

سپس به حسین فرمود: ای اباعبدالله
! از این دختر بهترین شخص روی زمین
برای تو متولد شود و علی بن
الحسین از او متولد گشت ، و علی بن
الحسین علیهما السلام را ابن الخیرتین

((پسر دو برگزیده))) می گفتند، زیرا برگزیده خدا از عرب هاشم بود و از عجم فارس و روایت شده که ابوالاسود دئلی درباره آن حضرت شعری بدین مضمون سروده است:
 پسری که از يك سو به هاشم و يك سو به شاه کسری می رسد گرامیترین فرزندی است که بدو بازوبند بسته اند.

شرح:

در عرب رسم بود که کودکانی را که موجب شگفت مردم بودند و بر کودکان دیگر شرافت و فضیلت داشتند. برای دفع چشم زخم ، بازوبندی به آنها می بستند.

ترجمه روایت شریفه:

2- زراره گوید: امام باقر علیه السلام می فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام ماده شتری داشت که 22 سفر بر او حج رفته بود و يك تازیانه به او نزده بود، پس از وفات آن حضرت ، ما بی خبر بودیم که ناگاه یکی از خدمتکاران یا غلامان آمد و گفت : ماده شتر از خانه بیرون رفته و بر سر قبر علی بن الحسین زانو زده ، گردنش را به قبر می مالد و می نالد، با وجود آنکه هنوز قبر را ندیده بود، من گفتم : خود را باو رسانید، خود را باو رسانید، و پیش از آنکه مردم او را ببینند و آگاه شوند نزد منش آرید.

-عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ كَانَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع نَاقَةٌ حَجَّ عَلَيْهَا اثْنَتَيْنِ وَ عَشْرِينَ حَجَّةً مَا قَرَعَهَا قَرَعَةً قَطٌّ قَالَ فَجَاءَتْ بَعْدَ مَوْتِهِ وَ مَا شَعَرْنَا بِهَا إِلَّا وَ قَدْ جَاءَنِي بَعْضُ خَدَمِنَا أَوْ بَعْضُ الْمَوَالِي فَقَالَ إِنَّ النَّاقَةَ قَدْ خَرَجَتْ فَأَتَتْ قَبْرَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَانْبَرَكَتْ عَلَيْهِ فَدَلَّكَتْ بِجِرَانِهَا الْقَبْرَ وَ هِيَ تَرَعُو فَقُلْتُ أَدْرِكُوهَا أَدْرِكُوهَا وَ جِيئُونِي بِهَا قَبْلَ أَنْ يَعْلَمُوا بِهَا أَوْ يَرَوْهَا قَالَ وَ مَا كَأَنْتِ رَأَتْ الْقَبْرَ قَطٌّ

اصول کافی جلد 2 صفحه 369 روایت 2

شرح:

چون ظهور این گونه معجزات موجب شدت عداوت و تحريك دشمنان و مخالفین می گشت حضرت باقر علیه السلام از نظر تقیه دستور داد بزودی آن شتر را به خانه برگردانند.

3-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَحْتَرِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ لَمَّا مَاتَ أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع جَاءَتْ نَاقَةٌ لَهُ

مَنْ الرَّعْنِي حَتَّى ضَرَبْتُ بِجِرَانِهَا عَلَيَّ
الْقَبْرَ وَ تَمَرَّعْتُ عَلَيْهِ فَأَمَرْتُ بِهَا فَرُدَّتْ إِلَيَّ
مَرَعَاهَا وَ إِنَّ أَبِي ع كَانَ يَحُجُّ عَلَيْهَا وَ
يَعْتَمِرُ وَ لَمْ يَقْرَعَهَا قَرَعَةً قَطُّ
ابْنُ بَابُوِيَه

اصول کافی جلد 2 صفحه 370 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

3- امام باقر علیه السلام فرمود: چون پدرم علی بن الحسین علیهما السلام وفات کرد، ماده شترش از چراگاه آمد و گردن خود را روی قبر گذاشت و در خاک غلطید، من دستور دادم او را بچراگاهش برگردانند، و پدرم بر آن شتر بحج و عمره می رفت و هرگز باو تازیانه ای نزده بود، کجا چون پدر و مادر او یافت شود (یعنی کسی که پدر و مادر شریف و اصیلی مانند امام حسین علیه السلام و شهر بانو داشته باشد باید چنین باشد).

شرح:

بعضی از شارحین کافی کلمه آخر روایت را ابن بابویه قرائت کرده و گفته اند این کلمه صدر روایت بعد است و مقصود این است که: روایت آینده تنها در نسخه صدوق، محمد بن بابویه می باشد و در نسخ دیگر کافی نیست.

4- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ
أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ
مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عُمَارَةَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي وَعِدَ
فِيهَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع قَالَ لِمُحَمَّدِ ع يَا
بُنَيَّ ابْعِنِي وَضُوءاً قَالَ فَفَعَلْتُ فَجَنَّتُهُ بَوْضُوءٍ
قَالَ لَا أَبْعِي هَذَا فَإِنَّ فِيهِ شَيْئاً مَيْتاً قَالَ
فَخَرَجْتُ فَجَنَّتُ بِالْمُصْبَاحِ فَأَذَا فِيهِ فَأَرَةً
مَيْتَةً فَجَنَّتُهُ بَوْضُوءٍ غَيْرِهِ فَقَالَ يَا
بُنَيَّ هَذِهِ اللَّيْلَةُ الَّتِي وَعَدْتَهَا فَأَوْصِي
بِنَاقَتِهِ أَنْ يُحْظَرَ لَهَا حِظَارٌ وَ أَنْ يُقَامَ
لَهَا عَلْفٌ فَجَعَلْتُ فِيهِ قَالَ فَلَمْ تَلْبَثْ أَنْ
خَرَجْتُ حَتَّى أَتَى الْقَبْرَ فَضَرَبْتُ بِجِرَانِهَا
وَ رَعْتُ وَ هَمَلْتُ عَيْنَاهَا فَأَتَى مُحَمَّدُ بْنُ
عَلِيٍّ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ النَّاقَةَ قَدْ خَرَجَتْ فَأَتَاهَا
فَقَالَ صَهْ الْآنَ قَوْمِي بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ فَلَمْ تَفْعَلْ
فَقَالَ وَ إِنَّ كَانَ لِيَخْرُجَ عَلَيْهَا إِلَى مَكَّةَ فَيُعَلِّقُ
السَّوْطَ عَلَى الرَّحْلِ فَمَا يَقْرَعُهَا حَتَّى يَدْخُلَ

الْمَدِينَةَ قَالَ وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع
يَخْرُجُ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ فَيَحْمِلُ الْجِرَابَ فِيهِ
الصُّرُرُ مِنَ الدَّنَائِيرِ وَالدَّرَاهِمِ حَتَّى يَأْتِيَ بَاباً
بَاباً فَيَقْرَعُهُ ثُمَّ يُنِيلُ مَنْ يَخْرُجُ إِلَيْهِ فَلَمَّا
مَاتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع فَقَدُوا ذَلِكَ
فَعَلِمُوا أَنَّ عَلِيًّا ع كَانَ يَفْعَلُهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 370 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:

4- امام صادق علیه السلام فرمود: چون شبی رسید که علی بن الحسین علیهما السلام در آن وعده (در گذشت دارفانی را) داشت، به محمد علیه السلام فرمود: پسر جانم! برایم آب وضوئی بیاور، من برخاستم و آب وضوئی برایش آوردم فرمود: این را نمی خواهم، زیرا در آن مردار هست، من رفتم و چراغ آوردم، دیدم موش مرده نی در آن افتاده است، آب وضوی دیگری برایش آوردم، فرمود: پسر جان! این همان شبی است که مرا وعده داده اند و سفارش کرد که برای شترش اصطبلی ساخته شود و علوفه اش آماده شود سپس خودم در آنجایش بردم، چیزی نگذشت که شتر بیرون آمد و بر سر قبر رفت و گردن روی آن نهاد و ناله کرد و دیدگانش پر از اشک شد.

نزد محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) آمدند و گفتند: شتر از اصطبل خارج شده است، حضرت نزدش آمد و فرمود: اکنون خاموش باش و برخیز باریک الله بتو، شتر برخواست، و آن شتری بود که علی ابن الحسین علیهما السلام در سفر مکه بر آن سوار می شد و تازیانه را بر پالانش می بست ولی او را نمی زد تا به مدینه می رسید، و نیز علی بن الحسین علیهما السلام در شبهای تاریک بیرون می آمد و انباری را که در آن کیسه های درهم و دینار بود بدوش می گرفت و خانه به خانه در می زد و هر کس بیرون می آمد باو عطا می کرد، چون آن حضرت وفات کرد و به مردم آن عطا نرسید، دانستند که

علی بن الحسین علیه السلام آن کار می کرده است.

ترجمه روایت شریفه:

5- حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: چون وفات علی بن الحسین علیهما السلام فرا رسید، بیهوش شد، و سپس دیده باز کرد و سوره اذا وقعت الواقعة و انا فتحنا را قرائت کرد و فرمود: (((سپاس خدا را که وعده خود را با ما وفا کرد و زمین را به ارث ما داد که در بهشت، هر جا خواهیم جا گیریم، چه نیک است پاداش اهل عمل 74 سوره 39-))) و همان ساعت قبض روح شد و چیز دیگری نفرمود.

ترجمه روایت شریفه:

6- امام صادق علیه السلام فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام در 57 سالگی بسال 95 هجری وفات یافت، و بعد از حسین علیه السلام 35 سال زندگی کرد.

5- مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ بِنْتِ الْيَاسِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ أَغْمِيَ عَلَيْهِ ثُمَّ فَتَحَ عَيْنَيْهِ وَقَرَأَ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنَعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ثُمَّ قُبِضَ مِنْ سَاعَتِهِ وَ لَمْ يَقُلْ شَيْئاً

اصول کافی جلد 2 صفحه 371 روایت 5

6- سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُبِضَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً فِي عَامِ خَمْسٍ وَ تِسْعِينَ عَاشَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً

اصول کافی جلد 2 صفحه 371 روایت 6

وُلِدَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ سَنَةِ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ وَ
 قُبِضَ عَ سَنَةِ أَرْبَعِ عَشْرَةَ وَ مِائَةَ وَ لَهُ سَبْعُ
 خَمْسُونَ سَنَةً وَ دُفِنَ بِالْبُقَيْعِ بِالْمَدِينَةِ وَ
 فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ عَلِيُّ بْنُ
 الْحُسَيْنِ عَ وَ كَانَتْ أُمُّهُ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ بِنْتِ
 السَّلَامِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ
 وَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِمُ الْهَادِيَةِ
 مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ 1-
 عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ صَالِحِ بْنِ مَزِيدٍ عَنْ
 اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ عَبْدِ
 عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَ كَانَتْ أُمِّي قَاعِدَةً عِنْدَ
 فَتَصَدَّقَ الْجِدَارُ وَ سَمِعْنَا هَذِهِ شَدِيدَةً جِدَارُ
 فَقَالَتْ بِيَدِهَا لَا وَ حَقَّ الْمُصْطَفَى مَا أَدْنَى اللَّهِ
 فِي السَّقُوطِ فَبَقِيَ مُعَلَّقًا فِي الْجَوْ حَتَّى لَكَ
 قَالَ جَازَتْهُ فَتَصَدَّقَ أَبِي عَنْهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ
 أَبُو الصَّبَّاحِ وَ ذَكَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ جَدَّتَهُ أُمَّ
 تُذْرِكُ فِي آلِ أَبِيهِ يَوْمًا فَقَالَ كَانَتْ صَدِيقَةً لَمْ
 الْحَسَنِ امْرَأَةً مِثْلَهَا
 مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ مِثْلَهُ
 اصول کافی جلد 2 صفحه 372 روایت 1

(*زندگانی ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام*)

بَابُ مَوْلِدِ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَ

: ترجمه روایت شریفه

حضرت ابجعفر (امام باقر) علیه
 بسال السلام در سال 57 متولد شد و
 114 درگذشت و 57 سال داشت و در
 بقیع مدینه پهلوی قبر پدرش علی بن
 الحسین علهماالسلام مدفون گشت و
 مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علی بن
 علیهماالسلام و علی ذریتهم ابیطالب است

. الهادیه

امام باقر علیه السلام فرمود: مادرم زین دیواری نشست بود که ناگاه شکاف خورد صدای ریزش سختی بگوش رسید، و مادرم با دست اشاره کرد و گفت: نه، خدا بتو اجازه فرود آمدن بحق مصطفی، ندهد، دیوار در هوا معلق، ایستاد تا پدرم صد مادرم از آنجا گذشت، سپس دینار از جانب او صدقه داد.

ابو الصباح گوید: روزی امام صادق علیه السلام از مادر پدرش یاد کرد و گفت صدیقه (بسیار راستگو، بود و در: او خاندان امام حسن علیه السلام زنی چون او دیده نشد.

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ -2-
 مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ عَنِ
 عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ أَبِي
 الْأَنْصَارِيِّ كَانَ آخِرَ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ
 اللَّهِ وَكَانَ رَجُلًا مُنْقَطِعًا إِلَيْنَا أَهْلَ رَسُولِ
 اللَّهِ كَانَ يَقْعُدُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صِ النَّبِيِّ وَ
 مُعْتَجِرًا بِعِمَامَةِ سُودَاءَ وَكَانَ وَهُوَ
 الْعِلْمُ يَا بَاقِرَ الْعِلْمِ فَكَانَ أَهْلٌ يُنَادِي يَا بَاقِرَ
 يَقُولُونَ جَابِرُ يَهْجُرُ فَكَانَ يَقُولُ الْمَدِينَةَ
 أَهْجُرُ وَ لَكِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ لَا وَاللَّهِ مَا
 يَقُولُ إِنَّكَ سَتُدْرِكُ رَجُلًا مَنِي اسْمُهُ ص
 شَمَائِلِي يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْرًا اسْمِي وَ شَمَائِلُهُ
 الَّذِي دَعَانِي إِلَيَّ مَا أَقُولُ قَالَ فَبَيْنَا قَدْ
 يَتَرَدَّدُ ذَاتَ يَوْمٍ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ جَابِرٌ
 مَرَّ بِطَرِيقٍ فِي ذَلِكَ الطَّرِيقِ كَتَابٌ إِذْ
 بُنِيَ عَلَيَّ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ قَالَ يَا فِيهِ مُحَمَّدٌ
 أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ غُلَامٌ
 شَمَائِلِ رَسُولِ اللَّهِ صِ وَالَّذِي نَفْسِي قَالَ
 بِيَدِهِ يَا غُلَامُ مَا اسْمُكَ قَالَ اسْمِي مُحَمَّدُ بْنُ
 وَ بِنِ الْحُسَيْنِ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ يُقْبَلُ رَأْسَهُ عَلَيَّ

ترجمه روایت شریفه :

امام صادق علیه السلام فرمود: جابر بن عبدالله انصاری آخرین کس از اصحاب صلی الله علیه و آله بود که زنده پیغمبر مانده بود و او مردی بود که تنها بما بود، در مسجد پیغمبر می اهل بیت متوجه نشست و عمامه سیاهی دور سر می بست العلم ، یا باقر و فریاد می زد: یا باقر العلم ! اهل مدینه می گفتند جابر هذیان هذیان می گوید، می گفت : نه بخدا من نمی گویم ، بلکه من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: تو بمردی از خاندان من می رسی که همنام و هم شمائل من است و علم را می شکافد و تشریح می کند، این است سبب توضیح و آنچه می گویم

راوی گوید: روزی جابر از یکی از کوچه های مدینه که در آن مکتب خانه نی گذشت و محمد بن علی علیه بود می السلام (برای کاری) آنجا بود (زیرا در تاریخی نرسیده که امام هیچ روایت و برای دانش آموزی بمکتب رود) چون ای پسر : جابر نگاهش باو افتاد، گفت پیش بیا، آمد، سپس گفت : بر گرد، او جامت برگشت ، جابر گفت : سوگند بآنکه در دست اوست که شمائل این پسر شمائل پیغمبر است ، ای پسر اسم تو چیست ؟ اسم محمد بن علی بن الحسین گفت است ، جابر بسویش رفت و سرش را پدر و مادرم بقربانت ، : بوسید و می گفت پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله . گفت سلامت می رساند و چنین می محمد بن علی بن الحسین هراسان بسوی پدر آمد و گزارش را بیان کرد، علیه السلام فرمود: پسر زین العابدین

يَقْتُولُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَبُوكَ رَسُولُ اللَّهِ
فَرَجَعَ يَقْرُنُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ ذَلِكَ قَالَ ص
مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَى أَبِيهِ وَ
بُنَيٍّ وَ قَدْ دُعِيَ فَأَخْبَرَهُ أَخْبَرَ فَقَالَ لَهُ يَا
يَا بُنَيَّ فَعَلَهَا جَابِرٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ الزَّمِ بَيْتَكَ
النَّهَارَ وَ كَانَ أَهْلُ فَكَانَ جَابِرٌ يَأْتِيهِ طَرْفِي
لِجَابِرٍ يَأْتِي هَذَا الْمَدِينَةَ يَقُولُونَ وَ عَجَبَاهُ
أَخْرَجَ مَنْ بَقِيَ الْعِلْمَ طَرْفِي النَّهَارَ وَ هُوَ
أَنْ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَمْ يَلْبَثْ
فَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ مَضَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع
لِصُحْبَتِهِ عَلِيٍّ يَأْتِيهِ عَلَى وَجْهِ الْكِرَامَةِ
ع يُحَدِّثُهُمْ عَنِ لِرَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ فَجَلَسَ
الْمَدِينَةَ مَا رَأَيْنَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَقَالَ أَهْلُ
مَا يَقْتُولُونَ أَحَدًا أَجْرًا مِنْ هَذَا فَلَمَّا رَأَى
حَدَّثَهُمْ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ أَهْلُ
الْمَدِينَةَ مَا رَأَيْنَا أَحَدًا قَطُّ أَكْذَبَ مِنْ هَذَا
يُحَدِّثُنَا عَمَّنْ لَمْ يَرَهُ فَلَمَّا رَأَى مَا يَقُولُونَ
وَ حَدَّثَهُمْ عَنِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ فَصَدَّقُوهُ
كَانَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَأْتِيهِ فَيَتَعَلَّمُ مِنْهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 373 روایت 2

جان ، راستی جابر چنین کاری کرد؟ گفت
 جان در خانه آری ، فرمود: پسر
 بنشین (زیرا او برخلاف تقیه رفتار
 کرد، چون دشمنان و مخالفین ترا
 خواهند شناخت و منزلت و کرامت ترا
 نزد خدا و پیغمبر خواهند دانست ، و بر
 برد) سپس جابر در تو حسد خواهند
 هر بامداد و پسین خدمتش می رفت
 اهل مدینه می گفتند، شگفتا از جابر ،
 که در هر بامداد و پسین نزد این کودک
 صورتی که او آخرین کس از می رود، در
 اصحاب رسول خدا صلی لله علیه و آله
 که علی بن است ! چیزی نگذشت
 الحسین علیه السلام درگشت . آنگاه
 محمد بن علی با احترام مجالست جابر با
 پیغمبر صلی لله علیه و آله نزدش می رفت
 و می نشست و از خدای تبارک و تعالی
 آنها حدیث می کرد، اهل مدینه برای
 گفتند: ما جسورتر از این را ندیده ایم
 جانب خدا حدیث (زیرا با این کودکی از
 می گوید) چون دید چنین می گویند، از
 گفت ، پیغمبر صلی لله علیه و آله حدیث
 اهل مدینه گفتند: ما دروغگوتر از این
 مرد را هرگز ندیده ایم ، از کسی بما
 کند که او را ندیده است ، حدیث می
 چون دید چنین می گویند از جابر بن
 آنگاه تصدیقش عبدالله حدیثشان گفت ،
 کردند، در صورتی که جابر خدمت او می
 . آمد و از او دانش می آموخت

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
 عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مِثْنَى الْحَنَاطِ مُحَمَّدَ عَنْ
 بَصِيرٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ عَ عَنْ أَبِي
 وَرَثَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ لَهُ أَنْتُمْ
 قُلْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ص وَارِثُ الْأَنْبِيَاءِ عِلْمٌ

: ترجمه روایت شریفه

ابو بصیر گوید: خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: شما وارث بود و هر چه آنها می دانستند می انبیاء دانست؟ فرمود: آری، عرض کردم شما زنده کنید و کور می توانید مرده را مادرزاد و پیر را معالجه کنید؟ فرمود: محمد! آری باذن خدا. سپس فرمود: ابا پیش بیا. من نزدیکش رفتم، آن حضرت دست بچهره و دیده من مالید که من آسمان و زمین و خانه ها خورشید و هر چه در شهر بود دیدم، آنگاه بمن اینچنین باشی فرمود: می خواهی که و در روز قیامت در سود و زیان با بحال اول مردم شریک باشی، یا آنکه برگردی و یکسر به بهشت روی؟ گفتم: باز می خواهم چنانکه بودم برگردم، دست بچشم من کشید و بحال اول برگشتم. سپس من این حدیث را باین ابی عمیر، او گفت: من گواهی دهم که این گفتم موضوع درست است، چنانکه روز روشن درست است.

عَلِمُوا قَالَ لِي نَعَمْ قُلْتُ فَاتُّنَّمُ كُلَّ مَا
تَقْدِرُونَ عَلَيَّ أَنْ تَحْيُوا الْمَوْتِي وَ تَبْرَعُوا
قَالَ وَ الْأَبْرَصَ قَالَ نَعَمْ بِإِذْنِ اللَّهِ ثُمَّ الْأَكْمَةَ
فَمَسَحَ لِي اِدُنْ مِنِّْي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَدَنَوْتُ مِنْهُ
السَّمْسَ عَلَيَّ وَ جَهِيَّ وَ عَلَيَّ عَيْنِي فَأَبْصَرْتُ
وَ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ الْبَيْتُوتَ وَ كُلَّ شَيْءٍ
تَكُونُ هَكَذَا وَ فِي الْبَلَدِ ثُمَّ قَالَ لِي أَ تُحِبُّ أَنْ
الْقِيَامَةَ لَكَ مَا لِلنَّاسِ وَ عَلَيْكَ مَا عَلَيْهِمْ يَوْمَ
خَالِصًا قُلْتُ أَوْ تَعُودَ كَمَا كُنْتُ وَ لَكَ الْجَنَّةُ
كَمَا أَعُودُ كَمَا كُنْتُ فَمَسَحَ عَلَيَّ عَيْنِي فَعُدْتُ
عُمَيْرٍ بِهِذَا فَقَالَ كُنْتُ قَالَ فَحَدَّثْتُ ابْنَ أَبِي
النَّهَارِ حَقًّا أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ

اصول کافی جلد 2 صفحه 374 روایت 3

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ -
مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ
بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَاصِمِ
حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع
قَالَ كُنْتُ عِنْدَهُ يَوْمًا إِذْ
عَلَى وَقَعَ زَوْجُ وَرِشَانَ
الْحَانِطِ وَ هَدَلَا هَدِيلَهُمَا
فَرَدَّ أَبُو جَعْفَرٍ عَ عَلَيْهِمَا
كَلَامَهُمَا سَاعَةً ثُمَّ نَهَضَا
عَلَى الْحَانِطِ فَلَمَّا طَارَا

: ترجمه روایت شریفه

محمد بن مسلم گوید: روزی خدمت امام باقر علیه السلام بودم که یک جفت روی دیوار نشسته طبق قمری آمدند و مرسوم خود بانگ می کردند، و امام باقر آنها پاسخ می علیه السلام ساعتی به گفت ، سپس آماده پریدن گشتند، و قمری چون روی دیوار دیگری پریدند، نر یکساعت بر قمری ماده بانگ می کرد، سپس آماده پریدن شدند، من قربانت گردم ، داستان این : عرض کردم پرندگان چه بود؟ فرمود: ای پسر مسلم و جانداری را که خدا هر پرنده و چاپار آفریده است نسبت بما شنواتر و قمری فرمانبردارتر از انسانست ، این بماده خود بدگمان شده و او سوگند یاد کرده بود که نکرده است و گفته بود بدآوری محمد بن علی راضی هستی؟ پس هر دو بدآوری من راضی گشته و من گفتم : که نسبت بماده خود ستم بقمری نر کرده نی او تصدیقش کرد

هَذَا الذَّكَرُ عَلَى الْأُنثَى
سَاعَةً ثُمَّ نَهَضَا فَقُلْتُ
جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا هَذَا الطَّيْرُ
قَالَ يَا ابْنَ مُسْلِمٍ كُلُّ
شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ مِنْ طَيْرٍ
أَوْ بَهِيمَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ
لَنَا وَ رُوحٌ فَهُوَ أَسْمَعُ
أَطْوَعُ مِنْ ابْنِ آدَمَ إِنْ
هَذَا الْوَرِثَانِ ظَنَّ
بِامْرَأَتِهِ فَخَلَفَتْ لَهُ مَا
تَرْضَى فَعَلْتُ فَقَالَتْ
بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَرَضِيَا
بِي فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّهُ لَهَا ظَالِمٌ
فَصَدَّقَهَا

اصول کافی جلد 2

صفحه 375 روایت 4

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ -5-
عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمَزَةَ عَنْ عَنِ
أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ لَمَّا حُمِلَ
جَعْفَرُ عَ إِلَى الشَّامِ إِلَى هِشَامِ بْنِ عَبْدِ أَبِي
الْمَلِكِ وَ صَارَ بِبَابِهِ قَالَ لِأَصْحَابِهِ وَ مَنْ
قَدْ بَحَضْرَتِهِ مِنْ بَنِي أُمِّيَّةٍ إِذَا رَأَيْتُمُونِي كَانَ
قَدْ وَبَخْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ثُمَّ رَأَيْتُمُونِي
فَلْيُؤَبِّخْهُ سَكَتٌ فَلْيُقْبَلْ عَلَيْهِ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ
عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُؤَدَّنَ لَهُ فَلَمَّا دَخَلَ
فَعَمَّهُمْ جَمِيعاً عَ قَالَ بِيَدِهِ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ
هِشَامٌ عَلَيْهِ بِالسَّلَامِ ثُمَّ جَلَسَ فَازْدَادَ
بِالْخُلَافَةِ وَ حَنَقًا بِتَرْكِهِ السَّلَامَ عَلَيْهِ
يُؤَبِّخْهُ وَ يَقُولُ جَلُوسِهِ بَعِيرٍ إِذْنِ فَأَقْبَلَ

عَلِيٌّ لَا يَزَالُ فِيمَا يَقُولُ لَهُ يَا مُحَمَّدُ بِنَ
 الْمُسْلِمِينَ وَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ قَدْ شَقَّ عَصَا
 سَفْهًا وَ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ وَ زَعَمَ أَنَّهُ الْأَمَامُ
 فَلَمَّا قَلَّ عِلْمُ وَ وَبَّخَهُ بِمَا أَرَادَ أَنْ يُوَبِّخَهُ
 رَجُلٌ سَكَتَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ رَجُلٌ بَعْدَ
 يُوَبِّخُهُ حَتَّى انْقَضَى آخِرُهُمْ فَلَمَّا سَكَتَ الْقَوْمُ
 أَيْنَ نَهَضَ عَ قَائِمًا ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ
 أَوْلَاكُمْ تَذْهَبُونَ وَ أَيْنَ يُرَادُ بِكُمْ بِنَا هَدَى اللَّهُ
 مُلْكًا مُعْجَلًا وَ بِنَا يَخْتَمُ آخِرَكُمْ فَإِنْ يَكُنْ لَكُمْ
 مُلْكُنَا مُلْكٌ فَإِنَّ لَنَا مُلْكًا مُوَجَّلًا وَ لَيْسَ بَعْدَ
 وَ جَلٍّ وَ لِأَنَا أَهْلُ الْعَاقِبَةِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ
 فَلَمَّا الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ فَأَمَرَ بِهِ إِلَى الْحَبْسِ
 يَبْقَى فِي الْحَبْسِ صَارَ إِلَى الْحَبْسِ تَكَلَّمَ فَلَمْ
 فَجَاءَ صَاحِبُ رَجُلٍ إِلَّا تَرَشَّفَهُ وَ حَنَّ إِلَيْهِ
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْحَبْسِ إِلَى هِشَامٍ فَقَالَ
 الشَّامُ أَنْ يَحْوِلُوا إِنِّي خَافْتُ عَلَيْكَ مِنْ أَهْلِ
 ثُمَّ أَخْبَرَهُ بِخَبْرِهِ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَجْلِسِكَ هَذَا
 وَ أَصْحَابِهِ فَأَمَرَ بِهِ فَحُمِلَ عَلَى الْبَرِيدِ هُوَ
 أَنْ لَا يُخْرَجَ لَهُمْ لِيُرْتَدُوا إِلَى الْمَدِينَةِ وَ أَمَرَ
 بَيْنَ الطَّعَامِ وَ الْأَسْوَاقِ وَ حَالَ بَيْنَهُمْ وَ
 يَجِدُونَ طَعَامًا وَ الشَّرَابَ فَسَارُوا ثَلَاثًا لَا
 مَدِينَةَ فَأَعْلَقَ بَابَ لَا شَرَابًا حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى
 أَصْحَابِهِ الْجُوعَ وَ الْمَدِينَةَ دُونَهُمْ فَشَكَا
 عَلَيْهِمْ فَقَالَ الْعَطِشُ قَالَ فَصَعِدَ جَبَلًا لِيُشْرِفَ
 أَهْلَ الْمَدِينَةِ الظَّالِمِ بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا
 يَقُولُ اللَّهُ بِقِيَّتِ اللَّهِ خَيْرٌ أَهْلُهَا أَنَا بِقِيَّةِ اللَّهِ
 مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
 شَيْخٌ كَبِيرٌ فَأَتَاهُمْ فَقَالَ لَهُمْ قَالَ وَ كَانَ فِيهِمْ
 هَذِهِ وَ اللَّهُ دَعْوَةُ شُعَيْبِ النَّبِيِّ وَ يَا قَوْمِ
 لَمْ تُخْرِجُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ اللَّهُ لَنْ
 لَتُؤَخِّدَنَّ مِنْ فُوقِكُمْ وَ مِنْ بِالْأَسْوَاقِ
 فَصَدَّقُونِي فِي هَذِهِ الْمَرَّةِ وَ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ
 كَذَّبُونِي فِيمَا تَسْتَأْتِفُونَ فَإِنِّي أَطِيعُونِي وَ
 فَبَادَرُوا فَأَخْرَجُوا إِلَى مُحَمَّدٍ لَكُمْ نَاصِحٌ قَالَ
 عَلِيٌّ وَ أَصْحَابِهِ بِالْأَسْوَاقِ فَبَلَغَ بِنَ
 عَبْدِ الْمَلِكِ خَبْرَ الشَّيْخِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ هِشَامَ بِنَ

فَحَمَلَهُ فَلَمْ يُدْرَ مَا صَنَعَ بِهِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 375 روایت 5

: ترجمه روایت شریفه

ابوبکر حضرمی گوید: چون امام باقر علیه السلام را بشام سوی هشام بن بردند، و بدربارش رسید، هشام عبدالملك به اصحاب خود و حضار مجلس که از گفت: چون دیدید من بنی امیه بودند، محمد ابن علی را توبیخ کردم و ساکت رو آورید و شدم. شما يك به يك به او توبیخش کنید، سپس بحضرت اجازه ورود داد.

چون امام باقر علیه السلام وارد شد، با دست به همگان اشاره کرد و فرمود: علیکم همگان را مشمول سلام خود السلام ساخت و بنشست. چون بهشام بعنوان بی اجازه نشست خلافت سلام نکرد، و کینه و خشم او افزون گشت، پس باو رو سخنانش آورد و توبیخ می کرد، از جمله این بود:

ای محمد بن علی همیشه مردی از شما خاندان میان مسلمین اختلاف انداخته و دعوت کرده و از آنها را بسوی خود روی بیخردی و کم دانشی گمان کرده که او امامست. هر چه دلش خواست آنحضرت را توبیخ کرد، چون او خاموش شد، حاضران یکی پس از دیگری بحضرت رو آوردند و تا نفر آخر توبیخ می کردند. چون همگی ساکت فرمود شدند، حضرت برخاست و ای مردم بکجا می روید و شیطان می خواهد شما را بکجا اندازد؟! (یعنی کجا؟ خدا برای حقیقت کجا و شما سعادت خود شما، پیروی کردن از ما مخالفت و را از شما خواسته و شما با ما دشمنی می کنید!!) خدا بوسیله ما خانواده پیشینیان شما را هدایت کرد و پسینیان

شما هم از برکت ما (هدایتشان) پایان یابد (یعنی در زمان ظهور امام قائم علیه اگر شما سلطنتی شتابان و (السلام زودگذر دارید، ما سلطنتی دیررس و از سلطنت ما جاودان داریم که بعد سلطنتی نباشد، زیرا ما اهل پایان عزوجل می و انجامیم، و خدای فرماید: (((سرانجام از آن پرهیزگارانست (125) سوره 7 -

هشام دستور داد حضرت را بزندان برند، چون بزندان رفت، با زندانیان سخن می همه زندانیان از جان و دل گفت، دل دادند، سخنش را پذیرفته، باو زندانبان نزد هشام آمد و گفت: یا اهل شام بر امیرالمؤمنین من از تو هراسانم و می ترسم که ترا از عزل کنند، سپس گزارش را این مقام باو گفت.

هشام دستور داد آنحضرت و اصحابش را بر استر نشانده (توسط کاروان پست) بر گردانند و فرمان داد که در بمدینه بین راه بازارها را بروی آنها ببندند و آشامیدنی جلوگیری کنند از خوراک و (مقصودش از این دستورها توهین و روز راه پس سه (توییح آنحضرت بود رفتند و هیچگونه خوراک و آشامیدنی مدین (شهر بدست نیاوردند، تا آنکه بشهر شعیب پیغمبر) رسیدند، مردم در شهر را بروی آنها بستند، اصحاب حضرت از گرسنگی و تشنگی باو شکایت بردند امام علیه السلام بر کوهی که بآنها مشرف بود بالا رفت و با صدای بلند اهل شهری که مردمش فرمود: ای ستمکارند، من بقیة اللهم و خدا می بهتر است فرماید: (((بقیت الله برای شما

اگر ایمان دارید و من نگهبان شما نیستم .
 ((86 سوره 11 -
 در میان آن مردم شیخی سالخورده بود،
 نزد مردم شهر آمد و گفت : ای قوم ! بخدا
 ندا، مانند دعوت شعیب پیغمبر که این
 است ، اگر در بازارها را بروی این مرد
 سر و زیر پا گرفتار باز نکنید، از بالای
 شوید، این بار مرا تصدیق کنید و
 کنید. من فرمائید، و در آینده تکذیبم
 خیر خواه شمایم . مردم شتاب کردند و
 بازارها را بروی حضرت و اصحابش
 گشودند، خبر آن شیخ بهشام بن
 عبدالملك رسید، دنبالش فرستاد و او را
 ندانست که کارش بکجا رسید برد و کسی

: ترجمه روایت شریفه

امام صادق علیه السلام فرمود:
 محمد بن علی باقر در 57 سالگی
 114 سال در گذشت و بعد از علی
 سال و بن الحسین علیهماالسلام 19
 2 ماه زندگی کرد،

سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَالْحَمِيرِيُّ جَمِيعاً -6
 عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَّارَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ
 مَهْزِيَّارَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ
 بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ
 أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُبِضَ مُحَمَّدُ بْنُ عَن
 عَلِيٍّ الْبَاقِرُ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً
 عَامِ أَرْبَعٍ عَشْرَةَ وَ مِائَةَ عَاشَ بَعْدَ عَلِيٍّ فِي
 بِنِ الْحُسَيْنِ ع تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ شَهْرَيْنِ
 اصول کافی جلد 2 صفحه 377 روایت 6

وُلِدَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ
 مَضَى فِي شَوَّالٍ مِنْ سَنَةِ ثَمَانَ وَ أَرْبَعِينَ وَ
 مِائَةً وَ لَهُ خَمْسٌ وَ سِتُّونَ سَنَةً وَ دُفِنَ
 بِالْبَقِيعِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ وَ جَدُّهُ
 وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَ وَ أُمُّهُ أُمُّ فَرُورَةَ بِنْتُ
 الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَ أُمُّهَا أَسْمَاءُ
 بِنْتُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ
 -1 مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
 عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ
 حَدَّثَنِي وَ هُبُّ بْنُ حَفْصٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ
 جَرِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ كَانَ سَعِيدُ بْنُ
 الْمُسَيَّبِ وَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ
 وَ أَبُو خَالِدِ الْكَابَلِيُّ مِنْ ثَقَاتِ عَلِيٍّ بْنِ
 الْحُسَيْنِ عَ قَالَ وَ كَانَتْ أُمِّي مِمَّنْ آمَنَتْ وَ
 اتَّقَتْ وَ أَحْسَنْتَ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ قَالَ وَ
 قَالَتْ أُمِّي قَالَ أَبِي يَا أُمَّ فَرُورَةَ إِنِّي لَأَدْعُو
 اللَّهَ لِمَدَنِي شَيْعَتِنَا فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ أَلْفَ
 مَرَّةٍ لِأَنَّا نَحْنُ فِيمَا يَنْتَوِينَا مِنَ الرَّزَايَا
 نَصْبِرُ عَلَى مَا نَعْلَمُ مِنَ النَّوَابِ وَ هُمْ
 يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ
 اصول کافی جلد 2 صفحه 377 روایت 1

زندگانی ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام

بَابُ مَوْلِدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَ

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام در سال 83
 متولد شد و در ماه شوال سال 148 در
 گذشت و 65 سال داشت و در قبرستان
 بقیع که پدرش و جدش و حسن بن علی
 علیهم السلام مدفون بودند. بخاک
 سپرده شد، مادرش ام فروه دختر قاسم بن

محمد بن ابی بکر است و مادر ام فروه
اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر است

امام صادق علیه السلام فرمود: سعید بن
مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو
خالد کابلی از موثقین اصحاب علی بن
الحسین علیهما السلام بودند، و مادر من
(دختر همین قاسم) با ایمان و تقوی و
نیکوکار بود و خدا هم نیکوکاران را
دوست دارد.

مادرم گفت که پدرم باو فرمود: ای ام
فروه! من در هر شبانه روز هزار بار
برای گنهکاران از شیعیانم خدا را می
خواهم (و آمرزش می خواهم) زیرا ما با
دانائی بثواب و پاداش بر مصیبتی که
بما وارد می شود صبر می کنیم ولی آنها
بر آنچه نمی دانند صبر می کنند.

شرح:

یعنی ما می دانیم و یقین داریم که بلاها و مصیبتی که بر ما وارد می شود در برابر چشم خداست و او از همه
آنها آگاه و مطلع است و دقیقا بحساب آنها رسیدگی می کند و انتقام ما را می گیرد و پاداش بزرگ ما را عنایت
می کند، از این رو سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام چون در روز عاشورا کودک شیر خوارش را هدف تیر
ساختند، فرمود: هون مانزل بی انه بعین الله یعنی هر مصیبتی که بر من می رسد، چون خدا آن را می بیند،
تحملش بر ایام سبک و آسان است، ولی شیعیان و دوستان ما که این بصیرت و دانش را ندارند، صبر کردن
آنها بر شدائد و بلاها سخت و دشوار است، چنانکه حجامت و عمل جراحی برای مرد عاقل و
فهمیده آسانتر و گواراتر است تا برای کودک غافل و نادان.

از این رو ممکن است شیعیان گاهی در مصیبات جزع و بیتابی کنند و سختی بر خلاف رضای خدا گویند، و
گاهی بر آنها نوشته شود، لذا امام باقر علیه السلام برای آنها از خدا آمرزش می طلبد و یا آمرزش آنحضرت
تنها از نظر احترام بآنهاست، بجهت مقام و درجه ای که در این شکیبائی نزد خدا پیدا می کنند. و نظیر این
مضمون روایت 1706 این کتابست که در جلد سوم در
باب صبر انشاءالله تعالی بیان می شود.

2-بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ ابْنِ جُمُهورِ عَنِ
أَبِيهِ عَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
الْقَاسِمِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ وَجَّهَ أَبُو
جَعْفَرِ الْمَنْصُورِ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ وَهُوَ
وَالِيهِ عَلَى الْحَرَمَيْنِ أَنْ أَحْرِقَ عَلَيَّ جَعْفَرَ
بْنِ مُحَمَّدٍ دَارَهُ فَأَلْقَى النَّارَ فِي دَارِ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ فَأَخَذَتْ النَّارُ فِي الْبَابِ وَالدَّهْلِيْزِ

فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عِ يَتَخَطَّى النَّارَ وَ يَمْشِي فِيهَا وَ يَقُولُ أَنَا ابْنُ أَعْرَاقِ الثَّرَى أَنَا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 378 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:

مفضل بن عمر گوید: ابو جعفر منصور (خلیفه عباسی) بحسن بن زید که از طرف او والی مکه و مدینه بود، پیغام داد که: خانه جعفر بن محمد را بسوزان، او بخانه امام آتش افکند و بدر خانه و راه رو سرایت کرد، امام صادق علیه السلام بیرون آمد و در میان آتش گام برداشته راه می رفت و می فرمود: منم پسر اعراق الثری منم پسر ابراهیم خلیل الله (که آتش نمرود بر او سرد و سلامت گشت).

شرح:

اعراق الثری بمعنی ریشه های در زمین است و آن لقب اسماعیل پیغمبر است و شاید جهتش این است که اولاد اسماعیل مانند رگ و ریشه در اطراف زمین پراکنده شدند و افتخار امام صادق علیه السلام باو از این نظر است که او فرزند شریف و گرامی جناب ابراهیم است.

-الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبُرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ رُفَيْدٍ مَوْلَى يَزِيدَ بْنِ عَمْرٍو بْنِ هُبَيْرَةَ قَالَ سَخَطَ عَلَيَّ ابْنُ هُبَيْرَةَ وَ حَلَفَ عَلَيَّ لِيَقْتُلَنِي فَهَرَبْتُ مِنْهُ وَ عَدْتُ بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَأَعْلَمْتُهُ خَبْرِي فَقَالَ لِي أَنْصِرْفَ وَ أَفْرِنُهُ مِنْي السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُ إِنِّي قَدْ أَجَرْتُ عَلَيْكَ مَوْلَاكَ رُفَيْدًا فَلَا تَهْجُهُ بِسُوءٍ فَقُلْتُ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ شَامِيَّ حَبِيبَ الرَّأْيِ فَقَالَ أَذْهَبُ إِلَيْهِ كَمَا أَقُولُ لَكَ فَأَقْبَلْتُ فَلَمَّا كُنْتُ فِي بَعْضِ الْبَوَادِي اسْتَفْتَيْتَنِي أَعْرَابِي فَقَالَ أَيْنَ تَذْهَبُ إِنِّي أَرَى وَجْهَ مَقْتُولٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَخْرِجْ يَدَكَ فَفَعَلْتُ فَقَالَ يَدُ مَقْتُولٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَبْرِزْ رَجْلَكَ فَأَبْرَزْتُ رَجْلِي فَقَالَ رَجُلٌ مَقْتُولٌ ثُمَّ قَالَ لِي أَبْرِزْ جَسَدَكَ فَفَعَلْتُ فَقَالَ جَسَدُ مَقْتُولٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَخْرِجْ لِسَانَكَ فَفَعَلْتُ فَقَالَ لِي امْضُ فَلَا بَأْسَ عَلَيْكَ فَإِنَّ فِي لِسَانِكَ رَسُولًا لَوْ أَتَيْتَ بِهَا الْجِبَالَ الرَّوَاسِي لَأَنْقَادَتْ لَكَ

قَالَ فَجِئْتُ حَتَّى وَقَفْتُ عَلَى بَابِ ابْنِ هُبَيْرَةَ
 فَاسْتَأْذَنْتُ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ أَتَيْتُكَ
 بِحَائِنِ رَجُلَاهُ يَا غَلَامُ النَّطْعُ وَالسَّيْفُ ثُمَّ
 أَمَرَ بِي فَكَتَفْتُ وَشَدَّ رَأْسِي وَقَامَ عَلَيَّ
 السَّيْفُ لِيَضْرِبَ عُنُقِي فَقُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ لَمْ
 تَظْفَرْ بِي عَنُودٌ وَ إِنَّمَا جِئْتُكَ مِنْ دَاتِ نَفْسِي
 وَ هَاهُنَا أَمْرٌ أَذْكَرُهُ لَكَ ثُمَّ أَنْتَ وَ شَأْنُكَ فَقَالَ
 قُلْ فَقُلْتُ أَخْلَنِي فَأَمَرَ مَنْ حَضَرَ فَحَرَجُوا
 فَقُلْتُ لَهُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ يُفْرِنُكَ السَّلَامَ وَ
 يَقُولُ لَكَ قَدْ أَجَرْتُ عَلَيْكَ مَوْلَاكَ رُفَيْدًا فَلَا
 تَهْجُهُ بِسُوءٍ فَقَالَ وَ اللَّهُ لَقَدْ قَالَ لَكَ جَعْفَرُ
 بْنُ مُحَمَّدٍ هَذِهِ الْمَقَالَةُ وَ أَقْرَأَنِي السَّلَامَ
 فَحَلَفْتُ لَهُ فَرَدَهَا عَلَيَّ ثَلَاثًا ثُمَّ حَلَّ
 أَكْتَفَانِي ثُمَّ قَالَ لَا يَقْنَعُنِي مِنْكَ حَتَّى تَفْعَلَ بِي
 مَا فَعَلْتَ بِكَ قُلْتُ مَا تَنْطَلِقُ يَدِي بِدَاكَ وَ لَا
 تَطْيِبُ بِهِ نَفْسِي فَقَالَ وَ اللَّهُ مَا يَقْنَعُنِي إِلَّا دَاكَ
 فَفَعَلْتُ بِهِ كَمَا فَعَلَ بِي وَ أَطْلَقْتُهُ فَنَاوَلَنِي
 خَاتَمَهُ وَ قَالَ أُمُورِي فِي يَدِكَ فَدَبَّرَ فِيهَا مَا
 شِئْتُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 379 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

رفید غلام یزیدبن عمروبن هبیره گوید:
 ابن هبیره بر من غضب کرد و قسم خورد
 که مرا بکشد من از او گریختم و بامام
 صادق علیه السلام پناهنده شدم و گزارش
 خود را به حضرت بیان کردم ، امام به
 من فرمود: برو او را از جانب من سلام
 برسان و به او بگو: من غلامت رفید را
 پناه دادم ، با خشم خود به او آسیبی
 مرسان ، به حضرت عرض کردم: قربانت
 کردم او اهل شامست و عقیده پلید دارد،
 فرمود: چنانکه بتو می گویم نزدش برو،
 من راه را در پیش گرفتم: چون به
 بیابانی رسیدم ، مرد عربی به من رو
 آورد و گفت کجا می روی؟ من چهره
 مردی که کشته شود در تو می بینم ،
 آنگاه گفت: دستت را بیرون کن ، چون
 بیرون کردم ، گفت: دست مردی است
 که کشته می شود، سپس گفت: پایت را
 نشان ده ، چون نشان دادم ، گفت پای
 مردی است که کشته می شود، باز گفت:
 تنت را ببینم ، چون تنم را دید، گفت:
 تن مردی است که کشته شود آنگاه گفت:
 زیانت را بیرون کن ، چون بیرون آوردم
 ، گفت: برو که باکی بر تو نیست ، زیرا
 در زبان تو پیغامی است که اگر آن را
 بکوههای استوار رسانی ، مطیع تو شوند.
 پس بیامدم تا در خانه ابن هبیره رسیدم
 ، اجازه خواستم ، چون وارد شدم : گفت:
 خیانتکار با پای خود نزد تو آمد. غلام!
 زود سفره چرمی و شمشیر را بیاور، و
 دستور داد شانه و سر مرا بستند و جلاد
 بالای سرم ایستاد تا گردنم بزند.
 من گفتم: ای امیر! تو که با جبر و زور،
 بر من دست نیافتی ، بلکه با پای خود

پیش تو آمدم ، من پیغامی دارم که می
خواهم بتو باز گویم ، سپس خود دانی ،
گفت بگو: گفتم مجلس را خلوت کن ،
او بحاضرین دستور داد بیرون رفتند ،
گفتم : جعفر بن محمد بتو سلام می رساند
و می گوید: من غلامت رفید را پناه دادم ،
با خشم خود به او آسیبی مرسان ، گفت
: ترا بخدا جعفر بن محمد بتو چنین گفت
و به من سلام رسانید؟! من برایش قسم
خوردم ، او تا سه بار سخنش را تکرار
کرد.

سپس شانه های مرا باز کرد و گفت ،
من باین قناعت نمی کنم و از تو خرسند
نمی شوم ، جز اینکه همان کار که با تو
کردم با من بکنی ، گفتم : دست من باین
کار دراز نمی شود و بخود اجازه نمی
دهم ، گفت : بخدا که من جز بآن قانع
نشوم ، پس من هم چنانکه بسرم آورد ،
بسرش آوردم ، و بازش کردم ، او مهر
خود را به من داد و گفت : تو اختیاردار
کارهای من هستی ، هر گونه خواهی
رفتار کن.

4- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنِ الْخَيْبَرِيِّ عَنْ
يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ وَ مَفْضَلِ بْنِ عُمَرَ وَ
أَبِي سَلْمَةَ السَّرَّاجِ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ ثَوْبَانَ بْنِ
أَبِي فَاخْتَةَ قَالُوا كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع
فَقَالَ عِنْدَنَا خَزَائِنُ الْأَرْضِ وَ مَفَاتِيحُهَا وَ لَوْ
شِئْتُ أَنْ أَقُولَ بِأَحَدِي رَجُلِي أَخْرَجِي مَا
فِيكَ مِنَ الذَّهَبِ لَأَخْرَجْتِ قَالَ ثُمَّ قَالَ بِأَحَدِي
رَجُلِيهِ فَحَطَّهَا فِي الْأَرْضِ خَطًّا فَانْفَرَجَتْ
الْأَرْضُ ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ فَأَخْرَجَ سَبِيكَةً ذَهَبٍ قَدْرُ
شِبْرِ ثُمَّ قَالَ انظُرُوا حَسَنًا فَانظُرْنَا فَإِذَا
سَبَانِكُ كَثِيرَةٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ يَتَلَالُ

فَقَالَ لَهُ بَعْضُنَا جُعِلَتْ فِدَاكَ أُعْطِيتُمْ مَا أُعْطِيتُمْ وَ شِيعَتُكُمْ مُحْتَاجُونَ قَالَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ سَيَجْمَعُ لَنَا وَ لَشِيعَتِنَا الدُّنْيَا وَ الآخِرَةَ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَ يُدْخِلُ عَدُوَّنَا الْجَحِيمِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 380 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:
 یونس بن ظبیان و مفضل بن عمر و ابوسلمه سراج و حسین بن ثویر بن ابی فاخته نزد امام صادق علیه السلام بودند، حضرت فرمود: خزانه های زمین و کلیدهایش نزد ماست ، اگر من بخواهم با یک پایم بزمین اشاره کنم و بگویم هر چه طلا داری بیرون بیار بیرون آورد. آنگاه با یک پایش اشاره کرد و روی زمین خطی کشید زمین شکافته شد، سپس با دست اشاره کرد و شمش طلائی باندازه یکوجب بیرون آورد و فرمود خوب بنگرید، چون نگاه کردیم ، شمشهای بسیاری روی هم دیدیم که می درخشید، یکی از ما به حضرت عرض کرد: قربانت ، بشما چه چیزها عطا شده ؟ در صورتی که شیعیانتان محتاجند؟! فرمود: همانا خدا دنیا و آخرت را برای ما و شیعیان ما جمع کند و آنها را ببهشت پر نعمت در آورد، و دشمن ما را بدوزخ برد.

5- الحسین بن محمد عن المعلى بن محمد عن بعض أصحابه عن أبي بصير قال كان لي جار يتبع السلطان فأصاب مالا فأعد قياناً و كان يجمع الجميع إليه و يشرب المسكر و يؤذيني فشكوتُهُ إلى نفسه غير مرة فلم ينته فلما أن ألححت عليه فقال لي يا هذا أنا رجل مبتلى و أنت رجل معافى فلو عرضتني لصاحبك رجوت أن يتقذني الله بك فوقع ذلك له في قلبي فلما صرت إلى أبي عبد الله ع ذكرت له حاله فقال لي إذا رجعت إلى الكوفة سيأتيك فقل له يقول لك جعفر بن محمد دع ما أنت عليه و أضمن لك على الله الجنة فلما رجعت إلى

ترجمه روایت شریفه:

ابو بصیر گوید: من همسایه ای داشتم که پیر و سلطانی بود و (از راه رشوه و غصب و حرام) مالی بدست آورده بود، مجلسی برای زنان آوازه خوان آماده می ساخت و همگی نزدش انجمن می کردند، خودش هم می نوشید. من بارها بخودش شکایت بردم و گله کردم، ولی او دست برنداشت، چون پافشاری زیاد کردم، به من گفت: من مردی گرفتارم و تو مردی هستی برکنار و یا عافیت، اگر حال مرا بصاحب (امام صادق علیه السلام) عرضه کنی، امیدوارم خدا مرا هم بوسیله تو نجات بخشد، گفتار او در دلم تأثیر کرد، چون خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، حال او را بیان کردم، حضرت به من فرمود: چون بکوفه باز گردی، نزد تو آید به او بگو جعفر بن محمد گوید: تو آنچه را بر سرش هستی واگذار، من بهشت را از خدا برای او ضمانت می کنم.

چون بکوفه باز گشتم، او و دیگران نزد من آمدند، من او را نزد خود نگاه داشتم تا منزل خلوت شد آنگاه به او گفتم: ای مرد من حال ترا به حضرت ابی عبدالله، جعفر بن محمد، امام صادق علیه السلام عرض کردم به من فرمود: چون بکوفه باز گشتمی نزد تو آید، به او بگو جعفر بن محمد می گوید: آنچه را بر سرش هستی واگذار، من بهشت را از خدا برای تو ضمانت می کنم، او گریست و گفت: ترا بخدا امام صادق علیه السلام بتو چنین گفت؟ من سوگند یاد کردم که او به من چنین گفت، گفت ترا بس است (یعنی همین اندازه بر عهده تو

الْكُوفَةِ أَتَانِي فِيمَنْ أَنِي فَاخْتَبَسْتُهُ عِنْدِي حَتَّى خَلَا مَنْزِلِي ثُمَّ قُلْتُ لَهُ يَا هَذَا إِنِّي ذَكَرْتُكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ ع فَقَالَ لِي إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَاتِيكَ فَقُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ دَعَا مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَأَضْمَنْ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ قَالَ فَبَكَيْتُ ثُمَّ قَالَ لِي اللَّهُ لَقَدْ قَالَ لَكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ هَذَا قَالَ فَخَلَفْتُ لَهُ أَنَّهُ قَدْ قَالَ لِي مَا قُلْتُ فَقَالَ لِي حَسْبُكَ وَ مَضَى فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ بَعَثَ إِلَيَّ فَدَعَانِي وَ إِذَا هُوَ خَلَفَ دَارَهُ عُرْيَانٌ فَقَالَ لِي يَا أَبَا بَصِيرٍ لَا وَاللَّهِ مَا بَقِيَ فِي مَنْزِلِي شَيْءٌ إِلَّا وَ قَدْ أَخْرَجْتَهُ وَ أَنَا كَمَا تَرَى قَالَ فَمَضَيْتُ إِلَى إِخْوَانِنَا فَجَمَعْتُ لَهُ مَا كَسَوْتُهُ بِهِ ثُمَّ لَمْ تَأْتْ عَلَيْهِ أَيَّامٌ يَسِيرَةً حَتَّى بَعَثَ إِلَيَّ أَنِّي عَلِيلٌ فَأَتَنِي فَجَعَلْتُ أَخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَ أَعَالِجُهُ حَتَّى نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ فَكُنْتُ عِنْدَهُ جَالِسًا وَ هُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَعُشِيَ عَلَيْهِ عُشِيَةً ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ لِي يَا أَبَا بَصِيرٍ قَدْ وَفَى صَاحِبُكَ لَنَا ثُمَّ قُبِضَ رَحْمَةً اللَّهُ عَلَيْهِ فَلَمَّا حَجَّجْتُ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَلَمَّا دَخَلْتُ قَالَ لِي ابْتَدَاءً مِنْ دَاخِلِ الْبَيْتِ وَ إِحْدَى رِجْلِي فِي الصَّحْنِ وَ الْأُخْرَى فِي دِهْلِيزِ دَارِهِ يَا أَبَا بَصِيرٍ قَدْ وَفَيْنَا لِصَاحِبِكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 381 روایت 5

بود و باقی بر عهده من (سپس برفت و بعد از چند روز نزد من فرستاد و مرا بخواست ، چون برفتم دیدم پشت در خانه خود برهنه نشسته است ، به من گفت : ابا بصیر! هر چه در منزل داشتیم بیرون کردم (بصاحبانش رسانیدم و در راه خدا دادم حتی لباسهایم را) و اکنون چنانم که می بینی.

ابو بصیر گوید: من نزد دوستانم رفتم و پوشاکی برایش گرد آوردم ، چند روز دیگر گذشت ، دنبالم فرستاد که من بیمارم ، نزد من بیا، من نزدش رفتم و برای معالجه او در رفت و آمد بودم تا مرگش فرا رسید، برای ما وفا کرد (امام صادق علیه السلام بضمانت خود وفا کرد) و سپس در گذشت رحمت خدا بر او باد.

چون حج گزاردم نزد امام صادق علیه السلام رسیدم و اجازه خواستم ، چون خدمتش رفتم ، هنوز يك پاييم در صحن خانه و يك پاييم در راه رو بود که از داخل اتاق بی آنکه چیزی بگویم ، فرمود: ای ابا بصیر اما برای رفیقت وفا کردیم.

6- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ
الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ
مُحَمَّدَ بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ قَالَ لِي أَتَدْرِي مَا
كَانَ سَبَبَ دُخُولِنَا فِي هَذَا الْأَمْرِ وَمَعْرِفَتِنَا
بِهِ وَمَا كَانَ عِنْدَنَا مِنْهُ ذِكْرٌ وَلَا مَعْرِفَةٌ
شَيْءٍ مِمَّا عِنْدَ النَّاسِ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا ذَاكَ قَالَ
إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ يَعْنِي أَبَا الدَّوَانِيقِ قَالَ لِأَبِي
مُحَمَّدَ بْنِ الْأَشْعَثِ يَا مُحَمَّدُ ابْعَ لِي رَجُلًا لَهُ
عَقْلٌ يُوَدِّي عَنِّي فَقَالَ لَهُ أَبِي قَدْ أَصْبَيْتُهُ لَكَ
هَذَا فَلَنْ بِنُ مُهَاجِرِ خَالِي قَالَ فَأَتَنِي بِهِ قَالَ
فَأَتَيْتُهُ بِخَالِي فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ يَا ابْنَ

ترجمه روایت شریفه:

صفوان بن یحیی گوید: جعفر بن محمد بن اشعث به من گفت: می دانی سبب وارد شدن ما در مذهب تشیع و شناسائی ما بان چه بود، با آنکه نزد ما هیچ یادی از آن نبود و آنچه مردم (شیعیان) داشتند، ما معرفت نداشتیم؟ گفتم: داستانش چیست؟ گفت: ابو جعفر ابوالدوانیق (یعنی منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی و دانق یکدانگ درهم است که تقریباً یک پیشیز می شود و آن لقب را مردم از نظر خست و بخلش به او دادند، زیرا برای کندن نهر کوفه از مردم سری یکدانق گرفت) بیدرم ابو محمد بن اشعث گفت: ای محمد! مردی خردمند برایم بگو که بتواند از جانب من پرداخت کند. پدرم گفت: او را برایت یافته ام او فلان شخص پسر مهاجر است که دانی من است، گفت: نزد منش بیاور، من دانیم را نزد او بردم، ابو جعفر به او گفت: ای پسر مهاجر! این پول را بگیر و بمدینه بر، نزد عبدالله بن حسن بن حسن و جماعتی از خاندانش که جعفر بن محمد همه میان آنهاست، و بآنها بگو: من مردی غریب و از اهل خراسانم که گروهی از شیعیان شما در آنجا هستند و این پول را برای شما فرستاده اند، و به هر یک از آنها پول بده و چنین و چنان شرط کن (یعنی بگو بشرط اینکه بر خلیفه بشورید و قیام کنید، ما پشتیبان شما هستیم و نظیر این سخنان) چون پولها را گرفتند، بگو من فرستاده و پیغام آورم، دوست دارم رسیدی از دستخط شما داشته باشم. پسر مهاجر پولها را گرفت و بمدینه رفت

مُهَاجِرٌ خَذَ هَذَا الْمَالَ وَ أَتَى الْمَدِينَةَ وَ أَتَى عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ وَ عَدَّةً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فِيهِمْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ فَقَالَ لَهُمْ إِنِّي رَجُلٌ غَرِيبٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ وَ بَهَا شِيعَةٌ مِنْ شِيعَتِكُمْ وَ جِئْتُ بِهَذَا الْمَالَ وَ أَدْفَعُ إِلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى شَرْطِ كَذَا وَ كَذَا فَإِذَا قَبَضُوا الْمَالَ فَقَالَ إِنِّي رَسُولٌ وَ أَحِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعِيَ خُطُوطُكُمْ بِقَبْضِكُمْ مَا قَبَضْتُمْ فَأَخَذَ الْمَالَ وَ أَتَى الْمَدِينَةَ فَرَجَعَ إِلَى أَبِي الدَّوَانِيقِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ عِنْدَهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو الدَّوَانِيقِ مَا وَرَاءَكَ قَالَ أَتَيْتُ الْقَوْمَ وَ هَذِهِ خُطُوطُهُمْ بِقَبْضِهِمْ الْمَالَ خَلَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ فَاتَى أَتَيْتُهُ وَ هُوَ يُصَلِّي فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ ص فَجَلَسْتُ خَلْفَهُ وَ قُلْتُ حَتَّى يَنْصَرِفَ فَأَذْكَرُ لَهُ مَا ذَكَرْتُ لِأَصْحَابِهِ فَعَجَلَ وَ انْصَرَفَ ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ يَا هَذَا اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَعْرَأْ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّهُمْ قَرِيبُوا الْعَهْدِ بِدَوْلَةِ بَنِي مَرْوَانَ وَ كُلُّهُمْ مُنْتَجَبٌ فَقُلْتُ وَ مَا ذَاكَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَالَ فَأَدْنَى رَأْسَهُ مِنِّي وَ أَخْبَرَنِي بِجَمِيعِ مَا جَرَى بَيْنِي وَ بَيْنَكَ حَتَّى كَانَهُ كَانَ ثَالِثَنَا قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ يَا ابْنَ مُهَاجِرِ اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نُبُوَّةِ إِلَّا وَ فِيهِ مُحَدَّثٌ وَ إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ مُحَدَّثُنَا الْيَوْمَ وَ كَانَتْ هَذِهِ الدَّلَالَةُ سَبَبَ قَوْلِنَا بِهَذِهِ الْمَقَالَةِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 381 روایت 6

، سپس نزد ابوالدوانیق باز گشت ، محمد بن اشعث هم نزد او بود خلیفه گفت : چه خبر آوردی ؟ گفت : نزد آنها رفتم (و پولها را پرداختم) این رسیدهای است که بخط خودشان نوشته اند، غیر از جعفر بن محمد که من نزدش رفتم ، او در مسجد پیغمبر صلی لله علیه و آله نماز می گزارد پشت سرش نشستم و گفتم هستم تا نمازش را تمام کند، آنگاه آنچه باصحابش گفتم ، به او باز خواهم گفت ، او شتاب کرد و نمازش را پایان رسانید و متوجه من شد و فرمود: ای مرد! از خدا پروا کن و اهل بیت محمد را مفرب که آنها بدولت بنی مروان سابقه نزدیکی دارند و (چون از آنها ستم بسیار دیده اند) همگی محتاج و نیازمندند) پول ترا قبول می کنند و گرفتار می شوند) من گفتم : موضوع چیست ؟ اءصلحك الله ؟ او سرش را نزدیک من آورد و آنچه میان من و تو رفته بود، باز گفت ، مثل اینکه سومی ما بوده.

ابو جعفر دوانیقی گفت : ای پسر مهاجر! هیچ اهل بیت پیغمبری نباشد، جز آنکه محدثی در میان آنهاست ، محدث خاندان ما در این زمان جعفر بن محمد است . این بود دلیلی که سبب عقیده ما باین مذهب (تشیع) گشت . (راجع بمعنی محدث بحدیث 703 707 رجوع شود).

7- سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ
جَمِيعاً عَنْ اِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرِيَارَ عَنْ اَخِيهِ
عَلِيِّ بْنِ مَهْرِيَارَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ
اَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُبِضَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ
مُحَمَّدٍ ع وَ هُوَ ابْنُ حَمْسٍ وَ سِتِّينَ سَنَةً فِي

عَامِ ثَمَانَ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةَ وَ عَاشَرَ بَعْدَ أَبِي
جَعْفَرِ عَ أَرْبَعاً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً

اصول کافی جلد 2 صفحه 384 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:

ابوبصیر گوید: ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام در 65 سالگی به سال 148 در گذشت و بعد از امام باقر علیه السلام 24 سال زندگی کرد.

8- سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَنَا كَفَنْتُ أَبِي فِي ثَوْبَيْنِ شَطَوِيَيْنِ كَانَ يَحْرَمُ فِيهِمَا وَ فِي قَمِيصٍ مِنْ قَمِيصِهِ وَ فِي عِمَامَةٍ كَانَتْ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع وَ فِي بُرْدٍ اشْتَرَاهُ بِأَرْبَعِينَ دِينَاراً

اصول کافی جلد 2 صفحه 384 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:

یونس بن یعقوب گوید: شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام می فرمود: من پدرم را در دو جامه شطوی که لباس احرامش بود و نیز با یکی از پیراهنهای خودش و عمامه علی بن الحسین علیه السلام و برده ای که آن را به چهل دینار خریده بود کفن کردم.

شرح:

شطاً نام قریه ایست نزدیک مصر که پارچه هائی را که در آنجا می بافند شطوی می نامند و برد (بضم باء) پارچه راهی بود که به دوش می انداختند و نوع خویش را در یمن می بافته اند.

زندگانی ابوالحسن موسی بن جعفر علیهم السلام*

بَابُ مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع

وُلِدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى ع بِالْأَبْوَاءِ سَنَةَ
ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَقَالَ بَعْضُهُمْ تِسْعَ
وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَقَبِضَ ع لِسْتِ خُلُونِ
مِنْ رَجَبٍ مِنْ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَثَمَانِينَ وَمِائَةٍ وَ
هُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ أَوْ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً وَ
قَبِضَ ع بِبَغْدَادَ فِي حَبْسِ السُّنْدِيِّ بْنِ شَاهِكَ
وَكَانَ هَارُونَ حَمَلَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ لِعِشْرٍ
لِيَالٍ بَقِيْنَ مِنْ شَوَّالِ سَنَةِ تِسْعٍ وَسَبْعِينَ وَ
مِائَةٍ وَقَدْ قَدِمَ هَارُونَ الْمَدِينَةَ مُنْصَرَفَهُ مِنْ
عُمْرَةِ شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ شَخَّصَ هَارُونَ إِلَى
الْحَجِّ وَحَمَلَهُ مَعَهُ ثُمَّ انْصَرَفَ عَلَى
طَرِيقِ الْبَصْرَةِ فَحَبَسَهُ عِنْدَ عَيْسَى بْنِ
جَعْفَرٍ ثُمَّ أَسْخَصَهُ إِلَى بَغْدَادَ فَحَبَسَهُ عِنْدَ
السُّنْدِيِّ بْنِ شَاهِكَ فَتُوفِيَ ع فِي حَبْسِهِ وَ
دُفِنَ بِبَغْدَادَ فِي مَقْبَرَةِ قُرَيْشٍ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَالدِ
يُقَالُ لَهَا حَمِيدَةٌ

1- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ
مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ السُّنْدِيِّ الْقُمِّيِّ
قَالَ حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ
قَالَ دَخَلَ ابْنُ عَكَاشَةَ بْنُ مَحْصَنِ الْأَسَدِيِّ
عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَكَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع قَائِمًا
عِنْدَهُ فَقَدَّمَ إِلَيْهِ عَنَابًا فَقَالَ حَبَّةٌ حَبَّةٌ يَأْكُلُهُ
الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَ الصَّبِيُّ الصَّغِيرُ وَ ثَلَاثَةٌ وَ
أَرْبَعَةٌ يَأْكُلُهُ مَنْ يَظُنُّ أَنَّهُ لَا يَشْبَعُ وَ كَلَهُ
حَبَّتَيْنِ حَبَّتَيْنِ فَأْتَهُ يُسْتَحَبُّ فَقَالَ لِأَبِي
جَعْفَرٍ ع لِأَيِّ شَيْءٍ لَا تُرَوِّجُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
فَقَدْ أَدْرَكَ التَّرْوِيجَ قَالَ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ صُرَّةٌ
مَخْتُومَةٌ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ سَيَجِيءُ نَخَّاسٌ مِنْ
أَهْلِ بَرْبَرٍ فَيَنْزِلُ دَارَ مَيْمُونٍ فَنَشْتَرِي لَهُ
بِهَذِهِ الصُّرَّةِ جَارِيَةً قَالَ فَأَتَى لِذَلِكَ مَا أَتَى
فَدَخَلْنَا يَوْمًا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع فَقَالَ أَلَا
أَخْبِرْكُمْ عَنِ النَّخَّاسِ الَّذِي ذَكَرْتُمْ لَكُمْ قَدْ
قَدِمَ فَأَذْهَبُوا فَاسْتَرُوا بِهَذِهِ الصُّرَّةِ مِنْهُ
جَارِيَةً قَالَ فَأَتَيْنَا النَّخَّاسَ فَقَالَ قَدْ بَعَثَ
مَا كَانَ عِنْدِي إِلَّا جَارِيَتَيْنِ مَرِيضَتَيْنِ
إِحْدَاهُمَا أَمْتٌ مِنَ الْأُخْرَى قُلْنَا فَأَخْرَجْنَاهُمَا

ترجمه روایت شریفه:

ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام به سال 128 و بقولی در 129 در ابواء (منزلی است میان مکه و مدینه) متولد شد و در ششم ماه رجب سال 183 به سن 54 سالگی در گذشت، وفاتش در بغداد. در زندان سندی بن شاهک بوده و هارون الرشید آن حضرت را در بیستم شوال سال 179 از مدینه بیرون کرد، و هارون در ماه رمضان زمانی که از عمره باز می گشت و امام نزد عیسی بن جعفر زندانی کرد، باز او را به بغداد فرستاد و نزد سندی بن شاهک زندانی کرد، آن حضرت در زندان سندی در بغداد در گذشت و در قبرستان قریش به خاک سپرده شد. مادرش ام ولد و نامش حمیده بود. پدر عیسی بن عبدالرحمن گوید: ابن عکاشه خدمت امام باقر علیه السلام آمد و امام صادق علیه السلام نزدش ایستاده بود، قدری انگور برایش آوردند، حضرت فرمود: پیرمرد سالخورده و کودک خردسال انگور را دانه دانه می خورد و کسی که می ترسد سیر نشود، سه و چهار دانه می خوردند و تو دو دانه دو دانه بخور که مستحب است.

سپس ابن عکاشه به امام باقر علیه السلام عرض کرد: چرا برای ابو عبدالله (امام صادق علیه السلام) زن نمی گیرید؟ او که به سن ازدواج رسیده است. امام باقر علیه السلام که در برابرش کیسه پول سر به مهری بود، فرمود: به زودی برده فروشی از اهل بربر می آید و در دار میمون منزل می کند با این که کیسه پول،

حَتَّى نَنْظُرَ إِلَيْهِمَا فَأَخْرَجَهُمَا فَقُلْنَا بِكُمْ تَبِيعْنَا هَذِهِ الْمَتَمَاتِلَةَ قَالَ بِسَبْعِينَ دِينَارًا قُلْنَا أَحْسَنُ قَالَ لَا أَنْقُصُ مِنْ سَبْعِينَ دِينَارًا قُلْنَا لَهُ نَشْتَرِيهَا مِنْكَ بِهَذِهِ الصَّرَّةِ مَا بَلَغَتْ وَ لَا نَدْرِي مَا فِيهَا وَ كَانَ عِنْدَهُ رَجُلٌ أَبْيَضُ الرَّأْسِ وَ اللَّحْيَةِ قَالَ فَكُفُوا وَ زَنُوا فَقَالَ النَّخَّاسُ لَا تَفْكُوا فَإِنَّهَا إِنْ نَقَصْتَ حَبَةً مِنْ سَبْعِينَ دِينَارًا لَمْ أَبَايَعَكُمْ فَقَالَ الشَّيْخُ ادْنُوا فَدَنُونَا وَ فَكَّنَا الْخَاتَمَ وَ وَزَنَا الدَّنَانِيرَ فَأَدَا هِيَ سَبْعُونَ دِينَارًا لَا تَزِيدُ وَ لَا تَنْقُصُ فَأَخَذْنَا الْجَارِيَةَ فَأَدْخَلْنَاهَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع وَ جَعْفَرٌ قَائِمٌ عِنْدَهُ فَأَخْبَرَنَا أَبَا جَعْفَرٍ بِمَا كَانَ فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَنْتَنِي عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهَا مَا اسْمُكَ قَالَتْ حَمِيدَةٌ فَقَالَ حَمِيدَةٌ فِي الدُّنْيَا مَحْمُودَةٌ فِي الْآخِرَةِ أَخْبَرَنِي عَنْكَ أ بِكَرٍّ أَنْتِ أَمْ تُسَيِّبُ قَالَتْ بِكَرٍّ قَالَ وَ كَيْفَ وَ لَا يَقَعُ فِي أَيْدِي النَّخَّاسِينَ شَيْءٌ إِلَّا أَفْسَدُوهُ فَقَالَتْ قَدْ كَانَ يَجِيبُنِي فَيَقْعُدُ مِنِّي مَقْعَدَ الرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَةِ فَيَسْلُطُ اللَّهُ عَلَيْهِ رَجُلًا أَبْيَضُ الرَّأْسِ وَ اللَّحْيَةِ فَلَا يَزَالُ يَلْطَمُهُ حَتَّى يَقُومَ عَنِّي فَفَعَلَ بِي مِرَارًا وَ فَعَلَ الشَّيْخُ بِهِ مِرَارًا فَقَالَ يَا جَعْفَرُ خُذْهَا إِلَيْكَ فَوَلَدَتْ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 384 روایت 1

دختری برده برایش می خریم ، مدتی گذشت تا آنکه ما روزی خدمت امام باقر علیه السلام رسیدیم ، بما فرمود: می خواهید بشما خبر دهم از آن برده فروشی که بشما گفتم ، آمده است ؟ بروید و با این کیسه پول از او دختری بخرید . ما نزد برده فروش آمدیم : او گفت : هر چه داشتم فروختم مگر دو دخترک بیمار که یکی آنها از دیگری بهتر است (امید بهبودیش بیشتر است) گفتیم : آنها را بیاور تا ببینیم ، چون آورد، گفتیم : این نیکوتر را (نزدیک بهبودی را) چند می فروشی ؟ گفت به هفتاد اشرفی ، گفتیم احسان کن (تخفیفی بده) گفت : از 70 اشرفی کمتر نمی دهم . گفتیم : او را به همین کیسه پول می خریم هر چه بود، ما نمی دانیم در آن چقدر است مردی که سر و ریش سفیدی داشت نزد او بود، گفت : باز کنید و بشمارید، برده فروش گفت : باز نکنید زیرا اگر از 70 اشرفی دوجو ((20)) کمتر باشد نمی فرشم ، پیرمرد گفت : نزدیک بیایید، ما نزدیکش رفتیم و مهر کسبه را باز کردیم و اشرفی ها را شمردیم ، بی کم و زیاد 70 اشرفی بود، دختر را تحویل گرفتیم و نزد امام باقر علیه السلام بردیم ، جعفر علیه السلام نزدش ایستاده بود . امام باقر علیه السلام سرگذشت ما را بخود ما خبر داد، سپس خدا را سپاس و ستایش کرد و به دختر فرمود: نامت چیست ؟ گفت : حمیده ، فرمود: حمیده باشی در دنیا و محموده ((21)) باشی در آخرت ، بگو بدانم دوشیزه هستی یا بیوه ؟ گفت : دوشیزه ام ، فرمود: چگونه تو دوشیزه نی ، در

صورتی که هر دختری که دست برده
 فروشان افتد خرابش می کنند؟ دختر گفت
 : او نزد من می آمد و در وضعی که
 شوهر با زنش می نشیند می نشست ،
 ولی خدا مرد سر و ریش سفیدی را بر او
 مسلط می کرد و او را چندان سیلی میزد
 که از نزد من بر می خاست ، او چند بار
 با من چنین کرد و پیرمرد هم چند بار با
 او چنان کرد، سپس فرمود: ای جعفر
 این دختر را نزد خود بر و بهترین شخص
 روی زمین ، یعنی موسی بن جعفر
 علیهماالسلام از او متولد شد.

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود:
 حمیده از پلیدیها پاکست مانند شمش
 طلا، فرشتگان همواره او را نگهداری
 کردند تا به من رسید بجهت کرامتی که
 خدا نسبت به من و حجت پس از من
 فرمود.

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ
 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
 عَنْ ابْنِ سَنَانَ عَنْ سَابِقِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ
 الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ
 حَمِيدَةٌ مُصَفَّاءٌ مِنَ الْإِنْسَانِ كَسَبِيكَةِ الذَّهَبِ
 مَا زَالَتِ الْمَلَائِكَةُ تَحْرُسُهَا حَتَّى أُدْبِتَ إِلَيَّ
 كَرَامَةً مِنَ اللَّهِ لِي وَ الْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِي
اصول کافی جلد 2 صفحه 387 روایت 2

3- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
 مُحَمَّدٍ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً
 عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الْقَمِّيِّ عَنْ أَبِي خَالِدِ الزُّبَالِيِّ
 قَالَ لَمَّا أَقْدَمَ بِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع عَلَيَّ
 الْمَهْدِيِّ الْقَدَمَةَ الْأُولَى نَزَلَ رَبَّالَهُ فَكُنْتُ
 أُحَدِّثُهُ فَرَأَنِي مَغْمُوماً فَقَالَ لِي يَا أَبَا خَالِدٍ مَا
 لِي أَرَاكَ مَغْمُوماً فَقُلْتُ وَ كَيْفَ لَا أَعْتَمُّ وَ
 أَنْتَ تُحْمَلُ إِلَيَّ هَذِهِ الطَّاعِيَةَ وَ لَا أَدْرِي مَا
 يُحْدِثُ فِيكَ فَقَالَ لَيْسَ عَلَيَّ بَأْسٌ إِذَا كَانَ
 شَهْرُ كَذَا وَ كَذَا وَ يَوْمُ كَذَا فَوَافِنِي فِي أَوَّلِ
 الْمِيلِ فَمَا كَانَ لِي هَمٌّ إِلَّا إِحْصَاءَ الشُّهُورِ وَ
 الْأَيَّامِ حَتَّى كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ فَوَافِنْتُ الْمِيلَ فَمَا

زَلْتُ عِنْدَهُ حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغِيبَ وَ
 وَسَوَسَ الشَّيْطَانُ فِي صَدْرِي وَ تَحَوَّفْتُ أَنْ
 أَشْكَّ فِيمَا قَالَ فَبَيَّنَّا أَنَا كَذَلِكَ إِذَا
 نَظَرْتُ إِلَى سَوَادٍ قَدْ أَقْبَلَ مِنْ نَاحِيَةِ
 الْعِرَاقِ فَاسْتَقْبَلْتُهُمْ فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ عِ أَمَامَ
 الْقَطَارِ عَلَى بَعْلَةٍ فَقَالَ إِيهَ يَا أَبَا خَالِدٍ قُلْتُ
 لَبَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَا تَشْكَنَّ وَدَّ
 الشَّيْطَانُ أَنَّكَ شَكَّكَتَ فَقُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
 خَلَّصَكَ مِنْهُمْ فَقَالَ إِنَّ لِي إِلَيْهِمْ عَوْدَةً لَا
 أَتَخَلَّصُ مِنْهُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 387 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

ابو خالد ربالی گوید: چون موسی بن جعفر علیه السلام را در نخستین بار نزد مهدی عباسی می بردند در زباله منزل کرد، من با او سخن می گفتم . حضرت مرا اندوهگین دید . ای ابا خالد چرا ترا اندوهگین می بینم ؟ گفتم : چگونه اندوهگین نباشم ، در صورتیکه شما را بسوی این طغیانگر می برند و نمی دانم چه بسرت می آید.

فرمود: مرا باکی نیست ، چون فلان ماه و فلان روز رسد، در سر یک میلی خود را به من برسان ، پس از آن ، من کاری جز شمردن ماهها و روزها نداشتم تا آنروز (که امام فرموده بود) فرا رسید. خود را بسر یک میلی رسانیدم و آنجا بودم تا نزدیک بود خورشید غروب کند، شیطان در دلم وسوسه کرد و ترسیدم در آنچه امام فرموده شك کنم . که ناگاه يك سیاهی را دیدم از طرف عراق پیش می آید، من به پیشوازشان رفتم . دیدم حضرت ابوالحسن (موسی بن جعفر) علیه السلام در جلو قافله بر استری سوار است . به من فرمود: آهای ابا خالد (باز هم بگو ای ابا خالد!) عرض کردم : لبیک یا ابن رسول الله فرمود: شك نکن ، زیرا شیطان دوست دارد که تو شك کنی ، من عرض کردم : خدا را شکر که شما را از چنگ آنها خلاص کرد، فرمود: مرا بار دیگر بسوی آنها بازگشتی است که از چنگشان خلاص نشوم (و در زندان سندی بن شاهک جان سپارم).

4-أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ
 رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ
 إِبْرَاهِيمَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى
 ع إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ وَنَحْنُ مَعَهُ
 بِالْعَرِيضِ فَقَالَ لَهُ النَّصْرَانِيُّ أَتَيْتَكَ مِنْ بَلَدٍ
 بَعِيدٍ وَسَفَرُ شَاقٍّ وَسَأَلْتُ رَبِّي مُنْذُ ثَلَاثِينَ
 سَنَةً أَنْ يُرْشِدَنِي إِلَى خَيْرِ الْأَدْيَانِ وَإِلَى خَيْرِ
 الْعِبَادِ وَأَعْلَمِهِمْ وَآتَانِي آتٍ فِي النَّوْمِ
 فَوَصَفَ لِي رَجُلًا بَغْلِيًّا دِمَشْقِيًّا فَانْطَلَقْتُ
 حَتَّى أَتَيْتُهُ فَكَلَّمْتُهُ فَقَالَ أَنَا أَعْلَمُ أَهْلَ دِينِي وَ
 غَيْرِي أَعْلَمُ مِنِّي فَقُلْتُ أُرْشِدْنِي إِلَى مَنْ هُوَ
 أَعْلَمُ مِنْكَ فَإِنِّي لَا أَسْتَعْظِمُ السَّفَرَ وَ لَا تَبْعُدُ
 عَلَيَّ الشَّقَّةَ وَ لَقَدْ قَرَأْتُ الْإِنْجِيلَ كُلَّهَا وَ
 مَزَامِيرَ دَاوُدَ وَ قَرَأْتُ أَرْبَعَةَ أَسْفَارٍ مِنَ
 التَّوْرَةِ وَ قَرَأْتُ ظَاهِرَ الْقُرْآنِ حَتَّى
 اسْتَوْعَبْتُهُ كُلَّهُ فَقَالَ لِي الْعَالَمُ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ
 عِلْمَ النَّصْرَانِيَّةِ فَأَنَا أَعْلَمُ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ بِهَا
 وَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ عِلْمَ الْيَهُودِ فَبَاطِي بِنُ
 شَرْحَبِيلَ السَّامِرِيِّ أَعْلَمُ النَّاسِ بِهَا الْيَوْمَ وَ
 إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ عِلْمَ الْإِسْلَامِ وَ عِلْمَ التَّوْرَةِ وَ
 عِلْمَ الْإِنْجِيلِ وَ عِلْمَ الزَّبُورِ وَ كِتَابِ هُودَ وَ
 كُلِّ مَا أَنْزَلَ عَلَيَّ نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فِي
 دَهْرِكَ وَ دَهْرِ غَيْرِكَ وَ مَا أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ
 مِنْ خَبْرٍ فَعَلِمْتَهُ أَحَدٌ أَوْ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ أَحَدٌ
 فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ وَ شِفَاءٌ لِلْعَالَمِينَ وَ رَوْحٌ
 لِمَنْ اسْتَرْوَحَ إِلَيْهِ وَ بَصِيرَةٌ لِمَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ
 خَيْرًا وَ أَنَسَ إِلَيَّ الْحَقُّ فَأُرْشِدُكَ إِلَيْهِ فَأَتَهُ وَ
 لَوْ مَشِيًّا عَلَيَّ رَجُلِيكَ فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَحَبُوبًا
 عَلَيَّ رُكْبَتَيْكَ فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَزَحْفًا عَلَيَّ
 اسْتَنْكَ فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَعَلَيَّ وَجْهَكَ فَقُلْتُ لَا
 بَلْ أَنَا أَقْدِرُ عَلَيَّ الْمَسِيرَ فِي الْبَدَنِ وَ الْمَالِ
 قَالَ فَانْطَلِقْ مِنْ فُورِكَ حَتَّى تَأْتِيَ يَثْرِبَ فَقُلْتُ
 لَا أَعْرِفُ يَثْرِبَ قَالَ فَانْطَلِقْ حَتَّى تَأْتِيَ
 مَدِينَةَ النَّبِيِّ صِ الَّذِي بُعِثَ فِي الْعَرَبِ وَ هُوَ
 النَّبِيُّ الْعَرَبِيُّ الْهَاشِمِيُّ فَإِذَا دَخَلْتَهَا فَسَلْ عَنْ
 بَنِي عَنَمِ بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّجَّارِ وَ هُوَ عِنْدَ بَابِ

مَسْجِدِهَا وَ أَظْهَرَ بِرَّةَ النَّصْرَانِيَّةِ وَ حَلِيَّتِهَا
فَإِنَّ وَالِيهَا يَتَشَدَّدُ عَلَيْهِمْ وَ الْخَلِيفَةُ أَشَدُّ ثُمَّ
تَسْأَلُ عَنْ بَنِي عَمْرٍو بِنِ مَبْدُولٍ وَ هُوَ بِبَقِيعِ
الرُّبَيْرِ ثُمَّ تَسْأَلُ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ أَيْنَ
مَنْزِلُهُ وَ أَيْنَ هُوَ مُسَافِرٌ أَمْ حَاضِرٌ فَإِنَّ
كَانَ مُسَافِرًا فَالْحَقَّةُ فَإِنَّ سَفْرَهُ أَقْرَبُ مِمَّا
صَرَبْتَ إِلَيْهِ

ثُمَّ أَعْلَمَهُ أَنَّ مَطْرَانَ عَلِيَا الْعُوْطَةَ غُوْطَةَ
دِمَشْقٍ هُوَ الَّذِي أَرْشَدَنِي إِلَيْكَ وَ هُوَ يُفْرِنُكَ
السَّلَامَ كَثِيرًا وَ يَقُولُ لَكَ إِنِّي لِأَكْثَرُ مُنَاجَاةِ
رَبِّي أَنْ يَجْعَلَ إِسْلَامِي عَلَيَّ يَدِيكَ فَقَصَّ هَذِهِ
الْقِصَّةَ وَ هُوَ قَائِمٌ مُعْتَمِدٌ عَلَيَّ عِصَاهُ
ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَدْنْتَ لِي يَا سَيِّدِي كَفَرْتَ لَكَ وَ
جَلَسْتَ فَقَالَ أَدْنُ لَكَ أَنْ تَجْلِسَ وَ لَا أَدْنُ لَكَ
أَنْ تُكْفَرَ فَجَلَسَ ثُمَّ أَلْقَى عَنْهُ بُرْسُةً ثُمَّ قَالَ
جُعِلْتُ فِدَاكَ تَأْدُنُ لِي فِي الْكَلَامِ قَالَ نَعَمْ مَا
جُنْتُ إِلَّا لَهُ فَقَالَ لَهُ النَّصْرَانِيُّ ارْجُدْ عَلَيَّ
صَاحِبِي السَّلَامَ أَوْ مَا تَرُدُّ السَّلَامَ فَقَالَ أَبُو
الْحَسَنِ ع عَلَيَّ صَاحِبِكَ إِنَّ هِدَاةَ اللَّهِ فَأَمَّا
التَّسْلِيمُ فَذَلِكَ إِذَا صَارَ فِي دِينِنَا فَقَالَ
النَّصْرَانِيُّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَالَ سَلِّ
قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى الَّذِي أَنْزَلَ
عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ نَطَقَ بِهِ ثُمَّ وَصَفَهُ بِمَا وَصَفَهُ
بِهِ فَقَالَ حَم . وَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ . إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي
لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ . فِيهَا يُفْرَقُ
كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ مَا تَفْسِيرُهَا فِي الْبَاطِنِ فَقَالَ
أَمَّا حَم فَهُوَ مُحَمَّدٌ ص وَ هُوَ فِي كِتَابِ
هُودِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْهِ وَ هُوَ مَنْقُوصٌ
الْحُرُوفِ وَ أَمَّا الْكِتَابُ الْمُبِينُ فَهُوَ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ع وَ أَمَّا اللَّيْلَةُ فَفَاطِمَةُ ع وَ
أَمَّا قَوْلُهُ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ يَقُولُ
يَخْرُجُ مِنْهَا خَيْرٌ كَثِيرٌ فَرَجُلٌ حَكِيمٌ وَ رَجُلٌ
حَكِيمٌ وَ رَجُلٌ حَكِيمٌ فَقَالَ الرَّجُلُ صِفْ لِي
الْأَوَّلَ وَ الْآخِرَ مِنْ هَؤُلَاءِ الرَّجَالِ فَقَالَ إِنَّ
الصِّفَاتِ تَشْتَبِهُ وَ لَكِنَّ الثَّلَاثَ مِنَ الْقَوْمِ
أَصِفْ لَكَ مَا يَخْرُجُ مِنْ نَسْلِهِ وَ إِنَّهُ عِنْدَكُمْ

فِي الْكُتُبِ الَّتِي نَزَلَتْ عَلَيْكُمْ إِنْ لَمْ تُغَيِّرُوا وَ
 تُحَرِّفُوا وَ تُكْفِرُوا وَ قَدِيمًا مَا فَعَلْتُمْ قَالَ لَهُ
 النَّصْرَانِيُّ إِنِّي لَا أَسْتَرُ عَنْكَ مَا عَلِمْتُ وَ
 لَا أَكْذِبُكَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ مَا أَقُولُ فِي صَدَقَ مَا
 أَقُولُ وَ كَذِبِهِ وَ اللَّهُ لَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ مِنْ
 فَضْلِهِ وَ قَسَمَ عَلَيْكَ مِنْ نِعْمِهِ مَا لَا
 يَخْطُرُهُ الْخَاطِرُونَ وَ لَا يَسْتَرُهُ السَّاتِرُونَ
 وَ لَا يُكْذِبُ فِيهِ مَنْ كَذَبَ فَقَوْلِي لَكَ فِي ذَلِكَ
 الْحَقُّ كَمَا ذَكَرْتُ فَهُوَ كَمَا ذَكَرْتُ فَقَالَ لَهُ أَبُو
 إِبْرَاهِيمَ عَ أُعْجَلُكَ أَيضًا خَبْرًا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا
 قَلِيلٌ مِمَّنْ قَرَأَ الْكُتُبَ أَخْبَرَنِي مَا اسْمُ أُمِّ مَرْيَمَ
 وَ أَيُّ يَوْمٍ نَفَخَتْ فِيهِ مَرْيَمَ وَ لَكُمْ مِنْ سَاعَةٍ
 مِنَ النَّهَارِ وَ أَيُّ يَوْمٍ وَضَعَتْ مَرْيَمَ فِيهِ
 عِيسَى عَ وَ لَكُمْ مِنْ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ فَقَالَ
 النَّصْرَانِيُّ لَا أَدْرِي

ترجمه روایت شریفه:

یعقوب بن جعفر بن ابراهیم گوید:
 خدمت موسی بن جعفر علیه السلام بودم
 که مردی نصرانی نزد آن حضرت آمد،
 مادر عریض (وادی مدینه) بودیم،
 نصرانی عرض کرد: من از شهری دور
 و سفری پر مشقت نزد شما آمده ام
 ، و 30 سالست که از پروردگرم
 درخواست می کنم که مرا به بهترین
 دینها و بسوی بهترین و داناترین بندگان
 خود هدایت کند، تا آنکه شخصی در خواب
 من آمد و مردی را که در علیاء دمشق
 است به من معرفی کرد.
 من نزدش رفتم و با او سخن گفتم ، او
 گفت : من از تمام همکیشان خود داناترم
 ولی از من داناتر هم هست : من گفتم :
 مرا به کسی که از او داناتر است رهبری
 کن ، زیرا مسافرت برای من دشوار و
 سنگین نیست من تمام انجیل و مزامیر
 داود و چهار سفر از تورات و ظاهر تمام
 قرآن را خوانده ام.
 دانشمند به من گفت : اگر علم
 نصرانیت را می خواهی ، من از تمام
 عرب و عجم به آن داناترم ، و اگر علم
 یهودیت خواهی باطلی بن شرحبیل
 سامری در این زمان داناترین
 مردمست . و اگر علم اسلام و تورات
 و انجیل و زبور و کتاب هود و هر
 کتابی که بر هر پیغمبری در زمان تو و
 زمانهای دیگر نازل شده و هر خبری که
 از آسمان نازل شده که کسی آن را دانسته
 یا ندانسته و در آنست بیان هر چیز و
 شفاء برای جهانیان و رحمت برای رحمت
 جو و مایه بصیرت کسی که خدا خیر او را
 خواهد و انس با حق است ، اگر چنین

شخصی را می خواهی ترا بسویش
 رهبری کنم ، اگر توانی با پایت نزدش برو
 و اگر نتوانی با سر زانو و اگر نتوانی با
 کشیدن نشیمنگاه و اگر نتوانی با چهره به
 زمین کشیدن.

گفتم : نه ، بلکه من با تن و مال خود
 توانائی مسافرت دارم ، گفت : فوری برو
 به یثرب ، گفتم : یثرب ، گفتم : یثرب
 را نمی شناسم ، گفت برو تا برسی به
 مدینه پیغمبری که در عرب مبعوث شده
 و او همان پیغمبر عربی هاشمی است ،
 چون وارد مدینه شدی قبیله بنی غنم بن
 مالک بن حجار را بپرس که نزدیک در
 مسجد مدینه است و خود را به هیئت و
 زیور نصرانیت درآور ، زیرا والی مدینه
 بر آنها (موسی بن جعفر و شیعیانش که
 ترا نزدشان می فرستم) سختگیر است و
 خلیفه سختگیرتر آنگاه نشانی بنی عمر و
 بن مبدول را که در بقیع زبیر ((22))

بگیر ، و سپس بپرس موسی بن جعفر
 کیست و منزلش کجاست و آیا بسفر
 رفته یا حاضر است اگر بسفر رفته بود ،
 نزدش برو که مسافرت او از راهی که
 (اکنون) به سویش می روی نزدیکتر
 است ، آنگاه به او خبر ده که مطران
 ((23)) علیای غوطه دمشق مرا بسوی

تو رهبری کرده و او سلام بسیاری می
 رساند و می گوید: من با پروردگار خود
 بسیار مناجات می کنم و از او می خواهم
 که مرا بدست شما مسلمان کند.

مرد نصرانی ایستاده و به عصای خود
 تکیه کرده ، این داستان را (که در خواب
 دیده بود) بیان کرد سپس گفت : آقای من
 اگر به من ! اجازه دهی تکفیر ((24)) کنم
 و بنشینم . فرمود: اجازه می دهم که

بنشیننی ولی اجازه نمی دهم که تکفیر کنی ، پس بنشست و کلاه نصرانیت از سر بگرفت . آنگاه عرضکرد: قربانت . به من اجازه سخن میدهی ؟ فرمود : آری . تو فقط برای آن آمده ئی.

نصرانی گفت : جواب سلام رفیقم (مطران) را بده ، مگر شما جواب سلام نمیدهی ؟ امام فرمود: جواب رفیقت این است که خدا هدایتش کند، و اما سلام زمانی است که بدین ما در آید.

نصرانی گفت : اءصلحك الله من اکنون از شما سؤال می کنم فرمود، بپرس.

گفت : به من خبر ده از کتاب خدای تعالی که آن را بر محمد نازل کرده و بدان سخن گفته و آن را به آنچه باید معرفی کرده و فرموده : (((حم سوگند بکتاب روشن که آن را در شبی مبارك نازل کرده ایم که ما بیم دهندۀ ایم ، در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند 4 سوره 44 -)))

تفسیر باطنی این آیات چیست ؟. فرمود: اما حم محمد صلی لله علیه و آله است و آن در کتابی است که بر هود نازل گشته و از حروفش کاسته شده (یعنی در کتاب هود از محمد به حم تعبیر شده و دو حرف م د آن ، از نظر تخفیف یا جهت دیگری افتاده است) و اما کتاب روشن امیرالمؤمنین علی علیه السلام است ، و اما شب مبارك فاطمه علیها السلام است ، و اما اینکه فرماید: (((در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند))) یعنی آن فاطمه خیر بسیاری زاید و بیرون دهد و آن مردی حکیم و مردی حکیم است

(یعنی امام حسن و امام حسین و زین العابدین علیهم السلام اند و امامان دیگر هم باینها عطف می شوند.)
 مرد نصرانی گفت : اولین و آخرین این مردان را معرفی کن ، فرمود: اوصاف به یکدیگر شباهت دارند (و ممکن نیست شخصی را با بیان اوصافش کاملا مشخص و ممتاز ساخت) ولی من سومی آن قوم (یعنی امام حسین علیه السلام) را برای تو معرفی می کنم که چه کسی از نسل او ظاهر می شود. (مقصود حضرت قائم علیه السلام است) و اوصاف او در کتابهایی که بر شما نازل شده هست ، اگر تغییرش نداده و تحریفش نکنید و کفر نورزید ولی از قدیم این کار را کرده اید.
 نصرانی گفت : من آنچه را می دانم از شما پنهان نکنم و بشما دروغ نگویم (شما را تکذیب نکنم) و شما راست و دروغ گفتار مرا می دانید، بخدا سوگند که خدا از فضل و نعمت خود بشما بخشی عطا کرده که بخاطر هیچکس خطور نکند و کسی نتواند پنهانش کند، و کسی هر چند دروغگو هم باشد، نسبت به آن دروغ نتواند گفت ، هر چه من در این باره گویم حق است و درست و چنانست که بیان فرمودی . (آنچه فرمودی درست است و مطابق واقع.)
 موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: هم اکنون بتو خبری هم که آن را جز اندکی از خوانندگان کتب (آسمانی) ندانند: به من بگو اسم مادر مریم چه بود؟ و در چه روزی (روح عیسی) در شکم او دمیده شد؟ و در چه ساعت روزی مریم عیسی علیه السلام را زانید؟ و در چه ساعت از روز بود؟

نصرانی گفت : نمی دانم.

فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَ أَمَّا أُمَّ
مَرْيَمَ فَاسْمُهَا مَرْثَا وَ هِيَ
وَ هَيْبَةُ بِالْعَرَبِيَّةِ وَ أَمَّا
الْيَوْمَ الَّذِي حَمَلَتْ فِيهِ
مَرْيَمَ فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ
لِلزَّوَالِ وَ هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي
هَبَطَ فِيهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ
وَ لَيْسَ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدٌ
كَانَ أَوْلَى مِنْهُ عَظَمَةُ اللَّهِ
تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَظَمَةُ
مُحَمَّدٍ ص فَأَمَرَ أَنْ
يَجْعَلَهُ عِيداً فَهُوَ يَوْمُ
الْجُمُعَةِ وَ أَمَّا الْيَوْمَ الَّذِي
وَلَدَتْ فِيهِ مَرْيَمَ فَهُوَ يَوْمُ
الثَّلَاثَاءِ لِأَرْبَعِ سَاعَاتٍ وَ
نِصْفِ مِنَ النَّهَارِ وَ النَّهْرُ
الَّذِي وُلِدَتْ عَلَيْهِ مَرْيَمُ
عِيسَى ع هَلْ تَعْرِفُهُ
قَالَ لَا قَالَ هُوَ الْفُرَاتُ
وَ عَلَيْهِ شَجَرُ النَّخْلِ وَ
الْكَرْمِ وَ لَيْسَ يُسَاوَى
بِالْفُرَاتِ شَيْءٌ لِلْكَرْمِ
وَ النَّخِيلِ فَأَمَّا الْيَوْمُ
الَّذِي حَجَبَتْ فِيهِ
لِسَانَهَا وَ نَادَى قَيْدُوسُ
وَأُدَّهُ وَ أَشْيَاعُهُ
فَأَعَانُوهُ وَ أَخْرَجُوا آلَ
عَمْرَانَ لِيَنْظُرُوا إِلَى مَرْيَمَ
فَقَالُوا لَهَا مَا قَصَّ اللَّهُ
عَلَيْكَ فِي كِتَابِهِ وَ عَلَيْنَا
فِي كِتَابِهِ فَهَلْ فَهَمَّتَهُ قَالَ
نَعَمْ وَ قَرَأْتُهُ الْيَوْمَ
الْأَحَدَثُ قَالَ إِذَنْ لَا تَقُومَ

مَنْ مَجْلِسِكَ حَتَّى يَهْدِيكَ
اللَّهُ قَالَ النَّصْرَانِيُّ مَا كَانَ
اسْمُ أُمِّي بِالسُّرْيَانِيَّةِ وَ
بِالْعَرَبِيَّةِ فَقَالَ كَانَ اسْمُ
أُمِّكَ بِالسُّرْيَانِيَّةِ عُنُقَالِيَّةً
وَ عُنُقُورَةَ كَانَ اسْمُ جَدَّتِكَ
لِأَبِيكَ وَ أَمَّا اسْمُ أُمِّكَ
بِالْعَرَبِيَّةِ فَهُوَ مِيَّةٌ وَ أَمَّا
اسْمُ أَبِيكَ فَعَبْدُ الْمَسِيحِ وَ
هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بِالْعَرَبِيَّةِ
وَ لَيْسَ لِلْمَسِيحِ عَبْدٌ قَالَ
صَدَقْتَ وَ بَرَرْتَ فَمَا كَانَ
اسْمُ جَدِّي قَالَ كَانَ اسْمُ
جَدِّكَ جَبْرَائِيلَ وَ هُوَ عَبْدُ
الرَّحْمَنِ سَمَّيْتُهُ فِي
مَجْلِسِي هَذَا قَالَ أَمَا إِنَّهُ
كَانَ مُسْلِمًا قَالَ أَبُو
إِبْرَاهِيمَ ع نَعَمْ وَ قُتِلَ
شَهِيدًا دَخَلَتْ عَلَيْهِ أَجْنَادٌ
فَقَتَلُوهُ فِي مَنْزِلِهِ غِيْلَةً
وَ الْأَجْنَادُ مِنْ أَهْلِ
الشَّامِ قَالَ فَمَا كَانَ
اسْمِي قَبْلَ كُنْيَتِي قَالَ كَانَ
اسْمُكَ عَبْدُ الصَّلِيبِ قَالَ
فَمَا تَسَمَّيْتَنِي قَالَ
أَسَمَيْتُكَ عَبْدُ اللَّهِ قَالَ فَإِنِّي
أَمَنْتُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ
شَهِدْتُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَ حِدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فَرَدًّا
صَمَدًا لَيْسَ كَمَا تَصِفُهُ
النَّصَارَى وَ لَيْسَ كَمَا
تَصِفُهُ الْيَهُودُ وَ لَا جِنْسٌ
مِنْ أَجْنَاسِ الشُّرْكَ وَ
أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ
رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ
فَأَبَانَ بِهِ لِأَهْلِهِ وَ عَمِي

الْمُبْطَلُونَ وَ أَنَّهُ كَانَ
رَسُولَ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ
كَأَفَّةً إِلَى الْأَحْمَرِ وَ
الْأَسْوَدِ كُلِّ فِيهِ مُشْتَرِكٌ
فَأَبْصَرَ مَنْ أَبْصَرَ وَ
اهْتَدَى مَنْ اهْتَدَى وَ عَمِيَ
الْمُبْطَلُونَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا
كَانُوا يَدْعُونَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ
وَلِيَّهُ نَطَقَ بِحِكْمَتِهِ وَ أَنَّ
مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنْ
الْأَنْبِيَاءِ نَطَفُوا بِالْحِكْمَةِ
الْبَالِغَةِ وَ تَوَازَرُوا عَلَى
الطَّاعَةِ لِلَّهِ وَ فَارَقُوا
الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ وَ
الرَّجْسَ وَ أَهْلَهُ وَ
هَجَرُوا سَبِيلَ الضَّلَالَةِ وَ
نَصَرَهُمُ اللَّهُ بِالطَّاعَةِ لَهُ وَ
عَصَمَهُمُ مِنَ الْمُعْصِيَةِ
فَهُمُ لِلَّهِ أَوْلِيَاءُ وَ لِلدِّينِ
أَنْصَارٌ يَحْتَوُونَ عَلَى الْخَيْرِ
وَ يَأْمُرُونَ بِهِ أَمْنًا
بِالصَّغِيرِ مِنْهُمْ وَ
الْكَبِيرِ وَ مَنْ ذَكَرْتُ
مِنْهُمْ وَ مَنْ لَمْ أَدْكُرْ وَ
أَمَنْتُ بِاللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى
رَبِّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ قَطَعَ
رُزْأَهُ وَ قَطَعَ صَلِيبًا كَانَ
فِي عُنُقِهِ مِنْ ذَهَبٍ ثُمَّ قَالَ
مُرْنِي حَتَّى أَضَعَ صَدَقَتِي
حَيْثُ تَأْمُرُنِي فَقَالَ هَاهُنَا
أَخُ لَكَ كَانَ عَلَى مِثْلِ دِينِكَ
وَ هُوَ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِكَ مِنْ
قَيْسِ بْنِ ثَعْلَبَةَ وَ هُوَ فِي
نِعْمَةٍ كِنَعْمَتِكَ فَتَوَاسَيَا وَ
تَجَاوَرَا وَ لَسْتُ أَدْعُ أَنْ
أُورِدَ عَلَيْكُمَا حَقَّكُمَا فِي

الإِسْلَامَ فَقَالَ وَ اللهُ
 أَصْلَحَكَ اللهُ إِنِّي لَعَنِّي وَ
 لَقَدْ تَرَكْتُ ثَلَاثِمِائَةَ طُرُوقٍ
 بَيْنَ فَرَسٍ وَ فَرَسَةٍ وَ
 تَرَكْتُ أَلْفَ بَعِيرٍ فَحَقَّقَكَ
 فِيهَا أَوْفُرٌ مِنْ حَقِّي فَقَالَ
 لَهُ أَنْتَ مَوْلَى اللهِ وَ
 رَسُولِهِ وَ أَنْتَ فِي حَدِّ
 نَسَبِكَ عَلَى حَالِكَ فَحَسَنَ
 إِسْلَامَهُ وَ تَزَوَّجَ امْرَأَةً
 مِنْ بَنِي فِهْرِ وَ أَصْدَقَهَا
 أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَ خَمْسِينَ
 دِينَاراً مِنْ صَدَقَةِ عَلِيِّ بْنِ
 أَبِي طَالِبٍ ع وَ أَخْدَمَهُ وَ
 بَوَّأَهُ وَ أَقَامَ حَتَّى أُخْرِجَ
 أَبُو إِبْرَاهِيمَ ع فَمَاتَ بَعْدَ
 مَخْرَجِهِ بِثَمَانٍ وَ عَشْرِينَ
 لَيْلَةً

اصول کافی جلد 2

صفحه 388 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: اما مادر مریم نامش مرثا بود که در لغت عربی وهیبه می باشد و اما روزی که مریم باردار گشت روز جمعه هنگام ظهر بود و آن روزی بود که روح الامین (جبرئیل) از آسمان فرود آمد، و برای مسلمین عیدی مهمتر از آن نیست. خدای تبارک و تعالی و محمد صلی لله علیه و آله آن روز را بزرگ دانسته و دستور داده که عیدش قرار دهند و آن روز جمعه است و اما روزی که مریم زائید سه شنبه بود، در چهار ساعت و نیم از روز بر آمده.

سپس فرمود: نهری را که مریم عیسی را در کنار آن زائید می دانی کدام نهر بود؟ نه، فرمود: آن نهر فراتست که درختان انگور و خرما در کنار آنست و هیچ نهری از لحاظ درختان انگور و خرما با فرات برابر نیست. و اما روزی که زبان مریم بسته شد و قیدوس (پادشاه یهود آن زمان) فرزندان و پیروان خود را طلبید تا او را یاری کنند و آل عمران را بیرون برد تا به مریم بنگرند، و آنها آنچه را خدا در کتاب (تو) انجیل) و کتاب ما (قرآن) بیان کرده، گفتند، فهمیده نی؟ گفت: آری، همین امروز خوانده ام فرمود: بنابراین از این مجلس برنخیزی تا خدا ترا هدایت کند.

نصرانی گفت: اسم مادر من بلغت سریانی و عربی چیست؟ حضرت فرمود: اسم مادر تو بلغت سریانی عنقالیه است و اسم مادر پدرت عنقوره بوده است. و اما اسم مادرت بلغت عربی هومیة است و نام پدرت عبدالمسیح است و بلغت

عربی عبدالله می شود، زیرا مسیح را
عبدی نیست ، عرض کرد: راست گفتی و
احسان کردی (که آنچه را هم نپرسیدم
جواب گفتی).

اسم جدم چیست ؟ فرمود: اسم جدت
جبرئیل بود و من او را در این مجلس
عبدالرحمن نامیدم.

نصرانی گفت : ولی او مسلمان بود،
موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: آری
و شهید هم گردید، زیرا لشکری از اهل
شام ناگهان به منزلش ریختند و او را
کشتند.

نصرانی گفت : نام من پیش از آنکه
کنیه خود را تعیین کنم چه بود؟ فرمود:
نام تو عبدالصلیب بود، عرض کرد: شما
چه نامی به من می دهی ؟ فرمود: من ترا
عبدالله نام می گذارم.

نصرانی گفت : من هم ایمان بخدای
بزرگ آوردم و گواهی دهم که شایسته
پرستشی جز خدای یگانه بی شریک
نیست و او یکتا و مورد نیاز مخلوقست ،
او نه چنانست که نصاری و صفش کنند
(که مسیح را پسر یا شریک یا متحد با
او دانند) و نه چنانست که یهود

معرفیش نمایند (تکه جسمش دانند و
عزیز را پسرش خوانند) و هیچ گونه
شرکی نسبت به وی راه ندارد و گواهی
دهم که محمد بنده و فرستاده اوست ، که
او را بحق فرستاده است و او حق را
برای اهلش آشکار ساخت و اهل
باطل در کوری و گمراهی بماندند، و
او فرستاده خدا بود بسوی تمام مردم از
سرخ پوست و سیاه پوست و همه نسبت
به او یکسان بودند، گروهی بینا شدند و
هدایت یافتند و اهل باطل در کوری بماندند

و آنچه ادعا می کردند، از دست بدادند و گواهی دهم که ولی و جانشین او حکمت وی را بیان کرد و پیغمبران پیش از او بحکمت کامل و رسا گویا بودند و در فرمانبری خدا تشریک مساعی کردند و از باطل و اهل باطل و پلیدی و اهل پلیدی دوری گزیدند و گمراهی را کنار گذاشتند و خدا هم ایشان را بفرمانبرداری خود یاری کرد و از گناه بازشان داشت.

ایشان اولیاء خدا و یاران دین بودند، مردم را بکار خیر ترغیب نموده و امر می فرمودند، من بخردسال و بزرگسالشان و بهر کس از آنها که یاد کردم و یاد نکردم ایمان آوردم و بخدای تبارک و تعالی که پروردگار جهانیانست ایمان آوردم . سپس زنا و صلیب طلانی را که بگردن داشت برید و بشکست و گفت :

بفرما زکوتم را بچه مصرفی رسانم ؟ فرمود: در اینجا برادری داری که هم کیش تو است و از قوم خودت از قبیله قیس بن ثعلبه می باشد، و او هم مانند تو در نعمت (اسلام) است ، با یکدیگر مواسات و همسایگی کنید و من از حق اسلامی شما دریغ نخواهم کرد.

او گفت : اصلحك الله بخدا که من ثروتمندم و در محل خود 300 اسب نر و ماده و هزار شتر دارم و حق شما در مال من بیش از حق من است بگردن شما. امام فرمود: تو آزاده شده خدا و رسولش هستی و نسب و نژاد بحال خود باقیست.

سپس او مسلمانی نیکو شد و از قبیله بنی فهر زنی گرفت و امام کاظم علیه السلام از صدقه علی بن ابیطالب 50

دینار مهرش داد و برای او نوکر گرفت و منزلش داد و در آنجا بود تا امام کاظم علیه السلام را از مدینه بیرون بردند و او 28 شب پس از بیرون بردن حضرت در گذشت.

5- عَلِيُّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ
 جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ
 رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ
 أَبِي إِبْرَاهِيمَ ع وَ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ
 الْيَمَنِ مِنَ الرَّهْبَانِ وَ مَعَهُ رَاهِبَةٌ فَاسْتَأْذَنَ
 لَهُمَا الْفَضْلُ بْنُ سَوَّارٍ فَقَالَ لَهُ إِذَا كَانَ عَدَا
 فَاتَ بِهِمَا عِنْدَ بَنِي أُمِّ خَيْرٍ قَالَ فَوَافَيْتَا مِنْ
 الْعَدَا فَوَجَدْنَا الْقَوْمَ قَدْ وَافُوا فَأَمَرَ بِخَصْفَةِ
 بَوَارِيٍّ ثُمَّ جَلَسَ وَ جَلَسُوا فَتَبَدَّاتِ الرَّاهِبَةُ
 بِالْمَسَائِلِ فَسَأَلْتُ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ كُلُّ ذَلِكَ
 يُجِيبُهَا وَ سَأَلَهَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ ع عَنْ
 أَشْيَاءَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهَا فِيهِ شَيْءٌ ثُمَّ أَسَلَمْتُ ثُمَّ
 أَقْبَلَ الرَّاهِبُ يَسْأَلُهُ فَكَانَ يُجِيبُهُ فِي كُلِّ مَا
 يَسْأَلُهُ فَقَالَ الرَّاهِبُ قَدْ كُنْتُ قَوِيًّا عَلَى دِينِي
 وَ مَا خَلَفْتُ أَحَدًا مِنَ النَّصَارَى فِي الْأَرْضِ
 يَبْلُغُ مَبْلَغِي فِي الْعِلْمِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ بِرَجُلٍ
 فِي الْهِنْدِ إِذَا شَاءَ حَجَّ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فِي
 يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَنْزِلِهِ بِأَرْضِ
 الْهِنْدِ فَسَأَلْتُ عَنْهُ بِأَيِّ أَرْضٍ هُوَ فَكَيْفَ
 لِي إِنَّهُ بَسْبُذَانٍ وَ سَأَلْتُ الَّذِي أَخْبَرَنِي
 فَقَالَ هُوَ عَلِمَ الْإِسْمَ الَّذِي ظَفَرَ بِهِ أَصْفُ
 صَاحِبِ سُلَيْمَانَ لَمَّا أَتَى بَعْرَاشَ سَبَا وَ هُوَ
 الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ لَكُمْ فِي كِتَابِكُمْ وَ لَنَا مَعْشَرَ
 الْأَدْيَانِ فِي كُتُبِنَا فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ع
 فَكَمْ لِلَّهِ مِنْ اسْمٍ لَا يَرُدُّ فَقَالَ الرَّاهِبُ الْأَسْمَاءُ
 كَثِيرَةٌ فَأَمَّا الْمَحْتُومُ مِنْهَا الَّذِي لَا يَرُدُّ
 سَأَلُهُ فَسَبَّعَهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ ع
 فَأَخْبِرْنِي عَمَّا تَحْفَظُ مِنْهَا قَالَ الرَّاهِبُ لَا وَ
 اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَةَ عَلَى مُوسَى وَ جَعَلَ

عِيسَى عِبْرَةَ لِلْعَالَمِينَ وَ فِتْنَةَ لِشُكْرِ أُولَى
 الْأَبْيَابِ وَ جَعَلَ مُحَمَّدًا بَرَكَةً وَ رَحْمَةً وَ جَعَلَ
 عَلِيًّا عِبْرَةَ وَ بَصِيرَةَ وَ جَعَلَ الْأَوْصِيَاءَ
 مِنْ نَسْلِهِ وَ نَسَلَ مُحَمَّدًا مَا أَدْرَى وَ لَوْ دَرَيْتَ
 مَا احْتَجَّتْ فِيهِ إِلَى كَلَامِكَ وَ لَا جِئْتُكَ وَ لَا
 سَأَلْتُكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَ عُدْ إِلَى حَدِيثِ
 الْهِنْدِيِّ فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ سَمِعْتُ بِهَذِهِ
 الْأَسْمَاءِ وَ لَا أَدْرَى مَا بَطَانَتُهَا وَ لَا شَرَائِحُهَا
 وَ لَا أَدْرَى مَا هِيَ وَ لَا كَيْفَ هِيَ وَ لَا
 بَدْعَانِهَا فَانْطَلَقْتُ حَتَّى قَدِمْتُ سُبْدَانَ الْهِنْدِ
 فَسَأَلْتُ عَنِ الرَّجُلِ فَقِيلَ لِي إِنَّهُ بَنَى دَيْرًا فِي
 جَبَلٍ فَصَارَ لَا يَخْرُجُ وَ لَا يَبْرِي إِلَّا فِي كُلِّ
 سَنَةٍ مَرَّتَيْنِ وَ زَعَمَتِ الْهِنْدُ أَنَّ اللَّهَ فَجَّرَ لَهُ
 عَيْنًا فِي دَيْرِهِ وَ زَعَمَتِ الْهِنْدُ أَنَّهُ
 يُزْرَعُ لَهُ مِنْ غَيْرِ زَرْعٍ يُلْقِيهِ وَ يَحْرَثُ لَهُ
 مِنْ غَيْرِ حَرْثٍ يَعْمَلُهُ فَأَنْتَهَيْتُ إِلَى بَابِهِ
 فَأَقَمْتُ ثَلَاثًا لَا أَدُقُّ الْبَابَ وَ لَا أُعَالِجُ الْبَابَ
 فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الرَّابِعُ فَتَحَّ اللَّهُ الْبَابَ وَ
 جَاءَتْ بَقْرَةٌ عَلَيْهَا حَطْبٌ تَجَرُّ ضَرْعَهَا
 يَكَادُ يَخْرُجُ مَا فِي ضَرْعِهَا مِنَ اللَّبَنِ
 فَدَفَعْتُ الْبَابَ فَانْفَتَحَ فَتَبِعْتُنَّهَا وَ دَخَلْتُ
 فَوَجَدْتُ الرَّجُلَ قَائِمًا يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَبْكِي
 وَ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ فَيَبْكِي وَ يَنْظُرُ إِلَى
 الْجِبَالِ فَيَبْكِي فَقُلْتُ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَقَلَّ
 ضَرْبَكَ فِي دَهْرِنَا هَذَا فَقَالَ لِي وَ اللَّهُ مَا
 أَنَا إِلَّا حَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ رَجُلٍ خَلَفْتَهُ وَرَاءَ
 ظَهْرِكَ فَقُلْتُ لَهُ أَخْبِرْتُ أَنَّ عِنْدَكَ اسْمًا
 مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَبْلُغُ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ
 بَيْتَ الْمُقَدَّسِ وَ تَرْجِعُ إِلَى بَيْتِكَ فَقَالَ لِي وَ
 هَلْ تَعْرِفُ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ قُلْتُ لَا أَعْرِفُ إِلَّا
 بَيْتَ الْمُقَدَّسِ الَّذِي بِالشَّامِ قَالَ لَيْسَ بَيْتُ
 الْمُقَدَّسِ وَ لَكِنَّهُ الْبَيْتُ الْمُقَدَّسُ وَ هُوَ بَيْتُ آلِ
 مُحَمَّدٍ صَ فَقُلْتُ لَهُ أَمَا مَا سَمِعْتُ بِهِ إِلَى
 يَوْمِي هَذَا فَهُوَ بَيْتُ الْمُقَدَّسِ فَقَالَ لِي تِلْكَ
 مَحَارِيبُ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِنَّمَا كَانَ يُقَالُ لَهَا حَظِيرَةُ
 الْمَحَارِيبِ حَتَّى جَاءَتْ الْفِتْرَةُ الَّتِي كَانَتْ

بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَ عِيسَى ص وَ قَرَبِ الْبَلَاءِ مِنْ
 أَهْلِ الشَّرِكِ وَ حَلَّتِ النَّقْمَاتُ فِي دُورِ
 الشَّيَاطِينِ فَحَوَّلُوا وَ بَدَّلُوا وَ نَقَلُوا تِلْكَ
 الْأَسْمَاءَ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْبَطْنُ
 لِأَلِ مُحَمَّدٍ وَ الظَّهْرُ مَثَلٌ إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ
 سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ أَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا
 مِنْ سُلْطَانٍ فَقُلْتُ لَهُ إِنِّي قَدْ ضَرَبْتُ إِلَيْكَ
 مِنْ بَلَدٍ بَعِيدٍ تَعَرَّضْتُ إِلَيْكَ بِحَارًا وَ غُمُومًا
 وَ هُمُومًا وَ حَوْفًا وَ أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ
 مُؤَيَّسًا إِلَّا أَكُونُ ظَفَرْتُ بِحَاجَتِي فَقَالَ لِي مَا
 أَرَى أُمَّكَ حَمَلَتْ بِكَ إِلَّا وَ قَدْ حَضَرَهَا
 مَلَكٌ كَرِيمٌ وَ لَا أَعْلَمُ أَنَّ أَبَاكَ حِينَ أَرَادَ
 الْوُفُوعَ بِأُمَّكَ إِلَّا وَ قَدْ اغْتَسَلَ وَ جَاءَهَا
 عَلَي طَهْرٍ وَ لَا أَرُغْمُ إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ دَرَسَ
 السَّفَرِ الرَّابِعِ مِنْ سَهْرِهِ ذَلِكَ فَخْتَمَ لَهُ بِخَيْرٍ

ترجمه روایت شریفه:

یعقوب بن جعفر گوید: خدمت موسی بن جعفر علیه السلام بودم که مرد و زن راهبی از اهل نجران یمن ، خدمتش آمدند. فضل بن سوار برای آنها اجازه رسیدن خدمت امام را گرفت . امام فرمود: فردا آنها را نزد چاه ام الخیر بیاور، فضل گوید: فردا ما آنجا حاضر شدیم ، دیدیم آن قوم هم آمده اند امام دستور داد حصیرهای لیف خرمائی انداختند، و خود نشست و مردم هم نشستند.

ابتدا زن راهب مسائل بسیاری پرسید که امام علیه السلام همگی را پاسخ داد، سپس آن حضرت چیزهایی از او پرسید که پاسخ هیچ يك از آنها را نتوانست بگوید. آن زن اسلام آورد. آنگاه مرد راهب پیش آمد و سؤال می کرد و امام همه را جواب می فرمود.

مرد راهب گفت : من در دین خود نیرومند و توانیم و هیچ يك از انصاری در روی زمین به درجه دانش من نرسد و شنیدم و شنیدم که مردی در هند است که هرگاه بخواهد در يك شبانه روز به حج بیت المقدس می آید و به منزلش در هند برمی گردد، من پرسیدم در کدام سرزمین است ! به من گفتند: در سبذان است . من احوال او را از کسی که به من خبر داده بود پرسیدم . گفت : او اسمی را که آصف همدم سلیمان می دانست و بدان وسیله تخت (بلقیس) را از شهر سبا آورد، می داند، و خدا وصف او را در کتاب شما (قرآن) و در کتابهایی که برای ما دینداران دیگر نازل کرده بیان کرده است.

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: خدا را چند نامست که (دعا کردن به وسیله آنها) بر نمی گردد (و حتما مستجاب می شود؟) گفت: آن نامها بسیار است و اما آنچه حتمی است و دعا کننده را رد نمی کند هفت نام است.

امام علیه السلام فرمود: آنچه را از آنها یادت هست به من بگو. راهب گفت: نه، به حق خدائی که تورات را بر موسی نازل کرد و عیسی را مایه پند گرفتن جهانیان (نسبت به کمال قدرت خود) و آزمایش سپاسگزاری خردمندان قرار داد و محمد را برکت و رحمت ساخت و علی علیه السلام را مایه پند و بصیرت نمود و اوصیاء را از نسل محمد مقرر داشت که من نمی دانم و اگر می دانستم به سخن شما محتاج نبودم و نزد شما نمی آمدم و از شما نمی پرسیدم.

امام کاظم علیه السلام فرمود: به داستان مرد هندی باز گرد. راهب گفت: من این نامها را شنیده ام ولی حقیقت و تفسیرش را نمی دانم و نیز نمی دانم آنها کدام است و چگونه می باشد و دعا کردن با آنها چگونه است پس براه افتادم تا به سبزان هند رسیدم و نشانی آن مرد را پرسیدم. به من گفتند: او در کوهی صومعه ای ساخته و در سال جز دو بار بیرون نیاید و دیده نشود و هندیان عقیده دارند که خدا برای او در صومعه اش چشمه ای شکافته و ایجاد کرده و بدون شخم و بذرافشانی برای او کاشته شود محصول دهد. من در خانه او رفتم و سه روز آنجا بودم، نه در را کوبیدم و نه دستی به آن زدم، روز چهارم خدا در را گشود، زیرا گاوی که هیزم بار داشت و

پستانش از بسیاری شیر کشیده می شد و نزدیک بود جاری شود، بیامد و در را فشار داد، در باز شد و من پشت سرش وارد شدم ، آن مرد را دیدم ایستاده به آسمان می نگرد و می گرید به زمین می نگرد و می گرید، به کوهها می نگرد و می گرید.

گفتم : سبحان الله !! چه اندازه نظیر تو در این روزگار کمیابست؟! او گفت : به خدا که من جز یکی از حسنات و نیکی های مردی که او را پشت سرت گذاشتی (موسی بن جعفر علیه السلام) نیستم.

گفتم : به من خبر داده اند که تو یکی از اسماء خدا را می دانی که به وسیله آن در يك شبانه روز به بیت المقدس می روی و به منزلت بر می گردی ، گفت : بیت المقدس را می شناسی؟

گفتم : من غیر از بیت المقدس که در شام است نمی شناسم گفت : مقصود آن بیت المقدس نیست بلکه آن خانه مقدسی است که خانه آل محمد است.

گفتم : من تا امروز هر چه شنیده ام همان بیت المقدس بوده ، گفت : آن جای محرابهای پیغمبران است و آن را

حظيرة المحاریب (((جایگاه محرابها))) می گفتند تا آنکه زمان فاصله میان محمد و عیسی صلی الله علیه و آله رسید و بلا به مشرکین نزدیک شد و کيفر و سختی

بخانه های شیاطین در آمد و آنها آن نامها را تغییر و تبدیل دادند و

جابجا کردند و همین است معنی قول خدای تبارک و تعالی که بطن آیه درباره آل

محمد و ظاهرش يك مثلی است ((25))

(((آنها جز نامهایی نیست که شما و

پدرانتان نام گذاری کرده اید و خدا

برای آن هیچ دلیل و آیه‌ی نازل نکرده
 است 23 سوره 53-)))
 گفتم : من از شهری دور نزد تو آمده
 ام و دریاها پیموده و متعرض غم و اندوه
 و ترسها گشته و در صبح و شام از همه
 چیز نومید و تنها به رسیدن به این حاجت
 ، امیدوار بوده ام ، گفتم : من عقیده
 دارم زمانی که مادرت به تو بار دار گشته ،
 فرشته‌ی بزرگوار نزدش حاضر شده و
 فکر می‌کنم که پدرت چون خواسته
 با مادرت نزدیکی کند غسل نموده و با
 پاکی نزدش رفته است و گمان دارم که
 صفر چهارم تورات را (که بهترین اسفار
 آن و مشتمل بر حالات خاتم الانبیاست)
 هنگام شب زنده داری خود مطالعه کرده و
 عاقبت بخیر گشته است.

ارْجِعْ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ فَانْطَلِقْ حَتَّى تَنْزِلَ مَدِينَةَ
 مُحَمَّدٍ صَ الَّتِي يُقَالُ لَهَا طَيْبَةُ وَ قَدْ كَانَ اسْمُهَا
 فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَثْرِبُ ثُمَّ اَعْمَدُ اِلَى مَوْضِعٍ مِنْهَا
 يُقَالُ لَهُ الْبَقِيعُ ثُمَّ سَلَّ عَنْ دَارٍ يُقَالُ لَهَا دَارُ
 مَرْوَانَ فَانْزَلَهَا وَ اَقَمَ ثَلَاثًا ثُمَّ سَلَّ عَنِ الشَّيْخِ
 الْاَسْوَدِ الَّذِي يَكُونُ عَلٰى بَابِهَا يَعْمَلُ الْبَوَارِي وَ
 هِيَ فِي بِلَادِهِمْ اسْمُهَا الْخَصْفُ فَالْطُّفُ بِالشَّيْخِ
 وَ قُلْتُ لَهُ بَعَثْنِي اِلَيْكَ نَزِيلَكَ الَّذِي كَانَ يَنْزَلُ فِي
 الزَّوَاوِيَةِ فِي الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ الْخَشْيَبَاتُ
 الْاَرْبَعُ ثُمَّ سَلُّهُ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانِ الْفُلَانِيِّ وَ
 سَلُّهُ اَيْنَ نَادِيهِ وَ سَلُّهُ اَيَّ سَاعَةِ يَمُرُّ
 فِيهَا فُلَيْرِيكَاةٌ اَوْ يَصْفُهُ لَكَ فَتَعْرِفُهُ بِالصِّفَةِ وَ
 سَاَصْفُهُ لَكَ قُلْتُ فَاِذَا لَقَيْتَهُ فَاَصْنَعْ مَا دَا قَالَ سَلُّهُ
 عَمَّا كَانَ وَ عَمَّا هُوَ كَاتِبٌ وَ سَلُّهُ عَنْ مَعَالِمِ
 دِيْنٍ مِنْ مَضَى وَ مَنْ بَقِيَ فَقَالَ لَهُ اَبُو اِبْرَاهِيْمَ
 عَ قَدْ نَصَحْتُكَ صَاحِبُكَ الَّذِي لَقَيْتَ فَقَالَ
 الرَّاهِبُ مَا اسْمُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ هُوَ مُتَمَّمُ بْنُ
 فَيْرُوزٍ وَ هُوَ مِنْ اَبْنَاءِ الْفُرْسِ وَ هُوَ مِمَّنْ اَمَنَ

بِاللَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ عِبَادَهُ بِالْإِخْلَاصِ وَ
 الْإِيْقَانِ وَ فَرَّ مِنْ قَوْمِهِ لَمَّا خَافَهُمْ فَوَهَبَ لَهُ رَبُّهُ
 حُكْمًا وَ هَدَاهُ لِسَبِيلِ الرَّشَادِ وَ جَعَلَهُ مِنْ
 الْمُتَّقِينَ وَ عَرَفَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِبَادِهِ الْمُخْلِصِينَ
 وَ مَا مِنْ سَنَةٍ إِلَّا وَ هُوَ يَزُورُ فِيهَا مَكَّةَ حَاجًّا وَ
 يَعْتَمِرُ فِي رَأْسِ كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً وَ يَجِيءُ مِنْ
 مَوْضِعِهِ مِنَ الْهِنْدِ إِلَى مَكَّةَ فَضَلًّا مِنَ اللَّهِ وَ
 عَوْنًا وَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ثُمَّ سَأَلَهُ
 الرَّاهِبُ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ كُلُّ ذَلِكَ يُجِيبُهُ فِيهَا وَ
 سَأَلَ الرَّاهِبُ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّاهِبِ
 فِيهَا شَيْءٌ فَأَخْبَرَهُ بِهَا ثُمَّ إِنَّ الرَّاهِبَ قَالَ
 أَخْبِرْنِي عَنْ ثَمَانِيَةِ أَحْرَفٍ نَزَلَتْ فَتَبَيَّنَ فِي
 الْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ وَ بَقِيَ فِي الْهَوَاءِ مِنْهَا
 أَرْبَعَةٌ عَلَى مَنْ نَزَلَتْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةُ الَّتِي فِي
 الْهَوَاءِ وَ مَنْ يَنْفَسُهَا قَالَ ذَلِكَ قَائِمًا يُنْزِلُهُ اللَّهُ
 عَلَيْهِ فَيَنْفَسُهُ وَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ مَا لَمْ يُنْزَلْ عَلَى
 الصَّادِقِينَ وَ الرُّسُلِ وَ الْمُهْتَدِينَ ثُمَّ قَالَ
 الرَّاهِبُ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْاِثْنَيْنِ مِنَ تِلْكَ الْأَرْبَعَةِ
 الْأَحْرَفِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ مَا هِيَ قَالَ أَخْبِرْكَ
 بِالْأَرْبَعَةِ كُلِّهَا أَمَّا أَوْلَاهُنَّ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حَدَهُ لَا
 شَرِيكَ لَهُ بِأَقْبًا وَ الثَّانِيَةُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ص
 مُخْلِصًا وَ الثَّلَاثَةُ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَ الرَّابِعَةُ
 شَيْعَتُنَا مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ رَسُولُ
 اللَّهِ مِنْ اللَّهِ بِسَبَبِ فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ أَشْهَدُ أَنْ لَا
 إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّ مَا جَاءَ
 بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ حَقٌّ وَ أَنْكُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ
 وَ أَنَّ شَيْعَتَكُمْ الْمُطَهَّرُونَ الْمُسْتَبْدَلُونَ وَ لَهُمْ
 عَاقِبَةُ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَدَعَا أَبُو
 إِبْرَاهِيمَ ع بِجَبَّةٍ خَزٌّ وَ قَمِيصٍ قُوْهِ وَ
 طِيْلَسَانَ وَ خَفَّ وَ قَلْنَسُوَةَ فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا وَ
 صَلَّى الظَّهْرَ وَ قَالَ لَهُ اخْتَنَنْ فَقَالَ قَدْ اخْتَنَنْتُ فِي
 سَابِعِي

اصول کافی جلد 2 صفحه 394 روایت 5

ترجمه روایت شریفه:

از راهی که آمده ئی برگرد و برو تا به مدینه محمد صلی الله علیه و آله که آن را طیبه گویند بررسی و نام آن شهر در زمان جاهلیت یثرب بوده است ، سپس متوجه موضعی شو که بقیع نام دارد، آنگاه نشانی خانه ای را که به دارمروان معروف است بگیر و در آنجا منزل کن و سه روز بمان (تا مردم ندانند کار مهم و با شتابی داری) سپس بپرس آن پیر مرد سیاه پوستی که در خانه اش بوریا می بافند (بر در آن خانه می بافند) و نام بوریا در شهر آن خصف است کجاست ؟ (گویا مقصود از این پیرمرد فضل بن سوار است) با آن پیر مرد مهربانی و ملاحظت کن و به او بگو: مرا آن همنشینت که در گوشه خانه ای که در آن چهار چوب كوچك است می نشیند، نزدت فرستاده ، از او بپرس فلان بن فلانی (موسی بن جعفر علوی علیه السلام) کیست و پاتوغش کجاست ؟ و در چه ساعتی آنجا می رود؟ او وی را به تو نشان می دهد و یا معرفی می کند و تو از معرفی او را خواهی شناخت من هم او را برای تو معرفی می کنم.

گفتم : چون او را دیدم چه کنم ؟ گفت : از گذشته و آینده و مسائل دینی گذشتگان و باقیمانندگان از او بپرس. موسی بن جعفر علیه السلام به او فرمود: رفیقی که ملاقاتش کردی ترا نصیحت کرده است . رهب گفت قربانت گردم ، اسم او چه بود؟ فرمود: او متمم بن فیروز و اهل فارس می باشد و از کسانی است که به خدای یکتای بی شریک ایمان آورده و او را با پاکدلی و یقین پرستش نموده و چون از قوم خود

ترسیده از آنها فرار کرده و پروردگارش با او حکمت بخشیده و براه مستقیمش هدایت فرموده و از پرهیزگاراناش قرار داده؟ میان او و بندگان یا اخلاصش شناسائی برقرار ساخته و او در همه سال مکه را به عنوان حج زیارت کند و اول هر ماه عمره گزارد و بفضل و یاری خدا از منزلش که در هند است بمکه می آید، خدا سپاسگزاران را این گونه پاداش می دهد. آنگاه راهب مسائل بسیاری از امام پرسید و حضرت همه را جواب فرمود، سپس از راهب مطالبی پرسید و او هیچ پاسخی نمی دانست، آنگاه راهب گفت: به من خبرده آن 8 حرفی که از آسمان فرود آمد و چهار حرف آن در زمین ظاهر گشت و چهار آن در هوا بماند، آن چهار حرف که در هوا بماند بر که نازل شد و چه شخصی تفسیرش کند؟ فرمود: او قائم ماست که خدا بر او نازل کند و او هم تفسیرش نماید، و آنچه بر صدیقین و پیغمبران و هدایت شدگان نازل نکرده بر او نازل کند.

راهب گفت: دو حرف از آن چهار حرف را که در زمین است به من بفرما، فرمود: هر چهار حرف را بتو می گویم: اما اولش: هیچ شایسته پرستشی جز خدای یکتای بی شریک باقی نیست، دوم محمد رسول خدا است با اخلاص سوم: ما اهل بیت او هستیم چهارم: شیعیان ما از ما و ما از رسول خدا و رسول خدا از خداست بوسیله (یعنی بوسیله پیروی و فرمانبرداری شیعیان ما از دسته ما می شوند و ما از پیغمبر و او از خدا).

راهب گفت: گواهی دهم که شایسته

پرستشی جز خدا نیست و محمد صلی الله علیه وآله فرستاده خدا است و هر چه از جانب خدا آورده حق است و شما بر گزیدگان مخلوق خدائید و شیعیان شما پاکیزه و جایگزین نافرمانانند و عاقبت نیک الهی از آن آنهاست و ستایش مخصوص پروردگار جهانیانست.

موسی بن جعفر علیه السلام جبه خز و پیراهن قوهی (که در قائن می بافته اند) و روپوش و کفش و کلاهی بخواست و به او عطا فرمود! و نماز ظهر را خواند و به او فرمود: ختنه کن ، گفت : در هفتمین روز ختنه کرده ام.

6- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ مَرَّ الْعَبْدُ الصَّالِحُ بِامْرَأَةٍ بِمَنَى وَ هِيَ تَبْكِي وَ صَبِيَانَهَا حَوْلَهَا يَبْكُونَ وَ قَدْ مَاتَتْ لَهَا بَقْرَةٌ فَذَنَّا مِنْهَا ثُمَّ قَالَ لَهَا مَا يَبْكِيكَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ قَالَتْ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّ لَنَا صَبِيَانًا يَتَامَى وَ كَانَتْ لِي بَقْرَةٌ مَعِيشَتِي وَ مَعِيشَةُ صَبِيَانِي كَانَ مِنْهَا وَ قَدْ مَاتَتْ وَ بَقِيَتْ مُنْقَطِعًا بِي وَ يُولَدِي لَا حِيلَةَ لَنَا فَقَالَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ هَلْ لَكَ أَنْ أَحْبِبِيهَا لَكَ فَأَلْهَمْتِ أَنْ قَالَتْ نَعَمْ يَا عَبْدَ اللَّهِ فَتَنَحَّى وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ هُنَيْئَةً وَ حَرَكَ شَفْتَيْهِ ثُمَّ قَامَ فَصَوَّتَ بِالْبَقْرَةِ فَنَحَسَهَا نَحْسَةً أَوْ ضَرَبَهَا بِرَجْلِهِ فَاسْتَوَتْ عَلَى الْأَرْضِ قَائِمَةً فَلَمَّا نَظَرَتْ الْمَرْأَةُ إِلَى الْبَقْرَةِ صَاحَتْ وَ قَالَتْ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ رَبُّ الْكُعْبَةِ فَخَالَطَ النَّاسَ وَ صَارَ بَيْنَهُمْ وَ مَضَى ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 399 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:

عبداللہ بن مغیرہ گوید: موسی بن جعفر علیہ السلام در منیٰ بہ زنی گذشت کہ می گریست و فرزندانش ہم گردش می گریستند، زیرا گاو آنها مرده بود. حضرت نزدیک آن زن رفت و فرمود: چرا گریه می کنی ای کنیز خدا؟ زن گفت: ای بنده خدا: من فرزندان یتم دارم و گاوی داشتم کہ زندگی من و کودکانم از آن می گذشت، اکنون آن گاو مرده و من و فرزندانم از همه چیز دست کوتاه و بیچاره مانده ایم.

امام فرمود: کنیز خدا! می خواهی آن را برای تو زنده کنم؟ بہ او الہام شد کہ بگوید: آری ای بنده خدا! حضرت بکناری رفت و دو رکعت نماز گزارد و اندکی دست بلند کرد و لبہایش را تکان داد، سپس بر خاست و گاو او صدائی زد و نفہمیدم با سر عصا یا پنجه پایش بود کہ بہ آن گاو زد، گاو برخاست و راست بہ ایستاد. چون زن نگاہش بہ گاو افتاد: فریادی کشید و گفت: بہ پروردگار کعبہ این مرد عیسی ابن مریم است، حضرت میان مردم رفت و از آنجا بگذشت.

7- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ يَنْعِي إِلَى رَجُلٍ نَفْسَهُ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ مَتَى يَمُوتُ الرَّجُلُ مِنْ شِيعَتِهِ فَأَلْتَفَتُ إِلَيَّ شِبْهَ الْمُغْضَبِ فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ قَدْ كَانَ رُشِيدًا الْهَجْرِيُّ يَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَائِيَا وَ الْبَلَايَا وَ الْإِمَامَ أَوْلَى يَعْلَمُ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ يَا إِسْحَاقُ اصْنَعْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ فَإِنَّ عُمْرَكَ قَدْ فَنِيَ وَ إِنَّكَ

تَمُوتُ إِلَى سَنَّتَيْنِ وَ إِخْوَتِكَ وَ أَهْلَ بَيْتِكَ لَا
يَلْبَثُونَ بَعْدَكَ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى تَتَفَرَّقَ
كَلِمَتُهُمْ وَ يَخُونُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَتَّى
يَسْتَمِتَ بِهِمْ عَدُوُّهُمْ فَكَانَ هَذَا فِي نَفْسِكَ
فَقُلْتُ فَأَنِي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ بِمَا عَرَضَ فِي
صَدْرِي فَلَمْ يَلْبَثْ إِسْحَاقُ بَعْدَ هَذَا الْمَجْلِسِ
إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى مَاتَ فَمَا أَتَى عَلَيْهِمْ إِلَّا قَلِيلٌ
حَتَّى قَامَ بَنُو عَمَارٍ بِأَمْوَالِ النَّاسِ فَأَفْلَسُوا
اصول کافی جلد 2 صفحه 399 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:

اسحاق بن عمار گوید: شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام خبر مرگ مردی را بخود او گفتم ، من با خود گفتم : مگر او می داند هر يك از شیعیانش کی می میرند؟! حضرت باقیافه ای مانند خشمگین متوجه من شد و فرمود: ای اسحاق ! رشید هجری علم منایا و بلایا (مرگ و مصیبات مردم) را می دانست ، امام که بدانستن آن سزاوارتر است. سپس فرمود: ای اسحاق هرچه خواهی بکن که عمر تو گذشته و تا دو سال (و بدو سال نرسیده) می میری و برادران و خانواده ات اندکی پس از تو اختلاف کلمه پیدا کنند و به یکدیگر خیانت ورزند. آنجا که دشمن شماتتشان کند، با آنکه درد تو چنان گذشت (که من چگونه مرگ شیعیانم را می دانم.) من گفتم : من از آنچه در دلم گذشت از خدا آمرزش می خواهم . سپس مدتی پس از این مجلس نگذشت که اسحاق مرد و خاندان عمار دست نیاز به اموال مردم گشودند و مفلس

شدند (یعنی قرض می کردند و نمی توانستند بپردازند).

8- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى
عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ
جَعْفَرٍ قَالَ جَاءَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَ قَدْ
اعْتَمَرْنَا عُمْرَةَ رَجَبٍ وَ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ
فَقَالَ يَا عَمَّ إِنِّي أُرِيدُ بَغْدَادَ وَ قَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ
أُودِعَ عَمِّي أَبَا الْحَسَنِ يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ
ع وَ أَحْبَبْتُ أَنْ تَذْهَبَ مَعِيَ إِلَيْهِ فَخَرَجْتُ
مَعَهُ نَحْوَ أَخِي وَ هُوَ فِي دَارِهِ الَّتِي بِالْحَوْبَةِ
وَ ذَلِكَ بَعْدَ الْمَغْرَبِ بِقَلِيلٍ فَضَرَبْتُ الْبَابَ
فَأَجَابَنِي أَخِي فَقَالَ مَنْ هَذَا فَقُلْتُ عَلِيٌّ فَقَالَ
هُوَ ذَا أَخْرُجْ وَ كَانَ بَطِيءَ الْوُضُوءِ فَقُلْتُ
الْعَجَلُ قَالَ وَ أَعْجَلُ فَخَرَجَ وَ عَلَيْهِ إِزَارٌ
مُمَشَّقٌ قَدْ عَقَدَهُ فِي عُنُقِهِ حَتَّى قَعَدَ
تَحْتَ عَتَبَةِ الْبَابِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ
فَانكَبَبْتُ عَلَيْهِ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَ قُلْتُ قَدْ
جِئْتُكَ فِي أَمْرٍ إِنْ تَرَهُ صَوَابًا فَأَلِّهِ وَفَّقْ لَهُ وَ
إِنْ يَكُنْ غَيْرَ ذَلِكَ فَمَا أَكْثَرَ مَا نُحْطِي قَالَ وَ
مَا هُوَ قُلْتُ هَذَا ابْنُ أَخِيكَ يُرِيدُ أَنْ يُوَدِّعَكَ
وَ يَخْرُجَ إِلَى بَغْدَادَ فَقَالَ لِي ادْعُهُ
فَدَعَوْتُهُ وَ كَانَ مُتَنَحِّيًا فَدَنَا مِنْهُ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ
وَ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَوْصِنِي فَقَالَ أَوْصِيكَ أَنْ
تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي دَمِي فَقَالَ مُجِيبًا لَهُ مَنْ أَرَادَكَ
بِسُوءٍ فَعَلَ اللَّهُ بِهِ وَ جَعَلَ يَدْعُو عَلِيَّ مَنْ
يُرِيدُهُ بِسُوءٍ ثُمَّ عَادَ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ فَقَالَ يَا
عَمَّ أَوْصِنِي فَقَالَ أَوْصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي
دَمِي فَقَالَ مَنْ أَرَادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللَّهُ بِهِ وَ
فَعَلَ ثُمَّ عَادَ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ يَا عَمَّ
أَوْصِنِي فَقَالَ أَوْصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي دَمِي
فَدَعَا عَلِيٌّ مَنْ أَرَادَهُ بِسُوءٍ ثُمَّ تَنَحَّى عَنْهُ وَ
مَضَى مَعَهُ فَقَالَ لِي أَخِي يَا عَلِيُّ مَكَانَكَ
فَقُمْتُ مَكَانِي فَدَخَلْتُ مَنْزِلَهُ ثُمَّ دَعَانِي فَدَخَلْتُ
إِلَيْهِ فَتَنَاوَلَ صُرَّةً فِيهَا مِائَةٌ دِينَارٍ فَأَعْطَانِيهَا

وَ قَالَ قُلْ لَابْنِ أَخِيكَ يَسْتَعِينُ بِهَا عَلَي سَفَرِهِ
 قَالَ عَلِيٌّ فَأَخَذْتُهَا فَأَدْرَجْتُهَا فِي حَاشِيَةِ
 رِدَائِي ثُمَّ نَاوَلَنِي مِائَةً أُخْرَى وَ قَالَ أَعْطِهِ
 أَيْضاً ثُمَّ نَاوَلَنِي صِرَّةً أُخْرَى وَ قَالَ
 أَعْطِهِ أَيْضاً فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِذَا كُنْتُ
 تَخَافُ مِنْهُ مِثْلَ الَّذِي ذَكَرْتَ فَلِمَ تَعِينُهُ عَلَي
 نَفْسِكَ فَقَالَ إِذَا وَصَلْتُهُ وَ قَطَعْتَهُ قَطَعَ اللَّهُ
 أَجَلَهُ ثُمَّ تَنَاوَلَ مِخْدَةَ أَدَمَ فِيهَا ثَلَاثَةَ آلَافِ
 دِرْهَمٍ وَضَحَّ وَ قَالَ أَعْطِهِ هَذِهِ أَيْضاً قَالَ
 فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ فَأَعْطَيْتُهُ الْمِائَةَ الْأُولَى
 فَفَرِحَ بِهَا فَرِحاً شَدِيداً وَ دَعَا لِعَمِّهِ ثُمَّ
 أَعْطَيْتُهُ الثَّانِيَةَ وَ الثَّلَاثَةَ فَفَرِحَ بِهَا حَتَّى
 ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَرْجِعُ وَ لَا يَخْرُجُ ثُمَّ أَعْطَيْتُهُ
 الثَّلَاثَةَ آلَافَ دِرْهَمٍ فَمَضَى عَلَي وَجْهَهُ حَتَّى
 دَخَلَ عَلَي هَارُونَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْخُلَافَةِ وَ قَالَ
 مَا ظَنَنْتُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ حَتَّى
 رَأَيْتُ عَمِّي مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ
 بِالْخُلَافَةِ فَأَرْسَلَ هَارُونَ إِلَيْهِ بِمِائَةِ أَلْفِ
 دِرْهَمٍ فَرَمَاهُ اللَّهُ بِالذُّبْحَةِ فَمَا نَظَرَ مِنْهَا إِلَى
 دِرْهَمٍ وَ لَا مَسَّهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 400 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:

علی بن جعفر گوید: عمره رجب را گزارده و در مکه بودیم که محمد بن اسماعیل (نوه امام صادق علیه السلام که طایفه اسماعیلیه به پدر او منتسبند) نزد من آمد و گفت: عمو جان! من خیال رفتن بغداد دارم و دوست دارم که با عمویم ابوالحسن یعنی موسی بن جعفر علیه السلام خداحافظی کنم. دلم می خواهد تو نیز همراه من باشی، من با او بطرف برادرم که در منزل حوبه بود رهسپار شدیم، اندکی که مغرب گذشته بود، من

در زدم ، برادرم جواب داد و در را باز کرد، و فرمود: این کیست ؟ گفتم : علی است ، فرمود : اکنون می آیم (و برای تطهیر باندرون رفت) و او وضو را طول می داد، من گفتم : شتاب کنید، فرمود: شتاب می کنم ، سپس بیامد و پارچه رنگ کرده ئی بگردنش بسته بود و پائین آستانه در نشست.

علی بن جعفر گوید: من به جانب او خم شدم و سرش را بوسیدم و گفتم : من برای کاری آمده ام که اگر تصویب فرمائی از توفیق خداست و اگر غیر از آن باشد، ما خطای بسیار داریم .

فرمود: چه کار است ؟ گفتم : این برادر زاده شماست که می خواهد با شما خداحافظی کند و به بغداد رود، فرمود: بگو بیاید، من او را در کناری ایستاده بود صدا زدم . او نزدیک آمد و سر حضرت را بوسید و گفت :

قربانت . مرا سفارشی کن (پند و موعظه بفرما) فرمود: سفارشت می کنم که درباره خون من از خدا بترسی ، او پاسخ داد : هر که درباره تو بدی خواهد خدا بخودش رساند، و به بدخواه او نفرین می کرد تا باز سرش را بوسید و گفت : عمویم ! مرا سفارشی کن ، فرمود، ترا سفارش می کنم که درباره خون من از خدا بترسی گفت : هر که بد شما را خواهد، خدا به خودش رساند، باز سرش را بوسید و گفت : ای عمو! مرا سفارشی کن ، فرمود: سفارشت می کنم که درباره خون من از خدا بترسی ، باز او بر بدخواهش نفرین کرد و بکناری رفت ، من سوی او رفتم.

برادرم به من فرمود: علی اینجا باش ،
 من ایستادم ، حضرت باندرون رفت و
 مرا صدا زد، من نزدش رفتم کیسه
 ای که صد دینار داشت برداشت ، به
 من داد و فرمود: به پسر برادرت بگو
 این پول را در سفر کمك خرجش سازد،
 من آن را گرفتم و در حاشیه عبایم
 گذاشتم ، باز صد دینار دیگرم داد و
 فرمود: این را هم به او بده ، سپس
 کیسه دیگری داد و فرمود: این را هم
 به او بده.

من گفتم : قربانت ، اگر بدانچه فرمودی
 ، از او می ترسی ، چرا او را علیه خود
 کمك می کنی ؟ فرمود هرگاه من به
 او پیوندم و او از من ببرد، خدا
 عمرش را قطع می کند، سپس يك مخده
 چرمی که سه هزار درهم خالص داشت
 برگرفت و فرمود: این را هم به او بده.
 من نزد محمد رفتم ، صد دینار
 اول را به او دادم ، بسیار خوشحال
 شد و عمویش را دعا کرد، سپس کیسه
 دوم و سوم را دادم ، چنان خوشحالی
 کرد که من گمان کردم باز می گردد و
 به بغداد نمی رود، باز سیصد درهم را
 به او دادم ، ولی او راه خود پیش
 گرفت و نزد هارون رفت و به عنوان
 خلافت به او سلام کرد و گفت : من
 گمان نمی کردم که در روزی زمین دو
 خلیفه باشند، تا آنکه دیدم مردم به
 عمویم موسی بن جعفر، به عنوان
 خلافت سلام می کنند، هارون صد هزار
 درهم برایش فرستاد، ولی خدا او را به
 بیماری ذبحه (خنازیر و خناق) مبتلا
 کرد که نتوانست به يك درهمش نگاه
 کند و دست رساند.

ترجمه روایت شریفه:
ابوبصیر گوید: موسی بن جعفر
علیه السلام در 54 سالگی بسال 183
در گذشت و پس از امام جعفر صادق
علیه السلام 35 سال زندگی کرد.

سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعاً
عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ
عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ
مَهْزِيَارَ عَنِ الْحُسَيْنِ
بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
سِنَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ
عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُبِضَ
مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع وَ هُوَ
ابْنُ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً
فِي عَامِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ
مِائَةٍ وَ عَاشَ بَعْدَ جَعْفَرٍ
ع خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً
اصول کافی جلد 2
صفحه 402 روایت 9

زندگانی ابوالحسن الرضا عليه السلام

بَابُ مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا ع

وُلِدَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا ع سَنَةَ ثَمَانٍ وَ
 أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ وَ قُبِضَ ع فِي صَفَرٍ مِنْ سَنَةِ
 ثَلَاثٍ وَ مِائَتَيْنِ وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ
 خَمْسِينَ سَنَةً وَ قَدْ اخْتَلَفَ فِي تَارِيخِهِ إِلَّا أَنَّ
 هَذَا التَّارِيخَ هُوَ أَقْصَدُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ
 تَوُفِّيَ ع بِطُوسٍ فِي قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا سَنَابُدُ
 مِنْ نَوْقَانَ عَلَى دَعْوَةِ وَ دُفِنَ بِهَا وَ كَانَ
 الْمَأْمُونُ أَشْخَصَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَرَوْ
 عَلَى طَرِيقِ الْبَصْرَةِ وَ فَارِسَ فَلَمَّا خَرَجَ
 الْمَأْمُونُ وَ شَخَصَ إِلَى بَغْدَادَ أَشْخَصَهُ مَعَهُ
 فَتَوُفِّيَ فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَ لِدٍ يُقَالُ لَهَا
 أُمُّ الْبَنِينَ

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ
 ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ قَالَ قَالَ لِي
 أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ هَلْ عَلِمْتَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ
 الْمَغْرِبِ قَدِمَ قُلْتُ لَا قَالَ بَلَى قَدِ قَدِمَ رَجُلٌ
 فَأَنْطَلِقُ بِنَا فَرَكِبَ وَ رَكِبْتُ مَعَهُ حَتَّى انْتَهَيْنَا
 إِلَى الرَّجُلِ فَأَادَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَعَهُ
 رَقِيقٌ فَقَتَلْتُ لَهُ اعْرَضَ عَلَيْنَا فَعَرَضَ
 عَلَيْنَا سَبْعَ جَوَارٍ كُلُّ ذَلِكَ يَقُولُ أَبُو الْحَسَنِ ع
 لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا ثُمَّ قَالَ اعْرَضَ عَلَيْنَا فَقَالَ
 مَا عِنْدِي إِلَّا جَارِيَةٌ مَرِيضَةٌ فَقَالَ لَهُ مَا عِنْدِكَ
 أَنْ تَعْرِضَهَا فَأَبَى عَلَيْهِ فَأَنْصَرَفَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي
 مِنَ الْعَدِّ فَقَالَ قُلْ لَهُ كَمْ كَانَ عَائِيكَ فِيهَا
 فَأَادَا قَالَ كَذَا وَ كَذَا فَقُلْتُ قَدْ أَخَذْتُهَا فَأَتَيْتُهُ
 فَقَالَ مَا كُنْتُ أُرِيدُ أَنْ أَنْقِصَهَا مِنْ كَذَا وَ كَذَا
 فَقَتَلْتُ قَدْ أَخَذْتُهَا فَقَالَ هِيَ لَكَ وَ لَكِنْ
 أَخْبَرَنِي مِنَ الرَّجُلِ الَّذِي كَانَ مَعَكَ بِالْأَمْسِ
 فَقُلْتُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ قَالَ مِنْ أَيِّ بَنِي
 هَاشِمٍ فَقُلْتُ مَا عِنْدِي أَكْثَرُ مِنْ هَذَا فَقَالَ
 أَخْبَرَكُ عَنْ هَذِهِ الْوَصِيفَةِ إِنِّي اشْتَرَيْتُهَا مِنْ
 أَفْصَى الْمَغْرِبِ فَلَقَيْتُنِي امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ
 الْكِتَابِ فَقَالَتْ مَا هَذِهِ الْوَصِيفَةُ مَعَكَ قُلْتُ
 اشْتَرَيْتُهَا لِنَفْسِي فَقَالَتْ مَا يَكُونُ يَنْبَغِي أَنْ
 تَكُونَ هَذِهِ عِنْدَ مِثْلِكَ إِنَّ هَذِهِ الْجَارِيَةَ يَنْبَغِي
 أَنْ تَكُونَ عِنْدَ خَيْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ فَلَا تَلْبِثْ

عِنْدَهُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى تَلِدَ مِنْهُ غَلَامًا مَا يُؤَلَّدُ
بِشَرْقِ الْأَرْضِ وَلَا غَرْبِهَا مِثْلَهُ قَالَ فَأَتَيْتُهُ
بِهَا فَلَمْ تَلْبَثْ عِنْدَهُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى وُلِدَتْ
الرَّضَاع

اصول کافی جلد 2 صفحه 402 روایت 1

ترجمه روایت شریفه:

حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام در سال 148 متولد شد و در ماه صفر سال 203 بسن 55 سالگی در گذشت ، در تاریخ آن حضرت اختلافست ، ولی این تاریخ درست تر است انشاءالله آن حضرت در قریه نئی از شهر طوس بنام سناباد که تا نوقان يك جيغ راهست ، وفات یافت و در آنجا مدفون گشت . ماعمون آن حضرت را از راه بصره و شیراز (که شیعیانش کمتر بودند) بمرور حرکت داد، چون ماعمون از مرو بیرون آمد و رهسپار بغداد گشت ، آن حضرت را همراه خود برد، ولی امام در آن قریه وفات کرد، مادرش ام ولد و نامش ام البنین است.

هشام بن احمر گوید: موسی بن جعفر به من فرمود: می دانی کسی از اهل مغرب (بمدینه) آمده است؟ گفتم: نه ، فرمود: چرا، مردی آمده است بیا برویم ، پس سوار شد، من هم سوار شدم و رفتیم تا نزد آن مرد رسیدیم ، مردی بود از اهل مدینه که برده همراه داشت . من گفتم : بردگانت را بمانشان ده او هفت کنیز آورد که موسی بن جعفر درباره همه آنها فرمود: این را نمی خواهم ، سپس فرمود: باز بیاور، گفت : من جز يك دختر برده بیمار ندارم ، فرمود: (((به او بگو نظرت نسبت به آن دختر چند است؟ بهر چند که گفت ، تو بگو از آن من باشد.)))

من نزد او آمدم ، گفت : آن دختر را از این مقدار کمتر نمی دهم ، گفتم : از آن من باشد. گفت از تو باشد ولی به من بگو: مردی که دیروز همراه تو بود

کیست ؟ گفتم : مردیست از طایفه بنی هاشم ، گفت از کدام بنی هاشم ؟ گفتم : بیش از این نمی دانم . گفت : من داستان این دختر را برایت بگویم:
 او را از دورترین نقاط مغرب خریدم ، زنی از اهل کتاب به من برخورد و گفت : این دختر همراه تو چکار می کند؟ گفتم : او را برای خود خریده ام ، گفت : سزاوار نیست که او نزد مانند توئی باشد، این دختر سزاوار است نزد بهترین مرد روی زمین باشد و پس از مدت کوتاهی که نزد او باشد، پسری زاید که در مشرق و مغرب زمین مانندش متولد نشده باشد. من آن دختر را نزد امام بردم ، دیر زمانی نگذشت که امام رضا علیه السلام از او متولد شد.

ترجمه روایت شریفه:

صفوان بن یحیی گوید: چون موسی بن جعفر علیه السلام در گذشت و امام رضا علیه السلام (از امامت خود) سخن گفت ما بر او بیمناک شدیم ، به حضرت عرض شد: شما امر بزرگی را اظهار کرده اید و از این طغیانگر (هارون) بر شما می ترسیم ، فرمود: او هر چه خواهد تلاش کند، بر من راهی ندارد. (نتواند به من آسیبی رساند.)

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ذَكَرَهُ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ لَمَّا مَضَى أَبُو إِبْرَاهِيمَ ع وَتَكَلَّمَ أَبُو الْحَسَنِ ع خَفْنَا عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ فَقِيلَ لَهُ إِنَّكَ قَدْ أَظْهَرْتَ أَمْرًا عَظِيمًا وَ إِنَّا نَخَافُ عَلَيْكَ هَذِهِ الطَّاعِيَةَ قَالَ فَقَالَ لِيَجْهَدَ جَهْدَهُ فَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيَّ
اصول کافی جلد 2 صفحه 404 روایت 2

3- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ أَخِيهِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا ع فِي بَيْتٍ دَاخِلٍ فِي جَوْفِ بَيْتٍ لَيْلًا فَرَفَعَ يَدَهُ فَكَانَتْ كَأَنَّ فِي الْبَيْتِ عَشْرَةَ مَصَابِيحَ وَ اسْتَأْذَنَ

عَلَيْهِ رَجُلٌ فَخَلَى يَدَهُ ثُمَّ أَذِنَ لَهُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 404 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

پسر منصور گوید: شبی خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و او در پستو خانه بود، پس دستش را بلند کرد، مثل اینکه در خانه ده چراغ باشد (روشن و منور گشت) آنگاه مرد دیگری اجازه تشریف گرفت، حضرت دستش را بینداخت و به او اجازه داد.

4- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ جُمُهورٍ عَنِ
 إِبرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
 عَنِ الْغَفَارِيِّ قَالَ كَانَ لِرَجُلٍ مِنْ آلِ أَبِي
 رَافِعٍ مَوْلَى النَّبِيِّ ص يُقَالُ لَهُ طَيْسٌ عَلِيٌّ
 حَقٌّ فَتَقَاضَانِي وَ أَلَحَّ عَلَيَّ وَ أَعَانَهُ النَّاسُ
 فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ صَلَّيْتُ الصُّبْحَ فِي مَسْجِدِ
 الرَّسُولِ ع ثُمَّ تَوَجَّهْتُ نَحْوَ الرِّضَا ع وَ هُوَ
 يَوْمَئِذٍ بِالْعَرِيضِ فَلَمَّا قُرْبْتُ مِنْ بَابِهِ إِذَا هُوَ
 قَدْ طَلَعَ عَلَيَّ حِمَارًا وَ عَلَيْهِ قَمِيصٌ وَ
 رِدَاءٌ فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ اسْتَحْبَبْتُ مِنْهُ فَلَمَّا
 لَحِقْتَنِي وَقَفَ وَ نَظَرَ إِلَيَّ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ كَانَ
 شَهْرَ رَمَضَانَ فَقُلْتُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ إِنَّ
 لِمَوْلَاكَ طَيْسٍ عَلِيٍّ حَقًّا وَ قَدْ وَ اللَّهُ شَهْرَنِي
 وَ أَنَا أَظُنُّ فِي نَفْسِي أَنَّهُ يَأْمُرُهُ بِالْكَفِّ عَنِّي
 وَ وَ اللَّهُ مَا قُلْتُ لَهُ كَمْ لَهُ عَلَيَّ وَ لَا
 سَمَّيْتُ لَهُ شَيْئًا فَأَمَرَنِي بِالْجُلُوسِ إِلَيَّ
 رُجُوعِهِ فَلَمْ أَزَلْ حَتَّى صَلَّيْتُ الْمَغْرِبَ وَ أَنَا
 صَانِمٌ فَصَاقَ صَدْرِي وَ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَرِفَ
 فَإِذَا هُوَ قَدْ طَلَعَ عَلَيَّ وَ حَوْلَهُ النَّاسُ وَ قَدْ
 قَعَدَ لَهُ السُّؤَالُ وَ هُوَ يَتَصَدَّقُ عَلَيْهِمْ فَمَضَى
 وَ دَخَلَ بَيْتَهُ ثُمَّ خَرَجَ وَ دَعَانِي فَقُمْتُ
 إِلَيْهِ وَ دَخَلْتُ مَعَهُ فَجَلَسَ وَ جَلَسْتُ فَجَعَلْتُ
 أَحَدْتُهُ عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ وَ كَانَ أَمِيرَ الْمَدِينَةِ
 وَ كَانَ كَثِيرًا مَا أَحَدْتُهُ عَنْهُ فَلَمَّا فَرَعْتُ قَالَ
 لَا أَظُنُّكَ أَفْطَرْتَ بَعْدُ فَقُلْتُ لَا فَدَعَا لِي
 بِطَعَامٍ فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيَّ وَ أَمَرَ الْعُغْلَامَ أَنْ

يَأْكُلُ مَعِيَ فَأَصَبْتُ وَ الْغَلَامَ مِنَ الطَّعَامِ
 فَلَمَّا فَرَعْنَا قَالَ لِي اِرْفَعِ الْوَسَادَةَ وَ خُذْ مَا
 تَحْتَهَا فَرَفَعْتُهَا وَ اِذَا دَنَانِيرٌ فَأَخَذْتُهَا وَ
 وَضَعْتُهَا فِي كُمِّي وَ اَمَرَ اَرْبَعَةً مِنْ عِبِيدِهِ اَنْ
 يَكُونُوا مَعِيَ حَتَّى يَبْلُغُونِي مَنْزِلِي فَقُلْتُ
 جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنْ طَانَفَ بَيْنَ الْمَسِيْبِ يَدُوْرُ وَ
 اَكْرَهُ اَنْ يَلْقَانِي وَ مَعِيَ عَبِيْدُكَ فَقَالَ لِي
 اَصَبْتُ اَصَابَ اللهُ بِكَ الرَّشَادَ وَ اَمْرَهُمْ اَنْ
 يَنْصَرِفُوا اِذَا رَدَدْتَهُمْ فَلَمَّا قَرُبْتُ مِنْ مَنْزِلِي
 وَ اَنْسْتُ رَدَدْتَهُمْ فَصِرْتُ اِلَى مَنْزِلِي وَ
 دَعَوْتُ بِالسَّرَاجِ وَ نَظَرْتُ اِلَى الدَّنَانِيْرِ وَ
 اِذَا هِيَ ثَمَانِيَةٌ وَ اَرْبَعُونَ دِيْنَاراً وَ كَانَ حَقُّ
 الرَّجُلِ عَلَيَّ ثَمَانِيَةً وَ عَشْرِيْنَ دِيْنَاراً وَ كَانَ
 فِيهَا دِيْنَارٌ يَلُوْحُ فَاَعْجَبْتَنِي حُسْنُهُ فَاَخَذْتُهُ وَ
 قَرَّبْتُهُ مِنَ السَّرَاجِ فَاِذَا عَلَيْهِ نَفْسٌ وَ اَضْحَ
 حَقُّ الرَّجُلِ ثَمَانِيَةً وَ عَشْرُونَ دِيْنَاراً وَ مَا
 بَقِيَ فَهُوَ لَكَ وَ لَا وَ اللهُ مَا عَرَفْتُ مَا لَهٗ عَلَيَّ
 وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ الَّذِي اَعَزَّ وَّلِيَّهٗ

اصول کافی جلد 2 صفحه 404 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:

غفاری گوید: مردی از خاندان ابی رافع غلام پیغمبر صلی الله علیه و آله که نامش طیس بود و از من طلبی داشت ، مطالبه می کرد و پافشاری می نمود. مردم هم او را کمک می کردند، چون چنین دیدم ، نماز صبح را در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله گزاردم ، و به امام رضا علیه السلام که در عریض بود، روی آوردم . چون نزدیک خانه اش رسیدم ، آن حضرت پیدا شد، بر الاغی سوار بود و پیراهن و ردائی در برداشت ، چون نگاهم به امام افتاد، از آن حضرت خجالت کشیدم . حضرت به من رسید و ایستاد و نگاه کرد، من سلام کردم ماه رمضان بود گفتم : خدا مرا قربانت کند. غلام شما طیس از من طلبی دارد، و بخدا که مرا رسوا کرده است . من با خود گمان می کردم به او می فرماید: از من دست بردار و بخدا که من نگفتم او چقدر از من می خواهد و نه نامی بردم.

به من فرمود: بنشین تا برگردم ، من بودم تا نماز مغرب را بگزاردم و روزه هم داشتم ، سینه ام تنگی کرد و خواستم برگردم که دیدم حضرت پیدا شد و مردم گردش بودند، گدایان بر سر راهش نشستند بودند و او به آنها تصدیق می داد. از آنها گذشت تا داخل خانه شد، سپس بیرون آمد و مرا بخواست ، من نزدش رفتم و داخل منزل شدیم ، او بنشست و من هم نشستم ، من شروع کردم و از احوال ابن مسیب که امیر مدینه بود و بسیاری از اوقات درباره او با حضرت سخن می گفتم ، سخن گفتم ، چون فارغ شدم ، فرمود: گمان

ندارم هنوز افطار کرده باشی ؟ عرض کردم : نه ، برایم غذائی طلبید و پیشم گذاشت و بغلامش فرمود: تا همراه من بخورد. من و غلام غذا خوردیم ، چون فارغ شدیم ، فرمود: تشك را بردار و هر چه زیرش هست بگیر ، چون بلند کردم ، اشرفی هائی در آنجا بود ، من برداشتم و در آستینم نهادم.

حضرت دستور داد چهارتن از غلامانش همراه من بیایند تا مرا به منزل رسانند. من عرض کردم : قربانت ، پاسبان و شبگرد ابن مسیب (امیر مدینه) گردش می کند و من دوست ندارم که مرا همراه غلامان شما ببیند فرمود: راست گفتی ، خدا ترا براه هدایت برد. به آنها دستور داد هر وقت من گفتم برگردند.

چون نزدیک منزل رسیدم و دلم آرام شد ، آنها را بر گردانیدم و به منزل رفتم و چراغ طلبیدم ، و به اشرفیها نگریستم ، دیدم 48 اشرفی است و طلب آن مرد از من 28 اشرفی بود ، در میان آنها يك اشرفی جلب نظر کرد و مرا از زیباییش خوش آمد ، او را برداشتم و نزدیک چراغ بردم . دیدم آشکار و خوانا روی آن نوشته است : ((28 اشرفی طلب آنمرد است و بقیه از خودت)) بخدا که من نمی دانستم (به او نگفته بودم) او چقدر از من می خواهد ، سپاس خداوند پروردگار جهانیان را که ولی خود را عزت دهد ،

5- عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا ع أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي السَّنَةِ الَّتِي حَجَّ فِيهَا هَارُونُ يُرِيدُ الْحَجَّ فَأَنْتَهَى إِلَى جَبَلٍ عَنْ يَسَارِ

الطريق و أنت ذاهب إلى مكة يقال له
 فارغ فنظر إليه أبو الحسن ثم قال باني
 فارغ و هادمه يقطع إرباً إرباً فلم ندر
 ما معنى ذلك فلما ولي وافي هارون و نزل
 بذلك الموضع صعد جعفر بن يحيى ذلك
 الجبل و أمر أن يبني له ثم مجلس فلما رجع
 من مكة صعد إليه فأمر بهدمه فلما انصرف
 إلى العراق قطع إرباً إرباً

أصول کافی جلد 2 صفحه 406 روایت 5

ترجمه روایت شریفه:
 یکی از اصحاب گوید: سالی که
 هارون حج گزارد، امام رضا علیه السلام
 از مدینه بقصد حج بیرون شد، تا بکوهی
 رسید که دست چپ راهست وقتی بجانب
 مکه روی ، و بان کوه فارغ می گفتند:
 حضرت رضا علیه السلام نگاهی بکوه کرد
 و فرمود: (((ساختمان کننده و خراب
 کننده روی فارغ قطعه قطعه شود)))، ما
 معنی این سخن را نفهمیدیم ، چون
 حضرت از آنجا پشت کرد، و هارون
 رسید، در آنجا بار انداخت جعفر بن یحیی
 (برمکی که در دربار هارون دولت و
 شوکت بزرگی داشت) بالای آن کوه رفت
 و دستور داد برای او در آنجا مجلسی
 بسازند، چون از مکه بازگشت بالای آن
 کوه رفت و دستور داد خرابش کنند، و
 چون بعراق بازگشت (بامر هارون) قطعه
 قطعه شد.

شرح:

داستان جعفر برمکی که مورد توجه و عنایت خاص هارون الرشید بود تا آنجا که خواهرش عباسه را بازدواج او
 در آورد و سپس بر او غضب کرد و بیاسر دستور داد او را بکشد و طایفه برامکه را ریشه کن کرد در کتب
 تواریخ مشهور است ، مجلسی (ره) در کتاب مرآت العقول ص 409 این تاریخ را از مروج الذهب
 مسعودی باختصار نقل می کند.

6-أحمدُ بنُ مُحَمَّدٍ عن مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ
 عن مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عن مُحَمَّدِ بْنِ حَمْرَةَ
 بنِ الْقَاسِمِ عن إِبْرَاهِيمَ بنِ مُوسَى قَالَ
 أَلْحَقْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع فِي شَيْءٍ
 أَطْلُبُهُ مِنْهُ فَكَانَ يَعْذُنِي فَخَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ
 لِيَسْتَقْبِلَ وَالِيَّ الْمَدِينَةِ وَ كُنْتُ مَعَهُ فَجَاءَ إِلَيَّ
 قُرْبَ قَصْرِ فُلانٍ فَنَزَلَ تَحْتَ شَجَرَاتٍ وَ
 نَزَلْتُ مَعَهُ أَنَا وَ لَيْسَ مَعَنَا ثَالِثٌ فَقُلْتُ جُعِلْتُ
 فِدَاكَ هَذَا الْعَبِيدُ قَدْ أَظْلَنَّا وَ لَا وَ اللَّهُ مَا أَمْلِكُ
 دَرَهُمَا فَمَا سِوَاهُ فَحَكَ بِسَوْطِهِ الْأَرْضَ حَكًّا
 شَدِيدًا ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ فَتَنَاوَلَ مِنْهُ سَبِيكَةً

ذَهَبِ ثُمَّ قَالَ انْتَفِعْ بِهَا وَ اَكْتُمْ مَا رَأَيْتَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 406 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:

ابراهیم بن موسی گوید: راجع بطلبی که از امام رضا علیه السلام داشتیم ، اصرار و پافشاری می کردم و او مرا وعده می داد، يك روز كه باستقبال والی مدینه می رفت ، من همراهش بودم ، نزدك قصر فلان رسید و در سایه درختان فرود آمد: منهم فرود آمدم و شخص سومی با ما نبود. عرض کردم : قربانت ، عيد نزدك است و بخدا كه من در هم و غير درهمی ندارم ، حضرت با تازیانه اش بسختی زمین را خراش داد، سپس دست برد و شمش طلائی از آنجا برداشت و فرمود این را بهره خود ساز و آنچه دیدی پنهان دار.

7- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ يَاسِرِ الْخَادِمِ وَ الرِّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً قَالَ لَمَّا انْقَضَى أَمْرُ الْمُخْتَلُوعِ وَ اسْتَوَى الْأَمْرُ لِلْمَأْمُونِ كَتَبَ إِلَى الرِّضَا عِيسْتَفْدِمُهُ إِلَى خُرَاسَانَ فَأَعْتَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عِ بَعْلٌ فَلَمْ يَزَلِ الْمَأْمُونُ يُكَاتِبُهُ فِي ذَلِكَ حَتَّى عَلِمَ أَنَّهُ لَا مَحِيصَ لَهُ وَ أَنَّهُ لَا يَكْفُ عَنْهُ فَخَرَجَ عِ وَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عِ سَبْعُ سَنِينَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ لَا تَأْخُذْ عَلَيَّ طَرِيقَ الْجَبَلِ وَ قَمِ وَ خُذْ عَلَيَّ طَرِيقَ الْبَصْرَةِ وَ الْأَهْوَاذِ وَ فَارِسَ حَتَّى وَافِيَ مَرَوْ فَعَرَضَ عَلَيْهِ الْمَأْمُونُ أَنْ يَتَقَدَّدَ الْأَمْرَ وَ الْخِلَافَةَ فَأَبَى أَبُو الْحَسَنِ عِ قَالَ فَوَلَايَةَ الْعَهْدِ فَقَالَ عَلِيٌّ شُرُوطَ أَسْأَلُكَهَا قَالَ الْمَأْمُونُ لَهُ سَلْ مَا شِئْتَ فَكَتَبَ الرِّضَا عِ إِنِّي دَاخِلٌ فِي وَ لَايَةِ الْعَهْدِ عَلَيَّ أَنْ لَا أَمْرَ وَ لَا أَنْهَى وَ لَا أَقْتِي وَ لَا أَقْضِي وَ لَا أُولِي وَ لَا أَعْتَزِلُ وَ لَا أُغَيِّرُ شَيْئاً مِمَّا هُوَ قَائِمٌ وَ تُعْفِيْتَنِي مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ فَأَجَابَهُ الْمَأْمُونُ إِلَى ذَلِكَ كُلِّهِ قَالَ فَحَدَّثَنِي يَاسِرٌ قَالَ فَلَمَّا حَضَرَ الْعِيدُ بَعَثَ

الْمَأْمُونُ إِلَى الرِّضَا عِيسَاءُ أَنْ يَرْكَبَ وَ
 يَحْضُرَ الْعِيدَ وَيُصَلِّي وَيَخْطُبُ فَبَعَثَ إِلَيْهِ
 الرِّضَا عِ قَدْ عَلِمْتَ مَا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ
 مِنَ الشَّرْطِ فِي دُخُولِ هَذَا الْأَمْرِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ
 الْمَأْمُونُ إِنَّمَا أُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُ
 النَّاسِ وَ يَعْرِفُوا فَضْلَكَ فَلَمْ يَزَلْ عِ يُرَادُهُ
 الْكَلَامَ فِي ذَلِكَ فَأَلَحَّ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ
 الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَعْفَيْتَنِي مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ أَحَبُّ
 إِلَيَّ وَ إِنْ لَمْ تَعْفِنِي خَرَجْتُ كَمَا خَرَجَ
 رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ
 الْمَأْمُونُ أَخْرُجْ كَيْفَ شِئْتَ وَ أَمَرَ الْمَأْمُونُ
 الْقَوَادِ وَ النَّاسَ أَنْ يُبَكِّرُوا إِلَى بَابِ أَبِي
 الْحَسَنِ قَالَ فَحَدَّثَنِي يَاسِرُ الْخَادِمُ أَنَّهُ قَعَدَ
 النَّاسُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع فِي الطُّرُقَاتِ وَ
 السُّطُوحِ الرَّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الصَّبِيَّانِ وَ
 اجْتَمَعَ الْقَوَادِ وَ الْجُنْدُ عَلَى بَابِ أَبِي
 الْحَسَنِ ع فَلَمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ قَامَ عِ
 فَاغْتَسَلَ وَ تَعَمَّمَ بِعِمَامَةٍ بَيْضَاءَ مِنْ قُطْنٍ
 ألقى طرفاً منها على صدره وَ طرفاً بينَ
 كتفيه وَ تَشَمَّرَ ثُمَّ قَالَ لِجَمِيعِ مَوَالِيهِ
 افْعَلُوا مِثْلَ مَا فَعَلْتُ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ عَكَازاً ثُمَّ
 خَرَجَ وَ نَحْنُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُوَ خَافٌ قَدْ شَمَّرَ
 سِرَاوِيلَهُ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ
 مَشَمَّرَةٌ فَلَمَّا مَشَى وَ مَشَيْنَا بَيْنَ يَدَيْهِ
 رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ كَبَّرَ أَرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ
 فَخِيلَ إِلَيْنَا أَنَّ السَّمَاءَ وَ الْحَيْطَانَ تَجَاوَبَهُ وَ
 الْقَوَادِ وَ النَّاسُ عَلَى الْبَابِ قَدْ تَهَيَّأُوا وَ
 لَبَسُوا السَّلَاحَ وَ تَرَيَّنُوا بِأَحْسَنِ الرِّيَّةِ
 فَلَمَّا طَلَعْنَا عَلَيْهِمْ بِهَذِهِ الصُّورَةِ وَ طَلَعَ
 الرِّضَا عِ وَقَفَ عَلَى الْبَابِ وَ قَفَّةً ثُمَّ قَالَ اللَّهُ
 أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ عَلَى مَا
 هَدَانَا اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بِهِيمَةٍ
 الْأَنْعَامِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَبْلَانَا نَرْفَعُ بِهَا
 أَصْوَاتَنَا قَالَ يَاسِرٌ فَتَرَعَزَعَتْ مَرُؤٌ بِالْبُكَاءِ وَ
 الضَّجِيحِ وَ الصِّيَاحِ لَمَّا نَظَرُوا إِلَى أَبِي
 الْحَسَنِ عِ وَ سَقَطَ الْقَوَادِ عَنْ دَوَابِّهِمْ وَ رَمَوْا

بِخَفَافِهِمْ لَمَّا رَأَوْا أَبَا الْحَسَنِ ع حَافِيًا وَ
 كَانَ يَمْشِي وَ يَقِفُ فِي كُلِّ عَشْرِ خُطُوتٍ وَ
 يُكَبِّرُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَالِ يَاسِرٌ فَتُخِيلُ إِنِّيْنَا أَنَّ
 السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ الْجِبَالَ تُجَاوِبُهُ وَ
 صَارَتْ مَرُوضَجَّةً وَاحِدَةً مِنَ الْبُكَاءِ وَ بَلَغَ
 الْمَأْمُونُ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ذُو
 الرَّئَاسَتَيْنِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ بَلَغَ
 الرَّضَا الْمُصَلِّي عَلَى هَذَا السَّبِيلِ أَفْتَتَنَ بِهِ
 النَّاسُ وَ الرَّأْيُ إِنْ تَسَأَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ
 فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ فَسَأَلَهُ الرَّجُوعَ فَدَعَا
 أَبُو الْحَسَنِ ع بِخَفِّهِ فَلَبَسَهُ وَ رَكِبَ وَ رَجَعَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 407 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:

یاسر خادم وریان بن صلت گویند:
 چون کار خلیفه معزول (امین پسر
 هارون) در گذشت و امر خلافت برای
 ماعمون مستقر شد، نامه‌ی بامام رضا
 علیه السلام نوشت و آن حضرت را
 بخراسان طلبید، امام رضا علیه السلام به
 علی تمسک می فرمود و عذر می
 خواست، ماعمون پیوسته به آن حضرت
 نامه می نوشت تا آن حضرت دانست که
 چاره‌ی نی ندارد و او دست بردار نیست،
 لذا از مدینه بیرون شد و ابوجعفر امام
 نهم علیه السلام هفت ساله بود. ماعمون
 به حضرت نوشت: راه کوهستان و قم را
 در پیش نگیر، بلکه از راه بصره و اهواز
 و فارس بیا (شاید مقصودش این بود که
 آن حضرت از راهی بیاید که شیعیانش
 کمتر باشند و از ناراحتی امام آگاه نشوند)
 تا آنکه بمرور رسید.

ماعمون به حضرت عرضه داشت که
 امر خلافت را به عهده گیرد، ولی امام
 رضا علیه السلام خودداری فرمود:
 ماعمون گفت: پس باید ولایت عهدی را
 بپذیرد، امام فرمود: می پذیرم با
 شروطی که از تو می خواهم، ماعمون
 گفت: هر چه خواهی بخواه، امام رضا
 علیه السلام نوشت:

((من در امر ولایت عهدی وارد می
 شوم، بشرط آنکه امر و نهی نکنم و فتوی
 حکم ندهم و نصب و عزل ننمایم و هیچ
 امری را که پا برخاست دگرگونش نسازم
 و از همه این امور مرا معاف داری))
 ماعمون همه آن شروط را پذیرفت.
 یاسر خادم گوید: چون عید (قربان) فرا
 رسید ماعمون بسوی امام رضا علیه

السلام کس فرستاد و درخواست کرد، آن حضرت برای عید حاضر شود و نماز گزارد و خطبه بخواند. امام رضا علیه السلام پیغام داد شروطی را که میان من و تو در پذیرفتن امر ولایت عهدی بود، خودت می دانی ، (بنابراین بود که من از اینگونه امور معاف باشم) ماعمون پیغام داد که من می خواهم با این عمل دل مردم آرامش یابد و فضیلت شما را بشناسد، سپس بارها آن حضرت به او جواب رد می داد و او پافشاری می کرد تا آنکه حضرت فرمود: یا امیر المومنین ! اگر مرا از این امر معاف داری ، خوشتر دارم و اگر معاف نکنی ، همچنانکه پیغمبر و امیرالمومنین علیهما السلام (برای نماز عید) بیرون می شدند، بیرون می شوم ، ماعمون گفت : هر گونه خواهی بیرون شو، و دستور داد سرداران و تمام مردم صبح زود در خانه امام رضا علیه السلام حاضر باشند. یاسر خادم گوید: مردان و زنان و کودکان در میان راه و پشت بامها بر سر راه امام رضا علیه السلام نشستند، و سرداران و لشکریان در خانه آن حضرت گرد آمدند، چون خورشید طلوع کرد، امام علیه السلام غسل نمود و عمامه سفیدی که از پنبه بود، بسر گذارد، یکسرش را روی سینه و سر دیگر را میانه دو شانه انداخت و دامن بکمر زد و بهمه پیروانش دستور داد چنان کنند. آنگاه عصای پیکان داری بدست گرفت و بیرون آمد، ما در جلوش بودیم و او پا برهنه بود و پیراهن خود را هم تا نصف ساق بکمر زده بود و لباسهای دیگرش را هم بکمر زده بود، چون حرکت کرد و ما

هم پیشاپیش حرکت کردیم ، سر بسوی
 آسمان بلند کرد و چهار تکبیر گفت ، که ما
 پنداشتیم آسمان و دیوارها با او هم آواز
 بودند، سرداران و مردم آماده و سلاح
 پوشیده و بهترین زینت را نموده ، دم در
 ایستاده بودند، چون ما با آن صورت و
 هیئت بر آنها در آمدیم و سپس امام
 رضا علیه السلام در آمد و نزد در ایستاد
 فرمود: (((الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر،
 (الله اکبر) علی ماهدانا، الله اکبر علی
 مارزقنا من بهیمة الانعام ، و الحمد لله علی
 ما ابلانا))) ما هم صدا می کشیدیم و می
 گفتیم.

یاسر گوید: شهر مرو از گریه و ناله و
 فریاد بلرزه در آمد، سرداران چون امام
 رضا علیه السلام را پا برهنه دیدند،
 از مرکبهای خود فرود آمدند و کفشهای
 خود را بکنار گذاشتند، حضرت پیاده راه
 می رفت و در سر هر ده قدم می ایستاد و
 سه تکبیر می فرمود.

یاسر گوید: ما خیال می کردیم که
 آسمان و زمین و کوه با او هم آواز گشته
 و شهر مرو یکپارچه گریه و شیون
 بود، خبر بماعمون رسید، فضل بن
 سهل ذوالریاستین به او گفت : یا
 امیرالمومنین ؟ اگر امام رضا با این وضع
 بمصلی (محل نماز عید) رسد، مردم
 فریفته او شوند، صلاح این است که از او
 بخواهی برگردد ماعمون بسوی
 حضرت کس فرستاد و درخواست برگشتن
 کرد، امام رضا علیه السلام کفش خود را
 طلبید و سوار شد و مراجعت فرمود.

8-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يَاسِرٍ قَالَ لَمَّا
 خَرَجَ الْمَأْمُونُ مِنْ حَرَّاسَانَ يُرِيدُ بَغْدَادَ وَ

خَرَجَ الْفَضْلُ ذُو الرِّئَاسَتَيْنِ وَ خَرَجْنَا مَعَ
أَبِي الْحَسَنِ ع وَرَدَ عَلَيَّ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ذِي
الرِّئَاسَتَيْنِ كَتَابَ مِنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ
سَهْلٍ وَ نَحْنُ فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ إِنِّي نَظَرْتُ
فِي تَحْوِيلِ السَّنَةِ فِي حِسَابِ النُّجُومِ فَوَجَدْتُ
فِيهِ أَنَّكَ تَذُوقُ فِي شَهْرٍ كَذَا وَ كَذَا يَوْمَ
الْأَرْبَعَاءِ حَرَ الْحَدِيدِ وَ حَرَ النَّارِ وَ أَرَى أَنْ
تَدْخُلَ أَنْتَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الرَّضَا الْحَمَّامَ
فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ تَحْتَجِمَ فِيهِ وَ تَصَبَّ عَلَيَّ
يَدَيْكَ الدَّمَ لِيَزُولَ عَنْكَ نَحْسُهُ فَكَتَبَ ذُو
الرِّئَاسَتَيْنِ إِلَى الْمَأْمُونِ بِذَلِكَ وَ سَأَلَهُ أَنْ
يَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ ذَلِكَ فَكَتَبَ الْمَأْمُونُ إِلَى أَبِي
الْحَسَنِ يَسْأَلُهُ ذَلِكَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ
لَسْتُ بِدَاخِلِ الْحَمَّامِ غَدًا وَ لَا أَرَى لَكَ وَ لَا
لِلْفَضْلِ أَنْ تَدْخُلَا الْحَمَّامَ غَدًا فَأَعَادَ
عَلَيْهِ الرُّقْعَةَ مَرَّتَيْنِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو
الْحَسَنِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَسْتُ بِدَاخِلِ غَدًا
الْحَمَّامَ فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص فِي هَذِهِ
اللَّيْلَةِ فِي النَّوْمِ فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ لَا تَدْخُلِ
الْحَمَّامَ غَدًا وَ لَا أَرَى لَكَ وَ لَا لِلْفَضْلِ أَنْ
تَدْخُلَا الْحَمَّامَ غَدًا فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ صَدَقْتُ
يَا سَيِّدِي وَ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَسْتُ
بِدَاخِلِ الْحَمَّامِ غَدًا وَ الْفَضْلُ أَعْلَمُ قَالَ فَقَالَ
يَاسِرٌ فَلَمَّا أَمْسَيْنَا وَ غَابَتِ الشَّمْسُ قَالَ لَنَا
الرِّضَا ع قُولُوا نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ
فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فَلَمْ نَزَلْ نَقُولُ ذَلِكَ فَلَمَّا صَلَّى
الرِّضَا ع الصُّبْحَ قَالَ لِي اصْعَدْ عَلَيَّ السَّطْحَ
فَاسْتَمِعْ هَلْ تَسْمَعُ شَيْئًا فَلَمَّا صَعِدْتُ سَمِعْتُ
الضَّجَّةَ وَ التَّحَمَّتْ وَ كَثُرَتْ فَإِذَا نَحْنُ
بِالْمَأْمُونِ قَدْ دَخَلَ مِنَ الْبَابِ الَّذِي كَانَ إِلَى
دَارِهِ مِنْ دَارِ أَبِي الْحَسَنِ وَ هُوَ يَقُولُ يَا
سَيِّدِي يَا أَبَا الْحَسَنِ أَجْرَكَ اللَّهُ فِي الْفَضْلِ
فَاتَهُ قَدْ أَبِي وَ كَانَ دَخَلَ الْحَمَّامَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ
قَوْمٌ بِالسُّيُوفِ فَقَتَلُوهُ وَ أَخَذَ مِمَّنْ دَخَلَ
عَلَيْهِ ثَلَاثَ نَفَرٍ كَانَ أَحَدُهُمْ ابْنَ خَالِهِ
الْفَضْلُ ابْنَ ذِي الْقَلَمِينَ قَالَ فَاجْتَمَعَ

الْجُنْدُ وَالْقَوَادُ وَمَنْ كَانَ مِنْ رِجَالِ
الْفُضْلِ عَلَى بَابِ الْمَأْمُونِ فَقَالُوا هَذَا اغْتَالَهُ
وَ قَتَلَهُ يَغْنُونَ الْمَأْمُونُ وَ نَطَلَبُنَّ بَدْمَهُ وَ
جَاءُوا بِالْبَيْرَانَ لِيُحْرِقُوا الْبَابَ فَقَالَ
الْمَأْمُونُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع يَا سَيِّدِي تَرَى أَنْ
تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ وَ تُفَرِّقَهُمْ قَالَ فَقَالَ يَاسِرٌ
فَرَكِبَ أَبُو الْحَسَنِ وَ قَالَ لِي ارْكَبْ فَرَكِبْتُ
فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ بَابِ الدَّارِ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ وَ
قَدْ تَزَاحَمُوا فَقَالَ لَهُمْ بِيَدِهِ تَفَرَّقُوا تَفَرَّقُوا قَالَ
يَاسِرٌ فَأَقْبَلَ النَّاسُ وَ اللَّهُ يَقَعُ بَعْضُهُمْ عَلَى
بَعْضٍ وَ مَا أَسَارَ إِلَيَّ أَحَدٌ إِلَّا رَكَضَ وَ مَرَّ
اصول کافی جلد 2 صفحه 409 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:

یاسر خادم گوید: چون ماعمون از خراسان بعزم بغداد بیرون رفت و فضل ذوالریاستین هم بیرون رفت ، ما نیز همراه امام رضا علیه السلام بیرون شدیم ، در یکی از منازل نامه نی برای فضل بن سهل از برادرش حسن بن سهل آمد که : من از روی حساب نجوم بتویل سال نگریستم و دیدم تو در روز چهارشنبه فلان ماه حرارت آهن و آتش می چشی ، عقیده دارم که تو در آنروز با امیرالمومنین و امام رضا علیه السلام بحمام روی و حجامت کنی و روی دستت خون بریزی تا نحوست آن از تو دور گردد. و در این باره بماعمون هم نامه نی نوشت و از او خواست که از امام رضا هم این تقاضا را بکند.

ماعمون به حضرت نامه نی نوشت و درخواست کرد، حضرت در پاسخ او نوشت : من فردا بحمام نمی روم و عقیده ندارم تو و فضل هم بحمام روید، ماعمون دو مرتبه دیگر به حضرت نامه نوشت ، امام رضا علیه السلام به او نوشت : یا امیرالمومنین من فردا حمام نمی روم ، زیرا دیشب پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم به من فرمود: ای علی ؛ حمام نرو و من عقیده ندارم که تو و فضل هم فردا بحمام روید، ماعمون به حضرت نوشت شما راست می گویی و پیغمبر صلی الله و علیه و آله هم راست فرموده : من فردا حمام نمی روم و فضل خود بهتر داند.

یاسر گوید: چون خورشید غروب کرد و داخل شب شدیم ، امام رضا علیه السلام بما فرمود: بگویند ((ما از شر آنچه

در این شب فرود می آید بخدا پناه می
 بریم))) ما پیوسته این سخن را می گفتیم
 ، تا چون امام رضا علیه السلام نماز صبح
 را گزارد، به من فرمود: برو پشت بام
 گوش بده ببین چیزی میشنوی؟ چون بر
 بام بر آمدم ، صدای شیونی شنیدم که
 بالا گرفت و بسیار شد (شیون و فریادی
 شنیدم که کم کم بالا گرفت) ناگاه
 ماعمون را دیدم از دری که میان
 منزل او و منزل امام رضا علیه
 السلام بود، در آمد و می گفت : خدا
 ترا درباره فضل اجر دهد، او (پند شما
 را) نپذیرفته بحمام رفت و گروهی بر سر
 او ریخته ، با شمشیر او را کشته اند
 و سه تن از آنها دستگیر شده اند که
 یکی از آنها پسر خاله فضل ابن ذی
 القلمین است.

یاسر گوید: سربازان و افسران و
 هواخواهان فضل در خانه ماعمون
 انجمن کردند و می گفتند: این مرد یعنی
 ماعمون او را غافلگیر کرده و کشته
 است و ما باید از او خونخواهی
 کنیم ، و آتش آورده بودند تا خانه او
 را بسوزانند ماعمون بامام رضا علیه
 السلام عرض کرد: آقای من ! اگر صلاح
 می دانید بسوی این مردم روید و
 متفرقشان کنید.

یاسر گوید: امام رضا علیه السلام سوار
 شد و به من فرمود سوار شو، من سوار
 شدم و چون از در خانه بیرون شدیم
 حضرت مردم را دید که فشار می آورند،
 پس با دست خود اشاره کرد: پراکنده
 شوید، پراکنده شوید.

یاسر گوید: بخدا آن مردم چنان روی
 به بازگشت گذاشتند که بالای یکدیگر می

افتادند، و بهر کس اشاره فرمود، دوید و
برفت.

-الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ
عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
مُسَافِرٍ وَعَنْ الْوَشَاءِ عَنْ
مُسَافِرٍ قَالَ لَمَّا أَرَادَ
هَارُونَ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنْ
يُؤَاقِعَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ قَالَ
لِي أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا ع
أَذْهَبَ إِلَيْهِ وَقَتْلَ لَهُ لَا
تَخْرُجْ غَدًا فَإِنَّكَ إِنْ
خَرَجْتَ غَدًا هُزِمْتَ وَقُتِلَ
أَصْحَابُكَ فَإِنْ سَأَلْتُكَ مَنْ
أَيَّنَ عَلِمْتَ هَذَا فَقُلْ
رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ قَالَ
فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ
فِدَاكَ لَا تَخْرُجْ غَدًا فَإِنَّكَ
إِنْ خَرَجْتَ هُزِمْتَ وَقُتِلَ
أَصْحَابُكَ فَقَالَ لِي مَنْ أَيَّنَ
عَلِمْتَ هَذَا فَقُلْتُ رَأَيْتُ
فِي الْمَنَامِ فَقَالَ نَامَ الْعَبْدُ
وَلَمْ يَغْسِلْ اسْتَهْ ثُمَّ خَرَجَ
فَاتَهَزَمَ وَقُتِلَ أَصْحَابُهُ
قَالَ وَحَدَّثَنِي مُسَافِرٌ قَالَ
كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ
الرِّضَا عِ بِمِنَى فَمَرَّ بِحَيِّ
بْنِ خَالِدٍ فَعَطَى رَأْسَهُ مِنْ
الْغُبَارِ فَقَالَ مَسَاكِينُ لَا
يَذْرُونَ مَا يَحُلُّ بِهِمْ فِي
هَذِهِ السَّنَةِ ثُمَّ قَالَ وَ
أَعْجَبُ مِنْ هَذَا هَارُونَ
وَ أَنَا كَهَاتَيْنِ وَ ضَمَّ
إِصْبَعِيهِ قَالَ مُسَافِرٌ فَوَ
اللَّهِ مَا عَرَفْتُ مَعْنَى حَدِيثِهِ

حَتَّى دَفَنَاهُ مَعَهُ

اصول کافی جلد 2

صفحه 411 روایت 9

ترجمه روایت شریفه:

و شاء از مسافر نقل کند که چون هارون بن مسیب خواست با محمد بن جعفر بجنگد، امام رضا علیه السلام به من فرمود: نزد او برو و بگو؛ فردا بیرون برو، که اگر بروی شکست می خوری و یارانت کشته می شوند، و اگر پرسید: تو از کجا می دانی؟ بگو من در خواب دیده ام.

مسافر گوید: من نزد او رفتم و گفتم: قربانت، فردا بیرون برو که اگر بیرون بروی، شکست می خوری و یارانت کشته می شوند، به من گفت: تو از کجا این را دانستی؟ گفتم: در خواب دیده ام، جواب داد: آن بنده باکون نشسته خوابیده (که چنین خوابی دیده است)، سپس بیرون رفت و شکست خورد و یارانش کشته شدند.

و شاء گوید: و نیز مسافر به من گفت: من با امام رضا علیه السلام در منی بودیم. یحیی بن خالد که برای گرد و خاک سرش را پوشیده بود، از آنجا گذشت، حضرت فرمود: بیچاره ها نمی دانند امسال چه بسرشان می آید (یعنی از گرد و خاک سر می پوشند و خبر ندارند که همین امسال بچه خاک سیاهی می نشینند) و شگفت تر از آن هارون و من است که این چنینیم و دو انگشت خود را بهم چسبانید مسافر گوید: بخدا من معنی سخن امام را نفهمیدم تا زمانی که او را پهلوی هارون دفن کردیم.

10- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي بَعْضُ
أَصْحَابِنَا أَنَّ هَمْلًا إِلَى أَبِي الْحَسَنِ

ترجمه روایت شریفه:

یکی از اصحاب گوید: پول بسیاری نزد امام رضا آوردم ، ولی حضرت از آن شادمان نگشت من اندوهگین شدم و با خود گفتم : چنین پولی برایش می آورند و او خوشحال نمی شود!! امام فرمود: ای غلام ! آفتابه لگن بیاور، سپس روی تختی نشست و دستش را گرفت و بغلام فرمود: آب بریز، راوی گوید: همینطور طلا بود که از میان انگشتانش در طشت می ریخت ، سپس متوجه من شد و فرمود: کسی که چنین است بیپولی که تو برایش آورده ئی اعتنائی ندارد.

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن سنان گوید: علی بن موسی علیهما السلام 49 سال و چند ماه داشت که در سال 202 درگذشت و پس از موسی بن جعفر 20 سال و 2 یا 3 ماه کمتر زندگی کرد.

الرِّضَا ع مَا لَأَ لَهُ خَطَرٌ فَلَمْ أَرَهُ سِرًّا بِهِ
قَالَ فَاغْتَمَمْتُ لِدَلِّكَ وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي قَدْ
حَمَلْتُ هَذَا الْمَالَ وَ لَمْ يُسَرَّ بِهِ فَقَالَ يَا غَلَامُ
الطُّسْتُ وَ الْمَاءَ قَالَ فَقَعَدَ عَلَيَّ كُرْسِيًّا وَ قَالَ
بِيَدِهِ وَ قَالَ لِلْغُلَامِ صُبَّ عَلَيَّ الْمَاءَ قَالَ
فَجَعَلَ يَسِيلُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ فِي الطُّسْتِ
دَهَبٌ ثُمَّ انْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي مَنْ كَانَ هَكَذَا لَا
يُبَالِي بِالَّذِي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 412 روایت 10

11- سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ
جَمِيعًا عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ
عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قُبِضَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ع
وَ هُوَ ابْنُ تِسْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ أَشْهُرٍ
فِي عَامِ اثْنَيْنِ وَ مِائَتَيْنِ عَاشَ بَعْدَ مُوسَى بْنِ
جَعْفَرٍ عِشْرِينَ سَنَةً إِلَّا شَهْرَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 412 روایت 11

*زندگانی حضرت ابیجعفر محمد بن علی الثانی (امام نهم)
علیه السلام*

بَابُ مَوْلِدِ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الثَّانِي ع

وُلِدَ ع فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ سَنَةِ
 خَمْسٍ وَ تِسْعِينَ وَ مِائَةٍ وَ قُبِضَ ع سَنَةَ
 عَشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ فِي آخِرِ ذِي الْقَعْدَةِ وَ
 هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ شَهْرَيْنِ وَ
 ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا وَ دُفِنَ بِبَغْدَادَ فِي
 مَقَابِرِ فُرَيْشٍ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّهِ مُوسَى ع وَ قَدْ
 كَانَ الْمُعْتَصِمُ أَشْخَصَهُ إِلَى بَغْدَادَ فِي أَوَّلِ
 هَذِهِ السَّنَةِ الَّتِي تُؤْفَى فِيهَا ع وَ أُمُّهُ أُمُّ وَدٍ
 يُقَالُ لَهَا سَبِيكَةُ نُوْبِيَّةٌ وَ قِيلَ أَيْضًا إِنَّ اسْمَهَا
 كَانَ خَيْرَرَانَ وَ رُوِيَ أَنَّهَا كَانَتْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ
 مَارِيَةَ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ ص
 -1 أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ
 عَنْ عَلِيِّ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ مُحَمَّدٌ وَ كَانَ زَيْدِيًّا
 قَالَ كُنْتُ بِالْعَسْكَرِ فَبَلَغَنِي أَنَّ هُنَاكَ رَجُلٌ
 مَحْبُوسٌ أَتَى بِهِ مِنْ نَاحِيَةِ الشَّامِ مَكْبُورًا وَ
 قَالُوا إِنَّهُ تَنَبَّأَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ خَالِدٍ فَاتَيْتُ
 الْبَابَ وَ دَارَيْتُ الْبُؤَابِينَ وَ الْحَجَبَةَ حَتَّى
 وَصَلْتُ إِلَيْهِ فَاذًا رَجُلٌ لَهُ فَهَمٌّ فَقُلْتُ يَا هَذَا
 مَا قَصَّتْكَ وَ مَا أَمْرُكَ قَالَ إِنِّي كُنْتُ رَجُلًا
 بِالشَّامِ أَعْبُدُ اللَّهَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي يُقَالُ لَهُ
 مَوْضِعُ رَأْسِ الْحُسَيْنِ فَبَيْنَا أَنَا فِي عِبَادَتِي إِذْ
 أَتَانِي شَخْصٌ فَقَالَ لِي فَمَ بِنَا فَقُمْتُ مَعَهُ فَبَيْنَا
 أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَقَالَ لِي
 تَعْرِفُ هَذَا الْمَسْجِدَ فَقُلْتُ نَعَمْ هَذَا مَسْجِدُ
 الْكُوفَةِ قَالَ فَصَلَّى وَ صَلَّيْتُ مَعَهُ فَبَيْنَا أَنَا
 مَعَهُ إِذَا أَنَا فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ ص بِالْمَدِينَةِ
 فَسَلَّمَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ سَلَّمْتُ وَ صَلَّيْتُ
 وَ صَلَّيْتُ مَعَهُ وَ صَلَّى عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص
 فَبَيْنَا أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا بِمَكَّةَ فَلَمْ أَرَنَّ مَعَهُ حَتَّى
 قَضَى مَنَاسِكَهُ وَ قَضَيْتُ مَنَاسِكَي مَعَهُ فَبَيْنَا
 أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كُنْتُ
 أَعْبُدُ اللَّهَ فِيهِ بِالشَّامِ وَ مَضَى الرَّجُلُ فَلَمَّا كَانَ
 الْعَامُ الْقَابِلُ إِذَا أَنَا بِهِ فَعَلْتُ مِثْلَ فَعَلْتَهُ
 الْأُولَى فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنْ مَنَاسِكِنَا وَ رَدَّنِي إِلَيَّ
 الشَّامِ وَ هَمَّ بِمِنْفَارِقَتِي قُلْتُ لَهُ سَأَلْتُكَ
 بِالْحَقِّ الَّذِي أَقْدَرَكَ عَلَيَّ مَا رَأَيْتُ إِلَّا

ترجمه روایت شریفه:

آن حضرت در ماه رمضان سال 195 متولد شد و در آخر ذیقعده سال 220 درگذشت و 25 سال و 2 ماه و 18 روز داشت و در شهر بغداد در گورستان قریش کنار قبر جدش موسی بن جعفر علیه السلام بخاک سپرده شد، معتصم عباسی آن حضرت را در آغاز سالی که وفات نمود، به بغداد روانه کرد. مادرش ام ولد و نامش سبی که نوبیه بود و برخی گفته اند نامش خیزران بود، و روایت شده که او از خاندان ماریه مادر ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وآله بوده است. علی بن خالد گوید: محمد که زیدی مذهب بود، گفت: من در سامرا بودم که با خبر شدم مردی در اینجا زندانی است که او را کت بسته از طرف شام آورده اند و می گویند ادعای نبوت کرده است.

علی بن خالد گوید: من پشت در زندان رفتم و با دربانان و پاسبانان مهربانی کردم، تا توانستم خود را به او برسانم، او را مردی فهمیده دیدم، به او گفتم: ای مرد! داستان تو چیست؟ گفت: من مردی بودم که در شام جانی که نامش موضع راعس الحسین است عبادت می کردم، در آن میان که مشغول عبادت بودم شخصی نزد من آمد و گفت: برخیز برویم، من همراه او شدم، ناگاه خود را در مسجد کوفه دیدم، به من گفت: این مسجد را می شناسی؟ گفتم: آری مسجد کوفه است، پس او نماز گزارد و من هم با او نماز گزاردم در آن هنگام که همراه او بودم، ناگاه دیدم در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله در مدینه می

أخبرتني من أنت فقال أنا محمد بن علي بن موسى قال فترأقي الخبر حتى انتهى إلي محمد بن عبد الملك الزيات فبعث إلي وأخذني وكبني في الحديد وحملي إلى العراق قال فقلت له فارفع القصّة إلى محمد بن عبد الملك ففعل و ذكر في قصته ما كان فوق في قصته فللذي أخرجك من الشام في ليلة إلى الكوفة و من الكوفة إلى المدينة و من المدينة إلى مكة و ردك من مكة إلى الشام أن يخرجك من حبسك هذا قال علي بن خالد فغمي ذلك من أمره و رققت له و أمرته بالعزاء و الصبر قال ثم بكرت عليه فإذا الجند و صاحب الحرس و صاحب السجن و خلق الله فقلت ما هذا فقالوا المحمول من الشام الذي تنبأ افتقد البارحة فلا يدري أ حسفت به الأرض أو اختطفه الطير

اصول کافی جلد 2 صفحه 413 روایت 1

باشم ، او به پیغمبر صلی الله علیه وآله سلام داد، من هم سلام دادم و نماز گزاردم، من هم با او نماز گزاردم و بر پیغمبر صلی الله علیه وآله صلوات فرستادم، باز در همان اثناء که همراه او بودم ، خود را در مکه دیدم و پیوسته مناسکش را انجام می داد و من هم همراه او انجام مناسک می کردم که ناگاه خود را در جایی که عبادت خدا می کردم در شام دیدم. چون سال آینده شد، باز پیامد و مانند سال گذشته با من رفتار کرد، در آنجا چون از مناسک فارغ شدیم و مرا بشام باز گردانید و خواست از من جدا شود، به او گفتم : تقاضا می کنم بحق کسی که ترا بر آنچه من دیدم توانا ساخته که به من بگویی تو کیستی ! فرمود؟ من محمد بن علی بن موسایم ، این خبر شهرت یافت تا بگوش محمد بن عبدالملک زیات (وزیر معتصم که پدرش روغن زیت فروش بوده) رسید، او نزد من فرستاد و مرا گرفت و در زنجیر کرد و بعراق فرستاد.

من به او گفتم : گزارش داستان خود را به محمد بن عبدالملک برسان ، او هم چنان کرد و هر چه واقع شده بود در گزارش خود نوشت ، محمد در پاسخ او نوشت : بهمان کسی که ترا در یکشب از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه بمکه و از مکه بشام برد، بگو از زندانت خارج کند.

علی بن خالد گوید: داستان او مرا اندوهگین کرد و بحالش رقت کردم و دلداریش دادم و امر بصبرش نمودم ، سپس صبح زود نزدش رفتم ، دیدم سربازان و سرپاسبان و زندانبان و خلق

اللّٰه انجمن کرده اند، گفتیم چه خبر است؟
گفتند: مردی که ادعای نبوت کرده بود و
او را از شام آورده بودند، دیشب در
زندان گم شده، معلوم نیست به زمین
فرو رفته یا پرنده ئی او را ربوده است.

2- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي
شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَزِينٍ
قَالَ كُنْتُ مُجَاوِرًا بِالْمَدِينَةِ مَدِينَةَ الرَّسُولِ
ص وَكَانَ أَبُو جَعْفَرٍ ع يَجِيءُ فِي كُلِّ يَوْمٍ
مَعَ الزَّوَالِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَيَنْزِلُ فِي
الصَّحْنِ وَيَصِيرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ
يَسْتَلِمُ عَلَيْهِ وَيَرْجِعُ إِلَى بَيْتِ فَاطِمَةَ ع
فِيخْلَعُ نَعْلَيْهِ وَيَقُومُ فَيُصَلِّي فَوْسَوْسَ إِلَى
الشَّيْطَانِ فَقَالَ إِذَا نَزَلَ فَأَذْهَبْ حَتَّى تَأْخُذَ
مِنَ التُّرَابِ الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ فَجَلَسْتُ فِي ذَلِكَ
الْيَوْمِ أَنْتَظِرُهُ لِأَفْعَلَ هَذَا فَلَمَّا أَنْ كَانَ وَقْتُ
الزَّوَالِ أَقْبَلَ ع عَلَيَّ حِمَارٌ لَهُ فَلَمْ يَنْزِلْ فِي
الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ وَجَاءَ حَتَّى
نَزَلَ عَلَيَّ الصَّخْرَةَ الَّتِي عَلَيَّ بَابِ الْمَسْجِدِ
ثُمَّ دَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ ثُمَّ
رَجَعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ فَفَعَلَ
هَذَا أَيَّامًا فَقُلْتُ إِذَا خَلَعَ نَعْلَيْهِ جِئْتُ فَأَخَذْتُ
الْحَصَى الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ بِقَدَمَيْهِ فَلَمَّا أَنْ كَانَ
مِنَ الْعَدَا جَاءَ عِنْدَ الزَّوَالِ فَنَزَلَ عَلَيَّ الصَّخْرَةَ
ثُمَّ دَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص ثُمَّ جَاءَ
إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ فَصَلَّى فِي
نَعْلَيْهِ وَ لَمْ يَخْلَعْهُمَا حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ أَيَّامًا
فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَمْ يَتَّهَيَأْ لِي هَاهُنَا وَ لَكِنْ
أَذْهَبَ إِلَى بَابِ الْحَمَّامِ فَإِذَا دَخَلَ إِلَى الْحَمَّامِ
أَخَذْتُ مِنَ التُّرَابِ الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ فَسَأَلْتُ عَنِ
الْحَمَّامِ الَّذِي يَدْخُلُهُ فَقِيلَ لِي إِنَّهُ يَدْخُلُ حَمَّامًا
بِالْبَقِيعِ لِرَجُلٍ مِنْ وُلْدِ طَلْحَةَ فَتَعَرَّفْتُ الْيَوْمَ
الَّذِي يَدْخُلُ فِيهِ الْحَمَّامِ وَ صِرْتُ إِلَى بَابِ
الْحَمَّامِ وَ جَلَسْتُ إِلَى الطَّلْحِيِّ أُحَدِّثُهُ وَ أَنَا

ترجمه روایت شریفه:

عبدالله بن رزین گوید: من در مدینه شهر پیغمبر صلی الله علیه و آله مجاور بودم و امام جواد علیه السلام هر روز هنگام ظهر بمسجد می آمد و در صحن فرود می شد و بطرف پیغمبر صلی الله علیه و آله می رفت ، بآن حضرت سلام می داد و سپس بجانب خانه فاطمه علیهما السلام برمی گشت و نعلینش را می کند و به نماز می ایستاد، شیطان به من وسوسه کرد و گفت : چون فرود آمد، برو و از خاکی که بر آن قدم می گذارد برگیر (در صورتی که امام باین امر راضی نبود و استحباب چنین کاری از هیچ معصومی روایت نشده است) من در آن روز بانتظار نشستم تا این کار را انجام دهم ، چون ظهر شد، حضرت بیامد و بر الاغش سوار بود، ولی در محلی که همیشه فرود می آمد پائین نشد، بلکه روی سنگی که در مسجد بود فرود آمد، آنگاه وارد شد و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام داد، سپس بجائی که نماز می گذاشت رفت و چند روز چنین کرد.

با خود گفتم : چون نعلینش را (برای نماز) بیرون کرد می روم و ریگهائی را که بر آن قدم نهاده بر می گیرم ، چون فردا شد، نزدیک ظهر بیامد و روی سنگ پائین شد و بمسجد در آمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام داد، سپس بجای نمازش رفت و با نعلینش نماز گزارد و آنها را بیرون نیاورد و تا چند روز چنین می کرد.

با خود گفتم : اینجا برایم ممکن نشد، من باید بدر حمام بروم ، چون وارد حمام شد، از خاکی که بر آن قدم نهاده برگیرم

أَتَنْتَرُ مَجِيئَهُ ع فَقَالَ الطَّلْحِيُّ إِنَّ أَرَدْتُ
دُخُولَ الْحَمَّامِ فَعَمُّمٌ فَأَدْخُلُ فَإِنَّهُ لَا يَتَّهِيَا لَكَ
ذَلِكَ بَعْدَ سَاعَةٍ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّ ابْنَ
الرِّضَا يُرِيدُ دُخُولَ الْحَمَّامِ قَالَ قُلْتُ وَ مَنْ ابْنُ
الرِّضَا قَالَ رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَهُ صَلَاحٌ
وَ وَرَعٌ قُلْتُ لَهُ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَدْخُلَ مَعَهُ
الْحَمَّامُ غَيْرُهُ قَالَ نَخْلِي لَهُ الْحَمَّامُ إِذَا
جَاءَ قَالَ فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ ع وَ مَعَهُ
غُلْمَانٌ لَهُ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ غُلَامٌ مَعَهُ
حَصِيرٌ حَتَّى أَدْخَلَهُ الْمَسْلُخَ فَبَسَطَهُ وَ
وَافَى فَسَلَّمَ وَ دَخَلَ الْحُجْرَةَ عَلَى حِمَارِهِ وَ
دَخَلَ الْمَسْلُخَ وَ نَزَلَ عَلَى الْحَصِيرِ فَقُلْتُ
لِلطَّلْحِيِّ هَذَا الَّذِي وَصَفْتَهُ بِمَا وَصَفْتَ مِنْ
الصَّلَاحِ وَ الْوَرَعِ فَقَالَ يَا هَذَا لَا وَ اللَّهُ مَا فَعَلَ
هَذَا قَطُّ إِلَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَقُلْتُ فِي
نَفْسِي هَذَا مِنْ عَمَلِي أَنَا جَنَيْتُهُ ثُمَّ قُلْتُ
أَتَنْتَرُهُ حَتَّى يَخْرُجَ فَلَعَلِّي أَنَا مَا أَرَدْتُ إِذَا
خَرَجَ فَلَمَّا خَرَجَ وَ تَلَبَّسَ دَعَا بِالْحِمَارِ فَأَدْخَلَ
الْمَسْلُخَ وَ رَكِبَ مِنْ فَوْقِ الْحَصِيرِ وَ خَرَجَ
عَ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي قَدْ وَ اللَّهُ أَدَيْتُهُ وَ لَا أَعُودُ
وَ لَا أَرُومُ مَا رُمْتُ مِنْهُ أَبَدًا وَ صَحَّ عَزْمِي
عَلَى ذَلِكَ فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ مِنْ ذَلِكَ
الْيَوْمِ أَقْبَلَ عَلَى حِمَارِهِ حَتَّى نَزَلَ فِي
الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ فِي الصَّحْنِ
فَدَخَلَ وَ سَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ جَاءَ
إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ فِي بَيْتِ
فَاطِمَةَ ع وَ خَلَعَ نَعْلَيْهِ وَ قَامَ يُصَلِّي

اصول کافی جلد 2 صفحه 414 روایت 2

. پرسیدم حضرت بکدام حمام می رود؟
گفتند: حمامی که در بقیع است و صاحبش
مردی از خاندان طلحه است ، من روزی
را که آنحضرت بحمام می رفت پرسیدم
و دانستم ، بدر حمام رفتم و نزد طلحی
(صاحب حمام) نشستم و با او سخن می
گفتم و در انتظار آمدن آن حضرت بودم.
طلحی به من گفت : اگر می خواهی بحمام
بروی ، بر خیز و برو که یکساعت دیگر
برای تو ممکن نیست گفتم : چرا؟
گفت : زیرا ابن الرضا می خواهد بحمام
آید، گفتم : ابن الرضا کیست ؟ گفت :
مردی است شایسته و پرهیزگار از
آل محمد. گفتم : مگر نمی شود دیگری
با او بحمام رود؟ گفت : هر وقت او می
آید حمام را برایش خلوت می کنیم ،
ما در این سخن بودیم که با غلامانش
تشریف آورد و غلامی در پیشش بود که
حصیری همراه داشت ، وارد رختکن حمام
شد و حصیر را پهن کرد، حضرت هم
رسید و سلام کرد و با الاغش وارد حجره
شد و برختکن رفت و روی حصیر پیاده
شد.

من بطلحی گفتم : همین است کسی که
او را بشایستگی و پرهیزگاری معرفی
کردی ؟!! پس چرا سواره برختکن حمام
رفت ؟) گفت : بخدا که او هیچگاه غیر از
امروز چنین نمی کرد، من با خود گفتم :
نیت من سبب این عمل شد و من او را بر
این کار وا داشتم (من او را باین جنایت
نسبت دادم) باز با خود گفتم : انتظار
می کشم تا بیرون بیاید، شاید بتوانم
بمقصود رسم ، چون بیرون آمد، لباس
پوشید و الاغ را طلبید تا در رختکن آورند،
از همان روی حصیر سوار شد و بیرون

رفت ، با خود گفتیم بخدا که من آن حضرت را اذیت کردم ، دیگر نمی کنم و هرگز باین فکر نمی افتم و بر آن تصمیم جدی گرفتیم.

سپس چون آنروز وقت ظهر شد سوار الاغش بیامد و در همان صحن که فرود می آمد پیاده شد و وارد مسجد گشت و پیغمبر صلی الله علیه وآله سلام داد و در جانی که در خانه فاطمه علیهما السلام نماز می گزارد بیامد و نعلینش را بکند و بنماز ایستاد.

ترجمه روایت شریفه:

علی بن اسباط گوید: امام جواد علیه السلام بطرف من می آمد و من بسر و پای آن حضرت می نگریستم تا اندامش را برای رفقای خود در مصر وصف کنم ، من در این فکر بودم که آن حضرت بنشست و فرمود:

ای علی ! همانا خدا درباره امامت حجت آورده ، چنانکه درباره نبوت آورده و فرموده : (((در کودکی به او حکمت (داوری) دادیم 13 سوره 19 -))) و باز فرموده : (((چون به نیرومندی رسید))) ((و چهل ساله شد))) پس رواست که در کودکی بامام حکمت (داوری) داده شود چنانکه رواست در سن چهل سالگی به او عطا شود (بحدیث 992 رجوع شود).

-الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ
مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ
بْنِ اسْبَاطٍ قَالَ خَرَجَ ع
عَلِيٍّ فَتَنَظَّرْتُ إِلَى رَأْسِهِ
وَ رَجُلَيْهِ لِأَصْفَ قَامَتَهُ
لِأَصْحَابِنَا بِمَصْرَ فَبَيْنَا أَنَا
كَذَلِكَ حَتَّى قَعَدَ وَ قَالَ يَا
عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ فِي
الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ
فِي النَّبُوَّةِ فَقَالَ وَ آتَيْنَاهُ
الْحُكْمَ صَبِيًّا قَالَ وَ لَمَّا
بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ
سَنَةً فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى
الْحُكْمَ صَبِيًّا وَ يَجُوزُ أَنْ
يُعْطَاهَا وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ
سَنَةً

اصول کافی جلد 2

صفحه 416 روایت 3

4-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ الرِّيَّانِ قَالَ احْتَالَ الْمَأْمُونُ عَلَى
أَبِي جَعْفَرٍ ع بِكُلِّ حِيلَةٍ فَلَمْ يُمْكِنَهُ فِيهِ
شَيْءٌ فَلَمَّا أَعْتَلَّ وَ أَرَادَ أَنْ يَبْنِي عَلَيْهِ ابْنَتَهُ

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن ریان گوید: ماعمون برای امام جواد علیه السلام هر نیرنگی که داشت بکار برد (تا شاید آن حضرت را آلوده و دنیاطلب نشان دهد) ولی او را ممکن نگشت، چون درمانده شد و خواست دخترش را برای زفاف نزد حضرت فرستد، دویست دختر از زیباترین کنیزان را بخواست و به هر یک از آنها جامی که در آن گوهری بود بداد تا چون حضرت بکرسی دامادی نشیند، در پیشش دارند، امام به آنها هم توجهی نفرمود.

مردی بود بنام مخارق آوازه خوان و تار زن و ضرب گیر که ریش درازی داشت. ماعمون او را (برای این کار) دعوت کند. او گفت: یا امیرالمؤمنین! اگر امام جواد مشغول کاری از امور دنیا باشد من ترا درباره او کارگزاری می کنم (چنانکه تو خواهی او را بدنیا مشغول می کنم) سپس در برابر امام جواد علیه السلام نشست و عرعری خرید کرد که اهل خانه نزدش گرد آمدند و شروع کرد با سازش می زد و آواز می خواند، ساعتی چنین کرد، امام جواد علیه السلام به او توجه نمی فرمود و برآست و چپ هم نگاه نمی کرد، سپس سرش را بجاتب او بلند کرد و فرمود: ای ریش بلند! از خدا بترس، ناگاه ساز و ضرب از دستش بیفتاد و تا وقتی که مرد دستش کار نمی کرد.

ماعمون از حال او پرسید: جواب داد، چون امام جواد علیه السلام بر من فریاد زد، دهشتی به من دست داد که هرگز از آن بهبودی نمی یابم.

دَفَعَ إِلَى مَانْتِي وَصِيفَةَ مِنْ أَجْمَلِ مَا
يَكُونُ إِلَى كَيْلٍ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ جَاماً فِيهِ
جَوْهَرٌ يَسْتَقْبِلُنَّ أَبَا جَعْفَرٍ إِذَا قَعَدَ فِي
مَوْضِعِ الْأَخْيَارِ فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِنَّ وَكَانَ رَجُلٌ
يُقَالُ لَهُ مُخَارِقٌ صَاحِبُ صَوْتٍ وَ عُودٍ وَ
ضَرَبَ طَوِيلَ اللَّحْيَةِ فَدَعَاهُ الْمَأْمُونُ فَقَالَ يَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ
الدُّنْيَا فَأَنَا أَكْفِيكَ أَمْرَهُ فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي
جَعْفَرٍ فَشَهَقَ مُخَارِقٌ شَهَقَةً اجْتَمَعَ عَلَيْهِ
أَهْلُ الدَّارِ وَ جَعَلَ يَضْرِبُ بِعُودِهِ وَ يُعْنَى فَلَمَّا
فَعَلَ سَاعَةً وَ إِذَا أَبُو جَعْفَرٍ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ لَا
يَمِيناً وَ لَا شِمَالاً ثُمَّ رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ وَ قَالَ
اتَّقِ اللَّهَ يَا دَا الْعُتْنُونَ قَالَ فَسَقَطَ الْمَضْرَابُ
مِنْ يَدِهِ وَ الْعُودُ فَلَمْ يَنْتَفِعْ بِيَدِيهِ إِلَى أَنْ مَاتَ
قَالَ فَسَأَلَهُ الْمَأْمُونُ عَنْ حَالِهِ قَالَ لَمَّا صَاحَ
بِي أَبُو جَعْفَرٍ فَرَزَعْتُ فَرَزَعَةً لَا أَفِيقُ مِنْهَا أَبَداً

اصول کافی جلد 2 صفحه 417 روایت 4

5- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ
 دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلِيَّ
 أَبِي جَعْفَرٍ عَ وَ مَعِيَ ثَلَاثُ رِقَاعٍ غَيْرُ مَعْنُونَةٍ
 وَ اسْتَبَهْتُ عَلِيَّ فَأَغْتَمَمْتُ فَتَنَاولَ إِحْدَاهُمَا وَ
 قَالَ هَذِهِ رُقْعَةٌ زِيَادِ بْنِ شَيْبٍ ثُمَّ تَنَاولَ
 الثَّانِيَةَ فَقَالَ هَذِهِ رُقْعَةٌ فَلَانَ فَبَهْتُ أَنَا فَنَظَرَ
 إِلَيَّ فَتَبَسَّمَ قَالَ وَ أَعْطَانِي ثَلَاثُمِائَةَ دِينَارٍ وَ
 أَمَرَنِي أَنْ أَحْمِلَهَا إِلَيَّ بَعْضُ بَنِي عَمِّهِ وَ
 قَالَ أَمَا إِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ ذُنُوبِي عَلَيَّ حَرِيفٌ
 يَشْتَرِي لِي بِهَا مَتَاعًا فَذَلَّهُ عَلَيْهِ قَالَ فَأَتَيْتُهُ
 بِالذَّنَابِيرِ فَقَالَ لِي يَا أَبَا هَاشِمٍ ذُنُوبِي عَلَيَّ
 حَرِيفٌ يَشْتَرِي لِي بِهَا مَتَاعًا فَقُلْتُ نَعَمْ
 قَالَ وَ كَلَّمَنِي جَمَّالٌ أَنْ أَكَلِمَهُ لَهُ يُدْخِلُهُ
 فِي بَعْضِ أُمُورِهِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ لِأَكَلِمَهُ لَهُ
 فَوَجَدْتُهُ يَأْكُلُ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ وَ لَمْ يُمَكِّنِي
 كَلِمَةً فَقَالَ يَا أَبَا هَاشِمٍ كُلْ وَ وَضِعَ بَيْنَ
 يَدَيَّ ثُمَّ قَالَ ابْتِدَاءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ يَا
 غَلامُ انْظُرْ إِلَيَّ الْجَمَّالُ الَّذِي أَنَا بِأَبُو
 هَاشِمٍ فَضَمَّهُ إِلَيْكَ قَالَ وَ دَخَلْتُ مَعَهُ ذَاتَ يَوْمٍ
 بُسْتَانًا فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي لَمَوْلَعٌ بِأَكْلِ
 الطَّيْنِ فَادْعُ اللَّهَ لِي فَسَكَتَ ثُمَّ قَالَ لِي بَعْدَ
 ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ابْتِدَاءً مِنْهُ يَا أَبَا هَاشِمٍ قَدْ أَذْهَبَ
 اللَّهُ عَنْكَ أَكْلَ الطَّيْنِ قَالَ أَبُو هَاشِمٍ فَمَا شَيْءٌ
 أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْهُ الْيَوْمَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 418 روایت 5

ترجمه روایت شریفه:

داود بن قاسم جعفری گوید: خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و سه نامه بی آدرس همراه من بود که بر من مشتبه شده بود، و اندوهگین بودم، و حضرت یکی از آنها را برداشت و فرمود: این نامه زیاد بن شیب است، دومی را برداشت و فرمود: این نامه فلانی است، من مات و مبهوت شدم حضرت لبخندی زد.

و نیز 300 دینار به من داد و امر فرمود که آن رانزدیکی از پسر عموهایش برم و فرمود: آگاه باش که او بتو خواهد گفت: مرا به پیشه وری راهنمایی کن تا با این پول از او کالائی بخرم، تو او را راهنمایی کن. داود گوید: من دینارها را نزد او بردم، به من گفت، ای ابا هاشم! مرا به پیشه وری راهنمایی کن تا با این پول از او کالائی بخرم، گفتم: آری می کنم. و نیز ساربانان از من تقاضا کرده بود به آن حضرت بگویم: او را نزد خود بکاری گمارد، من خدمتش رفتم تا درباره او با حضرت سخن گویم، دیدم غذا می خورد و جماعتی نزدش هستند، برای من ممکن نشد با او سخن گویم.

حضرت فرمود: ای ابا هاشم! بیا بخور و پیشم غذا نهاد، آنگاه بدون آنکه من پرسش کنم فرمود: ای غلام! ساربانان را که ابوهاشم آورده نزد خود نگه دار. و نیز روزی همراه آن حضرت به بستنای رفتم و عرض کردم: قربانت کردم، من بخوردن گل آزمند و حریصم، درباره من دعا کن و از خدا بخواه، حضرت سکوت کرد و بعد از سه روز

دیگر خودش فرمود: ای ابا هاشم! خدا گل خوردن را از تو دور کرد، ابو هاشم گوید: از آن روز چیزی نزد من مبعوض تر از گل نبود.

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن علی هاشم گوید: بامداد روزی که امام جواد علیه السلام با دختر مأمون عروسی کرده بود خدمتش رسیدم، و در آن شب دوائی خورده بودم که تشنگی به من دست داده بود و من نخستین کسی بودم که خدمتش رسیدم، و نمی خواستم آب طلب کنم، امام بچهره من نگاه کرد و فرمود: بگمانم تشنه نی؟ عرض کردم: آری فرمود: ای غلام! آب را به من ده، آن را گرفت و آشامید، سپس به من داد، من هم آشامیدم، باز تشنه شدم و دوست نداشتم آب بخوام، باز هم امام مانند بار اول عمل کرد، و چون غلام با جام آب آمد، همان خیال بار اول در دلم افتاد (که شاید آب مسموم باشد) امام جام را گرفت و آشامید، سپس به من داد و تبسم فرمود.

محمد بن حمزه (که این روایت را از هاشمی نقل کرده) گوید: سپس هاشمی به من گفت: من گمان می کنم که امام جواد چنانستکه شیعیان درباره او اعتقاد دارند (یعنی از دل مردم آگاهست).

6- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْرَةَ الْهَاشِمِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَاشِمِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ ع صَبِيحَةَ عَرْسِهِ حَيْثُ بَنَى بَابِنَةَ الْمَأْمُونِ وَ كُنْتُ تَنَاوَلْتُ مِنَ اللَّيْلِ دَوَاءً فَأَوَّلُ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي صَبِيحَتِهِ أَنَا وَ قَدْ أَصَابَنِي الْعَطَشُ وَ كَرِهْتُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ فَنَظَرَ أَبُو جَعْفَرٍ ع فِي وَجْهِهِ وَ قَالَ أَظْنُكَ عَطَشَانٌ فَقُلْتُ أَجَلٌ فَقَالَ يَا غَلَامُ أَوْ جَارِيَّةُ اسْقِنَا مَاءً فَقُلْتُ فِي نَفْسِي السَّاعَةَ يَأْتُونَهُ بِمَاءٍ يَسْمُونَهُ بِهِ فَأَعْتَمَمْتُ لِذَلِكَ فَأَقْبَلَ الْغَلَامُ وَ مَعَهُ الْمَاءُ فَتَبَسَّمْتُ فِي وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ يَا غَلَامُ نَاوَلْنِي الْمَاءَ فَتَنَاوَلْتُ الْمَاءَ فَشَرِبْتُ ثُمَّ نَاوَلْنِي فَشَرِبْتُ ثُمَّ عَطَشْتُ أَيْضاً وَ كَرِهْتُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ فَفَعَلْتُ مَا فَعَلَ فِي الْأُولَى فَلَمَّا جَاءَ الْغَلَامُ وَ مَعَهُ الْقَدْحُ قُلْتُ فِي نَفْسِي مِثْلَ مَا قُلْتُ فِي الْأُولَى فَتَنَاوَلْتُ الْقَدْحَ ثُمَّ شَرِبْتُ فَتَنَاوَلْنِي وَ تَبَسَّمْتُ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَمْرَةَ فَقَالَ لِي هَذَا الْهَاشِمِيُّ وَ أَنَا أَظُنُّهُ كَمَا يَقُولُونَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 419 روایت 6

7- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ اسْتَأْذَنَ عَلِيَّ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ النَّوَاحِي مِنَ الشَّيْعَةِ فَأَذِنَ لَهُمْ فَدَخَلُوا فَسَأَلُوهُ فِي مَجْلِسِ

وَاحِدٍ عَنْ ثَلَاثِينَ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ عَ وَ لَهُ
عَشْرُ سِنِينَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 419 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:

علی بن ابراهیم گوید: پدرم گفت: گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از امام جواد علیه السلام اجازه تشریف گرفتند و خدمتش رسید و در يك مجلس 30 هزار مسأله از او پرسیدند، حضرت به آنها جواب گفت و در آن زمان ده ساله بود.

شرح:

چون پاسخ دادن به 30 هزار مسأله در يك مجلس عاده ممکن نیست، لذا مرحوم مجلسی هفت توجیه برای این روایت ذکر می کند که ما سه تای آن را در اینجا متذکر می شویم:
1 این عدد را حمل بر مبالغه و اغراق باید نمود، زیرا شمردن 30 هزار مسأله هم عاده بعید است.
2- پاسخهای حضرت بیان قواعد و کلیاتی بوده که از آن ها جواب 30 هزار مسأله جزئی معلوم می گشته.
3- مقصود از يك مجلس، یکدوره، مجالس معین است که در چند روز و چند جا تشکیل شده است.

8- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ دَعْبِلِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ دَخَلَ
عَلِيَّ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَ وَ أَمَرَ لَهُ بِشَيْءٍ
فَأَخَذَهُ وَ لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ قَالَ فَقَالَ لَهُ لِمَ لَمْ تَحْمَدِ
اللَّهَ قَالَ ثُمَّ دَخَلْتُ بَعْدُ عَلِيَّ أَبِي جَعْفَرٍ عَ وَ
أَمَرَ لِي بِشَيْءٍ فَقُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَالَ لِي
تَأَدَّبْتَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 420 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:

علی بن حکم گوید: دعبل بن علی (خرزاعی شاعر و مداح معروف) خدمت امام رضا علیه السلام رسید حضرت دستور داد به او چیزی (صله و عطائی) دهند، او گرفت ولی حمد خدا نکرد، امام به او فرمود: چرا حمد خدا نکردی؟ دعبل گوید: سپس خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و آن حضرت دستور داد به من عطائی دهند، من گفتم: الحمد لله حضرت فرمود: اکنون ادب شدی (یعنی از تذکری که پدرم بتو داد).

9- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلِيَّ أَبِي
الْحَسَنِ عَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ حَدِّثْ بَالِ فَرَجِ حَدِّثْ
فَقُلْتُ مَاتَ عَمْرٌ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ حَتَّى أَحْصَيْتُ

لَهُ أَرْبَعًا وَعَشْرِينَ مَرَّةً فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي لَوْ
عَلِمْتُ أَنَّ هَذَا يَسْرُوكَ لَجِئْتُ خَافِيًا أَعْدُو
إِلَيْكَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ أَوْ لَا تَدْرِي مَا قَالَ لَعَنَهُ
اللَّهُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ
خَاطَبُهُ فِي شَيْءٍ فَقَالَ أَطْنُوكَ سَكَرَانَ فَقَالَ
أَبِي اللَّهِ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي أَمْسَيْتُ لَكَ
صَانِمًا فَأَذِقْهُ طَعْمَ الْحَرْبِ وَ ذُلَّ الْأَسْرِ فَوَ اللَّهُ
إِنْ دَهَبَتْ الْأَيَّامُ حَتَّى حُرِبَ مَالُهُ وَ مَا كَانَ
لَهُ ثُمَّ أَخَذَ أَسِيرًا وَ هُوَ دَا قَدْ مَاتَ لَا رَحِمَهُ
اللَّهُ وَ قَدْ أَدَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ وَ مَا زَالَ
يُذِيلُ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ أَعْدَائِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 420 روایت 9

ترجمه روایت شریفه:
محمد بن سنان گوید: خدمت امام علی
النقی علیه السلام رسیدم ، فرمود: ای
محمد! برای آل فرج پیش آمدی شده
است ؟ گفتیم : آری ، عمر (بن فرج که
والی مدینه بود) وفات کرد، حضرت
فرمود، الحمدلله و تا 24 بار شمردم (که
این جمله را تکرار کرد) عرض کردم :
آقای من ؟ اگر می دانستم این خیر شما را
مسرور می کند، پابرهنه و دوان خدمت
شما می آمدم . فرمود: ای محمد! مگر
نمی دانی او - که خدایش لعنت کند -
پدرم محمد بن علی چه گفته ؟ عرض
کردم : نه ، فرمود: درباره موضوعی
پدرم با او سخن می گفت ، او در جواب
گفت : بگمانم تو مستی ، پدرم فرمود:
خدایا اگر تو می دانی که من امروز را
برای رضای تو روزه داشتم ، مزه غارت
شدن و خواری اسارت را به او بچشان ،
بخدا سوگند که پس از چند روز پولها و
دارائیش غارت شد و سپس او را با
سیری گرفتند و اینک هم مرده است ،
خدایش رحمت نکند خدا از او انتقام گرفت
و همواره انتقام دوستانش را از دشمنانش
می گیرد.

ترجمه روایت شریفه:
ابو هاشم جعفری گوید: در مسجد
مسیب همراه امام جواد علیه السلام نماز
گزاردم . آن حضرت در جای قبله مستقیم
(بدون انحراف و تمایل یا در وسط صف)
برای ما نمازگزارد) یعنی برای ما امامت
فرمود) و راوی یادآور شد که در آن
مسجد درخت سدری بود خشك و بی برگ

10-أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
حَسَّانَ عَنْ أَبِي هَاشِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ صَلَّيْتُ
مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي مَسْجِدِ الْمُسَيَّبِ وَ صَلَّى
بِنَا فِي مَوْضِعِ الْقِبْلَةِ سِوَاءً وَ ذُكِرَ أَنَّ
السُّدْرَةَ الَّتِي فِي الْمَسْجِدِ كَانَتْ يَابِسَةً
لَيْسَ عَلَيْهَا وَرَقٌ فَدَعَا بِمَاءٍ وَ تَهَيَّأَ تَحْتَ
السُّدْرَةِ فَعَاشَتْ السُّدْرَةُ وَ أَوْرَقَتْ وَ حَمَلَتْ
مِنْ عَامِهَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 420 روایت 9

، حضرت آب طلبید و زیر درخت
وضو گرفت ، سپس آن درخت در
همان سال زنده شد و برگ و میوه داد.

ترجمه روایت شریفه:

مطرفی گوید: امام رضا علیه السلام در
گذشت و 4 هزار درهم به من بدهی داشت
، با خود گفتم : پولم از بین رفت ، سپس
امام جواد علیه السلام برایم پیغام داد که
فردا نزد من بیا و سنگ و ترازو با خود
بیاور من خدمتت رفتم ، فرمود:
ابوالحسن درگذشت و تراز او 4 هزار
درهم طلب داری ؟ گفتم : آری ، جانمازی
که زیر پایش بود بلند کرد، زیرش دینار
بسیاری بود آنها را به من داد (تا با
ترازو وزن کنم و برابر 4 هزار درهم خود
برگیرم).

11- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَجَّالِ وَ عَمْرٍو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ
رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ عَنِ الْمُطَرَفِيِّ قَالَ
مَضَى أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا عَ وَ لِي عَلَيْهِ
أَرْبَعَةٌ آلَافٍ دِرْهَمٍ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي ذَهَبَ
مَالِي فَأَرْسَلْتُ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ عَ إِذَا كَانَ عَدَاً
فَأْتِنِي وَ لِيَكُنْ مَعَكَ مِيزَانٌ وَ أَوْزَانٌ فَدَخَلْتُ
عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَ فَقَالَ لِي مَضَى أَبُو الْحَسَنِ
وَ لَكَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةٌ آلَافٍ دِرْهَمٍ فَقُلْتُ نَعَمْ
فَرَفَعَ الْمُصَلَّى الَّذِي كَانَ تَحْتَهُ فَإِذَا تَحْتَهُ
دِنَانِيرٌ فَدَفَعَهَا إِلَيَّ

اصول کافی جلد 2 صفحه 421 روایت 11

-سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ
الْحَمِيرِيُّ جَمِيعاً عَنْ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَّارٍ عَنْ
أَخِيهِ عَلِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ
بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ
بْنِ سِنَانٍ قَالَ قُبِضَ مُحَمَّدٌ
بْنُ عَلِيٍّ وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ
وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ ثَلَاثَةَ
أَشْهُرٍ وَ اثْنَيْ عَشَرَ يَوْماً
نُوفِي يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لَسْتُ
خَلُونَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ
سَنَةَ عَشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ
عَاشَ بَعْدَ أَبِيهِ تِسْعَةَ
عَشَرَ سَنَةً إِلَّا خَمْساً وَ
عَشْرِينَ يَوْماً

اصول کافی جلد 2

صفحه 421 روایت 12

ترجمه روایت شریفه:
محمد بن سنان گوید: محمد بن علی
(امام جواد علیه السلام) درگذشت در
حالی که 25 سال و 3 ماه و 12 روز
داشت ، و وفاتش در روز سه شنبه
ششم ذیحجه سال 220 بود، پس از
پدرش 19 سال و 25 روز کمتر زندگی
کرد.

**(*زندگانی حضرت ابوالحسن علی بن محمد (امام دهم) (علیهما السلام
(والرضوان)*)**

بَابُ مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَالرِّضْوَانُ

وُلِدَ عَ لِلنَّصَفِ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ اثْنَتَيْ
عَشْرَةَ وَ مَائَتَيْنِ

وَ رُوِيَ أَنَّهُ وُلِدَ عَ فِي رَجَبِ سَنَةِ أَرْبَعِ
عَشْرَةَ وَ مَائَتَيْنِ وَ مَضَى لِأَرْبَعِ بَقِيَّتَيْنِ مِنْ
جُمَادَى الْآخِرَةِ سَنَةَ أَرْبَعِ وَ خَمْسِينَ وَ
مَائَتَيْنِ

وَ رُوِيَ أَنَّهُ فُبِضَ عَ فِي رَجَبِ سَنَةِ أَرْبَعِ وَ
خَمْسِينَ وَ مَائَتَيْنِ وَ لَهُ أَحَدٌ وَ أَرْبَعُونَ سَنَةً
وَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ

وَ أَرْبَعُونَ سَنَةً عَلَي الْمَوْلِدِ الْآخِرِ الَّذِي
رُوِيَ وَ كَانَ الْمُتَوَكَّلُ اشْتَصَّهُ مَعَ يَحْيَى بْنِ
هَرِثَمَةَ بْنِ أَعْيَنَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى سِرِّ مَنْ
رَأَى فَنُتِوْفِي بِهَا عَ وَ دُفِنَ فِي دَارِهِ وَ أُمُّهُ أُمُّ
وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا سَمَانَةٌ

- [1] الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ مُعَلَّى بْنِ

مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنِ خَيْرَانَ الْأَسْبَاطِيِّ قَالَ
قَدِمْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَ الْمَدِينَةَ فَقَالَ لِي
مَا خَبِرَ الْوَاتِقِ عِنْدَكَ قُلْتُ جُعَلْتُ فِدَاكَ خَلْفَتُهُ
فِي عَافِيَةٍ أَنَا مِنْ أَقْرَبِ النَّاسِ عَهْدًا بِهِ
عَهْدِي بِهِ مُنْذُ عَشْرَةِ أَيَّامٍ قَالَ فَقَالَ لِي إِنْ
أَهْلَ الْمَدِينَةَ يَقُولُونَ إِنَّهُ مَاتَ فَلَمَّا أَنْ قَالَ لِي
النَّاسَ عَلِمْتُ أَنَّهُ هُوَ ثُمَّ قَالَ لِي مَا فَعَلَ جَعْفَرُ
قُلْتُ تَرَكْتُهُ أَسْوَأَ النَّاسِ حَالًا فِي السَّجَنِ قَالَ
فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ مَا فَعَلَ ابْنُ
الزِّيَّاتِ قُلْتُ جُعَلْتُ فِدَاكَ النَّاسُ مَعَهُ وَ
الْأَمْرُ أَمْرُهُ قَالَ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ شَوْمٌ عَلَيْهِ قَالَ
ثُمَّ سَكَتَ وَ قَالَ لِي لَا بُدَّ أَنْ تَجْرِيَ مَقَادِيرُ
اللَّهِ تَعَالَى وَ أَحْكَامُهُ يَا خَيْرَانُ مَاتَ الْوَاتِقُ وَ
قَدْ قَعَدَ الْمُتَوَكَّلُ جَعْفَرُ وَ قَدْ قُتِلَ ابْنُ
الزِّيَّاتِ فَقُلْتُ مَتَى جُعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ بَعْدَ
خُرُوجِكَ بِسِتَّةِ أَيَّامٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 422 روایت 1

ترجمه روایت شریفه:

آن حضرت در نیمه ذیحجه سال
212 متولد شد و و به روایتی تولدش در
ماه رجب سال 214 بوده و در 26
جمادی الاخر سال 254 در گذشت و
به روایتی در ماه رجب سال 254
وفات نمود، سنش به روایت اول 40
سال و 6 ماه و به روایت دیگر از
نظر تولد 40 سال بوده است ، متوکل
عباسی آن حضرت را همراه یحیی بن
هرثمه بن اعین از مدینه به سامرا آورد
و در آنجا وفات نمود و در خانه خود
مدفون گشت . مادرش ام ولد و نامش
سمانه بود.

خیران اسباطی گوید: در مدینه خدمت
حضرت ابوالحسن (امام دهم) علیه
السلام رسیدم ، به من فرمود: از واثق
چه خبر داری ؟ عرض کردم : قربانت ،
وقتی از او جدا شدم با عافیت بود، من
از همه مردم دیدارم به او نزدیکتر است ،
زیرا ده روز پیش او را دیده ام (و کسی
در مدینه نیست که او را بعد از من
دیده باشد) فرمود : اهل مدینه می
گویند: او مرده است ، چون به من
فرمود: مردم می گویند (و شخص معینی
را نام نبرد) دانستم مطلب همانست
(واثق مرده است و حضرت به علم غیب
دانسته و توریه می فرماید) سپس فرمود:
جعفر (متوکل عباسی) چه کرد؟ عرض
کردم : از او جدا شدم در حالی که در
زندان بود و حالش از همه مردم بدتر
بود، فرمود: او فرمانروا شد. ابن زیات
(وزیر واثق) چه کرد؟ عرض کردم :
قربانت ، مردم با او بودند و فرمان زمان
او بود، فرمود: این پیشرفت برایش

نامبارك بود، پس اندكى سكوت نمود،
 آنگاه فرمود: مقدرات و احكام خدا
 ناچار بايد جارى شود، اى خيران!
 واثق در گذشت و متوكل بجای او
 نشست و ابن زيات هم كشته شد، عرض
 كردم: قربانت، چه وقت؟ فرمود: شش
 روز پس از بيرون آمدن تو (از سامرا،
 يعنى 4 روز پيش).

ترجمه روايت شريفه:

صالح بن سعيد گوید: خدمت امام هادی
 عليه السلام رسيدم و عرض كردم:
 قربانت، در هر مری در صدد خاموش
 كردن نور شما و كوتاهی در حق شما
 بودند، تا آنجا كه شما را در اين سراى
 زشت و بدنامی كه سراى گدايان
 نامند منزل دادند، فرمود: پسر سعيد؟
 تو هم چنين فكر مى كنى؟! سپس با
 دستش اشاره كرد و فرمود: بنگر، من
 نگاه كردم، بوستانهائی ديدم سرور بخش
 و بوستانهائی با ميوه های تازه رس، كه
 در آنها دخترانى نيكو و خوشبوى بود
 مانند مرواريد در صدف و پسر بچه گان
 و مرغان و آهوان و نهرهای جوشان
 كه چشم خيره شد و ديده ام از كار افتاد،
 آنگاه فرمود: ما هر كجا باشيم اينها برای
 ما مهياست، ما در سراى گدايان نيستيم.

2- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ
 مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ
 مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ
 دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ ع فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ
 فِدَاكَ فِي كُلِّ الْأُمُورِ أَرَادُوا اطْفَاءَ نُورِكَ
 وَ التَّقْصِيرَ بِكَ حَتَّى أَنْزَلُوكَ هَذَا الْخَانَ
 الْأَشْنَعِ خَانَ الصَّعَالِيكَ فَقَالَ هَاهُنَا أَنْتَ يَا
 ابْنَ سَعِيدٍ نَمَّ أَوْمًا بِيَدِهِ وَ قَالَ انْظُرْ فَنَظَرْتُ
 فَإِذَا أَنَا بِرَوْضَاتٍ أَنْقَاتٍ وَ رَوْضَاتٍ
 بِأَسْرَاتٍ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ عَطْرَاتٍ وَ وِلْدَانٌ
 كَأَنَّهِنَّ اللَّوْلُؤُ الْمَكْتُونُ وَ أَطْيَارٌ وَ ظِبَاءٌ وَ
 أَنْهَارٌ تَفُورُ فَحَارَ بَصْرِي وَ حَسَرْتُ عَيْنِي
 فَقَالَ حَيْثُ كُنَّا فَهَذَا لَنَا عَتِيدٌ لَسْنَا فِي خَانَ
 الصَّعَالِيكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 423 روايت 2

3- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ
 مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ
 عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ الْجَلَّابِ قَالَ
 اشْتَرَيْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع غَنَمًا كَثِيرَةً فَدَعَانِي
 فَأَدْخَلَنِي مِنْ إِصْطَبَلِ دَارِهِ إِلَى مَوْضِعٍ

وَاسِعٌ لَا أَعْرِفُهُ فَجَعَلْتُ أَفْرَقُ تِلْكَ الْغَنَمَ فِيمَنْ
 أَمَرَنِي بِهِ فَبَعَثْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَ إِلَى
 وَالِدَتِهِ وَ غَيْرِهِمَا مِمَّنْ أَمَرَنِي ثُمَّ اسْتَأْذَنَتْهُ
 فِي الْإِنْصِرَافِ إِلَى بَغْدَادِ إِلَى وَالِدِي وَ
 كَانَ ذَلِكَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ فَكَتَبْتُ إِلَيْ تَقِيمٍ عِدًّا
 عِنْدَنَا ثُمَّ تَنَصَّرْتُ قَالَ فَأَقَمْتُ فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ
 عَرَفَةَ أَقَمْتُ عِنْدَهُ وَ بَتُّ لَيْلَةَ الْأَضْحَى فِي
 رِوَاقٍ لَهُ فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ أَتَانِي فَقَالَ
 يَا إِسْحَاقُ قُمْ قَالَ فَقُمْتُ فَفَتَحْتُ عَيْنِي فَإِذَا
 أَنَا عَلَى بَابِي بِبَغْدَادِ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى
 وَالِدِي وَ أَنَا فِي أَصْحَابِي فَقُلْتُ لَهُمْ عَرَفْتُ
 بِالْعَسْكَرِ وَ خَرَجْتُ بِبَغْدَادِ إِلَى الْعِيدِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 423 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

اسحاق جلاب گوید: برای امام هادی
 علیه السلام گوسفندان بسیاری خریدم ،
 سپس مرا خواست و از اصطبل
 منزلش بجای وسیعی برد که من آنجا
 را نمی شناختم ، و در آنجا گوسفندان را
 بپر که دستور داد، تقسیم کردم ، و برای
 (پسرش) ابو جعفر و مادر او و دیگران
 دستور داد و فرستاد، آنگاه روز ترویبه
 بود که از حضرت اجازه گرفتم به بغداد
 نزد پدرم برگردم ، به من نوشت : فردا
 نزد ما باش و سپس برو.
 من هم بماندم و چون روز عرفه شد، نزد
 حضرت بودم و شب عید قربان هم در
 ایوان خانه اش خوابیدم و هنگام سحر
 نزد من آمد و فرمود: ای اسحاق برخیز،
 من برخاستم و چون چشم گشودم ، خود
 را در خانه ام در بغداد دیدم ، خدمت
 پدرم رسیدم و گرد رفقایم نشستم ، بآنها
 گفتم : روز عرفه در سامره بودم و روز
 عید به بغداد آمدم.

4- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ
 الطَّاهِرِيِّ قَالَ مَرِضَ الْمُتَوَكَّلُ مِنْ خُرَاجِ
 خُرَجٍ بِهِ وَ أَشْرَفَ مِنْهُ عَلَى الْهَلَاكِ فَلَمْ
 يَجْسُرْ أَحَدٌ أَنْ يَمَسَّهُ بِحَدِيدَةٍ فَنَدَرَتْ أُمُّهُ إِنْ
 عَوْفِي أَنْ تَحْمِلَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ
 مُحَمَّدٍ مَالًا جَلِيلًا مِنْ مَالِهَا وَ قَالَ لَهُ الْفَتْحُ
 بْنُ خَافَانَ لَوْ بَعَثْتَ إِلَيَّ هَذَا الرَّجُلَ فَسَأَلْتَهُ
 فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو أَنْ يَكُونَ عِنْدَهُ صَفَةٌ يُفَرِّجُ بِهَا
 عَنكَ فَبَعَثَ إِلَيْهِ وَ وَصَفَ لَهُ عَلَّتَهُ فَرَدَّ إِلَيْهِ
 الرَّسُولُ بِأَنْ يُؤَخِّدَ كُسْبُ الشَّاةِ فَيِدَافَ بِمَاءِ
 وَرْدٍ فَيُوضِعَ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَجَعَ الرَّسُولُ وَ
 أَخْبَرَهُمْ أَقْبَلُوا يَهْزَعُونَ مِنْ قَوْلِهِ فَقَالَ لَهُ
 الْفَتْحُ هُوَ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا قَالَ وَ أَحْضَرَ

ترجمه روایت شریفه:

ابراهیم بن محمد طاهری گوید: متوکل عباسی در اثر دملیکه در آورد بیمار شد و نزدیک به مرگ رسید، کسی هم جرات نداشت آهنی به بدن او رساند (و زخمش را عمل کند) مادرش نذر کرد: اگر او بهبودی یافت از دارائی خود پول بسیاری خدمت حضرت ابوالحسن علی بن محمد (امام هادی علیه السلام) فرستد. فتح بن خاقان (ترك، وزیر و نویسنده متوکل) بمتوکل گفت: ای کاش نزد این مرد (امام هادی علیه السلام) می فرستادی، زیرا حتما او راه معالجه ای که سبب گشایش تو شود می داند. متوکل شخصی را نزد حضرت فرستاد و او مرضش را به حضرت توضیح داد پیغام آورنده برگشت و گفت: دستور داد، درده روغن را گرفته، یا گلاب خمیر کنند و روی زخم گذارند، چون این معالجه را به آنها خبر دادند، همگی مسخره کردند (مجلسی کسب را پشکل زیر دست و پای گوسفند هم معنی کرده).

فتح گفت: بخدا که او نسبت به آنچه فرموده داناتر است، درده روغن را حاضر کردند و چنانکه فرموده بود عمل کردند و روی دمل گذارند، متوکل را خواب ربود و آرام گرفت، سپس سرباز کرد و هر چه داشت (از چرك و خون) بیرون آمد. مژده بهبودی او را بمادرش دادند، او ده هزار دینار نزد حضرت فرستاد و مهر خود را بر آن (کیسه پول) بزد، متوکل چون از بستر مرض برخاست بطحائی علوی، نزد او سخن چینی کرد که برای امام هادی

الْكُسْبِ وَ عَمِلَ كَمَا قَالَ وَ وَضَعَ عَلَيْهِ فَعَلْبَهُ
النَّوْمُ وَ سَكَنَ ثُمَّ انْفَتَحَ وَ خَرَجَ مِنْهُ مَا كَانَ
فِيهِ وَ بُشِّرَتْ أُمُّهُ بِعَافِيَتِهِ فَحَمَلَتْ إِلَيْهِ
عَشْرَةَ آلَافٍ دِينَارٍ تَحْتَ خَاتَمِهَا ثُمَّ اسْتَقَلَّ
مَنْ عَلَتْهُ فَسَعَى إِلَيْهِ الْبَطْحَائِيُّ الْعَلَوِيُّ بِأَنَّ
أَمْوَالَ تَحْمَلُ إِلَيْهِ وَ سِلَاحًا فَقَالَ لِسَعِيدِ
الْحَاجِبِ اهْجُمِ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ وَ خُذْ مَا تَجِدُ
عِنْدَهُ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ السِّلَاحِ وَ اِحْمِلْهُ إِلَيَّ
قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ فَقَالَ لِي سَعِيدُ الْحَاجِبِ
صِرْتُ إِلَى دَارِهِ بِاللَّيْلِ وَ مَعِيَ سَلْمٌ فَصَعِدْتُ
السَّطْحَ فَلَمَّا نَزَلْتُ عَلَى بَعْضِ الدَّرَجِ فِي
الظُّلْمَةِ لَمْ أَدْرِ كَيْفَ أَصِلُ إِلَى الدَّارِ فَنَادَانِي
يَا سَعِيدُ مَكَانَكَ حَتَّى يَأْتُوكَ بِشَمْعَةٍ فَلَمْ أَلْبَسْ
أَنْ أَتُونِي بِشَمْعَةٍ فَزِلْتُ فَوَجَدْتُهُ عَلَيْهِ جِبَّةٌ
صُوفٍ وَ قَلَنْسُوءَةٌ مِنْهَا وَ سَجَّادَةٌ عَلَى
حَصِيرٍ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَمْ أَشْكُ أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي
فَقَالَ لِي دُونَكَ الْبُيُوتُ فَدَخَلْتُهَا وَ فَتَشْتَهَا فَلَمْ
أَجِدْ فِيهَا شَيْئًا وَ وَجَدْتُ الْبُدْرَةَ فِي بَيْتِهِ
مَخْتُومَةً بِخَاتَمِ أُمِّ الْمُتَوَكَّلِ وَ كَيْسًا
مَخْتُومًا وَ قَالَ لِي دُونَكَ الْمُصَلَّى فَرَفَعْتُهُ
فَوَجَدْتُ سَيْفًا فِي جَفْنِ غَيْرِ مُلْبَسٍ فَأَخَذْتُ
ذَلِكَ وَ صِرْتُ إِلَيْهِ فَلَمَّا نَظَرُ إِلَى خَاتَمِ أُمِّهِ
عَلَى الْبُدْرَةِ بَعَثَ إِلَيْهَا فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ
فَأَخْبَرَنِي بِبَعْضِ خَدَمِ الْخَاصَّةِ أَنَّهَا قَالَتْ لَهُ
كُنْتُ قَدْ نَدَرْتُ فِي عِلَّتِكَ لَمَّا أَيْسْتُ مِنْكَ إِنْ
عُوفِيَتْ حَمَلْتُ إِلَيْهِ مِنْ مَالِي عَشْرَةَ آلَافٍ
دِينَارٍ فَحَمَلْتُهَا إِلَيْهِ وَ هَذَا خَاتَمِي عَلَى
الْكَيْسِ وَ فَتَحَ الْكَيْسَ الْآخَرَ فَأَدَا فِيهِ
أَرْبَعِمِائَةَ دِينَارٍ فَضَمَّ إِلَى الْبُدْرَةِ بَدْرَةَ
أُخْرَى وَ أَمَرَنِي بِحَمْلِ ذَلِكَ إِلَيْهِ فَحَمَلْتُهُ وَ
رَدَدْتُ السَّيْفَ وَ الْكَيْسَيْنِ وَ قُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي
عَزَّ عَلَيَّ فَقَالَ لِي سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ
مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 424 روایت 4

پول و اسلحه می فرستند، متوکل بسعید دربان گفت: شبانه بر او حمله کن، و هر چه پول و اسلحه نزدش بود، بردار و نزد من بیاور. ابراهیم بن محمد گوید: سعید دربان به من گفت: شبانه به من زل حضرت رفتم و با نردبانی که همراه داشتم به پشت بام بالا رفتم، آنگاه چون چند پله پائین آمدم، در اثر تاریکی ندانستم چگونه بخانه راه یابم ناگاه مرا صدا زد که! ای سعید! همانجا باش تا برایت چراغ آورند، اندکی بعد چراغ آوردند، من پائین آمدم. حضرت را دیدم جبه و کلاهی پشمی در بر دارد و جانمازی حصیری در برابر اوست، یقین کردم نماز می خواند، به من فرمود: اتاقها در اختیار تو، من وارد شدم و بررسی کردم و هیچ نیافتم. در اتاق خود حضرت، کیسه پولی با مهر مادر متوکل بود و کیسه سر بمهر دیگری، به من فرمود: جانماز را هم بازرسی کن. چون آن را بلند کردم، شمشیری ساده و در غلاف، در زیر آن بود، آنها را برداشتم و نزد متوکل رفتم، چون نگاهش بمهر مادرش افتاد که روی کیسه پول بود، دنبالش فرستاد، او نزد متوکل آمد. یکی از خدمتگزاران مخصوص به من خبر داد که مادر متوکل به او گفت: هنگامی که بیمار بودی و از بهبودیت ناامید گشتم، نذر کردم، اگر خوب شدی از مال خود ده هزار دینار خدمت او فرستم، چون بهبودی یافتی، پولها را نزدش فرستادم و این هم مهر من است بر روی کیسه.

متوکل کیسه دیگر را گشود، در آن هم چهار صد دینار بود، سپس کیسه پول دیگری بآنها اضافه کرد و به من دستور داد که همه را خدمت حضرت برم، من کیسه ها را با شمشیر خدمتش بردم و عرض کردم: آقای من! این مأموریت بر من ناگوار آمد، فرمود: (((ستمگران بزودی خواهند دانست که چه سرانجامی دارند آخر سوره 26.)))

ترجمه روایت شریفه:

علی بن محمد نوفلی گوید: محمد بن فرج به من گفت: حضرت ابوالحسن (امام هادی) علیه السلام به من نوشت: ای محمد! کارهایت را بسامان رسان و مواظب خود باش. من مشغول سامان دادن کارم بودم و نمی دانستم مقصود حضرت از آنچه به من نوشته چیست که ناگاه مأمور آمد و مرا از مصر دست بسته حرکت داد، و تمام دارانیم را توقیف کرد و 8 سال در زندان بودم، سپس نامه ای از حضرت در زندان به من رسید که: ای محمد! در سمت بغداد منزل مکن. نامه را خواندم و گفتم: من در زندانم و او به من چنین می نویسد؟! این موضوع شگفت آور است. چیزی نگذشت که خدا را شکر مرا رها کردند. و محمد بن فرج به آن حضرت نامه نوشت و درباره ملکش (که بناحق تصرف کرده بودند) سؤال کرد حضرت به او نوشت: بزودی بتو برمی گردانند و اگر هم بتو باز نگردد، زیانی بتو نرسد، چون محمد بن فرج بسامره حرکت کرد، برایش نامه آمد که ملک بتو برگشت، ولی

5- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ قَالَ قَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ كَتَبَ إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ أَجْمِعْ أَمْرَكَ وَ خُذْ حِذْرَكَ قَالَ فَتَأْنَا فِي جَمْعِ أَمْرِي وَ لَيْسَ أَدْرِي مَا كَتَبَ إِلَيَّ حَتَّى وَرَدَ عَلَيَّ رَسُولٌ حَمَلَنِي مِنْ مِصْرَ مُقْبِئاً وَ ضَرَبَ عَلَيَّ كُلَّ مَا أَمْلَكَ وَ كُنْتُ فِي السَّجْنِ ثَمَانَ سِنِينَ ثُمَّ وَرَدَ عَلَيَّ مِنْهُ فِي السَّجْنِ كِتَابٌ فِيهِ يَا مُحَمَّدُ لَا تَنْزِلْ فِي نَاحِيَةِ الْجَانِبِ الْعَرَبِيِّ فَفَرَأْتُ الْكِتَابَ فَقُلْتُ يَكْتُبُ إِلَيَّ بِهَذَا وَأَنَا فِي السَّجْنِ إِنَّ هَذَا لَعَجَبٌ فَمَا مَكَّنْتُ أَنْ خَلَيْتُ عَنِّي وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَالَ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ عَنْ ضِيَاعِهِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ سَوْفَ تُرَدُّ عَلَيْكَ وَ مَا يَضُرُّكَ أَنْ لَا تُرَدَّ عَلَيْكَ فَلَمَّا شَخَّصَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَيَّ الْعَسْكَرَ كُتِبَ إِلَيْهِ بِرَدِّ ضِيَاعِهِ وَ مَاتَ قَبْلَ ذَلِكَ قَالَ وَ كَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ الْخَضِيبِ إِلَيَّ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ الْخُرُوجَ إِلَيَّ الْعَسْكَرَ فَكَتَبَ إِلَيَّ أَبِي الْحَسَنِ ع يُشَاوِرُهُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَخْرَجَ فَإِنَّ فِيهِ فَرْجَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَخَرَجَ فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى مَاتَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 426 روایت 5

او پیش از گرفتن نامه درگذشت.
 و احمد بن خضیب بن فرج نوشت و از
 او تقاضا کرد بسامره رود، محمد به
 عنوان مشورت مطلب را به امام هادی
 علیه السلام نوشت ، حضرت به او نوشت
 : برو، زیرا گشایش و خلاصی تو در
 آنست انشاءالله تعالی.
 او برفت و پس از اندکی درگذشت.

-الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ
 عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
 مُحَمَّدٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو
 يَعْقُوبَ قَالَ رَأَيْتُهُ يَغْنِي
 مُحَمَّدًا قَبْلَ مَوْتِهِ بِالْعَسْكَرِ
 فِي عَشِيَّةٍ وَ قَدْ اسْتَقْبَلَ
 أَبَا الْحَسَنِ عَ فَنَظَرَ إِلَيْهِ وَ
 اعْتَلَّ مِنْ غَدَاةٍ فَدَخَلَتْ
 إِلَيْهِ عَائِدًا بَعْدَ أَيَّامٍ مِنْ
 عِلَّتِهِ وَ قَدْ ثَقَلَ فَأَخْبَرَنِي
 أَنَّهُ بَعَثَ إِلَيْهِ بِثَوْبٍ
 فَأَخَذَهُ وَ أَدْرَجَهُ وَ
 وَضَعَهُ تَحْتَ رَأْسِهِ قَالَ
 فَكُفِّنَ فِيهِ قَالَ أَحْمَدُ قَالَ
 أَبُو يَعْقُوبَ رَأَيْتُ أَبَا
 الْحَسَنِ عَ مَعَ ابْنِ
 الْخَضِيبِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ
 الْخَضِيبِ سِرُّ جُعَلَتْ فِدَاكَ
 فَقَالَ لَهُ أَنْتَ الْمَقْدَمُ
 فَمَا لَبِثَ إِلَّا أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ
 حَتَّى وَضِعَ الدَّهْقُ عَلَى
 سَاقِ ابْنِ الْخَضِيبِ ثُمَّ
 نَعِيَ قَالَ رُوِيَ عَنْهُ حِينَ
 أَلْحَ عَلَيْهِ ابْنُ الْخَضِيبِ
 فِي الدَّارِ الَّتِي يَطْلُبُهَا مِنْهُ
 بَعَثَ إِلَيْهِ لِأَفْعَدَنَّ بِكَ مِنْ

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَفْعَدًا لَا
يَبْقَى لَكَ بَاقِيَةٌ فَأَخَذَهُ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ
اصول کافی جلد 2
صفحه 426 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:

ابویعقوب گوید: شبی محمد (بن فرج) را پیش از مرگش در برابر امام هادی علیه السلام دیدم: حضرت به او نگریست و او فردا بیمار شد، چند روز که از بیماریش گذشت، بعیادتش رفتم، سنگین شده بود، به من خبر داد که امام برای او پارچه نئی فرستاده و او آنرا پیچیده و زیر سرش گذاشته، سپس او را در همان پارچه کفن کردند.

ابویعقوب گوید: امام هادی علیه السلام را همراه ابن خضیب دیدم، ابن خضیب به حضرت عرض کرد: (((راه برو قربانت گردم))) فرمود: تو جلوتری، چهار روز بیشتر نگذشت که چوبهای شکنجه را پپای ابن خضیب گذارند و سپس خبر مرگش رسید.

و از او روایت شده که چون ابن خضیب درباره خانه ای که از آن حضرت مطالبه می کرد پافشاری نمود، امام برایش پیغام داد: با درخواست از خدای عزوجل ترا به روزگاری می نشانم که اثری از تو بجا نماند، سپس خدای عزوجل هم او را در همان ایام گرفتار ساخت.

7- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا
قَالَ أَخَذْتُ نُسْخَةَ كِتَابِ الْمُتَوَكَّلِ إِلَى أَبِي
الْحَسَنِ الثَّالِثِ عَ مِنْ يَحْيَى بْنِ هَرْتَمَةَ
فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَتَيْنِ وَ هَذِهِ
نُسْخَتُهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا
بَعْدُ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَارَفَ بِقُدْرِكَ رَاعٍ
لِقَرَابَتِكَ مُوجِبٍ لِحَقِّكَ يُقَدِّرُ مِنَ الْأُمُورِ فِيكَ وَ
فِي أَهْلِ بَيْتِكَ مَا أَصْلَحَ اللَّهُ بِهِ حَالِكَ وَ
حَالَهُمْ وَ ثَبَّتَ بِهِ عِزَّكَ وَ عِزَّهُمْ وَ أَدْخَلَ

ترجمه روایت شریفه:

یکی از اصحاب ما (شیعیان) گوید. رونوشت نامه متوکل را به امام هادی علیه السلام، در سال 243 از یحیی بن هرثمه گرفتیم. این است متن آن نامه. بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد، همانا امیرالمؤمنین (یعنی خودم که متوکل عباسی می باشم) قدر تو را می شناسد و خویشاوندی تو را (با پیغمبر و هم با خود) رعایت می کند و حق تو را لازم می داند و برای اصلاح حال تو و خاندانت و عزت و خوشبختی و آسودگی تو و ایشان هرچه لازم باشد، فراهم می کند و از این رفتار خشنودی پروردگار و انجام دادن حق که از تو و ایشان بر او واجب است، طلب می کند. امیرالمؤمنین عقیده دارد عبدالله بن محمد را از تولیت جنگ و نماز در مدینه پیغمبر صلی الله علیه وآله عزل کند، زیرا چنانکه تذکر داده بودی، حق شما را نشناخته و ارزشت را سبک گرفته و مشاء را به کاری متهم ساخته و نسبت داده (یعنی دعوی خلافت) که امیرالمؤمنین بر کناری و درستی نیت شما را در عدم اراده و آماده نبودن ترا برای آن کار می داند و امیرالمؤمنین منصب و مأموریت عبدالله را به محمد بن فضل داد و او را با احترام و تعظیم و شنوایی از شما و اینکه با این رفتار تقرب به خدا و امیرالمؤمنین جوید دستور داد. امیرالمؤمنین مشتاق دیدار و تجدید عهد با شماست. شما هم اگر دیدار و اقامت نزد او را تا هر مدتی که خواهی، حرکت کن و هر کسی را که دوست داری از خانواده و غلامان و اطرافیانت

الْيُمْنِ وَالْأَمْنِ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهِمْ يَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضَاءَ رَبِّهِ وَ آدَاءَ مَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَيْكَ وَ فِيهِمْ وَ قَدْ رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَرَفَ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَمَّا كَانَ يَتَوَلَّاهُ مِنَ الْحَرْبِ وَ الصَّلَاةِ بِمَدِينَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ كَانَ عَلَى مَا ذَكَرْتَ مِنْ جَهَالَتِهِ بِحَقِّكَ وَ اسْتِخْفَافِهِ بِقُدْرِكَ وَ عِنْدَ مَا قَرَّفَكَ بِهِ وَ نَسَبَكَ إِلَيْهِ مِنَ الْأَمْرِ الَّذِي قَدْ عَلِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بَرَاءَتَكَ مِنْهُ وَ صَدَقَ نَبِيِّكَ فِي تَرْكِ مُحَاوَلَتِهِ وَ أَنَّكَ لَمْ تَوْهَلْ نَفْسَكَ لَهُ وَ قَدْ وُلِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانَ يَلِي مِنْ ذَلِكَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ وَ أَمْرَهُ بِأَكْرَامِكَ وَ تَبْجِيلِكَ وَ الْإِنْتِهَاءِ إِلَى أَمْرِكَ وَ رَأْيِكَ وَ التَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِذَلِكَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مُشْتَقٌّ إِلَيْكَ يُحِبُّ إِحْدَاثَ الْعَهْدِ بَيْكَ وَ النَّظَرَ إِلَيْكَ فَإِنْ نَشِطْتَ لَزِيَارَتِهِ وَ الْمَقَامِ قَبْلَهُ مَا رَأَيْتَ شَخَصْتَ وَ مَنْ أَحْبَبْتَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ مَوَالِيكَ وَ حَشَمِكَ عَلَى مُهَلَّةٍ وَ طَمَأْنِينَةٍ تَرْحَلُ إِذَا سَنَتْ وَ تَنْزِلُ إِذَا سَنَتْ وَ تَسِيرُ كَيْفَ سَنَتْ وَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ يَكُونَ يَحْيَى بْنُ هُرْثَمَةَ مَوْلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ الْجُنْدِ مُشَيِّعِينَ لَكَ يَرْحَلُونَ بِرَحِيلِكَ وَ يَسِيرُونَ بِسِيرِكَ وَ الْأَمْرُ فِي ذَلِكَ إِلَيْكَ حَتَّى تُوَافِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا أَحَدٌ مِنْ إِخْوَتِهِ وَ وُلْدِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ خَاصَّتِهِ الْلَطْفَ مِنْهُ مَنْزِلَةً وَ لَا أَحْمَدَ لَهُ أُثْرَةً وَ لَا هُوَ لَهُمْ أَنْظَرَ وَ عَلَيْهِمْ أَشْفَقَ وَ بِهِمْ أَبْرَ وَ إِلَيْهِمْ أَسْكَنَ مِنْهُ إِلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ كَتَبَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْعَبَّاسِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 427 روایت 7

همراه بیاور، و مسافرتت با مهلت و آرامش باشد، هر زمان خواهی کوچ کن و هر زمان خواهی بارانداز و هر گونه خواهی راه پیمای. و اگر دوست داری یحیی بن هرثمه پیشکار امیرالمؤمنین و سربازانی که همراه او است، پشت سرت بیایند و در کوچ کردن و راه پیمودن دنبال شما باشند، به اختیار و دستور شماست، هر گونه خواهی حرکت کنید تا نزد امیرالمؤمنین برسید. که هیچ يك از برادران و فرزندان و اهل بیت و ویژگیانش منزلتی پر مهر و وحسب و شرافتی پسندیده تر از تو ندارند و امیرالمؤمنین نسبت به ایشان دلسوزتر و مهربانتر و خوش رفتارتر و خاطر جمع تر نیست انشاء الله تعالی و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته. نویسنده ابراهیم بن عباس و صلی الله علیه و آله و سلم.

8- الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الطَّيِّبِ الْمُثَنَّبِيُّ يَعْقُوبُ بْنُ يَاسِرٍ قَالَ كَانَ الْمُتَوَكِّلُ يَقُولُ وَيَحْكُمُ قَدْ أَعْيَانِي أَمْرُ ابْنِ الرِّضَا أَبِي أَنْ يَشْرَبَ مَعِيَ أَوْ يُنَادِمَنِي أَوْ أَجِدَ مِنْهُ فُرْصَةً فِي هَذَا فَقَالُوا لَهُ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ مِنْهُ فَهَذَا أَخُوهُ مُوسَى قِصَافٌ عِزَّافٌ يَأْكُلُ وَيَشْرَبُ وَيَتَعَثَّقُ قَالَ ابْعَثُوا إِلَيْهِ فَجِئُوا بِهِ حَتَّى نُمُوَّهُ بِهِ عَلَى النَّاسِ وَ نَقُولُ ابْنُ الرِّضَا فَكَتَبَ إِلَيْهِ وَ أَشْخَصَ مُكْرَمًا وَ تَلَقَّاهُ جَمِيعُ بَنِي هَاشِمٍ وَ الْقَوَادِ وَ النَّاسُ عَلَى أَنَّهُ إِذَا وَافَى أَقْطَعَهُ قَطِيعَةً وَ بَنَى لَهُ فِيهَا وَ حَوْلَ الْخَمَارِيِّنَ وَ الْقِيَانِ إِلَيْهِ وَ وَصَلَهُ وَ بَرَّهُ وَ جَعَلَ لَهُ مَنْزِلًا سَرِيًّا حَتَّى يَزُورَهُ هُوَ فِيهِ فَلَمَّا وَافَى مُوسَى تَلَقَّاهُ أَبُو الْحَسَنِ فِي قَنْطَرَةٍ وَصِيفٍ وَ

هُوَ مَوْضِعٌ تَتَلَقَى فِيهِ الْقَادِمُونَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَوَفَّاهُ حَقَّهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ أَحْضَرَكَ لِيَهْتِكَ وَيَضَعُ مِنْكَ فَلَا تُقَرَّ لَهُ أَنَّكَ شَرِبْتَ نَبِيذًا قَطُّ فَقَالَ لَهُ مُوسَى فَإِذَا كَانَ دَعَانِي لِهَذَا فَمَا حِيلَتِي قَالَ فَلَا تَضَعْ مِنْ قَدْرِكَ وَلَا تَفْعَلْ فَإِنَّمَا أَرَادَ هَتِكَ فَأَبَى عَلَيْهِ فَكَرَّرَ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ لَا يَجِيبُ قَالَ أَمَا إِنَّ هَذَا مَجْلِسٌ لَا تُجْمَعُ أَنْتَ وَهُوَ عَلَيْهِ أَبَدًا فَأَقَامَ ثَلَاثَ سَنِينَ يُبَكِّرُ كُلَّ يَوْمٍ فَيَقَالُ لَهُ قَدْ تَشَاعَلَ الْيَوْمَ فَرُخَ فَيَرُوحُ فَيَقَالُ قَدْ سَكَّرَ فَبَكَّرَ فَيُبَكِّرُ فَيَقَالُ شَرِبَ دَوَاءً فَمَا زَالَ عَلَيَّ هَذَا ثَلَاثَ سَنِينَ حَتَّى قَتَلَ الْمُتَوَكِّلُ وَ لَمْ يَجْتَمِعْ مَعَهُ عَلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 428 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:

يعقوب بن ياسر گوید: متوکل به اطرافیانش می گفت: موضوع ابن الرضا (امام هادی علیه السلام) مرا خسته و درمانده کرد. از می گساری و همنشینی با من سرباز می زند و من نمی توانم در این باره از او فرصتی بدست آورم (تا او را نزد مردم خفیف و سبک کنم و آلوده و گنهگار نشان دهم) آنها گفتند: اگر به او راه نمی یابی، برادرش موسی (مبرقع) هست. او اهل ساز و آواز است، می خورد و می آشامد عشقبازی می کند، متوکل گفت، دنبالش بفرستید و او را بیاورید تا او را در نظر مردم بجای ابن الرضا جا بزنیم و بگوئیم ابن الرضا همین است. آنگاه به او نامه نوشت و با احترام حرکتش داد و تمام بنی هاشم و سرلشکران و مردم به استقبالش رفتند با این شرط که چون به سامره وارد شود، متوکل قطعه زمینی به او واگذارد و برای او در آنجا ساختمان کند و می فروشان و آوازه خوانان را نزد او فرستند و با او احسان و خوش رفتاری کند و دستگاہی آراسته برایش آماده کند و خودش در آنجا به دیدار او رود.

چون موسی برسید، حضرت ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) در محل پل وصیف که جای ملاقات واردین بود، به او برخورد، بر او سلام کرد و حقش را ادا نمود. سپس فرمود: این مرد (متوکل) ترا احضار کرده تا آبرویت را ببرد و از ارزشت بکاهد، مبادا نزد او اقرار کنی که

هیچگاه شراب آشامیده نمی‌کند که او می‌خواهد رسوایت نکند، موسی نپذیرفت و حضرت سخنش را تکرار فرمود، چون دید موسی اجابت نمی‌کند، فرمود: این (مجلسی که متوکل برای تو فکر کرده) مجلسی است که هرگز تو با او گردهم نیایی، موسی سه سال در آنجا بود، هر روز صبح می‌رفت، به او می‌گفتند، متوکل امروز کار دارد، شب بیا، شب می‌آمد، می‌گفتند، مست است، صبح می‌آمد، می‌گفتند، دوا آشامیده، تا سه سال بدین منوال گذشت و متوکل کشته شد و ممکن نشد با او انجمن کند.

ترجمه روایت شریفه:

زیدبن علی بن حسین بن زید گوید: من بیمار شدم و شبانه پزشکی برای معالجه آمد و دوا برایم نسخه کرد که در شب بیاشامم و تا چند روز آن را داشته باشم، برای من ممکن نشد (که دوا را در آن شب تهیه کنم) هنوز پزشک از در بیرون نرفته بود، که نصر (خادم امام دهم علیه السلام) با شیشه‌ای که همان دوا در آن بود، وارد شد و گفت: حضرت ابوالحسن به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: این دوا را در این چند روز داشته باش، من آن را گرفتم و آشامیدم و بهبودی یافتم.

محمد بن علی گوید: زیدبن علی به من گفت: کسی که امام را سرزنش کند و طعنه زند (این روایت یا امامت و فضیلت ائمه را) نمی‌پذیرد (در صورتی که دلالت روشنی بر علم غیب امام دارد) کجایند غالبان درباره ائمه که

9-بعض أصحابنا عن محمد بن علي قال أخبرني زيد بن علي بن الحسين بن زيد قال مرضت فدخل الطبيب علي ليلاً فوصف لي دواءً بليل أخذهُ كذا وكذا يوماً فلم يُمكِنِي فلم يخرج الطبيب من الباب حتى ورد علي نصر بقارورة فيها ذلك الدواء بعينه فقال لي أبو الحسن يفرئك السلام ويقول لك خذ هذا الدواء كذا وكذا يوماً فأخذته فشربته فبرأت قال محمد بن علي قال لي زيد بن علي يابى الطاعن أين الغلاة عن هذا الحديث

اصول کافی جلد 2 صفحه 430 روایت 9

این حدیث را بشنوند (و دلیل عقیده خود دانند که علم غیب ذاتی امامست ، در صورتی که چنین نیست و آنها علم غیب را به الهام خدا می دانند).

زندگانی حضرت ابی محمد حسن بن علی امام یازدهم علیهما السلام

بَابُ مَوْلِدِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع

شَهْرُ رَبِيعِ الْأَخْرِ سَنَةِ الثَّنِينَ وَ ثَلَاثِينَ وَ مَائَتِينَ وَ قَبِضَ عَ يَوْمِ الْجُمُعَةِ لِثَمَانِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مَائَتِينَ وَ هُوَ ابْنُ ثَمَانَ وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ دُفِنَ فِي دَارِهِ فِي الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ بِسُرٍّ مَنْ رَأَى وَ أُمُّهُ أُمَّ وَ لِدٍ يُقَالُ لَهَا حَدِيثٌ وَ قِيلَ سَوْسُنُ

آن حضرت در ماه (رمضان و طبق نسخه دیگر در ماه) ربیع الاخر به سال 232 متولد شد، و در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال 260 به سن 28 سالگی در گذشت و در خانه خودش که پدرش هم در آنجا دفن شده بود بخاک سپرده شد، مادرش ام ولد و نامش حدیث (یا سوسن) بوده است.

-الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ غَيْرُهُمَا قَالُوا كَانَ أَحْمَدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ خَاقَانَ عَلَى الضِّيَاعِ وَ الْخَرَاجِ بِقَمِّ فَجَرَى فِي مَجْلِسِهِ يَوْمًا ذَكَرَ الْعَلَوِيَّةَ وَ مَذَاهِبَهُمْ وَ كَانَ شَدِيدَ النَّصَبِ فَقَالَ مَا رَأَيْتُ وَ لَا عَرَفْتُ بِسُرٍّ مَنْ رَأَى رَجُلًا مِنَ الْعَلَوِيَّةِ مِثْلَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّضَا فِي هُدْيِهِ وَ سُكُونِهِ وَ عَفَافِهِ وَ نُبْلِهِ وَ كَرَمِهِ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ بَنِي هَاشِمٍ وَ تَقْدِيمِهِمْ إِيَّاهُ عَلَى ذَوِي السِّنِّ مِنْهُمْ وَ الْخَطَرِ وَ كَذَلِكَ الْقَوَادِ وَ الْوُزَرَءِ وَ عَامَّةِ النَّاسِ فَإِنِّي كُنْتُ يَوْمًا قَائِمًا عَلَى رَأْسِ أَبِي وَ هُوَ يَوْمَ مَجْلِسِهِ لِلنَّاسِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ حُجَّابُهُ فَقَالُوا أَبُو مُحَمَّدُ بْنُ الرِّضَا بِالْبَابِ فَقَالَ بِصَوْتٍ عَالٍ انْذِنُوا لَهُ فَتَعَجَّبْتُ مِمَّا سَمِعْتُ مِنْهُمْ أَنَّهُمْ جَسَرُوا يُكُونُونَ رَجُلًا عَلَى أَبِي بِحَضْرَتِهِ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ إِلَّا خَلِيفَةٌ أَوْ وَلِيٌّ عَهْدٍ أَوْ مَنْ أَمَرَ السُّلْطَانَ أَنْ يُكْنَى فَدَخَلَ رَجُلٌ أَسْمَرٌ حَسَنُ الْقَامَةِ جَمِيلُ الْوَجْهِ جَيِّدُ الْبَدَنِ حَدَّثَ السَّنَّ لَهُ جَلَالَةً وَ هَيْبَةً فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبِي قَامَ يَمْشِي إِلَيْهِ خُطَى وَ لَا أَعْلَمُهُ فَعَلَ هَذَا بِأَحَدٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ الْقَوَادِ فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ عَانَقَهُ وَ قَبَّلَ وَجْهَهُ وَ صَدْرَهُ وَ أَخَذَ بِيَدِهِ وَ أَجْلَسَهُ عَلَى مُصَلَاةِ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ وَ جَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ مُقْبِلًا عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ وَ جَعَلَ يُكَلِّمُهُ وَ يُفْدِيهِ بِنَفْسِهِ وَ أَنَا مُتَعَجِّبٌ مِمَّا أَرَى مِنْهُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْحَاجِبُ فَقَالَ الْمُؤَفَّقُ قَدْ جَاءَ وَ كَانَ

الْمُؤَفَّقُ إِذَا دَخَلَ عَلَى أَبِي تَقَدَّمَ حُجَابُهُ وَ
 خَاصَّةً قَوَادِهِ فَقَامُوا بَيْنَ مَجْلِسِ أَبِي وَ بَيْنَ
 بَابِ الدَّارِ سَمَاطِينَ إِلَى أَنْ يَدْخُلَ وَيَخْرُجَ
 فَلَمْ يَزَلْ أَبِي مُقْبِلًا عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ يُحَدِّثُهُ
 حَتَّى نَظَرَ إِلَى غُلْمَانَ الْخَاصَّةِ فَقَالَ
 حِينَئِذٍ إِذَا شِئْتَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ ثُمَّ قَالَ
 لِحُجَابِهِ خُدُّوا بِهِ خَلْفَ السَّمَاطِينَ حَتَّى لَا
 يَرَاهُ هَذَا يَعْنِي الْمُؤَفَّقُ فَقَامَ وَ قَامَ أَبِي وَ
 عَانَقَهُ وَ مَضَى فَقُلْتُ لِحُجَابِ أَبِي وَ
 غُلْمَانِهِ وَيَلُكُمُ مَنْ هَذَا الَّذِي كَتَبْتُمُوهُ
 عَلَى أَبِي وَ فَعَلَ بِهِ أَبِي هَذَا الْفِعْلَ فَقَالُوا
 هَذَا عَلَوِيٌّ يُقَالُ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ
 يُعْرِفُ بِابْنِ الرِّضَا فَازْدَدْتُ تَعَجُّبًا وَ لَمْ أَزَلْ
 يَوْمِي ذَلِكَ قَلِقًا مُتَّفَكِّرًا فِي أَمْرِهِ وَ أَمْرِ أَبِي
 وَ مَا رَأَيْتُ فِيهِ حَتَّى كَانَ اللَّيْلُ وَ كَانَتْ عَادَتُهُ
 أَنْ يُصَلِّيَ الْعَتَمَةَ ثُمَّ يَجْلِسُ فَيَنْظُرُ فِيمَا
 يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْمَوَاطِرَاتِ وَ مَا يَرْفَعُهُ إِلَى
 السُّلْطَانِ فَلَمَّا صَلَّى وَ جَلَسَ جِئْتُ فَجَلَسْتُ
 بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ فَقَالَ لِي يَا أَحْمَدُ
 لَكَ حَاجَةٌ قُلْتُ نَعَمْ يَا أَبَاهُ فَإِنْ أَدْنَيْتَ لِي سَأَلْتُكَ
 عَنْهَا فَقَالَ قَدْ أَدْنَيْتُ لَكَ يَا بَنِيَّ فَعَقِلْ مَا
 أَحْبَبْتُ قُلْتُ يَا أَبَاهُ مِنَ الرَّجُلِ الَّذِي رَأَيْتُكَ
 بِالْعُدَاةِ فَعَلْتِ بِهِ مَا فَعَلْتِ مِنَ الْإِجْلَالِ وَ
 الْكِرَامَةِ وَ التَّبَجُّيلِ وَ فِدَيْتَهُ بِنَفْسِكَ وَ أَبْوَيْتُكَ
 فَقَالَ يَا بَنِيَّ ذَلِكَ إِمَامُ الرَّافِضَةِ ذَلِكَ الْحَسَنُ
 بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الرِّضَا فَسَكَتَ
 سَاعَةً ثُمَّ قَالَ يَا بَنِيَّ لَوْ رَأَيْتَ الْإِمَامَةَ عَنْ
 خُلَفَاءِ بَنِي الْعَبَّاسِ مَا اسْتَحَقَّهَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي
 هَاشِمٍ غَيْرُ هَذَا وَ إِنَّ هَذَا لَيَسْتَحَقُّهَا فِي
 فَضْلِهِ وَ عَفَافِهِ وَ هُدْيِهِ وَ صِيَانَتِهِ وَ زُهْدِهِ وَ
 عِبَادَتِهِ وَ جَمِيلِ أَخْلَاقِهِ وَ صِلَاحِهِ وَ
 لَوْ رَأَيْتَ أَبَاهُ رَأَيْتَ رَجُلًا جَزَلًا نَبِيلًا فَاضِلًا
 فَازْدَدْتُ قَلِقًا وَ تَفَكُّرًا وَ غَيْظًا عَلَى أَبِي وَ
 مَا سَمِعْتُ مِنْهُ وَ اسْتَرَدْتُهُ فِي فِعْلِهِ وَ قَوْلِهِ
 فِيهِ مَا قَالَ فَلَمْ يَكُنْ لِي هَمَّةٌ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا
 السُّؤَالُ عَنْ خَبْرِهِ وَ الْبَحْثُ عَنْ أَمْرِهِ فَمَا

سَأَلْتُ أَحَدًا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ الْقَوَادِ وَ الْكُتَّابِ
 وَ الْقُضَاةِ وَ الْفُقَهَاءِ وَ سَائِرِ النَّاسِ إِلَّا
 وَجَدْتُهُ عِنْدَهُ فِي غَايَةِ الْإِجْلَالِ وَ الْأَعْظَامِ وَ
 الْمَحَلِّ الرَّفِيعِ وَ الْقَوْلِ الْجَمِيلِ وَ التَّقْدِيمِ لَهُ
 عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مَشَايخِهِ فَعَظُمَ قَدْرُهُ
 عِنْدِي إِذْ لَمْ أَرَ لَهُ وَلِيًّا وَ لَا عَدُوًّا إِلَّا وَ هُوَ
 يَحْسِنُ الْقَوْلَ فِيهِ وَ الثَّنَاءَ عَلَيْهِ فَقَالَ
 لَهُ بَعْضُ مَنْ حَضَرَ مَجْلِسَهُ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ
 يَا أَبَا بَكْرٍ فَمَا خَبَرَ أَخِيهِ جَعْفَرَ فَقَالَ وَ مَنْ
 جَعْفَرَ فَتَسَأَلُ عَنْ خَبَرِهِ أَوْ يَقْتَرِنُ بِالْحَسَنِ
 جَعْفَرَ مُعَلِّنُ الْفُسْقِ فَاجِرٌ مَاجِنٌ شَرِيبٌ
 لِلْخُمُورِ أَقَلُّ مَنْ رَأَيْتُهُ مِنَ الرِّجَالِ وَ أَهْتَكُهُمْ
 لِنَفْسِهِ خَفِيفٌ قَلِيلٌ فِي نَفْسِهِ وَ لَقَدْ وَرَدَ عَلَى
 السُّلْطَانَ وَ أَصْحَابِهِ فِي وَقْتِ وَفَاةِ الْحَسَنِ
 بِنِ عَلِيٍّ مَا تَعَجَّبْتُ مِنْهُ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكُونُ
 وَ ذَلِكَ أَنَّهُ

لَمَّا اعْتَلَّ بَعَثَ إِلَى أَبِي أَنْ ابْنَ الرِّضَا قَدْ
 اعْتَلَّ فَرَكِبَ مِنْ سَاعَتِهِ فَبَادَرَ إِلَى دَارِ
 الْخِلَافَةِ ثُمَّ رَجَعَ مُسْتَعْجِلًا وَ مَعَهُ
 خَمْسَةٌ مِنْ خَدَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كُلُّهُمْ مِنْ
 ثِقَاتِهِ وَ خَاصَّتِهِ فِيهِمْ نَحْرِيرٌ فَأَمَرَهُمْ
 بِلُزُومِ دَارِ الْحَسَنِ وَ تَعَرُّفِ خَبَرِهِ وَ حَالِهِ وَ
 بَعَثَ إِلَى نَفَرٍ مِنَ الْمُتَطَبِّبِينَ فَأَمَرَهُمْ
 بِالْإِخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَ تَعَاهُدِهِ صَبَاحًا وَ مَسَاءً
 فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ بِيَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ أُخْبِرَ أَنَّهُ
 قَدْ ضَعُفَ فَأَمَرَ الْمُتَطَبِّبِينَ بِلُزُومِ دَارِهِ وَ بَعَثَ
 إِلَى قَاضِيِ الْقُضَاةِ فَأَحْضَرَهُ مَجْلِسَهُ وَ أَمَرَهُ
 أَنْ يَخْتَارَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَشْرَةَ مِمَّنْ يُوَثِّقُ بِهِ
 فِي دِينِهِ وَ أَمَانَتِهِ وَ وَرَعِهِ فَأَحْضَرَهُمْ
 فَبِعَثَ بِهِمْ إِلَى دَارِ الْحَسَنِ وَ أَمَرَهُمْ بِلُزُومِهِ
 لَيْلًا وَ نَهَارًا فَلَمْ يَزَالُوا هُنَاكَ حَتَّى
 تَوُفِّيَ عَ فَصَارَتْ سُرٌّ مِنْ رَأْيِ ضَجَّةٍ
 وَاحِدَةٍ وَ بَعَثَ السُّلْطَانُ إِلَى دَارِهِ مَنْ فَتَشَّهَا
 وَ فَتَشَّ حُجْرَهَا وَ خَتَمَ عَلَى جَمِيعِ مَا فِيهَا وَ
 طَلَبُوا أَثَرَ وَ لَدَهُ وَ جَاءُوا بِنِسَاءٍ يَعْرِفْنَ
 الْحَمَلَ فَدَخَلْنَ إِلَى جَوَارِيهِ يَنْظُرْنَ إِلَيْهِنَّ

فَذَكَرَ بَعْضُهُنَّ أَنَّ هُنَاكَ جَارِيَةً بِهَا حَمْلٌ
فَجُعِلَتْ فِي حُجْرَةٍ وَ وُكِّلَ بِهَا نَحْرِيْرُ الْخَادِمِ
وَ أَصْحَابُهُ وَ نِسْوَةٌ مَعَهُمْ ثُمَّ أَخَذُوا بَعْدَ ذَلِكَ
فِي تَهْيِئَتِهِ وَ عَطَلَتِ الْأَسْوَاقُ وَ رَكِبَتْ بَنُو
هَاشِمٍ وَ الْقَوَادُ وَ أَبِي وَ سَائِرُ النَّاسِ إِلَى
جَنَازَتِهِ فَكَانَتْ سُرٌّ مَنْ رَأَى يَوْمَئِذٍ شَبِيهَاً
بِالْقِيَامَةِ فَلَمَّا فَرَغُوا مِنْ تَهْيِئَتِهِ بَعَثَ
السُّلْطَانُ إِلَى أَبِي عَيْسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ فَأَمَرَهُ
بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ فَلَمَّا وَضِعَتِ الْجَنَازَةُ
لِلصَّلَاةِ عَلَيْهِ دَنَا أَبُو عَيْسَى مِنْهُ فَكَشَفَ
عَنْ وَجْهِهِ فَعَرَضَهُ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ مِنْ
الْعُلُوِيَّةِ وَ الْعَبَّاسِيَّةِ وَ الْقَوَادِ وَ الْكُتَّابِ وَ
الْقُضَاةِ وَ الْمُعَدَّلِيْنَ وَ قَالَ هَذَا الْحَسَنُ بْنُ
عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الرِّضَا مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ
عَلَى فِرَاشِهِ حَضْرَهُ مِنْ حَضْرَهُ مِنْ خَدَمِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ ثِقَاتِهِ فَلَانَ وَ فَلَانَ وَ مِنْ
الْقُضَاةِ فَلَانَ وَ فَلَانَ وَ مِنَ الْمُتَطَبِّيِّينَ فَلَانَ
وَ فَلَانَ ثُمَّ عَطَى وَجْهَهُ وَ أَمَرَ بِحَمْلِهِ فَحُمِلَ
مِنْ وَسْطِ دَارِهِ وَ دُفِنَ فِي الْبَيْتِ الَّذِي
دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ فَلَمَّا دُفِنَ أَخَذَ السُّلْطَانُ وَ
النَّاسُ فِي طَلَبِ وَادِهِ وَ كَثُرَ التَّفْتِيْشُ فِي
الْمَنَازِلِ وَ الدُّوْرِ وَ تَوَقَّفُوا عَنْ قِسْمَةِ مِيرَاثِهِ
وَ لَمْ يَزَلِ الدِّيْنَ وَكَلُوا بِحِفْظِ الْجَارِيَّةِ
الَّتِي تُوَهَّمُ عَلَيْهَا الْحَمْلُ لِأَزْمِيْنِ حَتَّى نَبَّيْنَ
بُطْلَانَ الْحَمْلِ فَلَمَّا بَطَلَ الْحَمْلُ عَنْهُنَّ قُسِمَ
مِيرَاثُهُ بَيْنَ أُمَّه وَ أَخِيهِ جَعْفَرٍ وَ ادَّعَتْ أُمَّه
وَ صَيِّتَهُ وَ ثَبَتَ ذَلِكَ عِنْدَ الْقَاضِيِ وَ
السُّلْطَانِ عَلَى ذَلِكَ يَطْلُبُ أَثَرَ وَادِهِ فَجَاءَ
جَعْفَرٌ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي فَقَالَ اجْعَلْ لِي
مَرْتَبَةً أُخِي وَ أَوْصِلْ إِلَيْكَ فِي كُلِّ سَنَةٍ
عَشْرِيْنَ أَلْفَ دِينَارٍ فَرَبَّرَهُ أَبِي وَ أَسْمَعَهُ وَ
قَالَ لَهُ يَا أَحْمَقُ السُّلْطَانُ جَرَّدَ سَيْفَهُ فِي
الدِّيْنِ زَعَمُوا أَنَّ أَبَاكَ وَ أَخَاكَ أَنْمَةٌ
لِيَرُدَّهُمْ عَنْ ذَلِكَ فَلَمْ يَتَّهَيَّا لَهُ ذَلِكَ فَإِنْ
كُنْتُ عِنْدَ شَيْعَةِ أَبِيكَ أَوْ أَخِيكَ إِمَامًا فَلَا
حَاجَةَ بِكَ إِلَى السُّلْطَانِ أَنْ يُرْتَبِّكَ مَرَاتِبَهُمَا وَ

لَا غَيْرَ السُّلْطَانِ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُمْ بِهِدِهِ
الْمَنْزِلَةَ لَمْ تَتْلُهَا بِنَا وَاسْتَقَلَّهُ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ وَ
اسْتَضَعَفَهُ وَ أَمَرَ أَنْ يُحْجَبَ عَنْهُ فَلَمْ يَأْدُنْ
لَهُ فِي الدُّخُولِ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ أَبِي وَ خَرَجْنَا
وَ هُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ وَ السُّلْطَانُ يَطْلُبُ أَثَرَ
وَلَدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ

اصول کافی جلد 2 صفحه 430 روایت 1

ترجمه روایت شریفه:

احمد بن عبدالله خاقان که دشمنی سختی با علی و اولادش داشت ، متصدی املاک و خراج شهر قم بود. روزی در مجلسش از علویان و مذاهبشان سخن به میان آمد، او گفت : من در سامره مردی از اولاد علی را از لحاظ رفتار و وقار و پاکدامنی و نجاست و بزرگواری در خانواده خودش و بنی هاشم مانند حسن بن علی بن محمد، ابن الرضا ندیدم و نشناختم که خاندان خودش و بنی هاشم و سرلشکران وزیران و همه مردم او را بر سال خورده گان و اشراف مقدم بدارند. زیرا من روزی بالای سر پدرم ایستاده بودم و آن روزی بود که برای پذیرفتن مردم می نشست ، ناگاه دربانانش در آمدند و گفتند ابو محمد، ابن الرضا دم در است ، پدرم به آواز بلند گفت : اجازه اش دهید. من تعجب کردم از اینکه در محضر پدرم مردی را بکنیه معرفی کردند، در صورتی که جز خلیفه و ولیعهد و نماینده سلطان نزد او به کنیه معرفی نمی شد.

سپس مردی گندمگون ، خوش اندام ، نیکو رخسار، خوش پیکر، تازه جوان با جلالت و هیبت وارد شد، چون نگاه پدرم به او افتاد، برخاست و چند قدم استقبالش کرد، با آنکه گمان ندارم چنین کاری را نسبت به هیچ بنی هاشم و سرلشکری بکند، چون نزدیکش ، رسید با او معانقه کرد و صورت و سینه اش بوسید و دستش را گرفت و روی مسندی که خودش نشسته بود، او را نشانید، و پهلوی او نشست و متوجه او شد و با او به سخن پرداخت و خود را قربان او می

کرد، من از آنچه از پدرم می دیدم در شگفت بودم که دربان آمد و گفت موفق (برادر و سرلشکر خلیفه عباسی) آمده است و هر گاه موفق نزد پدرم می آمد، دربانان و افسران مخصوصش جلو می رفتند و از در خانه تا مسند پدرم به صف می ایستادند تا او بیاید و برود، پدرم رو به ابی محمد داشت و با او سخن می گفت تا نگاهش به غلامان مخصوص موفق افتاد، آنگاه گفت : خدا مرا قربانت کند، اکنون هرگاه بخواهید (می توانید تشریف ببرید) و به دربانانش گفت : او را از پشت صف ببرید تا آن مرد یعنی موفق او را نبیند. او برخاست و پدرم هم برخاست و با او معانقه کرد و برفت.

من به دربانان و غلامان پدرم گفتم : وای بر شما!! این چه شخصی بود که او را با کنیه به پدرم معرفی کردید و پدرم با او چنین رفتار کرد؟ گفتند: او از اولاد علی است و او را حسن بن علی می نامند و به ابن الرضا معرفی می شود، شگفتم افزون گشت و در تمام آن روز پریشان و نا آرام بودم و درباره او و آنچه او رفتار پدرم نسبت به او دیده بودم می اندیشیدم تا شب شد، و عادت پدرم این بود که نماز عشا را می گزارد، سپس برای مشورتهای مورد نیاز و آنچه باید به عرض سلطان برسد مجلس می کرد. چون نمازش را گزارد و جلوس کرد، آمدم و در برابرش نشستم ، در حالی که دیگری نزد او نبود.

به من گفت ! احمد! کاری داری ؟ گفتم آری ، پدر! اگر اجازه دهی سؤ ال کنم ، گفت : پسر جان اجازه دادم ،

هر چه خواهی بگو. گفتم ، ای پدر! مردی که امروز صبح دیدم نسبت به او احترام و بزرگداشت و تعظیم نمودی و خود و پدر و مادرت را قربانش کردی که بود؟ گفتم ، پسر جان ! او امام رافضیان است ، او حسن بن علی است که باین رضا معروفست ، آنگاه ساعتی سکوت کرد و سپس گفتم : پسر جان ! اگر امامت از خلفاء بنی عباس جدا شود، هیچکس از بنی هاشم جز او سزاوار آن نیست و او برای فضیلت و پاکدامنی و رفتار و خویشنداری و پرهیزگاری و عبادت و اخلاق شریف و شایستگی سزاوار خلافت می باشد اگر پدرش را می دیدی ، مردی بود روشنفکر، نجیب ، با فضیلت ، با آنچه از پدرم شنیدم ، ناراحتی و اندیشه و خشم بر او افزون گشت و کردار و گفتار او را نسبت به وی زیاده از حد دانستم . پس از آن اندیشه ای جز پرسش از حال او و جستجوی درباره او نداشتم . از هر يك از بنی هاشم و سران و نویسندگان و قضات و فقها و مردم دیگر که می پرسیدم ، او را در نهایت احترام و بزرگواری و مقام بلند و سخن نیک و تقدیم بر تمام فامیل و بزرگترانش معرفی می کردند. سپس مقام و ارزش او در نظرم بزرگ شد، زیرا هیچ دشمن و دوست او را ندیدم ، جز آنکه از او به نیکی یاد می کرد و مدحش می نمود.

یکی از حضار مجلس که اشعری مذهب بود گفت : ای ابابکر از برادرش جعفر چه خبر داری ؟ گفتم : جعفر کیست که حالش را بپرسی و او را همدوش حسن (بن علی ، ابن الرضا) سازی : او

متجاهر بفسق و آلوده و بی آبرو و دائم الخمر و پست ترین مردی که دیده نی (دیده ام) می باشد و پرده در خود و بی وزن و سفیه است.

در زمان وفات حسن بن علی سر گذشتی از سلطان و اصحابش پیش آمد که من تعجب کردم و گمان نمی کردم چنان شود و آن سر گذشت این بود که : چون ابن الرضا بیمار شود، به پدرم خبر دادند که او بیمار است . پدرم فوری سوار شد و بدار الخلافه رفت و زود بر گشت و پنج تن از خدمتگزاران امیرالمؤمنین (متعهد عباسی) که همگی از ثقات و خواص بودند و تحریر (خادم مخصوص خلیفه) هم در میان آنها بود، همراهش بودند. پدرم به آنها دستور داد که در خانه حسن بن علی باشند و از حالش خبر گیرند و به چند تن از پزشکان هم پیغام داد که شبانه روز در منزلش باشند و بقاضی القضاة پیغام داد که نزد او بیاید و به او دستور داد که ده تن از اصحابش را که نسبت بدین و امانت و پرهیزگاری آنها اطمینان دارد احضار کند و به منزل آن حضرت فرستد تا شبانه روز در آنجا باشند.

همه این اشخاص آنجا بودند تا آن حضرت وفات کرد، و شیره سامره يك پارچه ناله شد، سلطان ماعموری به خانه حضرت فرستاد که اتاقها را بازرسی کرد و هر چه در آنجا بود، مهر و موم نمود و در جستجوی فرزند او بود، و زنانی که آبستنی را تشخیص می دادند آوردند و کنیزان آن حضرت را بازرسی کردند، یکی از آنها گفت : در اینجا کنیزی است که آبستن است ، او را در اتاقی نگه داشتند و

نحریر خادم و اصحابش را با چند زن بر او گماشتند، سپس آماده تجهیز آن حضرت شدند و بازارها را بستند و بنی هاشم و سرلشکران و پدرم و مردم دیگر دنبال جنازه اش بودند، در آن روز سامره مانند روز قیامت شده بود.

چون از تجهیزش فارغ شدند، سلطان دنبال (برادر خود) ابو عیسی بن متوکل فرستاد و دستور داد بر جنازه نماز بخواند، چون جنازه آماده نماز شد، ابو عیسی پیش آمد و پرده از روی حضرت برداشت و او را بعلویان و عباسیان بنی هاشم و سر لشکران و نویسندگان و قضات و معدلان (کسانی که بعدالت حکم می کنند) نشان داد و گفت: این حسن بن علی بن محمد بن الرضا است که به اجل خود و در بستر خود مرده است و جمعی از خدمتگزاران امیرالمؤمنین و مردم ثقه مانند فلان و فلان و از قضات هم فلان و فلان و از پزشگان فلان و فلان بربالینش حاضر بوده اند (ولی بقول مرحوم مجلسی این کارها بیشتر دلالت دارد که همان سلطان امام را کشته و مسموم ساخته است) آنگاه رویش را پوشید و دستور داد جنازه را بردارند، جنازه از وسط منزل برداشته شد و در خانه ای که پدرش دفن شده بود، بخاک سپرده شد.

چون دفنش کردند، سلطان و مردم به جستجوی فرزندش برخاستند و منزلها و خانه ها تفتیش بسیار کردند و از تقسیم میراثش دست نگه داشتند، و کسانی که به پاسداری کنیزی که احتمال آبستن بودنش را می دادند

گماشته بودند، و همواره آنجا بودند، تا معلوم شد آبستن نبوده، آنگاه میراثش را میان مادر و برادرش جعفر تقسیم کردند و مادرش ادعای وصیت او را داشت و نزد قاضی هم ثابت شد و سلطان باز هم در جستجوی فرزند آن حضرت بود (زیرا خبر فرزند داشتن آن حضرت که از امام صادق علیه السلام به او رسیده بود نزدش قطعی و مسلم بود).

سپس جعفر نزد پدرم آمد و گفت: مقام و منصب برادرم را به من بده. من سالی 20 هزار دینار برایت می فرستم. پدرم به او تندی کرد و بد گفت و به او گفت: ای احمق! سلطان بر روی کسانی که به امامت پدر و برادرت معتقدند شمشیر کشید تا آنها را از آن عقیده برگرداند و نتوانست این کار را عملی کند (زیرا مردم از روی اخلاص و صمیمیت به آنها معتقد بودند) پس اگر شیعیان پدر و برادرت را امام می دانند، نیازی به سلطان و غیر سلطان نداری که منصب آنها را به تو دهند، و اگر نزد شیعیان این منزلت را نداری، به وسیله ما بدان نخواهی رسید و چون جعفر چنین سخنی گفت، پدرم او را پست و سست عقل دانست و بیرونش کرد و تا زنده بود، اجازه نداد نزدش آید، ما از سامره بیرون آمدیم و سلطان باز هم در جستجوی خبر فرزند حسن بن علی علیهما السلام بود.

شرح مجلسی علیه الرحمه از کمال الدین صدوق روایتی نقل می کند که ابوالادیان خادم و نامه رسان امام حسن عسکری علیه السلام به امر آن حضرت به مدائن رفت و روزی که به سامره برگشت امام وفات کرده بود ابوالادیان

جعفر را دید که آماده نماز خواندن بر امام شد، ناگاه کودکی را دید پیش آمد و عبای جعفر را کشید و فرمود: عمو! عقب بایست که من به نماز خواندن بر پدرم از تو سزاوارترم ... مرآت ج 1 ص 422.

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن اسماعیل گوید: حضرت ابو محمد (امام یازدهم) علیه السلام قریب 20 روز پیش از مرگ المعتر به اسحاق بن جعفر زبیری نوشت: در خانه ات بنشین تا حادثه ای پیش آید، چون بریحه کشته شد، اسحاق به حضرت نوشت: حادثه پیش آمد اکنون چه دستور می فرمائی؟ حضرت نوشت: این پیش آمد (که تو گمان کرده ای) نیست، پیش آمد دیگری هست، سپس کار المعتر بدانجا رسید که رسید. و نیز همین را وی گوید: به مرد دیگری نوشت: عبدالله بن محمد بن داود کشته می شود و این نوشته ده روز پیش از کشته شدنش بود چون روز دهم رسید او کشته شد.

2- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ كَتَبَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ إِسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرِ الزُّبَيْرِيِّ قَبْلَ مَوْتِ الْمُعْتَرِّ بِنَحْوِ عَشْرِينَ يَوْمًا الزَّمَّ بَيْتَكَ حَتَّى يَحْدُثَ الْحَادِثُ فَلَمَّا قُتِلَ بِرِيحَةٍ كَتَبَ إِلَيْهِ قَدْ حَدَثَ الْحَادِثُ فَمَا تَأْمُرُنِي فَكَتَبَ لَيْسَ هَذَا الْحَادِثُ هُوَ الْحَادِثُ الْآخِرُ فَكَانَ مِنْ أَمْرِ الْمُعْتَرِّ مَا كَانَ وَ عَنْهُ قَالَ كَتَبَ إِلَى رَجُلٍ آخَرَ يُقْتَلُ ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ عَبْدُ اللَّهِ قَبْلَ قَتْلِهِ بِعَشْرَةِ أَيَّامٍ فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ قُتِلَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 436 روایت 2

3- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَعْرُوفِ بَابِنِ الْكُرْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ ضَاقَ بِنَا الْأَمْرُ فَقَالَ لِي أَبِي امْضُ بِنَا حَتَّى نَصِيرَ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ يَعْنِي أَبَا مُحَمَّدٍ فَإِنَّهُ قَدْ وُصِفَ عَنْهُ سَمَاحَةٌ فَقُلْتُ تَعْرِفُهُ فَقَالَ مَا أَعْرِفُهُ وَلَا رَأَيْتُهُ قَطُّ قَالَ فَقَصَدْنَاهُ فَقَالَ لِي أَبِي وَ هُوَ فِي طَرِيقِهِ مَا أَحْجَجْنَا إِلَى أَنْ يَأْمُرَ لَنَا بِخَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ مِائَتًا دِرْهَمٍ

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهما السلام گوید: کار ما سخت و دشوار گردید، پدرم به من گفتم: با من بیا نزد این مرد یعنی ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) برویم، زیرا از او جوانمردی شنیده می شود، گفتم: او را می شناسی؟ گفتم: نمی شناسم و هرگز او را ندیده ام، سپس آهنگ او کردیم، پدرم در بین راه به من می گفت: چقدر احتیاج به 500 درهم داریم. اگر به ما بدهد 200 درهمش را برای پوشاک و 200 درهمش را برای بدهی و 100 درهمش را برای مخرج صرف می کنیم، من هم با خود گفتم: کاش به من هم 300 درهم بدهد که با 100 درهمش الاغی بخرم و 100 درهمش برای خرجی و 100 دیگش برای پوشاک باشد تا به کوهستان (همدان و اطرافش) بروم. چون به در خانه رسیدیم، غلامش آمد و گفت: علی بن ابراهیم با پسرش محمد در آیند، چون وارد شدیم و سلام کردیم، به پدرم فرمود: ای علی! چرا تاکنون نزد ما نیامدی؟ پدرم گفت: آقای من! خجالت می کشیدم با این وضع به ملاقات شما آیم، چون از نزدش بیرون رفتیم، غلامش آمد و به پدرم کیسه پولی داد و گفت: این 500 درهم است که 200 آن برای پوشاک و 200 آن برای بدهی و 100 آن برای خرجیت باشد. و کیسه ئی به من داد و گفتم، این 300 درهم است، 100 درهمش برای خرید الاغ و 100 درهمش برای پوشاک و 100 درهمش برای مخرجت باشد. و به کوهستان برو، بلکه به سوراخ برو. او

لِلْكَسْوَةِ وَ مَائَتَا دِرْهَمٍ لِلدَّيْنِ وَ مَائَةٌ لِلنَّفَقَةِ
فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَيْتَهُ أَمَرَ لِي بِثَلَاثِمِائَةِ
دِرْهَمٍ مَائَةٌ أَشْتَرِي بِهَا حِمَارًا وَ مَائَةٌ لِلنَّفَقَةِ
وَ مَائَةٌ لِلْكَسْوَةِ وَ أَخْرَجَ إِلَى الْجَبَلِ قَالَ فَلَمَّا
وَافَيْنَا الْبَابَ خَرَجَ إِلَيْنَا غَلَامُهُ فَقَالَ يَدْخُلُ
عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ فَلَمَّا دَخَلْنَا
عَلَيْهِ وَ سَلَّمْنَا قَالَ لِأَبِي يَا عَلِيُّ مَا خَلَفَكَ عَنَّا
إِلَى هَذَا الْوَقْتِ فَقَالَ يَا سَيِّدِي اسْتَحْيَيْتُ أَنْ
أَلْقَاكَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ
عِنْدِهِ جَاءَنَا غَلَامُهُ فَنَاقَلَ أَبِي صُرَّةً فَقَالَ
هَذِهِ خَمْسُمِائَةٌ دِرْهَمٍ مَائَتَانِ لِلْكَسْوَةِ وَ
مَائَتَانِ لِلدَّيْنِ وَ مَائَةٌ لِلنَّفَقَةِ وَ أَعْطَانِي
صُرَّةً فَقَالَ هَذِهِ ثَلَاثِمِائَةٌ دِرْهَمٍ اجْعَلْ مَائَةً فِي
ثَمَنِ حِمَارٍ وَ مَائَةٌ لِلْكَسْوَةِ وَ مَائَةٌ لِلنَّفَقَةِ وَ
لَا تَخْرُجْ إِلَى الْجَبَلِ وَ صِرْ إِلَى سُورَاءَ
فَصَارَ إِلَى سُورَاءَ وَ تَزَوَّجَ بِامْرَأَةٍ فَدَخَلَهُ
الْيَوْمَ أَلْفٌ دِينَارٍ وَ مَعَ هَذَا يَقُولُ بِالْوَقْفِ
فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فَقُلْتُ لَهُ وَيْحَكَ أَ تَرِيدُ
أَمْرًا أَبْيَنَ مِنْ هَذَا قَالَ فَقَالَ هَذَا أَمْرٌ قَدْ
جَرَيْنَا عَلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 436 روایت 3

به سوراخ رفت و با زنی ازدواج کرد و اکنون هزار دینار عایدی املاک دارد، با وجود این واقفی مذهب است (یعنی هفت امامی است و عقیده دارد موسی بن جعفر علیه السلام نمرده و او امام قائم است) محمد بن ابراهیم گوید، به او گفتم : وای بر تو! مگر دلیلی روشن تر از این می خواهی؟! (که امام یازدهم از دل تو آگاه باشد و به مقدار احتیاجت به تو کمک کند) او گفت : این امری است که بدان عادت کرده ایم (یعنی کیش و مذهب خانوادگی ماست).

- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي
عَلِيٍّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ
إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ
بْنُ الْحَارِثِ الْقَزْوِينِيُّ
قَالَ كُنْتُ مَعَ أَبِي بِسَرٍّ
مَنْ رَأَى وَ كَانَ أَبِي
يَتَعَاطَى الْبَيْطْرَةَ فِي مَرْبِطِ
أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ وَ كَانَ
عِنْدَ الْمُسْتَعِينِ بَغْلٌ لَمْ يَرِ
مِثْلَهُ حُسْنًا وَ كِبْرًا وَ كَانَ
يَمْنَعُ ظَهْرَهُ وَ اللَّجَامَ وَ
السَّرَجَ وَ قَدْ كَانَ جَمَعَ
عَلَيْهِ الرَّاضَةَ فَلَمْ يُمْكِنُ
لَهُمْ حِيلَةٌ فِي رُكُوبِهِ قَالَ
فَقَالَ لَهُ بَعْضُ نَدَمَائِهِ
يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا
تَتَّبِعُ إِلَى الْحَسَنِ ابْنِ
الرِّضَا حَتَّى يَجِيءَ فِيمَا
أَنْ يَرْكَبَهُ وَ إِمَّا أَنْ يَقْتُلَهُ
فَتَسْتَرِيحُ مِنْهُ قَالَ فَبَعَثَ
إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ وَ مَضَى
مَعَهُ أَبِي فَقَالَ أَبِي لَمَّا

دَخَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الدَّارَ كُنْتُ
 مَعَهُ فَنظَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ إِلَى
 البَغْلِ واقفاً فِي صَحْنِ
 الدَّارِ فَعَدَلَ إِلَيْهِ فَوَضَعَ
 بِيَدِهِ عَلَى كَفْلِهِ قَالَ
 فَنظَرْتُ إِلَى البَغْلِ وَقَدْ
 عَرِقَ حَتَّى سَالَ العَرَقُ
 مِنْهُ ثُمَّ صَارَ إِلَى
 المُسْتَعِينِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ
 فَرَحَّبَ بِهِ وَقَرَّبَ فَقَالَ
 يَا أبا مُحَمَّدٍ أَلْجِمُ هَذَا
 البَغْلَ فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ لِأَبِي
 أَلْجِمُهُ يَا غُلامُ فَقَالَ
 المُسْتَعِينُ أَلْجِمُهُ أَنْتَ
 فَوَضَعَ طَيْئِسَانَهُ ثُمَّ قَامَ
 فَأَلْجَمَهُ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى
 مَجْلِسِهِ وَقَعَدَ فَقَالَ لَهُ يَا
 أبا مُحَمَّدٍ أَسْرِجُهُ فَقَالَ
 لِأَبِي يَا غُلامُ أَسْرِجُهُ فَقَالَ
 أَسْرِجُهُ أَنْتَ فَقَامَ ثَانِيَةً
 فَأَسْرِجَهُ وَرَجَعَ فَقَالَ لَهُ
 تَرَى أَنْ تَرْكَبَهُ فَقَالَ نَعَمْ
 فَرَكَبَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَمْتَنِعَ
 عَلَيْهِ ثُمَّ رَكَضَهُ فِي
 الدَّارِ ثُمَّ حَمَلَهُ عَلَى
 الهَمْلَجَةِ فَمَشَى أَحْسَنَ
 مَشْيٍ يَكُونُ ثُمَّ رَجَعَ وَ
 نَزَلَ فَقَالَ لَهُ المُسْتَعِينُ يَا
 أبا مُحَمَّدٍ كَيْفَ رَأَيْتَهُ قَالَ
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا
 رَأَيْتُ مِثْلَهُ حُسْنًا وَفَرَاهَةً
 وَمَا يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ
 مِثْلَهُ إِلَّا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 قَالَ فَقَالَ يَا أبا مُحَمَّدٍ فَإِنَّ
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ حَمَلَكَ
 عَلَيْهِ فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ لِأَبِي

يَا غَلَامُ خُذْهُ فَأَخَذَهُ أَبِي
فَقَادَهُ

اصول کافی جلد 2
صفحه 437 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:

احمد بن حارث قزوینی گوید: من با پدرم در سامره بودم ، و پدرم دامپزشك اصطبل امام حسن عسکری علیه السلام بود. مستعین بالله (خلیفه عباسی) استری داشت که در زیبایی و بزرگی مانند نداشت ، ولی از سواری دادن و لجام و زین گرفتن سرپیچی می کرد، رام کنندگان ستور بر سرش ریخته بودند و چاره ئی برای سواری او نیافته بودند، یکی از همدمان خلیفه گفت : یا امیرالمؤمنین ! چرا دنبال حسن بن رضا نمی فرستی تا بیاید، یا این استر را سوار شود و یا او را بکشد ناراحت شوی.

خلیفه نزد ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) فرستاد، پدرم نیز همراه او بود، پدرم گوید: چون حضرت وارد خانه شد، من با او بودم ، نگاهی به استر کرد که در صحن منزل ایستاده بود، بجانب او رفت و دست بر کپش گذاشت ، استر را دیدم که عرق از او سرازیر است ، سپس نزد مستعین رفت و سلام کرد مستعین او را خوش آمد گفت و نزدیک خود نشانید، و گفت : ای ابا محمد! این استر را لجام گذار. حضرت بپدرم گفت : غلام لجامش گذارد، مستعین گفت : خود شما لجامش گذارید، حضرت رولباسیش را کنار گذاشت و برخاست و او را زین گذاشت و برگشت . مستعین گفت : میل دارید سوارش شوید؟ فرمود: آری بر او سوار شد، بدون اینکه سرکشی کند و در میان منزل او را براند، راندنی تند و آرام و بهترین راندنی که ممکن است ، سپس برگشت و

فرود آمد.

مستعین گفت: ای ابا محمد! آنرا چگونه دیدی؟ فرمود: ای امیرالمؤمنین! در زیبایی و مهارت رفتار مانندش ندیده ام. و چنین استری جز امیرالمؤمنین را شایسته نیست. خلیفه گفت: ای ابا محمد! امیرالمؤمنین هم شما را بر آن نشانید (و بشما بخشید) حضرت پدیرم فرمود: غلام آن را بگیر، پدیرم آن را گرفت و افسار کشید.

ترجمه روایت شریفه:

ابو هاشم جعفری گوید: از نیامندی خود بامام حسن عسکری علیه السلام شکایت کردم، حضرت با تازیانه اش بزمین کشید و بگمانم با دستمالی بود که روی آن را پوشید و 500 اشرفی بیرون آورد و فرمود ای ابا هاشم! بگیر و ما را معذوردار (که کم است یا از اینکه دیر بتو رسیدیم تا خودت سؤال کردی).

ترجمه روایت شریفه:

ابی علی مطهر در سال قادسیه بآن حضرت نوشت که مردم از رفتن بمکه منصرف می شوند، و او هم از تشنگی ترس دارد. حضرت نوشت؟ (((بروید، بیمی بر شما نیست ان شاء الله))) سپس آنها بسلامت برفتند و الحمدلله رب العالمین.

5- عَلِيٌّ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ شَكَّوْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ع الْحَاجَةَ فَحَكَ بِسَوْطِهِ الْأَرْضَ قَالَ وَ أَحْسَبُهُ غَطَاهُ بِمَنْدِيلٍ وَ أَخْرَجَ خَمْسَمِائَةَ دِينَارٍ فَقَالَ يَا أَبَا هَاشِمٍ خُذْ وَ أَعِزَّنَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 438 روایت 5

6- عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْمُطَهَّرِ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ سَنَةَ الْقَادِسيَّةِ يُعَلِّمُهُ أَنْصِرَافَ النَّاسِ وَ أَنَّهُ يَخَافُ الْعَطَشَ فَكَتَبَ عَ امْضُوا فَلَا خَوْفَ عَلَيْكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَمَضَوْا سَالِمِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 439 روایت 6

شرح:

قادسیه قریه ای است نزدیک کوفه و سال قادسیه، سالی است که مردمی که عازم حج بودند، از ترس تشنگی از آنجا برگشتند و بمکه نرفتند جز مطهر و یاران او.

7- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ
الْفَضْلِ الْيَمَانِيِّ قَالَ نَزَلَ بِالْجَعْفَرِيِّ مِنْ آلِ
جَعْفَرَ خَلَقَ لَا قِبَلَ لَهُ بِهِمْ فَكَتَبَ إِلَيْهِ
أَبِي مُحَمَّدٍ يَشْكُو ذَلِكَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ تَكْفُونَ
ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فِي نَفَرٍ
يَسِيرٍ وَالْقَوْمُ يَرِيدُونَ عَلِيَّ عَشْرِينَ أَلْفًا وَ
هُوَ فِي أَقَلِّ مِنْ أَلْفٍ فَاسْتَبَاحَهُمْ
اصول کافی جلد 2 صفحه 439 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:
جماعتی بر جعفری که شخصی
است از اولاد جعفر (طیار یا جعفر
بن متوکل) حمله کردند و او تاب
مقاومت آنها را نداشت، شکایت خود را
بامام حسن عسکری علیه السلام نوشت
. حضرت در جواب نوشت: از این
جهت بی نیاز می شوید ان شاء الله
تعالی))) او با جماعتی اندک بر آنها
حمله برد، با آنکه آنها بیش از 20 هزار و
او با کمتر از هزار نفر ایشان را ریشه کن
ساخت.

8- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
إِسْمَاعِيلِ الْعَلَوِيِّ قَالَ حُبِسَ أَبُو مُحَمَّدٍ عِنْدَ
عَلِيِّ بْنِ نَارْمَشٍ وَهُوَ أَنْصَبُ النَّاسِ وَ
أَشَدُّهُمْ عَلَيَّ آلِ أَبِي طَالِبٍ وَ قِيلَ لَهُ أَفْعَلْ بِهِ
وَ أَفْعَلْ فَمَا أَقَامَ عِنْدَهُ إِلَّا يَوْمًا حَتَّى
وَضَعَ خَدَّيْنِهِ لَهُ وَ كَانَ لَا يَرْفَعُ بَصَرَهُ إِلَيْهِ
إِجْلَالًا وَ اعْظَامًا فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَ هُوَ
أَحْسَنُ النَّاسِ بَصِيرَةً وَ أَحْسَنُهُمْ فِيهِ قَوْلًا
اصول کافی جلد 2 صفحه 439 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:
امام حسن عسکری علیه السلام را نزد
علی بن نارمش که دشمنترین مردم با
اولاد ابیطالب بود زندان کردند، و به او
گفتند، بر او هر چه خواهی سخت گیر و
سخت گیر. حضرت بیش از یک روز، نزد
او نبود که احترام و بزرگداشت آن
حضرت در نظر او بجائی رسید که در
برابر او چهره بر خاک می گذاشت و دیده
از زمین بر نمی داشت، حضرت از نزد او
خارج شد، در حالی که بصیرت او به
آن حضرت از همه بیشتر و ستایشش او
را از همه نیکوتر بود.

9- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي
سُفْيَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ الضَّبِّيُّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى
أَبِي مُحَمَّدٍ أَسْأَلُهُ عَنِ الْوَلِيَّةِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ
تَعَالَى وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا
رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْهَ قُلْتُ فِي

نَفْسِي لَا فِي الْكِتَابِ مَنْ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ
هَاهُنَا فَرَجَعَ الْجَوَابُ الْوَلِيَجَةَ الَّذِي يُقَامُ دُونَ
وَلِي الْأَمْرِ وَ حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ عَنْ
الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَهُمْ
الْأَيْمَةُ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ عَلَى اللَّهِ فَيَجِيزُ أَمَانَهُمْ
اصول کافی جلد 2 صفحه 439 روایت 9

ترجمه روایت شریفه:

سفیان بن محمد ضیعی گوید: بامام حسن
عسکری علیه السلام نامه نوشتیم و از آن
حضرت راجع به ولیجه پرسیدم ، که در
قول خدای تعالی است : (((جز خدا و
پیغمبر و مؤمنین ولیجه نی نگرفتند 15
سوره 9 -))) و بدون آنکه در نامه بنویسم
، پیش خود فکر می کردم که آیا مقصود
از مؤمنین در این آیه کیانند؟ جواب آمد
که : ولیجه کسی است غیر از امام بحق
که بجای او منصوب می شود و در
خاطرات گذشت که آیا مؤمنین در این آیه
کیانند؟ ایشان ائمه برحق هستند که از
خدا برای مردم امان می گیرند و خدا هم
امان آنها را اجازه می کند (چنانچه
ایشان بهشت را با شرایطی برای مردمی
ضمانت کرده اند، خدای تعالی هم ضمانت
ایشان را امضا می فرماید.)

ترجمه روایت شریفه:

ابوهاشم جعفری گوید: از تنگی زندان
و فشار کند و زنجیر بامام حسن عسکری
علیه السلام شکایت کردم ، به من نوشت
: (((تو امروز، نماز ظهر را در منزلت
می گزاری))) (هنگام ظهر بود که
بیرون آمدم و چنانکه فرموده بود، نماز
را در منزلم گزاردم ، و نیز در تنگی
زندگی بودم و می خواستم در نامه
از آن حضرت تقاضای پول کنم ،
خجالت کشیدم ، چون به منزلم رسیدم ،
صد دینار برایم فرستاد و در نامه نوشته
بود: هرگاه احتیاج داشتی شرم مدار و
پروا مکن ، بخواه که طبق میلت خواهی
دید انشاء الله.

10- إسْحَاقُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو هَاشِمٍ
الْجَعْفَرِيُّ قَالَ شَكَّوْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ع
ضَيْقَ الْحَبْسِ وَ كَتَلَ الْقَيْدَ فَكَتَبَ إِلَيَّ أَنْتَ
تُصَلِّي الْيَوْمَ الظُّهْرَ فِي مَنْزِلِكَ فَأُخْرِجْتُ فِي
وَقْتُ الظُّهْرِ فَصَلَّيْتُ فِي مَنْزِلِي كَمَا قَالَ ع وَ
كُنْتُ مُضَيِّقًا فَأَرَدْتُ أَنْ أَطْلُبَ مِنْهُ دَنَانِيرَ
فِي الْكِتَابِ فَاسْتَحْيَيْتُ فَلَمَّا صَرْتُ إِلَيَّ
مَنْزِلِي وَجَّهَ إِلَيَّ بِمِائَةِ دِينَارٍ وَ كَتَبَ إِلَيَّ إِذَا
كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ فَلَا تَسْتَحْيِ وَ لَا تَحْتَشِمِ
وَ اطْلُبْهَا فَإِنَّكَ تَرَى مَا تُحِبُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 440 روایت 10

11- اسحاق عن أحمد بن محمد بن الأفرع قال حدثني أبو حمزة نصير الخادم قال سمعت أبا محمد غير مرة يكلم غلمانه بلغاتهم ترك و روم و صقالبة فتعجبت من ذلك و قلت هذا ولد بالمدينة و لم يظهر لأحد حتى مضى أبو الحسن ع و لا راه أحد فكيف هذا أحدثت نفسي بذلك فأقبل علي فقال إن الله تبارك و تعالى بين حجته من سائر خلقه بكل شيء و يعطيه اللغات و معرفة الأنساب و الأجال و الحوادث و لو لا ذلك لم يكن بين الحجة و المحجوج فرق

اصول کافی جلد 2 صفحه 440 روایت 11

ترجمه روایت شریفه:
 نصیر خادم گوید: بارها می شنیدم که امام حسن عسکری علیه السلام با غلامان ترک و رومی و صقالبی خود بلغت خودشان سخن می گفت . من تعجب کردم و با خود گفتم : این که در مدینه متولد شد و تا (پدرش) ابوالحسن علیه السلام وفات کرد، پیش کسی نرفت و کسی او را ندید (که درس بخواند یا با اهل این لغات مکالمه کند) من این موضوع را پیش خود فکر می کردم که حضرت به من متوجه شد و فرمود هماتا خدای تبارک و تعالی حجت خود را با سایر مردم در همه چیز امتیاز بخشیده و معرفت و لغات و انساب و مرگها و پیش آمدها را به او عطا فرموده و اگر چنین نبود، میان حجت و محجوج (امام و ماعوم) فرق نبود.

12- اسحاق عن الأفرع قال كتبت إلى أبي محمد أسأله عن الإمام هل يحتلم و قلت في نفسي بعد ما فصل الكتاب الاحتلام شيطنة و قد أعاد الله تبارك و تعالى أوليائه من ذلك فورد الجواب حال الأنمة في المنام حالهم في اليقظة لا يعير النوم منهم شيئاً و قد أعاد الله أوليائه من لمة الشيطان كما حدثتك نفسك

اصول کافی جلد 2 صفحه 441 روایت 12

ترجمه روایت شریفه:
 اقرع گوید: به حضرت ابی محمد نوشتم : آیا امام محتلم می شود؟ و بعد از آنکه نامه از دستم خارج شد، با خود گفتم : احتلام امریست شیطانی و خدای تبارک و تعالی دوستانش را از آن برکنار داشته است ، سپس جواب آمد : حال انمه در خواب مانند بیداری است ، خواب حال آنها را دگرگون نکند، و خدا اولیاء خود را از برخورد شیطان محفوظ داشته ، چنانکه بخاطرت گذشت.

13- اسحاق قال حدثني الحسن بن ظريف قال اختلج في صدري مسألان أردت

الْكِتَابَ فِيهِمَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ع فَكَتَبْتُ أَسْأَلُهُ
عَنِ الْقَائِمِ ع إِذَا قَامَ بِمَا يَقْضِي وَ أَيْنَ
مَجْلِسُهُ الَّذِي يَقْضِي فِيهِ بَيْنَ النَّاسِ وَ
أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لِحَمِي الرَّبِيعِ
فَأَعْفَلْتُ خَبَرَ الْحَمِيِّ فَجَاءَ الْجَوَابُ
سَأَلْتُ عَنِ الْقَائِمِ فَإِذَا قَامَ قَضَى بَيْنَ النَّاسِ
بِعِلْمِهِ كَقَضَاءِ دَاوُدَ ع لَا يَسْأَلُ الْبَيِّنَةَ وَ كُنْتُ
أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَ لِحَمِي الرَّبِيعِ فَأَنْسَيْتُ فَكَاتَبْتُ
فِي وَرْقَةٍ وَ عَلَّقْتُهُ عَلَى الْمَحْمُومِ فَإِنَّهُ
يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللَّهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا
وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ فَعَلَّقْنَا عَلَيْهِ مَا ذَكَرَ
أَبُو مُحَمَّدٍ ع فَأَفَاقَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 441 روایت 13

ترجمه روایت شریفه:
حسن بن ظریف گوید: دو مسأله در
خاطرم بود که می خواستم به حضرت ابی
محمد علیه السلام نامه بنویسم و بپرسم ،
سپس نامه نوشتم و راجع به حضرت قائم
علیه السلام پرسیدم که چون قیام کند،
چگونه داوری کند و دادگستری او در
میان مردم در کجاست ؟ و می خواستم
راجع بمعالجه تب ربع (که یروز می
گیرد و دو روز نمی گیرد) سؤال کنم ،
ولی فراموش کردم . جواب آمد که درباره
حضرت قائم پرسیدی ، چون او قیام کند
بعلم و یقین خود داوری کند، چنانکه داود
علیه السلام داوری می کرد، و گواه
نخواهد : و می خواستی راجع به تب ربع
هم بررسی ولی فراموش کردی . این آیه
را بر کاغذی بنویس و بر تب دار
بیاویز، با اجازه خدا بهبودی یابد، انشاء
الله : (((یا نار کونی بردا و سلاما علی
ابراهیم))) آنچه ابو محمد فرمود نوشتم
و به او اویختم ، بهبودی یافت.

14- اسحاق قال حدثني إسماعيل بن محمد
بن علي بن إسماعيل بن علي بن عبد الله
بن عباس بن عبد المطلب قال قعدت
لأبي محمد ع على ظهر الطريق فلما مر بي
شكوت إليه الحاجة و حلفت له أنه ليس
عندي درهم فما فوقها و لا عدا و لا
عشاء قال فقال تخلف بالله كاذباً و قد
دفنت مائتي دينار و ليس قولي هذا دفعا لك
عن العطيبة أعطه يا غلام ما معك فأعطاني
غلامه مائة دينار ثم أقبل علي فقال لي إنك
تحرمتها أحوج ما تكون إليها يعني
الدنانير التي دفنت و صدق ع و كان كما
قال دفنت مائتي دينار و قلت يكون ظهراً

وَ كَهْفًا لَنَا فَاضْطَرَرْتُ ضَرُورَةً شَدِيدَةً إِلَى
شَيْءٍ أَنْفَقْتُهُ وَ انْعَلَقْتُ عَلَى أَبْوَابِ
الرِّزْقِ فَتَبَشَّثْتُ عَنْهَا فَإِذَا ابْنُ لِي قَدْ عَرَفَ
مَوْضِعَهَا فَأَخَذَهَا وَ هَرَبَ فَمَا قَدَّرْتُ مِنْهَا
عَلَى شَيْءٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 441 روایت 14

ترجمه روایت شریفه:

اسماعیل بن محمد، نوه عبدالمطلب
گوید: سر راه حضرت ابی مجمد نشستم ،
چون بر من گذشت ، از نیازمندی خود به
او شکایت کردم و سوگند خوردم که يك
درهم و بیشتر ندارم و صبحانه و شام هم
ندارم ، فرمود: بنام خدا سوگند دروغ می
خوری در صورتیکه 200 دینار زیر
خاک کرده ئی؟! من این سخن را برای
نبخشیدن بتو نمی گویم ، غلام هر چه
همراه داری به او ده.

غلامش صد دینار به من داد سپس رو به
من کرد و فرمود: هنگامی که احتیاج
بسیاری به آن دنائیر زیر خاکداری محروم
می شوی ، و راست فرمود، و چنان شد
که او گفت ، زیرا 200 دینار زیر خاک
کردم و با خود گفتم : پشتیبان و پس انداز
روز بیچارگیم باشد، سپس بشدت برای
مخارجی ناچار شدم و درهای روزی
برویم بسته شد، آنجا را کندم معلوم شد،
پسرم جای آنها را دانسته و برداشته و
فرار کرده و چیزی از آنها بدست من
نرسید.

-إِسْحَاقُ قَالَ حَدَّثَنِي
عَلِيُّ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ كَانَ
لِي فَرَسٌ وَ كُنْتُ بِهِ
مُعْجَبًا أَكْثَرَ ذِكْرِهِ فِي
الْمَحَالِّ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي
مُحَمَّدٍ يَوْمًا فَقَالَ لِي مَا
فَعَلَ فَرَسُكَ فَقُلْتُ هُوَ
عِنْدِي وَ هُوَ ذَا هُوَ
عَلَى بَابِكَ وَ عَنْهُ نَزَلْتُ
فَقَالَ لِي اسْتَبِدِلْ بِهِ قَبْلَ

الْمَسَاءِ إِنْ قَدَرْتَ عَلَيَّ
مُشْتَرِيٍّ وَ لَا تُؤَخِّرْ ذَلِكَ وَ
دَخَلَ عَلَيْنَا دَاخِلٌ وَ
انْقَطَعَ الْكَلَامُ فَخَمْتُ
مُتَفَكِّرًا وَ مَضَيْتُ إِلَى
مَنْزِلِي فَأَخْبَرْتُ أَخِي
الْخَبَرَ فَقَالَ مَا أَدْرِي مَا
أَقُولُ فِي هَذَا وَ
شَحَحْتُ بِهِ وَ نَفَسْتُ
عَلَى النَّاسِ بَيْعِهِ وَ
أَمْسَيْنَا فَأَتَانَا السَّائِسُ وَ
قَدْ صَلَّيْنَا الْعَتَمَةَ فَقَالَ
يَا مَوْلَايَ نَفَقَ فَرَسُكَ
فَأَعْتَمْتُ وَ عَلِمْتُ أَنَّهُ
عَنِي هَذَا بِذَلِكَ الْقَوْلِ
قَالَ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي
مُحَمَّدٌ بَعْدَ أَيَّامٍ وَ أَنَا أَقُولُ
فِي نَفْسِي لَيْتَهُ أَخْلَفَ
عَلَيَّ دَابَّةً إِذْ كُنْتُ
اِعْتَمَمْتُ بِقَوْلِهِ فَلَمَّا
جَلَسْتُ قَالَ نَعَمْ نَخْلَفُ
دَابَّةً عَلَيْكَ يَا غَلَامُ أَعْطَهُ
بِرْدُونِي الْكُمَيْتِ هَذَا خَيْرٌ
مِنْ فَرَسِكَ وَ أَوْطَأُ وَ
أَطُولُ عُمْرًا

اصول کافی جلد 2

صفحه 442 روایت 15

ترجمه روایت شریفه:

علی بن زید گوید: اسبی داشتم که از آن خوشم می آمد و در مجالس و صفش را زیاد می گفتم ، روزی خدمت ابی محمد علیه السلام رسیدم ، حضرت به من فرمود: اسبت چه شد؟ عرض کردم : آن را دارم و اکنون از آن پیاده شدم و در منزل شماس است . فرمود: اگر مشتری پیدا کردی تا شب نرسیده آن را معاوضه کن و تا عاخر میانداز. آنگاه مردی وارد شد و سخن ما را قطع کرد. من ب فکر فرو رفتم و به منزلم رفتم و خبر را ببرادرم گفتم : او گفت نمی دانم در این باره چه بگویم ؟ من دریغ کردم و حیقم آمد که آن را بمردم بفروشم تا شب شد. نماز عشا را خوانده بودیم که تیمارگر اسب آمد و گفت :

مولای من ! اسبت مرد.
من اندوهگین شدم و دانستم که مقصود حضرت از آن سخن این بوده . پس از چند روز خدمت آن حضرت رسیدم و با خود می گفتم : کاش بجای آن به من چارپائی می داد، که این اندوه به من از سخن او رسید.

چون بنشستم ، فرمود: آری بجایش بتو چارپائی دهیم . غلام ! بردون ((26))
قرمز مرا به اوده . این از اسب تو بهتر است ، هموارتر رود و عمرش درازتر است.

16- اسحاق قال حدثني محمد بن الحسن بن شمون قال حدثني أحمد بن محمد قال كتبت إلى أبي محمد ع حين أخذ المهتدي في قتل الموالى يا سيدي الحمد لله الذي شغلنا عنا فقد بلغني أنه يتهددك و يقول و الله لأجلينهم عن جديد الأرض فوقع

أَبُو مُحَمَّدٍ ع بَخَطَهُ ذَاكَ أَقْصَرَ لِعُمْرِهِ
عَنْدَ مِنْ يَوْمِكَ هَذَا خَمْسَةَ أَيَّامٍ وَ يُقْتَلُ فِي
الْيَوْمِ السَّادِسِ بَعْدَ هَوَانٍ وَ اسْتِخْفَافٍ يَمُرُّ
بِهِ فَكَانَ كَمَا قَالَ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 443 روایت 16

ترجمه روایت شریفه:
احمد بن محمد گوید: چون مهتدی
عباسی دست بکشتار موالیان ترک زد، به
حضرت ابی محمد علیه السلام نامه
نوشتیم: آقای من! خدا را شکر که او را
از ما باز داشت، شنیده ام شما را تهدید
کرده و گفته است: بخدا آنها را از روی
زمین برمی دارم: حضرت بخط خود
نوشت: این رفتار عمرش را کوتاه
کرد، از همین امروز پنج روز بشمار، او
در روز ششم کشته می شود، بعد از
خواری و ذلتی که به او برسد. و چنان شد
که فرمود.

17- اسحاق قال حدثني محمد بن الحسن
بن شمون قال كتبت إلى أبي محمد ع أسأله
أن يدعوا الله لي من وجع عيني و كانت
أحدي عيني ذاهبة و الأخرى على شرف
ذهاب فكتب إلي حبس الله عليك عينك
فأفاقت الصريحة و وقع في آخر الكتاب
أجرک الله و أحسن ثوابك فأعتممت لذلك و
لم أعرف في أهلي أحدا مات فلما كان بعد
أيام جاءتنی وفاة ابني طیب فعلمت أن
التعزية له

اصول کافی جلد 2 صفحه 443 روایت 17

ترجمه روایت شریفه:
محمد بن حسن گوید: به حضرت ابی
محمد علیه السلام نوشتیم و تقاضا کردم
برای درد چشمم دعا بفرمایید، در
حالی که یک چشم از میان رفته بود و
چشم دیگر هم نزدیک برفتن بود،
حضرت به من نوشت: خدا چشمت را
برایت نگهدارد (نگهداشت) پس چشم
درستم بهبودی یافت و در آخر نامه
نوشته بود: خدا بتو اجر و ثواب نیکو
دهد، ((27)) من از آن جهت اندوهگین
شدم و خبر نداشتم که کسی از خاندانم
مرده باشد، چند روز که گذشت، خبر
مرگ پسر طیب به من رسید، دانستم سر
سلامتی حضرت برای او بوده.

18- اسحاق قال حدثني عمر بن أبي
مسلم قال قدم علينا بسر من رأى رجل من
أهل مصر يقال له سيف بن الليث يتظلم

ترجمه روایت شریفه:

عمر بن ابی مسلم گوید! مردی از اهل مصر که نامش سیف بن لیث بود در سامره نزد ما آمد، تا درباره ملکی که شفیع خادم از او بزور گرفته و او را بیرون کرده بود، نزد مهتدی عباسی دادخواهی کند. ما به او گفتیم به حضرت ابی محمد علیه السلام نامه نوید و تسهیل کارش را بخواهد، حضرت در جواب او نوشت: باک مدار، ملکت را بتو برمی گردانند، نزد سلطان مرو، بلکه وکیلی را که ملکت دست او است ببین و او را از سلطان اعظم، خداوند رب العالمین بترسان.

سیف او را دید، وکیل گفت: چون از مصر خارج شدی، او به من نوشت که ترا بخواهم و ملکت را بتو برگردانم، سپس بحکم ابن ابی الشوارب قاضی، و شهادت گواهان ملکش را به او برگردانید و محتاج نشد که بمهتدی شکایت کند. ملک به او برگشت و در دست او بود و دیگر از او خبری نشد.

راوی گوید: و همین سیف بن لیث گفت: وقتی از مصر بیرون شدم، پسری داشتم بیمار و پسر دیگرم که از او بزرگتر بود، وصی و قیم بر خانواده و املاکم قرارش داده بودم. به حضرت ابو محمد نامه نوشتم و درخواست کردم برای پسر بیمارم دعا کند، حضرت به من نوشت: (((پسر بیمارم خوب شد و پسر بزرگتر وصی و قیمت درگذشت. خدا را شکر کن و بیتابی منما که اجرت تباه شود))) سپس به من خبر رسید که پسر بیمارم بهبودی یافته و پسر بزرگم مرده است، در همان روزی که جواب نامه

إِلَى الْمُهْتَدَى فِي ضَيْعَةٍ لَهُ قَدْ غَصَبَهَا إِيَّاهُ
شَفِيعُ الْخَادِمِ وَ أَخْرَجَهُ مِنْهَا فَأَثَرْنَا عَلَيْهِ
أَنْ يَكْتُبَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَ يَسْأَلُهُ تَسْهِيلَ
أَمْرِهَا فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو مُحَمَّدٍ عَ لَا بَأْسَ
عَلَيْكَ ضَيْعَتِكَ تُرِدُّ عَلَيْكَ فَلَا تَتَقَدَّمُ إِلَيَّ
السُّلْطَانِ وَ الْقِيَ الْوَكِيلَ الَّذِي فِي يَدِهِ
الضَّيْعَةُ وَ خَوْفُهُ بِالسُّلْطَانِ الْأَعْظَمِ اللَّهُ رَبُّ
الْعَالَمِينَ فَلَقِيَهُ فَقَالَ لَهُ الْوَكِيلُ الَّذِي فِي يَدِهِ
الضَّيْعَةَ قَدْ كَتَبَ إِلَيَّ عِنْدَ خُرُوجِكَ مِنْ مِصْرَ
أَنْ أَطْلُبَكَ وَ أَرَدَّ الضَّيْعَةَ عَلَيْكَ فَرَدَّهَا عَلَيْهِ
بِحُكْمِ الْقَاضِي ابْنِ أَبِي الشَّوَارِبِ وَ شَهَادَةِ
الشُّهُودِ وَ لَمْ يَحْتَجْ إِلَيَّ أَنْ يَتَقَدَّمُ إِلَيَّ
الْمُهْتَدَى فَصَارَتِ الضَّيْعَةُ لَهُ وَ فِي يَدِهِ وَ لَمْ
يَكُنْ لَهَا خَيْرٌ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ وَ حَدَّثَنِي سَيْفُ بْنُ
الْثَيْثِ هَذَا قَالَ خَلَفْتُ ابْنَ أَبِي عَلِيٍّ بِمِصْرَ
عِنْدَ خُرُوجِي عَنْهَا وَ ابْنُ أَبِي آخَرَ أَسَنَّ مِنْهُ
كَانَ وَصِيًّا وَ قِيَمِي عَلَى عِيَالِي وَ فِي
ضِيَاعِي فَكَتَبْتُ إِلَيَّ أَبُو مُحَمَّدٍ عَ أَسْأَلُهُ
الدَّعَاءَ لِابْنِي الْعَلِيلِ فَكَتَبَ إِلَيَّ قَدْ عُوْفِي
ابْنِكَ الْمُعْتَلِّ وَ مَاتَ الْكَبِيرُ وَصِيَّكَ وَ قِيَمَكَ
فَأَحْمَدُ اللَّهُ وَ لَا تَجْزَعُ فَيَحْبِطُ أَجْرَكَ فَوَرَدَ
عَلَيَّ الْخَبْرُ أَنَّ ابْنِي قَدْ عُوْفِي مِنْ عِلَّتِهِ وَ
مَاتَ الْكَبِيرُ يَوْمَ وَرَدَ عَلَيَّ جَوَابُ أَبِي مُحَمَّدٍ
ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 443 روایت 18

حضرت ابی محمد علیه السلام به من رسیده بود.

ترجمه روایت شریفه:

یحیی بن قشیری که اهل قریه قیر بود گفت: حضرت ابی محمد علیه السلام وکیل داشت که در منزل آن حضرت اتاقی داشت و خدمتگزاری سفید پوست همراه او بود، وکیل خواست بر خدمتگزار سوار شود (او را بر خود سوار کند) خادم گفت: نمی پذیرم، جز اینکه برایم شراب آوری، وکیل با زرنگی شرابی بدست آورد و نزد او برد، و میان او و حضرت ابی محمد علیه السلام سه در اتاق بسته بود.

وکیل گوید: ناگاه من متوجه شدم و دیدم درها باز می شود تا خودش تشریف آورد و در اتاق ایستاد و فرمود: آهای! از خدا پروا کنید، از خدا بترسید: و چون صبح شد، دستور داد خادم را بفروشد و مرا از خانه بیرون کنند.

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن ربیع شانی گوید: با مردی از ثنویه (قائلین بدو خدا) در اهواز مباحثه کردم، سپس به سامره رفتم و بعضی از سخنان او بدلم چسبیده بود، روز بارعام خلیفه بود. من در خانه احمد بن خضیب نشسته بودم که حضرت ابو محمد علیه السلام از اتاق عمومی وارد شد، به من نگریست و با انگشت سیبیه اش اشاره فرمود: (((یکتاست، یکتاست، فرد

19- إسْحَاقُ قَالَ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ الْقَشِيرِيِّ مِنْ قَرْيَةِ تُسَمَّى قَيْرَ قَالَ كَانَ لِأَبِي مُحَمَّدٍ وَكَيْلٌ قَدْ اتَّخَذَ مَعَهُ فِي الدَّارِ حُجْرَةً يَكُونُ فِيهَا مَعَهُ خَادِمٌ أَبْيَضٌ فَأَرَادَ الْوَكِيلُ الْخَادِمَ عَلَى نَفْسِهِ فَأَبَى إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُ بِنَبِيذٍ فَأَحْتَالَ لَهُ بِنَبِيذٍ ثُمَّ ادَّخَلَهُ عَلَيْهِ وَبَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ ثَلَاثَةُ أَبْوَابٍ مَغْلُوقَةٍ قَالَ فَحَدَّثَنِي الْوَكِيلُ قَالَ إِنِّي لَمُنْتَبِهٌ إِذْ أَنَا بِالْأَبْوَابِ تَفْتَحُ حَتَّى جَاءَ بِنَفْسِهِ فَوَقَفَ عَلَى بَابِ الْحُجْرَةِ ثُمَّ قَالَ يَا هَؤُلَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ خَافُوا اللَّهَ فَلَمَّا أَصْبَحْنَا أَمَرَ بِبَيْعِ الْخَادِمِ وَإِخْرَاجِي مِنَ الدَّارِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 444 روایت 19

20- إسْحَاقُ قَالَ أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الرَّبِيعِ الشَّانِيُّ قَالَ نَاطَرْتُ رَجُلًا مِنَ الثَّنَوِيَّةِ بِالْأَهْوَازِ ثُمَّ قَدِمْتُ سَرًّا مِنْ رَأْيٍ وَقَدْ عَلِقَ بِقَلْبِي شَيْءٌ مِنْ مَقَالَتِهِ فَأَنِّي لَجَالِسٌ عَلَى بَابِ أَحْمَدَ بْنِ الْخَضِيبِ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَ مِنْ دَارِ الْعَامَّةِ يَوْمَ الْمَوْكَبِ فَنَظَرَ إِلَيَّ وَ أَشَارَ بِسَبَّاحَتِهِ أَحَدًا أَحَدًا فَرُدُّ فَسَقَطَتْ مَعْشِبًا عَلَيَّ

اصول کافی جلد 2 صفحه 445 روایت 20

است))) من بیهوش شدم و افتادم.

ترجمه روایت شریفه:

ابو هاشم جعفری گوید: روزی خدمت حضرت ابو محمد علیه السلام رسیدم و در نظر داشتم که قدری نقره از آن حضرت بگیرم تا از نظر تبرک با آن انگشتری بسازم ، خدمتش نشستم ، ولی فراموش کردم که برای چه آمده بودم ، چون خداحافظی کردم و برخاستم ، انگشترش را سوی من انداخت و فرمود: تو نقره می خواستی و ما انگشتر بتو دادیم ، نگین و مزدش را هم سود بردی ، گوارایت باد، ای ابا هاشم! عرض کردم : آقای من ! گواهی دهم که تو ولی خدا و امام من هستی که با اطاعت از شما دینداری خدا می کنم . فرمود: خدا ترا بیمارزد، ای ابا هاشم!

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن قاسم گوید: هرگاه خدمت حضرت ابی محمد علیه السلام می رسیدم و تشنه بودم ، عظمتش مانع می شد که در خدمتش آب بخوام ، او می فرمود: غلام ! برایش آب بیاور. و بسا می شد که با خود می گفتم ، حرکت کنم و در آن اندیشه بودم که می فرمود: غلام ! مرکبش را حاضر کن.

21- إسْحَاقُ عَنْ أَبِي هَاشِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ يَوْمًا وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ مَا أَصُوغُ بِهِ خَاتَمًا أَتَبَرِّكُ بِهِ فَجَلَسْتُ وَ أَنَسَيْتُ مَا جِئْتُ لَهُ فَلَمَّا وَدَعْتُ وَ نَهَضْتُ رَمَى إِلَيَّ بِالْخَاتَمِ فَقَالَ أَرَدْتَ فَضَّةً فَأَعْطَيْتَاكَ خَاتَمًا رِبْحَتَ الْفِصِّ وَ الْكِرَاءِ هَنَّاكَ اللَّهُ يَا أَبَا هَاشِمٍ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَشْهَدُ أَنَّكَ وَ لِيُّ اللَّهِ وَ إِمَامِي الَّذِي أَدِينُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ فَقَالَ عَفَرَ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا هَاشِمٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 445 روایت 21

22- إسْحَاقُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ أَبُو الْعَيْنَاءِ الْهَاشِمِيُّ مَوْلَى عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ عَلِيٍّ عَتَاقَةَ قَالَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَ فَأَعْطَشُ وَ أَنَا عِنْدَهُ فَأَجِلُّهُ أَنْ أَدْعُو بِالْمَاءِ فَيَقُولُ يَا غَلَامُ اسْقِهِ وَ رَبِّمَا حَدَّثْتُ نَفْسِي بِالنُّهُوضِ فَأَفْكَرُ فِي ذَلِكَ فَيَقُولُ يَا غَلَامُ دَابَّتْهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 446 روایت 22

23- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْغَفَّارِ قَالَ دَخَلَ الْعَبَّاسِيُّونَ

عَلَى صَالِحِ بْنِ وَصِيفٍ وَ دَخَلَ صَالِحُ بْنُ
عَلِيٍّ وَ غَيْرُهُ مِنَ الْمُتَحَرِّفِينَ عَنْ هَذِهِ
النَّاحِيَةِ عَلَى صَالِحِ بْنِ وَصِيفٍ عِنْدَ مَا
حَبَسَ أَبَا مُحَمَّدٍ ع فَقَالَ لَهُمْ صَالِحٌ وَ مَا
أَصْنَعُ قَدْ وَكَلْتُ بِهِ رَجُلَيْنِ مِنْ أَشْرِّ مَنْ
قَدَرْتُ عَلَيْهِ فَقَدْ صَارَا مِنَ الْعِبَادَةِ وَ
الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ إِلَى أَمْرٍ عَظِيمٍ فَقُلْتُ
لَهُمَا مَا فِيهِ فَقَالَا مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ يَصُومُ
النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ كُلَّهُ لَا يَتَكَلَّمُ وَ لَا
يَتَشَاغَلُ وَ إِذَا نَظَرْنَا إِلَيْهِ ارْتَعَدَتْ
فَرَائِصُنَا وَ يَدْخُلُنَا مَا لَا نَمْلِكُهُ مِنْ
أَنْفُسِنَا فَلَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ انْصَرَفُوا خَائِبِينَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 446 روایت 23

ترجمه روایت شریفه:
زمانی که حضرت ابو محمد علیه السلام (نزد صالح بن وصیف ترکی ، پیشکار و اختیاردار مهتدی عباسی) در زندان بود، عباسیون و صالح بن علی و دیگرانی که از ناحیه اهل بیت منحرف بودند نزد صالح رفتند (تا به او سفارش کنند درباره حضرت سختگیری کند) صالح گفت . من چه کنم ، دو نفر از ناتجیب ترین مردانی را که می توانستم پیدا کنم ، بر او گماشتم ، آندو نفر (در اثر مشاهده رفتار حضرت) از لحاظ عبادت و نماز و روزه خیلی کوشا شدند، من به آن دو نفر گفتم : در او چه خصلت است ؟ گفتند: چه می گویی درباره مردی که روز را روزه می گیرد و تمام شب عبادت می کند، نه سخن می گوید و نه چیزی سرگرم می شود چون به او نگاه می کنیم ، رگهای گردن ما می لرزد و حالی بما دست می دهد که نمی توانیم خود را نگه داریم چون چنین شنیدند، نو مید برگشتند.

-عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ
الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ
حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ
الْمَكْفُوفُ قَالَ حَدَّثَنِي
بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ بَعْضِ
فُصَّادِي الْعَسْكَرِ مِنَ
النَّصَارَى أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ ع
بَعَثَ إِلَيَّ يَوْمًا فِي وَفْتِ
صَلَاةِ الظُّهْرِ فَقَالَ لِي
أَفْصِدْ هَذَا الْعَرَقَ قَالَ وَ
نَاوَلَنِي عَرَقًا لَمْ أَفْهَمْهُ
مِنَ الْعَرُوقِ الَّتِي

تَفْصِدُ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي
مَا رَأَيْتُ أَمْرًا أَعْجَبَ مِنْ
هَذَا يَأْمُرُنِي أَنْ أَفْصِدَ فِي
وَقْتِ الظَّهْرِ وَ لَيْسَ بِوَقْتِ
فِصْدِ وَ الثَّانِيَةَ عَرَقُ لَا
أَفْهَمُهُ ثُمَّ قَالَ لِي ائْتَنظِرْ
وَ كُنْ فِي الدَّارِ فَلَمَّا
أَمْسَى دَعَانِي وَ قَالَ لِي
سَرَّحِ الدَّمَ فَسَرَّحْتُ ثُمَّ
قَالَ لِي أَمْسِكْ فَأَمْسَكْتُ ثُمَّ
قَالَ لِي كُنْ فِي الدَّارِ فَلَمَّا
كَانَ نِصْفُ اللَّيْلِ أَرْسَلَ
إِلَيَّ وَ قَالَ لِي سَرَّحِ الدَّمَ
قَالَ فَتَعَجَّبْتُ أَكْثَرَ
مِنْ عَجَبِي الْأَوَّلِ وَ
كَرِهْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ قَالَ
فَسَرَّحْتُ فَخَرَجَ دَمٌ
أَبْيَضٌ كَأَنَّهُ الْمَلْحُ قَالَ ثُمَّ
قَالَ لِي احْبِسْ قَالَ
فَحَبَسْتُ قَالَ ثُمَّ قَالَ كُنْ
فِي الدَّارِ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ
أَمَرَ قَهْرْمَانَهُ أَنْ يُعْطِنِي
ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ فَأَخَذْتُهَا وَ
خَرَجْتُ حَتَّى أَتَيْتُ ابْنَ
بَحْتِشُوعَ النُّصْرَانِيَّ
فَقَصَّصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ
قَالَ فَقَالَ لِي وَ اللَّهُ مَا
أَفْهَمُ مَا تَقُولُ وَ لَا أَعْرِفُهُ
فِي شَيْءٍ مِنَ الطَّبِّ وَ لَا
قَرَأْتُهُ فِي كِتَابٍ وَ لَا أَعْلَمُ
فِي دَهْرِنَا أَعْلَمَ بِكُتُبِ
النُّصْرَانِيَّةِ مِنْ فُلَانِ
الْفَارِسِيِّ فَأَخْرَجَ إِلَيْهِ
قَالَ فَاتَّخَرْتُ زُورِقًا إِلَى
الْبَصْرَةِ وَ أَتَيْتُ الْأَهْوَاذَ
ثُمَّ صِرْتُ إِلَى فَارِسَ إِلَى

صَاحِبِي فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ
 قَالَ وَ قَالَ أَنْظِرْنِي أَيَّاماً
 فَأَنْظِرْتُهُ ثُمَّ أَتَيْتُهُ مُتَقَاضِيًا
 قَالَ فَقَالَ لِي إِنَّ هَذَا الَّذِي
 تَحْكِيهِ عَنْ هَذَا الرَّجُلِ
 فَعَلَّهُ الْمَسِيحُ فِي دَهْرِهِ
 مَرَّةً

اصول کافی جلد 2
 صفحه 447 روایت 24

ترجمه روایت شریفه:

رگزنی نصرانی گوید: روزی هنگام نماز ظهر امام عسکری علیه السلام مرا خواست و فرمود: این رگرا بزنی ، و رگی بدست من داد که آنرا از رگهائی که زده می شود نمی شناختم ، با خود گفتم : امری شگفت تر از این ندیده ام : به من دستور می دهد: هنگام ظهر رگ بزنی ، در صورتی که وقت رگ زدن نیست و دیگر اینکه رگی را که نمی شناسم به من می نماید.

سپس فرمود: در همین خانه منتظر باش ، چون شب شد، مرا خواست و فرمود: خون را باز کن ، باز کردم ، سپس فرمود: ببند، بستم ، فرمود: در همین خانه باش ، چون نصف شب شد، مرا خواست و فرمود: خون را باز کن ، من بیشتر از بار اول در شگفت شدم ولی نخواستم از آن حضرت سو ال کنم . چون باز کردم ، خون سفیدی مانند نمک ، بیرون آمد، سپس فرمود: ببند، آن را بستم ، باز فرمود: در خانه باش ، چون صبح شد، بوکیل خرجش دستور داد 3 اشرفی به من بدهد. من گرفتم و بیرون آمدم تا نزد ابن بختیشوع نصرانی رسیدم ، داستان را به او گزارش دادم.

او گفت : بخدا من نمی فهمم تو چه می گویی ؟ در علم طب چنین چیزی سراغ ندارم و در کتابی هم نخوانده ام . من در این عصر کسی را از فلان مرد فارسی داناتر بکتاب نصرانیت نمی دانم ، نزد او برد من قایقی تا بصره کرایه کردم و باهواز آمدم ، از آنجا به شیراز نزد او رفتم و گزارش را برای او گفتم ، گفت

چند روز به من مهلت بده ، مهلتش دادم ، سپس خواهان پاسخ نزدش رفتم ، به من گفت : امری را که از این مرد نقل می کنی ، حضرت مسیح یکبار در دوران عمرش انجام داده است.

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن حجر به حضرت ابی محمد علیه السلام نامه نوشت و از عبدالعزیز بن دلف و یزید بن عبدالله شکایت کرد ، امام در پاسخش نوشت : اما شر عبدالعزیز از تو بر کنار شد و اما یزید ، ترا با او نزد خدا مقامی است (برای دادخواهی) سپس عبدالعزیز بمرد و یزید محمد بن حجر را بکشت.

25- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ حَجْرٍ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ع يَشْكُو عَبْدَ الْعَزِيزِ بْنِ دَلْفٍ وَ يَزِيدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَمَّا عَبْدُ الْعَزِيزِ فَقَدْ كَفَيْتَهُ وَ أَمَّا يَزِيدُ فَإِنَّ لَكَ وَ لَهُ مَقَامًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَمَاتَ عَبْدُ الْعَزِيزِ وَ قَتَلَ يَزِيدُ مُحَمَّدَ بْنَ حَجْرٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 447 روایت 25

ترجمه روایت شریفه:

حضرت ابو محمد علیه السلام را به تحریر (که گویا مستخدم باغ وحش بوده (سپردند (تا نزد او زندانی باشد) او بر حضرت سخت می گرفت و اذیتش می کرد ، زنش به او گفت : وای بر تو ، از خدا بترس ، نمی دانی چه شخصی در منزل تو است ؟ و شایستگی حضرت را برای او بیان کرد و گفت : من درباره او بر تو نگرانم ، مرد گفت : او را میان درندگان می اندازم و همین کار را هم کرد . امام علیه السلام را دیدند بنماز ایستاده و درندگان گرد او هستند.

26- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ سَلَّمَ أَبُو مُحَمَّدٍ ع إِلَيَّ نَحْرِي فَكَانَ يُضَيِّقُ عَلَيَّ وَ يُؤْذِيهِ قَالَ فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ وَ عَلَيْكَ وَ إِلَيْكَ اللَّهُ لَا تَذْرِي مَنْ فِي مَنْزِلِكَ وَ عَرَفْتَهُ صَلَاحَةً وَ قَالَتْ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ مِنْهُ فَقَالَ لِأَرْمِيْتَهُ بَيْنَ السَّبَاعِ ثُمَّ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ فَرْنِي ع قَانِمًا يُصَلِّي وَ هِيَ حَوْلَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 448 روایت 26

27- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ع فَسَأَلْتُهُ

ترجمه روایت شریفه:

احمد بن اسحاق گوید: خدمت حضرت ابی محمد علیه السلام رسیدم و درخواست کردم چیزی بنویسد که من خطش را به بینم تا هر وقت دیدم بشناسم ، فرمود: بسیار خوب ، سپس فرمود: ای احمد! خط با قلم درشت و ریز در نظرت مختلف می نماید، مبدا بشک افقی) اسلوب خط را ببین نه ریز و درشتیش را) آنگاه دوات طلبید و خط نوشت و مرکب را از ته دوات بسرش می کشید، وقتی می نوشت با خود گفتم: تقاضا می کنم قلمی را که با آن می نویسد، به من ببخشد، چون از نوشتن فارغ شد، با من حرف می زد و تا مدتی قلم را با دستمالش پاک می کرد، سپس فرمود: بگیر، ای احمد! و قلم را به من داد.

گفتم: قربانت کردم ، مطلبی در دل دارم که بخاطر آن اندوهگینم ، می خواستم آنرا از پدر شما بپرسم ، پیش آمد نکرد، فرمود: ای احمد! چیست آن ؟ عرض کردم: آقای من ! از پدران شما برای ما روایت کرده اند که : خوابیدن پیغمبران بر پشت و خوابیدن مؤمنین بجانب راست و خوابیدن منافقین بجانب چپ و خوابیدن شیاطین برو افتاده و دمر است.

فرمود: چینی است . عرض کردم : آقای من ! من هر چه کوشش می کنم به دست راست بخوابم ، ممکن نمی شود و خوابم نمی برد، حضرت ساعتی سکوت فرمود: احمد! نزدیک من بیا . نزدیکش رفتم ، فرمود: دستت را زیر لبانت ببر، من بردم ، آنگاه دست خود را از زیر جامه اش در آورد و زیر جامه من کرد و با دست راست خود به پهلو چپ من و

أَنْ يَكْتُبَ لِأَنْظُرَ إِلَى خَطِّهِ فَأَعْرَفَهُ إِذَا وَرَدَ
فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ يَا أَحْمَدُ إِنَّ الْخَطَّ سَيَخْتَلِفُ
عَلَيْكَ مِنْ بَيْنِ الْقَلَمِ الْغَلِيظِ إِلَى الْقَلَمِ الدَّقِيقِ
فَلَا تَشْكَنَّ ثُمَّ دَعَا بِالذَّوَاةِ فَكَتَبَ وَ جَعَلَ
يَسْتَمِدُّ إِلَى مَجْرَى الذَّوَاةِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَ
هُوَ يَكْتُبُ أَسْتَوْهِيهِ الْقَلَمَ الَّذِي كَتَبَ بِهِ
فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الْكِتَابَةِ أَقْبَلَ يُحَدِّثُنِي وَ هُوَ
يَمْسُخُ الْقَلَمَ بِمَنْدِيلِ الذَّوَاةِ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ
هَآكِ يَا أَحْمَدُ فَنَآوَلْتَنِيهِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي
مُعْتَمِّ لَشَيْءٍ يُصِيبُنِي فِي نَفْسِي وَ قَدْ أَرَدْتُ
أَنْ أَسْأَلَ أَبَاكَ فَلَمْ يُقْضَ لِي ذَلِكَ فَقَالَ وَ مَا
هُوَ يَا أَحْمَدُ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي رُوِيَ لَنَا عَنْ
أَبَائِكَ أَنَّ نَوْمَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى أَفْقِيَّتِهِمْ وَ نَوْمَ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ وَ نَوْمَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى
شِمَائِلِهِمْ وَ نَوْمَ الشَّيَاطِينِ عَلَى وُجُوهِهِمْ
فَقَالَ عَ كَذَلِكَ هُوَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي فَاِنِّي
أَجْهَدُ أَنْ أَنَامَ عَلَى يَمِينِي فَمَا يُمَكِّنُنِي وَ لَا
يَأْخُذُنِي النَّوْمُ عَلَيْهَا فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ
قَالَ يَا أَحْمَدُ ادْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقَالَ
أَدْخُلْ يَدَكَ تَحْتَ ثِيَابِكَ فَأَدْخُلْتُهَا فَأَخْرَجَ يَدَهُ
مِنْ تَحْتَ ثِيَابِهِ وَ أَدْخَلَهَا تَحْتَ ثِيَابِي فَمَسَحَ
بِيَدِهِ الْيُمْنَى عَلَى جَانِبِي الْأَيْسَرِ وَ بِيَدِهِ
الْأَيْسَرَى عَلَى جَانِبِي الْأَيْمَنِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ
أَحْمَدُ فَمَا أَقْدِرُ أَنْ أَنَامَ عَلَى يَسَارِي مُنْذُ فَعَلَ
ذَلِكَ بِي عَ وَ مَا يَأْخُذُنِي نَوْمٌ عَلَيْهَا أَصْلًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 448 روایت 27

با دست چپ خود به پهلوی راست من
کشید تا سه بار- احمد گوید از آن زمان
که با من چنان کرد، نتوانستم به پهلوی
چپ بخوابم و ابد بر آن پهلو خوابم نمی
برد.

وُلِدَ عَ لِلنَّصَفِ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ خَمْسٍ وَ
خَمْسِينَ وَ مَائَتَيْنِ
1- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى
بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ خَرَجَ عَنْ
أَبِي مُحَمَّدٍ عَ حِينَ قَتَلَ الزُّبَيْرِيَّ هَذَا
جَزَاءً مَنْ افْتَرَى عَلَيَّ اللَّهُ فِي أَوْلِيَائِهِ
رَ عَمَّ أَنَّهُ يَقْتُلُنِي وَ لَيْسَ لِي عَقَبٌ فَكَيْفَ رَأَى
قُدْرَةَ اللَّهِ وَ وُلِدَ لَهُ وَ لِدَ سَمَاءُ م ح م د سَنَةَ
سِتِّ وَ خَمْسِينَ وَ مَائَتَيْنِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 449 روایت 1

(*زندگانی حضرت صاحب الزمان علیه السلام*)

باب مَوْلِدِ الصَّاحِبِ ع

ترجمه روایت شریفه:
آن حضرت در نیمه شعبان سال 255
هجری متولد شده است.
احمد بن محمد گوید: هنگامی که
زبیری کشته شد، این مکتوب از جانب
امام حسن عسکری علیه السلام بیرون
آمد: (((اینست مجازات کسی که بر خدا
نسبت به اولیانش دروغ بندد، او گمان
کرد که مرا خواهد کشت و نسلم قطع می
شود، چگونه قدرت خدا را مشاهده کرد؟
و برای او پسری متولد شد که او را
(((م ح م د))) نام گذاشت ، و در سال
256 (به حدیث 858 رجوع شود).

2- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ وَ الْحَسَنُ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مَائَتَيْنِ قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ
بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَبْدِيُّ مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَجَلِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسٍ سَمَّاهُ قَالَ أَتَيْتُ سِرًّا
مَنْ رَأَى وَ لَزِمْتُ بَابَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَ فِدَعَانِي مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْتَأْذِنَ فَلَمَّا دَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ قَالَ لِي يَا أَبَا فَلَانَ كَيْفَ
حَالَكَ ثُمَّ قَالَ لِي أَفْعُدُ يَا فَلَانُ ثُمَّ سَأَلَنِي عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ رِجَالٍ وَ نِسَاءٍ مِنْ أَهْلِي ثُمَّ قَالَ لِي مَا الَّذِي أَقَدَمَكَ قُلْتُ

رَغْبَةً فِي خِدْمَتِكَ قَالَ فَقَالَ فَالزَّمِ الدَّارَ قَالَ فَكَانَتْ فِي الدَّارِ مَعَ الْخَدَمِ ثُمَّ صِرْتُ أَشْتَرَى لَهُمُ الْحَوَائِجَ مِنَ السُّوقِ وَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ إِذَا كَانَ فِي دَارِ الرَّجَالِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْمًا وَ هُوَ فِي دَارِ الرَّجَالِ فَسَمِعْتُ حَرَكَةً فِي الْبَيْتِ فَنَادَانِي مَكَانَكَ لَا تَبْرَحْ فَلَمْ أُجَسِرْ أَنْ أُخْرَجَ وَ لَا أَدْخُلَ فَخَرَجْتُ عَلَيَّ جَارِيَةٌ مَعَهَا شَيْءٌ مُعْطَى ثُمَّ نَادَانِي أَدْخُلْ فَدَخَلْتُ وَ نَادَى الْجَارِيَةَ فَرَجَعَتْ فَقَالَ لَهَا اكشِفي عَمَّا مَعَكَ فَكَشَفْتُ عَنْ غُلَامٍ أَبْيَضَ حَسَنَ الْوَجْهِ وَ كَشَفْتُ عَنْ بَطْنِهِ فَإِذَا شَعْرٌ نَابِتٌ مِنْ لُبَّتِهِ إِلَى سُرَّتِهِ أَحْضَرَ لَيْسَ بِأَسْوَدَ فَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلَتْهُ فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ فَقَالَ صَوِّءُ بِنِ عُلَيٍّ فَتَقَلْتُ لِلْفَارِسِيِّ كَمْ كُنْتُ تُقَدِّرُ لَهُ مِنَ السَّنِينَ قَالَ سَنَيْنٍ قَالَ الْعَبْدِيُّ فَقُلْتُ لِصَوِّءٍ كَمْ تَقَدِّرُ لَهُ أَنْتَ قَالَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً قَالَ أَبُو عَلِيٍّ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ نَحْنُ نُقَدِّرُ لَهُ إِحْدَى وَ عَشْرِينَ سَنَةً

اصول کافی جلد 2 صفحه 449 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:

(این روایت بشماره 859 در ص 119 همین جلد گذشت و در آنجا ترجمه شد، اینجا تکرار نمی کنیم،).

3- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا الْقُمِّيِّينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَامِرِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدِ غَانِمِ الْهِنْدِيِّ قَالَ كُنْتُ بِمَدِينَةِ الْهِنْدِ الْمَعْرُوفَةِ بِقَشْمِيرِ الدَّاخِلَةِ وَ أَصْحَابٌ لِي يَقْعُدُونَ عَلَيَّ كِرَاسِيٍّ عَنْ يَمِينِ الْمَلِكِ أَرْبَعُونَ رَجُلًا كُلُّهُمْ يَقْرَأُ الْكُتُبَ الْأَرْبَعَةَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ صَحْفَ إِبْرَاهِيمَ نَقُضِي بَيْنَ النَّاسِ وَ نَفَقَهُمْ فِي دِينِهِمْ وَ نَفْتِهِمْ فِي حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ يَقْرَعُ النَّاسُ إِلَيْنَا الْمَلِكُ فَمَنْ دُونَهُ فَتَجَارِينَا ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَلْنَا هَذَا النَّبِيُّ الْمَذْكُورُ فِي الْكُتُبِ قَدْ خَفِيَ عَلَيْنَا أَمْرُهُ وَ يَجِبُ عَلَيْنَا الْفَحْصُ عَنْهُ وَ طَلَبُ أَثَرِهِ وَ اتَّفَقَ رَأِينَا وَ تَوَافَقْنَا عَلَيَّ أَنْ أُخْرَجَ فَأَرْتَادَ لَهُمْ فَخَرَجْتُ وَ مَعِيَ مَالٌ جَلِيلٌ فَسِرْتُ اثْنَيْ عَشَرَ شَهْرًا حَتَّى قَرِيبْتُ مِنْ كَابِلٍ فَعَرَضَ لِي قَوْمٌ مِنَ التُّرْكِ فَقَطَّعُوا عَلَيَّ وَ أَحَدُوا مَالِي وَ جُرَحْتُ جِرَاحَاتٍ شَدِيدَةً وَ دَفَعْتُ إِلَى مَدِينَةِ كَابِلٍ فَأَنْفَذَنِي مَلِكُهَا لَمَّا وَقَفَ عَلَيَّ خَبْرِي إِلَى مَدِينَةِ بَلْخَ وَ عَلَيْهَا إِذْ ذَاكَ دَاوُدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ أَبِي الْأَسْوَدِ فَبَلَغَهُ خَبْرِي وَ أَنِي خَرَجْتُ مُرْتَادًا مِنَ الْهِنْدِ وَ تَعَلَّمْتُ الْفَارِسِيَّةَ وَ نَاطَرْتُ الْفُقَهَاءَ وَ أَصْحَابَ الْكَلَامِ فَأَرْسَلَ إِلَيَّ دَاوُدُ بْنُ الْعَبَّاسِ فَأَحْضَرَنِي مَجْلِسَهُ وَ جَمَعَ عَلَيَّ الْفُقَهَاءَ فَنَاطَرُونِي فَأَعْلَمْتُهُمْ أَنِّي خَرَجْتُ مِنْ بَلْدِي أَطْلُبُ هَذَا النَّبِيَّ الَّذِي وَجَدْتُهُ فِي

ترجمه روایت شریفه:

ابو سعید غاتم هندی گوید: من در یکی از شهرهای هندوستان که بکشمیر داخله (28) معروفست بودم و رفقای داشتم که کرسی نشین دست راست سلطان بودند، آنها 40 مرد بودند. همگی چهار کتاب معروف: تورات، انجیل، زبور، صحف ابراهیم را مطالعه می کردند، من و آنها میان مردم قضاوت می کردیم و مسائل دینشان را به آنها تعلیم نموده، راجع به حلال و حرامشان فتوی می دادیم و خود سلطان و مردم دیگر، در این امور بما رو می آوردند، روزی نام رسول خدا را مطرح کردیم و گفتیم: این پیغمبری که نامش در کتب است، ما از وضعش اطلاع نداریم، لازمست در این باره جستجو کنیم و به دنبالش برویم، همگی راعی دادند و توافق کردند که من بیرون روم و در جستجوی این امر باشم، لذا من از کشمیر بیرون آمدم و پول بسیاری همراه داشتم، 12 ماه راه رفتم تا نزدیک کابل رسیدم، مردمی ترك سر راه پر من گرفتند و پولم را بردند و جراحات سختی به من زدند و و به شهر کابل بردند. سلطان آنجا چون گزارش مرا دانست، بشهر بلخ فرستاد و سلطان آنجا در آن زمان، داوود بن عباس بن ابی اسود بود، درباره من به او خبر دادند که: من از هندوستان بجستجوی دین بیرون آمده و زبان فارسی را آموخته ام و با فقهاء و متکلمین مباحثه کرده ام. داود بن عباس دنبالم فرستاد و مرا در مجلس خود احضار کرد: و دانشمندان را گرد آورد تا با من مباحثه کنند، من

الکتاب فقال لی من هو و ما اسمه فقلت
 مُحَمَّدٌ فَقَالُوا هُوَ نَبِيُّنَا الَّذِي تَطْلُبُ فَسَأَلْتُهُمْ
 عَنْ شَرَائِعِهِ فَأَعْلَمُونِي فَقُلْتُ لَهُمْ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّ
 مُحَمَّدًا نَبِيٌّ وَلَا أَعْلَمُهُ هَذَا الَّذِي تَصْفُونَ أَمْ
 لَا فَأَعْلَمُونِي مَوْضِعَهُ لِأَقْصِدَهُ فَأَسْأَلُهُ عَنْ
 عِلْمَاتِ عُنْدِي وَ دَلَالَاتٍ فَإِنْ كَانَ صَاحِبِي
 الَّذِي طَلَبْتَ أَمَنْتُ بِهِ فَقَالُوا قَدْ مَضَى ص
 فَقُلْتُ فَمَنْ وَصِيُّهُ وَ خَلِيفَتُهُ فَقَالُوا أَبُو بَكْرٍ
 قُلْتُ فَسَمُّوهُ لِي فَإِنْ هَذِهِ كُنَيْتُهُ قَالُوا عَبْدُ
 اللَّهِ بْنِ عَثْمَانَ وَ نَسَبُوهُ إِلَى قُرَيْشٍ قُلْتُ
 فَاتَسَبُّوا لِي مُحَمَّدًا نَبِيَّكُمْ فَتَسَبُّوهُ لِي فَقُلْتُ
 لَيْسَ هَذَا صَاحِبِي الَّذِي طَلَبْتَ صَاحِبِي الَّذِي
 أَطْلَبُهُ خَلِيفَتُهُ أَخُوهُ فِي الدِّينِ وَ ابْنُ عَمِّهِ فِي
 النَّسَبِ وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ وَ أَبُو وُلْدِهِ لَيْسَ لِهَذَا
 النَّبِيِّ ذَرِيَّةٌ عَلَى الْأَرْضِ غَيْرُ وُلْدِ هَذَا الرَّجُلِ
 الَّذِي هُوَ خَلِيفَتُهُ قَالَ فَوَيْبُوا بِي وَ قَالُوا أَيُّهَا
 الْأَمِيرُ إِنَّ هَذَا قَدْ خَرَجَ مِنَ الشَّرْكِ إِلَى الْكُفْرِ
 هَذَا حَلَالٌ الدَّمِ فَقُلْتُ لَهُمْ يَا قَوْمُ أَنَا رَجُلٌ مَعِيَ
 دِينَ مُتَمَسِّكٌ بِهِ لَا أَفَارِقُهُ حَتَّى أَرَى مَا هُوَ
 أَقْوَى مِنْهُ أَنِي وَجَدْتُ صِفَةَ هَذَا الرَّجُلِ فِي
 الْكُتُبِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى أَنْبِيَائِهِ وَ إِنَّمَا
 خَرَجْتُ مِنْ بِلَادِ الْهِنْدِ وَ مِنَ الْعَرَبِ الَّذِي كُنْتُ
 فِيهِ طَلَبًا لَهُ فَلَمَّا فَحَصْتُ عَنْ أَمْرِ صَاحِبِكُمْ
 الَّذِي دَكَّرْتُمْ لَمْ يَكُنِ النَّبِيَّ الْمَوْصُوفَ فِي
 الْكُتُبِ فَكَفُّوا عَنِّي

بآنها گفتم : من از شهر خود خارج شده ،
 در جستجوی پیغمبری می باشم که
 نامش را در کتابها دیده ام . گفتند : او
 کیست و نامش چیست ؟ گفتم : محمد است
 . گفتند : او پیغمبر ماست که تو در
 جستجویش هستی ، سپس شرایع او را از
 آنها پرسیدم ، آنها مرا آگاه ساختند .
 بآنها گفتم : من می دانم که محمد پیغمبر
 است ولی نمی دانم او همین است که شما
 معرفی می کنید یا نه ؟ شما محل او را
 به من نشان دهید تا نزدش روم و از
 نشانه ها و دلیلهایی که می دانم از او
 بپرسم ، اگر همان کسی بود که او را
 می جویم به او ایمان آورم . گفتند : او
 وفات کرده است صلی الله علیه وآله . گفتم
 : جانشین و وصی او کیست ؟ گفتند :
 ابوبکر است . گفتم : این که کنیه او
 است ، نامش را بگوئید ، گفتند : عبدالله
 ابن عثمان است و او را بقریش منسوب
 ساختند . گفتم : نسب پیغمبر خود محمد را
 برایم بگوئید ، آنها نسب او را گفتند ،
 گفتم : این شخص ، آن که من می جویم
 نیست . آن که من در طلبش هستم ،
 جانشین او برادر دینی او و پسر
 عموی نسبی او و شوهر دختر او و
 پدر فرزندان (نوادگان) اوست ، و آن
 پسر را در روی زمین ، نسلی جز
 فرزندان مردی که خلیفه اوست نمی
 باشد ، ناگاه همه بر من تاختند و گفتند :
 ای امیر ! این مرد از شرک بیرون آمده و
 بسوی کفر رفته و خون او حلال است .
 من بآنها گفتم : ای مردم ! من برای خود
 دینی دارم که بآن گرویده ام و تا محکمر
 از آن را نیابم از آن دست بر ندارم ،
 من اوصاف این مرد را در کتابهایی که

خدا بر پیغمبرانش نازل کرده دیده ام و از کشور هندوستان و عزتی که در آنجا داشتم بیرون آمده در جستجوی او برآمدم ، و چون از پیغمبری که شما برایم ذکر نمودید تجسس کردم ، دیدم او آن پیغمبری که در کتابها معرفی کرده اند نیست ، از من دست بردارید.

و بَعَثَ الْعَامِلُ إِلَى رَجُلٍ
 يُقَالُ لَهُ الْحُسَيْنُ بْنُ
 إِشْكِيْبٍ فَدَعَاهُ فَقَالَ لَهُ
 نَاطِرٌ هَذَا الرَّجُلُ
 الْهِنْدِيُّ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ
 أَصْلَحَكَ اللَّهُ عِنْدَكَ الْفُقَهَاءُ
 وَالْعُلَمَاءُ وَ هُمْ أَعْلَمُ وَ
 أَبْصَرُ بِمُنَاطِرَتِهِ فَقَالَ لَهُ
 نَاطِرُهُ كَمَا أَقُولُ لَكَ وَ
 اخْلُ بِهٍ وَ الطُّفَّ لَهُ فَقَالَ
 لِي الْحُسَيْنُ بْنُ
 إِشْكِيْبٍ بَعْدَ مَا
 فَأَوْضَعَهُ إِنَّ صَاحِبِكَ الَّذِي
 تَطْلُبُهُ هُوَ النَّبِيُّ الَّذِي
 وَصَفَهُ هُوَ لَأَعْلَمُ وَ لَيْسَ
 الْأَمْرُ فِي خَلِيفَتِهِ كَمَا
 قَالُوا هَذَا النَّبِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ
 عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ
 الْمُطَّلِبِ وَ وَصِيَّهُ عَلِيُّ بْنُ
 أَبِي طَالِبٍ بْنُ عَبْدِ
 الْمُطَّلِبِ وَ هُوَ زَوْجُ
 فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ
 أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ
 سِبْطِي مُحَمَّدٌ ص قَالَ
 عَانِمٌ أَبُو سَعِيدٍ فَقَتَلْتُ اللَّهَ
 أَكْبَرَ هَذَا الَّذِي تَطْلُبُ
 فَأَنْصَرَفْتُ إِلَى دَاوُدَ بْنِ

الْعَبَّاسِ فَقُلْتُ لَهُ أَيُّهَا
الْأَمِيرُ وَجَدْتُ مَا طَلَبْتُ وَ
أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ
قَالَ فَبِرَّيْ وَ وَصَلْتَنِي وَ
قَالَ لِلْحُسَيْنِ تَفَقَّذْهُ قَالَ
فَمَضَيْتُ إِلَيْهِ حَتَّى آسَلْتُ
بِهِ وَ فَقَهْنِي فِيمَا
اِحْتَجْتُ إِلَيْهِ مِنَ الصَّلَاةِ
وَ الصِّيَامِ وَ الْفَرَائِضِ قَالَ
فَقُلْتُ لَهُ إِنَّا نَقْرَأُ فِي
كُتُبِنَا أَنَّ مُحَمَّدًا ص
خَاتَمَ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ
وَ أَنَّ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى
وَصِيِّهِ وَ وَارِثِهِ وَ
خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ
إِلَى الْوَصِيِّ بَعْدَ الْوَصِيِّ
لَا يَزَالُ أَمْرُ اللَّهِ جَارِيًا فِي
أَعْقَابِهِمْ حَتَّى تَنْقُضِي
الدُّنْيَا فَمَنْ وَصِيَّ وَصِيَّ
مُحَمَّدٌ قَالَ الْحَسَنُ ثُمَّ
الْحُسَيْنُ ابْنَا مُحَمَّدٍ ص
ثُمَّ سَاقَ الْأَمْرَ فِي
الْوَصِيَّةِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى
صَاحِبِ الزَّمَانِ ع ثُمَّ
أَعْلَمَنِي مَا حَدَّثَ فَلَمْ يَكُنْ
لِي هِمَّةٌ إِلَّا طَلَبُ النَّاحِيَةِ
فَوَافِي قُمْ وَ قَعْدَ مَعَ
أَصْحَابِنَا فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ
سِتِّينَ وَ مَائَتَيْنِ وَ
خَرَجَ مَعَهُمْ حَتَّى وَافَى
بَغْدَادَ وَ مَعَهُ رَفِيقٌ لَهُ مِنْ
أَهْلِ السُّنْدِ كَانَ صَحْبَهُ
عَلَى الْمَذْهَبِ قَالَ فَحَدَّثَنِي
غَانِمٌ قَالَ
وَ أَنْكَرْتُ مِنْ رَفِيقِي

بَعْضَ أَخْلَاقِهِ فَهَجَرْتُهُ وَ
خَرَجْتُ حَتَّى سَرْتُ إِلَى
الْعَبَّاسِيَّةِ أَتَهِيًا لِلصَّلَاةِ وَ
أُصَلِّي وَ إِنِّي لَوَاقِفٌ
مُتَّفَكِّرٌ فِيمَا قَصَدْتُ لَطَلِبِهِ
إِذَا أَنَا بَاتَ قَدْ أَتَانِي فَقَالَ
أَنْتَ فُلَانٌ اسْمُهُ بِالْهِنْدِ
فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ أَجِبْ
مَوْلَاكَ فَمَضَيْتُ مَعَهُ فَلَمْ
يَزَلْ يَتَخَلَّلْ بِي الطُّرُقَ
حَتَّى أَتَى دَارًا وَ بُسْتَانًا
فَإِذَا أَنَا بِهِ عَ جَالِسٌ فَقَالَ
مَرْحَبًا يَا فُلَانُ بِكَلَامِ الْهِنْدِ
كَيْفَ حَالُكَ وَ كَيْفَ خُلْفَتُ
فُلَانًا وَ فُلَانًا حَتَّى عَدَّ
الْأَرْبَعِينَ كُلَّهُمْ فَسَأَلَنِي
عَنْهُمْ وَاحِدًا وَاحِدًا ثُمَّ
أَخْبَرَنِي بِمَا تَجَارِينَا كُلَّ
ذَلِكَ بِكَلَامِ الْهِنْدِ ثُمَّ قَالَ
أَرَدْتُ أَنْ تَحْجَّ مَعَ أَهْلِ
قُمْ قُلْتُ نَعَمْ يَا سَيِّدِي فَقَالَ
لَا تَحْجَّ مَعَهُمْ وَ انْصَرِفْ
سَنَتَكَ هَذِهِ وَ حَجَّ فِي
قَابِلٍ ثُمَّ أَلْفَى إِلَيَّ صُرَّةً
كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لِي
اجْعَلْهَا نَفَقَتَكَ وَ لَا تَدْخُلْ
إِلَى بَغْدَادِ إِلَى فُلَانِ سَمَاهُ
وَ لَا تُطْلِعْهُ عَلَى شَيْءٍ وَ
انْصَرِفْ إِلَيْنَا إِلَى الْبَلَدِ ثُمَّ
وَافَانَا بَعْضُ الْفُيُوجِ
فَأَعْلَمُونَا أَنَّ أَصْحَابَنَا
انْصَرَفُوا مِنَ الْعُقْبَةِ وَ
مَضَى نَحْوَ خُرَاسَانَ
فَلَمَّا كَانَ فِي قَابِلٍ حَجَّ وَ
أَرْسَلَ إِلَيْنَا بِهَدِيَّةٍ مِنْ
طَرَفِ خُرَاسَانَ فَأَقَامَ بِهَا

مُدَّةٌ ثُمَّ مَاتَ رَحِمَهُ اللَّهُ
اصول کافی جلد 2
صفحه 450 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

حاکم آنجا نزد مردی فرستاد که نامش حسین بن اشکیب بود و او را حاضر کرد، آنگاه به او گفت با این مرد هندی مباحثه کن ، حسین گفت : خدا اصلاحت کند. در این مجلس فقها و دانشمندانی هستند که برای مباحثه با او، از من داناتر و بیناترند، گفت : هر چه من می گویم بپذیر، با او در خلوت مباحثه کن و به او مهربانی نما. پس از آنکه با حسین بن اشکیب گفتگو کردم ، گفت : کسی را که تو در جستجویش هستی همان پیغمبری است که اینها معرفی کردند، ولی موضوع جانشینش چنانکه اینها گفتند نیست ، این پیغمبر نامش محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و وصی و جانشین او علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب ، شوهر فاطمه دختر محمد و پدر حسن و حسین نوادگان محمد می باشد. غانم ابوسعید گوید: من گفتم : الله اکبر اینست کسی که من در جستجویش هستم ، سپس بسوی داود بن عباس باز گشتم و گفتم : ای امیر: آنچه را می جستم پیدا کردم . و من گواهی دهم که معبودی جز خدا نیست و محمد رسول اوست ، او با من خوش رفتاری و احسان کرد و به حسین گفت : از او دلجویی کن. من بسوی ! او رفتم و با او انس گرفتم ، او هم نماز و روزه و فرائضی را که مورد نیازم بود، به من تعلیم نمود به او گفتم ، ما در کتابهای خود می خوانیم که محمد صلی الله علیه وآله آخرین پیغمبران بوده و پس از او پیغمبری نیاید و امر رهبری بعد از او با وصی و وارث و

جانشین بعد از اوست ، سپس با وصی او پس از وصی دیگر و فرمان خدا همواره در نسل ایشان جاریست تا دنیا تمام شود. پس وصی وصی محمد کیست ؟ گفت : حسن و بعد از او حسین فرزندان محمد صلی الله علیه وآله اند. آنگاه امر وصیت را کشید تا به صاحب الزمان علیه السلام رسید، سپس از آنچه پیش آمده (غیبت امام و ستمهای بنی عباس) مرا آگاه ساخت . از آن زمان من مقصودی جز جستجوی ناحیه صاحب الزمان را نداشتم .

عامری گوید: سپس او بقم آمد و در سال 264 همراه اصحاب ما (شیعیان) شد و با آنها بیرون رفت تا به بغداد رسید و رفیقی از اهل سند همراه او بود که با او هم کیش بود.

عامری گوید: غانم به من گفت : من از اخلاق رفیقم خوشم نیامد و از او جدا شدم ، و رفتم تا به عباسیه (قریه ای بوده در نهر الملك) رسیدم . مهبای نماز شدم و نماز گزاردم و درباره آنچه در جستجویش برخاسته بودم ، می اندیشیدم که ناگاه شخصی نزد من آمد و گفت : تو فلانی هستی ؟ - و اسم هندی مرا گفت : - گفتم : آری ، گفت : آقایت ترا می خواند، اجابت کن.

همراهش رهسپار شدم و او همواره مرا از این کوچه به آن کوچه می برد تا به خانه و باغی رسید، حضرت را در آنجا دیدم نشسته است ، بلغت هندی فرمود: خوش آمدی ، ای فلان ! حالت چطور است ؟ و فلانی و فلانی که از آنها جدا شدی چگونه بودند؟ تا چهل نفر شمرد و از یکان یکان آنها

احوالپرسی کرد، سپس آنچه در میان ما گذشته بود، به من خبر داد و همه اینها به لغت هندی بود، آنگاه فرمود: می خواستی با اهل قم حج گزاری؟ عرض کردم: آری، آقای من! فرمود: امسال با آنها حج مگزار و مراجعت کن، و سال آینده حج گزار سپس کیسه پولی که در مقابله بود، پیش من انداخت و فرمود: این را خرج کن، و در بغداد نزد فلانی - نامش را برد- مرو، و به او هیچ مگو.

عامری گوید: سپس در قم نزد ما آمد و پس از فتح و پیروزی (رسیدن بمقصود و دیدار امام علیه السلام) بما خبر داد که رفقای ما از عقبه برگشتند، و غانم بطرف خراسان رفت، چون سال آینده شد، بحج رفت و از خراسان هدیه ای برای ما فرستاد و مدتی در آنجا بود و سپس وفات یافت - خدایش بیامرزد.

4- عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ النَّضْرِ وَ أَبَا صِدَامٍ وَ جَمَاعَةَ تَكَلَّمُوا بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ فِي مَآءٍ فِي أَيْدِي الْوُكَلَاءِ وَ أَرَادُوا الْفَحْصَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ إِلَى أَبِي الصِّدَامِ فَقَالَ إِنِّي أُرِيدُ الْحَجَّ فَقَالَ لَهُ أَبُو صِدَامٍ أَخْرَهُ هَذِهِ السَّنَةَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ إِنِّي أَفْرَعُ فِي الْمَنَامِ وَ لَا بُدَّ مِنَ الْخُرُوجِ وَ أَوْصَى إِلَى أَحْمَدَ بْنِ يَعْلَى بْنِ حَمَّادٍ وَ أَوْصَى لِلنَّاحِيَةِ بِمَالٍ وَ أَمْرَهُ أَنْ لَا يُخْرَجَ شَيْئاً إِلَّا مِنْ يَدِهِ إِلَى يَدِهِ بَعْدَ ظُهُورِهِ قَاتَلَ فَقَاتَلَ الْحَسَنُ لَمَّا وَافَيْتُ بَغْدَادَ أَكْثَرِيَتْ دَاراً فَنَزَلْتُهَا فَجَاءَنِي بَعْضُ الْوُكَلَاءِ بِثِيَابٍ وَ دَنَائِيرٍ وَ خَلَّفَهَا عِنْدِي فَقُلْتُ لَهُ مَا هَذَا قَالَ هُوَ مَا تَرَى ثُمَّ جَاءَنِي آخِرٌ بِمِثْلِهَا وَ آخِرٌ حَتَّى كَبَسُوا

الدَّارَ ثُمَّ جَاءَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بِجَمِيعِ مَا
 كَانَ مَعَهُ فَتَعَجَّبْتُ وَبَقِيْتُ مُتَفَكِّرًا فَوَرَدَتْ
 عَلَيَّ رُفْعَةُ الرَّجُلِ عِذَا مَضَى مِنَ النَّهَارِ
 كَذَا وَكَذَا فَاحْمَلْتُ مَا مَعَكَ فَرَحَلْتُ وَ
 حَمَلْتُ مَا مَعِيَ وَ فِي الطَّرِيقِ صُعُوكَ يَقْطَعُ
 الطَّرِيقَ فِي سَنَيْنَ رَجُلًا فَاجْتَرَّتْ عَلَيْهِ وَ
 سَلَّمَنِي اللَّهُ مِنْهُ فَوَافَيْتُ الْعُسْكَرَ وَ نَزَلْتُ
 فَوَرَدَتْ عَلَيَّ رُفْعَةُ أَنْ أَحْمَلَ مَا مَعَكَ فَعَبَيْتُهُ
 فِي صِنَانِ الْحَمَالِينَ فَلَمَّا بَلَغْتُ الدَّهْلِيَّزَ إِذَا
 فِيهِ أَسْوَدٌ قَائِمٌ فَقَالَ أَنْتَ الْحَسَنُ بْنُ
 النَّضْرِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ ادْخُلْ فَدْخَلْتُ الدَّارَ وَ
 دَخَلْتُ بَيْتًا وَ فَرَعْتُ صِنَانَ الْحَمَالِينَ وَ إِذَا
 فِي زَاوِيَةِ الْبَيْتِ خُبْرٌ كَثِيرٌ فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ
 مِنَ الْحَمَالِينَ رَغِيفِينَ وَ أَخْرَجُوا وَ إِذَا بَيْتٌ
 عَلَيْهِ سِتْرٌ فَنُودِيَتْ مِنْهُ يَا حَسَنُ بْنُ النَّضْرِ
 أَحْمَدُ اللَّهُ عَلَى مَا مَنَّ بِهِ عَلَيْكَ وَ لَا تَشْكَنَّ
 فَوَدَّ الشَّيْطَانُ أَنْكَ شَكَنْتَ وَ أَخْرَجَ إِلَيَّ
 ثَوْبَيْنِ وَ قِيلَ خُذْهَا فَسَتَحْتَاجُ إِلَيْهِمَا
 فَأَخَذْتُهُمَا وَ خَرَجْتُ قَالَ سَعْدٌ فَانصَرَفَ
 الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ وَ مَاتَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ
 وَ كُفِّنَ فِي الثَّوْبَيْنِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 454 روایت 4

ترجمه روایت شریفه:

حسن بن نصر و ابو صدام و جماعتی دیگر بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام درباره وجوهی که در دست و کلاه آن حضرت بود سخن می گفتند (که آنها را چه باید کرد؟) و خواستند جستجو کنند. (تا وصی آن حضرت را پیدا کنند) حسن بن نصر نزد ابی صدام آمد و گفت : من می خواهم حج گزارم ، ابو صدام گفت : امسال را بتاخر انداز، حسن گفت : من در خواب می ترسم (زیرا خوابهای پریشان می بینم) و ناچار باید بروم ، آنگاه با حمد بن یعلی بن حماد وصیت کرد (درباره کارهای شخص و امور مربوط به خانواده اش) و پولی هم برای ناحیه وصیت کرد و به او دستور داد که هیچ پولی بکسی ندهد، مگر با دست خودش و به دست او (یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام) بعد از آنکه او را کاملا بشناسد.

حسن گوید: چون به بغداد رسیدم ، منزلی اجاره کردم و آنجا فرود آمدم ، یکی از وکلاء نزد من آمد و مقداری جامه و پول دینار نزد من گذاشت ، گفتم : اینها چیست ؟ گفت : همین است که می بینی ، بعد از او دیگری آمد و مانند او اموال و پول آورد تا خانه پر شد ، سپس احمد بن اسحاق هم هر چه نزدش بود آورد، من بفکر فرو رفته بودم که ناگاه نامه آن مرد (صاحب الزمان) علیه السلام به من رسید که : وقتی فلان مقدار از روز گذشت ، آنچه نزدت هست بیاور ، من هر چه داشتم برداشتم و رهسپار شدم .

در میان راه دزدی راهزن با 60 نفر
 همراهش بودند. ولی من از آنجا گذشتم و
 خدا مرا از شر او نگهداری فرمود تا
 به سامره رسیدم و فرود آمدم ، نامه ای
 به من رسید که هر چه همراه داری
 بیاور، من آنچه داشتم در سبد سردار
 باربرها نهادم : چون به دهلیز خانه
 رسیدم ، مرد سیاه پوستی را دیدم آنجا
 ایستاده است ، گفت : حسن بن نصر تویی
 ؟ گفتم : آری ، گفت : وارد شو، من
 وارد منزل شدم و باتاقی رفتم و سبد
 را خالی کردم . در گوشه اتاق نان
 بسیاری دیدم ، بهر يك از باربرها دو گرده
 نان داد و آنها را بیرون کرد، آنگاه دیدم
 از اتاقی که پرده ای بر آن آویخته بود،
 کسی مرا صدا زد و گفت : حسن بن
 نصر برای منی که خدا بر تو
 نهاد، (که امام خود را شناختی و حقش
 را به او رساندی) او را شکر کن و شك
 منما، شیطان دوست دارد که تو شك کنی ،
 و دو جامه به من داد و گفت : اینها را
 بگیر که محتاجش خواهی شد آنها را
 گرفتم و بیرون آمدم . سعد گوید: حسن بن
 نصر برگشت و در ماه رمضان در گذشت
 و در آن دو جامه کفن شد.

5- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّوَيْهِ
 السُّوَيْدَاوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
 مَهْزِيَارٍ قَالَ شَكَتُ عِنْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ ع
 وَاجْتَمَعَ عِنْدَ أَبِي مَالٍ جَلِيلٍ فَحَمَلَهُ وَرَكِبَ
 السَّفِينَةَ وَخَرَجْتُ مَعَهُ مُشِيعًا فَوَعَكَ وَعَمَّا
 شَدِيدًا فَقَالَ يَا بَنِي رُدْنِي فَهُوَ الْمَوْتُ وَقَالَ
 لِي اتَّقِ اللَّهَ فِي هَذَا الْمَالِ وَ أَوْصِيَ إِلَيَّ
 فَمَاتَ فَعَلْتُ فِي نَفْسِي لَمْ يَكُنْ أَبِي لِيُوصِي
 بِشَيْءٍ غَيْرِ صَحِيحٍ أَحْمِلْ هَذَا الْمَالِ إِلَيَّ

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن ابراهیم بن مهزیار گوید: پس از وفات حضرت ابی محمد علیه السلام (درباره جانشین) به شک افتادم و نزد پدرم مال بسیاری (از سهم امام علیه السلام) گرد آمده بود، آنها را برداشتم و به کشتی نشستم، من هم دنبال او رفتم، او را تب سختی گرفت و گفت: پسر جان! مرا برگردان که این بیماری مرگست، آنگاه گفت: درباره این اموال از خدا بترس و به من وصیت نمود و سپس وفات کرد.

من با خود گفتم: پدر من کسی نبود که وصیت نادرستی کند. من این اموال را به عراق می برم و در آنجا خانه نی بالای شط اجاره می کنم و به کسی چیزی نمی گویم، اگر موضوع برایم آشکار شد: چنانکه (در) زمان امام حسن عسکری علیه السلام برایم واضح شد، به او می دهم وگرنه مدتی با آنها خوش می گذرانم.

وارد عراق شدم و منزلی بالای شط اجاره کردم، و چند روز آنجا بودم، ناگاه فرستاده نی آمد و نامه نی همراه داشت که: ای محمد! تو چنین و چنان اموالی را در میان چنین و چنان ظروفی همراه داری تا آنجا که همه اموالی را که همراه من بود و خودم هم به تفصیل نمی دانستم برایم شرح داد، من آنها را بفرستاده تسلیم کردم و چند روز آنجا ماندم، کسی سر به سوی من بلند نکرد (و نزد من نیامد) من اندوهگین شدم، سپس نامه نی به من رسید که: ترا به جای پدرت منصوب ساختیم، خدا را شکر کن.

الْعِرَاقَ وَ أَكْثَرَى دَاراً عَلَى الشَّطِّ وَ لَا أَخْبِرُ
أَحَدًا بِشَيْءٍ وَ إِنِ وَّضِحَ لِي شَيْءٌ كَوَضُوحِهِ
فِي أَيَّامِ أَبِي مُحَمَّدٍ ع أَنْفَذْتُهُ وَ إِلَّا قَصَفْتُ بِهِ
فَقَدِمْتُ الْعِرَاقَ وَ اِكْتَرَيْتُ دَاراً عَلَى
الشَّطِّ وَ بَقَيْتُ أَيَّاماً فَأَدَا أَنَا بِرُفْعَةٍ مَعَ رَسُولٍ
فِيهَا يَا مُحَمَّدُ مَعَكَ كَذَا وَ كَذَا فِي جَوْفِ كَذَا وَ
كَذَا حَتَّى قَصَّ عَلَيَّ جَمِيعَ مَا مَعِيَ مِمَّا لَمْ
أَحْطُ بِهِ عَلِماً فَسَلَّمْتُهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ بَقَيْتُ
أَيَّاماً لَا يُرْفَعُ لِي رَأْسٌ وَ اعْتَمَمْتُ فَخَرَجَ إِلَيَّ
قَدْ أَقَمْنَاكَ مَكَانَ أَبِيكَ فَأَحْمَدِ اللَّهَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 456 روایت 5

6- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ النَّسَائِيِّ قَالَ أَوْصَلْتُ أَشْيَاءَ لِلْمَرْزُبَانِيِّ الْحَارِثِيِّ فِيهَا سِوَارٌ ذَهَبٌ فَقَبِلْتُ وَرَدَّ عَلَيَّ السِّوَارُ فَأَمَرْتُ بِكَسْرِهِ فَكَسَرْتُهُ فَأَدَا فِي وَسْطِهِ مَثاقِيلَ حَدِيدٍ وَنُحَاسٍ أَوْ صُفْرٍ فَأَخْرَجْتُهُ وَانْفَدْتُ الذَّهَبَ فَقَبِلَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 456 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:

ابو عبدالله نسائی گوید: چیزهایی از جانب مرزبانی حارثی (بناحیه مقدسه) رسانیدم که در میان آنها دست بند طلائی بود. همه پذیرفته شد و دست بند به من رد شد و ماعمور بشکستنش شدم، من آن را شکستم در میانش چند مثقال آهن و مس یا قلع بود، من آنها را خارج ساختم و فرستادم، پذیرفته شد.

7- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْفَضْلِ الْخَزَّازِ الْمَدَانِيِّ مَوْلَى خَدِيجَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِنَ الطَّالِبِيِّينَ كَانُوا يَقُولُونَ بِالْحَقِّ وَكَانَتْ الْوِظَائِفُ تَرِدُ عَلَيْهِمْ فِي وَقْتِ مَعْلُومٍ فَلَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ ع رَجَعَ قَوْمٌ مِنْهُمْ عَنِ الْقَوْلِ بِالْوَلَدِ فَوَرَدَتْ الْوِظَائِفُ عَلَيَّ مَنْ تَبَتَ مِنْهُمْ عَلَيَّ الْقَوْلُ بِالْوَلَدِ وَ قُطِعَ عَنِ الْبَاقِيْنَ فَلَا يَذْكُرُونَ فِي الذَّاكِرِيْنَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 456 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:

جماعتی از اهل مدینه که از اولاد ابیطالب بودند و عقیده داشتند (برای امام حسن عسکری علیه السلام پسر قائل بودند که امام دوازدهم است) و حقوق آنها در وقت معینی به ایشان می رسید، چون امام حسن عسکری علیه السلام در گذشت، دسته ای از ایشان از عقیده فرزند داشتن امام برگشتند سپس حقوق کسانی که بر عقیده به فرزند داشتن امام ثابت بودند، رسید و از دیگران بریده شد و نامشان از میان برفت. و الحمد لله رب العالمین.

8- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ أَوْصَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ مَالًا فَرَدَّ عَلَيْهِ وَ قِيلَ لَهُ أَخْرِجْ حَقَّ وُلْدِ عَمِّكَ مِنْهُ وَ هُوَ أَرْبَعُمِائَةِ دِرْهَمٍ وَ كَانَ الرَّجُلُ فِي يَدِهِ ضَيْعَةٌ لَوْادٍ عَمَّهُ فِيهَا شِرْكَةٌ قَدْ حَبَسَهَا عَلَيْهِمْ فَنَظَرَ فَأَدَا الَّذِي لَوْادٍ عَمَّهُ مِنْ ذَلِكَ الْمَالِ أَرْبَعُمِائَةَ دِرْهَمٍ فَأَخْرَجَهَا وَ انْفَدَ الْبَاقِيَّ فَقَبِلَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 457 روایت 8

ترجمه روایت شریفه:

مردی از اهل سواد مالی بناحیه مقدسه رسانید پذیرفته نشد و به او گفته شد: حق پسر عموهایت که 400 درهم است از این مال خارج کن، آن مرد ملکی از عموزادگانش در دست داشت که در آن شریک بودند و او حق آنها را نگه داشته بود. چون حساب کرد، حق عموزادگانش

از آن مال همان چهار صد درهم بود، آن مقدار را بیرون کرد و بقیه را فرستاد، پذیرفته شد.

ترجمه روایت شریفه:

قاسم بن علاء گوید: خدا چند پسر به من داد و من نامه می نوشتم (بناحیه مقدسه) و تقاضای دعا می کردم، و هیچ جوابی درباره آنها به من نمی رسید، لذا همگی مردند، سپس چون پسر حسن متولد شد نامه نوشتم و تقاضای دعا کردم، جواب آمد: باقی می ماند و الحمدلله.

-الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ
وُلِدَ لِي عِدَّةٌ بَنِينَ فَكُنْتُ
أَكْتُبُ وَ أَسْأَلُ الدُّعَاءَ فَلَا
يُكْتَبُ إِلَيَّ لَهُمْ بَشِيءٌ
فَمَاتُوا كُلُّهُمْ فَلَمَّا وُلِدَ لِي
الْحَسَنُ ابْنِي كَتَبْتُ أَسْأَلُ
الدُّعَاءَ فَأَجِبْتُ بِيَقِي وَ
الْحَمْدُ لِلَّهِ

اصول کافی جلد 2

صفحه 457 روایت 9

ترجمه روایت شریفه:

ابو عبدالله بن صالح گوید: سالی از سالها به بغداد رفتم و (از حضرت قائم علیه السلام) اجازه خارج شدن خواستم، به من اجازه نفرمود، بیست و دو روز در آنجا ماندم، و کاروان هم به سوی نهروان (چهار فرسنگی بغداد) رفت، تا در روز چهارشنبه به من اجازه خروج داده شد و به من گفته شد: در این روز خارج شو، من بیرون رفتم ولی مایوس بودم که بکاروان توام رسید، تا به نهروان رسید، دیدم کاروان هنوز آنجا است، باتدازه ای که شترانم را علوفه دادم، کاروان کوچ کرد، منهم کوچ کردم و آن حضرت برای سلامتی من دعا فرموده بود، منهم بدی ندیدم و الحمدلله.

10-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
صَالِحٍ قَالَ كُنْتُ خَرَجْتُ سَنَةً مِنَ السَّنِينَ
بِبَغْدَادَ فَاسْتَأْذَنْتُ فِي الْخُرُوجِ فَلَمْ يُؤْذَنْ
لِي فَأَقَمْتُ اثْنَيْنِ وَعِشْرِينَ يَوْمًا وَ قَدْ
خَرَجْتُ الْقَافِلَةَ إِلَى النَّهْرَوَانَ فَأَذِنَ فِي
الْخُرُوجِ لِي يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ وَقِيلَ لِي اخْرُجْ
فِيهِ فَخَرَجْتُ وَ أَنَا أَيْسٌ مِنَ الْقَافِلَةِ أَنْ
الْحَقَّهَا فَوَافَيْتُ النَّهْرَوَانَ وَ الْقَافِلَةَ مُقِيمَةً
فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ أَعْلَفْتُ جِمَالِي شَيْئًا
حَتَّى رَحَلْتُ الْقَافِلَةَ فَرَحَلْتُ وَ قَدْ دَعَا لِي
بِالسَّلَامَةِ فَلَمْ أَلْقَ سُوءًا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 457 روایت 10

11-عَلِيٌّ عَنِ النَّضْرِ بْنِ صَبَّاحِ الْبَجَلِيِّ عَنْ

مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ الشَّاشِيِّ قَالَ خَرَجَ بِي
نَاصُورٌ عَلَى مَقْعَدَتِي فَأَرَيْتُهُ الْأَطْبَاءَ وَ
أَنْفَقْتُ عَلَيْهِ مَالًا فَقَالُوا لَا نَعْرِفُ لَهُ دَوَاءً
فَكَتَبْتُ رُقْعَةً أَسْأَلُ الدُّعَاءَ فَوْقَ عِ الْيَّ
الْبَسَكَ اللَّهُ الْعَافِيَةَ وَ جَعَلَكَ مَعَنَا فِي الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةِ قَالَ فَمَا أَتَتْ عَلَيَّ جُمُعَةٌ حَتَّى
عُوفِيْتُ وَ صَارَ مِثْلَ رَاحَتِي فَدَعَوْتُ طَبِيبًا
مِنْ أَصْحَابِنَا وَ أَرَيْتُهُ إِيَّاهُ فَقَالَ مَا عَرَفْنَا لِهَذَا
دَوَاءً

اصول کافی جلد 2 صفحه 457 روایت 11

ترجمه روایت شریفه:
محمد بن یوسف گوید: در
نشیمنگاه هم دمل و زخمی پیدا شد (که
گویا در این زمان فیستول نام دارد)
من آن را به پزشکان نشان دادم و پولها
خرج کردم ، همه گفتند: ما دارویی
برایش سراغ نداریم ، نامه ای (به
حضرت قائم علیه السلام) نوشتم و
تقاضای دعا کردم ، آن حضرت به من
نوشت : (((خدا ترا لباس عافیت پوشاند و
در دنیا و آخرت همراه ما دارد))) يك
هفته نگذشت که عافیت یافتم و
مثل کف دستم شد، پزشکی از رفقای
خود را دیدم و به او نشان دادم . گفت : ما
برای این دارویی سراغ نداریم (یعنی از
راه معجزه بهبودی یافته است ، نه از راه
دوا).

12- عَلِيٌّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
الْيَمَانِيِّ قَالَ كُنْتُ بَبَعْدَادَ فَتَهَيَّأْتُ قَافِلَةً
لِلْيَمَانِيِّينَ فَأَرَدْتُ الْخُرُوجَ مَعَهَا فَكَتَبْتُ
أَلْتَمِسُ الْإِدْنَ فِي ذَلِكَ فَخَرَجَ لَا تَخْرُجُ مَعَهُمْ
فَلَيْسَ لَكَ فِي الْخُرُوجِ مَعَهُمْ خَيْرَةٌ وَ
أَقِمِ بِالْكَوْفَةِ قَالَ وَ أَقَمْتُ وَ خَرَجْتُ الْقَافِلَةَ
فَخَرَجْتُ عَلَيْهِمْ حَنْظَلَةٌ فَاجْتَا حَتْمَهُمْ وَ كَتَبْتُ
أَسْتَأْذِنُ فِي رُكُوبِ الْمَاءِ فَلَمْ يَأْذِنْ لِي
فَسَأَلْتُ عَنِ الْمَرَاقِبِ الَّتِي خَرَجَتْ فِي تِلْكَ
السَّنَةِ فِي الْبَحْرِ فَمَا سَلِمَ مِنْهَا مَرَكَبٌ خَرَجَ
عَلَيْهَا قَوْمٌ مِنَ الْهِنْدِ يُقَالُ لَهُمُ الْبُورِجُ
فَقَطَعُوا عَلَيْهَا قَالَ وَ زُرْتُ الْعَسْكَرَ فَأَتَيْتُ
الدَّرْبَ مَعَ الْمَغِيبِ وَ لَمْ أَكَلِّمْ أَحَدًا وَ لَمْ
أَتَعْرِفْ إِلَى أَحَدٍ وَ أَنَا أُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ
فِرَاعِي مِنَ الزِّيَارَةِ إِذَا بِخَادِمٍ قَدْ جَاءَنِي فَقَالَ
لِي قُمْ فَقُلْتُ لَهُ إِنْ إِلَى أَيِّنَ فَقَالَ لِي إِلَى
الْمَنْزِلِ قُلْتُ وَ مَنْ أَنَا لَعَلَّكَ أَرْسَلْتَ إِلَيَّ

عَبْرِي فَقَالَ لَا مَا أَرْسَلْتُ إِلَّا إِلَيْكَ أَنْتَ عَلِيٌّ
 بَنُ الْحُسَيْنِ رَسُولُ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ فَمَرَّ
 بِي حَتَّى أَنْزَلَنِي فِي بَيْتِ الْحُسَيْنِ بْنِ
 أَحْمَدَ ثُمَّ سَارَهُ فَلَمْ أَدْرِ مَا قَالَ لَهُ حَتَّى
 آتَانِي جَمِيعَ مَا أحتاجُ إِلَيْهِ وَ جَلَسْتُ عِنْدَهُ
 ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ اسْتَأذَنْتُهُ فِي الزِّيَارَةِ مِنْ دَاخِلِ
 فَأَذِنَ لِي فَرَزْتُ لَيْلًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 457 روایت 12

ترجمه روایت شریفه:

علی بن حسین یمانی گوید: من در بغداد بودم که کاروان یمن آماده حرکت شد، خواستم با آنها حرکت کنم، به حضرت نامه نوشتم که: استدعا دارم اجازه فرمائی، جواب آمد، با آنها مرو که رفتن با آنها برای تو خیر ندارد، در کوفه بمان، من ماندم و کاروان خارج شد، قبیله حنظله تارومارشان کرد، باز نامه نوشتم و سفر از راه آب را اجازه خواستم، به من اجازه نفرمود، من راجع به کشتیهائی که در آن سال از راه دریا رفته بودند پرسیدم، معلوم شد هیچکدام سالم نرسیده است، و جماعتی از دزدان هند که آنها را بوارح گویند بآنها زده و اموالشان را برده بودند.

من به زیارت سامره رفتم و هنگام غروب نزد در (مقبره امامین علیهما السلام) بودم و با کسی سخن نگفته و به هیچ کس شناسایی نداده بودم، پس از فارغ شدن از زیارت، در مسجد نماز می خواندم که خادمی آمد و گفت: برخیز، گفتم: این هنگام به کجا؟ گفت: به منزل، گفتم: من کیستم؟ شاید ترا نزد دیگری فرستاده اند. گفت: نه، فقط نزد تو فرستاده اند. تو علی بن حسین، فرستاده جعفر بن ابراهیم هستی، سپس مرا برد تا به خانه حسین بن احمد رساند و با او در گوشی کرد که من نفهمیدم چه گفت، آنگاه هر چه احتیاج داشتم برایم آورد، سه روز نزدش بودم و از او اجازه گرفتم که از درون خانه زیارت کنم، او به من اجازه فرمود، من هم شب زیارت کردم.

13- الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ زَيْدِ الْيَمَانِيِّ قَالَ

كَتَبَ أَبِي بَخَطَةَ كِتَابًا فَوَرَدَ جَوَابُهُ ثُمَّ كَتَبْتُ
 بِخَطِّي فَوَرَدَ جَوَابُهُ ثُمَّ كَتَبَ بِخَطِّهِ رَجُلٌ مِنْ
 فُقَهَاءِ أَصْحَابِنَا فَلَمْ يَرِدْ جَوَابُهُ فَنظَرْنَا
 فَكَانَتْ الْعِلَّةُ أَنَّ الرَّجُلَ تَحَوَّلَ قَرْمَطِيًّا قَالَ
 الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ فَزُرْتُ الْعِرَاقَ وَوَرَدْتُ
 طُوسَ وَعَزَمْتُ أَنْ لَا أَخْرُجَ إِلَّا عَنْ
 بَيْتَةِ مَنْ أَمَرِي وَنَجَاحِ مِنْ حَوَائِجِي وَ
 لَوْ احْتَجْتُ أَنْ أَقِيمَ بِهَا حَتَّى أَتَصَدَّقَ قَالَ وَ
 فِي خِلَالِ ذَلِكَ يَضِيقُ صَدْرِي بِالْمَقَامِ وَ
 أَخَافُ أَنْ يَفُوتَنِي الْحَجُّ قَالَ فَجِئْتُ يَوْمًا إِلَى
 مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ أَتَقَاضَاهُ فَقَالَ لِي صِرْ إِلَى
 مَسْجِدِ كَذَا وَ كَذَا وَ إِنَّهُ يُلْقَاكَ رَجُلٌ قَالَ
 فَصِرْتُ إِلَيْهِ فَدَخَلَ عَلَيَّ رَجُلٌ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ
 ضَحِكَ وَ قَالَ لَا تَغْتَمَّ فَإِنَّكَ سَتَحُجُّ فِي هَذِهِ
 السَّنَةِ وَ تَنْصَرِفُ إِلَى أَهْلِكَ وَ وُلْدِكَ سَالِمًا
 قَالَ فَاطْمَأْنَنْتُ وَ سَكَنَ قَلْبِي وَ أَقُولُ ذَا
 مَصْدَاقٍ ذَلِكَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَالَ ثُمَّ وَرَدْتُ
 الْعَسْكَرَ فَخَرَجْتُ إِلَيَّ صُرَّةً فِيهَا دَنَانِيرٌ وَ
 ثَوْبٌ فَأَعْتَمَمْتُ وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي جَزَائِي
 عِنْدَ الْقَوْمِ هَذَا وَ اسْتَعْمَلْتُ الْجَهْلَ فَرَدَدْتُهَا وَ
 كَتَبْتُ رُفْعَةَ وَ لَمْ يُشِرْ الَّذِي قَبِضَهَا مِنِّي
 عَلَيَّ بِشَيْءٍ وَ لَمْ يَتَكَلَّمْ فِيهَا بِحَرْفٍ ثُمَّ
 نَدِمْتُ بَعْدَ ذَلِكَ نَدَامَةً شَدِيدَةً وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي
 كَفَرْتُ بِرَدِّي عَلَى مَوْلَايَ وَ كَتَبْتُ رُفْعَةَ
 أَعْتَدْتُ مِنْ فِعْلِي وَ أَبِوِّ بِالْإِنِّمِ وَ اسْتَغْفِرُ مِنْ
 ذَلِكَ وَ أَنْفَدْتُهَا وَ قُمْتُ أَتَمَسَّحُ فَأَنَا فِي ذَلِكَ
 أَفْكَرُ فِي نَفْسِي وَ أَقُولُ إِنْ رُدَّتْ عَلَيَّ
 الدَّنَانِيرُ لَمْ أَخْلُلُ صِرَارَهَا وَ لَمْ أُحْدِثْ فِيهَا
 حَتَّى أَحْمِلَهَا إِلَى أَبِي فَإِنَّهُ أَعْلَمُ مِنِّي
 لِيَعْمَلَ فِيهَا بِمَا شَاءَ فَخَرَجَ إِلَى الرَّسُولِ
 الَّذِي حَمَلَ إِلَيَّ الصُّرَّةَ أَسَأْتُ إِذْ لَمْ تَعْلَمِ
 الرَّجُلُ إِنَّا رُبَّمَا فَعَلْنَا ذَلِكَ بِمَوَالِينَا وَ رُبَّمَا
 سَأَلُونَا ذَلِكَ يَتَبَرَّكُونَ بِهِ وَ خَرَجَ إِلَيَّ
 أَخْطَأْتُ فِي رَدِّكَ بِرَّنَا فَأَذَا اسْتَغْفَرْتَ اللَّهُ فَاللَّهُ
 يَغْفِرُ لَكَ فَأَمَّا إِذَا كَانَتْ عَزِيمَتِكَ وَ عَقْدُ
 نَبِيِّكَ أَلَّا تُحْدِثَ فِيهَا حَدَثًا وَ لَا تُنْفِقَهَا فِي

طَرِيقَكَ فَقَدْ صَرَفْنَاهَا عَنْكَ فَأَمَّا التَّوْبُ فَلَا بُدَّ
 مِنْهُ لِتُحْرِمَ فِيهِ قَالَ وَ كَتَبْتُ فِي مَعْنِيَيْنِ وَ
 أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَ فِي الثَّلَاثِ وَ اِمْتَنَعْتُ مِنْهُ
 مَخَافَةً أَنْ يَكْرَهَ ذَلِكَ فَوَرَدَ جَوَابُ الْمَعْنِيَيْنِ
 وَ الثَّلَاثِ الَّذِي طَوَيْتُ مُفَسَّرًا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَالَ
 وَ كُنْتُ وَ أَفَقْتُ جَعْفَرَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ النَّيْسَابُورِيِّ
 بَنِيْسَابُورَ عَلَى أَنْ أَرْكَبَ مَعَهُ وَ أَرَامَلَهُ فَلَمَّا
 وَ أَفَيْتُ بَعْدَادَ بَدَأَ لِي فَاسْتَقَلَّتْهُ وَ دَهَبَتْ أَطْلُبُ
 عَدِيْلًا فَلَقِيْتِي ابْنَ الْوَجْنَاءِ بَعْدَ أَنْ كُنْتُ
 صَرْتُ إِلَيْهِ وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتَرِي لِي
 فَوَجَدْتُهُ كَارِهًا فَقَالَ لِي أَنَا فِي طَلْبِكَ وَ قَدْ
 قِيلَ لِي إِنَّهُ يَصْحَبُكَ فَأَحْسِنْ مُعَاشَرَتَهُ وَ
 أَطْلُبْ لَهُ عَدِيْلًا وَ أَكْثِرْ لَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 459 روایت 13

ترجمه روایت شریفه:

حسن بن فضل بن یزید یمانی گوید: پدرم
 بخط خود نامه ای (به حضرت قائم)
 نوشت و جواب آمد، سپس من هم بخط
 خود نامه ای نوشتم و جواب آمد. آنگاه
 مردی از فقهاء هم مذهب ما نامه ای به
 خط خودش نوشت و جواب نیامد، چون
 فکر کردیم علتش این بود که آن مرد
 قرمطی ((29)) شده بود.

حسن بن فضل گوید: من انمه عراق را
 زیارت کردم و بطوس رفتم (برای زیارت
 حضرت رضا علیه السلام) و تصمیم
 گرفتم که بیرون بروم، جز اینکه امر
 (امامت حضرت قائم علیه السلام و
 پذیرفتن آن حضرت مرا) برایم روشن
 شود و حوائجم روا گردد، اگر چه آنقدر
 بمانم که گدائی کنم، در آن میان دلم از
 ماندن تنگ شد و ترسیدم که حج از دستم
 برود، روزی نزد محمد بن احمد آمدم
 که از تقاضای کمک کنم، به من گفت:
 بفلان مسجد برو که مردی بدیدن تو می
 آید، من آنجا رفتم، مردی نزد آمد، چون
 مرا دید بخندید و گفت: غم مخور که
 امسال حج می گزاری و سالما بسوی
 همسر و فرزندان مراجعت خواهی کرد،
 من خاطر جمع شدم و دلم آرام گرفت
 و با خود می گفتم این مصداق آن (تصمیم
 و خواست من) است و الحمدلله.

سپس بسامره آمدم، کیسه پولی که
 در آن چند دینار بود با جامه ای به من
 رسید، اندوهگین شدم و با خود گفتم:
 پاداش من نزد این مردم (یعنی انمه) این
 است؟! (من دعای آنها را می خواهم و
 آنها برایم مال دنیا می فرستند و ممکن
 است مقصودش کمی مبلغ باشد) و نادانی

ورزیدم و آن را پس دادم و نامه‌ی
 نوشتم ، گیرنده نامه در آن باره به من
 اشاره‌ی نکرد و چیزی نگفت ،
 سپس سخت پشیمان شدم و با خود گفتم :
 اگر دینارها به من برگشت ، بندش را باز
 نمی‌کنم و تصرفی نمی‌نمایم تا آنها را
 بپردازم برسانم که هر چه خواهم نسبت به
 آنها انجام دهد، زیرا او از من داناتر است

آنگاه نامه‌ی بفرستاده‌ای که کیسه
 پول را نزد من آورد رسید که : (((بدکاری
 کردی که به آن مرد اطلاع ندادی که ما
 گاهی با دوستان خود چنین کاری می‌کنیم
 ، (هدیه‌ی اندک برای آنها می‌فرستیم) و
 گاهی خود آنها بعنوان تبرک چیزی از ما
 تقاضا می‌کنند))) به من نامه رسید که
 (((خطا کردی که احسان ما را رد کردی ،
 سپس چون از خدا آمرزش خواستی ،
 خدا ترا می‌آمرزد. ولی چون تصمیم و
 قصدت این است که در آنها تصرف نکنی و
 در راه خرج ننمایی ، آن را از تو باز
 داشتیم ، (پولها را دو باره برایت
 نفرستادیم) اما جامه را ناچاری داشته
 باشی که لباس احرامت سازی.
 و باز راجع به دو موضوع به آن حضرت
 نامه‌ی نوشتم و می‌خواستم موضوع
 سوم را بنویسم . ولی خودداری کردم ، از
 ترس اینکه مبادا خوشش نیاید، پس جواب
 آن دو موضوع رسید با تفسیر و
 توضیح موضوع سوم که در دل
 گرفته بودم والحمدلله.
 و نیز به نیشابور با جعفر بن ابراهیم
 نیشابوری توافق کردم که در مسافرت
 همراه او هم کجاوه او باشم : چون به
 بغداد رسیدم ، پشیمان شدم و قرار دادم را

با او پس گرفتم و در جستجوی همکجاوله نی بر آمدم . نزد ابن و جناء رفتم و از او تقاضا کردم مرکوبی به من کرایه دهد، دیدم راضی نیست ، سپس خودش نزد من آمد و گفت : من دنبال تو می گردم ، به من گفته اند (از جانب امام عصر علیه السلام) که او (یعنی تو که حسن فضلی) همراه تو می شود، با او خوش رفتاری کن و همکجاوله پیدا کن و مرکوب کرایه کن.

ترجمه روایت شریفه:

حسن بن عبدالحمید گوید: درباره حاجز (بن یزید) بشك افتادم (که آیا او هم از وکلاء امام عصر علیه السلام است یا نه؟) و مالی جمع کردم و به سامره رفتم ، نامه ئی به من رسید که : (((درباره ما شك روا نیست و نه درباره کسی که بامر ما جانشین ما می شود، هر چه همراه داری به حاجز بن یزید رد کن.

14- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ شَكَّتُ فِي أَمْرِ حَاجِزٍ فَجَمَعْتُ شَيْئًا ثُمَّ صَرْتُ إِلَى الْعَسْكَرِ فَخَرَجَ إِلَيَّ لَيْسَ فِيْنَا شَكٌّ وَ لَا فِيمَنْ يَقُومُ مَقَامَنَا بِأَمْرِنَا رُدَّ مَا مَعَكَ إِلَى حَاجِزِ بْنِ يَزِيدٍ
اصول کافی جلد 2 صفحه 461 روایت 14

15- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ لَمَّا مَاتَ أَبِي وَ صَارَ الْأَمْرُ لِي كَانَ لِأَبِي عَلَى النَّاسِ سَفَاتِيحٌ مِنْ مَالِ الْعَرِيمِ فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَعْلَمُهُ فَكَتَبَ طَالِبُهُمْ وَ اسْتَقْضَى عَلَيْهِمْ فَقَضَانِي النَّاسُ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا كَانَتْ عَلَيْهِ سَفْتَجَةٌ بِأَرْبَعِمِائَةٍ دِينَارٍ فَجِئْتُ إِلَيْهِ أَطَالِبُهُ فَمَا طَلَنِي وَ اسْتَخَفَّ بِي ابْنُهُ وَ سَفَهَ عَلَيَّ فَشَكَّوْتُ إِلَى أَبِيهِ فَقَالَ وَ كَانَ مَا دَا فَحَبَّضْتُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَ أَخَذْتُ بِرَجْلِهِ وَ سَحَبْتُهُ إِلَى وَسْطِ الدَّارِ وَ رَكَلْتُهُ رَكَلًا كَثِيرًا فَخَرَجَ ابْنُهُ يَسْتَعِيثُ بِأَهْلِ بَغْدَادَ وَ يَقُولُ قَمِي رَافِضِي قَدْ قَتَلَ وَالِدِي فَاجْتَمَعَ عَلَيَّ مِنْهُمْ الْخَلْقُ

فَرَكِبْتُ دَابَّتِي وَ قَلْتُ أَحْسَنْتُمْ يَا أَهْلَ بَغْدَادَ
 تَمِيلُونَ مَعَ الظَّالِمِ عَلَى الْغَرِيبِ الْمَظْلُومِ أَنَا
 رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هَمْدَانَ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ وَ هَذَا
 يَنْسُبُنِي إِلَى أَهْلِ قَوْمٍ وَ الرَّفِضُ لِيذْهَبَ بِحَقِّي
 وَ مَالِي قَالَ فَمَالُوا عَلَيْهِ وَ أَرَادُوا أَنْ يَدْخُلُوا
 عَلَى حَانُوتِهِ حَتَّى سَكَنَتْهُمْ وَ طَلَبَ إِلَيَّ
 صَاحِبُ السَّفْتَجَةِ وَ حَلَفَ بِالطَّلَاقِ أَنْ يُؤْفِيَنِي
 مَالِي حَتَّى أَخْرَجْتُهُمْ عَنْهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 461 روایت 15

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن صالح گوید: چون پدرم مرد و امر (وکالت اخذ وجوه و سهم امام علیه السلام) (به من رسید پدرم راجع به مال غریم (سهم امام علیه السلام) از مردم سفته هائی داشت، من به حضرت (امام عصر علیه السلام) نوشتم و او را آگاه ساختم، در پاسخ نوشت. از آنها مطالبه کن و همه را بگیر (بدون مسامحه از آنها بخواه) مردم هم پرداختند، جز يك مرد که سفته نی به مبلغ 400 دینار داشت. نزد او رفتم و مطالبه کردم او امروز و فردا می کرد و پسرش هم به من توهین و بی خردی می نمود. من به پدرش شکایت کردم. پدرش گفت مگر چه شده؟ (خوب کاری کرده) من ریشش را مشت کردم و پایش را گرفتم و به میان منزل کشیدم و لگد بسیاری به او زدم.

پسرش بیرون دوید و از اهل بغداد استغاثه کرد و گفت: قمی رافضی پدرم را کشت، جماعتی از اهل بغداد بر سر من گرد آمدند، من هم مرکبم را سوار شدم و گفتم: آفرین بر شما ای اهل بغداد! علیه غریب مظلومی از ظالم جانبداری می کنید؟ من اهل همدان و سنی مذهبم و این مرد مرا به قم و مذهب رقص نسبت می دهد تا حق مرا ببرد و مال مرا بخورد، مردم به او حمله کردند و می خواستند به دکانش بریزند که من آرامشان کردم. صاحب سفته مرا طلبید و به طلاق زنش قسم خورد که مال مرا بپردازد، من هم آنها را بیرون کردم.

شرح:

مجلسی (ره) از شیخ طوسی (قده) نقل می کند که حضرت صاحب الامر علیه السلام را از باب تقیه غریم می گفته اند و این اصطلاح به عنوان رمز از قدیم در میان شیعه معروف بوده است. آنگاه خود مجلسی گوید: کلمه

غریم بیستانکار و بدهکار هر دو اطلاق می شود، اگر معنی اول مراد باشد، از این جهت است که اموال آن حضرت (سهم امام) دست مردم است و آن حضرت بیستانکار است و معنی دوم از این نظر است که آن حضرت مدیون تعلیم و تربیت مردم است و از لحاظ غیبت و پنهانیش گویا به آنها بدهی دارد.

ترجمه روایت شریفه:

بدر غلام احمد بن حسن گوید: وارد جبل شدم (قصبه ئی میان بغداد و آذربایجان بوده) و معتقد به امامت (حضرت صاحب الامر علیه السلام) نبودم ولی اولاد علی را بطور کلی دوست می داشتم، تا آنکه یزید بن عبدالله مرد و در زمان بیماریش وصیت کرد که اسب سمندش را با شمشیر و کمر بندش به مولایش (حضرت قائم علیه السلام) بدهند. من ترسیدم اگر آن اسب را به اذکوتکین (یکی از امراء ترک خلفاء عباسی) ندهم از او به من آزاری رسد، لذا آن اسب و شمشیر و کمر بند را پیش خود بهفتصد دینار قیمت کردم و به هیچکس اطلاع ندادم، ناگاه از عراق نامه ئی به من رسید که: هفتصد دیناری که بابت بهای اسب و شمشیر و کمر بند نزد تو است، برای ما بفرست. (از اینجا به امامت آن حضرت معتقد شدم).

16- عَلِيٌّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ وَالْعَلَاءِ بْنِ رَزْقٍ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لِي يَا عَلِيُّ إِنَّكَ لَأَقُولُ بِالإِمَامَةِ أَحِبُّهُمْ جُمْلَةً إِلَى أَنْ مَاتَ يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَأَوْصَى فِي عِلَّتِهِ أَنْ يُدْفَعَ الشُّهْرِيُّ السَّمْنَدُ وَسَيْفُهُ وَ مِنْطَقَتُهُ إِلَيَّ مَوْلَاهُ فَخَفْتُ إِنَّ أَنَا لَمْ أُدْفَعْ الشُّهْرِيَّ إِلَيَّ إِذْ كَوْتُكَيْنِ نَأَلْنِي مِنْهُ اسْتِخْفَافٌ فَقَوِّمْتُ الدَّابَّةَ وَالسَّيْفَ وَالْمِنْطَقَةَ بِسَبْعِمِائَةِ دِينَارٍ فِي نَفْسِي وَ لَمْ أُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَدًا فَإِذَا الْكِتَابُ قَدْ وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الْعِرَاقِ وَجَّهَ السَّبْعَ مِائَةَ دِينَارٍ الَّتِي لَنَا قَبْلَكَ مِنْ ثَمَنِ الشُّهْرِيِّ وَالسَّيْفِ وَالْمِنْطَقَةِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 462 روایت 16

17- عَلِيٌّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ قَالَ وُلِدَ لِي وَوَلَدٌ فَكَتَبْتُ اسْتَأْذِنَ فِي طَهْرِهِ يَوْمَ السَّابِعِ فَوَرَدَ لَا تَفْعَلْ فَمَاتَ يَوْمَ السَّابِعِ أَوْ الثَّامِنِ ثُمَّ كَتَبْتُ بِمَوْتِهِ فَوَرَدَ سَخُلْفُ غَيْرِهِ وَ غَيْرُهُ تَسْمِيَهُ أَحْمَدَ وَ مِنْ بَعْدِ أَحْمَدَ جَعْفَرًا فَجَاءَ كَمَا قَالَ قَالَ وَ تَهَيَّأْتُ لِلْحَجِّ وَ وَدَّعْتُ النَّاسَ وَ كُنْتُ عَلَى الْخُرُوجِ فَوَرَدَ نَحْنُ لِدَلِّكَ كَارَهُونَ وَ الأَمْرُ إِلَيْكَ قَالَ فَضَاقَ صَدْرِي وَ اغْتَمَمْتُ وَ كَتَبْتُ أَنَا مُقِيمٌ عَلَى السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ غَيْرَ أَنِّي مُغْتَمٌّ بِتَخْلُفِي عَنِ الْحَجِّ

فَوْقَ لَا يَضِيقَنَّ صَدْرُكَ فَإِنَّكَ سَتَحُجُّ مِنْ
قَابِلٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ وَ لَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ
كَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فَوْرَدَ الْإِذْنَ فَكَتَبْتُ أَنِّي
عَادَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْعَبَّاسِ وَ أَنَا وَ اتَّقِ
بِدْيَانَتَهُ وَ صِيَانَتَهُ فَوْرَدَ الْأَسَدِي نَعَمَ
الْعَدِيلُ فَإِنْ قَدِمَ فَلَا تَخْتَرْ عَلَيْهِ فَقَدِمَ الْأَسَدِي
وَ عَادَلْتُهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 463 روایت 17

ترجمه روایت شریفه:

مردی گوید: برایم پسری متولد شد، به حضرت نامه نوشتم و اجازه خواستم او را در روز هفتم ختنه کنم. جواب رسید: نکن، او هم در روز هفتم یا هشتم مرد. آنگاه خبر مرگش را نوشتم. جواب آمد: ((به جای او دیگری و دیگری به تو عطا شود که اولی را احمد و بعد از او را جعفر نام خواهی گذاشت)) و چنان شد که فرمود.

و باز عازم حج گشتم و با مردم خداحافظی کردم و آماده حرکت بودم که نامه نی آمد: ((ما این کار را خوش نداریم، خودت میدانی)) من دلتنگ و اندوهگین شدم، به حضرت نوشتم که: من بشنیدن و فرمان بردن از شما پا بر جا ایستاده ام ولی باز ماندن از حج اندوهگینم، بس نامه آمد: ((دلتنگ مباش، سال آینده حج خواهی گزارد انشاءالله.

چون سال آینده شد، نامه نوشتم و اجازه خواستم، حضرت اجازه فرمود، سپس نوشتم: من محمد بن عباس را برای هم کجاوه بودن برگزیده ام و به دیانت وصیانت او اطمینان دارم، جواب آمد ((اسدی خوب رفیقی است، اگر او می آید دیگری را انتخاب مکن)) سپس اسدی آمد و با او هم کجاوه شدم.

ترجمه روایت شریفه:

حسن بن علی علوی گوید: مجروح (شیرازی) مالی از ناحیه مقدسه نزد مرداس بن علی به امانت گذاشت، و نزد مرداس مالی هم از تمیم بن حنظله (متعلق

18- الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَلَوِيُّ قَالَ أُوْدِعَ
الْمَجْرُوحُ مِرْدَاسَ بْنَ عَلِيٍّ مَالًا لِلنَّاحِيَةِ وَ
كَانَ عِنْدَ مِرْدَاسٍ مَالٌ لِتَمِيمِ بْنِ
حَنْظَلَةَ فَوْرَدَ عَلِيٌّ مِرْدَاسٍ أَنْفَدَ مَالَ تَمِيمٍ
مَعَ مَا أُوْدِعَكَ الشَّيْرَازِيَّ

اصول کافی جلد 2 صفحه 463 روایت 18

به ناحیه مقدسه) بود، به مرداس نامه آمد: ((مال تمیم را با آنچه شیرازی به تو سپرده بفرست.

ترجمه روایت شریفه:

حسن بن عیسی گوید: چون امام حسن عسکری علیه السلام در گذشت ، مردی از اهل مصر به مکه آمد و مالی متعلق به ناحیه همراه داشت ، در آن باره اختلاف پیدا شد، بعضی از مردم گفتند: امام عسکری بدون فرزند مرده و جانشین او همان جعفر (کذاب) است . برخی گفتند: او فرزند بجا گذاشته ، حسن بن عیسی مردی را که کنیه اش ابوطالب بود. همراه نامه بسامره فرستاد، او نزد جعفر آمد و از او دلیل و برهان خواست جعفر گفت : اکنون حاضر نیست ، او به در خانه آمد و نامه را به اصحاب ما داد، جواب آمد که : خدا درباره رفیقت (حسن بن عیسی) به تو اجر دهد، او مرد و نسبت به مالی که همراه داشت ، بمرد امینی وصیت کرد که هر گونه لازمست (دوست دارد) رفتار کند، و از نامه او جواب داده شد (چون به مکه برگشت چنان بود که حضرت فرموده بود).

ترجمه روایت شریفه:

علی بن محمد گوید: مردی از اهل آیه مالی آورده بود که (به ناحیه مقدسه) رساند و يك شمشیر را در آیه فراموش کرده بود. آنچه همراه داشت رسانید،

19- عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَيْسَى الْعُرَيْضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ لَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ ع وَرَدَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ بِمَالٍ إِلَى مَكَّةَ لِلنَّاحِيَةِ فَأَخْتَلَفَ عَلَيْهِ فَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ إِنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ ع مَضَى مِنْ غَيْرِ خَلْفٍ وَ الْخَلْفُ جَعْفَرٌ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ خَلْفٍ فَبَعَثَ رَجُلًا يُكْنَى بِأَبِي طَالِبٍ فَوَرَدَ الْعَسْكَرَ وَ مَعَهُ كِتَابٌ فَصَارَ إِلَى جَعْفَرٍ وَ سَأَلَهُ عَنْ بُرْهَانَ فَقَالَ لَا يَتَهَيَّأُ فِي هَذَا الْوَقْتِ فَصَارَ إِلَى الْبَابِ وَ أَنْفَذَ الْكِتَابَ إِلَى أَصْحَابِنَا فَخَرَجَ إِلَيْهِ أَجْرَكَ اللَّهُ فِي صَاحِبِكَ فَقَدْ مَاتَ وَ أَوْصَى بِالْمَالِ الَّذِي كَانَ مَعَهُ إِلَى ثِقَةٍ لِيَعْمَلَ فِيهِ بِمَا يَجِبُ وَ أُجِيبَ عَنْ كِتَابِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 464 روایت 19

20- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ قَالَ حَمَلٌ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ آيَةِ شَيْئًا يُوصِلُهُ وَ نَسِيَ سَيْفًا بِآيَةِ فَأَنْفَذَ مَا كَانَ مَعَهُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ مَا خَبَرَ السَّيْفِ الَّذِي نَسِيْتَهُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 464 روایت 20

حضرت به او نوشت : از شمشیری که فراموش کردی چه خبر؟.

ترجمه روایت شریفه:

حسن بن خفیف از پدرش نقل کند که (حضرت قائم علیه السلام) خدمتگزارانی به مدینه فرستاد (شاید غلامان خود حضرت بوده اند و برای خدمت مسجد و ضریح اعزام شده اند) و همراه آنان دو خادم بودند (که غلام نبودند، بلکه اجیر شده بودند) حضرت بخیف هم نامه نوشت که با آنها حرکت کند، چون به کوفه رسیدند، یکی از آن دو خادم شرابی مست کننده آشامید، از کوفه بیرون نرفته بودند که از سامره نامه آمد: خادمی که شراب آشامیده برگردانیده و از خدمت معزول شود.

ترجمه روایت شریفه:

احمد بن حسن گوید: یزید بن عبدالله چارپائی را بر شمشیر و مالی (برای ناحیه مقدسه) وصیت کرد، سپس بهای چارپا و غیر آن را فرستاد و شمشیر را نفرستاد (نه خودش را و نه بهایش را) نامه آمد که : همراه آنچه فرستادید، شمشیری بود که به ما نرسید یا عبارتی نظیر این -.

21- الْحَسَنُ بْنُ خَفِيفٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ بَعَثَ بِخَدَمٍ إِلَى مَدِينَةِ الرَّسُولِ صَ وَمَعَهُمْ خَادِمَانِ وَ كَتَبَ إِلَى خَفِيفٍ أَنْ يَخْرِجَ مَعَهُمْ فَخَرَجَ مَعَهُمْ فَلَمَّا وَصَلُوا إِلَى الْكُوفَةِ شَرِبَ أَحَدُ الْخَادِمَيْنِ مُسْكِرًا فَمَا خَرَجُوا مِنَ الْكُوفَةِ حَتَّى وَرَدَ كِتَابٌ مِنَ الْعَسْكَرِ بِرَدِّ الْخَادِمِ الَّذِي شَرِبَ الْمُسْكِرَ وَ عَزَلَ عَنِ الْخِدْمَةِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 464 روایت 21

22- عَلِيُّ بْنُ عِيَاثٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ أَوْصَى يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بِدَابَّةٍ وَ سَيْفٍ وَ مَالٍ وَ أَنْفَذَ ثَمَنَ الدَّابَّةِ وَ غَيْرَ ذَلِكَ وَ لَمْ يُبْعَثِ السَّيْفُ فَوَرَدَ كَانَ مَعَ مَا بَعَثْتُمْ سَيْفٌ فَلَمْ يَصِلْ أَوْ كَمَا قَالَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 465 روایت 22

23- عَلِيُّ بْنُ عِيَاثٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ اجْتَمَعَ عِنْدِي خَمْسُمِائَةَ دِرْهَمٍ تَنْقُصُ عَشْرِينَ دِرْهَمًا فَأَنْفَذْتُ أَنْ أُبْعَثَ بِخَمْسِمِائَةٍ تَنْقُصُ

عَشْرِينَ دِرْهَمًا فَوَزَنْتُ مِنْ عِنْدِي عَشْرِينَ
دِرْهَمًا وَبَعَثْتُهَا إِلَى الْأَسَدِيِّ وَ لَمْ أَكْتُبْ مَا
لِي فِيهَا فَوَرَدَ وَصَلْتُ خَمْسَمِائَةَ دِرْهَمٍ لَكَ
مِنْهَا عَشْرُونَ دِرْهَمًا

اصول کافی جلد 2 صفحه 465 روایت 23

ترجمه روایت شریفه:

محمد بن علی بن شاذان نیشابوری گوید:
پانصد درهمی که 20 درهمش کم بود (از
سهم امام) نزد من جمع شد، مرا ناگوار
بود که 500 درهمی که 20 درهمش
کمست بفرستم، لذا 20 درهم از مال
خودم روی آن گذاشتم و نزد اسدی
فرستادم و نوشتم چقدر از خودم گذاشته
ام، نامه آمد که: پانصد درهم رسید 20
درهمش از آن تو است.

24- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ
كَانَ يَرُدُّ كِتَابَ أَبِي مُحَمَّدٍ ع فِي الْإِجْرَاءِ عَلَى
الْجَنْدِ قَاتِلِ فَارِسَ وَ أَبِي الْحَسَنِ وَ آخَرَ
فَلَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ ع وَرَدَ اسْتِنَافًا مِنَ
الصَّاحِبِ لِإِجْرَاءِ أَبِي الْحَسَنِ وَ صَاحِبِهِ
وَ لَمْ يَرِدْ فِي أَمْرِ الْجَنْدِ بِشَيْءٍ قَالَ
فَأَعْتَمْتُ لِدَلِكِ فَوَرَدَ نَعْيُ الْجَنْدِ بَعْدَ ذَلِكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 465 روایت 24

ترجمه روایت شریفه:

حسین بن اشعری گوید: نامه های امام
حسن عسکری علیه السلام درباره اجرا
امور بنجید کشنده فارس و ابوالحسن
و دیگران می آمد، چون حضرت در
گذشت، دستور اجراء امور برای
ابوالحسن و رفیقش از جانب حضرت
صاحب علیه السلام تجدید شد، ولی
درباره جنید چیزی صادر نگشت، من از
آن جهت اندوهگین شدم، سپس خبر
مرگ جنید آمد.

توضیح - فارس همان پسر حاتم بن
ماهویه قزوینی است که عالی مذهب و از
کذابین مشهور و بدعت گزار بوده
است. و روایت شده که امام هادی
علیه السلام دستور قتل او را صادر
فرمود و او را مهدورالدم دانست و برای
کشنده او بهشت را ضمانت کرد، جنید بر
او دست یافت و او را بکشت.

25- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ
كَانَتْ لِي جَارِيَةٌ كُنْتُ مُعْجَبًا بِهَا فَكَتَبْتُ

أَسْتَأْمُرُ فِي اسْتِيلَادِهَا فَوَرَدَ اسْتَوْلِدُهَا وَ
يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَوَطِنْتُهَا فَحَبِلْتُ ثُمَّ
أَسْقَطْتُ فَمَاتَتْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 465 روایت 25

ترجمه روایت شریفه:
محمد بن صالح گوید: کنیزی داشتم که
از او خوشم می آید، به حضرت نامه
نوشتم و در امر باردار ساختن او
مشورت کردم. جواب آمد: (((باردارش
ساز، خدا هر چه خواهد می کند))) با او
نزدیکی کردم و آبستن شد، سپس بچه را
سقط کرد و خودش هم مرد.

26- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ كَانَ ابْنُ الْعَجْمِيِّ
جَعَلَ ثُلُثَهُ لِلنَّاحِيَةِ وَ كَتَبَ بِذَلِكَ وَ قَدْ كَانَ
قَبْلَ إِخْرَاجِهِ الثَّلَاثَ دَفْعَ مَالًا لِابْنِهِ أَبِي
الْمُقَدَّامِ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ فَكَتَبَ إِلَيْهِ فَأَيَّنَ
الْمَالَ الَّذِي عَزَلْتَهُ لِأَبِي الْمُقَدَّامِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 466 روایت 26

ترجمه روایت شریفه:
علی بن محمد گوید: ابن عجمی ثلث
دارائی خود را برای ناحیه قرار داد و سند
آن را هم نوشت ولی پیش از آنکه آن ثلث
را خارج کند، مالی به پسرش ابی مقدم
داد که کسی از آن آگاه نبود، به او نامه
رسید: مالی که برای ابی مقدم کنار
گذاشتی چه شد؟.

27- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَقِيلٍ عَيْسَى
بْنِ نَصْرٍ قَالَ كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ زِيَادِ الصِّمَرِيِّ
يَسْأَلُ كَفَنًا فَكَتَبَ إِلَيْهِ إِنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي
سَنَةِ ثَمَانِينَ فَمَاتَ فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ وَ بَعَثَ
إِلَيْهِ بِالْكَفَنِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِأَيَّامٍ

اصول کافی جلد 2 صفحه 466 روایت 27

ترجمه روایت شریفه:
علی بن زیاد صیمری به حضرت نامه
نوشت و تقاضای کفنی کرد، حضرت به او
نوشت تو در سال 80 بآن احتیاج پیدا
می کنی، سپس او در سال 80 مرد و
حضرت چند روز پیش از وفاتش برای او
کفنی فرستاد.

28- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ كَانَ
لِلنَّاحِيَةِ عَلِيُّ خَمْسَمِائَةَ دِينَارٍ فَضَقَّتْ
بِهَا ذُرْعًا ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي لِي حَوَانِيثُ
اشْتَرَيْتُهَا بِخَمْسَمِائَةِ وَ ثَلَاثِينَ دِينَارًا
فَقَدْ جَعَلْتُهَا لِلنَّاحِيَةِ بِخَمْسَمِائَةِ دِينَارٍ وَ لَمْ

أَنْطَقَ بِهَا فَكَتَبَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ
أَقْبِضِ الْحَوَانِيَّتَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ
بِالْخَمْسِمِائَةِ دِينَارٍ الَّتِي لَنَا عَلَيْهِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 466 روایت 28

ترجمه روایت شریفه:
محمد بن هارون گوید: پانصد دینار از ناحیه (بابت سهم امام) بعهده من بود، و من دست تنگ و ناراحت بودم، با خود گفتم: من دکانهائی دارم که آنها را به 530 دینار خریده ام. بجای 500 دینار ناحیه می گذارم و این مطلب را بزبان نیاورم، حضرت به محمد بن جعفر نوشت: دکانهها را از محمد بن هارون بگیر به جای 500 دیناری که از او می خواهیم.

29- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ بَاعَ جَعْفَرٌ
فِيْمَنْ بَاعَ صَبِيَّةً جَعْفَرِيَّةً كَانَتْ فِي الدَّارِ
يُرَبُّونَهَا فَبِعَتْ بَعْضَ الْعُلَوِيِّينَ وَ أَعْلَمَ
الْمُشْتَرِي خَبْرَهَا فَقَالَ الْمُشْتَرِي قَدْ طَابَتْ
نَفْسِي بِرَدِّهَا وَ أَنْ لَا أُرْزَأَ مِنْ ثَمَنِهَا شَيْئاً
فَخَذَهَا فَذَهَبَ الْعُلَوِيُّ فَأَعْلَمَ أَهْلَ النَّاحِيَةِ
الْخَبَرَ فَبِعْتُوا إِلَيَّ الْمُشْتَرِي بِأَحَدٍ وَ أَرْبَعِينَ
دِينَاراً وَ أَمْرُوهُ بِدَفْعِهَا إِلَيَّ صَاحِبِهَا
اصول کافی جلد 2 صفحه 466 روایت 29

ترجمه روایت شریفه:
علی بن محمد گوید: جعفر (کذاب) در میان بردگانی که فروخت، دختری را که از اولاد جعفر بن ابیطالب بود و در خانه امام عسکری علیه السلام تربیت می شد، بفروخت، یکی از علویین کسی را نزد مشتری فرستاد و او را از موضوع آن دختر آگاه ساخت، مشتری گفت: من او را با رضایت خود پس می دهم، بشرط اینکه از بهائی که داده ام چیزی کم نشود، او را بگیر و برو، مرد علوی برفت و خبر را باطلاع اهل ناحیه رسانید، اهل ناحیه 41 دینار نزد مشتری فرستادند و دستور دادند که آن دختر را به صاحب خودش برگردانند.

-الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ
الْعُلَوِيُّ قَالَ كَانَ رَجُلٌ مِنْ
نُدَمَاءِ رُوْحَسَنِي وَ آخَرُ
مَعَهُ فَقَالَ لَهُ هُوَ ذَا
يَجْبِي الْأَمْوَالَ وَ لَهُ
وَ كِلَاءٌ وَ سَمَّوْا جَمِيعَ
الْوَكَلَاءِ فِي النُّوَاحِي وَ

أَنْهَى ذَلِكَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ
 بْنِ سُلَيْمَانَ الْوَزِيرِ
 فَهَمَّ الْوَزِيرُ بِالْقَبْضِ
 عَلَيْهِمْ فَقَالَ السُّلْطَانُ
 اطْلُبُوا أَيَّنَ هَذَا الرَّجُلُ
 فَإِنَّ هَذَا أَمْرٌ غَلِيظٌ فَقَالَ
 عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُلَيْمَانَ
 نَقْبِضُ عَلَى الْوُكَلَاءِ
 فَقَالَ السُّلْطَانُ لَا وَ لَكِنْ
 دُسُّوا لَهُمْ قَوْمًا لَا
 يُعْرِفُونَ بِالْأَمْوَالِ فَمَنْ
 قَبِضَ مِنْهُمْ شَيْئًا قَبِضَ
 عَلَيْهِ قَالَ فَخَرَجَ بِأَنَّ
 يَتَقَدَّمُ إِلَيَّ جَمِيعَ الْوُكَلَاءِ
 أَنْ لَا يَأْخُذُوا مِنْ أَحَدٍ
 شَيْئًا وَأَنْ يَمْتَنِعُوا مِنْ
 ذَلِكَ وَ يَتَجَاهَلُوا الْأَمْرَ
 فَأَنْدَسَ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ
 رَجُلًا لَا يَعْرِفُهُ وَ خَلَا بِهِ
 فَقَالَ مَعِيَ مَالٌ أُرِيدُ أَنْ
 أُوصِلَهُ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ
 غَلَطْتُ أَنَا لَا أَعْرِفُ مِنْ
 هَذَا شَيْئًا فَلَمْ يَزَلْ يَتَلَطَّفُهُ
 وَ مُحَمَّدٌ يَتَجَاهَلُ عَلَيْهِ وَ
 بَنُوا الْجَوَاسِيْسَ وَ امْتَنَعَ
 الْوُكَلَاءُ كُلُّهُمْ لِمَا كَانَ
 تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ

اصول کافی جلد 2

صفحه 467 روایت 30

ترجمه روایت شریفه:

حسین بن حسن علوی گوید: مردی از ندیمان ، روز حسنی و مرد دیگری که همراه او بود به او گفت : اینک که (یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام) اموال مردم را (به عنوان سهم امام علیه السلام) جمع می کند و وکلای دارد و وکلاء آن حضرت را که در اطراف پراکنده بودند نام بردند، این خبر به گوش عبیدالله بن سلیمان وزیر رسید، وزیر همت گماشت که وکلاء را بگیرد، سلطان گفت : جستجو کنید و به بینید خود این مرد کجاست ، زیرا این کار سختی است.

عبیدالله بن سلیمان گفت : وکلاء را می گیریم . سلیمان گفت : نه ، بلکه اشخاصی را که نمی شناسند به عنوان جاسوس با پول نزد آنها می فرستیم ، هر کس از آنها پولی قبول کرد، او را می گیریم. از حضرت نامه رسید که بهمه وکلاء دستور داده شود: از هیچکس چیزی نگیرند و از گرفتن سهم امام خودداری نمایند و خود را بنادانی زنند، مردی ناشناس بعنوان جاسوسی نزد محمد بن احمد آمد و در خلوت به او گفت : مالی همراه دارم که می خواهم آن را برسانم ، محمد گفت : اشتباه کردی ، من از این موضوع خبری ندارم ، او همواره مهربانی و حیلہ گری می کرد و محمد خود را به نادانی می زد، و نیز آنها جاسوسها را در اطراف منتشر کردند و وکلاء از گرفتن خودداری می کردند به واسطه دستوری که به آنها رسیده بود.

31-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ خَرَجَ نَهْيَ عَنْ

زِيَارَةَ مَقَابِرِ قُرَيْشٍ وَ الْحَيْرِ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ
أَشْهُرٍ دَعَا الْوَزِيرُ الْبَاقِطَانِيَّ فَقَالَ لَهُ الْق
بَنِي الْفُرَاتِ وَالْبُرْسِيِّينَ وَقَالَ لَهُمْ لَا يَزُورُوا
مَقَابِرَ قُرَيْشٍ فَقَدْ أَمَرَ الْخَلِيفَةُ أَنْ يُتَّقَدَّ كُلُّ
مَنْ زَارَ فَيُقْبَضَ عَلَيْهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 467 روایت 31

ترجمه روایت شریفه:

(از جانب ناحیه مقدسه و حضرت صاحب الزمان علیه السلام) نامه رسید و از زیارت مقابر قریش (کاظمین علیه السلام) و حائر (کربلای معلی) نهی شد. چون چند ماه گذشت، وزیر (یعنی ابوالفتح جعفر بن فرات) باقطنی را خواست و به او گفت: بنی فرات و برسیها را ملاقات کن و به آنها بگو، مبادا بزیارت مقابر قریش بروند، زیرا خلیفه دستور داده است، هر که زیارت کند، در کمینش باشند و او را بگیرند.

شرح:

بنی فرات قبیله ئی هستند شیعه مذهب بیشتر آنها به مقام وزارت رسیدند، یکی از آنها همین ابوالفتح جعفر بن فرات است که وزیر مقتدر هیجدهمین خلیفه عباسی بود و پس از مقتدر، وزیر محمد ابن جعفر شد و برس دهی است بین کوفه و حله و گفته اند همین پیشامد سابق از موجبات غیبت کبری شد که در سال 329 اتفاق افتاد.

(*آنچه درباره دوازده امام رسیده و تصریح بامامت آنها*)
بَابُ مَا جَاءَ فِي الْإِثْنَيْ عَشَرَ وَ النَّصِّ عَلَيْهِمْ ع

1- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
 الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ
 الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي ع قَالَ
 أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ
 عَلِيٍّ عَ وَ هُوَ مَتَكَيْ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ
 فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَجَلَسَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ
 حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَاللِّبَاسِ فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ
 الْمُؤْمِنِينَ فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَجَلَسَ ثُمَّ
 قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ
 مَسَائِلَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ
 رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا قَضَى عَلَيْهِمْ وَ أَنْ لَيْسُوا
 بِمَأْمُونِينَ فِي دُنْيَاهُمْ وَ آخِرَتِهِمْ وَ إِنْ تَكُنْ
 الْآخَرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَ هُمْ شَرَعَ سَوَاءً فَقَالَ
 لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ سَلَّنِي عَمَّا بَدَا لَكَ قَالَ
 أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَدْهَبُ
 رُوحُهُ وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكَرُ وَ يَنْسَى وَ
 عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبَهُ وَ لَدَهُ الْأَعْمَامُ وَ
 الْأَخْوَالُ فَالْتَفَتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ إِلَى
 الْحَسَنِ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَجِبْهُ قَالَ فَأَجَابَهُ
 الْحَسَنُ عَ فَقَالَ الرَّجُلُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا
 اللَّهُ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا
 رَسُولُ اللَّهِ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ وَ أَشْهَدُ
 أَنَّكَ وَصِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ
 وَ أَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَمْ أَزَلْ
 أَشْهَدُ بِهَا وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَ الْقَائِمُ
 بِحُجَّتِهِ وَ أَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ عَ وَ أَشْهَدُ
 أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَصِيَّ أَخِيهِ وَ الْقَائِمُ
 بِحُجَّتِهِ بَعْدَهُ وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ
 الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ وَ
 أَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ
 بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ أَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ
 بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ وَ أَشْهَدُ
 عَلَى مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ
 وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ
 بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ أَشْهَدُ عَلَى
 مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ

مُوسَى وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيٍّ بِنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ
 الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَشْهَدُ عَلَى
 الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيٍّ بْنِ
 مُحَمَّدٍ وَ أَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ
 لَا يَكُنِّي وَ لَا يُسَمِّي حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ
 فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا وَ السَّلَامُ
 عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ
 بَرَكَاتُهُ ثُمَّ قَامَ فَمَضَى فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا
 أَبَا مُحَمَّدٍ اتَّبِعْهُ فَإِنَّا نَنْظُرُ أَيَّنَ يَفْضُدُ فَخَرَجَ
 الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع فَقَالَ مَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ
 رِجْلَهُ خَارِجًا مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَا دَرَيْتُ أَيَّنَ أَخَذَ
 مِنْ أَرْضِ اللَّهِ فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 ع فَأَعْلَمْتُهُ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَتَعْرِفُهُ قُلْتُ اللَّهُ
 وَ رَسُولُهُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمَ قَالَ هُوَ
 الْخَضِرُ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 468 روایت 1

ترجمه روایت شریفه:

امام محمد تقی علیه السلام فرمود:
 امیرالمؤمنین همراه حسن بن علی
 علیهما السلام می آمد و بدست سلمان
 تکیه کرده بود تا وارد مسجدالحرام شد
 و بنشست ، مردی خوش قیافه و خوش
 لباس پیش آمد و به امیرالمؤمنین علیه
 السلام سلام کرد، حضرت جوابش فرمود
 و او بنشست آنگاه عرض کرد: یا
 امیرالمؤمنین سه مساعله از شما می
 پرسم ، اگر جواب گفتمی ، می دانم که آن
 مردم (که بعد از پیغمبر حکومت را
 متصرف شدند) درباره تو مرتکب عملی
 شدند که خود را محکوم ساختند و در امر
 دنیا و آخرت خویش آسوده و در امان
 نیستند و اگر جواب نگفتمی می دانم تو
 هم با آنها برابری . امیرالمؤمنین علیه
 السلام به او فرمود: هر چه خواهی از من
 بپرس ، او گفت : 1- وقتی انسان می
 خوابد روحش کجا می رود؟ 2- و چگونه
 می شود که انسان گاهی بیاد می آورد و
 گاهی فراموش می کند؟ 3- و چگونه می
 شود که بچه انسان مانند عموها و

دانیهایش می شود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام رو به حسن
 کرد و فرمود: ای ابا محمد! جوابش را
 بگو، امام حسن علیه السلام جوابش را
 فرمود، آن مرد گفت : گواهی می دهم که
 شایسته پرستشی جز خدا نیست و همواره
 به آن گواهی می دهم.

و گواهی دهم که محمد رسول خداست و
 همواره بدان گواهی دهم.

و گواهی دهم که تو وصی رسول خدا
 هستی و بحجت او قیام کرده ای اشاره به
 امیرالمؤمنین کرد- و همواره بدان گواهی

دهم.
و گواهی دهم که تو وصی او و قائم
بحجت او هستی اشاره به امام حسن کرد.
و گواهی دهم که حسین بن علی وصی
برادرش و قائم بحجتش بعد از او است.
و گواهی دهم که علی بن الحسین پس از
حسین قائم بامر امامت اوست.
و گواهی دهم که محمد علی قائم بامر
امامت علی بن الحسین است.
و گواهی دهم که جعفر بن محمد قائم بامر
امامت محمد است.
و گواهی دهم که موسی (بن جعفر) قائم
بامر امامت جعفر بن محمد است.
و گواهی دهم که علی بن موسی قائم بامر
موسی بن جعفر است.
و گواهی دهم که محمد بن علی قائم بامر
امامت علی بن موسی است.
و گواهی دهم که علی بن محمد قائم بامر
امامت محمد بن علی است.
و گواهی دهم که حسن بن علی قائم بامر
امامت علی بن محمد است.
و گواهی دهم که مردی از فرزندان حسن
است که نباید بکنیه و نام خوانده شود، تا
امرش ظاهر شود و زمین را از عدالت پر
کند چنان که از ستم پر شده باشد.
و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو
باد، ای امیرالمؤمنین!، سپس برخاست
و برفت، امیرالمؤمنین گفت: ای ابا
محمد! دنبالش برو ببین کجا می رود؟
حسن بن علیهما السلام بیرون آمد و
فرمود: همین که پایش را از مسجد
بیرون گذاشت نفهمیدم کدام جانب از زمین
خدا را گرفت و برفت، سپس خدمت
امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشتم و به
او خبر دادم. فرمود: ای ابا محمد! او را

می شناسی؟ گفتیم: خدا و پیغمبرش و امیرالمؤمنین دانائترند، فرمود: او خضر علیه السلام است.

ترجمه روایت شریفه:

و مانند همین روایت رابی کم و زیاد محمد بن یحیی، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن ابی عبدالله، از ابی هاشم نقل کرده است.

محمد بن یحیی گوید: بمحمد بن حسن گفتیم: ای ابا جعفر! دلم می خواست این خبر از غیر طریق احمد بن ابی عبدالله می رسید، او گفت: وی ده سال پیش از سرگردانی خود: این حدیث را برای من نقل کرد.

2- وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ مِثْلَهُ سِوَاءَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى فَقُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ يَا أَبَا جَعْفَرٍ وَدِدْتُ أَنْ هَذَا الْخَبْرَ جَاءَ مِنْ غَيْرِ جِهَةِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ لَقَدْ حَدَّثَنِي قَبْلَ الْخَيْرَةِ بِعَشْرِ سِنِينَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 470 روایت 2

شرح:

احمد بن ابی عبدالله همان احمد بن خالد برقی است که ثقات و بزرگان روایتست و کتب بسیاری داشته و تنها کتاب محاسن از او باقیمانده است، او در کتبش از قول ضعفاء نقل می کرده و احمد ابن محمد بن عیسی او را بدین جهت از قم اخراج کرد، ولی سپس با او آشتی کرد و از او عذر خواست، پس مقصود از سرگردانی او یا خرافت دوران پیری و یا زمانی است که از قم اخراج شده بود.

3- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَادٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَبِي جَابِرٍ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخْفُ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُو بِكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ أَيَّ الْأَوْقَاتِ أَحَبَبْتَهُ فَخَلَا بِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَقَالَ لَهُ يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللُّوحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ ع بنت رسول الله ص و مَا أَخْبَرْتِكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللُّوحِ مَكْتُوبٌ فَقَالَ جَابِرٌ أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمَّكَ

فَاطْمَ عَ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَهَتَيْتُهَا
 بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ وَ رَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحًا
 أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرِدٍ وَ رَأَيْتُ فِيهِ
 كِتَابًا أَبْيَضَ شَبَهَ لَوْنَ الشَّمْسِ فَقُلْتُ لَهَا
 يَا أُمَّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص مَا هَذَا
 اللَّوْحُ فَقَالَتْ هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ رَسُولِهِ
 ص فِيهِ اسْمُ أَبِي وَ اسْمُ بَعْلِي وَ اسْمُ ابْنِي وَ
 اسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي وَ أَعْطَانِيه أَبِي
 لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ قَالَ جَابِرٌ فَأَعْطَنِيهِ أُمُّكَ
 فَاطْمَ عَ فَقَرَأْتُهُ وَ اسْتَسَخَرْتُهُ فَقَالَ لَهُ أَبِي
 فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ قَالَ نَعَمْ
 فَمَشَى مَعَهُ أَبِي إِلَيَّ مَنْزِلَ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ
 صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ فَقَالَ يَا جَابِرُ انظُرْ فِي
 كِتَابِكَ لِأَقْرَأَ أَنَا عَلَيْكَ فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نُسْخَةٍ
 فَقَرَأَهُ أَبِي فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا فَقَالَ
 جَابِرٌ فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ
 مَكْتُوبًا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا
 كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ
 نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ نَزَلَ بِهِ
 الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَظُمَ يَا
 مُحَمَّدُ أَسْمَانِي وَ اشْكُرْ نِعْمَانِي وَ لَا
 تَجِدْ الْإِنِّي أَنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ
 الْجَبَّارِينَ وَ مُدِيلُ الْمُظْلُومِينَ وَ دَيَانُ
 الدِّينِ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَمَنْ رَجَا
 غَيْرَ فَضَّلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي عَذَّبْتُهُ
 عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ فَايَايَ
 فَاغْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا
 فَأُكْمَلَتْ أَيَّامُهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ
 وَصِيًّا وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ
 فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ
 أَكْرَمْتُكَ بِشِبْطِيكَ وَ سَبِطِيكَ حَسَنَ وَ
 حُسَيْنَ فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ
 انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ
 وَحْيِي وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَ خَتَمْتُ لَهُ
 بِالسَّعَادَةِ فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ وَ أَرْفَعُ
 الشَّهَادَةَ دَرَجَةً جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ وَ

حُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ بَعْتَرْتَهُ أَثِيبُ وَ
أَعَاقِبُ أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ
أَوْلِيَانِي الْمَاضِينَ وَ ابْنُهُ شَبَهُ جَدَّهُ الْمَحْمُودِ
مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ عِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرماید: پدرم بجابر بن عبدالله انصاری فرمود: من با تو کاری دارم ، چه وقت برایت آسان تر است که ترا تنها ببینم و از تو سوال کنم ؟ جابر گفت : هر وقت شما بخواهی ، پس روزی با او در خلوت نشست و به او فرمود: درباره لوحی که آن را در دست مادرم فاطمه علیهما السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله دیده ای و آنچه مادرم بتو فرمود که در آن لوح نوشته بود، به من خبر ده.

جابر گفت : خدا را گواه می گیرم که من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله خدمت مادرت فاطمه علیهما السلام رفتم و او را بولادت حسین علیه السلام تبریک گفتم ، در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و مکتوبی سفید در آن دیدم که چون رنگ خورشید (درخشان) بود.

به او عرض کردم : دختر پیغمبر! پدر و مادرم قربانت ، این لوح چیست ؟ فرمود: لوحی است که خدا آن را برسولش صلی الله علیه و آله اهدا فرمود، اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسر من و اسم اوصیاء از فرزندانم در آن نوشته است و پدرم آن را به عنوان مزدگانی به من عطا فرموده.

جابر گوید: سپس مادرت فاطمه علیها السلام آن را به من داد. من آن را خواندم و رونویسی کردم پدرم به او گفت : ای جابر! آن را بر من عرضه می داری ؟ عرض کرد: آری . آنگاه پدرم همراه جابر به منزل او رفت ، جابر ورق صحیفه

ای بیرون آورد. پدرم فرمود: ای جابر، تو در نوشته ات نگاه کن تا من برایت بخوانم، جابر در نسخه خود نگریست و پدرم قرائت کرد، حتی حرفی با حرفی اختلاف نداشت. آنگاه جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که اینگونه در آن لوح نوشته دیدم:

بسم الله الرحمن الرحيم
این نامه از جانب خداوند عزیز حکیم است برای محمد پیغمبر او، و نور و سفیر و دربان) واسطه میان خالق و مخلوق (و دلیل او، که روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار جهان بر او نازل شود.

ای محمدا سماء مرا (نامه و اوصیانت را از مجلسی (ره) -) بزرگ شمار و نعمتهای مرا سپاسگزار و الطاف مرا انکار مدار.

همانا منم خدائی که جز من شایان پرستش نیست، منم شکننده جباران و دولت رساننده بمظلومان و جزا دهنده روز رستاخیز، همانا منم خدائی که، جز من شایان پرستشی نیست، هر که جز فضل مرا امیدوار باشد (به این که خود را مستحق ثواب من داند) و از غیر عدالت من بترسد، (به این که کیفر مرا ستم انگارد) او را عذابی کنم که هیچ يك از جهانیان را نکرده باشم، پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکل نما.

من هیچ پیغمبری را مبعوث نساختم که دورانش کامل شود و مدتش تمام گردد، جز اینکه برای او وصی و جانشینی مقرر کردم، و من ترا بر پیغمبر برتری دادم و وصی ترا بر

اوصیاء دیگر، و ترا بدو شیرزاده و دو نوه ات حسن و حسین گرامی داشتیم ، و حسن را بعد از سپری شدن روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم و حسین را خزانه دار وحی خود ساختم و او را بشهادت گرامی داشتیم و پایان کارش را بسعادت رسانیدم ، او برترین شهادت و مقامش از همه آنها عالی تر است . کلمه تامه (معارف و حجج) خود را همراه او و حجت رسای خود (براهین قطعی امامت) را نزد او قرار دادم ، بسبب عترت ((30)) او پاداش و کیفر دهم. نخستین آنها سرور عابدان و زینت اولیاء گذشته من است. و پسر او که مانند جد محمود (پسندیده) خود محمد است ، او شکافنده علم من و کانون حکمت من است.

سَيَهْلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي
 جَعْفَرَ الرَّادِّ عَلَيْهِ
 كَالرَّادِّ عَلَيَّ حَقَّ الْقَوْلِ
 مِنِّي لِأَكْرَمِ مَنْ مَثَوَى جَعْفَرَ
 وَ لَأَسْرَنَهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ
 أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَانِهِ أُتِيحَتْ
 بَعْدَهُ مُوسَى فِتْنَةً عَمِيَاءُ
 حَنْدَسٌ لِأَنَّ حَيْطَ فَرَضِي
 لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِي لَا
 تَخْفَى وَ أَنَّ أَوْلِيَانِي
 يُسْقَوْنَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى
 مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ
 فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَ مَنْ
 عَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ
 افْتَرَى عَلَيَّ وَيْلٌ
 لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاهِدِينَ عِنْدَ
 انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى

عَبْدِي وَ حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي
فِي عَلِيٍّ وَ لِيِّي وَ نَاصِرِي
وَ مَنْ أَضْعَعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ
النُّبُوَّةِ وَ أَمْتَحِنُهُ
بِالاضْطِّلاَعِ بِهَا يَقْتُلُهُ
عَفْرِيَّتِ مُسْتَكْبِرٍ يَذْفَنُ
فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا
الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَيَّ جَنبُ
شَرِّ خَلْقِي حَقَّ الْقَوْلِ مِنِّي
لَأَسْرَتَهُ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ وَ
خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَاثِ
عَلْمِهِ فَهُوَ مَعْدُنْ عَلْمِي وَ
مَوْضِعُ سِرِّي وَ حُجَّتِي
عَلَى خَلْقِي لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ
بِهِ إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ
وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ
أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ
اسْتَوْجَبُوا النَّارَ وَ أَخْتَمُ
بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَ لِيِّي
وَ نَاصِرِي وَ الشَّاهِدِي فِي
خَلْقِي وَ أَمِينِي عَلَيَّ
وَ خِيِّي أَخْرَجَ مِنْهُ الدَّاعِي
إِلَيَّ سَبِيلِي وَ الْخَازِنُ
لِعِلْمِي الْحَسَنِ وَ أَكْمَلُ
ذَلِكَ بِابْنِهِ م ح م د
رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ
كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ
عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ
فَيَذَلُّ أَوْلِيَانِي فِي زَمَانِهِ وَ
تُنْتَهَادِي رُغُوسُهُمْ كَمَا
تُنْتَهَادِي رُغُوسُ التُّرْكِ وَ
الدَّيْلِمِ فَيَقْتُلُونَ وَ
يُحْرِقُونَ وَ يَكُونُونَ
خَائِفِينَ مَرَّ عُوبِينَ وَ جَلِينِ
تُصْبَعُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ
وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرَّنَّةُ

فِي نَسَانِهِمْ أَوْلَيْكَ
 أَوْلِيَانِي حَقًّا بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ
 فَتْنَةٍ عَمِيَاءَ حُنْدِسٍ وَ
 بِهِمْ أَكْشَفُ الزَّلَازِلَ وَ
 أَدْفَعُ الْأَصَارَ وَالْأَغْلَالَ
 أَوْلَيْكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ
 مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَ
 أَوْلَيْكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ قَالَ
 عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَالِمٍ قَالَ
 أَبُو بَصِيرٍ لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي
 دَهْرِكَ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ
 لَكَفَاكَ فَصْنُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ

اصول کافی جلد 2

صفحه 470 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

و جعفر است که شك کنندگان درباره او هلاک می شوند، هر که او را نپذیرد (خود او را بامامت نپذیرد یا سخنش را باطاعت) مرا نپذیرفته. سخن و وعده پا بر جای من است که: مقام جعفر را گرامی دارم و او را نسبت به پیروان و یاران و دوستانش مسرور سازم. پس از او موسی است که (در زمان او) آشوبی سخت و گیج کننده فرا گیرد، زیرا رشته وجوب اطاعت من منقطع نگردد و حجت من پنهان نشود و همانا اولیاء من با جامی سرشار سیراب شوند. هر کس یکی از آنها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و آنکه يك آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است.

پس از گذشتن دوران بنده و دوست و برگزیده ام موسی، وای بر دروغ بندان و منکرین علی (امام هشتم علیه السلام) و دوست و یاور من و کسی که بارهای سنگین نبوت را بدوش او گذارم و بوسیله انجام دادن آنها امتحانش کنم (گویا اشاره پذیرفتن امر دشوار ولایت عهدیست) او را مردی پلید و گردنکش (ماعمون) می کشد و در شهری که (طوس) بنده صالح (ذوالقرنین) آن را ساخته است، پهلوی بدترین مخلوقم (هارون) بخاک سپرده می شود، فرمان و وعده من ثابت شده که: او را بوجود پسرش و جانشین و وارث علمش محمد مسرور سازم، او کانون علم من و محل راز من و حجت من بر خلقم می باشد، هر بنده نی به او ایمان آورد، بهشت را جایگاهش سازم و

شفاعت او را نسبت به هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند بپذیدم.

و عاقبت کار پسرش علی را که دوست و یاور من و گواه در میان مخلوق من و امین وحی من است بسعادت رسانم.

از او بوجود آورم دعوت کننده بسوی را هم و خزانه دار علمم حسن علیه السلام را.

و این رشته را بوجود پسر او ((م)) (ح، م، د)) که رحمت برای جهانیاست کامل کنم، او کمال موسی و رونق عیسی و صبر ایوب دارد. در زمان (غیبت) او دوستانم خوار گردند و (ستمگران) سرهای آنها را برای یکدیگر هدیه فرستند، چنانکه سرهای ترك و دیلم (كفار) را به هدیه فرستند، ایشان را بکشند و بسوزانند، و آنها ترسان و بیمناك و هراسان باشند، زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در میان زنانشان بلند شود، آنها دوستان حقیقی منند. بوسیله آنها هر آشوب سخت و تاریك را بزدايیم و از برکت آنها شبها و مصیبات و زنجیرها را بردارم، درودها و رحمت پروردگارشان بر آنها باد، و تنها ایشانند، هدایت شدگان.

عبدالرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفت: اگر در دوران عمرت جز این حدیث نشنیدی باشی، ترا کفایت کند، پس آن را از نااهلش پنهان دار.

4- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عَيْشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ

ترجمه روایت شریفه:

سلیم بن قیس گوید: شنیدم عبدالله بن جعفر طیار گفت: من و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن یزید معاویه بودیم که میان من و معاویه سخن در گرفت.

من به معاویه گفتم: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: من نسبت به مؤمنین از خود آنها اولی هستم، سپس برادرم علی بن ابیطالب نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است و چون علی علیه السلام شهید شد حسن بن علی نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است، آنگاه پس از او پسر حسین نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است و چون شهید شود، پسرش علی بن الحسین نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است، ای علی! بن ابیطالب) تو او را درک می کنی، سپس پسرش محمد بن علی، بمؤمنین از خودشان اولی است، وای حسین! تو او را درک می کنی.

سپس تو دوازده امام را کامل می کنی، مقصود 9 امام از فرزندان حسین است عبدالله بن جعفر گوید: من از حسن و حسین عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن یزید (که در محضر معاویه حاضر بودند) گواهی خواستم، آنها نزد معاویه بسخن من گواهی دادند. سلیم گوید: و من هم این حدیث را از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم و آنها گفتند: ما این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ایم.

أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَلَالٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ يَقُولُ كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَ عُمَرُ ابْنُ أُمِّ سَلْمَةَ وَ أَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَجَرَى بَيْنِي وَ بَيْنَ مُعَاوِيَةَ كَلَامٌ فَقُلْتُ لِمُعَاوِيَةَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتَشْهَدَ عَلِيٌّ فَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتَشْهَدَ فَابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتَدْرِكُهُ يَا عَلِيُّ ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتَدْرِكُهُ يَا حُسَيْنُ ثُمَّ يَكْمَلُهُ اثْنِي عَشَرَ إِمَامًا تَسَعَةً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَ اسْتَشْهَدْتُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَ عُمَرَ ابْنَ أُمِّ سَلْمَةَ وَ أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَشَهِدُوا لِي عِنْدَ مُعَاوِيَةَ قَالَ سُلَيْمٌ وَ قَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ سَلْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادِ وَ ذَكَرُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص

اصول کافی جلد 2 صفحه 474 روایت 4

5- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ

بِنِ خَالِدٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ
 عَنْ حَنَّانِ بْنِ السَّرَّاجِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ
 سُلَيْمَانَ الْكِسَائِيِّ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ شَهِدْتُ
 جِنَازَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ وَ شَهِدْتُ عُمَرَ حِينَ
 بُوِيعَ وَ عَلِيٌّ عَ جَالِسٍ نَاحِيَةً فَأَقْبَلَ غُلَامٌ
 يَهُودِيٌّ جَمِيلٌ الْوَجْهَ بَهِيٍّ عَلَيْهِ ثِيَابٌ حَسَنَةٌ
 وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ هَارُونَ حَتَّى قَامَ عَلَيَّ رَأْسُ
 عُمَرَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ أَعْلَمُ
 هَذِهِ الْأُمَّةَ بِكُتَابِهِمْ وَ أَمْرَ نَبِيِّهِمْ قَالَ فَطَاطَأَ
 عُمَرَ رَأْسَهُ فَقَالَ إِيَّاكَ أَعْنَى وَ أَعَادَ عَلَيْهِ
 الْقَوْلَ فَقَالَ لَهُ عُمَرَ لِمَ ذَاكَ قَالَ إِنِّي جِئْتُكَ
 مُرْتَادًا لِنَفْسِي شَاكًا فِي دِينِي فَقَالَ دُونَكَ هَذَا
 الشَّابُّ قَالَ وَ مَنْ هَذَا الشَّابُّ قَالَ هَذَا عَلِيُّ
 بْنُ أَبِي طَالِبٍ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ
 هَذَا أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ
 ص وَ هَذَا زَوْجُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص
 فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ عَلِيَّ عَلِيٌّ عَ فَقَالَ أَ كَذَّاكَ أَنْتَ
 قَالَ نَعَمْ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلَاثٍ
 وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةٍ قَالَ فَتَبَسَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
 عَ مِنْ غَيْرِ تَبَسُّمٍ وَ قَالَ يَا هَارُونِي مَا
 مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ سَبْعًا قَالَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ
 فَإِنْ أَجَبْتَنِي سَأَلْتُ عَمَّا بَعْدَهُنَّ وَ إِنْ لَمْ
 تَعْلَمْهُنَّ عِلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِيكُمْ عَالِمٌ قَالَ عَلِيُّ
 عَ فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ الَّذِي تَعْبُدُهُ لَنْنُ أَنَا
 أَجِبْتُكَ فِي كُلِّ مَا تُرِيدُ لَتَدَعَنَّ دِينَكَ وَ لَتَدْخُلَنَّ
 فِي دِينِي قَالَ مَا جِئْتُ إِلَّا لِدَاكَ قَالَ فَسَلْ قَالَ
 أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ قَطْرَةٍ دَمٍ قَطَرَتْ عَلَيَّ وَجْهَ
 الْأَرْضِ أَيُّ قَطْرَةٍ هِيَ وَ أَوَّلِ عَيْنٍ فَاضَتْ
 عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ أَيُّ عَيْنٍ هِيَ وَ أَوَّلِ شَيْءٍ
 اهْتَرَى عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ فَأَجَابَهُ
 أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنْ
 الثَّلَاثِ الْأُخْرَى أَخْبِرْنِي عَنْ مُحَمَّدٍ كَمْ لَهُ مِنْ
 إِمَامٍ عَدْلٍ وَ فِي أَيِّ جَنَّةٍ يَكُونُ وَ مَنْ سَاكَنَهُ
 مَعَهُ فِي جَنَّتِهِ فَقَالَ يَا هَارُونِي إِنَّ لِمُحَمَّدٍ
 اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا عَدْلًا لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانٌ مِنْ
 خِذْلِهِمْ وَ لَا يَسْتَوْحِشُونَ بِخِلَافٍ مِنْ خَالَفِهِمْ

ترجمه روایت شریفه:

ابی الطفیل گوید: روزی که ابوبکر مرد، من سر جنازه اش حاضر بودم، و زمانی که با عمر بیعت کردند حضور داشتیم، که علی (بن ابیطالب علیه السلام) گوشه‌ئی نشست، جوانی یهودی، خوش صورت زیبا، نیکو لباس که از اولاد هارون (وصی موسی) بود، وارد شد و بالای سر عمر ایستاد و گفت: یا امیرالمؤمنین! توئی دانشمندترین این امت بکتابشان و امر نبوت پیغمبرشان؟ عمر سرش را پائین انداخت. یهودی با تو هستم و سخنش را تکرار کرد.

عمر چرا این سوال را می‌کنی؟ یهودی نزد تو آمده ام تا برای خود راهی بجویم، زیرا در دینم بشک افتاده ام. عمر دامن این جوان را بگیر.

یهودی این جوان کیست؟

عمر او علی بن ابیطالب، پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله است. او پدر حسن و حسین دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است: او شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

یهودی متوجه علی علیه السلام شد و گفت: تو چنین هستی؟ فرمود: آری. یهودی من می‌خواهم از تو سه مساعله و سه مساعله و یک مساعله بپرسم.

علی علیه السلام، لبخندی بدون حقیقت زد و فرمود: چرا نگفتی هفت مساعله؟ یهودی برای اینکه سه مساله خواهم پرسید، اگر جواب گفتم، دنباله آنها را می‌پرسم و اگر جواب آنها را ندانستی، می‌دانم که در میان شما دانشمندی نیست

وَ إِنَّهُمْ فِي الدِّينِ أَرْسَبَ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَّاسِي فِي الْأَرْضِ وَ مَسْكُنٌ مُحَمَّدٌ فِي جَنَّتِهِ مَعَهُ أَوْلِيكَ الْإِنْتِي عَشْرَ الْأَمَامِ الْعَدْلِ فَقَالَ صَدَقْتَ وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لِأَجِدُهَا فِي كُتُبِ أَبِي هَارُونَ كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَ أَمْلَاهُ مُوسَى عَمِّي ع قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْوَاحِدَةِ أَخْبِرْنِي عَنِ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ كَمْ يَعِيشُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هَلْ يَمُوتُ أَوْ يَفْتَلُّ قَالَ يَا هَارُونِي يَعِيشُ بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً لَا يَزِيدُ يَوْمًا وَ لَا يَنْقُصُ يَوْمًا ثُمَّ يَضْرِبُ ضَرْبَةً هَاهُنَا يَعْنِي عَلِيَّ قَرْنَهُ فَتُخَضَّبُ هَذِهِ مِنْ هَذَا قَالَ فَصَاحَ الْهَارُونِيُّ وَ قَطَعَ كَسْتِيحَهُ وَ هُوَ يَقُولُ أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّكَ وَصِيُّهُ يَنْبَغِي أَنْ تَفُوقَ وَ لَا تَفْأَقَ وَ أَنْ تَعْظَمَ وَ لَا تُسْتَضْعَفَ قَالَ ثُمَّ مَضَى بِهِ عَلِيٌّ ع إِلَى مَنْزِلِهِ فَعَلِمَهُ مَعَالِمَ الدِّينِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 475 روایت 5

علی علیه السلام من از تو می پرسم
بحق خدائی که پرستش می کنی ، اگر هر
چه خواهی جوابت گویم ، دینت را رها می
کنی و بدین من می گرانی ؟
یهودی جز برای این نیامده ام.

علی علیه السلام پس بپرس.
یهودی به من بگو: اولین قطره خونی
که بر روی زمین چکید چه خونی بود، و
نخستین چشمه ئی که بر روی زمین
جاری گشت کدام چشمه بود؟ و اولین
چیزی که در روی زمین بجنبش آمد چه
بود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام جوابش
فرمود: یهودی گفت : سه مساله دیگر را
بگو:

به من بگو: محمد چند امام عادل (به
عنوان وصی و جانشین) دارد؟ و او در
کدام بهشت است ، و چه اشخاصی همراه
او در آن بهشت سکونت دارند؟

علی علیه السلام ای هارون ! محمد
دوازده امام عادل دارد که هر که ایشان را
واگذارد و رها کند، بآنها زیانی نرسد و
آنها از مخالفت مخالفین وحشت نکنند و
در امر دین از کوههای پا بر جای روی
زمین استوارند و محل سکونت محمد در
بهشت خود او است و همراهیان او همین
دوازده امام عادل باشند.

یهودی راست گفتی ، به خدائی که جز او
شایان پرستشی نیست ، من اینها را در
کتب پدرم هارون دیده ام که با دست خود
نوشته و عمویم موسی علیه السلام املا
کرده ، سپس گفت : آن يك مساله را
بگو، به من بگو جانشین محمد
چند سال پس از او زندگی می کند و آیا

خودش می میرد یا او را می کشند؟
 علی علیه السلام ای هارونی او بعد
 از پیغمبر 30 سال زندگی می کند بدون
 يك روز کم و زیاد ((31)) سپس ضربتی
 باینجا یعنی بتارکش برسد و این ریشش
 از خون این تارك رنگین شود.
 راوی گوید: هارونی فریاد کشید و کستی
 ((32)) خود را برید و می گفت : گواهی
 دهم که شایسته پرستشی جز خدای یگانه
 بی شريك نیست و گواهی دهم که محمد
 بنده و رسول اوست و تو وصی او
 هستی ، شایسته آنست که تو برتری
 داشته باشی و بر تو برتری نگیرند و ترا
 تعظیم کنند و ضعیف نشمارند.
 سپس علی علیه السلام او را به منزل
 خود برد و معالم دین را به او آموخت.

ترجمه روایت شریفه:

ابوحمره گوید: شنیدم علی بن الحسین
 علیهما السلام می فرمود: همانا خدا محمد
 و علی و یازده فرزند او را از نور
 عظمت خود آفرید و سپس ایشان را
 بصورت اشباح (کالبد و سیاهی که از دور
 نمایانست) در پرتو نور خود بپا داشت ،
 او را عبادت می کردند. پیش از آفرینش
 مخلوق ، خدا را تسبیح و تقدیس می
 نمودند ایشان ائمه علیهما السلام از
 فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله
 اند.

6- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ
 مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْعَصْفُورِيِّ
 عَنْ عَمْرِو بْنِ تَابِتٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ
 سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ
 خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ
 وُلْدِهِ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحًا فِي
 ضِيَاءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ
 يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَيُقَدِّسُونَهُ وَ هُمْ الْأَنْمَاءُ مِنْ
 وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص

اصول کافی جلد 2 صفحه 477 روایت 6

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ
 عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ
 الْخَشَّابِ عَنْ ابْنِ سَمَاعَةَ
 عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ

رَبَاطٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ
زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا
جَعْفَرَ ع يَقُولُ الْإِثْنَا عَشَرَ
الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ع
كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ
رَسُولِ اللَّهِ صَ وَمِنْ وُلْدِ
عَلِيِّ وَ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلِيِّ
ع هُمَا الْوَالِدَانِ فَقَالَ عَلِيُّ
بْنُ رَاشِدٍ كَانَ أَحَا عَلِيٍّ
بْنِ الْحُسَيْنِ لِأُمِّهِ وَ أَنْكَرَ
ذَلِكَ فَصَرَّرَ أَبُو جَعْفَرَ ع
وَ قَالَ أَمَا إِنَّ ابْنَ أُمَّكَ
كَانَ أَحَدَهُمْ

اصول کافی جلد 2

صفحه 478 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:
زراره گوید شنیدم : امام باقر علیه
السلام می فرمود: دوازده امام از آل
محمد علیهما السلام همگی
محدثند ((33)) و از فرزندان رسول
خدا صلی الله علیه و آله و از فرزندان
علی باشند، و پیغمبر و علی
علیهما السلام دو پدرند.
علی بن راشد که برادر مادری علی بن
الحسین (زین العابدین علیهما السلام)
است این مطلب را انکار کرد، امام باقر
علیه السلام فریاد کشید و فرمود: همانا
پسر مادر تو (زین العابدین علیه السلام)
یکی از آنهاست.

8- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ
عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ
مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي
يَحْيَى الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ
أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ كُنْتُ حَاضِرًا لَمَّا
هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَ اسْتَخْلَفَ عُمَرُ أَقْبَلَ يَهُودِيًّا
مِنْ عِظَمَاءِ يَهُودٍ يَثْرِبَ وَ تَرَعُمُ يَهُودِ
الْمَدِينَةِ أَنَّهُ أَعْلَمُ أَهْلَ زَمَانِهِ حَتَّى رَفَعَ إِلَيَّ
عُمَرَ فَقَالَ لَهُ يَا عُمَرُ إِنِّي جِئْتُكَ أُرِيدُ
الْإِسْلَامَ فَإِنْ أَخْبَرْتَنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ فَأَنْتَ
أَعْلَمُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ
جَمِيعَ مَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ
عُمَرُ إِنِّي لَسْتُ هُنَاكَ لَكِنِّي أُرشِدُكَ إِلَى مَنْ
هُوَ أَعْلَمُ أَمْتَنَا بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ جَمِيعَ مَا
قَدْ تَسْأَلُ عَنْهُ وَ هُوَ ذَاكَ فَأَوْمَأَ إِلَيَّ عَلِيُّ ع
فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ يَا عُمَرُ إِنْ كَانَ هَذَا كَمَا
تَقُولُ فَمَا لَكَ وَ لِبَيْعَةِ النَّاسِ وَ إِنَّمَا ذَاكَ
أَعْلَمُكُمْ فَرَبْرَهُ عُمَرُ ثُمَّ إِنَّ الْيَهُودِيَّ قَامَ إِلَى
عَلِيِّ ع فَقَالَ لَهُ أَنْتَ كَمَا ذَكَرَ عُمَرُ فَقَالَ وَ
مَا قَالَ عُمَرُ فَأَخْبَرَهُ قَالَ فَإِنْ كُنْتُ كَمَا قَالَ

ترجمه روایت شریفه:

ابوسعید خدری گوید: زمانی که ابوبکر مرد و عمر جانشین او شد، من حاضر بودم که مردی از بزرگان یهود مدینه نزد عمر آمد، و یهودیان مدینه معنقد بودند که دانشمندترین مردم زمان خود است، تا نزدیک عمر رسید گفت: ای عمر! من نزد تو آمده ام و می خواهم مسلمان شوم. اگر هر چه پرسیدم جواب گفتمی، می دانم تو دانشمندترین اصحاب محمد نسبت بقرآن و سنت و آن می خواهم از تو بپرسم هستی.

عمر من چنین نیستم، ولی ترا رهبری می کنم به کسی که دانشمندترین امت است نسبت بقرآن و سنت و آنچه از او بپرسی و او این مرد است آنگاه اشاره به علی علیه السلام کرد.

یهودی اگر چنین است که می گویی چرا مردم با تو بیعت کنند، در صورتی که او دانشمندترین شما باشد؟

عمر به او درستی و سرزنش کرد. یهودی بجانب علی علیه السلام رفت و گفت: تو چنانی که عمر گفت؟ فرمود:

عمر چه گفت؟ یهودی گزارش را بیان کرد و گفت: اگر تو چنانی که او گوید: من مطالبی از تو می پرسم تا بدانم اگر کسی از شما آنها را بداند، شما که ادعا می کنید، بهترین و داناترین امتهای هستید

راست می گوئید، به علاوه خودم هم در دین شما که اسلامست وارد می شوم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من چنانم که عمر بتو گفت، هر چه خواهی بپرس، به تو جواب می گویم انشاءالله.

یهودی سه مساله و سه مساله و يك مساله را به من خبر ده.

سَأَلْتَكَ عَنْ أَشْيَاءَ أُرِيدُ أَنْ أَعْلَمَ هَلْ يَعْلَمُهُ أَحَدٌ مِنْكُمْ فَأَعْلَمَ أَنَّكُمْ فِي دَعْوَاكُمْ خَيْرُ الْأُمَّةِ وَ أَعْلَمَهَا صَادِقِينَ وَ مَعَ ذَلِكَ أَدْخُلُ فِي دِينِكُمْ الْإِسْلَامَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع نَعَمْ أَنَا كَمَا ذَكَرَ لَكَ عُمَرُ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ أَخْبِرَكَ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةً فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ ع يَا يَهُودِيَّ وَ لِمَ لَمْ تَقُلْ أَخْبِرْنِي عَنْ سَبْعٍ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ إِنَّكَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِالثَّلَاثِ سَأَلْتَكَ عَنِ الْبَقِيَّةِ وَ الْإِلَّا كَفَفْتُ فَإِنَّ أَنْتَ أَجَبْتَنِي فِي هَذِهِ السَّبْعِ فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَهْلَ الْأَرْضِ وَ أَفْضَلُهُمْ وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ فَقَالَ لَهُ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ يَا يَهُودِيَّ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وَضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَ أَوَّلِ شَجَرَةٍ عُرِسَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَأَخْبَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع ثُمَّ قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمْ لَهَا مِنْ إِمَامٍ هُدَى وَ أَخْبِرْنِي عَنْ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ أَيْنَ مَنَزَلُهُ فِي الْجَنَّةِ وَ أَخْبِرْنِي مَنْ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا هُدَى مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّهَا وَ هُمْ مِنِّي وَ أَمَّا مَنَزَلُ نَبِيِّنَا فِي الْجَنَّةِ فَفِي أَفْضَلِهَا وَ أَشْرَفِهَا جَنَّةِ عَدْنِ وَ أَمَّا مَنْ مَعَهُ فِي مَنَزَلِهِ فِيهَا فَهَوْلَاءُ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَ أُمَّهُمُ وَ جَدَّتُهُمْ وَ أُمَّ أُمَّهُمُ وَ ذُرَارِيُّهُمْ لَا يَشْرِكُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ

اصول کافی جلد 2 صفحه 478 روایت 8

علی علیه السلام ای یهودی ! چرا نگفتی هفت مساله را به من خبر ده!
یهودی برای اینکه اگر سه مساله را جواب گفتی بقیه را می پرسم و گرنه خودداری می کنم ، و اگر هفت مساله را جواب گفتی ، می دانم دانشمندترین و برترین مردم روی زمینی و نسبت به مردم از خودشان اولاهستی.
علی علیه السلام ای یهودی ! هر چه خواهی بپرس.

یهودی به من خبر ده از نخستین سنگی که روی زمین نهاده شد و نخستین درختی که در زمین کاشته شد و نخستین چشمه ای که روی زمین جوشید.
امیرالمؤمنین علیه السلام به او پاسخ داد.

یهودی به من بگو این امت چند امام دارد؟ و پیغمبر شما منزلش در کجای بهشت است . و به من بگو همراهان او در بهشت کیانند؟

امیرالمؤمنین علیه السلام این امت دوازده امام هادی از نسل پیغمبرش دارد و آنها از نژاد من هستند و اما منزل پیغمبر ما در بهترین و شریفترین مقام بهشت بنام جنت عدن است و اما همراهیان او در آن منزل ، همین دوازده تن از نسل او باشند با مادرشان و جده آنها و مادر مادر آنها (خدیجه علیهما السلام) و اولاد ایشان ، کسی دیگر از ایشان در آن منزل شرکت ندارد.

9- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ

الْأَنْصَارِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ ع وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ ع ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ

اصول کافی جلد 2 صفحه 480 روایت 9

شرح:

این روایت را صدوق در کتاب اكمال الدين و عيون و من لايحضره الفقيه نقل کرده و نیز شیخ طوسی در کتاب غیبت به همین سند از جابر نقل نموده است و در همه آنها ((چهار علی)) ذکر شده است ، پس در اینجا که سه علی نقل شده از اشتباهات نسخ است و ممکن است مقصود، امامان از فرزندان فاطمه علیهما السلام باشند و شوهرش را شامل نشود - مرآت العقول -.

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خدا محمد صلی الله علیه و آله را به سوی جن و انس ارسال فرمود و پس از او 12 وصی قرار داد که برخی از ایشان گذشته و برخی باقی مانده اند و نسبت به هر وصی سنت و روش خاصی جاری شد (چنانچه امام حسن صلح فرمود و امام حسین جنگید و امام صادق علیهم السلام نشر علم فرمود) و اوصیائی که بعد از محمد صلی الله علیه و آله می باشند بروش اوصیاء عیسی هستند (از لحاظ شماره یا ستم دیدن از دشمنان) و دوازده نفرند و امیرالمؤمنین علیه السلام روش مسیح را دارد (یعنی پیروان علی علیه السلام مانند پیروان مسیح سه دسته شدند، برخی او را جدا دانستند و پرستیدند و برخی او را خطاکار و کافر پنداشتند و برخی به عقیده حق پا برجا بودند و بامامتش قائل شدند، و یا تشبیه آن حضرت بمسیح از

10-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا ص إِلَى الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَ جَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَ وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ وَ كُلُّ وَصِيٍّ جَرَتْ بِهِ سُنَّةٌ وَ الْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ص عَلَى سُنَّةِ أَوْصِيَاءِ عِيسَى وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَى سُنَّةِ الْمَسِيحِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 480 روایت 10

نظر زهد و عبادت و پوشاک و خوراک زبر و خشن است.)

ترجمه روایت شریفه:

ابو جعفر ثانی (امام جواد) علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام باین عباس فرمود همانا شب قدر در هر سالی هست و در آن شب امر (سرنوشت و قضا و قدر) (آنسال فرود می آید و برای آن امر سرپرستانی است بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله . ابن عباس گفت : آنها کیانند؟ فرمود: من هستم و یازده تن از فرزندان صلبی من که امامان محدث باشند.

11- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يَنْزَلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ وَ لِذَلِكَ الْأَمْرُ وَ لَاةَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَنْ هُمْ قَالَ أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي أُمَّةٌ مُحَدَّثُونَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 481 روایت 11

ترجمه روایت شریفه:

رسول خدا صلی الله علیه وآله باصحابش فرمود: بشب قدر ایمان آورید که آن مخصوص علی بن ابیطالب و یازده فرزند او می باشد بعد از من.

12- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِأَصْحَابِهِ آمَنُوا بَلَيْلَةَ الْقَدْرِ إِنَّهَا تَكُونُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ لَوْلَدِهِ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ بَعْدِي

اصول کافی جلد 2 صفحه 482 روایت 12

ترجمه روایت شریفه:

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر فرمود: (((کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده گمان مکن ، بلکه زنده هستند و نزد پروردگار خود روزی می برند 169 سوره))) (3 و من گواهی می دهم که محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله شهید از دنیا رفت ، و به خدا نزد تو می آید، چون نزد تو آمد یقین کن ، زیرا شیطان نتواند خود را بصورت او جا

13- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ يَوْمًا لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا ص رَسُولُ اللَّهِ مَاتَ شَهِيداً وَ اللَّهُ لِيَأْتِيَنَّكَ فَأَيَّقَنَّ إِذَا جَاءَكَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ غَيْرُ مُتَخَيَّلٍ بِهِ فَأَخَذَ عَلِيٌّ بِيَدِ أَبِي بَكْرٍ فَأَرَاهُ النَّبِيَّ ص فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا بَكْرٍ أَمِنْ بَعْلِي وَ بِأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ إِنَّهُمْ مِثْلِي إِلَّا النَّبُوَّةَ وَ ثَبَّ أَلَى اللَّهِ مِمَّا فِي يَدِكَ فَإِنَّهُ لَا حَقَّ لَكَ فِيهِ قَالَ ثُمَّ ذَهَبَ فَلَمْ يَر

اصول کافی جلد 2 صفه 482 روایت 13

زند.

سپس علی علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و پیغمبر صلی الله علیه وآله را به او نشان داد، پیغمبر صلی الله علیه وآله به ابوبکر فرمود: (((به علی و یازده فرزند او ایمان آور، آنها (در وجوب اطاعت) مانند منند، بجز مقام نبوت و از آنچه در دست گرفته ای) خلافت مسلمین) پیش خدا توبه کن، زیرا ترا در آن حقی نیست، سپس برفت و دیگر دیده نشد.

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام می فرمود: دوازده امام از آل محمد همگی محدث و اولاد پیغمبر صلی الله علیه وآله و علی بن ابیطالب علیه السلام اند. پس پیغمبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام دو پدرند.

14- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنِ ابْنِ أُدَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ الْإِثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ وُلْدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَرَسُولُ اللَّهِ ص وَ عَلِيٌّ ع هُمَا الْوَالِدَانِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 483 روایت 14

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: بعد از حسین بن علی علیهما السلام 9 امام می باشد و نهمی آنها امام قائم علیه السلام است.

15- عَلِيُّ بْنُ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَزْوَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ يَكُونُ تِسْعَةُ أئِمَّةٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 482 روایت 15

ترجمه روایت شریفه:

امام باقر علیه السلام فرمود: ما دوازده امام هستیم، از جمله آنها حسن و حسین است و امامان از فرزندان حسین علیه السلام.

16- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنِ ابْنِ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْهُمْ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ ثُمَّ الْأئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 482 روایت 16

17- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْعَنْصَفُورِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ يَعْنِي أَوْتَادَهَا وَ جِبَالَهَا بِنَا أَوْتَدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا فَإِذَا ذَهَبَ الْإِتْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِي سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَمْ يُنْظَرُوا

اصول کافی جلد 2 صفحه 482 روایت 17

ترجمه روایت شریفه:
رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی (یعنی یازده فرزندم با تو که 12 تن می شوید) بند و قفل زمین هستید ، یعنی میخها و کوههای زمین - بسبب ما خدا زمین را میخ کوبیده تا اهلیش را فرو نبرد، چون دوازدهمین فرزندم از دنیا برود، زمین اهلیش را فرو برد و مهلت داده نشوند) بسوی آنها ننگرند.

18- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ يَعْنِي أَوْتَادَهَا وَ جِبَالَهَا بِنَا أَوْتَدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا فَإِذَا ذَهَبَ الْإِتْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِي سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَمْ يُنْظَرُوا

اصول کافی جلد 2 صفحه 483 روایت 18

ترجمه روایت شریفه:
رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: از فرزندان من دوازده نفرند که نقیب (شناسنده و سرپرست) و نجیب (اصیل و خوش گوهر) و محدث و مفهوم می باشند، آخرین آنها قائم بحق است ، که زمین را از عدالت پر کند چنانکه از ستم پر شده باشد.

شرح:

راجع به محدث و مفهوم بجلد اول ص 248 و نیز بحديث 699 این جلد مراجعه شود.

- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ كَرَّامٍ قَالَ حَلَفْتُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ نَفْسِي أَلَّا أَكُلَ طَعَاماً بِنَهَارٍ أَبَداً حَتَّى يَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ فَقُلْتُ لَهُ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِكُمْ جَعَلَ لِلَّهِ عَلَيْهِ أَلَّا يَأْكُلَ طَعَاماً بِنَهَارٍ أَبَداً حَتَّى يَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ قَالَ فَصُمْ إِذَا يَا كَرَّامُ وَ لَا تَصُمْ الْعِيدِينَ وَ لَا ثَلَاثَةَ التَّشْرِيقِ وَ لَا إِذَا كُنْتَ مُسَافِراً وَ لَا مَرِيضاً فَإِنَّ الْحُسَيْنَ ع لَمَّا

قَتَلَ عَجَبَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ
عَلَيْهِمَا وَالْمَلَائِكَةَ فَقَالُوا يَا رَبَّنَا إِنَّدُنْ
لَنَا فِي هَلَاكِ الْخَلْقِ حَتَّى نَجِدَهُمْ عَنْ جَدِيدِ
الْأَرْضِ بِمَا اسْتَحَلُّوا حُرْمَتَكَ وَقَتَلُوا
صَفْوَتَكَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَا مَلَائِكَتِي وَيَا
سَمَاوَاتِي وَيَا أَرْضِي اسْكُنُوا ثُمَّ كَشَفَ
حِجَابًا مِنَ الْحُجُبِ فَإِذَا خَلْفَهُ مُحَمَّدٌ صَ وَ
أَنَا عَشْرٌ وَصِيًّا لَهُ عَ وَأَخَذَ بِيَدِ فُلَانِ الْقَائِمِ
مَنْ بَيْنَهُمْ فَقَالَ يَا مَلَائِكَتِي وَيَا سَمَاوَاتِي وَ
يَا أَرْضِي بِهِذَا أَنْتَصِرُ لِهَذَا قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ
اصول کافی جلد 2 صفحه 483 روایت 19

ترجمه روایت شریفه:
کرام گوید: من پیش خود سوگند یاد
کردم که هرگز در روز غذا نخورم (یعنی
روزه بگیرم) تا قائم آل محمد قیام کند.
پس خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم
و عرض کردم: مردی از شیعیان شما
برای خود بگردن گرفته که هرگز در روز
غذا نخورد تا قائم آل محمد قیام کند.
فرمود: ای کرام! بنابراین باید روزه
بگیری ولی دو روز عید (فطر و قربان)
و سه روز تشریق (11 و 12 و ذیحجه
ایام حج گزاری) و زمانی که مسافر و
بیمار هستی روزه نگیر، زیرا چون
حسین علیه السلام کشته شد: آسمانها و
زمین و هر چه بر آنهاست با فرشتگان
نالیدند و گفتند، پروردگارا! بما اجازه بده
خلق را هلاک کنیم و از صفحه زمین
براندازیم، برای آنکه حرمت ترا حلال
شمردند و برگزیده ترا کشتند.
خدا بآنها وحی فرستاد که: ای
فرشتگانم و ای آسمان و زمین! آرام
گیرید، سپس يك پرده از پرده ها را
عقب زد، پشت آن پرده محمد و دوازده
وصی او بود، آنگاه دست فلان قائم
میان آنها (امام عصر علیه السلام)
را گرفت و فرمود: ای فرشتگانم؛ و ای
آسمانها و زمینم؛ بسبب این انتقام می
گیریم (از این) - این جمله را سه بار
فرمود -.

20- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَنْ عُثْمَانَ
بْنِ عَيْسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ
كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرَانَ
مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي مَنْزِلِهِ بِمَكَّةَ فَقَالَ

مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ
نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مُحَدَّثًا فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ
سَمِعْتَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَحَلَفَهُ مَرَّةً أَوْ
مَرَّتَيْنِ أَنَّهُ سَمِعَهُ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ لَكِنِّي
سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع

اصول کافی جلد 2 صفحه 483 روایت 20

ترجمه روایت شریفه:

سماعة بن مهران گوید: من و ابو بصیر و محمد بن عمران آزاد شده حضرت ابی جعفر علیه السلام در منزلش بمکه بودیم ، محمد بن عمران گفت : شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: ما دوازده تن محدثیم . سپس ابوبصیر گفت : تو از امام صادق علیه السلام شنیده ای و یکبار یا دو بار او را سوگند داد که آیا شنیده است ؟ (او گفت شنیده ام) سپس ابو بصیر گفت : ولی من این سخن را از امام باقر علیه السلام شنیده ام.

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
 مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً
 عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رَبَابٍ عَنْ أَبِي
 بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
 أَوْحَى إِلَيَّ عِمْرَانَ أَنِّي وَاهِبٌ لَكَ ذَكَرًا سَوِيًّا
 مُبَارَكًا يُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَيُحْيِي
 الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَجَاعَلُهُ رَسُولًا إِلَيَّ بَنِي
 إِسْرَائِيلَ فَحَدَّثْتُ عِمْرَانَ امْرَأَتَهُ حَتَّى بَدَلَكَ وَ
 هِيَ أُمُّ مَرْيَمَ فَلَمَّا حَمَلَتْ كَانَ حَمْلُهَا
 بِهَا عِنْدَ نَفْسِهَا غُلَامًا فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ
 رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى... وَ لَيْسَ الذَّكَرُ
 كَالْأُنْثَى أَي لَا يَكُونُ الْبِنْتُ رَسُولًا يَقُولُ اللَّهُ
 عَزَّ وَجَلَّ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ فَلَمَّا
 وَهَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِمَرْيَمَ عِيسَى كَانَ هُوَ الَّذِي
 بَشَّرَ بِهِ عِمْرَانَ وَ وَعَدَهُ إِيَّاهُ فَأَدَّا قُلْنَا فِي
 الرَّجُلِ مَنَا شَيْئًا وَ كَانَ فِي وِلْدِهِ أَوْ وِلْدِ وِلْدِهِ
 فَلَا تُنْكِرُوا ذَلِكَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 484 روایت 1

(*هرگاه درباره کسی چیزی گویند که او نداشته باشد و فرزند یا فرزند زاده او داشته باشند، همانست که درباره او گفته شده*)

بَابُ فِي أَنَّهُ إِذَا قِيلَ فِي الرَّجُلِ شَيْءٌ فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ وَ كَانَ فِي وِلْدِهِ أَوْ وِلْدِ وِلْدِهِ فَإِنَّهُ هُوَ الَّذِي قِيلَ فِيهِ

ترجمه روایت شریفه:

ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی به عمران (پدرم مریم مادر عیسی علیه السلام) وحی کرد که من به تو پسری می بخشم ، سالم و مبارک که به اذن خدا کور مادر زاد و پیس را درمان کند و مردگان را زنده کند و پیغمبر بنی اسرائیلش قرار دهم ،

عمران این مطلب را به همسرش حنة که مادر مریم است گزارش داد، چون به مریم حامله گشت، فکر می کرد که حملش پسر است، چون او را زانید (و دید دختر است) گفت: پروردگارا! ((من دختر زانیدم و پسر مانند دختر نیست)) یعنی دختر که پیغمبر نمی شود. خدای عزوجل (درباره او) می فرماید: خدا به آنچه او زانیده دانایتر است، سپس چون خدای تعالی عیسی را به مریم بخشید، او همان پیغمبری بود که به عمران بشارت داده شده بود و به او وعده کرده بودند. پس هرگاه ما درباره مردی از خاندان خود چیزی گفتیم. و در فرزند یا فرزند زاده او پیدا شد آن را انکار می کنید.

شرح :

حاصل مقصود این روایت و بلکه مقصود مرحوم کلینی از انعقاد این باب این است که : گاهی مصالح عالییه اقتضا می کند که انبیاء و ائمه علیهم السلام سخنی از راه تبریه و مجاز اظهار دارند و یا از امور بدائیه به مردم خیری دهند، سپس برای مردم خلاف آنچه از ظاهر لفظ شنیده اند هویدا شود، در این صورت نباید آن سخن را حمل به دروغ نمود، زیرا آگاهی صالح عظیمه اقتضای توریه و بدا می کند، چنانچه در باب بدا و سوء ال از امام ذکر شد و یکی از آن اموری که اقتضای توریه یا بدا دارد، قیام و ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است که به واسطه علتی که در حدیث 937 ذکر شد و توضیحی که در آنجا بیان کردیم صلاح نیست که شیعیان زمان ظهور و قیام آن حضرت را بدانند، بلکه از روایات استفاده می شود که تعیین امام قائم علیه السلام از میان ائمه علیهم السلام هم برای شیعیان صدر اول صلاح نبوده است تا شیعیان زمان امام باقر و صادق علیهما السلام، به امید این که امام قائم علیه السلام فرزند این امام است و آنها درکش خواهند کرد، مایوس و ناامید نشوند و انتظار فرج داشته باشند و در شدائد و مصیبات شکیبائی و بردباری ورزند زیرا می دانند که امام قائم علیه السلام تقیه نمی کند، شمشیر می کشد، حق را می گیرد، مؤمنین را عزیز و منافقین را ذلیل می کند.

بنابر این اگر امام صادق علیه السلام بفرماید: فرزند من امام قائم علیه السلام است، مقصود حضرت این است که فرزند هفتم من قائم به شمشیر است، ولی شیعه گمان می کند که فرزند اول آن حضرت قائم به شمشیر است از این رو صبر می کند و انتظار فرج می کشد و افسرده و کسل نمی شود، سپس چون دید فرزند آن حضرت قیام به شمشیر نکرد، نباید وعده امامش را حمل به دروغ کند، به جهت احتمال توریه و بدا چنانچه این گونه وعده از خدای تعالی نسبت به عمران داده شد، بشرحی که در روایت بیان گردید.

2- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِذَا قُلْنَا فِي رَجُلٍ قَوْلًا فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ وَكَانَ فِي

وَلَدِهِ أَوْ وَلِدٍ وَلَدِهِ فَلَا تُنْكِرُوا ذَلِكَ فَإِنَّ اللَّهَ
تَعَالَى يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 485 روایت 2

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه
درباره مردی سخنی گوئیم و در او نباشد
و در فرزند یا نوه او باشد، انکار نکنید،
زیرا خدای تعالی هر چه خواهد می کند.

3- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ
أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ
قَدْ يَقُومُ الرَّجُلُ بِعَدْلِ أَوْ بِجَوْرِ وَ يُنْسَبُ إِلَيْهِ
وَ لَمْ يَكُنْ قَامَ بِهِ فَيَكُونُ ذَلِكَ ابْنَهُ أَوْ ابْنَ ابْنِهِ
مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ هُوَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 485 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام می فرمود: گاهی
انسان با صفت عدالت یا ستم سنجیده می
شود و به آن سنجش نسبتش می
دهند، در صورتی که خودش آن صفت را
دارا نیست ، بلکه پسرش یا پسر پسرش
بعد از او دارای آن صفت می باشد، پس
او همان است (که آن صفت درباره اش
گفته شده).

1- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ زَيْدِ أَبِي الْحَسَنِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي نُعَيْمٍ قَالَ أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع وَهُوَ بِالْمَدِينَةِ فَقُلْتُ لَهُ عَلِيُّ نَذْرٌ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ إِنْ أَنَا لَقَيْتُكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا فَلَمْ يُجِِبْنِي بِشَيْءٍ فَأَقَمْتُ ثَلَاثِينَ يَوْماً ثُمَّ اسْتَقْبَلَنِي فِي طَرِيقٍ فَقَالَ يَا حَكَمُ وَإِنَّكَ لَهَا هُنَا بَعْدُ فَقُلْتُ نَعَمْ إِنِّي أَخْبَرْتُكَ بِمَا جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَيَّ فَلَمْ تَأْمُرْنِي وَ لَمْ تَنْهِنِي عَنْ شَيْءٍ وَ لَمْ تُجِِبْنِي بِشَيْءٍ فَقَالَ بَكَرَ عَلِيُّ غَدْوَةَ الْمَنْزِلِ فَنَعَدَوْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ عَ سَلْ عَنْ حَاجَتِكَ فَقُلْتُ إِنِّي جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَيَّ نَذْرًا وَ صِيَامًا وَ صَدَقَةً بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ إِنْ أَنَا لَقَيْتُكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا فَإِنْ كُنْتَ أَنْتَ رَابِطَتِكَ وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ أَنْتَ سَرْتُ فِي الْأَرْضِ فَطَلَبْتُ الْمَعَاشَ فَقَالَ يَا حَكَمُ كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ قُلْتُ فَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ قَالَ كُلُّنَا نَهْدِيُّ إِلَى اللَّهِ قُلْتُ فَأَنْتَ صَاحِبُ السَّيْفِ قَالَ كُلُّنَا صَاحِبُ السَّيْفِ وَ وَارِثُ السَّيْفِ قُلْتُ فَأَنْتَ الَّذِي تَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَ يَعِزُّ بِكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ يَظْهَرُ بِكَ دِينَ اللَّهِ فَقَالَ يَا حَكَمُ كَيْفَ أَكُونُ أَنَا وَ قَدْ بَلَغْتُ خَمْسًا وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ إِنْ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ أَقْرَبُ عَهْدًا بِاللَّبَنِ مِنِّي وَ أَخَفُّ عَلَيَّ ظَهْرُ الدَّابَّةِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 486 روایت 1

*** همه امامان عليهم السلام به امر خدای تعالی قائم و بسویش رهبرند ***

بَابُ أَنَّ الْأئِمَّةَ عَ كُلَّهُمْ قَائِمُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى هَادُونَ إِلَيْهِ

ترجمه روایت شریفه:

حکم بن ابی نعیم گوید: در مدینه خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: من بین رکن و مقام (خانه کعبه) نذر کرده و به عهده گرفته ام که اگر شما را ملاقات کنم، از مدینه بیرون نروم تا زمانی که بدانم شما قائم آل محمد هستی یا نه. حضرت هیچ پاسخی به من نفرمود: من 30 روز در مدینه بودم، سپس در بین راهی به من برخورد و فرمود: ای حکم! تو هنوز این جانی؟ گفتم آری، من نذری که کرده ام به شما عرض کردم و شما مرا امر و نهی ننموده و پاسخی نفرمودی.

فرمود: فردا صبح زود منزل من بیا. فردا خدمتش رفتم، فرمود: مطلبت را بپرس. عرض کردم: من به این رکن و مقام نظر کرده و روزه و صدقه نی برای خدا به عهده گرفته ام که اگر شما را ملاقات کردم از مدینه بیرون نروم، جز آنکه بدانم شما قائم آل محمد هستی یا نه؟ اگر شما هستی ملازم خدمتت باشم و اگر نیستی، در روی زمین بگردم و در طلب معاش برآیم. فرمود: ای حکم! همه ما قائم به امر خدا هستیم. عرض کردم: شما مهدی هستی؛ فرمود: همه ما به سوی خدا هدایت می کنیم.

عرض کردم: شما صاحب شمشیری: فرمود همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیریم (شمشیر پیغمبر به ما به ارث رسیده و همراه ماست).

عرض کردم: شما هستی آنکه دشمنان خدا را می کشی و دوستان خدا به وسیله شما عزیز می شوند و دین خدا آشکار می گردد؟ فرمود: ای حکم! چگونه من او باشم، در صورتی که به 45 سالگی

رسیده ام؟ و حال آنکه صاحب این امر (که تو می‌پرسی) از من به دوران شمشیر خوارگی نزدیکتر و هنگام سواری چالاک تر است، (چنانچه در روایت است که حضرت قائم علیه السلام در زمان ظهورش به صورت جوان 30 ساله و قوی و نیرومند باشد).

ترجمه روایت شریفه:

ابو خدیجه از امام صادق علیه السلام راجع به امام قائم علیه السلام پرسید، حضرت محمد: همه ما قائم به امر خدانیم: یکی پس از دیگری تا زمانی که صاحب شمشیر بیاید، چون صاحب شمشیر آمد، امر و دستوری غیر از آنچه بوده می‌آورد (پدرانش ماعومر بتقیه و صبر بوده و او ماعومر به جهاد و برانداختن ظلم است).

ترجمه روایت شریفه:

عبدالله بن سنان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مقصود از این آیه چیست؟ (((روزی که هر مردمی را به امامشان خوانیم 28 سوره 17))) فرمود: مقصود امامی است که در میان آنهاست و او قائم اهل زمان خود است.

2- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ كُنَّا قَائِمًا بِأَمْرِ اللَّهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَجِيءَ صَاحِبُ السَّيْفِ فَإِذَا جَاءَ صَاحِبُ السَّيْفِ جَاءَ بِأَمْرِ غَيْرِ الَّذِي كَانَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 487 روایت 2

3- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع يَوْمَ نَدَعُوا كُلَّ أَنْاسٍ بِإِمَامِهِمْ قَالَ إِمَامِهِمُ الَّذِي بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ وَهُوَ قَائِمُ أَهْلِ زَمَانِهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 487 روایت 3

صله به امام علیه السلام

بَابُ صَلَّةِ الْإِمَامِ ع

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که معتقد باشد که امام به آنچه در دست مردم است احتیاج دارد کافر است. بلکه مردم نیازمندند که امام (خمس و سهم و سایر وجوه را) از آنها بپذیرد، خدای عزوجل فرماید: (((از اموال آنها زکوة بگیر تا آنها را به وسیله آن پاك و بی آرایش سازی 104 سوره 9.)))).

ترجمه روایت شریفه:

امام صادق علیه السلام می فرمود: کاری نزد خدا محبوب تر از رسانیدن در اهم به امام نیست. همتا خدا درهم امام را در بهشت مانند کوه احد قرار می دهد (یعنی ثواب آن را از اعمال خیر دیگر بزرگتر و بیشتر می دهد، و این تشبیه معقول به محسوس است و یا مقصود این است که دادن يك درهم به امام مانند دادن در اهمی به اندازه کوه احد است به دیگران) خدای تعالی در کتابش می فرماید (((کیست که به خدا وامی نیکو دهد تا خدا وام او را بسیار چند برابر سازد- 244 سوره 2))) امام فرمود: به خدای این وام خصوص صله امام است.

1- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإِمَامَ يَحْتَاجُ إِلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَهُوَ كَافِرٌ إِنَّمَا النَّاسُ يَحْتَاجُونَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمْ الْإِمَامُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 488 روایت 1

- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَائِعِ عَنِ عَيْسَى بْنِ سُلَيْمَانَ النَّخَّاسِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الْخَيْبَرِيِّ وَ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ إِخْرَاجِ الدَّرَاهِمِ إِلَى الْإِمَامِ وَإِنَّ اللَّهَ لَيَجْعَلُ لَهُ الدَّرَاهِمَ فِي الْجَنَّةِ مِثْلَ جَبَلٍ أَحَدٍ نَمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً قَالَ هُوَ وَاللَّهُ فِي صَلَّةِ الْإِمَامِ خَاصَّةً

اصول کافی جلد 2
3- وَبِهِذَا الْإِسْنَادِ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ عَنْ مُعَاذِ صَاحِبِ الْأَكْسِيَّةِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَسْأَلْ خَلْقَهُ مَا فِي

أَيَّدِيهِمْ قَرْضًا مِنْ حَاجَةِ بِهِ إِلَى ذَلِكَ وَ مَا
كَانَ لِلَّهِ مِنْ حَقٍّ فَإِنَّمَا هُوَ لَوْلِيَّهِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 488 روایت 3

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام فرمود: خدا که آنچه را در دست مخلوقش هست بقرض خواسته ، برای احتیاجش به آن نبوده ، و هر حقی که خدا دارد، از آن ولی او است. شرح کلمه خلقه فرمود و الناس و بنی آدم و امثال آن نفرمود تا اشاره کند که دارندگان اموال ، آفریده و مملوک خود وام خواهند می باشند، پس دریغ و مضایقه سزاوار نیست و نیز دلیل است که اصل مطلب که عدم احتیاج خدا باشد به وام بندگان و نیز کلمه مافی اعیدیههم برای همین منظور آمده است زیرا اشاره دارد بر اینکه این اموال تنها برای منافع و مصالح آنها به طور موقت در اختیارشان گذاشته شده و چون مردند، از آنها به دیگری منتقل می شود و مالک حقیقی اموال همان خدائی است که اکنون قرض خواهی می کند، پس عدم احتیاج او مسلم است . ولی اگر اعموالهم ، در اهمهم ، عطایاهم و امثال این عبارت را می فرمود این نکته از آن استفاده نمی شد.

ترجمه روایت شریفه:
اسحاق بن عمار گوید: از موسی بن جعفر علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل (((کیست که به خدا وامی نیکو دهد تا برایش چند برابر کند و او را مزدی ارجمند است 11 سوره 57))) پرسیدم فرمود: درباره صله به امام نازل شده است.

4-أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ
عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ
أَبِي إِبْرَاهِيمَ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ
عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا
حَسَنًا فَيُضَاعَفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ قَالَ نَزَلَتْ
فِي صَلَاةِ الْإِمَامِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 489 روایت 4

5- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مِيَاخَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا مِيَاخُ دِرْهَمٌ يُوصَلُ بِهِ الْإِمَامُ أَعْظَمُ وَزَنًا مِنْ أَحَدٍ
اصول کافی جلد 2 صفحه 489 روایت 5

ترجمه روایت شریفه:
حسن بن میاح گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای میاح: یک درهم که به امام برسد، از کوه احد سنگین تر است ،

6- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ دِرْهَمٌ يُوصَلُ بِهِ الْإِمَامُ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِي أَلْفٍ دِرْهَمٍ فِيمَا سِوَاهُ مِنْ وُجُوهِ الْبِرِّ
اصول کافی جلد 2 صفحه 489 روایت 6

ترجمه روایت شریفه:
امام صادق علیه السلام فرمود: یک درهم که به امام برسد. بهتر است از دو میلیون درهمی که در راه خیر دیگر صرف شود.

7- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنِّي لَأَخُذُ مِنْ أَحَدِكُمُ الدِّرْهَمَ وَ إِنِّي لَمَنْ أَكْثَرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَالًا مَا أُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ تُطَهَّرُوا
اصول کافی جلد 2 صفحه 489 روایت 7

ترجمه روایت شریفه:
ابن بکیر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود، من از یک نفر از مشا پول درهم می گیرم ، در صورتی که از همه اهل مدینه متمول ترم ، فقط مقصودم این است که شما پاکیزه شوید.

***درباره فی و انفال و بیان خمس و احکام آن و چیزهایی که
خمسش واجب است***

بَابُ الْفِيءِ وَالْأَنْفَالِ وَتَفْسِيرِ الْخُمْسِ وَحُدُودِهِ وَمَا يَجِبُ فِيهِ

ترجمه روایت شریفه :

ثقة الاسلام کلینی فرماید: خدای تبارک و تعالی همه دنیا را به خلیفه خود (پیغمبر یا امام) داده، زیرا بفرشتگان می گوید: ((من در زمین خلیفه گذارم 24 سوره 2 همه دنیا از آن آدم بود (که -))) پس نخستین خلیفه خدا در روی زمین بود) و نیکو کار و پس از او به فرزندان جانشینانش رسید، بنا بر این آنچه را از (دنیا دشمنانشان) یعنی کفار و مشرکین به زور گرفتند و سپس به وسیله جنگ یا غلبه به آنها برگشتت فیء نامند، پس فیء آن است که: به وسیله غلبه و جنگ به آنها برگردد (و فیء در لغت برگشتن است) و حکم فیء آن به معنی است که خدای تعالی فرماید: ((بدانید که گیرید، پنج يك آن از هر چه عنیمت خدا و پیغمبر و خویشان او و ماندگاست یتیمان و بی چیزان و در راه

و اما انفال چنین نیست، انفال مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله و پیغمبر صلی الله است و فدک مخصوص علیه و آله بود، زیرا او و امیرالمؤمنین آنها نبود، آن را فتح کردند و دیگری با لذا اسم فیء از آن برداشته و اسم انفال روی آن گذاشته شد و همچنین است نیزارها و معادن و دریاها و بیابانها امام اختصاص دارد. و اگر که همه به مردمی به اجازه امام در آنها کار کردند، خود ایشان و چهار پنجم درآمد آنها از يك پنجمش از آن امام است و آنچه به امام باید تعلق دارد، حکم خمس را دارد (یعنی شش بخش شود) و هر که بدون اجازه امام در آنها کار کند، امام حق دارد همه

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا
إِنِّي بِأَسْرَهَا لَخَلِيفَتَهُ حَيْثُ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ
جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً فَكَانَتِ الدُّنْيَا
لِأَدَمَ وَصَارَتْ بَعْدَهُ لِابْرَارٍ وُلْدِهِ وَبِأَسْرَهَا
خُلَفَائِهِ فَمَا غَلَبَ عَلَيْهِ أَعْدَاؤُهُمْ ثُمَّ
إِلَيْهِمْ بِحَرْبٍ أَوْ غَلَبَهُ سَمِيًّا فَيُنَادِي وَهُوَ رَجَعٌ
يَفِيءُ إِلَيْهِمْ بِغَلَبَةٍ وَحَرْبٍ وَكَانَ حُكْمُهُ أَنْ
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ فِيهِ مَا
مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ
الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ لَدِي
السَّبِيلِ فَهُوَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِقُرَابَةِ
فَهَذَا هُوَ الْفِيءُ الرَّاجِعُ وَ إِنَّمَا يَكُونُ الرَّسُولُ
الرَّاجِعُ مَا كَانَ فِي يَدِ غَيْرِهِمْ فَأَخَذَ مِنْهُمْ
وَ أَمَا مَا رَجَعَ إِلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ بِالسَّيْفِ
عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ فَهُوَ يُوجَفُ
لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ خَاصَّةً لَيْسَ الْأَنْفَالُ هُوَ
الشَّرِكَةُ وَ إِنَّمَا جُعِلَ الشَّرِكَةُ فِي لِأَحَدٍ فِيهِ
عَلَيْهِ فُجِعَ لِمَنْ قَاتَلَ مِنْ شَيْءٍ قَتَوْلِ
أَرْبَعَةَ أَسْهُمٍ وَ لِلرَّسُولِ سَهْمٌ وَ الَّذِي الْغَنَائِمِ
يُقَسَّمُ عَلَى سِتَّةِ أَسْهُمٍ ثَلَاثَةٌ لِلرَّسُولِ ص
ثَلَاثَةٌ لِلْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ لَهٍ وَ
أَمَّا الْأَنْفَالُ فَلَيْسَ هَذِهِ سَبِيلُهَا كَانَ السَّبِيلُ وَ
لِلرَّسُولِ عَ خَاصَّةً وَ كَانَتْ فَدَاكَ لِرَّسُولِ
خَاصَّةً لِأَنَّهُ ص فَتَحَهَا وَ أَمِيرَ اللَّهِ ص
الْمُؤْمِنِينَ ع لَمْ يَكُنْ مَعَهُمَا أَحَدٌ فَرَّالَ عَنْهَا
الْفِيءِ وَ لَزِمَهَا اسْمُ الْأَنْفَالِ وَ كَذَلِكَ اسْمُ
وَ الْمَعَادِنِ وَ الْبَحَارِ وَ الْمَفَاوِزِ الْأَجَامِ
خَاصَّةً فَإِنَّ عَمَلٍ فِيهَا قَوْمٌ بِإِذْنِ هِيَ لِلْإِمَامِ
أَرْبَعَةٌ أَخْمَاسٍ وَ لِلْإِمَامِ خُمْسٌ وَ الْإِمَامُ فَلَهُمْ
يَجْرِي مَجْرَى الْخُمْسِ وَ مَنْ الَّذِي لِلْإِمَامِ
الْإِمَامِ فَالْإِمَامُ يَأْخُذُهُ عَمَلٍ فِيهَا بِغَيْرِ إِذْنِ
شَيْءٍ وَ كَذَلِكَ مَنْ عَمَرَ كُلَّهُ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ
عَمَلٍ فِي أَرْضٍ شَيْئاً أَوْ أُجْرِي قَنَاةً أَوْ
لَهُ حَرَابٍ بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِ الْأَرْضِ فَلَيْسَ
وَ إِنْ شَاءَ ذَلِكَ فَإِنْ شَاءَ أَخَذَهَا مِنْهُ كُلَّهَا
تَرَكَهَا فِي يَدِهِ

بگیرد، و هیچکس را در آن درآمد را سهمی نیست، همچنین هر کس بدون آباد اجازه صاحب زمین، خرابه ای را کند یا قناتی جاری کند یا در زمین خرابی عملی انجام دهد، از آن او نمی مالک زمین اگر بخواهد از او می گردد، و گیرد و اگر بخواهد در دست او باقی می گذارد.

شرح:

خدا باشند که دنیا از آنها خلیفه به معنی جانشین و هاء آن برای مبالغه است و پیغمبر و امام از این نظر جانشین است و حق تصرف در آن را دارند، ما راجع به این ذیل حدیث 1063 توضیحی بیان کردیم موضوع،

ترجمه روایت شریفه:

سلیم بن قیس گوید: شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: به خدا ما هستیم که خدا از ذی القربی (خویشان کسانی پیغمبر) قصد فرموده و آنها را همدوش ساخته و فرموده است خود و پیغمبرش: ((هر چه را خدا از اموال مردم دهکده از آن خدا ها به پیغمبرش برگشت داده، و پیغمبر و خویشان او و یتیمان و بی چیزان است 7 سوره 59 -)) این سهم مخصوص ماست و برای ما از صدقه (زکاة واجب) سهمی قرار نداد، خدا گرامی داشت از این پیغمبرش را و ما را که چرک و فضول مال مردم را بما زکوة بخوراند (زیرا مالی که به عنوان پرداخت می شود، چرک و فضول اصل مال گرفته می شود و است که از (آن مال مزکی و مصفا می گردد

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍو الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ نَحْنُ وَاللَّهِ الَّذِينَ عَنِ اللَّهِ بِذِي الْقُرْبَى الَّذِينَ أَفَاءَ قَرْنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ نَبِيَّهِ ص فَقَالَ مَا اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَالْمَسْ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْكَيْنِ مِنْهَا خَاصَّةً وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا سَهْمًا فِي يُطْعَمَنَا الصَّدَقَةَ أَكْرَمَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ وَ أَكْرَمَنَا أَنْ أَوْسَاخَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 491 روایت 1

الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ

جَعَفَرُ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ عَنْ أَبِي
اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ
وَ لِذِي الْقُرْبَى قَالَ هُمْ قَرَابَةٌ وَ لِلرَّسُولِ
رَسُولِ اللَّهِ ص وَ الْخُمُسُ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ
نَنَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 491 روایت 2

: ترجمه روایت شریفه

امام باقر علیه السلام درباره قول خدای
تعالی : (((بدانید که هرچه غنیمت گیرید،
یک آن از آن خدا و پیغمبر و پنج
خویشان اوست 42 سوره 8 -)))
رسول خداوند فرمود: ایشان خویشان
صلی الله علیه وآله و آن خمس از آن خدا
. و پیغمبر و ماست

: ترجمه روایت شریفه

امام صادق علیه السلام فرمود: انفال آن
است که : اسب و شتر بر آن رانده نشود
و غلبه بدست نیاید) یا اموال (با جنگ
مردمی است که (با مسلمین) سازش کنند
دست خود بپردازند و هر یا مردمی که با
زمین خراب و ته رودخانه ها از پیغمبر
است ، بهر است و پس از او از آن امام
راه خواهد به مصرف رساند

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي
عَبْدِ عَمِيرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي
اللَّهِ ع قَالَ الْأَنْفَالُ مَا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِحَيْلٍ
أَعْطُوا وَ لَا رِكَابٍ أَوْ قَوْمٍ صَالِحُوا أَوْ قَوْمٍ
بَأْيْدِيهِمْ وَ كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ وَ بَطُونِ الْأَوْدِيَةِ
بَعْدَهُ فَهُوَ لِلرَّسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ لِلْإِمَامِ مَنْ
يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 491 روایت 3

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بِنِ -
هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ
بْنِ عَيْسَى عَنْ بَعْضِ
الْعَبِيدِ أَصْحَابِنَا عَنِ
الصَّالِحِ ع قَالَ الْخُمُسُ
مِنْ خُمُسَةِ أَشْيَاءٍ مِنْ
الْغَنَائِمِ وَ الْغَوَاصِ وَ مِنَ
الْمَعَادِنِ وَ الْكُنُوزِ وَ مِنَ
الْمَلَاخَةِ يُؤْخَذُ مِنْ كُلِّ هَذِهِ
الْخُمُسُ فَيُجْعَلُ الصَّنُوفُ
لِمَنْ جَعَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ وَ
يُقَسَّمُ الْأَرْبَعَةُ الْأَخْمَاسَ
وَلِيَ بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهِ وَ
ذَلِكَ وَ يُقَسَّمُ بَيْنَهُمْ
سِتَّةَ الْخُمُسِ عَلَى

أَسْنَهُمْ سَهْمٌ لِلَّهِ وَ سَهْمٌ
 لِرَسُولِ اللَّهِ وَ سَهْمٌ
 لِأَقْرَبَى وَ سَهْمٌ لِلْيَتَامَى وَ
 لِلْمَسَاكِينِ وَ سَهْمٌ سَهْمٌ
 لِأَبْنَاءِ السَّبِيلِ فَسَهْمُ اللَّهِ وَ
 سَهْمُ رَسُولِ اللَّهِ لِأَوْلَى
 رَسُولِ اللَّهِ الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِ
 صِوْرَاتِهِ ثَلَاثَةٌ
 وَرِثَاتُهُ وَ أَسْنُهُمْ سَهْمَانِ
 سَهْمٌ مَفْسُومٌ لَهُ مِنَ اللَّهِ وَ
 نِصْفُ الْخُمْسِ كَمَلًا لَهُ
 وَ نِصْفُ الْخُمْسِ الْبَاقِي
 بَيْنَهُمْ فَسَهْمٌ بَيْنَ أَهْلِ
 لِيَتَامَاهُمْ وَ سَهْمٌ
 لِمَسَاكِينِهِمْ وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ
 عَلَى سَبِيلِهِمْ يُقْسَمُ بَيْنَهُمْ
 الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ مَا
 بِهِ فِي سُنَّتِهِمْ يَسْتَعْنُونَ
 فَإِنْ فَضَلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ
 إِنْ عَجَزَ أَوْ فَهُوَ لِلْوَالِي وَ
 كَانَ نَقَصَ عَنْ اسْتِغْنَائِهِمْ
 عَلَى الْوَالِي أَنْ يُنْفِقَ مِنْ
 يَسْتَعْنُونَ عِنْدَهُ بِقَدْرِ مَا
 بِهِ وَ إِنَّمَا صَارَ عَلَيْهِ أَنْ
 لِأَنَّ لَهُ مَا فَضَلَ يَمُونَهُمْ
 عَنْهُمْ وَ إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا
 الْخُمْسَ خَاصَّةً لَهُمْ دُونَ
 مَسَاكِينِ النَّاسِ وَ أَبْنَاءِ
 سَبِيلِهِمْ عَوَضًا لَهُمْ مِنْ
 صَدَقَاتِ النَّاسِ تَنْزِيهًا مِنْ
 اللَّهِ لَهُمْ لِقَرَابَتِهِمْ بِرَسُولِ
 صِوْرَاتِهِ وَ كَرَامَةً مِنَ اللَّهِ اللَّهُ
 لَهُمْ عَنْ أَوْسَاخِ النَّاسِ
 لَهُمْ خَاصَّةً مِنْ فَجَعَلِ
 عِنْدَهُ مَا يُغْنِيهِمْ بِهِ عَنْ
 يُصَيِّرُهُمْ فِي أَنْ

مَوْضِعِ الذَّلِّ وَالْمَسْكَنَةِ
بِأَسْبَابِ بَصَدَقَاتٍ وَلَا
بِعِضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ وَ
هُؤُلَاءِ الَّذِينَ جَعَلَ اللَّهُ
لَهُمُ الْخُمْسَ هُمْ قَرَابَةُ
النَّبِيِّ صَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمْ
عَشِيرَتَكَ اللَّهُ فَقَالَ وَ أَنْذِرْ
الْأَقْرَبِينَ وَ هُمْ بَنُو عَبْدِ
أَنْفُسِهِمُ الذِّكْرُ الْمُطْلَبُ
مِنْهُمْ وَ الْإِنْسَى لَيْسَ فِيهِمْ
مِنْ أَهْلِ بَيْوتات
قُرَيْشٍ وَ لَا مِنْ الْعَرَبِ
لَا فِيهِمْ وَ لَا مِنْهُمْ أَحَدٌ وَ
فِي هَذَا الْخُمْسِ مِنْ
مَوَالِيهِمْ وَ قَدْ تَحَلَّى
صَدَقَاتِ النَّاسِ لِمَوَالِيهِمْ
وَ النَّاسُ سِوَاءٌ وَ هُمْ
مَنْ كَانَتْ أُمُّهُ مِنْ بَنِي
هَاشِمٍ وَ أَبَوُهُ مِنْ سَائِرِ
قُرَيْشٍ فَإِنَّ الصَّدَقَاتِ تَحَلَّى
لَهُ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ الْخُمْسِ
اللَّهُ تَعَالَى شَيْءٌ لِأَنَّ
يَقُولُ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ وَ
الْمَالِ أَنْ لِلْإِمَامِ صَفْوُ
يَأْخُذُ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ
الْجَارِيَةِ صَفْوَهَا
الْفَارِهَةَ وَ الدَّابَّةَ
وَ الْفَارِهَةَ وَ الثُّوبَ
الْمَتَاعَ بِمَا يُحِبُّ أَوْ
قَبْلَ يَسْتَهَيِّ فَذَلِكَ لَهُ
الْقِسْمَةَ وَ قَبْلَ إِخْرَاجِ
يَسُدُّ الْخُمْسَ وَ لَهُ أَنْ
بِذَلِكَ الْمَالِ جَمِيعَ مَا
أَعْطَاءَ يَنْوِبُهُ مِنْ مِثْلِ
الْمَوْلَفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ غَيْرِ
ذَلِكَ مِمَّا يَنْوِبُهُ فَإِنْ

بَقِيَ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ
أَخْرَجَ الْخُمْسَ مِنْهُ
فَقَسَمَهُ فِي أَهْلِهِ وَ قَسَمَ
الْبَاقِيَ عَلَى مَنْ وَلِيَ ذَلِكَ
وَ إِنْ لَمْ يَبْقَ بَعْدَ سَدِّ
النَّوَابِ شَيْءٌ فَلَا شَيْءَ
لِمَنْ قَاتَلَ لَهُمْ وَ لَيْسَ
شَيْءٌ مِنَ الْأَرْضِينَ وَ لَا
إِلَّا مَا مَا غَلَبُوا عَلَيْهِ
أَخْتَوَى عَلَيْهِ الْعَسْكَرُ وَ
لِلْأَعْرَابِ مِنَ لَيْسَ
الْقِسْمَةَ شَيْءٌ وَ إِنْ
الْوَالِي لَأَنْ قَاتَلُوا مَعَ
رَسُولِ اللَّهِ ص صَالِحٍ
أَنْ يَدْعَهُمْ فِي الْأَعْرَابِ
دِيَارِهِمْ وَ لَا يَهَاجِرُوا
أَنَّهُ إِنْ دَهَمَ رَسُولٌ عَلَى
اللَّهِ ص مِنْ عَدُوِّهِ دَهَمٌ
يَسْتَنْفِرُهُمْ فَيُقَاتِلُ أَنْ
بِهِمْ وَ لَيْسَ لَهُمْ فِي
الْغَنِيمَةِ نَصِيبٌ وَ سُنَّتُهُ
فِي جَارِيَةٍ فِيهِمْ وَ
غَيْرِهِمْ وَ الْأَرْضُونَ الَّتِي
أُخِذَتْ عَنْوَةٌ بِحَيْلٍ وَ
رَجَالٍ فَهِيَ مَوْفُوقَةٌ
مَنْ مَنْرُوكَةٌ فِي يَدِ
يَعْمُرُهَا وَ يُحْيِيهَا وَ
يَقُومُ عَلَيْهَا عَلَى مَا
يُصَالِحُهُمُ الْوَالِي عَلَى
الْحَقِّ قَدْرٍ طَاقَتِهِمْ مِنْ
النَّصْفِ أَوْ الثُّلُثِ أَوْ
مَا التُّثَيْنِ وَ عَلَى قَدْرِ
يَكُونُ لَهُمْ صَلاَحًا وَ لَا
فَإِذَا أَخْرَجَ يَضُرُّهُمْ
مِنْهَا مَا أَخْرَجَ بَدَأَ
الْعَشْرَ مِنْ فَأَخْرَجَ مِنْهُ

الْجَمِيعِ مِمَّا سَقَّتِ السَّمَاءُ
سَيْحًا وَنِصْفًا أَوْ سُقِيَ
الْعَشْرَ مِمَّا سُقِيَ بِالذَّوَالِي
فَأَخَذَهُ الْوَالِي وَالنَّوَاضِحِ
الَّتِي فَوَّجَهَا فِي الْجِهَةِ
وَجْهَهَا اللَّهُ عَلَى ثَمَانِيَةِ
أَسْهُمٍ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ
وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا
وَالْمَوْلَقَةَ قُلُوبَهُمْ
وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ
وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْبَنِ
السَّبِيلِ ثَمَانِيَةَ يَتَقَسَّمُ
بَيْنَهُمْ أَسْهُمٍ فِي مَوَاضِعِهِمْ
بِقَدْرِ مَا يَسْتَعْتُونَ بِهِ
فِي سُنَّتِهِمْ تَقْتِيرَ بِلَا ضَيْقٍ
وَلَا فَإِنْ فَضِّلَ مِنْ ذَلِكَ
الْوَالِي وَشَيْءٌ رَدَّ إِلَى
إِنْ نَقَصَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ
يَكْتَفُوا بِهِ كَانَ وَلَمْ
عَلَى الْوَالِي أَنْ يَمُونَهُمْ
عِنْدَهُ بِقَدْرِ سَعَتِهِمْ مِنْ
يُؤْخَذَ حَتَّى يَسْتَعْتُوا وَ
بَعْدَ مَا بَقِيَ مِنْ الْوَالِي
الْعَشْرَ فَيُقَسَّمُ بَيْنَ
وَبَيْنَ شُرَكَائِهِ الَّذِينَ هُمْ
الْأَرْضِ وَأَكْرَمَتِهَا عُمَّالُ
فَيُدْفَعُ إِلَيْهِمْ أَنْصَبَاؤُهُمْ
عَلَى مَا صَالَحَهُمْ عَلَيْهِ وَ
فَيَكُونُ يُؤْخَذُ الْبَاقِي
بَعْدَ ذَلِكَ أَرْزَاقَ أَعْوَانِهِ
اللَّهُ وَفِي عَلَى دِينِ
مَصْلَحَةٍ مَا يُنُوبُهُ مِنْ
الْإِسْلَامِ وَتَقْوِيَةِ تَقْوِيَةِ
الدِّينِ فِي وَجْهِهِ
غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا الْجِهَادِ وَ

فِيهِ مَصْلَحَةُ الْعَامَّةِ لَيْسَ
 لِنَفْسِهِ مِنْ ذَلِكَ قَلِيلٌ وَلَا
 كَثِيرٌ وَ لَهُ بَعْدَ الْخُمْسِ
 الْأَنْفَالُ وَالْأَنْفَالُ كُلُّ
 قَدْ بَادَ أَرْضَ خَرِبَةَ
 أَهْلُهَا وَ كَلُّ أَرْضٍ لَمْ
 بِخَيْلٍ وَلَا يُوجِفُ عَلَيْهَا
 رِكَابٌ وَ لَكِنْ صَالِحُوا
 أَعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ صُلْحًا وَ
 عَلَى غَيْرِ قِتَالٍ وَ لَهُ
 وَ بَطُونُ رَعُوسُ الْجِبَالِ
 الْأُودِيَّةِ وَالْأَجَامُ وَ كُلُّ
 مَيْتَةٍ لَا رَبَّ لَهَا أَرْضٍ
 وَ لَهُ صَوَافِي الْمُلُوكِ
 فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ مَا كَانَ
 غَيْرِ وَجْهِ الْعَصَبِ لِأَنَّ
 الْعَصَبَ كَلَّةٌ مَرْدُودٌ وَ
 هُوَ وَارِثٌ مِنْ لَا وَارِثَ
 يَعُولُ مِنْ لَا حِيلَةَ لَهُ لَهُ
 يَتْرُكُ وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ
 شَيْئًا مِنْ صُنُوفِ الْأَمْوَالِ
 أَعْطَى إِلَّا وَ قَدْ فَسَمَهُ وَ
 كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ الْخَاصَّةَ
 وَ الْفُقَرَاءَ وَ الْعَامَّةَ
 الْمَسَاكِينَ وَ كَلَّ
 صَنَفَ مِنْ صُنُوفِ
 النَّاسِ فَقَالَ لَوْ عُدِلَ فِي
 لَأَسْتَعْنُوا ثُمَّ قَالَ النَّاسُ
 إِنَّ الْعُدْلَ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ
 يَعْدِلُ إِلَّا مَنْ يُحْسِنُ وَ لَا
 رَسُولُ الْعُدْلِ قَالَ وَ كَانَ
 اللَّهُ صَ يَقْسِمُ صَدَقَاتِ
 الْبَوَادِي فِي الْبَوَادِي وَ
 صَدَقَاتِ أَهْلِ الْحَضَرِ فِي
 الْحَضَرِ وَ لَا يَقْسِمُ أَهْلُ
 بَيْنَهُمْ بِالسُّوِيَّةِ عَلَى

ثَمَانِيَةَ حَتَّى يُعْطِيَ أَهْلَ
لِكُنْ كُلَّ سَهْمٍ ثَمْنًا وَ
يُقَسِّمُهَا عَلَى قَدْرِ مَنْ
يَخْضُرُهُ مِنْ أَصْنَافِ
الثَّمَانِيَةَ عَلَى قَدْرِ مَا يُقِيمُ
مِنْهُمْ يُقَدِّرُ كُلَّ صَنْفٍ
لِسُنَّتِهِ لَيْسَ فِي ذَلِكَ شَيْءٌ
لَا مُسَمَّى وَلَا مَوْفُوتٌ وَ
مُؤَلَّفٌ إِنَّمَا يَضَعُ ذَلِكَ
عَلَى قَدْرِ مَا يَرَى وَ مَا
يَخْضُرُهُ حَتَّى يَسُدَّ فَاقَهُ
قَوْمٌ مِنْهُمْ وَ إِنْ فَضَلَ كُلُّ
عَرَضُوا مِنْ ذَلِكَ فَضَلَ
الْمَالِ جُمْلَةً إِلَى
إِلَى غَيْرِهِمْ وَ الْأَنْفَالِ
الْوَالِي وَ كُلُّ أَرْضٍ فَتَحَتْ
النَّبِيِّ ص إِلَى فِي أَيَّامِ
آخِرِ الْأَبَدِ وَ مَا كَانَ
أَهْلُ الْجَوْرِ افْتِتَاحًا بِدَعْوَةٍ
وَ أَهْلُ الْعَدْلِ لِأَنَّ ذِمَّةَ
اللَّهِ فِي الْأَوَّلِينَ وَ رَسُولِ
الْآخِرِينَ ذِمَّةً وَاحِدَةً لِأَنَّ
رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ
الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَى
دِمَاؤُهُمْ وَ يَسْنَعِي
بِذِمَّتِهِمْ أَنفُسُهُمْ وَ لَيْسَ
مَالِ الْخُمْسِ زَكَاةً لِأَنَّ فِي
فُقَرَاءِ النَّاسِ جُعِلَ
أَرْزَاقُهُمْ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ
عَلَى ثَمَانِيَةَ أَسْهُمٍ فَلَمْ
يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ وَ جُعِلَ
الرَّسُولُ لِلْفُقَرَاءِ قَرَابَةً
ص نَصْفَ الْخُمْسِ
فَأَغْنَاهُمْ بِهِ عَنِ صَدَقَاتِ
النَّاسِ وَ صَدَقَاتِ النَّبِيِّ
وَلِي الْأَمْرِ فَلَمْ يَصْ وَ

ترجمه روایت شریفه :

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: خمس از پنج چیز باید داده شود: غواصی (منافع دریا) 3- 1- غنیمتها، 2- گنجها 4- معادن 5- نمکزارها (که معدن این انواع مخصوصی است) از تمام دریافت می شود و به کسانی که خدای تعالی مقرر فرموده داده می شود و چهار پنجم آن (یعنی غنائم) میان جنگجویان متصدیان جنگ تقسیم می شود، و خمس خدا مقرر فرموده) به میان آنها (که شش سهم تقسیم می شود: 1- سهم خدا خویشان پیغمبر، 2- سهم پیغمبر، 3- سهم 4- سهم یتیمان، 5- سهم تهیدستان، 6- سهم در راه ماندگان .

سهم خدا و سهم پیغمبر پس از وفات پیغمبر از نظر وراثت بوالیان امر (ائمه تعلق دارد، پس برای امام (معصومین سه سهم است: دو سهم از نظر وراثت و است که از جانب يك سهم بهره خود او خدا، بنا بر این نصف کامل خموس از اوست (که در این زمان به سهم امام معروفست) و نصف دیگر میان خاندانش تقسیم می شود: يك سهم به یتیمان آنها و به تهیدستان و يك سهم بدر يك سهم راه ماندگانشان داده می شود که طبق میان آنها تقسیم قرآن و سنت پیغمبر شود، به مقداری که يك سالشان را کفایت آمد، به حاکم کند، اگر از آنها چیزی زیاد می رسد و اگر سهم امام قابل قسمت نبود، به یا کمتر از مقدار کفاف آنها بود، عهده حاکم است که از آنچه در دست دارد ایشان را بی نیاز کند، و مخارج آنها نظر به عهده حاکم گذاشته شد که از این مقدار زیادی از آنها به او تعلق دارد

يَبْتَقِ فَقِيرًا مِّنْ فَقَرَاءٍ
وَأَمْ يَبْتَقِ فَقِيرًا مِّنَ النَّاسِ
رَسُولَ اللَّهِ فَقَرَاءَ قَرَابَةً
صَ إِلَّا وَقَدْ اسْتَعْنَى فَلَا
لَمْ يَكُنْ عَلَى فَقِيرٍ وَلِذَلِكَ
الْوَالِي مَالِ النَّبِيِّ صَ وَ
زَكَاةً لِأَنَّهُ لَمْ يَبْتَقِ فَقِيرًا
عَلَيْهِمْ مُّحْتَاجًا وَ لَكِنْ
أَشْيَاءَ تَنْوِبُهُمْ مِنْ وُجُوهِ
مِنْ تِلْكَ الْوُجُوهِ وَ لَهُمْ
كَمَا عَلَيْهِمْ

اصول کافی جلد 2
صفحه 492 روایت 4

و همانا خدا خمس را مختص آنها قرار داد و به تهیدستان و در راه ماندگان مردم تا به جای صدقات (زکاة واجب دیگر نداد) مردم باشد (که بر سادات حرام گردید) و خدا ایشان را به واسطه برای اینکه قرابتشان با پیغمبر (از گرفتن زکاة) اموال مردم برکنار کند و از چرك ارجمندشان دارد، لذا مال مخصوصی را از جانب خود برای آنها به مقدار بی نیازیشان مقرر فرمود تا در معرض خواری و درویشی قرار نگیرند ولی دادن بعضی از آنها ببعض دیگر باکی صدقات (ندارد) (زکاة سادات به سادات می رسد و این اشخاص که خدا خمس را بر ایشان مقرر فرموده همان خویشان علیه وآله که خدا از پیغمبرند صلی الله آنها یاد نموده و فرمود: ((خویشان -)) 26 نزدیک خود را بیم ده 214 سوره و ایشان خود فرزندان عبدالمطلب هستند از زن و مرد (نه دوستان و آنها) و هیچکس دیگر وابستگان با از خاندان قریش واحدی دیگر از داخل آنها نیست و وابستگان عرب به فرزندان عبدالمطلب (چه آزاد شده آنها سوگند با ایشان) در باشند و چه هم گرفتن خمس داخل در آنها و یا در حکم برای آنها آنها نیستند و صدقات مردم حلال است و آنها با مردم دیگر برابرند. پدرش و کسی که مادرش از بنی هاشم و از سائر قریشی (یا سایر مسلمین) حلال است و باشد، صدقات برای او از خمس بهره نی ندارد، زیرا خدای تعالی می فرماید: ((آنها را به)). (پدرانشان نسبت دهید 6 سوره 33 و برگزیده اموال غنیمت از

امامت و حق دارد برگزیده این اموال را برای خود بردارد: مانند کنیز زیبا، مرکوب زیبا، لباس و کالائی که و می خواهد. این اموال پیش دوست دارد از تقسیم و پیش از اخراج خمس از آن او اموال را به است، و او می تواند این مصرف مخارجی که برای او پیش می آید پیش مانند بخشیدن به مؤلفه قلوبهم و آمدهای دیگر برساند، اگر پس از آن چیزی باقی ماند، خمسش را خارج کرده اهل خمس تقسیم شود و بقیه میان (چهار پنجم دیگر) میان مباشرین جنگ از تاعمین مخارج تقسیم شود. و اگر پس چیزی نماند، ایشان حقی ندارند. و جنگجویان از زمین و آنچه بر آن غلبه کرده اند حقی ندارند، مگر مقداری را که به تصرف لشکر در آمده (و در میدان دست یافته اند) و بادیه جنگ بر آن نشینان عرب هم سهمی ندارند و برای امام غیر از خمس، حق در انفال است. و انفال هر زمین خراجی است که باشند و هر زمینی که اهلس نابود شده اسب و شتر بر آن رانده نشده باشد (با باشد) بلکه جنگ و غلبه گرفته نشده بنوعی با مسلمین سازش کرده و بدون جنگ و با دست خود تسلیم نموده اند و نیز سرکوهها و ته رودخانه ها و نیزارها (جنگل ها) و هر زمین بانر و بی امامست. و زبده اموالی که صاحب از آن در دست پادشاهان است (و در جنگ با از کسی اسلام مغلوب شده اند) اگر غصب نکرده باشند به امام تعلق مال غصبی به صاحبش باید دارد، و هر برگردد، و نیز امام وارث کسی است که هر کس را که وارث ندارد و مخارج

چاره ندارد باید بدهد (یعنی امام باید این گونه درآمدها را در راه درماندگان و هر خرجی که برای اسلام و مسلمین (محل ندارد مصرف کند پیش می آید و و باز فرمود: همانا خدا هر نوع از اموال را تقسیم کرده و حق هر مستحق را از امام و سایر مردم) و (خاصه و عامه فقراء و مساکین و اصناف دیگر مردم به اگر در : آنها داده است ، سپس فرمود میان مردم عدالت حکمفرا باشد، عسل همه بی نیاز شوند عدالت از شیرین تر است . و عدالت نکند جز کسی که عدالت را خوب بداند (پس برای نظام (زندگی مردم ، امامی عادل لازم است و رسول خدا صلی الله علیه و آله زکاة بادیه نشینان را به بادیه می داد و زکاة نشینان را به شهر نشینان ، شهر ولی زکاة را میان هشت صنف آنها برابر بطوری که بهر دسته تقسیم نمی کرد 18 برسد، بلکه بمقداری که از آن 8 طایفه باندازه مخارج یکسال حاضر بودند، هر دسته آنها تقسیم می کرد، در این باره نامبرده و وقت و اندازه معینی یا نوشته نی نیست ، بلکه هر گونه خود پیشوا صلاح بداند و بهر کس دسترسی داشته باشد، پرداخت می کند تا احتیاج هر دسته از آنها را بر آورد، و چیزی زیاد آمد بدیگران عرضه می اگر کند.

و اما امر انفال با والی (پیغمبر یا امام) است و همچنین هر زمینی که در زمان الله علیه و آله فتح شده پیغمبر صلی است برای همیشه ، و نیز هر زمینی که جانب پیشوایان برای دعوت باسلام از ظالم یا عادل فتح شده است امرش با

پیغمبر والی است ، زیرا تعهد و پیمان نسبت به پیشینیان و پسینیان یکسان است ، زیرا خود پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده است : مسلمانها برادر یکدیگرند، خونشان با هم برابرست ، پست باید به پیمانشان کوشش کند ترین آنها .)) (بحدیت 1049 رجوع شود و در مال خمس ، زکاتی نیست ، زیرا ارزاق و مخارج فقراء مردم (غیر سادات در اموال مردم مقرر) بر 8 سهم گردیده و کسی از آنها بی خرجی گذاشته ندارند) و خدا نشده (پس از خمس حقی برای فقراء خویشان پیغمبر صلی الله علیه ایشان وآله نصف خمس را مقرر کرد و را از صدقات مردم و صدقات پیغمبر صلی نیاز الله علیه وآله و والی امر (امام) بی کرد، پس هیچ فقیری از فقراء مردم (سادات) و هیچ فقیری از فقراء خویشان صلی الله علیه وآله نباشد، جز پیغمبر اینکه بی نیاز گردید، بنابراین (در میان فقیری وجود ندارد، و از این (مسلمین جهت است که بر مال پیغمبر صلی الله نیست ، زیرا علیه وآله و امام زکاة فقیری محتاج باقی نمانده ، بلکه بر عهده پیش آنها تنها همان مخارجی است که می آید (و در اول این روایت ذکر شد) و در آمد ایشان هم از آن راههاست (که ذکر در برابر مخارجی که به عهده دارند (شد

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ 5-
 أَصْحَابِنَا أَظْنَهُ السِّيَّارِيَّ عَنْ عَلِيٍّ بَعْضِ
 أَسْبَاطِ قَتَالٍ لَمَّا وَرَدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ
 الْمَهْدِيِّ رَأَهُ يَرُدُّ الْمَظَالِمَ فَقَالَ يَا عَ عَلِيُّ
 الْمُؤْمِنِينَ مَا بَالُ مَظَلَمَتِنَا لَا تُرَدُّ فَقَالَ أَمِيرَ
 دَاكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ لَهُ وَمَا

ترجمه روایت شریفه :

علی بن اسباط گوید: چون موسی بن جعفر علیه السلام بر مهدی عباسی وارد مشغول دادخواهی است (و) شد، دید آنچه از مردم به ظلم گرفته اند برمی امیرالمؤمنین چرا گرداند، فرمود: ای آنچه از ما به ظلم گرفته شده بما بر نمی ابا الحسن ! گردانند؟ مهدی گفت : ای موضوع چیست ؟ فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی چون فدک و حومه آن را برای پیغمبرش فتح نمود، و بر آن اسب و شتر رانده نشد (با جنگ گرفته نشد) خدا پیغمبرش صلی الله علیه و آله این بر آیه نازل فرمود: ((حق خویشاوندان را (سوره 17-))) پیغمبر صلی بده - 28 الله علیه و آله ندانست آنها کیانند، جبرئیل مراجعه کرد، جبرئیل هم به پروردگارش مراجعه نمود، خدا به او فدک را به فاطمه بده ، وحی فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله فاطمه را :خواست و به او فرمود فاطمه ! خدا به من امر فرموده که فدک را به تو دهم ، فاطمه گفت : یا رسول الله من هم از شما و از خدا پذیرفتم و تا زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده بود، و کلاء فاطمه آنجا بودند، و چون ابوبکر به حکومت رسید، و کلاء او بیرون کرد، فاطمه نزد ابوبکر راز آنجا آمد و از او خواست فدک را به وی بر گفت : شخص سیاه گرداند، ابوبکر پوست یا سرخ پوستی (هر کس باشد) باره گواهی بیاور تا به نفع تو در این دهد فاطمه امیرالمؤمنین علیه السلام وام دادند، ایمن را آورد تا به نفع او گواهی ابوبکر برایش نوشت که متعرضش

تَعَالَى لَمَّا فَتَحَ عَلَيَّ نَبِيِّهِ ص فَدَكَأَ وَ مَا وَ لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ الْآهَاءُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ نَبِيِّهِ ص وَ آتَا ذَا الْقُرْبَى يَدْرِ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ هُمْ فَرَاَجَعَ حَقَّهُ فَلَمْ فِي ذَلِكَ جِبْرَائِيلَ وَ رَاَجَعَ جِبْرَائِيلَ ع رَبِّهِ اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ أَدْفَعُ فَدَكَأَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ ع فَأَوْحَى فَدَعَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةَ قَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعُ إِلَيْكَ فَدَكَأَ فَقَالَتْ إِنَّ اللَّهَ يَزُنُّ قَبْلَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ اللَّهِ وَ مِنْكَ فَلَمْ فَلَمَّا وَ لِي وَ كَلَاؤَهَا فِيهَا حَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَتَتْهُ أَبُو بَكْرٍ أَخْرَجَ عَنْهَا وَ كَلَاءَهَا اثْنَيْنِ فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَرُدَّهَا عَلَيْهَا فَقَالَ لَهَا بِأَسْوَدَ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ فَجَاءَتْ لَهَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ أَمَّ أَيْمَنَ فَشَهِدَا فَكَتَبَ لَهَا بِتَرْكِ التَّعْرُضِ فَخَرَجَتْ وَ الْكِتَابُ يَا بِنْتُ مَعَهَا فَلَقَبَهَا عُمَرُ فَقَالَ مَا هَذَا مَعَكَ مُحَمَّدٌ قَالَتْ كِتَابٌ كَتَبَهُ لِي ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَدَهَا وَ نَظَرَ قَالَ أَرَيْنِيهِ فَأَبَتْ فَأَنْزَعَهُ مِنْ خَرَقِهِ فَقَالَ لَهَا فِيهِ ثُمَّ تَغَلَّ فِيهِ وَ مَحَاهُ وَ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ هَذَا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ أَبُوكَ الْمَهْدِيُّ يَا فَضِيحَةَ الْحَبَالِ فِي رِقَابِنَا فَقَالَ لَهُ فَقَالَ حَدٌّ مِنْهَا جِبِلُّ أَبِي الْحَسَنِ حَدُّهَا لِي مَصْرَ وَ حَدٌّ مِنْهَا أَحَدٌ وَ حَدٌّ مِنْهَا عَرِيشُ الْجَنْدَلِ فَقَالَ سَيْفُ الْبَحْرِ وَ حَدٌّ مِنْهَا دَوْمَةٌ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا كُلُّهُ لَهُ كُلُّ هَذَا قَالَ نَعَمْ يَا أَمِيرَ أَهْلِهِ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّ إِنَّ هَذَا كُلُّهُ مِمَّا لَمْ يُوجِفْ أَنْظُرُ اللَّهُ ص بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ فَقَالَ كَثِيرٌ وَ فِيهِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 497 روایت 5

نشوند

فاطمه بیرون آمد و نامه را همراه داشت که به عمر برخورد. عمر گفت : همراه داری ؟ فرمود: دختر محمد! چه نامه ایست که پسر ابی قحانه برایم نوشته من نشان ده ، است ، گفت : آن را به فاطمه نداد، عمر آن را از دستش چنگ زد و مطالعه کرد سپس روز آن آب دهن انداخت و پاک کرد و پاره نمود و به فاطمه گفت : این فدک را پدرت با راندن شتر نگرفته است که تو خواهی اسب و ریسمان بگردن ما گذاری (و ما را محکوم). خود سازی کنی یا برده مهدی عباسی به حضرت گفت : ای ابالحسن ! حدود فدک را به من بگو، کوه احد و حد فرمود: یک حدش دیگرش عریش مصر و حد دیگرش سیف البحر و حد دیگرش دومة الجندل است ، مهدی گفت همه اینها؟ فرمود: یا امیرالمومنین همه اینها؛ زیرا زمینهایی است که رسول همه اینها از خدا صلی الله علیه وآله اسب و شتر اهل آن نرانده است ، مهدی گفت بر تعامل کرد : مقدار زیاد است و در آن

: ترجمه روایت شریفه

محمد بن مسلم گوید شنیدم : اما انفال باقر علیه السلام می فرمود، همان نفل است و در سوره انفال بریدن بینی است

: شرح

انفال که این نفل (بر وزن قمر) به معنی زیاده و بخشش است و سوره حق را به پیغمبر صلی الله علیه وآله می دهد، بینی دشمنان او و دشمنان خاندانش را می برد یعنی خوار و زبون می گردند، زیرا پیداست که انفال بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله به خانواده او می رسد.

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ -
أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ
بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ
بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ مُحَمَّدِ
مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا
جَعْفَرَ ع يَقُولُ الْأَنْفَالُ هُوَ
النَّفْلُ وَ فِي سُورَةِ الْأَنْفَالِ
الْأَنْفُ جَدْعُ

اصول کافی جلد 2
صفحه 498 روایت 6

ترجمه روایت شریفه :

شخصی از حضرت رضا علیه السلام قول خدای عزوجل : (((بدانید درباره که هر چه غنیمت گیرید پنج يك از آن خویشاوندان است خدا و پیغمبرش و 43 سوره 8))) پرسید و گفت : سهم رسول خدا از آن کیست ؟ فرمود: از آن خدا صلی الله علیه وآله و سهم رسول خدا صلی الله علیه وآله از آن امام است ، به حضرت عرض شد: بفرمائید اگر دسته ای زیاد بودند و دسته نی کم ، چه کرد؟ (یعنی چون نصف خمس باید باشد میان سه دسته فقرا و مسکینان و در راه تقسیم شود، اگر يك دسته مانندگان سادات از آنها زیادتز بودند، می شود به آنها فرمود: اختیارش با (زیادتر داد یا نه ؟ امام است ، به من بگو پیغمبر صلی الله چگونه رفتار می علیه وآله در این باره کرد؟ مگر نه این بود که هر طور صلاح است امام می دید رفتار می کرد؟ همچنین

أَحْمَدُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ -7
عَنِ الرَّضَا ع قَالَ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ
وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ جُلَّ
خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى فَقِيلَ لَهُ فَمَا
كَانَ لِلَّهِ فَلَمَنْ هُوَ فَقَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص وَ مَا
كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ فَقِيلَ لَهُ أ
فَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ صِنْفٌ مِنَ الْأَصْنَافِ
أَكْثَرَ وَ صِنْفٌ أَقَلٌّ مَا يُصْنَعُ بِهِ قَالَ ذَلِكَ إِلَى
الْإِمَامِ أَرَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص كَيْفَ يَصْنَعُ أ
لَيْسَ إِنَّمَا كَانَ يُعْطَى عَلَى مَا يَرَى كَذَلِكَ
الْإِمَامُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 498 روایت 7

ترجمه روایت شریفه :

از امام باقر علیه السلام درباره معادن طلا و نقره و آهن و قلعی سوال شد. فرمود: اینها (سرب) و مس خمس دارد.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ 8-
ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ
بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ سُئِلَ مُحَمَّدٌ
عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْحَدِيدِ وَ
الصُّفْرِ فَقَالَ عَلَيْهَا الْخُمُسُ الرَّصَاصِ وَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 499 روایت 8

عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ 9-
عَنْ جَمِيلٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ الْإِمَامُ يُجْرَى وَ
يُعْطَى مَا شَاءَ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ السَّهَامُ وَ يُنْفَلُ وَ
قَدْ قَاتَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِقَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ فِي
الْفِيءِ نَصِيبًا وَ إِنْ شَاءَ قَسَمَ ذَلِكَ بَيْنَهُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 499 روایت 9

ترجمه روایت شریفه :

زراره گوید: امام حق دارد پیش از تقسیم سهام غنیمت ، هر اندازه بخواهد خود بر دارد و به انفاق کند و برای دیگری ببخشد همانا پیغمبر صلی الله علیه کرد و از فی و آله به همراه مردمی جنگ و چیزی به آنها ندارد و اگر بخواهد همه را میان آنها تقسیم می کند (و خلاصه اختیار تام تقسیم غنائم جنگی بدست امامست چنانکه در هر زمامدار و پیشوای جنگی این اختیار با) . آنست

ترجمه روایت شریفه :

ابن عیسی گوید: از امام صادق قول خدای تعالی علیه السلام درباره ؛ (((بدانید هر چه غنیمت گیرید پنج يك آن از خدا و پیغمبر و خویشاوندان است))) پرسیدم ، حضرت دو آرنج را بر زانو گذاشت و با دست و فرمود: به خدا که آن اشاره کرد استفاده روز به روز است (که باید خمس شیعیان خود را آنرا داد) جز آنکه پدرم حلال کرد تا آلوده نباشند

شرح توضیح مدلول و سند این روایت با بیان روایات موافق و مخالف آن ، بعهدده اجتهاد و استنباط است که بحمدالله و مقام المنه فقهای شیعه رضوان الله تعالی مشروحا و مبسوطا این علیهم اجمعین موضوع را در کتب استدلالی خود بیان فرموده اند

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ -10
 بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ
 حَكِيمٍ مُؤَدَّنِ ابْنِ عِيْسَى قَالَ بَشِيرٌ عَنْ
 ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
 غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنْ لِلَّهِ اعْلَمُوا أَنْمَا
 وَ لِيذَى الْقُرْبَى فَقَالَ أَبُو خُمَيْسَةَ وَ لِلرَّسُولِ
 بِمِرْفَقَيْهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ أَشَارَ عَبْدُ اللَّهِ ع
 قَالَ هِيَ وَ اللَّهُ الْإِفَادَةُ يَوْمًا بِيَوْمٍ إِلَّا بِيَدِهِ ثُمَّ
 أَبِي جَعَلَ شِيعَتَهُ فِي حِلٍّ لِيَرْكَبُوا أَنْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 499 روایت 10

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي -11

: ترجمه روایت شریفه

سماعه گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع به خمس پرسیدم ، فرمود: چیزی که مردم به دست آوردند، کم در هر . باشد یا زیاد خمس هست

عَمِيرٌ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ
قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَ عَنِ الْخُمْسِ فَقَالَ
فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ
اصول کافی جلد 2 صفحه 500 روایت 11

: ترجمه روایت شریفه

احمد بن محمد بن عیسی بن یزید گوید: به حضرت (امام هشتم یا نهم و یا دهم) قربانت کردم ، به من پیاموز : نوشتم فایده چیست ؟ و اندازه آن کدامست ؟ و تعالی شما را راعی شما چیست ؟ خدای باقی دارد تقاضا دارم با پاسخ این سوال بر من منت گذاری تا در حرام زندگی نکنم که نماز و روزه ام درست نوشت : فایده چیزی است نباشد. حضرت که از سود تجارت بتو رسد و از زراعت جائزه ای که بعد از وضع مخارج یا بدیگری بدهی (یا جائزی که بتو اول جایزه رسد) (پس بنابر معنی خمس ندارد و جزو مخارج است و بنابر معنی دوم خمس دادن آن واجبست و صورت به معنی گرفتن در این اول به جایزه است ولی در صورت .) معنی دادن آن

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
عِيْسَى بْنِ يَزِيدَ قَالَ كَتَبْتُ جُعِلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ
الْفِدَاءِ تَعَلَّمْنِي مَا الْفَائِدَةُ وَ مَا حَدُّهَا لَكَ
ذَلِكَ أَبَقَاكَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ تَمَنَّ عَلَيَّ بِيَبْيَانِ رَأْيِكَ
لِكَيْلَا أَكُونُ مُقِيمًا عَلَى حَرَامٍ لَا صَلَاةَ لِي
إِلَيْكَ فِي لَا صَوْمٍ فَكَتَبَ الْفَائِدَةَ مِمَّا يُفِيدُ وَ
تِجَارَةً مِنْ رِبْحِهَا وَ حَرْثٍ بَعْدَ الْغَرَامِ أَوْ
جَائِزَةً

اصول کافی جلد 2 صفحه 500 روایت 12

: ترجمه روایت شریفه

ابن ابی نصر گوید: بامام باقر علیه السلام نوشتم : خمس را پیش از مخارج بعد از مخارج ؟ نوشت : بعد از بدهم یا مخارج .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ -13-
عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ
عَ الْخُمْسِ أَخْرَجَهُ قَبْلَ الْمُنُونَةِ أَوْ بَعْدَ
الْمُنُونَةِ فَكَتَبَ بَعْدَ الْمُنُونَةِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 500 روایت 13

ترجمه روایت شریفه :

امام باقر علیه السلام فرمود: هر چیزی که برای شهادت لاله الاالله و رسول الله بر آن واقع شود محمد (یعنی غنیمتی که مسلمین در جنگ با آنها بدست می کفار برای مسلمان شدن (آوردند).

خمسش از آن ماست و برای مال خمس هیچکس روا نیست که از چیزی بخرد، مگر آنکه حق ما را بما برساند.

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ -14
 بَنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ
 جَعْفَرِ ع قَالَ كُلُّ شَيْءٍ قُوِيَ عَلَيْهِ عَلِيٌّ
 إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ شَهَادَةِ أَنْ لَا
 فَإِنَّ لَنَا خُمُسَهُ وَ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ اللَّهُ
 الْخُمُسَ شَيْئًا حَتَّى يَصِلَ إِلَيْنَا حَقَّنَا مِنْ
اصول کافی جلد 2 صفحه 500 روایت 14

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ -15
 بَنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ عَنِّي يُونُسَ
 قَالَ طَلَبْنَا الْإِذْنَ عَلِيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع نَافِعِ
 أَرْسَلْنَا إِلَيْهِ فَأَرْسَلَ إِلَيْنَا ادْخُلُوا اثْنَيْنِ وَ
 اثْنَيْنِ فَدَخَلْتُ أَنَا وَ رَجُلٌ مَعِيَ فَقُلْتُ لِلرَّجُلِ
 فَقَالَ لَهُ أَنْ تَسْتَأْذِنَ بِالسَّأَلِ فَقَالَ نَعَمْ أَحَبُّ
 أُمِّيَّةٍ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنْ أَبِي كَانَ مِمَّنْ سَبَّاهُ بَنُو
 لَهُمْ أَنْ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمِّيَّةٍ لَمْ يَكُنْ
 مِمَّا فِي يَحْرَمُوا وَ لَا يُحَلُّوا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ
 لَكُمْ فَإِذَا أَيْدِيهِمْ قَلِيلٌ وَ لَا كَثِيرٌ وَ إِنَّمَا ذَلِكَ
 ذَلِكَ مَا ذَكَرْتُ رَدَّ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ دَخَلَنِي مِنْ
 فِيهِ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ يَكَادُ يَفْسُدُ عَلَيَّ عَقْلِي مَا أَنَا
 مَنْ كَانَ فِي فِي حِلٍّ مِمَّا كَانَ مِنْ ذَلِكَ وَ كُلُّ
 فِي حِلٍّ مِنْ ذَلِكَ مِثْلَ حَالِكَ مِنْ وَرَائِي فَهُوَ
 فَسَبَقْنَا مَعْتَبٌ إِلَى قَالَ فَتَقَمْنَا وَ خَرَجْنَا
 يَنْتَظِرُونَ إِنْ أَبِي عَبْدِ النَّفَرِ الْفُعُودِ الَّذِينَ
 ظَفَرَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنِ نَافِعِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَهُمْ قَدْ
 ظَفَرَ بِمِثْلِهِ أَحَدٌ قَطُّ قَدْ قِيلَ لَهُ وَ بِشَيْءٍ مَا
 فَفَسَّرَهُ لَهُمْ فَقَامَ اثْنَانِ فَدَخَلَا عَلَيَّ مَا ذَلِكَ
 :عَبْدُ اللَّهِ ع فَقَالَ أَحَدُهُمَا أَبِي
 جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنْ أَبِي كَانَ مِنْ سَبَايَا بَنِي أُمِّيَّةٍ
 ذَلِكَ وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمِّيَّةٍ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ
 قَلِيلٌ وَ لَا كَثِيرٌ وَ أَنَا أَحِبُّ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ

إِنِنَّا مَا ذَلِك فِي حَلِّ فَقَالَ وَ ذَاكَ إِنِنَّا مَا ذَاكَ
 لَنَا أَنْ نُحَلَّ وَ لَا أَنْ نُحَرَّمَ فَخَرَجَ الرَّجُلَانِ وَ
 عَلَيْهِ أَحَدٌ غَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَلَمْ يَدْخُلْ
 فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ إِلَّا بَدَأَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ
 يَجِيئُنِي فَيَسْتَحِلُّنِي أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ فُلَانٍ
 مِمَّا صَنَعَتْ بَنُو أُمِّيَّةَ كَأَنَّهُ يَرَى أَنَّ ذَلِك لَنَا وَ
 فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ بَقِيلٍ وَ لَا كَثِيرٍ لَمْ يَنْتَفِعْ أَحَدٌ
 إِلَّا الْأَوْلَيْنِ فَإِنَّهُمَا غَنِيَا بِحَاجَتَهُمَا

اصول کافی جلد 2 صفحه 501 روایت 15

: ترجمه روایت شریفه

عبد العزیز بن نافع گوید: (با جماعتی از اصحاب) از امام صادق علیه السلام خواستیم و به حضرت پیغام اجازه دادیم، او پیغام داد که: دو نفر دو نفر مردی دیگر خدمتش بیایید، پس من با رفتیم، من به آن مرد گفتم: دوست ال گیری، دارم تو از حضرت اجازه سوگفت: بسیار خوب، سپس عرض کرد: قربانت کردم، پدر من از اسیران بنی امیه بوده و شما می دانید که بنی امیه حق نداشتند حرام کنند یا حلال کنند و هر مال کم و زیادی که در دست داشتند از آنها نبود، بلکه به شما، و من هرگاه به خاطر می تعلق داشت آورم که باید آنچه را دارم بر گردانم، می دهد که حالتی به من دست نزدیکست دیوانه شوم، امام به او حلال فرمود: آنچه از آنها داری برای تو است و هر کس هم حالش مثل تو حلال است باشد، پس از من بر او راوی گوید: ما برخاستم و بیرون شدیم معتب (دربان امام صادق علیه السلام) پیش از ما خود را به جماعتی که در صادق علیه السلام انتظار اجازه امام نشسته بودند، رسانید و بآنها گفت: مقصودی رسید عبدالعزیز بن نافع به که هرگز کسی مانند او بدان نرسیده برای است، به او گفتند: چه بود؟ او آنها توضیح داد. سپس دو نفر برخاستند و خدمت حضرت رسیدند یکی از عرض کرد: قربانت کردم، پدر آن دو من از اسیران بنی امیه بوده و شما می دانید که بنی امیه چنین حقی نداشتند، دانید که بنی نه کم و نه زیاد و من دوست دارم که شما

فرمود: مگر مرا در حلیت قرار دهی ، این کار با ماست؟! ما چنین حقی حلال نداریم ، ما نمی توانیم چیزی را کنیم و نه چیزی را حرام نمائیم ، آن دو مرد بیرون رفتند و امام صادق علیه خشمگین شد، در آن شب هر السلام کس خدمتش رسید، پیش از آنکه چیزی فلانی تعجب نمی بپرسد، می فرمود: از کنید؟ نزد من می آید و از کاری که بنی خیال!! امیه کرده اند حلیت می خواهد می کند این کار به دست ماست ، و اول هیچ کس در آن شب جز دو نفر سودی نبرد، تنها آن دو نفر به مطلب خود رسیدند.

: ترجمه روایت شریفه

ضریس کناسی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: از چه راهی مردم گرفتار شوند؟ گفتم: نمی دانم ، زنا می قربانت کردم . فرمود: از راه خمس پردازند) مگر ما اهل بیت (که نمی شیعیان پاکزاده ما که خمس برای حلال گشت تاحلال زاده به دنیا آیند آنها

: ترجمه روایت شریفه

ابوالصبح گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ما مردمی هستیم که خدا را واجب کرده و انفال و اطاعت ما برگزیده اموال از آن ماست

عَلِيُّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ 16-
مَحْبُوبٍ عَنْ ضُرَيْسِ الْكِنَاسِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو
عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ أَيْنَ دَخَلَ عَلَيَّ النَّاسُ
الزَّيْنَةَ قُلْتُ لَا أَدْرِي جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ مَنْ قَبْلَ
خُمْسِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَّا شِيعَتَنَا الْأَطْيَبِينَ فَإِنَّهُ
مُحَلَّلٌ لَهُمْ لِمِيلَادِهِمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 502 روایت 16

عَلِيُّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي 17-
قَالَ عُمَيْرٌ عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ قَالَ
لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ
طَاعَتَنَا لَنَا الْأَنْفَالَ وَ لَنَا صَفْوُ الْمَالِ

کافی جلد 2 صفحه 502 روایت 17 اصول

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ 18-
عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ

: ترجمه روایت شریفه

امام صادق علیه السلام درباره مردی که بمیرد و وارث و مولائی (آزاد کننده نی) باشد، فرمود: او اهل این آیه نداشته انفال می پرسند- است: (((از تو درباره اول سوره انفال))) (یعنی اموال و ما ترک). (او متعلق با ماست

رِفَاعَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ لَا وَارِثَ لَهُ وَلَا قَالَ هُوَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ يَسْئَلُونَكَ مَوْلَىٰ عَنِ الْأَنْفَالِ

اصول کافی جلد 2 صفحه 502 روایت 18

: ترجمه روایت شریفه

حلبی از امام صادق علیه السلام پرسید: در گنج چه حقی است؟ فرمود: خمس. در معادن چه مقدار است؟ فرمود: پرسید خمس و همچنین است قلعی و مس و آهن از آن همان گرفته، و هر چه معدنی باشد می شود که از طلا و نقره گرفته می شود

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي اللَّهِ عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْكَنْزِ كَمْ فِيهِ قَالَ الْخُمْسُ وَعَنِ الْمَعَادِنِ كَمْ فِيهَا قَالَ الْخُمْسُ وَكَذَلِكَ الرَّصَاصُ وَالصُّفْرُ وَالْحَدِيدُ وَكُلُّ مَا كَانَ مِنَ الْمَعَادِنِ يُؤْخَذُ مِنْهَا مَا يُؤْخَذُ مِنَ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ وَ

اصول کافی جلد 2 صفحه 502 روایت 19

: ترجمه روایت شریفه

امام باقر یا صادق علیهما السلام فرمود: سخت ترین حالی که مردم در قیامت دارند که: صاحب خمس بپا خیزد و اینست بگوید: پروردگارا! خمس من! و ما آن را حلال ساختیم تا برای شیعیان خود ولادتشان حلال و پاک باشد

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَنِي سِنَانٍ عَنْ صَبَّاحِ الْأَزْرَقِ عَنْ عَنِ مُحَمَّدٍ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَقَوْمَ أَشَدَّ مَا فِيهِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ خُمْسِي وَ قَدْ صَاحِبُ الْخُمْسِ لِنَطِيبٍ وَلَادَتُهُمْ وَ لَتَزْكُو طَبِينَا ذَلِكَ لِشِيعَتِنَا وَلَادَتُهُمْ

اصول کافی جلد 2 صفحه 502 روایت 20

: ترجمه روایت شریفه

محمد بن علی گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره مروارید و زبرجدی که از دریا استخراج می یاقوت و شود و درباره معادن طلا و نقره پرسیدم، است؟ فرمود: هرگاه وجوه آن چقدر بهای آن يك دينار باشد خمس دارد

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ مُحَمَّدِ ع عَلِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ بِنِ عَمَّا يَخْرُجُ مِنَ الْبَحْرِ مِنَ اللُّؤْلُؤِ وَ الْيَاقُوتِ الزَّبْرَجْدِ وَ عَنِ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ مَا وَ فِيهِ قَالَ إِذَا بَلَغَ ثَمَنُهُ دِينَاراً فَفِيهِ الْخُمْسُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 503 روایت 21

: ترجمه روایت شریفه

علی بن مهزیار گوید: به حضرت نوشتم : آقای من ! مردی است که به او پولی داده تا با آن حج گزارد؟ آیا از همه پول اند زمانی که بدست او آمد باید خمس بدهد یا بعد از گزاردن حج زیاد می آید؟ از آنچه حضرت نوشت : خمس بر او واجب نیست

مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ كَتَبْتُ إِلَيْهِ يَا سَيِّدِي رَجُلٌ دَفَعَ مَهْزِيَارًا قَالَ إِلَيْهِ مَالٌ يَحُجُّ بِهِ هَلْ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ الْمَالِ إِلَيْهِ الْخُمْسُ أَوْ عَلَى مَا فَضَلَ فِي حِينٍ يَصِيرُ يَدِهِ بَعْدَ الْحَجِّ فَكَتَبَ عَ لَيْسَ عَلَيْهِ الْخُمْسُ
اصول کافی جلد 2 صفحه 503 روایت 22

: ترجمه روایت شریفه

علی بن حسین عبدربه گوید: حضرت رضا علیه السلام صلّه و هدیه ئی برای فرستاد. پدرم به حضرت نوشت : پدرم آنچه برایم فرستاده ئی خمس دارد؟ نوشت : آنچه صاحب خمس حضرت به او برای تو می فرستد خمس ندارد

سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ قَالَ سَرَّحَ الرَّضَا عَ بِصَلَّةٍ إِلَى أَبِي فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبِي هَلْ إِلَيْهِ لَا عَلَيَّ فِيمَا سَرَّحْتَ إِلَيَّ خُمْسًا فَكَتَبَ خُمْسَ عَلَيْكَ فِيمَا سَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْخُمْسِ
اصول کافی جلد 2 صفحه 503 روایت 23

سَهْلٌ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَ أَفْرَأَنِي بِنَ مَهْزِيَارٍ عَلِيٌّ كِتَابَ أَبِيكَ عَ فِيمَا أَوْجَبَهُ عَلَيَّ أَصْحَابُ الضِّيَاعِ نِصْفَ السُّدُسِ الْمُنُونَةِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بَعْدَ عَلَيَّ مَنْ لَمْ تَقُمْ ضَيْعَتُهُ بِمُنُونَتِهِ نِصْفَ السُّدُسِ وَ فَاخْتَلَفَ مَنْ لَا غَيْرُ ذَلِكَ قَبَلْنَا فِي ذَلِكَ فَقَالُوا يَجِبُ عَلَيَّ الضِّيَاعِ الْخُمْسُ بَعْدَ الضَّيْعَةِ الْمُنُونَةِ مَنْوَنَةً وَ خَرَّجَهَا لَا مَنْوَنَةً الرَّجُلِ وَ عِيَالِهِ فَكَتَبَ عَ

بَعْدَ مَنُونَتِهِ وَ مَنُونَةِ
بَعْدَ خَرَجِ عِيَالِهِ وَ
السُّلْطَانِ

اصول کافی جلد 2

صفحه 503 روایت 24

: ترجمه روایت شریفه

ابراهیم بن محمد همدانی گوید: به حضرت ابوالحسن علیه السلام نوشتیم: مهزیار نامه پدر شما را برای علی بن من خواند که، آنچه واجبست بر باغداران مخرج، يك دوازدهم بعد از وضع است و کسی که عایدی مزرعه و باغش دوازدهم مخرجش را کفاف ندهد، نه يك بر او واجبست و نه چیز دیگر، و مردمی که نزد ما هستند، در این باره اختلاف می گویند: بر مزارع خمس دارند و واجبست بعد از وضع مخرج، یعنی آنکه مخرج مخرج زراعت و خراج نه خود زارع و خانواده اش، حضرت در جواب نوشت: مقصود بعد از مخرج و خراج سلطان است خانواده

: ترجمه روایت شریفه

یکی از تجار فارس که از پیروان امام رضا علیه السلام بود، بان حضرت نامه و درباره خمس اجازه خواست. نوشت: حضرت به او نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم همانا خدا وسعت دهنده و کریم است، در مورد عمل و کار ضامن ثوابست و در تنگی ضامن غم و اندوه (در مورد مجازات) هیچ مخالفت ضامن کفر و مالی حلال نیست و جز از راهی که حلال کرده و خمس موجب خدا آن را کمک ماست بر دین ما و عیالات ما و آبروی پیروان ما و آنچه می بخشیم که می خریم از کسانی که از قهر و زورش می ترسیم، (مانند پولهای که برای حفظ آبروی خود بغیر

سَهْلٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْمُثَنَّى قَالَ حَدَّثَنِي -25
بْنُ زَيْدِ الطَّبْرِيِّ قَالَ كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ مُحَمَّدٍ
تَجَارِ فَارِسَ مِنْ بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ
إِلَيْهِ يَسْأَلُهُ الْإِذْنَ فِي الْخُمْسِ فَكَتَبَ الرِّضَاعُ
كَرِيمٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ
الضَّيِّقِ ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوَابَ وَ عَلَى
اللَّهِ وَ الْهَمُّ لَا يَحِلُّ مَالًا إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ
إِنَّ الْخُمْسَ عَوْنًا عَلَى دِينِنَا وَ عَلَى
عِيَالَتِنَا وَ عَلَى مَوَالِينَا وَ مَا نُبْذَلُهُ وَ
مَنْ أَعْرَضْنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ نَشْتَرِي
تَرْوُوهَ عَنَّا وَ لَا تَحْرَمُوا أَنْفُسَكُمْ فَلَا
قَدْرَتُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ دُعَاءِنَا مَا
تَمَحِصُ دُنُوبَكُمْ وَ مَا تُمَهِّدُونَ رِزْقَكُمْ وَ
فَأَقْتِكُمْ وَ الْمُسْلِمُ مَنْ يَفِي لِلَّهِ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ
إِلَيْهِ وَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِمَا عَهْدَ
بِالْقَلْبِ وَ السَّلَامَ بِالسَّانِ وَ خَالَفَ
اصول کافی جلد 2 صفحه 504 روایت 25

مستحقین می دهیم) پس آن را از ما
توانید خود را از دریغ نداشتن و تا می
دعای ما محروم نکنید. زیرا دادن خمس
گناهان کلید روزی شما و مایه پاک شدن
شماست و چیزیست که برای روز
بیچارگی خود آماده می کنید. و مسلمان
که به عهده که خدا با او کسی است
کرده وفا کند، مسلمان آن نیست که با
دل مخالفت کند و السلام زبان بپذیرد و با

: ترجمه روایت شریفه

جماعتی از خراسان خدمت حضرت رضا
علیه السلام رسیدند و درخواست کردند
را از پرداخت خمس معاف که ایشان
دارد، فرمود: این چه نیرنگی است؟!
دوستی اخلاص می بزبان خود با ما اظهار
کنید و حقی را که خدا برای ما قرار داده
از ما و ما را برای آن و آن خمس است ،
دریغ می دارید!! نمی کنیم ، نمی کنیم ،
نمی کنیم ، هیچیک از شما را معاف نمی
داریم .

و بهذا الإسناد عن محمد بن زيد قال -26-
قوم من خراسان على أبي الحسن قدم
ع فسألوه أن يجعلهم في حل الرضا
فقال ما أمحل هذا من الخمس
بأسنتكم وتزؤون تمحضونا بالمودة
لنا وجعلنا له وهو عنا حقا جعله الله
نجعل لا نجعل لأحد منكم الخمس لا نجعل لا
في حل

اصول کافی جلد 2 صفحه 504 روایت 26

علي بن إبراهيم عن أبيه قال كنت -27-
صالح أبي جعفر الثاني ع إذ دخل عليه عند
الوقف بن محمد بن سهل وكان يتولى له
عشرة آلاف بقم فقال يا سيدي اجعلني من
في حل في حل فاني أنفقتها فقال له أنت
جعفر ع أحدهم فلما خرج صالح قال أبو
إيتامهم و يثب على أموال حق آل محمد و
سبيلهم مساكينهم و فقرائهم و أبناء
حل أ فياخذهم ثم يجي ء فيقول اجعلني في
الله ليسألنهم تراه ظن أني أقول لا أفعل و
سؤالا حثيثا الله يوم القيامة عن ذلك

اصول کافی جلد 2 صفحه 505 روایت 27

ترجمه روایت شریفه

علی بن ابراهیم گوید: پدرم گفت: من خدمت امام محمد تقی علیه السلام بودم که بن محمد بن سهل که متولی اوقاف صالح هم بود، وارد شد و به حضرت عرض ده هزار را به من کرد: آقای من! آن حلال کن، زیرا آنها را خرج کرده ام، صالح به او فرمود: حلال باد. چون بیرون رفت، امام جواد علیه السلام باموال آل محمد و فرمود: شخصی یتیمان و مساکین و فقراء و در راه ماندگانشان می تازد و می خورد سپس می آید و می گوید: مرا حلال کن، گمان می کند من می گویم: نمی کنم؟! (من می حلالیت باد) ولی به خدا که در گویم روز قیامت خدا از آنها بدون ال خواهد کرد مسامحه سؤ

ترجمه روایت شریفه

حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به عنبر و مرواریدی که از دریا می شود پرسیدم، فرمود: استخراج خمس دارد

عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ 28-
حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع
عَنِ الْعَنْبَرِ وَ عَوْصِ اللُّؤْلُؤِ فَقَالَ ع عَلَيْهِ
الْخُمْسُ

اصول کافی جلد 2 صفحه 505 روایت 28

جزء دوم کتاب حجت (از کتاب کافی) پایان یافت و بعد از این، کتاب ایمان و کفر است.
و الحمد لله رب العالمين و السلام على محمد و آله الطيبين الطاهرين

كَمَلِ الْجُزْءُ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ الْحُجَّةِ مِنْ
الْكَفْرِ كِتَابِ الْكَافِي وَ يَتْلُوهُ كِتَابُ الْإِيمَانِ وَ
وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ السَّلَامُ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

پایان ترجمه و شرح بقلم اقل العباد سید جواد مصطفوی خراسانی
از آن استفاده کرده در این جلد تنها کتاب مرآت العقول مورد مطالعه ما بوده و بیشتر توضیحات و شروح را
اهل ذوق و فن پوشیده نیست از آن کتاب یا نویسنده ایم، ولی تنها در موارد مخصوصی که مناسبتش بر

. بزرگوارش یاد نموده ایم
. شوال 1385 قمری تهران یکشنبه 17 بهمن ماه 1344 خورشیدی ، مطابق 15
. پایان